PDF.tarikhema.org

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

نویسنده: آلبرت تن آیك اومستد
مترجم: محمد مقدم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آلبرت تن آیک اومستد

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

اگر کتابهای مشابه با موضوعات مشابه ای
میخواهیداسپانسر ما شوید

شماره حساب ۱۵۸۶۴۲۱۷۹۵ بنام بنده مسعود ف ۱
یا شماره کارت عابر بانک ملت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۹۸۲۱۷۲۴

این کتاب توسط اسپانسر تهیه شده است

این کتاب توسط مسعود تهیه واسکن و پی دی اف شده است

ادرس صفحه من در ویسایت کلوب

http://www.cloob.com/name/opportunist_edge007

و بلاگ من

http://ketabestanKuiran.blogsky.com/

تهران ۱۳۸۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اومستد، آلبرت تن آیک، ۱۸۸۰-۱۹۴۵ م.

Olmsted, Albert Ten Eyck

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی/ نویسنده آلبرت تن آیک اومستد؛ مترجم محمد مقدم. ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

۸۰۰ ص.: مصور، نقشه.

ISBN 964-445-533-9

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی:

The history of the persian empire.

کتابنامه به‌صورت زیرنویس.

چاپ سوم.

۱. ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ هخامنشیان، ۵۵۸ ـ ۳۳۰ ق. الف. مقدم، محمد، ۱۲۸۷ ـ ۱۳۷۵، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.

۲ ت ۱۸الف / DSR ۲۱۹

۹۵۵/۰۱۴

۱۳۸۳

کتابخانهٔ ملی ایران

م ۸۳ ـ ۴۵۶۴

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

نویسنده: آلبرت تن آیک اومستد

مترجم : محمد مقدم

چاپ نخست : ۱۳۴۰

چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۳؛ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی : موج ؛ چاپ : سارنگ ؛ صحافی : چهر

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی :** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۲۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۲۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۲۵۷۲

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳ ؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست فصلها

	دستگفتار مترجم	ز
	سرآغاز	ط
۱	ــ تاریخ باستان	۱
۲	ــ خاستگاههای ایرانی	۲۲
۳	ــ بنیاد گذار کوروش	۴۶
۴	ــ اردوگاه پارسیان	۸۱
۵	ــ زندگانی در میان مردمان زیردست	۹۴
۶	ــ کمبوجی و گشودن مصر	۱۱۸
۷	ــ بیغامبر فردشت	۱۲۸
۸	ــ داریوش ربایندهٔ تاج و تخت	۱۴۶
۹	ــ قانونگذار نوین	۱۶۲
۱۰	ــ از هند تا اروپا	۱۸۳
۱۱	ــ مشکلات مرز یونان	۲۰۵
۱۲	ــ سه پایتخت : همدان ، بابل ، شوش	۲۲۰
۱۳	ــ تخت جمشید	۲۳۳
۱۴	ــ شاه خورده فرزش	۲۵۱
۱۵	ــ راههای پنهان	۲۶۵
۱۶	ــ واسپوری خشایارشا	۲۸۹
۱۷	ــ شاه بزرگ و سپاههایش	۳۱۱
۱۸	ــ شکست در اروپا	۳۳۹

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ـ اتحادیه‌ی دلوس بر ضد پارس ۳۵۶

۲۰ـ نوروز در تخت جمشید ۳۶۹

۲۱ـ باجهای سنگین و نتیجه‌های آن ۳۹۴

۲۲ـ پیروزی از راه تدبیر ۴۱۱

۲۳ـ قصه‌ها و داستانهای شرقی ۴۳۲

۲۴ـ علم بی‌بنیاد دانشنامی ۴۴۵

۲۵ـ جدائی بیندار و زیر فرمان آور ۴۶۵

۲۶ـ گزیدن سپارت ۴۸۱

۲۷ـ دیکتاتور پریقان ۵۰۴

۲۸ـ بازپسین شاهنشاهی مصری ۵۲۱

۲۹ـ بازیافت کرتاه ۵۷۰

۳۰ـ باز گرفتن نیل ۵۹۰

۳۱ـ علم راستین و دروغین ۶۱۳

۳۲ـ دینهای میرنده و زیبنده ۶۳۲

۳۳ـ نسیمهای تازه از غرب ۶۶۱

۳۴ـ فیلیپ و آغاز جهاد ۶۷۰

۳۵ـ اسکندر، وارث جهاد ۶۸۳

۳۶ـ بغ ـ شاه شرقی ۶۹۹

۳۷ـ تخت جمشید ـ پایان جهاد ۷۱۱

نقشه‌ها و تصاویر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشانهایی که در این کتاب برای پاره‌ای کتابها ومجله ها به‌کار رفته است

List of Abbreviations

AJA	*American Journal of Archaeology*
AJSL	*American Journal of Semitic Languages and Literatures*
AMI	Ernst Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*
AS	*Annales du Service des Antiquités de l'Égypte*
ÄZ	*Zeitschrift für ägyptische Sprache und Altertumskunde*
BE	*The Babylonian Expedition of the University of Pennsylvania*
BRM	*Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan*, ed. A. T. Clay
CH	Harper, Robert F. *The Code of Hammurabi*
CIG	*Corpus Inscriptionum Graecarum*
CIS	*Corpus Inscriptionum Semiticarum*
CP	*Classical Philology*
FHG	*Fragmenta Historicorum Graecorum*
IG	*Inscriptiones Graecae*
JAOS	*Journal of the American Oriental Society*
JEA	*Journal of Egyptian Archaeology*
JNES	*Journal of Near Eastern Studies*
JRAS	*Journal of the Royal Asiatic Society*
JS	A. J. Jaussen and R. Savignac. *Mission archéologique en Arabie*
MDOG	*Mitteilungen der deutschen Orient-Gesellschaft*
OLZ	*Orientalistiche Literaturzeitung*
PW	Pauly-Wissowa. *Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*
RA	*Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale*
RES	*Revue des études sémitiques*
RT	*Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes*
SPAW	*Sitzungsberichte der preussischen Akademie der Wissenschaften*
TAM	*Tituli Asiae Minoris*
VS	*Vorderasiatische Schriftdenkmäler*
WZKM	*Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*
ZA	*Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebicte*
ZDMG	*Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft*

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشگفتار مترجم

هنگامی که در ۱۷۲۵ پیش از میلاد زردشت در چهل و دو سالگی در رصدخانهٔ کنگ‌دژ در نیمروز درآمدن خورشید را به برج بره رصد کرد و پایهٔ گاهشماری آینده را استوار ساخت و حسابهای گذشته را درست و میزان کرد، جهان ایرانی و فرهنگ آن کهنه بود. ایرانیان سراسر جهان آن زمان را زیر پا گذاشته بودند و دریافته بودند که شهرستان نیمروز (نصف‌النهار) درست در میان جهان باستان در نیمکرهٔ شمالی قرار دارد و آن را برای رصدخانهٔ مبدأ حسابها برگزیده بودند. از اشاره‌ای که در اوستا داریم یک سده پیش از زردشت، کیخسرو کشورهای ایرانی را یکی ساخته و بنیاد امپراتوری ایران را گذاشته بود. فرهنگ ایرانی در سراسر فلات ایران و شیبهای پیرامون آن گسترده شده بود.

با آمدن زردشت و آوردن دین بهی و آرزوی برپا ساختن شهر اهورمزد (ملکوت خدا) جنبش تازه‌ای در میان تیره‌ها و کشورهای ایرانی پدید آمد. در پایان سدهٔ هیجدهم و در سدهٔ هفدهم پیش از میلاد کاشی‌ها از فلات به سرزمین بابل (دو دریا) فرود آمدند و هرکسس‌ها، چنانکه از نام آنها پیداست (هورخشسه، شهر بهی)، برای برپا کردن «شهریاری نیکو» در سرزمینهای دورتر، به مصر تاختند و همراه با دین و فرهنگ و دانش و هنر برای نخستین بار اسب و گردونهٔ ایرانی را به مصر بردند. ایرانیان دیگر در آسیای کهین و سوریه پادشاهی‌های بزرگی برپا ساختند. جهان باستان درواقع یک جهان ایرانی بود.

داد و قانون باستانی ایرانی که پژواکی از آن را در وندیداد اوستا و دنبالهٔ آن را در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قانونهای بابل و در داد داریوش در نوشته‌های او می‌بینیم با فرقهای کوچک و پرورشهای محلی در سراسر جهان باستان روان بود. شمارگری و ستاره‌شناسی، پزشکی و دانشهای دیگر پیشرفتهای زیادی کرده بود. زبان ایرانی پرورده شده و به پایگاه بلندی رسیده بود که نمونهٔ عالی آن را در گاهان یا سرودهای زردشت می‌یابیم. زردشت خط الفبایی را ابداع کرده بود که پایهٔ پیشرفت آیندهٔ فرهنگ در جهان گشت.

چند سده بعد ایرانیان غربی که کشور پادشاهی بزرگی در غرب فلات داشتند و به‌نام میتنی خوانده می‌شدند با پیوند زناشویی با خاندان پادشاهی مصر جنبش تازه‌تری در دین و فرهنگ و هنر در سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد پدید آوردند. اخن‌اتن دین یگانه خدایی اتن را که نماد یزدانی آن گردهٔ خورشید و تابش آن بود و از دین ایرانی و زردشتی سرچشمه می‌گرفت برقرار نمود. فکرهای نوین این دین ادب و هنر و زندگانی مصریان را دگرگون ساخت. ولی پس از مرگ اخن‌اتن پیشوایان و پرستاران مصری به آیین کهن بازگشتند و دین اتن را برانداختند.

داستان شاهنشاهی هخامنشی که موضوع این کتاب است داستان بسیار کهن تاریخ ایران و فرهنگ آن است. خواننده خواهد دید که تاریخ ایران در این کتاب از نظر دیگری بیان شده است. نویسندهٔ دانشمند این کتاب از کارشناسان به‌اصطلاح آشورشناسی بود و چنانکه از نظرهای او در این کتاب و در دو کتاب دیگرش «تاریخ آشور» و «تاریخ فلسطین و سوریه» و همچنین در کتابی که دربارهٔ «عیسی در پرتو تاریخ» نوشته پیداست، سنت شرق‌شناسی و تاریخ‌نویسی اروپایی و امریکایی را که هدف اصلی آن این است که داستانهای کتاب مقدس (تورات و انجیل) را تاریخی جلوه دهد، حفظ نموده است.

در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی نوشته‌های کتاب مقدس زیر نکته‌سنجی و خرده‌گیری پژوهندگان و فرزانگان در اروپا قرار گرفت و در همین هنگام پاره‌ای از نویسندگان بزرگ اروپا به نوشته‌های باستانی و دین و فرهنگ ایران و هند روی آوردند. برای جلوگیری از پیشرفت و گسترش این طرز فکر دستگاههای دینی و سیاسی اروپا و سپس امریکا کوشش و خرج بسیار نمودند که از راه پژوهشهای تاریخی بنیاد نوینی برای تاریخی جلوه دادن داستانهای دینی خود استوار سازند. کاوشهای فراوان در سرزمینهای کتاب مقدس پی‌درپی انجام گرفت، روی سرزمینها و قومها و آثاری که یافت می‌شد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامهای کتاب مقدس گذاشته شد. آنچه برخلاف میل پیدا می‌شد یا به دست فراموشی سپرده می‌گشت یا تغییر دلخواهی از آن می‌شد. گزارشهای باستان‌شناسی و بحثهای زبان‌شناسی و تاریخهایی که نوشته شده، با همه دانش و پژوهشی که برای آنها به کار رفته و زمینهٔ بزرگی که برای پژوهشهای آینده به دست داده، هدف اصلی همهٔ آنها جز این چیزی نبوده است. پس جای شگفت نیست که در این «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» نویسندهٔ آگاه آن همین روش را به کار بسته و مواد بسیاری را برای نشان دادن درستی داستانهای کتاب مقدس، و در درجهٔ دوم نویسندگان یونانی، گردآوری و گزارش کرده است. شاید سزاوارتر می‌بود عنوان آن را «تاریخ بابل و یهود در عصر هخامنشی» می‌گذاشت. نویسنده، زردشت را، به پیروی از نظر هرتسفلد (که هیچ یک از کارشناسان تاریخ ایران نپذیرفته‌اند) همزمان با کورش و داریوش ساخته و اختراع خط را به «یک سامی نیمه صحراگرد نادان» نسبت داده «چون بسیار نادان بود برای اینکه بتواند خط درهم و پیچیدهٔ نقشی مصری را بیاموزد.» (نگاه کنید به صفحهٔ ۱۴) از این قبیل مطالب در سراسر کتاب دیده می‌شود.

نکته‌سنجی دربارهٔ این کتاب بحث جداگانه می‌خواهد ولی از سوی دیگر در آن مواد بسیار و آگاهی‌های بسیار تازه برای آشنا شدن با تاریخ هخامنشی گرد آمده که آگاهی از آنها برای کسی که به اصل انگلیسی آن دسترسی ندارد بسیار سودمند خواهد بود و چنانکه در جای دیگر مترجم یاد کرده، پیشرفت دانش بدون برخوردهای فکری و بازگشودن نظرهای گوناگون برای سنجش و داوری امکان‌پذیر نیست.

* * *

ولیکن دربارهٔ شیوهٔ ترجمهٔ این کتاب به کسانی که به اصل انگلیسی آن برگردند می‌بینند که شیوهٔ نگارش آن دشوار و پیچیده، با جمله‌های بلند و واژه‌های غیرعادی و روی هم رفته خشک است. در ترجمهٔ فارسی آن خواه‌ناخواه مزهٔ اصل آن چشیده می‌شود و کوششی برای عبارت‌پردازی و ساده کردن جمله‌ها به کار نرفته است. دربارهٔ واژه‌های فنی گاهی واژه‌های معمول فارسی به معانی معینی به کار رفته و گاهی واژه‌های تازه ساخته شده است. این گونه واژه‌ها در فهرستی در آخر این کتاب با برابر انگلیسی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها داده شده است. خواننده هرجا به این‌گونه واژه‌ها برخورد، می‌تواند آنها را در فهرست الفبایی به‌آسانی پیدا کند.

دربارهٔ ترجمهٔ نوشته‌های اوستایی یا فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی که اینجا آمده، ذکر این نکته لازم است که نویسندهٔ کتاب آشنایی دست اول با این زبانها نداشته و ترجمه‌های دیگران را نقل کرده است. مترجم در عین حال که حس می‌کرده باید در نقل ترجمه‌های انگلیسی به فارسی امانت به کار برد و گزارش نویسندهٔ کتاب را درست و بدون هیچ دگرگونی به خوانندهٔ آن در فارسی بدهد نیز این نکته را در نظر داشته که صرف برگردانیدن آنها از انگلیسی به فارسی بدون در نظرگرفتن واژه‌هایی که در اصل آنها به کار رفته و هنوز هم در فارسی به کار می‌رود درست نخواهد بود. ازاین‌رو ترجمه‌ها از اوستا و فارسی باستان با اصل آنها همبرشده و هرجاکه به‌کار بردن واژه‌های اصلی تغییری در معنایی که نویسندهٔ کتاب در نظر داشته نمی‌داده است واژه‌های اصلی به کار رفته است. به هر حال مترجم همه جاگزارش خود و معنایی راکه خود از نوشته‌های اصلی می‌فهمیده، اگر با نظر نویسندهٔ کتاب فرق داشته کنار گذاشته است.

در برگرداندن نامهای ویژهٔ کسان، تیره‌ها، قومها و سرزمینها، مترجم با دشواری خاصی روبه‌رو بوده است. نامهایی که از کتاب مقدس نقل شده به‌همان صورتی که در ترجمهٔ فارسی آن آمده در اینجا آورده شده است. نامهای مصری و بابلی و سریانی و عربی کهن هرچه می‌شد نزدیکتر به‌صورت و تلفظ انگلیسی آنها نقل شده است. نامهای یونانی نیز نزدیک به‌صورت انگلیسی آنها ولی با در نظرگرفتن تلفظ یونانی آورده شد. هرچند گاهی پاره‌ای از نامها که در فارسی به‌صورت و تلفظ فرانسهٔ آنها معمول شده (مانند «هرودوت») به‌همین صورت نقل گردید. نقل نامهای ایرانی هخامنشی از همه دشوارتر بود. نامهای پادشاهان (کورش، داریوش، خشایارشا، اردشیر) به‌صورت ایرانی آنها داده شد ولی این کار در مورد همهٔ نامها آسان نبود، چون پاره‌ای از آنها فقط در نوشته‌های یونانی آمده و صورت ایرانی آنها را باید بازسازی نمود. در این مورد بهتر دیده شد که آنها را مانند نامهای یونانی نقل کنیم. نام شهرستانهای هخامنشی و شهرها بیشتر به سه صورت آورده شده است: صورت فارسی باستان چنانکه در کتیبه‌ها آمده، صورت یونانی آنها و همچنین به‌صورتی که در نوشته‌های فارسی آمده است. بازشناختن دقیق محل این شهرها و شهرستانها کار ساده‌ای نیست. اینجا چه در متن و چه در نقشه‌ها،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از نظر و تعبیر نویسندهٔ کتاب پیروی شده است ولی در مورد برخی از آنها شک هست.

در نقل نامهای ویژه روی هم رفته کوشش شده است که این کار یکنواخت انجام بگیرد.

در مورد دو واژهٔ «ایرانی» و «پارسی» یادآور می‌شود که نویسندهٔ کتاب هم واژهٔ Iranian و هم Persian را به کار برده و در ترجمه از او پیروی شده است. هخامنشیان خود را «پارسی ایرانی» می‌خواندند. پس به کار بردن «پارسی» برای هخامنشیان در برابر مثلا «پارتی» یا «مادی» جایز است ولی به‌صورتی که در عنوان کتاب آمده (تاریخ شاهنشاهی پارسی - عصر هخامنشی) درست نیست. ازاین‌رو عنوان کتاب در ترجمه فقط «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» گذاشته شد.

ترجمهٔ این کتاب به‌علت گرفتاری‌های گوناگون بسیار به طول انجامید. کوشش شده و امید است که ترجمه روی هم رفته یکدست باشد. هنگام چاپ فصلهای آخر کتاب مترجم از تهران دور بود و رسیدگی به آن دشوارتر بود. با این وصف، دقتی که ناشر نموده و شکیبایی که به مترجم نشان داده است موجب سپاس‌گزاری است.

محمد مقدم

دانشگاه دولتی یوتا

لوگان، یوتا

اردیبهشت ۱۳۴۰

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر آغاز

از زمانی که جرج راولینسن " استاد تاریخ باستان در دانشگاه آکسفورد " نخستین ویرایش کتاب " پنج پادشاهی بزرگ جهان شرقی باستان " خود را نشر داد هشتاد سال گذشته است . در این هشتاد سال تاریخ باستان بکلی به صورت دیگری در آمده است . یک تاریخ نویس بزرگ زمان ما آشکارا گفته است که مهمترین و برجسته‌ترین چیز در تاریخ نویسی چهل سال گذشته سر بر آوردن شرق نزدیک باستان در پرتو کامل تاریخ است . کتابهای دیگر راولینسن در باره‌ی پادشاهیهای باستان دیری‌ست که کهنه شده و به‌درد نمیخورد؛ شگفت است که " پادشاهی پنجم " او هنوز یگانه تاریخ تمام نمای شاهنشاهی هخامنشی برای ماست ، زیرا آن چه بعدا نوشته شده خلاصه است وجای آن را نگرفته است . چنین پدیده‌ی شگفتی به‌نظر توجیه ناپذیر میشود ، ولی با اندیشه‌ی پخته‌تر میتوانیم دلیل برای توجیه و حتی عذر این اهمال را بیابیم .

روشنترین دلیل این است که راولینسن درحقیقت تمام منابع را برای شرح عمومی داستان وفرهنگ آن دوره که حتی اکنون دردسترس داریم دراختیارداشته است . راولینسن پیش از نوشتن آن کتاب کار آزمودگی خود را در بررسی های باستانی با ترجمه‌ی عالی که ازهرودوت کرده بود و یادداشتهای پرمایه‌ای که به آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افزوده بود که هنوز نزد ما پر ارزش است نشان داده بود . برای ما ، نیز ، هرودوت یگانه سرچشمه‌ی عمده‌ی تاریخ هخامنشی‌ست که به یونانی نوشته شده است . راولینسن از آشنائی داشتن‌داری باسنابع دیگر یونانی و لاتین برخوردار بود ، به‌طوری‌ست منابع او ، در حقیقت اندکی افزوده شده است ، حتی از « کرنده‌ها »ی نویسندگان کهنتر که در نویسندگان بعد نقل شده است . برادر او ، سر هنری راولینسن ، راز کتیبه‌ی بهستان را کشف کرده بود ؛ امروز سرگذشت نامه‌ی داریوش هنوز یگانه نوشته‌ی بزرگی‌ست که از فارسی باستان در دست داریم . اوستا ، کتاب مقدس پارسیان ، نزدیک یک سده بود که شناخته شده بود . کتاب مقدس (تورات و انجیل) نیز در دسترس بود .

افزون بر اینها ، چه بسا رهسپاران مشهور و با کفایتی از ویرانه‌های با شکوه سکوی تخت جمشید دیدن کرده و وصف کامل آن را داده بودند . راولینسن تاریخ — نویسی بود که خیلی بیش از آن که روشهای باستانشناسی « علمی » پرورده شده باشد ارزش باستانشناسی را دریافته بود ، و از هم گشودن و گزارش کردن او از معماری و هنر در پرتو منابع نوشته سرمشقی بود که جانشینان او از آن بایستی پیروی میکردند.

غفلت از بررسی تاریخ هخامنشی بعلت آن که کشفهای تازه‌ی خیره کننده‌ای در میان نبود بیشتر شدت یافته بود . چرا باید شرق شناس وقت خود را با باد دادن کاه کهنه به امید بدست آوردن دانه تباه کند در حالی که کاوش پس از کاوش در کشورهای مساعد تر دیگر هر سال گنجینه‌های نوینی آشکار میساخت که جهانی را به شگفت می آورد و دوره‌های بسیاری از تاریخ شرق نزدیک اکنون داشتند از دوره‌های نامبردارتر یونان و روم بسا حتی از نخستین سده‌های میانه بهتر شناخته میشدند ؟ فرهنگهای نوینی به زبانهایی که بیش از آن نشناخته بودند باز یافت میشدند ؛ شرق — شناسان به کشف رمز و خواندن و نشر دادن و گزارش کردن نوشته‌های نوین هر روز فرا خوانده میشدند . به چنین « گاه بگاه یک سند مصری یا بابلی از این دوره بدست می آمد ؛ ولی چگونه میشد چنین چیزی پژوهندگان را به خود جلب کند در حالی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که فرصت این را داشتند که خوشبختانه با شکوه و جلال بابل حمورابی یا نبوکدنصر، یا نینوای آسور، یا تیسفون اشکانی سروکار داشته باشند؟ بیشتر منابع تاریخ هخامنشی که دردسترس بود یونانی بود. تاریخ نویسان برجسته‌ای که در پژوهش نوشته‌های کهن یونانی آزموده بودند در این منابع بررسی بسنده کرده بودند؛ شرق‌شناس، در زیر فشار کار خودش، بیش از پیش آشنائی با زبان یونانی را از دست داده بود. چرا نباید این وظیفه‌ی نا دلپذیر برای آنهایی که بهتر آماده برای آن هستند باز گذاشته شود؟ نتیجه این شد که تاریخ شاهنشاهی توانای هخامنشی به صورت یک رشته داستانهای جدا افتاده و ازهم گسیخته عرضه شد و این داستان معنا و اهمیت و یگانگی خود را فقط رقمی می‌یافت که آن را در داستان دولتهای کوچک یونانی در می‌آوردند

باوجود این طرز فکر و نبودن توجه، به آگاهی ما از این شاهنشاهی چیزهای مهمی افزوده شده است. منبعهای درست‌تر و نو از نویسندگان یونانی اکنون در دسترس است. چند نوشته‌ی بسیار مهم از پاپیروسها به دست آمده است، و با آنها کرته‌های پرشماری از نوشته‌های کوچکتر بازیافت شده است. نویسندگان و زمان منابع یونانی ما با دقت بیشتری همین گشته، و داده‌های آنها با دقت بیشتری آزمون شده‌اند. باستانشناسی تقریبا جای ادبیات را در پژوهشهای دوره‌های کهن یونان ربوده است. کاوش در سرزمینهای یونانی، درون و نیز برون شاهنشاهی هخامنشی، انبوهی از تندیسها و نقشهای برجسته‌ی یونانی، و چیزهای بیشماری از زندگانی روزانه‌ی آن زمان به‌دست داده‌است. بازجوئی سکه‌های یونانی خود به‌صورت علمی درآمده‌است. علم دیگری کتیبه شناسی‌ست؛ مجموعه‌ی کتیبه های یونانی باید اکنون دم‌دست هر نویسنده‌ی تاریخ باستان باشد. درهیچ کجای تاریخ باستان بکاربردن آن به اندازه‌ی تاریخ جهان یونانی درسده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد اثربخش نبوده است، و بسیاری از آنها پرتو خود را بر روابط میان یونان و پارس می‌اندازند. تاریخ‌نویسان حرفه‌ای اکنون تاریخ یونان را می‌نویسند؛ به‌پیروی از سنت کهن، در تاریخ باستان اهمیت ادبیات و هنر همیشه شناخته شده است، و تاریخ‌نویس حرفه‌ای فقط به‌این نیاز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشت که در باره‌ی کارگزاری، اقتصادیات، و جنبشهای اجتماعی تاکید بیشتری بکنند تا تاریخ کهن یونان و روم را اقلا به سطح رشته‌های جدیدتر تاریخ برسانند. حتی اگر تاریخ هخامنشی را فقط از نظر یونانی نگاه کنیم میتوانیم فقط قسمتی از آن را عقب نیفتاده و هم ردیف بررسیهای جدید بدانیم، و آن بخشی است که با روابط یونان و پارس سروکار دارد.

ولی همه‌ی شرقشناسان یکلی از شاهنشاهی هخامنشی چشم‌پوشی نکرده بودند. یک گروه کوچک ولی توانا، پژوهندگان واژه شناسی هند و اروپائی، چند کتیبه‌ای را که از فارسی باستان مانده چنان با دقت زیر بازجوئی و ممیزی کنا گذاشتند که برای چنین ادبیات اندك و ناچیزی هرگز پیشینه نداشته است. برخی از آنان اوستا را زیر بررسی دقیق گذاشتند، که در اثر کار آنها قابل فهم شده است. چند تنی از پژوهندگان عهد عتیق (تورات) نیز اهمیت این دوره را همچو زمینه ای برای فهمیدن بیش از نیمی از کتاب مقدس دریافته اند.

در چند سال گذشته شاهد بوده ایم که شرقشناسان دیگر بیدار شده و دریافته اند که دیرزمانی است که از بررسی این دوره غفلت کرده اند. پیدا شدن دیوانسرای یک کوچ‌نشین سربازان مزدور یهودی نزدیك آبشار اول مصر براستی هیجان‌انگیز بود. این نوشته‌ها در زبان و خط بسیار نزدیك و نظیر آرامی کتاب عزرا هستند. فرمانهایی از پادشاهان پارسی در کتاب عزرا نقل شده است؛ سخن سنجان اعلام داشته بودند که این فرمانها اصلی ندارند، ولی اکنون نشان داده شد که سخن سنجان خود به خطا رفته بودند. برای همبری با این فرمانها که در دنباله آنها زمانی ثلث بود، بازهم منبع دیگری بدست آمد: بعدها پادشاه دیگری این کجدینهای یهودی دور دست را وادار ساخت که از قانون تازه‌ی عید فصح پیروی کنند. فرمانهای دیگری از شهرب یا از پایوران دینی رسید؛ زندگی درونی این کوچ نشین با سندهای سوداگری آنها آشکار شد. از همه شگفت‌تر پیدا شدن سرگذشت نامه‌ی خود داریوش بود، که اکنون دیگر تنها منبع ما کتیبه‌ی داریوش، که به سه خط میخی نوشته شده نیست،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا این یهودیها یك نسخه‌ی کهنه‌ی فرسوده‌ای از آن به زبان آرامی خودشان در دست داشتند.

پژوهندگان در دهه‌های اخیر «خرد اهیمقر» را به «اصل» یونانی و در ترجمه‌های گوناگون شرقی و غربی خوانده بودند. چند تنی اشاره کرده بودند که اصل حقیقی آن بایستی به آرامی بوده باشد؛ اکنون آن اصل آرامی در دیوانسرای به‌دست آمد. پژوهندگان «عهد عتیق» (تورات) بزودی دریافتند که عصرنامه‌های برای برنسیه‌های آرامی آغاز شده است. بابیروسهای همزمان و کتیبه‌ها پیوسته کشف میشد، و این عقیده رواج گرفت که بخشهای بزرگی از نوشته‌های دینی یهودی بیرون از عهد عتیق نیز اصل آرامی داشته‌اند. آنگاه این نظر داده شد که خود انجیلها نیز اصل آرامی داشته‌اند. سخن‌سنجان حرفه‌ای «عهد جدید» گوش خود را در برابر این حرفها بستند، ولی نتیجه‌ی این چالشگری فقط بازیافت نوشته‌های کهنتر آرامی بود، از جمله برگه‌های آرامی بخشهای عبری عهد عتیق که جایهای صورتهای اصلی آنها را میشد تا دوره‌ی اخیر هخامنشی یافت. آنگاه شرق‌شناسان یقین کردند که زبان معمول دیپرخانه‌ی هخامنشی آرامی بوده است.

آسیرشناسان تا زمانی که از آنها خواسته میشد فقط به کار ترجمه‌های کتیبه‌های فارسی باستان بها کمی میپرداختند علاقه‌های به آن نشان نمیدادند. ولی، چون هرزمان لوح میخی از دوره‌های بعد به‌دست آمد، بایستی کاری برای نشر و این برگزار کردن آنها انجام میگرفت. یك بار که تنگنی برای بابیروسهای یونانی برانگیخته شد، همه‌شناسان ناگزیر بودند که بابیروسهای همزمان را به‌خط میخی و کتیبه‌های همزمان را به‌خط نقشی بررسی کنند. دیگر نمیشد تاریخ همه را با آخرین خاندان شاهنشاهی پایان داد و سده‌های بعد را تا زمان سابقه همچو پیوست ناخوشایندی به آن افزود. آنگاه دریافتند که دوره‌ی سابقه آغاز عصر تازه‌ای بوده که در آن یونانیها و عبریها با یکدیگر آشنائی نزدیك پیدا کردند. این آشنائی در سراسر دوره‌ی هخامنشی پخته شد تا اسکندر آمد و شهریگری هلنیستی را به آن سرزمین درآورد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که مدیر بنداد شرقی دانشگاه شیکاگو، تادروان جیمز هنری برستد، دسته‌ای را برای روشن کردن پاره‌ای مطالب مقدماتی برای نشر دادن ساختمانهای معروف سکوی تخت جمشید فرستاد یك عصرنویسی در بازیافت شرق نزدیك بامتان گشوده شد. این کارهای کوچك مقدماتی بزودی به‌صورت کاوشهای منظم زیر نظر استاد اریست هرتسفلد درآمد و آنگاه با کامیابی زیر نظر دکتر اریك ف. شمیت به‌انجام رسید. نتیجه‌های آن بیش‌ازاندازه‌ای که امید میرفت خیره کننده بود. زمانی که یکصد بار از نقشهای برجسته‌ی باشکوه، که بیشتر آن مانند روزی که از زیر دست پیکرتراشان بیرون آمده بود خراشی هم نخورده بود، پس از نهفته ماندن در بیست ودو سده از زیر خاك بیرون آورده شد، جهانی درشگفتی فرورفت و مات شد. نقشهای برجسته‌ی دیگری تقریبا به همین زیبائی بزودی بیرون آمد. ساختمانهایی که از وجود آنها پیش از آن حدس هم زده نمیشد از زیر خاك بیرون آمد، ازجمله سربازخانه‌ی نگهبانان کاخ و گنجینه‌ی داریوش و خشایارشا: اندرون این پادشاهان سر از زیر خاك برآورد وبرای خانه‌ی کاوش کنندگان وچیزهایی که یافت میشد بازسازی شد؛ دیدار کنندگان از تخت جمشید میتوانند در اطاقهایی که زمانی شهربانو ها وبانوان پیشکار آنها زیر نگهبانی خواجه‌سرایان در آنها نشیمن داشتند اکنون بخوابند.

اثر آتش سوزی که به‌فرمان مستانه‌ی اسکندر در گرفته‌بود وآسیب آن هنوز برویرانه‌ها هویدا بود، وتیرهای سوزان که برزمین افتاده بودند، نشان خود را باز گذاشته بودند. سربازهای اسکندر گنجهای فلزهای گرانبها را به تاراج برده و چیزهای هنری را که نمیتوانستند با خود ببرند برزمین زده وخرد کرده بودند. خوشبختانه بزرگترین گنج را برای ما باز گذاشته‌اند، وآن تندیسی‌ست که، باوجود آن که سر و دست و پای آن وحشیانه بدست این برندگان فرهنگ هلنی خرد و شکسته شده، هنوز تنه‌ی یك زن بسیار زیبا که تراشیده‌ی دست یك استاد یونانی در روزگاری‌ست که پیکر تراشی یونانی به اوج خود رسیده بود، از آن باز مانده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنین هزاران لوح بازمانده است که پیدا کردن رمز وخواندن کامل آنها سالهای بسیار کاردارد. نوشته‌هاممولا به‌ایلامی‌ست‌هرچند پاره‌ای‌از آنهابه آرامی‌ست؛ چند نوشته به‌زبان فریجی ویکی به‌یونانی نیز درمیان آنها هست. همه‌ی این‌نوشته‌ها با کارهای ساختمانی داریوش و خشایارشا هنگامی که همین ساختمانها را بر پا میکردند سروکار دارند. در آنها میتوانیم نام کارگران و کشورهایی که از آنجاها می‌آمدند، کاری را که انجام میدادند، ومزدی راکه به‌آنها پرداخت میشد بیابیم. در آنها نیز ازیك دختر تازه‌ی داریوش آگاهی می‌یابیم، که نام مادری را دارد که پیش ازاین باآن آشنا بوده‌ایم، و همچنین از پیشکشی که به‌او داده شده است. در گنجینه‌ی شاهانه دیوانسرای خشایارشا یافت شده که با جریان عادی کارگزاری سروکاردارد. اثرمهرهای داریوش، خشایارشا، وپایوران بلندپایه‌ی آنها پرده را از روی یك دبستان هنری نوین که کسی خواب آن را هم ندیده بود برداشته است. به گواهی‌ای که دیری‌ست ازنقشهای بر جسته به‌دست آورده‌ایم، اکنون میتوانیم آگاهیهای تازه‌ی بسیار درباره زندگانی شاه و آزادگان بیفزائیم؛ از چیزهای کم اهمیت‌تری که در کاوشها یافت شده و از لوحها، برای نخستین بار آشنائی اندکی بازندگی مردم عادی پیدا میکنیم.

در آرامش ساختمان بنداد شرقی درشیکاگو کارها همگام باکاوشهای تخت‌جمشید پیش رفته است. نوشته های تازه یافت شده، همچنان که پیدا میشوند، در یك واژه نامه‌ی فهرست شده‌ی زبان فارسی باستان مرتب گنجانده میشوند. یك واژه نامه‌ی ایلامی همانند آن کارخواندن هزاران لوح ایلامی را با سرعت بیشتری امکان پذیر ساخته است. به همین گونه، خواندن آرامی که با جوهر روی لوح و سنگ نوشته شده با واژه نامه‌ی دیگری به‌آن زبان آسانتر شده است. واژه نامه‌ی چهارم برای فنیقی‌ست، که بسیاری از کتیبه‌ها دراین دوره به‌این زبان نوشته شده است. واژه نامه‌ی بزرگ آسوری، که اکنون تقریبا کامل شده است، یك بخش جداگانه‌ای دارد که درآن بیش از ده هزارسند کارگزاری وسوداگری از دوره‌های

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کلدی، هخامنشی، وسلوکی به ترتیب سالهای سال به سال پشت سر هم مرتب شده‌اند. پژوهندگان جوان دیگر روی متنهای مصری به خطهای مردمانی، هیروگلیفی، ونقشی که از سده‌های بعد است کار میکنند. پژوهندگان «عهد عتیق» بیش از پیش به نیمه‌ی دوم آن علاقه‌مند میشوند. مجموعه‌ی باستانشناسی عکس برداری شده‌ی ما که بیرامون سیصد هزار کارت دارد اکنون تقریبا کامل شده است؛ در آن تمام مواد فرهنگی پخش شده از کشورهای گوناگون که شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل میداده، با آن چه که از سده‌های پیش از آن برای دریافتن درست دوره‌ی هخامنشی به آن نیاز هست گنجانیده شده است. بخش قابل ملاحظه‌ای از آگاهیهای تاریخی ارزشی که از این بازجوئیهای گوناگون به دست آمده هم اکنون چاپ شده و در صفحه های آینده نقل خواهد شد؛ حتی نتیجه‌های شگفت آوری را میتوان در سالهای آینده انتظار داشت.

در این رستاخیز تاریخ شرق نزدیک در سده‌های دیرتر، آشکار است که یک استاد تاریخ شرق باید نقش خود را بازی کند. خوشبختانه، نویسنده همیشه زیر افسون این عصر حیاتی که در آن پارسیها و یونانیها در تماس آمدند و در یکدیگر ژرف نفوذ کردند بوده است. در دوره‌ی دانشجوئی او خود را برای کار آینده‌اش با گرفتن درسهای بسیاری در تاریخ باستان، ادبیات یونانی و لاتین، باستانشناسی، کتیبه‌شناسی، شناختن خطهای باستانی، و زبانها و ادبیات شرقی آماده ساخت. بیست سال در دانشگاههای مزوری و ایلینوی درسهای عمومی او درباره‌ی تاریخ باستان بود و درسهای بالاتر او و جلسه های بحث و گفتگو معمولا با رشته‌هایی که شرق و غرب در آن باهم تماس پیدا میکردند سر و کار داشت. از زمانی که به دانشگاه شیکاگو آمد، تقریبا نیمی از سخنرانیهای او در درسهای مقدماتی درباره‌ی این دوره‌ی اخیر تاریخ شرق باستان بوده، و در جلسه‌های بحث تقریبا بدون استثناء به مشکلات همین دوره پرداخته است.

در سراسر این سالها یک صورت نوینی از شاهنشاهی هخامنشی کم کم آشکار شده است. در نتیجه‌ی کاوشهای اخیر، فرهنگهای پیش از تاریخ فلات ایران را اکنون میشناسیم؛ یکی از مهمترین کاوشها، نزدیک خود تخت جمشید، کار بنداد شرقی بود،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و گردآوری نهائی نتیجه‌های همه‌ی این کاوشها درهمین جا بدست یکی از آخرین دهزده‌های دوجه‌ی دکتری زیر نظر نویسنده انجام گرفت . نامزد دیگری سندهای نوشته‌ی تاریخ پیش‌ازهخامنشی ایران را فراهم آورده‌است . این سان اکنون زمینه‌ی نسبة بسندهای برای دوره‌ی ویژه‌ای که این کتاب درباره‌ی آن بحث میکند در دست داریم .

در همین سالها نیز مشرب شرقی دوره‌ی هخامنشی آرام آرام کنار هم گذاشته شده‌اند . سهم آنها در روشن کردن تاریخ این دوره بویژه از زمداست زیرا سنگینی کفه‌ی ترازو را که تا کنون به نفع نویسندگان یونانی بود جبران نمودهاند . از نوشته‌های آنها ما بیشتری از شرقیهای نامبردار بخوبی آشنا شده‌ایم؛ اکنون نامهای درست آنها را می‌آموزیم ، میتوانیم خوانندگان را با آنها آشنا سازیم حتی اگر گفتن آنها برای خواننده خسته کننده باشد . همچنین از کارهای دیگری در میهنشان می‌شنویم که یونانیها از آنها آگاه نبودند و بدهمان اندازه‌ی روابطشان باغرب جالب توجه هستند .

این مشرب همه‌شان پارسی نیست . مصر بهمان اندازه زیر فرمانروائی پارسی نوشته‌است که هنگام استقلالش در بیشتر سده‌ی چهارم ، سرزمین نیل زیر فرمانروائی پادشاهان زادگاهی راه خود را می‌پیمود ، و برخی از این پادشاهان سراسر همان اندازه جای در تاریخ ما هستند که پادشاهان بزرگ پارسی ، و ازهمین نوشته‌های مصری میتوان سردوره‌ی خاندانهای دیرتر را بهمان اندازه شناخت که پیشینیان معروفتر آنها را می‌شناسیم .

تیرههای سامیتا کوچك یهودی ، چون نوشته‌هایشان در « عهد عتیق » خودمان حفظ شده است ، همیشه بویژه مورد علاقه‌ی ما هستند . سیل بزرگی از پرتو که تاریخ هخامنشی‌زدی این نوشته‌های مقدس افکنده‌است در کتاب دیگری بیان شده است؛ دراینجا بسنده‌است که اشاره کنیم که عهد عتیق هم بهمان اندازه تاریخ پارس را روشن میکند . فنیقیها ، نیز ، با کتیبه‌هایشان آگاهی بسیار می‌افزایند . آسیای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کهین نیز نوشته‌های بومی خود را دارد ، و بوسیله‌ی کتیبه‌های لیدی ، لیکی ، و آرامی درباره‌ی پیکرهای نوین ، مردمان نوین ، ورسمهای نوین می آموزیم .

ولی بابل است که بیشترین آگاهی را به‌ما میدهد . بسیاری از شهریهای آن را به‌نام میشناسیم شورشیانی را که برضد فرمانروائی پارسی برخاستند میتوانیم به داستان‌خودبیفزائیم . ولی وام بزرگی که به سرزمین میان دورودخانه داریم‌صحنه‌ی شگفت‌آوری‌ست که از فرهنگ آن زمان به ما میدهد .

پژوهنده‌ی راست اندیش که جویای حقیقت تاریخی‌ست باید در یك بررسی مفصل نام بسیاری از کسانی را که خود چندان اهمیتی ندارند ولی‌جزوی ازصحنه‌ی عمومی هستند بدهد . برای آنها که ویژه گر نیستند ، اینها را میتوان بدون نام در تاریخ آورد . تاریخی که در آن داستان پیشامدها یاد میشود چه بسا خشك و خسته کننده است ، وهمچنان که این پیشامدها بازوعرضه میشود بیشك نکته‌های بسیاری مورد پذیرش همه نخواهد بود . پیش از آن که این کتاب نوشته شود موضوعهایی که برسر آنها گفتگو واختلاف است درچندین مقاله بحث شده ، ولی حقیقت اصلی پشت هرمسئله و مشکلی بستگی به‌آن دارد که چگونه حل آن مشکل در صورت عمومی موضوع جای داده شود وجا بیفتد . بنابراین تاریخ‌نویس نیازی ندارد که در تاریخ پیشامدها پیوستگی رشته‌ی داستان خود را با آوردن دلیلهای جزئی برای درست بودن نظرهای خود پاره کند ، زیرا نتیجه‌ای که گرفته میشودخود درستی یا نادرستی آن نظرها را نشان خواهد داد .

ولی هدف واقعی این کتاب عرضه داشتن فرهنگ ـ یا اگر بهتر بگوئیم ، فرهنگهاست ، زیرا تاریخ هخامنشی یك‌صحنه‌ی افسون‌آمیزی را ازشهریگریهای گوناگون درپایگاههای مختلف پرورش وتحول وهمه‌را درحال درهم‌آمیختن پیش چشم میگذارد . درسراسر تاریخ جهان ازچنین‌آمیزشی صحنه‌ای روشن کننده‌تر و آموزنده‌تر یافت نمیشود . ازاین گونه درهم‌آمیزی در روزگار هلنیستی چیزهایی میدانستیم ، ونیز بطور تاریك ومبهم دریافته بودیم که این‌آمیزش سالها پیش از آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزگار در جریان بوده است . این حقیقت که این رشته‌ی دگرگونیها با گامهای تندی یک سده و بیشتر پیش از اکنون در حال پیشرفت بوده یک کشف تازه‌ئی است. ما دریافته بودیم که میان پارسیها و یونانیها آمیزشی بوده است ؛ بازیافت منابع شرقی نشان داده است که این جریان تا چه اندازه عمومیت داشته است .

این منابع آن چه را که هرودوت درباره‌ی کارگزاری پارسی میگوید استوار میسازد ، ولی اکنون میتوانیم این سازمان را با دادن جزئیات و نمونه‌های بسیاری وصف کنیم . اکنون میدانیم که چه باجهای سنگینی بسته شده بود و چگونه این باجهای سنگین فروافتادن شاهنشاهی را تندتر ساخت. هادامتهایی داریم ، خنده‌آور و غم انگیز ، که رشوه خواری پایوران و کوشش زیردستان آنها را برای جلوگیری . ازاین رشوه خواری نشان میدهد . ما میتوانیم زندگانی ستم دیدگان ، ستمگران آنها ، واوباش سرکرم کننده را دراین منابع دنبال کنیم .

ما میدانیم که مردم عادی چگونه در شهرستانهای گوناگون شاهنشاهی زندگی میکردند. میتوانیم بگوئیم که چه میخوردند و برای خوراك چه می‌پرداختند ، آشامیدنی ، پوشاك ، دارو ، اجاره‌بها ، وخانه‌ی آنها چگونه بود . درسراسراین دوره می‌بینیم که بهزینه‌ی زندگانی او بدون بالا رفتن کافی درآمدش افزوده میشد ، و بدبختی روزافزون اورا حس میکنیم تاآن که باآمدن مرگ ازآن رهائی میابد . باار ، درزناشوئی‌اش شادی میکنیم ، ازطلاقش افسوس میخوریم ، یا بر سرجنازه‌اش حاضر میشویم . ما شاهد پیمان بستن او هستیم و در دادرسی‌اش زیر قانونهای نوین شاهنشاهی گواهی میدهیم . برای هر جنبه‌ی زندگانی روزانه‌اش سندی که به آن گواه است دردست داریم .

زندگانی مردم عادی زیر سلطه‌ی پرستشگاه بود . در آنجا هنگام جشن او میتوانست دسته های باشکوه را به بیند که از پیش‌چشم او میگذشتند : آنجا او میتوانست بفال خود را ستایش و پرستش کند . ولی برای بیشتر مردم شاهنشاهی ، پرستشگاه (که پرستاران نماینده‌ی آن بودند) یك دستگاه نا دلنشین بود . مردم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عادی رعیت و بردهی آن یا اجاره کنندهی ملک آن بودند، و بیشتر درآمدی را که ازدسترنج کارخود بهدست میآوردند بهپیرستشگاه میدادند. دین دراواقع کمتر سبب شادمانی درشرق نزدیک باستان بود.

ولی ما نیز داستان دین شگفت انگیزی را داریم که زردشت، بزرگترین پیغمبران آریائی، می آموخت. ما میتوانیم ازیشتی آریائی که دین زردشت ازآن برخاست و یشتی ای که دین زردشت بزودی در آن تا اندازهای باز فرو رفت سخن بگوئیم؛ همچنین ازدالمشان آئین مجوسی اولی و کهنتر، هرچند اثرهای وحشتناک آن در دین زردشتی دورههای بعد خوشبختانه از حدود این کتاب بیرون است. در دورهی هخامنشی، دین یهودی به صورتی که نزدیکتر به دین یهودی امروزی ست پرورش یافت، هرچند در آن گریزهای گوناگونی به راههای کناری فرعی هست که آنها نیز جالب هستند. جنبشهای دینی دیگر را نیز در این دوره میتوانیم درتاریکی بیشتری بنگریم، ولی همهی آنها درحالت درهم آمیزی ای پیش میروند که بعدها دینهای راز آمیز امپراتوری روم از آنها برخاست. در این دوره نیز پاک علم یاد کردنی و برجستهای، ستاره شناسی، پرورش می یافت ــ علمی که ستاره شناسی یونانی و نیز ابراین ستاره شناسی خود ما را ژرف زیر نفوذ خود قرارداد.

اکنون در می یابیم که آگاهی ما درباره‌ی شاهنشاهی هخامنشی وقتی که آن را فقط ازچشم نویسندگان یونانی، حتی بایاری بزرگترین تاریخ نویسان امروزین نگاه کنیم، تا چه اندازه نقص دارد. دربیشتر این دوره، شرق با خود و برای خود زندگی میکرد. نزدیک بهپایان این دوره، طبقههای بالاتر شاید بارهای ازجنبههای فرهنگ یونانی را برای خود گرفته بودند، ولی این تقلید سطحی بود. سربازان مزدور یونانی که درخدمت دربار، یا شورشگران، یا پادشاهیهای رقیب بودند میلیغان خوبی نبودند، زیرا آنها بیشتر دشمنی برخند فرهنگ یونانی به وجود می آوردند تا رغبت و گرویش به آن فرهنگ.

اکنون نیز بیش از پیش در می یابیم که یونان هرگز یک تهدید سیاسی جدی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به‌شاهنشاهی نبوده ؛ زیرا یونانی که موجودیت سیاسی باشد در میان نبود ؛ آن چه بود فقط دولتهای کوچك یونانی بودند . بزودی پس از بنیاد گذاری‌اش ، شاهنشاهی هخامنشی بزرگترین ، ثروتمندترین ، وروشنفکرترین این دولتهای یونانی را زیر دست آورد ، و در بیشتر این دوره آنها ذرون شاهنشاهی بازماندند . کاوشهای اخیر نشان داده است که زندگانی آنها یکلی زیر تاثیر ژرف فرمانروائی پارسی قرار گرفته بود . ما میتوانیم بپنیم که چگونه دارایوش و خشایارشا آن چند دولت آزاد یونانی را که مانده بودند زیر فرمان خود آوردند ، ولی همچنین میتوانیم خطاهای پارسیان را ، که در اثر آنها چند دولت یونانی دیگر رهائی یافتند ، بررسی کنیم و از هم بگشائیم . همچنان که نیروی این دولتهای آزاد افزونی میگرفت ، هر چند پیوسته با جنگهای داخلی سست میشدند ، میتوانیم جایهای جریان فرو افتادن نیروی نظامی پارسی را دنبال کنیم ، و در عین حال پیشرفت پارسیان را بسوی سیاست و تدبیر بهتری از پیش چشم بگذرانیم . این جریان با وجود فساد درونی و شورشهای افسار گسیختهٔ شهربها و پادشاهان بومی ادامه یافت ، تا آنجا که ریشه باد کامنگیران ، پارسی وضع پارس را به پایگاهی رسانید که بدآن رشك برده میشد و میتوانست فرمان خود را بر آن چه که از یك یونان آزاد بازمانده بود روان گرداند .

سپیده دم عصر هلنیستی را میتوان در رخنه کردن ژرفتر سرمایزان هنر دور و بازرگانان یونانی در شاهنشاهی که روزافزون پیش میرفت ، در بکار گماشتن پزشکان ، پزشکاران ، پیکرتراشان ، و آشپزان یونانی ، و در دیدن کردن فرزانگان ، نویسندگان ، و دانشمندان یونانی حس نمود . زمانی که اسکندر شاهنشاهی را با تاخت و تاز نظامی ویران کرد ، شرق زمان کوتاهی جای خود را در جهان از دست داد ؛ این که چگونه شرق بهتندی بسیاری از سلطه‌ی خود را باز یافت باید موضوع کتاب دیگری باشد .

ا . ت . اومستد

بغداد شرقی
دانشگاه شیکاگو
۱۸ اکتبر ۱۹۴۳

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل نخست

تاریخ باستان

هنگامی که کورش در ۵۳۹ پ . م. به بابل درآمد جهان کهنه بود . برهمناتر آن که جهان کهنگی خودرا میدانست . دانشمندان صورتهای درازی از خاندانهای پادشاهی گردآورده بودند وافزودن سادهی این صورتها بهیکدیگرظاهراً نشان میداد که پادشاهانی که یادمانهای آنان هنوز در بیش چشمها بود بیش از چهار هزارهی پیش ازآن زمان فرمانروائی میکردند . بازهم بیش از آن پادشاهان دیگر بودند ، فرزندان یفان ، که خود نیز نسبچه بغ شده بودند ، که پادشاهی هریك ازآنها چند نسل مردمان کوتاه زندگی آن زمانرا فرا میگرفت . حتی بیش از آنها ، چنان که مصریان باور میداشتند ، خود بغها زمانهای بیکرانی فرمانروائی داشتند ؛ بیش از توفان جهانی بابلیها ازده پادشاه یاد میکردند که کوچکترین آنها ۱۸۹۶۰۰ سال و بزرگترین آنها ۴۳۲۰۰۰ سال فرمانروائی کرده بودند .

مردمان دیگر ازاین توفان آگاه بودند و ازپادشاهانی ــ مانند نانا کوس پادشاه ایکونیوم ــ سخن میگفتند که در زمان پیش از توفان پادشاهی میکردند . تاریخ مقدس یهودیها تا چهار هزارسال کشیده شده بود ؛ با آن که رقمهای آنها در کنار رقمهای بابلی ومصری از اندازه بیرون نبود ، آنها نیز ازیکی ازنیاکان بیش ازتوفان که بیش ازمرگش به حد هزاره رسیده بود یاد میکردند . مترجمان یونانی یك داستان افسانهای میپروردند که به زمانی برمیگشت که نسب قهرمانان به بغها میرسید .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هر مردم و ملتی، هر شهر و خدایی پرستشی، به داستان پیدایش و به رنگ محلی خود همچو کردگاری می‌بالید.

پرستش گذشته‌ی بسیار دور ملی یک صفت برجسته‌ی این آخرین روزهای پادشاهی شرق بود. نپرسید، آخرین پادشاه مستقل کلدیان، هنگامی که لوح بنیادی نرم‌سین را که سه هزار و دویست سال بود کسی آن را ندیده بود یا دانشمندانش این‌طور پیاپی آگاهی داده بودند ــ از زیر زمین بیرون آورد شادمانیها نمود. لوحهای او پر از ذکر فرمانروایانی است که زمان درازی بود که از جهان رفته بودند، از امرنمود به پرستش شولگی، بنیادگذاران خاندان سوم اور، تا قانونگذار بزرگ حمورابی و برنابریاش کاشی، تا کدورگلامار آسوری نزدیک به زمان خودش ــ مدت اقلا پانزده سده. او پرستشگاههای باستانی را نو کرد، کیشهای باستانی را با رسم و آیین باستانیشان زنده ساخت، و دختر خود را وقف برای یک خدمت باستانی در پرستشگاه نمود.

نبونئید تنها «کهن‌دوست» نبود. نو کردن پرستشگاهها و نو ساختن کیشهای کهن را نبوکد نصر آغاز کرده بود، و او هم در جستجوی لوحهای ساختمانی پیشین بود، ولی نتوانست مانند جانشین خود کامیابی بدست آورد. لوحهای او از روی عمد «کهن شده» است و در شیوه و طرز نوشتن تقلیدی از نوشته‌های حمورابی نامبردار است.

کیش کهن‌دوستی در زمانی که خاندان بیست و ششم (سایته) بقدرت می‌آمد از نو شاهنشاهی آسیائی خاندان هژدهم را برقرار خواهد کرد، رونق گرفت و شوری پدید آورد. نوشته‌های باستانی را تقلید میکردند و آنها را سرمشق نوشته‌های تازه میساختند ــ حتی از شیوه و صورت خط نقشی تقلید میکردند. هنرهای زمان سایته تقلید نرم شده‌ای از پیکرتراشی خاندان هژدهم است. امون خداوند که تازه بدوران رسیده‌ی کمتر از پانزده سده بود، جای حرمت خود را به تئیت یا نوی سالخورده‌ی سائیس داد، و بغهای نزدیک به فراموش شده بار دیگر پرستش میشدند. پابوران لقبهای پرآب و تاب از «پادشاهی باستان» یا «پادشاهی میانه» به عاریه میگرفتند و به آیین باستانی به خاک سپرده میشدند، در قبرهائی که از روی نقشه و پیکرهای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برجسته و نوشته‌های هرمی خاندانهای پنجم و ششم نزدیک به دو هزار سال پیش ساخته میشد.

نیروهای مانند این در میان مردمان کوچکتر نیز در کار بود. اصلاحات بوشیا یک اعلام استقلال ملی بود، ولی پایه‌ی آن یک مجموعه‌ی قانونی بود که آنرا به‌قانونبخش باستانی هومی نسبت میدادند. امید برای یک رستگاری فوری در این داستان که چگونه خدای ملی مردمش را از بندگی مصریان رهانیده بود یافت میشد. زنده کردن گذشته موضوع پیشگوئیهای دوره‌ی تبعید یهود و خواب اشعیاء دوم بود. با آن که درجه‌ی باسوادی بالا بود، بیشتر مردم نمیتوانستند بخوانند یا بنویسند ــ ولی میتوانستند گوش بدهند. پدران یهودی زبانی به پسران خود در باره‌ی بیرون شدن از مصر، گرفتن زمین توید داده، و آن فرمانروائی داودی که در یک روز درخشانی باز خواهد گشت می آموختند: افسانه‌های سار گون، موسی، یا خوفو کم کم زبانی به‌مردمان عامی میرسید و پخش میشد. با آن که جزئیاتش تاریک بود، همه‌ی مردمان آسیای غربی از یک گذشته‌ای که هرچه دورتر میشد شکوهش درخشان‌تر می‌تابید آگاه بودند. کشور گشائی فرمانروایانی که بیگانه‌تر بودند این پرستش گذشته را افزون‌تر میساخت.

آن‌چه این مردمان در باره‌ی گذشته‌ی خود می‌اندیشیدند یک جزء زنده از تاریخ ماست: آن‌چه آن گذشته درواقع بوده باید زمینه‌ی این صحنه باشد. در اصول، داستان آنها راست بود. ما ممکن است نشان بدهیم که آن دانشمندان خاندانهائی را که در واقع همزمان بودند پشت سر هم میگذاشتند، یا ثابت کنیم که تاریخ نوشته هزار سال پس از زمانی که آنها می‌پنداشتند آغاز شد. ما دیگر باور نداریم که بنهاد نیمچه بنها زمانهای بیکرانی خیلی بیشتر از دوره‌ی زندگانی امروزی فرمانروائی میکردند. ولی باید فقط بجای این نیمچه بنها قهرمانان گمنام بیش از تاریخ را بگذاریم تا بدانیم چه اندازه حقیقت در این افسانه‌ها سرشته به‌باد مانده است؛ بجای پادشاهی یمان «بیش از تاریخ» را میگذاریم و درمی‌یابیم چگونه این مردمان بیست و پنج سده‌ی پیش همان پیم و آزرمی را که ما امروز حس میکنیم وقتی سالهای درازی را که مردمان

PDF.tarikhema.org

روی این زمین بوده‌اند به یاد می‌آوریم، آنها نیز حس می‌کردند.

✕ انسان حقیقی نخست در شرق نزدیک پیدا شده‌است. پیش از نخستین دوره‌ی باران و یخ بندان سخت او به خرد کردن و تراشیدن سنگ چخماق دست زده بود. پایین ابزارهای چخماقی میتوانیم جاپای پیشرفت اورا از میان دومین، سومین، و آخرین دگرگونیهای آب و هوا که هر کدام از آنها به شمار سالهای ما بیرون از اندازه دراز بود دنبال کنیم. درپایان، اوهنوز درسطح فرهنگ دوره‌ی کهن سنگی بود. درابین سالهای دراز آزمایشها درفن ساختن ابزارهای سنگی واستخوانی پیشرفت کرده بود، بلکه خانواده را پدید آورده بود که از راه شکار نگاهداری میکرد؛ با کندن غارخانه ساخته بود؛ «نیروهای» خطرناك را با جادو رام میکرد و خشنود میساخت یا از خود دور میراند؛ و بمرزندگانی آن روز قدر امیدوار شده بود.

نزدیك به پایان دوره‌ی سنگ کهن، مردمانی از نوع خود ما در شرق نزدیك زندگی میکردند. گاو، گوسفند و بز، خوك خانگی شده بود؛ جو و گندم، و کتان کشت میشد. از آن پس مردمان شرق نزدیك به دو دسته جدا شدند، برخی صحرا گرد و برخی روستائی ماندگار. درحالی که صحرا گردان اصولا بهمان صورت بازماندند، شهرنشینی وفرهنگ در روستاها رشد میکرد. برای نگاهبانی برومندان ازدست آنهاکه کمتر خوشبخت بودند یا از دست صحرا گردان دیوار میساختند و «پادشاهای» برمیگزیدند که مردان روستا را درجنگ رهبری کند. هرچه زندگانی پیچیده‌تر میشد به ویژه گری در کارها افزوده میشد. برای اینکه خاك فراورده‌های خود را بهتر بدهد نیروهای بارورزی پرستش میشد؛ و این نیروها به صورت بغها و بغیانوهای حقیقی درآمدند که بزرگترین آنها «زمین مادر» بود که به صورتهای گوناگون جلوه گر میشد. ✕

به نژاد کهن پیوسته‌تر اروپفریقائی، نژادهای دیگری افزوده شد. گرداگرد دریای بزرگ درونی، نژاد فرمانروا مدیترانه‌ای بود ــ دراز سر، لاغر، بلندی میانه، بارنگ پوست زیتونی روشن. نژادهای فرعی نیز پرورش یافتند: همری در دره‌ی نیل، سامی در بیابان عربستان شمالی. جنوب همر نژاد سیاه پوست فش بود، درغرب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهرستانهای شاهنشاهی هخامنشی

۶۰۰ ۴۰۰ ۲۰۰ ۰
میل

سُغد (سُغد)
باختر (بلخ) (باکتریه)
هَرَیوَ (هَریو، هرات) (اریه)
پَرثَوَ (پَهلَو) (پارتیه)
اَسَگَرتَ (ساگارتیه)
زَرَنگ (زرنگیانه)
هَرَوَتِ (اَرَخوزیه)
شَتَگ (ساتاگیدیه)
هِند (سِند) (هند)
مادَ (ماد) (مِدیه)
پارس (فارس)

۵۰ ۶۰ ۷۰
۴۰ ۳۰ ۲۰

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

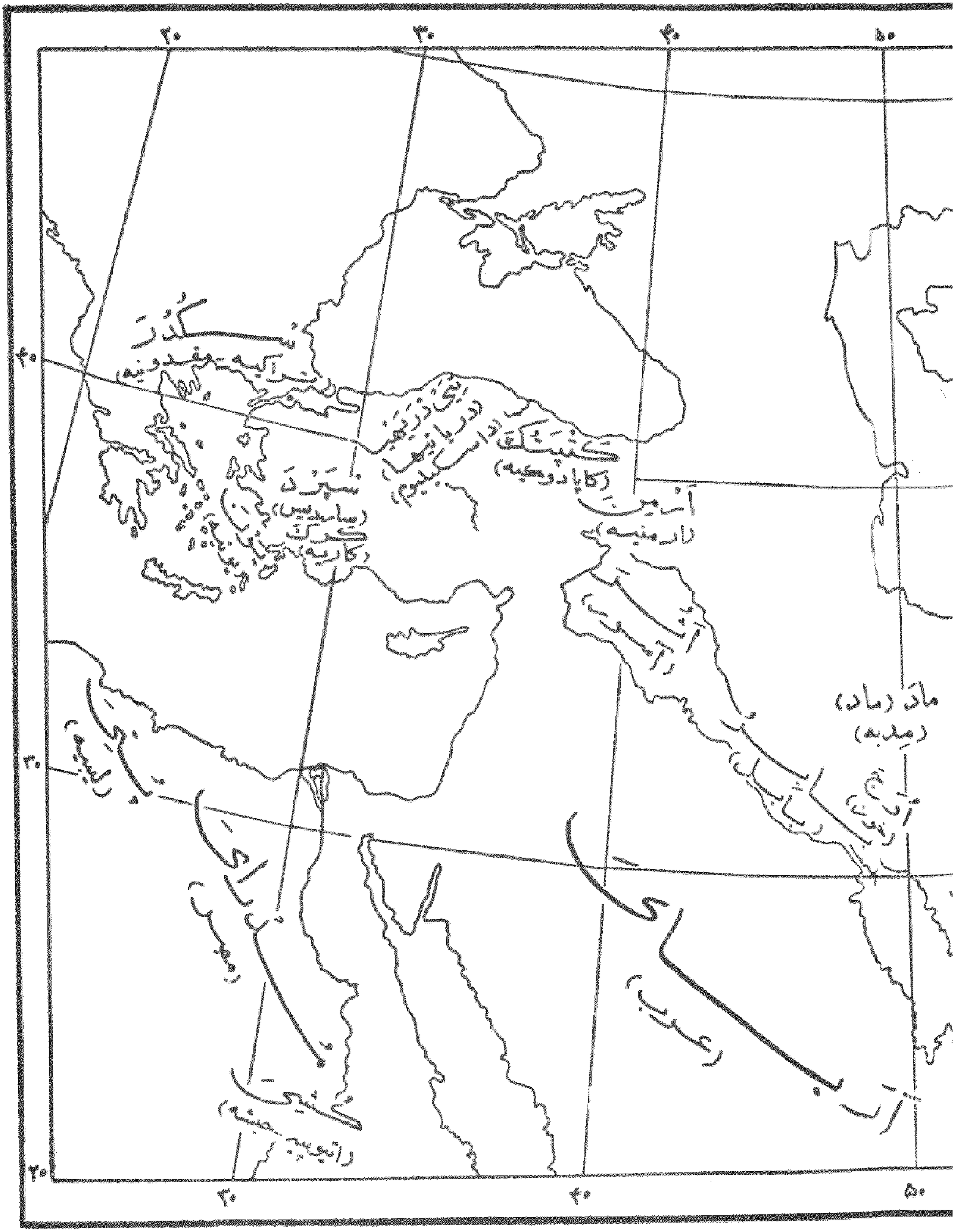
۲۰
۳۰
۴۰
۵۰
۴۰
۳۰
۲۰
گذرت
(سیحون)
سغد
(سیحون، زرافشان)
خشک
(کاریه)
خشک
(کاریه)
آمو
(رامنیه)
ماد (ماد)
(مدیه)
(مدیه)
(مدیه

PDF.tarikhema.org

لیبیان بودند (که برخی آنها را کهن‌ترین نژاد شمالی میدانند) ، ودر زمینهای بلند شمالی نژاد ارمنی قش بود ، بلند وقربه ، با رنگ پوست زرد گون خفه ، و سرهای بسیار گرد .

قفقازی که امروز تنها در گوشه کنارهای قفقاز به آن سخن میگویند شاید زبان اصلی شرق نزدیك بود . تا پنجمین هزاره‌ی پیش از مسیح در ایران غربی به ایلامی سخن میگفتند ؛ در ارمنستان زبان خلدی ، در بین النهرین شمالی و غربی خوری یا هتانی ، و در آسیای کهین ختی ، کاری ، پامفیلی ، لیکی ، و لیدی پیدا شد . زبان سامی اصلی محدود به عربستان شمالی بود . پیرامون شش هزار سال پیش نخستین بار که صحراگردان به شمار بسیار بیرون ریختند یك زبان نزدیك بسامی به همه برده شد ، کنعانیان و فنیقیان به‌مانشگاه تاریخی خود در آمدند ، و گویندگان اکدی به بابل رفتند . سومریان نیز به بابل فرود آمدند ، که بابکار بردن اسب و گردونه ، با صفتها و ویژگیهای جسمانی ، و زبان بهم چسب « تورانی » آنها ، خاستگاه آنان را باید در آسیای مرکزی جست .

مردم آموخته بودند که مس ناب را چگونه کاری کنند . سپس دریافتند که سنگ مس را میتوان گداخت و مس به‌دست آورد : بزغدی زرد سیم و سرب از همین راه به‌دست آوردند . با ابزارهای فلزی ، کشاورزی بارآورتر و صنعت فراورنده‌تر شد و پایه‌ی پیشرفت فنی استوار گشت . گل را برای ساختن سفال که پیش ازآن زخت و ناپرداخته بود پاکیزه کردند و با یك چرخ بسیار ساده توانستند ریخته‌های منظم‌تری بیرون بیاورند ، و با نقش و رنگ به‌آن زیب و زیور بیشتری بدهند . هر دان درمانگر به افسون و ورد خود دانشی از گیاههای خوددرو افزودند .

یك شهریگری و فرهنگ پیچیده‌تر و آمیخته‌تری روستاهارا به صورت شهر و سپس شهرهارا به شهر ـ خدائیها گسترش داد ، و در اثر جنگهای پی در پی اینها کم کم در واحدهای بزرگتری به‌هم پیوستند . چون وضع درهم و پیچیده‌تر زندگانی ، فرمانروائی کارآمدتری میخواست نیروی پادشاهی افزونی میگرفت .

نزدیك به پایان هزاره‌ی چهارم خط در بابل و مصر اختراع شد . هرکدام با یك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خط نقشی ساده که در آن هر نشانی معنای یك واژه میداد آغاز کرد . هر یك بزودی گام بعدی را برداشت و یك نشان را برای هر واژه‌ای که همان صدا را داشت به کار برد ، و یك خط هجائی که تماماً براصل واجشناسی بود در آورد . بابلیها را که ها را نشان میدادند ، مصریها نشان نمیدادند ، ولی برای جبران آن یك الفبای همخوانی درست کردند که نشانهای هجائی واژه نگاری را تکمیل میکرد . همه خط نقشی را برای نوشته های یادمانی نگاه داشت و در همان حال یك خط قراردادی ـ هیربدی ـ از بکار بردن قلم و کاغذ بیرون آمد . در بابل بهتندی از یك صورت خط نگاری به خط میخی رسیدند که باقلم بخوبی روی لوحهای گلی نقش میشد .

خط ، نقل کردن داستان و تاریخ را ممکن ساخت : وقتی که پادشاهان مصر یا بابل با مردمان دیگر در جنگ بودند پیشآمد ها نوشته میشد . از میان این داستانهای نوشته ، میشود شگاهی بهاین فرهنگها انداخت ، و این فرهنگها درچیزهای ماذی که از خود بازگذاشته‌اند بازهم بهتر آشکار میشوند . درعنصرهای اصلی ، معبدها همانند است . همه‌جا شهر ـ خدائی می‌یابیم ، یك مرکز شهری با روستاها و کشتزارهای گرداگرد آن . در سر هر شهر ـ خدائی پادشاهای‌ست که نماینده‌ی یزدان محلی‌ست و بجای او برزمین فرمانروائی میکند و در ذات خداوندی امباز است . او دسترسی‌ی سربراست به یزدان دارد ، ولی پرستارانی نیز هستند که آیین‌هائی را که از زمانهای تاریك بیش از تاریخ دستور داده شده انجام میدهند . زمین ملك پادشاه یزدانی است که سود و بار آن را به نماینده‌ی زمینی خود ، فرمانروای واقعی ، پیشکش میدهد ؛ پس بزرگان خاك به این نماینده اجاره بها میدهند نه باج . نخستین وظیفه‌ی یك پادشاه نگاهبانی پرستشگاهان یزدان محلی است . کامیابی در جنگ پیروزی یزدان محلی است برفریب یزدانی خود ؛ یزدان زیر یوغ رفته خدمتگزار زبردست او میشوند ، چنان که پادشاهان شکست خورده خدمتگزار زبردست نماینده‌ی او میشوند . این‌سان شهر خدائیها کم کم بهم می‌پیوندند و به صورت یك کشور پادشاهی درمی‌آیند .

باآنکه درمی نیل مانند تاوردانی درازو باریك است و آنجا تنها مرز سیاسی باید تاچارمیان سربالا یاسرازیر رودخانه باشد ، در زمانی که خط پیدا شد دو پادشاهی در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مصر بود، دهنمی بزرگی هردورا بصورت مصری که درتاریخ می‌شناسیم یکی کرد. در بابل تمام جریان یکی شدن‌را، که درخور دستگاه مفصل کنال کشی بود، میتوان در سندهای نوشته دنبال کرد. بابل شمالی در دست سامیهای بیسواد بود. جنوب میهن سومریان بود که در فرهنگ مادی پیشرفت کرده بودند، ولی بیم ازدوانهای بیشمار بر آثار بزرگی آنها سایه افکنده بود، ودور کردن آنها وجلوی تاخت آنهارا گرفتن تنها با یاری ادبیات دامنه‌دار جادویی ممکن بود. بسوی شرق، فلات ایران بود، که در آنجا سفال نقش‌دار پرداختگی ایرادی هنر آمیخته نشان میداد که همیشه براین سرزمینها فرمانروائی داشته است. نزدیك به پایان این دوره ایلام نشانهای سومری را برای زبان خود و با آن بسیاری عنصرهای دیگر فرهنگی را بعاریه گرفت. بین‌النهرین اصلی در حوزه‌ی نفوذ بابل بود، همچنان که سوریه‌ی شمالی نیز بود، گو اینکه سوریه‌ی شمالی و بزرگیهائی را که از آسیای کهین سرچشمه میگرفت نشان میداد. کنعانیها وفنیقیها در تماس نزدیکتری با مصر بودند؛ همچنین سرزمینهای یونانی آینده، که درهمان زمان هم یك قسمت اصلی شرق نزدیك بودند.

با آغاز هزاره‌ی سوم صحنه روشن‌تر میشود. قبرهای مصری و سومری مانند یکدیگر پدید آمدن شگفت‌آور یك هنر زنده‌ی تازه‌ایرا و همچنین بکار بردن شگفت‌آور فلزهای گرانبهارانشان میدهند، ولی همه چیز برای پادشاه مرده ودربار اوست، و این دربار یان را به آیین می گماشتند که همراه خداوندگارشان به آن جهان بروند. کیش پادشاه مرده در هرم مصری بأوج خود رسید، به‌طوری که رهق سرزمین را می کشیدند تا یك مرد جاویدان زنده بماند. برای رسیدن باین هدف، کشور بیش ازاندازه دوچنگ دولت بود، ولی حتی با این دست بستگی سندهای بازمانده نشان میدهد که سوداگری رونق داشت.

با این پرورش دولت وسوداگری آغاز علم همراه بود. سوداگری ودولت‌شمار کردن میخواست، و این کار در مصر بارروش دهگانی ودر بابل با توأم کردن روش دهگانی وشصتگانی انجام میگرفت. مسئله‌های حساب را حل میکردند و نتیجه‌ی اندازه‌گیری گشتزارها هندسه‌ی ابتدائی بود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این مردمان که به خاك بسیار نزدیك بودند وزندگی آنها درهوای آزاد آنهارا ناچار میکرد که آسمانرا بیانگاه ریزه بینی بنگرند نمیتوانستند از دریافتن تأثیر جسمهای آسمانی دربمانند. روز و شب از روی خورشید بغ و ماه بغ شناخته میشد؛ پر شدن و کاسته‌شدن ماه بغ واحد بعدی گاه شماری «ماه» را میداد؛ خورشید بغ با پیمودن راه شمالی و باز گشتش واحد بزرگتری «سال» را پیش میگذاشت. بزودی دانستند که گاه شماری خورشید بغ وماه بغ با یکدیگر وفق نمیدهد؛ چون خورشید در دوازده گردش ماه بغ به جای اصلی خود برنمیگشت. سازگار کردن سال مونگی یاسال خورشیدی درهمه بابل یکلی با هم فرق داشت. معمریها زود آموخته بودند که سال خورشیدی نزدیك به۳۶۵ روز است؛ پس آنها به دوازده ماه سی روزی پنج روز می افزودند و سالی درست میکردند که دوری آن از سال حقیقی خورشیدی تاچند نسل پدیدار نمیشد. بابلیها سال دوازده ماهی را نگاه داشتند و هنگامی که میدیدند فصلها از ترتیب خود بیرون شده‌اند یك ماه‌نو درمیان می افزودند.

نیازمندیهای دیگر که به همان اندازه برای مردمان شرقی سودمند بود نیز وجود داشت که باید پر آورده شود. هر کاری ممکن بود بد یمن باشد؛ از کشوری ریزترین حشره، از گردش ستارگان، از بچه انداختن زنان وجانوران، یاز جگر گوسفندان قربانی مادوهائی گرد آوری میشد. مردمان این مادوها را به تفصیل در «علمهائی» سازمان میدادند که اگر بدیهیات آنهارا درست فرض کنیم دسته بندی وتفسیر آنها سخت منطقی بود؛ واین سان‌راه را برای علم حقیقی آماده میکردند. در بکربستن واندیشیدن درباره‌ی کیهان شناسی برای پاسخ‌دادن به پرسشهای‌عملی بود، مانند اینکه‌چرا انسان، بدی، ومرگ به جهان‌آمده‌اند، یاچرا انسان‌نمیتواند جاودان وبیمرگ بماند؛ نتیجه‌ی آنها داستانهای پیدایش بود که در اندیشندگان بعدی نفوذ ژرفی داشت. روانهای بدکار وخود بنها بیماری برسر مردم می‌آوردند؛ پس مردان درمانگر را باید خواند و از آنها یاری خواست. طبعاً او افسونهائی از زمانهای بسیار کهن به کار میبرد که اثر بخشی آنهارا خود نیمه باور داشت؛ همچو روانشناس عملی اواثر آنهارا روی مغز بیمارانش میدانست، ولی از آنچه دیده بود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ویه‌یاد سپرده بود آگاهیهائی از خاصیتهای داروئی گیاهان وماده‌های حیوانی و کانی بدست آورده بود .

نزدیك به‌پایان هزاره‌ی سوم ، سارگون پادشاه اکاده سرزمین کل ولای بابل را یکی کرد و فرمانروائی سامی‌را تا بسیار دور آن‌سوی سامان طبیعی‌اش کشانید . خط میخی سومری‌را برای زبان اکدی‌سامی که ازنظر واجشناسی باآن فرق‌داشت سازگار کردند و ادبیات سامی آغاز شد. زبان سومری همچو زبان مقدس ادامه‌یافت که تنها بخان کهن‌تر آنرا درمی‌یافتند وتنها برای دور راندن روانهای بدکار به‌کار می‌آمد . در زبان سوداگری همچنین زبان کهن نگاهداری شد و از این راه اکدی با واژه‌های عاریه شده ازسومری‌پر شد. برای برآوردن نیازمندیهای نو ، نویسندگان ترجمه‌های زیر سطری ، راهنماهای نشانها ، ودفترهای جمله‌ها آماده کردند ودستور عملی زبان پدید آمد . از برخورد این دوفرهنگ ، فکر برانگیخته شد ، فکرهای نو به‌جهان آمد ، و نیرو وتوانائی هنری شکفتن گرفت .

چون دشمنان به تهدید مرزها پرداختند ، فرهنگهای باستانی رو به ازهم پاشیدگی رفت و دشواریهای نو مردم را ناچار کرد که فکر جدی‌تری بکنند . پادشاهان مصر دریافتند که تنها سنگینی هرم نه‌میتوانست جاودانی بودن شخصی‌را تأمین‌نماید و نه جسد بیجان‌ی آنهارا نگاهبانی کند ، ودر نوشته‌های هرمی خاندانهای پنجم و ششم جادوهای نوشته جای حجم جسمانی را گرفت . امید جاودان ماندن حقیقی مردمان عامی‌را خشنود ساخت . وزیر دانا بتاه‌هوتپ سخنان کوتاه‌خردمندان پیشین را گرد آورد و منش عملی می‌آموخت . همین‌طور که ازهم پاشیدگی افزون میگشت ، امیدوار درباره‌ی دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی‌که روان‌محافظه‌کار اورا بیمناك و بیزار میساخت بفکر فرو رفته بود ، و خواب روزهای آینده‌را میدید که بغ «ره» خودش با درستکاری وداد گری فرمانروائی کند . در بابل نیز مشکل شررا واین که چرا بغان خشم میگیرند ، چرا انسان همیشه زنده نمی‌ماند ، وچرا اصلاح‌کننده‌ی درستکار اورو کاگینا به‌سر نوشت بیداد گر وشومی دچار شد ، از نو بررسی کردند و سنجیدند .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازهم پاشیدگی کامل مصر را بدو پادشاهی محلی که باهم درجنگ بودند جدا ساخت وزیربای تاخت وتاز آسیائی رفتند؛ گوتیها در نخستین آواره گردی مردمان شمالی بابل راگرفتند. پرستشهای خردمندان پیشین در یك موج بزرگ و هراسناك بدبینی به اوج خود رسید که در گفتگوی مرد مصری باروان خود و دراویب بابلی نمایان شده است، که در آن گله‌ی مرد درستکار که بیداد گرانه پاداش یافته از روی همدردی بحث شده، ولی نتیجه‌ی آن سر نهادن در پیش خداوند همه توانا است که خواست اورا نشاید به چون و چرا گذاشت.

بابل در زمان خاندان سوم اور خود را باز یافت. اورنمو و شولگی سرزمین گل‌ولای را ازنو یکی کردند وسرزمینهای بیگانه‌را درشمال وشرق به‌آن افزودند. پادشاهان‌سامی‌بودند، ولی نوشته‌های‌شاهی، سندهای دولتی‌وسوداگری، ونوشته‌های ادبی‌تقریباً بیرون استثناء بسومری بود. اگرچه این بازپسین دوره‌ی بزرگ‌ادبیات سومری بود، ولی از بهترین نمونه‌های آن بسیار دوربود: درزبان این دوره نشان فروزادی آشکار است. دادوستد رونق گرفت، ساختمانهای بزرگ برپا شد، و پاك هنری تا اندازه‌ای قراردادی روایی گرفت. این‌خاندان افتاد و ایلام کار کشورگشائی و پرورش فرهنگی خودرا به دست گرفت، درحالی که بابل زیردست اموریهائی که بتازگی رسیده بودند به‌دولتهای کوچك که همیشه باهم درجنگ بودند بخش شد.

از میان این چرخش و آشفتگی، بابل همچو پایتخت کارگزار و قانون‌بخش توانا حمورابی سر بلند کرد. از این پس این شهر نوبرخاسته به چشم بیگانگان نماینده‌ی کشور بابل بود که نامش نیز به‌آن کشور داده شد. مردوك، بغ محلی را، همچو پادشاه بغان درود خواندند؛ ادبیات دینی باستانی‌را اززبان سومری که ازهمان هیرفت ترجمه کردند و برای گرامی داشتن خاوند یزدانی بابل همچو آفریدگار و پادشاه از نو نوشتند.

امن امهت، که اورا با «پیشگوئیهائی» که ادعا میشد پیغمبران باستانی کرده‌اند باستانی تقریباً سوءتفاهمی درود خواندند، مصر را ازنو یکی کرد و خاندان دوازدهم را بنیاد گذاشت. مانند بابل، پایتخت او نیمی یلك شهر نو برخاسته بود که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برّه ـ بغ آن ، امون ، از راه یکسان گشتن با خورشید بغ ، ره ، خداوند گاری آن سر زمین را بدست آورد . پرستش همگانی بیشتر بسوی بغان باروری کهن روی آورد ، به اوسیریس و همسر او ایسیس ، و در همان حال در نوشته‌های روی تابوتها تخستین تابش این باور که اگر کسی بخواهد در جهان آینده شادمان باشد باید روی زمین بدرستکاری و دادگری رفتار کند نمایان میشود . به درستکاری در سیاست اهمیت بسیار میدادند . یکی از پادشاهان ، درست بیش از امن امهوت ، «اندرزها»ی کهن را بهتر ساخته و به‌صورت یك «هنر و روش فرمانروائی» برای پسرش مریکره درآورده بود . امن امهوت دفترچه‌های ماکیاول‌وار درباره‌ی پادشاهی کردن برای پسرش سسوستریس ، ودفترچه‌ی دیگری برای وزیرش فراهم آورده بود ، ودر آن درباره‌ی جدائی آنها که درمقامهای مسئولیتدار هستند تأکید کرده و به‌همان اندازه ـ ولی بدون احساسات ـ درباره‌ی رعایت بهبود زیردستان ازطرف بالادستان پافشاری کرده بود . کنعان جزو پادشاهی مصر شد ، وفنیقیان از روی میل هم بسان زیردست شدند . هنر مصری که از نظر فنی برتری داشت ولی به‌رسم زمان سخت و خشك شده بود جان تازه‌ای درمیان بازرگانان ثروتمند فنیقی یافت .

کرت مینوسی در بهار زندگی بود ، نارکاناش دریارا می‌پیمود ، وداد و ستدش ثروت هنگفت می‌آورد ؛ این ثروت در کار هنری بود که نقش و نگار آن بیشتر از مصر عاریه گرفته شده بود ، ولی پرداختگی آن به فوق امروزیان ها بسیار نزدیك بود و گیراست . خط عموماً به کار میرفت . فکر نمایاندن واژه با عکس نگاری از مصر آمده بود ، ولی لوح گلی از کوچ نشینهای بازرگانی آسوری در آسیای کهین شرقی گرفته شده بود .

این دوره‌ی بزرگ پیشرفت علمی بود . مصر و بابل برای برتری در ریاضی از یکدیگر پیشی میجستند . مصریان یك روش ده‌گانی به کار می‌بستند و برخه‌ها را بابخشهای کوچکتر پیاپی بیان میکردند . بابلیها برای واحد های بالاتر روش شصت گانی را به روش ده گانی افزودند و برخه های درهم و پیچیده را به بخشهای کوچکتر شصت تائی جدا میکردند که شمارش آنرا آسانتر میساخت . مصریها توان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوم و ریشه‌را میدانستند ودر دیمانامه‌ها مسئله‌های پیچیده‌ی تناسب و تصاعد عددی را حل میکردند . بابلیها جدولهای آسان دستی برای ضرب و بخش کردن ، توان دوم و سوم ، و ریشه و ریشه‌ی سوم فراهم کرده بودند .

ولی در جبر و هندسه بود که پیشرفتهای خیره کننده‌ای انجام گرفته بود . بابلیها قضیه‌ی سه گوشه‌ی گوشه راست‌را که به نام فیثاغورث میخوانیم ، و همچنین در روش ساده‌تری‌را که در نتیجه‌ی آنها خطای بسیار کمی دیده میشود پیدا کرده بودند . آنها آموخته بودند که در سه گوشه های گوشه راست همانند ، دو پهلوی گوشه‌ی راست تناسب دارند ؛ آنها سه گوشه را به بخشهای همچند قسمت کرده بودند ؛ میتوانستند مساحت راست گوشه و سه گوشه‌ی گوشه راست و یك شکل از چار کنار را بیابند . رویه‌های نامنظم‌تر را به شکلهائی که میتوانستند اندازه‌یابی کنند خرد میکردند . آنها مساحت و تر دایره را یافته بودند و با پیدا کردن ۳ به‌عنوان عدد پی به آن نزدیك شده بودند . بی کمك تاشکلهای جبر ، مسئله هارا با روشهائی که اصولا جبری بود حل میکردند ، و هر گام را میتوان با یك تاشکل امروزین باز نمایاند . آنها برابر نیروار توان دوم را به کار میبردند و درست پیش از رسیدن به قضیه‌ی دو نامی کوتاه آمدند .

مانند بابلیها ، مصریها سه گوشه را بخش میکردند و مساحت آنرا اندازه میگرفتند ، همچنان که چار کنار دو پهلو موازی‌را اندازه میگرفتند . نزدیك‌شدن آنها به‌عدد پی که هشت نهم قطر میگرفتند (یا به‌زبان امروز ۳٫۱۶۰۵) با دقت‌تر از بابلیها بود و با آن مساحت دایره و گنج استوانه یا تیکر را به‌دست می‌آوردند . آنها هرم چهار گوش ناقص‌را اندازه میگرفتند ، و آن‌چه‌را که ما زیوار توان دوم یکزمانی میخوانیم آنها با وضع دروغین حل میکردند . ستاره‌شناسان بابلی که هنوز به‌اندازه‌ی کافی از اختر شماری آزاد نشده بودند که ریاضی نورا به کار بیندند ، با این حال رصد میکردند و دست بکار فراهم کردن واژه‌های خاص این علم بودند . صورتهای فلکی با همان نامهائی را داشتند که امروز با آنها آشنا هستیم : دوپیکر ، مار ، کژدم ، شیر ، کرگس ، شاهین ، ماهی ، بزغاله (وهی) . چیار «شبان حقیقی آسمان» ، «گوسفندان آواره گرد» (ستارگان روند) را که هر کدام با یك بغ یا بغبانو یکسان شده بودند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمیگذاشت از راه خود بیرون بروند. راه خورشید ـ یعنی ازمیان دوازده برج، که‌نام آنهـا بر دوازده برج ما مانده است، روی نقشه کشیده شده بود. خورشید گیری بدیمن بود، ولی ماهگیری شمارش بیشتر بود و بیشتر دیده میشد. چهار پاره‌ی روی ماه را برای بابل و سه کشور همسایه‌اش نشان کرده بودند، و گرفتن هر پاره برای سرزمین نامزدش به فال بد گرفته میشد.

چیزهای دیگری که برای فال‌زدن گردآورده بودند، نیز برای علم آینده کمکی بود. سرنوشت پادشاهان و ملتها بیشتر از روی جگر گوسفند قربانی معین میشد تا از روی ستارگان؛ نمونه ها و نقشهای جگر را که فراهم شده بود فقط میتوان با واژه‌های لاتین کالبد شناسی امروزین وصف کرد. صورتهای درازی، تا اندازه‌ای دسته‌بندی شده، از جانوران، گیاهان، و سنگها فراهم شده‌بود. صورت گیاهان با علف و سبزه آغاز میشود، پس از آن نی وجگن، سپس دسته‌های دیگر که بسیار همانند خانواده های گیاهانی‌ست که با آن آشنا هستیم؛ میتوان با صورت دقیق قسمتهای گوناگون که داده شده گروه و نوع این گیاهان را ازهم‌شناخت. دیری بود که نر و ماده‌ی درخت خرما را باز شناخته‌بودند و «نر» و «ماده» را برای رسمتیهای دیگر نیز به کارمیبردند. درروش دسته‌بندی عنوانهائی مانند «مردمان»، «حیوانهای خانگی»، «جانوران وحشی» (ازجمله مار، کرم، وزغ، و مانند آن)، «ماهیها»، و «پرندگان» به کار میبردند.

صورت گیاهان‌را عموماً برای سودداروئی آنها فراهم میکردند. درنوشته‌های پزشکی جایهای فراوانی از جادو مانده است، ولی دانش آزمایشی نیز در آنها دیده میشود. نشانهای بیماری به ترتیب از سر تا پا وصف شده است؛ میتوانیم بیشتر این بیماریها را بشناسیم. ضماد گذاری، گرم کردن، مالش، پرزجه، و میل به کاربرده میشد. داروها معمولا خوردنی بود؛ جیوه، راسخت، زرنیخ، گوگرد، و بیه‌حیوانی بیشتر داده‌میشد، ولی عموماً ازهمان گیاهانی که در داروسازی امروزین بافت میشود به کار میبردند. نوشته‌های پزشکی مصری بیشتر همین‌سان بود، ولی دریک دیپلمه‌ی کارد پزشکی روش آن کاملا علمی است. برای شناختن هربیماری با دقت پرسی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکردند، حتی اگر درمان ناپذیر بود. اگر بیماری درمان پذیر بود برای درمان آن راهنمائی و دستور داده میشد. زخمهارا با انگشتان وارسی و آزمایش میکردند؛ سوزاندن زخم را با چرخ آتش افروز انجام میدادند. کارد پزشك مصری هنگام عمل کردن پوشال کتانی آبکش، زخم پاکیزه کن وسوراخ گیر کتانی، زخم بند و کمان به کار میبرد. سر زخمهارا با نوار یا پنبه هم می آوردند. او قسمتهای گوناگون بدن را بطوری وصف میکند که میتوانیم بفهمیم هنوز درحال درست کردن واژه‌های این علم است، ولی کشفهای شگفت آوری کرده است. او مغز سر و پیچ و تابهای آن را شناخته، او میداند که مغز سر و مغز تهیه دستگاه پی را در اختیار دارد، و به گمان چیزهائی درباره‌ی کار هریخش مغز سر در یافته است. او میداند که دل تلمبه مانند است، او نبض را میگیرد و تقریبا گردش خون را کشف کرده است.

درهمین حال، بی آنکه مردمان بافرهنگ بدانند، یك سامی نیمه صحرا گرد نادان در کانهای مصری در سینا اختراعی کرد که نوید بیکران برای آینده در بر داشت. چون بسیار نادان بود برای این که بتواند خط درهم وبیچیده‌ی نقشی مصری را بیاموزد، ولی میدانست که آنها یك الفبای هیروغلیف برای تکمیل نشانهای هجائی و واژه نگاری به کار میبردند، درشگفت بود که چرا هیچ کس سادگی زیبای یك خط تماماً الفبائی را دریافته است. او به چند نشان مصری معمولی نامی به زبان کنعانی بومی خود داد و نخستین صدای هیروغلیفی را ارزش واجی آن قرارداد. او چند جمله‌ی کوتاه در گویش کنعانی خود روی صخره‌های سینا کند و الفبای هیروغلیفی به کار افتاد.

در هزاره‌ی سوم در جنگلهای پهناور روسیه‌ی جنوبی گروهی از «شمالیها» میزیستند که به یك زبان هند و اروپائی ساده و نا پرورده سخن میگفتند. بر سر هر تیرهای شاهی بود که از خانواده‌ی بغزاد برگزیده میشد، و انجمنی از پیران اورا یاری میکردند، اگرچه تصمیمهای مهم ـ جنگ، صلح، و گزینش فرمانروای نو ـ با فریاد و آفرین جنگجویان زینا وند آگهی میشد. با آنکه تا اندازه‌ای زمین را کشت میکردند، اصولا نیمه صحرا گرد بودند، و خوشی و شادمانی آنها در جنگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . با اسبهایشان میتوانستند در دشتها آزادانه حرکت کنند و خانوادههایشان را در نیاکان « چهارچرخهی سرپوشیده » میبردند . آنها در اردوگاههائی که چهار کنار آنها را برآمدگی خاک گرفته بود ، نه در روستاهای باز ، مانند کار میشدند ؛ و یك فن بسیار پروردش یافته و هنر بلند پایهای بویژه برای ساختن سلاحهای جنگ به کار میبستند .

پیش از پایان این هزاره ، این مردمان بسوی غرب و جنوب و شرق به راه افتادند . در حالی که اکیها به یونان در آمدند ، آریاهای دیگر بسوی ایتالیا در راه بودند ، و یك فرهنگ فلزی درخشانی در هجارستان و بوهم پدید آمد . آسیای کهن زیر تاخت و تاز رفت ، دولتهای جداجدای گذشته کم کم در یك شاهنشاهی زورمند ختی به یکدیگر پیوستند . هیچ یك از پادشاهان ختی نام هند واروپائی نداشت ، که خود گواه بیزبانی ست به آمیخته شدن تازه رسیده ها با عنصرهای کهن که زبان بومیشان در آیین مقدس دینی نگاهداری شد . با سازگار کردن خط میخی با زبانشان ، زبان آنها نخستین زبان هند واروپائی بود که نوشته شد . متائی به دست فرمانروایانی از طبقهی بالا با نامهای هند و ایرانی گرفته شد ، گرچه زبان محلی زیردستان خود را پذیرفتند ؛ آنها یقان هند و ایرانی را چون میترا (مهر) ، وارونا ، ایندرا ، و جنایه (جفت) ناساتیا را پرستش میکردند . نقشهای قبرهای مصری نشان میدهد که آنها از نژاد پاك شمالی هستند که فرزندان آنها کردهای شمالی نژاد ایرانی زبان ماندهاند . هندوایرانیهای دیگر به سوریه و کنعان راه یافتند و همچو شاهان کوچك برشهرهائی که کتاب مقدس ما آنهارا بنام ساخته ، فرمانروائی میکردند . فرزندان خورابی جای خود را به کاشیها دادند که شاید به یك زبان قفقازی سخن میگفتند ، گرچه نامهای مردم و یقان آنها یك عنصر آریائی را نشان میدهد . بزودی آنها اکدی بومی را برای خود گزیدند و با آن فرهنگ بابلی را پذیرفتند ؛ تنها چیز نوی که آوردند دستگاه فرمانروائی واگذار کردن سرزمین به زیردستان از طرف شاه با فرمان آزاد گذاشتن از خدمت بود که بر روی دستگاه کهن تر مانوری (ماندن دارندهی سرزمین در آن) نهاده شد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در میان همه کسوس‌ها که شاهنشاهی بزرگی در سوریه بنیاد گذاشتند و سالها مصر را در دست داشتند، عنصرهای آریائی پیدا شده است. کوشش برای بیرون راندن آنها خاندان هژدهم را به آسیا و به برقرار کردن یك شاهنشاهی کشانید. به عنصرهای اصلی مدیترانه‌ای و سامی، در سوریه هم اکنون عنصرهای بسیاری از نیل و فرات افزوده شده بود؛ نفوذ فرهنگی مصر اکنون بسیار نیرومندتر شد. با گشودن سوریه‌ی شمالی به دست ختی‌ها عنصرهای آناتولی نیز در آمدند؛ ولی اکدی بابل همچون زبان جهانی سیاست و بازرگانی در سراسر شرق نزدیك به کار میرفت. شهریگری و فرهنگ جنبه‌ی جهانی به خود گرفته بود.

راه برای اختناتون که از یاری خداوند مهربان مژده میداد که سرپرستی پدرانه‌اش همه‌ی مردمان را در بر میگیرد، و برای یگانه پرستی سختگیر او آماده شد. اندیشه و فکر، همه روان و درد گرگونی بود. هنرمندان با هوش و خوش طبع رهائی از بندهای هنرهای قراردادی را فریاد خوش آمد زدند، و کارهای هنری با نیرو و زیبائی برجسته پدید آوردند؛ هنرمندان میانه کار چیزهای سرسری ناهمیزان «پسند روز» درست میکردند.

اختناتون که درخوابهای با شکوه یك دین جهانی فرو رفته بود، شاهنشاهی را رها کرد که از هم پاشیده شود. زیر نفوذ پرستاران خودخواه دین امون، به دست پسرك نوزده‌ساله‌ی امون کیشهای کهن از نو برقرار شد و آموزش مهر گستر آتن «کج دین» را نادرست و زیان بخش خواندند، ولی شاهنشاهی مصر در سوریه از دست رفت. سنی و رامسس دوم از خاندان بعدی قسمتی از آنچه را که از دست رفته بود باز ستدند، ولی جنگ با ختی‌ها با بخش شدن سوریه میان دو رقیب پایان یافت. حتی تکه‌ی کوچکی که تا این زمان نگاهداری شده بود بزودی از دست رفت، و مصر دیگر چون یك نیروی تمراز اول به شمار نمی‌آمد. سرزمین مصر روزافزون به دست پرستاران افتاد تا سرانجام پادشاهی را به دست گرفتند و مصر را به صورت یك کشور خدا شاهی درآوردند.

مردمان تازه‌ای بار دیگر روی صحنه پدید آمدند. از بیابان عربستان شمالی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آرامیها آمدند که در سراسر مرز میان کنعان و بابل ماندگار شدند. آنها عموماً به سخن گفتن آرامی ادامه دادند، ولی یك دسته از ایشان ــ عبریها ــ «لوتر کنعان» را آموختند. نخست عبریها به شمار بسیاری تیره‌های کوچك جنگنده پخش شده بودند، ولی همین طور که آرام آرام شهرهای کنعانی را گرفتند چیزهایی از فرهنگ نژاد کنعانی که از پیش تاخت و تاز آنها باز مانده بود پذیرفتند. گرفتن فرهنگ مادّی خوب بود ولی این که دین تنگ و بربری ولی نسبتاً پاك خودشان‌را با کیش فروزاد و پوسیده‌ی نیروهای باروری سازگار نمودند چندان دلپذیر نبود.

فشار ازسوی مردمان تازه در اروپای مرکزی وجنوب شرقی دسته‌های تازه‌ی آریاهارا به پیش میراند. دوریهاییونانیهای هند واروپائی‌زبان کهنتررا بسوی جنوب میراندند، وشاهنشاهی پهناور میکنی را که بستگیهای مینوسی را با مصر نو کرده بود ازهم می‌پاشیدند. آخرین بازماندگان مینوسی ازمیان رفتند. اکیها به کرانه‌ی غربی آسیای کهین فشرده شدند، ودرآنجا به ختی‌ها ونیز به فریجیها، آریاهائی که از هلسپنت گذشته و سرزمینهای بلند درونی پرآب و پربیشه‌ی مرکزی غربی را برگزیده بودند، برخوردند. اکیهای دیگربه قبرس رسیدند ونیمی‌ازجزیره را در دست کوچ نشینان فنیقی یافتند. با یك کوشش بازپسین و ناامیدانه میکنیها شهر فریجی تروی‌را گرفتند که حماسه‌ی آن به نسلهای بعد برای کشور گشائیهای تازه درآسیا جان دمید، ولی این کوشش شاهنشاهی آنهارا ویران کرد. در پی آنها یونیها آمدند و از زنان اتاتولی به همسری گرفتند. شاهنشاهی زورمند ختی در آشفتگی وهرج ومرج کشورهای کوچك ناپدید شد.

دسته‌های مردمان بیخانمان، چه مینوسی و چه آریائی، یکی شدند و موج آنها ازروی دریا یاازمیان سوریه‌بمصر سرازیرشد، وآنجا مرنپتاه وراهمسس سوم زور آن‌را درهم شکستند. اکیها به میهن خود بازگشتند یاراه دریا بسوی قبرس پیش گرفتند، وسیلیکیها وساردینی‌ها نام خودرا به جزیره‌های غربی بردند؛ اتروسکها برای ایتالیائیهای ساده‌ی ناپرورده یك فرهنگ شرقی پرارزش آوردند که رهرابعدها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخت زیر نفوذ خود قرار داد؛ و فیلیستین‌ها در فلسطین، سرزمینی که نام خود را به آن دادند، ماندگار شدند.

کشمکشهایی که میان فشار تازندگان از دریا و صحرا خرد شده بودند، آزادی خود را از دست دادند. زمان کوتاهی نیرو همه در دست فیلیستین‌ها بود؛ سپس فشار یگانه و بی‌انگیختن پیغمبران تیره‌های عبری را یگانه کرد. پادشاهی شاؤل بدون کامیابی از میان رفت ولی داود این یگانگی را نگاه داشت و نیرومند کرد و سلیمان آنرا گسترد و به صورت یک شاهنشاهی کوچکی درآورد که کارگزاری آن تقلیدی از شاهنشاهیهای بزرگتر بود، و پرستشگاه شاهانه‌اش نیز به همان اندازه بیگانه بود با مرگ او پادشاهی اش به دو بخش اسرائیل و یهودا جدا شد؛ اسرائیل بزرگتر بود و اغلب یهودا را زیر دست خود میداشت، در حالی که اورشلیم و پرستشگاه آن ویران بود.

دادوستدگران صیدونی به اژه تاخت و تاز کردند و کالا و واژه یا یونانیان عقب مانده دادوستد نمودند. یک هدیه‌ی گرانبها نیز آوردند: الفبا، که یونانیان آن را بهتر کردند. چون الفبائی که به عاریه گرفتند نشانی برای نمایاندن واکه ها نداشت، یونانیها پاره‌ای از نشانهای همخوانی را که برای صداهائی بود که در زبانشان نداشتند بجای واکه‌های مهم هند واروپائی گذاشتند. به نوبه‌ی خود الفبا به آسیای کهین برده شد؛ الفبای یونانی برای فریجیهای هندواروپائی دشواری نداشت ولی لیدیها و لیکیها و کاریها ناگزیر بودند که نشانهای تری برای صداهای بومی خود درآورند. چون یونانیها نیروی دریائی باز یافتند، فنیقیها دریای اژه را رها کردند و یک پیشی جوئی برای دست یافتن به مدیترانه آغاز شد که در پایان آن فنیقیها افریقای شمالی و اسپانی را در دست گرفتند.

سده‌های دراز آسور یک نیروی تراز دوم مانده بود و اغلب زیر دست بابل یا ممانی بود. در فرودروی عمومی نزدیک به پایان هزاره‌ی دوم، آسور مرزهای خود را جلو برد. پس از دودوره‌ی سستی ــ که در همین آنها دست یهودیان را باز گذاشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که پادشاهی داودی‌را برقرار کنند ـ آسور به‌صورت یك شاهنشاهی بزرگ جهانی درآمد . بابل زیردست وباجگزار شد ، سوریه زیرتاخت و تاز رفت ، ویهوی‌اسرائیل ناگزیر شد که سرفرودنهد . درجنگ با کشورهای مهمتر ، چندان‌شکر کشی کیفری برضد یارسوا وهادیها چندان جلب توجه نکرد .

چند سالی خلدیه که دردوره‌ی کوتاهی چون نیروی بزرگ جهانی سرآمد بود جای آسوریها راگرفت . این دم آسایش وآرامش فرصتی برای پرورش قابل ملاحظه ای در دین عبری دست داد . در بین ، آن واکنش عنصر های بیابانی برضد شهر نشینی و فرهنگ بود . سخنان ایلیا و الیشع کار را به اصلاحات خونین یهو کشانید ، واز آن پس اسرائیل هیچ بغ ملی را مگر یهوه نشناخت . روش این اصلاح و نتیجه های نابسندش نمیتوانست رواتهای نازکتر را خشنود گرداند ، و یك گروه ارجمند از پیغمبران برضد عنصرهای کنعانی در کیش سخن سخت گفتند و با همان اندازه جوش وخروش برضد بیدادگری اجتماعی پرخاش نمودند . عاموس مردم‌را از سرنوشت شوم سختی آگاهی میداد ، هوشع از مهربانی یهوه سخن میگفت ، ولی اشعیا بار دیگر از ویرانی میشگوئی میکرد ـ که برای اسرائیل در واقع انجام گرفت . تاخت و تاز مناخوریب چشمان اشعیا را باز کرد و از آن پس از حرمت اورشلیم ، پرستشگاه یهوه ، سخن میگفت . ولی یهودا یك قلمرو آسوری ماند .

برخاستن آسور دوره‌ی نوینی در طرز فرمانروائی بر کشور های زیردست پدید آورد . پیشینیان با کشور های باجگزار که در بهترین وضع زیر نظر یك «نماینده‌ی ماند گار» وچند سرباز اداره میشد خرسند بودند ؛ آسور سرزمینهائی را که میگرفت به‌صورت استانهائی درمی‌آورد که کارگزاران آنها با نامه‌نویسی مرتب در تماس نزدیك باحکومت مرکزی بودند . شورشیان را به سرزمینهای دوردست میفرستادند وبهبود آینده‌ی آنها بسته به وفاداریشان به سروران تازه‌ی خود بود ؛ مردمان استانها در پرستش بغ ملی آشور و پادشاه یزدانی یکزبان شده بودند .

گرچه فرهنگ آسوری بنیادش بیشتر برفرهنگ بابلی بود ، ولی کاملا جنبه‌ی

PDF.tarikhema.org

دستچین کردن داشت . در شهرهای بزرگ ، چه پایتختهای پادشاهی چه شهرهائی که با فرمان آزاد بودند ، پاک‌زندگی گوناگون‌جور بجور پرپیچ‌و تاب دیده‌میشد. فنیقیها و آرامیها از فرصتهای دادوستد یک‌شاهنشاهی پهناور کاملا سودجویی میکردند و « سرهای اشتار » را چون سکه به کار میزدند . کتابخانه های شاهی از نسخه های لوحهای بابلی باستانی انبوه بود ، ولی سالنامه های شاهی کاری بود که تاریخنویسان آسوری خود درآورده بودند . در کنار خط میخی ، خط آرامی باالفبای آسانترش بیش از پیش به‌کار میرفت . پیشرفت علمی از کتابی در بارهٔ لعاب دادن پیداست ، همچنین از نامه‌های ستاره شناسانی که در انتظار گرفتن ماه هنگام ماه پر و گرفتن خورشید هنگام ماه نو بودند ، ونیز از یک دورهٔ نوزده سالی ماههای درمیان افزوده که گویا از زمان نبو کد نصر در کار بوده است . نقشهای برجستهٔ آسوری نبردها ، زندگی کاخ ، وشکارها بسیار زنده نمودار میکردند و در کشیدن و بازنمودن جانداران دیگران کمتر توانستهاند از نقشهای آسوری چلو بیفتند .

بابل هنگام فرمانروائی کلدیان شورید ، و آسور در برابر هم‌پیمانی کلدیان و مادیان افتاد . آنگاه چهار نیروی بزرگ جهانی فرمانروائی میکردند . همدرزمان سایته ها ، که به‌یاری سربازان مزدور یونانی‌کاری فرمانروائی میکردند و گذاشته بودند یونانیان در ناوکراتیس شهرخودشان بهمیل خود زندگی کنند ، جان نوینی یافت . لیدیه ، جانشین فریجیه ، که از زر پاکتولوس ثروتمند شده بود شهر های کرانه‌ای یونانی را بتصرف افکند . درهم آمیختن داد وستد دریابار وخشکی دوجانبه سودمند بود ، و باثروتی که این‌سان‌ازمصر ودریای سیاه به‌دست می‌آمد یونیهانخستین شکفتگی درخشان‌شهرنگری وفرهنگ‌یونانی را پایه گذاشتند . نبوپولصر سازمان کارگزاری دروش سوداگری بابل را نو کرد بطوری که اصلاحات او تازمانی که خط میخی در کار بود بر آن کشور فرمانفرما بود . بابل به‌دست نبوکدنصر از نو ساخته شد و مهین شهر جهانی گشت . اورشلیم ویران شد و شوروشیان‌را چنان که ارمیا و حزقیال پیشگوئی کرده بودند به تبعید فرستادند ؛ یهودیگری به‌هست آمد

پیش از این ، تفسیرهای بسیار درخاندانها و مردمان فرمانروا پدید آمده‌بود ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی سراسر آن زمان یک وابستگی روشنی میان فرهنگها بود، و پرورش فرهنگی در هربخش شرق نزدیك کم و بیش از یك الگو پیروی کرده بود. با آنکه شرق مکرر زیر تاخت‌وتاز بیگانگان رفته بود، ولی طبع وخاصیت خودرا روی‌نوآمدگان نقش کرده بود. درچشم همزمانهایشان شاید مادیهای ایرانی فقط چهارمین شاهنشاهی بزرگ شرقی به‌نظر می‌آمدند، و یونانیهای کنجکاو شاید مانند پیشینیان مینوسی و میکنی خود فقط دانشجویان فرهنگهای باستانی شرقی به نظر می‌آمدند. ولی پیشآمد ها بزودی نشان داد که با پیداشدن ایرانیان و یونانیان روی صحنه، شرق نزدیك به تاریخ نوین خود درآمده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل دوم

خاستگاههای ایرانی

ایران پیش از تاریخ

دیری پیش از آنکه فلات بزرگ «ایران» خوانده شود، مردمانبوهی در آن زیست میکردند، از دورهی پخبندان آخری، زمانی که مردمان دورهی پیش سنگی ابزارهای درشت و ناپرورده‌ی چخماقی خودرا در هوای آزاد بازمی گذاشتند، زیر طبقه‌های گل‌ولای نازکه‌های آبگینه‌ی کانی یافت شده‌است. نزدیك هزاره‌ی پنجم پیش از میلاد دهکده های کوچك بسیاری پناهگاه مردمان کشاورز صلح‌جو بود که حس زیبا پسندی خود را با سفالهای چرخی نازك که با نقشهای بسیار زیبا و نازك کار زیور داده شده بود خرسند میکردند؛ نقشهای رسمی پر کار ولی زنده از گل و گیاه و جانوران بومی بیشتر دلبستگی به زیبائی نقش را نشان میدهند تا درست نمایاندن چیزها، و این الگوئی برای هنرهای آیندهی فلات شد. خانه‌های سوخته و دگرگون شدن شیوه‌ی سفال نشان جابجا شدن مردمان است.[1] تنها از ایلام نوشته و، بنا براین تاریخ،[2] بدما رسیده، گرچه لوحهائی ازمیان فلات که عکس نگاری[3]

1 - Donald E. Mc Cown, « The Material Culture of Early Iran, » *JNES*, I (1942), 242 ff.

2 - George G. Cameron, *History of Early Iran* (1936).

3 - R. Ghirshman, « Une tablette proto-élamite du plateau iranien, » *RA*, XXXI (1934), 115 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایلامی روی آنها کنده شده نشان میدهد که در آنجا نیز همان زبانی روایی داشته که در شوش، مهمترین شهر ایلام، به آن سخن میگفتند.

برای آگاهی بیشتر در بارهی این مردمان پیشین به ویدیودات (وندیداد)، یا «داد ضد دیوان»، برمیگردیم. اگرچه به صورتی که در اوستا دیده میشود ویدیودات کمی بیش از میلاد نوشته شده است، ولی هنوز جنبههای اصلی این فرهنگ بیش از تاریخ را نگاه داشته است.[۴] به نگاه نخست، یک جهان دلپذیری است که در آن مهتر خانمان را میبینیم که دارای گاو و گوسفند، علوفه، تازی، زن، فرزند، آتش، شیر، و همه چیز خوب است، با دانه، علف، و درختانی که هر گونه میوهای بار میدهند. زمینهای خشک باقناتهای زیر زمینی آبیاری میشود، گله و رمه افزونی مییابد، و کود طبیعی فراوان است. ولی بدست آوردن این نعمتها کار سخت میخواست: تخم افشاندن و نهال کاشتن و ساختن راههای آب زیرزمینی سخت کار، جهانی بود که در آن جایی برای مرد تنپرور نبود.[۵]

از چرم و پارچههای بافته برای پوشاک، از چادرهای نمدین، مانند آنهایی که هنوز در آسیای مرکزی بافت میشود، و از خانههای چوبین، مانند آنهایی که پشتههای خاکسترشان در جلگههای اورمیه بازمانده است، میشنویم.[۶] میشود در بارهی بلند بایگی سگ، که در جاهای دیگر شرق پست و ناپاک شمرده میشد، ولی در فلات چون یک عضو گرامی خانواده با مسئولیتهای معین و پاداشهای فراخور با آن رفتار میشد، رجز خواندی کنیم.[۷] میشود خودرا آماده کنیم که زمانی که زمستان پربرف دراز به پایان میرسد و پرندگان آغاز پروازمیکنند، درختان سبز میشوند، و آبهای جوشنده از کوه و تپه سرازیر میگردند، و بادها زمین را خشک میکنند، بازو ستائیان شادی کنیم،[۸] ولی بکلی حالت و روحیهی آنها را به غلط درخواهیم یافت.

4 - James Darmesteter, *The Zend-Avesta*, Part I: *The Vendidad* (2d ed., 1895); Fritz Wolff, *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Wörterbuch* (1910), pp. 317 ff.; cf. H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938), pp. 337 ff.

۵ ـ ویدیودات ۳ : ۲ ـ ۶ ، ۳۳ ـ ۳۴ .

۶ ـ ویدیودات ۸ : ۱ ، ۲۵ .

۷ ـ ویدیودات ۱۳ .

۸ ـ ویدیودات ۵ : ۱۲ : ۸ ـ ۹ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دینهای پیشین

از نظر جسمی، مردمان فلات از یك بخش نژاد مدیترانه‌ای بودند.[۹] از نظر فرهنگی، بویژه در طرز فکر دینی‌شان، بیشتر با مردمان آسیای مرکزی خویشی داشتند. نویسندگان یونانی درباره‌ی مردمان ساده‌ی ثابر برده که تا روزگار آنها در کنار کرانه‌ی جنوبی دریای سیاه بازمانده بودند چیزهایی نوشته‌اند؛ بویژه در طرز بیرون گذاشتن مردگان، همانندیهای شگفت آوری با رسم و آیین ویدیسودات دارند.

برای نمونه، در میان مردم دربیکی، مردانی را که بیش از هفتاد سال داشتند می‌کشتند و خویشاوندانشان آنها را میخوردند، و زنان پیر را خفه میکردند و به‌خاك می‌سپردند؛ مردان بدبختی را که بیش ازهفتاد میمردند فقط در خاك میکردند. در میان کاسپی‌ها که نامشان‌را به دریائی که در گذشته گرگان خوانده میشد داده‌اند،[۱۰] آنهایی را که از هفتاد بیش داشتند باگرسنگی دادن‌میکشتند. جسدها را دربیابان میگذاشتند و زیر نظر میگرفتند. اگر جسد را کرکس میبرد آن‌مرده را خوشبخت‌ترین مردم‌می‌پنداشتند، اگر جانوران‌وحشی وسگها‌میبردندش‌را کمتر خوشبخت‌میدانستند، ولی بدبخت‌ترین مردمان آنها بودند که جسدشان دست نخورده میماند.[۱۱] در بلخ، بیشتر بسوی‌شرق، رسمهایی به‌همین‌اندازه زشت وناپسند تازمان تاخت وتاز اسکندر ادامه داشت. بسماران ویران را درحالی که‌هنوز زنده بودندپیش سگان‌می‌انداختند، و این سگها را در زیانشان «گماشتگان بخاك سپردن» میخواندند. توده های استخوان درون دیوارها گواه به رسمهای بخاك سپردن است که همین اندازه سخت و بیرحمانه بود.[۱۲] برای دریافتن سبب این رسمها که وصف ترسناك ذره بذره‌ی آنها در ویدیسودات آمده باید بر گردیم و نوشته های دامنه دارتر جادویی سومریان را

۹ - Henry Field, *Contributions to the Anthropology of Iran* (1939).

۱۰ ـ دریای کاسپی درهرودوت، دفتر ۱، ۲۰۲ ویس ازآن ودر دفتر ٤، ۱۰۰ یاد شده است، ولی دیگر تاروزگار هلنیستی ذکری ازآن به میان نمی‌آید.

۱۱ ـ سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱، ۸؛ هرودوت، دفتر۳، ۹۹، ۹۲؛ دفتر۷، ۶۷، ۸۶؛ پلین، دفتر ۶، ۵، ٤.

۱۲ ـ اونیسیکریتوس، گرته‌ی ۵ (ر)؛ سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱، ۳

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخوالیم، که آنها هم از آسیای مرکزی به بابل کوچ کرده بودند، یا شرح جدید آیین شمنی را بخوانیم که تا امروز در آن سرزمینها دیده میشود.

در کهن‌ترین صورت آیین مجوسی، درنظر آنها بغان حقیقی وجود نداشتند، فقط دسته‌های بیشماری دیوان بدکار بودند که پیوسته زندگانی روستائیان بیچاره را تهدیدمیکردند، وازتاختهای بدخواهانه وآزار رساننده‌ی آنها تنها بارسم وآیین روگردانی میشد جلوگیری کرد. میهن آنها درشمال بود که از آن‌سو نیز مردمان دشمن تهدید میکردند؛ پس از آنکه ایرانیها ایران را گرفتند شگفت‌آور نیست که ایندرا بغ توفان وتندر آریائی را درمیان دیوها می‌یابیم.[۱۳] بیشتر این دیوها مانند دیو های بابلی بی‌نام بودند: «نابود شو، دیو دروج! نابود شو، دیو چهر! نابود شو، دیوزاده! نابود شو، دیو فرادادہ! به اپاختر (شمال) نابود شو!» دیوان دیگرصورتهای گوناگون بیماری‌را مجسم میکنند: «ترا، بیماری، نفرین‌میگویم؛ ترا، مرگ، نفرین میگویم؛ ترا، تب، نفرین‌میگویم،» وهمین‌سان رشته‌ی درازی نفرین میفرستند.[۱۴] اگر پرستنده نامهای دیوان را بداند میتواند شمار بیشتری از آنها را بیرون براند؛[۱۵] از میان آنها خطرناکترین شان «خشم»، یـا «مستی» است. یك دیو جلوی باران را میگیرد؛[۱۶] دیوهایی هستند که موی سترده و ناخن گرفته‌ی مردرا که ازروی‌بی‌احتیاطی‌ریخته‌باشد میربایندواز آنها شپش‌می‌پرورانند که دانه و رخت را بخورند.[۱۷]

سرکرده‌ی همه‌ی دیوان انگره‌مینیو (اهریمن)، «مینوی بد» بی‌حد و سامان، آفریننده‌ی همه‌چیز بد وجانوران زهرآگین و گزندرساننده است؛ به این جهت مجوسان کشتن نمایندگان زمینی این‌روانهای بدرا ـ مورچه، مار، خزندگان، وزغ، وپرندگان ـ بابندآوردن سوراخشان یا ویران کردن لانه‌شان، ثواب‌بزرگی میدانستند.[۱۸] نیز بوسیله‌ی افسونهای مجوسان، که بابوی‌خوش وشیارهای‌جادوئی

۱۳ ـ ویدیودات ۱۰ : ۹ ؛ ۱۹ : ۴۳ .
۱۴ ـ ویدیودات ۸ : ۲۱ ؛ ۲۰ : ۷ .
۱۵ ـ ویدیودات ۱۱ : ۹ .
۱۶ ـ ویدیودات ۱۹ : ۴۰ .
۱۷ ـ ویدیودات ۱۷ : ۲ـ۳ .
۱۸ ـ ویدیودات ۳ : ۱۰ ؛ ۲۲ : ۱۰ ؛ ۵ ؛ هرودوت، دفتر ۱، ۱۴۰ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استوار میشد،[۱۹] بود که مردمان از درد و بیماری و ناپاکی رهایی می‌یافتند.

باهمه نیروئی که اهریمن و دار و دسته‌ی دیوان داشتند، درزندگی هر روزه ترسناک‌ترین آنها «دروج نسش» بود که بیشتر داد ضد دیوان در بارهٔ اوست. همسایگان و دشمنان میتوانستند مرده را به خاك بسپرند یا بسوزانند، ولی چنین طرز آسان بیرون گذاشتن مرده شایستهٔ پیروان مجوسیان نبود. با همه احتیاط، پیدا بود که دروج نسش زنده‌ها را با فساد و ریمنی و پلیدی خود خواهد پوشانید.[۲۰] از آن دمی که نفس تن را ترك میگفت، نسش ناپاك بود، چون دروج نسش نزدیك آن تنها بود که بازماندگانرا گزندی برساند. تنها با نگاهداشتن سخت آیین دستورداده شده درامان بودند: مرده نباید خاك یا آب مقدس را پلید کند؛ نسش را باید بربلندترین نقطه‌های زمین گذاشت و موی سر و پای آنرا با دقت به زمین بست تا سگان و گرگان آنرا بخورند. فقط زمانی که استخوانها از ماده‌های مرده و خطرناك پاك شد میتوان آنرا درامتودانی گردآورد. امتودان باید سوراخ داشته باشد تامرده بتواند بازیه‌خورشید نگاه کند.[۲۱] این لکه‌ی امتودان در تمام نوشته‌های بعدی زردشتی رخنه کرده، و با انبوه روانهای بد کار پرآزار خواننده را افسرده و اندوهگین میسازد.[۲۲]

تأثیر شکل سرزمین

بیشتر آریاها میهن خود را در جنوب روسیه ترك گفتند و بسوی جلگه‌های آسیای مرکزی روانه شدند؛ فقط سکاهای نزدیك به ایرانی وچند آریائی‌واقعی در آنجا ماندند. گرگانیها در کنار دامنه‌ی شمالی البرز و جلگه‌ی کرانه‌ی جنوبی

۱۹ ـ ویدیودات ۹ : ۱۱ : ۱۹ : ۲۴.

۲۰ ـ ویدیودات ۵ : ۳۷.

۲۱ ـ ویدیودات ۶ : ۴۵، ۴۶ : ۵۰ ـ ۵۱.

۲۲ ـ هرودوت نشان میدهد که درزمان او پاره کردن نسش بدست پرنده وسگ هنوزمعمول به مجوسیان بود. یك پرستشگاه ـ شاید مجوسی ـ از نیمه‌ی اول هزاره‌ی اول، که کف وآستانه‌ها و دیوارهایش تندیسهای کوچك بیشمار و چیزهای نذر شده داشت، اخیراً در لرستان بدست دکتر اربلی شمیت از زیرخاك بیرون آورده شد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریاچی که نام خود را به آن دادند ماند گار شدند . این جلگه که کمی ازسطح دریا پائین‌تر است و زیر بارانهای سیل آسا که درسال تا ۶۰ اینچ میرسد شسته میشود، هوایی نیمه‌استوائی دارد ، ولی بیشه‌های انبوه دامنه‌های آن کنام ببر و پلنگ است . ایرانیهای دیگر از فلات که گرداگرد آنرا کوه گرفته‌است بالا رفتند . بسوی غرب تا کردس و در شمال البرز سر برافراخته و بسوی شرق فلات پیوسته بلندتر میشود تا به بام جهان در هیمالایا میرسد ، و یك رشته کوه کوتاه‌تر دریای جنوب را از فلات جدا میسازد . در این حلقه ، رشته‌های کوچکتر بخشها را ازهم جدا میکنند . درجه‌ی اختلاف این بخشها با یکدیگر فقط طرز ترکیب عنصرهای مشترك آنها ـ کوه ، بیابان ، و باریکه‌های زمین حاصلخیز ـ است .

درمرکز ، بیابانهای بزرگ بود که گذشتن ازمیان آنها دشوار بود ، ودربخشهایی دریاچه‌های نمك و دربخشهای دیگر خاك شوره‌ی قهوه‌ای وسرخ فام آنرا پوشانیده بود . کوهها هم به همین اندازه خشك بود و عموماً بی‌درخت و حتی بی بوته بود . میان کوه و بیابان خاك خوب بود که تنها به آب نیاز داشت ـ ولی آب یك گنج دربها و کمیابی بود . اگر کوهها جلوی دشمنان احتمالی را می‌بستند ، همچنین جلوی باران را میگرفتند ؛ تنها از میان گذرهایی مانند گذر میان رشت و قزوین چندپاره ابری میتوانست رخنه کند . اینجا ریزش باران میشود به‌هشت اینچ برسد ، جاهای دیگر ، مانند اصفهان ، به چهار اینچ یا کمتر میرسد . هیچ جا این ریزش باران برای رساندن حاصل کفایت نمیکرد ، ولی خوشبختانه برفهایی که آب میشود از همین کوههای مانع سرازیر میگردد .

بیشتر سال خورشید باگرمای سوزان دریك آسمان بی ابری میتابید . نزدیك سپتامبر هوا کمی خنك میشد ، نزدیك ژانویه شبها ناراحت کننده خنك بود . درپی بارانهای پائیزی میغ وبرف وسرانجام برف کولاکهای سخت می آمد و ازسر کوهها کم کم بسوی پائین میخزید تا آنکه به جلگه‌ها میرسید . آفتاب نیمروز هر وقت دیده میشد داغ بود و آنهایی را که ازسرمای شب یخ کرده بودند گرم میکرد . نزدیك ژانویه کندرها براز برف شده بود ودرستاها که زیر برف پنهان شده بودند زمستان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از یکدیگر جدا میماندند. بهار برفها تقریباً بی‌خبر آب میشد. آب آنها در دامنه‌های برهنه سرازیر میشد و راههای باریك را ویران میساخت و بار دیگر روستاها را از هم جدا میکرد. بستر نهرها از آبهای غرّنده پر میشد و هر قطره‌ی گرانبها در جویهای آبیاری به کار میرفت تا آن که بار دیگر بسترها خشك میشد. از آن پس آبرا در تنبه‌هایی که به‌نظر خشك میرسید جستجو میکردند: برای این که مبادا آب گرانبها بخار شود و از دست برود آنرا از زیر زمین در قنات میبردند. این سان با صرف وقت و کار بسیار چند گز مربع دیگر از بیابان خشك را زیر کشت می‌آوردند.

این جستجوی جاویدان برای آب اثر همیشگی روی مغز ایرانیان گذاشت. در اوستای مقدس در سرود ستایش بانوان اهید که ایزد هزار نهر آب است، و در شهرهای بلند که شادی آب روان و باغ سروده شده، این موضوع پیوسته تکرار میشود. به‌چشم بیگانگان که از سر زمینهای خوشتری می‌آیند شاید رودخانه‌ها ناچیز، ردیف چنارها و سرو و صنوبرها تنك، و باغ «فردوس» ناخوش بنماید: برای دریافت زیبایی آنها باید بیابان خشك، جلگه‌های برهنه، و قله‌های پربرف را در پیش چشم داشت.

کشورگشایی مردمان شمالی

باستانشناسی نخستین جایگاه مردمان شمالی را آن گاه نشان میدهد که می‌بینیم سفالهای نازك نقش‌دار مردمان پیشین جای خودرا به سفال سیاه غم‌انگیزی داده که بهتر ساخته شده است. پیدا شدن مردمان شمالی را میتوان از روی استخوان سر آنها دانست. دسته های تازه پیوسته سرازیر میشوند. یك ساختمان بارودار بزرگ در دامغان ساخته شده؛ به‌آن ناگهان تاخت آورده و آنرا گرفته‌اند. جسد مردانی که از این دژ دفاع کرده‌اند با زنان و فرزندانشان درجایی که نابود شدند به‌دست کاونده پیدا شده است.[۲۳]

پیشامدهای گشودن ایران، آمیخته با افسانه‌های آریائی، در کهن ترین

23 - Erich Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar, Damghan* (1937).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخشهای بیشتها یافت میشود.[۲۴] در آنجا نخستین روایت تاریخ دست بدست رسیده‌ی ایرانرا میخوانیم که‌در غرب یا آن بیشتر بوسیله‌ی حماسه‌ی بزرگ و پرشکوه شاهنامه‌ی سرایشده‌ی بزرگ مسلمان فردوسی آشنا هستند.

داستان باکیومرث، «مردزنده»، آغاز میشود که نیای مردم آریائی بود.[۲۵] پس از او هوشنگ، نخستین پادشاه خاندان پیشدادی می‌آید که از کوهی بسوی شرق به‌نام هرهٔ دیوان مازن و وزن را به‌زیر فرمان آورد.[۲۶] این‌را عموماً یادبودی از زیرفرمان آوردن روان پرستان گرگان (مازندران بعدی) میدانند. بهرحال، میدانیم که در روزگار ایرانیان زدوده گردید،[۲۷] پایتخت گرگان، شاید برسر کوهی بود که گودیهای قسمتی از آن نشان داده است ایرانیان در آنجا روی خانه‌های دوره های کهن‌تر مکرر نشیمن کرده بودند.[۲۸]

در پی هوشنگ، جم، شبان نیکو، پسر ویونگهان، می‌آید که نخستین بار شیره‌ی «هوم» مقدس را او فشرد.[۲۹] در پادشاهی جم نه سرما بود نه گرما، نه پیری نه مرگ، چون او برای مردمان جاویدانی آورد. او نیز مردمانرا از گرسنگی و تشنگی رهانید، به جانداران خوراکی یاد داد چه بخورند، و از خشک شدن گیاهان و درختان جلوگیری کرد. ولی گرچه در کوه مقدس هوکیری نزد یك دریای ورو کش، بهشت ایرانی، میزیست او گناه کرد ـ زردشت بعدها گفت که گناه او دادن گوشت گاو و گوسفند به مردمان برای خوردن بود[۳۰] ـ و جم بدست برادر بدکارش سپیتور به دونیمه اره شد.[۳۱] ولی برادر دیگرش تخمه اوروپه (تهمورث)

24 - James Darmesteter, *The Zend-Avesta*, Part II: *The Sirôzahs, Yashts, and Nyâyish* (1883); Wolff, *Avesta*, pp. 153 ff.; H. Lommel, *Die Yäsht's des Awesta* (1927).

۲۵ ـ یشت ۱۳ : ۸۷.

۲۶ ـ یشت ۵ : ۲۱ و پس‌ازآن؛ ۹ : ۳ و پس‌ازآن؛ ۱۳ : ۱۳۷ : ۱۵ : ۷ و پس‌ازآن؛ ۱۷ : ۲۴ و پس ازآن؛ ۱۹ : ۳۶ و پس ازآن.

27 - Arr. *Anab* iii. 23. 6; 25. 1; cf. Curt. vi. 5. 22.

28 - F. R. Wulsin, «Excavations at Tureng Tepe, near Asterabad,» *Supplement to the Bulletin of the American Institute of Persian Art and Archaeology*, II (1932), 2 ff.; M. I. Rostovtzeff, «The Sumerian Treasure of Astrabad,» *JEA*, VI (1920), 4 ff.

۲۹ ـ یسن ۹ : ۳ـ۴. ۳۰ ـ یسن ۸ : ۳۲ : ۴۴ : ۲۰.

۳۱ ـ یشت ۵ : ۲۰ و پس ازآن؛ ۹ : ۸ و پس ازآن؛ ۱۳ : ۱۳۰ : ۱۵ : ۱۵ و پس ازآن؛ ۱۷ : ۲۸ و پس ازآن؛ ۱۹ : ۴۶؛ یسن ۹ : ۵ : ویسپرد ۲ : ۲.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کامیابی یافت که سی‌سال روی‌زمین برمینوی بد کار اهرمن که به‌صورت اسبی‌در آمده بود سواری کند.[۴۲]

آنگاه ازی‌دهاك، اژدهای سه سر، سه دهان، شش چشم، با هزارحس، دو دختر زیبای جم را بدر برد، و آنهارا زن خود کرد؛ اژدها کشته شد و آن دوبانو بدست فریدون پسر اتبین، از ورن، که دیگر امن در دست آریاها بود، رهایی یافتند.[۴۳] یك دلاوری‌ی دیگر ازاین فریدون قهرمان یاد شده، که چگونه به‌صورت کرکسی دریانورد دانا پوروه را به‌هوا پرتاب کرد.[۴۴]

کرشاسب، پسر سام، قهرمانی بود که کین مرگ برادرش اوروخش، داور و دادبخش، را با کشتن هیتاسپ که کشنده‌ی برادرش بود گرفت، و جسد هیتاسپ را در گردونه‌ی خود به‌خانه برد. کشتن دشمنان گوناگون از مردمان و عفریتان به‌او نسبت داده شده، چون گندرو زرین پاشنه که در دریای ورو کش میزیست، وچون مار دریائی زرد زهرآگین که بر پشت پهن او کرشاسپ ندانسته خوراك خود را پخت.[۴۵] هیتاسپ یك نام ایرانی درست دارد؛ شاید یك صحرا گرد دشمن، یك تورانی بود.

دشمن دیگری که یاد شده نیز تورانی است: افراسیاب، که ازشکافگاهش در زمین بیرون آمد وازمیان دریای ورو کش‌شنا کرد و بیهوده‌کوشید که فرچیر کیانی‌را که پادشاهی می‌بخشید به‌چنگ آورد. افراسیاب به‌دست یکی‌از زیردستان وفادار کیخسرو دربند افتاد و او را نزد خسرو آورد تا او را بکشد.[۴۶]

این سان کاویان، پادشاهان محلی، به‌تاریخ دست بدست رسیده درآمدند. از

۴۲ ـ یشت ۱۵ : ۱۱ وپس ازآن؛ ۱۹ : ۱۸ وپس ازآن.

۴۳ ـ یشت ۵ : ۲۹ و پس از آن؛ ۹ : ۱۳ و پس از آن؛ ۱۳ : ۱۳۱؛ ۱۴ : ۴۰؛ ۱۵ : ۱۹ و پس ازآن؛ ۱۷ : ۳۳ وپس از آن؛ ۱۹ : ۳۶ ـ ۳۷.

۴۴ ـ یشت ۵ : ۶۱.

۴۵ ـ یشت ۵ : ۳۷ وپس ازآن؛ ۱۳ : ۶۱؛ ۱۵ : ۲۷؛ ۱۹ : ۳۸ وپس ازآن؛ یسن ۹ : ۱۰ ـ ۱۱؛ ویدیودات ۱ : ۹.

۴۶ ـ یشت ۹ : ۱۸ وپس ازآن؛ ۱۹ : ۵۶ وپس ازآن؛ یسن ۱۱ : ۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هشت تن پادشاهان این خاندان ،[۳۷] آگاهی بیشتر تنها درباره‌ی بنیادگذار آن کی قباد، از پسر تن کی کاوس ، دارنده‌ی اسبان و شتران و دریای کشتی‌بر ، و از کی خسرو که از چیچست دریای نمک (دریاچه‌ی اورمیه) برآمد و سرزمینهای آریائی را زیر فرمان آورد و قهرمان بزرگی شد ، داریم .[۳۸]

نخستین مادیان و پارسیان

مادیان و پارسیان نخستین بار در سالنامه‌های آسوری یادشده‌اند وقتی که در ۸۳۶ شلمانصر سوم از پادشاهان « پارسوا » غرب دریاچه‌ی اورمیه باج گرفت و به‌سرزمین « ماده » جنوب غربی آبهای آن رسید . از آن پس این دو هردم مکرر یاد شده اند . نزدیک ۸۳۰ ، شمشی‌اداد پنجم آنها را در جایی که اکنون پارسواش خوانده میشود ، بسوی جنوب ، آن‌در کرمانشاه کنونی یافت . در ۷۳۷ تگلات پیلصر سوم در پارسواش اصلی تاخت و تاز کرد و از سرکردگان مادی باج دریافت داشت ، بسوی شرق تا کوه بیکنی ، « کوه لاجورد » ، نامی که او دماوند شاهانه را از کبود ژرف قله‌ی پر برفش میخواند . این دو گروه ایرانیها هنوز در گردش بودند . هر دسته‌ای تیره‌ی خود را داشت که « شاه » ای برآن از باروی کنگره‌داری بربلندی فرمانروائی میکرد ، که هر وقت در اثر تاخت و تازی ناگزیر میشد ، به آسور باج میداد . بخشهایی از کشور ماد به‌صورت استانی درآمده بود ، گرچه مرزهای آن درتغییر بود و هرگز به‌صورت مؤثری به‌آن سازمان نداده بودند . گذشته از تاخت و تازهایی که میشد ، مادیهای دیگر و همه‌ی پارسیها استقلال کامل داشتند .

× در سراسر تاریخ پیشین خود ، ایرانیها بیش از هرچیز مردم گله‌داری بودند ، گرچه از کشاورزی هم فروگذار نمیکردند . نوشته‌های زردشتی‌ی تقریباً همزمان ، مردم را به‌واحدهای محلی چهارگانه بخش میکند ، خانه (دمانه) ، خاندان (ویس) ،

۳۷ ـ بشت ۱۳ : ۱۳۳ ؛ ۱۹ : ۷۱ ؛ نیز نگاه کنید به A. Christensen, *Les Kayanides* (۱۹۳۱) .

۳۸ ـ بشت ۵ : ۹ ؛ و پس از آن : ۹ : ۲۱ و پس از آن . ۱۵ : ۳۲ و پس از آن : ۱۷ : ۴۱ و پس از آن : ۱۹ : ۷۴ و پس از آن .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخش (شوتیشره) ، و سرزمین (دهیو) [۳۹] ازنظر اجتماعی آنها سه دسته هستند : خوتئو ، ورزنه ، و ایریاهن . [۴۰] تنها دسته‌ی آخری طبقه‌ی فرمانروا هستند که به دسته‌های فرعی پریستار (اثره‌وَن ، آسرون) ، آزاده‌ی گردونه‌ران (رته‌اشتر ، ارتشتار) ، گله‌دار (واستریه فشویَنت ، واستریوش) ، و پیشه‌ور (هوتخشی ، هوتوخش) بخش میشوند . بدنظر می‌آید که طبقه‌های پست را از نژاد دیگری می‌شناختند ، زیرا نام این طبقه « رنگ » (پیشتره) بود . [۴۱]

یکی از شاهان محلی مادی ، بنام دایائوکو ، در ۷۱۵ دستگیر و بسوریه برده شد ؛ او همان دیوکس است که در روایت هیرودوت پایه‌گذار شاهنشاهی مادی شده است ! [۴۲] فرمانروای پس از او کیاکسارس اول است ؛ او همان اواکساتار است که در ۷۱۴ به سارگون باج پرداخت ؛ در زمان سناخریب ، در ۷۰۲ ، اوخود بدامستان آسوری هرهر تاخت آورد . دسته‌های سپاهیان از پارسوا و انزن در ۶۸۱ در هلولیئه بامناخریب زد و خورد کردند ؛ فرض شده است که رهبر آنها همان اکمنس (هخامنش) بوده که پادشاهان بعدی او را نیای نام دهنده‌ی خود میدانستند که نام خود را به‌همه‌ی خاندان هخامنشی داده‌است . [۴۳] پسرش تیس‌پیس (چیشپش) « شاهبزرگ ، شاه‌شهر انشن » بود ــ نامی که شهر باستانی انزن به آن خوانده میشد ، ولی جایش هنوز در

۳۹ ــ یسن ۳۱ : ۱۸ .

۴۰ ــ یسن ۳۲ : ۱ ؛ ۳۳ : ۴ ؛ نیز نگاه کنید به R.O. Kent, «Cattle-tending and Agriculture in the Avesta, *JAOS*, XXXIX (1919), 332 .

۴۱ ــ یسن ۱۹ : ۱۷ ؛ نیز نگاه کنید به J.H. Moulton, *Early Zoroastrianism* (1913), p. 117; Nyberg, *op. cit.*, pp. 56 ff.

۴۲ ــ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۹۶ و پس‌ازآن ؛ برای اشاره‌های پیش ازاین به مادیها و پارسیها نگاه کنید به Olmstead, *History of Assyria* (1923) صفحه‌های ۱۴۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۷۸ و پس ازآن ، ۴۳۱ و پس ازآن ؛ نیز به کتاب نامبرده‌ی گمرون ، صفحه‌های ۱۴۱ و پس ازآن .

۴۳ ــ نوشته‌ی اریارامن ؛ نگاه کنید به E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, II (1930), 118, and *Altpersische Inschriften* (1938) شماره‌ی ۱ ؛ استوانه‌ی کورش ۱۱ : ۲۱ و پس از آن ؛ در R. W. Rogers, *Cuneiform Parallels to the Old Testament* (چاپ دوم ، ۱۹۲۶) صفحه‌های ۳۸۰ و پس از آن ؛ داریوش ، بیستان ، بند ۱ ؛ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۷۰ ، دفتر ۷ ، ۱۱ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان شمال غربی شوش بر رودخانه‌ی کرخه بود که از دست ایلامیها بیرون رفته بود. پیداست که ایرانیها هنوز در راه خود بسوی جنوب بودند.

چیشپش دو پسر داشت ــ اریارامن و کورش اول. یك لوح زرین اریارامن نشان میدهد که پارسی همان وقت به خط میخی نوشته میشده؛ اگر این فکر از آسور یا ایلام آمده بود بهر حال تقلید سررانستی از خط آنها نبود. نخستین بار در خط میخی واژه‌ها با یك سیخ اریب از یکدیگر جدا شده بود. واژه نگارهایی برای شاه، بوم، دهیو، بغ، وخشای بزرگ اهورمزد به پیروی از روش (نه شکل) خط همسایه بکار میرفت. نشانهای دیگر یك الفبای خاصی به دست میداد.

سه نشان برای «ا»، «ی» و «و» سرمایه‌ی واکه‌های ایرانیرا فارسامی نمایاند. بیست و دو نشان هجاهایی بودند که هر یك از آنها یك همخوان را بیش از «ا» نشان میداد؛ چهار نشان هر یك همخوانی را که پشتش «ی» بود، و هفت نشان هر یك همخوانی را که پشتش «و» بود می‌نمود. گاهی که این واکه‌ها تلفظ نمیشدند، این نشان‌ها فقط ارزش همخوانی داشتند.

دین ایرانیان

دین ایرانی[۴۴] تا این زمان همان دین ساده‌ی آریائی طبیعت پرستی دیو ها یا یزدان حقیقی مانده‌بود. سر همه‌ی یزدان، آسمان بود که نامش دیائوش همریشه‌ی زئوس یونانی بود؛ و بیشتر اورا «خداوند»، اهورا، یا «دانا»، مزدا، میخواندند. پس از چندی این جلوه‌های برترین نیرو در اهورمزد، «خداوند دانا»، یکی شد.[۴۵] «اریارامن شاه گوید: این دهیو (سرزمین)ی پارس که من دارم، که اسبان و مردان خوب دارد، بغ بزرگ اهورمزد به من فرایرد. بمخواست اهورمزد من شاه این دهیوام. اهورمزد مرا یاری دهد.» این سرمشق نوشته‌های پادشاهان آینده شد.

44 - C. Clemen, *Fontes historiae religionis Persicae* (1920).

45 - Cf. Olmstead, «Ahura Mazda in Assyrian,» *Oriental Studies in Honour of Dasturji Saheb Cursetji Erachji Pavry* (1934), pp. 366 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از آسمان همه ـ فراگیر، میترا (مهر) بود که از دیرباز اورا ایرانیان دیگر دره‌های و آریاهای دیگر در هند پرستش میکردند. مانند همه‌ی ایزد های دیگر ایرانی او بغ هوای آزاد بود. در یکی از جلوه‌های بیشمارش او خود خورشید بود، در هفت امروزی «دوست تنگ‌دستان»، آن سان خوش آیند پس از شبهای سرد زمستان، و آن‌سان ترسناک در تابستان که رشته‌ها همه میسوخت. گزارشهای دیگر اورا با آسمان شب پیوست میدهد. جای دیگر، او نخست یکتا، «اوشه» (سپیده‌ی بامداد)، بود که پیش از خورشید تیزاسب جاوید بر سر کوه البرز میتافت: پس او بود که نخست بر بلندیهای زرین زیبا میشد و از آنجا بر همه سرزمینهای نیرومند آریائی که آرامش و بهبود خود را از او داشتند فرو می‌نگریست.

بر این زمینهای آریائی مهر همچو خداوند چراگاههای پهناور فرمانروایی میکرد. او بود که ستونهای خانه‌ی بلندساخته را نگاهداری میکرد و چهار چوبه‌ی در را استوار میساخت. از خانه‌ای که خشنود بود به آن رمه‌ی گاو و گوسفند و فرزندان پسر، زنان زیبا و گردونه و بالشهای خوب گسترده می‌بخشید. برای مردم خود او ایزد دادگری بود و وقتی نام اورا چون یک واژه‌ی عادی به کار میبردند به معنای «پیمان» بود که او نگهبان و سرپرست بانجام رسانیدن آن بود. اورا نمیشد فریب داد چون هزار گوش و ده‌هزار چشم او همیشه نگران بودند که پیمان شکن را بیابند. بیچاره‌ای که حقش را ربوده بودند یا دستهای برآورده اورا میخواند: اگر فریاد او بلند بود یا آهسته چیزی میگفت از روی همه‌ی زمین میگذشت و به آسمان

۴۶ برمیخاست. آنجا که مهر آنرا می‌شنید و بزهکار را به سزایی «مانند خوره» میرسانید. برای پرستش او پیشکار نیاز نبود: بزرگترخانه مهر را با برات و نذر «زور» و نوشابه‌ی هوم (نوش بمعنای «دور کننده‌ی مرگ») درمیخواند. قسمتی از این پرستش مهر قربانی کردن خانه‌ی گاوی بود، ۴۷ چون مهر همان اندازه که برای آفریده‌های خود نیاش بود میتوانست بد باشد. این گونه قربانیهای جانداران تا روزگار هخامنشیان انجام داده میشد. روز سال نو اسبهای نسایی در راه او قربانی

۴۶ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۸.

۴۷ ـ یسن ۳۲: ۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشید، که نماینده‌ی اسپان سفید مقدس گردونه‌ی خورشیدی او بود.[۴۸] سالی یکبار در جشن مهرگان فرمانروای هخامنشی ناچار بود با «هوم» سکرآور مست شود و رقص «پارسیانه» کند، که آن یادمانده‌ای از رقص جنگی روزگار پیشین بود.[۴۹]

ولی همچو بغ جنگ بود که مهر را آریاهایی که هنوز نارام و سرکش بودند با شور و گیرندگی زنده در صحنه‌ی دیدنی درمیخواندند. آنها با زور فلات را به جنگ آورده بودند و بایستی با زور از آن در برابر بومیان دفاع کنند. در سرود ستایش مهر می‌بینیم که گله‌داران صلح‌جو با تیرهای پران یا پرعقاب که از کمانهای خوب خمیده افکنده شده، با نیزه‌های تیز بلند دسته و با تبرزین، و با گرزها و گرزهای نوع مدیترانه تاخت می‌آوردند. از اینها خطرناکتر افسونهایی بود که پیروان بومیان برضد آنها میفرستادند. می‌بینیم که تن‌ها شکافته، استخوانها خرد شده، رودها ویران گشته، و گاو و گوسفند در بند افتاده در کنار گردونه‌ی پیروزمند به دره‌های تنگ ژرف ماندنگاه دشمنان مهر کشیده میشوند. دنباله‌ی سرود را میخوانیم که مهتران سر زمین آنگاه که آماده‌ی براه افتادن برضد دشمن خونخوار میشوند و برای نبرد درمرز زمینهای ستیزنده صف‌آرایی میکنند مهر را درمیخوانند. سواران مهر را میخوانند و رانندگان برای اسپان گردونه‌های خود نیرو میخواهند، چون مانند همه‌ی بزرگان پیشین آریائی آنها هنوز از روی گردونه‌ها می‌جنگند. از نشیم خود برفراز کوه بلند درخشان پرده، مهر فریادآنان را برای یاری میشنود. چون بدکار نزدیک میشود، مهر با گامهای تند زود چهاراسب درخشان را به گردونه‌ی خورشیدی زرین خود می‌بندد: این اسبها همه یکرنگ سفیدانند با نعلهای زرین و سمهین، و جاودانند چون خود الهٔ آنها میتوی ست (مینوخوان). در برابر سلاحهای دیو پرستان، مهر به دو پهلوی گردونه‌اش هزار کمان خوش ساخت، هزار نیر دسته، شاخی زرین پیکان بسته که پرهای گرگسان هم دشمن را می‌شکافد و هم یلید میسازد،

۴۸ - برای اشاره به مهر که نادرست دریافت شده نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱؛ درباره‌ی اسپان سفید مقدس نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۸۹؛ نیز به دفتر ۳، ۱۰۶؛ دفتر ۷، ۴۰؛ دفتر ۹، ۲۰؛ استرابو، دفتر ۱۱، ۱۳، ۷ - ۸؛ ۱۴، ۹.

49 - Ctesias, in Duris, *Hist.* vii, Frag. 5 (J); in Athen. xii. 434 D.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هزار نیزه‌ی تیز، هزار چکش دوتیشه‌ی پولادین، هزار کارد دوتیغه، هزار گبرك آهنین برای برتاب کردن، و یك گرز بزرگ ریخته از فلز زرد، صدیستانه و صد دهره. اینها بخواست خود ازمیان آسمان برسر دیوان و پیروان آنها فرومیفرستد. مهر در گردونه‌ی خود ایستاده، تازیانه‌ی گرز خودرا میگرداند و تاب میدهد، و با کلاه‌خود سیمین و زره زرین بسوی دشمن فرومیجهد، و با نیروی برتر خود سلاح و تقویت دروغزنان را پرضد فروشکوه خود دور میزند.[۵۰] او تنها نمیرود. به راست او سروش، «فرمانبرداری» (بپاجگزاری و سرباز گیری)، زیبا، نیرومند، با گرز توانای دیگری میتازد.[۵۱] پیچش رشن بلندستر گ، «راست‌ترین راست»، ایزد «ور» (برهان، آزمون) میرود.[۵۲] گرداگرد او آبها و علفها و فروهرها، روانهای نیاکان مرده، هستند.[۵۳] درپیش او بغ پیروزی، ورثرغنه (بهرام)، به صورت گرازی تیز-دندان و تیز آره، با ابزارهای آهنین میتازد؛ همراه با بیباکی دلیری، او در پی دشمن گریزان و با چهره‌ی گریان میرود تا مهره‌ی پشت اورا که بمهر دروغ زده، ستون زندگانی و سرچشمه‌ی نیروی جان او را بگیرد، تا اندامهای او را پاره پاره کند و استخوانها و مو و مغز سر و خون اورا باخاك درآمیزد.[۵۴]

ولی بهرام جلوه های دیگر نیز داشت: اویغ باد، گاو زرین شاخ، اسب زرین گوش، اشتر، غراب، میش وحشی، و نیز نر بود؛ یا به چهره‌ی جوان یامرد رسیده و پختگی پدید می‌آمد. نه تنها به آریاها پیروزی میداد و «روان گاو» مقدس را می‌بایید، بلکه بمردان نیروی مردی و تندرستی می‌بخشید.[۵۵] چون بصورت گاو نر یا باد پدید می‌آمد حق دادن وستاندن فرچیرشاهی (خورنه) بابهرام بود،

۵۰ ـ یشت ۱۰، کهن‌ترین این سرودها؛ نیز نگاه کنید به Nyberg, *op. cit.*, pp. 52 ff.; F. Cumont, *Les Mystères de Mithra* (3 d ed., 1913).

۵۱ ـ یشت ۱۰: ۴۱، ۵۲، ۱۰۰؛ یشت ۱۱، یسن ۵۷، وندیداد ۱۸ همه دیرتر نوشته شده است.

۵۲ ـ یشت ۱۰: ۷۹، ۸۱، ۱۰۰، ۱۲۶؛ یشت ۱۲ از دیرترین یشتهاست.

۵۳ ـ یشت ۱۰: ۱۰۰؛ یشت دیرتر ۱۲ سورتی از فروهر های نامی را میدهد.

۵۴ ـ یشت ۱۰: ۷۰ ویس از آن، ۸۰، ۱۲۷، ۱۴، ۱۵.

۵۵ ـ یشت ۱۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرچه مهرگاهی در این کار دست اندازی میکرد.[۵۶] این‌فر شاهی انگاره‌ای بود که بر فکر سیاسی در همه‌ی نظریه‌های سیاسی آینده فرمانراویی داشت.[۵۷]

در میان طبیعت پرستان آریائی بغان دیگری بودند که گاهی چشممان به آنها میخورد. یکی از گرامی ترین آنها تیشتر، ستاره ی سفید درخشان تیر، خاوند وسرور ستارگان است که در آسمان‌صاف فلات درخشان می‌تابید. چون‌سال نزدیك به پایان میرسید، همه چشم براه برآمدن آن بودند، از اندرزگران پیرمیان مردم تاجانوران وحشی کوهها وجانداران اهلی جلگه‌ها، وهمه میخواستند بدانند: «آیا سال خوبی برای آریاها می‌آورد؟» او دیر میکرد، وآنها در نومیدی می‌پرسیدند: «کی‌تیشتر باشکوه درخشان برای ما برخواهد خاست؟ کی‌چشمه‌های آب، برومند تر از اسبان، ازنو سرازیرمیشود؟» تیشتر خود پدید می‌آمد. اونیز میپرسید: «آیا زمینهای آریائی سال خوبی خواهند داشت؟» چون دشواریهایی در راه بود. «هفت ستاره» دربرابر جادوگرشمال که‌باپرتاب کردن ستاره‌هامیکوشید از پیشرفت تیشتر جلوگیری کند بایستی مراقب باشد. ونند، رهبر سپاه ستارگان جنوب، بایستی‌اورا از نیازمندی ودشمن بپاید.[۵۸] ده‌شب تیشتر چون جوان پانزده ساله‌ی زیبا پدید می‌آمد وبه مردمان فرزندان پسر میداد. ده شب دیگر چون گاو زرین شاخ بود و گاو و گوسفند افزونی میگرفت. ده شب سوم شکل اسب سفید زرین گوش به خود میگرفت. آنگاه بـه دریای وروکش فرو میشد و در آنجا بغ خشکسالی به صورت اسب سیاه اپئوشه (اپوش) بااو روبرو میشد. سه روز وسه شب می‌جنگیدند وتیشتر شکست میخورد. آنگاه تیشتر که باقربانیهای پرستندگانش ازنو جان‌گرفته بود بار دیگر به‌میدان می‌آمد، وتانیمروز روز نخست «خشکسالی» ناچار میشد بگریزد. آنگاه دریا آغاز جوشیدن میکرد ومیغ جزیره‌ی میان‌آنرا

۵۶ ـ یشت ۱۰ : ۱۶ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۱۰۸ ، ۱۴۱ .

۵۷ ـ یشت ۱۴ : ۲ ، ۷ ؛ ویدیودات ۱۹ : ۱۷ ؛ نیز نگاه کنید به یشت دیر ۱۹ : ۹ و پس از آن (با نام آنهایی که فر برآنها فرود آمد) ، داستان کورش که نقل شده در Dinon *Pers.*, Frag. 7 (Athen. xiv. 633 D-E) وکارنامك ۴ ، برای نظریه‌ی دیرتر .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌پوشانید. مه‌ها به‌هم برمی‌آمدند، ابرها برمیخاستند و باد آنها را به‌جنوب می‌راند. ۵۹ ایام نیسان، « فرزند آبها »، و خاوند ماه‌ینگان، برقی که بر ابرها برده میشود، ۶۰ آبهای تندرستی‌بخش را به کشور های گوناگون زمین می‌گماشت. اگر مردمان آریائی چنان که باید برای نیشتر « زور » بریزند و بکوبند همه از یک رنگ قربانی کنند، هرگز بلا و بیماری و دشمن با گروه‌ها و درفش برافراشته اش به سرزمینهای مردمان آریائی نخواهد تاخت.

در روزگار هخامنشیان، یک بغناموی یا ستانی دیگر، ناهید، برخی از این کارها را از یزدان دیگر ربوده بود. ناهید از فراز کوههایش آبها را روان میکرد که دشت و بیابانرا به صورت کشتزار و باغ میوه درمی‌آورد. ۶۱ چون ناهید پاک بود، ۶۲ رودخانه های او نیز باید چنین باشند و نباید حتی با شستن دست آلوده شوند. ۶۳ ابزدان دیگر آب نیز بازماندند تا هیسران اهورا شوند.

باز هم یزدان دیگر طبیعت بودند. « ماه » تابان با پرستندش گیاهان و درختان سبز را بر زمین میرویانید و « زمین » خود ایزد توانای دیگری بود. ۶۴ ماه در خود تخمه‌ی « گاو نر » ۶۵ را نگاه میداشت و « گاو ماده » را نیز گرامی میداشتند. ۶۶ « ویو » (هوا)، « باد » که در تابستان از کوهها میوزید که دشت را تر و تازه کند، ولی در زمستان سرد و سخت و سوزدار بود، نیز گرامی بود. ۶۷ « آذر »، آتشی که قربانیها را نزد یزدان می برد، خود ایزد بزرگی بود، ۶۸ و هرجا آذریانها برای پرستش او دیده میشد. او شایسته‌ی هر گونه گرامی داشتن بود چون در زمستان که سوخت کمیاب و گران بود به او سخت نیازمند بودند. « هوم »، نوشابه‌ی مستی آور مقدس

۵۹ ـ یشت ۵ : ۷۲ : ۸ : ۳۴ : ۱۳ : ۹۵ : ۱۹ : ۵۱ .

۶۰ ـ یشت ۸ ؛ نیز نگاه کنید به داریوش، نوشته‌ی تخت جمشید (د) : « به این دهیو سیاید نه سپاه دشمن، نه سال بد، نه دروغ. »

۶۱ ـ یشت ۵ .

۶۲ ـ هرودوت، دفتر ۱ : ۱۳۸ .

۶۳ ـ یسن ۳۸ .

۶۴ ـ یشت دیر ۱۹ .

۶۵ ـ یشت ۷ .

۶۶ ـ یشت ۹ .

۶۷ ـ یشت ۱۵ .

۶۸ ـ یسن ۳۶ ؛ هرودوت، دفتر ۴ : ۶۲ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که « مرگ را دور میراند » ، در آیین آریائی پایه ی بلندی داشت.[۶۹] « زور » (نذر آبکین) و سرود بغان زیر جهانی را به آشتی می آورد.[۷۰]

بجز برای آتش مقدس، ایرانیان نیازی به پرستشگاه و آدریان حس نمیکردند. از این گذشته، آنها میتوانستند در مغز خود هستیهای یزدانی را جدا از هر گونه نماد مانند تندیس، انگار کنند. قربانیهای نذر امورا بر قله های برهنه ی کوهها، که فقط وقتی از برف پوشیده است زیبا است، نزدیکی به آسمان عموماً بی ابر، برده میشد. یاتاجی از مورد، پرستنده فدیه را به جای باز پاکی میبرد و آنجا ایزد را به نام درمیخواند، فدیه را پاره پاره میکرد، و گوشتش را میجوشاند. پاره ها را بر فرشی از نازکترین علفها، بیشتر بر نخجه، میچید؛ آنگاه مجوسی سرودی در بارهی خاستگاه ایزدان میخواند.[۷۱] سپس قربانی کننده گوشت را میبرد که هرچه میخواست با آن بکند. این است آنچه هرودوت هرزمان آنها یاد کرده است.[۷۲]

پرستاران کرپ و اوسیج، و همچنین از گوسفندان هنتر نام برده شده،[۷۳] ولی بیشتر و بیشتر آیین کیش در دست مجوسها می افتاد که پیروزی معمولی طبقه ی پرستاران کهن بر تاخت و تاز کنندگان نو رسیده است. تا آن زمان مجوسان یک تیره ی مادی جدا، کاملا باز شناخته از بزرگان آریائی، مانده بودند.[۷۴] اثر تباه کننده ی آنها بر کیش برتر و بهتر کهن آریائی در آینده ی دورتری نمودار شد.[۷۵]

شاهنشاهی مادی

دسته های تازه ای از آسیای مرکزی، کیمیراها با کیمریها و اشکوزها یا سکاها، در پی عموزاده های ایرانی خود به فلات آمدند و در پیرامون زیور اسبها و کارد

۶۹ ـ یسن ۴۲: ۱۰؛ نیز نگاه کنید به یسن ۳۲: ۱۴؛ ۴۸: ۱۰.

۷۰ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۲۱۹ ـ ۲۰.

۷۱ ـ بهتر در یشتها نموده شده، بویژه یشت ۱۳. ۷۲ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱ ـ ۱۳۲.

۷۳ ـ یسن ۱۰، ۱؛ نیز یسن ۴۷.

۷۴ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۱.

۷۵ ـ برای بهترین شرح دین آریائی پیش از زردشتی نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱ ـ ۱۴۰ و پس از آن؛ برای جزئیات دیگر نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان؛ کسنوفون، پرورش کورش، چند اشاره در گاهها (سرود های) زردشت یافت میشود. بازمانده های دین آریائی را میتوان در اوستای دیرتر پیدا کرد، بویژه در یشتها.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسرگرزهای جنگی خودرا درلرستان باز گذاشتند . سواران آسوری درپی اسبهای تازه به زمین پتوشری [۷۶] بر لب کویر مرکزی نمك رسیدند، وشهر ـ خاوندانی را به‌نام شدرپرنه واپرنه همراه خود بردند ؛ درنام شدرپرنه همان چثره‌فرنه (یونانی تسافرنس) اول را می‌شناسیم .

مهمتر از آنها خشثریته بود که فرورتش (یونانی فرائورتس) نیز خوانده‌میشد، که به‌گفته‌ی هرودوت پنجاه و سه‌سال ـ در واقع از پیرامون ۶۷۵ تا ۶۵۳ ـ برماد فرمانروایی میکرد . [۷۷] او با کدخدایی روستای کارکاشی آغاز کرد، ولی پس‌ازتاختن به چند خانوارنشین آسوری سرانجام یك اتحاد ضد آسوری از مادیها و کیمریها درست کرد .

اریارامن پسر چشپش میگوید که اهورمزد پارس خوب‌اسب و خوب مرد را به او داد ؛ او دارد گشودن میهن آینده‌ی پارسی‌را که یونانیان آنرا به نام پرسیس وامروز ما به نام فارس می‌شناسیم وصف میکند به برادرش کورش او فقط عنوان پدرش را «شاه بزرگ شهر انشن» روا میدارد ؛ خودش را که برتراست به‌عنوان «شاه بزرگ ، شاهنشاه ، شاه پارس» میخواند . ولی برتری او کوتاه بود ، چون مادیهابه کشور او درآمدند وپارسیان‌به زیر فرمان آنها رفتند . لوح زرین اریارامن شاید چون پروه‌ای به پایتخت که هم آن زمان هنگمتانه (همدان ، یونانی اکباتانه) بود برده شد .

این‌شهربرآخرین دامنه های شرق کوه‌الوند (یونانی اورونتس) است ،[۷۸] وآن قله‌ای از سنگ سخت دانه دار است که بیش از دوازده هزار پا بالای سطح دریا سر بر آورده ، وقسمتی از یك رشته کوه تقریباً گذر ناکردنی‌ست که از شمال به جنوب کشیده شده ، و تنها با گذر بلندی که به سرزمین گل ولای بابل راه میبرد شکافته میشود . در تابستان هوای آن دلپذیر است ، چون همدان ۶۲۸۰ پا بلند تر از دریاست ؛ الوند آفتاب پس‌ازنیمروز را پنهان میکند و برفهای آب شده‌ی خود را در

۷۶ ـ پاتیسخوریس (سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۳ : ۱) .

۷۷ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۰۲ .

78 - Ctes. *Pers.* i, Epit. 13 (Diod. ii. 13. 7); Polyb. x. 27. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جویهای کوچك بسشمار پایین میفرستد تا باغهای زیبا ومیوهٔ زارهای دلنشین زیر شهر و کشتزار های بارآور جلگه های پهناوررا آبیاری کند. دورتر درزمینهای سخت‌تر چراگاه گله های گوسفند وبز واسبان نسایی نامبردار بود.[۷۹] در زمستان که سرما به بیست درجه زیر صفر میرسد برف کولاك زوزه میکشد. برف دوسه پاروی زمین هموار می‌نشیند وگذرها به بلندی بیست پا از برف پر میشود. رفت و آمد با بیرون از همه سو بریده میشود. ولی هنگمتانه بر تنها راه نسبتاً آسان از غرب به فلات سوار بود ورونق وبرومندی جانشین آن، همدان، گواه اهمیت پیوسته‌ی آن است.

از همدان جاده‌ی بزرگ شمال شرقی بسوی قزوین وازآنجا به شرق بسوی رگه، رغه (ری) میرفت که نام یك ماد دیگر از آن گرفته شده است. تهران، پایتخت ایران کنونی، جانشین حقیقی رغه هست، گرچه جای شهر باستانی کمی به‌جنوب آن است، جایی که بعدها راگس یونانیها وری سده‌های میانه شد.[۸۰] ری به نوبه‌ی خود جانشین یك روستانشین پیش از تاریخ بود، زیر پناه یك صخره‌ی شرقی‌غربی جدا افتاده؛ رشته‌ی شرقی‌غربی بلند البرز که بیشتر به‌بلندی‌ده هزارپاست ودر شرق ری در دماوند با قله‌ی بیست‌هزارپایی به اوج خود میرسد، جلوی باد های سرد شمالی را درزمستان میگرفت. البرز نیزجلوی بادهای ابرآور را ازشمال می‌بست، ولی به جبران آن آب برف را در نهر هایی که برزمینهای شنزار به کویر نمك میرسد سرازیر میکرد. پشته های خاك کنار لبه های جلگه گواه براین است که دراین زمینها پیش از تاریخ وپس ازآن مردمان نشیمن داشتند.

ری مانندهمدان همیشه یك مرکزمهم راه بوده است. جاده‌ی دوم بسوی‌غرب ازآنجا میرفت. از میان قزوین، بایك شاخه‌ی پهلویی به دریای گرگان، جاده‌ی

۷۹ ـ سالنامه‌ی نبونئید، ستون دوم، ۱ : ۳ (S. Smith, *Babylonian Historical Texts* [1924], pp. 98 f f.)؛ داریوش، بهستان، بند ۳۲؛ اسخیلوس، پارسیان، ۱۶؛ هرودوت، دفتر ۱، ۹۸، ۱۱۰، ۱۵۳؛ دفتر ۳، ۶۴، ۹۲؛ عزرا ۶ : ۲؛ سترابو، دفتر ۱۱، ۱۳ : ۷ ـ ۸؛ ۱۴ : ۹؛ نیز Aristoph. *Achar.* 64, 613; *Equ.* 1089; *Vesp.* 1143.

۸۰ ـ بهستان، بندهای ۳۲، ۳۶؛ یسن ۱۹ : ۱۸؛ ویدیودات ۱ : ۱۵؛ سترابو، دفتر ۱۱، ۹ : ۱؛ ۱۳ : ۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اصلی بسوی غرب از میان تبریز میگذشت و به‌جلگه‌های کرد دریاچه‌ی اورمیه یا سرانزیر از تنگهٔ رواندوز به آسور میرسید. سرزمینی که از آن میگذشتند هادسوم بود که هنوز آنرا ماد اتروپاتن یا آذربایجان نمیخواندند؛ اینجاست که نزدیک به پایان سدهٔ هشتم به مادیان و پارسیان که آسوریان با آنها نخست آشنا شدند برمیخوریم. بزرگی این سرزمین به‌عنوان زادگاه زردشت گرامی شد. نه‌بسیار دور از شرق ری، راه از میان دربندهای دریای گرگان بسوی شمال می‌پیچید و از زیر دماوند میگذشت؛ بار دیگر بسوی شرق می‌پیچید، از میان تپه‌های دیگر ایرانی میگذشت، و آنگاه از بلخ شمال شرقی بسوی آسیای مرکزی یا جنوب شرقی بسوی هند میرفت.

دراین سه سرزمین ماد تپه‌های مادی ماندگار بودند ــ پوسی، پارتاکنی، ستروخاتس، اریزانتی، وبودی ــ که به‌آنها تپه‌ی دینی غیرایرانی مجوسی افزوده شده بود.[۸۱] این مادیها هنوز نیمه‌صحراگرد بودند. روی نقشهای آسوری آنهارا با موی کوتاه که آنرا با نوار سرخی بسته‌اند، و با ریش پیچیده و تابدار کوتاه نقش کرده‌اند؛ روی پیراهن یک نیم تنه‌ی پوست گوسفند در بردارند، که هنوز بهترین درست رهسپاران در زمستان سخت فلات است. که نیز نیازمندیهای افزارهای بلندپرای گذشتن ازمیان برف بود. سلاح آنها فقط نیزه‌ی بلند بود، ودربناه سپر های بیضی بافته‌های چهارگوش می‌جنگیدند. با این نیمه‌صحراگردان، و به یاری پارسیان، فرورتش دلیری داشت که به‌آسور تاخت آورد، ونتیجه‌ی آن شکست و کشته شدنش درنبرد بود (۶۵۳).[۸۲]

پارس بار دیگر مستقل شد. دو سال دیگر (۶۵۱)، کورش اول با ایلام همدست شد وبرای شمشی‌شوم‌اوکین بابلی که برضد برادرش آشوربنی‌اپال شاه آسور شوریده بود کمک فرستادند؛ نویسنده‌ی آسوری بجای پارس نام باستانی کوتی را

۸۱ ــ هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۱.

۸۲ ــ هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۲؛ نیز نگاه کنید به: Olmstead, *History of Assyria*, p. 636; Cameron, *op. cit.*, pp. 138 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به کار میبرد.[۸۴] آنگاه یك پایور آسوری در اورزوك گزارش میدهد که هوم‌بنی گش شاه ایلام با مردمان زمین پارسوئش به زمین هدالو برگشته‌اند. یکی دیگر از تصریحو ایلامی ذکری میکند واز یك نامه‌ی دشمن نقل میکند: «مردان پارسوئش پیش نمیروند: زود آنها را بفرستید. ایلام و آسور از آن شماست.» خبرهای ایلام که به آشوربنی‌ابال از طرف شاهیارش بیلانی در بابل فرستاده شده گرفتن زمین پارسوئش را در بر دارد.[۸۵]

کمی پس از گرفتن ایلام و ویران کردن پایتختش شوش ـ چنان که آشوربنی‌ابال به ما اطمینان میدهد ـ کوروش پادشاه پارسوئش، از توانایی شاه آسور و فرمانروائیش بر ایلام شنیده و بسیار بزرگش ارد کورا با باج به نینوه فرستاده که سر بنهد و خاوندی شاه آسور و زیردستی نسبت به او را بجوید.[۸۶] ولی دلیلهای مهمتری برای فرستادن آنها بود.

کیاکسار (اوخشتره) جانشین پدرش فرورتیش شده بود: فراخور او بود که کتیبه‌ی بنی جنگ ورثرغنه (بهرام) را گرفته بود.[۸۷] سپاه را او روی طرح امروزین از نو سازمان داده و به نیزه‌دار، کماندار، و سوار بخش کرده بود. به نظر می‌آید که اوخشتره بود که تن‌پوش و سلاحها را نیز تغییر داد. در صورت بکلی مختلف روی پیکرهای کنده‌ی تخت جمشید مرتب نموده شده است. مادیها با پوشیدن لباسهای اصلی ترانی باز شناخته میشوند. بر سرشان کلاه گردنمدی کج بالیه‌ی بهن آویزان روی گردن دارند. یك سدره‌ی چرمی تنگ آستین‌دراز که تا بالای زانو میرسد در بر کرده‌اند که یك کمر دوتا باسگك گرد آنرا نگاه میدارد: روی سدره هنگام آذین شاید جبهای می‌انداختند. شلوار بلند چرمی تنگ کفش بندوار با نوك برجسته

83 - Olmstead, *History of Assyria*, p. 442.

84 - Leroy Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, II (1930), 166-67, 410 ff.

85 - E. Weidner, *Archiv für Orientforschung*, VII (1931), 1 ff.; R. C. Thompson, *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, p. 239; *Annals of Archaeology and Anthropology*, XX (1932-33), 86, 95.

86 - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشان میدهد که بوتمندگان آنها بسیاری از وقت خود را به سواری میگذراندند. یك ریش نوك تیز کوتاه، سبیل، و موی دسته شده روی گردن همه پرتاب و پرچین بود، و گوشواره و گردن بند به زیور آنها می‌افزود. سلاح عمده‌ی تاخت همان نیزه از چوب سخت با نوك پرنگی لیه برگشته و ته فلزی بود: و بسیاری از جنگجویان نیز کمانی در کمانبدان پُر کار و بسیار نقش و ترکش پر از تیر همراه داشتند. تن پوش مادی با آن‌چه به نام تن پوش پارسی خوانده شده بسیار فرق دارد. تن پوش پارسی به کلاه نمدی خیارمدار، لباس بلند تامچ پا، و کفشهای کوتاه بازشناخته میشود.

پاسازمان نوی که به سپاه مادی داده شد، تهدید به آسور بسیار سخت گشت. آشوربنی‌ایپال مرد و جانشینان سست تر او دلیری نداشتند که با کمك کردن به آنها که اسما همپیمان بودند مانند پارس نیروی خود را پراکنده کنند. جانشینان اریباارمن و کورش بار دیگر ناچار شدند که زیر دست اوخشتره بروند. یك بار دیگر آسوریها به‌عقب رانده شدند و مادیها گرد نینوه را گرفتند، ولی خبر رسید که سکاها از گذرهای میان کوهستان قفقاز و دریای قزوین سرازیر شده اند. اوخشتره از سر کرده‌ی آنها مادیس پسر پروتوتیس شکست خورد، و ناچار بیست و هشت سال باج پرداخت تا آن که رهبر مست آنها را در یك مهمانی کشت.[۸۷]

نینوه در ۶۱۲ ویران شد. درمیان ویرانه‌ها اوخشتره که آنگاه در بابل به‌نام شاه اومان مانداا شناخته میشد (از جهت زیر فرمان آوردن دسته های سکاها) با نبوپولسر صلح کرد. دو سال دیگر، با شکست دادن آشوراوبالیت در حران، اوخشتره آخرین ادعای ظاهری فرمانروایی آسوری را از میان برداشت و سراسر بین النهرین شمالی را زیر دست آورد.[۸۸] چون راه جنوب در نتیجه‌ی هم پیمانی با کلدیها که

۸۷ هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۳ و پس از آن. اینجا هرودوت ادعا میکند که سکاها فلسطین را زیر تاخت و تاز آوردند و این بیست و هفت سال بر آسیا فرمانروایی میکردند، ولی در دفتر ۱، ۱۰۵ او درست فرمانروایی آنها را به آسیای بالا، یا فلات ایران، محدود میکند. برخی از پژوهندگان کتاب مقدس این تاخت و تاز فرض شده‌ی سکاها را دلیل نخستین پیشگوئیهای ارمیا میدانند، ولی هیچ گونه گواهی برای آن نیست. (نیز نگاه کنید به Olmstead, *History of Palestine*, pp. 492-93; Cameron, *op. cit.*, pp. 177 ff.)

88. Olmstead, *History of Assyria*, p. 636.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شوش را در دست داشتند بسته بود، اوخشتره رشته‌ی زاگروس را آنجا که در جهت غرب بسوی سرزمینهای بلند وسرد ارمنستان می‌پیچد دنبال کرد. آنجا دسته‌های دیگر ایرانی پادشاهی هلدیه را از میان برده وزبان هند و اروپائی خود را در کار آورده بودند.[۸۹] دره‌های بارآور ارمنستان از میان رشته‌ی انتی - توروس به‌جلگه‌های پهناور کاپادوکیه و رودخانه‌ی هالیس، مرز لیدیه، گشوده میشد. پنج سال کارزار و نبردی هنگام یک خورشید گیری (۲۸ مه ۵۸۵) پایان یافت که‌هیچ یک پیروز نشدند و سرانجام صلح کردند ورودخانه‌ی هالیس مرز دو طرف ماند.[۹۰] کادوسیهای کنار دریای کرگان به‌زیر دستی سر تنهادند، ولی فرمانروای پارت پذیرفت که زیر فرمان برود.[۹۱]

چهار نیروی بزرگ ـ ماد، کلده، لیدیه، و مصر ـ سراسر شرق نزدیک را میان خود بخش کردند، ولی از اینها فقط مادرا میتوان شاهنشاهی خواند. برهمه‌ی آن که ماد نخستین شاهنشاهی‌ای بود که جنگجویان شمالی که به‌یک زبان ایرانی سخن میگفتند و طرز فکر شمالی داشتند بنیاد گذاشته بودند. پس بیشتر جای بدبختی است که هیچ جا از روزگار مادیها کاوش نشده است. زمانی که به پایتخت آنها همدان توجه شایسته بشود، میتوانیم امیدوار باشیم که پشته‌ی خاک همدان جزء به جزء فرهنگ مادی را برای ما آشکار سازد و حتی بگذارد مادها بزبان ایرانی خودشان به‌ما سخن گویند.[۹۲]

۸۹ ـ نیز نگاه کنید به ارمیا ۵۱ : ۲۷.

۹۰ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۷۳ ـ ۷۴.

91 - Ctes. *Pers.* iv - vi, Epit. 30-31 (Diod . ii . 33 - 34).

۹۲ ـ درباره‌ی پشته‌ی خاک همدان نگاه کنید به Erich Schmidt, *Flights over Ancient Cities of Iran* (1940), Pl. 91.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سوم

بنیادگذار کورش

هم پیمان شدن با بابل

استیاگس بجای پدرش اوخشتر، درماد فرمانروایی میکرد. نام او بهایرانی «ارشته ویگه» «نیزه‌انداز» معنا میداد.[1] ولی برای این پسر بسیار نامناسب بود، چون در پادشاهی دراز وی (۵۸۵ ـ ۵۵۰) فقط سستی از خود نشان داد. در زمینهای پارسی اریارامن جای خودرا به پسرش ارشام داده بود؛ در شاخه‌ی دیگر، کورش جای خودرا، نه به ارو کو، بلکه به پسر کوچکترش کمبوجی اول، «شاه بزرگ، شاه انشن» داده بود. به او ارشته ویگه دختر خود ماندانه را به زنی داد، و او برای کمبوجی یک کورش دومی زایید. در ۵۵۹ این کورش دوم یک‌شاه زیردست در انشن شد و از پایتخت باژش در پارسه گرده فرمانروایی میکرد.[2]

قلات بلند پارس، که کوههایی که از میان آنها راههای باریک پر پیچ و خم میگذشت آنرا از جلگه‌ی کرانه‌ای داغ و ناسالم جدا کرده بود، برای نگاهداشتن روحیه‌ی کهن جنگی ایرانی بسیار مناسب بود. کورش که سرور خود را که با خوشگذرانی این سان مست شده بود به چشم پستی میگریست، نقشه‌ی شورش

1 - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40.

2 - Herod. i. 91, 107-8, 111; Berossus, Frag. 52 (S); cf. G. G. Cameron, *History of Early Iran* (1936), pp. 219 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشید . او به تیره‌ی پارسگرد خودش میتوانست تکیه کند ، چون خانواده‌اش ، هخامنشیان ، فرمانروای این تیره بودند . دو تیره‌ی دیگر پارسی ، مارافی وماسپی ، با آن پیوند وبستگی داشتند . به‌اینها تیره‌های دیگرپارسی‌نیزافزوده شد : تیره‌های کشاورز پانشیالی ، دروسیایی ، و گرمانی (آخری در واحه‌ی کرمان) ، وتیره های گله‌دار صحرا گرد ـ دایی ، ماردی ، دروپیکی ، و ساگارتی .[۳] از این تیره ها ، ماردیها بیابان‌نزدیك تخت‌جمشیدرا دردست‌داشتند وازدیرباز شهرت راهزنی‌داشتند،[۴] ولی ساگارتیها درواحه‌ی یزد ماندگار بودند، ودرهمان‌حال که به‌زبان مشترك سخن میگفتند ، با نداشتن‌زره فلزی‌دفاعی ازتیره‌های‌دیگر بازشناخته‌میشدند ؛ تنهاسلاح آنها کارد و کمند بود .[۵]

آنگاه که پارسیان‌همه زیرفرمان‌اویگانه شدند ، کورش درجستجوی‌هم‌پیمانی برضد ماد در میان دیگر نیروهای بزرگ شد . نزدیکترین و منطقی ترین آنها بابل‌بود . یك‌نسل پیش ، بابل هم‌پیمان ماد بود ، ولی‌فقط برای‌دمی ؛ بمحض‌این که دشمن مشترك آنها ، آسور ، از میان برداشته شد و تاراج شاهنشاهی قسمت گشت ، هم پیمانی فقط درنام باز ماند . زمانی که مهندسان نبوکد نصر زنجیر بزرگ دژها را ساختند که به نظر می آمد بابل دیگر شکست ناپذیر شده ، دشمنی‌را که ازاو میترسید همسایه‌اش ماد بود .

پس‌از یك پادشاهی دراز و کامیاب ، کشور گشای بزرگ بابلی هفتم اکتبر ۵۶۲ درگذشت .[۶] پس از فرمانروایی کمتر از دو سال ، پسرش امل‌مردوك در ۱۳

۳ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۲۵ ؛ دفتر ٤ ، ۱٦۷ .

٤ ـ اسخیلوس ، پارسیان ، ۹۹٤ وپس‌ازآن ؛ یك ماردی‌درمحاصره‌ی ساردیس ، هرودوت، دفتر ۱ ، ۸٤ ؛ نیکولا دمشقی ، گرته‌ی ٦٦ ، از کتسیاس ؛ نثار خوس ، در سترابو ، دفتر ۱۱ ، ۱۳ : ٦ ؛ نیز دفتر ۱۵ ، ۳ : ۱ ؛ کورتیوس ، دفتر ۵ ، ٦ ، ۱۲ ، ۱۷ .

۵ ـ داریوش، بهستان ، بندهای ۵۲ ، ۴۳ ، اسه گرته ؛ هرودوت، دفتر ۳ ، ۹۳ ؛ دفتر ۷ ، ۵ ، ۸ .

6 - Richard A. Parker and Waldo H. Dubberstein. *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 10. ازاین‌پس تاریخهای سالنامه بابلی ویهودی طبق‌جدولهای این کتاب به‌تاریخهای یولیانی بر گردانده میشود . چنان که خود آنها خاطرنشان کرده‌اند ، «صدی ۷۰ همه‌ی تاریخهای جدولهای ما ازنظر ستاره‌شناسی حتی یك روزهم اشتباه ندارد، ودرصدی ۴۰ دیگر میشود تایك روز خطا در آن یافت شود . چون این جدولها فقط برای تاریخ نویسی است ، این شك اهمیتی ندارد » (صفحه‌ی ۲۴) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوت ۵۶۰ جای خودرا به نرگال‌شراوسور ، داماد نبو کدنصر داد؛ او به نوبه‌ی خود فقط تا ۲۲ مه ۵۵۶ برتخت شاهی‌ماند که ازاین زمان لوحی ازپسر جوانش ، لاباشی مردوك ، ماندەاست .[۷]

دوپادشاهی کوتاه مانند این دو ، میهن پرستان را کـه همیشه از فرمانروایی بیگانه‌ی خاندان کلدی خشمگین بودند امیدوار ساخت . سه روز پس‌ازلوحی که‌از لاباشی مردوك مانده ، لوحی دیگر از رقیب او نبونئید دردست است . دراین لـوح گفته شده که لاباشی مردوك جوان بیفهمی بود که برخلاف خواست بغان خودرابر تخت پادشاهی نشانده بود . اشاره‌هایی به‌انقلابی در کاخ شده که نبونئید مقام خود را به‌آن مدیون‌است ، وازپشتیبانی بزرگان وسپاهیان‌سخن رفته ، ولی براستی به‌فرمان مردوك ، خداوند او بود که نبونئید به خاوندی سرزمین برخاست . او نیز ادعا دارد که نماینده‌ی پیشینیانش نبو کدنصر ونرگال‌شراوسور است .[۸] بهرحال ، پس‌از کمتر از دوماه فرمانروایی ، شاه‌جوان باشکنج هراسناك کشته شد ، و نبونئید فرمانروای یگانه‌ی بازمانده‌ی شاهنشاهی کلدی گشت .[۹]

ادعاهای نبونئید به این که نماینده‌ی حقیقی سیاست کشورگشایان بزرگ است باگزارش یك خواب مناسب استوار گشت ؛ به فرمان مردوك خود نبو کدنصر پیدا شد که یك پدیده‌ی آسمـانی را امید بخش تعبیر نماید واز یك پادشاهی دراز پیشگوئی کند . بغان دیگر بـابلی رویاهای امید بخش همانند فرستادنـد و پاداش بسنده یافتند . پرستشگاه بزرگ مردوك دربابل ، اسا گیلا ، باشکوه فراوان‌نو گشت؛ جشن سال‌نو ، که ۳۱ مارس ۵۵۵ آغاز شد ، به‌آذین شایسته برگزار گشت ، ونبونئید نقشی‌را که درخورشاه بود به عهده گرفت . اودودست مردوك‌را در دست گرفت و بار دیگر همچو شاه قانونی شناخته شد . پیشکشهای پرارزش به‌پرستشگاه مردوك گسیل گشت . آنگاه نبونئید سراسر بابل‌را رەسپرد ، بویژه شهرهای‌جنوبی‌را ، وسین بغ اور ،

۷ ـ همان کتاب ، صفحه‌ی ۱۰ .

۸ ـ سنگ یادبود نبونئید (S. Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften* [1912] نبونئید شماره‌ی ۸) ، ستون ٤ ، بند ۱ ، ۳٤ ـ ستون ٥ ، بند ۱ ، ۳٤ .

9 - Parker and Dubberstein, *op. cit.*; cf. Berossus, Frag. 52 (S).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمش بغ لارسا» و اشتهار بغ اورزوك هدیه‌های فراوان شاهانه دریافت نمودند.[۱۰]

گرچه نبونئید نامزد دسته‌ی ضد کلدی بود ولی خودش اهل بابل نبود. پدرش نبوبلتسواقبی نامی بود که «امیردانا» خوانده میشد. گرچه در واقع بنظر می‌آید که اوپریستار بزرگ پرستشگاه نامی سین بغ ماه درحران بین‌النهرین بوده است.[۱۱] از زمانی که بازپسین اثر فرمانروایی آسوری ازآن شهر در ۶۱۰ از میان رفته بود، حران دردست مادیها مانده بود، وآنها پرستشگاه‌را رها کرده بودند که‌در ویرانی بماند. درواقع آرزوی زندگی نبونئید این‌بود که آن پرستشگاه را که در میان ویرانه‌هایش پدرش هنوز میزیست ازنو برپا کند. ولی برای این کار شایست نخست حران‌را ازچنگ مادیها بدرآورد.

چنان که نبونئید به ما میگوید، درسال بتخت‌نشستن‌اش بفان مردوك وسین‌در خواب به‌او نمایان شدند. مردوك به‌او فرمان داد که پرستشگاه حران را از نو برپا سازد؛ نمیدانیم که پریستاران پرستشگاه اساگیلا باچنین کاری همراه بودند یانه. چون نبونئید ازروی ترس پاسخ داد که مادیها گرد آنرا گرفته وبسیار زورمندند، مردوك گفت: «آن مادی که ازاوسخن میگوئی، اوخودش، سرزمینش، وشاهانی که‌در کنار او پیش میروند نیستند. چون سال سوم بیاید بفان کورش، شاه انشن، بنده‌ی کوچك اورا، باسپاه کوچکش برضداو پیش میفرستند. او مادیهای پهناور گستردرا بر می‌اندازد؛ اواستیاگس شاه مادیها را دربند میکند، و اورا گرفتار و دربند به سرزمین خود می‌برد.»[۱۲]

پیروزی بر مادیها

به این امید نبونئید باکورش هم‌پیمان شد، و کورش آشکارا برضد ماد شوریده. برای انجام دادن سهم خود دراین پیمان، نبونئید بیدرنگ برضد «شوریان» که

۱۰ - سنگ یاد بود، ستونهای ۶ - ۹.

۱۱ - استوانه‌ی ابوحبه (Langdon, *op. cit.*، نبونئید شماره‌ی ۱)، ستون ۱، بند ۱، ۶؛ نیز نگاه کنید به کتیبه‌ی حران (درهمان کتاب، نبونئید شماره‌ی ۹).

۱۲ - استوانه‌ی ابوحبه، ستون ۱، بند ۱۱، ۸-۳۲؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۵، ۲-۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سرزمینهایی زندگی میکردند که روزگاری در دست نبوکدنصر بود. سپاهی گرد آورد. بیش از رفتنش نبونئید «پادشاهی» بابل را به پسر بزرگش بل‌شرأوسر (بلشزر چنان که در کتاب دانیال خوانده شده) سپرد و بسوی حران براه افتاد. هیچ کسی باین شهر نیامده بود، چون ستورش کوروش دست استیاگس را در میهن خود بند کرده بود، و حران بزودی باز گرفته شد. این شهر از نو ساخته گشت، و سپاه نبونئید تا ۵۵۵ پیش از میلاد در آنجا اردوگاه داشت.[۱۳]

سال بعد، از نو کشودن سوریه ادامه یافت. تا شانویه‌ی ۵۵۳ نبونئید به هفت رسید. تا اوت جنگ را به کوهستان امانوس کشانید. تا دسامبر شاه ادوم را کشته بود و سپاهیانش به غزه در مرز مصر رسیده بودند.[۱۴] اسیران تا خرمنند یهودی از برافتادن بابل بدست مادیان جنگجو پیشگوئی میکردند،[۱۵] ولی مانند گذشته ناامید شدند. استیاگس سپاهی به فرماندهی هارپاگوس برضد زیردست شورشی خود فرستاد، ولی فراموش کرده بود که چگونه پسر آن سردار را بیرحمانه کشته بود؛ هارپاگوس فراموش نکرده بود و بیدرنگ زیر فرمان کوروش رفت و بیشتر سربازان خود را همراه برد. سپاه دومی به فرماندهی خود استیاگس به پایتخت پارس رسید؛ آنجا سپاه شورش کرد، شاه خود را گرفت، و به دست کوروش سپرد. همدان گرفته شد و ثروتش را از زر و سیم و چیزهای گرانبها به انشن بردند (۵۵۰).[۱۶]

ماد استقلال خود را از دست داد و نخستین شهرستان شاهنشاهی پارس گشت. بالین حال بستگی نزدیک میان پارسیان و مادیان هرگز فراموش نشد. همدان

۱۳ ـ استوانه‌ی ابوحبه، ستون ۱، بند ۱، ۳۸ ـ ستون ۲، بند ۱، ۸؛ داستان نبونئید شعر (Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts* [1924] صفحه‌های ۲۷ و پس از آن)، ستونهای ۱ـ۲؛ سالنامه‌ی نبونئید، ستون ۱، بند ۱۱، ۱ـ۸.

۱۴ ـ سالنامه، ستون ۱، بند ۱۱، ۹ ـ ۲۲؛ استوانه‌ی ابوحبه، ستون ۱، بند ۱۱، ۳۸ ـ ۴۰.

۱۵ ـ ارمیا، بابهای ۱۳ و ۵۰ ـ ۵۱؛ Cameron, *op. cit.*, pp. 221 ff.

۱۶ ـ سالنامه، ستون ۲، بند ۱۱، ۱ـ۴؛ نیز استوانه‌ی ابوحبه، ستون ۱، بند ۱۱، ۳۴ـ۳۳؛ هرودوت، دفتر ۱، ۱۲۷ ـ ۳۰؛ استرابو، دفتر ۱۵، ۳، ۸؛ نیز نگاه کنید به Ctes. *Pers.*, vi, Epit. 32 (Diod. ii. 34. 6); vii, Epit. 33 (Phot. lxxii).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاراج شده مانشگاه شاهانه‌ی طرف توجه ماند . مادیان‌را برابر با پارسیان گرامی میداشتند : کارهای بلند پایه به آنها داده میشد و برای رهبری سپاهیان پارسی برگزیده میشدند . یکانگان همه‌ولا از مادیان و پارسیان باهم سخن میگفتند ؛ هر وقت که یکی از آن دو را به کار میبردند آن « مادی » بود .

با گشودن شاهنشاهی مادی ، کوشش ادعاهای مادی را برای فرمانروایی بر آسور ، بین‌النهرین ، سوریه ، ارمنستان ، و کاپادوکیه به‌دست خود گرفت . تا اندازه‌ی بسیاری این ادعاها با ادعاهای بابل درنزد و خورد بود . رقیبی که هردو طرف پیمان به هدف فوری خود رسیدند دلیل هم پیمانی از میان رفت . بیرافتادن شاهنشاهی مادی موازنه‌ی دقیق نیرورا برهم زد ، و میشد انتظار داشت که جنگ میان کورش و سه نیروی بازمانده ـ لیدیه ، بابل ، و مصر ـ درپی آن بیاید .

آغاز فروافتادن بابل

هیچ رقیبانی از یغمان ترک‌شده‌ی بابلی نبونئید را از دگرگون شدن خطرناک موقعیت جهانی آگاه نساخت . با آهنگی که برای کشورگشائیهای دیگر در غرب درپیش داشت ، ادوم را از سوی مرز بیابانی‌اش ترک گفت و تا دل شبه‌جزیره‌ی عربستان پیش‌راند . به تیمه در واحه‌ی مرکزی اش تاخت برد و شاه آنجا را کشت . به دلیل شکافت آمده‌ی نبونئید در آنجا کاخی مانند کاخ بابل ساخت و در آن نشیمن کرد .[۱۷] دربندهای سوداگری از سالهای پس از آن از کاروانهای شتر که خوراک برای شاه به تیمه می‌رساند سخن رفته است .[۱۸]

درهمین حال بلشزر در بابل « پادشاهی » ای را که پدرش به او سپرده بود انجام میداد . نامه‌ها و سندهای سوداگری بسیار به پسر شاه بعنوان بزرگترین دارنده‌ی قدرت اشاره میکنند .[۱۹] از سال هفتم پادشاهی تا اقلاً سال یازدهم او (۵۴۹ ـ ۵۴۵) سالنامه هر سال به ترتیب چنین آغاز میشود : « شاه در تیمه بود . پسر شاه ، بزرگان ، و

۱۷ ـ داستان نبونئید به شعر ، ستون ۲ ، بند ۱۱ ، ۳۲ و پس از آن .

18 . R. P. Dougherty, *Nabonidus and Belshazzar* (1929), pp. 114 ff.

19 . *Ibid.*, pp. 81 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر بازانش در آکدیبودند . در ماه اول شاه به بابل نیامد . تیو به بابل نیامد . بیل بیردن برفت (از اساگیلا) . جشن سال نو گرفته نشد . »[۳۰] مردم بابل که از نمایش بزرگ سالیانه با فرصتهای پول درآوردنش محروم شده بودند طبعاً خشمگین شدند . پرستاران با نفوذ مردوك بکلی رنجیدند . این که با خاوند بزرگ شهرشان این گونه با سردی و بی اعتنائی رفتار میشد در حالی که بغ ها حران بیگانه را بیش از اندازه گرامی میداشتند اثر رنجش در خشم آنها نمی گنجید .

گشودن لیدیه به دست پارسیان

به شنیدن خبر اینکه هم پیمان مادی اش از تخت پادشاهی به زیر افتاده ، کروسوس لیدیه با شتاب سپاهیان خود را گرد آورد و از مرز پیش هالیس گذشت تا از ساتراپ های شاهنشاهی بهره ای بر گیرد .[۳۱] کوروش که تازه عنوان « شاه پارس » را زنده کرده بود این کار را یك مقابله با ادعاهای خودش حس کرد ، و در آوریل ۵۴۷ ه از همدان تاراج شده برای برخورد با کروسوس براه افتاد . پس از آن که از گردنه ی بالای شهر گذشت ، راه او بیوسته سر ازیر پیش میخورد تا به رشته ی اصلی زاگروس در « دربند آسیا » رسید .[۳۲] آن سوی « دربند » سرازیری باز هم تندتر بود . هوای سرد با کهان گرمتر شد ، بجای درختان سرو و صنوبر درختان چنار فلات چند برخت خرما نمایان گشت ، و کوروش در لبه ی جلگه های بهناور بین النهرین بود .

کوروش میشد به آسانی بسوی جنوب برخد بابل بر گردد ، ولی کارهای مهندسان تبو کدنصر آن شهر و حومه ی آن را به صورت نیرومندترین دژ جهان در آورده بود . کوروش خردمندانه تاخت به بابل را به عقب انداخت و بسوی شمال بدربن آسور که تابع ماد و آماده ی پذیرفتن او بی چون و چرا بود پیش راند . اربلا که سده های بسیار در برابر اشور و نینوه اهمیت خود را از دست داده بود ، از نو حیثیت خود را همچو پایتخت نوین آسور بدست آورد . کوروش زیر اربلا از دجله گذشت ، و اشور

۳۰ ـ سالنامه ، ستون ۲ ، بند ۱ ، ۵ ـ ۳۰ .

۳۱ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۷۱ .

22 - Cf. E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 1-2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۳
افتاد : بنابان اخوز ، نزیشو ، فقط پادشاه بردن به پشت دیوارهای بابل خودرا رهانیدند.
پشت بسوی غرب بر شاهراه شهر حران بود ، که ممکن بود آنرا همچو بخشی از
آسور ادعا کرد . پدر نبونئید در سن رسیده ی صد سالگی و فقط سه سال پیش (۵۵۰)
در گذشته بود و جانشین او در مقام پادشاهی بغ سین نمیتوانست در برابر کشور گشا
ایستادگی کند . در مقابل کسی که مانند یاوری از آفتاب حران فرستاده است ، فقط خط
حرکت و وضعی که در پی آن پیش آمد نشان میدهد که حران و هم راه آن پرستشگاهی
که برای آن نبونئید دوستی و خیر خواهی مردوك را فدا کرده بود
از دست رفت . در برابر این زیانها تنها کشته توزی ای که ممکن بود هم پیمان شدن بابل
۴۴
بالمدیه بود .

تا هنگامه کورش آمادگی پیشرفت بر ضد کرزوس شد ، شاهراه بار دیگر از
همان سوریه ی شمالی که از شاهنشاهی اخمنی نبونئید جدا شده بود بسوی کیلیکیه
و نیل شد ، و کیلیکیان که بیش از این مستقل بودند به ابتکار خودشان نزدیکی
به پارسیها را پذیرفتند ، و به پاداش آن اجازه یافتند که شاهان بومی
خودرا که مرتب
۴۵
نام سیینسیس داشتند نگاه دارند . از میان دربند های کیلیکی سپاه کورش به
کاپادوکیه در آمد و آنجا به صورت شهرستان دیگری بنام کمپتو که سازمان یافت .
۴۶
گویا در همین زمان ارمنستان کورش را همچو جانشین استیاگ پذیرفت و از آن
۴۷
پس به صورت شهرستان ارمنه در آمد .

پس از بیات نبرد خیر قطعی در سر زمین بیتریه ، سر زمین بیتاهون الاجاهیولك
که اخیرا از آن کاوش شده ، کرزوس بسیار دیر گرفت . او سپاهیان شهرستانی
خودرا پراکنده کرد و هم پیمانهای خود ، اما سیینسیس همه ، نبونئید بابل ، و سپاردیهای

۲۳ ـ کورش ، استوانه ، ۱ ، ۳۰ .
۲۴ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱۱ ، ۱۵ ـ ۱۶ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۷۷ .
۲۵ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱ ، ۱۹ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۱ ، ۴ ؛ دفتر
۶ ، ۸ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۲۸ ، ۷۴ .
۲۶ ـ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۱ ، ۴ .
۲۷ ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۳ ، دفتر ۸ ، ۷ ، ۱۱ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین یونانرا فرا خواند که در بهار با او ملاقات کنند. [۲۸] کورش خیال نداشت که به دشمن وقت بدهد که نیروهای تازه به او بپیوندند. گرچه زمستان سخت فلات اناتولی نزدیک میشد، کورش به تندی بسوی غرب راند. در جلگه‌ی کوچك شرق پایتخت، آنجا که هیلوس با هرموس وصل میشود که از آن پس بدشام «میدان کورش» شناخته شد، نیزه‌داران سوارلیدی راه اورا گرفتند. بدراهنمایی هانیبا گوس، کورش شتران باربرا در جلوی خط ایستاند؛ بوی وحشتناك وغیرعادی آنها اسبها را ترساند و آنها را در یك فرار وحشیانه دور راند. لیدیهای بی اسب خود را از نو سازمان دادند و دلیرانه جنگیدند، ولی سرانجام ناچار بدرون دژ شهر درفتند. درخواستهای مبرم‌تری به هم پیمانها فرستاده شد: وقت برای پاسخ نبود، زیرا پس از فقط چهارده روز محاصره از باروی بلند شهر ساردیس که شکست ناپذیر پنداشته شده بود بالا رفتند و کرزوس دستگیر وزندانی شد (۵۴۷). [۲۹]

« در ماه مه به سرزمین لیدیه پیش راند. اوشاه آنجا را کشت. آنجارا تاراج کرد. یادگان خودرا آنجا گذاشت. سپس یادگانش شاه در آن بودند. » [۳۰] چنین بود گزارش رسمی که کورش داده است. در واقع کرزوس از یك رسم شرقی پیروی نمود و خودرا فنا کرد که از خواریهای معمولی که بر سر یك پادشاه اسیر پیش از کشته شدنش می آمد رهایی یابد. در نیم سده‌ی بعد، هیرون نگارگر اتیك روی گلدانی کرزوس را بر تخت روی توده‌ای از چوب کشیده در حالی که شعله‌ای آماده‌ی افروختن آن است. [۳۱]

پادشاهان لیدی اپولون دلفی را بسیار گرامی میداشتند. اپولون برای کرزوس [۳۲] وخش در پهلویی فرستاده بود که آشکارا اورا به دام مرگ کشانیده بود. چنین

۲۸ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۷۵ و بس از آن؛ گزنوفون، پرورش کورش، دفتر ۷، ۱.

۲۹ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۷۹ و بس از آن، ۸۳ و بس از آن؛ گزنوفون، پرورش کورش، دفتر ۷، ۲.

۳۰ ـ سالنامه‌ی نبونئید، ستون ۲، بند ۱، ۱۶ ـ ۱۸.

31 - E. Pottier, *Vases antiques du Louvre* (1922), pp. 201-2; cf. A. Furtwängler and K. Reichhold, *Griechische Vasenmalerei* (1905), Pl. 113; J. D. Beazley, *Attic Red-figured Vase-Painters* (1942), p. 171 (Myson 47).

۳۲ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۵۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لکه‌ای بی حیثیت ایولون روا نبود و بزودی داستان « راست » سر نوشت کروسوس انتشار یافت . تخمست بر بیستاران ایولونی اعلام کردند که خود بخ پادشاه از تخت افتاده را به زندگی جاودان در سر زمین هیپربوریان افسانه‌ای بسوی شمال دور از هر گزندی برده است . سپس داستان آشنای دیگری بر سر زبانها افتاد که در بازپسین دم ، وقتی که کروسوس بر توده‌ی چوب بود ، کوروش از کرده پشیمان شد ، و گرچه آتش تیز شعله‌ور بود کوشید تا کروسوس را برهاند . آنگاه ایولون باران نامنتظری فرستاد که معجزه آسا زبانه‌های آتش را فرو نشاند ، و کروسوس از آتش رست و اندرزگیر بزرگ شاه شد . سر انجام هیپربوریان بصورت عقلانی در آمدند و کروسوس در باران نزدیک همدان تخمین یافت !

لیدیه به صورت شهرستان سپرده پارسیان در آمد . فرماندار آن تابائوس پارسی بود . کارگزاری شهرستانها هنوز در هر حلقه‌ی آزمایشی بود . بنابراین کوروش گماشتن یک بومی را به تمام یا کمابیش برای نگاهبانی گنج کروسوس به آزمایش گذاشت .

زیر دست آوردن یونانیان و لیکیان

این سال ۵۴۷ نیز سال بختیمین تماس میان پارسیان و یونانیان است . هیچ یک از این دو مردم اهمیت بر سر نوشت این تماس را نشناختند . برای یونانیان پارس فقط یک پادشاهی دیگر بربری بود که از داد و ستد آن با تزر گاناتش میتوانستند بهره‌ای بگیرند ، و اگر ناگزیر شدند شهر - خدائیهای نزدیکتر ممکن بود امید به آن وفادار بمانند . آنها هرگز به خواب نمیدیدند که در پایان نسل ثروتمندترین ، پر جمعیت‌ترین و پیشرفته‌ترین نیمه‌ی جهان یونانی همیشگی زیر فرمانروایی پارسیان خواهد بود .

33 - Bacchylid. ii. 33 ff.; Herod. i. 86 ff.; Thuc. i. 16; Xen. *Cyrop.* vi. 2. 9 ff.; vii. 1-2; Ctes. *Pers.* vii, Epit. 30; Marmor Parium A, 42 (J).

۳۴ ـ از روی نوشته‌ی به دو زبان آرامی ـ لیدی ثابت میشود که سپرده برابر ماردیس است. نگاه کنید به E. Littmann, *Sardis*, VI, Part 1 (1916), 12; C. C. Torrey, «The Bilingual Inscription from Sardis,» *AJSL* XXXIV (1918), 185 ff. نیز نگاه کنید به Obad. 20 که در آن Sepharad را باید از روی یونانی Sparda خواند .

۳۵ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۴۳ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وتسلی بعد ناچار خواهد شد در برابر تمام توانایی شاهنشاهی پارس دندان‌نشان دهد که برای زیردست آوردن دولتهای عقب مانده‌تر یونانی که هنوز استقلال خود را نگاه داشته بودند خواهد نمود، ایستادگی کند. آنها نمیتوانستند پیش‌بینی کنند که سراسر تمام آن دوره، در حالی که این دولتها آزاد می‌ماندند، رابطه‌ی جهانی آنها زیر سلطه‌ی شاه بزرگ هخامنشی خواهد بود، و حتی در کارهای داخلی، دسته‌های سیاسی بسته به این که طرفدار یا ضد پارسیها باشند یا کامیابی یا شکست روبرو خواهند شد. ولی برای پارسیان در نیمه‌ی بعد یونانیان فقط یک مسئله‌ی کوچک مرزی در مرز غربی بودند.[۳۶]

پیش از نبرد تهائی با لیدیان، کوروش شرطهایی به شهرهای کرانه‌ای یونانی پیشنهاد کرده بود. سالهای دراز این شهرها زیر دست لیدیها بودند، ولی بوغ آنها سبک شده بود و طبقه‌های بازرگانی که آن زمان فرمانروایی را در دست داشتند با فرمتهایی که داده بودند به آنها هیچ بخشی از شاهنشاهی ثروتمند لیدی داده بود قوانگر شده بودند. بسیار طبیعی بود که این شهرها پیشنهاد جوانمردانه‌ی کوروش را رد کردند، مگر میلتوس که به زیرکی از پیش دریافت که نیروی آینده در دست کیست و خواهد بود.[۳۷] پارسیان در نخست خود را در طرز رفتار با یونانیان آموخته بودند: جدایی بیندازند و زیر فرمان بیاورند. در همین حال شاید درس دوم را نیز آموختند.

ابولاوس پیغام خویشتن‌فروش و خشکین از کمبه‌ی اصلی خود در داخلی سخن دوپهلویی بذکر و سوس خطاب کرده بود که او را به اطمینان از اندازه بیرون برانگیخت و سرنگون کرد. کمبه‌ی ابولاون برای شهر میلتوس در نیمه‌ی انتخابی بود: او را امین مکین بود بوسیله‌ی پرستارانش رشوه داد و خرید. این پرسش با کرزوس پیش می‌آید: آیا آنها در سر نهادن آسان میلتوس سهمی داشتند؟ به هر صورتی که پاسخ آن را بدهیم

36 - Cf. Olmstead, «Persia and the Greek Frontier Problem», *Classical Philology*, XXXIV (1939), 305 ff.

۳۷ - هرودوت، دفتر ۱، ۷۶، ۱۴۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این حقیقت باز می ماند که هم ایولون میلتوس وهم ایولون دلفی در نیم سده‌ی بعد دوستان پایدار پارسیان ماندند .

باحقی که براثر کشورگشایی به دست آمده بود فرمانروایی بر زیردستان لیدی به کورش رسید . خودداری بیشتر یونانیان ازاین که خودبخود به فرمان کوروش گردن نهند آنها را به صورت شورشگران درآورد . آنها خواستار شدند که از همان وضع طرف توجهی که در زمان کروسوس داشتند برخوردار بمانند، ولی این خواسته که بایستی به نظر کورش گستاخ آمده باشد وضع آنها را بهتر نساخت . وقتی که این خواسته به عنوان این که دیر آمده ، رد شد ، دژبندی شهرهایشان نشانه‌ی جنگ بود. یونانیان شورشی از سپارت یاری خواستند . کوروش سپارت را فقط یک هم پیمانی میشناخت که فراخوانده شده بود ولی خودرا نشان نداده بود . ولی شاه بزرگ پیروز باشکفتی فرستادگانی را پذیرفت که او را تهدید کردند که اگر به هر شهر یونانی آسیبی برساند به دست سپارتیها به سزای کرده خواهد رسید .[۳۸]

پس از حرکت شاه بسوی همدان ، پاکتیاس شوریید، وباگنجی که به او سپرده شده بود سربازان مزدور یونانی به کار گرفت . تابالوس در باروی ساردیس محاصره شد تا آن که نیروهای کمکی به فرماندهی مازارس مادی شورشیان را دور راند وسلاح لیدیان را یکلی از آنها گرفت . پاکتیاس بسوی کیمه گریخت ، و کیمه از پرستاران ایولون در برانخیدی میلتوس درخواست وخشی کرد . پاسخی که انتظار میرفت رسید . همچو دوست پایدار پارسیان ، ایولون تسلیم نیازبر را فرمان داد .[۳۹]

یکی از شاروندان برجسته‌ی کیمه ، آریستودیکوس ، پسر هراکلیدوس ، یگانه درمیان یونانیان بنام شد چون از پذیرفتن چنین وخشی که آشکارا غرض آلود بود خودداری نمود . بار دیگر فرستادگان به دیدن ایولون در برانخیدی رفتند . آریستودیکوس همچو سخنگو پرسش را باز گو کرد و همان پاسخ را دریافت نمود . همان گونه که نقشه کشیده بود آریستودیکوس آنگاه همه‌ی مرغانی را که در پرستشگاه

۳۸ ـ همان کتاب ، ۱۴۱ ، ۱۵۲ .

۳۹ ـ همان کتاب ، ۱۵۴ و پس از آن .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشیانه داشتند دزدیدند. ازمیان حرم آوازی شنیده شد: «ای بدکارترین مردمان، چگونه به‌چنین کاری دلیری میکنی؟ آیا نیازبران مرا از بربستگاه میدزدی؟» اریستودیکوس بیدرنگ گفت: «ای خداوند، توچگونه میتوانی به نیازبران خود این سان یاری دهی در حالی که به کیمیان فرمان میدهی کد نیازبرشان را به دست دشمن دهند؟» پیش سخن او بایستی کار گر افتاده باشد، چون بریستار با خشم پاسخ داد: «ای، من چنین به شما فرمان میدهم، تا شما برای بی‌ارزشی‌تان هرچه زودتر نابود شوید و دیگر هرگز برای پرسش و خشم من درباره‌ی تسلیم نیازبران نیایید!»[۴۰]

لاف ایولوس را بیش بار دریافتند، و تا آنجایی که میدانیم اریستودیکوس برای گستاخی‌اش آسیبی ندید. کیمه خرافاتی نبود؛ ولی با کتیاس نیازبر خطرناکی بود، و اتربنوس او را برای پیام به میتیلنه که امن‌تر بود فرستادند. لسبوس جزیره بود؛ پارسیان هنوز ناوگانی نداشتند و با کتیاس ممکن بود در امن بماند اگر مازارس به تهدید خود رشوه نیفزوده بود. مردم میتیلنه نزدیک بود بناهنده را بفروشند، ولی کیمیان از این نقشه آگاه شدند و با کتیاس را با کشتی به‌خیوس و به پرستشگاه اتنا نگاهبان شهر، که جای امنی پنداشته میشد، بردند. خیوس که جزیره‌ی دیگری بود به همان اندازه از تهدید در امن بود، ولی نه از رشوه. و این داستان اندوهناک با تسلیم با کتیاس در عوض اتربنوس در قازه پایان یافت. پارسیان درس دیگری آموخته بودند: یونانیان را میشد به آسانی خرید.

بداست که گام بعدی زبردست آوردن آن یونانیهای قاردای بود که از سر نهادن خودداری کرده بودند. آنها دلیرانه ایستادگی کردند، ولی هر یک برای خودش، و یک به یک گرفته شدند. پرینه به بندگی درآمد. چلکیدی میلتوس ماگنزیه ویران شد. هاربیا گوس هالی‌کارناسوس، به‌یاداش خیانتش، فرمانروا شد. او به‌فوکیه پیشنهاد صلح کرد به شرط آن که شارونیان قسمتی از دیوار شهر را خراب کنند و یکی از خانه‌ها را برای نشیمن شاهانه واگذار نمایند: فوکیان شبانه از بالای شهر

۴۰ ـ همان کتاب، ۱۰۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

متروك به دربازدند، ولی بزودی بیش از نیمی از آنها ناامید شدند و باز گشتند. ۴۱
تئوس از آنها پیروی کرد. شهرهای دیگر یونی در قارهٔ بزودی گرفته شد. جزیره‌های
یونی که با خیانت یا کتیاس را به دشمن سپردند با خواری و افتادگی به کشندگان او
گردن نهادند و به صورت شهرستان دیگری در آمدند. ۴۲ ولی شهرهای دوری، از
خود جنگی نشان ندادند؛ فقط کنیدوس بر آن شد که با قطع کردن باریکه در امان
بماند. اپولون دلفی از اپولون برانخیدی پیروی نمود و آنها را از این طرح باز داشت؛
پارسیدن هارپاگوس، کنیدوس نیز گردن نهاد. کاریان به مزدوری برای پادشاهان
مصر خاندان سابقه دلیرانه جنگیده بودند؛ اکنون فقط پاسیان یک ایستادگی
کوتاهی بریده در برابر پارسیان نشان دادند، چون دسته‌های سربازان یونی و ایولی
همان زمان در سپاهی که هارپاگوس رهبری میکرد به جنگ می‌پرداختند. ۴۳

ولی در حالی که یونانیان و کاریان این گونه ترسو به تازندهٔ بیگانه تسلیم
می‌شدند، همسایگانشان، ترمیلیان ۴۴ یا لیکیان، به آنها یاد دادند که چگونه بایستی
ایستادگی کرده باشند. اینها فراموش نکرده بودند که چگونه به نام لوکوس، پسر
دستجرد و آنزار، پسر ایدین، مصر خاندان نوزدهم را تکران کرده بودند، چگونه به
فرماندهی کلاوکوس و سارپیدون بر ضد تاوکاری که اکنون از شاهنشاهی میکنی
گرد آورده بود به مردم ترموی یاری داده بودند. آنها بهتر از اناتولیان دیگر زبان
قفقازی و رسمهای نوشتهٔ نیاکان خود را که نژاد خود را از مادر میشمردند
نگاه داشته بودند. کارزار پیوسته با کوه نشینهای سولیمی آنها را جان سخت نگاه
داشته بود، و یونانیان کوچ نشین فقط توانسته بودند در یك جا ـ در فاسلیس در مرز

41 - *Ibid.* 164; Strabo vi. 1. 1; Oell. x. 16. 4. ۶۰۴ - ۶۰۲ پیش از گفتهٔ تئوگنیس
۱۱۰۳ - ۴، ماگنزیه، کولوفون، و سمیرنا بملت نفوت و ضدیتهای داخلی ویران شدند؛ برای
زمان آن نگاه کنید به E. L. Highbarger, «Theognis and the Persian Wars,» *Transactions of the American Philological Association*, LXVIII (1937), 88 ff.

۴۲ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۶۹؛ دفتر ۳، ۹۶؛ «باج از جزیره‌ها».

۴۳ - نیز نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان، ۷۷۳؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۶.

۴۴ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها تضمین کنند . حتی کروسوس نتوانسته بود آنها را زیر فرمان بیاورد .[۴۵]

لیکیان در شهر عمده‌ی خود، ارنا یا کسانتوس ، دروازه‌ها را به روی خود بستند وجنگیدند تا امید از دست رفت ، آنگاه زنان وگنج خودرا در باروی شهر سوزاندند وبیرون آمدند وتاخت بردند که کشته شوند .[۴۶] به همین روش کاونیان نابود شدند . آنگاه تمام دریا کنار به صورت شهرستان یونیه درآمد ، ولی آن یك شهرستان حقیقی نبود چون فرمانداری از خود نداشت و زیر دست فرماندار ساردیس بود . برعکس ، یونانیان کنار هلسپنت زیر دست فرماندار میتروباتس بودند ،[۴۷] که از داسکیلیوم در کرانه‌ی جنوبی پروپونتوس بر فریجیه‌ی هلسپنتی یا « دریائیان » فرمانروایی میکرد .[۴۸]

این پیشامد کوتاه چیزهای بسیاری درباره‌ی یونانیان به پارسیان آموخت . آنها یاد گرفتند که یونانیان تك تك جنگنده‌های بسیار خوبی بودند ، چالاك و با سلاح خوب وشایسته‌ی این که آنها را در سپاههای پارسی درآورند . پارسیان نیز کشف کردند که شهرهای یونانی که به یکدیگر سخت رشك میورزیدند نمیتوانستند به طور یگانه با هم کار کنند ، ودشوار نبود که دوستانی میان آنها یافت که خودرا بفروشند ، از چنین دوستانی ، ایبولون ، بغ وخشگر ، از همه با ارزش‌تر بود . دلیل کشف از همه بالاتر این بود که در خود این شهرها دسته‌بندی طبقاتی بود .

بیشتر این شهرهای خودمختار دیری بود که فرمانروایی پادشاهی را ترك گفته بودند و جای آن را یك فرمانروایی اریستی از آزادگان زمیندار گرفته بود . آنگاه نیروهای نوین اقتصادی یك طبقه‌ای از بزرگان پدید آورده و برجسته کرده بود که ثروت خودرا از راه داد وستد به دست آورده بودند ، که چه بسا بدست فرمانروایان مستبد جایگزین طبقه‌ی کهن بزرگان نژادی شده بودند . درحالی که میهن‌پرستی

45 - Homer, *Iliad* ii. 877; iv. 197; v. 478-79; vi. 78, 184-85, 204; Herod. i. 173; Heraclid. Pont., Frag. 15; Menacrates of Xanthus, Frag. 2; Nicol. Damasc., Frag. 103 k (j).

46 - Herod. i. 176; Appianus. *Bell. civ.* iv. 80.

47 - Herod. iii. 126.

48 - *Ibid.* i. 160 ff.; Charon Lampscen. *Pers.*, Frag. 1; Aeschyl. *Pers.* 770 ff.; Thuc. i. 13. 6; Xenophan. *Parod.* 22; Aristox. 23.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آزادگان کهن بیشك تشکك وسخت بود، مردم بابلرگان قدر فرصتهای داد وستد را که بارفتن درون یك شاهنشاهی پهناور میسر میشد میشناختند. آشکار بود که به نفع بارسیان خواهد بود که شهرهای یونانی را به دست این فرمانروایان مستبد بسپارند.

بابل در جوش

زیر فرمانروایی مستبدان دوست، یونانیان مغلوب آرام ماندند در حالی که کورش به تندی شاهنشاهی خودرا میگسترد. حال که نبونئید با کرزوس همپیمان شده بود، کورش میتوانست آشکارا به تراشیدن از سرزمین بابل ادامه دهد. پس از بازگشت از ماردیس باید انتظار داشته باشیم که کورش قسمتهای مانده‌ی سوریه را که هنوز در دست سربازان نبونئید بود بگیرد و شاید پاشا یی از وفاداری از عربهای کنار مرز بخواهد.[49] اگر با این عملیات همه تهدید شده بود این بار دلیلی خواهد بود که چرا پس از ۵۳۹ نبونئید از نو در بابل پیدا شد.

دلیلهای خوب دیگری نیز بود. بابل در پادشاهی نبوکدنصر بسیار تمرکز یافته بود، ولی در زمان فرمانروایی سخت بلشزر روز افزون از هم پاشیده شده بود. فرمانروایی نالایقه و رشوه گیری افسار گسیخته پیش میرفت، روستائیان متنعم میدیدند و کشتزارهایشان از کشت افتاده بود. در ۵۳۹، بابلی که روزگاری حاصلخیز بود با فجیعی واقعی روبرو شده بود.[50]

در همین سال سرنوشت آمود، زبان هراسناك دیگری بر سر نبونئید آمد. از نخستین سالهای فرمانروایی اش خاندان کاهنی بارزی بلخد شوش، مهمترین شهر ایلام را با امن در دست داشت. یکی از برجسته‌ترین سرکردگان نبوکدنصر، به نام گوبریاس (گوبارو)،[51] به فرمانداری گوتیوم (نامی که بابلیان ایلام را به آن میخواندند) گماشته شده بود. آنگاه او به طرفداری کورش شورید، و نبونئید فقط توانست

49 - Xen. *Cyrop.* vii. 4. 16; Berossus, Frag. 52 (S).

50 - R. P. Dougherty, *Records From Erech* (1920), No. 154.

51 - V. Scheil, « Le Gobrias de la Cyropedie, *Revue d' Assyriologie*, XI (1914), 165 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بفرمان شوش را با یرغوی آنها به بابل برهاند. در ۹ ژوئن ۴۶۰ سپاهیان ایلامی به اکد درآمده بودند و بفرماندار وفادار اورولك تاخت میبردند.[۵۳]

کشورگشائیهای کورش در شرق

در همین حال کورش خود توجهاش را بسوی ایران بهـ ی نیمه‌ی شرقی فلات بشمال و شرق کویر بزرگ مرکزی معطوف کرده بود که هنوز زیر فرمان نیامده بودند. بزرگترین کوه این ناحیه کوه بزرگ کوه یا هیرکانی (گرگان) جنوب دریای گرگان بود. رشته کوه جنوبی آن که جلوی راه بادهای شمالی را میگرفت و آنها را وامیداشت بارانشان ابرهای خود را چون سیل بر دامنه بریزند و جلگه‌های باریکی که انهائی را در پای کوه بخیسانند این سرزمین را حاصلخیز ساخته بود. در جنوب شرقی گرگان زمین بلند بیابانی یا بارت بود: این حد به زیر فرمانروایی هیستاسپس (وشتاسپ، گشتاسپ) یکانه شده بود. گشتاسپ، پسر ارشام، خویشاوند بود که عنوان کوچکتر «کی» یا شاه محلی را با عنوان فرماندار زیر دست خویشاوند نیرومند خود عوض کند.[۵۴]

در شرق پارت هریوه یا اریا،[۵۵] که نام خود را از رودخانه‌ی اریوس (هری رود) میگرفت گسترده بود. پایتخت این ولایت هکاتومپولوس[۵۶] بود که راه باختری

۵۲ـ سالنامه، ستون ۲، بند ۱۱، ۲۱ـ۲۲؛ داستان نیوتید به شعر، ستون ۴، بند ۱، ۲؛ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۱۳، ۳۰ـ۳۱؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۴، ۶؛ دفتر ۵، ۵.

۵۳ـ درباره‌ی پارت زیر فرمان هخامنشیان نگاه کنید به C.Debevoise, *A Political History of Parthia* (1938), pp. 2 ff.

۵۴ـ نیز نگاه کنید به کتیبه‌ی بهستان، بند ۶؛ ویدیودات ۱:۱۹؛ هروودوت، ۳، ۹۳. شهر هریوی سوسیانا در مرز پارت (Artemi-dorus, in Steph. Byz. s. v. هسیا، شهر شاهانه‌ی پارتیها؛ Arr. *Anab.* iii.25.1.) Ptol. تمس؛ طوس امروزین، پیشینی‌ق مشهد (vi. II. 8.) Herzfeld. Arch. Mitt., I (1929),) .106.

5- Arr. Anab. iii. 25. 5; Pliny vi. 61. 93; Artacana (هـــــرات امـــروزین), Curt. vi. 633; hortacana. Diod. xvii. 78. 1: Artacaena. Strabo xi. 10. 1. Areius River, Strabo xi. 10. 1. (هری رود امروزین).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را در نام امروزین هرات نگاه داشته‌است . جنوب هریو زرنك یا درنگیانا[۵۶] برکنار رودخانه‌ی اتیماندروس (هیرمند) بود . اریاسپیان برکنار اتیماندروس با فراهم کردن خوراك به کورش کمك کردند وازآن پس ازدادن باج آزاد گشتند ودرشمار «نیکی کنندگان» پادشاه درآمدند .[۵۷] شاخه‌ی اراخوتاس رودخانه‌ی اتیماندروس[۵۸] نامش را به‌هاورویش یا اراخوزیه[۵۹] داد که پایتخت آن به همان نام قندهار کنونی است .

از هریو بر بلندی فلات ایران ، کورش میتوانست با چشمان خود بستر رود اوکسوس را ، که هنوز درقسمتهای بالایش به‌نام وخشاب شناخته میشود ، همان‌سان که از میان دره‌های ژرف گذرنا کردنی به‌پایین میریخت و حلقه وار برجلگه های زرد آسیای میانه گسترده میشد دنبال کند . بیشتر این جلگه‌ها خشك بود ، ولی گله به گله واحه‌های قابل کشت برکنار رودخانه ها بود که یك آبیاری ساده خاك حاصلخیز آن را بربار وخرم میکرد . در واحه‌های نزدیکتر به‌فلات ، ایرانیان در

۵۶ ـ زرنگه (داریوش ، بهستان ، بند ۶ ؛ تخت جمشید a ؛ نقش رستم آ ۴) (زرنگه در متن بابلی) ؛ سرنگه (هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۳ ، ۱۱۷ ؛ دفتر ۷ ، ۶۷) ؛ زرنگه (Arr. *Anab.* iii. 25. 8; cf. 21. 1; vii. 6. 3.)؛ زرنگیانه، شهرستان(Isid. Char. 17)؛ درنگیانه (Strabo xi. 10. 1)؛ دراگینس(Diod . xvii . 78 . 4) ؛ درنگه (Just xii. 5.9; Curt. vi. 6. 36; Strabo xv. 2. 8. ff.)؛ داردا (Ptol. vi . 17 . 3) ؛ زرنگ سه های میانه (G. Le Strange , *Lands of the Eastern Caliphate* (1905), pp. 535 ff.) . پایتخت آن فرادا بود (Steph Byz . s. v.) .

۵۷ ـ چنین است در Arr. *Anab.* iii . 27.4 ؛ اریاسپی (Diod . xvii . 81 . 1. ; Just. xii. 5 . 1 ; Curt. vii . 3 . 1.) ، درنتیجه‌ی اشتباه کردن آنها بامردمان شمالی یك‌چشم نیم‌افسانه‌ای‌در هرودوت ، دفتر ۴ ، ۱۱۶ ؛ دفتر ۴ ، ۱۳ ـ ۱۴ ، ۲۷ ؛ در سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۲ ، ۱۰ فقط به نام «نیکی کنندگان» خوانده شده‌اند .

۵۸ ـ هیتوهنت ، ویدیودات ۱ : ۱۴ ؛ هلمند امروزین .

۵۹ ـ هروتی (داریوش ، بهستان ، بند ۶) ؛ اراخوتی (سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۸ ، ۹ ؛ دفتر ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۰) ؛ شهرستان پارتی اراخوزیه (Isid. Char . 19) ؛ اراخوتوس (Ptol. vi. 20) . رودخانه‌ای که این شهرستان نامش را از آن گرفته ، ارغنداب کنونی است . غیر اراخوزیه (Plin. vi. 92; Steph. Byz. s. v.) ؛ نام امروزین قلعه‌ی گلزانی (W. W. Tarn, *Greeks in Bactria and India* (1938) , p 470.).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان زمان نشیمن کرده بودند، و کورش بر آن شد که اینها را به‌شاهنشاهی گسترانِ خود بیفزاید.

در پی رود اوکسوس، کورش بدرون سغد (سوگدیانا)[60] سرزمین میان رودخانه‌های اوکسوس (آمودریا) و یاکسارتس (سیردریا)، سرازیر شد. پایتخت آن مرکنده[61] پیشینی‌ی سمرقند زرین افسانه‌ای بود که درمیان باغها و میوه‌زارهایش خاطره‌ی تپه‌ی بزرگی که زیر آن بازمانده‌های نشیمن کشندگان اصلی آن سرزمین بخواب رفته بودند هنوز تا روزگار مسلمانان به‌یاد بود.[62] در کنار آن نهر سغد که نهر بزرگی بود ولی بزودی در ریگزار ناپدید میشد روان بود.[63] آمودریا خود در این نقطه آشفته و سرکش بود و نمیشد بر آن پل زد؛ بیشك کورش با روش کهن بادمشکهای باد شده از آن گذشت.[64] آن سوی رودخانه‌ی همراهش، اوکسارتس یا یاکسارتس (سیردریا)، در واحه‌ی خجسته کنار اوکسوس پایین، ماساگتی‌های[65] نیمه صحراگرد یا خوارزمیان[66] بودند. اینها زیر فرمان درآمدند، و کورش (یا یکی از جانشینان نزدیك او)[67] روش آبیاری علمی را چنان که پارسیان با آن آشنا

۶۰ ـ سوگدو (داریوش، بهستان، بند ۶)؛ سوگدی‌ها (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳)؛ سوغده، سرزمین کاو و گوسفند (ویدیودات ۱:۵)؛ سغد در سده‌های میانه (Le Strange در کتاب نامبرده صفحه‌های ۴۶۰ و پس از آن)؛ شهرستان سلوکید (استرابو، دفتر ۱۱، ۷، ۴)؛ بطلمیوس، دفتر ۶، ۱۲؛ نیز نگاه کنید به H. Kretchmer, «Sogdiana,» *PW*, IIIA [1927], 788 ff.).

61 - Strabo xi. 11. 4; Plut. *Alex. Fort.* i. 2; ii. 9 - 10; Arr. *Anab.* iii. 30. 6; iv. 3. 6; 5. 2; 6. 3; 16. 2; Curt. vii. 6. 10, 24; 7. 30; 9. 20; viii. 1. 7; 19. 2, 13; Ptol. vi. 11. 9; viii. 23. 10.

62 - Le Strange, *op. cit.*, pp. 463 ff.

۶۳ ـ مقدونیان آنرا پکی تیمس میخواندند، استرابو، دفتر ۱۱، ۱۱، ۵؛ نیز نگاه کنید به Le Strange، زرفشان کنونی؛ Arr. *Anab.* iv. 5. 2; 6. 3; Curt. vii. 7. 30; 9. 20; 10. 1 در کتاب نامبرده‌اش، صفحه‌ی ۴۶۰.

64 - Cf. Arr. *Anab.* iii. 29. 2 ff.; Curt. vii. 5. 13 ff.

65 - So Plut. *Alex.* 45. 4; Orxantes, Arr. *Anab.* iii. 30. 7.

66 - Massagetae and Sacae, Strabo xi. 8. 8.

۶۷ ـ داریوش، بهستان، بند ۶؛ خوارزمی‌ها (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳، ۴، ۷، ۱؛ دفتر ۷، ۶۴)؛ خوارزم سده‌های میانه (Le Strange در کتاب نامبرده‌اش، صفحه‌های ۴۶۶ و پس از آن).

۶۸ ـ از هرودوت به‌نگاه اول این‌طور می‌فهمیم که درهمان آغاز فرمانروایی پارسی بود، ولی ذکر پرس شاید نشان بدهد که پرسپولیس پیش از آن زمان اشغال شده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند به آنجا آورد . تمام زمین را ملك شاهانه اعلام نمودند ؛ در نقطه‌ای که آکس (اوکسوس بالایی)[۶۹] از دهانه‌ی تپه‌ها در پیچ نهر جدا بیرون میریخت ،[۷۰] دریچه هایی ساخته شده بود که فقط آنگاه برای پخش کردن آب گرانبها بر کشتزارها باز میشدند که درخواست شخصی از شاه بنمایند و باج افزون بیرون از تناسب بپردازند .[۷۱]

شاید کورش انتظار نداشت که خوارزمیان این باج سنگین را دیرزمانی بپردازند (خواهیم دید که تا زمان اردشیر اول خوارزمیان بهنظر می آیند که از زیر اختیار مؤثر شاهانه در رفته باشند[۷۲] و این که بیش از پایان شاهنشاهی ، آنها پادشاهان خود را داشتند) ،[۷۳] چون کورش بر آن شد که پاکسارتس را شمالیترین مرز همیشگی خود بداند . برای اینکه سرزمینهای بارآور جنوب را از دستبردهای آینده‌ی دسته‌های توزانی آسیای مرکزی درونی تر که باید از رودخانه بگذرند نگاه دارد ، کورش یك رشته از هفت یا یگاه نگاهبانی در کرانه‌ی جنوبی رودخانه ساخت . کزه ، «گنج» (گنجه) ،[۷۴] انبار مرکزی خواهد بود ، ولی کلیدر شتهٔ دفاع کورا ،[۷۵] «شهر کورش» خواهد بود :[۷۶] و پایه‌ی همه بر مرکزیت در پشت آنها خواهد بود . درسفر بازگشت کورش پس از گذشتن دوباره از اوکسوس بالا ، شاید این بار واحه‌ی حاصلخیز مرگوش را ، که دامنش از رودخانه‌ی عمده‌ی آنجا گرفته شده ، در مرو کنونی ، اشغال نمود ؛ آنجا یك شهرستان فرعی شد ، نه از سغد که زمین پست به شمال شرقی بود ،

۶۹ ـ گفته شده است که نام پیشین جیحون خیرق یا خیرون بوده (Le Strange در کتاب نامبرده‌اش ، صفحه‌ی ۴۰۰) ، که بستگی لازم را با آکس میسنجد .

۷۰ ـ درسدهای میانه این گذار هنوز به سختی شهرت داشت (همان کتاب ، صفحه‌ی ۴۰۱).

۷۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۱۷ .

۷۲ ـ همان کتاب ، ۹۳ .

73 - Arr. *Anab.* iv . 15 . 4 - 5 . پیرو فرمان آوردن خوارزمی ها و داهی ها به دست اسکندر (Just. xii . 6 . 18) .

74 - Arr. *Anab.* iv . 2 . 1 .

75 - Strabo xi . 11 . 4 ; Curt. vii . 6 . 16 .

۷۶ ـ کورو پولیس (Arr. *Anab.* iv. 3. 1.) ، جایگاه آن در چند کنونی .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلکه از باکتریه که برزمین بلند به شمال بود.[۷۷]

باکتریه[۷۸] (باختریش، بلخ) نام خود را از رودخانه‌ی باکتروس، آبی که به اوکسوس میریخت،[۷۹] گرفته بود. شهر عمده ی آن همچنین باکتره خوانده میشد،[۸۰] گرچه‌نام ایرانی‌کهن آن، زری اسپه، دیر زمانی به باروی شهرچسبیده بود،[۸۱] ورفتار مجوسی‌را بامردگان وآنها که‌در حال مرگ بودند نگاه داشته‌بودند تاآن که اسکندر که از آن کار مو به‌تنش راست شده بود این کار بسیار بدرا پایان داد.[۸۲] یك شهر مهم دیگر دراپسا که بود.[۸۳]

از باکتریه، شرقی‌ترین سر زمین‌حقیقی ایرانی، کورش به‌آن‌سوی رودخانه‌ی مرزی، رود کوفن،[۸۴] به سرزمین عموزادگانشان، هندیها، نگاه انداخت. درآن زمان ایرانیان هنوز آن را به زبان خود پروپریسنه، زمین «آنورکوه،»[۸۵]

۷۷ ـ شهرستان قرعی باکتریه (داریوش، بهستان، بندهای ۲۱، ۳۸ ـ ۳۹)؛ مرو (ویدیودات ۱: ۶)؛ مارگیانا شهرستان سلوکید (Curt. vii. 10. 15)؛ رود مارگوس (مرغاب) (پلین، دفتر ۶، ۴۷)؛ بعد ها مرو (Le Strange در کتاب نامبردارش، صفحه های ۳۹۷ و پس از آن).

۷۸ ـ باختریش (داریوش، بهستان، بند ۶). باکتریه (هرودوت، دفتر ۴، ۲۰۴)؛ باکتریان هنوز زیر فرمان کورش نیامده بودند (هرودوت، دفتر ۱، ۱۵۳)؛ باکتریان (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳؛ دفتر ۷، ۶۴، ۶۶، ۸۶؛ دفتر ۸، ۱۱۳؛ دفتر ۹، ۱۱۳).

79 - Curt. vii. 4.

80 - Aeschyl. *Pers.* 306, 718, 732; Herod. vi. 9; ix. 113; باخذی (ویدیودات ۱:۷).

81 - Strabo xi. 8. 9; Arr. *Anab.* iv. 7. 1.

82 - Apollodorus of Artemita, Frag. 5 (M); Oneisicritus, Frag. 5 (J); Strabo xi. 11. 3.

۸۳ ـ چنین‌است در Arr. *Anab.* iii. 29. 1؛ دراپسه (سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱: ۱)؛ ادراپسه (سترابو، دفتر ۱۵، ۲، ۱۰)؛ دراپسه (Ptol. iv. 12. 4,6; viii. 23. 13; Amm. xxiii. 6. 59.).

84 - Strabo xv. 1. 26; Plin. vi. 94; Arr. *Ind.* 1. 1. (شاید سنسکریت کوبهو.)

۸۵ ـ نام ایرانی‌در ترجمه‌های بابلی وایلامی کتیبه‌های رسمی بجای کنداره نگاه داشته شده؛ چکسن در *Cambridge History of India* ۱۰: ۴۲۷ میگوید که‌آن‌نام، واژه‌ی اوستائی‌اوپیری‌سینا، «پرتراز شاهین،» است؛ پاروپامیسوس (اراتوستنس، در سترابو، دفتر ۱۵، ۱: ۱۱؛ ۲: ۸ وپس‌ازآن؛ نیز Arr. *Anab.* v. 5. 3; *Ind.* 2. 3.)؛ صورت معمولی‌تر آن پاراپامیسادی با اختلافهای‌بس‌شماراست (Just. xii. 5. 9; Diod. xvii. 82. 1; Curt. vii. 3.5; Arr. *Anab.* iii.28.4.). گزکه، «شهر کنج» (Ptol. vi. 18)، درمیان پاراپامیسادیان؛ Amm. xxiii. 6. 70؛ غزنه‌ی سده‌های میانه.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می خواندند ، اگر چه بومیان آن را به نام گئدارُه میشناختند .[۸۶] در این زمان ، آنگاه ، این گوشه ی دور هند نخست زیر فرمانروایی ایرانیان درآمد .[۸۷] در کنار دامنه های پایین هندوکوش ، « کوهها » یی که به نام ایرانی به آن اشاره شده ، تکوش یا تکیه کشیده بود ؛ شمال آنها ، در پامیر ، سکاهومه ورگا یا ساکی امیرگی ، « فراهم کنندگان نوشابه ی هوم (مقدس) » بودند .[۸۸]

کشودن بابل

با این کشورگشاییها کورش سرزمین شاهنشاهی خود را دوبرابر کرد ، ولی نه جمعیت و ثروت آن را . با دسترسی بیرون از اندازه به مردان جنگجو کورش چنان نیرومند شد که سرانجام میتوانست دست بکار تاخت بردن به بابل بشود . بومیان بابل آماده ی خوش آمدگفتن به هر رهاننده ای بودند ، گرچه او بیگانه باشد ، با تغییرهایی که از روی کهن دوستی داده بود ، نیوشید بر بستاران هر دوک را که این تغییرها به زیان آنها انجام گرفته بود از خود رنجانیده بود . بر بستاران دیگر نیز ناخرسند بودند . پیغمبران بهودی افتادن بابل را پیشگوئی میکردند و کورش را همچو مسیح خداوند که باز گشت به صهیون را عطا خواهد نمود در ورد میخواندند .[۸۹] تمام سرزمین در آشوب بود .

با هموار شدن راه به دست عنصرهای ناخرسند و ناوفادار جمعیت ، کورش بمحض آن که از کاروانسراهای شرقی باز گشت آماده ی تاخت بردن به سرزمین گل و لای بابل شد . بیش از آن که برفهای زمستان ۵۳۹ ـ ۵۳۸ گذرها را پر کند کورش در مرز بود .

۸۶ - Hecataeus, Frag. 178 (M.; Herod. iii . 91; cf . vii. 66; کانماریتیس ، سترابو ، دفتر ۱۵ : ۱ : ۲۶ .

۸۷ ـ زیر فرمان آوردن تیره های کوه نشین ، استاکنیان و ساکنیان (Arr. *Ind.* I. 1 ff.) ؛ پایتخت آنها اوپی (Hecataeus, Frag. 175) ؛ نیز شهرستان سلوکی اوپیانا ، Steph. Byz. s . v. « الکساندریا » ، هنوز جای آن را در تپه های اوپیان نزدیک حاریکار میدانند .

۸۸ ـ بهستان ، بند ۶ : هروبوت ، دفتر ۱ ، ۱۰۳ ؛ کتسیاس ، پارسیکان ، دفتر ۷ ، خلاصه ی ۴۳ .

۸۹ ـ اشعیاء ، بابهای ۴۵ ، ۴۰ ـ ۵۵ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبونئید بغان اشتوزنك ، زامبان ، مه تورنو ، وندر را بیش از آن که گرفتار وندریش شوند به پایتخت برد . [۹۰] او در کنار دجله شکستی خورد ، ولی تنها دفاعی که به فکرش رسید این بود که اقتدار بغ اورزك را در ماه مارس به یاری خود بیاورد . [۹۱] نبونئید ممکن بود که بردن بغان را به عنوان نگاهبانی از پایتخت در برابر بیگانه توجیه کند ؛ ولی شاروندان از پرستشگاههایی که ایزدان آنها را ترك کرده بودند و به ویرانی افتاده بودند بلند گلایه می کردند . [۹۲]

مردوك و پرستارانش را بایستی آشتی داد . روز سال نو ، ۸ آوریل ۵۳۹ ، بار دیگر « جشن آن چنان که درست بود برگزار شد . » « باده در میان سربازان فراوان بود . » [۹۳] نبونئید هنوز هم بیشتر به حضور جسمی بغان متکی بود ، و ایزدان مارادا ، زاماما ، بغان کیش ، نلیل ، و بغان هورساگ کلاما را همراه آورد : « تا بابان اوت بغان اکد ، همه ی آنها که بر بالا و در زیر زمین هستند ، به بابل در می آمدند . » سامان شکیبایی شاروندان رسیده بود : بغان کوتو ، سیپار ، و حتی بورسیپا در نیامدند . [۹۴] ابارا ، پرستشگاه بغ آفتاب شمش در سیپار ، نوسازی شده بود ، ولی وقتی که نبونئید در امر یکی از خوابهای پیاپی خود شکل کلاه بغ را تغییر داد پرستاران شمش را مغزجر ساخت . [۹۵] نبو از بورسیپا آمده بود که در جشن سال نو پدرش مردوك را بهبیند ، ولی پرستاران مردوك نیز دست تویس زنی دیوار را دیده بودند .

نزدیك به آغاز اکتبر ، کورش بیرد دیگری در امریس کنار دجله نمود [۹۶]

۹۰ ـ کورش ، استوانه ، بند ۱ ، ۳۱ .

۹۱ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱۱ ، ۱ ـ ۲ .

92 ـ Cameron, «New Light on Ancient Persia,» *JAOS*, LII (1932), 304.

۹۳ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۹۱ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۷ ، ۵ ، ۱۵ ـ ۲۱ ؛ دانیال ۵ ، ۱ ـ ۴ .

۹۴ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱۱ ، ۵ ـ ۱۲ .

95 ـ Langdon, *op. cit.*, Nabonid No. 7.

۹۶ ـ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۷ ، ۵ ، ۲۶ ـ ۳۰ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۸۹ ، نزدیك رودخانه ی گیندس .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مردم اکدرا با آتش سوزاند. پس از این نمونه‌ی ترس‌آور، دشمنانش دلاوری از دست داده و در یازدهم اکتبر سپیار بدون نبردی گرفته شد. نبونئید گریخت، و در سیزدهم اکتبر ۵۳۹ گوبریاس فرماندار گوتیوم و سپاهیان کورش بدون نبردی به بابل درآمدند. سپس چون نبونئید به‌بابل بازگشت، دستگیر شد.[۹۷]

آخرین لوحی که نبونئید تاریخ گذاشته از ۱۴ اکتبر، روز پس از گرفته‌شدن بابل به دست گوبریاس است، ولی در اورواک نوشته شده که هنوز خبر خوش آمد به آنجا نرسیده بود. درخود پایتخت کارها مثل معمول پیش میرفت، چون مردمان همزمان دریافته بودند که یافتادن بابل یک عصری به پایان رسیده و دیگری آغاز شده است. تا ۲۶ اکتبر نویسندگان لوحها را از پادشاهی فرمانروای نو به عنوان «شاه سرزمینها» تاریخگذاری میکردند. در بازماندهی «سال نشستن» و قسمتی از نخستین سال پر پادشاهی این عنوان به صورت عنوان رسمی ماند.

گوبریاس در بابل خوشرفتاری کرد. تا پایان اکتبر «سپرها»ی گوتیوم گرد دروازه‌های اساگیلا را گرفته بودند. سلاح هیچ کس در اساگیلا یا در پرستشگاههای دیگر برپا نشد و از انجام دادن هیچ آیین دستور داده شده فروگذار نکردند. در ۲۹ اکتبر کورش خود به بابل درآمد. در راه او شاخه‌ها پخش کردند، و او برای همه در شهر آرامش و صلح اعلام نمود. گوبریاس فرماندار شهرستان نوین بابیروش شد، و او پایوران زیردست خود را گماشت؛ سندهای کارگزاری به‌ما نشان میدهد که معمولا پایوران پیشین را در مقامهای خود نگاه داشتند.[۹۸]

تبلیغات پارسیان

در چشم اتباع بابلی‌اش کورش هرگز یک پادشاه بیگانه‌ی پارسی نبود. در فرگفتی که به زبان خودشان به آنها خطاب کرد عنوانهای باستانی را روی هم چید:

۹۷ ـ سالنامه، ستون ۳، بند ۱۱، ۱۲ ـ ۱۶؛ در باره‌ی سالنامه نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی Parker and Dubberstein، صفحه‌ی ۱۱؛ هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۸، ۱۸۸؛ پس از آن اکسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۷، ۵؛ بروسوس، گرته های ۵۲ ـ ۵۴ (S).

۹۸ ـ سالنامه، ستون ۳، بند ۱۱، ۱۶ ـ ۳۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«منم کورش، پادشاه کیهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهاربخش جهان، .... تخمه‌ی شاهانه از دیرزمان، که فرمانروائیش را بیل و نبو دوست میدارند، که بر پادشاهی‌اش آنها در دل خود شادمانی میکنند.»[۹۸] در نخستین سال [۹۹] پادشاهی‌اش عنوان «شاه بابل» را در تاریخگذاری لوحه‌ها پیش از عنوان «شاه سرزمینها» مرتب می‌افزودند.

پرستاران برای ناوفاداری به نبونئید پاداش یافتند. از دسامبر تا فوریه‌ی سال بعد بغان اسیر را با احترام بایسته به پرستشگاههایشان پس بردند. اتفاقاً همان نامه‌ای را که در آن گزارش حرکت کشتی از بورسیپا برای بازآوردن شورای ازبدا داده شده، که قرار بود آن شورا نشه و بانوی اوروك را در سفر بسوی میهنشان ببدرقه کند، پیدا کرده‌ایم.[۱۰۰] همراه بغان دستور نوساختن پرستشگاههایشان نیز فرستاده شد. روی آجرهای ساختمانی که در اوروك به کار رفته این نوشته دیده میشود: «کورش، سازنده‌ی اساگیلا و ازبدا، پسر کمبوجی، شاه بزرگ، منم.»[۱۰۱] این سان بایکار بردن عنوان پیشین نبوکدنصر، او مردوك و نبو را ستایش نمود. با برگزاری یك رسم دینی نامتناسب به اوزبی حرمتی شده بود: ساختمانهای تازه آسیبها را جبران کرده و به کورش اجازه داد که به عنوان «شاه کردون، شادانشن» به شاروندان یادآور شود که چگونه «بغان بزرگش همه‌ی سرزمینها را به دست من سپرده‌اند؛ بومی را که برای جای زندگانی آرام ساخته‌ام.»[۱۰۲]

شمار بسیار اینان اسیر بیگانه فرصت بیشتری را برای خیرخواهی شاهانه بدست داده. بغان شوش به ایلامیم، بغان اشور به آن پایتخت باستانی بازگشت داده شدند؛ بغان

---

۹۹ ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۲۰ ویس از آن.

۱۰۰ ـ سالنامه، ستون ۴، بند ۱۱، ۳۱ ـ ۳۲؛ نیز Cameron, «New Light on Ancient Persia,» *op. cit.*, p. 304.

101 - J. Smith, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, II (1873), opp. p. 146; Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 8-9.

۱۰۲ ـ کورش، استوانه، بند ۱، ۵۰؛ تغییرات دراور (نبونئید) در A. T. Clay, *Miscellaneous Inscriptions in the Yale Babylonian Collection* (1915), No. 45; C. J. Gadd and L. Legrain, *Ur Excavations, Texts*, Vol. I: *Royal Inscriptions* (1928), No. 194.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر از زمینه‌هایی که از دیرزمانی مورد اختلاف میان آسور و بابل بود نیز همچنان سود بردند. تشویق‌کنندگان این شهرها نیز گردآوری شدند و به میهن‌های خودشان روانه گشتند.[۱۰۳] پیغمبران یهود کورش را همچو پادشاهی که آنها را به صهیون بازخواهد گردانید خوش‌آمد گفته بودند؛ چون آنها دیگر تدبیر و نگاری یزدانی نداشتند، معقول بود که آوندها و افزارهای پرستشگاهی را که نبوکدنصر از اورشلیم به تاراج برده بود یا خود به اورشلیم باز گردانند.[۱۰۴]

فرگفت کورش به بابلیها که به زبان خودشان برای آنها صادر شده بود نمونه‌ای از تبلیغات اثربخش بود. پس از آن که روشن ساخت که او جانشین قانونی پادشاهان پیشین آنها است، کورش کاری کرد که خاطره‌ی نبونئید به یقین همیشه نزد بابلیان با نفرین همراه باشد. چنان که کورش داستان را پیش می‌برد، ناگهی به پرستاری سرزمین گماشته شد. یکی مانند او (بلشزر) بر سر پرستاران گذاشته شد. در اور و دیگر شهرها آزمینهای دینی که در خور آنها نبود برگزاردند. هر روز نقشه‌ای میکشید و برات بغان را می‌برید. پرستش مردوک، شاه بغان، را سرنگون ساخت؛ هر روزه دشمنی خود را با شهر مردوک آشکار می‌ساخت؛ همه‌ی مردمان مردوک را از راه بندگی بی آسایش به تباهی کشانید.

بسبب کلایه‌های آنها، خاوند بغان با آنها سخت خشمگین شد و کشور آنها را ترک نمود. بغانی که میان آنها میزیستند با خشم خانه‌های خود را ترک کردند زیرا بغان بیگانه به بابل درآمده بودند. ولی بزرگی مردوک بیشمان گشت و آمرزش خود را به همه‌ی نشیمنگاههایی که ویران شده بود و به مردم سومر و اکد که چون مردگان بودند عطا کرد.

سرانجام همه‌ی سرزمینها ــ همه‌جا ــ او جستجو کرد. او در پی شاه درستکاری بود که دست او را گرفت. کورش، شاه انشن، را او به نام خواند؛ به فرمانروایی بر همه‌ی جهان او را گماشت. زمین گوتو (ایلام) و همه‌ی مادیان را در پای او افگند.

۱۰۳ ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۳۰ ـ ۳۲.

۱۰۴ ـ عزرا، باب ۱، فرمان آرامی کورش، عزرا ۶: ۳ ـ ۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردمان سرسپاه ـ اصطلاح معمولی برای بابلیها ـ را باداد و دژسنگاری سرپرستی نمود. مردوك، خداوند بزرگ، نگاهبان مردمش، به کارهای نیك او دل راستکارش به شادی نظر افکند.

به شهرش بابل، مردوك اورا روانه ساخت؛ اورا فرمان داد که راه بابل در پیش گیرد، وهمچو دوست وهمراه در کنار او میرفت. سربازان بیشمارش، که شمار آنهارا چون آبهای دریا نمیتوان دانست، در کنار او باسلاح پیش میرفتند. بی‌زد و خورد ونبرد اورا گذاشت که به بابل درآید. او شهر خود بابل‌را از بدبختی رهانید. تبونئید، شاهی‌را که اندازترس نداشت، به دست کورش داد. همه‌ی‌مردم بابل، همه‌ی سومر واکد، سروران وپایوران، پیش او به زمین افتادند وپاهای اورا ببوسه زدند. از پادشاهی او شادان شدند، چهره‌های آنها روشن شد. خداوندی‌را که بانیروی خود مردگان‌را زنده‌میکند، که‌ازتباهی وبدبختی آنهارا نگاه داشته بود، باشادی کرنش کردند وفرمان اورا به گوش گرفتند.

چون بی‌هر گستر به بابل درآمدم، به شادی وخوشی درکاخ شاهانه نشیمن گزیدم. مردوك، خداوند بزرگ، مردمان آزادی‌ی بابل را بسوی من گردانید، ومن هر روز به پرستش او توجه نمودم. سربازان بیشمار من به آرامش به‌بابل درآمدند. در سراسر سومر واکد وفتارغیردوستانه اجازه ندادم. یوغ تنگین را از آنها برداشتم. خانه‌های افتاده‌شان را ازنو ساختم، ویرانه ها را پاك کردم.

مردوك، خداوند بزرك، ازکارهای نیکم شادگشت، واز روی مهر مرا آفرین داد، مرا، کورش، شاهی که اورا پرستش میکند، وکمبوجی، پسرم‌را، وهمه‌ی سربازانم‌را، وما، بیریا و با شادی خداوندگاری والایش را ستودیم. همه پادشاهانی که درکاخهایشان درچهار سوی زمین زندگی میکنند، ازدریای بالا وپایین، وهمه‌ی شاهان کشور اموری که در چادرها زندگی میکنند (عربها) مرا پیشکشهای سنگین آوردند ودربابل پای مرا ببوسیدند.

آنگاه کورش میگوید که چگونه بغات امپرا به جای خود برگردانید و با این آرزوی خداپرستانه گفتار خودرا پایان میدهد:

باشد که همه بغانی که بشهرهای خودشان برگردانیدم، هرروز تردیل ونیو برای من زندگی دراز بخواهند، وبرای من سخن مهر آمیز برانند، وبه مردوك خاوند من بگویند: باشد که کورش، شاهی که ترا می‌پرستد، وکمبوجی، پسرش، برکت یابند. ۱۰۵

۱۰۵ ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۲۶ ـ ۳۰، ۳۴ ـ ۳۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این فرگفت برای مردمان با فرهنگ بود : برای بیفرهنگان ، نویسندگان بلستانی به شهر تفز بابلی از پادشاهی نبونئید فراهم آوردند که سالها پس از آن که این فرگفت فراموش گردد هنوز در گوشها زنگ آن شنیده شود . نبونئید شاهی بسیار زشت کار بود : درستکاری در او نبود . ناتوانان را به شمشیر می‌زد . راه را بر بازرگانان می بست . روستائیان را از کشتزار محروم میساخت : هرگز از او فریاد شادی خرمن برنخاست . دستگاه آبیاری را متروك ساخت ؛ جویهای کشتزار ها را چنان که باید نبست . چون آن جویها را می کند ، آنها را باز میگذاشت ، و آبهای گرانبها بر کشتزارها به هرز میرفت ، و آبادیها را ویران میشمود . مردان سرشناس زندانی میشدند . انجمن شاروندان آشفته میگشت ؛ روی آنها دگرگون شد ؛ آنها درمیدانهای باز گردش نمیکردند ؛ شهر شادی به‌خود نمی‌دید .

دیوی نبونئید را گرفت ، دیوی که پهلو را میگیرد . هیچ کس او را در سر زمین خودش ندید . درحران بیگانه اوجای شرم آوری به‌جای قدس ساخت ، و برای آن بتی ساخت که سین نامید : آن بت ماه بغ آشنای بابلی نبود بلکه ماه گرفته بود . او به خویشتن گفت : « تامن این کار را انجام میدهم و این دوره‌ی سوگواری را بر ویرانی آن به پایان می برم ، جشن را نمی گیرم و جشن سال نو را می هلم که بگذرد . »

پس از آن که درسال سوم در شهر دیگری ، نه بابل ، کار را به‌پایان رسانید او اردوگاه را به نخستین پسر خود سپرد . او دست پسر بزرگ خود را گرفت و پادشاهی را به او سپرد و خود راه کشور دوری را پیش گرفت . سپاه را باخود سراسر همه‌ی زمینها برد . سپاهیان اکد با او پیش رفتند و او بسوی تمه‌ی امورو روآورد . سرکرده‌ی تمه را باشمشیر کشتند ؛ همه‌ی نشیمن کنندگان شهر و زمینش را کشتار کرد . او آن شهر را نشیمنگاه خود ساخت ، و سپاه اکد با او بود . آن شهر را زیب داد : کاخی چون کاخ بابل ساختند .

وقتی که جنگ با کورش در گرفت او به دروغ از پیروزی لاف میزد . در سنگ یادبودش نوشت : « دریای من اورخم خواهد شد ؛ زمینهای او به‌دست من خواهد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افتاد: دارایی اورا بتاراج خواهم برد.» اتباع خودش در انجمنگاه شهر بر خاستند و در برابر او ایستادند. پادشاهشان گفته بود که کورش نشانه‌های جای قلم، نوشته‌ی میخی را بر لوحهای گلی، نمی‌شناسد. شاید، آنها گمان کردند، که کورش در واقع بیسواد بود، ولی بفان خود رؤیائی خواهند فرستاد، تخمه‌ی زمین برخواهد بود، زیرا کار گزار پرستشگاه و ریموت بردیدکننده، در پیش او نماز بردند، و فرمان شاه را گوش دادند و بانجام رسانیدند. آنها پیشانی خودرا بریکدیگر زدند و سوگندی یاد کردند: «آن‌چه‌را که شاه بگوید فقط آنرا می‌شناسیم.»

کورش به بابل درآمد و به آنها آرامش فرا گفت. افسران شاه راه را به پرستشگاه بستند. کورش برهای برای برات کشت. بخور خوشبو را برای برات بغ افزایش داد. در پیشگاه بفان او رو به زمین بهزانو درآمد. نیکی کردن در راه بفان در دل او نهاده شد. او دل خود را به ساختن داد، و نبوك آجررا چنان که در آیین بود بر سر خود برد. او دیوار شهر بابل را به پایان رسانید، دیواری که نبوکدنصر به نیاز دل خود ساخته بود: خندق را برای دیوار ایمگورربیل کند.

بفان اکد را، نرین و هادین، که کمیه‌های خودرا ترك کرده بودند، او به جایگاههای خود باز گردانید. دلهایشان را آرامش داد، جگرهایشان را شاد ساخت. جانشان را که بیرون ریخته بود از نوزندگی داد. خوراکشان را بر میزها گذاشت. دیوارهای ویرانشان را فرو ریخت، و قدسها را نو ساخت. نوشته‌های شاهانه و هدیه‌نامه‌های نبونئید را برداشتند و سوزانیدند: باد خاکستر آنها را پراکند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تندیس او را بایین انداختند و نامش را از قدسیها پاك کردند . هرچه‌را بازگذاشته بود سوزاندند ؛ کورش آنها را طعمه‌ی آتش ساخت چون دلش را ویرانه بابل نهاده بود . ولی در بارهٔ خود گناهکار ، باشد که نبونئید را در زیر جهان به زندان اندازند ، باشد که با بندهای زورمند یاران او را بربندند ، هنگامی که مردوك به شادی و مهر به پادشاهی کورش میگرد .[۱۰۶]

نتیجه‌های این تبلیغات سنجیده شگفت‌آور آمیخته بود . کوشش کورش برای این که یادبود نبونئید را زیر لعنت ونفرین بگذارد به جایی نرسید ؛ نبونئید فراموش نشد . زمانی که در تسل بعد بابل بار دیگر شوریدند ، دو صدی پشت هم ادعا کردند که نبوکد نصر ، پسر نبونئید هستند .[۱۰۷] هرودوت او را به نام لابینتوس پسر شهریاری سازنده ، نیتوکریس نامبردار ، می‌شناخت .[۱۰۸] بوتانیان یاشزر را فراموش کردند ، ولی عبریها او را فراموش نکردند گرچه می‌پنداشتند که او پسر نبوکد نصر است .

ولی این تبلیغات اثرهای نیرنگ‌آمیز و نازك کار بیشتری داشت . نیشگونهای یك یهودی اسیر در بابل به اندازه‌ای نزدیك با زبان این فرگفت وفق دارد که ما را به فکر می‌اندازد که شاید او این فرگفت را خوانده بوده است .[۱۰۹] تصویری که بوتانیان از آخرین پادشاه بابل پیش چشم ما میگذارند همان مرد بیکفایت خدا - نشناس را نشان میدهد . حتی جشن بزرگ سال نو ، با باده گساریهای سربازان مست ، در داستان گرفتن بابل به‌دست کورش در هرودوت و گزنوفون باز پیدا میشود ، و در مست بازاری که نویسنده‌ی دانیال به بازپسین شب بابلشزر نسبت داده دیده میشود .

در داستان یهودی دانیال ، نبونئید داستان شهری جای خودرا به نبوکد - نصر که شناس‌تر بوده داده است . او نیز مرد کجدینی‌ست . سران بلندپایه‌ی او

۱۰۶ ـ داستان نبونئید به شعر ، متنهای آسیب دیده به صورت بالا اصلاح و آزاد ترجمه شده که بایس و بیش آن وفق دهد .

۱۰۷ ـ یهوستان ، بندهای ۱۶ ، ۴۹ ، ۵۲ .

۱۰۸ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۸۸ .

۱۰۹ ـ « اشعیاء دوم » ، بابهای ۴۵ ، ۴۰ـ۵۵ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیگانه هستند، که طبعاً به‌صورت یهودیان در آمده‌اند. نامهای آنها ما را به یاد نذریا و ریموت می‌اندازد. نبوکدنصر تمدیس بسیار بزرگی برپا کرد که همه‌ی جهان بایستی به پرستند. برای بیدینی‌اش شاه دیوانه گشت و مانند جانوران صحرا علف خورد. همچنان که زندگی نبوتئید از رویا پر بود، نبوکدنصر هم خواب دید؛ همچنان که نبوتئید ناچار بود برای گزارش خوابهای خود درخواست یاری کند، پیشینی‌ی نیرومندش نبوکدنصر نیز نیازمند گزارش خواب خود بود. دانیال یهودی این خواب را گزارش کرد که از سرنوشت شوم بابل که یهودیها آرزوی آن را داشتند خبر میداد و آینده را پیشگوئی میکرد: نوشته‌ی روی دیوار کاخ، بلشزر، ستمگر ثروت پرست را از سرنوشت آگاه داد ولی دیگر برای توبه دیر شده بود.

کورش در بابل

در چشم مردانی که به چشم‌انداز کوهستانی خو گرفته بودند سرزمین گل و لای هموار یك نواخت بایستی غم‌انگیز بوده باشد. چون از گرمای سوزان تابستان رنج میکشیدند، بیگمان آرزوی زمینهای بلند پرنسیم خود را میکردند و از تپه‌های کشنده‌ای که شیره‌ی نیروی آنها را میکشید در هراس بودند. ولی خاك بابل چنان بارآور بود که در فلات برهنه تصور آب نمیرفت، و ثروت پایتخت زبانزد بود. روستائیانش کوشا و فرمانبردار بودند. در زمستان هوای آن خنك دلپذیر بود گرچه به ندرت به یخ بندان میرسید. پس، زمانی که فلات ناگهان سرد میشد و برف از شب کوهها پایین میخزید، پادشاهان پارسی فرار میکردند که زمستان را در بابل بسر برند؛ این را که خوشگذرانی در آنجا شاید با نیرنگ در کمین باشد هرگز گمان نمیبردند.

زمانی که کورش هنوز در بابل بود، شاهان سوریه را که آمده بودند شخصاً کرنش بایسته را انجام دهند و با بوسیدن پای شاه به ستایش او بپردازند نزد خود پذیرفت.[۱۰] درست دانستن قضیه معنایش این بود که کورش پاك ناگهان جنگی

۱۰. ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۲۸ ـ ۳۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بومی در اختیار داشت که از حیث شمار و کاردانی برابر با ناوگان جمع دولتهای یونانی بود: ولی خیلی بیشتر طرف اطمینان و بنابراین بیشتر طرف توجه بود. از آن پس، دادوستدگران یونانی درون شاهنشاهی با سخت‌ترین رقابت از طرف امپراتور بازرگان که بر شهر-خدائیهایی مانند شهر-خدائیهای خود یونانیان فرمانروایی میکردند و بسنده زیرک بودند که همواره سرچشمه‌ی حقیقی برومندی و کامیابی خود را در یاد داشته باشند، روبرو شدند.

در حالی که مدت کوتاهی کوشش شد که عربهای نبطی در یک شهرستانی به نام «اربایه» سازمان یابند، سوریه، فنیقیه، وفلسطین را به بابل پیوستند و به صورت یک شهرستان بزرگ درآمد. برای فرماندار گوبریاس این شهرستان رسماً «بابیروش» بود: بومیان آن را به نام «بابل و ابیرناری» میشناختند که نام آسوری سرزمین «ورادرد» بود. (مقصودشان از رودخانه فرات بود.) بر سراسر این استان پهناور بارآور گوبریاس تقریباً مانند یک پادشاه مستقل فرمانروایی میکرد.[۱۱۱]

از نو ساختن پرستشگاه در اورشلیم؛ کوروش در همدان

پس از فلسطین مصر بود، که پادشاهش، اماسیس، با کروسوس هم‌پیمان شده بود و بنابراین ممکن بود بزودی آماج تاخت و تاز قرار گیرد. کار تاخت و تاز در دره‌ی نیل با یک سیل آن سوی بیابان در فلسطین بسیار آسانتر میشد. دژ ویران اورشلیم بر جاده‌ی مصر مسلط بود؛ طبقه‌های بالای آن را که طرفدار مصر بودند نبوکدنصر به بابل برده بود که در آنجا همچو تبعیدشدگان بسر می‌بردند و کامیاب و برومند شده بودند. پسر نبوکدنصر، اول مردوک، کوشیده بود که آنها را بسوی خود جلب کند و با فکر این که پادشاه پیشین آنها، یهویاکین، را از نو به پادشاهی برگرداند سرگرم بود.[۱۱۲]

ولی پیش از آن که این نقشه به انجام رسد اول مردوک مرد؛ تقریباً یقین است

111 - Cf. Olmstead, « A Persian Letter in Thucydides, » *AJSL*, XLIX (1933), 158 ff.

۱۱۲ - کتاب دوم پادشاهان ۲۵: ۲۷-۳۰؛ ارمیا ۵۲: ۳۱-۳۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بدست مهرداد در سنان گشته شد. از آن پس این بهودیهای دور از میهن دشمن سخت حکومت ماندند. در تا امید دشمن پیغمبران آنها ویرانی بابل را به دست مادیان پیشگوئی کردند: [۱۱۳] زمانی که این آرزو هم به جایی نرسید، کورش را همچو مسیح خداوند در خواندند. [۱۱۴]

نتیجه‌ی عملی این بیانات پیغمبرانه در گشودن بابل هرچه باشد، بهودیها به دستگاه نوین همدردی نشان دادند. بابل نه تنها ویران نشد بلکه در واقع برای سرنهادن در پیش کشور گشا پاداش یافت. «اشعیاء دوم» نیز از بازگشت با شکوه به صهیون پیشگوئی کرده بود. کمتر انتظار میرفت که بهودیهایی که ثروتمند شده بودند بابل حاصلخیز را ترک کنند و به تپه‌های برهنه‌ی یهودا بروند، ولی اقلا برای حیثیت آنها بایستی کاری بشود. از این گذشته، بیشتر بقیه‌ی ساکنان پیشین هنوز در فلسطین بودند. با دوری رهبرانشان شاید میشد انتظار داشت که طرز فکر طرفداری از مصر را رها کرده باشند. کورش بقایائی را که نبوتمید برده بود بازگردانیده بود، نه تنها به شهرهای زادگاه بابلی‌شان، بلکه نیز به آسور و ایلام، و بپرستشگاههای ویرانشان را از نو ساخته بود: اگر او فرمان داد که پرستشگاه اورشلیم از نو ساخته شود فقط پیروی از همین سیاست بود، و چون بهودیها بت و نگارهای به کار نمیبردند آوندها و افزارهای پرستشگاهی جای اینان اسیر را گرفت.

با سپردن جزئیات و کارهای عادی سازمان شهرستان را به گوبریاس، کورش نزدیک به پایان سال بتخت نشستن‌اش از بابل کناره گرفت و به همدان باز گشت. برای رابطه با شهرستانهای غربی، آرامی همچو زبان رسمی دیوانی پارسیان پذیرفته شده بود: به این زبان کورش در نخستین سال پادشاهی‌اش (۵۳۸) از کاخ خود در همدان فرمان زیر را بیرون داد: «در بازه‌ی خانه‌ی خدا که در اورشلیم است، خانه ساخته شود، جایی که در آن پیوسته قربانیهای آتش برات میشود؛ بلندیش نود با

۱۱۳ ـ ارمیا، بابهای ۵۰ـ۵۱؛ اشعیا، باب ۱۳.

۱۱۴ ـ اشعیا، بابهای ۴۰، ۴۵ـ۵۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و پیغامبرش نوه یا باشد، یا سه رنج سنگهای بزرگ و یک رنج چوب. و هزینه‌اش از خانه‌ی پادشاه داده شود. همچنین آوندها و افزارهای زرین و سیمین خانه‌ی خدا را که نبوکدنصر از خانه‌ی خدا برداشته و به بابل برده بود پس بدهند و باردیگر آنها را به پرستشگاهی که در اورشلیم است باز ببرند، هریک را به جای خود؛ و آنها را در خانه‌ی خدا بگذارید.» ۱۱۵

افزارها و آوندها را از پرستشگاه بابل، که باید اساگیلا باشد، برگرفتند و به فرماندار نوین یهودا سپردند؛ نامش، شیشبصر، آشکار است که بابلی است، شاید شمش‌ایل‌ادمور بوده؛ ولی با داشتن نام بیگانه ممکن است، چنانکه بعدها ادعا شد، ۱۱۶ یک امیر یهودی بوده باشد. شیشبصر با آوندها به اورشلیم رفت و بنیاد پرستشگاه را آغاز نمود. ۱۱۷ «پیشگوئیهای اشعیاء دوم» از یک حرکت دسته جمعی به یک صهیون نوساخته‌ی باشکوه، مانند پیشگوئیهای همانند از یک بابل ویران گشته، به انجام نرسید. حتی یقین نداریم که کسی از متعصبان یهودی همراه شیشبصر رفته باشد؛ یک سال بعد هنوز ساکنان اورشلیم «بقیه‌ی قوم» و «قوم زمین» خوانده میشدند. ۱۱۸

یک لوح بابلی خبر مستقیم نشان میدهد که یک سال بعد کورش هنوز در همدان بود. در ۵۳۷ تاداتو نامی یک پوندنیم سیم به سکه‌های نیم شکلی به ایتی مردوک بالاتو، پسر نبوآهه ایدینا، وام میدهد که در تواهیر به ترخی که آن زمان در بابل رواج داشت باسی و نه قنطار شاخه‌های خشک خرما و یک شکل سیم و دوازده «قا» خرما باز پس دادند. همان گواهان و همان نویسنده مکرر در سندهای همانند از بابل دیده میشوند، ولی این سند در شهر سرزمین اکاماتانو، یعنی اکباتان، نوشته شده است. ایتی مردوک بالاتو رئیس بزرگترین بانک بابل، شرکت اگیبی و پسران،

۱۱۵ ـ عزرا ۶ : ۳ـ۵.

۱۱۶ ـ عزرا ۱ : ۸.

۱۱۷ ـ عزرا ۵ : ۱۳ ـ ۱۶.

۱۱۸ ـ کتاب حجی ۱ : ۱، ۱۲ : ۱۴ ؛ ۲ : ۳ ، ۴. نیز نگاه کنید به اوستد، تاریخ فلسطین و سوریه (۱۹۳۱)، صفحه‌های ۵۴۱ و پس از آن، که باید از روی شرح کنونی در بالا تصحیح شود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است . آشکار است که او ودوستانش به دربار رفته اند ؛ یا شاه آنها را فرا خوانده یا برای پیش نهادن درخواستی به‌آنجا رفته اند . آنها برای هزینه‌ها ، مانندرشوه‌ای که‌پایوران دربار خواسته‌اند ، به اندازه‌ای پول داده بودند که پیش ازآن که‌بتوانند راه بازگشت به میهن پیش بگیرند نیاز به گرفتن وام داشتند .[۱۱۹] اینجا باید از کوروش جدا شویم زیرا تا گهان وبی خبر آگاهی ما به‌پایان میرسد .[۱۲۰]

119 - J. P. Strassmaier, *Inschriften von Cyrus* (1900) , No . 60.

۱۲۰ - بهترین شرح کوتاه پادشاهی کوروش در Weissbach, «Kyros,» *PW*, Supplementband, Vol . IV (1924), cols. 1129 - 66 یافت میشود .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل چهارم

اردوگاه پارسیان

سازمان شهرستانها

کورش پادشاه بزرگترین شاهنشاهی‌ای بود که تاریخ تاآن زمان به‌خود دیده بود . برای فرمانروایی براین سرزمین پهناور ، اوامولا همان سازمانی را که نخست آسوریان ترتیب داده بودند پیش گرفت . آسوریها کشورهایی را که میگشودند به صورت شهرستان درمی آوردند . هرشهرستان زیرفرمان فرمانداری بالسازمان کامل از کارمندان زیردست بود ، وهمه‌ی آنها بوسیله‌ی ردوبدل کردن پیوسته‌ی فرمان و گزارش ، تماس نزدیك با حکومت مرکزی نگاه می‌داشتند . [1] فرق عمده میان شهرستانهای آسوری و بیست شهرستانی که کورش برقرار کرده بود دراین بود که شهرستانهای پارسی جایگزین پادشاهیهای مستقل بسیار بزرگتری بودند .

هرشهرستان زیرفرمان شهربی بود که عنوان او (شهربان) [2] نگاهبان شهر (پادشاهی) را معنا میداد . [3] همچو جانشین یك پادشاه پیشین ، و فرمانروای یك

1 . Cf. Olmstead, *History of Assyria* (1933), pp. 24, 146, 202, 606 ff .

2 . Khshathrapavan (cf. C. F. Lehmann - Haupt, «Satrap,» *PW*, II Reihe, III [1921], 82 ff.) .

[فارسی باستان خشثره پاون = پهلوی خشتر پ = فارسی شهربان . صورت شهرب درعربی ، و در زبانهای اروپائی ساتراپ ضبط شده است . چون صورت شهربان درفارسی امروزین معنای دیگری به خود گرفته ، بجای آن «شهرب» بکار برده شد . مترجم]

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین واقعاً بزرگ و پهناور، او درحقیقت خودش پادشاهی بود ودربار کوچکی گرد او راگرفته بود. او نه فقط کارگزاری کشوری را به عهده داشت بلکه فرمانده سپاهیان شهرستان نیز بود. زمانی که شغل او ارثی شد، مسئله نسبت به تهدیدی که به حکومت مرکزی پیدا میشد بی‌اعتنا ماند. در برابر این تهدید موانعی برقرار شد: دیپرا او،[۳] گنجور او،[۴] و سرکرده‌ی فرمانده پادگان در باروی هر پایتخت شهرستانی زیر فرمان سرراست شخص شاهنشاه بودند و یکراست به او گزارش میدادند. بازهم رسیدگی مؤثرتری بوسیله‌ی «چشم شاه» (یا «گوش شاه» یا «یک شاه»)[۵] که هرسال بازرسی دقیقی از هر شهرستان می کرد انجام میگرفت.[۶]

جایگاه پارسه‌گرده

زمانی که پارسیان به میهن آینده‌شان درآمدند، که به آن‌نام خودشان پارس را دادند، هنوز سحرآمیز و درگردش بودند. تیره‌ی شاهانه‌ی آنها، چنان که به ما گفته شده است، تیره‌ی پاسارگادی بود.[۸] وقتی که می‌بینیم همین نام را بیشتر نسخه‌ی نویسندگان یونانی به کهن‌ترین پایتخت آنها داده‌اند، میشود فرض کنیم که پایتخت نام خود را از تیره‌ی شاهانه گرفته است. ولی یک تاریخ نویس این شهر را پارسگده میخواند، درحالی که دیگری معنای این نام را «اردوگاه پارسیان» گزارش میکند.[۹]

۳ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۲۸؛ دیمان، هرودوت، دفتر ۷، ۱۰۰؛ دفتر ۸، ۹۰؛ استر ۳: ۱۲: ۸: ۹.

۴ ـ خزانه‌دار پارتیس داراثی، فارسی باستان گنزه بره (نگاه کنید به E. Schürer, *Geschichte des jüdischen Volkes*, II [4 th ed., 1907], 325-26, and O. G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* [1947]).

۵ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۶: ۴.

۶ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳۴: ۷۷.

7 - Aeschyl. *Pers.* 960; Herod. i. 114; Aristophan. *Achar.* 92; Xen. *Oeconom.* 4; *Cyrop.* viii. 6. 16; viii. 2. 10.

8 - Herod. i. 125; iv. 167.

9 - Curt. v. 6. 10; x. 1. 22; Anaximenes, Frag. 19 (J). Cf. discussion in Olmstead, "Darius and His Behistun Inscription," *AJSL*, LV (1938), 394, n. 8.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنین گزارشی میرساند که نام حقیقی آن چیزی مانند پارسگرد بوده است . درحقیقت ویرانه‌های آن نمونه‌ی یك اردوگاه آریائی را نشان میدهد ، زیرا هیچ اثری ازدیوار در آن نمیتوان یافت .

نخستین پایتخت پارسیان بر شاهراه شمالی جنوبی فلات ازهمدان بخلیج فارس بود . جایهای این شاهراه را هنوز میتوان دربرش صخره‌ها در گوشه‌های شمال شرقی و جنوب غربی یك چلگه‌ی کوچك ، نه میل درپانزده میل ، دید . درغرب ، جنوب غربی ، و شمال غربی سامان آن به کوههای نسبتاً بلندی میخورد : تپه‌های شرقی آن پست‌تراند ، و پایین آنها « رودخانه‌ی میدی » از میان چلگه بیچ میخورد و درگوشه‌ی جنوب غربی به یك دره‌ی تنگ پیچان‌تری درمی‌آید ، که از میان آن جاده‌ی ازصخره بریده با پیچ و خم میگذرد . بلندی آن بسیار است ، بیش از ۶۳۰۰ پا بالای سطح دریا ؛ درزمستان از بادهای سخت استخوان یخ میکند ، ونیمی ازسال خنکی هوا در بامداد زود حس میشود . برفهای زمستانی بر چلگه و کوهها می‌افتد و بدآب بهار و تابستان می‌افزاید ، آبی که برای آبیاری خاك خوب آن ، سراسر فصل خشکی میان سال و تا هنگام خرمن ، بسیار لازم است .

در گوشه‌ی شمال غربی ، زیر تپه‌های بلندتر ، خانوار نشین اولی قرارداشت . امروز جایگاه آن فقط با تودههای سفال خرد‌ه‌ی سرخ فام ، که رنك آنها نشان میدهد از روزگار هخامنشی است ، و با پایه ستونهای سنگی کوچك ، که باستانشناسان آنهارا تقریباً از زمان خشایارشا میدانند ، مشخص است . ستونها نشان میدهد که خانه‌ها با طرح خاص معماری ایرانی ساخته شده است . پس میتوانیم آنها را همچو ساختمانهای چوبی با ستونهای چوبی روی پایه‌های سنگی درنظر مجسم کنیم که ستونها آسمانه‌های هموار ایوانها و شاید تیرهای زیر آسمانه‌ی شیروانی مانند ساختمان اصلی را نگاه میداشتند .

زیارتگاهها

یك میل ونیم به جنوب شرقی یك دریست مقدس چهارگوشی است که بر دراز آن جنوب شرقی شمال غربی کشیده شده است . این دریست درفاصله‌ی کوتاهی آن‌در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یك نهر کوچکی به‌نام کوروش بود که از تپه های شمالی به جلگه درمی آمد و به‌رودخانه‌ی مبذی میریخت . آب آن ، پاك و سرد از سرچشمه اش در بلندیهای صخره‌ای نزدیك ، دل ناهید را که خود از بلندیهای همانند پایین میریخت شاد میکرد . نزدیك به کرانه‌ی چپ این نهر ، آخر این پرستو در آدربان درهوای آزاد بود که ازسنك آهك سفید روی پایه‌ی سنك آهك سیاه ساخته شده و درون آنها تهی شده بود . آن یکی که به راست بود از تخته سنگی یك پارچه ساخته شده بود که بر آن تخته سنك دیگری نهاده بودند که در آن هفت پله تراشیده بودند که به نوك آن میرفت ، و آن به نوبه‌ی خود سه پله بود و با گودیهای جای پاله پوشیده شده بود . دیگری که به چپ بود نیز از تخته سنگی یك پارچه ساخته شده بود که روی آن را با یك تخته سنك یك پارچه‌ی بزرك هموارتری پوشانده بودند . پس اینجا دو آدربان اصلی برای ایزدهای تیره‌ای ، ناهید و اورمزد ، بود .

بعدها یك زیارتگاه پُرکارتری در گوشه‌ی جنوب غربی پرستو بر پا شد . بیشتر این ساختمان بیرون این پرستو ساخته شده بود ، همچنین سه ساختمان فرعی آن ، زیرا هسته‌ی صخره‌ای که جایگاه ساختمان از روی آن معین شده بود ناچار میساخت که ازمیان پوزه‌ی جنوب غربی خط کمی کج گرفته شود ودرنتیجه جهت ساختمان درست بسوی شرق در می آمد . پیرامون این مرکز صخره ، پخته خاکی سکو مانند ، ۲۴۰ در ۱۲۳ پا ، ساخته شده بود که به تقلید یك برج پرستشگاه بابلی شش تخت روی هم بود ، ولی تمام بلندی آن شش تخت فقط ۲۰ پا بود . سه تخت پایین با دیوارهای سنگ آهك خشك کار شده حفظ میشد ؛ پشت آنها با سنگ و کلوخ وخاك پر شده بود . سه تخت بالا از خشت با رویوش سنگ آهك ساخته شده بود .

در دو سر جبهه‌ی شرقی برای رفتن به تخت بالاتر پلکانی بود . هیچ گونه اثری از ساختمانی روی این تختها پیدا نشده است . پس به احتمال بسیار بالای این سکو فقط آدربانهای دیگری برپا شده بوده است . « پرستشگاه » ناهیدرا ، که در آن جانشینان کورش با آذینهای باستانی پیش از بتخت نشستن پادیاوی می شدند ودر پستوهای آن کورش کوچکتر برای کشتن برادرش اردشیر پنهان شد ، باید در

PDF.tarikhema.org

یکی از این ساختمانهای شمال این سکو و بیرون از دیوارهای بیرست جستجو کرد.[10]

پردیز و کاخهای کورش

آن سوی تپه‌های کوتاه، به‌فاصله‌ی نیم میل به‌خط سیر راست، پرست دیگری بود. آن نیز چهار گوش بود ولی کنارهای آن درست با نقطه‌های قطب نما میزان شده بود. گرد آن دیوار خشتی به بلندی سیزده پا بر بنیاد سنگی کشیده شده بود. درون آن کاخها و ساختمانهای فرعی رو به جنوب غربی شمال شرقی ساخته شده بودند. جایگاههای جدا جدای آنها و نهرهای آب، یک تالاب، و بازمانده‌های سایبانهایی که در فضای آزادی پراکنده بودند که روزگاری بایستی پر از درخت بوده باشد، نشان میدهد که کاخها درمیان باغ پردیز منظمی برپا شده بودند.

در آبگاه عمده‌ی این پردیز در گوشه‌ی جنوبی آن بود که آنجا از میان دیوار پرست دروازه‌ی چهار گوش یادمانی بیرون آمده بود. آسمانه‌ی آن بر دو ردیف هر یک چهار ستون بزرگ صاف از سنگ آهک سفید برپا بود که بر پایه‌های گرد سنگ آهک سیاه ساده و تخته سنگهای بنیادی سفید قرار گرفته بود. گذرگاهها در پهلوهای کوتاه‌ترش بود که در آبگاه و در دروگاه آن را گاوهای بالدار بسیار بزرگ می‌پاییدند. این گاوها از سنگ آهک سیاه خاکستری فام بر پایه‌های سیاه سنگین بزرگ بودند. جفتی که در دو کنار در دروگاه پردیز بودند سر انسان داشتند. در هر کنار آن درهای بسیار کوچکی از اطاقهای کوچک باز میشد.

اطاق شمالی دوستونک جزء چهارگوش از دیوار بر آمده از سنگ آهک سفید داشت؛ روبروی در آبگاه در اینرد نگاهبان به بلندی دو پا تراشیده شده بود که دستانشان را به‌نشان آفرین دادن بلند کرده بودند، و مانند بیشتر آن آسوریشان چهار باله بودند. جبه‌مانندی تن آنها را از گردن تا قوزك پا پوشانیده بود. لبه‌ی چاك کنارین آنها با گلك و سجاف ریشه‌دار زیور داده شده بود. بالای آرنج چند رج گلدوزی شده و پایشان با کفشهایی به طرز ایلامی‌ی تازه پوشیده شده بود. ریش

10 - Plut. *Artox*. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیچیده‌ی آنها کوتاه بود و موی آنها با تابهای کوتاه روی گردنشان افتاده و بالیده‌های گرد و حلقه‌هایی که زیر گوش آویزان بود در جای خود نگاه داشته‌میشد. از شاخهای پهن و صاف بزها یك نماد مصری بیرون می‌آمد که در سنده‌های پیش میان مردمان آسیای غربی بسیار به کار میرفت و به‌این شکل بود: میان دو مار «دمدار» با سرهای افراشته و گردنهای عادی، سه گردنه‌ی خورشید با پرهای شترمرغ و گوی بود که گرد آنها را دسته‌های نی گرفته بود. بالای آن به پارسی، ایلامی، و اکدی نوشته شده بود: «منم کورش، شاه، هخامنشی.» چون کورش تنها این عنوان ساده را دارد بایستی زمانی این دروازه را برپا کرده باشد که هنوز شاه زیردست در انشن بوده و بر خد استیاگس هنوز نشوریده بوده است.

عین همین جمله که بر تالار بارگاه دویست‌متری به شمال غرب و آن‌ور یك چشمه‌ی کوچکی‌ست نشان میدهد که این ساختمان از همان دوره است. دیوارهای خشتش به کلفتی ده تا پانزده سنگین و بزرگ از سنگ آهك قرار داشت که هر جا فشار از بالا بیشتر بود بیشتر تقویت شده بود. هرجا که در یا طاقچه در دیوار خشتی گذاشته شده بود، بجای چوب که در ساختمانهای کهنتر به کار رفته بود سنگ آهك سیاه گذاشته بودند که در برابر هم خوش آیندتر بود. تخته سنگهای بزرگ برای سنگ فرش که نامنظم کنار هم چیده و جور شده بود نیز سیاه بود.

جلوی تالار بارگاه، رو به جنوب غربی، صد و هشتاد و هفت پا کشیده شده بود. ایوان مرکزی که بیش از صد پا را گرفته‌بود: در بازمانده‌ی فضا دو گوشواره ساخته شده بود. ایوانهای همانند دیوارهای کناریش را زیور می‌داد، ایوان بیشت درازتر بود چون آنجا گوشواره نداشت. در دو کنار درگاه سنگ سیاه که از ساختمان به جلوگاه بازمیشد، بر روی زیرستونهای چهارگوش سیاه دورج هر یك از چهارستون صاف سفید به بلندی بیست پا قرار داشت. بالای ستونها نیمه‌ی بالایین تالار پنجره‌دار مرکزی سر برافراشته بود.

بر دو پهلوی درگاه، دربیش و دربیشت، (که بازمانده‌ای از تخته‌سنگهای تراشیده‌ی راست ایستاده بود که در معماری خشتی و آسوری با آن خوب آشنا هستیم)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صحنه‌ی همانندی بود: سه پرستار با پیرهنه و لباسهای تنگ تا قوزک پا پوشیده که گاوی را به قربانگاه می‌رانند. نقشهای برجسته‌ی همانندی پهلوهای درگاههای کناری را زیور میداد، ولی موضوع آنها ایزدان نگاهبان بود که به‌طرز آموری با تماما به‌صورت انسان یا با سر و پنجه‌ی شاهین بر تنه‌ی انسان نموده شده بود. این ایزدان مانند فرزایند گان آموری‌شان دو جفت بال و همان لباسهای کوتاه را در بر داشتند.

درست درون درگاه در جلو، پی دراز بارگاه بود که آسمانه‌اش با دو ردیف از چهار ستون نگاه داشته میشد. راهرو میان آنها به‌طاقچه‌های سنگ سیاه در دو انتها راه می‌یافت. ستونها بسیار باریک بود، چون بالای آن که بلندی آنها به‌چهل پا می‌رسید، گرداگرد آنها فقط سه پا و نیم بود. پایه‌ی آنها سنگ گرد سیاه هواری بود که جزئی از تخته‌سنگ بنیادی بود. برنشه‌های ساده سر ستونهایی، یا گردسر، یگونیم، تخته سنگهای خمیر گاه طاق نهاده شده بوده که روی دو حیوان را نشان میدهد که پشت به‌پشت یکدیگر خمیده‌اند. درمیان حیوانها اسپ، گاو، شیر، یا شیرهای شاخدار ترکیب شده که تاج پردار گاو آموری یا سر انسانی را بر سر دارند دیده میشود. بی‌تناسبی میان بلندی این ستونهای بسیار باریک و ستونکهای جزئی کوتاه و پهن نوشته‌دار در گوشه‌های ایوانهای ستوندار روشن نشان میدهد که تالار بزرگ بارگاه از پنجره‌هایی که در بلندی قرار داده شده بود روشنی میگرفتند. صفحه‌های قاب شده‌ی چوبین از درفشهای زر پوشیده شده بود و در آفتاب میدرخشید.

چهارصد متر دیگر به‌درون پردیز، گاخ، ۲۵۰ در ۱۴۰ پا، قرار داشت. جلوی آن ایوانی بلیست ستون چوبی در دو ردیف به‌بلندی ۴۰ پا بود. بر ستونکهای صیقلی در دو سر آن نوشته‌ی کورش که با آن آشنا هستیم کنده شده بود. در پشت، ایوان کوتاه‌تر بود، زیرا گاخ از این جهت بر گردان تالار بارگاه بود و دو اطاق گوشواره را در پشت ساختمان جای داده بود. برشهای گودی در پهلوی ستونک آنرا به‌دیوار خشتی بست میداد، و سوراخهای دیگر روی ستونکها، با صورت نامنظمشان، درست بودن فرضیه‌ی الوار افقی و شیبدار را برای نگاهداشتن قسمتهای ساختمان که روی ستونها قرار داشته و آسمانه‌نگهدارهای گلی و کنگره‌های ساختمان را نشان می‌دهد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تالار بزرگ، ۷۳ در ۸۰ پا، درمیانش یك در داشت که از روی احتیاط لازم کمی بهسمت راست کار گذاشته بود تاجلوی نگاه انداختن نابروا را بهاندرون بگیرد. آسمانه‌ی آن با شش ردیف ستون، هرردیفی از پنج ستون، نگاه داشته میشد. تخته‌های بابینی زیر ستون رگه‌های سیاه و سفید داشت؛ تخته‌های بالایی سیاه بود. روی آن قالبهای بلند پخت ماهی باراههای افقی می‌آمد که درهمان تخته سنگ با تنه‌ستونهای سفید صاف ادامه‌می‌یافت. تیمه‌ی بالایی آنها گچکاری شده‌بود وبارنگهای زنده مانند آبی لاجوردی، سبز فیروزه‌ای، سبز زنگاری، سرخ روناسی، یاشسرخ زنده‌تر، وزرد رنگ شده‌بود. دربرابر این آشوب رنگهای خیره کننده‌ی دل‌ناپذیر، سنگ‌فرش آن سیاه نشانده در سفید بود.

روی درگاههای پیش و پشت ساختمان این صحنه چهاربار نمایانده شده‌بود: شاه در جامه‌ی شاهانه‌ی بلند دامن کشان که چیندار میان پاهایش آویخته بود، با موزه‌ی شاهانه بپا، وچوبدستی شاهانه بدست، درحالی که ازکاخ برای گردش در پردیز بیرون میرفت دیده میشد. ایروان و مژگانهایش، تاچینها و گلهای جامه‌اش، زمانی زرنشان بوده. پشت سر شاه بنده‌ی کوچکتری با لباس فراخورش میرفت که یکمان آفتاب‌گیری راکه ازروزگار سارگون آسوری فقط برای پادشاه به‌کارمیرفت روی‌سر شاه نگاه داشته بود. روی این صحنه‌ی بیرون‌رفتن ازکاخ نوشته‌ای بهسه زبان لقبهای شاهانه را میداد وبرخانه، پرپیکر، ویرنوشته‌ی او آفرین درمیخواند. بر چنین جامه‌اش بهبابلی واکدی افزوده شده بود: «کوروش، شاه بزرگ، هیخامنشی.»[11]

دگرگونی لقب از «شاه» ساده به«شاه بزرگ» نشان میدهد که درزمانی که این نقشهای برجسته کنده شده بود کورش شوریده وکار کشورگشائی‌را آغاز کرده بود. درآن تاریخ شاید آتشکده‌ای را که شمالی‌تر ساخته شده نیز برپا کرده بود؛ گرچه امروز بهصورت بدی ویران شده، میتوان آنرا از روی آتشکده‌ی دیگری جلوی آرامگاه داریوش، که درست حتی در اندازه‌هایش تقلید آن است، و تقریباً

11 · E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دست نخورده مانده است وصف کرد . ظاهر آتشکده زیبهمرفته یك مانندسازی با سنگ آهك بادوامتر از بارو های بلندی است که در نقشهای برجستهٔ آسوری برای پائین شهرهای کوهستانی مادی نموده شده است . آتشکده دریك ساحهٔ مقدس چهارگوش بریست شده بود که خشتهایش نشانی از دیوار این نشیمگاه بود ، و ساختمانهای دورنش با پایه‌ستونهای سنگ چهارگوش خانه‌های نشیمن کنندگان آن را نشان میداد . بلندی‌ای که بر آن برج برپا بود مانند سه سکوی کوتاه پیهم بنظر می‌آمد که بیرون آن پلکان تند باریکی آغاز میشد که بهتنها در کوچك که بالا چلوی برج بود میرسید . سکوی پایینی که نیمی از تمام بلندی را داشت نه درآبگاه ونه پنجره‌ای نشان میداد ، فقط فرورفتگیهای چهارگوشی که دراصل جای تیرکمان بوده نمایان بود . در آن در سکوی دوم بوده ، که سنگ آهك سیاه ، زیر یك قالب ساده ، باز نماینده‌ی چوب آن است . و آن بهنوبه‌ی خود در زیر یك پنجره‌ی دروغین بود که زمانی سوراخی برای نگاه انداختن بهدرون بوده است . پشت درآبگاه دروغین میتوان سوراخهایی را دید که برای جاگذاشتن بازوهایی بوده که لت در روی آنها میچرخیده است . سه درج ، هر یك ازدو پنجره‌ی دروغین ، وهر درج باندازه‌های گوناگون ، با قابهای دوتایی از سنگ آهك تیره ، سه سکوی بالایی را نشان میداد . ستونکهای جزئی عادی در گوشه‌ها آسمانه را نگاه میداشت . یك فرنیز دندانه‌دار باسرهای بیرون‌جسته‌ی تیرهای سقف جورشده بود . تخته‌های پهن بزرگ ، بایك شیب هرمی کم ، که بهپهنا گذاشته شده بود ، آسمانه را تشکیل میداد . پنجره‌ها و جای تیرکمان فقط بهصورت زیوری درآمده بود ، زیرا آتش مقدسی که درون میسوخت بایستی از وزش ناگهانی پائیده شود و خود روشنی بسنده میداد .

برپیش آمدگی کوتاهی از تپه‌ای در گوشه‌ی شمال شرقی چلگه و برتگرنده بر جاده‌ی ازمختر بریده‌شده‌ای که بر آن مادیهای شکست خورده را که بسوی همدان روانه بودند تکریسته بود ۱۳ کورش سکویی را برای یك ساختمان تازه که براین گذرگاه رزمی دست بایدآغاز نمود . بالای جاده چلوی سکو بهدرازای ۷۷ه

۱۲ ـ ستراپو ، دفتر ۱۵ ، ۳ ، ۸ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پا بود، و خود سکو به بلندی ۴۰ پا؛ زمین بیرون سکو از جلو به سمت دشت تپه‌سر بالا بود تا به سطح سکو میرسید و سکو در تپه گم میشد. برای پرهیز از یکنواختی بقطار آمدن، ساختمانها به بلندیهای گوناگون به ردیفهای افقی ساخته شده بود. در گوشه‌ها سنگها سر تراش با دقت یکی در میان چیده شده بود، و بی‌ملات با بستهای آهنی سرکج دم‌بریسمو کی به یکدیگر چسبانیده شده بود. پشت آن دیوار دیگری از سنگهای کوچکتر با دقت تراشیده بود، و پشت آن خاک و نخاله بود. حتی بیش از آن که کار این سکو بپایان برسد کوروش برای جنگیدن با ماساگتی‌ها روانه شده بود. او هرگز برنگشت و کار ایستاده ماند. پاره‌ای از سنگهای بیرونی در جای خود ترتیب داده شده بود که فقط یک حاشیه‌ی باریک تراشیده‌ای جا گذاشته بود؛ رجهای بالایی تا امروز نشانهای دست کلکار و بر جستگی‌های ناهموار را همان گونه که از سنگ‌تراشی بیرون آمده بودند نگاه داشته‌اند.

در جنوب غربی این گروه کاخها، کوروش آرامگاه خود را فراهم کرده بود. مانند آتشکده، این آرامگاه بر سکویی، در پایین ۴۸ در ۴۲ پا، قرار داشت، و با شش پله‌ی بزرگ با بلندیهای نامنظم به بالای آن که ۱۷ پا بلندی داشت میرسید. روی پله‌ی هفتم خود قبر جای داشت، که از تخته سنگهای بزرگ سنگ آهک سفید ساخته شده بود که با بستهای آهنی با دقت به هم چسبانیده شده بودند. شکل آن مانند بتخانه‌ی سادمای بود که آسمانه‌ی شیروانی مانند تیزش خاستگاه شمالی آن را نشان میداد. تنها زیور آن خوشه‌های گل برجسته روی قرنیز بالا و دور پایه‌ها بود. میتوان فرض کرد که روی آن نوشته‌ی شاهانه‌ی کوتاه معمولی کنده شده بود، زیرا اونسیکریتوس که همراه اسکندر این یادمان را دید میگوید که نوشته‌ی یونانی و پارسی این بود: «اینجا من کوروش شاهنشاه آرمیده‌ام.» اریستوبولوس سردار اسکندر این نوشته‌ی کوتاه ولی شایسته و سنگین را گسترد تا آن را با آن‌چه به فکر یونانی شایسته‌ی کوروش بوده جور بکند: «ای مرد، منم کوروش که این شاهنشاهی را برای پارسیان بدست آوردم و شاه پارس بودم؛ پس بهای این یادمان من رشک مورز.»[۱۳]

۱۳ ـ همان کتاب، ۳۰ : ۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درگذشت و بخاك سپردن كورش

مرگ كورش ناگهان آمد. ماساگتی‌های تیزچنگ كه یك تیره‌ی سكایی آن در رودخانه‌ی اراكسس بودند مرز شمال شرقی را تهدید میكردند. یك جنگ كینه‌توزی برهمزنایذیر شده بود و كورش بر آن شد كه شخصاً آن‌را رهبری كند. شاه سالخورده جانشین خود، كمبوجیه را با عنوان شاه بابل گذاشت و روانه شد. پلی برای گذر كردن از رودخانه‌ی اراكسس، در مرز شاهنشاهی، ساخته شده و كورش به كشور دشمن تاخت. نخست تا اندازه‌ای كامیاب شد؛ آنگاه شهربانو توميريس اورا به درون سرزمین خود راه داد، و كورش در نبرد بزرگی شكست خورده و خود زخم برداشت. پس از سه روز كشورگشای توانا مرده بود. قربانی یك شهربانوی ناشناس سكایی. كمبوجیه نسای پدرش را بازآورد و در قبری كه در «اردوگاه پارسیان» آماده شده بود به‌طرزی شایسته به خاك سپرد.[۱۴]

همراهان جنازه برای درآمدن به آرامگاه، جلوی در كوتاه چوب نما كه فقط ۳۱ در ۵۰ اینچ بود، خم شدند و در سنگی چرخان را پس زدند، و چون برای باز كردن در دوم بایستی جا داشته باشند و در اول را به بندند، درون آرامگاه خود را در تاریكی محض یافتند. درون آرامگاه بی‌پنجره، ۱۰ در ۷ پا و به بلندی ۸ پا تا سقف هموار آن، آنها انبوه گشتند و آمادگی بجا آوردن بازپسین آئین‌های بخاك سپردن در پرتو شعله‌ی لرزانی شدند. نسای كورش را در تابوتی از زر گذاشتند كه بر تختی نهاده شده بود كه پایه‌هایش از زر ساخته بود. میزی برای برات گذاشته شده بود كه بر آن شمشیرهای كوتاه پارسی، گردن‌بندها، و گوشواره‌هایی از سنگهای گرانبها در زر نشانده نهاده بودند. سندس و كتان درخت بابل، تنیانهای مادی، جامه‌های آبی، ارغوانی و رنگهای دیگر، لباس «كاونا كس» و بافته‌های گل‌وبوته‌دار بابلی، همه را روی هم چیده بودند تا پادشاه در گذشته باشكوه شایسته و آیین درست به جهان دیگر نیاكان آریائی‌اش درآید. خانه‌ی كوچكی در نزدیكی برای نگاهبانان

۱۴ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۱؛ و پس از آن: كتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۱، خلاصه‌های ۳۷ـ۳۹؛ دیودوروس، دفتر ۲، ۴۳، ۴؛ پروسوس، گزنه‌ی ۵۰ (S).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جوسمی ساخته شد که بایستی این مقام را به جانشینی ارتی نگاه دارند. به آنها روزی یك گوسفند با آرد و باده جیره میدادند؛ هر ماهه نیز اسبی برای قربانی آریاتی به این قهرمان به آنها داده میشد. کوداکرد آرامگاه را پردیز فراگرفته بود، وجویبایش چمنهای مرغزار ودرختان ازهمه نوع را که روی آرامگاه بازبسین کوروش موج میزدند آبیاری میکرد.[15]

اجزاء هنرهای زیبای پارسی

جایگاه مهین شهریار کوروش، با آنکه به وضع بدی ویران شده، یك فرهنك ملی کاملا پروردهای را نمایش میدهد.[16] الهام، شاید از راه شوش، از کاوهای بالادار وجنی های آسوری، از نقشهای برجستهی خشتی برسنگهای سیاه برپا ایستاده، از کاخهای سکودار بابلی وآسوری، یاازنمادهای دینی مصری آمده باشد. پارسیان نخستین مردمی نبودند که ستون به کار ببرند.

بااین همه، جمع اینها دریك هنر نوینی درهم آمیخته شده که خاستگاههای آن را باید در جایگاههای هنوز کاوش نشده جستجو نمود. این هنر، گرچه با جانشین بلافصلاش در تخت جمشید که بهتر حفظ شده از بسیاری جهات فرق دارد، ولی یك هنر کاملا پخته ورسیده است. از ویژگیهای آن میتوان بیادداشتن نیای مستقیمش را در معماری شمالی باچوب، که در آسمانهی شیروانی مانند، ایوانهای ستوندار، ونقشهی روی زمین آنرا بازمانده ذکر کرد. جایگزین کردن سنگ آهك سفید به جای دیوار های اصلی خشتی، و در برابر سنگ آهك سیاه که به جای چوب قابهای در و پنجره به کار برده شده و بسیار دلپذیر است، خاص این هنر است. چند تکه از پیکرتراشی که باز مانده است نشان میدهد که هنرمندانی که این نقشها را تراشیدهاند میدانستند که این نقشها بایستی تابع طرح معماری

15 - Aristobulus, Frag. 37 (J), in Arr. *Anab.* vi. 29. 4 ff.; Strabo xv. 3. 7; درباره‌ی آرامگاه که بسیار وصف شده نیز نگاه کنید به Plut. *Alex.* 69. 2; Curt. x. 1. 30. F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs* (1910), pp. 166 ff.

16 - Sarre - Herzfeld, *op. cit.*, pp. 174 ff.; E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, I (1929), 4 ff.; *Iran in the Ancient East* (1941), pp. 211-12, 221 ff., 256 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشد ؛ این هنرمندان نیز حس ایرانی را برای موزون بودن نشان میدهند، چنان که در تکرار هر صحنه‌ای چهار بار دیده میشود . دیگر از خصوصیات این هنر بکار بردن تخته سنگهای نقشدار برپا ایستاده است که دیگر ملزوم طرح معماری نیست ؛ و پیکرتراشی آن برجسته نیست بلکه توی سطح پهلوی درگاه ، که بجای چهار- چوب قاب بکار رفته ؛ فرورفته است . پس ، پیکرها گرد شده نیستند بلکه همواراند و هرگز از خط سطح سنگ بیرون نمی آیند . آویختگی‌های چیندار زیبتراش شده اند ، که باین کار یونانیان اقلا تا یك سده‌ی دیگر آشنا نبودند .

در اجراء گوناگون این هنر ، خواه از سرچشمه های بومی یا بیگانه گرفته شده باشد ، در همه روح ایرانی دمیده شده است . ما باید بسندگی فنی این هنرنوین را بستاییم ؛ هرگاه ساختمانهای آنرا در پرتو یك انگارش پروردهای بازسازی کنیم ، حس زیبایی خوددار آن مارا افسون میکند . پارسگرد ، گرچه بطور هراسناکی ویران گشته ، از بسیاری جهات برتخت جمشید بزرگ تماثر برتری دارد .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل پنجم

زندگانی درمیان مردمان زیردست

در سرزمین میهن مادی و پارسی زندگانی نسبتاً ساده بود. کیاکسارس، استیاگس، و کورش میتوانستند کاخها برپا نمایند و دربار شاهانه گرد خود فراهم کنند، زیرا باج برای ساختمان کاخها و نگهداری دربار بدست آزادگان ملت خودشان پرداخت میشد. پیشه‌ی عمده‌ی فلات، چرانیدن گله‌های بزرگ گوسفند و بز در دره‌های کوهستانها با گله‌داری گاو مقدس، بدست نیمه صحرا گردان انجام میگرفت. در جلگه‌ها شمار کمی نشیمن کرده بودند و با کمک آبیاری از قناتها یک کشاورزی ابتدائی پیش گرفته بودند. هرکجا حق داشتن خانه یا قطعه زمین فردی بود بر پایه‌ی مالکیت سامدی نگاهداشتن و بکار بردن زمین بود.

نوشته‌های ایلامی و بابلی

با گشوده شدن ایلام و بابل، کورش با پادشاهی بسیار کهن تر و پیچیده‌تری در تماس آمد. این کشورها کهنه خود را بویژه با سندهای نوشته که دیرزمانی بود به کار می‌بردند نشان میدادند. نزدیک به بیست و پنج سده بود که بابل با دفترداری آشنا بود و تاشه‌های گوناگونی پرورانده بود که از روی آنها حتی معاملات سوداگری ایرا که اهمیت کم داشتند روی لوحهای گلی ثبت مینمودند. چند سده پس از آن ایلامیان نشانهای میخی را برای زبان خودشان تغییر صورت دادند و از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاشکهای کارگزاری وسوداگری بابلیان همسایه‌شان تقلید کردند. اگرچه پارسیان به‌نوبه‌ی خود الفبایی از نشانهای میخی برای نوشته‌های شاهانه‌ی خود درست کردند، ولی به‌نظر می‌آید که این الفبا هرگز برای مقصدهای دیگری بکاربرده نمی‌شد. پس برای آگاهی از زندگانی مردمان زیردست درزمان هخامنشیان باید سرچشمه‌های خود را درلوحهای گلی که به ایلامی، اکدی، یا آرامی نوشته شده جستجو نماییم.

خوشبختانه هزاران از اینگونه لوحها را باز یافته‌ایم. زمانی که همه‌ی این مجموعه‌را نسخه برداری کنیم، که روی‌هم‌رفته پیرامون پانصدهزار لوح است، وداده‌های هنگفتی را که این لوحها پیش ما نهاده‌اند ترجمه و از هم گشوده سازیم، یک تاریخ کامل اقتصادی واجتماعی‌ی یک بخش مهمی از شرق نزدیک باستانی را خواهیم داشت که نزدیک به سه هزار سال پیش میرسد ــ که خود بیش‌از نیمی از تاریخ نوشته شده‌ی بشر است.

دیوانسرای شوش

با گشودن ایلام، کورش وارث شوش پایتخت باستانی آن شد، که جایگاه آن برلبه‌ی سرزمین گل و لای بابل این نتیجه را داشت که مردم آن دیرزمانی بود بالوحهای نوشته آشنا شده بودند وآن‌را بسیار به‌کارمیبردند. گرچه بیشتر لوحهای ایلامی از زمان نسل پس از کورش است، خوشبختانه بیش ازسیصد لوح داریم که میتوانیم آنهارا تقریباً بی گفتگو از دوره‌ی پادشاهی‌او بدانیم. یکی ازآنها به خود کورش‌اشاره‌میکند. دیگری‌از یک لیدی نام‌میبرد که بایستی پس‌ازگشودن ساردیس در ۵۴۷ نوشته شده باشد. سومی که از پادشاه مصر سخن میگوید روشن است که پس از سال ۵۲۵ نوشته شده.

این لوحها از دیوانسرای پایوران باج و درآمد کوداکاکار هویان هالتاش، اتباع ایلامی پارس است. از این لوحها میتوان بیش از یک نگاه کوتاه به‌شوش آن

1 - Olmstead, « Materials for an Economic History of the Ancient Near East, » *Journal of Economic and Business History*, II (1930), 219 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان انباخت. همان‌طور که میشد انتظار داشت دوره‌ی دیرتر زبان ایلامی بابکار بردن واژه‌نگارهای بکلی بابلی و با بیش از چند واژه‌ی عـاریه شده از بابلی و پارسی نشان داده میشود.

این لوحها با مهرهایی که دارند به طرز شایانی استوان شده‌اند. گاهی نوشته‌ی روی مهر هدیه‌نامه‌ای به یك ایزد بابلی چون مردوك یا نبو است. روی یکی از این مهرها کهن‌ترین نمونه‌ی یکی از نقش و نگارهای معمول پارسی را می‌بینیم که شاه تاج کنگره‌دار جنگ بر سر دارد و غول بدخواه را کارد میزند. درمیان نام کسانی که یاد شده‌اند طبعاً بیشتر آنها ایلامی هستند. ولی نامهای بابلی و پارسی درمیان آنها فراوان بخش شده است، چون شوش میان این دو کشور قرار دارد.

سندهای سوداگری از سرمشقهای بابلی پیروی میکند. یك نمونه از آنها را اینجا نقل میکنیم: «دو شکل سیم، از آن اوماتورنو، که ریشی کیدین در ماه مارس دریافت داشت: لوح براهوبان‌نوگاش، پسر هوتمارا، نوشت.» این یك قباله سند وام است که یك بانکدار خصوصی میداده است. این بانکداران عضو طبقه‌ی نویسی بودند که در بابل آنزمان تازه داشتند سر برمی‌آوردند. برای این گونه وامها بدون ذکر بهره همانندهای بابلی نیز هست. یك همانند حتی نزدیکتری در وام دیگری که همین اوماتورنو داده یافت میشود: هوبان‌ایی شش‌شکل زر دریافت میکند؛ اگر وام در ماه بعد پرداخت نشود بهره افزایش می‌یابد. این لوح نیز نشان میدهد که بانکداران ایلامی باهمان نیرنگهایی که همکاران بابلی‌شان به‌کار میزدند آشنا بودند. در لوح دروغی شش شکل زر با نرخ بسیار مساعد یك پوند سیم یا به نسبت ده به یك وام داده شده؛ ولی روی پوشه‌ی آن (تنها قسمتی که برای بازرسی در دسترس بود مگر آن را در حضور داوری می‌شکستند) وام با کم گذاشتن یك شکل زر داده‌شده که به‌نسبت معمولی‌تر دوازده به یك است. لوحهای دیگر درباره‌ی فروش گرو گذشته یا سپردن گرو گذشته به چوپانان است.

ولی بیشتر پنجه‌ی لوحهای دیوانی را فقط سیاههای از چیزهایی پست که یا بوران یا جرد درآمد دریافت میداشتند. هرچند که این لوحها خشك و خسته کننده بنظر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیابند، آنها نیز به آگاهی ما از آن زمان بسیار می‌افزایند. از حیث مقدار درآمدی که جمع میشده، نخست پارچه‌های بافته هستند که با گونا گونی سرگردان کننده‌ای از رنگها و نیروهای محلی دیده میشوند. تمیزیهای مادی در دروازه‌های کاخ همچو یك انبحصار شاهانه فراهم میشد با «ختیها»ی سوریه‌ی شمالی آنها را می‌آوردند. از یکصد و بیست جامه که برای داد وستد درخته شده ودوشکل وزن رنگ ارغوانی گرانبها که در رنگرزی آنها به‌کار رفته خبر داریم.

لوحهای دیگر سیاهه‌ای از ساز و برگ سپاهیان میدهند. در آنها از کمان، چندتایی به‌شکل آسوری، یاد شده؛ زه برای کمان، تیر و نی که از آن تیرها را میساختند، نیزه، سپر و پوستهایی که با آنها سپرها را می‌پوشانیدند، ذکر شده‌است. برخی از این سازوبرگها را بفان، هوتران و اینشوشینك، یعنی بزرگ شوش، باید فراهم کنند؛ بنهاهم از جاهای دیگر اینها را به دست می‌آورند. مثلا برج پرستشگاه یکی از بنها یکصد و بیست جامه‌ی رنگین، یك چیز آهنین بوزن هفت پوند و نیم، با پنج پوند صمغ خوشبو دریافت میکند. رویهمرفته مقدار هنگفت شگفت‌آوری آگاهی از زندگانی روزانه‌ی شوش در این دوره‌ی کوتاه به دست ما رسیده است.[۲]

کارگزاری بابل

در هیچ قسمتی از تاریخ اجتماعی و اقتصادی سه‌هزارساله‌ی بابل به اندازه‌ی دوسده و یك چهاریك پس از ۶۲۵ گواه سند در دست نداریم. بیش ازده هزار سند کارگزاری و بازرگانی، که تقریباً میان دوره‌ی کلدی و دوره‌ی اول هخامنشی برابر قسمت شده، تا کنون نشر یافته و از هم گشوده شده است؛ هرگاه ششصد نامه‌ایرا که به پایوران بلند پایه یا از طرف آنها نوشته شده، که در همان سالهایی فرستاده شده که اختیارداری سیاسی از دست سامیان به دست ایرانیان می‌افتاد، به آن بیفزاییم، موادی برای شرح دگرگونیهای کارگزاری، اجتماعی، و اقتصادی در دست خواهیم داشت که برای عصری به این کهنی همانند ندارد.

2. - V. Scheil, *Textes Elamites - Anzanites*, Vol. III (1907); *ibid.*, IV (1911), 310 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در میان این سندها که میتوانیم به آنها رجوع کنیم وامهای بذر، خوراك، و سیم، قراردادهای معمولی بازرگانان، فروش زمین و ملك یا خانه یا کشتزار، اجارهنامه برای آنها و رسید پرداخت اجارهبها، فروش برده به شمار های بسیار، صورت رعیتهای وابسته به ملکهای بزرك و معاملات با آنها، سوزنهای دیگر بابیوران با رسته‌ٔ تبیان آزاد که کار میکنند، قراردادهای شاگردان کارآموز، گزارش بابیوران بلند پایه و پایین، و گزارش دادرسیها و مجرهای دادگاهی دیده میشود. فصل نویسی در تاریخ قیمتها میتوان نوشت و حتی با نمودارهای مفصل آن را روشن کرد. تمام زندگانی بابلیان، چه آزاده و چه عامی، در پیش چشمان ما با جنبه‌های گیرای گوناگونش میگذرد.*

در روابط با زیردستان بابلیانش، کورش «شاه بابل، شاه سرزمینها» بود. با این یادگاری که شاخه‌ی بزرگ دودمان شاهان بریده نشده مانده است، کورش بابلیها را در خود بسفلیشان می‌بیند و خرسند نگاه میداشت، و به این گونه وفاداری آنها را به دست می‌آورد و بر زبری حقیقت بردگی آنها سرپوش میگذاشت. او با بازگردانیدن بغان اسیرشان آنها را سپاسگزار نمود. ولی کوروش فرمانروا بود که پس از روانه شدن شاه نمایندگی قدرت شاهانه بود. معمولا در سندهای ما او همچو جایگزین شاه یاد شده است، که طرفهای یك قرارداد به او سوگند میخورند و شکستن پیمان در برابر او گناه به شمار میرود. در نامه‌ها آگاهی به نظر می‌آید که در کارگزاری محلی یکراست مداخله میکند. فرجام خواهی از رجوعهای رجوعکران محلی را میتوانستند یکراست به دربار فرمانروا ببرند. ولی رویهمرفته اختیارداری مستقیم کارهای محلی به «یك شاه» سپرده بود، که نزدیك شدن بازدید او برای بازرسی بسیاری از بابیوران را ساعتها نگران میداشت. نظارت بر دارایی پرستشگاهها نیز به دست افسران شاهانه سپرده شده بود. از هر حیث دیگر، کوروش

3. Waldo H. Dubberstein, "Comparative Prices in Later Babylonia (625-400 B. C.)," *AJSL*, LVI (1939) 20 ff.; cf. *JAOS*, LII (1932), 304. برای انتشار کامل بررسیهای دابرشتاین باید تا پس از چنگ منتظر باشیم؛ در عین حال قسمت دیگری در نسخه‌ی ماشین شده در کتابخانه‌ی بغداد شرقی در دسترس است و در این گزارش کوتاه بکار رفته است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با درپیش گرفتن طرز کار گزاری که بابلیها با آن آشنا بودند و حتی نخست با نگاهداشتن پابوران پیشین در مقامهایشان بابلیها را آرام نمود.

ولی نامه ها یك سخت گیری در حکومت نوین نشان میدهند. این ناگزیر بود زیرا بازپسین روزهای نبونئید یك از هم پاشیدگی روزافزونی را نمایان میکرد. رشوه گیری افسار گسیخته پیش میرفت. یکی از این نامه‌ها که نمونه است گله‌ای از نبوموکین‌زر به نادینخواست: «آیا کار شما مهربانی برادرانه است؟ شما گفته‌اید: «هرچه فرمان دهی چه بزرگ چه کوچك فرمانبردارم.» گرچه شما میدانید که من به چهار گوشه‌ند برای «دهش» ام نیازمندم، و میخواهم باجی بر مردم راست و بگذارم، با این حال شما از آن جلوگیری میکنید. آیا این رفتار یك کار وژول نیست؟ یك شب هم درنگ مکن، و اکنون آن را بفرست!» یك نمونه‌ی دیگر نامه‌ای است از یك زرابتی به همین نبوموکین‌زر: «هرماه یك شاه می‌آید و مقامها را بازرسی میکند. هیچ کس هرگز سر کار خود نیست. پابوران پرستشگاه آمده‌اند که به بندند چیست. چون یك هنوز به شاه گزارش نداده، مردی را که گاو و گوسفند به او سپرده شده بود و سر کار خود نبوده در زنجیر بشکنند و به اینجا بفرستند.»[۴]

چگونگی کار کردن حکومت نوین را در عمل میتوان با قضیه‌ی سرراهزن گیمیلو روشن ساخت. بایستگی کردن از درهم شکستگی کارگزاری، او حیوانات بسیاری را که از آن «باتوی اورتك» بودند به ملکیت خود درآورده بود، گرچه داغ ستاره روی آنها نشان میداد که از آن اشتار هستند. بدون رضایت نمایندگان و نویسندگان پرستشگاه اغلب او گوسفندان را از چراگاه پرستشگاه برده بود. او چوپان خود را واداشته بود که پنج گوسفند ماده که داغدار هم بودند از چوپان اشتار بدزدد. یك پیشکار دیگر پرستشگاه به او سه گوسفند هر کدام به یك شکل فروخته بود. برادر او یك بز داغدار که از لارسا می‌آوردند در دروازه‌ی شهر ربوده بود. فرمانداران و نویسندگان پرستشگاه به گیمیلو فرمان داده بودند که چوپان

4 - A. T. Clay, *Miscellaneous Inscriptions in the Yale Babylonian Collection* (1915), Nos. 26 and 139.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرستشگاه را که ده سال بود گوسفندانش را به اثانا نیاورده بود بازداشت کنند؛ پس ازآن که برای «حمایت»، ده «کور» جو، دو شکل سیم، و یك گوسفند از او درآورد، کیمیلو پسر چوپان را در زنجیر آهنین افکند و او را واگذاشت.

اصلاحاتی که تهدید شده بود در اعصاب پایوران اثر بخش افتاد، و اردی گولا به شمش‌اوبالیت اندرز داد که دیگر کارهای بد کیمیلو را، که در انجام دادن وظیفه‌اش کوتاهی کرده و سهم خود را برای هدیه‌ی سال نو و کمرك میوه ها را نپرداخته‌است نادیده نگیرد. چوپان می‌آید که حسابش را روشن کند؛ بدهکاری او بسیار است، پس مقداری را که بدهکاراست کم کن و فقط مانده را به کیمیلو بده. شمش‌زراقیشا کیمیلو را آگاه میکند که یك کارگزار آمده و متهم را وادار می‌کند که بی‌سروصدا با او برود.

در سپتامبر ۴۳۸ کیمیلو را در پیشگاه انجمن، شورا، و پایوران اورونك به دادرسی آوردند؛ صورت کسانی که حاضر بودند درحقیقت صورت نامداران آن‌شهر بود. اقلا چهار نویسنده‌ی پرستشگاه لازم بود که گواهی را بنویسند. یکی پس از دیگری به دزدیهای او گواهی دادند. زمانی که نبدینتوم خستوان شد که برای گوسفندانی که دزدیده سه شکل دریافت داشته این سند را در انجمن نشر دادند: «سیم به کیمیلو داده شده است.» گواه دوم به دزدی گوسفندان و بزش بدست برادر کیمیلو گواهی داد، وسومی سوگند یاد کرد که «آن بز را در حضور من نادینا گرفت.» کیمیلو خود خستوان شد: «من برادرم نادینا را فرستادم.» حتی یك دزدی را هم کیمیلو انکار نکرد: «آن بره‌ی کوچك را من بردم.» ولی برای این که خطاهای خود را ملایمتر بنمایاند اصرار داشت که «دو گوسفند دیگر را برای روز مقدس جاگذاشت!» در مورد دیگری در حالی که اقرار به یك دزدی نمود، پرخاش کرد که از فرصت دیگری برای دزدیدن دو شکل و یك بزغاله گذشته‌بود. با این همه، دادگاه حکم بس‌دادن مال و جبران زیان را داد ــ شصت حیوان بجای هر حیوان که دزدیده؛ جمع جریمه به ۹۲ گاو، ۳۰۲ گوسفند، و یك پوند و ده شکل سیم رسید.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی‌آن که از این حکم تا مساعد دلسرد بشود، کمبیلو از دربار فرمانبرداری بابل درخواست فرجام کرد، و در همان حال برای هزینه‌ی این درخواست به دزدیهای خود ادامه داد. به پرستاران آنانا و بابوران بلند پایه‌ی اوروك فرمان داده شد که به دربار بیایند همراه با گواهی که بایستی در باره‌ی این دزدیهای تازه گواهی بدهند و گرنه کیفر سختی خواهند دید. فرجام‌خواهی کمبیلو رد شد. تا آوریل ۵۳۴، چنان که به «پرستار» اوروك هشدار دادند، اجازه‌ی بیرون رفتن از بابل به او داده نشد: «شما، ای خاوند من، می بینید که چگونه من بسیار می‌لنگم.» ولی نبوتاریس، قصاب خداوند بیل مردوك و پرستشگاه اساگیلا، پنج پوند سیم گرد آورد و آن را به سه تن از مردان بانفوذ داد. کمبیلو پافشاری میکند که از مالیات هیچ چیزی بدهکار نیست مگر ۱۱۰۰ «کور» چوکه برای مالیات پرستشگاه آنانا گردآوری شده. بیش از ده سال است که او درخواست بذر جو نموده، ولی بابوران پاسخ میدهند که کاری برای او نمیتوانند انجام بدهند زیرا در اور بازداشت شده‌اند.

کمبیلو می‌پرسد: «پرستشگاه‌های آنانا و اکیشوبرگی چه هستند که چنین شده است؟ شما کارگزار هردو هستید؟» آنچه نزد خاوند من درست است همان را بفرمایید! باشد که خاوند خدا بنده‌ی شما را آزاد گرداند و به خانه‌اش بفرستد. خداوند را نیز میدانند که در پیش در حضور خاوند خدایم برای پانصد کور جو بسته شده بودم؛ به بینید، نبوتاریس را در باره‌ی این موضوع نزد خاوندم فرستاده‌ام.»

یا از چاپلوسی بسیار زننده و زشت کمبیلو به بزرگی او را همردیف خود خداوند مردوك گذاشته بود، یا آن که پنج پوند سیم اثر بخشی را افتاده بود، تا دستمزد محکوم به خانه‌اش برگشته بود و بازماندگان هالیات سال پنجم زیر بوغ گذاشته و به او داده شد: یا در نظر گرفتن این که برای کمبیلو دشوار بود که به آن‌چه به او سپرده شده دست‌درازی نکند، در شگفتیم که می‌شنیم نبوموکین‌ابال فرمان میدهد که شمشهای زر را در قایق کمبیلو بگذارند، یا اینکه پسر کمبیلو باید همچو گروگان در انبار نگاهداری شود: هیچ کس تا بازگشت کمبیلو حتی بایش را بلند نکند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنگاه گیمیلو و اداشوم‌اوسور، سرکارگزار شهر ب، پرده‌های برستشگاهی پیش بغیانوی اورولك می‌آورند و آنها را به دست ببومو کین‌ایلی و نبواداینا می سپارند. آنها از گیمیلو درخواست میکنند که آن‌چه فرماندار فرمان داده به آنها بگوید، چون بمحض آن که فرمان او را بدانند آنرا انجام خواهند داد. گیمیلو پاسخ میدهد: «کوبریاس فرمانی درباره‌ی آنها نداد. ولی درباره‌ی مردمانی که آوردم و به شما نشان دادم، بکنارید که کار معین را در اگاتا انجام دهند تا این که فرمان کوبریاس را درباره‌ی آنها دریافت دارید. ولی در باره‌ی مردانی از میان آنها که من از زنجیر آزاد ساخته‌ام، به لوح اشتار اورولك من مسؤلیت این که نگریزند به گردن میگیرم.»

زندگانی اجتماعی در بابل

در سده‌های پیش جمعیت بابل طبقه‌بندی شده بود، اگرچه شاید زیاده روی باشد که بگوییم به‌صورت «کست» (گروه یا طبقه‌ی ارثی اجتماعی) در آمده بوده. در سر همه شاه و درباریان‌اش بودند که پایگاه اجتماعی آنها فقط بستگی به‌این داشت که «دوستان شاه» بودند. مانند شهریها و درباریانشان، آنها یگانگانی بودند که در پی کشورگشایی به‌اجتماع بومی بابلی تحمیل شده بودند. اگر آزادگان بابلی را در این طبقه‌ی بابیوران پارسی بگنجانیم، آنها پایگاه خود را به موقعیت خودشان در سر اجتماع بابلی مدیون بودند.

اعضای این طبقه‌ی اشرافی‌ی نژاد و ثروت مهمترین شغل‌ها را در دولت داشتند. نامهای آنها در هر گونه سندی بسیار دیده میشود. همیشه آنها را میتوان از سلسله‌ی نسبشان باز شناخت؛ در حالی که برای مردم عادی تنها پدرشان یاد میشود، برای آزادگان نام نیاکانشان نیز داده میشود. این نیایی که شخص از «فرزندان» اوست، ممکن است یك فرد بخصوصی باشد یا ممکن است فقط با عنوانش نشان داده شود،

5. A. Tremayne, *Records from Erech* (1925), Nos. 7, 31, 35, 46, 58, 82, 73, 70; Clay, *op. cit.*, Nos. 185, 8; C. A. Keiser, *Letters and Contracts from Erech* (1917), Nos. 63, 19; G. Contenau, *Contrats néo-babyloniens*, Vol. II (1929), Nos. 125 and 134.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانند بافنده، کاتب، ساختمانکار، ماهیگیر، آهنگر، شبان، پزشک، جایای یکی از این خانوادهها را میتوان هفت سده در اوروك دزمان آسوری دید، کلدی، هخامنشی، سلوکی، تا دورهی پارتی که پس از آن دیگر منابع میخی نیست دنبال کرد. بررسی بیشتر در این شجرهنامهها آگهیهای پرارزشی دربارهی این خانوادههای بزرگ به ما خواهد داد.

یکی دیگر از این خانوادهها خانوادهی اگیبی بود، که مهمترین دستگاه بانکداری بابل بود. بعداً درهم شکستن تاگهانی این خانواده را پس از مرگ بزرك این خانواده، آیی مردوك بالاتو، دنبال خواهیم نمود. چندخانوادهرا میتوان پیرو هفده خواند، مانند خانوادهی نبوریمانی، ستارهشناس نامور، که یونانیان اورا به نام نبوریانوس می شناختند، که یکی از گواهان درزمان پادشاهی داریوش و «فرزند بریستار بغ ماه» است. خانوادههای دیگر بابویان بودند، مانند گروهی که «فرزندان مردوماك»، یا به عبارت دیگر گردآورهالیات نمك، بودند. خانوادههای واقعاً بزرگ به کارهای ویژه دست نمیزدند؛ در هر بخشی از سوداگری و کارگزاری کشوری اعضای آنها دیده میشود.

همهی آزادگان شاروندان کامل (مار بانو) شهرهای آزاد بابلی بودند، که حقوق خودرا که بافرمانهای آسوری استوار شده بود بادقت میپاییدند. از حیث شماره آنها فقط بخش کوچکی از جمعیت بودند. آنها ملکهای شهری خودرا با مالکیت سادهی درفست داشتن و بکاربردن زمین نگاه میداشتند، وخرید وفروش را باقرارداد های عادی انجام میدادند. اصولا این زمینها تابع ادعاهای خانوادگی بود، ولی در عمل ازاین ادعاها باجریمههای سخت جلوگیری میشد. زمینهای کشاورزی بیرون دیوارهای شهررا با اجارهداری «کمان» نگاه میداشتند. در اصل اجاره دار وظیفه داشت که یك کماندار به نیروهای سلحشور بدهد ولی بعداً تبدیل به پرداخت پول شده بود.

این شاروندان برای گرفتن وجرهای قضائی مهم دریك انجمن رسمی(پوهرو)

6 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 525 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد می آمدند . سرکاری این انجمن با «سرکار شورا» برکمک یك «دژمی» بوده «سرپیشکار شاه» داستان آن بود . کارگزاری روزانه‌ی عادی در دست شورا (کنشتو یا کنشتو) بود که یك هیأت بیست و پنج نفری از رهبران (زیه بانیا) بود که پایگاه بلندی در پرستشگاه محلی داشتند که شورا نام خود را بیشتر از آن برستشگاه میگرفت . مثلا یکی «قصاب» و دیگری «نانوا» ی پرستشگاه و جز آن بودند . بیگمان در آن زمان این عنوانها فقط افتخاری بود . پس از سرکار شورا مقام «نماینده» ی او (قیپو) بود . رسیدگی شاهانه به دست «سرپیشکار شاه» و «بایوری که برسر انبان شاه بود» ، «پیشکار دارایی پرستشگاه» انجام میگرفت . [۷] پرستشگاه زیر نظر یك «کارگزار» (شاتاهو) بود که او نیز «نماینده» ی خود را داشت . اسما «نماینده» زیر دست «کارگزار» بود ، ولی نامه‌ها نشان میدهند که قدرت در دست نماینده بود . «پرستار» (شانگو) نیز یك بایور کارگزاری شده بود . همچنین «بایورانی که برسر پرداخت بودند» ، «برسر درآمد از کشتزارهای ملك پرستشگاه یا شاه» در این دستگاه اهمیت داشتند . فرستادگان شاه سفرهای مکرر بازرسی میکردند و دربار را از آنچه میگذشت آگاه می نمودند .

ابتدائی ترین شکل مالیات گیری ـ بیگار ـ بازماند ، بویژه برای نگاهداری کنالها که بی آنها این کشور نمیتوانست به زندگی ادامه دهد . تمام آنهایی که به بیگار به کار گرفته میشدند و آنها که میمردند یا میگریختند ، و همچنین جو و خرمایی که برای خوراك فراهم میگشت بادقت ثبت میشد . ولی زمینهای نوین ، تبدیل آنها را بمنقد برای توانگرانی که میتوانستند پیردازند اجازه میداد . بسیاری از کارها را خود پرستشگاه بدست بردگان و وابستگان خود انجام میداد .

بخش بزرگی از مالیاتها بجنس گرفته میشد . این که یك نسبت قابل ملاحظه‌ای از این درآمدها از پرستشگاهها گرفته میشد از عنوان کامل یکی از افسران دارایی ، «بایوری که برسر انبان شاه در پرستشگاه اثانا است» ، دیده میشود . پرستشگاه «نذر» هایی (نیقو) دریافت میداشت که اصولا «برای تهای داوطلبانه» ی

۷ ـ مانند بکاربردن «انبان» ، *Fiscus* ، میان رومیها .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیوانات (گینو) وفرآورده‌ها (ساتو کو) بود، گرچه‌در کارورزی واقعی، آن سهمیه‌ای بود که دادن آن اجباری و تحمیل شده بود که ممکن بود برای قربانی ونذر به کار برود یانرود. «ده یك» (اشرو) سالیانه آن زمان به دولت پرداخت میشد. مالیات «کل» که ازفرآورده‌ها گرفته میشد از ۲۰ تا ۳۰ درصد تمام‌جنس بود. مالیات دیگری که به‌بازرس آبیاری (گوگالو) وبه مالیات گیر (ماکسو) پرداخت میشد بیشتر از خرما گرفته میشد. یك مالیات مستقیم برای دولت (تلیتو) به سیم از زمینداران گرفته میشد. برای باربری از کنال باجی (میکسو) پرداخت میشد، و عوارض را در دروازه‌ی شهر میگرفتند.

«شاروندان» یا بانکدار، بازرگان، پریستار و پایور پرستشگاه، یا پایور دولت، یك طبقه ی میانه‌ی بالاتر تشکیل میدادند. از طبقه ی میانه ی پایین تر ـ نانوا، نوشابه‌ساز، قصاب، درودگر، رخت‌شوی، مسگر، پیشه‌ور ـ کمترمیشنویم. آنهایی که ذکر میشوند عموماً از کارمندان پرستشگاه اند، وچنان که دیدیم این شغلها بیشتر فقط افتخاری بود. درحالی که شمار کمی از اعضای این طبقه‌ی میانه‌ی پایین‌تر برای وظیفه‌های ویژه کاری مزد نسبتاً خوبی دریافت‌میداشتند، دربیشترینه‌ی موارد محال است مزد آنهارا ازمزد کارگران معمولی بازشناخت.

یك افزایش بیرون‌ازاندازه ی جمعیت بردگان در این دوره سختیهایی برسر طبقه‌ی میانه‌ی پایین‌تر آورد. بردگان جای زنان را درصنایع میگرفتند واین سان سبب کاهش درآمدهای خانواده ها میشدند. شمار روزافزونی از این بردگان در دادوستدهایی که درگذشته بدست مردمان آزاد انجام میگرفت شاگردی و کارآموزی میکردند. آرایشگران و نانوایان برده پدید آمدند. بردگان اجازه داشتند برای‌خودشان به‌سوداگری بپردازند، و کار به‌آنجا میکشید که جای‌خرده‌ـ بازرگانان را بگیرند.

تهدید رقابت بردگان به کارگران آزادهم میرسید، ولی نه به‌آن اندازه. اگر چه ممکن‌بود برای کندن ونگاهداری کنال‌ها بیگار به کاربرده‌شود، ولی شگفت‌است که در خود همین دوره بیشترینه‌ی کارگران کنال به نظر می آید که کارگران آزاد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند . در شمار بسیاری از لوحها سیاهه‌ی پرداخت به آنها به سیم یا به جنس دیده میشود . درخواست برای کار گر مزد گیر بویژه سر خرمن زیاد بود ، و گاهی این گله‌را میشنویم که شمار آنها بسنده نبود . شگفت نیست که گاهی مزد این کارگران فصلی بسیار زیاد بود .

× اصولا موقعیت رعیت وابسته به ملاك (شرکو) بایین تر از کارگر آزاد بود ، ولی در واقع بایستی خوشبخت‌تر بوده باشد . اگرچه مزدی دریافت نمیداشت ، ولی چندان فرقی با مزدور نداشت ، چون مزد ماهیانه‌ی یك مزدور که معمولا یك شکل سیم بود صرفاً یك موضوع دفتر داری بود . مانند یك کشاورز کشورهای جنوب کشور های متحد امریکا که سهم رعیتی میبرد ، یك کارگر آزاد بابلی مزد ماهیانه‌ی خودرا همچو یك حسابی که برای دریافت جنس باز میکنند میگرفت که همیشه هم بدهکار بود . رعیت وابسته به ملاك میتوانست یك کشتزار را بادادن سهم یا رعدی یك مقدار ثابت از فرآورده ها به دارنده ی ملاك «اجاره» کند . او ممکن بود اغلب در ملکهای بزرگ پرستشگاهها دارای نفوذ قابل توجهی بشود و قراردادها را به نام خود ببندد به حدی که اغلب نمیتوانیم وضع برده گی اورا دریابیم . این طبقه را ازمیان فرزندان مردم آزاد میگرفتند که پدرانشان آنها را برای زندگی آسانتر خدمتگزاری به خدا وقف میکردند ؛ ثروتمندان نیز ممکن بود بردگان خودرا پس از مرگ خود

× برای این گونه رعیتی وقف نسایند

برده گی بایین ترین پله‌ی نردبان اجتماعی بود . مردم آزاد ممکن بود برای تمام یا کمتر جنایتی به برده گی درآیند . پدران ممکن بود فرزندانشان را در سختی بفروشند . نامه‌های بیگانه از اسیرانی که در جنگ گرفته شده بودند یا از برده گانی که از بیرون آورده بودند حکایت میکند . ولی بیشتر بردگان در خانه زاییده میشدند ، زیرا از نافرمانی برده گان برای فرزند کشی پرسود بود . معمولا با برده خوب رفتار میشد مگر آن که از پیش سرپیچی میکرد یا بدروغ ادعای آزادنژادی میکرد . چه با کارهای با مسئولیت به او سپرده میشد و در موارد کامیابی آزاد میگشت . چنان که دیدیم او بیش از پیش با مردمان آزاد رقابت میکرد . در میان لوحهایی که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به ما رسیده سندهای فروش برده بیش از هر چیز دیگر دیده میشود و گواه بر افزایش بیش از اندازه‌ی جمعیت بردگان است . درحالی که رعیتهای وابسته به ملک اغلب با ملکهای بزرگ پرستگاهی بستگی دارند ، بردگان معمولا در دارایی طبقه‌های بالاتر یافت میشوند .

زندگانی اقتصادی در بابل

کشورگشایی پارسیان زندگانی بابلیهای بازرگان را زیاد آشفته نکرد . دوازده روز بیشتر از مرگ نبونئید نگذشته بود که سندهای بازرگانی را با سال تخت‌نشستن کورش تاریخگذاری میکردند . همان خانواده‌ها بر سوداگری و کارگزاری تسلط داشتند . بهره به نرخ صدی بیست در سال ادامه داشت . بالا رفتن قیمتها که در زمان فرمانروایی کلدیها دیده میشد به میزان تندتری ادامه یافت . سندها همان تاسکهارا به کار میبردند و باهمان نوع وامها ، فروش برده و زمین ، و قرارداد های زناشویی و کارآموزی سروکار دارند .

۱ ـ سازمان پولی . ـ در دوره‌ی کلدی پول بابل تماماً بر پایه‌ی سیم استوار شده بود . اشاره‌هایی به چیزهای زرین و به زرگرهایی که آنهارا برای پرستگاهها فراهم میکردند داریم ، ولی هیچ اشاره‌ای به سکه‌ی زر نیست . سعری که در اوایل آسور همچو یك جابگزین بهتر بجای سیم به کار میرفت دیرزمانی بود که دیگر همچو وسیله‌ی معامله پذیرفته نمیشد . چندی مس جای آن را گرفته بود ، ولی آن نیز ازمیان رفته بود . هرجا که در دوره‌ی کلدی از زر ذکری شده ، نسبت آن به سیم از ده تا نزدیك چهارده به یك بالا و پایین میرود .

سکه زدن با سیم معمول بود . بیشتر سندها به زبان پولی بیان شده ، اگرچه بیشتر به نظر می‌آید که این اصطلاحات فقط برای دفترداری است و پول واقعی کمتر دست بدست میشد . واژه های پولی بیشتر از روی وزن بود . شصت شکل (شقلو) یك پوند (منه) میشد ، و شصت پوند یك قنطار (بلتو) . چون وزن قنطار نزدیك به شصت و شش پوند امریکایی بود ، پوند بابلی کمی سنگین‌تر از پوند امریکایی بود . ده

PDF.tarikhema.org

عمل شکل واحد معمول ارزش بود ، گرچه نیم‌شکلی بیش از همه سکه زده میشد ، و بکاربردن «شه» را ، که درست به اندازه ی یك گندم سیم بود ، ودر پانزده سده‌ی پیش روایی داشت ، گاهی از نو زنده میکردند . ارزش سکه‌ی شکل سیم را میشود در حدود یك‌چهارم دلار برآورد کرد ، ولی نباید فراموش کنیم که ارزش خرید فلزهای گرانبها در دوره‌های کهن بینهایت بیش از امروز بوده است . ارزش واقعی بررسی قیمتها این است که به ما اجازه میدهد جهت قیمتها را نشان بدهیم : هرگاه به یاد بیاوریم که مزد یك کارگر روزکار معمولی ماهی یك شکل بوده ، میتوانیم برآورد کنیم که از کالاهای گوناگون چه میتوانسته بخرد درصورتی که بدانیم قیمت آنها چه بوده است .

۲ ـ فرآورده ها . ـ درحالی که بارهای از فرآورده‌های کشاورزی را به وزن میفروختند ، غلات که روزی مردم کشور بود بپیمانه فروخته میشد : سی‌وشش «قا» در حدود یك بابلی و نیم ، یك «پی» میشد ؛ پنج پی یك «گور» ، درحدود چهار برابك چهارم بوشل امریکایی . چون برای بکاربردن معمولی ، قا بسیار کوچك و گور بسیار بزرگ بود ، پیمانه (ماشیهو) جایگزین آنها میشد . گرچه معمول ترین پیمانه «پی» سی‌وشش «قا» بود ، پی‌های دیگری به اندازه‌ی سی‌وهفت وحتی چهل و پنج قا به کار میرفت . پس پیمانه‌ی میانگین خردهای کمتر از بوشل امریکایی بود . بکار بردن پیمانه‌های خصوصی پرستشگاهها با افراد بیشك به سود استفاده کشانیده میشد . در پادشاهی نبوکدنصر « پیمانه‌ی شاه » که یك «پی» بود رسماً شناخته شد ؛ در دوره‌ی هخامنشی کم کم جای پیمانه‌های خصوصی را گرفت ، وفقط در زمان درهم‌شکستن کارگزاری به پیمانه های خصوصی باز گشت میکردند .

فقط زمین بی‌اندازه بارور بابل بود که آن‌را قابل تشیمن کرده بود . فرآورده‌ی عمده‌ی آن جو بود که در ملکهای بزرگ که بیشتر مال پرستشگاهها بود کاشته میشد . درباره‌ی آنانا ، پرستشگاه بانو اشتار اورك ، بویژه آگاهی خوب داریم . وقتی میشنویم که در یك بار پنجاه هزار بوشل از فقط یك کشتزار پیمانه شده و به پرستشگاه آنانا داده شده ، به یاد کشتزارهای بزرگ گندم در استانهای میانه‌ی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غربی امریکا می افتیم.

سرخرمن ، پرستشگاهها شمار بسیاری از کارگران خوش‌نشین را که مزدشان فقط روزیشان بود وبیش‌ازرعیت خودشان خرج نداشتند به کارمیگرفتند. دربرابر این مزد ناچیز ، قیمت جو بالا بود. مظنه‌ی بابل قیمت آن را تعیین میکرد. طبعاً جو سرخرمن از همیشه ارزانتر بود و در ماههای بعد قیمتش افزایش می یافت ، و درعین حال تازگی یا کهنگی آن قیمتش را بالا وپایین می برد. گندم کمتر کاشته میشد وبکار بردنش برای خوراك محدود به توانگران بود.

خوشبختانه درسراسر این‌سده‌ها خرما ارزانتر ازجو بود. اگر یك روستائی نمیتوانست اغلب خود را با گرده نان جو سیر کند اقلا میتوانست یك مشت خرما بخرد که قوت زیاد به او بدهد. رودخانه ها و کنال ها یك رشته‌ی پیوسته‌ای از نخلستانها را نشان میداد واندکی سبزی به چشم انداز خشك یکنواخت می‌افزود. از یك نخلستان میشد چهل هزار بوشل بهره برداشت.

در آغاز دوره‌ی هخامنشی با یك شکل میشد اقلا یك «گور» خرید کرد ؛ پس بامزد میانگین یك ماه میتوانستند پنج یا شش بوشل به‌دست بیاورند. با تقسیم خرید میان خرما وجو که گرانتر بود یك نفر میتوانست برای خود و خانواده‌اش جیره‌ی ماهیانه‌ای درحدود دو بوشل جو وسه بوشل خرما فراهم کند. بزودی‌قیمتها آغاز بالا رفتن کرد و یك سده‌ی دیگر قیمتها دو برابر شده بود بی‌آن که در مزد روستائیان برای جبران آن افزایشی پیدا شود.

حتی بی‌چیزترین مردم در آن زمان میتوانستند گاهی یك چاشنی سیر ، که سبزی فروش محل آن را دسته دسته روی‌تختگاه دکانش میفروخت، به خوراك‌خود بیفزایند. نزدیك به آغاز پادشاهی کورش از یك خرید عمده‌ی ۳۹۵،۰۰۰ دسته‌ی سیر میشنویم. در ناحیه‌ای که برای بار آوردن زیتون بسیار گرم بود ، روغن تخم کنجد تنها جایگزین چربیهای حیوانی بود. بازهم روستائیان توانایی نداشتند که به اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای ازاین جایگزین بکار ببرند ، چون برای یك بوشل تخم کنجد بایستی مزد دوسه ماهشان را بپردازند ، گرچه یك بوشل پیمانه‌ی روغن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط یك شکل قیمت داشت .

با قیمتهائی که این اندازه نسبت به مزد بالا بود ، میتوانیم یقین داشته باشیم که فقط آنهائی که سرمایهٔ کاروبارشان بهتر بود روغن برای خوراك به کار میبردند ، و فقط توانگران میتوانستند آن را برای روغن‌مالی یا داروی برای انسان ، و کمتر برای حیوان ، به کار ببرند . تلف کردن روغن گرانبها برای چراغ تنها برای پرستشگاهها امکان پذیر بود .

پس از خوراك نوشابه می‌آمد . می فقط برای ثروتمندان بود ، و بهترین نوعهای آن را وارد میکردند ، چنان که از « سیاهه‌ی نوشابه‌ها » که نیوکدنصر منتشر کرده بود پیداست . برای مردمان پایین‌تر می از تپه‌های شمال غربی آسور واز « میرستان » وارد « سوریه‌ی شمالی » می آوردند . مو در خود بابل هم میروئید واز باغهای بیرون آن میکرد یاد شده است .

مردمان عامی بایستی خود را با نوعهای گوناگون « نوشابه‌های تند » خرسند سازند . از همه مردم پسندتر نبیذ خرما بود ، گرچه به میزان کمتری قدر آبجو را نیز میدانستند . قیمتها طبعاً بسته به اینکه نوشابه صاف یا سفید ، نو یا یك سال کهنه بود ، فرق میکرد . یك کوزه‌ی باندازه از می خام را میشد با کمتر از یك شکل به دست آورد . بیگانه‌ای که از بابل دیدن کرده بود گزارش میدهد که نبیذی از بالاترین جوانه های درخت خرما میساختند که شیرین ولی سردرد آور بود . آنهائی که توانایی داشتند می انگوری صاف بخرند تا هشت شکل برای یك کوزه میپرداختند .

در تابستان دراز بشدت داغ جلگه‌ی بابل ، بیگانه‌ای که از شمال سردتر می آمد ناچار بود که یا زیر زمین پناه ببرد و فقط غروب که خنك میشد بیرون بخرد . ولی بومی جان سخت همه روز را بی‌پوشاك یا با لباس کم که او را از آفتاب گشنده بیابد کار میکرد ، و در زمستان کوتاه که گاهی انتظار ژاله میرفت ، او میلرزید مگر آن که خورشید بیرون می آمد و سرمایی را که باران و نم در استخوان او فرو

5 - Xen. *Anab.* ii . 3 . 14 ff . ; cf. i. 5. 10.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برده بود بیرون میکشید . هیزم تقریباً وجود نداشت . بالاترین امیدش این بود که پس از جستجوی دراز زنها بادسته‌های بزرگ بوته های خار برسرشان پیدا شوند ؛ حتی این خارها فقط دمی بشدت میسوخت وتقریباً فوراً خاموش میگشت . پوشاك سنگین‌تر جزء ناگزیریهای زندگی شد .

از پیش‌از سپیده دم تاریخ نوشته ، گله‌های بزرگ گوسفند وبز که شبانان نیم‌وحشی آنها را می‌پائیدند در بیابان باز میچریدند . ازچیده‌ی پشم آنها وموی بز ، روستائیان پوشاك برای زمستان به‌دست می آوردند . در پادشاهی کورش ، بیش از پیش ، گله های بزرگ در انحصار پرستشگاهها بود که آمار دقیقی از زایش ، تلفات‌بدست‌جانوران‌وحشی‌واز دزدی ، واز حیوانهایی که سرپرستان‌باز میگردانیدند ، میگرفتند . در یك لوح که سیاهه‌ی درآمد یك پرستشگاه را داده ازپنج تن پشم گوسفند وچندصد پوند موی‌بز یادشده است ؛ پرستشگاه دیگری نزدیك‌به‌هفتهزار گوسفند یکجا دریافت داشت . انحصار پرستشگاهی قیمتهارا نیز بالا برد . حتی‌در عمده فروشی بایك شکل فقط دوپوند پشم میشد خرید . توانگران پانزده شکل ، که بیش‌از درآمد یکساله‌ی یك روستائی‌بود ، برای فقط یك پوند پشم که بارنگ گران ارغوانی رنگرزی شده بود می‌پرداختند . بااین وضع اگرروستائی یك‌جامه‌ی نو در سال میخرید در واقع خوشبخت بود .

کشت کتان که در میان مصریان از زمانهای باستانی معمول بود تازه در بابل آغاز شده بود . این کشت هنوزمحدود به باغها بود ودر کشتزار های باز هنوزنشانده نشده بود . بابل گمرکی که ازصنعتهای نوین حمایت کند نداشت . مالیات کتان سدی بیست‌وپنج بود ویکصد ساقه‌ی آن یك شکل قیمت‌داشت . میتوانیم بهای یك‌جامه‌ی تمام شده را که کتان‌باف فراهم میکرد بیانگاریم . آشکار است که صنعت بزرگ کتان بابل هنوز آغاز نشده ومربوط به دوره‌ی آینده بود .[۹]

در سده‌های پیش تندرستی طبقات پایین‌با آشامیدن مقدار زیادی شیروخوردن

۹ ـ سترابو ، دفتر ۱۶ ، ۱ : ۷ (کارگاه بزرگ کتان دربورسیپا) ؛ پس‌هرودوت جایی که (دفتر ۱ ، ۱۹۵) میگوید معمولا کتان می‌پوشیدند اشتباه کرده است .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پشم به صورتهای گوناگون نگاهداری میشد . شمار کم اشاره به فرآورده‌های شیری در سندهای ما نشان میدهد که بهداشت مردم آسیب دیده بود . شمار بسیار گوسفند و بز که پرستشگاهها داشتند شاید این دگرگونی را بیان کند ، اگرچه از یك بز میشد شیر پرچربی کافی برای بچه ها واز یك گوسفند شیر کافی برای شیر ترش شده (ماست) به دست آورد که هر رهسپاری با آنها به نام «لبن» یا «یغورت» آشنامست . در پادشاهی کورش قیمت میانگین چنین حیوانی ده شکل بود ، گرچه ادامه ی فرمانروایی هخامنشی قیمتها را افزایش داد . گوشت گوسفند یا بره ، بز یا بزغاله درمیان طبقه های پایین کمتر خورده میشد .

تقریباً همه‌ی چهارپایان بارکش که برای شخم‌زدن کشتزارها لازم بود از آن ملکهای بزرگ پرستشگاهی بود ، وبارعیت وآهنی که از آن خیش میسازند به پیمانکاران وام داده میشد . معمولا برای هر ورزگاو یك رعیت و یك خیش میدادند . کشاورزان خصوصی ناچار بودند برای خود گاو بخرند در دوره‌ی کندی قیمت هر ورزگاو حتی کمتر از بالاترین قیمتی بود که پانزده سده‌ی پیش حمورابی تعیین کرده بود ، که برای یك حیوان «پرداخته» از ده تا بیست شکل بود . به موازات چیزهای دیگر ، در دوره‌ی هخامنشی قیمت گاو نیز بالا رفت . برای بیشتر پریشان کردن کشاورز مستقل ، پرستشگاهها رقابت میکردند و برای چهارپایانی که از نظر آیین بی‌عیب و پرداخته بودند سه‌چهار برابر قیمت عادی پول میدادند . یك بار از فروش یك اسب میشنویم که تقریباً چهار پوند سیم به فروش رفت که برابر با مزد تقریباً ده سال یك کارگر عادی بود . حتی یك خر با خرمادە را کمتر میشد با پنج یا ده شکل خرید و ممکن بود قیمت آن تا دوازده برابر قیمت آخری برسد . مانند گوسفندان و بزها ، خرها را نیز عموماً بر روی گوششان داغ میزدند . داغ ستاره‌ای اشتار اورو‌ك اغلب برای ثابت کردن مالکیت چهارپایان و بردگان ذکر شده است .

۳ ـ ساختمان و زمین . ـ پرستشگاهها و کاخها را میشد با آجر بسازند . سوخت کمیاب و گران بود و شکفت نیست هی‌شنیم با یك شکل نمیشد بیش از پنجاه یا صد آجر خرید . آجرها ، چنان که در کاخ نبوکدنصر در بابل است ، در قیر میگذاشتند ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که گرچه با کشتی از اید (هیت) روی فرات می آوردند ارزان بود ، و قیمت ششصد پوند آن فقط یك شکل بود . چوب سرو یا کُنار را برای قاب از سوریه می آوردند و قیمتش بالا بود . یك تیرسرو یك شکل قیمت داشت ، و یا یك شکل میشد فقط ده پوند از چوب کُنار گرانبهاتر به دست آورد ، درحالی که یك در بزرگ چوبی ، مثلا برای پرستشگاه ، دو پوند و نیم سیم ارزش داشت . خانه‌های عادی را از خشت میساختند ، و خشت را در قالب آجر دارنده یا اجاره دهنده‌ی زمین درست میکردند . در یك خرید عمده ۲۵۰۰۰ خشت را پیمان بسته‌اند که ساخته ، شمرده ، و در انبار سپرده شود .

اگرچه همه‌ی فلزها را ناچار بودند وارد کنند ، قیمت آنها شگفت آور ارزان بود . از یك وارد کننده بنام ادین‌اهو که در ۵۵۰ سوداگری میکرد آمار دقیق داریم . مس به مقدارهای زیاد از قبرس وارد میشد و به نرخ سه و دو سوم پوند به یك شکل فروخته میشد . آهن از قبرس یا از ایلیان حتی ارزانتر بود و با یك شکل میشد تا پانزده پوند آهن خرید . این قیمتها اینقدر از زمانهای پیش پایین‌تر بود که میتوان یقین داشت که بهتر شدن کانگری و گداختن ، و همچنین بار بری سبب این اقتادن قیمتها بود . واردات دیگری را که ادین‌اهو ذکر کرده می ، عسل ، چوب ، سرب ، ماده‌های رنگرزی ، پشم رنگ شده ، لاجورد ، و زاج از هجر بود .

فروش و اجاره‌ی زمین و ملك دگر گونیهای مهمی را نشان میدهد . برای برآورد کردن این دگر گونیها باید نخست زمین اندازه گیری بابلی را به واحد مشترکی برسانیم . در این روش اندازه گیری بیست و چهار انگشت (اوبانو) یك ارش (اماتو) ، پیراهون هژده اینچ ، میشد . هفت ارش یك نی (قانو) میشد ، دو فوت و نیم . دو نی یك « گار » میشد . بخش‌های کوچك زمین را با ارش مربع یا نی مربع اندازه میگرفتند ؛ زمینها و کشتزارهای بزرگ را با مقدار بذر غله که برای کاشتن لازم بود . یك « گر » مساحتی بود که چهار و یك چهارم بوشل بذر لازم داشت ؛ یك « بی » تقریباً یك بوشل ، و یك « قا » برابر با ده « گار » کشتزار یا ۶۷۵ فوت مربع بود .

با یك شکل میتوانستند از یازده تا بیست و چهار « قا » زمین کشت نشده بخرند . در آغاز دوره‌ی کندی دو تا چهار « قا » زمین کشت نشده را میشد با یك شکل به دست

PDF.tarikhema.org

آورده، ولی در پادشاهی نبونئید فقط یك یا دو «قا» و در زمان داریوش اول قیمتها برای هر قا دو تا سه شکل بالا رفته بود. میوه‌ها و باغها قیمتش بیشتر بود: یك شکل و نیم برای هر قا در دوره کلدی، دو شکل در زمان کورش، دو تا سه شکل در پادشاهی داریوش، و زمینهای بویژه مرغوب به قیمتهای بالاتر.

در دوره‌ی کلدی میانگین قیمت یك خانه با زمینش هر نی پانزده شکل بود، در پادشاهی داریوش، میانگین چهل شکل بود که نزدیك به سه برابر افزایش یافته بود. گسستن شدید شمار قراردادهای فروش و جایگزین شدن قراردادهای اجاره، سرانزیر شدن مردم را به شهرها به شدت نشان میدهد. در زمان کلدیها یك خانه را میتوانستند با ده شکل کرایه کنند، در پادشاهی کورش کرایه پانزده شکل بود. در زمان داریوش به بیست و بالاتر از آن رسیده بود، و در زمان اردشیر اول به چهل شکل. معمولا اجاره بها در دو قسط و پیش پرداخته میشد، در آغاز ماه اول و قسط دوم در آغاز ماه هفتم. کرایه کننده قرارداد داشت که پشتبام را تعمیر نماید، چوبها را نو کند، شکافهای دیوارها را پر کند، و اگر دری میخواست ناچار بود خودش آنرا فراهم نماید.

۴ـ بانکداری. ـ بیگمان مهمترین پدیده‌ی اقتصادی برخاستن بانکدار خصوصی و در نتیجه گسترش بهناور اعتبار بود. کار وام دادن در دست پرستشگاه، تنها واحد بزرگ اقتصادی، بود، و وام اصولا به وابستگان پرستشگاه داده میشد. ولی ملکداران آسوری مرتب بذر پیشکی به روستائیان داده بودند. این وامها بی‌بهره داده میشد، و مرتب قرار براین گذاشته میشد که اگر وام سر خرمن پس داده نشد به آن افزوده شود، معمولا به نرخ صدی بیست و پنج به عنوان جریمه و نه به عنوان بهره‌ی حقیقی. این کار یك سودخواهی روشنفکرانه بود، زیرا نه تنها از این جلوگیری میکرد که روستائی در چنگ وام دهنده‌ی سودپرست بیفتد، بلکه اورا همیشه زیر دین ملکدار نگاه میداشت.

همین گونه در دوره‌ی هخامنشی، پرستشگاه یا پایوران آن جو، خرما، و گاهی فرآورده‌های دیگر به روستائیان خود وام میدادند. وام را بایستی سر خرمن دم در انبار پرستشگاه و طبق پیمانه‌ی یك باغ محلی پس بدهند. گاهی بویژه ذکر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشد که وام بی‌بهره‌ماند، ولی اغلب نبودن بهره بدون ذکر آن پذیرفته فرض میشد. بالاین حال وام بی‌سود نبود، زیرا نه‌تنها ملکدار بجای جو و خرمای کهنه برابر آن را از محصول تازه میگرفت، بلکه ممکن بود چیز های دیگری چون کاه، علوفه‌ی خوب برای گاو و گوسفند، یا فرآورده‌های فرعی درخت خرما، شاخه‌های خشک، برگ، جوانه، یا خرمای نارس بزمین‌افتاده که ارزش آنها درسرزمینی که هیچ چیز تلف نمیشد زیاد بود، به‌اصل وام افزوده‌شود. ملکداران بابلی گرفتن بهره‌ی جریمه را به نرخ زیاد درصورتی که وام سر خرمن پس داده نمیشد از آموریها یاد گرفته بودند. شمار وامهایی که بهره میگرفتند کم نبود؛ قاعدتا میزان صدی بیست بود، اگرچه چون بهره‌ی پنج یک‌برای کمتر از یک سال بود، بهره‌ای که گردمی‌آمد در واقع بالاتر از آن بود.[۱۰]

بانکداری خصوصی همچو یک کار بازرگانی در بابل نخست در پادشاهی کاشدالانو (۶۴۸–۶۲۶)* پیدا شد. در همان آغاز اعضای دوخانواده‌ی بانکداربزرگ، خانوادەی اگیبی وخانوادەی کم اهمیت‌تر ارانو را می‌بینیم. بزودی پس‌از کشف آنها حدس زده شد که خانواده‌ی اولی یهودی و نام بنیادگذار آن یعقوب بود. خواهیم دید که دلیلهای دیگری نیز برای باور کردن آن هست.

هرجا که اعتبار همچو یک معاملەی سوداگری بقاعده داده میشد و شهرت وام‌گیرنده خوب بود، صورت سند ساده بود، وتقریباً بدون استثنا بهره بیست درصد بود: «هرماهه به یک منه یک شکل سیم افزوده خواهد شد.» ازنمایل به یک نرخ بهره‌ی پایین‌تر در آغاز دوره‌ی کلدی به‌تندی جلوگیری شد، و در سراسر نیمه‌ی اول دوره‌ی هخامنشی میزان نرخ ثابت گشت.

هرجا که اعتبار وام‌گیرنده بیشتر موردشک بود، یک جریمه‌ی سخت درصورتی که وام در سر رسید پرداخت نمیشد به آن افزوده میگشت. یاد داشت را ممکن بود یک نفر دوم پشت نویسی کند که درصورت کوتاهی در پرداخت، او پاسخگو بود.

10 - Cf. W. H. Dubberstein, «Assyrian - Babylonian Chronology,» *JNES*, III (1944), 38 - 42.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی در بیشتر این وامهای شکدار بهره‌ای گرفته نمیشد؛ بجای آن، وام دهنده گروگانی میگرفت ــ یك خانه، یك تکه زمین، یا یك برده. نمونه‌ی بارز داشت این بود: «هر گاه پول پس داده شد گروگان باز گشت داده خواهد شد؛ اجاره‌بهایی برای گروگان نخواهد بود و بهره برای پول نخواهد بود.»

به ظاهر بخشودگی بهره ممکن است به نظر بیاید که به سود بدهکار است، و از همین نظر به محکومیت رباخواری در شریعت عبریها میگریم. در واقع جایگزینی گروگان همانی به سود بستانکار بود. اگر بدهکار میتوانست بلافاصله پول را فراهم کند و گرو را باز یافت نماید، یا زهم بستانکار از خدمتگزاری برده، یکاربردن خانه، یا ازفرآورده‌ی کشتزار بهره برده بود ــ که همه‌ی اینها خیلی بیشتر از بهره‌ی ثابت ارزش داشت. در همان حال او تأمین بیش از کافی برای پولی که وام داده بود در دست داشت، و اگر بستانکار دربپرداخت کوتاهی میکرد، چنان که بیگمان اغلب پیش می‌آمد، بستانکار گرو گان را صاحب بی‌چنگ آورده بود. این که جایگزین کردن گرو گان بجای بهره چقدر کم از حقوق بیچارگان حمایت میکرد از پیش - بینی نوع دوستانه در قانونگذار عبری پیداست که همچو یك امتیاز فوق‌العاده دستور داد که اگر جامه‌ی کسی به گرو گرفته شود باید شب هنگام به او پس داده شود تا پوششی داشته باشد که شب در آن بخوابد![11]

وامهای دیگری نیز بود که هم گرو و هم بهره میخواست. در پاره‌ای از آنها، حتی برای مقدار کم، شرط شده است: «هرچه که در شهر و بیرون شهر از آن اوست گرو ست.» از سوی دیگر گاهی وامهایی می‌بینیم که نه بهره و نه گرو دارد، ولی این گونه وام را بانکدارانی که کارشان این بود هرگز نمیدادند؛ این وامها برای کار راه انداختن خویشان و دوستان در مدت کوتاهی بود.

بهره را اغلب بایستی هرماه بپردازند که نتیجه‌اش بهره‌ی مرکب بود. گاهی ممکن بود بهره بماند تا اصل پرداخت شود. پرداخت وام به قسط معمول بود، و هربار رسید جداگانه داده میشد. وقتی که تمام وام پرداخت میشد ــ و گاهی بدهکاران

۱۱ ــ سفر خروج ۲۲ : ۲۶ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوشبخت پیدا میشدند که بپردازند ـ لوح اصلی بدهکاری را از میان می بردند که در آینده دیگر ادعایی نشود . پس میتوان یقین داشت که لوحهایی کـه بازمانده وامهایی‌را نشان میدهند که دیگر بدهکاران نمیتوانستند از گرو دربیاورند .

هرچه بیشتر این‌سندها را بررسی کنیم بیشترمتوجه میشویم که در این‌دوره اعتبار تاچه اندازه زیاد به کار میرفته . زمین‌وملك ، خانه ، چهارپایان ، حتی بردگان نسیه خریده میشدند . دراین‌فکرمی‌افتیم‌که بالارفتن‌غیرعادی قیمتها شایدتا اندازه‌ای بستگی به‌آن چیزی دارد که امروزه تورّم اعتبار میخوانیم . وقتی می‌بینیم که قسط آخری‌وام یك کشتزاررا نوه‌ی‌خریدار اولی پرداخت‌مینماید ، درمی‌یابیم که خرید به قسط شاید همان دشواریهایی را پیش می‌آورد که درآخرین دوره‌ی رکود بازار درامریکا دست داد .

یك جنبه‌ی دیگر زندگانی اقتصادی آن زمان به‌طور شگفت آوری مانند امروز است . در زمانهای پیش پایوران بلندپایه‌ی پرستشگاه حقی به بـرخی از قربانیها در روز های معینی همچو جزئی از شغلشان قبلا به دست می‌آوردند . این حقوق را درآن‌عصر در بازار باز نه فقط برای یك روز معین بلکـه برای بخشی از روز خرید وفروش میکردند . پرستشگاه یك شرکت بسیار بزرگی شده بود که سهام آن را میشد تقریباً مانند بورس امروزین واگذار کرد .

از نظر سوداگران ، بابل دارای یك‌دستگاهی‌برای سوداگری بود که‌به‌طور قابل توجهی مانند دستگاههای امروزین بود . تسهیلات اعتباری آن بویژه ذکر- کردنی است . از نظر تاریخ نویسی کـه به جریان کارهای اجتماعی علاقمند است چیزهای بسیاری دربر داشت که از خطر آگاهی میداد . فصلهای آینده‌ی این کتاب نشان خواهد داد که چگونه درزیر برومندی و کامیابی طبقه‌های بالاتر ، نیروهایی در کار بود کـه تمام این ساختمان سوداگری خیره کننده را واژگون سازد و به ویرانی کشاند .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل ششم

کمبوجی و کشودن مصر

موقعیت کمبوجی در بابل

کمبوجی، پسر بزرگ کورش از کاساندانه، دختر فرناسپس از خانواده‌ی هخامنشی، هنگام کشودن بابل یک مرد رسیده‌ای بود. تحریکهای آزار رساننده‌ی اندرون هنوز به‌دربار پارسیان راه نیافته بود، گرچه درآیندگی نزدیکی انتظار آن میرفت. برای برطرف کردن هر گونه خطر، کمبوجی پیدرنگ به‌عنوان «شاه پور» شناخته شد. در فرگفتی که کورش برای بابلیها بیرون داد آنها را آگاه نمود که بغ بزرگشان، خاوند مردوک، نه تنها او را بلکه «پسر خود» کمبوجی را آفرین داده، «و ما، در پیشگاه او و پیریا، بنیادی خداوندگاری والای اورا ستودیم.» هرگاه که بغان همه‌ی بابل درخوانده میشدند که هر روز درپیشگاه بیل ونبو برای زندگی دراز برای خود او دعا کنند، و سخن فیض بیش خاوند مردوک به‌زبان آورند، در دعا کمبوجی را با کورش با هم یاد میکردند.[۲]

بیش‌ازان که سال بتخت‌نشستن‌اش به‌پایان برسد، کورش به همدان باز گشت، و کمبوجی را همچو نماینده‌ی شخصی خود باز گذاشت تا آیین دستور داده شده برای

۱ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۸؛ دفتر ۳، ۱؛ دفتر ۳، ۲.

۲ ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۲۶ـ۲۸، ۳۴ـ۳۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه را در جشن سال نو که نزدیک میشد انجام دهد. در چهارم نیسان، ۲۷ مارس ۵۳۸، کمبوجی به عنوان پسر کورش به پرستشگاه نبو در بابل در خیابان مقدس اشتار میان جشنکده و اساگیلا رفت. آنجا سر پرستار نبو همراه با پرستاران دیگر کمبوجی را پذیرفتند، و کمبوجی به آنها چیزهای نیک، پیشکشهای معمول سال نو، هدیه کرد. آنگاه که کمبوجی دستان نبو را گرفت، این بغ به او چوبدستی راستکاری را پیشکش نمود. «شاهپور» که گرد او را نیزه‌داران و کمانداران گوتیوم گرفته بودند از راه مقدس اساگیلا روان گشت و آماده‌ی انجام دادن تمام آیین شد. نبو هم با او به راه افتاد. پرده‌ی میان خاورند مردوک و پسرش برداشته شد، و «شاهپور» چوبدستی را به مردوک پیشکش کرد، و پس از آن که خود دستان مردوک را گرفت ودر برابر او کرنش نمود چوبدستی را باز یافت.[۴] فقط پس از آن که کورش بدین گونه بوسیله‌ی نماینده‌ی خود خشنودی خاوند بزرگ بابل را به دست آورد دلگرم شد که عنوان «شاه بابل» را بیش از عنوان عمومی «شاه سرزمینها» بفزاید.

معمولا درباره‌ی زندگانی یک واسپور شرقی بیش از بخت نشستن اش چیزی نمیدانیم؛ او در اندرون پنهان می‌ماند. به سبب موقعیت یگانه‌اش در بابل، کمبوجی استثناست. سنادگاه او، برخلاف انتظار ما، در بابل نبود، بلکه بسوی شمال در سیسار بود. اینجا در یک سند از ۲۰ فوریه ۵۳۵ اشاره‌ای به خانه‌ی نبو-هار-شاری او سپور، پیشکار «شاهپور»، می یابیم. این نام برمعناست، زیرا پدری که پسرش را «نبو پسر شاه را بیاباد» میخواند فقط میتوانست بالمثل را در یاد داشته باشد. به عبارت دیگر، کمبوجی نه تنها کارگزارانی را که در پادشاهی نبوتئید کار میکردند در شغلهایشان نگاه داشته بود، بلکه او بلندپایگان پیشین کاخ را نیز نگاه داشت.[۵] بازار او، یک خانه‌ی «شاهپور»، در ۱۰ اوت ۵۳۶ در سیسار میباشد. یک دیگری، بان-اشور-لومور، در مارس یا آوریل ۵۳۲ گواه بود. دیرتر در همان سال اتی-مردوک-بالاطو،

۴ ـ کورش، سالنامه، ستون ۳، بند ۱۱، ۳۴–۳۸.

5 - VS, Vol. V, No. 129; cf. No. 60 (سال دوم داریوش).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پانکدار بزرگ: سه پوند و شانزده شکل سیم به پیشکار شاهپور کمبوجی وام داد.
در سوم مارس ۵۳۰ همین آتی‌مردوک‌بالاتو برده‌ی خود را به کارآموزی چهارساله
نزد سنگتراشی که برده‌ی شاهپور کمبوجی بود گذاشت که این هنر را کامل
بیاموزد.[5] این نظرهای کوتاه که به زندگی کمبوجی افکندیم وامپوری را نشان
میدهد که سخت سرگرم کارهای روزمره‌ی خرد است.

با هشت سال ماند گاری در بابل، که در این مدت آیین جشن سال نو را به
نمایندگی پدرش انجام داده بود، بومیان به دیدار کمبوجی همچو فرمانروای خودشان
خو گرفته بودند. دستور یك رسم پارسی این برد که شاه نباید کشور خود را ناپایدار
برای رفتن به یك جنگ بیگانه ترك کند، بلکه باید جانشین خودرا بگمارد. پیش
از آن که کوروش روانه‌ی کارزار برضد ماساگتی‌ها بشود، او کمبوجی را به شاهیاری
شناخت و به او اجازه داد که عنوان رسمی «شاه بابل» را به کار برد و برای خود
ادعای پهناورتر «شاه سرزمینها» را نگاه داشت. بیدرنگ پس از آن که کمبوجی
بار دیگر در نوروز ۲۶ مارس ۵۳۰ «دستان خاوند را گرفت»، سندهای سوداگری
با هردو عنوان تاریخگذاری شده است.[6] تا سپتامبر ۵۳۰ خبر مرگ کوروش رسیده
بود، و کمبوجی عنوان کامل پدرش را، «شاه بابل، شاه سرزمینها»، برای خود گرفت.
به رسم ایلامی او دو خواهرش اتوسا و رودکسانا را به زنی گرفت.[7] آنگاه آماده‌ی
تاخت و تاز به مصر شد، که بازپسین شاهنشاهی از چهار شاهنشاهی‌ای بود که هنوز
گرفته نشده بود.

کارزار مصر

اما سیس به پشتیبانی سربازان مزدور یونانی برنامه‌ی ضد ملی و ضد دینی
خودرا پیش برده بود، و ناخرسندی درمیان مردم بسیار بود. نخت‌هارهبی، فرماندار

5 - J. P. Strassmaier, *Inschriften von Cyrus* (1900), Nos. 199, 270, 325, 364.

6 - Waldo H. Dubberstein, «The Chronology of Cyrus and Cambyses,» *AJSL*, LV (1938), 417 ff.

نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۸؛ دفتر ۲، ۱؛ دفتر ۳، ۲۰؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۱، خلاصه‌ی ۲۹؛ گزنفون، پرورش کوروش، دفتر ۸، ۷: ۱۱؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۱، خلاصه‌ی ۲۹.

۷ - کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۴۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دروازه‌های درآبگاه از خشکی و دریا، نوشته‌ای که وفاداری او را بسیار مورد شك میمنمود پیش از آن برپا کرده بود.[8] فتیقیان وعده‌ی وفاداری را که به پدرش داده بودند، باز کو کردند، و شهرهای نوزادشان در قبرس پیام فرمانبرداری رسمی خود را به او فرستادند.[9] در دست داشتن ناوگان آنها همایش اختیارداری دریای مدیترانه بود، و بنابراین تازندگان نیروهای خود را در اکه تمرکز دادند.

اما سیس پیر ناتوان با پولیکراتس، فرمانروای سامیوس و مهتر دریای اژه، هم پیمان شده بود. تحریکهای آزادگان سبب روبرگرداندن یونانیان شد و پولیکراتس این شاروندان ناخرسند را با کشتی فرستاد که زیر فرمان کمبوجی خدمت کنند. سرکردگی سربازان مزدور یونانی، فانس هالیکارناسوسی، با مزدبردار مصری خود درافتاد و با آگاهی نظامی پرارزش بسوی کمبوجی گریخت. شتربرای آب دادن به سربازان که از میان بیابان میگذشتند از شاه عربها کرایه کردند، که این نخستین اشاره‌ی هرودوت به نبطی هاست که کرانه را از غزه تا ایشیموس در دست داشتند.[10]

کنار مرداب سربونی، پنهانگاه تیفون زشت‌کردار، و کوه کاسی، کمبوجی به شاخه‌ی پلوسی نیل رسید، و آنجا خبر یافت که پسامتیك (پسامتیتوس) سوم جانشین اماسیس شده است. یك نبرد همزور ـ یونانیان در هر دو سپاه بودند ـ با پیروزی پارسیان پایان یافت؛ دو نسل بعد هرودوت از استخوانهای مردگان بخاك سپرده نشده یاد میکند. فرمانده دریایی اودجاهورسنه به خیانت تسلیم شهر رزمی ماتیس را پیش آورد. هلیوپولیس باحاصره گرفته شد، و پسامتیك به آن‌ور رودخانه گریخت تا در عفیس پناهنده شود. در اوایل ۵۲۵ عفیس گرفته شد؛ نخست با پسامتیك خوشرفتاری شد ولی بزودی متهم به نقشه چینی گشت و اورا کشتند.[11]

8 - P. Tresson, *Kêmi*, IV (1931), 126 ff.

۹ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۹.

۱۰ ـ همان کتاب، ٤ و پس از آن، ۴۹ و پس از آن.

11 - Herod. iii. 11 ff; Ctes. *Pers.* xii, Epit. 40, Frag. 30 (Athen. xiii. 560 B); Plato *Menex.* 239 E; Diod. x. 13-14; Just. i. 9. 3; Polyaen. vii. 9; Jamblichus *Vit Pythag.* 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با بودن « کارخانه »ی ناوگرانبیس در اختیار پارسیان ، دادوستد پرسود یونانیان با مصر در دست کمبوجی افتاد : خوشبختانه کمبوجی جوانمرد بود و داد ر- ستد گران یونانی کشور را فراگرفتند .[۱۲] زمانی که لیسیان و یونانیان سیرنه و برقه فرمانبرداری خودرا بوسیله‌ی ارکسیلاوس گزارش دادند ،[۱۳] نیمی از جهان یونانی- به یقین نیمه‌ی ثروتمندتر و پیشرفته‌تر آن - زیر فرمانروایی پارس بود . کارزاری که برخند کارتاژ طرح شده بود با خودداری فنیقیان از تاختن به یک شهر زادوبوم خودشان عقیم ماند .[۱۴]

کمبوجی سربالای نیل به راه افتاد . واحدی خرگه از نیمی اشغال شد ، ولی زمانی که یک دسته از سربازان کوشیدند که واحدی امون رابگیرند ، به امیدایین که وخشگاه را بسوزانند ، با یک توفان شن از پا درآمدند . مردانی از الفانتین فرستاده شدند که در میان اتیوپیها که پیرامون تپه پادشاهی‌ای با یک فرهنگ نیمه مصری برپا کرده بودند جاسوسی نمایند . گزارش آنها پر از شگفتیها بود . آنها حکایت کردند که اتیوپیها عموماً تا صد و بیست سال و برخی بیش از آن زندگی میکردند . خوراك آنها گوشت کباب بود و شیر بسیاری آشامیدند . در هرغزاری بیرون پایتخت رهبران شب هنگام کبابها را میگذاشتند که فردا هر که میخواهد بخورد : این همان « خوان خورشید » مشهور بود . میگفتند که شاه آنجا بلندترین و راست قامت‌ترین مردان است . حتی دستگیر شدگان را با زنجیرهای زر می‌بستند ، ولی پرنگ کمیاب و پر ارزش بود . تابوت مردگان را از شیشه میساختند که از میان آن نما دیده میشد : یک سال آنها را درخانه نگاه میداشتند و قربانی برات میکردند ، آنگاه در پیرامون شهر آنها را بر پا مینمودند . از شگفتیهای دیگر در اتیوپی فیل و آبنوس بود.[۱۵] کمبوجی اتیوپیهای هرز را به فرمانروخود افزود ، ولی بابودن

۱۲ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۳۹ .
۱۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، ۱۳۷ ، ۱۹ .
۱۴ ـ همان کتاب ، دفتر ٤ ، ۱٦۵ .
۱۵ ـ همان کتاب ، ۱۸ وپس از آن ، ۱۱٤ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« انبارگاه کمبوجی » در آبشار دوم ، آنرقه نرسید . [۱۶] مصر به صورت شهرستان مودرایا درآمد ، و ممفیس پایتخت آن شد . در دفنه درشرق دلتا ، در دیوار سفید ممفیس (که گفته میشد منس آنرا در برخوردگاه دو مصر و آنور رودخانه از پایتخت درجایگاه فاهری کهنه ، بابل مصری ، ساخته بود) ، و در الفانتین پایین آبشار اول ، که در آنجا سربازان مزدور یهودی نشیمن کرده بودند ، [۱۷] پادگانها به پایین مرزها می‌پرداختند .

مصر زیر فرمانروایی کمبوجی

داستانهای دیوانه گری های کمبوجی را در مصر باید گزافگویی شمارد . [۱۸] این دشنام که بسیار باز گو شده که او یک گاو ایپیس را کشت دروغ است . در سال ششم اش (۵۲۴ ق م) ، زمانی که کمبوجی به لشکر کشی دراتیوپی از مصر دور بود گاو مقدس مرد . گاو ایپیس بعدی که در سال پنجم کمبوجی زاییده شد تا سال چهارم داریوش زنده ماند .

مانند کارهای دیگرش ، کمبوجی از اماسیس پیروی کرد ، و او نخستین کسی بود که نامش را روی تابوت سنگین یک گاو ایپیس گذاشت ، و نخستین کسی بود که واداشت تابوت را از یک تخته سنگ شاهانه‌ی سنگ سماق خاکستری رنگ بتراشند . روی آن جمله های شاهانه ای که مصریها به آن خو گرفته بودند کنده شده بود : « هوروس ، سامتووی ، شاه مصر بالا و پایین ، هستیوزه ، پسر رع ، کمبوجی ، همیشه زنده ماناد . او برای یادمان پدرش ، ایپس ـ اوسیریس ، تابوتی از سنگ سماق ساخت ، که

۱۶ ـ همان کتاب ، ۲۵۰ ، ۹۷ ؛ دفتر ۷ ، ۶۹ ؛ دیودوروس ، دفتر ۱ ، ۴۶ ؛ ۱ : ۳ ، دفتر ۳ ، ۱ : ۴ ؛ استرابو ، دفتر ۱۷ ، ۱ ، ۵ ؛ پلین ، دفتر ۶ ، ۱۸۱ ؛ پتولمه ، دفتر ۴ ، ۷ .

۱۷ ـ نامه‌ی اریستئاس ۱۳ .

۱۸ ـ درباره‌ی مصر زیر فرمانروایی پارسیان نگاه کنید به G. Maspero, *Passing of the Empires* (1900), pp. 656 ff.; E. A. W. Budge, *History of Egypt*, VII (1902), 42 ff.; W. M. F. Petrie, *History of Egypt*, III (3 d ed, 1925), 360 ff.; H. Gautier, *Le Livre des rois d' Egypte*, IV, No. 1 (1915), 135 ff.; G. Posener, *La Première domination Perse en Egypte* (1930).

19 - Herod . iii . 27 ff.; Plut. *De Isid.* 44; Just. i. 9; Clem . Alex . *Protrept.* iv. 52 . 6 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه مصر بالا و پایین، هستیوره، پسر ره، کمبوجی، که زندگانی، پایداری، بخت خوب، تندرستی، شادمانی همه بداو داده شده، که چون شاه مصر بالا و پایین جاودان نمایان است، هدیه نمود.»

در سنگ یادبودی که همراه آن است روی سنگ آهک کمبوجی در لباس شاهانه ی بومی نمایانده شده؛ مار دمدار مقدس را پوشیده و در پیش جانور مقدس به احترام زانو زده است. نوشته حکایت میکند که پس از آن که همه گونه آذین در تالار مومیایی انجام یافت، چگونه به فرمندی شاه مصر بالا و پایین، فرزند ره، زندگی جاودان بخشیده، بغ، پدرش ایپس ـ اوسیریس، به آرامش به خورباران زیبا آورده شد، ودرنسا کده آرام گرفت، جایی که شاه فرمند برای او ساخته بود. دیگران برای او بافته ها، خرمکها، همه ی زیور ها، و هر گونه چیز گرانبها ساختند؛ همه به فرمان شاه فرمند انجام گرفت.[۳۰] در سال ششم کمبوجی، اتیاواهی پارسی، پسر ارتامس و قانچو، «خواجه سرای» (ساریس) پارسی و فرماندار کوندیوس، گروهی را به کانهای سنگ در بیابان وادی حمامات رهبری کرد تا مواد ساختمانی تازه ای برای نوسازی پرستشگاهها به دست بیاورد.[۳۱]

این که قصه های وحشیگری کمبوجی عقیده ی همزمانهای او نبوده از شرحی که او در جاهور سنه، در باسالار بارگان شاهی در زمان اماسیس و پسامتیک و پریستار بنفیاتونئیت در ساتیس، داده ثابت میشود. چون آن را در زمان داریوش نوشته، زیر فشار نبوده است که از سرور پیشین خود به مهربانی یاد کند. شاه بزرگ همه ی کشور های بیگانه، کمبوجی، به مصر درآمد، و بیگانگان همه ی سرزمینهای بیگانه باو بودند. او سراسر این سرزمین را گرفت، بیگانگان نشیمنگاه خود را برقرار کردند، واو فرمانروای بزرگ مصر، خاوند بزرگ همه ی کشورهای بیگانه بود. شاه فرمند پدر با سالار پیشین، که بطرف تازندگان روی آورده بود، مقام

20 - B. Gunn, *Annales du Service*, XXVI (1926), 85 - 86; E. Chassinat, *Recueil de travaux*, XXI (1899), 57; XXIII (1901), 77 ff.; Posener, *op. cit.*, pp. 3 ff.; cf. Richard A. Parker, «Persian and Egyptian Chronology,» *AJSL*, LVIII (1941), 286-87.

21 - J. Couyat et P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), No. 164; Posener, *op. cit.*, No. 28; cf. Parker, *op. cit.*, pp. 287 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سربزشکی داد ؛ او پاشاه چون همشین میزیست وبه کارداری کاخ گماشته شد .
اودجاهورسنه عنوان رسمی پادشاه مصر بالا وپایین فرزند ره ، را برای کمبوجی
فراهم کرد .

اودجاهورسنه بزرگی ساتیس ، نشیمنگاه نثیت بزرگ ، مادری که ره را زاییده
بود ، وهمچنین بزرگی نشیمنگاههای اوسیریس ، ره ، واتوم را به کمبوجی فهماند .
او از بیگانگانی که در پرستشگاه نثیت نشیمن کرده بودند به پاشاه گله کرد ، پ شاه
فرمان داد که آنهارا بیرون برانند . کمبوجی نیز ویران کردن خانه های سربازان
مزدور یونانی را با کلاههایشان ، بادیاوری پرستشگاه وباز گردانیدن رعیتهای آن را ،
بازدادن درآمدهای ملکهای وقف نثیت وایزدان دیگررا ، و نوگری جشنها را آیینها
را چون پیش فرمان داد . کمبوجی خود از ساتیس دیدن کرد ، [۴۲] به پرستشگاه
درآمد ، در پیشگاه نثیت ستایش کرد ، وقربانیهایی برات نمود چنان که هرشاه
خیرگری پیش ازاو کرده بود . [۴۳]

همه ی پرستشگاهها چون پرستشگاه ساتیس خوشبخت نبودند . این را از
سیاهه ی « کارهایی که در باره ی پرستشگاهها باید در خانه ی داوری رسیدگی
کنند » کشف میکنم . درآمدهای پرستشگاههای ممفیس ، هرموپولیس پاروا ، و
بابل ممر مانند گذشته باید بخش شود ؛ بجای دهشهای پیشین باید به پرستاران
پرستشگاههای دیگر زمینهایی درمردابها وسرزمینهای جنوبی داده شود که از آنها
خودشان باید هیزم والوار برای کشتی سازی بیاورند . شمار گاو و گوسفند که در
زمان فرعون اماسیس هدیه میشد نصف شد . ولی درباره ی مرغها ، کمبوجی فرمان
داد : « آنهارا به ایشان ندهید ! بگذارید پرستاران غاز بار آورند و به پرستشگاهشان
بدهند . » ارزش درآمد های بازداشته به ۶۰،۵۳۰ دبن ، ۸ قات سیم ، ۱۷۰،۲۱۰
پیمان غله ، و ۶،۰۰۰ گرده نان ، با گاو و گوسفند ، پرنده ، صمغ خوشبو ، بابیرس ،

22 - Herod. iii , 16 .

23 - V. Marruchi, *Il Museo egizio Vaticano* (1899), pp. 79 ff.; Petrie, *op. cit.*, pp. 360 ff.; G. Farina, *Bilychnis*, XXXIII, Part I (1929), 449 ff.; Posener, *op. cit.*, No. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کتان برآورده شده است.[۳۴]

طبق این فرمان، دیگر دهشی از فرمانروایان پارسی به پرستشگاهها از فرآورده‌های طبیعی نمی‌یابیم؛ تنها همین بسنده بود که سرزبانها بگفتند که کمبوجی سرور سختگیری نسبت به مصریها بود. پس از یك سده یهودیهای الفانتین میمالیدند که در حالی که همه‌ی پرستشگاههای بغان مصری وقتی که کمبوجی به تاخت و تاز پرداخت برانداخته شدند، چگونه پرستشگاه آنها دست نخورده مانده.[۳۵] سرانجام، سیب ویران شدن هلیوپولیس و تبس را خشم کمبوجی دانستند.[۳۶]

نزدیك به پایان سده‌ی هشتم، قراردادهای نوشته ـ پیشینیان پاپیروسهای بسیار که از دوره‌های هلنیستی و رومی مانده ـ عموماً به کار میرفت. اینها با سندهای میخی بسیار همانندی دارند و نشان میدهند که روش تازه‌ی دفترداری زیر نفوذ آموری وارد مصر شده بود. نزدیك یك خط نویسی که تندتر نوشته میشد درست شد؛ یونانیان آن را «مردمانی» یا «همگانی» میخواندند، در برابر خط پرکارتر «هیرمیدی» که از آن پس بیشتر صدور به نوشتن کتابهای مقدس شد. این پاپیروسهای «مردمانی» نشان میدهند که پس از کشورگشائی پارسی زندگانی مانند معمول بیش میرفت. مثلا، از سیوت، که بعدها به نام لیکوپولیس خوانده میشد، از دو پسر عمو میشنویم که در سال هشتم کمبوجی یك بار دیگر درباره‌ی دادن ترتیبی برای دارایی‌ای که بیشتر در زمان اهامسیس میان پدرانشان بخش شده بود موافقت کردند. علاوه بر ملك و حقابه، از بخش کردن درآمدهایی میشنویم که از حق سرپرستاری پرستشگاههای شهر سمان گرگ، حق نویسنده بودن، دریافت بردن از ماهیانه‌ی پرستشگاهها در چند روز سال یا در چند جشن حاصل میشده است. پاپیروسهای دیگر از سیوت سیاهه‌ی بخششهای ماهیانه را از می و روغن به سرکار تماکده، به جمعیت زیارت

24 - W. Spiegelberg, *Die Sogenannte demotische Chronik* (1914), pp. 32 ff.

(دکتر جرج هیوز آن را رسیدگی کرده است.)

25 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 30.

۲۶ ـ سترابو، دفتر ۱۷، ۱: ۲۷، ۴۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یقان) ، به سر دبیر ستار ، و به فرماندار شهرستان دربر دارند .[۳۷]

ربودن شدن تاج و تخت بدست بردی

کمبوجی خویشاوند خود اریاندس را به شهریاری گماشت[۳۸] و بسوی میهن بازگشت . در اکباتانا از دیاک گزارش خبر یافت که بردی تاج و تخت را برای خود ربوده ، و آنجا کمبوجی مرد ، و گفته شده است که خودکشی کرد .[۳۹] بردی که پوتانیان او را به نامهای گوبارو ، سمردیس ، مارودونیوس ، مرفیس ، تنااوکسارس ، یا تانیوکسارکس می شناختند ، برادر تنی کمبوجی بود . پس از مرگ پدرش کاردار ی ماد ، ارمنیه ، و کادوسیه به او داده شده بود . در ۱۱ مارس ۵۲۲ ، در کاخی به نام پیشیاثوه وادا بر کوه ارکدریش ، او خود را شاه اعلام نمود . تا ۱۴ آوریل در بابل پذیرفته شد . او به اندازه ای دیر در «سال یکم نشستن» اش شاه شده بود که بزودی «سال یکم» شد . تاریخ نویسان بابلی به اندازه ای سرگردان شده بودند که کدام سال را برای تاریخگذاری به کار ببرند که هنوز هم جانشینان امروزی خود را سرگشته میدارند.[۴۰]

تا اول ژوئیه سراسر شاهنشاهی بردی را به پادشاهی شناخته بودند .

مردم زیردست با شادی بردی را خوش آمد گفتند ، زیرا او سه سال باجها و سربازگیریها را معلق گذاشت ؛[۴۱] ولی آزادگان شهرستانها از این که او با ویران

27 - H. Sottas, *Annales du Service*, XXIII (1923), 34 ff. دیگری از سال هشتم (W. Spiegelberg, *Demotische Denkmäler*, III [1932], 42 ff.) است

۲۸ – هرودوت ، دفتر ۴ ، ۱۶۶ .

۲۹ – همان کتاب ، دفتر ۳ ، ۶۴ و پس از آن .

30 - R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C.-A. D. 75* (1942), p. 12; بهستان ، بند ۱۱ ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۷۷۴ ؛ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۶۱ و پس از آن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه ی ۳۹ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۷ ، ۱۱ ؛ هلانیکوس ، گزته ی ۱۸۰ (۱) . نیز نگاه کنید به Olmstead, « Darius and His Behistun Inscription, » *AJSL*, LV (1938), 394 ff. که سالنامه آن باید از روی این کتابها درست شود Cameron, «Darius and Xerxes in Babylonia, » *AJSL*, LVIII (1941), 314 ff.; Parker, *op. cit.*, pp. 285 ff. ; also W. Hinz, «Das erste Jahr Grosskönigs Dareios,» *ZDMG*, XCII (1938), 146 ff.

۳۱ – هرودوت ، دفتر ۳ ، ۶۷ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردن جاهای مقدس محلی پرستش و کیش را تمرکز داده بود خشنود نبودند. به اوروفت بسنده داده نشد که اصلاحات خودرا استوار سازد، زیرا در ۲۹ سپتامبر ۲۲ ه، فقط پس از هشت ماه فرمانروایی، بدست داریوش در سکیثوونش در نسای ماد کشته شد.[۳۳]

۳۳ - بهستان، بند ۱۳؛ هفت‌ماه پادشاهی، کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۴۰، نیز نگاه کنید به Paker and Dubberstein, *op. cit.*, p. 12.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هفتم

پیغامبر زردشت

رؤیای اهورمزد

زردشت پیغامبری خود را پیرامون نیمه‌ی سده‌ی ششم در گوشه‌ی شمال‌غربی فلات ، آنجا که سیصدسال پیش آسوریها از پارسوا باج دریافت داشته بودند، آغاز نمود . معنای نام او «با شترهای زرین» بود ؛ پدرش پورشسپ ، «با اسبهای ابرش» ومادرش دوغدو ، «آن که گاوهای سفید را دوشیده .» همه‌ی این نامها از زندگانی سازه‌ی نیمه شبانی گرفته شده است . نژاد او سپیتم ، «سفید» بود .

خدای او اهورمزد ، «خداوند خردمند» ، سرور رسمی پنان ملی پارسی از زمان اریارامن بود . در رؤیا اهورمزد به زردشت نمایان شد :

چند تورا شناختم ای اهور مزد ،
آنگاه که در زایش زندگی تورا نخست دیدم ،
آنگاه که کردارها و گفتار های پاداش ساختی ،
بد برای بدی ، سرانجام زیان برای خوبان ،
از هنرت در پیمان آفرینش یافتم .

که بر آن پیمان تو خواهی آمد بامیزوی سپندت ،
مزدا ، پاشهریاری (ملکوت) ، آنجا با وهومن (فکر خوب) ،
که از کردارش جهان از اشه (راستی) افزونی یابد ،

1 . Cf. Olmstead, «Zoroaster,» *Review of Religion*, IV (1939), 3 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوری آنان را آرمد (پرهیزگاری) فرا خواهد گفت ،
از خرد تو که هیچ کس نتواند فریفت .

سپند تو را شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
و مرا پرسید : « که هستی ؟ از آن که هستی ؟
با کدامین دخش (داغ و نشان) بشناسانم روزهایی را
برای پرسش آنچه از آن تو و از خویشتن توانست ؟ »

آنگاه اورا گفتم : نخست ، من زردشتام ،
براستی دشمن دروغزن تا آنجا که بتوانم ،
ولی برای راستکاران پشتیبانی زورمند خواهم بود ،
تا نعمتهای آینده ی شهریاری آرزوشده را به دست آوردم ،
چندان که تو را ، مزدا ، می ستایم و می سرایم .

سپند تو را شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
بپرسش ایش : « که را خواهی گزید ؟ »
پاسخ گفتم : به بردن فرمان به آذر تو ،
تا بتوانم درباره ی اشه بینش کنم .

پس اشه را که در میخواهم به من بنما ،
« با او همراه با آرمد آمده ام »
از ما بپرس آنچه را که باید از ما بپرسی ،
چون پرسش تو همچو پرسش نیرومندان است ،
زیرا آن که فرمانروا است تو را شاد و نیرومند کند . »

تو را سپند شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
آنگاه که نخست از گفتار شما آموزش یافتم :
آیا دل نهادگی (ایمان) من برای من انبوه پاداش خواهد آورد ،
در کردن آنچه مرا امر داده اید که بهترین است ؟

و آنگاه که مرا امر دادید : « برای آموزش نزد اشه بیرو » ،
آنگاه به من فرمانهای ناشنوده ندادید :
« فرا زرو ، پیش از آن که سروش من بیاید ،
همراه با سرنوشت ، پس توانگر ،
که سرد دوگانه را چون سرنوشت به مردمان بخش کند . »

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترا چنین شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فرا آمد ،
که صورت کار مرا بداند ، این را بمن بنمایید ،
آن چه را که هیچ کس نمیتواند شما را وادارد که بنمایید ، که بیانم دراز
هستی آرزوشده ای که گفته شده است در شهر (منکوت) نوست .

آن چه که یک مرد دانا به دوستی میدهد اگر بتواند ،
مرا بده ای مزدا افزایش پاکی جهات ،
اگر با شهر تو به میانجی اشه آن به دست آید ،
یگانه که پیشین که بیرون دانم خواست شما را ن بصور ترا ،
با همه ی آنهایی که به یاد میپایند منثره (سخنان مقدس)ی تورا .

تورا چنین شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فرا آمد ،
بهترین منش خاموشی مرا فرمان داد که فرا گویم ،
هیچ کس دربی خشنود ساختن دروغزنان بسیار نباشد ،
چون آنان راستکاران را به خودشمن سازند .

ایدون ، ای اهورا ، زردشت برای خود میگزیند ،
آن مینویت را ، ای مزدا ، که سپنتترین است ،
اشه استومند باد ، توانا در نیروی زندگی ،
آرمد باشد در شهری (منکوتی) که به غور میگزید ،
باوهومن باشد که او مردمان را برای رفتارشان سرنوشت دهد . ۲

صفتهای اهورمزد

این رجزها خواه درست همان رؤیاهایی باشد که نخست زردشت را بدینهمبری
خواندند یا نباشد ، بهرحال نماینده ی اصول برجسته ی آموزش اوهستند . این که
پیغمبر اهورمزدا ، اهورمزد ، و مزدا اهورا را بجای همدیگر به کار میبرد آن
روزگاری را به یاد ما می آورد که اهورا و مزدا هنوز ایزدان جداگانه ای بودند ؛
یک سده پیش ، اریانا من اهورمزد را چون بغی در میان بغان بسیار نمایانده بود ،

۲ ـ یسن ۴۳ : ۵ و پس از آن . [برگردانیدن این یسن به فارسی و همچنین قسمتهای
دیگری که از اوستا تا آخر این فصل نقل شده از روی گزارش انگلیسی نویسنده ی کتاب است ، نه از
روی اصل اوستایی آن . فقط آن واژه هایی از زبان اوستا آورده شد که تغییری در معنای گزارش
انگلیسی نمیداد . مترجم .]

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی برای زردشت او خدای یگانه بود . ایزدان دیگر از روزگاران تاریک هندو اروپائی ـ چون مهر خدای آفتاب ـ را شاید پادشاهان و مردم عزیز بدارند ، ولی برای زردشت این دیوها خدا نبودند بلکه دیوهایی بودند که پیروان دروج آنها را پرستش میکردند . اهورمزد نیازی به ایزدان کوچکتر نداشت که بر آنها چون پادشاه یزدانی فرمانروایی کند .

گرد اورا صفتهای او گرفته اند که باابهامی به آنها شخصیت داده شده است . سپنتمینیو روح القدس اوست . اشه راستکاری است ، یا جهان چنان که باید باشد . وهومن (بهمن ، منش یافکرخوب) یاوهشت من (بهترین منش) آن است که به پیغمبر رؤیارا آشکار میکند . خشثره (شهر) ملکوت یزدانی اهورمزداست ، که در آخر زمان برترین خواهد بود . آرمایتی ، آرمد (پرهیزکاری) ، خرد یزدانی ، هوروتات ، خرداد (رستگاری) ، و امرداد (نامیری) ، یك گروه مبهم از هفت صفت را تکمیل میکنند ، که به آنها اشی (سرنوشت) ، سروش (فرمانبرداری) ، و آتر (آتش) افزوده میشوند .

خوانده شدن زردشت

پس از رؤیا ، خوانده شدن زردشت به پیغمبری می آید :

« خاکوشوردون (روان گاو) گله کرد : برای چه مرا ساختی ؟ که مرا تاشید (آفرید) ؟
خشم وزور ، ستم ودرندگی مرا به ستوه می آورند .
شبان دیگری جز شما ندارم ، چراگاه خوب برای من بدست آرید . »

آنگاه تاشتمه (آفریننده) ی گاو از اشه پرسید : « برای گاو ردی داری ،
که آنها که کار بدست آنهاست از گاو پرستاری کنند باعلوفه ؟
که میتواند چون خداوندی به خواست خود خشم همراهان دروج را پس براند ؟ »

اشه پاسخ گفت : « یاوری می آزار برای گاو نیست .
مردمان میدانند چگونه راستکاران با زیردستان رفتار میکنند .
زورمندترین مردان کسی است که تامرا بخوانند به یاری او ایم .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«مزدا به یادداره نقشه‌هایی را که هم اکنون آماده شده
هم به دست دیوان وهم به دست مردمان وآن چه درآینده خواهند ورزید .
اهورا وچرگراست ، آنچنان خواهد بود که اوبخواهد . »

پس ایدون بادستان استنیده (بیرون کشیده) به اهورا آفرین خوانیم ،
روان من وگاو زاینده ، ما دو یاریش ازمزدا بخواهیم :
« بررااستزیونه گان وشبانان بدست همراهان دروج آزار مرساد . »

آنگاه اهورمزد که آیین را میداند ، باخرد ، خود گفت :
« نه خداوندی نه ردی یافت شده ، یارامتی ،
ولی به یقین آفریدگار تورا برای شبان وبرزگر تاشیده .

« این دستور را درباره‌ی چرمی (فره ، فراوانی) اهورمزد دارد ، همخواست باشه ،
ساخته برای گاوان ، وشیر برای آنها که خورش خواستارند ، به فرمانش ، آن سپند . »
« که‌را داری ، ای‌وهومن ، که مادورا دایگی کند میان مردمان ؟ »

« این مرد را اینجا میشناسم ، که یگانه کسی است که فرمانهای ما را گوش کرده ،
زردشت سپیتمان ؛ او ، ای‌مزدا ، میخواهد که فکر ما و اشه را بشناساند ،
پس بداو شیرینی گفتار بدهیم . »

آنگاه گوشورون زاری کرد : « که باید خشنود باشم برای نگاهبانی
با گفتار بیهوده ی یک مرد بی‌زور درحالی که یک شهریار نیرومند میخواهم .
چه زمان خواهد بود آن کسی که بتواند یاری اثربخش دهد ؟ »

این گمان ، پیغمبر تازه‌فراخوانده‌شده را خشنود نمی ساخت ، ولی زردشت
درنگ نکرد :

شما ، ای‌اهورا ، آنهارا نیرو ده ، اشه وآن شهر ،
وهومن ، که باآن نشیم خوش و رامش بنیاد کند .
من بهرحال ، ای‌مزدا ، باور دارم که تومیتوانی آن‌را پیش‌آوری .
کجای دیگر اشه وهومن وشهر هستند ؟ بس ، شما ای مردان ،
خوش آمد گویید مرا برای فراشناساندن ، ای مزدا ، برای مکه (جامعه) ی بزرگ .

سپس انجام بآخر سخنش گاوان زمانده آواز سیدهند : « اکنون ، ای اهورا ، یاری ما راست ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آماده‌ایم آنهایی را چون شما خدمت کنیم.» [۴]

رنج کشیدن کاوان بیچاره‌ی بیزبان ازدست صحراگردان دستیردزن سبب خواندن زردشت به پیغمبری شد. درسراسر گفتار او پژواك کشمکش میان مردمان آواره‌ی دشت‌نورد وبرزیگر آرام نشیده میشود. کشاورزی پیشه‌ی مقدس است. جانداران بیزبان که بارکار بردوش آنهاست مقدس‌اند.

تصور شر

اهورمزد، که آسمان سخت استوار را دربرداشت، یگانه خداست، ولی روان شر (اهرمن) باانو جادوان در کشمکش است. از آغاز، دو روان (مینو) جفت بودند، بهتر و بد. آنها زندگی ونازیبندگی نهادند، بدترین هستی برای هراهان دروج، بهترین نشیم برای پیروان راستکاری. دیوان نیز به همپرسی گردهم آمدند؛ فریب برآنها برآمد؛ آنها بدترین مینش را گزیدند وباهم بسوی خشم شدند، که باانو هستی مردمان را تباه کنند. ولی برای مردمان شهر آمد، با وهومن، و اشه، پرهیزگاری هستی ی پیوسته و تباهی‌ناپذیری‌ی کالبد داد، که در بازپسین داوری پیشی داشته باشد. مردم آزاد کام اند؛ هریك باید برای خویشتن راه خود بگزیند پیش از آن که «سرانجام بزرگ» فرارسد.[۴]

دیوان همه فرزندان مینش بد، دروج، و نخوت اند، که از دیرباز برای رفتارشان در هفتمین بخش زمین که نشیمن مردمان است شناخته شده اند. مردانی که بدترین کارهارا میکنند پسند دیوان خوانده شده‌اند. دیوها بافریب هستی خوب وجاودانی را ازمردم ربوده اند، و از اهرمن، ازمینش بد، واز گفتار بد آموخته‌اند که مردمان را تباه کنند. جم، پسر ویونگهان، بود که به مردمان گوشت گاوداد که بخورند وبدی‌را به جهان درآورد.

زردشت یکی را به دین خود آورد، و او پسر عمویش مدیوماه بود.[۵] ولی مخالفان او بسیار بودند. آموزنده‌ی دروغین دستورها ونقشه‌ی زندگی راتباه‌میکند،

۳ – یسن ۲۹. ۴ – یسن ۳۰. ۵ – یسن ۵۱: ۱۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورازاین که دارا بودن میتش خوب گرامی داشته‌شود جلوگیری میکند. اومیگوید که گاو وخورشید بدترین چیزهایی هستند که میتوان به چشم دید ـ اینجا پیغمبر دارد از قربانیهای شبانه‌ی گاو بدست پرستندگان مهر بد میگوید. او دانایان را دروغزن میگرداند، اوچراگاهها را تباه میسازد، وسلاح خود را برضد راستکاران بلند میکند. درغزنان هستی را ویران میکنند ومیکوشند که نگذارند کدبانو و سرور خانه ارث خودرا به دست آورند. باقرباد شادی گاورا میکشند: آنان گرهم، همچنین کرپن پرستار دیوان‌را، و خاوندی‌ی آنهارا که درپی دروج‌اند، از راستکاری برتر میدارند. گرهم به جهان «مانشگاه بدترین هیتش» خواهد رسید؛ همچنین نیز، تباه کنندگان این هستی درآرزوییشان برای پیام و خشور اهورمزد بگریند، ولی او نخواهد گذاشت که اشه را بشکنند. گرهم و کیان، شاهان کوچک هلمی زیردست مادیها، دیری است که کوشیده اند وخشوررا برانداز ند؛ آنها به‌دروغزن یاری میدهند و میگویند: «گاورا بیوژنند تا دورهوش (دورکننده‌ی مرگ) را برای یاری دادن به ما بر افروزند». «اینجا زردشت دارد از زیان بکاربردن نوشابه‌ی مستی آور هوم بد میگوید. این سان کرپنها و کاویان (کیان) به تباهی همگانی کشانیده میشوند.[۶]

بندهای بسیار بزرگ، شاید شاه کوچک حلمی، همیشه‌یاو مخالفت کرده‌است: در داوری باشد که بسیاری وهومن تباه شود! آموزگار این بندها، دروغزنی که دیری است از راستکاری روی برتابیده، وخشوررا از کارش بازداشته است.[۷] دیگران نیز هستند که درپی کشتن وخشورند، زاده‌گان آفرینش دروج، بدخواه همه‌ی آنها که زنده اند. زردشت اهانتی‌را به یاد می‌آورد که از این جهت ناگوارتر است که به دوستان بیزبانش رنج و آزار رسانیده بود: بنده‌ی زشتکار گاوی زردشت را خشنود نساخت در «کندر زمستانی» (پل زم)، چون آنگاه که دواسب اوآمدند و ازسرما میلرزیدند، اونگذاشت که آنجا بمانند. پرستاران کرپن از دستورها وداد گله‌چرانی فرمانبرداری نمیکنند: «برای آزاری که بارفتار ودستور خود به

۶ ـ یسن ۳۲ : ۳ ویس ازآن.

۷ ـ یسن ۴۹ : ۱ ـ ۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گله‌ها میرسانند ، باشد که این دستور آنهارا بیابم به خانمان دروج درآورد . » ۸

پرسشهای دینی

مانند همه‌ی پیغمبران ، زردشت هم گاهی به گمان می‌افتاد :

این از تو می‌پرسم ، براستی به من بگو ، ای‌اهورا :
چگونه نماز باید گزارده شود برای چون شمایی ؟
چون به دوستی ، ای‌مزدا ، مرا بیاموز .

باهمین پیش‌درآمد ، او همه پرسشهایی را که او را سرگشته ساخته میپرسد . که آفریده شد به‌پیدری اشه ؟ که به‌خورشید وستارگان راه‌داد ؟ بدست که ماه می‌فزاید وآنگاه می‌کاهد ؟ که زمین را اززیر وآسمان را از افتادن نگاه داشت ؟ که آفرید آب ها وعلفها را ؟ که باد وابر ها را باتندی جفت کرد ؟ که آفرید رهومن را ؟ کدام سازنده روشنی وتاریکی ، خواب وبیداری ، نگاه ، نیمروز ، وشب آفرید ، که یادآورنده‌ی دریابنده‌ی راه وظیفه شناس است ؟

این از تو می‌پرسم ، براستی بمن بگو ، ای‌اهورا :
آن‌چه فراگو میکنم ، آیا در حقیقت راستی است ؟
آیا پرهیزگاری (آرمد) بارفتار راستکاری (اشه) را یاری خواهد داد ؟
ایامیشش خوب (رهومن) شهریاری تورا خیر خواهد داد ؟
برای که گاو زاینده‌ی راد کار (ثروت بخش) را آفریدی ؟

آیا میتواند او ازشهر (ملکوت) یقین داشته باشد ؟ آیا آنها با گفتار و رفتار دین اورا که بهترین دین برای همه‌ی مردمان است نگاه خواهند داشت ؟ آیا پرهیزگاری به کسانی که به آنها دین تو گفته شده خواهد آمد ؟ برای این اورا دراغاز مزدا برگزید ؛ ازدیگران همه او نفرت دارد . که ازمیان آنان که با ایمان گفتگو میدارم راستکاراست وکه دروغزن ؟ او به‌خود و به کارش گمان می‌آورد . دشمن حقیقی درکدامین سوست ؟ آیا نباید دروغزنی را که بارستگاری مزدایی ستیزه می‌کند دشمن شناخت ؟ چگونه باید دروج را از خود دور براند بسوی آنها که نافرمان

۸ - یس ۵۱ : ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۴ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اند ؟آیا باید دروج به‌دست اشه سپرده شود تا او دروج‌را باسخنان دستورمزدا پامال کند ، تادر میان دروغزنان‌گسست زورمندی بورزد ، تا برسر آنها شکنجه ها فرود آورد ؟ آیا مزدا توانایی دارد که پیغمبر خود را بپاید آنگاه که دو سپاه کینه‌ور به نبرد هم‌آیند ؟ به کدام یك پیروزی‌خواهد داد ؟ باشد نشانهایی که آشکارا بشناساند رد درمان بخش را . چگونه او به‌کام خود که وصل باخود مزداست خواهد رسید ؟

و آنگاه پس از این گریز به راز ورزی ، یك کمی ازطبیعت عملی انسانی از سخنان او سربرمی‌آورد :

این ازتو می‌پرسم ، براستی به من بگو ، ای اهورا :
چگونه ، ای اشه ، آن مزدارا به دست آرم ،
ده مادیان بایك اسب و یك شتر ،
که به‌من وعده داده شد ، ای‌مزدا ، باخرداد (رستگاری)
وامرداد (نامیری) ، که دادن‌آن باتواست ؟

این ازتو می‌پرسم ، براستی به من‌بگو ، ای‌اهورا :
آن که ندهد مزد به‌آن که به دستش آورد ،
آن که ، به گفتار راست ، آن رابرای اوانجام دهد ،
چه بادافراهی برای این‌نخست برای او خواهد بود ؟
من‌آگاهم که بادافراه او بافدم چه خواهد بود .

آیا دیوان هرگز شهریاران خوبی بوده اند ؟ این را او از آنهایی میپرسد که دیده اند چگونه از برای دیو ها پریستاران کرپن و اوسیج گاو ها را به دست خشم داده‌اند ، چگونه کاویان‌آنها را پیوسته‌به‌زاری درآورده بجای‌آن که‌چرا گاهها را بمیانجی اشه بیفزایند .[۹]

زندگانی آنجهانی

آزار وشکنج فقط چشمان زردشت را باشوق بیشتر به‌آینده ، به‌آمدن‌نوید ـ داده‌شده‌ی شهر یزدانی ، به سرانجام بزرگ ، به فراشکرد (نوکردن) جهان دوخت.

۹ ـ یسن ٤٤ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این «سرانجام و کار بزرگ» را سوشیانتها، نجات دهندگان، زردشت و پیروانش پیش خواهند آورد؛ و پیغمبر امیدوار است که دیری نخواهد کشید. درداوری بازپسین، اشه (راستکاری) بر دروج پیروز خواهد شد. زردشت میخواهد بداند که آیا حتی پیش از آن، راستکاران بر پیروان دروج چیره خواهند شد. چگونه او میتواند بداند که مزدا و اشه براستی بر دروغزنان که اورا تهدید میکنند قدرت دارند؟ باید که وهومن رؤیای اورا استواری دهد. سوشیانت باید بداند که پاداش او چه خواهد بود. کی مردان جنگی این پیام را درخواهند یافت؟ کی مزدا پلیدی این می را خواهد اوزنید، هوم را، که از آن پریستاران کرپن شهریاران بدکار دهیوها را فریب میدهند؟ که میتواند بادروغزنان خونخوار رامش بنهد؟ شناسایی وهومن برکه خواهد آمد؟ آنها سوشیانت دهیوها هستند که میکوشند فرمانهای مزدارا انجام دهند.[10]

دینا (وجدان)ی هر کس، چه از آن راستکار وچه از آن دروغزن، پاداش آینده‌ی اورا معین میکند. با زردشت همچو رد دستیار، اهورمزد خود، به یاری اندرزگرش اشه، دانایان را از نادانان جدا میکند. آنگاه زردشت آنهایی را که به ایشان آموخته که مزدا را درخوانند ازروی چینودپل، پل جدا کننده، رهبری خواهد کرد. آنها که خردمندانه برگزیده اند به گرزمان (سرای سرود)، مان وهومن، شهر وهومن، میران پرشکوه وهومن میروند که اشه (راستکاری) آن را ساخته، که روی آن دینای سوشیانت ها میگذرند و به پاداش خود میرسند. آنجا تخت اهورای نیرومند وسروش مزدا، وفرخندگی ای را که بادرخشندگان آسمانی ست مینگرند.[11]

ولی نادانان به مان دروج، سرای بدترین مینش، خانه‌ی دیوان، بدترین هستی خواهند رفت. دینای زشتکارشان در داوری پل چینود بر آنها شکنج آورد و آنها را به سالهای آینده‌ی دراز بدبختی، تاریکی، خوراک بد، و ناله و زاری کشاند.[12] آنها که در پی هوس خود هستند، گاهی مینش خود را بهتر و زمانی

۱۰ - یسن ۴۸ : ۱-۲، ۹-۱۲.
۱۱- یسن ۳۱ : ۱۴ وپس ازآن؛ ۵۰ : ۲، ۴؛ ۵۱ : ۹، ۱۳ وپس ازآن.
۱۲- یسن ۴۶ : ۱۰-۱۱؛ ۴۹ : ۱۱؛ ۵۳ : ۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدتر میکنند، که کارهای خطاو درستشان برابراست، در روزشمار جدا در مانشگاهی درمیان بسر خواهند برد.[۱۴]

سرپرستی گشتاسب

پس افگنده و روبرو باخالفان درمیهن، زردشت به‌فکر گریختن افتاد، ولی

به کدامین زمین بگریزم، به کجا گریخته بروم؟
از آزادگان وایرمانان (همکاران پریستار) جدایم می‌سازند،
نی برزیگران مرا خشنود میدارند،
ونه ساستاران (امیران) دروغزن دهیو.
چگونه ترا خشنود سازم، ای اهورمزد؟

او سبب ناکامیابی خودرا میداند: اوگلّه وپیروان کم دارد. او به درگاه مزدا می‌نالد که چون دوستی به دوست پشتیبانی دهد. کی برخاستن آفتاب می‌آید که راستکاری برای جهان به دست آرد، کی سوشیانت ها بنابرپیشگویی پدیدار خواهند شد؟ دروغزن بدنام راستکاران را از برومندساختن گاوان بازداشته؛ کسی که دروغزن را از شهریاری وزندگی بی‌بهره سازد راه دستور نیك را آماده خواهد کرد. کسی که دروغزنی را به دین برگرداند، اگر یقین‌پیدا کرد، آن‌را به‌خویشان بگوید؛ باشد که اهورمزد اورا از خونریزی بپاید.

که را پیغمبر پیدا کند که او را بپاید آنگاه که دروغزن میکوشد به او آزار رساند؟ مرسد گزندی از او که به فکر آسیب رسانیدن به دارایی زردشت است؛ باشد که کارهایش به سر خود او برگردد. با فرمانروایشان، کرپنها و کاویان مردمان را به کردار بد برای تباه کردن زندگی خو داده‌اند. روان و دینای خودشان آنها را شکنجه خواهد داد آنگاه که به پل چینود بیایند؛ هماره در سرای دروج خواهند ماند.[۱۴]

از میهن کوهستانی‌اش در شمال غربی ایران، زردشت با خویشاوندان

۱۳- یسن ۳۴: ۱: ۴۸: ۴؛ نیز نگاه کنید به J. D. C. Pavry, *Zoroastrian Doctrine of a Future Life* (1926).

۱۴- یسن ۴۶: ۱-۱۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپیتمای‌اش در جستجوی سرزمینی که برای پذیرفتن دین او آماده‌تر باشد به راه افتاد. در آن هنگام که پیغمبر برای درآوردن همسایگانش به دین خود می‌کوشید، صورت جهان دائما دگرگون میشد. شاهنشاهی مادی که زمانی نیرومند بود داشت از هم می‌پاشید، و کورش، از مردم پارسی خود او، بر ضد استیاگ در شورش بود. گشتاسب (ویشتاسپ، هیستاسپس)، پسر ارشام، از شاخه‌ی رقیب پادشاهان هخامنشی، که در پارت و گرگان فرمانروایی داشت، فرصت را برای پاره کردن بندهایی که اورا به خاوند زبردست مادی‌اش می‌پیوست به دست آورد. اینجا پیغمبر خسته و بستوه آمده خوش آمد یافت، و بزودی هوتوسه (اتوسا) زن گشتاسب به دین او درآمد.[۱۵] در پی آن طبعا شوهرش دین پذیرفت و گشتاسب سر بر سنت دین نوین گذشت.[۱۶]

« آن پادشاهی که زردشت به مکه (انجمن‌اش) نوید داده، که در گرزمان (سرای سرود) اهورمزد نخست به آن رسیده، با این خود را نوید داده‌ام به برکتهای و هومن وانه. کی ـ گشتاسب پذیرفته است، با شهریاری مکه و راههای و هومن، دستوری را که اهورمزد سپند با اشه میدهد است. »[۱۷] « هر که از مردمان زردشت سپیتمان را خشنود سازد درخور است که فرا سرود شود، به او اهورمزد هستی خواهد داد، برای او با وهومن خواستهاش را فراخی دهد، با اشه او را دوست شناسیم. » « ای زردشت، » اهورمزد میپرسد، « کی هست آن مرد راستکار تو که دوست مکه‌ی بزرگ است، یا خواستار است فرا سرود شود؟ » زردشت پاسخ میدهد: « او کی ـ گشتاسب است در روز داوری. کسانی را که تو، ای اهورمزد، در خانه‌ی خود گردآوری آنان را با گفتار وهومن فرا خواهم خواند. »[۱۸]

بزودی پس از پذیرفتن دین، در ۵۵۰، نخستین پسر گشتاسب به جهان آمد؛

۱۵ ـ یسن ۱۵ : ۳۵ ؛ نیز نگاه کنید به ۹ : ۲۶ : ۱۳ ؛ ۱۳۹ : ۱۵ : ۳۵.

۱۶ ـ در تاریخ دست بعصمت رسیده، گشتاسب از خاندان نوذر است (یشت ۵ : ۹۸ ؛ ۱۵ : ۳۵ : ۱۷ : ۵۶).

۱۷ ـ یسن ۵۱ : ۱۵ ـ ۱۶.

۱۸ ـ یسن ۴۶ : ۱۳ ـ ۱۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای گواهی به دین تازه‌اش، پسر را داریه وهومنه، «او که وهومن را دارد»، داریه‌وئوش به گویش غربی و داریوس یونانیان، نام نهادند.[۱۹] پنج سالی دیرتر کورش به ایران شمال شرقی رسید، و گشتاسب مقام کوچکتر کاوی (کی) را با شهریاری شاهنشاهی نیرومند پارسی عوض کرد.

در پناه گشتاسب پیغمبر سالهای خوشی به سر برد. او هدیو هاه، پسر عموو نخستین کسی که به دین او گرویده بود، خویشان خود، فرزندان هیچتسپ، و فرزندان سپیتم همه را ــ چون دانا را از نادان بازشناخته بودند ــ می ستاید؛ آنها با کردارشان، با نخستین آیین اهورا، به اشه رسیده بودند. فرشوشتر و برادرش جاماسپ، از خانواده‌ی هوگوه، پیشتیبانان وفادار او شدند، و فرشوشتر به پیغمبر دخترش هووی، «دارای گاوهای خوب»، را به زنی وعده داد. «کالبدی برزا (بلند بالا و زیبا و درست داشتنی) فرشوشتر هوگوه مرا بنمود؛ باشد که شاه مزدا اهورا به او بخشاید که از داشتن اشه برای دینای خویش برخوردار گردد.»[۳۰]

نام چند پسر ــ اپیستوامتر، اوروتدنر، و خورچهر ــ برده شده است،[۳۱] و همچنین چند دختر را پیغمبر شمرده است. بهترین دارایی سروده از آن زردشت سپیتمان است، چون اهورمزدا اشه به او خواهد داد لذتهای هستی خویش را، و به آنها که به کار زنند و بیاموزند گفتارها و کردارهای دین بهی را. پس آنهاراست که به شادی باپیغمبر، گفتار، و رفتار خشنودی اورا بجویند، و دعاها برای پرسش او. کی گشتاسب و پسر زردشت، سپیتمان، و فرشوشتر، راست گردانند راههای دین سوشیانت را که اهورا نهاده است.»

دخترش زن جاماسب میشود: «و این را، ای پوروچیست هیچتسپان

---

۱۹ - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40. نیز نگاه کنید به یسن ۳۱: ۷. چون داریوش هنگام بتخت نشستن در ۵۲۲ بیست و هشت ساله بود، در ۵۵۰ به جهان آمد؛ نام زردشتی او ثابت میکند که همان زمان در ۵۵۰ پدرش دین زردشت را پذیرفته بوده است، که خود دلیلی مهمی برای سالمر است.

۳۰ ــ یسن ۵۱: ۱۷ و بس از آن؛ ۴۶: ۱۰ و بس از آن؛ ۴۹: ۸.

۳۱ ــ یشت ۱۳: ۹۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپیتامی، کوچکترین دختر زردشت، او به تو داده است که برای وصل با وهومن، اشه، و مزدا تورا آموزگار باشد. پس با خردت همپرسی کن، به دانایی سپندترین کارهای پرهیزگاری را بورز.» جاماسب قول میدهد: «با شوق به او مهر ورزم، که او با پرهیزگاری پدر، شوهر، روستائیان و آزادگان را خدمت نماید، زنی راستکار برای مردانی راستکار. باشد که اهورمزد به او میراث با شکوه و هومن را برای دینای خوبش بدهد.»[۲۲]

بحران

دلمان میخواست پیغمبر را در اینجا که خانواده ودوستان مهربانش گرداورا گرفته اند به حال خود باز گذاریم. ولی این صحنه‌ی دلپذیر همچنان که پیری پیش می‌آمد تاریك می‌شد. صحراگردان تهدید میکردند، و کارزار مقدس باید فراگو شود:

پس دشورزان (بدکاران) فریفته وواگذاشته شوند، همه برخروشند. بدست شهریاران خوب [اهورا] آنهارا به خون افکند، و رامش ازآنها به ده نشینان شاد بدهد. بر آنها شکنج آرد، او که مهست‌است، بابند مرگ، وزود چنین‌باد! دشورن (بدایمان) را سرای کند سزاست. پست شمارنده‌ی آیین، مرگ ارزان، میخواهند ارجمندان را پست افکنند. کجاست آن‌خداوند راستکار که جان وآزادی را از آنها بگیرد؟ توراست شهر (ملکوت) ای‌مزدا، که به درویشان راستی بهین دهی.[۲۳]

بحران سخت‌تر میشود:

در نماز با دستان استنیده این یاری را خواستارم، ای مزدا: نخست، اشه، کارهای سپند مینو، که باآن خشنود سازم خرد وهومن و گوشورون را. من تورا خدمت کنم، ای اهورمزد، باوهومن؛ مرا بدست اشه بر کنهای هستی بده، هم استومند (جسمانی) وهم مینوی، که با آن به پشتیبانانش خیر دهد. بیش از پیش شمارا می‌ستایم، ای اشه، وهومن، ومزدا اهورا، وآنهارا که برای ایشان آرمد (پرهیزگاری) شهر (ملکوت) را بیالاند، که هرگز ویران نشود؛ به‌یاری من‌آی چون تورا بخوانم.

زردشت حس میکند که به پایان زندگی نزدیك میشود:

من که‌با وهومن برآن شده‌ام که‌روان را نگهداری کنم، که ازپاداش اهورمزد برای‌رفتارم

۲۲ یسن ۵۳: ۱-٤؛ یشت ۱۳: ۱۳۹. ۲۳ - یسن ۵۳: ۸-۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آگاهی یافتهام، تا یارای و توان دارم مردمان را خواهم آموخت که درپی راستکاری باشند. کی، چون دانایی، تورا خواهم دید، ای اشه، و وهومن، گاه اهورای زورمند وسروش (فرمانبرداری) مزدارا؟ با این گفتار مقدس (منثره) پرزیان، باشد که خرفستران (راهزنان) را به مهست (خداوند) بگردانیم. بیا با وهومن، بدست اشه، ای مزدا، با گفتار درست بده دهش دیرندهای، پشتبانی نیرومندی به زردشت، و بما وسیلهای که بردشمن چیره شویم.

بده، ای اشه، این پاداش را، نعمتهای وهومن را. بده، ای آرمد (پرهیزگاری)، به گشتاسب و به من کام مارا. بده، ای پادشاه مزدا، که وخشور شما سخن آموزش بسرایید. ازتو، ای بهترین، همخواست بابهترین راستکاری، بهترین را می جویم، ای اهورا، برای فرشوشتر تر و برای خود و برای آنان که به ایشان خواهی داد، خواستار وهومنام همیشه جاودان. بابهره ازاین نعمتهای تو، ای اهورا، مباد که ترا بیازاریم؛ ای مزدا، اشه، و وهومن، جهد میکنیم که ستایش فرایش شما آریم، چون شما بهتر می توانید که آرزو برآورید برای شهر سودبخش. آنگاه برای آنان که میدانی درخورند، بااشه وهمچو دریابنمهی وهومن، ای اهور مزد، آنهارا کامیاب گردان. ایدون میدانم که گفتار نیاز که برای هدف خوبی است نزد شما بزرگ افتد. پس من اشه و وهومن را جاودان بیابم؛ مرا بیاموز، ای اهور مزد، به دهان خود به یاری مینویت که فرا گویم که هستی پیشین چگونه بود. ۴۴

با این دعای بازپسین، سخنان زردشت بپایان می یابد. بخشها که بهصورت گفتوی کمی دیرتر افتاد ولی هنوز خیلی از بیشتر (پارهای پیش از زردشت) دربردارند، دعاهایی از گشتاسب یا از زریر سوار برشد دشمنانی چون تورباونت، پشن، هماپاك، در شبستان، سپنجاورونك، و اشتورونت، پسر دیرسیتورونشت یاد میکنند. نیبز به جنگهایی با ارجاسپ خیون اشاره میکنند. روایتهای دیرتر به ما آگاهی می دهند که ارجاسپ به بلخ تاخت آورد، آنجا را گرفت، و زردشت و پیروانش را در آتشگاه بکشت. پیغمبر بایستی در زمان خورشهایی که بر خدادیوش برپا شده بود درگذشته باشد؛ اگر روایت درست باشد کشندهی زردشت شاید فرادای هر کوشی (از مارگیانا) بوده، که به باکتریه (بلخ) تاخت آورد، یا شاید یکی از همراهان سحراگرداو بوده است. ۴۵

۴۴ ـ یسن ۲۸.

۴۵ ـ یشت ۵: ۱۰۹، ۱۱۲؛ ویس از آن: ۹: ۲۹ ویس از آن: ۱۳: ۱۰۱: ۱۷: ۴۹ و پس از آن: ۱۹: ۸۷؛ نیز نگاه کنید به A. V. Williams Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran* (1899), pp. 118 ff.; cf. Olmstead, *AJSL*, LV (1938), 404.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اثرهای پایندوی دین زردشت

ولی برای ثابت کردن بزرگی زردشت به افسانه های دیرتر که نشانهای یزدانی زایش اورا نوید دهد، یایه زندگی برازمعجزه، یایه شهید شدن بدست جحرا کردان نیازی نداریم. از سخنان خود او میتوانیم زندگی و پرورش فکری اورا بیابیم. ما میتوانیم بلندی آرزوهای او وحدودیتهای اورا که اورا همچو بشری درست داشتنی تر میسازد دریابیم. دین او هیچ اثری از شرق باستانی تر نشان نمیدهد. آن زاییدهی بوم ونژاد اوست. این دین از عقیده‌های کهن تر آریائی برخاسته، ولی از دیوپرستی ساده ی آریائی سر به بلندیهایی برآورده که فکر دینی آریائی بی کمك دیگر هرگز به آن نرسیده است.[۲۶]

دراوایل کارش پیغمبر پرسان شده بود که آیا پیروانش دستورهای دین او را بشایستگی نگاه خواهند داشت. داریوش بزرگ پسر گشتاسپ، سرپرست و پشتیبان دهندهی پیغمبر، بود وچه بسا بایستی دردربار شهریی پدرش باو گفتگو کرده باشد. نوشته‌های خوددار یوش پر از یادبودهای زبان این آموزگار بزرگ است، ونوشته‌ی روی آرامگاهش شاید در حقیقت نقل از گاهان (سرودهای) زردشت باشد.[۲۷] با وجود سخنان خویش، داریوش در زندگی خود به بلندی پایه ی آموزش پیغمبر نرسید، واین که پیوسته واژه های «دژوغ» و «دروغزن» را به کار میبرد فقط لغزشهای مکرر اورا ازراستی بیشتر نمایان میسازد.

هنوز چیزی از مرگ زردشت نگذشته بود که واکنش پرهیزناپذیر آغاز شد. هنگامی که زردشت تاریخی بیش از پیش زیر مسخ گذشته پنهان میشد، هنگامی که همچو بنیادگذار دین روزافزون یزدانی میشد، گاهانی که او ساخته بود (حتی سرودهایی که در آنها از گمان وبیم گله کرده، از امیدش برای دهش ده هادیان،

۲۶ ـ کتابهای مهم اینهاهستند: Jackson, *Zoroaster* (1899) and *Zoroastrian Studies* (1928); J. H. Moulton, *Early Zoroastrianism* (1926); C. Bartholomae, *Die Gatha's des Awesta* (1905); M. W. Smith, *Studies in the Syntax of the Gathas* (1929); A. Meillet, *Trois conférences sur les Gathas* (1935); H. Lommel, *Die Religion Zarathustras* (1930); H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938).

27 - E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), pp. 4 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاك اسب ، و یك‌شتر ، و همدردی‌اش برای اسبان لرزانش سخن گفته بود) ، در آئین دین سروده میشد ، و به صورت نیروبی اثربخش و رازآمیز درآمده بود . پذیرفتن بغان و کارهایی که از کیش بغانی آریائی باستان ازنو زنده شده بود بهار نسبت‌داده شد ـ همان بغان و کارهایی را که اوباشدت محکوم نموده بود . دیرتر ، کیش بغانی آریائی به نوبه‌ی خود در کیش مجوسی فروروفت ، که بازمانده‌ای از یك دوره‌ی کهن‌تر و وحشی‌تری بود .

اگر مردم خودش هوم را ، که برای زردشت «نوشابه‌ی مستی آور پلید» بود ، اکنون مقدس میداشتند ، اگر کیش های شبانه‌ی مهر وقربانیهای گاورا که نسبت به آنها او به شدت برخاش کرده بود از نو زنده کردند ، اگر بار دیگر به پرستش ناهید ، بغبانوی مادر ، پرداختند ، دیگران بودند که سخنان اورا بیشتر به مذاق‌خود یافتند . باست و پیوسیده شدن دینهای ملی کهن ، بهترین مغزها چیزی چنان نو ، چنان تازه ، چنان نیروبخش و تازه‌گر در دین زردشت یافتند که نفوذ او را در بیشتر نیمه‌ی جنبش های دینی پس از او میتوان پیدا کرد . چیز بیشماری نیست که گاهان زردشت به این اندازه با نخستین «پیمان‌نو» (انجیل) هم‌آواز است .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هشتم

داریوش ربایندهٔ تاج و تخت

بخت نشستن داریوش

زردشت که مهمان گرامی دردربار گشتاسب بود، بایستی اغلب با داریوش جوان گفتگو کرده باشد. داریوش در سرگذشت‌نامه‌ی خود از این که از بخت گشتاسب، ارشام، اریارامن، وچیتپش از تخمه‌ی هخامنش بنیادگذار این خاندان است می‌بالد: «ازیرا هخامنشی خوانده میشویم. از بیش آزاده بودیم، از بیش تخمه‌ی ماشاه بودند. هشت از تخمه‌ی من در پیش شاه بودند، من نهمین‌ام؛ نه هستیم ما از دوبال (شاخه). »[1]

این درست است ـ گرچه نه به آن معنایی که داریوش میخواهد ما باور کنیم. شاخه‌ی او درحقیقت شاخه‌ی بزرگتر خاندان بود ودر زمان اریارامن پیشی داشت، ولی کشور گشایی مادی هردو شاخه را زیردست وهمردیف ساخته بود. کامیابی در شورش بر ضد استیاگس مادی شاخه‌ی جوانتر کورش، کمبوجی، وبردی را به فرمانروایی رسانیده بود. ارشام، پدر بزرگ داریوش، بیش از یک شاه کوچک نبود، ولی گشتاسب خوشبخت بود که شهرب پارت وگرگان شده بود. دراین پایه او همراه کورش در بازپسین لشکر کشی مرگ آورش رفته بود. کمبوجی پسر جوان گشتاسب را به پیشگری خود گماشت. در ۵۲۲، دربیستو هشت سالگی، داریوش درمصر نیزه‌دار

۱ ـ بهستان، بندهای ۱ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود.[۴] پیش از پایان سال داریوش شاه شد.

چگونه مردی این سان جوان به چنین پایهٔ بلندی رسید هنگامی که هم پدر و هم پدربزرگش هنوز زنده بودند[۳] در سرگذشت‌نامهٔ خودش این گونه بیان شده است. مردی از تخمهٔ او بود کمبوجی نام، پسر کورش، که شاه بود. کمبوجی برادری داشت بردی نام، با او هم پدر و هم مادر. پس کمبوجی آن بردی را اوژنید، ولی مردم ندانستند که بردی اوژنیده شده. پس کمبوجی به‌مصر شد، مردم شوریدند؛ دروج در دشیو بسیار شد. پس مردی مجوس (مگوش) بود گومات نام، او برخاست و به دروغ گفت که بردی است. او از پیشیاثووادا از کوه ارکدرش در ۱۱ مارس ۵۲۲ ه برخاست. همهٔ مردم کمبوجی را باز گذاشتند و به سوی مدعی رفتند. دراول ژوئیه شهریاری را برای خود گرفت. سپس کمبوجی بدست خود مرد.

این شهر (پادشاهی) از پیش از آن تخمهٔ داریوش بود. مردی نبود، حتی از تخمهٔ خودش، که بتواند پادشاهی را از گومات بستاند. مردم بسیار ترسیدند که مبادا او بسیاری را که بردی حقیقی را می‌شناختند و میتوانستند ادعای دروغ گومات را ثابت کنند بکشد. هیچ کس دلیر نبود که چیزی برضد او بگوید تا داریوش رسید. چون آخرین خبری که از داریوش داشتیم او نیزه‌دار کمبوجی در مصر بود، پیداست که تامرگ پادشاه پیشین دانسته شد او بایستی در فلسطین سپاه را رها کرده و بسوی ماد شتافته باشد که ادعای خود را به تخت خالی پیش ببازد.[۴]

به خواست اهورمزد و به‌یاری شش همدست دیگر، داریوش آن گومات و هم‌پیمانهای اورا در دژ سکیشوواتش در دهیوی نسای در ماد در ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ه کشت. به‌خواست اهورمزد داریوش شاه شد. سپس در آخر سرگذشت‌نامهٔ خود داریوش نام شش همدست خودرا از آن «هفت تن» میبرد: ویدفرنا (ایتافرنس)، پسر وایسپار؛

۲ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۳۹؛ کتزیاس، پرورش کورش، دفتر ۴، ۲، ۴۶؛ درباره‌ی سزاو، نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۹۰، ۲.

۳ ـ بهستان، بند ۳۵؛ نیز نگاه کنید به «فرمان شوش» ۱۳، و پس از آن، خشایارشا، تخت جمشید (ه)، ۱۷ و پس از آن.

۴ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۳، ۶۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هوتان(اوتانس)، پسر نوخرا، سرخا، کوبروو(گوبریاس)، پسر مردونی (ماردونیوس)، ویدرن (هیدارنس)، پسر بگابیگن، بغبخش(مگابیزوس)، پسر داتوهی، اردومنش، پسر وهوك. «تو که زین پس شاه‌خواهی بود، تخمه‌ی این مردان را خوب نگاه‌دار.»[۵]

کشمکش بر سر قانونی شناخته شدن

داریوش قدرت را که از خانواده‌اش گرفته شده بود باز یافت، و آن را بر بنیاد های پیشینش استوار کرد. او پرستشگاههایی را که کومات ویران کرده بود از نو ساخت. او چراگاهها را به آزادان و گله ها و روستائیانی را که مگوش ربوده بودند به آزادگان باز گردانید.[۶] او آنقدر کوشید تا به جایی رسید که گویی کومات هرگز پادشاهی را از خانواده (ویس)ی او نگرفته بود. چنین بود گزارش رسمی که داریوش در سرگذشت‌نامه‌ی خود روی صخره ی بهستان وانمود و به جهان آگهی کرده است. «پدر تاریخ»، کتسیاس، و جانشینان یونانی آنها آن را پذیرفتند.[۷]

ولی نشانهایی هست که این داستان بسیار دور از حقیقت است. داریوش، چنان که دیدیم، فقط از راه یك شاخه‌ی فرعی با خاندان شاهنشاهی بستگی داشت. هیچ دلیلی نیست که باور کنیم که اورا پس از شاه وارث تاج و تخت میدانستند. اگر نزدیکترین خویشاوند را از شاخه‌ی او می‌شناختند، پدر بزرگ و پدرش برادر بیشی می‌داشتند.

داریوش ادعا میکند که بردی، برادر کوچك کمبوجی، بدست آن برادر کشته شده بود. ولی درباره‌ی زمان، جا، و طرز کشته شدن او منابع ما همداستان نیستند. داریوش این پیشآمد را پیش از لشکر کشی کمبوجی به مصر میگذارد، هرودوت در هنگام این لشکر کشی، و کتسیاس پس از آن. در گزارش رسمی که هرودوت نیز از آن پیروی میکند عمل کشتار به گردن پرکساسپس نامی انداخته شده،

۵ ـ همان کتاب، ۷۰؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۴۵؛ بهستان، بند ۶۸.

6 - E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), pp. 51-52.

۷ ـ بهستان، بندهای ۱۰ و پس از آن؛ هرودوت، دفتر ۳، ۳۰-۶۱ و پس از آن؛ نیز Ctes. *Pers.* xii, Epit. 41-44; Plato *Epist.* vii. 332A; *Leg.* 695B; Just. i. 9. 4ff.; Polyaen. vii. 11. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی شك بود که آیا «سمردیس» هنگام شکار نزدیك‌ترش کشته شده بود یا در دریای اریتره غرق شده بود. از ما میخواهند باور کنیم که پس از مرگ کمبوجیه بر کاسپیس آشکارا داستان خود را پس خواند، مردم را از کشته شدن پنهانی برادر «حقیقی» آگاه ساخت، و آنگاه در پشتیبانی خود کشی کرد. با تو به های بستر مرگ همچو وسیله‌ای که مکرر بدست تبلیغ کنندگان به کار میرود همه آشنا هستیم: پس از خودکشی، مردی که هردوت دیگر نمیتواند داستانی بگوید. از این گذشته، «سمردیس» «دروغین» دزدی اش فقط این بود که ادعا داشت پسر کوروش است: نام واقعی او سمردیس بود! هنگامی که بهما آگاهی میدهند که سمردیس «حقیقی» و «دروغین» بدانسان رمانی همانند یکدیگر بودند که حتی مادر و خواهران سمردیس فریب خوردند، به امری بیهوده و مسخره بودن داستان میرسیم.

اسخیلوس همزمان شکی نداشت که هاردوس، چنان که او را می‌نامد، یک پادشاه قانونی بود، و بازپرسی که بدست داریوش، بلکه بدست ارتافرنس، یکی از «هفت تن»، که هلانیکوس او را دافرنس میخواند، کشته شد. کسنوفون میگوید که بیدرنگ پس از مرگ کوروش، «پسر ارشد» سفیز داخلی را آغاز نمودند. بنابر به قانونی شناسایی فرمانروایی ای که ربوده شده بود دختر زناشویی‌های داریوش نیز حس میشود: با اتوسا و ارتیستون،[۸] دختران کوروش؛ با فدیمه (دختر هوتان، یکی از «هفت تن»)، که او هم مانند اتوسا زن کمبوجیه و سپس زن بردی بوده؛ و بابلبازمیس دختر خود بردی.[۹] دلیل آخر، ولی نه کمترین آنها، این که داریوش بیوسته پافشاری میکند که همه ی مخالفان او ـ بویژه بردی «دروغین» ـ دروغزن بودند، بهما ثابت میکند که «او بیش از اندازه بر خاش میکند.»[۱۰]

۸ ـ در بارهٔ یك ارتیستون کوچکتر نگاه کنید به Cameron, "Darius' Daughter at Persepolis," *JNES*, I (1942), 214 ff.

۹ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۷۷۴؛ هلانیکوس، پارسیان، گزیدهٔ ۱۸۱ (J)؛ کسنوفون، پرورش کوروش، دفتر ۸، ۸؛ ۳؛ هرودوت، دفتر ۳، ۶۸، ۸۸؛ دفتر ۷، ۲۲۴.

۱۰ ـ نیز نگاه کنید به Olmstead, "Darius and His Behistun Inscription," *AJSL*, LV (1938), 392 ff. برمعناست که درهرودوت، دفتر ۳، ۷۲ از زبان داریوش دفاع مفصلی از دروغ گفتن داده شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داریوش در سر گذشت‌نامه‌ی خود، درست پس از سر آغاز، میگوید که پادشاهی را اهورمزد به او سپرد: «اینها هستند دهیوهایی که فرمان من بردند؛ به خواست اهورمزد، من پادشاهشان بودم.» آنگاه او صورت بیست‌وسه شهرستان را میدهد.[۱۱] داریوش میخواهد ما باور کنیم که هنگام بتخت نشستن او همه‌ی این کشورها بدار وفادار بودند و بیرتر به‌او شوریدند. در این داستان که پیشتر هیرویم، او اقرار میکند که وقتی مگوش بر تخت نشست، ایلام و بابل شورش کردند؛ ولی باز هم پافشاری میکند که فقط پس از گرفتن بابل بود که شورشهای دیگر پیش آمد: در سرزمین هیچ‌یک خود پارس، در ایلام برای دومین بار، در ماد، آسور، مصر، پارت، مرو، سنگیدی، و در سرزمین سکاها.[۱۲] اکنون این ادعاها را بررسی کنیم.

شورشهای مردمان زیردست

از خویشان چسبیده به خودش، پدر بزرگش ارشام و پدرش گشتاسب زنده بودند؛ آن یکی ظاهراً قدرتی نداشت، و دیگری شهرب پارت و گرگان بود، ولی نه در بتخت نشستن پسرش و نه پس از آن یاری ای نداد. دو شهرب، دادرشش شهرب بلخ و ویوان شهرب هورکانیه (اراخوزیه)، به طرفداری داریوش برخاستند؛ مانده‌ی سرزمینها یاور شورش بودند یا بیطرف ماندند. در حالی که، چنان که خود داریوش قبول دارد، سراسر شاهنشاهی بردی را بی‌گفتگو پذیرفت، کشته شدن او امیدهای تازه‌ای برای استقلال ملی آورد که یک مست‌بازاری از شورش میان مردمان زیردست بار آورد. شهربهای پارسی جاه‌طلب نیز آماده شدند که کوششی برای بدست آوردن تخت خالی بنمایند. حتی در شهرستان پارت و گرگان پذیرش گروهی بودند که از پذیرفتن پسر به‌عنوان پادشاه سر باززدند. زمانی که دادرشش و ویوان به طرفداری دریابنده‌ی تخت و تاج برخاستند فرادای مرو زی به بلخ تاخت آورد. همچنین در اراخوزیه مخالفان به کارزار دست بردند. سغد در اثر شورش مرو جدا ماند و سکاها در آنجا به‌تاخت و تاز پرداختند.

۱۱ ـ بهستان، بند ۶. ۱۲ ـ بهستان، بندهای ۱۶ـ۲۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داریوش «دریاتیان»، ساردیس، ویونیه را وفادار میخواند. این سه شهرستان را داریوش هرگز در سر گذشت‌نامه‌ی خود شورشی نمیخواند ولی یک داستان یونانی صحنه‌ی دیگری را میمایاند. در سالهای آخر کورش اوروئتس به شهربی ساردیس گماشته شده بود. نزدیک به پایان پادشاهی کمبوجی، بهپهانه‌ی این که شاه ازاو ناخشنود گشته، اوروئتس از بولیکراتس دعوت کرد که درماگنزیه ازاو دیدن کند؛ فرمانروای بزرگ ساموس را که این گونه فریفته شده بود گرفتند، کشتند، وتنش رابه چلیپا آویختند. در دورهٔ هرج‌ومرج که پس از بردی پیش آمد، اوروئتس میتروباتس، شهربب داسکیلیوم‌را کشت. داریوش یک پیک شاهانه نزد اوروئتس فرستاد؛ دربازگشت به کمین پیک نشستند واورا کشتند. آنگاه داریوش، که هنوز ناتوان وتازه به‌تخت نشسته بود که بتواند به کارزار آشکارا بپردازد، برآن شد که دست به‌نیرنگی بزند: او باگبئوس، پسرارتوئتس را بانامه‌های مهرشده به ساردیس فرستاد، وباآن‌وفاداری دبیر وسپس نیزه‌داران نگاهبان را آزمود. وقتی که اینها فرمان بردند، فرمان مرگ اوروئتس داده شد واین سان ساردیس، داسکیلیوم، ویونیه رابازیافت.[۱۳]

اگر چه داریوش بردی را درماد کشته بود، حتی آن کشوررا نتوانست نگاه بدارد. باسپاهی که خود میگوید کوچک بود، اوبرای باز گرفتن بابل به‌راه افتاد، ولی به‌او خبر رسید که خود ماد زیرفرمان یکی ازبومیان به نام فرورتش یا فرئورتس به شورش برخاسته. ولی شورشگر نام خشتریته قهرمان بزرگ مادرا به‌خود گرفت وآگهی داد که از تخمه‌ی اوخشتره یا کیاکسارس است. باآن که چهره‌ی او همه چیز بجز آریائی بود. سر گرد، دماغ کوتاه سربالا، چشمان گرد نشسته، وگونه های برجسته‌اش‌فرق بسیار دارد باریش دراز، موی‌صاف چیده‌روی پیشانی، دستهٔ موپشت گردن، وموزه‌های‌بلند، دامن راست کوتاه، و کمربند باریکی که همچو لباس مادی اصلی باآن آشنا شده‌ایم. سربازان کاخ در اکباتان به طرف او رفتند؛ ماد دوم ری سرنهاد، وآسور، ارمنیه، وکاپادوکیه از آن پیروی کردند. سپاهی به پارت وگرگان فرستاده شد، وگشتاسب نتوانست جلوی پیشرفت آن را بگیرد؛ به

13 - Herod. iii. 120 ff.; Diod. x. 38; Aelian. *Var. hist.* vii. 11; Athen. xii. 522B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنظر می‌آمد که فرورتش نزدیك بود از نو شاهنشاهی کیاکسارس را برپا کند.[۱۴]

پارس، خود میهن داریوش، به دست وهیزدات نامی که مدعی بود بردیای کشته شده است افتاد، که از تاپروا در پوتیه (اوتی) ی کرمان[۱۵] به شورش برخاست. طبعاً او جامه‌ی بلند آویزان چینه‌دار، کفش بنددار، و موی تابدار که در صورت بردیا بافته شده برتن دارد. پارسیانی که در کاخ کورش در پاسارگرد بودند او را پادشاه قانونی شناختند، با آن که دماغ برآمده‌ی پهن کوتاه، سر گرد، و چانه‌ی تیز بی‌موی او فریاد میکشید که او نیز آریائی نبود. وهیزدات سپاهی بر ضد او را خوزیه فرستاد، پیش از آن که به آن کشور برسد، بابستی هریو و زرنگی را به دست آورده باشد.

ایلام استقلال خود را به رهبری هشپنا، پسر اوکبانارا نما، اعلام نمود. چهره‌ی این رهبر با یك دماغ کوتاه تیز، گونه های برجسته، سبیل پرپشت، و چانه‌ی سخت، که ریش کوتاهش خطهای دور آنرا پنهان نمی کند، نشان داده شده است: او جامه‌ی درازی با چینهای عمودی برتن دارد که هیچ همانند «شورشگران» دیگر نیست. چون داریوش در گذر زاگروس به سرزمین گل ولای بابل رسید، یك‌یك شاهانه به ایلام فرستاد، که پیداشدن او برای ترساندن بومیان بسنده بود که فرمانروای نوین خود را در بند بیفکنند و نزد داریوش بیاورند. داریوش هم پیرنگ او را کشت.[۱۶]

تاخیر کشته شدن بردیا در ۳ اکتبر ۵۲۲، فقط چهار روز پس از آذر یشتا آمد، به بابل رسید. آن کشور بر ضد بیگانگان به شورش برخاست. در چشم زیردستان هواخواهش، شاه نوین که به نام اورمزد ها را تاریخگذاری کردند نیو کد نصر سوم پسر نبونئید، آخرین پادشاه مستقل بابل بود. (ولی داریوش میگوید که نام حقیقی او نیدینتوبل، پسر انیری، بود.) صورت او چون پیرمردی سالخورده نشان داده شده که گونه های برچین وچروك، لب کوتاه بالایین، و ریش زبر سیخش زمینه‌ای برای

۱۴ ـ شورش مادی بر ضد داریوش، هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۰.

۱۵ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۳؛ دفتر ۷، ۶۸.

۱۶ ـ بهستان، بندهای ۱۲ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دماغ کوتاه برآمده‌اش درست میکند. روی پیشانی‌اش موی فرفری او چون یك ردیف کوش ماهی پس زده شده، و زیر گوشش یك حلقه زلف افتاده است؛ پس گردنش تراشیده است. یك پیراهن برتن دارد که نیمهٔ پایینش بالازده شده که زانوهای برهنه‌اش را نشان میدهد و تنگ بسته شده که به صورت کمربندی درآمده است. سالخوردگی او به ادعایش که پسر نبونئید است که فقط هفده سال پیش مرده بود اعتباری میدهد. بهرحال، داریوش است که در دروغگویی هشتش بازمیشود هنگامی که بابل را درمیان شهرستانهایی جامیدهد که در آغاز پادشاهی‌اش به او وفادار بودند.[۱۷]

نبوکدنصر سپاهیان را در تیزارهای کنار دجله نگاه داشته بود که همه‌ی قایقها را بگیرند و از گذارها نگاهبانی کنند. داریوش سرباز اتش را روی مشکهای بادشده، چنان که روی نقشهای برجستهٔ آسوری نمایانده شده، و چنان که خودمان در روزگاران اخیر دیده‌ایم، به آن در رودخانه برد و جناح او را دور زد. این دسته در ۱۳ دسامبر شکست خوردند. یك نبرد دوم که پس از پنج روز در زنان بر فرات با خود نبوکدنصر درگرفت قطعی بود؛ نیروهای بابلی به رودخانه رانده شدند و «مغور شکر» به بابل گریخت. اورا بزودی گرفتند و کشتند. در ۲۲ دسامبر ۵۲۲، بابل لوحهای خود را در «سال آغاز پادشاهی داریوش، شاه بابل، شاه سرزمینها» تاریخگذاری میکرد.[۱۸] تا در بابل بود، به نظر می‌آید که داریوش کاخ شمالی نبوکدنصر را اشغال کرده بود.[۱۹]

نیز هنگامی که در بابل بود، داریوش میگوید، پارس، ایلام، ماد، آسور، مصر، پارت، سکیدی، و سکاها شوریدند.[۲۰] اریاندس، که کمبوجی اورا به شهربی

۱۷ ـ در بارهٔ سندهای نبوکدنصر سوم و نبوکدنصر چهارم نگاه کنید به نوشتهٔ نامبردهٔ Cameron, «Darius and Xerxes» صفحه‌های ۳۰۹ و پس از آن، که جزئیات آن باید با درست شود؛ نیز نگاه کنید به R. A. Parker in Babylonia," *AJSL*, LVIII (1941), 316 ff. and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. — A. D. 45* (1942), p. 13.

۱۸ ـ بهستان، بندهای ۱۸ و پس از آن؛ هرودوت، دفتر ۳، ۱۵۰ و پس از آن؛ نیز نگاه کنید به Cameron, «Darius and Xerxes in Babylonia," *op. cit.*, p. 318; Parker and Dubberstein, *op cit.*, p. 13.

19. Cf. R. Koldewey, *Mitteilungen des deutschen Orient-Gesellschaft*, III (1899), 8.

۲۰ ـ بهستان، بند ۲۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گماشته بود، باسختگیری‌اش مصریها را رنجانیده بود و بیرون رانـده شد.[۲۱] با او اودجاهورسنه‌ی طرفدار پارسیان رانیز بیرون کردند. اودجاهورسنه دفاع‌زیر را از خود نمود: «من مرد نیکی در شهر خود بودم. من نشینندگان آن را در آشوب بزرگی که برسر همه‌ی سرزمین گذشت، که همانندش‌دراین سرزمین پیش نیامده‌بود، رهایی دادم. من بیزوران را دربرابرزورمندان پاییدم» ـ پژواك در تاریکی‌رفته‌ی دیگری از کتاب قانون حمورابی ـ «من ترسمندان را نگاهبانی کردم، هرگاه که بدی برسر آنها آمد، من برای آنها هرچه‌سودمند بود کردم، درزمانی که بایستی برای آنها انجام میگرفت. آنهایی‌را که به خاك نسپرده بودند به شایستگی به خاك سپردم؛ من‌همه‌ی فرزندان‌آنهارانگهداری کردم؛ خانه‌های آنهارا استوارگردانیدم. من هرچه سودمند بودبرای‌آنها کردم، همچو پدری که برای پسرش بکند، آنگاه که آشوب براین شهرستان آمد، آنگاه که آشوب بزرگ درسراسر این سرزمین آمد.»[۲۲]

بازیافت سرزمینهای زیردست

ولی ورق داشت برمیگشت. تا ۹ دسامبر دادرشش، شهرب بلخ، «رهبر» مرگوش (مارگیانا)، جلگه‌های پهناور پیرامون مرو کنونی، را پس‌زده بود. (فرادای‌دماغ پهن با ریش دراز نوك‌تیز شاید همان زمان زردشت پیغمبر را کشته بود.) کمی‌دیرتر خود مرو گرفته شد. در۲۹ دسامبر، دردژ کاپشکانش، ویوان تاخت وتازکنندگانی را که وهیزدات ازپارس برضد اراخوزیه فرستاده بود شکست داد. در آخرین روز سال، وهومس در ایزلا در آسور، رشته‌ی تپه‌های طورعبدین کنونی، پیروزی به دست‌آورد. گرچه سپاه پارسیان ومادیان که همراه داریوش مانده بودند کوچك‌بود، بازهم اوناچار بود ازنیروهای خود بکاهد وسپاهی به‌رهبری ویدرن، یکی‌از «هفت تن»، برضد ماد روانه کند. در۱۲ ژانویه‌ی ۵۲۱ زد وخوردی درماروش روی‌داد. داریوش میگوید که سرکرده‌ی مخالف نتوانست موقعیت خودرا نگاه دارد؛ با این

21 - Polyaen. vii. 11. 7.

۲۲ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱۲۰ـ۱۲۵ این کتاب.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حال ویدرن ناچار شد پیشرفت خودرا بایستاند تاآن که سرورش توانست به یاری او بیاید. پس اودر کنپد (کامبادنه) درجلگهٔ پهناور کرمانشاه، که روزگاری تیرهٔ ایلامی همبان آنرا اشغال کرده بودند، اردو زد.[۲۳]

تسلیم شدن هشینا فقط به یك پارسی واقعی، به نام مرتی، پسر چی‌چیخرش، اهل کوگنکا، فرصت داد که ازراه سرراست از پارس به شوش سرازیر شود وخودرا اومانیش بخواند، نام پادشاه ایلامی که آسوریان به‌نام هومبانیگش ازاوهراس داشتند. (روی نقش برجسته چهرهٔ او خراب شده، ولی او جامه‌ای به تن دارد که بازوان اورا پنهان کرده وبالا کشیده شده که به‌نیم‌تنه‌ای میماند که دامن از زیر آن پیداست.) داریوش در اوایل فوریه بابل‌را ترك کرد. پیش‌از آن که بسوی گذرهای زاگروس روانه شود، ازراه شوش دور زد، وایلامیها ازترس مرتی را کشتند. آنگاه داریوش توانست نیرویی به سرکردگی ارتوردی ازهمین راه برگرداند که به وهیزدات تاخت آورد. سپاهیان وهیزدات در ۲۰ فوریه در اراخوزیه دربخش گندوتوه نابود شده‌بودند. این سرکرده به دژ ارشادا گریخت، ودرآنجا ویوان اورا گرفت وکشت. در ۶ مارس گشتاسب در ویشپوزاتش شورشگران پارتی‌را که با فرورتش مادی هم پیمان شده بودند شکست داد.[۲۴]

باعمده سپاه پارسیان، داریوش خود از زاگروس دوباره گذشت ودر کنپد به ویدرن پیوست. در ۸ مه او فرورتش را در کندرش شکست داد. این یك نبردقطعی بود. به همین مناسبت کمی پس‌ازآن او این نقطه را برگزید که نوشته‌ای را که‌در آن پیروزیهای خود را یاد کرده بر سنگ بکند. همراه باچند سوار، فرورتش به ری در ماد دوم گریخت، ولی در پی او رفتند و اورا باز آوردند؛ دماغ، گوشها، و زبانش را بریدند، چشمانش را بیرون آوردند، واورا درپیش چشم مردم به نمایش گذاشتند تا داریوش آماده‌شد که اورا برمیله‌ی نوك تیزی بگذارد و با هم پیمانانش در دژ اکباتان به دار بیاویزد.[۲۵] سختی این کیفر ووصف جزئیات آن نشان‌میدهد

۲۳ ـ بهستان، بندهای ۳۸ ـ ۳۹، ۴۵، ۲۹، ۲۵.
۲۴ ـ بهستان، بندهای ۲۲ ـ ۲۳، ۴۱، ۴۶ وپس‌ازآن، ۳۵.
۲۵ ـ بهستان، بندهای ۳۱ ـ ۳۲؛ اکباتان، دژ، عزرا ۶: ۲.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که خطر این مرد هادی چه اندازه جدی بوده است.

در ۲۰ ماه مه یك دادرشش دوم، ایزیار یك ارمنی، همشهری خودرا در نزدیکی شکست داد. چهار روز پس از آن، ارتوردی، در رخای پارس، و هیزدات را که ادعای شاهی داشت شکست داد، ولی او گریخت ودر پیشیاثووادا سپاهی دیگر گرد آورد. شش روز پس از آن دادرشش ارمنی پیروزی دیگری در دز تیگره بدست آورد. در ۱۱ ژوئن وهوهس پیروزی دوم خودرا در بخش اوتیار در کوههای تیاری، که در آنجا تازمان‌ها عیسویان «آسوری» یك استقلال نااستواری داشتند، بدست آورد. در ۳۰ ژوئن دادرشش به پیروزی سومش در دز اوریما رسید. چه اندازه این پیروزیهای ادعا شده کوچك بودند از این بیداست که هم وهوهس وهم دادرشش ناچار شدند که پس از آن انتظار رسیدن شخص داریوش را بکشند.[۳۶]

بیدرنگ پس از کشتن فروورتش، هنگامی که پارس هنوز در شورش بود، داریوش بخشی از سپاهش را در بادگان اکباتان گذاشت ودر اواخر آوریل شمال بسوی ری شتافت. اینجا او باز از سپاه کوچك شده‌اش کاست و کمك برای پدرش فرستاد که هنوز در زیر فرمان آوردن زیردستان پارتی خودش کامیاب نشده بود. خبر نبردهای غیر قطعی در آسور و ارمنستان رسید: داریوش از راه دریاچه‌ی اورمیه خبر نبردهای غیر قطعی در آسور و ارمنستان رسید: داریوش از راه دریاچه‌ی اورمیه وتنگ روانسوز بسوی غرب رسید و اواخر ژوئیه به اربلا رسید.[۳۷]

ساکارتی، بخش شرقی شاهنشاهی هادی که فروورتش از نو برپا کرده بود، فرصت یافت که به سرکردگی چیثرمتخمه یکی از بزرگان ساکارتی شورش کند، واو هم مانند فروورتش ادعا داشت که از خاندان کیاکسارس است. سپاهیان پارسی وهادی که برای پادگانی همدان مانده بودند به رهبری تخمسپاد هادی برضد او فرستاده شدند، و شورشگر در نبرد شکر فتار شد. اورانزد داریوش در اربلا آوردند ودچار همان سرنوشت فروورتش شد.[۳۸]

۳۶ ـ بهستان، بندهای ۴۱ ـ ۴۳، ۳۶ و پس از آن، ۴۰.

۳۷ ـ بهستان، بندهای ۳۳، ۳۶.

۳۸ ـ بهستان، بند ۳۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گئوبارو، به یاری سپاه پارسی که بسرش ازری فرستاده بود، در ۱۱ ژوئیه سرانجام به شکست دادن دشمنان حکومت نوین در بتی گریتا کامیاب گشت، و دیارت امنیت یافت.[۲۹] چهار روز پس از آن، ارتوردی در کوه برگش دهیزدات و سپاهی را که تازه گرد آورده بود خرد کرد. خبر گرفتن او به داریوش رسانیده شد، و به فرمان شاهانه مدعی نام بردی با سرداراتش در اواد یچی برسر میلهٔ نوک تیز کشته شد.[۳۰]

آخرین لوح بابلی که در آن پادشاهی داریوش شناخته شده در سپیار در ۸ سپتامبر نوشته شده است. روز پس از آن لوحی که از نبوکدنصر تاریخگذاری شده در اوروك فراهم گشت. شورش در روستای دوبال، که آگاهی دیگری از آن نداریم، شاید در بابل جنوبی، آغاز گشت، گرچه دیری گذشت تا توانست با گرفتن پایتخت، که تا ۲۱ نوامبر انجام گرفت، بحق ادعای عنوان «شاه بابل» را بنماید.[۳۱] گرچه داریوش امرا ارمنی میخواند، او از مردم تازه رسیدهٔ آریائی که این نام را به ارمنیه داده بودند نبود. نام پدرش، هلدیت، به احترام هلدیش، بغ بزرگ مردم کهن‌تر هلدی گذاشته شده بود، و دماغ پهن، چشمهای باریك نیم بسته، موی راست، و ریش سیخ بیرون جستهٔ او خود بیشتر نشان میدهد که در حقیقت او نمایندهٔ مردم کهن‌تر این سرزمین بود. در ۲۷ نوامبر ۵۳۱، نبوکدنصر چهارم دروغین ــ مانند سومی که شهرت داشت پسر نبونئید است ــ بدست ویندفرن (ایتافرنس)، یکی دیگر از آن «هفت تن»، دستگیر شد. به فرمان شاهانه، او و شاروندان برجسته که از او پشتیبانی کرده بودند در بابل کشته شدند.[۳۲] بوهیان تا دیرزمانی تاراج قبرهای شاهان را، بویژه قبر شهربانو نیتوکریس را بیاد داشتند.[۳۳] در این نوشته‌ها شهریب گوبریاس تا پدید شد. در ۲۱ مارس ۵۲۰، شهریب تازه‌ای، هیستانس، چنان که یونانیان او را

۲۹ ــ بهستان، بند ۳۶.

۳۰ ــ بهستان، بندهای ۴۲ـ۴۳.

31 - Parker and Dubberstein, *op. cit.*, pp. 13 - 14.

۳۲ ــ بهستان، بندهای ۲۹ ــ ۳۰.

33 - Herod. i. 187; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 b.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میخواندند ، دربابل می‌یابیم ، ولی‌بومیان‌اورا به‌نام اوشتانی ، فرماندار بابل و ورارود ، می شناختند .[۳۴]

سرگذشت‌نامه و یادمان داریوش

تا پایان سپتامبر ۵۲۰ ، نویسنده‌ای سرگذشت شاهانه‌را اززبان داریوش فراهم کرده بود . هربند آن بایست این‌طور آغاز میشد : « داریوش شاه میگوید . » داستان بایست از نیاکان داریوش ، ازاین که چگونه « دروغ» دهیوها را شورشی ساخت ، وچگونه او درنوزده نبرد نه شاه را گرفت و دربازیافت کشور کامروا گشت سخن بگوید : « این است آن‌چه من کردم دریك سال پس‌از آن که شاه شدم . »[۳۵] درواقع بازیافت دهیوها کمی درازتر کشید ، از۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تا۲۷ نوامبر۵۲۱. آمار کشته وزخمی واسیر دشمن ، جای نبردهایی که روی داده ، وتاریخ دقیق حتی روز این پیشامدها برای ثابت کردن دقت ودرستی آنها بایستی داده میشد .

خوانندهای درآینده نباشد که این داستان‌را دروغ پندارد ؛ اهورمزد گواه‌شاه است که این داستان راست است . درحقیقت ، چه بسا کارهای دیگر که انجام‌گرفت واینجا ثبت نشده است ، مبادا که درآینده بیش از اندازه به نظر بیاید . « اهورمزد مرا پشتی‌داد وبغان دیگری که هستند؛» برخلاف زردشت ، داریوش دریکتاپرستی آن اندازه سختگیر نیست . « به درستکاری راه سپردم ؛ نه به ناتوان نه به توانا بدی کردم . »

نه فقط آن را به خط میخی نوشت ـ پارسی ، ایلامی ، اکدی : « این نوشته را به صورتهای دیگری به آریائی نوشتم ، که پیش از من نکرده بودند . » آرامی تاآن زمان همچو زبان عادی دیوان هخامنشی در رابطه‌اش با شهرستانهای غربی برقرار شده بود ، چنان که از فرمانهای شاهانه به یهودیها ، از زمان کورش به بعد ، که درعزرا داده شده ، ثابت میشود ؛ الفبای آرامی آنگاه برای نوشتن پارسی به کار

34 - Herod. vii. 77; Strassmaier, *Babylonische Texte: Darius* (1897), No. 27; cf. No. 82; Clay, *BRM*, Vol. I, No. 101.

35 - R. G. Kent, «Old Persian Texts. III. Darius' Behistan Inscription, Column V,» *JNES*, II (1943), 105 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برده شد . خط میخی بابلی بیشتر با واژه‌نگارهایی نوشته میشد که یك نشان میشد نمایندهی یك واژهی تمام باشد . چند واژه نگار درخط میخی پارسی بازمانده بود . آنگاه واژه‌های بسیاری از آرامی گرفته شد ، که بانشانهای آرامی نوشته ولی به‌پارسی خوانده میشد . این‌سان طرز نوشتن پهلوی که نوشتن نیم - واژه‌نگاری ست رواج شد . « آن نوشته وبرای‌من خوانده شد » دربر دارد که نویسندهی این سرگذشت‌نامه دیگری بوده است . سپس آن را به همهی سرزمینها فرستادند . یك سنگ یادبود از بابل بخشی از نوشتهی اکدی را نگاه داشته است . [۳۶] پاپیروسی از الفانتین نشان میدهد که یك نسخهی آرامی آن برای کوچ نشین سربازان مزدور یهودی فراهم شده بود ؛ وزمانی که به‌مناسبت رجوع مکرر به‌آن ، کهنه ورفته شده بود ، نسخهی دیگری از آن درست کردند . [۳۷]

متن کامل این سرگذشت‌نامه ، به سه زبان رسمی که خط میخی به کار میبردند ، پارسی ، ایلامی ، اکدی ، بالای نقطه‌ای که نبرد قطعی کندرش روی داده بود بر سنگ کنده شد . زیر آن ، شاهراهی بود که از بابل ، از میان گذرهای زاگروس ، و سپس ازروی فلات ، شصت و پنج میل بسوی شرق وپنهان در پشت دومین رشته‌ی کوه بلند ، به‌همدان میرفت . بالای یك دره‌ی کناری از جلگه‌ی کرمانشاه ، رشته‌ی کوههایی که درشرق جلگه‌را می‌بندد ، گهان به یك پشته‌ی بلندی که‌سر بر آورده پایان می‌یابد ؛ پانصد پا بالای یك چشمه ، درشکافی در کوه درپرتگاهی روی صخره‌ی تند وبلندی نوشته‌ی بزرگ ونقش‌های برجسته‌ی همراه آن ، ده درهیژده پا ، کنده شده است .

امور مزده در پیش شاهی که زیر حمایت اوست پژوان است . این بغ ریشدار پرسرش کلاه استوانه‌ای دارد که بالایش گشاد است وباشاخهای ایزدی ویك گردهی خورشید هشت پر ، که هردو یکراست از اصل آسوری گرفته شده ، آن را از کلاه شاه بازشناخته میکند . جامه‌اش لباده‌ی آویزان است ، که آستین های تماشش تا مچ چون دست بندی جمع میشود . دست چپش حلقه‌ای راگرفته که فرمانروایی به

36 - F. H. Weissbach, *Babylonische Miscellen* (1903), No. X.

37 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), pp. 248 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاهان می بخشد؛ دست راستش، با کف باز، در حال برکت‌دادن بلند شده است. او بر حلقه‌ی بزرگی بلند کرده شده است، که به هر دو پهلویش بالهای دراز، تقریباً چهارگوش، بسته شده که با خطهای موجدار برگشته و با خطهای خمیده سه بخش شده است. یک دم مانندی، که همین‌گونه نمایش داده شده، و به دو بخش قسمت شده از حلقه آویزان است؛ از حلقه نیز چیزهایی آویزان است که آنها را چون دو زبانه برق وصف کرده‌اند ولی آنها را بهتر میتوان با پاهای چنگال‌دار کرکس بفیناتوی راستی همسری یکی دانست.

داریوش با یک چهره‌ی تمام عیار آریائی با پیشانی بلند و دماغ راست، با بلندی طبیعی خود، پنج پا و دو اینچ، ایستاده است. بر سرش تاج جنگی است، که نوار زرین کنگره داری ست که در آن گوهرهای خایه‌یی و گلبک نشانده شده است. موی جلویش با دقت فرزده است، و زلف سبیل افتاده‌اش پاکیزه تاب داده شده؛ موی پشتش یک حلقه‌ی بزرگی روی گردن انداخته که تقریباً به گوشهای برآمده‌اش میرسد. ریش چهارگوشش چهار رج تاب دارد که میان آنها رشته‌های راست کشیده شده، و درست مانند ریش پیشینیان آسوری اوست. یک لباده‌ی دراز سراسر اندامش ستر گک او را میپوشاند؛ از آستینهای نرمک نیز تنگش مچهای کفت و دستهایش بیرون آمده، و در زیر در کنار آویزان شده که میتوان نگاهی بمشلوار و زیر آن به کفشهای بندی کوتاه او انداخت. دست چپ شاه کمان زه کشیده‌ای را که نوکش سر ارنک است گرفته؛ دست راستش بطرف مشتش اهورمزد بلند شده است. پشت سر او برندگان کمان و ترکش و نیزه‌ی شاهانه، شاید گوبریاس و ایسپاتینس، ایستاده‌اند. لباس آنها بیشتر مانند لباس شاه است و فرقشان این است که آنها ریشهای گرد دارند و نوارهایی دارند که با گلکهای هشت پر زیور داده شده است.

باین تر در این شاهراه، در گذر آسیا، کشور گشایان پیشین فرمان داده بودند که در حالی که دشمنان افتاده‌ی خود را با تخوت پایمال می‌کنند نمایانده شوند.[38] همین حالت را داریوش گزید. زیر پای چپ شاه، تخت روی پشت خوابیده، با یاک با

38 - Cf. N. C. Debevoise, «Rock Reliefs of Ancient Iran,» *JNES*, I (1942), 80.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازدوره و تاب بلند شده ، گروهات با لباس دراز دشیلمه ، و دستهای خود را بپهلو دده به نیزه بزرگ بلند کرده است . در پیش کشور گشا شورشگران دیگر ایستاده اند ، گردنهایشان بدهم طناب بسته شده ، و دستهایشان از پشت بسته شده است .

این نقشها بدانسازمانی بلند و بالای جلوه است که در پیرامون شاهنشاهی خود ، تا چین هستها بود . در شگفتم که چگونه داریوش انتظار داشت که سرگذشت زندگی او را بخوانند . این یادبود نامبردار بدکان نخست به یقین یادبود آشوری است .

هنوز بایست بکنشت بود که یادبود بابلی که بیشتر یکی از قرن بعد از شاهنشاهی داریوش بود از آن دیدن کرد . این کتسیاس هیلانست که این کوه بکستون را نام برد و گزیم بغ بزرگ است که او را زئوس میخواند . او پرویزش را که از چشمه‌ای بزرگ آبیاری میشد ، صخره‌های تندیس را که بلندیشان را بیش از دو میل برآورد کرده بود ، نوشته‌های رایه « خط سریانی » ، « نقشهای برجسته را دیده بود ، ولی نخستین داریوش فراموش شده بود : فرزندان او یادگارهای ایزدختی نامش بانگاه نداشته بودند . کتسیاس از روی نادانی این یادمان را به شهربانو سمیرامیس « آشوری » نیرنگ افسانه‌ای نسبت داد ! [۴۰]

39 - H. C. Rawlinson, «The Persian Cuneiform Inscription at Behistun,» *JRAS*, X (1847). درباره‌ی پیشرفتهای زودتر در خواندن خط میخی نگاه کنید به R. W. Rogers, *History of Babylonia and Assyria* (6 th ed., 1915), I, 21 ff. چاپ فشرده‌ی متن در L. W. King and R. C. Thompson, *The Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistun in Persia* (1907) ؛ برای متن و ترجمه‌ی آسان به زبان انگلیسی F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 8 ff. ؛ آخرین عکس برداری از نقشها در Cameron, «A Photograph of Darius' Sculptures at Behistan,» *JNES*, II (1943), 115-16. وصف پیکرهای برجسته در این کتاب از روی نسخه‌ی ماشین شده‌ی پایان‌نامه‌ی زیر است : Cleta Margaret Olmstead (Mrs. David O. Robbins). Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art» (1930), pp. 6 ff. برای بحث عمومی نگاه کنید به Olmstead, «Darius and His Behistun Inscription,» *op. cit.*, pp. 392 ff.

40 - Ctes. *Pers.* i, Epit. 12 (Diod. ii. 13. 1-2); Isid. Char. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل نهم

قانونگذار نوین

اصلاحات قضائی طرح شده

پس از دو سال جنگیدن سخت ، داریوش سرانجام در بیشتر آسیای غربی به شاهی شناخته شد ، و یك فرصت کوتاه نفس کشیدن یافت تا درباره‌ی وضع شاهنشاهی بزرگی که ناگهان در دستان پیروزمند او افتاده بود بیاندیشد . در این سالهای شورش هرج و مرج سراسر برخی بخشها را فراگرفته و درساختمان شاهنشاهی سستیهایی را که گمان نمیرفت آشکار نموده بود . داریوش ، از هرچه بالاتر ، درسرشتش یك مرد کارگزار بود ، و در سراسر ماندهی پادشاهی دراز و پرومندش بیشتر نیروی خود را وقف این کار ناگزیر سازمان‌نوادن نمود .

نخستین مسئله‌ای که باید درباره‌ی آن تصمیم میگرفت جایگاه پایتخت شاهنشاهی بود . حتی هنگامی که هنوز پارس درشورش بود ، به نظر می‌آید ، اوبر آن شده بود که یك مرکز نوین شاهنشاهی درسرزمین زادگاهی خود بنیادگذارد . در همین هنگام ، تا داریوش ایلام را از نو گشود ، موقتاً درشوش ماندگار شد ، و در آنجا بریا کردن کاخی را آغاز نمود . هنوز سال بحرانی ۵۲۱ ه به پایان نرسیده بود که داریوش آن کاخ را اشغال کرده بود .[۱]

۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۳۹ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چون داریوش آرامشی یافت، به نخستین کار اصلاحی که طرح کرده بود پرداخت، و آن گذاردن قانون تازه‌ای بود که بسایستی در سراسر شاهنشاهی روان گردد. در سرگذشت‌نامه‌ی خود، که در سال ۵۲۰ نوشته شده، داریوش میگوید: «به خواست اهور مزد، این سرزمین‌ها از روی داد من رفتار کردند؛ آنچه‌شان از من فرمان داده شد، آن کردند.»[۲] این یک خودستایی بیهوده نبود. در اوایل ۵۱۹، هنوز در همین سال دوم رسمی، می‌بینیم که دادنامه‌ی شاه درمیان بابلیها به کار میرود؛ جمله‌ی «از روی داد شاه باید جبران کنند» در یک سند فروش برده جای پایندانی معمول فروشنده را گرفته‌است.

واژه برای «قانون» تازه‌است. بجای واژه‌هایی برای دچر و داوری که دیر زمانی با آن آشنا بودند، به واژه‌ی ایرانی «داتا» برمیخوریم که دیری است یا آن به صورت «داتا» عبری در کتاب استر آشنا هستیم، و «داته شه شری» در سندهای بابلی همتایش درست مانند «داته دی ملکا» درفرمان اردشیر اول است که در کتاب عزرا آورده شده و همان اندازه با آن آشنا هستیم.[۴]

در این که این قانونها، که با هم «دستورهای آیین خوب» را فراهم می‌ساخت، زیر نظر خود داریوش گردآوری، بازبینی، و در دادنامه‌ی نوین گنجانده شد شکی نیست. همچنین پیداست که این دادنامه را به این زودی نمی توانستند فراهم آورند مگر آن که آن را بر پایه‌ی دادنامه‌ی دیگری که پیش از آن به کار میرفته نهاده باشند.

منابع بابلی

بابل‌ای که جنبه‌ی بازرگانی داشت، از آغاز تاریخ نوشته، برتری قانون را شناخته بود. قانونی که به دست دیوانسالاران بابلی کارگزاری میشد یک قانون «کوده»

۲ ـ بهستان، بند ۸.

3 - J. P. Strassmaier, *Babylonische Texte; Darius* (1897), No. 53.

۴ ـ عزرا ۷ : ۲۶؛ استر ۱ : ۸، ۱۳ ـ ۱۰ : ۲ : ۱۹، ۱۵ : ۸ : ۱۲، ومکرر. نیز نگاه کنید به Olmstead, «A Persian Letter in Thucydides,» *AJSL*, XLIX (1933), 161, n. 17; «Darius as Lawgiver,» *ibid.*, LI (1935), 247 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به آن معنایی که حقوقدانان قاره‌ی اروپا با آن آشنا هستند نبود؛ بلکه با قانون همگانی مردمان انگلوساکسون همانند بود که بر روی پیشینه‌های چنان کهن بنیاد گذاشته شده که «یاد مردمان به چیزی خلاف آن نمی‌رسد.» از روی این پیشینه‌ها، که برای هریک از موردهای گوناگون قانون، نمونه‌های معینی داده شده بود، و چرگر در قضیه‌ی ویژه‌ای که در پیش داشت به دستور قیاس منطقی داوری می‌کرد، برای کمک به او، مجموعه‌هایی که این گونه موردها در آن گردآوری شده بود، مانند آن کتابهایی که هنوز در آموزشگاههای حقوق به کار می‌بریم، فراهم شده بود. گرچه این گونه مجموعه‌ها به فرمان شاهانه پخش می‌شد و با پذیرش یکان استوار می‌گشت، نباید آنها را «کود» به معنای شایسته‌ی آن خواند.

در زمانهای گوناگون در اواخر هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، چنین مجموعه‌هایی به زبان سومری که در آن زمان روایی داشت در دسترس بود. تاشکی که مرتب در هر مورد به کار میرفت این بود: اگر مردی چنین و چنان کند، نتیجه‌های همینی دربی خواهد داشت. همین تاشك را حمورابی نامبردارتر به کار برده بود، که «کتاب موارد» اورا درحقیقت به صورت کامل در دست داریم.[۵] او فقط ادعا دارد که «دادگری و درستکاری را به زبان یوم برقرار کرد،» به عبارت دیگر، او این موردهای پیشینه را از سومری به زبان اکدی که در زمان او روایی داشت برگردانید. در واقع گواه خوب داریم که برای سازگار کردن قانونهای کهن از روی موارد با جریانهای قضائی پرورش یافته‌تر و با وضع نوین اجتماعی و اقتصادی، به تدریج پیشرفتهایی انجام گرفته بود.

مجموعه‌ی اصلی بر چرمها یا لوحهای گلی به خط میخی سرهم عادی نوشته

۵. برای متن و برگردانیده‌ی آن به لاتین نگاه A. De mel, *Codex Hammurabi* (1930) برای تازه‌ترین ترجمه‌ی انگلیسی آن نگاه D. D. Luckenbill and Edward Chiera, in J.] J. M. P. Smith, کنید به *The Origin and History of Hebrew Law* (1931), pp. 181 ff. B. Landsberger, «Die babylonischen termini für Gesetz und Recht,» نگاه کنید به (code) *Symbolae ad iura orientis antiqui pertinentes, Paulo Koschaker dcdicatae* I(1939), pp. 219 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده بود که در دیوانسرای اساگیلا ، پرستشگاه بزرگ شهر دوم ، خاوند بابل ، نگاهداری شود . از روی نسخه‌هایی که در آن زمان از روی این مجموعه روی لوحهای بزرگ چهار گوش در پنج یا شش ستون نوشته برداشته شده و در ویرانه‌های اکور ، پرستشگاه انلیل ، پاشیخ دیرین‌تر نیپور ، بدست آمده میتوان به شکل اصلی آنها پی برد . برای بکار بردن روزانه ، این خط میخی دست نویسی را روی یک تخته سنگ شاهانه به خط کهن تری که هنوز در نوشته‌های یادماتی بسه کار میرفت کنده و در اساگیلا برپا داشته بودند ، که برای وجدگیر و دادخواه هر دو از روی آن خوانده شود . قانون زیر نگهبانی شمش پیغ آفتاب ، دادگستر یزدانی ، بود که روی این تختسنگ در حالی که قدرت لازم را به حمورابی می‌بخشد نمایانده شده است .

پس از اندك زمانی یك کشورگشای ایلامی این سنگ را به پایتختش درشوش برد ، و آنجا آن را بار دیگر در پرستشگاه پیغ خود برپا نمود . معنای آن بیرون رفتن این مجموعه‌ی نامبردار از دست بابل نبود . نسخه‌هایی از آن روی سنگهای یاد بود در شهرهای دیگر و در کتابخانه‌های پرستشگاهی دیگر بود . از روی یکی از اینها آسوریها باین مجموعه آشنایی پیدا کردند ، و آن را برای تکمیل یا شاید جایگزین کردن مجموعه های کهن‌تر خودشان به کار بردند . سارگون یکی از بنامترین گفته های پیش در آمد حمورابی را به عبارت دیگر چنین باز گو کرد : « که توانا نماید به ناتوان آزار رساند » و درست همین جمله را نتیجه‌ی سارگون ، شاه پژوهنده اشور بنی‌ایپال نقل کرده است . نسخه‌های آن مجموعه ، که یکی کورکورانه از اصل اکدی آن پیروی کرده ، و دیگری « ترجمه »ی آن به آسوری‌ست ، نشان کتابخانه‌ی مجموعه‌ی نوشته‌های باستانی را که به فرمان همین اشور بنی‌ایپال گرد آوری شده بود دارند . این نسخه‌ها نیز ثابت میکنند که در آسور عنوان این مجموعه « داوریهای حمورابی » بوده ، گرچه در بابل نخستین سطر آن ، « آنگاه که انو بغ والا » ، طبق معمول همچو عنوان مجموعه باز مانده و تغییر نیافت .

بکار بردن یک نسخه‌ی مجموعه‌ی حمورابی بیش از یک هزاره امکان پذیر بود ، زیرا آن « کرده »ی با جزئیات نبود که تا کنون از اصلاح و افزایش بی‌بهره باشد ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلکه دارای یك رشته و چرهای مهمی بود که بیشینه‌های آنها را میبند همواره معتبر پنداشت . به این صورت ، کشور گشایان پارسی آن را پذیرفتند . کورش در یك فرگفت اکدی ، که برای خواندن بابلیها بیرون داده بود ، با تقلید از حتی جمله بندی آن مجموعه ، آن‌را بپریا می‌ستاید . این که این ستایش فقط زبانی نبود با سندی از سومین سال پادشاهی کورش ثابت میشود که وجر را بر پایه‌ی « داوری شاه » نهاده است .[6]

مقایسه با قانونهای حمورابی

ولی داریوش بر آن بود که در دادگذاری با حمورابی همپایه باشد . بخت همراه نبود . درحالی که لوح پیش از لوح با تکه‌هایی از مجموعه‌ی حمورابی از زیر زمین بیرون آمده ، « دستور آیین خوب » چنان بکلی از دست رفته که درواقع باید ثابت شود که چنین چیزی هرگز وجود داشته است . چند اشاره‌ی همزمان در سند های سوداگری بودن آن را استوار میکند و گواه بر پاره‌ای موضوعهای قضائی‌ست که آن در برداشته ، ولی برای همبر کردن آن با موضوعهای مجموعه‌ی کهن تر بسنده نیست . ولی هرگاه متنهای اکدی برخی از قسمتهای نوشته های داریوش را با گفتارهای سر آغاز و پایان دادنامه‌ی حمورابی همبر کنیم ، به‌اندازه‌ای آنها را در بکاربردن واژه وجمله‌بندی (همچنین در فکر و ترتیب) همانند می‌یابیم که به ما ثابت میشود که کشوردار جوان از کشوردار کهن تر تقلید کرده ، و میتوان تا اندازه‌ی زیادی آن قسمتهایی را که ساخته‌ی خود داریوش است بازسازی نماییم .

حمورابی پیشگفتار خود را بازهائی آغاز میکند که « انوی والا ، وانلیل ، خاوند آسمان وزمین ، به مردوك ، پسر نخست‌زاد انکی ، خاوندی همه‌ی مردمان‌را سپرد ، آنگاه که آنها نام‌بلند بابل‌را فراگو کردند ، وآن‌را درمیان سرزمینهای جهان بزرگ ساختند ، ودرمیان آن برای او پادشاهی جاوید برپا نمودند که بنیادش چون آسمان وزمین سخت و استوار بود . »[7]

دربرابر این بابلی بنیان‌پرست ، داریوش تقریباً ـ گرچه نه کاملا ـ یکتاپرست

6 - *KS*, Vol. VI, No. 99.

7 - *CH*, col II, 11. 1-26.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است: «یغ بزرگ است اهورمزد، که این بوم را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مرد را آفرید؛ که برای مرد شادی آفرید، که داریوش را شاه کرد، یکی‌را شاه بسیاری، یکی‌را فرمودار بسیاری.»[۸] «یغ بزرگ است اهورمزد، که این کار زیبا را داد، که برای مرد شادی داد، که خرد و دوستی به‌داریوش شاه داد.»[۹] خورابی ادعا دارد که به خواست یغان فرمانروایی میکند: «در آن زمان انو و انلیل مرا خواندند، خورابی، شهریار والا، پرستنده‌ی یغان را، که درستکاری را در سرزمین روان گرداند، که زشت‌کار را و بدکار را تباه گرداند، که نگذارد توانا به ناتوان آزار رساند، که چون خورشید بر سر مردمان سیاه سر بیش رود، که زمین را روشن گرداند، و بهبود مردم را پیشرفت دهد.»[۱۰]

«منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای همه زبان، شاه این بوم بزرگ دور، پسر ویشتاسپ، هخامنشی، پارسی، پسر یك پارسی، آریائی، از چهر آریائی.» این سان جانشین خورابی به‌خود می‌بالد.[۱۱] «داریوش شاه چنین گوید: چون اهورمزد دید که این بوم‌ها دشمن شدند، و برضد یکدیگر جنگیدند، پس آن را به من فرا برد. و مرا برای پادشاهی بر آنها گماشت. من شاهم. به پشتیبانی اهورمزد من آنها را بر جایشان نشاندم. و آنچه شان گفتم آن کردند چنان که مرا کام بود.»[۱۲]

«پسی که دشکرده بود آن را نیك کردم. اینها دهیوهایی بود که با یکدیگر دشمن بودند، مردمانشان یکدیگر را می‌آوژنیدند. من آن کردم، به پشتیبانی اهورمزد، تا اینها یکدیگر را نیوژنند. هر کس را در جای خود نشاندم، و در پیش داد من آنها می‌ترسیدند، تا توانا نه بیوژند نه تباه کند مسکین را.» اینجا داریوش نه تنها گزارش معروف را در مجموعه‌ی قانون پیشین که خورابی آن را هم در سر آغاز

۸ ـ داریوش، تخت جمشید (ز) ۱؛ شوش، برقراری نظم، ۱؛ الوند ۱؛ سوئز (ج) ۱؛ نقش رستم (الف) ۱.

۹ ـ نقش رستم (ب) ۱.

10 . CH. col. I, ll. 27 - 49.

۱۱ ـ این ناشکی‌ست که مرتب در بیشتر نوشته‌ها دیده میشود.

۱۲ ـ نقش رستم (الف) ٤.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وهم درپایان تکرار کرده[۱۳] به عبارت دیگری داده است، بلکه او واژه‌ی کهنی (مسکین) را برای «برده، رعیت» به کار برده‌است که در منابع دیرتر بابلی هیچ باآن آشنا نیستیم، اگرچه درمجموعه‌ای که درآن طبقه‌های اجتماعی در پیشگاه قانون برابری ندارند بسیار معمول است.[۱۴]

حمورابی سنگ یادبود قانونش را زیر حمایت شمش گذاشته بود؛ داریوش نیز گفت که قانونگذار واقعی بغ اوست: «ای مرد، آنچه فرمان اهورمزد است، به‌نظر نوگست نیاید؛ راه راست را رها مکن، ستیهنده مباش.»[۱۵]

بدرنگ پس از سر آغاز، حمورابی یک سیاهه‌ی درازی از شهرها و پرستشگاههای، هم درون و هم بیرون بابل، که نوسازی کرده بود یا از نیکوکاری او بهره‌ای برده بودند داده بود.[۱۶] درخمن، این سیاهه گواهی بر پهناوری زمینهای زیر فرمان او بود. داریوش نیز یادآوری میکند: «به پشتیبانی اهورمزد، اینها هستند دهیوهایی که من گرفتم آن سوی پارس، و من شاه آنها هستم، و آنها باج برای من آوردند. و آنچه ازمن به ایشان گفته شد، آن کردند. و داد من آنها را داشت.»[۱۷] مرتب در این نقطه یک سیاهه‌ای از شهرستانها داده میشود، و همیشه در این سیاهه بازبینی میشود که از واقعیت روز پس نمانده باشد. بجای سیاهه‌ی کامل ممکن بود این را گذاشت: «پارس، ماد، و دهیوهای دیگر با زبانهای دیگر، از کوهها و زمینها، از آنها که این ور دریا و آن ور دریا، این ور بیابان و آن ور بیابان است.»[۱۸]

13 - *CH*, col. I, 11. 37 ff.; rev. col. XXIV, 11. 59 - 60.

14 - Restoration of Order record, V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mém. ,» Vol. XXI [1929], pp. 61 ff.; *Actes juridiques susiens: inscriptions des Achéménides* (« Mém. ,» Vol. XXIV [1933]), pp. 116 ff.; *Mélanges épigraphiques* («Mém.», Vol. XXVIII [1939]), pp. 34 ff.; R. G. Kent, « Old Persian Inscriptions,» *JAOS*, LI (1931), 221–22; «More Old Persian Inscriptions,» *ibid.*, LIV (1934), 40 ff.; «The Restoration of Order by Darius,» *ibid.*, LVIII (1938), 112 ff.; F. H. Weissbach, *ZDMG*, XCI (1937), 80ff.; *ZA*, XL IV (1938), 140 ff.

۱۵ ـ نقش رستم (الف) ۶.

16 - *CH*, col. I, l. 50 - col. V, l. 13.

17 - Susa Restoration 9 - 13.

۱۸ ـ تخت جمشید (ز) ۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باین عبارتها درسر آغاز که این اندازه همانندی نزدیك دارند اکنون بپایان قانون حمورابی بازمیگردیم :

[اینها هستند] رجزهای راستکارانه که حمورابی پادشاه خردمند برپا ساخت وبه این سرزمین پشتوان استوار وفرمانروایی مهرگستری داد . حمورابی شاه کامل منم . من به سیاهسرانی که بیل به من فراز برده و پرستاری آنها را مردوك به من سپرد بی اعتنا نبودم . آرامشگاه برای آنها جستجو کردم ، بر دشواریهای انبوهناك چیره شدم ، روشنی بر آنها تابانیدم . با سلاحهای نیرومند که زامامو والیتانا به من سپردند ، بابیهنای دیده که انلا به من بخشید ، باتوانی که مردوك به من داد ، من دشمن را به شمال و جنوب بیرون راندم ، من به دستبردهای آنان پایان دادم . من بهبود این سرزمین را پیش بردم . من مردم را در نشیمنگاههای امن آرامش دادم . نگذاشتم کسی آنهارا آزار رساند .

بغان بزرگ مرا خواندهاند ، ومن شبان نگهبانم که چوبدستی او دادگستر است ، سایهی نیکی گستر من برشهر افتاده است . در آغوش خود مردمان سومر واکد را بردهام ، زیر نگهبانی من بهروزی آنها را به امن رهنمون شدم . باخردم آنهارا پوشانیدم . برای آن که توانا بهناتوان آزار نرسانند ، وبه یتیم وبیوه در بابل به داد برفتارشود ، آن شهری که سرش را افتو وانلیل بلند کردند ، دراساگیلا ، پرستشگاهی که بنیادش چون آسمان و زمین سخت برجاست ، برای آن که داوری دراین بوم فراگرد شود ، برای آن که رجزها برای این بوم داده شود ، برای دادگستری به ستمدیده ، گفتارهای ارجمندم را برسنگ نوشتم ، و در پرستشگاه نگارهی من ، پادشاه درستکاری وبادگری ، آن را برپا ساختم .

شاهی که میان شاهان سرآمداست منم ؛ گفتارهای من گرانبهاست ، خرد من را مانند نیست . به فرمان شمش ، داور بزرگ آسمان وزمین ، باشد که درستکاری را براین بوم بتابانم . باسخن مردوك خاوند من باشد کسی که داد مرا کنار بگذارد . دراساگیلا ، که آن را دوستدارم ، باشد که نام من به نیکی یادشود جاودان .

هر ستمدیدهای که دادخواهی دارد به پرستشگاه نگارهی من ، پادشاه دادگستری ودرستکاری ، بیاید ، برای او نوشتهی روی این سنگ من خوانده شود ، به سخنان ارجمند من گوش فرا دهد ، باشد که این سنگ او را درباره‌ی دادخواهی‌اش روشن سازد و وضع خودرا دریابد ، باشد که دل اورا آرامی بخشد ، او بلند بگوید : « حمورابی براستی فرمانروایی‌ست که همچو پاك‌پدر حقیقی برای مردمش است ، اوسخنان مردوك‌خاوندش راگرامی داشته است ، اوپیروزی مردوك‌را بهشمال وجنوب به دست آورده است ، او دل مردوك خاوندش را خشنود ساخته است ، اوبرای مردم تالابه برومندی برقرار کرده واین بوم‌را به راه راست رهنمون گشته است ، او درپرستشگاه مردوك خاوندم و زاربانیت بانوی من نمازبرد ، باشد که ایزدان نگهبان ، بغانی که به اساگیلا درمی‌آیند ، و به دیوارهای آن ، اندیشه‌های اورا هرروز در پرستشگاه مردوك خاوندم وزاربانیت بانوی من بپذیرفتنی سازند . [19]

19 - CH, rev. col. XXIV, ll. 1 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داریوش شاه گوید: به پشتیبانی اهورمزد، چنین کارهام که دوست راستی‌ام و نادرستی را دوست ندارم. هرگز بیش نیامد که بنده‌ای برای شاروندی دشواری فراهم کند و هرگز پیش نیامد که شاروندی برای بنده‌ای دشواری فراهم آرد. آنچه راست است آن کام من است. مرد دروغزن را دوست ندارم. من تندخو نیستم و هرگه تندخو است بادل خود چیرگی میکنم. و هرکه بیازارد به آزاری که رساند اورا کیفر دهم. و هرگز بیش نیامد که اگر آزار رسانیده باشد کیفر نیافته باشد. ازمردی که برخند راستی سخن گوید، هرگز سخنی باور ندارم. ۴۰

خورابی نخستین موردهایی را که در مجموعه‌ی خود گرد آورده در باره‌ی گواهی است: داریوش نیز اینجا توجه‌را به مقررات گواهی که خود او نهاده می‌کشاند. این دسته از پیشینه‌ها با قضیه‌ی وجدگری که وجدان خود را بازگون می‌کند پایان می‌یابد: «۴۱ داریوش میگوید که او نیز بیطرف است، بدکار را به کیفر می‌رساند و بیکوکار را پاداش میدهد. در نوشته‌ی فارسی آن، عبارت این‌طور است: «آن‌چه مردی برخند مردی گوید نمی‌پذیرم تا آن که دستور آیین خوب را خشنود سازد. آن‌چه مردی بکند یاانجام دهد برای دیگران به توانایی‌اش، من خشنود میشوم و کام من بسیار باشد و خوب خشنود میشوم.»

مانند خورابی، داریوش در ستودن خودش درنگ نمیکند:

چنین کاره است هوش و فرمان من. هرگاه آن‌چه کرده‌ی من است به بینی یا بشنوی، در سرای یا در میدان سپاه، این‌ست کنایی من: ابر و بالای منه (نیروی فکر) و هوش من: این‌ست براستی کنایی من.

تا آنجا که تنم تاب و توان دارد، همچو جنگ‌آوری جنگ‌آور خوبم. یک بار با هوش درجای نبرد دیده شود، آن‌چه دشمن بینم، و آن‌چه نه بینم، باهوش وبافرمان، من نخستین‌هستم که از کارهای دوستانه فکر کنم، هرگاه به بینم دشمنی را یا کسی را که دشمن نیست.

پرورش یافته‌ام بادستان وپا پاها. همچو سواری سوار خوبم. همچو کمانگیری، کمانگیر خوبم هم پیاده و هم سوار. همچو خشت (نیزه) افگنی خشت‌افگن خوبم هم پیاده و هم سوار. و هنرهایی که اهورمزد به من داد، ومن تاب وتوان داشتم که به کار برم، به‌خواست اهورمزد آن‌چه کرده‌ی من است با آن هنرهایی کردم که اهورمزد به من بخشید.

این بند از نوشته‌ی روی آرامگاه داریوش به‌صورت کوتاه شده‌ای برای اسکندر ترجمه شد: «من به‌دوستان دوست بودم. همچو سوار و کمانگیر برهمه برتری خود

۲۰ ـ نقش رستم (ب).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را نشان دادم . همچو شکارگر چیره بودم . همه کار میتوانستم بکنم . » ۲۲

داریوش اندرزهای خود را با دستورهای تازه‌ای به زیردستانش پایان می‌دهد

« ای مبرك ، به دلیری بشناسان که چه بزرگم و چه بزرگ است هنرهای من ، وچه بزرگ است برتری من . ترا دروغ به نظر نیاید آنچه را که با گوشهایت شنیدی ، پس بشنو آن چه به تو گفته شده . ای مبرك ، بی‌ادب نباشد ترا آنچه کرده‌ی من ست ، میباشد که شاه به کیفر رساند . » ۲۳

خوورابی از بابلیها به جانشینانش روی می آورد:

در روزهای آینده ، تا ابد ، شاهی که در این سرزمین برمیخیزد سختان دادگستری را که بر سنگ خود نوشته‌ام در نظر داشته باشد . داوریهای این سرزمین را که من فرا گو کرده‌ام ، وچیزهای کشور را که داده‌ام دگرگون نسازد . نگارههای من را از میان نبرد . اگر او خرد دارد و تواناست که بوم خود را به راستی رهبری کند ، به سختانی که بر سنگ خود نوشته‌ام توجه کند . باشد که این سنگ پادبود او را در بارهٔ طرز کار و کارگزاری ، داوریهای این سرزمین که من فرا گو کرده‌ام ، و وچیزهای کشور که داده‌ام روشن سازد . و باشد که او سپاهسران خود را به راستی رهنمون باشد . باشد که او داوریهایش را فرا گو کند و وچیزهایش را ببیند . باشد که او بدکار و تبهکار را از این زمین ریشه کن سازد . باشد که او بهبود مردمش را پیش برد .

خوورابی ، پادشاه درستکاری و دادگستری ، که شمش به او قانونها را داده ، منم . سختان من ارجمند است ، کارهای من بی‌مانند ، برتر از آن که ابله دریابد ، بی‌دشواری برای هوشمند ، ادا شده برای آزردم . اگر او به سختان من که روی سنگ پادبود خود نوشته‌ام توجه کند ، داوریهای مرا از میان نبرد ، سختان مرا زیر پا نگذارد ، وداد مرا دگرگون نسازد ، باشد که شمش پادشاهی اورا دراز گرداند چنان که پادشاهی مرا کرد که شاه درستکاری و دادگستری‌ام . اگر او به سختان من که روی سنگ خود نوشته‌ام توجه نکند ، اگر او به نفرینهای من بی‌اعتنا باشد و از نفرینهای بیم نترسد ، اگر او وچیزهایی را که به نظم آورده‌ام از میان ببرد ، سختان مرا پایمال کند ، داد مرا دگرگون سازد ، ونوشته‌ی نام مرا بردارد ونام خودرا بگذارد ، باشد که اهورا [ویاك سیاهه‌ی دراز نام چنان دیگر] اورا نفرین کند . ۲۴

داریوش از نفرین این چنان بیگانه ترسی نداشت و از جایگزین کردن نام خود

۲۲ ـ اونسیکریتوس در سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۳ ، ۸ .

۲۳ ـ در بارهٔ چاپ تازه‌ی متن دو نوشته‌ی آرامگاهی نگاه کنید به R. G. Kent, "The Naks-i Rustam Inscriptions of Darius", *Language*, XV (1939), 160ff. چاپهای پیش از آن: F.H.Weissbach, *Die Keilinschriften am Grab des Darius Hystaspis* (1911); E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 4. [See now Kent, *JNES*, IV (1945), 39 ff., 232.]

24 - *Ch*, rev. col. XXIV, ll. 1 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرهیز نکرد . ولی با ایمان بلندی به این که نفرین اهور مزد همه‌توانا اثربخش‌تر از نفرین اینسان بسشمار بابلی است ، او درواقع نفرین‌های حمورابی‌را برای بکاربردن در نوشته‌ی خود برداشت ، و درهمان‌حال ازلحاظهای دیگر ازدرخواه گویا ورسای سلف خود تقلید نزدیك نمود :

گوید داریوش شاه : تو که زین پس شاه باشی از دروغ خودرا بپا . مردی‌را که دروغزن است ازمیان بردار ، اگر باخود چنین گویی : « باشد که دهیوی من درست بماند . »

گوید داریوش شاه : این که من کردم به خواست اهورمزد درهمان سال کردم . تو که زین پس بخوانی آن چه را من کردم ـ نوشته‌ای را که برسنگ نوشته است ـ مرا باوردار ؛ به دروغ آنرا مگیر .

گوید داریوش شاه : من برای گواه به اهورمزد میگردم که این راست است نه دروغ . همه را درپك سال کردم .

داریوش شاه گوید : به خواست اهورمزد بسی چیزهای دیگر است که کرده‌ام که بر این سنگ نبشته‌ام ، ازبرا نوشته نشد مبادا او که اینرا بخواند زین پس همه‌ی آن چه‌را من کردم باور ندارد ، وباخود بگوید : « اینها دروغ است . »

داریوش شاه گوید : ازشاهانی که پیش‌ازمن بودند ازمیان آنان هرگز نکردند چنان که من کردم به‌خواست اهورمزد دریك سال .

داریوش شاه گوید : باوردار آن‌چه کرده‌ام ، وسخن راست را به مردمان بگو . اگر این سخن‌را پنهان نداری وبه مردم‌بگویی ، اهورمزد تورا دوست باشد ، تخمه‌ی تو بسیار باشد ، وزندگی تو دراز باشد . ولی اگر این سخنان را از میان برداری ، اهورمزد ترا بوزند و دودمانت را ویران سازد .

داریوش شاه گوید : این‌ست آن‌چه من درهمان سال کردم . به‌خواست اهورمزد آن‌را کردم. اهورمزد مرا پشتیبان بود وبغان دیگری که هستند .

داریوش شاه گوید : ازبرا اهورمزد مرا پشتی‌داد ، وبغان دیگری که هستند ، چون من نه زشت‌کاربودم نه دروغزن بودم ونه هرگز بدی کردم ، نه من ونه تخمه‌ی من . ازروی راستی رفتار کردم ، نه به‌توانا ونه به بیچاره بدی نکردم .

چون این نوشته را به بینی واین پیکرهارا ، آنهارا تباه مکن ، وتاتورا توان‌است آنها را نگهدار : اهورمزد تورا دوست باشد وتخمه‌ی تو بسیارباشد ، زندگی تودراز باشد ، واهورمزدآن را درازگرداند ، و آن چه میکنی کامروا باشد .

داریوش شاه گوید : اگر این نوشته واین پیکرها را به بینی وتباه سازی ، ودربیگاه این پیکر بستایش نپردازی ، وبه‌جای خودآن‌را بازنگذاری ، اهورمزد تورا نفرین کند ، وتخمه‌ی تو

PDF.tarikhema.org

نباشد ، وآن چه را بسازی اهورمزد ویران کند ؛ »

بااین همه جزئیات همانند ، دیگر نمیتوانند جای شك معقولی بمانند که داریوش واپسرزگران حقوقی اش یك نسخه‌ی واقعی از مجموعه‌ی حمورابی را در پیش خود داشتند . خیلی ممکن است که اوسنگ یادبود اصلی را که در پرستشگاه اینشوشینك درشوش نگهداری میشد ، به کار برده باشد ؛ یاشاید لوحه‌هایی را به خط بابلی دیرتر که تکه‌هایی از آنها از زیر زمین بیرون آمده برای ترجمه و اقتباس از روی اصل نسخه‌برداری کرده بودند . بهرحال ، اشاره به یك سنگ یادبود وقتی در مورد نقش برجسته و نوشته‌ی روی صخره گفته به کار برده شود نادرست است . پس « این بکر » اشاره به بکر داریوش که روی صخره‌ی بهستان بر دشمنان چیره شده نیست ، بلکه به صورت شاه است ، که مانند صورت حمورابی ، بالای سنگ یادبود نقش شده بود . میتوانیم تصوری از سنگ یادبودی را که برآن دستورهای اصلی « آیین خوب » به بابلیها داده شد از روی قطعه‌های متن اکدی سرگذشتنامه‌ی داریوش به دست آوریم که برتخته سنگهایی کنده شده بود ودر کاخ شمالی بابل پیدا شد .

عبارتی که درمتن اکدی به آن نیازی نبود ، برای توضیح در پایان این نوشته که برای صخره‌ی بهستان آماده شده بود آمده است : « داریوش شاه گوید : به خواست اهورمزد سنگهای یادبود به گونه‌های دیگر ساختم ، که پیش ازمن نکرده بودند ، برلوحهای پخته وبرچرمهای آماده . نام ومهر خودرا فرمان دادم برآنها گذاشتند . نوشته و فرمان درپیش من خوانده شد . آنگاه این نوشته هارا بهمه‌ی سرزمینهای دور برای زیر دستانم فرستادم . » [۴۶] پس این دادنامه نه تنها برای بابلیها بلکه برای تمام مردمان آسیای غربی فراهم شده بود . نوشته‌های روی بیستون ، البته ، به آرامی بود ، و بنابراین دادنامه در دسترس همه کسانی بود که با زبان سوداگری و سیاستمداری جاری آشنا بودند .

۴۵ ـ بهستان ، بندهای ۵۵ ـ ۶۲ . اینجا از متن اکدی پیروی شده است ؛ آنچه‌را که شکسته بود ، از عبارتهای همانند و از متنهای دیگر بازسازی شد .

۴۶ ـ صورت کامل آن فقط درمتن ایلامی حفظ شده ، گرچه در متن فارسی نیز آمده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کارگزاری قانونهای داریوش

در حالی که میتوان از نوشته‌های بسیار داریوش تمام سرآغاز و پایان دادنامه را بازسازی کرد، ولی از جزئیات بندهای گوناگون آن آگاهی اندك داریم. از اشاره‌هایی که در ضمن سندهای بابلی یا آرامی یا از داستانهایی که یونانیها و یهودیها نقل کرده‌اند به آنها برمیخوریم میتوان چیزهایی جسته گریخته گردآورد. از گفته‌ی هرودوت، « اندرزگران دادگاهی شاهانه مردانی هستند که برای این کار از میان پارسیان برگزیده شده‌اند و تا زمانی که کارخلاف داد از آنها دیده نشود در کارخود می‌مانند ؛ آنها در دادرسی برای پارسیان وچیز میدهند و اصول نیاکانی را گزارش میکنند. همه‌چیز نزد آنان برده میشود. »[۲۷] یك نویسنده‌ی یهودی این سان میگوید که این وچیرگران شاهانه « خردمندانی بودند گاهید، که به داد وچیر آشنا بودند، هفت امیر پارس وماد که روی شاه را می دیدند ودر کشور نخست می‌نشستند. »[۲۸]

داریوش، مانند حمورابی، اهمیت بسیاری به مقررات گواهی میداد. مانند سلفش او برای درستکاری و فساد ناپذیری وچیرگران و داوران شاهانه پافشاری میشمرد. هرودوت در این باره داستانی دارد. وچیرگری به نام سیسامنس برای رشوه‌ای که گرفته بود وچیر نادرستی داده بود؛ کمبوجی اورا چون گوسفندی کشت و پوستش را کند. آنگاه داد پوست اورا دباغی کردند وباریکه‌های چرم ساختند و با آن روی کرسی داوری را پوشانیدند، واوتانس را که به جای پدر گماشته شده بود بر آن کرسی نشاندند با این تذکر سخت که به یاد داشته باشد روی چه نشسته‌است.[۲۹] شگفت نیست که یهودیها از « داد مادیان وپارسیان که دگرگونی نمیپذیرد » سخن میراندند ومیگفتند که « هیچ فرمان وداوری را که شاه پایدار میکرد نمیشد دگرگون ساخت. »[۳۰]

۲۷ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳۱.
۲۸ ـ استر ۱: ۱۳ ـ ۱۴.
۲۹ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۲۵.
۳۰ ـ دانیال ۶: ۸، ۱۲، ۱۵؛ استر ۱: ۱۹

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساندوکس، پسر تاماسیوس، وچرگر شاهانه‌ی دیگری بود که رشوه گرفت. بیدرنگ فرمان داده شد که اورا به کیفر برسانند و به صلیب بکشند وروی‌دار بود که بابك خیال ناگهانی و شگفت‌آور سرور شاهانه‌اش رهایی یافت. در دادنامه‌اش داریوش روشن ساخته بود که بیطرف است، بدکار را به کیفر میرساند ولی کارهای نیك‌را درهرابر بد در ترازو میگذارد. [۳۱] خود ماده‌ی قانون‌را هرودوت داده، وآن را شایسته‌ی ستایش میداند: «برای یك بزه حتی خود شاه هم نمی‌تواند کسی را بکشد، ونه هیچ پارسی دیگر میتواند کیفر کشنده‌ای برای یك بزه به بردگان‌خود بدهد. بلکه تا آنهارا به شمار نیاورد و کارهای نادرست اورا بیشتر وبزرگتر از خدمتهای او نیابد نمیتواند افسارخشم خودرا رها کند.» [۳۲] پس داریوش، پس‌ازآن که ساندوکس به صلیب آویخته شده بود، شمار کرد وپیدا نمود که خوبیهایی که او برای خاندان شاهی کرده بود بیش‌از گناهانش بود. پس اورا رها کردند وفرمانیار کومه در ایسولی شد. [۳۳]

سندهای بابلی در باره‌ی کارگزاری قانون خبرهایی به ما میدهند. سندی از ۵۱۲ از پایوری که ناظر «داد» است سخن میگوید: عنوان او، «ایاهودانیو»، بابلی نیست وشاید ایرانی اصل است. [۳۴] سند دیگری از ۴۸۶ گزارش میدهد که دو پایور بر جو، گندم، و خرمل که از یك انبار کنار یك کانال بابل آزاد میشد باج تازه‌ای بسته بودند. به درخواستی که برای توضیح داده شده بود پاسخ دادند: «وچرگران ثبت شد، از روی داد شاه باج برای سرای شاه باید بدهد.» [۳۵] به زبان ما، مسئله‌ی قانونی بودن باج تازه به دادگاه برده شد؛ وچرگران روی پیشینه‌ای که در مجموعه‌ی تازه بود داده شد، و طبعاً به سود دولت بود.

کیفر بزه سخت بود. شکستن قانون برضد دولت، بر ضد شخص شاه و

۳۱ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۷۰ این کتاب.

۳۲ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۷.

۳۳ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۱۹۴.

34 - *VS*, Vol. VI, No. 129.

35 - *Ibid.* Vol. III, No. 159; Olmstead, «Darius as Lawgiver,» *op. cit.*, p. 248.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خانواده‌اش، یا حتی بر ضد دارایی او، البته ممکن بود کیفر مرگ داشته باشد. بیشتر کیفرهایی که نویسندگان یونانی وصف کرده‌اند ازاین گونه بودند؛ و چه بسا هراسناك بودند. درباره‌ی کیفر بزه‌های عادی آگاهی اندك داریم، ولی به نظر می‌آید که بریدن دست و پا یا کور کردن معمول بوده‌است.[۳۶]

نخستین اشاره‌ها به داد نوین نشان میدهند که مقرراتی برای برده فروشی در دربرداشته.[۳۷] اشاره‌های دیرتر نشان میدهند که یك ماده درباره‌ی آزادشدن یا دادن پایندان بوده است: «از روی داد، شاه که درباره‌ی سپرده‌ها نوشته شده‌است.»[۳۸] ازاین گذشته، در سندهای سوداگری بسشمار از پادشاهی داریوش یا از جانشینان نزدیك او، هیچ اشاره‌ای نیست که ماده‌های دادنامه‌ی حمورابی از اعتبار افتاده بود.

زنده ماندن داد داریوش پس از او

تا پایان زندگی‌اش داریوش به «دستور آیین خوب» خودش می‌بالید. شهرت او همچو یك دادگذار پس از او زنده ماند. برای افلاطون، داریوش دادگذاری بود که دادهای او شاهنشاهی پارسی را تا زمان این فرزانه نگاه داشته بود.[۳۹] حتی تا ۲۱۸، درمیان دوره‌ی سلوکی، «داد» شاه هنوز همچو قانون فرمانروا نقل میشد.[۴۰]

اگر از آن‌چه در دادنامه‌ی داریوش بوده فقط از همین اندازه آگاهی داریم، شاید بتوانیم اشاره‌هایی یا حتی گرته‌هایی از آن را در یك دادنامه‌ی ایرانی سده‌ی دوم، که هنوز واژه‌ی «دات» را برای قانون به کار میبرد، بیابیم. عنوان آن ویدیودات یا قانون ضد دیو است. دوباره همبر کردن آن با دادنامه‌ی حمورابی بسیار آموزنده خواهد بود.

حمورابی ذکر پیشینه‌ها را با هواردی که مربوط به گواهی است آغاز میکند.[۴۱]

36 - Xen. *Anab.* i. 9. 13.

37 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 53.

38 - Strassmaier, *ZA*, Vol. III (1888), No. 13, pp. 150 ff.

39 - Plato *Epist.* vii. 332 B; cf. Xen. *Oeconom.* 14. 6.

40 - Strassmaier, *Darius*, No. 53.

41 - *CH*, secs. 1 - 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای آزمون شایستگی یک گواه «وره» به کار میرفت: انداختن گواه متهم به رودخانه؛ ویدیودات وره آب‌جوش را دستور میدهد، و دزدخواه به خورشید بغ دیگری است؛ نه شمش یکه مهر، که پایندان پیمانهاست. ۴۳ در یک مورد مهم گواه دروغزن را حمورابی کیفر مرگ میدهد. دادنامه‌ی دیرتر گواه دروغ را در این جهان با چیزی که به نظر برابر آن می آید ـ هفتمد شلاق ـ و در جهان دیگر با شکنجه‌هایی چنان ـ تت که بدتر از بریدن اندامها با کارد و از میخ کردن تن به صلیب و از پایین افکندن از صخره‌ها یا از کشتن با نوک میله‌ی تیز است کیفر می‌دهد. ۴۴ کیفرهای سختی که زمانی وجرگران شاهانه‌ی هخامنشی برای گواهی دروغ میدادند اکنون به زندگی آنچنان برده شده است.

یک بند دیگر قانون کشوری در باره‌ی برخاش و آکفت است. دیرینگی این مادده‌های قانون از اینجا پیداست که مانند پیشینه‌هایی که حمورابی ذکر کرده هر یک این طور آغاز میشود: «اگر مردی»، که نشان میدهد تمام این بند از دادنامه‌ی داریوش گرفته شده است. نخست تعریفی از واژه‌ها داده شده است: اگر مردی با سلاح در دست برخیزد، او «آکرفت» است؛ اگر آنرا در دست بچرخاند او «اوئیرشت» است؛ اگر کسی را با قصد بدخواهی بزند او «اردوش» است؛ با پنجم که اردوش بشود او «بشوتن» یا بزهکار خوگرفته میشود.

جریمه‌ی «آکرفت» نخستین بار پنج شلاق، بار دوم ده شلاق، و به همین گونه تا نود شلاق است. ۴۵ اگر تا هشت بار بزند بی آن که جریمه‌ی درخور آنرا بدهد، او «بشوتن» میشود و به کیفر فراخور آن که دویست شلاق است میرسد. برای «اوئیرشت» نخستین جریمه ده شلاق است و پس از آن به همان نسبت به شمار شلاقها افزوده میشود. برای «اردوش» که بزند تا خون بیاید، تا یک استخوان بشکند، ۴۶ یا تا بمیرد، متهم دویست شلاق میخورد.

۴۲ ـ ویدیودات ٤ : ٤٦.
۴۳ ـ ویدیودات ٤ : ٤٩ ب ـ ٥٥.
۴۴ ـ شعت شلاق با دم گاو در جاوی مردم (CM. sec. 202).
۴۵ ـ همان کتاب، بندهای ۱۹۷ ـ ۹۹.
۴۶ ـ ویدیودات ٤ : ۱۷ ـ ٤۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بندی که درباره‌ی پزشکان است نیز رابطه‌اش با دادنامه‌ی حورابی به همان اندازه روشن است. حورابی میگوید که اگر پزشکی با کارد برنگی مردی را عمل کند و آن مرد بمیرد یا چشم خود را از دست بدهد، باید دست او بریده شود؛[47] در نتیجه پزشک دیگر از کار جراحی باز می‌ماند. از روی دادنامه‌ی ایرانی، که بیگمان از دادنامه‌ی داریوش گرفته شده، مرگ سه تن دیویسن (زیردستان دیوان) هنگامی که پزشک پیشه‌ی خود را دارد فرا میگیرد او را از ادامه‌ی این کار بازمی دارد، و اگر او حتی دلیری کند که یکی از برزوشنان را با کارد بمیرد، کیفر او کیفر کشتن عمدی است.[48]

حورابی نیز صورتی برای دستمزد عملهای گوناگون فراهم کرده بود، که مانند کار پزشکان امروزین، پایه‌اش را بر توانایی پرداخت مردمانی که بهره‌مند میشدند نهاده بود.[49] درست همین نظر را نویسنده‌ی دادنامه که دراین بند ویدیودات نقل شده پیش گرفته است. مان‌بد (سرور خانه) فقط ارزش یک گاو ارزان، ویس‌بد (سرور خانوار نشین یا دیه) یک گاو میانه‌بها، زنده‌بد (سرور شهر) یک گاو گران بها، و دهیوبد (سرور شهرستان) ارزش یک گردونه و چهار اسب را باید بپردازد. اگر زنان آنها را درمان کند دستمزدش اندکی کمتر است: ارزش یک خرماده، یک گاو ماده، یک مادیان، یا یک شتر ماده. دستمزد پزشکی کردن برای یک واسپور برابر ارزش یک گاو گرانبهاست.[50]

ازروی دادنامه‌ی حورابی، پزشک ستوران که جان یک گاو یا خر را برهاند، دارنده‌ی ستور باید به‌او یک‌ششم شکل بپردازد، ولی اگر عمل سبب مرگ آن شود، پزشک باید یک‌چهارم ارزش آن‌را به‌دارنده‌اش بپردازد.[51] همچنین نیز در دادنامه‌ی ما: دستمزد پزشکی کردن برای یک گاو گرانبها یک گاو ارزان، برای یک گاو

47 - *CH*, sec. 218.

48 ـ ویدیودات ۷ : ۳۶ ـ ۴۰.

49 - *CH*, secs. 215 - 17, 219-23.

50 ـ ویدیودات ۷ : ۴۱ ـ ۴۳ الف.

51 - *CH*, secs. 224 - 25.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارزان ارزش یك گوسفند، و برای یك گوسفند ارزش یك خوراك گوشت خواهد بود.[۵۴]

گرد آوری نهائی رسمی ویدیودات در زمان پادشاهی مهرداد بزرگ، شاه شاهان، فرمانروای پارت انجام گرفت. طبعا او بویژه علاقمند به میثرا (مهر) بود که نگهبان سخنان پیمانی بود، و از اینرو بیان قانون کشوری را با موضوع پیمان‌ها آغاز نمود. ولی سرچشمه‌ی دیرین‌تر آن از اینجا پیداست که او در واقع ترتیب شش نوع پیمان را به اهورمزد نسبت میدهد، که داریوش دیرزمانی بود اورا گذارنده‌ی یزدانی حقیقی داد خود خوانده بود. این شش نوع مهر (پیمان)، پیمان واژه، پیمان دست، و پیمان به اندازه‌ی یك گوسفند، یك گاو، یك مرد، و یك دیه (کشتزار) است؛ آشکار است که ویراستار ها معنای فنی دقیقی را که ما میتوانیم از روی سندهای آن زمان از بابل هخامنشی حدس بزنیم درنمی‌یابد. پیش از آن که پیمان برای تحویل خواسته یا خرید زن را ذکر کند،[۵۵] در گزارشی که با پس و پیش آن ربطی ندارد او از وعده‌ی گاو یا پوششی که از روی خلافکاری نگاه داشته شده یاد آوری میکند.[۵۶] درباره‌ی شش نوع پیمان، ویراستار ویدیودات فقط درجه‌ی اهمیت آنها را از روی ترتیبی که داده شده میداند، که پیمان پایین‌تر با بستن پیمان بالاتر باطل میشود، و اگر انجام نگیرد زیانش نیز برابر با زیان پیمان بالاتر خواهد بود. یك مسئله بویژه او را می‌انگیزد: تا کی نزدیکان ــ تا درجه‌ی نهم ــ برای شکستن پیمان پاسخگو خواهند بود؟ از سیصد تا هزار سال، و خود بزهکار از سیصد تا هزار سال بسته به بزرگی گناهش میخورد.[۵۷] کسی که وامی را به وام دهنده بازنپرد دزد آن است؛ هر روز و هر شب که مال همسایه را در خانه‌اش چون مال خود نگاه دارد او گناه خود را تکرار میکند.[۵۸] در دادنامه‌ی داریوش بزه دزدی گمان میرود از

۵۴ ــ ویدیودات ۷ : ۴۳ ب؛ این که این بند از یك نوشته‌ی کهن‌تر نقل شده از ۷ : ۴۴ پیداست که در آنجا گردآورنده‌ی ویدیودات بی‌آن که آشکارا بگوید عمل کردن بزشك را محکوم میسازد و با شدت برتری درمان با منتر (ورد) را بیان میکند:

۵۳ ــ ویدیودات ۴ : ۴۴ ــ ۴۵.

۵۴ ــ ویدیودات ۴ : ۴۶.

۵۵ ــ ویدیودات ۴ : ۳ ــ ۱۶.

۵۶ ــ ویدیودات ۴ : ۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روی دستورهای حمورابی با پس دادن چند برابر یا با مرگ کیفر داده میشد.[57]

حمورابی پیشینه‌ای را برای از راه بدربردن یك کنیزك (دوشیزه) نامزد شده را که هنوز درخانه‌ی پدر زندگی میکند ذکر میکند؛ مرد باید کشته شود وزن آزاد گردد.[58] حقوقدان ایرانی از نظر دیگری به‌موضوع مینگرد: اگر مردی دختری را ازراه بدر کند، خواه دختر وابسته به‌مهتر خانواده باشد یا نباشد، خواه هنوز به‌شوهر داده شده باشد خواه نشده باشد، واز آن مرد باردار شود، نباید دختر ازترس مردم بچه‌ی خودرا بیاندازد؛هم پدرش‌هم خودش بایستی جریمه‌ی کشتارعمدی را بپردازند. اگر دختر پیشامد را به‌مردی که اورا از راه بدر کرده گزارش دهد، و آن مرد اورا به‌زن پیر راهنمایی کند که با دارو های او بچه را بیاندازد، هر سه گنهکارند. آن مرد باید آن دختررا سرپرستی ونگهداری کند تا بچه زاییده شود؛ تااینجا اشاره‌ای به‌شناسایی بچه درجامعه یا زناشویی بعدی نیست. اگر مرد زن را نگهداری نکند و بچه بمیرد، کشتار عمدی است.[59]

از سندهای بابلی آن زمان، از نوشته‌های رسمی هخامنشی، از نویسندگان یونانی، و از دادنامه های دیرتر ایرانی، نشانهای گوناگونی از دادنامه‌ی داریوش گردآورده‌ایم. دربیشتر آنها، آزمون نشان داد که با پیشینه‌هایی که حمورابی ذکر کرده یا مطابقت دارند یا سنجیده از نو در قالب دیگری ریخته شده‌اند. چنین آزمونی پیش ازاین روشن ساخته است که اجزاء قانون عبری معروف به «مجموعه‌ی پیمان» وابسته به‌مجموعه‌ی حمورابی‌است،[60] وآزمون همانندی اینجا برای داریوش به‌کاررفته است. مواد دیگری ممکن است پس ازاین پیدا شود، ولی اینجا در واقع هرچه که میتوان‌ازداد نامبردار شاه که برای داریوش فراهم‌شده بود بازیافت، آورده شده است.

روان‌گردانیدن اصلاحات

چگونه این اصلاحات تازه به‌کار بسته شد از سند های بابلی دیده میشود.

57 - *CH*, secs. 6 - 8.

58 - *Ibid.*, sec. 130.

۵۹ ـ ویدیودات ۱۵ : ۹ ـ ۱۶.

60 - Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 107 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوروش کارگزاری داخلی را تغییر نداده ، و بابیوران بومی را در شغلهای پیشین خود نگاه داشته بود. ولی کوشش او برای این که جان تازه در قالبهای کهنه بدمد به جایی نرسید . داریوش اصلاحات دامنه داری را آغاز کرد . تا ۲۱ مارس ۵۲۰ ، چنان که دیدیم ، هیستانس به‌عنوان شهربِ « بابل و ورارود » جای گوبریاس را گرفته بود . بزودی پارسیان در شغلهای پایین‌تر پیدا شدند و با بومیان بر کرسی وچرگران نشستند . باجهای تازه ، که بدست بابیوران تازه گرفته میشد ، پدید آمد .

این اصلاحات را میشود با قضیه‌ی آشنای کهنه‌ی ناجنسمان کمبیلو ، پسر اینیمباشوم ابنی ، روشن ساخت . چنان که اکنون می‌بینیم ، او فقط یك پرده‌ای بود که وقف بغبانوی اورو‌ك شده‌بود . در « نخستین سال » نامانه‌ی داریوش ، از ۹ سپتامبر تا ۲۷ نوامبر ۵۲۱ ، بابل زیر فرمان آخرین نبوکد نصر دژخورش بود . کمبیلو از درهم شکستن قدرت دولت بهره‌جویی کرد . به او هزاره « کور » بذرجو ، در بست وزرگاو برای کار انداختن دستگاههای آبیاری ، و آهن برای ساختن آنها داده بودند . در عوض او بایستی ده هزار « کور » جو و دوازده هزار « کور » خرما به پرستشگاه اورو‌ك میداد . در سر هر دو خرمن از پرداخت سر باز زد و گفت چیزی نخواهد پرداخت مگر چهارصد رعیت ، ششصد گاو ، و هزار « کور » دیگر بذرجو افزونتر به او داده شود . در این صورت قول میدهد که در آینده ده هزار « کور » جو و دوازده هزار « کور » خرما را بدهد . « وگرنه آن را نخواهم داد . حق آن اجاره بها را ، اگر میخواهید ، به من بدهید ! » ولی روزگار دگرگون شده‌بود . یکی پرده‌ی دیگری که کاردار « انبان » اتانا بود خرطبهتری پیشنهاد کرد ، و در ۱۲ ژوئیه ۵۲۰ قرارداد را بست ، که در انجمن شاروندان بابل و اورو‌ك بدست سه بابیور بلند پایه ، بل‌ادینا ، کارگزار اتانا ، برگال شاراوسور ، نماینده ، و باریکی‌ایلی ، سرپیشکار شاه مهر شد.[۶۱]

از بیم بازداشت ، کمبیلو گریخت ، ولی فقط پس از آن که سندهای مربوط به خرماها و پرداخت در کشتزارهای ایزدان اورو‌ك را به‌دست برادرش ادینا سپرد . ادینا ، همسر ادینا ، سندها را در خانه‌ی پرده‌ای گذاشت و او آنها را بدر برد . همان

61 - Louvre Vol. XIII, No. 182.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پایبوران بلند پایه خواستار سندها شدند. ادینا را به انجمن شاروندان آوردند، و او به بیل، نبو، و داریوش شاه سوگند یاد کرد که تا آنجا که او آگاه است کسی آنها را نبرده. وقتی از او پرسش شد که چرا سندها را تحویل نداده، ادینا کار خود را درست وانمود کرد و گفت که گیمیلو خودش گفته بود: «سندهای مرا به کس دیگری ندهی!» بالاین آخرین ایستادگی وسرکشی دربرابر قدرت قانونی، گیمیلو از صحنه ناپدید میشود.[۶۲]

ولی سندها را باز یافتند. درهمان ۳ سپتامبر ۵۲۰ که آخرین سند نوشته‌شده بود، سند دیگری داریم که در آن خرماهایی که گیمیلو برای سال گذشته دریافت کرده بود ثبت شده است.[۶۳] قدرت قانونی پیش برده بود.

62 - *Ibid.*, No. 181.

63 - *Ibid.*, No. 183.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل دهم

از هند تا اروپا

تماس با یونانیهای اروپا

حتی پیش از بازیافت مصر ، داریوش در فکر کشورگشائیهای تازه بود که مرزهای خود را تکمیل کند . در میان اسیرانی از پیشکاران و همراهان اورتئس که به‌شوش بردند ، پزشک شخصی او ، دموکدس نامبردار اهل کروتون ایتالی بود. دموکدس نخست در میان انبوه بردگان گم شده بود ، ولی زمانی که مصریان که پیش از این انحصار پزشکی دربار را در دست داشتند درکار درمان دررفتگی پای شاه درماندند ، به یاد او افتادند . گرچه پاداش فراوان یافت و سرسفره‌ی خود شاه به او جایی دادند ، ولی دموکدس فقط به فکر میهن بود : به میانجیگری بیمارش ، شهربانو اتوسا ، دموکدس شاه را واداشت که اورا از صیدا برای یك پرديد مقدماتی سرزمینهای کرانه‌ی غربی روانه کند . اگرچه او خودش به کروتون گریخت ، همراهان پارسی او سرانجام با نخستین گزارش درباره‌ی یونانیان اروپا نزد داریوش بازگشتند .[1]

خوشبختانه برای داریوش ، در همین زمان یونانی دیگری ، سیلوسون ، برادر پولیکراتس ، در شوش بود ، که زمانی که همچو تمیستی ازساموس در همه‌سر همبرد

۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۲۹ و پس از آن .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رویوش سرخ خودرا به نیزه‌دار کمبوجی داده بود . اکنون که داریوش شاه شده بود، سیلوسون خود را چون کسی که به شاه نیکی کرده نشناساند : او هیچ پاداشی جز این که از نو در ساموس برقرار شود نمیخواست . اوتانس به کارداری این لشکرکشی گماشته شد ، و مخالفان سیلوسون پذیرفتند که بی کارزار جزیره را ترك کنند ؛ یك تاخت خیانتکارانه به رهبران پارسی ، اوتانس را واداشت که ساموس را از جمعیت تهی کند ، گرچه پس از آن به سیلوسون کمك کرد که مردم را از نو در جزیره بنشاند .[۳]

نخستین گام بسوی گشودن یونان اروپا برداشته شده بود .

آشوب در یهودا

مصر در شورش بود و بایستی از نو گرفته شود . برای فراهم آوردن یك تاخت و تاز با تمر ، بایستی سرزمینی را که راه بیابان را بسوی نیل در اختیار داشت سخت در دست گرفت . سوریه بخشی از شهرستان « ورارود » بود ، که از زمان گشوده شدن آن به دست کورش ، از نظر کارگزاری به بابل پیوست شده بود ؛ بنابراین ، این دو ، شهرستان بابل و ورارود را تشکیل میدادند . وفاداری آن در اثر دو بار شورش بابل بدست دونبوکدنصر بختی مورد گمان شده بود . اگر فلسطین را ، که یگانه سرپل دسترسی از میان بیابان بود ، میشد به دست یك امیر یهودی که پایگاه خود را مدیون لطف دربار بابل آرام نگاه داشت ، تاخت و تاز به مصر بایستی به همان آسانی که کمبوجی انجام داد پیشرفت کند .

زروبابل جوان ، پسر شالتیئل ، بزرگترین پسر یهویاکین[۴] پادشاه پیشین یهودا ، که اهل مردوك ، در واکنشی بر ضد سیاست پدرش نبوکدنصر ، میخواست از نو بر تخت بنشاند ، در دربار داریوش بود . این زروبابل برای فرمانداری یهودا گزیده شده بود ؛[۵] کمی پس از جشن سال نو ، ۱۳ آوریل ۵۲۰ ، او از پیشگاه شاهانه

۳ ـ همان کتاب ، ۱۳۹ و پس از آن . اگر هرودوت درست میگوید که شورش بابل هنگام لشکرکشی به ساموس روی داد ، پس این لشکرکشی در سال ۵۲۱ پیش آمد .

۴ ـ این سان در حجی ۱ : ۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ؛ ۲ : ۲ ، ۲۳ ؛ عزرا ۳ : ۲ ، ۸ ؛ ۵ : ۲ ؛ تقریبا ۱۳ : ۱ . تنها در کتاب اول تواریخ ۳ : ۱۷ ـ ۱۹ او پسر فدایا ، برادر شالتیئل خوانده شده است.

۵ ـ حجی ۱ : ۱ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به راه افتاد ، و پس‌از رهسپاری کمتراز چهار ماه[۵] نزدیك به‌آغاز ماه اوت به‌اورشلیم رسید . رسیدن یك شاهزاده‌ی داودی امیدهای میهن پرستانه را برانگیخت . بزودی پس‌از پیدا شدنش ، در ۲۹ اوت ، زروبابل و مهین پریستار ، یهوشع ، پسر یهوصادق ،[۶] به پیغمبری به نام حجی برخورد کردند که « سخن خداوند » را برای آنها آورد . هیژده سال پس از آن که بنیادها گذاشته شده بود ، هنوز مردم عذر می‌آوردند که « زمان ساختن خانه‌ی خدا فرا نرسیده است . » حجی آنهارا به سختی سرزنش کرد: « آیا زمان آن رسیده که شما خود در خانه‌های قاب شده نشیمن کنید و این خانه ویران بماند ؟ » از اینروست ، حجی گفت ، که خداوند از دادن برکت و برومندی به آنها خودداری کرده ؛ پس به کوه برآیند و چوب بیاورند که خانه را بسازند ، تا خداوند خشنود گردد و فرّ خود را آشکار کند .[۷]

چنین کاری ، خود بخود ، از شورش خبر میداد ، که در جمله‌ی آخر به آن اشاره‌ای شده بود . با این حال کار ساختمان در ۲۱ سپتامبر آغاز شد ،[۸] و پس‌ازشش روز آدریان براتهای سوختنی برپا شد و به‌کار افتاد .[۹] ولی ساختمان نو که بر پا میشد به اندازه‌ای پیدا بود که پست‌تر ازساختمان کهن است که مردان سالخورده‌ای که در روزهای جوانیشان پرستشگاه سلیمان‌را دیده بودند گریستند .[۱۰] برای آن‌که این حس دلسردی را برطرف کند ، در ۱۷ اکتبر حجی ازنو « سخنی از خداوند » به مردم گفت : « کی‌ست درمیان شما که این خانه را در شکوه پیشین‌اش دیده‌باشد ، و اکنون چگون می‌بینید آن را ؟ آیا به چشم شما ناچیز نمی‌نماید ؟ با این حال ، توانا باشید و به‌کار ورزید ، زیرا من با شما هستم و روان من در میان شما جای دارد . ترسان مباشید ! زیرا خداوند سپاهها چنین میگوید : چندی دیگر و من آسمانها و زمین ، دریا و خشکی را بلرزانم ، و همه‌ی مردمان را بلرزانم . همچنین

۵ ـ نیز نگاه کنید به عزرا ۷ : ۸ ـ ۹ .

۶ ـ یشوع ، پسر یوصاداق ، عزرا ۳ : ۲ ، که باید تلفظ آن زمان باشد .

۷ ـ حجی ۱ : ۱ ـ ۱۱ .

۸ ـ حجی ۱ : ۱۲ ـ ۱۵ .

۹ ـ عزرا ۳ : ۱ ـ ۳ ، ۶ الف .

۱۰ ـ عزرا ۳ : ۱۲ ـ ۱۳ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گنجهای همه مردمان خواهد آمد، و این خانه را از ثروت پر سازم. از آن من است سیم و از آن من زر، ثروت آینده‌ی این خانه از گذشته‌اش بیشتر خواهد بود و در این جای آرامش خواهم داد.»[۱۱]

آنها که با این طرح تندرو و خودسرانه برای شناساندن استقلال یهود مخالف بودند میتوانستند خبرهای پیروزیهای بی‌دریغ داریوش را بر شورشگران گوناگونی که خود را شاه بزرگ میخواندند ذکر کنند. یکی از این مخالفان چنان که حدس زده میشود مهین پریشتار بود، که بیشتر با پیشآمدهای جاری در تماس بود و ـ پس از آن که دیرزمانی چون سرور رسمی جامعه‌ی یهودی شناخته شده بود ـ کمتر آماده بود که رفتن زیر دست یک فرمانروای زمینی را خوش آمد گوید.

چند روز پس از پیشگوئی حجی، کمی پس از ۲۷ اکتبر، زکریا، پسر عدوی، که خود او پریشتار بود، به پیشگوئی حجی آمد. در این تاریخ، نوشته‌های پیغمبرانی که در زمان «پادشاهی» میزیستند در حقیقت به صورت کتاب آسمانی شناخته شده بود، و زکریا به نام خداوند به آنها درخواه نمود: «چون پدران خود میباشید، که به آنها پیغمبران پیشین فراگر کردند: چنین میگوید خداوند سپاهها: از راههای زشت خود و از کارهای بدخویش اکنون بر گردید؛ ولی آنها به من گوش فرا ندادند. پدران شما کجا هستند؟ و پیغمبران، آیا همیشه زنده میمانند؟ لیکن سخنان من و آیین من، که به بندگانم پیغمبران فرمان دادم، آیا پدران شما را درنگرفت؟ ایشان روی تابیدند و گفتند: چنان که خداوند سپاهها آهنگ نمود که با ما از روی راهها و کارهای ما رفتار کند، با ما همچنان کرده است.»[۱۲] فرزندان آنها باید به حجی، که مانند پیغمبران پیشین گوینده‌ی «سخن خداوند» است، گوش فرا دهند.

۱۱ ـ حجی ۲ : ۱ ـ ۹.

۱۲ ـ نیز نگاه کنید به زکریا، بابهای ۳ ـ ۶، که در آن روشن نشان داده شده که یهوشع دوست زروبابل نبود.

۱۳ ـ زکریا ۱ : ۱ ـ ۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در همین هنگام نمایندگان جمعیت درهم آمیخته‌ای که آموریها به شکم کوچانیده بودند پیشنهاد کردند که در ساختمن پرستشگاه شرکت کنند. ۱۴ این پیشنهاد ازروی نیت خوب بود، زیرا از زمانی که کوچانیده شده بودند، گرچه ایزدان پیشین خود را نگاه داشته بودند، ولی بغ محلی عبری را پرستش میکردند. ۱۵ چنان که پیداست بوشع میل داشت که این کمك را بپذیرد، زیرا در سراسر دوره‌ی هیجامتشی مهین پریستاران مرتب با همسایگان سامری خود رابطه‌ی خوب داشتند. حجی، برخلاف، کارگزار احتیاط کاری نبود بلکه یك پیغمبر آتشین و یکتاپرست سخت و میهن‌دوست پرجوشی بود. در ۱۸ دسامبر او آگاهی سختی برضد پلیدی‌ای که دامنگیر مردم خواهد شد اگر کمك پیشنهادشده را بپذیرند داد. همان روز پیشگوئی دیگری آمد. یك‌بار پیش‌از این او گفته بود که آسمان وزمین به لرزه درخواهند آمد. اکنون به‌آن افزوده شد که تختهای پادشاهان بیگانه واژگون خواهد شد، نیروی این ملتها برخواهد افتاد، وسواران آنها سرنگون خواهند شد، هر کس به شمشیر برادرش. ارمیا برای آن که بنمایاند که خدا یهویاکین را ترك گفته مثل انگشتر ازدست بیرون آورده را به کار برد: برای نوه‌اش نماد برعکس شد: «خداوند سپاهها میگوید که در آن روز تورا خواهم گرفت، ای بنده‌ی من زروبابل، و تورا نگین انگشتری خواهم ساخت.» ۱۶

ازمیان‌رفتن امیدهای بابل برای استقلال در پی دستگیرشدن و مرگ نبوکدنصر دوم بیشتر به‌آتش چشمداشت میهن پرستان یهودی دامن زد. نزدیك به پایان سال چهار تن از بابل بسوی اورشلیم روانه شدند. آنها هدیه‌های سیم‌وزر بردند، که‌در پی آن، از آن سیم و زر تاجی برای شاه نوبنیاد‌ه‌ی یهود ساخته شد. رسیدن آنها را زکریا در ۱۵ فوریه ۵۱۹ در یك پیشگوئی درازی که پراز انگاره های پایان زمانی بود اعلام داشت. پنهانکاری کنار گذاشته شد: بایك کنایه‌ی لفظی نام زروبابل به «تخمه‌ی بابل» گزارش شد، وشاهی که‌منظور بود آشکارا نشان داده شد: «خداوند

۱۴ ـ عزرا ۴: ۱ ـ ۲.
۱۵ ـ کتاب دوم پادشاهان ۱۷: ۲۴ ـ ۴۱.
۱۶ ـ حجی ۲: ۱۰ ـ ۲۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپاهها چنین میگوید: اینك مردی که نام او جوانه‌است، چون او جوانه خواهدزد و پرستشگاه خداوند را خواهد ساخت. او فرشاهی را برخواهد گرفت و بر تخت او فرمانروایی خواهد کرد.»[۱۷] پیغمبران دیگری که گمنام مانده‌اند حتی درخواههای شاعرانه‌تری برای شناختن «جوانه» بیرون دادند.[۱۸]

در نتیجه‌ی زندگی در دربار شاهانه، زروبابل بایستی بخوبی با نیروی سپاه پارسی آشنا شده باشد. رهسپاری درازش تا اورشلیم چیزهای بیشتری درباره‌ی شاهنشاهی بداو آموخته بود. پس تاجی که بهاو پیشنهادشده بود نمیتوانست چندان کشش برای او داشته باشد. ولی سرسختان میهن پرست، اگرچه عملی نبودند، پافشاری بسیاری میکردند؛ بایستگوشیهایی که به‌همه‌سو پراکنده کرده بودند، زروبابل را در یك وضع مبهمی گذاشته بودند که میشد با دلیل او را به خیانت برضد یکی کر شاهانه‌اش متهم‌نمود. این که مهین پرستار به‌دلیلهای آشکارا خودخواهانه نسبت به‌این کوشش برای بلند کردن رقیب طبیعی‌اش سرد بود تا گزیری بیشتری را برای احتیاط ایجاب میشمود.

گرچه این میهن‌پرستان زروبابل را برای فرمانروایی مستقل آماده‌میساختند، در حقیقت او فقط یك فرماندار درجه‌ی سوم بود.[۱۹] زیردست بلافاصله‌ی او «ای فرماندار «ورارود» بود،[۲۰] که او خود زیرفرمان هیستاتس، شهرب بابل و ورارود بود. اشاره‌هایی به شورشی که طرح شده بود به گوش شاه‌رسید؛ حتی میشود گمان برد که خود مهین پرستار هم در این کار بیگناه نبود. هنگامی که همه‌ی یهودیها

۱۷ ـ زکریا ۱: ۷ ـ ۶: ۱۵.

۱۸ ـ اشعیا ۹: ۲ ـ ۷؛ ۱۱: ۱ ـ ۹؛ ۳۲: ۱ ـ ۵. این داستان با جزئیات بیشتری در کتاب «تاریخ فلسطین و سوریه» ی نویسنده (۱۹۳۱)، صفحه‌های ۵۶۰ و پس از آن آورده شده؛ آن شرح باید اکنون از نظر سالمر (بنابراین از نظر رابطه با تاریخ خارج) از روی آن‌چه اینجا گفته شد بازبینی شود.

۱۹ ـ نیز نگاه کنید به حجی ۱: ۱.

20 - *VS*, Vol. IV, No. 152, of 502; M. San Nicolò and A. Ungnad, *Neubabylonische Rechts- und Verwaltungsurkunden*, Vol. I (1929), No. 327; cf. Olmstead, «Tattenai, Governor of 'Across the River,'» *JNES*, III (1944), 46.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر گرم کار از نو ساختن پرستشگاه بودند ، ناگهان تنفای پیدا شد و پرسید : « که شما را اجازه داد که این خانه را بسازید و این بنیاد را به انجام رسانید ؟ » او در شگفت شد چون پیران یهود بی باک به او پاسخ گفتند : « ما بندگان خداوند آسمان و زمینیم. ما خانه‌ای را از نو میسازیم که سالها پیش از این ساخته شده بود ، که پادشاه بزرگی از اسرائیل آن را ساخت و به انجام رسانید . لیکن پس از آن که پدران ما خدای آسمان را به خشم آوردند ، او آنها را به دست نبوکدنصر کلدی ، شاه بابل ، داد ، که این خانه را ویران کرد و مردم را به بابل برد . ولی در نخستین سال کورش ، پادشاه بابل ، کورش پادشاه فرمانی داد که این خانه‌ی خدا از نو ساخته شود . همچنین آوندهای زرد سیم خانه‌ی خدا ، که نبوکدنصر از پرستشگاهی که در اورشلیم بود گرفته و به پرستشگاه بابل برده بود ، آنها را کورش از پرستشگاه بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی سپرد و او را فرماندار ساخت ، و او را گفت : این آوندها را بگیر و آنها را در پرستشگاهی که در اورشلیم است بگذار ، و خانه‌ی خدا در جایش از نو ساخته شود . آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه‌ی خدا را که در اورشلیم است نهاد . و از آن زمان تا کنون دارد ساخته میشود و هنوز به انجام نرسیده است . » ۲۱

یهداست که تنفای سخنان آنها را باور نداشت ، با این که با زبر کی اشاره به یک نبوکدنصر پیشین شده بود که بایستی آن دو مورخگری را که به همین نام بتازگی سر کوب شده بودند به یاد آورده باشد . ولی او نمیتوانست نسنجیده ادعایی را که از نو ساختن پرستشگاه با اجازه‌ی خود بنیاد گذار شاهنشاهی بوده رد کند . پس او گزارشی فراهم کرد : « تنفای فرماندار ورارود ، شتر بوزنا (شاید یک دبیر آرامی با نام ایرانی) ، و یاوران همراه آنها از ورارود ، به داریوش شاه ، شادی و رامش ! بر پادشاه دانسته شود که ما به زمین یهودا ، به خانه‌ی خدای بزرگ رفتیم ، که آن را دارند از سنگهای بزرگ میسازند ، و چوبها در دیوارش میگذارند ، و این کار با کوشایی دارد انجام می یابد . » این یک ساختمان بیش از همه‌ی سنت و استوار بود ، بخشهای که پرستشگاه روی آن بود همیشه در زمان شورش چون دژی به کار رود ،

۳۱ ـ عزرا ۵ : ۱۱ ب ـ ۱۶ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برنامه‌ی فرمانداراین‌را دربرداشت که به‌عقیده‌ی او باید از پیشرفت این کار جلوگیری شود. اوتام پیران یهودی راکه کارگردان این ساختمان بودند برداشته بود، وآماده بود که آنها را به‌کیفر برساند اگر ثابت شود که ادعای آنها دروغ بوده است. تنسای درپایان نامه نوشت: «واکنون، اگر شاه صلاح بداند، دردیوانسرای شاهانه‌که در بابل است جستجو شود که دیده شود آیا از شاه کورش فرمانی هست که این خانه‌ی خدا در اورشلیم ساخته‌شود، و پادشاه خشنودی خودرا دراین امرنزد ما بفرستد.»[۴۴]

در جریان طبیعی کارگزاری، گزارش تنسای به میانجی زبردستش، شهرب بابل، به‌دربار رد شد. در «سرای نوشته ها» (دیوانسرای) ـ که در بابل و تخت جمشید وابسته به خزانه بود ـ جستجو شد. در آنجا که این فرمان یافت نشد، به یادشان آمد ـ خوشبختانه برای یهودی ـ که بیش از نخستین سال رسمی‌اش کورش به‌اکباتان بازگشته بود. جستجو را به‌دژآن شهر کشانیدند و ادعا را درست یافتند. خود فرمان را در آنجا بدست نیاوردند ولی طومارثبت آنجا بود. زیرتاریخ سال نخست کورش خلاصه‌ی فرمان نوساختن پرستشگاههای گوناگون پیدا شد، که در بندی از آن چنین نوشته شده بود: «درباره‌ی خانه‌ی خدا که دراورشلیم است، آن‌خانه ساخته شود، آنجا که پیوسته قربانی برات میشود: بلندی‌اش نود یارد پهنایش نود یارد باشد، با سه ردیف سنگهای بزرگ و یک ردیف چوب. و هزینه‌اش از خانه‌ی پادشاه داده شود. همچنین آوندها و افزارهای زرین و سیمین خانه‌ی خدا، که نبوکدنصر از پرستشگاهی که در اورشلیم است برداشته و به بابل برده بود، پس بدهند و بار دیگر آنها را به پرستشگاهی که دراورشلیم است باز برند، هریک را به جای خود. و آنهارا در خانه‌ی خدا بگذارید.»[۴۴]

درستی ادعای پیشوایان یهودی ثابت شد. اجازه‌ی ازنوساختن پرستشگاه را کورش داده بود، وفرمان بنیادگذار شاهنشاهی را نمیشد به آسانی نادیده گرفت، بویژه ازطرف کسی که تخت و تاج را ربوده بود و پایه‌های تختش هنوز کمی لرزان

۴۲ ـ عزرا ۵ : ۶ ـ ۱۷.

۴۳ ـ نیز نگاه کنید به صفحه های ۷۷ ـ ۸۰ این کتاب.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . از این گذشته ، جامعه‌ی یهودی کوچك بود وزیر فرمان نماینده‌ی شخصی شاه بود که باید سنجیده تر از این باشد که بگذارد یك دسته‌ی بیغمبران خشم آلود اورا به یك شورش ناامیدوار بکشانند . بهرحال ، پیش از آن که سال دیگری بگذرد ، داریوش قصد داشت شخصاً از یهودا دیدن کند . یك بار که خودرا باهمه‌ی فرّ پادشاهی نشان بدهد ، حتی بیغمبران باید دریابند که دیگر شورش امکان پذیر نیست .

پیروزیهای دیگر برای داریوش

همین سال ۵۱۹ شاهد پیروزیهای تازه‌ی داریوش بود که در سالنامه گذاشته شود . وقتی که انمیتا (اناـ هامیتو) ی ایلام شورشی را آغاز کرد ، گوبریاس آن را هنوز نشکفته‌خفه کرد ؛ شورشگر را نزد داریوش بردند و به فرمان او کشته شد . [۴۴] دیرتر ، در همان سال داریوش خودش سرزمین سکاهای شرقی را زیر تاخت و تاز آورد ، روی تخته های شناور بهم بسته ازدریای خزر گذشت ، و شکست سختی به سکاهای « تیز خود » داد . فراریان دستگیر گشتند ، ودربند بسوی مرگ بدست شاه کشانیده شدند ، همچنین مهمست آنها که سکونیخ نام داشت . اکنون داریوش کین خود را ازماساگتی ها برای کشتن کورش گرفت ، ولی هنوز زمان سازمان دادن یك شهرستان دومی سکایی نرسیده بود : « آنجا دیگری را مهمست ساختم چنان که مرا کام بود ؛ سپس آن دهیو مرا بود . » این شهرستان آنگاه دو بخش شد ، سکای مرز وسکای دشت . [۴۵]

جایی که ردی صخره ی بهستان آماده شده بود تماشش به کار رفته بود . نوشته جای خودرا اکنون به نبشتگری داد ، وبخشی ازنوشته‌ی کناری بریده شد که پیکر سکونیخ ، نهمین شورشگر ، افزوده شود . روی سرش کلاه دلقکی است ، به

۴۴ ـ بهستان ، بند ۷۱ و پس از آن ؛ نیز نگاه کنید به F. W. König, *Relief und Inschrift des Königs Dareios am Felsen von Bagistan* (1938), p. 78.

۴۵ ـ بهستان ، بندهای ۷۴ و پس از آن ؛ نیز نگاه کنید به R. G. Kent, «Old Persian Texts: Darius' Behistan Inscription, Column V,» *JNES*, II (1943), 105 ff. نوشته‌ی سوّم : O. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), Nos. 8 - 10; Polyaen. در viii. 11. 6. 12.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیمه دیزی بالای خود سکونیخ، که به مردم او نام «پرنده‌ی خوده تیز» داد. موی پشت سرش بانوار گره‌مانندی سیخ بسوی بالا برگشته، ریشش بیش‌ازمعمول دراز و آمیزان است، ودامنی کوتاه برتن و پای‌افزاری بلند برپا دارد. در یک‌ستون پنجمی بیوستی افزوده شده است. پس ازاین اصلاح آخری، تمام رویه‌ی صخره در زیر هموار شد تادیگر دسترسی سرراست به‌آن نباشد. این احتیاط نوشته ونقش را ازویران شدن رهایی داده، ولی برداشتن نسخه‌ی درست آنرا تازمان خودمان به تأخیر انداخته است.

آرامش درمصر و فلسطین

در زمستان ۵۱۹ ـ ۵۱۸، داریوش بسوی غرب درحرکت بود.[۳۶] فلسطین در راه او بود، و بیگمان در آنجا بستده درنگ کرد تا کارهای آنجا را سروسامان دهد. شاید ازآن‌چه گذشت یک اشاره‌ی راز آلودی در پیشگوئی‌ای که زکریا سالی پس ازآن کرد داشته باشیم: «بیش از این روز ها مزدی برای مرد و چارپا نبود [آنهارا برای خدمت درسپاه گرفته بودند]، وبه سبب دشمن برای کسی که درمی‌آمد یابرون میرفت امن نبود.»[۳۷] زروبابل حدس زده میشود که برای دادن گزارش فراخوانده وهمچو تبهکاری کشته شد، زیرا نام او ازمنابع ما ناپدیدمیشود.

پس ازآن که ترتیب کار یهودیها داده شد، داریوش راهی‌را که ازمیان بیابان عربستان میگذشت در پیش گرفت وبدون پیش‌آمدی به مقصد رسید. او مردم را درسوگواری برای کمبوجی، که درپادشاهی کمبوجی پیدا شده بود و بتازگی در ۳۱ اوت ۵۱۸ درگذشته بود، یافت. چون‌داریوش برآن‌بود که زیردستان سرکش مصری خود را بسوی خود بکشاند، فرمان داد که صد قنطار زر به بومی‌ای که مسئول پیدا کردن ایپس نوین باشد داده شود؛ مردم که از چنین جوانمردی نسبت به بیگانگان بدشگفت آمدند، دیگر بیرامون انگیختن شورش نگشتند و به داریوش سر

۳۶ ـ در بارهی سالیه آن نیز نگاه کنید به Richard A. Parker, «Darius and His Egyptian Campaign,» *AJSL*, LVIII (1941), 373 ff.

۳۷ ـ زکریا ۸، ۱۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نهادند. [۲۸] به آذین پیشینیانش، اپیس مرده در ۸ نوامبر در قبر گذاشته شد، گرچه مانند معمول، نام هوروس، برای داریوش روی سنگ یاد بود افزوده نگشت. [۲۹] تقریباً بیدرنگ داریوش مصر را ترک گفت، چون اریاندس به شهربی ارزو برقرار شده بود.

تا آنوقت داریوش دادنامه‌ی خود را برای آسیای غربی آماده کرده بود. در مصر او دریافت که پیش ازاو این کاررا انجام‌داده بودند. نه تنها بومیان قانونهایی را به هنس نسبت میدادند، که بنیادگذار پادشاهی یگانه‌ی نیل بود ـ چنان که عبریها به بنیادگذار خودشان موسی نسبت میدادند ـ بلکه با بازبینی های دیرتری نیز از برخی از پادشاهان دیرتر خود مانند سمووسترس، شیشاك، وبوکخوریس آشنا بودند. اما سیس نقشه‌ی گردآوری تازه‌ای را از قانونهای مصری کشیده بود ولی بیش از آن که طرح او پیشرفت کند مرده بود. آنگاه کمبوجی این نقشه‌را پیش کشید ولی درباز گشت بسوی میهن جان خودرا ازدست داد.

پیش از ۳۰ دسامبر ۵۱۸، داریوش به شهرب خود اریاندس که ازنو برقرار شده بود نوشت: [۳۰] «دانایان را از میان ارتشداران، پریستاران، ودبیران مصری، که در پرستشگاهها گرد آمده اند، نزد من آورند، وآنها دادهای پیشین مصر را تاسال چهلو چهارم فرعون اماسیس بنویسند. داد فرعون، پرستشگاه، و مردم را اینجا بیاورند.» [۳۱] برخلاف دادنامه های پیشین، داریوش نمیخواست دادنامه‌اش محدود به فرمانهای شاهانه باشد: رسمهای دینی ـ آن‌چه را که ما قانونهای شرعی می‌نامیم ـ و رسم وروشهای نوشته را نیز میخواست تدوین شود.

پس از چند ماهی درکنار نیل، داریوش برای باز گشت به میهن به راه‌افتاد. در راه اورشلیم رادید که آرام است. امید یاك پادشاه ملی سخت ازمیان برداشته‌شده بود، واز آن پس فقط لازم بود که مهین پریستار را در اختیار نگاه داشت، چون

28 - Polyaen. vii. 11. 7.

29 - Posener, *op. cit.*, No. 5.

30 - Parker, *op. cit.*, p. 373.

31 - W. Spiegelberg, *Die sogenannte demotische Chronik* (1914), pp. 30ff.; Diod. i. 95. 4 - 5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او یگانه سرور بازشناخته‌ی مردم یهود بود. آرزوهای یهودیها اکنون گرد پرستشگاه اورشلیم میگشت، وداریوش خردمندانه اجازه داد که آنرا به انجام برسانند. زکریا در بازپسین پیشگوئی اش که ضبط است، در ۶ دسامبر ۵۱۸، هر گونه فکر شورش را رها کرد و گفت که خدای ملی به خانه‌ی پیشین خود باز گشته است؛ فقط بابودنش در آن خانه او برای پرستندگانش برومندی وفراوانی‌ای که بخواب هم ندیده بودند خواهد آورد.[۴۲] در ۱۲ مارس ۵۱۵ پرستشگاه به انجام رسید[۴۳] ومردم آرام شدند.

به احتمال بسیاردلیل این که داریوش دیدن به‌این کوتاهی ازمصر کردخبری بود که ازمیهن دریافت داشته بود. ویندفرنه، پسر وایسپاره، سر کرده‌ی هخامنشی بود که به داریوش برای ربودن تخت یاری داده‌بودند. او شورش بزرگ نصر دوم را سر کوبی کرده بود، ودبیر سخره‌ی بهستان نام او در سر آغاز طومار گرامیان جای داشت. ولی او یاد گرفته بود که تختها را به چه آسانی میتوان به دست آورد، و بر آن شد که برای خود نیز آزمایش کند. اوجان خودرا ازکف داد، ودرست‌درچه زمانی نمیدانیم؛ سرایینده‌ی یونانی اسخیلوس در خلاصه‌ی صورت پادشاهان قانونی میان ماردوس (بردی) وداریوش، نام هارافیس وارتافرنس را میگذارد.[۴۴]

اوجاهورسنه داستان خود را ازسر میگیرد: «زمانی که شاهنشاه داریوش در ایلام بود ـ ارشاه بزرگ همه‌ی کشورهای بیگانه وشاه بزرگ مصر بود ـ مرا فرمان داد که به مصر باز گردم تادستگاه ویران شده‌ی «سرای زندگانی» را که با پزشکی سروکار داشت ازنو استوار سازم.» گوینده‌ی داستان این فرمان را پذیرفت، زیرا «بیگانگان مرا ازاین‌زمین به‌آن زمین بردند ومرا به مصر آوردند، چنان که‌خاوند دوسرزمین‌فرمان داده بود. آن‌چه‌را شاهنشاه‌فرمان‌داده بود کردم. من کارمندانشان

۴۲ ـ زکریا، بابهای ۷ ـ ۸. ۴۳ ـ عزرا ۶: ۱۵.

۴۴ ـ در هرودوت، دفتر ۳، ۱۲۸ ـ ۱۴۹ اینتافرنس، یکی از «هفت تن»، بدروگ پس از شورش بر ضد «مجوس» گفته میشود؛ در بارهی ارتافرنس نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان، ۷۷۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را فراهم کردم، پسران مردان سرشناس، یک پسر مرد فقیر در میان آنها نبود.» این سان اودجاهورسنه قسم میکند و می‌نالد. «آنهارا زیر کارداری مردان دانشمند گذاشتم، تا در پیشه و کاردانی آنها آموزش یابند. شاهنشاه فرمان داد که همه چیز خوب به آنها داده شود تا پیشه و کاردانی خود را بورزند. من هرچه سودمند بود و هر افزاری را که در نوشته‌ها معین شده بود، چنان که در گذشته بود، به آنها دادم. شاهنشاه این کار را کرد زیرا برتری این هنر را می‌دانست، که مرد بیمار تندرستی بازیابد، و نام همه‌ی بدان را، پرستشگاههایشان را، پراتهایشان را، و برگزاری جشن‌هایشان را همیشگی وجاوید سازد.» [۳۵]

گشودن هند غربی

از زمان کورش، گندارهٔ شرقی‌ترین سرزمینی بود که هخامنشیان گشوده بودند، وتنها بخشی ازهند بود که زیر فرمان آنها آمده بود. [۳۶] ازنظر کارکردی، آن را به باکتریه (بلخ) پیوسته بودند، وکمی بیش‌از ۵۰۸ به‌صورت یک شهرستان مستقلی، نه زیر نام باستانی ایرانی‌اش که پروپریسنه بود بلکه به نام بومی اش گندارهٔ، سازمان یافت. [۳۷] یک شهر مهمی به نام کز که (گنجه، غزنی) نشانی از ثروتی بود که غزنی را در سده های میانه‌ی عربی نامبردار نمود؛ [۳۸] ولی پایتخت

35 - Cf. H. Schäfer, *ÄZ*, XXXVII (1889), 72 ff.; A. H. Gardiner, «The House of Life,» *JEA*, XXIV (1938), 157 ff.

۳۶ - داریوش، بهستان، بند ۶.

۳۷ - درسال دهم داریوش یک زن بردی بابلی باختری(باکتری) خوانده شده است (T. G. Pinches, *Records of the Past*, IV [new ser., 1890], 105)؛ پس از چهار سال (۵۰۸) او درست‌تر به نام گندارهٔی شناخته شد (Strassmaier, *Darius* [1897], No. 379, l. 44; cf. F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* [1911], p. 144, n. 1. درباره‌ی گندارهٔ نگاه کنید به داریوش، بهستان، بند ۶؛ تخت جمشید (۰) ۲؛ شوش ۱ (Scheil) ۲۴، شوش ۱۰ (Scheil) ۲۴؛ نقش‌رستم(الف)۴؛ خشایارشا، دیوه ۲۰؛ اردشیرسوم (Davis) ۱۲.

38 - Ptol. vi. 18; Amm. xxiii. 6. 70.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن پوکهله، « شهر نیلوفر » بود.[۳۹] پس از گشودن و سازمان دادن هندوش، گندباره اهمیت خودرا بسیار از دست داد. ولی بیش از چند دارپاك زر مشهور در سراسر سرزمین هند یافت نشده است.[۴۰] پایتخت آن پوکهله دربرابر تاکسیله پایتخت هند فرو نشست.

به جنوب شرقی گندباره جایگاه های اقسانه آمیز هند گسترده بود، که برای خاك زر که از رودخانه هایش شسته میشد بنام بود. جاسوسهایی فرستاده شدند که از کاسپاپیروس در پاکتیکه‌ی گندباره، سر ناورانی در نهر کابل شاخه‌ی فرعی سند، سرازیر نادهانه ی آن، آنجا که به دریای هند میریخت سفر کنند. پس از سی ماه جاسوسها سراسر کرانه ی جنوبی ایران، واز میان دروازگاه خلیج فارس، و سپس گرداگرد شبه‌جزیره‌ی عربستان را کرانه نوردی کردند و به بندر موثز رسیدند. ناخدای آنها سکیلاکس اهل کاریاندا بود، که پس از بازگشتش به یونانی گویش یونی « پریپلوس » یا « پیرا نوردی دریا » را نشر داد. پریپلوس نخستین دفتری بود که درآن آگاهی معتبر در باره‌ی مردمان شرقی‌تر به غربیها داده شد، وافزون براین همچون نمونه‌ای برای جغرافی نویسان وتاریخ نویسان آینده شد.[۴۱]

آگاهی‌ای که جاسوسان فراهم کردند شاه را برانگیخت که کوششی برای

۳۹ ـ این نام دریك کتیبه‌ی محلی این سان داده‌شده است (Majumdar, *JRAS Bengal*, XX (new ser., 1924), 5-6. این همان Peucela است در Arr. *Ind.* 1. 8; Peucolis of Plin. vi. 94; Peucaleis of Dion. Per. 1143 بعنوان یك شهرستان سلوکی Arr. در Peucelaitis ؛ به‌صورت *Ind.* 4. 11; *Anab.* iv. 22. 6; 28. 6; Peucolatis, Strabo xv. 1. 27; Plin. vi. 62 Peucelaotis که معمول‌تر است به شکلهای گوناگون در اریان یافت میشود؛ صورت سنسکریت آن نیز که همینا اندازه معمول است Pushkalavati، از روی شکل نام شهرستان مقدونی است، ولی Pushkala درحماسه‌ی رامایِن، ۷، ۱۰۰، ۱۰، ۱۱۰، کهنگی آن‌را ثابت میکند. این شهر همان Charsadda کنونی‌ست که شمال غربی پیشاور است.

40 - G. Macdonald, in E. J. Rapson (ed.), *Cambridge History of India*, I (1922), 342 ff.

41 - Hecataeus, Frags. 178, 294 - 99 (J), based on Scylax; cf. F. Gisinger, *PW*, II Reihe, Vol. III (1927), cols. 619 ff.; Herod. iv. 44; cf. iii. 102; Diod. x. 38; Strabo xiv. 2. 20; Athen. xii. 522 B. داستانهای هند در هرودوت، دفتر ۳، ۳۸، ۹۸؛ خوارزم، درهمان کتاب ۱۱۷؛ عربستان، درهمان کتاب ۱۰۷ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشودن کشورهای شرقی‌تر بنمایید . هند غربی زیر فرمان آمد و کمی بیش از ۵۱۳ به صورت شهرستان هندوش درآمد.[۴۳] ودیری نگذشت که باج سالیانه‌ای به اندازه‌ی سیصد و شصت قنطار خاك زر میپرداخت.[۴۴] داد وستد از راه دریا داشت باز میشد ؛ پزودی پس ازاین ، یك زن هندو را به نام یوساما می‌بینیم که مهمانسرایی زیر نظر شهریاری در شهر کیش دارد.[۴۵]

ولی هندوش تمام هند نبود . این شهرستان نام خودرا از بزرگترین رودخانه اش ایندوس (سندهو) میگرفت ، وفقط سرزمینهای کرانه ی رود سند وشاخه های آن را دربرداشت . این شهرستان در شرق به رودخانه‌ی گنگ هم نمیرسید ؛ حتی هیدالیس ، که بعد ها مرز پادشاهی تاکسیله بود ، هرگز ذکر نشده است . در روزگار هرودوت ، مرز شرقی همان کمربند شنزار[۴۶] بود که امروز نیمه‌ی شمالی شبه جزیره را به هند شرقی وغربی جدا میسازد.[۴۷] فرمانروایی پارسی هخامنشی هرگز در جنوب شبه‌جزیره‌ی بزرگ گسترده نشد ؛ پس هندی که در آن زمان وصف شده محدود به دره‌ی سند بود .

ساختن کنال در مصر

در زمان «پادشاهی میانه» کنالی از فاکوسا برشاخه‌ی بلوسی تبدیل گشته‌شده بود که وادی نوميلات حاصلخیز را در شرق آبیاری کند ، همان‌جایی که عبریها بعد ها در گوشن ماندگار شدند . نکو بیهوده کوشید که آنرا از میان دریاچه های تلخ

۴۲ ـ هرودوت ، دفتر ۴ ، ۴۴ . زمان تقریبی از نخستین ذکر این شهرستان در سیاهه‌ی متن مصری کتیبه‌ی سوئز به دست می آید .

۴۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۴ ، ۹۴ .

44 - G. Contenau, *Contrats néo-babyloniennes*, Vol. III (Louvre XIII [1929]), No. 218.

۴۵ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۸ .

۴۶ ـ دیدگاه نیتا گهنه ، ۱۰ : ۱۰۴ ، این بیغ دشمن را درهند شرقی وغربی می اوژند، چنان که سروش به تقلید او میکند ، یسن ۵۷ : ۲۷ (نیز نگاه کنید به Jackson, *Zoroastrian Studies* [1928], p. 526) . در سده‌ی دوم پیش ازمیلاد، هندوش هیته‌هندو شد ، که سپته‌سندهو ، یا « هفت رود » زیگ وید ۸ : ۲۴ : ۲۷ است (نیز نگاه کنید بهمان کتاب ، صفحه‌ی ۳۲۴) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به خلیج سوئز بگشاید و این یك جنبه از سیاست کشف خشکی و دریا بود که نتیجه اش دور زدن دریانوردان فنیقی به گرد افریقا بود. داریوش پس از گذشتن از میان بیابان عربستان در ۵۱۸ ه، از میان وادی توميلات میگذشت و بایستی این کنال ناتمام را دیده باشد. به امید یك راه دریایی ارزانتر و سریعتر به هند،[۴۲] علاقه‌اش به این کار شدید تر گشت و بر آن شد که آن را به انجام برساند.

خطی را که نکو کرده بود پر از سنگ و شن شده بود و بایستی نخست آنرا پاك کرد. برای کار گران بایستی چاه آب کنده میشد. وقتی که کنال سرانجام باز شد، پهنای آن یکصد پنجاه پا و ژرفای آن برای کشتیهای بازرگانی بسنده بود. این پیشبینی‌ی کنال سوئز امروزین را میتوانستند در چهار روز درنوردند.[۴۳]

در فاصله‌هایی سرا سر کرانه، پنج ستگ بزرگ از سنگ خارای سرخ برای یادبود این طرح وسیع به چشم رهسپار میخورد. در یك طرف داریوش که درباره تکرار شده نامش به‌میخی در قالب بیضی مصری زیر نگهبانی نماد اهورمزد دیده میشود. در سه زبان میخی میگوید: «من پارسی‌ام. از پارس مصر را گرفتم. من فرمان کندن این جوی را دادم از رودی به نام پیراوه (نیل) که در مصر روان است به دریایی که از پارس آید. سپس این جوی کنده شد چنان که فرمان دادم، و ناوها آیند از مصر از میان این جوی به پارس چنان که مرا کام بود.»[۴۴]

بیشت سنگ متن کاملتر مصری آن است. زیر گرده‌ی خورشید مصری، که در اصل خاستگاه نماد اهورمزد است که آنرا بر سنگ نموده شده، دو نیل که به آیین باستانی «دو سرزمین را به یکدیگر می پیوندند» دیده میشود. یکی به داریوش

۴۷ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۴۲.

48 - *Ibid.* ii. 158; iv. 39, 42; Aristot. *Meteorol.* i. 14; Strabo xvii. 1. 25 ff.; Plin. vi. 165. ولی دیودوروس (دفتر ۱، ۳۳، ۹) میگوید که کنال بانجام نرسید زیرا به شاه گفته شد که سطح دریای سرخ از سطح نیل بالاتر است و اگر کنال باز شود مصر زیر آب خواهد رفت!

49 - Weissbach, *op. cit.*, pp. 102 ff.; V. Scheil, *Revue d' Assyriologie*, XXVII (1930), 93 ff.; *Bulletin de l' Institut Français d' Archéologie Orientale du Caire*, XXX (1931), 293 ff.; J. M. Unvala in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I (1938) 34; F. R. S. Keer, «Old Persian Texts,» *JNES*, I (1942) 615 f.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میگوید: «من همه‌ی سرزمینها را به تو داده‌ام، همه‌ی فنیقیان)، همه‌ی سرزمینهای بیگانه، همه کسانها را.» دیگری میگوید: «من همه‌ی مردمان را به تو داده‌ام، همه مردان را، همه‌ی مردمان جزیره‌های دریارا.» واژه‌هایی که به کار رفته همانهایی است که با کشورگشائیهای خاندان هیژدهم نامبردار شده است، ولی اکنون فراخور باصورت زمینهای همزمان به کار برده میشود. پشتاه «همه‌ی زندگی، بخت، وتندرستی»، همه‌ی شادیها، همه‌ی براتها مانند «را» همه‌ی خوراکها، هرچیز خوب داده شده است، که همچو شاه مصر بالا وپایین مانند «را» جاودان نمایان باشد، همه‌ی سرزمینها و کشورهای بیگانه درستایش درپیشگاه او.»

آنگاه صورت شهرستانها می‌آید، که نامها از یک اصل آرامی گرفته شده است، به طرز درست مصری، و تقلید از سیاهه‌ی پادشاهان نواسای خاندانهای هیژدهم و نوزدهم، هرنامی درون یک‌قاب بیضی دیده میشود که کنگره‌های آن شهری را که گرفته شده نشان میدهد: اسیران با سربوشهای گوناگون به ستایش زانو زده اند.

داریوش برامشتی شاهشاهان، پسر ویشتاسپ، شاه بزرگ است، ولی او همه‌ی عنوانهای پاستانی مصر را نیز دارد. او از نیت بانوی سرور ساتیس (ستایش نازکی از اودجاهورسنه) زاییده شده؛ اونگاره‌ی «را» ست، که اورا برتخت نشاند که آن چه را آغاز کرده بود به انجام رساند. زمانی که او هنوز در زهدان بود و به جهان نیامده بود، به او هرچیزی که خورشید در راهش از آن میگذرد داده شد، زیرا نیت او را چون پسر خود شناخت. نیت آن را به او داد، که کمان بدست، هرروز برد‌شمنانش چیره شود، چنان‌که برای پسرش «را» کرده بود. او توانا ست، و دشمنان خود را در همه‌ی سرزمینها تباه میسازد. همچو پسر نیت، او مرزهای خود را پیش میبرد؛ مردم یا باجهای آماده‌شان نزد او می‌آیند.

پس از اشاره‌ای به شهر پارس و به کورش، سنگ یادبود میگوید که چگونه درباره‌ی ساختن کنال گفتگو شد و چگونه این کار انجام گرفت. باج با بیست‌وچهار کشتی به پارس برده شد. داریوش دستور داد کشت و فرمان برای پیدا کردن سنگ یادبود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دادمشد؛ هرگز همانند این کار پیش نیامده بود.[50]

لشکرکشی برضد سکستان اروپا

هنگامی که روستائیان مصری کانال را می کندند، داریوش آمادهی نخستین لشکرکشیاش به اروپا میشد. کمی پیش از آن، اریارامنس، شهرب کاپادوکیه، از دریای سیاه گذشته بود و برای آماده کردن تاختی برسکاهای اروپا با کرانه ی شمالی این دریا آشنایی پیدا کرده بود.[51] پس داریوش بر آن شد که در سرزمین آنها تاخت و تاز کند و سپاه را خود رهبری نماید. در ۵۱۳ داریوش از شوش به راه افتاد، و از روی پلی از قایقها که ماندروکلس ساموسی ساخت، کمی به جنوب درآبگاه دریای سیاه، از بسفور گذشت. خونر یلموس، همشهری ماندروکلس، «درباره ی گذشتن از پل داریوش» را نوشته است (زیرا در آن زمان ساموس اختیارداری پارسیان را کاملا شناخته بود). دو سنگ یادبود در کرانه برپا شد، یکی به یونانی و دیگری به خط میخی «آسوری»، و بر هر یک سیاههی دیگری از مردمان زیر دست بود. شصت کشتی، که بیشتر بدست یونانیان زیردست از یونان قاره و همچنین از شهر خدائیهای جزیره ها رانده میشد، یکراست از میان دریای سیاه به ایستر فرستاده شد، و آنجا پل دیگری ساختند. در این حدود کشتی ها زیر فرمان آمدند و بازماندهی تراکیان سر نهادند.[52]

با گذشتن از رودخانه، سپاه به سرزمین سکاها درآمد، که جای صحراگردان ایرانی بود که همیشه بر پشت اسب زندگی میکردند و خانواده های خود را روی چهارچرخههای چادردار که با گاو کشیده میشد از این سو به آن سو می بردند. یک سدهی پیش، کوچ نشینهایی از میلتوس در کرانههای آنها نشیمن کرده بودند،

50 – J. Ménant, *Recueil de travaux* . . ., IX (1887), 121 ff.; O. Daressey, *ibid.*, XI (1889), 160 ff.; W. Golénischeff, *ibid.*, XIII (1890), 99 ff.; J. Clédat, *Bulletin de l' Institut Français d' Archéologie Orientale du Caire*, XVI (1919), 224 ff.; *ibid.*, XXIII (1924), 61 ff.; Posener, *op. cit.*, Nos. 8-10.

51 - Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 47; Heraclid . Pont. x. 6; Strabo xiv . 1. 17; Athen. xii . 522.

52 – Herod. iv . 85.87 ff.; Aristot. *Rhet.* iii . 10. 6; Strabo vii . 3. 9.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که چیزهای زیوری را می‌آوردند وباغله دادوستد میکردند؛ ولی آشنایی با ارزش هنر یونانی رسمهای وحشیانه‌ی آنها را چندان دگرگون نکرده بود. آنها از شیر مادیان ترش شده لذت می‌بردند، وآن را از کاسه‌هایی که از سر انسان درست کرده بودند می آشامیدند. خون نخستین دشمنی که کشته میگشت نیز آشامیده میشد؛ پوستش را برای ترکش وپوست دهوی سرش رابرای دستمال ورخت به کارمیبردند. پیمانها را به پایتهای خون استوار میساختند. چون سرکرده‌ای میمرد، سواران کشته را روی اسبهای مرده گرد نعشش روی چرخهای گردونه بر میله‌های نوك تیز می‌بستند؛ همخوابه ها، پیاله‌بر، آشپز، واسبهای سواری اش را میکشتند که با سرور خود به آنجهان همراه شوند. نیزه‌ها گرد او برپامیداشتند وبر آنها آسمانهای از چوب وچرم میزدند، پیاله های زرینی را که از یونان می آوردند کنار او میگذاشتند، وتمام آن را بایشته‌ای ازخاك وسنگ می پوشانیدند؛ بسیاری از این «کورگان» ها را اززیر خاك بیرون آورده اند.

پیشکوئی بدست خواجه سرایان با ترکه های بید انجام میگرفت. بغهای بسیاری راگرامی میداشتند، ولی فقط بغ جنگ کهنه وآدربان داشت؛ او را بایك شمشیر کهن ایرانی که روی پشته‌ای از شاخه برپا میداشتند بازنمود میکردند، و برای او اسب وهمچنین انسان قربانی میکردند.[۵۳]

بسا نزدیك شدن داریوش، سکاها سرزمین خود را ویران ساختند و گوشه گرفتند. کمابداران سوارشان به جان سپاه داریوش افتادند تا آن که شاه بزرگ ناچار شد عقب نشینی کند.[۵۴] خوشبختانه برای داریوش، یونیها پل را بیش ازمدتی که معین شده بود نگهبانی کرده بودند وداریوش توانست ازمیان تراکیه بهمقصوس بازگردد، که ازآنجا از هلسپنت گذشت وبه آسیا درآمد، وهشتاد هزار سرباز زیر فرمان مگابازوس، شهربِ داسکیلیوم، پشت سر گذاشت که جنگ را ادامه

53 - Herod. iv. 46,59 ff.; cf. E. H. Minns, *Greeks and Scythians* (1913); M. I. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia* (1922).

54 - Herod. iv. 97 ff.; Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 48; Strabo viii. 3. 14.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دهند (۵۱۳) .[55]

تشکیل شهرستان لیبی

در همان زمان ،[56] ارکسیلاوس ، که سیرنه را به کمبوجی تسلیم کرده بود ، دربرقه کشته شد . هادرش ، فرتیمه ، به اریانديس ، شهرب مصر همسایه ، دادخواهی کرد . این فرصت بسیار خوبی بود که ازدست برود . باکمك هواخواهان فرتیمه ، فقط به دسته‌های محلی جنگجویان ، سپاهی به فرماندهی اماسیس هارافی ، وناوگانی زیرفرمان بادرس ازتیره‌ی پاسارگادی نیازبود که سراسرآن سرزمین را به زیردستی و وفاداری درآورد . برقه پس از یك محاصره‌ی نه ماهه باسوگندی تسلیم شد ، ولی با استفاده از یك گفتار دوپهلو که در سوگندش بود اماسیس سوگند خود را شکست ؛ شاوندان برجسته به فرتیمه‌ی خشم‌آلود سپرده شدند ، و او اندامهای زنانشان را برید وآنهارا باشوهرانشان کرد دیوار روی میله های نوك‌تیز کشت . بازماندگی نشیمن کنندگان سرزمین را اماسیس برده ساخت وبزرد داریوش به شوش فرستاد ؛ سپس آنهارا به شهری دربلخ فرستادندکه به‌آن نام‌نوین برقه دادند .[57]

هدف حقیقی این لشکرکشی زیر فرمان‌آوردن لیبها بود ، که شمار کمی از آنها تا آن‌زمان به‌زیردستی تن‌درداده بودند . درمحاصره‌ی یکماهه‌ی برقه ، سپاهیان پارسی بسوی غرب تا اوئسپریدس ، بنغازی کنونی ، رخنه کرده بودند . اگر چه پارسیان‌هنگام عقب نشینی آسیب بسیاردیدند ، ولی برخی‌ازبومیان سر نهاده‌بودند ، و بوتانیان و لیبیان به صورت شهرستان نوینی درآمدند که به آن نام بوتایه داده شد (۵۱۲) .

در بازگشتشان ، به‌نظرمی آید ، سنگهای یادبود کنارراداشتندآماده‌میکردند جا برای نام بیست و چهار شهرستان گذاشته شده بود ، یکی (هند) بیش‌ازسیاههای که در سرگذشت‌نامه در بهستان داده شده بود . نام « دریائیان » و گذاره (گرچه

۵۵ ـ هرودوت ، دفتر ۴ ، ۱۴۳ ـ ۴۴ . ۵۶ ـ همان کتاب ، ۱۴۵ .

57 - *Ibid.* 165, 167, 200 ff.; Aeneas *Tact.* 37. 6-7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذاره کشوری بود که از آن سکیلاکس سفر دریایی دراز خود را به درون گاه طرح شده از کنال مصر آغاز کرده بود) حذف شد و به جای آنها نام دو شهرستان تازه، کوشیه یا حبشه و پوتایه یا لیبی افزوده گشت. پارس هنوز یکی از شهرستانها به‌شمار می‌آمد و سکا یک شهرستان ماند، گر چه بخش آن به سکای مرز و سکای دشت شناخته شده بود.

کشودن راههای یونان

در همین حال، مگابازوس پاک کردن منظم راه یونان اروپایی را بهنگام آغاز کرده بود. پریئتوس پس از یک ایستادگی دلیرانه باحمله‌ی سختی گرفته شد. یک بیلک مردمان و شهرهای تراکیه ناچار به تسلیم شدند.[۵۸] خانوارنشینهای بیونی زمانی که جنگجویانشان درجای دیگری از راه دیگری نگهبانی میکردند گرفته شدند؛ به‌فرمان داریوش همه‌ی آنها را به‌فریجیه بردند.[۵۹] فرستادگانی نزد امینتاس مقدونی گسیل شدند، و نشان معمولی تسلیم، فرابردن خاک و آب، را از زمامدار خواستار شدند. این داده شد، و اگر چه الکساندر پسر امینتاس فرستادگان را برای اهانتی که به زنهای مقدونی کرده بودند کشت، ولی این کشتار را با یک رشوه‌ی خوب و بادادن خواهر الکساندر به بوبارس، سردار پارسی و پسر مگابازوس، از شاه پنهان داشتند.[۶۰]

داریوش دراین هنگام سال ۵۱۲ را درسارديس بسر برد. هیستیوس، فرمانروای میلتوس، برای نگهبانی پل ایستر، میر کینوس را بر رود ستریمون به‌یاداش گرفت، و کوئس فرمانروایی میتیلنه را در جزیره‌ی لسبوس یافت. مگابازوس همراه با تسلیم‌های بیونی رسید و شاه را از خطر ساختمانی که هیستیوس در میر کینوس میکرد آگاه ساخت. پس داریوش این فرمانروای میلتوس را فرا خواند و او را به بهانه‌ی این که اندرز گر و همنشین سفرهای شاه خواهد بود همراه خود به شوش برد.[۶۱]

۵۸ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۱.

۵۹ ـ همان کتاب، ۱۳ و پس از آن، ۲۳، ۹۸.

۶۰ ـ همان کتاب، ۱۷ و پس از آن، دفتر ۷، ۲۲.

۶۱ ـ همان کتاب، دفتر ۵، ۱۱، ۲۳ ـ ۳۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیش از آن که بسوی شوش روانه شود، داریوش برادرش ارتافرنس را به‌شهربی ساردیس و نظارت عمومی بر شهرهای یونانی یونیه گماشت. به جای هگابازوس، ارتانس، پسر سیسامنس، «سر کرده‌ی مردان کنار دریا»، با شهرب داسکیلیوم شد. بزانتیوم، خالکدون، انتاندروس، و لامپونیوم گرفته شدند؛ با این گشایش اوتانس دادوستد غله را از میان تنگه‌ها درچنگ خود گرفت. در نتیجه، سکاها کارهای هنری یونانی را که برایشان ارزش داشت از دست دادند، دادوستدگران میلتوس بازرگانی سودمندشان بر باد شد، و بودن تنگه‌ها در دست پارسیان تهدیدی به رسیدن خوراک به سرزمین یونانی اروپا بود. با کشتیهایی از لسبوس که کوئس فراهم آورد، هگابازوس با گرفتن لمنوس و ایمبروس، جزیره‌هایی که نزدیک کرانه بودند، اختیار تنگه‌ها را بیشتر در دست گرفت(۵۱۱ ق.م).[۶۲]

تا ۵۱۳ دیوار دور تخت جمشید آماده شد. روی تخته‌سنگی در نمای جنوبی اش، داریوش سیاهه‌ی تازه‌ای از شهرستانهای زیر دست خود داد. هیچ اشاره‌ای نیست که خبر پیوستن رسمی حبشه و لیبی هنوز به تخت جمشید رسیده بود. نام هندوش آنجاست و ساکارتی موقتاً پیدا میشود. افزون بر یونیه، که اینجا با صفت «خشکیان» و «دریائیان» آمده، داسکیلیوم، همچنین «دهیوهایی که آن ور دریا هستند» دیده میشود.[۶۳] گشودن اروپا آغاز شده بود.

۶۲ ـ همان کتاب، ۲۵ ـ ۲۶.

۶۳ ـ تخت جمشید (۵)، در کتاب نامبردهی واپسیاخ، صفحه‌های ۸۲-۸۳؛ نیز نگاه کنید به Cameron, 'Darius, Egypt, and "The Lands beyond the Sea,"' *JNES*, II (1943), 307 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل یازدهم

مشکلات مرز یونان

روشنیهای تازه در بارهٔ جنگهای با یونان

یونان و جنگهای پارسی اگرچه برای ما یک داستان کهنه و تمام شده هنوز گیرنده است . وقتی این داستان را میخوانیم ، طبعاً خودمان را با یونانیان یکی میدانیم ، چون داستان ما باید تقریباً منحصراً بر پایهٔ داستان هرودت یونانی گذاشته شود . ما بکلی فراموش میکنیم که دیر زمانی است از مرحلهٔ انجمن شهر ، زمانی که حکومت خودمان را مانند آتنیها اداره میکردیم ، گذشته ایم ، و اکنون یک شاهنشاهی زورمند جهانی شده ایم که مشکلات ما همچون مشکلات پارسیان است . نه تنها باید قصه های دلپذیر هرودت را با چشمان باز نسبت به مشکلات کنونی امریکا از نو بخوانیم ، بلکه باید نیز دهی پیروزیهایی را که « جنگ بزرگ پارسی » را برای یونانیان اروپا پایان داد فراموش کنیم .

برای درستگری گزارشهای مرسوم که باید انجام گیرد تا اندازه‌ای میتوانیم از مواد بسیار منابع شرقی که بتازگی پیدا شده به کار بریم . کم بودن منابعی که روشنی سر راست روی یونانیها بیاندازد خود بسیار پر معناست . هر افزایشی به آگاهی ما فقط توانایی خرد کنندهٔ شاهنشاهی پارسی را در زور آزمایی با شهر خدائیهای کوچک مستقل و نامتحد یونانی که تا کنون از کشورگشائیهای پیش جان بدر برده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند تا کیدمیکند ؛ و مارا برمی‌انگیزد که بکوشیم تا دلیل بجایی‌نرسیدن تاخت‌و تازهای بعدی را پیدا کینم.[1]

با بودن بخشهای پرجمعیت‌تر ، پرثروت‌تر ، و با فرهنگ‌تر جهان یونانی در اختیارپارسیان، آوردن بازمانده‌ی سرزمین یونان به‌درون شاهنشاهی بایستی به‌نظر داریوش یك‌امرحتمی آمده باشد . او فکر میکرد که چندلشکرکشی دیگرمرزی به دست سردارانش بسنده خواهد بود که یونانیهایی را که هنوز استقلال خود را نگاه داشته بودند به‌زیر فرمان شاه بزرگ درآورد .

هنگامی که مگابازوس وسپس اوتانس‌پیوسته بسوی‌جنوب‌غربی پیش‌میراندند، ارتافرنس در ساردیس فرستادگانی را پذیرفت که به او پیشنهاد دسترسی یکراست به دل سرزمین اروپایی یونان نمودند. پس‌ازبیرون کردن هیپیاس فرمانروای مستبد در ۵۱۰ ،[2] آتن ، به‌رهبری کلیستنس ، یك دموکراسی ملایمی را آزمایش‌میکرد. البته سپارت بسیار محافظه کار آن را به جنگ تهدید میکرد . چون سپارت دشمن آشکارای پارس بود ، به‌هم پیمان شدن پارسیان با آتن اشاره شد . ارتافرنس‌نشانهای معمولی‌تسلیم ـ خاك‌وآب ـ را خواستار شد . فرستادگان پذیرفتند ، ونخستین‌تماس دموکراسی یونان با امپریالیسم پارسی باوعده‌ی دموکراسی نوزاد برای پذیرفتن زیردستی پارسیان فراموش‌نشدنی گشت![3]

در این میان احساسات همگانی دگرگون شده بود ؛ کنش فرستادگان نفی شد ، و به نظر می‌آید که کلیستنس را تبعید کردند . دوسال بعد (۵۰۵) هیپیاس ای را که بیرون رانده بودند درساردیس سردرآورد وبه ارتافرنس اصرارکرد که اورا ازنو درآتن به‌فرمانروایی بنشاند . در برابر این‌تهدید ، مخالفان دموکراسی فرستادگان خود راگسیل داشتند که شهرب را بیاگاهانند که سخنان تبعیدیان آتنی را باور ندارد . چنان که انتظار میرفت ، آتن فرمانی یافت که هیپیاس را ازنو برقرار کند

1 - Cf. Olmstead, « Persia and the Greek Frontier Problem, » *Classical Philology*, XXXIV (1939), 305 ff.

۲ ـ هرودوت ، دفتر ۵، ۶۵ .

۳ ـ همان کتاب ، ۷۳ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وگرنه زیر تاخت‌وتاز درخواهد آمد. آتنیها برآن شدند که آشکارا با پارس به جنگ بپردازند. [۴]

شورش یونی

شمار بسیاری از یونانیان یونیه درپی لشکر کشی بر ضد سکاها گرد هم آمده بودند. یونیها که سرانجام از نیروی متحد خود آگاه شده بودند ولی درنیافته‌بودند که فرصت از دست رفته، اکنون که آشوبی که درپی بتخت نشستن داریوش پیش آمده بود آرام گرفته‌بوده، برآن‌شدند که به‌شورش برخیزند. مخالفت‌بافرمانروایان مستبد که پارسیان تحمیل کرده بودند روز افزون شده بود. دادوستد داشت ازدست طبقه‌های بازرگانی که‌بدست این مستبدان تقویت میشدند بیرون میرفت وبه چنگ فنیقیها و یونانیان اروپا می‌افتاد، وآزادگان میهن‌پرست دهقان از دگرگون شدن احساسات مردم بهره‌جویی میکردند. رهبر آنها اریستاگوراس، داماد و جایگزین هیستیوس فرمانروای مستبد میلتوس بود ـ همان کسی که اکنون در شوش زیرنظر شاه بود. زمانی که تبعیدیان ناکسی درخواست کمك برای بازگشت به جزیره ی خود کردند، فرصت به دست اریستاگوراس افتاد. او به ارتافرنس سفارش کرد که صد کشتی همراه او بفرستد که تبعیدیان را از نو درجزیره برقرار سازد واز آنجا فرمانروایی پارسی را به‌جزیره‌های کیکلادس بکشاند.

تاآن زمان میلتوس از وفادارترین زیردستان بود، ولی شهرب به گمان افتاد. این‌طرح را به‌شاه باز بردند، وشاه احتیاط شهرب رادرست دانست؛ بهاردیگر (۵۰۰) ناوگان به راه افتاد، ولی بجای صد کشتی که درخواست شده بود دویست کشتی سه‌ردیفی فرستاده شد؛ رانندگان بیشتر غیر یونانی بودند، و فرمانده اریستاگوراس نبود بلکه مگاباتس پسرعموی شاه بود. روشن بود که اریستاگوراس با مگاباتس درخواهد افتاد، که ناکسی‌ها آگاهی خواهند یافت، و تاخت‌وتازی که طرح شده بود سرانجام به جایی نخواهد رسید. [۵]

۴ ـ همان کتاب، ۹۶.

۵ ـ همان کتاب، ۳۰ وپس ازآن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیستیوس از شوش اریستاگوراس را به شورش وامیداشت، و اریستاگوراس رهبران را فراخواند که «اتحادیه‌ی یونی» را ازنو زنده کنند. فقط هکاتیوس باین پیشنهاد مخالفت کرد. وقتی که کتاب «گردجهان» را فراهم میکرد، این تاریخ نویس از نیروی شاهنشاهی آگاهی دست اول یافته و صورتی به ترتیب از مردمان زیردست شاه بزرگ داده‌بود. ولی به اعتراض او توجهی نشد ورای دادند که استیداد لغو شود. اریستاگوراس از مقام خود در میلتوس کناره گرفت، و مستبدان دیگر کشته، زندانی، یا بیرون رانده شدند.[۶]

از سپارت که در آن زمان نیرومندترین دولت یونانی به شمار می‌آمد یاری خواسته شد. باوجود تهدیدهایی که در پیش سپارت به پارس کرده بود، شاه کلئومنس خودداری کرد. او بایستی دریافته باشد که یاری به یونیهای شورشی ممکن است از حمله ی آینده ی پارسیان به سرزمین یونان دراروپا جلوگیری کند، ولی او چاره نداشت. نفوذ او هم در میهن و هم در بیرون از همیشه کمتر بود، و حتی اگر شخصاً عقیده داشت که جنگ صلاح است، او یقین نداشت که عضوهای مهم دریایی اتحادیه‌ی پلوپونسی، کورینت و ایگینا، از سپارت پیروی خواهند کرد.[۷] وقتی اریستاگوراس لوحه‌ی برنگی نقشه‌ی جهان‌اش را به شاه سپارت نشان‌داد که آن اورا برانگیزد واز روی بی‌احتیاطی ازدهانش دررفت که از کرانه تاشوش سه‌ماه راه بود، اورا بیرون راندند.[۸] آرگوس از وخشگر دلفی پرسشش نمود و پاسخی را که انتظار میرفت دریافت داشت ــ و آن تهدیدی بود که میلتوس برای بدکاری‌اش به تاراج خواهد رفت و وخشگاه خود بغ نیز ترك خواهد شد.[۹] آتن، که بار دیگر محافظه کار شده بود واز این که ارتافرنس بازگشت هیپیاس را خواستار شده به خشم آمده بود، درخواست میلتوس را که شهری زاییده‌ی خود آتن بود پذیرفت ورأی داد بیست کشتی به یاری شورشیان فرستاده شود.[۱۰]

۶ ــ همان کتاب، ۳۵ و پس از آن.

7 - J. A. O. Larsen, «Sparta and the Ionian Revolt.» *CP*, XXVII (1932), 136 ff.

۸ ــ هرودوت، دفتر ۵، ۹۰ و پس از آن. ۹ ــ همان کتاب، دفتر ۶، ۱۹.

10 - Herod. v. 97; Charon Lampscen., Frag. 10 (j); Plut. *De malig. Herod.* 861 A ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناوگروه آتنی ، به کمك فقط پنج کشتی سه ردیفی از ارتریه ، در ۴۹۹ رسید . به‌آنها کشتیهای یونی ومیلتوسی افزوده گشت ، وناویان درافیسوس به‌خشکی پیاده شدند ، وازآنجا سپاهیان ازکایکوس و از میان کوه تمولوس بسوی ساردیس بالا رفتند . ارتافرنس به درون باروی شهر رفت ، و هم پیمانان شهر پایین را اشغال کردند . ساردیس ازکلبه های نی یا ازخانه های خشتی که سقف نی داشتند درست شده بود ؛ وقتی که یك یونانی یکی از خانه هارا آتش زد ، تمام شهر درشعله فرو رفت . این آتش‌سوزی که پرستشگاه نامبردار کیبیبه (سیبل) را کنار رود پاکتولوس ویران کرد ، پادگان پارسی را به دام انداخت ، وآنها از باروی شهر پایین آمدند و بابومیان لیدی دربازارگاه ، که از میان آن رود زرین به جلگه‌ی هرموس روان‌بود ، گردآمدند . هم‌پیمانان به کوه تمولوس پس‌رانده شدند ، وازآنجا بسوی دریاعقب‌نشینی کردند ، ولی‌درست پیش‌از رسیدن به افیسوس دریك نبرد بزرگی‌ازسپاهیان پارسی شکست سختی خوردند . این سپاهیان را سه داماد داریوش ، داوریسس ، هیمائس ، و اوتانس از بخشهای گوناگون کارگزاری گردآورده بودند . گروههای یونانی اروپایی که خبریافتند جنگ میان ایگینا وآتن درگرفته است هم‌پیمانهای خود را ترك کردند وازراه دریا به میهن خود روانه شدند . بار دیگر تدبیر پارسیان کارخود را کرده بود .[۱۱]

از دست رفتن پشتیبانی آتن باافزوده شدن یونانیهای هلسپنت و بیزانتیوم ، وبیشترینه‌ی کاریان ، که کاونوس و قبرس را به رهبری اونسیلوس دربرداشت ، بیش از جبران شد . گرگوس ، پسر خرسیس ، پسر سیروموس (حیرام) ، پسر اولئون ، که بنابراین فنیقی‌بود ، شاه سالامیس بود . برادر کوچکترش اونسیلوس ، پس‌ازآن‌که بیهوده کوشید که گرگوس را به شورش وادارد ، دروازه ها را به روی او بست واورا ناچار کرد که‌به پارسیان‌پناه برد . تنها آماتوس فنیقی از میان شهرهای قبرس‌وفادار ماند ، واونسیلوس این شهررا محاصره کرده بود که گزارش رسید سپاه بزرگی به فرماندهی ارتیبیوس بسوی قبرس درراه است . درخواهی به یونیها فرستاده شد ،

۱۱ ـ هرودوت،دفتر ۵ ، ۹۹ وپس‌ازآن ، ۱۱۶ ؛ توکیدیدس ، دفتر ۱ ، ۱۴ ، ۳ ؛ ۴۱ : ۲ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آنها با همه‌ی ناوگانشان آمدند؛ کمی پس از آن ارتمیوس سپاهیانی را که از کیلیکیه باقایق آورده بود بخشکی پیاده کرد. یونیها از فرستادن ناویان خود به کرانه برای کمک در دفاع از سالامیس که به خطر افتاده بود سر باز زدند، گرچه درشکست دادن ناوگان فنیقی کامیاب گشتند. نخست نبرد زمینی به سودشوریشان پیش میرفت، وارتمیوس بدست اونسیلوس کشته شد. آنگاه ستامنور، فرمانروای هستیه کوریوم، هم پیمانهای خودرا رها کرد و آزادگان کردونه سوار خود سالامیس از او پیروی کردند. اونسیلوس کشته شد، گرگوس سالامیس راباز یافت، ویونیها به خانه‌ی خود باز گشتند. خورشیدهای قبرس که هم پیمانهایشان آنهارا رها کرده بودند ناچار شدند سر بنهند، گرچه سولی پنج ماه ایستادگی کرد تا بایك مین گرفته شد (۴۹۸). ۱۲

نبودن ناوگان در این پیشامد قبرس فرصتی به دست پارسیان داد که بزودی آن را به سود خود به کار بستند. داوریس آهنگ هلسپنت کرد ودرپنج روز پنج شهر مهم راگرفت. آنگاه بسوی کاریان تاخت، و سپاه کاری در «ستونهای سفید» کنار رود مارسیاس، که انجمنگاه ملی آنها بود، شکست خورد. جالب است که یاد آوری شود که یکی از رهبران آنها پیکسوداروس اهل کیندیه بود، که پدرش ماوسولوس و پدرزنش هیکسیس، شاه کیلیکیه بود؛ خانواده‌ی او ازین پس نامبردار شد. با کمك هم پیمانهای تازه رسیده‌ی یونانی، کاریان تلاش دیگری در لابراوندا، در جنگل چنار که حریم «زئوس سپاهها» بود کردند، ولی خرد شدند. آنگاه در پداسوس شبانه در کمین پارسیان نشستند، و داوریس به سرنوشت خود رسید (۴۹۷).

هیمائس کیوس را در هیسیه گرفت. پس از آن که داوریس هلسپنت را بسوی کاریه ترك گفته بود، هیمائس به کار زیر فرمان آوردن و پست افگندن ایونیان تروآد وهمچنین گرگیتی‌ها ادامه داد. او از بیماری در گذشت و در ۴۹۶ شهرب ارتافرنس و اوتانس جای اورا گرفتند، وکلازومنی وکیمه را بدست آوردند. اریستا

۱۲ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۱۰۳ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گوراس در نومیدی به‌میلتوس گریخت و درجنگ با تراکیان کشته شد.[۱۳]

هیستیوس داریوش را قانع کرده بود که تنها او میتواند شورش را فرونشاند، ولی ارتافرنس به‌این آسانی فریب نمیخورد. او گمان خود را کاملا روشن ساخت، و هیستیوس فرمانروای مستبد پیشین به خیوس گریخت، واز آنجا برای شماری از پارسیان درساردیس که با آنها درباره‌ی شورش گفتگو کرده بود نامه‌هایی فرستاد. نامه‌ها را به‌شهرب نشان‌دادند؛ وقتی کسانی که قراربود شورش کنند پاسخهای خود را فرستادند، بیدرنگ آنها را از دم تیغ گذراندند. میلتوس از پذیرفتن فرمانروای پیشین خود سر باز زد و وقتی که او کوشید به زور به میلتوس درآید اورا زخمی کردند؛ هیستیوس هیچ راه و چاره‌ای درپیش نداشت مگر آن که به‌هلسپنت برود و آنجا دستبردهای دریا زنی راآغاز نماید (۴۹۵).[۱۴]

شورش داشت به پایان میرسید، و رهبران پارسی اکنون همرای شدند که میلتوس‌را میتوان خرد کرد. سپاههای گوناگون را یکی کردند، وناوگان‌بزرگ ـ فنیقی، کیلیکی، مصری، و قبرسی که بتازگی بازیافت شده بود ـ گردآوری شد. یونانیانی که هنوز درشورش بودند در کرانه‌ی جزیره‌ی لاده درخلیج جلوی آن‌شهر گردهم آمدند، و مردم میلتوس را واگذاشتند که دربرابر سپاهیان زمینی از خود دفاع کنند. نیمی از یونانیهای آسیائی‌تاآن وقت زیرفرمان رفته بودند یاصلح کرده بودند، وبه‌این‌ترتیب شورشیان توانستند فقط سیصد و پنجاه وسه کشتی سه ردیفی در برابر ششصد کشتی شاه فراهم کنند. حتی میان آنها هم خیانت وسست‌دلی بود؛ ساموسیها، لسبوسیها، وسرانجام، خیوسیها به میهن خود گریختند، و ایستادگی موثر دریائی به‌پایان رسید.[۱۵]

وخشگاه اپولون در برانخیدی، که یك نسل پیش یونانیان را برای رفتن زیر دست پارسیان رهمنون شده بود، پاداش شایسته‌ی رفتار خودرا دریافت نمود؛

۱۳ ـ همان کتاب، ۱۱۷ و پس از آن.
۱۴ ـ همان کتاب، دفتر ۶، ۱۰ و پس از آن. ۱۵ ـ همان کتاب، ۶، وپس‌ازآن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کعبه‌ی آن سوزانده شد و گنبج آنرا بهشوش بردند.[۱۶] و در آنجا تندیس برنگی اپولون را برای زیور و آرایش «موزه»ی محلی به کار بردند.[۱۷] اپولون دیرزمانی‌ست که ناپدید گشته، ولی تکه‌ی دیگری از بقما تا امروز آنجا مانده است ــ یك استخوان بزرگ یا از برنگ، به وزن تقریباً دویست و دوازده پوند، با یك دسته در بالا، یکی کنار آن: روی آن نوشته‌ای به خط کهنه‌ی یونی دارد: «این چیز نذر شده را از تاراج، آریستولوخوس و تراسون بربیا داشتند، زکاتی است: ولی تیسیکلس، پسر کیدیماندروس، آنرا به قالب ریخت.»[۱۸]

اپولون دلفی در بیخبری که نسبت به اپولون براتخیدی شد امتیاز نگشت، چنان که اپولون ها گنز به برزود میماند نیز گرامی ماند. چندسال پس از آن داریوش لازم دید که به یك پایور شاهانه در آن شهر بنویسد: «شاهنشاه داریوش، پسر وشتاسپ، چنین میگوید به گادماتاس، بنده: آگاهی یافتم که فرمانهای مرا در همه چیز به کار نمی بندی. این که بابردن نهالهای میوه‌ی «ورافرات» [برابر یونانی «ورارود» در آرامی] به زمین من در آن کشت میکنی، قصد تورا به نیکی یاد میکنم، واز پدر برای تو در سرای شاه نیکی انباشته خواهدشد. ولی چون سیاست مرا درباره‌ی بغان از پیش چشم دور میداری، اگر دگرگونت نکنی، آزردگی خودرا به تو نشان خواهم داد، چون تو از کشتکاران مقدس اپولون باج ستاندی و به آنها فرمان دادی که زمین نا مقدس را بکنند و نیت نیاکان مرا نسبت به بغان ندانستی، که بپارسیان سراسر راستی گفتند.»[۱۹]

میلتوس بایکار بردن میں گرفته شد، و بخش جنوبی آن بکلی ویران گشت؛

۱۶ ـ همان کتاب، ۱۹؛ سترابو، دفتر ۱۴، ۱، ۵؛ دفتر ۱۷، ۱، ۴۳، که این تاراج را به خشایارشا نسبت میدهد.

17 - Paus. i. 16 . 3 ; viii. 46 . 3 (گرچه به‌خشایارشا نسبت‌داده وجای آن را دراکپاتان داده است.)

18 - B. Houssoulier, in J. de Morgan, *Recherches archéologiques*, II (« Mém., » Vol. VII [1905]), 155 ff.

19 - Dittenberger, *Syl.* 3, No. 22; translation. C. J. Ogden , in G.W. Botsford and E.G. Sihler, *Hellenic Civilization* (1915), p. 162.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کین سوزاندن ساردیس گرفته شد. بیشتر مردان میلتوس کشته شدند و زنها و بچه‌هایشان را به‌بردگی بردند؛ بازماندگان را به‌شوش فرستادند وسرانجام داریوش آنها را در امپه نزدیك دهانه‌ی دجله نشاند. کاریان پداسوس تا آنوقت تسلیم شده بودند و به‌پاداش آن بخش تپه‌زار سرزمین میلتوس به‌آنها داده شد. ایاکس، پسر سیلوسون، را فنیقیان به فرمانروایی مستبد ساموس ازنو برقرار کردند. کاریانی که هنوز ایستادگی میکردند نیز سرنهادند یا زیر فرمان آورده شدند. هیستیوس برای خوراك به اتارنئوس دستبرد زد ولی ناچار گشت در مالنه بجنگد. او شکست خورد. بدست هارپاگوس که تازه رسیده‌بود هنگام‌فراردستگیرشد؛ اورا به‌ساردیس بردند و در آنجا ارتافرنس او را روی میله‌ی نوك تیز کشت.[۴۰]

پس از بسر بردن زمستان در میلتوس ویران، بهار دیگر (۴۹۳) ناوگان به‌آسانی خیوس، لسبوس، و تندوس ازرمق‌رفته را گرفت. درهریك ازاین جزیره‌ها یك خط زنجیری از سربازان که دستهای خود را به یکدیگر داده بودند ازشمال به‌جنوب سراسر جزیره را پاك کردند وتمام جمعیت را به‌دام آوردند. شهرهای یونی شورشی درقاره نیز گرفته شد. پسران خوبرو را اخته کردند که در دربار شاهانه به‌خواجه‌سرایی خدمت کنند، وزیباترین‌دختران‌را برای اندرون شاه بردند. شهرها را باپرستشگاههایشان سوزاندند. آنگاه ناوگان به شهرهای غرب هلسپنت سزای سخت داد، چنان که سپاهیان زمینی در طرف راست هلسپنت کرده بودند. از بیزانتیوم و خالکدون ترك شده دود بالامیرفت، گرچه کیزیکوس با اوئبارس صلح کرده بود، و اوئبارس به شهرستان داسکیلیوم پدرش مگابازوس بازگشت.[۴۱]

از برآمدکار روشن شد که هکاتئوس درپیشگوئی خود حق داشته بود؛ این تاریخ نویس بنابراین تنها مردی بود که میتوانست با شهرب صلح برقرار کند. ارتافرنس میل خود را برای فراموش کردن خطاها و شورش گذشته نشان داد؛ او قانونهای آنها را ازنو برقرارخواهد ساخت، ولی به‌بهایی که دریك انجمن‌نمایندگان

۲۰ ـ هرودوت، دفتر ۶، ۱۸ و پس ازآن.

21 - *Ibid.* 31 ff.; Charon Lampscen. *Pers.*. Frag. 2: Thuc. i. 16.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یونی تعیین کرده.[۲۲] بیش از این یونیها تا اندازه‌ی زیادی از خودمختاری محلی برخوردار بودند؛ اکنون بایستی به‌صورت موثرتری به‌درون سازمان شهرستانی آورده شوند. جنگهای خصوصی میان دولتهای آنها بایستی ترک شود، و به‌جای آن باید به‌داوری سر بنهند. بار سیان در گرفتن یک سرشماری برای باجگیری از آسوریها پیروی کرده بودند؛ چنین سرشماری سرانجام در شهرستان یونیه به‌اجرا گذاشته شد، که اندازه‌گیری آن به فرسنگ انجام گرفت ــ هر فرسنگ یک ساعت راه یا پیرامون سه میل و نیم بود. باج تقریباً در سطح بیش از جنگ بازگشت، ولی کیفر شهرهای شورشی بازگذاری بخشهای قابل توجهی از زمین آنها به‌دولتهای غیریونانی، آسیبی که از سپاه و ناوگان به‌آنها رسیده بود، و از میان رفتن جمعیت در اثر مرگ، فرار، و کوچاندن، به فشار روی نسبتاً شمار کم بازماندگان بطور هراسناکی افزود. همین‌طور که بار دیگر جمعیت کم کم رو به‌فزونی رفت و بارومندی و فراوانی بازگشت، از فشار کاسته شد، زیرا میزان باج تا روزگار هرودوت تغییر نیافت.[۲۳]

از نو سازمان دادن شهرستانها

وضع شاهنشاهی در این زمان با سیاهه‌ای از شهرستانها که به یک کتیبه‌ای از شوش پیوست شده روشن میگردد. پارس دیگر در سیاهه گنجانیده نشده؛ هرودوت میگوید که پارس تنها سرزمینی بود که باج نمی‌پرداخت.[۲۴] ساکارتی نابدید شده؛ گویا از نو با ماد یکی شده است. سکستان به دو شهرستان بخش شده است، سکا هومه‌ورگه، سکای امیرگی،[۲۵] «آماده کنندگان نوشابه‌ی مقدس هوم»، و سکا تیگرخوده یا «سکان تیزخود (با کلاه تیز، بلند)».[۲۶] افزون بر یونیه، دریائیان، و برادر دریائیان، دو شهرستان کاملا تازه دیده میشود. یکی سکودره (تراکیه و مقدونیه) که نام خود را از شهر مقدونی سکودرا میگیرد؛[۲۷] آخرین شهرستان در سیاهه کرکه،

22 - Diod. x. 25. 2.

۲۳ ــ هرودوت، دفتر ۶، ۴۲.

۲۴ ــ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۷.

۲۵ ــ همان کتاب، دفتر ۷، ۶۴.

۲۶ ــ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱۹۱ ــ ۱۹۲ این کتاب.

27 - Plin. iv. 34; Ptol. iii. 12. 36; Steph. Byz. s.v.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از نام ختنی برای کاریان است.[۲۸] همچنین از همین دوره است یک وزنه‌ی شیر برنگی یک‌قنطار اویوئی که به‌آرامی روی آن نوشته شده: «درست میزان با شهرستان‌شاه»؛ چون در ایندوس کنار هلمیت یافت شده، بایستی گواه بر یک سازمان کری نوین مالی همانند در شهرستان داسکیلیوم باشد.[۲۹]

گامیابی و شکست در تلدیس پارسیان

ماردونیوس، پسر جوان گوبریاس که تازه ارتوزوستره دختر شاه را به‌زنی گرفته بود،[۳۰] در بهار ۴۹۲ ق جایگزین افسران در میدان جنگ شد. او از یک سیاست نوینی آگهی داد. داریوش در برخی شهرهای یونانی آسیا تمایلی دیده بود که بایک دموکراسی ساده‌ای آزمایش کنند. طرفداران کلیستنس دموکرات به‌او وعده‌ی خاک و آب داده بودند؛ مخالفان آتنی آنها این قرار را شکسته و به‌شورشیان یونی یاری داده بودند. چون این کمک تهدید کینه توزی پارسیان را همراه آورد دشمنان دولت‌محافظه کار که حکومت را در دست داشت، دوستان هیپیاس فرمانروای مستبد تبعید شده، و اعضای حزب دموکرات تازه، با گرفتن جریمه‌ی سنگینی از فرینیخوس برای روی صحنه آوردن سوگچامه‌ی «گرفتن میلتوس» وجلوگیری از نمایش بعدی آن، خشم‌خود را نمایان ساختند.[۳۱] بنا براین داریوش به ماردونیوس دستور داده بود که دولتهای استبدادی را بیرون براند، چون روشن بود که دوره‌ی سودمندی آنها دیگر گذشته است، و شهرهای یونی را بر پایه‌ی دموکراسی از نو سازمان دهد. برای نخستین بار در تاریخ، دموکراسی یک بخش بزرگ ومهم جهان یونانی را گرفته بود واین کودک سترگ در پناه سپر یک پادشاهی «بربری» قرار گرفت! شگفت نیست که هرودوت این سیاست را همچو یک چیز شگفت آوری نقل میکند، که رد کاملی بر آن یونانیهایی بود که گفته های پیشین او را باور نداشته بودند که اوتانس به پارسیان اصرار کرده بود که یک طرز حکومت دموکراتیک

۲۸ ـ داریوش، شوش (ه).

29 - *CIS*, Vol. II, No. 108.

۳۰ ـ هرودوت، دفتر ۶، ۴۳؛ نیز نگاه کنید به فصل ۱۳: «تخت جمشید»، پانویس ۱۸ در همین کتاب.

31 - Phrynichus (ed. Nauck, p. 720); Herod. vi. 21; Diod. x. 25. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیش بگیرند.[۳۲]

داریوش میشد امیدوار باشد که این دستور درمیان یونانیان اروپا بی‌اثر نماند، چون در آنجا گروههای دموکراتیک به شمار قابل توجهی از دولتها سر برمی‌آوردند ومیشد انتظار داشت که رهاکنندهٔ خود را از دست عاقبتهٔ کاران مشئوم خوش آمد بگویند. ازاین گذشته، شهرهای یونانی در آسیا آرام خواهند ماند اگر از سوسه‌ی پیوسته ی خویشاوندان مستقل خود، که همیشه آماده ی همدردی با واکنش ضد پارسی محافظه کارانه و اغلب آمادهٔ یاری دادن به آن بودند، آزاد شوند. برای این که امید کمک از بیرون برای همیشه از میان برداشته شود بایستی جایای تاخت‌و تاز کننده را تا کرم است گرفت واورا تاخانه‌اش پی کرد.

هنگامی که ماردونیوس بهمراهی ناوگان بزرگ باشتمید کشتی از کیلیکیه به راه افتاد که آزادی تازه را به یونانیها آگهی دهد، یک نیروی بزرگ زمینی بسوی هلسپنت در راه بود. چون به تنگه ها رسیدند، ناوگان آنها را به آن سو دریا رساند. در اروپا ماردونیوس آشکارا هدف خود را که گرفتن انتقام و آتن بود اعلام داشت. پس از دادن دموکراسی به یونیه، انتظار معقولی بود که دموکراتها درشهرهای تهدیدشده محافظه کاران را بیرون برانند و رهبران خود را زیر فرمانروایی دوست خویشان شاه بزرگ به حکومت بنشانند.

برای این که زمان بسنده به این مایه ی دموکراتیک داده شود که کار خود را بکند، ماردونیوس سیاست درخنه کردن آرام وامن را از شمال زیر حمایت ناوگان ادامه داد. تاسوس بدون ایستادگی به دست ناوگان افتاد، و مقدونیه بار دیگر خاوندی پارسیان را شناخت. دربرابر این گامها، سیصد کشتی، نیمی از ناوگان بزرگ، در نتیجه‌ی توفان ناگهانی کنار کوه آتوس از دست رفت. در همین زمان نیروی زمینی در مقدونیه شکست سختی از بریگی‌ها، قبیله‌هایی که در اروپا مانده بودند، خورد،[۳۳] و ماردونیوس خود در میان زخمیها بود. اگر چه بریگیها

32 - Herod. vi. 43; cf. iii. 80; Olmstead, «Oriental Imperialism,» *American Historical Review*, XXIII (1918), 760.

۳۳ – هرودوت، دفتر ۷، ۷۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرانجام به زیر فرمان آورده شدند ، درپایان سال ماردونیوس به‌آسیا بازگشت .[۳۴]

تا کنون تدبیر و رزم‌آمایی پارسی در واقع بی‌عیب بود ، ولی از این زمان یك رشته لغزشهایی آغاز شد که سرانجام به بدبختی کشید . به سبب یك پیش‌آمد شدنی که کاملا موقتی بود ، پارسیان بر آن شدند که از پیشروی مطمئن ولی آرام از شمال دست بکشند و با یك ضربه‌ی ناگهانی بکرانه‌ی دریای اژه به آتن و اردتریه تاخت آورند .

در آغاز نشانی از این که لغزشی مرتکب شده‌اند پیدا نبود . پیش‌آهنگان سپاه که در ۴۹۱ به سرزمین یونان فرستاده شده بودند آشکارا و به طرز شایانی از کامیابی برخوردار بودند . البته درسپارت و آتن آنها را به چاله یا چاه آب انداختند که از آنجا خاك و آبی را که میخواستند بردارند ،[۳۵] ولی تقریباً بدون استثنا دولتهای دیگر نمادهای بندگی را پیش آوردند . جزیره‌ها نیز چنین کردند ؛ درمیان آنها ایگینا بود که یك بار پیش از این با آغاز کردن جنگی که آتن را از یونیه فراخوانده بود به پارس خدمت خوبی کرده بود . آتن نزد سپارت گله برد ، و کلئومنس شاه سپارت برای مداخله در ایگینا کوشید ؛ چون همکارش دماراتوس این کار را قدغن کرد ، کلئومنس رقیب خودرا برکنارساخت ، و دماراتوس ، مانند هیپیاس ، به‌داریوش پناه برد ، وداریوش بهاو روستاها وشهرها بخشید .[۳۶]

داتیس ماد ی و ارتافرنس کوچکتر ، برادر زاده‌ی شاه ، جایگزین ماردونیوس شده بودند . در ۴۹۰ آنها به جلگه‌ی آتنی در کیلیکیه رسیدند ، و آنجا سپاهی را که آورده بودند با اسبهایشان در کشتیها جای دادند . همانجا نیز تاجگذاران بزرگ گرد آمد ، که پس از آسیبی که در کوه آتوس دیده بود بار دیگر شمار آن را به نیروی عادی ششصد کشتی سه ردیفی رسانیده بودند . پیشکشهای گرانبها از این دو سردار ، که برای بدست آوردن دل پرستاران رخشگاه فرستاده شده بود ، کهنه‌ی لیندوس را در روده‌ی زیبا و آرایش می‌داد .

۳۴ ـ همان کتاب ، دفتر ۶ ، ۴۳ و پس از آن . ۳۵ ـ همان کتاب ، دفتر ۷ ، ۱۳۲ .

36 - Herod. vi. 48 ff., 61, 67, 70; vii. 3; Charon Lampscen., Frag. 3(J); Xen. *Hell.* iii. 1.6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از یونیه ناوگان از کنار ساموس بسوی ناکسوس پیش راند ؛ مردم آنجا به تپه‌ها گریختند ، وتازندگان شهر را با پرستشگاههایش سوزاندند . مردم دلوس در تنوس پناهنده شدند ، ولی پارسیان از آنها درخواست کردند که باز گردند ، و سیصد قنطار صمغ خوشبو و گردن‌بندی از زر به دوست خویشان اپولون پیشکش کردند . کاریستوس ناگزیر به تسلیم شد .[۳۷]

در طرز فکرش نسبت به تهدیدی که نزدیک میشد ، تئوگنیس سراینده ی مگارا نماینده ی یونانیان عادی اروپا بود . در آغاز او سفارش خوشگذرانی و شادمانی میکرد واز جنگ باهادیها باکی نداشت . سرانجام که هشیار واز خطر آگاه شد ، فقط میتوانست به بغ ـ وآنهم به اپولون ازمیان ایزدان ! ـ برای نگاهبانی شهرش در برابر سپاه گستاخ مادیان درخواه کند ؛ زیرا چون بی‌فهمی و کشمکش و زدو خورد های ویران کننده وخانمان برانداز یونانیها را دید بیمناک شد .[۳۸]

همان‌طور که ماردونیوس اطمینان داشت ، در اتریه روی سیاستهای حزبی میان مردم دو دستگی واختلاف بود . در این کشمکش سرانجام محافظه کاران پیش بردند ، ولی فقط برای یک سیاست دفاعی ، نه برای تاخت . پس از شش روز ایستادگی در برابر حمله‌های سنگین پارسیان ، شهر به‌خیانت بدست دوتن دموکرات به امید این که حزب آنها به‌قدرت خواهد رسید به‌دشمن سپرده شد .

نخستین هدف این لشکر کشی به انجام رسیده بود ، وفقط آتن مانده بود که تسلیم شود . داتیس اکنون میتوانست امید داشته باشد که آتن نیز همین طور بدست دوستانش ، یاهواخواهان هیپیاس که‌اکنون‌باسپاه پارسی بود ، یابدست الکمیونیدها که رهبران دموکراتیک بودند به او داده شود . این امیدهایی که بر بنیاد درست گذاشته شده بود بایک‌لغزش دیگر که احتمالا نرهم بود از میان رفت ، وآن ویران کردن شهر و پرستشگاههای اتری و به بردگی در آوردن مردمانش بود . این

37 - Herod . vi . 94 ff. ; Lindos Chronicle (C. Blinkenberg , *Die Lindische Tempelchronik* [1915]), C 65 ff. ; D 1 ff., 54 (J. 1008).

38 - Theog. 757 ff. , 773 ff. ; for date cf. E. L. Highbaeger, « Theognis and the Persian Wars, » *Transactions of the American Philological Association*, LXVIII (1937), 98 ff. Hellanicus *Pers.* ii. 61 (J).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتظار بیرون‌از اندازه‌ای بود که یك آتنی، خواه دموکرات‌خواه دادوستد کرد، بتواند بدون احساسات سوزاندن وتاراج وبردگی مادرشهر خودرا که دوست دارد بنگرد.

پس، وقتی داتیس از تنگه‌ی باریك گذشت، وبه‌راهنمایی هیپیاس درجلگه‌ی ماراتون که مردم آن شهرت به دوستی داشتند به خشکی پیاده شد، دید که همه‌ی سپاهیان آتن برای برخورد بالا به آرایش جنگی درآمده اند. کمکی که سپارتیها به آتن وعده داده بودند پدیدار نشد، زیرا سپارتیها بسه انتظار ماه پُر بودند؛ پس تنها پلاتیان به یاری آتنیها آمدند. پس‌از درنگی که بطور گویایی هنوز از اختلاف نظر حکایت میکرد، میلتیادس، درحالی که فکر سرنوشت بخشایش‌ناپذیر آرتربه درهمه‌سرها هنوز زنده و روشن بود، تاخت‌آورد. پارسیان و سکاها خط مرکز را شکافتند، ولی دوجناح آتنی از پشت سر آنها بهم پیوستند وشکست سختی برسر آنها آوردند. پارسیان که عقب نشینی میکردند تا کشتیهایشان بیکرد شدند، و آتنیها هفت کشتی آنهارا گرفتند.

داتیس، که حتی تا آن وقت اثر سستکری نابهنگام خود را دریافته بود، فکر میکرد که اگر ناوگان هنگامی که سپاه میهن‌پرست غایب بود فرارسد ممکن‌ست که شهر تسلیم‌شود. الکمیونیدها، رهبران دموکراتها، در واقع ازدماغه‌ی سونیوم باسپر نشانه هایی دادند، ولی سپاه به موقع بسا شتاب برگشت. چند روزی ناوگان پارسی گرد فالروم بیکاره ماند؛ آنگاه که سرانجام دریافت که دیگرامیدی به‌خیانت نیست، تازندگان نومید بسوی میهن بر آب روانه شدند.

بجای این که با بازگردانیدن اسیران ارتری اعتماد دموکراتیك را بوکنند، پارسیان آنهارا به شوش بردند ودر بیستو نه میلی شوش در اردریکا در کیسیه، که میهن کاشیان کهن‌تر بود، اسکان دادند؛ پنج میل آن‌ورتر چاه‌آبی بود که باچرخ وسطل چرمی ازآن آب میکشیدند، و چون ته نشین میشد نمك، قیر، ونفت فراهم‌آورد. اپولونیوس فرزانه‌ی تیانا آنهارا آنجا یافت که هنوز خاطره‌ی میهن پیشین خود را به یاد داشتند وبه زبان نیاکانی خود سخن میگفتند.[۳۸]

39 - Simonides, Frags. 89-90, 117; Herod. vi. 101 ff.; Thuc. i. 18. 1; Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 39; Plato *Menex.* 240; *Ins.* 9 . 13; Curt. iv. 12. 11; Philostrat. *Vit. Apollon.* i. 23 - 24.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل دوازدهم

سه پایتخت : همدان ، بابل ، شوش

از زمانی که اروپائیها پرسپولیس را از نو کشف کردند ــ که یك کار تدریجی بود که در پایان سده‌ی پانزدهم میلادی آغاز گشت ــ ویرانه های باشکوه آن در فکر جهان غرب نماینده ی ایران بوده است . پس ، دریافتن این که یونانیان هیچ گونه آگاهی روشنی از این شهر نداشتند تا آن که اسکندر فقط برای بآتش کشیدن ویرانی آن به پرسپولیس آمد ما را قطعاً تکان سختی میدهد . برای یونانیان آن زمان ، سه نشیمنگاه پادشاهان هخامنشی بابل ، همدان ، وشوش بود . ما نباید آنها را برای نادانی شان سرزنش کنیم ؛ هیچ اشاره‌ای به پرسپولیس درسندهایی که از بابل ، فنیقیه ، یامصر دردستاست یافت نمیشود . برای یهودیها نیز پایتختهای پارسی بابل ، دراکبانان ، وکاخ شوشن بود .

کاخ داریوش دربابل

در اکباتان باید کاوش شود ، وچیزهایی که اتفاقی پیدا شده کمتر آگاهی ای به دست ما میدهند .[1] دربابل ، اگر داوری خودرا برپایه‌ی کشف یك سنگ یادبود زیبا در آنجا بگذاریم که روی آن متن اکدی سرگذشت‌نامه‌ی داریوش کنده شده

۱ــ اشاره هایی که به ساختمانهای هخامنشی در فیروزآباد ، قزوین ، وسلماس شده است نیاز به تأیید دارد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، داریوش نخست در کاخ نبوکدنصر در شمالی‌ترین نقطه‌ی شهر نشیمن کرد.[2] ولی دیری نگذشت که داریوش کاخ خود را بر باروی جنوبی، غرب کاخ نبوپولصر و درست جلوی دیوار ستبر و خندق‌دار ایشگورنبل ساخت. بر زمینی که از سنگ و خشت پر شده بود بنیادهایی از آجرهای خوش ساخت گذاشته شد که طرح یک «آپدانه» با تالار ستونها بود، با ایوانهایی در دو کنار و جلو، که با برجهای چهار گوش نگهبانی میشد، وراه آن از پلکانی درجنوب بود، چنان که در کاخ نبوکدنصر دیده میشد. این سان نقشه‌ی ایدان (اپدانه) به‌معماری پارسی درآمد. داریوش نیز سنگ فرش سه‌گانه را از همان کاخ نبوکدنصر تقلید کرد: یک لایه‌ی درشت از قلوه‌سنگ و ملات آهکی، سپس یک لایه با سنگهای ریزتر، وروی آن یک پوشش رنگ سرخ بسیار زیبا، که بیش‌از آن در بیرونان با آن آشنا هستیم وازاین پس از ویژگیهای ساختمانهای داریوش میشود. تکه هایی از پایه‌ستونهای سنگ آهک سیاه نشان میدهد که هنری که در تخت جمشید با آن آشنا هستیم در آن زمان‌هم به‌کار میرفته؛ روی تکه‌های دیگری از زیر ستونهای چهار گوش که ستونها بر آنها نهاده شده بود نوشته‌ی خود داریوش دیده میشود.

همچنین بکاربردن آجرهای رنگی راکه از گل نیست بلکه از آهک و خشت ساخته شده، داریوش ازنبوکدنصر تقلید کرده بود، و روی آن آجرها همان لعابهای درخشانی راگذاشته بود که سلف بزرگش برای زیورهادن دروازه‌ی استار وجاده‌ی آن به‌کار برده بود. در ساختمانهای داریوش پیکر حیوانات، همان گونه که در ساختمانهای نبوکدنصر که خاستگاه آنهاست دیده میشود، نقش بزرگی را بازی میکند. برخی از اینها همواره‌اند و پاره‌ای از آنها کمی برجسته؛ خط هایی از لعاب سیاه صحنه ها را از یکدیگر جدا میسازد. نقشهای گل و بوته و ستونهایی با سرستونهای یونی‌مارپیچ دوگان، وپیکرهایی از ده‌هزار سرباز بیمرگ بالباسهای پرزیبورشان دیوار ها را میپوشانند. کتسیاس، پزشک اردشیر دوم، این نگارگریهای

2 - F. H. Weissbach, *Babylonische Miszellen* (1903), No. X; cf. R. Koldewey, *Mitteilungen der deutschen Orient - Gesellschaft*, III (1899), 6; *Excavations at Babylon* (1914), p. 166.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لعابی برنگ آمیزی را وصف میکند، گرچه آنها را نه بدیو کدنصر نه به داریوش بلکه به سمیرامیس نسبت میدهد، و میگوید که چهره‌ی سفید زنی را که دیده همان سمیرامیس است، که همان صورت را در واقع کارشکران پیدا کرده‌اند.[3]

جایگاه پایتخت در شوش

آنگاه داریوش این فن ساختمان را درسته بشوش برد. با آن که شوش برای شاهنشاهی آن مرکزیت بابل را نداشت، ولی محل آن از همدان، پارسگرد، یا تخت جمشید بهتر بود، و به سرزمین میهن پارسیان نیز نزدیك بود. از شوش یك جاده‌ی آسانی تقریباً بسوی غرب از میان جلگه‌ی پهن به بابل میرسید. یك راه باریکی بسوی شمال سربالا به بلندیهای کوامیس از میان سرزمین اوکسیها که اغلب مستقل بودند به همدان میرفت. در تابستان راه باریك دیگری بسوی جنوب غربی به تخت جمشید و پارسگرد میرسید و از روی کوههای بلند میگذشت که برای گذشتن از آنها حتی پادشاهان پارسی به راهزنان آن باج میدادند.[4] وقتی زمستان گردنه‌ها را پر میکرد، یك راه دیگری که از کنار خلیج فارس دور میزد در دسترس بود، زیرا در زمستان جلگه‌ی کرانه‌ای نمناکی با سالم خود را از دست میداد.

بخش مهمی از ثروت شوش از داد و ستد با خلیج فارس می‌آمد، که در آن زمان خیلی بیش از امروز به خلیج نزدیك بود. در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، چهار رودخانه‌ی بزرگ این ناحیه ــ فرات، دجله، کوامیس، و اولایوس (که در آبرو پایین‌اش به نام پاسیتگریس خوانده میشد) ــ مانند امروز به شط‌العرب و سپس به خلیج نمیریخت، بلکه به یك دریاچه‌ی مردابی بزرگی بالاتر در شمال غربی میریخت که از جزیره‌های کرانه‌ای بیرونش که درست بالای سطح دریا بودند در روزگاههای گوناگون داشت. برای داد و ستد کری که از خلیج می‌آمد، حتی پس از گذشتن از دریاچه، در آن زمان بایستی سیصد و هفتاد و پنج میل در فرات بالا برود تا به بابل برسد. از سوی دیگر، شوش فقط شصت و دو میل از بیت‌اباکین یا اکبتانا در

3 - Koldewey, *Excavations at Babylon*, pp. 127 ff.; Ctesias, in Diod. ii. 8.

4 - Strabo xv. 3. 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دهانه‌ی دجله دور بود ، و پاره‌ای ازاین فاصله را درهمان زمان میشد بر یاسیتیکر بس باقایق ناوبرانی کرد .[5]

جلگه‌ای که پشته‌ی شوش درآن‌است ازسرزمین گل‌ولای بابل بازمیشود ولی در ویژگیهای طبیعی باآن همانند نیست . بدلایل نزدیک بودنش به کوهها و کمی بلندتر بودن آن از جلگه‌ی بابل ، سنگ و گلی که رودخانه ها می آورند درآنجا غربال میشود ، سنگ ریزه‌ها میماند و شن‌ریزه و گل آن به سرزمین گل ولای بابل میرسد . درنتیجه خاکی که بدست می‌آید برزور است و بارآوری آن تقریبا تمام نشدنی است ؛ مردمان باستانی ادعامیکردند که جو و گندم مرتب یکصد تخم وگاهی به میزان شگفت آور دویست تخم بار می‌داد .[6] ولی نه ماه از سال گرمای آن طاقت فرساست . بجز شکافی درجنوب غربی که شوش را به بابل میوست‌میداد ، گرداگرد جلگه را کوه گرفته بود . در غرب و شمال غرب ، پشته‌ی باریك و دراز کبیر کوه بود . سرراست به‌شمال رشته‌های جنوب به شرق زاگروس بود ، و در شرق وجنوب شرقی آنها کوههای بلندتر مرکزی بود . در افق جنوبی تپه‌های پستی ازصخره‌های سرخ‌فام ازسنگ ریزه‌ی بهم‌چسبیده که سراشیبی به جلگه‌ی گل ولای را مشخص میکرد نمایان دیده میشد .

چنان که مردمان باستان دریافته بودند ، کوههای بلندی که تقریبا حلقه‌وار گرد شوش را گرفته بود بادهای خشك شمالی را در بیشتر سال می‌بریدند ، گرچه در زمینهای جنوبی‌تر میشد اثر آن بادها را حس کرد . در تابستان یك باد خشك داغ از بابل وخلیج فارس از میان شکاف جنوب غربی میوزید که همه‌ی گیاهها را خشك میکرد و مردم را ناچار میساخت به اطاقهای باریکی پناه ببرند ، که گرچه هوای آنها دم کرده وخفه کننده بود ، ولی با سقفهای برگ خرما که سه یا خاك روی آن

5 - Dur Yakin, Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 255-56; Aginis, Arr. *Ind.* 42. 4; cf. Strabo xv. 3. 5; Ampe, Herod. vi. 20; Aple, Plin. vi. 134; cf. Andreas, «Aginis,» *PW*, Vol. I (1893), cols. 810 ff.; J. de Morgan, G. Jéquier, and G. Lampre, *Recherches archéologiques* («Mem.,» Vol. I [1900]), pp. 1 ff.

۶ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۹۳ : ۳ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را می‌پوشانید اقلا جلوی آفتاب سوزان را میگرفت. یك‌نویسنده‌ی یونانی میگوید که اگر سوسمار یا مار میخواست در گرمای نیمروز از خیابان آنجا بگذرد میسوخت. آب سرد اگر در آفتاب گذاشته میشد بیدرنگ برای تشنه داغ میشد. جورا که برای خشك کردن پهن میکردند مانند دانه‌هایی که در تنور بپزند میترکید و ویف میکرد.[۷]

در این وصفی که شده شاید گزافگویی باشد، ولی هیچ غربی‌ای نمیتواند آنرا از آن‌چه خود شاهد آن بوده ثابت کند: آنها که دلیری دارند تا خرداد و تیر آنجا بمانند در جه‌ی گرما را بیش از صد [فرنهایت] گزارش میدهند. تا ماه تیر رودخانه‌ها خشك میشوند. برکه‌هایی که کرانه‌های شنی را می‌پوشانند بسیار پرنمك‌اند، چون آب آنها از جیبین و آهکی که پای کوه ها را پوشانیده گذشته است. مانند غربی‌هایی که امروزه از آنجا دیدن میکنند، در روزگار کهن طبقه‌های بالاتر مردم به کوههای نزدیك ــ نه به‌دره‌های ناسالم دم کرده که بارشته‌های اصلی موازی‌هستند، بلکه به دره های کمی بلندتر، و اغلب تا بلندی پنجهزار پا، درست زیر قله های برفی ــ پناه میبردند.

تا ماه آبان با گشتن بادها بسوی شمال‌شرق جلگه آغاز خنك‌شدن میکرد، و گندم و جو به انبار می‌آمد؛ تا میان ماه نخستین باران می‌بارید و باد به جنوب شرقی و جنوب می‌گشت. زمستان که بیش میرفت گاهی یك برف تندی ممکن بود به‌جلگه بزند. تگرگ بیشتر می‌آمد، و گاهی شبها درجه‌ی هوا تا زیر یخبندان پایین می‌آمد، و یکباره یك باز که‌ی یخ زمین را می‌پوشانید.

در دی و بهمن، توفانهای واقعی که در دریای هند انگیخته میشد به این سرزمین آسیب میرسانید. سیل سهمگین بزرگی به‌خاك که از گرمای سخت تابستان گرد شده بود و به خانه های خشتی میزد. ولی باران خوش‌آمد را نیز همراه داشت که بیابان را به‌صورت بستر زیبای گل زنبق درمی‌آورد. همه‌جا علف بیرون‌میآمد. درختزارهای خرما و شبخسب و گز و چنار رنگ تازه به‌خود میگرفت. در فروردین

۷ ــ همان کتاب، ۱۰۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باران می‌ایستاد و گیاهها رو به‌در گردنی میرفت . در اردیبهشت خرمن جمع میشد. در دره‌هایی که برلبه‌ی جلگه بیشتر در پناه بود ، خرزهره‌ی سرخ با برگهای سبز بزاقش تا چندی می‌ماند ، و جز این از گیاه و رستنی فقط علف زرد شده‌ی بسیار و خار خشك می‌ماند .

فیل ، شتر مرغ ، گاو وحشی ، و گورخر دیرزمانی‌ست که در اثر شکار ازمیان رفته‌اند . شیر ، که در هنر شوش بسیار نموده شده ، امروزه کمیاب است و فقط در بیشه‌های کنار رودخانه‌ها یافت میشود . ولی خرس ، یوزپلنگ ، گراز وحشی ، گرگ ، گربه‌ی وحشی ، روباه ، و سیاهگوش هنوز آنجا هستند ، گرچه از شمار آنها کاسته شده است . شبها شغال با آواز اندوهناك بهمگی وحشی روزه میکشد . دراج و کبك یاسرخ را میتوان شکار کرد ؛ شاهین ، باز ، کرکس ، و کلاغ چاه سختی خودرا نشان داده‌اند . پرندگان آبی در زمستان ازاین سرزمین دیدن میکنند و با بسیاری از پرندگان کوچك خوشخوان در تابستان دراز کوچ میکنند .[۸]

بارانها به خودی خود برای این که حاصل را به بار بنشانند بسنده نیستند . یک بار دیگر کوهها به کمك می آیند . ازبرفهای آب شده ی آنها قناتها روان میشوند که باپاك دستگاه برخرجی زمینها را آبیاری میکنند . ولی بیشتر این سرزمین با کنالهایی که‌از رودخانه های کوهستان کشیده‌میشوند آبیاری میشود که زردالو ، انگور ، هندوانه ، وخیاررا به‌بار می‌آورند . ازهمه نامبردارتر رود کوراسپس است که اکنون کرخه خوانده میشود . ازسرچشمه‌ی آن ، که ازصخره‌ی نوشته‌دار بهستان دور نیست ، این رودخانه نخست بسوی جنوب غربی ، آنگاه بسوی جنوب شرقی ، و سرانجام بجهت جنوب ، دنبال‌دره‌های هوازی میان رشته های کوه سرازیر میشود تااز میان یك دره‌ی باریك به ژرفای هزاریا بیرون میریزد وازنو سیرخود را دنبال میکند . درآن روزگاری که داریم بررسی میکنیم ، آب سرد روشن آن در غرب کاخهای شوش نزدیك به کاخها روان بود ؛ شگفت آور نیست که میشنویم که

۸ . W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldæa and Susiana* (1857) , pp. 290 ff.; De Morgan *et al.*, *op. cit.*, pp. 28 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه هخامنشی فقط از آب کواسپس می‌نوشید و در سفر کوزه های آب آن را همراه می‌برد.[۹]

رودخانه‌ی دیگر شوش اولای بود، که یونانیان به نام اولیوس می‌شناختند،[۱۰] که در همسایگی شهر تا دو یا چهارم میل به کواسپس نزدیک میشود، و دوباره منحرف و از دهانه ی جداگانه‌ای به دریاچه ی بزرگ میریزد. پیرامون شوش این دو رودخانه با یک شبکه‌ی کنال به یکدیگر پیوسته میشدند، که در کرانه‌های آنها پشته های جداجدا دیده میشوند که، با خاک و سنگ و کلوخ ساختمانی که از خانه های توده‌ی مردم روی هم ریخته، به‌هم وصل میشوند؛ بازمانده‌های این شهر برزمینهای پهناوری پراکنده‌است چنان که تقریباً میتوانیم برآورد کهن را که‌دور این شهر باتازه میل بوده بپذیریم.[۱۱]

باروی داریوش

برخلاف تخت‌جمشید، شوش یک بنیاد نوین شاهانه نبود. از روزگاران پیش از تاریخ این جایگاه را مردمانی اشغال کرده بودند که سفال رنگی آنها را برای زیبائیش می‌ستاییم. روی پشته‌ای که کم کم از خاکروبه‌ی آنها بالا آمد، جانشینان آنها پرستشگاهها و کاخها برپا کردند، که میتوان از روی آثار آنها یک تاریخ واقعی ایلام را نوشت.[۱۲] این ساختمانها نیز به‌نوبه‌ی خود ویران‌شدند، و در پادشاهی داریوش آن پشته‌ی اصلی نزدیک به یکصد پا از بستر رود کواسپس بالا آمده بود، و این رودخانه در آن زمان شبب تند غربی آن را می‌شست. اینجا داریوش، مانند سلوکیان پس از او، باروی خود را ساخت. در نوشته‌ای که سازمان نوینی را که بشاهنشاهی داده وصف میکند، داریوش میگوید: «دژهای بسیاری که پیش ازاین ویران بودند، نو کردم، باروی ویران را باز ساختم. دژهای گورنمه و الانوش را

۹ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۸۸؛ نیز نگاه کنید به استرابو، دفتر ۱۵، ۳، ۴.

10 - Olmstead, *op. cit.*, pp. 291, 437 - 38, 480; Dan. 8: 2, 16; Strabo xv. 3. 4; Arr. *Anab.* vii. 7; *Ind.* 42; Plin. vi. 99; Ptol. vi. 3. 2.

11 - Strabo xv. 3. 2.

12 - George G. Cameron, *The History of Early Iran* (1936).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختم . »[۱۳] یونانیان این جایگاه را همان ممنونیوم میدانستند، که تیتونوس ، پدر آن ممنون که به تروی برای کمک دفاع کنندگان فریجی آمده بود، بنیاد گذاشته بود.[۱۴] از دژبندیهای بارو فقط یك رشته‌ی سست دیوار ، ظاهراً بدون برج ، در لیه‌ی آن بافت شده است .[۱۵]

در باشکوهترین دوره‌ی ایلام پشته‌های دیگری در شمال ، شرق ، و جنوب بالا آمده بود . داریوش اینها را نیز برای ساختمان به کار برد ، و تا پایان ۵۲۱ ه کاخ آماده گشت و داریوش در شوش نشیمن کرد .[۱۶] ولی همه‌ی آنها چنان یکی ویران شده‌اند که نمیتوان آنهارا به‌صورت روشنی بازنمود . درمیان دیوار شرقی پشته در شرق بارو که سه‌هزار پا جبهه داشت دروازه‌ای بود که درهر پهلویش یك برج زورمندی ساخته شده بود . روی دیوار این برجها (اگر همانندی آن را با دروازه‌ی اشتار ایشتر کدنصر در بابل بپذیریم) ، بایستی روی آجرهای صاف نقشهای زیبای برجسته‌ی پیکر شیرهای خرامان و نشسته ، گاوهای بالدار ، و شیرشاهینها باشاخهای بز ، پنجه و دم شیر ، و چنگال شاهین بجای پنجه‌های پا نمایانده شده باشند . اینجا نیز آجرهای کوچکتری یافت شده که نقشهای لعابداده‌ی آنها همین جانوران و همچنین نقش روی نشان را که شیری گاو سفید زرین سم را میکشد مینمایاند .

لتهای درها چوبی بود ولی با ورقه‌های برنگ پوشیده شده و از روی ذوق با گلکهای نولاد نیز آرایش شده بود . درها روی بازوهایی میگشت که با برنگ پوشیده بود و این بازو ها در پاشنه گاهها روی سنگهایی به درازای پنج پا قرار داده شده بود . زیر یکی از این سنگها آوندی از مرمر به بلندی چهار گره بود که زمانی در آن نهاده‌های بنیادی را گذاشته بودند . تکه‌های همانند آجرهای سخت با همان نقشهای

13 - Weissbach, *ZDMG*, XC (1937), 80 ff. ; *ZA*, XLIV (1938), 150 ff. ; Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 7; J. M. Unvala, in A.U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 341-42.

۱۴ ـ هرودوت ، دفتر ۵ ، ۵۴ ؛ دفتر ۷ ، ۱۵۱ .

15 - Contrast Marcel Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893) , pp. 117 ff., with J. de Morgan *et al.*, *Recherches archéologiques* (1900), p. 88 .

۱۶ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۲۹ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برجسته‌ی جانوران نشان میدهد که برجهای دیگری در دیوار جنوبی، دربارو، و جاهای دیگر نیز بوده‌است.

فقط روی پشته‌ی ساختگی در شمال بارو ساختمانی می‌یابیم که نقشه‌ی آن‌را به‌یقین میتوان معین کرد و تاریخ آن حتمی‌ست. در یك نهاده‌ی بنیادی چندین گودال کوچك مهر انزمان هخامنشی دیده میشود، ولی با انجام رسیدن این ساختمان بدست داریوش از یك سند یگانه که به صورت یادبود بنیاد آن نگاه داشته شده بیاست، این سند تقریباً تنها نمونه‌ی خوانای میخی پارسی روی لوحه‌ی گلی‌ست. دیباهای دیگر این سند، به هر یك از سه زبان رسمی، همه‌جا سراسر این ساختمانها یافت میشود: درخود کاخ، دربارو، پراکنده درقسمت عمده‌ی این ناحیه‌ی شاهانه، وحتی در جایی که به نام «برج دژ» مشهور شده که از گوشه‌ی جنوب شرقی پیش آمده است.

پس از درآمد معمولی، داریوش از جزئیات ساختمان و مردمان گوناگونی که درآن دست داشتند سخن میگوید:

این کاخ «هدیش» است که درشوش کردم. ازدور آرایش آن آورده شد. فرود بوم کنده شد تا دربوم به‌سنگ رسیدم. چون کنده شد، با خرده سنگ پر شد. یکی ۴۰ ارش به‌بلندی، دیگری ۳۰ ارش به‌بلندی. برآن خرده سنگ کاخ فراساخته شد. و این که بوم فرو کنده شد وباخرده سنگ پر شد و خشت زده شد، مردم بابل آن را کردند. چوب توزن، این، لبنان نام کوهی‌ست، از آنجا آورده شد؛ مرده اسوری آن را تا بابل بردند، از بابل کرکیان و یونانیان تا شوش بردند. جغ از گندار آورده شد و از کرمان. زر از سپرد و از باختر [بلخ] آورده شد که اینجاکار کرده‌شد. کاسك کبود [لاجورد] و شنگرف که اینجا کرده شد از سغد آورده شد. کاسك خشین [فیروزه؟] که از خوارزم آورده شد اینجاکار کرده شد. ارزه [سیم؟ یا نام‌درخت] و سنگ‌دار [ابنوس] از مصر آورده شد. آرایشی که باآن دیوار نقش شد از یونیه آورده شد. پیسه [عاج] که اینجاکار کرده شد از کوشا [حبشه] و از هند و از هروت [ارخج] آورده شد. ستونهای سنگی که اینجا کار کرده شد، ایرادوش نام جایی‌ست در خوز، از آنجا آورده شد. مردان تراشنده که سنگ را کار کردند یونی و سپردی بودند. زرگرانی که زر را کار کردند آنها مادی و مصری بودند. مردانی که دار [چوب] را کار کردند آنها سپردی و مصری بودند. مردانی که آجرها (بابکرها) کار کردند آنها بابلی بودند. مردانی که دیوار را نقش کردند آنها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مادی و مصری بودند . در شوش کاری بس نیکو فرمان دادم ، بس نیکو شد . مرا اهورمزد یاید
وویشتاسپ پدر مرا و دهیوی مرا ۱۷

زمانی که این سنگ نوشته شد ویشتاسپ هنوز زنده بود ؛ پس این کاخ در نخستین سالهای پادشاهی پسرش ساخته شد . آجرهای بسشماری که درفرش کردن آن به کار رفته ــ که تنها نوشته‌ی پارسی دارد ، گرچه از رسم بابلی چاپ کردن با مهر پیروی شده ــ نشان میدهد ، چنان که نوشته‌های ساختمانی به صورتهای گوناگون نشان میدهند ، که بیشتر کاخ کار داریوش است . بدبختانه هیچ گواهی برای نقطه‌ای که اینها یافت شده در دست نیست ، و نمیتوان آنها را برای یک سالنمر دقیق‌تر کارهای ساختمانی به کار برد . اینجا فقط یادآور میشویم که درحالی که برخی از نوشته‌های کوتاه که روی پایه‌ستونها کنده شده این ساختمان را یک « هدیش » ستونها یا فقط « هدیش » میخوانند ، یکی از آنها واژه‌ی دیگر « تچره » را به کار میبرد . ۱۸

و برانه‌های کاخ بطور هراسناکی درهم برهم است . چنان که داریوش میگوید ، کاخ به طرز بابلی روی یک سکوی بلند ساختگی برپا شده است . جایگاه یک گورستان کهن‌تر ایلامی را در یک مساحت ۸۲۰ در ۴۹۰ پا هموار کردند و برای پی سنگی خود کاخ زمین را ۲۷ پا کندند . در نقشه‌ی روی زمین ، داریوش اصولی را که پیشینیان آموری و بابلی او نهاده بودند پیروی کرد : سه حیاط پشت سرهم که گرد آنها را تالارهای بزرگ و اطاقهای کوچک گرفته بود که از خشت ساخته شده بود ؛ ولی جهت‌گیری آن به روش شمالی بود که کنارهای ساختمان رو به نقطه‌های قطب نما

17 - V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mem., » Vol. XXI [1929]), pp. 3 ff., 16 ff.; *Actes juridiques susiens : Inscriptions des Achéménides* (« Mem., » Vol. XXIV [1933]), pp. 105 ff.; *Mélanges épigraphiques* (« Mem., » Vol. XXVIII [1939]), pp. 33 ff.; R. G. Kent, « Old Persian Inscriptions, » *JAOS*, LI (1931), 193 ff.; « The Record of Darius's Palace at Susa, » *ibid.*, LIII (1933), 1 ff.; « More Old Persian Inscriptions, » *ibid.*, LIV (1934), 34 ff.; E. Herzfeld, « Die Magna Charta von Susa, » *Arch. Mitt.*, III (1931), 29 ff.; *Altpersische Inschriften*, pp. 13 ff.; W. Brandenstein, « Die neues Achämeniden Inschriften, » *WZKM*, XXXIX (1932), 7 ff.; Unvala, *op. cit.*, p. 339.

18 - Contrast Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse*, pp. 38 ff., and Kent, « Old Persian Inscriptions, » *op. cit.*, pp. 213-14, with Scheil, *op. cit.*, p. 81, and Kent, *op. cit.*, p. 225.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . این سه حیاط از شرق به غرب ترتیب داده شده بود . گرداگرد تمام آن یك دیوار خشتی بود .

ازسوی شرق ، که‌روی آجرهای لعابدار نیزه‌داران سپاه پیرگ که‌روزگاری دیوارهرا نگاهبانی میکردند تکرار شده‌اند ، به حیاط پیشکری درمی آییم ، که ۱۷۳ یا در ۱۷۹½ پاست وبا چارو که در آن تکه‌های آجرهای وازده جا داده شده فرش شده‌است . درشمال یك ایوان باهشت ستون چوبی بزرگ روی پایه‌های سنگی بود ؛ روی دیوار پشت ، گاوهای بالدار در آجرهای لعابدار باز نموده شده بود که تقلیدی از گاوهای بالدار روی دروازه‌ی بزرگ اشتار دربابل بود . اینجا گمان‌میرود که گنجینه‌ای بوده که از آن اسکندر و جانشینانش فلزهای گرانبها را به تاراج بردند .

از دروازه‌ی شرقی یك راهرو پهن یکراست ازمیان حیاط پیشکری درامتداد محور کاخ ، کمی به شمال غرب ، به حیاط مرکزی میرفت ، که ۱۰۶½ در ۱۱۸ پا بود . دیدار کننده‌ای که به این حیاط در می آمد ، در گوشه‌ی شمال شرقی ، زیر گرده‌ی خورشید اهورمزد ، دوجانور افسانه‌ای رو به یکدیگر می‌دید باقته‌ی شیر ، تاج سه شاخ ، ریشدار وموی پف کرده روی گردن ؛ صورتشان گشته بطوری که چشم برآمده‌ی آنهارا نشان‌میدهد که آماده‌ی دوراندن نیروهای اهرمنی هستند ، وبالهای استخیده‌ی آنها خمیدگی زیبائی دارد . در شمال دو اطاق پذیرایی باریك دراز است ، نمونه‌ی معماری جنوبی ، که بایك واشد به هم پیوسته میشوند و در غرب آن حیاط فرش شده‌ای‌ست . دور این حیاط را یك ایوان ستوندار گرفته بود .

پس از یك‌رشته اطاقهای کوچك به حیاط خلوت‌میرسیم ، که ۹۱ پا و ۱۰ گره در ۱۱۲ پا و ۲ گره است ؛ این حیاط باآجرهایی اندکی کمتر ازیك پای مربع فرش شده . قابهایی از شیرشاهین‌های بالدار در آجر لعابدار گرد این حیاط را گرفته . دالانهای میان آنها نیز باآجر فرش‌شده ، ولی اطاقهای خصوصی‌تر با قلوه سنگ و چارروی آمیخته ، و روی آن بارتگ سرخ اخرایی که معمول ساختمانهای داریوش است پوشانده شده . شمال این حیاط اندرون است که در آن میتوانیم بانوان بر نابر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دربار شاهنشاهی را انکار کنیم . دوتا از اطاقهای دراز دو تالار عمده را از هم جدا میکرد . در آبگاه تالار کوچکتر از شمال بود و در هر دو سر آن رخت کن بود ، و تالار بزرگتر ، در گوشه‌ی شمال غربی ، و در آبگاه و پیش تالارهای آن به جنوب بود . پس از گذشتن از دالانهای کوچك گوناگون ، سه درایگاه می‌بینیم که پایین به حیاط خلوت میرود ، زیرا تمام اندرون به بلندی دهگره با یك لایه سنگ و چارو ، یك لایه آجر ، و دوباره یك لایه سنگ و چارو بالا آمده (که شاید یك باز سازی دیرتری باشد) .

در جنوب حیاط خلوت ، آن سوی گاوهای بالدار ، نگهبانان ، و شیرشاهینها ، دو اطاق دراز بهم چسبیده‌ی موازی‌ست که با آجرهایی که با رنگ اخرایی قرمز پوشیده شده فرش شده و چنان دیوارهای ستبری دارد که تالارها که ژرفای آنها فقط ۳۰ یا ۳۲ گز است ، ۱۱۰۰ یا ۱۰۰ گره پهنا دارند . در جنوب آنها اطاق آسودنگاه شاه است .

در شمال غربی ساختمانهای کاخ اطاق تخت شاه بود . در آبگاه آن دروازه‌های چوبی بود که از ورقه‌های برنگ پوشیده بود و مانند درهای دیگر روی پاشنه گاه سنگی میگشت . پایه‌ی تخت را میشود در سنگی که نوشته‌ی ساختمانی معمولی را دارد باز شناخت . مانند « اپدانه » در تخت جمشید ، که بیگمان این پیش‌ساختی از آن بود ، پایه ستونها رنگ مانند و ستونها خیارهدار بود ؛ ماریچهای عمودی زیر دستهای گاوهایی که پشت به پشت هم زانو زده‌اند ، این نوع سرستون سرهم شده را تکمیل میکرد که روی آن تیرهای سقف گذاشته شده بود . اثر رنگ سرخ نشان میدهد که چشمه‌های گاه آرایش شده بود . تختگاه بزرگ $۱۹۲\frac{۳}{۴}$ پای مربع بود ، و سقف را شش ردیف هریك از شش ستون نیرومند نگاه میداشت . در طرف شرق و غرب ، راه تختگاه از ایوانهایی بود که دو ردیف از شش تا از همین ستونها به ژرفای $۷\frac{۱}{۲}$ ه پاداشت . در شمال و غرب ، پایین‌تر از سطح سکو ، از چند کوشك جای پرندیز بابا غ را نشان میدهد ، [۱۴] که از رودخانه‌ی نزدیك به آن به آسانی آبیاری میشد و

۱۹ ـ استر ۱ : ۵ : ۷ : ۷ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بابرجی در گوشه‌ی شمال غربی نگهبانی میدهد.

امروز، شوش یك توده‌ی درهم برهم ویرانه‌هاست، که نقشه‌ی روی زمین ساختمانها را به دشواری میتوان روشن ساخت.[20] در خرد کاخ کمتر سنگ به کار رفته وازاینان چیزی به جا نمانده‌است. زر آن‌را اسکندر به‌تاراج برد، وانچوبهای کنار که در آن به‌کار رفته بود جز بنجی خاك نمانده است. تنها خشت نا‌چیز آن بیشتر حفظ شده است.

اگر پرده‌های رنگارنگی که در کتاب استر وصف شده پوسیده و خاك شده، آجرهای لعابدار آن‌را باهمه‌ی شکوهش میتوان از تکه‌های بیشماری که مانده باز ساخت. چه بسا که نمیدانیم آنها را کجا باید جا بدهیم، ولی اقلا نقشها را میتوان سرهم کرد. از این نقشها میشود نمایش رنگهارا که چشم فرستادگان یونانی‌را خیره میکرد وبه آنها ثروت ونیروی شاهنشاه بزرگ را می‌فهماند بیانگاریم. «داریوش شاه گوید: آنچه کرده‌ی من است بیش‌ازاین نکرده بودند. من نمیتوانستم آن‌را بدانجام رسانم اگر اهورمزد مرا یاری نداده بود. به‌خواست اهورمزد باشد آن چه کرده‌ی من است بس نیکو به‌نظر آید.»[21]

ولی باآن‌چه که گفته شد، شوش یك شهر یگانه ودر سرزمین یگانه بود. پشت سر آن یك تاریخ درازی از پادشاهان باستانی مردم دیگری بود. داریوش بزودی از کرمای طاقت فرسا، معماری خشتی، و آرایشهای یگانه‌اش خسته شد. او به فکر پایتختی درسرزمین میهن افتاد که بنیادش را خود بگذارد.

20 - R. de Mecquenem, in Pope, *Survey*, I, 321 ff.

21 - Susa column base, Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse*, pp. 44 ff.; Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, pp. 21 - 22.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سیزدهم

تخت جمشید

جایگاه پایتخت نوین

پارسگرد بطور گویایی از خاندانی که زیر پا گذاشته شده بود سخن میگفت، و داریوش جویای جایگاه نوینی برای پایتخت خود شد. بیست و پنج میل پایین‌تر در دره‌ی تنگ مرودشت و سپیدار خندان رودخانه‌ی مدی که جلگه‌ی پارسگرد را آبیاری میکرد، پادشاه از صخره بریده به جلگه‌ی پهن‌تر دیگری میرفت. از میان این جلگه رودخانه‌ی بزرگتری، اراکسس، روان بود که خاک پارآدر را آبیاری میکرد، تا آن که در دریاچه‌ی بزرگ نمک در فارس جنوب غربی ناپدید میشد. دو پشته در مرز صخره‌ی شرقی دهها بیش از تاریخی را که گواه بر روستانشین‌های پیشین بود میپوشانید.[2] بر یک صخره‌ی بلند تند در شمال یک نقش برجسته ری صخره دیده میشود که از زمانی پیرامون دو هزار سال پیش از آن دوره است. دو پرستنده در پیش دو ایزد هاله نشسته ایستاده‌اند، و پشت سر آنهاست، و پشت سر پرستندگان یک زن نشسته است که تاج پاروداری بر سر دارد.[3]

۱ ـ حزقیال، فصل ۴۰: ۱ ـ ۴۳: ۶.

2 - Alexander Langsdorff and Donald E. Mc Cown, *Tall-i-Bakun A, Season of 1932* (1942); cf. E. Herzfeld, *Iranische Denkmäler*, Vol. I A (1932); *Iran in the Ancient East* (1941), pp. 9 ff.

3 - Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 5 and Pl. IV; for date cf. N. C. Debevoise, Rock Reliefs of Ancient Iran, *JNES*, I (1942), 80.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درست پیش از آن که رودخانه مدی به گوشه‌ی شمال شرقی درآید، دره باز میشود. در این گنج امن، که تکه سفالهای رنگ‌آمیزی‌شده‌ی آنجا گواه بر مردم‌نشین پیش از تاریخی دیگری‌ست، داریوش به نظر می‌آید که «مخزن» را بنیاد گذاشت که نیای استخر پایتخت نامبردار سده‌های میانه است. دیواری از سنگهای ستبر تکاف میان تپه ودژ بندیهای شهر را می‌بست و صورت «دروازه» ای را داشت. اینجا هر رهسپاری ناچار بود دریگانه دروازه‌ی زیر برج نگاهبانی باج خود را بپردازد. گردونه‌ها وچارپایان بار برمیشد از گذرگاه دوراهه‌ی مرکزی، که سقف چوبی آن بایك ستون ودوجزر نگاهداری میشد، بگذرند؛ پیاده‌ها از پیاده‌رو زیر تخته سنگهایی که روی درگاه در هردو کنار گذرگاه بود میرفتند.[۴]

از شهر باستانی که بیش از استخر بود، بیش از چند اثر باز نمانده است. از این اثرها، مهمترینش یك ستون خیره دار بی‌پایه است که هنوز سرستون دوگاو را نگاه داشته که در مسجد جمعه بزرگ از نو به کار رفته‌است. در واقع روایت دست‌بدست رسیده هم میگوید که این جایگاه یك آتشکده‌ی پیش از اسلامی بوده است. بلندی ستون، ۲۰ پا و ۷ گره، بسیار کوتاه‌تر از ستونهای مانده در تخت جمشید است. رهسپاران دیگر از سرستونهای گاو، پایه ستونهای زنگ مانند، طاقچه‌ها، کناردرگاهها، جزرهای پیش آمده از سنگهای بزرگ تراشیده، و آوندهای نازك سنگی، که همه از نوع هخامنشی‌ست، گزارش میدهند.[۵]

از این واشد، تپه‌های سمت چپ به‌جهت جنوب میچرخد وپس می‌نشیند. سه میل تقریباً به جهت جنوب، یك صخره‌ی جدا که از شمال ـ شمال غربی به جنوب ـ جنوب شرقی کشیده شده و یك پوزه‌ی پیش آمده آنرا از شهر پنهان میکند، یك زمین تراز طبیعی در پای کوه زحمت به دست میاید. در اینجا شاه

4 - E. N. Flandin and P. Coste, *Voyage en Perse* (1851), pp. 70 - 71: *Atlas* (1843-54); C. F. M. Texier, *Déscription de l' Arménie, de la Perse, et de la Mésopotamie* (1852), Pl. 137; R. Ker Porter, *Travels* (1821 - 22), I, 515.

5 - Flandin and Coste, *op. cit.*, p. 70 and Pl. 58; Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941), p. 276; Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 105 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر آن شد که هانشگاه خود را بنیاد گذارد . هانند خود سرزمین ، ساختمانها و زمینهای کاخ نیز قرارشد پارس خوانده شود . نخستین یونانیان آنرا «شهریارسیان» یا «پرسای» میخواندند . نویسندگان بعد از ترجمه‌ی غلط عمدی سراینده اسخیلوس پیروی کرده آن را پرسپتولیس ، «ویران کننده‌ی شهرها» خواندند ؛ ویا آنها هانیز این جایگاه را بنام پرسپولیس میخوانیم .[۱]

ساختمان پایتخت

زمانی که شورشهای آغاز پادشاهی سرکوبی شد ، کار ساختمان روی زمین سکو آغاز گشت . در درازای خط پیش آمدی سکو ، پانصد یارد جبهه و به ژرفای دوسوم آن ، به صخره شیب تندی داده ، وشاید خندقی در پای آن کنده شد . در درازای خطی که شیب داده شده بود ، تخته های بزرگ سنگ آهك خاکستری تند که در همانجا یافت میشود برای ساختن دیوار اصلی دژبندی روی هم گذاشته شد . اگرچه این تخته سنگها عمداً چند پهلو بودند برای این که بهتر به هم بچسبند ، بادقت آنها را تراشیده ، در رجهای منظم گذاشته ، بندوبست کرده ، درزهاشان با بستهای سربی وآهنی سرکج هم پرستو کی به هم پیوست داده بودند . این همان نوع دیواری ست که در سراسر اژدی شرقی وآسیای کهین غربی در همین آخر سده‌ی ششم باآن آشنا هستیم .[۲]

به چشم کسی که از شمال نزدیك میشد ، این پایتخت نوین چون دیوار بلند سفید سنگی‌ای می‌نمود که بر سر آن دیوار خشتی دیگری بود که بلندی آن را درزیهم به شصت پا میرسانید : همین دیوار خشتی در سمت جنوب بکلی نشیمنگاه شاهانه را ازچشم بیگانه پنهان میکرد . کسی که از غرب می آمد خوشبخت‌تر بود .

۶ ـ پارسه ، نوشته‌ی دروازه‌ی خشایارشا ۴ ؛ پرسای ، کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۷ ؛ ۱ وپس ازآن ؛ پروسوس ، کرتی ۵ ۰ ۶ (5) ؛ «شهر پارسیان» ، اسخیلوس ، پارسیان ، ۱۵۷ ؛ پرسپتولیس ، همان کتاب ، ۶۰ . وصفی که در زیر می آید در خود پرسپولیس نوشته شده است . دکتر اریك ف . شمیت ، رئیس هیئت کاوش بنیاد شرقی دانشگاه شیکاگو در ایران ، ودکتر دانیل ا . مکگون معاون او ، آن را خوانده‌اند . دکتر شمیت اکنون نشریه‌ی نهایی را آماده میکند.

۲ . Cf. Rohert Scranton, *Greek Walls* (1941), pp. 71, 73, 78, 167.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این سمت ، در درازای زمین کشیده‌ی پهن دیوار لازم نبود ، زیرا صخره‌ی تند شیب و تخته سنگهای بزرگ دیوار ، سکو را پنجاه پا از جلگه بلندتر کرده بود : از این سو از دور نظری به کاخهای بلند میشد انداخت .

در پای سکو ، در شمال ، غرب ، و جنوب مردم نشیمنهایی درست شد ، نه یك شهر واقعی چنان که در استخر پیدا شد ، بلکه فقط کاخهای جدا جدای آزادگان و بزرگان ، که پایه ستونهای سنگی داشتند . گرداگرد آنها را کلبه‌های خشتی پیشکارانشان و کارگرانی که زیر نظر آنها کار میکردند گرفته بود . اثر دیوارهای باریك نشان میدهد که این خانوارنشین‌ها شاید دژبندی سنگینی نداشتند .[۸]

درشرق سکو ، درپای کوه رحمت ، دیوار دیگری کشیده شده که فقط خشتی است . برای این که جلوی ریزش شیب تند گرفته شود ، پشت یك دیوار آجری باریك کشیده بودند که روی سنگهای بزرگ غلتیده ساخته شده و سر دیوار با آجر خرپشته پوشانیده شده بود . پس از آن خندقی بود که در آن آبی که از تپه ها بسوی پایین روان بود جمع میشد و به یك تونل بزرگی میریخت که از میان سنگ در همانجا بریده شده بود ، به پهنای چهارپا و بلندی شش یا هفت پا ، و با تخته سنگهای ناهموار تراشیده پوشانیده شده بود . رشته‌ی اصلی دژبندیها با برجهایی نگاهبانی میشد که هر کدام شصت پای مربع بود و میان آن از خرده سنگ و خرده آجر سخت فشرده و روی آن با خشت منظم چیده شده بود . این برجها با یك دیوار پرده‌ای به کلفتی سی و سه پا و بلندی شصت پا به هم پیوست داده شده بودند .

در طرف درونی این دیوار ، در اطاقهای کوچك نامنظم پیش آمده باد گان بسر میبرد . مقدار بسیاری پیکانهای برنگی و آهنی ، سرنیزه ها و تیغه های آهنی ، و تکه های چوبین آهنی و برنگی یافت شده که بیننده مقصود را نشان میدهد . هویزه‌های برنگی نشان میدهد که لشکریان سوار نیز در اینجا جای داشتند . دلی این ده هزار بیمرگان نامبردار در سربازخانه‌های خود از آسایش و خوشی بهره‌ای نداشتند . بهداشت ابتدائی بود ، زیرا گشادابروهای کوچك آجری به کوچه های

۸ . Schmidt, *op. cit.*, p. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درروزدار به پهنای بیست پا میرفت که کنار رشته‌ی نامنظم سربازخانه‌ها بود . این که کف ها راکمتر جارو میکردند از این پیداست که سطح کف اطاقها بابلك فرش نو به تندی بالا می‌آمد یا کاهی آن را هموار میکردند . هیچگونه اثری از کاچالی دیده نمیشود ؛ سربازان لابد روی زمین میخوابیدند و سلاح عالی خود را روی هم میچیدند یا به میخ آویزان میکردند . ولی این که این بیمرگان نوشابه‌ی فراوان داشتند از سفال آنجا پیداست ــ جرمهای بلند وباریك می با ته تیز که در کف اطاق کلی جای داده شود ، چوشکهای ته صاف برای دم دستی ، کوزه هایی بالبه های سه برگی ، قمقمه های پهن برای جنگ ، و پیاله های جرعه ریز که از دهانه‌ی آنها نوشابه بکرامت به دهان میریخت ، زیرا به نظر می‌آید که به بیمرگان نیازی نداشتند . دستگاه دژبندی بابلك دیوار سوم که آن نیز از خشت و دنبال آبریز کوه رحمت بود تکمیل میشد .

روی یك تخته سنگ بسیار بزرگ که درطرف جنوبی روی دیوار بیرونی جای داده شده ، نوشته هایی در بیرامون ۱۳۹ کنده شده که هدیه نامه‌ی این دژبند بپاست :

اهور مزد بزرگ ، که بهست بنان است ، که داریوش را شاه کرد ، اویش شهریاری داد ، به خواست اهورمزد داریوش شاه است .

گوید داریوش شاه : این دهیوی پارس ، که اهورمزد به من داد ، که نیاست ، اسپان خوب ومردان خوب دارد ، به خواست اهورمزد و من ، داریوش شاه ، ازدشمن نترسد .

گوید داریوش شاه : مرا اهورمزد پشتی پراد باهمه‌ی بنان دیگر ، واهورمزد این دهیورا ازسپاه دشمن ، از بدکردار ، واز دروغ بپایید ، به این دهیو مزند ، نه سپاه دشمن ، نه بدکردار ، نه دروغ ! باین نیازیری اهورمزد را میخوانم ، با همه ی بنان ، این را به من اهورمزد دهاد با همه‌ی بنان .

منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه دهیوهایی که بیارند ، پسر ویشتاسپ ، هیخامنشی .

گوید داریوش شاه : به خواست اهورمزد ، اینها هستند دهیوهایی که من دارم ، باین سپاه پارسی که ازمن ترسد ، برای من باج آوردند . | پارس دیگر گنجانیده نشده ، اسکرته و هندوش افزوده شده ، واین سان زمان تقریبی آن بدست می‌آید . | اگر چنین پاسخ میشنید : « باشد که ازهیچ دشمنی نترسم » ، پس این سپاه پارسی را بپا ؛ اگرسپاه پارسی پایه شود ، پس دیر

9 - *Ibid.*, pp. 7 ff., 15, 85 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی شادی بریده نگردد ، بلکه براین ویس [خاندان] فرورسد .

تا اینجا نوشته به پارسی بود . داریوش به زبان ایلامی پیش میرود :

در باره‌ی این که در این جا این دژ ساخته شده ، در پیش اینجا دژی ساخته نشده بود . به خواست اهورمزد ، این دژ را من ساختم ، واهورمزد فرمان داد که این دژ ساخته شود ... پس آن را ساختم ، و آن را استوار وزیبا وبلند ساختم ، چنان که کام من بود .

این نوشته به اکدی پایان می‌یابد . بیشتر آن از جمله‌های آشنا درست شده ، ولی بجای سیاهه‌ی دهیوهای زیردست میخوانیم : «پارس ، ماد ، و دهیوهای دیگر با زبانهای دیگر ، از کوه و دشت ، این‌ور رودخانه‌ی تلخ (خلیج فارس) و آن‌ور رودخانه‌ی تلخ ، این‌ور بیابان و آن‌ور بیابان . »[10]

دستور می به پرستگاه تنها از غرب بود . در آنگاه از بلکان دوگانه‌ی برگردانی بود که زیر برجهای پیش آمده‌ی اخم آلود در سکو جای داده شده بود . پله‌ها که کنارش جان‌پناه سنگی کنگره‌دار داشت به پهنای بیست و سه پا بود و بالا رفتن از آن آسان بود ــ پلندی هر یک از صد و پانزده پله چهار گره بود ــ چنان که در مراسم میشد سوار اسب از آنها بالا رفت و بالای بلکان پاگرد پهنی بود . اینجا دیدار کننده‌ای که طرف توجه بود پیاده و بسوی جنوب به سنگابی که از سنگ سخت یک پارچه تراشیده بودند راهنمایی میشد ، و آنجا خود را شستشو و پاکیزه مینمود و جامه‌ی سفید تن میکرد تا بتواند به پیشگاه شاه بزرگ بار یابد .[11]

پاک رشته جویهای آب زیرزمینی ساختمانهای گوناگون روی سکو را به یکدیگر می‌پیوندد و نشان میدهد که تمام این نقشه‌ی بزرگ جلوه‌گر فکر یک نابغه‌ی ناشناس معماری بوده‌است .[12] این نقشه هرگز تماماً به انجام نرسید و در نخستین سالهای داریوش تازه دست بکار آن شدند . خوشبختانه پیدا شدن دیوانسرای آن زمان ، که یادداشتهای نوشته‌ی آن در برجی در دیوار شمالی نگاهداری شده ، به‌ما فرصت میدهد که از کارهای ساختمانی آگاهی‌ای بدست آوریم . لوحه‌های بیشتر

10 - F. H. Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 80 - 87 .

11 - Poseidon. Frag . 68 (J) .

12 - Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, p. 224 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از سال دهم پادشاهی (۵۱۲) ست و تا سال بیست و هشتم (۴۹۴) ادامه دارد، ولی بیشترینه‌ی آنها از میان سالهای نوزدهم تا بیست‌وپنجم است، و نشان میدهد که سالهای ۵۰۳ ـ ۴۹۷ دوره‌ی بزرگ ساختمان بوده‌است.[۱۳]

دیوانسرای شاهانه ۸

شگفت است که از دیوانسرای تخت جمشید یك لوحه هم به پارسی میخی که برای نوشته‌های شاهانه به کار میرفته نوشته نشده است. ازاین حقیقت شگفت انگیز فقط میتوانیم این نتیجه را بگیریم که نوشتن به پارسی صرفاً یك کار ساختگی بوده است. اکنون نیز میتوانیم بفهمیم چرا نوشته های پارسی مرتب با متنهای ایلامی واکدی همراه است.

بیشترینه‌ی لوحها به ایلامی نوشته شده است. از بخت خوب، دیرزمانی‌ست که همه کردن متن ایلامی نوشته‌های شاهانه باپارسی واکدی که بیشتر خوانده‌شده بود ممکن گشته، و به این ترتیب امکان دارد ویژگیهای ایلامی را چنان که در روزگار هخامنشی نوشته میشد پیدا کرد. در شوش یك دیوانسرایی که اززمانی کمی بیشتر ازدیوانسرای تخت‌جمشیداست اززیرخاك بیرون آورده شد؛ این نوشته‌ها را میتوان با نوشته‌های شاهانه‌ی کهن‌تر در یك واژه‌نامه روی ردیفها فهرستوار گردآورد.[۱۴] وقتی که درمی‌یابیم که واژه‌های عاریه پارسی درایلامی مکرر پیدا میشوند کار گزارش لوحهای دیوانسرای تخت جمشید بیشتر آسان میگردد.

چگونه این لوحهای ایلامی این سان نوشته شده، از روی نامه‌های اتفاقی روشن میشود. شاید ازهمه جالب‌تر نامه‌ایست که به دختری ازداریوش اشاره‌میکند: «به اریناء آزاده‌ی بزرگ، بگو: فارنامس (پرنکه) میگوید: داریوش شاه مرا فرمان‌داده و گفته‌است: یکصدگوسفند که ازدارایی‌من‌است به‌ارتیستون (ارتاشدونه)،

13 - George G. Cameron, «Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions,» *JNES*, I (1942), 214 ff.; Richard T. Hallock, «Darius I, the King of the Persepolis Tablets,» *JNES*, I (1942), 230 ff.

۱۴ ـ پیش از پیدا شدن دیوانسرای تخت جمشید، کمرون چنین واژه‌نامه‌ای را آماده کرده بود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دخترم بده. و اکنون فارنامس میگوید: چنان که داریوش شاه مرا فرمان داده، من تورا فرمان میدهم: اکنون به ارتیستون دخترش یکصد گوسفند بده، چنان که شاه فرمان داده است. ماه اندوکنش، سال شانزدهم [آوریل ۵۰۶]. نیرسو که نوشت (لوح را) پس از آن که ترجمه شد.»[15]

این دختر داریوش که تازه پیدا شده دارای همان نامی است که زن مطرف توجه او، ارتیستون، دختر کورش دارد.[16] او خواهر نفی ارشام و گوبریاس است، که یکی از آنها عربها و حبیشها و دیگری کلیادوکیها را در لشکرکشی خشایارشا به یونان رهبری نمودند.[17] در این زمان او پیرامون شانزده سال داشت، و این بخشش شاید برای ورود او بوده است.[18]

جالبتر از این، رسمی است که این نامه بر آن گواه است. فرمان داریوش «زبانی» داده شده است. فارنامس آن را «زبانی» بازگو کرده است. سپس ترجمان آن را «زبانی» بیرون داده، و پس از آن به دست دبیران رسمی ایلامی نوشته شده است. ولی برای آن که اعتبار شایسته به آن داده شود مهر شده است. به یاد می آوریم که چگونه داریوش در سرگذشت نامه‌ی خود میگوید که نوشته شد و در پیش او «خوانده» شد.[19]

در میان سندهای دیگر ایلامی این دیوانسرای، در چند سند سیاههای از فرآوردههای طبیعی، مانند روغن و گوسفند از شهرهای گوناگون که به انبار دار سپرده شده بود داده شده است. ولی بیشتر نمه‌ی آنها یادداشتهای پرداخت به سرکارگران دسته‌های گوناگون کارگران است که درمیان آنها شگفت آور است که

15 - Cameron, *op. cit.*, p. 216.

۱۶ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۶۹، ۷۲؛ نیز نگاه کنید به دفتر ۳، ۸۸.

۱۷ ـ نیز نگاه کنید به فصل هفدهم این کتاب.

۱۸ ـ کمرون، کتاب نامبرده، صفحه‌ی ۲۱۸. چون معمول نیست که مادر و دختر همان نام را داشته باشند گمان میرود که بجای آرتوزوستره اشتباه گرفته شده باشد که دختر داریوش بود و کمی پیش از ۴۹۲ زن ماردونیوس شد (هرودوت، دفتر ۶، ۴۳).

۱۹ ـ بهستان، بند ۷۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسوریان را نیز می‌یابیم که به کار ساختمان روی سکو می‌پرداختند. عموماً پرداخت به فرآورده‌های طبیعی است ــ اینقدر پیمان غله، اینقدر آرد، فلان‌قدر روغن، چند گوزه می یا آبجو. گاه شماری یا ماه یا چند برابر آن است؛ گاهی نامهای ایلامی نگاه داشته شده، ولی تمایل به جایگزین کردن ماههای پارسی‌ست؛ روش کهنه کردن مرتب در کار بود.

تا آنجا که میتوان مزدها را رسیدگی کرد، باین کار گران بهمان‌اندازه‌ی کارگران همانند در بابل، و شاید بیشتر، پرداخت میشد، گرچه میان آنها فرق بسیار گذاشته میشد، بویژه میان مردان و زنان، و پسران و دختران. چند لوح نیز سیاهه‌ی بخش علوفه را برای شمار بسیار اسبها و خرها که در کار ساختمان به آنها نیاز بود نشان میدهد. بیشتر بنه‌ی کارگران نامهای ایلامی دارند، همچنین بیشتر بنه‌ی دیوان، ولی سرکاران پارسی‌اند، وچند تن از آنها از پایوران بلند پایه هستند. در متنهای دیرتر، مهمترین آنها گنجور شاهانه است.

اگرچه این لوحها بیشتر به ایلامی‌ست، زبانهای دیگر دیوانی نیز بازنموده شده است. اقلا یك لوح به خط یونانی یونی آن زمان کنده شده است. اگرچه آرامی از زمان کورش در دیوان برای فرمانهای شاهانه به کار میرفت، ولی با لوح گلی سازگار نبود چون رنگ جوهر از روی آنها به آسانی میپرید. بکار رفتن بسیار آرامی از پانصد لوح سه گوش پیداست. چنان که از ریخت آنها پیداست این لوحها فقط نشانهایی برای نامگذاری‌ست، ولی آنها شکل واقعی الفبای آرامی را آنچنان که دبیران همزمان فرمانهایی که در کتاب عزراست به کار میبردند به ما نشان میدهد.

بسیاری از این لوحها کار دستکهای یادداشت را میکند، که شمارگری مقدماتی دبیران را میدهد. برخی از آنها بجز برگردان مهر چیز دیگری ندارد، چون بر هر لوحی مهری دیده میشود، که عموماً مهر پایوران بلند پایه است، و گاهی نوشته‌ی آرامی دارد. زمانی که همه‌ی اینها گردآوری و منتشر شود، گنجینه‌ی بزرگی برای نمودن پاك هنر نوین هخامنشی در دست خواهیم داشت.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوشته‌ها و نقشهای ساختمانهای داریوش

با آن که این گنجینه‌ی بخصوص نوشته ها مسئله‌ی تک‌تک ساختمانها را که بفرمان داریوش ساخته شده روشن نمیسازد، ولی نشان میدهد که از ۵۱۲ تا ۴۹۴ و بویژه از ۵۰۳ تا ۴۹۷ کار ساختمان ادامه داشته‌است. اکنون برمیگردیم بنوشته‌ها و نقشهایی که در این ساختمانها یافت میشود تا زمان دقیق آنها را بدست بیاوریم و تأیید آن را در تاریخ معماری ساختمانهای گوناگون بیابیم.

میشود حدس بزنیم که نخستین ساختمانی که روی سکو ساخته شد نخستین واحد ساختمان کارگزاری، «خزانه»، بود:[20] این ساختمان باهمان خشتهایی ساخته شده که درشوش بکار رفته‌است. آن در کوچه روبروی سربازخانه‌ی بیمرگان، نمای باشکوه آن بپلندی سی‌وهفت پا و کلفتی هشت پا سربرآورده بود. برای جلوگیری از یکنواختی، در این دیوار دراز درفاصله‌های مکرر یکی درمیان طاقچه‌های چهار پله وفرورفتگی‌های عمودی ساخته شده بود. مانند دیوارهای جدا کننده‌ی درونی، نمای ساختمان بارنگ سبز فام پوشیده شده بود. برخی از آستانه‌های درها از آجر یا از سنگ صیقلی شده بود. روی کف اطاقهای چاروشده با یک رنگ قرمز پوشیده شده بود، که چنان که دیدیم، از ویژگیهای ساختمانهای داریوش است. ستونها همه از چوب بود، روی پایه‌ی سنگی گرد پهن با قالب نیمه گرد پشت هاهی، که زیر آن گاهی زیرستونی گذاشته بودند که رویش چهار گوش بود؛ مانند ستونهای پارسگرد، روی چوب ستونها را اغلب گچ گرفته و با آبی یا سرخ روشن ونقشهای لوزی سفید رنگ کرده بودند؛ گلکهایی بهمین رنگها کناره‌ی درگاهها بود. روی تیرهای چاربر شده حصیر یا شاخه‌های خشک را پهن کرده بودند که روی آن سقف گلی کشیده شده بود؛ بنظر می‌آید که روشنی تنها از روزنه هایی بالا زیرسقف گرفته میشد.[21] اینجا، شاید، داریوش منزل کرده بود تا کاخ خصوصی‌اش باشکوه پایدار برپا گردد.

20 - Arr. *Anab.* iii. 18 (خزانه‌های پارسگرد و تخت جمشید).

21 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 16 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از پلکان بزرگ در آیگاه یه‌سکو ، دیدن کننده‌ای که باید به‌پیشگاه شاه بزرگ بار یابد از کنار توده‌های سنگ که برای ساختمان آینده آماده شده بود میگذشت و به‌پلکان دوگانه‌ی برگردان دیگری در جنوب شرقی راهنمایی میشد . چشم او نخست به‌همان نمای آن می‌افتاد که آنجا زیر کنگره های سنبر و میان حاشیه‌ای از گلبرگها نوشته‌ی یادبودی ساختمان شاهانه بایستی کنده شود . مانند نوشته های دیگر که برای این قسمت سکو درنظر گرفته شده بود ، تا امروز جای آن سفید مانده است ، زیرا پیش از آن که بتوانند آنرا بنویسند داریوش درگذشت ، و پسرش در بند این نبود که شکوه پدرش را یادآوری کند . در دو پهلوی میان این نما ، چهار پیکر از سربازان بیمرگ که نیزه ها را به‌حالت خبردار خشک روی پنجه‌های پا گذاشته‌اند بنوشته‌ی شاهانه که وجود ندارد سلام‌میدهند ؛ همه‌ی آنها کلاه خیارمدار پرسر و جامه‌ی دراز برتن و سپر دوسر گرد و میان‌باریك را در بازوی چپ دارند . بالای قاب گلبك‌دار و دربست زیر کنگره ها ، دو پیکر کوچك جانوران افسانه‌ای بالدار پنجه‌های راست خودرا به‌ستایش بلند کرده‌اند . پشت سر آنها یك رج زماد از بوته‌های رسمی شده است که جلوی یك رج پا یوران را که جامه‌های گرانبها برتن دارند میگیرد . اینها از آن ۳۴ هفت تن و خانواده هایشان هستند که دارند از دروازه‌ی بزرگ سه گانه به تالار پذیرایی میروند .

از پله‌ها که بالا میرویم چشممان به‌نخستین نمونه‌ی نماد رسمی تخت جمشید می‌افتد ، که شیری است که دارد پشت گفل و نهیگاه گاوی را که روی دو پا بلند شده میدرد . پرداختگی وحشی این صحنه که بسیار تکرار شده بطور شگفت‌آوری دربرابر پند و یادآوری زردشت برای پرستاری مهربانانه‌ی گاو مقدس ایستاده‌است . درگوشه‌های سه‌پهلوی نما رجهای دیگری از خرماهای رسمی شده دیده میشود .

درطرف بیرون دوپلکان صحنه‌ها به‌ترتیب برگردان‌است : خرماها ، شیروگاو ، یك جای باریك برای نوشته ، و سپس بیمرگان . در اینجا سربازان بیمرگ یکی درمیان ، یا با همان لباس ملی با ترکش وکمان یا با کلاه‌گرد بلند ، تنزیب ، وشلوار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیده میشوند. شمشیر کوتاه پارسی به کمربند روی ران راست بسته‌شده، و یک کماندان پیریخت از سمت چپ آویزان است. پیکر های دیگری از بیمرگان همین طور یکی درمیان دور گوشه‌ها در دو طرف شرقی وغربی پلکان هست.

در انتظار شادی‌بخش میهمانی آینده؛ بزرگان یک‌یک و دودو، هفتادوشش تن درهرطرف هریک از دوپلکان ازپله‌ها بالا میروند. ازپلکان شرقی که بالا میرویم، سمت راست ما بزرگان با کلاه های خیارمدار بلند و جامه‌های دراز هستند که یا جزئیات بیشتری ازبیمرگان نشان داده شده‌اند؛ آنها که سمت چپ هستند کلاه گرد بلند برسردارند و گاهی کمی بسمت جلو خم شده‌اند، و لبه‌ی آویزان کلاه در پشت است. یک ترکیب تنگ تا زانو میرسد و یک کمربند گره‌دار کمر آنرا نگاه میدارد، درحالی که شلوار کمی تنگ و کفشهای نوک‌تیز لباس آنها را تکمیل میکند. روی این برخی جبه‌ی سجاف‌دار تا روی پا انداخته‌اند که آستینهایش در دوکنارخالی آویزان‌است؛ این جبه‌ی سرافرازی‌ست، زیرا جامه‌ی‌دراز گروه دیگر بی‌آستین‌است. چند تن دیگرنیز گردن‌بندهای پهن‌باباریک دارند که نشان‌دیگری از سرافرازی‌ست.[۲۳] بیشتر آنها سلاحی ندارند، گرچه چند تن از آنها کماندان دارند؛ یارمای دیگر بجای آن شمشیر کوتاه یا هردو را دارند.

هنرمند ما یک حس تیزی از زندگی و یک لودگی تا اندازه‌ای سخت و زنده ولی منحرف دارد؛ برخی از درباریان خودرا گرفته وآماده کرده‌اند، دیگران در حالتهای بسیار غیر رسمی گرفته شده‌اند. آنهایی که درجبه‌اند خشک راه میروند و یک بازوی خودرا بالا نگاه داشته‌اند که لبه‌ی گرد آن نمایش داده شود. بایوران پیرتر با بادوبروت ازپله بالا میروند، یک پا روی پله‌ی بالایی و یک دست روی زانو که‌کمکی برای بالا رفتن باشد. برخی دست روی بازو یاشانه‌ی مردی که جلوی آنهاست زده اورا دعوت میکنند که کپی بزنند؛ دیگران بیازی به دعوت شدن بیارنند. چند تنی برانگیخته و ناراحت میچرخند؛ یارمای سنجیده‌تراند وآرام میگردند. یکی دست‌چپش را روی کماندان پیریخت گذاشته که ازتلوتلو خوردن

۲۳ ـ همان کتاب، ۱۱۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن جلو گیری کنند : دیگری همین خدمت را برای همراه جلویی خود انجام میدهد. یکی دست دوست خودرا دردیف پشت گرفته است . این بالارونده گان گاهی خود آگاهانه به ریش خود دست میکشند که به بینند آیا « فرشش ماهه » هنوز بطور شایانی تاب وچین ریش را نگاه داشته : گهی از ادب دور دیگری ریش همراه خودرا میکشد . همه گل میبرند ، که شایسته‌ی جشن سال نوست ؛ چند تنی گلهارا سفت و بی اندام چسبیده‌اند ؛ دیگران گلها را بو میکشند و نشان قدردانی از آنها پیداست . مردی سیب بسیار بزرگی را میبرد ؛ دیگری آن گوشه تند برگشته است که این پیشکش کمیاب را به بیند .

هرچند اثر کلی این نقشها بی پروا در سر کرم کشنده است ، باز رسمی نزدیکتر نشان میدهد که چه درشت ونابرورده انجام گرفته است . بااین نگرانی که چگونه فضای نامنظم را پر کند ، نگارگر به کار شگفت آوری دست زده است . زیر شادروانی که روی هر تخته‌ی سنگ هست ، سرهای بزرگتر از اندازه‌ی کسانی که در یک گروه هستند روی یک خط راست در یک ردیف گذاشته شده و کلاههایشان به شادروان میخورد ؛ چون پله ها بالا میرود اینها به بلندیهای گوناگون هستند و تنهایشان بیشتر کج و پیچیده به نظر می آید . سه گروه نخست هریک چهار پیکر دارد : یک پایور بلند باجبه‌ی دراز ؛ دومی تنزینی به تن دارد وباید به همان بلندی باشد ، ولی چون پای خودرا بلند کرده که روی پله‌ی بالا بگذارد ران چپش به نظر کوتاه تر می آید ؛ سومی که آشکارا کوتوله است ، برگشته و از روی شانه‌اش که به بهمای کامل نمایانده شده به پشت خود نگاه میکند ، وپای چهارمی را ، که او نیز کوتوله است وتقریباً پیکر پیشرو تندوی خودرا پنهان کرده ، لگد میکند . درسه گروهی که پس از این می آیند ، پیکر دومی ست که جامه‌ی دراز بر تن دارد . چهار گروه آخری پلکان هریک سه یا چهار پیکر دارد ، اگر چه از گروه چهارم به بعد دیگر نیمرخهای دوگانه شده نیست ، وبا یکی درمیان بودن پیکرهای گام زننده وپیکرهای بالارونده آهنگ به دست آمده است . از گوشه‌ی پاگرد یک درباری که به گردن بندی آراسته است برگشته به پایورانی که بالا می آیند میگرد . ازین پس دیگر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشکل قدهای گوناگون که بالا رفتن پله‌ها پدید آورده بود درمیان نیست. گروه‌بندی پنج پنج است، پیکر سومی جبه پوشیده و دو پیکر آخری پیکرهای دوگانه شده است.

اگر با دقت بیشتر به جزئیات بنگریم، بی برابری تصویر نگارگر در برابر برداز نشدگی آنها بیشتر آشکار میشود. گذشته از کجی و پیچیدگی ساقها، ران، و شانه، می بینیم که هیچ درمیان نیست و بازو پیکر است به دست چسبیده، میان شست وانگشتان فرق گذاشته نشده، بندهای انگشت باخراشی نموده شده، و بیش از این برای نشان دادن جزئیات دست کوششی نشده، ریش و سبیل زشت و چین و تاب آنها درشت و ناپرداخته است، و به بازوها از پشت چینهای پارچه شکل داده شده است. چینهای جامه‌های دراز در دو طرف دستها آویزان است؛ پایین درمیان دامنها چینهای گردی افزوده شده و پای افزارهای چرمی گرد قوزك پا بسته شده است. ساقه‌ی کلها هرگز بطور شایسته به کلک پیوست داده نشده، و کلک چون یك دایره‌ی ساده یا حتی چهارگوش باز نموده شده و گاهی با خطهای بریده پر شده است. پیکر تراشان پارسی هنوز طرح و حالت را بر پایه‌ی اصولی منظم نکرده بودند. پرداختگی فنی هنر عالی هنوز فرا نرسیده بود. بهر حال هنوز نشانی از رکودی که پیکر تراشی هخامنشی سرانجام در آن افتاد دیده نمیشود.[۲۴]

در پاگرد بالا که دو پلکان آنجا به هم میرسند، درباریان از پیش رجهای پیمرگان میگذرند، که همه جامه‌های دراز و کلاههای خیاره‌دار، و حالت خشك دارند که از یك سپاه با انضباط سخت حکایت میکند؛ یك دسته سپر همراه دارند، دیگران ندارند. مهمانان اکنون به ساختمان دروازه‌ی بزرگ سه‌گانه رسیده‌اند. مانند ایوان جفتش در جنوب، ایوان شمالی با دو ستون با ریك پرشکوه نگاه داشته شده؛ نیمه‌ی پایین هر ستون خیاره‌دار است، و بالا پشت سر هم یك غنچه‌ی پُر پر، یك رشته از چهار ماریپیچ عمودی، و یك سرستون است که از پشته‌ی دو گاو با سر انسان درست

۲۴ ـ دوبند آخر بر پایه‌ی نسخه‌ی ماشین شده‌ی کتاب زیر نهاده شده است: Cleta Margaret Olmstead, « Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art » (1930), pp. 4 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده که پشت به پشت یکدیگر زانو زده‌اند . گردا گرد دیوارهای ایوان برای آنها که از بالا آمدن پله‌ها خسته شده‌اند جای نشستن است .

زیر نماد اهورمزد ، داریوش خودش باچوبدستی و نیلوفر بیرون می‌آید که مهمانان را خوش آمد بگوید و بسرکان را سامان به بندد : دو پیشکار کوچکتر پشت او هستند که آفتابگیر زرین[۲۵] و عکس یران را بالای سرار نگاهدارند و دستمالی را که رسم آسوری برای بکاربردن شاه اختصاص داده بود همراه ببرند . پشت سر داریوش دروازه‌ی بزرگ سه‌گانه است که آسمانه‌ی آن باچهارستون بلند نگاهداشته شده . درغرب ایوان جنوبی اطاقهایی برای پیشکاران است .

بیشتر بسوی جنوب پلکان کوچکی‌ست . در طرف بیرون آن بسرکان با جامه‌های دراز گام به گام به ردیف بانیزه روی پنجه‌ی پا ایستاده‌اند و ترکش و کمان بر پشت دارند . نقشهای طرف درونی پلکان روشن میسازد که مقصد تالار مهمانی‌ست . پیشکران از پله‌ها بالا میروند و یکی درمیان جامه‌های دراز و تزیین دربر دارند ؛ یك گروه دستمال پیچیده بر سر دارند که نوار پهنش زیر چانه آورده شده و لبه‌ی آویزان روی گردن دارد ، گروه دیگر باشلیق دارند که آن نیز زیرچانه می‌آید . زیر بغل یکی یك بزغاله‌ی پرجنب‌وجوش‌ست که دستهایش را سفت گرفته‌اند که آرام باشد ؛ دیگری برهای زیر بازویش می‌برد . روی شانه‌ی یکی می‌بینیم یك مشك بزرگ شراب انداخته ، ولی نوشابه های کمیاب‌تر با دقت در پیاله های دربار برده میشود . خوراك پخته زیر سرپوشی که روی آن فشار آورده شده گرم نگاه داشته میشود . این چشم‌انداز اشتها آور بایستی برای حتی آهسته‌ترین مهمانها بهشتاب آورده باشد .

مانند نقشهای برجسته‌ی پلکانهای بزرگ ، کار روی این نقشها نیز بی پروا ولی بدون دقت بسنده به جزئیات است . چشمها خیلی درشت است و از روبرو تمام نشان داده شده . پلکهای چشم گشاد مینمایند ، دهنها راست و دستها بزرگ و بی‌اندام است .[۲۶]

25 - Plut . *Themistod.* 16, 2 .

26 - C. M. Olmstead, *op. cit.*, pp. 47 - 48 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازنوشته‌های همزمان آگاهی بیشتری در باره‌ی این « بزمهای میگساری » شاهانه به دست می‌آوریم.[۳۷] بزرگترین آنها مهمانی‌ای بود که درجشن زادسوران شاه داده میشد. دراین روز شاه سرخ‌را روغن‌مالی میکرد وپیشکشهایی به پارسیان میداد؛[۳۸] گفته‌شده است که در چنین روزهایی میشد که شاه تاپانزده هزار مهمان داشته باشد و چهارصد قنطار خرج کند.[۳۹] از آنهایی که خوانده میشدند که باشاه ناهار بخورند، بیشترشان بیرون جلوی دیگران میخوردند، و چند تنی که بیشتر طرف لطف بودند درون همخوراك شاه می شدند. حتی آنگاه نیز شاه تنها در اطاق جداگانه‌ای ناهار میخورد که با پرده‌ای « سفید وسبز ولاجوردی که باتوارهایی از کتان نازك و دیبای ارغوانی بسته شده بود »[۴۰] پوشیده شده بود و از میان آن شاه میتوانست دیگران‌را ببیند ولی‌خودش‌دیده نمیشد. فقط درجشنهای بزرگ همگانی درتالار بزرگ همه باشاه برسرخوان می‌نشستند.

چون شاه « بزم‌می »[۴۱] برپا میکرد، آزادگان و بزرگان مانند بیش جدا میخوردند ولی سپس خواجه سرایی آنهارا فرامیخواند وبار می‌یافتند که‌در پیشگاه شاهانه بنوشند. آنها بر « فرشی از سنگهای کبود، سفید، سیاه، و سرخ »[۴۲] می‌نشستند، وشاه برتختی که پایه‌هایش زرین بود می‌آرمید.[۴۳] نوشابه‌ی شاهانه‌را، پس‌ازآن که پیشخر رسمی آن‌را می‌آزمود،[۴۴] بایور بلندپایه‌ی درباری، خواجه‌سرای پیاله‌بر،[۴۵] درجام‌زرین[۴۶] فرا می‌برد. آزادگان ازباده‌های همگانی‌تر می‌نوشیدند، وسرورشان ازمی ویژه که فرآورده‌ی انگور خالیبون[۴۷] بردامنه‌ی آفتابی بالای دمشق[۴۸] بود برخوردار میگشت. پس از بزم، گاخدار شاه سرافراز بود که سرور

۲۷ ـ استر ۵ : ۶.

۲۸ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۱۱۰.

29 - Deinon, Frag. 19 (M); Athen. iv, 146 C.

۳۰ ـ استر ۱ : ۶.

۳۱ ـ استر ۵ : ۶ ؛ ۱ : ۵ و پس‌ازآن.

۳۲ ـ استر ۱ : ۶.

۳۳ ـ استر ۱ : ۶ ؛ نیز

Duris, *Hist.* vii, Frag. 5 (J)

۳۴ ـ استر ۱ : ۷.

۳۵ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳۴، ۷۷ ؛ گزنوفون، هلنیکا، دفتر ۷ : ۱۰ ؛ ۳۸ : نحمیا ۱ : ۱۱.

36 - Phylarch., Frag. 43 (J); Suid. *s. v.* «Edeatroi.»

۳۷ ـ سترابو، دفتر ۱۵، ۳، ۲۲.

38 - Poseidon., Frag. 68 (J).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میزدهی خودرا بخوابانند.[39]

معمولا شاه تنها ناشتا و ناهار میخورد، گرچه گاهی میشد که شهریاران و بسرانش بداو میپیوستند. بر سر خوان زنان اندرون اورا با آواز ونواختن چنگ، یکی تنها ودیگران باهم، سرگرم میکردند.[40] هزاران حیوان هر روز در دربار شاه کشته میشد؛ سیاههی آنها اسب، شتر، گاو، خر، آهو، شتر مرغ عربی، غاز، وخروس دربر دارد. مقدار نسبتاً کمی بیش هر مهمان گذاشته میشد که میتوانست هرچه را نخورده به خانه ببرد. این کار ولخرجی وزیاده روی نبود، چون بیشتر این خوراکها بجای پرداخت ماهیانه به نگاهبانان بیمرگ وسربازان سپك سلاح که در حیاطها خدمت میکردند داده میشد. برای گرامیترین آزادگان رسم بود که فقط ناهنارا باشاه بخورند که بتوانند بعداً به همین روش از مهمانان خود پذیرایی کنند. همهی خوراکها را روی خوان میچیدند، وپس از غذا افسری که کاردار خوان بود آنچه را که میماند بهبندگان وپیشکاران میداد که پرداختی دربرابر خدمتگزاری آنها بود.[41]

در همین هنگام داریوش داشت نشیمنگاه دائمی خود را که از دیوار غربی بر جلگه پرتگرنده بود میساخت. این ساختمان روی سکوی جداگانهای ساخته شده، و برخلاف بیشتر ساختمانهای تخت جمشید، نمای آن به جنوب است که آفتاب زمستانی را بگیرد؛ دو رج از چهار پایستون سنگی هنوز بازمانده که جایگاه ستونهای چوبی را که زیر آسمانهی ایوان بوده روشن میسازد. از پشت نردههای ایوان، داریوش میتوانست یك چشمانداز زیبایی از جلگه سمت تپههای دور داشته باشد. در هر دو سر ایوان جزر پیش آمدهی یك پارچهای است که برش آن نشان میدهد جای نهادن تیرهای سقف بودهاست. درگاهها را، زیر قالبهای توگرد قاشقی و خایدیس - و - پیکانی، سه پر در قاب سه ایزاره، دو پیکر بسیار بزرگ بیمرگان نگاهبانی میکنند. در دیوارهای خشتی طاقچههای سنگی یك پارچه جای داده

39 - Diod. xi. 69. 1; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 D.

40 - Musicians, Parnades (Athen. xiii. 608 A); Suid. s. v. « Mousourgoi. »

41 - Heracleides of Cumae, *Pers.* ii (*FHG*, II, 96).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده، که آنها نیز زیر قالبهای قاشقی ست، و با نوشته‌های کوچك زیور یافته است. در آیگاه تالار بزرگ، که در دو پهلویش پنجره‌های خوب صیقلی شده‌است، داریوش را زیر آفتاب گیر نشان میدهد، و نوشته‌ای جایگزین نماد اهورمزد شده‌است.

سه رج هریك از چهار ستون چوبی آسمانه‌ی این تالار مرکزی چهار گوش را نگاه میداشت. روی تنها دری که به شرق باز میشود شاه به شیری که روی دو پا بلند شده خنجر میزند؛ روبرو، شاه باجانوری که سرشیر، چنگال شاهین، ودم کژدم دارد می جنگد. روی یك لنگه در در این دیوار کشمکش با گاو نقش شده‌است. سمت شرق و غرب اطاقهای خصوصی دیگری هست، کوچك و باریك، که در آنها دو طرف گذرگاههای تنگ شاه را نشان میدهدکه با بچه شیری که زمانی گیلگمش بابلی آنرا دربند آورده بود گلاویز شده و میخواهد به آن خنجر بزند.

اطاقهای خصوصی‌تر دیگری در شمال است که از دو در به‌آنها راه می یابیم که پهلوی درگاههای آنها صحنه‌ی شاه با چوبدستی وگل و پیشکاران بامگس‌پران و دستمال نقش شده است. این اطاقهای خلوت خصوصیتشان از نقشها پیداست. در یك کنار درگاه پسری‌را بسیار زیبا کشیده‌اند که مویهای کوتاه تا بدارش با یك نوار سربند بسته شده ودر گوشش حلقه است؛ دریك دست یك عطردان مرمرنازك بلند میبرد؛ روی دست دیگرش دستمالی گذاشته شده است. آن طرف‌در گاه روبروی این نقش، مردی اخگردان و سطل دردست دارد. قسمتهایی از این کاخ به‌اندازه‌ای خوب صیقلی شده که نام کنونی‌اش، «تالار آیینه»، بخوبی در خور آن‌ست.

روبروی درگاه گاودار درگاه دیگری به همان اندازه باریك است ودوپیکر بسیار بزرك از بیمرگان از آن نگاهبانی میکنند. از این درگاه پلکان کوچکی باز میشودکه به‌سطح پایین‌تری بالای دیوار پربست غربی میرود. نقشها ونوشته‌های جبهه‌ی جنوبی از داریوش نیست بلکه ازپسر اوست. اکنون از همه‌ی ساختمانهای داریوش روی سکوی تخت جمشید دیدن کرده‌ایم.[۴۲]

۴۲ ـ درباره‌ی نوشته‌ها نگاه کنید به Weissbach, *op. cit.*, pp. 80 ff.; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.). *A Survey of Persian Art*, I, 371.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل چهاردهم

شاه خورده‌فروش

هرودوت، آن داستانگوی بزرگ، به ما آگاهی میدهد که کورش و کمبوجیه باج رسمی بر گردن مردمان زیردست خود نگذاشتند و یا دریافت پیشکش خرسند بودند. ولی داریوش باج و مالیاتهای دیگر گذاشت، و ازینرو اورا «خورده‌فروش» خواندند.[1] مانند بسیاری دیگر از داستانهای این تاریخ‌نویس که ظاهراً نکته‌ای در آنها یافت نمیشود، بیان حقیقی آنها فقط از روی آگاهیهایی که به تازگی بدست آمده به دست می‌آید. داریوش نه تنها یك دادگذار و کارگزار بزرگی بود، بلکه به‌نسبت آگاهی و روشنفکری‌اش، یك کاردان برجسته‌ی مالی بود.

معین کردن میزان وزنها و اندازه‌ها

در میان پادشاهان باستانی کمتر فرمانروایی می‌یابیم که مانند داریوش باین خوبی دریافته باشد که کامیابی یك ملت باید بر بنیاد اقتصادی سالم گذاشته شود. داریوش میدانست که نخستین بایسته، یك دستگاه منظم وزنها و اندازه‌هاست. چنان که دیدیم،[2] «پیمانه‌ی شاه» (تقریباً برابر با بوشل امریکائی) داشت جایگزین پیمانه‌های خصوصی گوناگون ملکداران میشد؛ نکته‌ی مهمی‌ست که

۱ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۸۹.

۲ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۰۸ این کتاب.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پایان پادشاهی داریوش این کار جایگزین کردن تقریباً به پایان رسیده بود. یك نمونه‌ی رسمی از «ارش شاه» در دست داریم، که مانند خط کشی از سنگ آهك سیاه درست به درازای هیژده اینچ است، و نام و عنوانهای داریوش روی آن اصل بودن و اعتبار آن را نشان میدهد.[۳] سه پادشاه آسوری ـ تگلات پیلسر سوم، شلمنصر پنجم، وسنا خریب ـ وزنه‌های برنگی به شکل شیر فراهم کرده بودند، که روی آنها به آرامی نامشان و شماره‌ی «منه» (یا «پوند») ای که وزن داشتند کنده شده بود، و با افزودن «از آن شاه» به نوشته‌ی روی آنها، آنها را قانونی و رسمی ساخته بودند.[۴] چنین شیری ولی سنگین‌تر درشوش یافت شده، نزدیك به وزنه‌ی بزرك برنگی که زمانی به ایولون برانخیدی هدیه شده بود؛ آن نیز دسته‌ای دارد که بوسیله‌ی آن برای وزن کردن آنرا روی ترازو میگذاشتند، ولی وزن زیادش ـ ۴۶۵ پوند ـ نشان میدهد که بایستی هفت قنطار باشد.[۵] وزنه‌ی شیر دیگری در ایدوس در هلسپونت پیدا شده؛ بر آن به آرامی نوشته شده است: «درست میزان با شهرستان شاه» و وزنش نشان میدهد که واحد آن قنطار اوبوئی ست.[۶]

داریوش نیز وزن دیگری را به نام «کرشه» در آورد. چند وزنه‌ی زیبا ـ صیقلی شده و نوشته‌دار پیدا شده است: در گنجینه‌ی تخت جمشید، در کرمان، و در جاهای دیگر. این وزنه‌ها به شکل هرم کوچکی ست که سر آنها پاکیزه کرده شده است. از نمونه‌ای که در گنجینه‌ی تخت جمشید پیدا شده، می بینیم که وزنش اندکی کمتر از بیست و دو پوند، یکصد و بیست کرشه است، که متوسط اندکی آن میگوید که برابر بیست «منه» یا «پوند» چربتر است.[۷] از دوره‌های بیشتر و دیرتر مقدارهای زیادی وزنه به شکل اردك به دست آمده؛ چنین وزنه‌ای از سنگ آهکدار

3 - M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), pp. 253 - 54.

4 - *CIS*, Vol. II, Nos. 1 ff.

5 - O. Lampre, in *Recherches archéologiques*, III («Mem.,» Vol. VIII [1905]), 175 ff.; M. C. Sontzo, in *ibid.*, IV («Mem.,» Vol. XII [1911]), 38 - 39.

6 - *CIS*, Vol. II, No. 108; نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۱۰ این کتاب

7 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), p. 62; وزنه‌هایی که پیش از آن به دست آمده بود در Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. xxii - xxxiii, 104 - 5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفید یاسایه‌های خاکستری وصورتی نیز در گنجینه یافت شده ؛ وزن آن پیرامون نیم گرمه است.[8] جالب است که در آن سر دیگر شاهنشاهی ، در الفانتین در مرز جنوبی مصر ، سربازان مزدور یهودی وام خود را « از روی سنگ (وزنه) شاه » میپرداختند . کوچکترین وزن «هلور» (حبه) بود ، که از بابل همزمان نیز با آن آشنا هستیم .[9] ده «هلور» یك «چارك» میشد ، چهار «چارك» یك شکل ، و ده شکل یك گرمه .[10]

پرورش سکه‌زدن ؛ تعیین میزان سکه درزمان داریوش

ولی وزن کردن فلزهای گرانبها همچو صورتی از دادوستد پولی درهمان زمان هم کهنه شده بود . در حقیقت ، پول سکه در بخشهای پیشرفته‌تر شاهنشاهی که دیرزمانی بود سکه میزدند چیز تازه‌ای نبود . در همان آغاز تاریخ نوشته ، بابل از مرحله‌ی دادوستد باجنس گذشته و به‌یك پایگاه اقتصادی پیش‌رفته‌تری رسیده بود که همه‌ی پدیده‌هایی را که به‌نظر ما برای یك اقتصاد پولی ناگزیر است نشان میداد. خود نوشتن ، یا برآمدن چنین اقتصادی بستگی دارد ؛ همان لوحهایی که نخستین نمونه‌های آن چه را که میتوانیم خط نوشته به شمار بیاوریم به ما میدهد یك نوع برقه‌ی « چوب خط » است که یك رشته عکس‌نگاریهای ابتدائی‌ست و کهنه‌ترین دفترداری را بما نشان میدهد .

نخستین واحد دادوستد « پیمان » جو بود . پس از چندی میشد فلزهای گرانبها را گاهی جایگزین آن کنند . این فلزها را مرتب وزن میکردند ، وزمانی که سکه زدن آغاز شد نامهای سکه ازروی دستگاه کهن‌تر وزن کردن گرفته شد . یکصدو شصت « شه » یك « شقلو » میشد ، که به‌صورت « شکل » توراتی باآن بیشتر آشنا هستیم . شصت شقلو یك « منه » میشد وشصت منه یك « بلتو » یا تلنت [قنطار] میشد . بزرگترین واحد ، تلنت ، شصت وشش پوند بود ؛ پس « منه » درست یك‌خرده

8 - Schmidt, *op. cit.*

9 - J. P. Strassmaier, *Babylonische Texte : Darius* (1897), Nos . 119, 173 .

10 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), pp. xxx-xxxi .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از پوند امریکائی سنگین‌تر بود. ولی «شکل»، وزن سیم آن ارزش سکه‌ای پیرامون یك چهارم دلار به شهروای کنونی داشت. گرچه البته باید به یاد داشته باشیم که ارزش خرید آن در آن زمان کهن چندین برابر بیش از اکنون بوده‌است.[۱۱]

در آغاز هزاره‌ی دوم، حساب بر شکاه خورشید بغ در سیمار با «دایره» یا «سرشمش» که از سیم بود شماره میشد، که نخستین اشاره به پول سکه زده است. پنج سده پس از آن، نقشهای برجسته‌ی مصری تاراج یا باج را به‌صورت حلقه‌هایی از سیم که وزن میکنند نشان‌میدهد. کمی پس از آن، آسوریها سیم را برای وامهای بسیار مهم به کار میبردند و در دادوستدهای کوچکتر سرب به کار میرفت. سیس مس جایگزین سرب شد، و بعدها برنگ جای مس را گرفت. سناخریب وصف میکند که به چه آسانی کاوهای برنگی بزرگ را به‌قالب میریخت، و میگوید: «یکجور گلی ساختم و برنگ را در آن ریختم مانند ساختن سکه‌های نیم شکلی.» سکه‌های کوچك سیم به‌نام «سر اشتار» در وامهای کشاورزی که در زمان پادشاهان دیرتر آسوری داده میشد یاد شده‌است؛ شکل آنها را میتوان از سکه‌های سیم مهر شده که دراشور از زیر خاك بیرون آمده دریافت.[۱۲]

سرایندگان باستانی یونانی درباره‌ی پاکتولوس، که زر فراوان داشت و در سارد پس پایتخت لیدیه روان بود، می‌سرائیدند. زری را که از کوه تمولوس شسته میشود هنوز میتوان بازیافت، ولی با افزایش دستمزد کارگر، دیگر شستن آن سودی نمی‌آورد. با یك مقدار نسبتاً زیادی از این فلز گرانبها، و با کارگر برده‌ی ارزان که در دسترس داشتند، شگفت نیست که در اوایل سده‌ی هفتم پادشاهان لیدیه آغاز سکه‌زدن کردند، همان هنگامی که شاهان آسوری برای سکه‌های نیم شکلی‌شان خودمختاری میکردند و بزرگان «سر اشتار» وام میدادند. روشهای درست جدا کردن زر از سیم کم ارزش‌تر هنوز کشف نشده‌بود، و نخستین سکه‌های لیدی از فلزی از آمیخته‌ی

11 - Waldo H. Dubberstein, «Comparative Prices in Later Babylonia (625-400 B. C.),» *AJSL*, LVI (1939), 23.

12 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 321, 537-38, 563 ff.; cf. Dubberstein, *op. cit.*, p. 22.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زر و سیم به‌عیارطبیعی بودکه از ٤٠ تا ٦٠ درصد زر داشت . روی سکه نشان لیدی، پیشتنه‌ی یك شیر غرّان، را داشت ، و پشتش فقط یك چهارگوش فرورفتگی جای‌مهر را داشت که نشان ابزار مهر زدن بود .[۱۳]

ازلیدیها یونانیها هنر سکه زدن را آموختند .[۱۴] آنها بایستی نام وزنه‌ها را نیز آموخته باشند ، زیرا «بلتو» به «تالانتون» ، «مَنه» به «مْنه» ، و «شقلو» به «سیگلوس» برگردانیده شد ، و «سراشتار» «ستاتر» شد . «ستاتر» واحد نوین‌لیدی شد ، و وزن آن پیرامون ۲۱۷ گندم بود . پول خورد را نیز به‌صورت یك‌سوم ، یك ششم ، یك دوازدهم ، یك بیست‌وچهارم ، یك چهل‌وهشتم ، وحتی یك نودوششم یك ستاتر فراهم کردند . پیداست که سکه‌زنی برپایه‌ی دستگاه شصتائی بابلی نهاده شده بود ؛ سکه‌های یك نودوششمی به‌اندازه‌ای کوچك بود که هر کدام یك خرده بیش از دو گندم وزن داشت .

باز پسین شاه لیدیه ، کروسوس ، با بکار رفتن نامش در غرب همچو یك نام همگانی به‌معنای میلیونر ، جاودانی شده است . این جاودانی بودن را او مدیون اصلاحات پولی برجسته است . لیدیها یك روش نوینی را برای پالایش زر پرورده بودند ، و کروسوس بر آن شد که این دانش را برای سکه‌زدن هم به زر وهم به سیم به‌کار برد . از آنجا که ستاتر اکنون زرناب بود ، فقط با عیار بسنده که فلز را در برابر گداختن سخت کند ، ارزش افزوده‌ی آن همراه با کاهش وزن بود، که پیرامون ۱٦٤ گندم بود . یك طرح نوینی برروی این‌سکه ، که شیری روبروی گاوی بود ، ازاین اصلاح آگهی میداد . واحدهای کوچکتر سکه‌ی زر ازین پس محدود به نیم و یك سوم ستاتر شد . وزن ستاتر های سیمین به ۱٦۳ گندم کاهش یافت ، ولی نیم ستاتری مردم پسندتربود وبه‌صورت سیگلوس یونانی درآمد . سکه‌ی یك‌دوازدهم ستاتر پیشینی‌ی « اوبول » شد ، که یونانیها آن را در لپ خود بجای کیف همراه می‌بردند .

13 - Barclay V. Head, *Catalogue of the Greek Coins of Lydia* (1901).

۱٤ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۹٤ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سکه‌های زر موسوم کروسوس که اتفاقی از تاراج بدست سربازان اسکندر جان بدر برده‌اند در گنجینه‌ی تخت جمشید یافت شده. این سکه‌ها نیز در نهاده‌ی بنیادی که داریوش زیر ایوان گذاشته پیدا شده‌اند.[15] پس این سکه‌ها گواه بر آن است که سکه‌زنی داریوش از کجا گرفته شده. دولتهای یونانی کیزیکوس، میتیلنه و فوکیا از همان روش سکه‌زنی کهن لیدی با فلز آمیخته‌ی زر و سیم به‌عیار طبیعی پیروی میکردند. «کیزیکن» رنگ پریده‌ی آنها به‌آسانی از زرد پررنگ «ستاتر های نوین داریوش» باز شناخته میشد. «داریک»های ۱۲۹ گندمی ($\frac{1}{4}$ ۲۳ قیراط ویژه، ۹۸ درصد زر ناب» بود. برای واحد سکه‌ی سیم، داریوش نیم ستاتر، همان شکل یا سیگلوس، را بهتر میدانست که برای آن همان وزن کهنش را، که ۸۴ گندم بود، نگاه داشت. این سکه‌ها نیز از سیم بالایش شده، بیش از ۹۰ درصد ویژه بود. سکه‌های خوردتر سه‌یک، چهاریک، شش یک، و دوازده‌یک بود. زر بهمیزان «اویوئی» بود، و سیم با تلثت [قنطار] بابلی، که ۷۸ مینای «اویوئی» وزن داشت، شمار میشد. نسبت سیگلوس برابر یک داریک بود، و نسبت سیم به‌زر ۱۳٫۳ به یک بود.[16]

داریوش نیز نوع سکه‌ها را برای جانشینان خود معین کرد. روی سکه شاه لاغر بالایش، در حالت نیم دوان، نیم‌خم شده است. او جامه‌ی شاهانه بر تن دارد، و بر سرش که کمی خم شده تاج جنگی‌ست. در دست راستش نیزه‌ی تهکافتی را که نوک آن پایین است از روی شانه‌ی راستش چسبیده؛ روی شانه‌ی چپش ترکشی‌ست، و در دست چپش کمان زه داری‌ست که به‌این سکه‌ها که اغلب برای رشوه‌دادن به‌سیاستمداران یونانی به‌کار میرفت نام «کمانگیر» داده بود. بعدها در نوع دیگری از این سکه‌ها یک خنجر کوتاه آخته افزوده شد. مانند سکه‌های کهن‌تر لیدی، پشت آنها فقط چهارگوش جای مهر را دارد؛ سکه‌های سیمین فقط نشان جای ابزار مهر را دارد. از مقدار هنگفت فلزهای گرانبها که همچو باج دریافت میشد، فقط

15 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 76-77.

۱۶ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۸۹، ۹۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدار کمی را سکه میزدند، و مانده‌ی آن به‌صورت شمش اندوخته میشد.[17]

اصلاحات پولی در شمار کمی از جمعیت شاهنشاهی تأثیر داشت. در جاهای دورافتاده و مرزی دادوستدی که آهسته جریان داشت مانند گذشته با جنس انجام میگرفت. درملکهای بزرگ کنار نیل و دجله پژواك معامله‌های پولی را در واژه‌هایی که در سندهای سوداگری به کار رفته می‌یابیم؛ ولی این کار بیشتر صرفاً برای دفترداری بود، وشك است که روستائیانی که زمین شخم میکردند هرگز دست به پول حقیقی زده باشند. حتی پیشه‌ورانی که در ساختمانهای شاهانه کار میکردند معمولا جنس میگرفتند، گرچه مزد آنها بامیزان پول حساب میشد.

تنها بازرگانان سود می بردند. داشتن یك میزان ثابت ارزشها واطمینان این که سکه‌هایی که رواج بود وزن وعیار یکنواخت داشت، برای آنها مزیتهای روشنی داشت. بااین حال، فرمانروایان شهرهای بازرگانی برتری میدادند که سکه های خودشان را بزنند که نشانی ازاستقلال محلی باشد. به این ترتیب داریك وسکه های فرعی آن اهمیت داشتند، نه این اندازه خود بخود، بلکه ازحیث این که میزان سکه های محلی از روی آنها معین میشد. جاهایی که این سکه های مستقل را می‌یابیم مرکز دادوستد است، بویژه شهرهای بزرگ بازرگانی درفنیقیه ویونان. ولی اینها درست همان شهرهایی‌ست که تاریخشان بیش از همه کنجکاوی ما را برمی‌انگیزد؛ برای آن تاریخ این سکه‌های مستقل بسیار چیزهایی که تازه ومهم است به‌ما میدهند.

تعیین میزان ارزشهای فلزهای گرانبها بستگی نزدیك بااصلاح پولی داریوش داشت. یك لوح راه گم کرده از گنجینه‌ی داریوش ــ که این طور پیش آمده که تنها لوحی‌ست که به اکدی حفظ شده ــ شدت و تندی این ارزش گذاری نو را، و همچنین بیدادی را که ممکن است مالیات‌دهنده در این جریان بکشد، روشن

17 - *Ibid.*, iv. 166; vii. 28; G. F. Hill, *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), pp. cxx ff.; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part I (1907), 250 ff.; *ibid.*, II, Part II (1910), 37 ff.; cf. K. Regling, *Klio*, XIV (1914), 91 ff.; J. G. Milne, *JEA*, XXIV (1938), 245 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشان میدهد .

در سالهای پانزدهم و بیستم داریوش (۵۰۷ـ۵۰۳) ، چهارتن ، ظاهرا از طرف گروههایی که از آنها وصول کرده بودند ، باج خود را به خزانه‌ی شاهانه پرداختند پولی که آوردند عیناً همان بود که در بازار آزاد رواج بود ، و بنا براین با عیارهای گوناگونی بود که تا آن زمان بازرگانان می پذیرفتند . باید امید داشته باشیم که باج دهنده گاهی عیار آنها را بیش از پذیرفتن در داد و ستد آزمایش کرده باشد ، گرچه پیداست که چه بسا این کار را نمیکرد . بهرحال ، خزانه آنها را به ارزش اظهار شده دریافت نکرد ، بلکه آنها را بالایش کرد ، و سند ما گواه بر کم کردن ارزش آنهاست . نخست ارزش نامانده‌ی سکه هایی که برای پرداخت باج داده شده یاد گردیده ، آنگاه طبقه‌ای که این گونه سکه های گوناگون در آنها می‌افتاد داده شده ، مانند سیم ناب یا سفید ، سیم درجه ی دو ، و سیم درجه ی سه ، سپس آن چه برای هر سکه‌ی ده شکلی کم میشده از روی « کرشه » ی رسمی ، و سرانجام ، جمع کسری از پرداخت همه‌ی باج ذکر شده است . در پانویس لوح هنوز میتوانیم اثر رقمهایی را که نویسنده با آنها حساب کرده ببینیم و ممکن است نشان دهد که شمارگری او همیشه درست نبوده است .

برای نمونه ، در ۳۰ دسامبر ۵۰۲ ، ایندوکا ، مادر توتو ، سرپیشکار بازرگانان در یک شهر ایلامی مانند شوش ، باج قابل توجهی بمبلغ چهارده و پنج ششم « پوند » سیم پرداخت ، بااین فرض که تمام آن سیم سفید بود و نخستین قسط باجی بود که باید بپردازد . ولی زمانی که بالایش شد ، ارزش آن یک‌چهارم شکل در هر ده‌شکل سیم کاهش یافت ، که جمع کل زیان نیم‌پوند و دو شکل شد ، و این بایستی جبران میشد . یک پرداخت دوم با سیم درجه‌ی دو ، به مبلغ نه « پوند » و پنجاه‌وسه شکل کسری بیشتری پیدا کرد ـ یک چهار یک شکل و یک‌هشتم در هر سکه‌ی ده شکلی ؛ و در پرداختی با سیم درجه‌ی سه به مبلغ پنج « پوند » و سه شکل ، کسری آن به یک‌دهم رسید . پس در یک پرداخت کل باج به مبلغ بیست‌و نه « پوند » و چهل‌و شش شکل ، این یا نو یک « پوند » و بیست و چهار و یک چهارم شکل ، یا نزدیک به ۵ درصد ،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسر آورد! پانصدی مادی، «پسر چوپان»، نیز دریافت باجی به مبلغ چهل و دو «پوند» و پنجاه شکل، به همین اندازه کسری داشت. شگفت نیست که باج‌دهندگان بدبخت داریوش را «خورده‌فروش» میخواندند![18]

بالا بین کسر کردن سنگین، سکه‌های پست‌تر به هیچ وجه از بازار بیرون نرفت. در این باره پاپیروسهای الفانتین بویژه اهمیت دارد. دوبار به سکه‌های نوین اشاره شده، در ۴۷۱ و ۴۱۱، که از «سیم بالایش شده» میشنویم.[19] از این گذشته، از تمام دوره‌ای که پاپیروسها حفظ شده، مرتب این دستور رسیده که پرداختها باید «از روی وزن شاه» باشد، ولی با کسر کردن «دو چهاریك (شکل) در هر سکه‌ی ده شکلی» یا «دو چهاریك در هر کرشه»، که بازماندن سکه‌هایی را که وزن درست داشتند ولی با کمی عیار آنها بسنده نبود نشان میدهد.[20]

دیوانسرای داریوش، که در برج دیوار پیدا شد، به سال بیست و هشتم او پایان می‌یابد. در سال سی‌ام او (۴۹۲)، لوحهایی در گنجینه می‌یابیم.[21] دگرگونی دستورها گواه دیگری بر اصلاح پولی‌ست: «به فلان بگو: برد کام میگوید: این اندازه کرشه، این اندازه شکل سیم، به فلان کس به نام ... در پارس بده.» ولی در حالی که دفترداری از روی سکه هاست، پرداخت واقعی به خوراك و نوشابه بود: «گوسفند و آبجو را ببرند، یك گوسفند یا سه شکل، یك جوشك با یك شکل.» ماههایی که برای آنها پرداخت میشد و سال پادشاهی داده شده، گرچه تمام پادشاه افتاده است. گاهی شك روا نیست: «داریوش شاه فرمان داد که به آنها داده شود.» چون همه‌ی لوحها به ایلامی نوشته شده، طبیعی‌ست که نویسنده نام ایلامی داشته باشد؛ ولی بیشتر مهرها به خط پارسی‌ست؛ یك مهر به آرامی‌ست، اگرچه نام دارنده‌ی آن به پارسی درست است که با صفت یزدانی «ارته» آغاز میشود.[22] وقتی

18 - George G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* (1947).

19 - Cowley, *op. cit.*, Nos. 5 and 28.

20 - *Ibid.*, No. 6 (of 465) and No. 25 (of 416) برای نمونه.

21 - Cameron, «Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions,» *JNES*, I (1942), 218.

22 - Cameron, *Persepolis Treasury Tablets.*

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزدی را که باین کارگران کاخ داده میشد با کارگران معمولی روزمزد در بابل مقایسه کنیم، می‌بینیم که کارگرانی که در ساختمانهای تخت جمشید کار میکردند مزایائی نداشتند.

ذکر گونیهای جمعیت

از بررسی سطحی انبوده های لوح که در بابل به دست آمده و در زمان پادشاهی داریوش نوشته شده چنین برمی آید که سوداگری مانند معمول جریان داشته است. بازرسی نزدیکتر نشان میدهد که باوجود تکرار یکنواخت دستورها، تحولهای مهمی را میتوان بو برد.

حتی سیاهه‌ی خشک نامهای گواههای عادی ارزش خواندن دارد، زیرا ازین راه آگاهی از دگرگونیها در جمعیت به دست می آوریم. در میان آنها به پیمان و نوه‌های نمایندگان خانواده‌های بزرگ برمیخوریم که با آنها درزمان کوروش آشنا شده‌ایم. بسیاری ازاین خانواده‌ها را بادلیلهایی گمان میکردیم هردانی بنیاد گذاشته بودند که زبان اصلی شان آرامی بود: بودن نامهای آرامی بیشتر در نسلهای بعد این گمان مارا تقویت میکند. بودن «یادداشتهای خلاصه» ی آرامی روی لوحهای میخی ازپایان سده‌ی هشتم گواه براین گرفته شده که حتی دیپلمان حس میکردند که خواندن آرامی آسانتر ازخط اکدی پیچیده‌تر است که بکاربردن آن اندیرزمانی دربابل محافظه کار آنهارا وامیداشت که هنوز آن را به کار ببرند: اقلا یك چنین یادداشتی در زمان داریوش پیدا شده است.[۲۳] یك نفر در واقع «آرامی» خوانده شده است.

طبیعتاً این پرسش پیش می آید: «چندتا از این مردمان با نامهای آرامی در حقیقت از یهودیهای دوران اسارت بودند؟» «آیا زربابیلی از خویشان امیر یهودی همزمان و هم‌نام خود بود که در نوشته‌های عبری ما زروبابل خوانده شده‌است؟ نیز زمانی‌ست که یاد آوری شده که برجسته ترین خانواده ی بانکدار بابل، خانواده ی اگیبی، دراصل یهودی بوده ونام بنیاد گذار آن درزبان خودش یعقوب بوده‌است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این زمان ، بزرگ این خانواده به نام مردوك‌نصیرابال شناخته میشد ، که یك نام خوب بابلی‌ست که خاوند بابل را گرامی میدارد . شگفت آن که ، این « نام دوم » که در دوره‌ی سلوکی با آن بسیار آشناهستیم ، نخستین برخوردی که با آن میکنیم با « شیریك » که نام‌دوم‌ش مردوك نصیرابال ، پسر ادینا ، از فرزندان اکیبی است[۲۴] بستگی دارد ؛ سندهای دیگر به شیریك فقط به‌نام آرامی‌اش اشاره میکنند ، گرچه شکی در هویت او نیست . ولی بیش از این پدر او را فقط به نام اتی‌مردوك‌بالاتو می‌شناختیم ؛ پس ادینا ، که بازنمایندهٔ ناتان عبری‌ست ، باید نام اول او باشد .

این که فرزندان اکیبی « نام‌های‌دوم » دارند که مردوك را درمیخواند ، دلیلی نیست که‌گزارش ما نادرست باشد ؛ بلکه نشان میدهد که‌آنها دین خودرا ترك کرده بودند . یك خانوادهٔ با نفوذ دیگری هست که نیایش بیل‌بانو بود ؛ این نام دین بابل را به مبارزه میخواند و به عبارت دیگر معنایش این‌ست : « خدای ما یاهوه خداوند راستین است (ونه مردوك که شما خداوندش میدانید) . » باوجود این چند تن از فرزندانش نام‌هایی دارند که نبو را گرامی میدارد .

لوحهای زمانهای بیشتر اشاره‌ای به‌ایرانیان نمیکنند ؛ پادشاهی داریوش آنها را سرشناس مینماید . در ۵۲۱ یك « سرای پارسیان » درنزدیکی بابل هست .[۲۵] سال دیگر کاکیای مادی در آن شهر سر درمی‌آورد .[۲۶] در ۵۰۸ برتمو پارسی در آنجا خانه‌ای دارد .[۲۷] در آغاز ۵۰۵ اوماداتو ، پسر اوردوناتو ، وارتابانوس (ارته‌بنوش) ، پسر بگه داتو ، بر تخت و چرگران بابل نشستهاند .[۲۸] در ۵۰۴ زمین کشت شده‌ی ارته گاتوم ، کنیز ارته‌شته ، کرایه شده است .[۲۹] در ۵۰۱ شیشیا سرایدار بگه‌سارو ست ، که عنوان شایسته‌ی خود گنزبر ، یا گنجور ، را دارد ، که نمونه‌ای از واژه‌های عاریه شده از پارسی‌ست .[۳۰] در ۴۹۹ از نینا کو مادی می‌شنویم ؛[۳۱] در ۴۹۶ از باگینو ، پسر ادرته ؛[۳۲] در ۴۹۴ کامبیه ، دختر فارناسس (پرنکه) ، با زروتو آرامی زناشویی

24 - Louvre XIII, No. 193.
25 - *VS*, Vol. IV, No. 87.
26 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 51.
27 - *Ibid.*, Nos. 379 and 410.
28 - Louvre XIII, No. 193.
29 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 476.
30 - *Ibid.*, Nos. 535, 542, 527
31 - *VS*, Vol. IV, No. 160.
32 - *Ibid.*, Vol. III, Nos. 138-39.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده.[۳۳] ممبر کردن این لوحها بالوحهای پیش‌تر سرازیرشدن واقعی ایرانیان را به‌بابل برای ماندگارشدن نشان میدهد.

گروههای نژادی تازه‌ی دیگر در بابل پیدا شدند. مردی کـه مکرر به او برمیخوریم فقط به‌نام «مصری» خوانده میشود. کسانی که درنامشان اشور را پرستش میکنند بایدآسوری‌باشند. شامو، پسر اوبازو، کاشی‌ست. شهر کی نبتو[۳۴] خوانده میشود، که باید نبطی‌نشین باشد؛ دیگری نام گاندارو ئیتوم دارد که سرزمین گنداره را به‌یاد ما می‌آورد، که از آنجا چوب ساج [جغ] برای کاخ شوش آوردند.[۳۵] درآنجا نیز کردکه یاکردها، لوکشو، اناهود، و هنتا هستندکه سربازان مزدوری درخدمت شاه بودند.[۳۶]

دگرگونیهای شدید در زندگی اقتصادی

دادوستد درونی در شاهنشاهی یک جنب و جوش ناگهانی یافته بود. برای نمونه، مردوك نصیراپال برای دادوستد «درجاده» به دو تن پول وام میدهد. هرسودی که به‌سیم در شهر یا بیرون ببرند، نیمی برای او خواهد بود؛ ولی با هم مسئولیت سرمایه‌ای که گذاشته شده خواهند داشت، گرچه آنها اجازه ندارند که به‌سوداگری دیگری‌دست بزنند. طبیعی‌ست که دادوستد باایلام سهم بزرگی درسندهای مادارد. برای نمونه، کوسورو قراراست به‌خرج شیریک («نام اول» همین مردوك نصیراپال) همراه مردان گردونه‌ی بل‌اپال‌ادین، «شهردار» بابل، با پنجاه شکـل سیم برای دادوستد به‌ایلام برود.[۳۷] در ۵۰۵ شش تن باکشتی‌ای که بارجو داشت به‌ایلام‌میروند؛ بیست‌وپنج پوند پشم به آنها سپرده‌شده‌است.[۳۸] در ۵۱۱ یک سند بدهکاری درشوشن (شوش) تنظیم شده است.[۳۹] فروش مکرر ماهیانه های پرستشگاهی، حتی برای بخش کوچکی از یك‌روز، ما را به‌یاد معامله های همانند بوسیله‌ی بورسهایمان

33 - *Ibid.*, Vol. V, No. 101.
34 - *Ibid.*, Vol. III, Nos. 170, 172.
35 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 379.
36 - *BRM*, Vol. I, No. 71.
37 - *Ibid.*, No. 154; cf. No. 516.
38 - *Ibid.*, No. 442; cf. Nos. 569, 577.
39 - *VS*, Vol. IV, No. 134.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌اندازد که سندهای بهادار شرکتهای بازرگانی در آنها خریده‌فروش میشود.[۴۰]

مداخله‌ی روزافزون دولت در زندگی اقتصادی کشور آشکار است. در ۵۲۰ خرما به‌یک شهریِ داده شده‌است. چهارسال دیگر، درفروش بردگان به‌پایندانهای عادی پایندان تازه‌ای دربرابراین‌که برده به خدمتگزاری شاه فراخوانده شود افزوده میگردد.[۴۱] در ۵۰۸ یک انبار شاهانه برای دریافت جوهست.[۴۲] در همان سال زمین با ارش شاه فروخته شده‌است.[۴۳] درفروش جو یا خرما مرتب «پیمانه‌ی یک پی شاه» به‌کار میرود، که به صورت «پیمانه‌ی شاه» یا «پیمانه یک پی» خلاصه شده است. در ۴۹۷ خیابان آذینی بزرگ نیو در بورسیپا رسماً به نام «خیابان باغ وشاه» خوانده شده است.[۴۴] در مورد زمینی که از نانازرابنی، دبیر آرامی شاه، خریده میشود، خریدار باید این شرط را بگنجاند که زمین کشت شده که فروخته شده ملک شاهانه نیست بلکه با سیم خریده شده است؛ در میان گواهان این معامله شیشتی، پارسی، پیرکامکه است.[۴۵] جسته گریخته نشانهایی می‌یابیم که مجموعه‌ی داد داریوش در کار است:[۴۶] این که برای گزارش درست آنها نیاز به پارسیان هست از پیدا شدن دو بیگانه‌ی پارسی برتخت وچرگران خود بابل آشکار است.[۴۷]

چشم ما که به معنای اصلاحات پولی باز شده، بکاربردن مکرر «هشت یک» را که معنای تازه و شومی دارد کشف میکند. این همان هشت یک‌ای‌ست که‌خزانه‌ی شاه از ارزش نامانده‌ی سکه‌هایی که برای باج داده میشد کسر میکرد. مرتب از «سیم سفید، کسر شده، از سکه‌های نیم شکلی» میشنویم.[۴۸] خود بخود، «سیم سفید» فقط این معنا را میدهد که سکه‌ها با وزن درست به‌میزان شاهانه زده شده‌است. کمتر پیش می‌آمد که ویژگی عیار و همچنین وزن آن برابر با سکه‌هایی باشد که

40 - *Ibid.*, Vol. V, No. 74.

41 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 212. 42 - *Ibid.*, No. 285.

43 - *Ibid.*, No. 391; (نیز نگاه کنید به‌صفحه‌ی ۲۰۲ این کتاب).

44 - *VS*, Vol. V, No. 96. 45 - *Ibid.*, Vol. VI, No. 171.

۴۶ ـ نیز نگاه کنید به‌فصل نهم این کتاب (صفحه‌های ۱۶۲-۱۸۲).

47 - Louvre XIII, No. 193.

48 - E.g. Strassmaier, *op. cit.*, No. 181.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میخکده‌ی شاهانه بیرون داده‌است: دراین صورت صریحا گفته میشود که این سکه‌ها «هم سیم سفید و هم شهرای قانونی» ست،[۴۹] یا این که این سکه ها «شهرای قانونی برای دادن وستاندن» است.[۵۰] چه بسا که «سیم سفید» «شهرای قانونی» نیست؛[۵۱] در این صورت ممکن است «کسر یك چهاریك شکل» بیابیم.[۵۲] طبعا مواردهایی پیش می‌آید که برخی از سکه‌ها «سیم سفید» و پاره‌ای دیگر «سیم شهرای قانونی» ست.[۵۳]

فقط زمانی که نمودارهای قیمتها را فراهم کنیم تمام اثر این مداخله‌ی دولت را در سوداگری درمی‌یابیم. این نمودارها نشان میدهد که درسراسر دوره‌های کلدی و اول هخامنشی سطح قیمتها آهسته بالا میرفت. ولی خیز بالارفتن قیمتها در آغاز پادشاهی داریوش به سطحی که ازین پس برای بازمانده‌ی این دوره پایدار می‌ماند به اندازه‌ای سخت و ناگهان بود[۵۴] که دیگر نمیتوان شك کرد که این «اصلاحات» که با نیت خوب انجام گرفته بود در ازهم پاشیدگی اقتصادی آینده سهمی داشته‌است.

49 - *VS*, Vol. V, No. 83.

50 - *Ibid*. Vol. IV, No. 135.

51 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 411.

52 - *VS*, Vol. IV, No. 138.

53 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 516.

۵۴ - این نمودارها اکنون فقط به پیوست پایان‌نامه‌ی زیر در نسخه‌ی ماشین شده در کتابخانه‌ی بنداد شرقی یافت میشود: Waldo H. Dubberstein, «Prices and Interest Rates in Babylonia (625-400 B.C.)» (1934).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل پانزدهم

راههای یگانه

داریوش و یکتاپرستی

زردشت یک یکتاپرست حقیقی بود. برای او اهورمزد واقعا خدای یگانه و تنها بود. اگر او از «فکر خوب» (وهومن)، «پرهیزگاری» (ارمیتی)، و از اینگونه سخن میگفت، صرفاً برای نزدیک شدن بهمشکل سرشتی انسان بود که برایش دشوار است با واژه‌ها و طرز بیان آمیخته فکر کند؛ در حقیقت اینها بطور ساده صفتهای خداوند یگانه‌ی از همه برتر بود. دیوهایی که مخالفان زردشت گرامی میداشتند، چیزی جز روانهای شریر نبودند، که زردشت با حرارت یک یکتاپرست با ایمان از آنها نفرت داشت.

داریوش روحا به‌همین اندازه یکتاپرست بود. در نوشته‌های شاهانه‌ی بسیارش از هیچ بغی را بجز اهورمزد به نام یاد نمیکند. تقریبا یک سطر در میان ستایش آفریدگار و دادبخش بزرگ سروده شده، وابستگی به یاری یزدانی شناخته شده، یا تکاهبانی و پشتی یزدانی برای خودش، خانواده‌اش، و همه‌ی کارهایش درخوانده شده است. او نیز شاید باهمان شدت آموزگار بزرگش از دیوهایی که زیردستان بغان‌پرستش می‌پرستیدند نفرت داشت. ولی زردشت پیغمبری بود که یگانه قصدش در زندگانی جلب کردن پیروانی به یگانه دین راستین بود، در صورتی که داریوش ناگزیر بود بر یک شاهنشاهی‌ای که با گهان به‌دست آورده‌بود که بیشتر نه‌ی‌مردمانش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنقاب پرست سمت و سمت بودند فرمانروایی کند. برای نظر غیر دوستانه‌اش به پرستشگاهها ودستگاههای پرستاری زورمند میشود. دلیلهای کشورداری پیدا کرد، ولی احساسات شخصی اش را ناچاربود پنهان کند؛ حتی ناچاربود باگاهی اشاره کردن به «اهورمزد و بغان دیگری که هستند» عقاید آنها را زیانی محترم بشمارد. شاید گزافگویی نیست اگر انکار کنیم که وقتی او این جمله را میگفت که بنویسند، با خود زیر لب میگفت: «ولی بغان آنها هیچ‌اند.» نویسنده‌ی متن ایلامی سرگذشت‌نامه‌ی شاهانه خوب میدانست که اهورمزد «بغ آریان» بود.[1]

جاهای پرستش اهورمزد

اگر چه اهورمزد در نوشته‌های شاهانه بسی یاد شده و اگر چه پیکر انسانی بالدارش یا نماد خلاصه شده‌ی آن مرتب در سراسر کاخهای تخت جمشید و شوش و پرسپولیس بهستان یا پرآدامگاه داریوش به بلندی درپرواز است، از آیین پرستش او آگاهی بسیار کم داریم وحتی نمیتوانیم به یقین بگوییم که کجا پرستیده میشد. یک ساختمان ویران در دو یا سه سکو میان دروازه‌ی سه گانه و مانشگاه خصوصی داریوش با دلیلهایی گمان میرود پرستشگاهی درهوای آزاد بوده مانند چنین جای دیگری که در پارسگرد بهتر حفظ شده است.[2] نقش برجسته‌ی آرامگاهی درنقش رستم شاه را نشان میدهد که در پیش یک آذریان ساده ورزش میکند در حالی که اهورمزد در بالای سر در پرواز است، و از این برمی‌آید که آذرین در هوای آزاد انجام میگرفت. هرودوت آشکارا میگوید که پارسیان پرستشگاه نداشتند.[3]

با این حال در دشت شمال‌غربی سکوی تخت جمشید، پرستشگاهی که از زمان کهن‌ترین دوره‌ی پس از هخامنشی‌ست برای اهورمزد و ایزدان دیگر ایرانی بود ـ که در این زمان آنها را با هم‌زادهای یونانی‌شان: زئوس، هرا، آتنا، اپولون، هلیوس، ارتمیس، یکسان میدانستند. وقتی یک ساختمان بسیار همانند برا درمیدان باز به سمت

۱ ـ بهستان، بند ۶۲ (ایلامی).

2 - E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941), p. 230.

۳ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنوب می‌بینیم که طرز ساختمان آن نشان‌میدهد از داریوش یا پسرش است؛ میتوانیم یقین داشته‌باشیم که آن نیز برای گزاردن آیین دینی بوده‌است. ایوانی که ستونهایش شیرهای چوبین داشت از میان فضای بازی به ساختمان اصلی میرفت که در شرق، شمال، و غربش ایوان داشت؛ و اطاقهایی در گوشه‌ها، در پشت پرستشگاه داشت. از ایوان شمالی، ازمیان در که نگاه بکنیم، یك پایه‌ی آدریان ازمیان رج سوم و چهارم شانزده ستون دیده میشود. درشرق ودرسطح پایین‌تری حیاطی بود که سمت شرق آن دیوار خشتی کشیده شده‌بود، ودرجنوب آن یك جان‌پناه کوتاه کنگره‌دار پایه بود؛ در شمال نیز پلکان داشت.[۴]

ساختمان دیگری در دومیل‌ونیمی شمال شرقی شوش و درست آن‌ور بستر پیشین اولیوس پنهان زیر پشته‌ی خاك یافت‌شده‌است. از یك راهرو باریك به‌درازی نودوپنج یا دلی به‌پهنای کمتر از هفت یا، که دیوارهایش با طاق‌نما آرایش یافته، پایستی گذشت تا ازواشدهایی درراست یاچپ به حیاط فرش شده‌ای به‌مساحت شصت پای مربع درآمد. آن سر حیاط یك پلکان پهن که به یك ایوان دوستونه بالا میرفت، یك پیش تالار، و یك اطاق با چهار ستون بود. از نظر معماری گمان میرود که داریوش آن را ساخته، ودلیل بسیار هست که باور کنیم این یکی از آن «آپدنه» ـ «سرای بغان»، چنان که متن بابلی آن را گزارش میکند ـ هاست که گفته شده مگوش آن را ویران کرد ولی داریوش از نو ساخت.[۵] اگر تقلید بی‌کم‌وکاست آتشکده‌ی پارسگرد را که داریوش نزدیك آرامگاهش برپا کرده[۶] به اینها بیفزاییم، تمام گواهی معماری را که درباره‌ی جنبه‌ی مادّی دین پارسی در دست است گزارش داده‌ایم.

دین «امت» زردشت

با این که فکر زردشت نفوذ زورمندی در داریوش داشت، داریوش به‌یقین از

4 - Cf. Herzfeld, *op. cit.*, p. 231.

۵ ـ بهستان، بند ۱۴؛ نیز M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), pp. 390, 410 ff.

6 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis* (1939), pp. 98 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«امت» زردشت نبود. تا همرهان پیغمبر زنده بودند، بر روشنیان با نقل زبانی گفتارهای سرور خود خشنود بودند، بویژه چون وزن شعری که این گفتارها در آن ریخته شده بود بایستانی برای دقت در نقل آنها بود. ولی زمانی که همرهان در گذشتند، وقتی که روش رسمی دینی شاهنشاهی آشکارا از دین و ایمان حقیقی دور و کجراه شد، و خطر کجدینی بهاقتضای زمان پیش آمد، تنها بایستان استوار برای این که دستورهای حقیقی آن سرور بی دگرگونی نگاهداری شود نوشتن آنها بود. هرچه بیشتر گاهان او در برگزاری آیین سروده میشد، نیاز به‌دقت افزون میگشت. غرض این نیست که گاهان هرگز به‌صورت «کتاب‌مقدس» درآمد که گروندگان به‌زردشت آن‌را چون وظیفه‌ی دینی بخوانند؛ بلکه چند دستنویسی که دبیران بربستار فراهم کرده بودند چون «شاهطوماری» نگاه داشته میشد که با آن خواندن قسمتهای گفتاری آیین را وارسی و درست میکردند.[۷]

از این نخستین گروه بر روشنیان سه دعا ــ اهونه ویریه، اشم وهو، وایریمه اشیو ــ مانده است که کهن‌ترین نوشته‌های زردشتی پس از گاهان است:

چون او (اهورمزد) بهترین خداوندانست، همچنین او (زردشت) است رد از روی راستی، او که رفتار زندگانی منش خوب‌را بمزدا وشهریاری را به اهورا آورد، او که به‌شبانی درویشان داده شد.

راستی بهترین خوبی‌ست: از روی کام ما چنین باد، از روی کام ما چنین خواهد بود، راستی برای بهترین راستی (رستکاری).

باشد که برادران دوست‌داشته‌شده به پشتیبانی مردان و زنان زردشت آیند، به پشتیبانی منش خوب آیند: هر دینیابی که سزاوار مزد ارزنده است، برای او پاداش آرزوشده‌ی راستی را خواهانم که اهورمزد خواهد بخشید.[۸]

شاگردان وفادار زردشت درویش وناشناس میمانند. این گروه بر روشنیان چشم‌داشت پاداشی از فرمانروایان این جهان نداشتند. ایشان هرچه بیشتر باشوق در انتظار

۷ ــ شرح مانندی را که در دینکرد ۴:۲۳ (E.W.West, *Pahlavi Texts*, IV|1892|, xxxi,413) آمده درنظر بگیرید که اسکندر زشت کردار شاهطوماری را که در دیوانسرای (دزنیشت) نهاده شده بود تباه کرد.

۸ ــ یسن ۲۷: ۱۳ ــ ۱۴: ۵ ــ ۱۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاداشی هستند که درزند گانی خجسته آن ورقهر زردشت به آنها که ایستادگی کنند نوید داده است .

درست همین حالت در دعا های دیگر ، که بهمان زبانی که زردشت برای گاهان خود به کاربرده نوشته شده ، نمایان است ، ولی الهام پیغمبری خاموش شده و این دعاها اکنون به نثر نوشته شده است .

آن را میخواهیم ، ای اهورمزد و راستی زیبا ، که بیش (فکر) کنیم و بگوییم و بورزیم آن چه را که بهترین رفتار است برای دوجهان ، برای پاداش بهترین رفتار میکوشیم ، که رامش و راستر (علوفه) برای گاو نگاهداشته شود ، چه آموخته وچه ناآموخته باشیم ، چه فرمانروا وچه فرمانبردار. براستی شهریاری مربهترین فرمانروا راست، چون شهریاری را از اهورمزد وبهترین راستی میدانیم [نه از یلك شاه بزرك اینجهانی مانند داریوش ، در آن نهفته است] . آنچنان که هرمرد یا زن میداند که چه درست است ، باشور آن چه راکه درست است بورزد ، برای خود و برای هرکه راکه بتواند به دریافت آن برساند . برای این که تورا ، ای اهورمزد ، بمن و نیایش کنیم ، و راستر برای گاو فراهم نماییم ، ما خودرا بهترین میدانیم . برای شما بکار ورزیم ودریافت برای دیگران آوریم تاآنجا که بتوانیم، درهمنشینی راستی، دربرزن راستی ، هرمرد دریابنده را بشمار، با بهترین آسایش برای دو جهان . این گفتارهای آشکارشده را ، ای اهورمزد ، با میثش بهتر راستی فرا میگوییم ، ولی تورا ، ای زردشت ، دستور دهنده و آموزگار آنها قرار میدهیم ، با خواست راستی (اشه) و منش خوب (وهومن) وشهریاری خوب ، برتو ای اهورمزد ، ستایش پرستایش ، گفته برگفته ، وبمن بمن باشد .»

بدین پاداشها اکنون ، ای اهورمزد ، بیاد دار و بانجام رسان آن چه مارا نگران میدارد پانگهبانی بایندهی خود ، ای اهورمزد ، آن مزدی را که فرانهاده ای برای آن گروه دینی که من از آنم . فراهم آور این را برای ما ، هم برای این هستی هم برای هستی مینوی ، که بهمنشینی تو و راستی برسیم جاودان . بده ، ای اهورمزد ، که چنگیان براستی بگروند ، به راستی برسند ، باشد که روستائیان برای همنشینی ودوستی دیرپایا ، افزون ، و ستبر آماده شوند ، باشد که هردو چون پیروان راستین بهم گردن نهند ! همچنین آزادگان ، همچنین برزنهای روستائیان ، همچنین انجمنهای (غیردینی) که ما به آنها پیوسته ایم ، باشد که آنها وهمچنین ما ، ای اهورمزد ، گرونه گان براستی و درستکار باشیم . مارا بده آن چه میخواهیم !»

ستایش وسرود ونیایش باهورمزد وبهترین راستی هدیه میکنیم وفرا میبریم . درشهریاری خوب تو ، ای مزدا اهورا ، باشد که پیرومند باشیم همیشه جاودان . باشد که شهریار خوب ، مرد یا زن بر ما شاهی کند در هر دو جهان ، ای نیکوترین هستی ها . همچو ایزدی برکت یافته ، کامیاب ، وهمراه باراستی ، تورا می شناسیم ، بس ، ای نیکوترین هستیها ، مارا در هردوجهان

۹ ـ یسن ۳۵ : ۳ ـ ۱۰ . ۱۰ ـ یسن ۴۰ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جان وتوان باش. باشد که تورا خدمت کنیم و یاری دیرپایندهٔ تورا به دست آریم؛ به یاری تو کشور و نیرومند شویم. مارا همچنان یاری ده، دیرباز وچنان که می‌خواهیم، ای نیکی‌گرترین هستی‌ها. ستایشگران و پیغمبران تو، ای اهورمزد، ما خودرا میخوانیم؛ چنین میخواهیم، وخودرا آماده میسازیم، ای اهورمزد، برای مزدی که فرا داده‌ای برای گروه دینداران. این را به ما بده، هم برای این هستی و هم برای هستی مینوی، که ما به همنشینی یاتو وراستی برسیم همیشه جاودان.[11]

«جرگه»ی کوچك زردشت زیر سرپرستی وشتاسپ تا زمانی که «کی» (شاه کوچك) مانده بود و شاید حتی پس از آن که تاجگذاری کرد، رونق داشت و بر رهنمود بود. ولی زمانی که داریوش پسر وشتاسپ پادشاه سراسر شاهنشاهی شناخته شد، حتی اگر هنوز پاره‌ای از آموزشهای پیغمبر را به یاد داشت، گروهی را که در آن زاییده شده بود فراموش کرد. در همین دوره‌ی فراموشی بود که دعاهایی را که بالا نقل کردیم ساخته شد. حتی در میهن خودشان، آزادگان، جنگجویان، روستائیان، تا چه رسد به انجمنها و گروههای غیردینی که گروندگان به آنها وابسته بودند، بیطرف و بیعلاقه ماندند. رهبران نومید گروه بر روشنیان نمیتوانستند از این بی‌اعتنایی سر در بیاورند؛ پیغمبر بزرگشان پادشاهیهایی را هم در این جهان و هم در جهان دیگر نوید داده بود. جامه‌ی پیغمبری بر دوش آنها افتاده بود، و شوق خود را برای انجام دادن کارشان آشکار میکردند ــ ولی به پاداشهای نوید داده شده هم چشمداشت داشتند. سرانجام به نقطه‌ای رسیدند که آماده بودند بپذیرند که شاه بزرگ ایزدی بود، ایزد پایین‌تری، که شایسته‌ی این بود که آیین نیایش متوجه او شود. ولی زمانه هنوز امیدبخش نبود؛ پیش از پیروزی دین مزدیسنی زردشت خود بایستی بزدانی شود.[12]

۱۱ ــ یسن ۴۱: ۱ ــ ۶.

۱۲ ــ بخشهای برگزیده‌ای که بالا نقل شد از «یسن هفت آیه»، یسن ۳۵: ۳ــ۴۱: ۶، گرفته شده. اگرچه این مجموعه درهمان زمان کهن زیرعنوان «پسنه هپتنگ هایتی» (یسن ۴۱: ۱ــ۴۲: ۸) یکپارچه شناخته شده بود، واگرچه سراسر آن به زبانی‌ست که درگاهان به‌کار رفته (اگرگاهان به‌نثر میبود)، ولی باید آشکار باشد که سرهم گذاشته شده است. یسنهای ۳۶ــ۴۲ همان دین آریائی پیشین‌پرستی را که در اسخیلوس، هرودوت، و کسنوفون با آن آشنا هستیم جلوی چشم ما می‌آورد. یسنهای ۳۵ و ۴۰ــ۴۱، برعکس، دین زردشتی آن زمان‌را نشان میدهد. درحقیقت یسن ۳۵: ۹ صریحا زردشت را همچون دادگذار و آموزگار درمیخواند؛ آن‌چه که مکرر گفته شده که «یسن هفت آیه» از زردشت ذکری نمیکند براین پایه نهاده شده که بیجهت نام زردشت را ازاین عبارت بیرون کشیده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دین و گاه‌شماری

اگرچه داریوش هیچ احترام شخصی نسبت به‌پرستشگاههای بابل و پریستاران آنها حس نمیکرد، ولی نمیتوانست سهم مهمی را که آنها در پژوهش عملی داشتند نادیده بگیرد. او دبیرانی را که سخنان پارسی اورا به‌اکدی برمیگردانیدند و برای فراهم کردن مجموعه‌ی قانون او کار میکردند از میان آنها می‌جست. از میان آنها نیز دانشمندانی را آورد که گاه‌شماری اورا دقیق‌تر کنند.

درشرق باستان دانش برخمد دین نبود، بلکه در زیر سایه‌ی پرستشگاه رشد میکرد. اخترشماری دیرزمانی بود که پریستاران بابلی‌را با آسمانها آشنا کرده بود و اصطلاحات این دانش را فراهم کرده بودند. نیازمندیهای گاه‌شماری یک دوره‌ی هشت سالی و سپس یک دوره نوزده سالی را به‌کار آورد تا در پایان آن سالهای هونگی و خورشیدی تقریبا درست وفق بدهند. در ۷۴۷ شاه نبونصر این روش را برای بکاربردن عملی آن در بابل پذیرفت، واز این پس دوره‌ی نوزده‌سالی در بابل میزان کار شد. کمی پس از آن ستاره‌شناسان آموری با روش علمی در جستجوی داده‌ها بودند، گرچه بنیاد یک ستاره‌شناسی حقیقتا علمی تا زمان کلدیها گذاشته نشد.[۱۳]

رصدهای کلدی را میتوان از روی روزنمائی که در ۵۶۸ فراهم‌شده نشان داد. «در هیژدهم ماه، دیلبت (ناهید) ۲° ۵۵ بالای شاه بود، شاه (رگولوس) درخشان‌ترین ستاره دربرج شیراست. «شب هشتم، شامگاهان، سین (ماه بغ)، ۶° ۱۵ زیر ترازوی شمال ایستاد.» «دهم، تیر شامگاهان بیست دو پیکر بزرگ درمی‌آید،» با خورشید فرو نمی‌نشیند؛ «تیر بیشتر بسوی شرق میرود.» تا آن زمان راه ستارگان روشده یا درجه ودقیقه نسبت به برجها و ستارگان ثابت بطور قطع تعیین شده بود.[۱۴]

13 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 588 ff., to be corrected by his Babylonian Astronomy - Historical Sketch, » *AJSL*, LV (1938), 113 ff.; for the calendar cf. also R.A. Parker and W.H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B.C. - A.D.* F. X. Kugler, *Sternkunde und* : بررسی بنیادی در کتاب زیر است *45* (1942), pp. 1 ff. *Sterndienst in Babel* (1907 -).

14 - E.F. Weidner, *Babyloniaca*, VI (1913), 130 ff.; Kugler, *op. cit., Ergänzungen*, p. 128.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آگاهی پیشرفته‌تری در یک دیاتامه‌ای زیر عنوان «پدیدآیی ستارگان روند» پشت شما باز میگردد» دیده میشود که لایاشی، پسر بل‌شرابنی در ۵۷۷ فراهم کرد: «پدیدآیی بغ سین، ۲۷ روز زمان بازمیگردد» یا دوره‌ی ماه ۲۷ روزاست. «پدیدآیی بغبانو دیلبت، ۸ سال پشت شما او باز میگردد»؛ ناهید پس از ۸ سال به‌همان‌جا در آسمان باز میگردد؛ ولی «۴ روز کم بگیرید، رصد کنید» دوره‌ی حقیقی ۸ سال ۴ روز کم‌است. «تیر ۶ سال مرتب پشت شما بازمیگردد»: تیر دشوارترین ستارگان روند» است، و لایاشی میداند که این حساب سخت تقریبی‌ست، زیرا می‌افزاید: «زمان آن را بادقت معین کنید، زمان پدیدآیی آنرا با دقت معین کنید، رصد کنید» به‌امید آن که ستاره‌شناسان آینده کامیاب‌تر باشند. بهرام یک‌دوره‌ی ۴۷ سال ۱۲ روز کم دارد، کیوان در ۵۹ سال برمیگردد، ولی «روز به روز باید رصد کنید،» و همین یادآوری برای دوره‌ی ۲۷ سالی «تیر ستاره‌ی کمان (قوس، نیماسب)» یا بیشتر داده شده‌است. نه‌تنها دوره‌های همه‌ی ستارگان روندرا مگر نیز با دقت شگفت‌آوری میدانستند، بلکه ستاره‌شناسان با نتیجه‌هایی که گرفته بودند خشنود نبودند و در جستجوی این بودند که آنها را دقیق‌تر بسازند.[15] ازاین گذشته «مار» را نیز کشف کرده بودند (همان ساروس که هنوز ستاره‌شناسان کنونی به کار میبرند) ـ دوره‌ی ۶۵۸۵ روز یا کمی بیشتر از ۱۸ سال، که پس از آن ماه گیری و خورشید گیری تقریبا به‌همان ترتیب تکرار میشود.

پرستاران بابلی که بااین رصدها هم خشنود نبودند (اگرچه تازمان اختراع دوربینه از هر رصدی که بعد کرده‌اند دقیق‌تر بود)، با دقیق کردن نتیجه‌هایی که به‌دست آورده بودند بوسیله‌ی ریاضیات پیچیده‌ای که پانزده سده‌ی پیش پرورده شده بود، پیشرو جانشینان امروزین خود شدند. در نتیجه، لوحهای ستاره‌شناسی آنها تقریبا درست پیشرو جدولهای روزنمای امروزین است. برای نمونه، یک‌لوح ۵۶۳ را بگیریم. نخست جدول برای هرماه می‌آید، که خود چیزی هراسناک است، زیرا تنها از رقمها و چند نشان واژه‌نگاری درست شده:

15 - Kugler, op. cit., I, 45.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیسانلو	۱	دیر	۳۰	شی			
اینا	۱	کلاس		نا			
می	۱۳	دیر اینا	۹	مه			
	۱۳	۲	۳۰	شو			
می	۱۴	دیر ۸	۲۰	می			
	۱۴	۷	۴۰	نا			
	۲۷	دیر اینا	۱۶				

با ازهم گشودن این نشانهای کوتاه شده و گرفتن دسته‌ی دوم رقمها به‌حساب «اوش» ، برابر ۴ دقیقه‌ی ما ، این سان گزارش میکنیم : «اول آوریل، پرشدماست» ، به‌عبارت دیگر ، این فاصله‌ها هست : «دوساعت از فرونشستن خورشید تافرونشستن ماه . در اول ماه ، دوساعت تا فرونشستن ماه . شامگاهان سیزدهم ، فاصله‌ی ۳۶ دقیقه از برآمدن ماه تا فرونشستن آفتاب . در سیزدهم ، ۱۰ دقیقه از فرونشستن ماه تا برآمدن خورشید . شامگاهان چهاردهم ، فاصله‌ی ۲۳ دقیقه ، ۲۰ ثانیه ، از فرونشستن خورشید تا برآمدن ماه . در بیست‌وهفتم ، فاصله‌ی ۱ ساعت ، ۴ دقیقه . » در پی این جدول جدولهای همانند برای ماههای دیگر می‌آید . برای ماه آدرو (فوریه) چنین است : ۱۳ شو او تالا ایشو ، « درسیزدهم برآمدن خورشید با فرونشستن ماه نیست » ؛ برآمدن خورشید و فرونشستن ماه در یك زمان است . در پایان ماه ، رقمهای ۲۶ ۲۳ ۲۷ ۱۲ را می‌بینیم؛ معنای این رقمهای رمز این است که ستاره‌شناس ما نمیدانست آیا آخرین ماه آسمان روز بیست و ششم یا بیست و هفتم می آمد و حساب را برای هردو کرده است .

سپس درباره‌ی ستارگان رونده میگوید : «سال هفت (کمبوجی) ، ابو ۲۲ ، بغ مولوبتر در پیش شروآ درآمد » ؛ معنایش این است : هرمزد درغرب برج خوشه با خورشید فرو می‌نشیند . « اولولو ۲۲ ، پشت شروآ پدید می آید » ؛ هرمزد شرق خوشه باخورشید کنارشی برمی‌آید (شرق) . « تیتو ۲۷ ، درپیش تراز و می‌ایستد » ؛ هرمزد به‌نخستین برگشتگاهش میرسد ، که با چشم بدون کمك به‌نظر می آید که

PDF.tarikhema.org

۴ روز یا بیشتر درجای خود ایستاده است. «سال هشت، ایرو ۲۵، در جای شروآ می‌ایستد» در دومین برگشتگاهش. «اولولو ۴، پشت ترازو درمی‌آید، به زیر جهان؛ با خورشید فرومی‌نشیند.

«سال‌هشت، سیمانو ۱۰، بغیانو دیلبت شامگاهان به سرشیر درآمد، سیمانو ۲۷، یامیادان، درجای کرزنگ پدیدآمد»؛ ناهید همچو ستاره‌ی شامگاهانی ناپدید شد و پس از ۱۶ روز همچو ستاره‌ی بامدادی باز پدیدآمد. سپس همچو ستاره‌ی بامدادی از جایش در دم ماهی روان شد بسوی جایش همچو ستاره‌ی شامگاهانی درگردونه. به‌همین‌سان حرکتهای کیمانو (کیوان) و سالباتانو (بهرام) داده‌شده. سپس وضع ماه، فلانقدر ارش و انگشت، پشت یا پیش، بالا یا زیر، ستارگان رونده به ترتیب داده شده است. سرانجام ماهگیریها را داده است. «سال هفت، دوزو، شب دوازدهم، ۱/۴ ساعت دولو [۳ ساعت، ۲۰ دقیقه] پس از شب آمد، سین گرفت، همه‌اش ثابت شد، تاریک شدن گرده بسوی شمال رفت.» همین لوح شاید سرچشمه‌ی نهائی‌ای‌ست که از آن هیپارکوس آگاهی خود را درباره‌ی گرفتن ماه بدست آورد.[۱۶]

پیرامون آغاز سده‌ی پنجم نخستین ستاره‌شناس بزرگ بابلی پیدا شد که نام اورا یونانیان به‌یاد داشتند: نبوریمانی، پسر بلاتو، «فرزند» پرستار ماه بغ، که در ۴۹۱ و ۴۹۰ گواه سندهای مهمی در بابل بود. سترابو اورا نبوریانوس میخواند وبه او عنوان «ریاضی‌دان» که در خور اوست میدهد، زیرا باآن که جدولهای او برپایه‌ی رصد گیری گذاشته شده، جزئیات آن نتیجه‌ی شمارگری بسیار دقیق و پیچیده‌است. دستگاه او دریك دیپلمه شرح داده‌شده، که دراوایل دوره‌ی سلوکید نسخه‌ی آن برداشته شده، ودر آن دستورهایی برای درست کردن آن گونه جدولهای حساب ماه و جدولهای ماهگیری که ازاواخر زمان سلوکید و اوایل دوره‌ی پارتی مانده، داده شده‌است.[۱۷]

16 - J. Strassmaier, *Kambyses* (1890), No. 400; Kugler, *op. cit.*, I, 61 ff.; Ptol. v, 14.

17 - *VS*, Vol. V, Nos. 104-5; Strabo xvi. 1.6; cf. Olmstead, *JAOS*, XLVI (1926), 87; P. Schnabel, *Berossus* (1923), pp. 234 ff.; Kugler, *Die babylonische Mondrechnung* (1900), pp. 55 ff., 115 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسئله‌ای که نیوریمانی در پیش‌داشت معین کردن زمان حقیقی ماه نو و پربود، که معین کردن ماهگیری و خورشیدگیری را با آن همبسته میدانیم. بهاین ترتیب دودست جدولهای تا اندازه‌ای همانندبود، یکی درباره‌ی وضع ماه، دیگری به‌عنوان «درباره‌ی روز ۱۴» که هنگام پُرماه ماهگیری دیده میشود. جدول کامل هفده هژده ستون داشته است.

ستون نخست روزمه را داده، که درلوحهای ماهگیری جلوی آن «ه ماه» گذاشته شده، که از حرکت بسوی عقب خط جوزهر، ۵ ماه (نه ۶ ماه معمولی) بعد ماه میگیرد. ستون دوم قطر ظاهری تغیرکننده‌ی روی ماه را میدهد بهر احدی که برابر یك چهارم درجه‌ی ماست؛ «کسرها» اغلب تا شش درجه‌ی دستگاه شصت شصتی داده شده.[۱۸] بهاین ترتیب قطر حداقل ۰;۴۰ ۴۶ ۵۷ ۴۷ ۵۷ ۱ است یا ۲۹٫۵ ۲۶ ۲۹ در برابر ۳۰ ۲۹ امروزین؛ حداکثر ۲٫ ۳۴ ۱۶ در برابر ۳۲ ۵۵ : میانگین ۵٫ ۳۱ ۵۱ در برابر ۵٫ ۳۱ ۱۲ . این که نیوریمانی در آن زمان پیشین تا چه اندازه نزدیك به‌حقیقت و درستی این حساب رسیده ازاین پیداست که حساب او بسیاردقیق‌تر از برآوردهای بطلمیوس، کوپرنیکوس یا حتی کپلراست بیش‌ازآن که کپلردوربینه به‌کار برد. این جدول با افزودن یا کم کردن یك فرق ثابت ۲۰ ۴۵ ۵۵ ۳۳ ۲۰ دریك رشته‌ی تصاعدی یا نزولی حسابی به یا از حداکثر یا حداقل، به یا ازعدد پیشی، درست میشود، بسته به‌این که آن سطر یا نشان «تاب» (افزون به) یا «لار» (کم از) داشته‌باشد. ازآنجا که حداکثر درنقطه‌ی نزدیك زمین (حضیض) وحداقل درنقطه‌ی دور از زمین (اوج) است، میتوانیم با حساب کردن، یك ماه ناهماری (درازی زمانی که ماه ازحضیض به اوج میرود و برمیگردد) نیوریمانی را پیدا کنیم

۱۸ ـ همانطور که مابا تبدیل کسرها به‌ده دهی می‌بینیم شمارگری آسان‌ترمیشود، گرچه بادستگاه ده دهی فقط میتوانیم فاکتور ۲، ۵، ۱۰ را یکبریم باده دهیهای ادامه‌دار برای عددهای دیگر، بابلیهای زیرکتر، با دستگاه شصت شصتی، نیز ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۲، ۱۵ را میتوانستند فاکتور بگیرند؛ عددهایی مانند ۹، ۱۶، ۱۸، وهمانند آنها را باگسترش دستگاه به‌یك درجه پایین‌تر فاکتور میگرفتند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که ۲۷ روز، ۱۳ ساعت، ۱۸ دقیقه، ۳۱٫۹ ثانیه است. به کمك این ستون، اوج و حضیض برای جسمهای دیگر حرکتهای ماه بدست می‌آید.

ستون سوم جدولهای تیوریماتی وضع نوماه یا پُرماه را با دریجه در برجهای راه خورشید، فلك مهر، که در آن زمان بصورت نشانهای مرتب دوازده برج درآمده بود، میدهد. فعلا یك حرکت تغییر نکننده‌ی میانگین ماه در حساب کردن تغییرهای حرکت خورشید فرض شده است. در این دیپانامه می‌بینیم که از یك پُرماه تا پرماه دیگر، ۳۰° باید افزوده شود زمانی که ماه میان ۱۳° ماهی و ۲۷° خوشه است؛ برای بازمانده‌ی دایره، فقط ۲۸° ۷′ ۳۰″؛ دراین حساب درحدا کثر حرکت خورشید چند ثانیه کم، و درحداقل چند ثانیه افزون فرض شده است. اگرچه این حساب تقریبی بود، ولی برای یك زمان معلوم خطا بسیار اندك بود؛ این حساب، سالهای مونگی واقعی و خورشیدی واقعی را درپایان یك‌دوره‌ی ۱۹ سالی با یکدیگر وفق میداد، چون پس از ۱۲ سال معمولی ۱۲ ماهه و ۷ سال مونگی ۱۳ ماهه، خورشید و ماه به‌اندازه‌ای درست به‌همان وضع روی فلك مهر باز می‌گشتند که پس از ۲۳۶ سال خطا فقط به ۱° میرسید.

ازاین ستون ستون چهارم حساب میشد که طول تغییر کننده‌ی روز بود. وقتی که خورشید در ۱۰° بره است، از روی دیپانامه روز ۳ واحد یا ۱۲ ساعت است؛ ازآن پس شمار دقیقه‌های افزوده یا کم شده در رشته‌های تصاعدی یا نزولی‌ست. بلندترین روز ۱۴ ساعت و ۲۴ دقیقه است ــ نزدیك به ۱۵ دقیقه افزون بر طول واقعی ــ و کوتاهترین روز ۹ ساعت و ۳۶ دقیقه‌است ــ بیش‌از۱۳ دقیقه کوتاه‌تر ازطول‌واقعی ــ ولی این خطا بخشودنی‌ست اگر به‌یاد بیاوریم که بابلیها دوربینه یا ابزارهای کنونی را نداشتند، زمان را باساعت آبی اندازه میگرفتند، اثر واشکست نور یاخطایی را که ازرصد کردن از برجهای بلند پرستگاهی پیدامیشود نمیدانستند، واین را که اگر رصد را ازلبه بالایی گرده‌ی خورشید نمیکردند از خطای ظاهری کاسته میشد، نیز نمیدانستند. بابکاربردن «زیقیو» چوب شکافته‌ی افراشته، کشف کرده‌بودند که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوتاه‌ترین سایه در نیمروز خوابستان تا بستانی و بلندترین سایه در خوابستان زمستانی می‌افتد، ویا رصد کردن و شمار گریهای مکرر میانگینی به دست آورده بودند. آنها در یافته بودند که فصلها به‌یك درازی نیستند: بابین آنها فقط نیم‌ساعت کوتاه‌تر، بهار و تابستانشان نیم روز بلندتر، و زمستانشان نزدیك به‌یك روز کوتاه‌تر از واقع بود.

در ستون پنجم جدولهای نیوزیمائی فرونشستن ماه بالا یا پایین فلك‌مهر برای دوره‌ی سال حساب شده است. در این دیپلمامه نمونه‌ای داده شده: «داده شده ۳۰° ۱۱′ ۳۹″ بالا (ی فلك‌مهر)، ۱° ۵۸′ ۴۵″ ۴۲‴ از میان (به‌عبارت دیگر، میانگین) کم کنید، و ۱° ۵۳′ ۲۵″ ۵۷‴ به‌دست می‌آید. چون از ۲۴° ۳° کم شده ـ (با) ۳° ۳۶′ ۳۰″ ـ ۳° ۳۶′ ۳۰″ باز ۱° ۵۳′ ۲۵″ ۵۷‴ کم کنید، و ۱° ۲۲′ ۵۱″ ۰۵‴ بالاست. دیگر، ۳۰° ۱۱′ ۳۹″ ۳° ۵۲ بالا معلوم شده، ۳۰° ۳۶′ ۳۳″ را به ۱° ۵۸′ ۴۵″ ۴۲‴ بیفزایید، و ۲۹° ۱۸′ ۴۵″ ۲۹ پایین معلوم میشود.» این ستون برپایه‌ی ماه اژدهای ۲۷،۲۱۲۲۲۰۳۹ روز گذاشته شده، که با حساب کنونی ۲۶ دقیقه فرق دارد.

در لوحهای ماهگیری ستون دیگری افزوده شده، چون ستاره‌شناسان کشف کرده بودند که ماهگیریهایی که با دستور سیاروس پیشگویی میشد همیشه در بابل دیده نمیشد، و در جستجوی آن بودند که بفهمند که این دستور تا چه درجه در یك جای معین درست درمی‌آمد. برای ماهگیریهای دیده‌شدنی اندازه‌ی سایه را معین میکردند که در بلند شدن و افتادن تطبیق نزدیك با پیرآوردهای کنونی میکند. طبیعتاً جاهای سفید جدول فقط زمانی پر میشد که ماه بیش از ۱° ۲۴′ ۴۲″ از فلك‌مهر دور نبود ـ درغیر این‌صورت دریافته بودند که ماهگیری نخواهد شد.

اکنون باید حرکت ماه را نسبت به‌خورشید و برپایه‌ی ماه ناهماری بدست بیاوریم، چون ماهگیری وابسته به‌آن‌است. در ستون دوم قطر ظاهری ماه را داشتیم، که چون به‌زمین نزدیك میشود از همه‌وقت بیشتر است، در حالی که به‌همان اندازه به حرکت ظاهری ماه افزوده میشود. دیپلمامه‌ی ما میگوید: «برای دادن تغییر در

PDF.tarikhema.org

حرکت (روزانه‌ی) سیین ۴۲ افزوده یا کم میشود. ۴ مرز یا حداکثر خیالی دراوج ۱۵° ۴۱′ ۴۶″ ۱۱ است: ازاین ۴۲ باید کم‌شود یا به‌آن افزوده‌گردد. وقتی که قطر ماه که از ستون دوم به‌دست می‌آوریم ۳۰ ۵۳ ۴۸ ۴ ۱۷ ۲ است، حرکت روزانه‌ی ماه به ۱۵° ۴۱′ ۴۶″ ۱۱ معلوم میشود، وهمچنین هر واحد تغییر قطر. دراین دیاناامه رقمها تا درجه‌های بسیار خرد داده شده؛ درجدولها فقط تا ثانیه داده شده است.

برپایه‌ی ماه تاهماری، درازی ماه اقترانی روی فرض آزمایشی که خورشید درست ۳۰° هرماه پس میرود حساب شده است. اینجا باردیگر گوشش شده‌است که بوسیله‌ی تصاعد حسابی این نسبت‌را با قطر ظاهری‌تغییرکننده‌ی ماه درست وسازگار کنند، ولی هرچه به‌مرز نزدیک‌تر میشویم خطا به‌اندازه‌ای بزرگ میشود که باید ناگزیر آنرا باآزمایش‌درست کرد. ستون نهم این‌خطا را برای دونیمه‌ی دوازده برج درست میکنند، و می‌بینیم که با شمارگری ماه میانگین ۲۹ روز، ۱۲ ساعت، ۴۴ دقیقه است، که پیرامون ۱ ساعت، ۴۹ دقیقه، ۵۷ ثانیه بلندتر از واقع است.

ستون دهم زمان تغییر کننده‌ی فرونشستن خورشید را درست‌میکند، زیرا، مانند روز معمولی، روز ستاره شناسی نیز هنوز از ناپدید شدن گرده‌ی خورشید حساب میشد. برای شش ماه، جدولها نشان افزون کسردن دارند؛ برای شش ماه، کم کردن، باگذشتن از صفر؛ حداکثر وحداقل وصفرها درنقطه‌ی تغییرفصلهاست، و چون دراین دستگاه تفسیرهای فصلی در ۱۰° برجهای وابسته می‌آید، حداکثر در ۱۰° ترازو، حداقل در ۱۰° بره است. پس زودترین خورنشین در خوریستان زمستانی، و دیرترین درخوریستان تابستانی‌ست، ۶ ماه افزون شونده برای روزهای بلند شونده، و ۶ ماه کم شونده برای روزهای کوتاه شونده است.

اکنون آماده‌ی ستون یازدهم هستیم که افزونی‌ی بر ۲۹ روز ماه پیش را میدهد و بهاین‌ترتیب میتوانیم بلندترین وکوتاه‌ترین ماههای اقترانی‌را حساب کنیم. از داده‌ی همین درسطر همین ستون هشتم داده‌ی ستون‌نهم را کم کنید، داده‌ی ستون دهم را به‌آن افزون یا ازآن کم کنید، و داده‌ی ستون یازدهم را به‌دست می‌آوریم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وقتی که ماه دوبار از حضیض میگذرد، کوتاه‌ترین ماه را، ۲۹ روز، ۷ ساعت، ۱۷ دقیقه داریم؛ و وقتی که ماه دوبار ازاوج میگذرد، بلندترین ماه را، ۲۹ روز، ۱۷ ساعت، ۱۳ دقیقه داریم.

درستون دوازدهم هدف نهائی همه‌ی این‌شمارگریها باز نموده‌شده، که روزنامه واقعی نوماه یا پرماه است، که با افزودن عدد سطر پیش ستون پیش به‌عدد همان سطر همان ستون به دست می‌آید. روی لوح، ردیف از آدرو تا آدرو ست، زیرا نوماه آخرین‌ماه سال کهنه نوماه را در آغاز سال‌نو معین‌میکند؛ پشت لوح ردیف ازتیسانو تا تیسانو ست، زیرا نخستین پرماه سال ازنخستین نوماه‌آن معین میشود. ستونهای بعدی نوماه واقعی را پیدا کرده، زیرا از روی این، ونه از روی نوماه حساب‌شده‌ی ستاره شناسی، بابلیها ماه راآغاز میکردند. برای بدست‌آوردن این، آنها آخرین پدیدآیی ماه کهنه را همچو داس نازکی در شرق درآسمان بامداد رصد میکردند. تاآن که این ستونها و بخشهای هم‌ردیف آنها دراین دیپلمامه انتشار نیافته و بدست ستاره شناسان حرفهای بیان نشده است، نمیتوانیم به طور کامل ارزش کار بزرگ نیوریمانی را دریابیم.[۱۹]

باین‌حال، گزارش یك ستاره‌شناس امروزین را یادداشت میکنیم. در نسبت ماه ـ و ـ خورشیدی، نیوریمانی ۸ر۹° کم‌تر ازواقع؛ درنسبت خورشید ـو ـ جوزهری، ۶ر۶° بیشتر ازواقع، درنسبت ماه ـو ـ جوزهری، ۲ر۵° کمتر ازواقع دارد؛ درحضیض دشوار ماه، افزونی آن‌فقط ۹ر۱۹° است؛ حضیض‌خورشیدش ۹ر۳° کمتر ازواقع، حضیض ماه و خورشیدش ۷ر۱۳° کمتر ازواقع‌است.[۲۰] به چشم آنهایی که ستاره‌شناس نیستند، چنین دقت شمارگری باور نکردنی‌ست؛ ستاره‌شناسان حرفه‌ای چنین سلف توانایی را گرامی میشمارند که بدون مزیتهای امروزی ابزارهای بسیار دقیق و یك ریاضی بیشتر پرورش یافته این کاررا انجام داده است.

ستاره‌شناسی تنها دانشی‌ست که شرق آن را به‌صورت کاملا رشد یافته به‌غرب

۱۹ - برای وصف کاملتر نگاه کنید به Olmstead, « Babylonian Astronomy — Historical Sketch, » *op. cit.*, pp. 122 ff.

20 - J. K. Fotheringham, *Quellen und Studien* (1933), B, II, 37-38.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داد، و تنها دانشی‌ست که بزرگترین پیروزیهایش در شرق در دوره های دیرترش بدست آمد. منبعهای ناقص و ازهم جدا شده‌ی این دوره به ما اجازه نمیدهند که وصف همانندی از رشته های دیگر دانش بدهیم ولی به اندازه‌ی بسنده بازمانده که نشان بدهیم در ریاضی نظری، گیاه‌شناسی، پزشکی، و دستور زبان، دانش گذشته‌ی کهن فراموش نشده، و درجه‌های مهمی پیشرفت به دست آمده بود.

تماس یونان با فرهنگ شرقی

یونان همیشه برای پذیرفتن نفوذهای شرقی آماده بود. کرت مینوسی به‌تمام معنا یک عضو بازشناخته‌ی جهان شرقی بود و یونانیان میسنی تقریباً به همان اندازه تماس نزدیک داشتند. گواه ما محدود به بازمانده‌های مادّی نیست، زیرا افسانه ها بیشتر آموزنده اند. تیس از مصر بنیاد گذاشته نشده بود، بلکه بنیادش به‌دست کادموس فنیقی نهاده شده بود، که نامش در زبان مادری‌اش به معنای «شرقی» بود، و او بود که «نویسه‌های کادمی» یا الفبا را به یونان برد.[۴۱] پلیوتسوس نامش را از پلوپس لیدی، پسر تانتالوس گرفته بود. داناییدهای مصری به آرگوس آمدند. با پهلوانهای افسانه‌ای افسانه های شرقی همراه آمدند: نیوبه، دختر تانتالوس، زیر کوه سیپیلوس سنگ اشک میبارید، بلروفون لیکی بر اسب بالدارش پگاسوس با خیمرا میجنگید، یا تریفون غول که با بغان الیمپی جنگید و در غار کوریسی در کیلیکیه در بند افتاد.[۴۲]

آخرین پیروزی بزرگ شاهنشاهی میکنی گرفتن تروی «فریجی» بود. لابلای قصه‌ی آن پیروزی، هومر و حماسه سرایان دیگر داستانهای پهلوانان شرقی را مانند همنون حبشی یا آمازونهای جنگی بافتند. یونانیان اژه‌ی شرقی را کشوردند، و در افسانه یاد شده که چگونه با زنان بومی آنجا زناشویی کردند. تاخت و تاز کنندگان یونانی از زنهایشان آموختند که ایزدان آناتولی را، مانند ارتمیس افیسوسی چندپستانه و «مادر بغان» با آتیس نامردش را بپرستند. دادوستد گران صیدونی به

۴۱ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۵۸.

۴۲ ـ در بارهٔ گرته‌های «داستان گویان» نگاه کنید به F. Jacoby, *Fragmente der griechischen Historiker*, Vol. I (1923); cf. Apollodorus *Bibliotheca*.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اژه در آمدند و ، با چیزهایی که برای فروش می‌آوردند ، نام این چیزها نیز همراه بود . آنها نیز طرحهای آرایش آوردند که شیوه‌ی سفالگری، فلزکاری، وتندیسها را دگرگون ساخت .

ولگردان عصر تاریك یونان برای هومر خبرهایی ازیك شهر بزرگ آوردند، صد دروازه و برباز فلزهای گرانبها و جنگجویان ، که از روی نام مهین شهر بیوسی آنرا شکفت‌آور تیبس خواندند.[۲۳] وادوستدگران فنیقی پرستش بغ خود ادونیس را همراه آوردند ، که هسیود او را همچو پسر فونیکس ، « فنیقی » ، یاد میکند.[۲۴] هیچ بانوی فنیقی یادلسوزی بیشتری از سافو برای ادونیس نمیکرد : « وای از ادونیس ! » « در گذرنده ، کیترا ، ادونیس نازك است ! چه میشود کرد ؟ بزنید ، دوشیزگان ، سینه‌های خود را ، و کتانهای خود را بدرید ! » « وای برای ادونیس چهارماه باشنده ! »[۲۵] با کتان فنیقی ، سافو پرستش فنیقی را به‌عاریه گرفت .

با کشورگشائی لیدی کوچ‌نشینهای یونی بازهم تماس نزدیکتری با فرهنگهای شرقی پیدا کردند . هنرمندانشان نقش ونگارهای لیدی ، وسوداگرانشان هنر سکه زدن را آموختند .[۲۶] باواکنش طبیعی ، کسنوفانس گفت که همشهریهای کولوفونی‌اش با آموختن خوشگذرانی لیدی ــ بکاربردن مرهم زیبائی، آرایش مو با زر ، وجامه‌های ارغوانی ــ خراب شده بودند .[۲۷] فوکیلیدس از اهل میلتوس دلبری داشت بگویند که « یك شهر کوچك برصخره‌ای که بانظم وشایسته زندگی کند نیرومندتر از تیتوه (نینوه) بی‌معناست . »[۲۸]

یونانیان دیگر بامصر دادوستد میکردند ، مانند خارا کسوس برادر سافو، که دیری در ناوکراتیس ماند کار بود؛[۲۹] آنها یادگارهایی ازمصر مانند تندیس می‌آوردند که پیکرتراشان یونانی از آنها در «اپولونها»ی کهن شیوه‌ی خود تقلید میکردند .

24 - Hesiod. *Cat.* 21.

۲۴ ــ ایلیاد ، دفتر ۹ ، ۳۸۴ .

25 - Sappho, Frags. 25, 103, 136 (Edmonds).

۲۵ ــ کسنوفانس ، گرته‌ی ۹ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ : ۹۴ .

28 - Phocylid., Frag. 5.

۲۷ ــ کسنوفانس ، گرته‌ی ۳ .

29 - Sappho, Frags. 35 ff.; Herod. ii. 135; Strabo xvii. 1. 33; Athen. xiii. 596B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگران چون سرباز مزدور برای پادشاهان مصری خاندان سایته می جنگیدند. آنجا یقان سرزمین را گرامی میداشتند، و یك یونانی در دلتا یك تندیسك برنگی گاو ابیس را با این نوشته برپا ساخت: «پهپانخی (به تن هایی)، سوکلیدس مرا هدیه کرد.»[۳۰] برخی از آنها زیر فرمان پادشاهان کلدی چون نبوکد نصر خدمت میکردند ـ مثلا، انتیمنیدس که غولی را نزد یك اسکالون کشت. برادر سراینده‌اش الکیوس بازگشت او را از آن سرزمین خوش آمد گفت.[۳۱] این آوارگان بیش از زر همراه خود به یونان بازآوردند، و این یك امر بیشاهدی نیست که فکر کردن منطقی درمیان یونانیان در یونیه آغاز شد.

نفوذ دانش ودین شرقی دریونان

کهن‌ترین منبعهای معتبر ما یافشاری میکنند که نخستین فرزانه‌ی یونانی، تالس اهل میلتوس، از نژاد فنیقی بود.[۳۲] این گفته را شك کرده اند، ولی اقلا این راست است که همچو نمه‌ی الیاتس و کروسوس لیدی، تالس در جریان کامل فکر شرقی بود. برادر الکیوس که سرباز مزدور بود به‌راهی که آخرین کشف کلدی، ساروس، از آن راه رهسپار شده بود اشاره میکند، و همین دانستن ساروس بود که به‌فرزانه‌ی یونی اجازه داد که گرفتن خورشید را در ۲۸ مه ۵۸۵ پیشگوئی کند.[۳۳]

نویسندگان دیگر میگویند که تالس دانش نزد پریستاران مصری آموخته بود، واز آنها هندسه را فراگرفت. تالس دانش تویشش را خوب به‌کار بست، چون چوبدستی‌اش را درلبه‌ی سایه‌ی هرم بزرگ برپا کرد، واز دو سه گوش‌ای که با بر بدن پرتوهای آفتاب درست شده بود، نشان داد که نسبت بلندی هرم به درازی چوب همان نسبت یك سایه به دیگری بود. گزارش شده است که شاه اماسیس این روش

30 - A. S. Murray, *Archäologischer Anzeiger*, XIV (1899), 205; W. Spiegelberg, «The God Panepi,» *JEA*, XII (1926), pp. 34 ff.

31 - Alcaeus, Frags. 133 - 35; Strabo xiii. 2. 3.

32 - Herod. i. 170; Duris, Frag. 74 (J); Democritus, Frag. 115 *a* (Diels); Diog. Laert. i. 22 در بارهٔ تالس وجانشینانش نیز نگاه کنید به Thomas L. Heath, *Aristarchus of Samos* (1913), pp. 12 ff.

۳۳ - هرودوت، دفتر ۱، ۷٤.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوین اندازه‌گیری هرم را بسیار ستود.[۳۴]

تالس نخستین یونانی‌ای بود که سه گوش گوشه راست را در دایره رسم کرد. او نیز راه خورشید را از خوربستان تا خوربستان معلوم کرد و از این راه فصلها را معین نمود؛ بابلیها این کار را بیش از او کرده بودند. کار تالس در بخش کردن سال به ۳۶۵ روز بسیار درست‌تر از رسم جاری بخش کردن آن فقط به ۳۶۰ روز بود؛ ولی این کار در مصر دو هزاره پیش از او انجام گرفته بود. همچنین داده‌هایی را که با آن توانست حجم خورشید را به ۱/۷۲۰ دایره‌ی خورشیدی و ماه را به همین نسبت برخ دایره‌ی مونگی حساب کند، از کلدیها به دست آورده بود. این که او نخستین کسی بود که دب اصغر را معلوم کرد فقط در میان یونانیان درست است، زیرا فنیقیها چندین سده بود که کشتیهای خود را از روی آن راهنمایی میکردند.[۳۵]

از زمان هومر، ادبیات یونان پر از نامهای برجها و ستارگان و داستانهایی در بارهٔ آنهاست که از بچگی با آنها آشنا شده‌ایم. فقط در همین اواخر فهمیدیم که این نامها بیشترشان بر گردانیده یا گرفته شده از نامهای بابلی همین برجها و ستارگان است. از زمان سومین خاندان اور، نزدیک به پایان هزاره‌ی سوم، بابلیها سالنماهایی بر پایه‌ی کبیسه‌های نامنظم ماههای افزوده از روی دوره‌ی غیردقیق هشت

34 - Plut. *Sept. sapient. conviv.* 147 A. تازه‌ترین کتاب درباره‌ی پیشگی این رشته‌ی دانش پهناور ـ که کتاب Thomas L. Heath, *A History of Greek Mathematics* (1921) است ـ دربی کشفهای امروزی در رشته‌ی دانش ریاضی بابلی، نیاز به بازبینی سختی دارد. نظر به تازه‌بودن زمانی که در آن پیشگی این اندازه از ریاضی بابلی کشف شده، در این تاریخ عمومی نمیتوان بیش از یادآوری اعترافهای گوناگون نویسندگان یونانی به این پیشگی کار دیگری کرد. F. Thureau-Dangin, *Textes mathématiques babyloniens* (1938) درباره‌ی برخی از تازه‌ترین کشفها نگاه کنید بویژه به که بخصوص ارزشمند است زیرا نویسنده‌ی آن کوشش میکند که جریان واقعی فکر بابلی را دریابد، و نیز به مقاله‌های گوناگون از Otto Neugebauer در *Quellen und Studien zur Geschichte der Mathematik, Astronomie, und Physik* (1931 -) که برای ویژه‌گران مناسب‌تر است. درباره‌ی کتابهایی که در این موضوع نوشته شده و خلاصه‌ی موضوع نگاه کنید به L. C. Karpinski, «New Light on Babylonian Mathematics», *AJSL*, LII (1936), 73 ff.

35 - Diod. Laert. i. 23-24, 37-38; Plin. xxxvi. 82; Joseph. *Apion.* i. 14.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سالی ترتیب داده بودند.[36] در سده‌ی هفتم، پس از آن که بابلیها یک دوره‌ی اوزده سالی را جایگزین آن کرده بودند، یونانیان آن دوره‌ی هشت سالی را که «اوکتا اتریس» می‌خواندند پذیرفتند. هدف نخست آنها منظم کردن جشنهای ثابت دینی بود. پس از چندی، دریافتند که این روش نقص بسیار داشت. نزدیک به پایان سده‌ی ششم، از یک اصلاح گری به نام کلئوستراتوس اهل تندوس میشنویم که به نظر می‌آید که دوره را دقیقتر کرده بود، چون یک سال او $365\frac{7}{19}$ روز شمار میشده است.[37]

در همین هنگام، فیثاغورث اهل ساموس و پیروان نزدیکش بکلی از فکر یک سالنمای عملی دست کشیده بودند. فیثاغورث، دومین فرزانه‌ی بزرگ نسل تالس، نیز گفته میشد که از مصر و بابل دیدن کرده است. شکی نیست که از نیل دیدنی کرده بود. در پادشاهی فرعون اماسیس او زبان مصری آموخت و نزد اونوفیس اهل هلیوپولیس دانش فرا گرفت. او نخستین یونانی بود که یکی بودن ستاره‌ی شامگاهانی و بامدادی را باز شناخت، که بابلی‌ها آنرا پانزده سده‌ی پیش می‌دانستند. قضیه‌ای که به نام او شناخته شده فقط برای یونانیان تازگی داشت.[38]

با عقیده‌ی استوار به ارزش راز آمیز عددها، فیثاغورث بر آن شد که یک دوره‌ی کاملا نوینی را بر پایه‌ی اصلی حساب پایه گذارد. پنجاه و نه یک عدد «زیبا» بود، چون آن یک عدد اول بود. وقتی به این مطلب این حقیقت یقین افزوده شد که چون روزها باشبهای هر یک از ماههای هونگی را باهم بشماریم، جمعش همیشه ۵۹ میشود، برای فیثاغورث و شاگردانش آشکار شد که «سال بزرگ» خورشید، که پس از آن درست به همان ایستگاه پیشین اش برمیگردد، باید نیز ۵۹ سال معمولی باشد. سپس ضرب ساده نشان داد که این ۵۹ سال برابر با ۷۲۹ ماه، ۵۹ روز و شبی ست، که جمع آن ۴۳۸۰۱۱ روز و شب است. این که آن عدد ۷۲۹ بازنماینده‌ی ترکیب راز آمیز ۹×۹×۹ بود استواری کامل آنرا پدیدار میساخت. دیگر برای بدست آوردن

36 - Kugler, *Sternkunde*, II, 362 ff., 422 ff.

37 - Censorin. xviii. 5; cf. J. K. Fotheringham, «Cleostratus,» *JHS*, XXIX (1919), 176 ff.

38 - Diog. Laert. viii. 3. 12. 14; Strabo xiv. 1. 16; Plin. ii. 37; Joseph., *Apion.* i. 14; Plut. *De isid*. 354E.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درازی واقعی یك سال ، ۳۶۴ ¼ روز ، نیازی به چیز دیگر جز یك تقسیم ساده نبود.[39]

نیلوکستوس اهل ناوکراتیس دوست مهمان ، وهمچنین میزبان تالس و همراهان سولون در مصر بود.[40] خود سولون از مصر دیدن کرد واز راه دادوستد گذران نمود. او نزد پرستاران دانشمند، پسنوفیس اهل هلیوپولیس وسونکیس اهل سائیس ، دانش فراگرفت و یك بار دیدن رسمی از اماسیس نمود.[41] نکته سنجان هرشکاف شاید در سفرهای تالس و فیثاغورث شك کنند ؛ این که فیثاغورث هرگز از بابل دیدن کرده باشد تا محتمل است ، و داستان رفتن سولون به دیدن کروسوس نشان خشن آموزی یونانی را دارد . ولی آنها نمیتوانند رفتن سولون را به مصر شك کنند ، زیرا شعری داریم که در آن او میگوید که چگونه « در جای بیرون ریختن نیل نزدیك دهانه‌ی کانوپوس » زندگی میکرد.[42]

با این حال اگر یونانیان علم شرقی را از آن خود می ساختند ، معمولا بدون این که بخصوص سرچشمه‌ی آنرا یاد آور شوند وسپاسگزار باشند ، یك فرق بنیادی در درآمد آنها بود . ستاره‌شناس بابلی یا ریسمان‌اندازه‌گیر مصری ، با جستجوی خشك وخسته کننده‌اش درپی حقیقت مادی ، با ابزارهای ساده ولی کارکرش ، با زیر پا گذاشتن خودستایی فردی وادعای پیشگی کشف در گردآوری داده‌ها که زمان طولانی برده بود ــ از همه بالاتر ، با پیوسته بکار بردن یك ریاضی بسیار پرورده برای حل مشکلات ــ بزودی خودرا در همنشینی دانشمندان امروزی درخانه‌ی خود حس میکرد .

برای یونانیها تقریباً همیشه یك خاصیت رازآمیزی درعددها بود . فیثاغورث و شاگردانش آن را به منتهای یاوگی رساندند ، ولی تقریباً به‌همان اندازه در فکر افلاطون وعضوهای فرهنگستانش پیدا بود . علم شرقی در دبستان که همیشه زیر سایه‌ی پرستشگاه بود رشد میکرد . اگر این علم همیشه عملی ماند برای این بود

39 - Aelius ii. 32. 2; Censorin. xviii. 8; xix. 2; « توجه کنید که چگونه » چهوری ترجمه افلاطون ، ۸۸۰ (الف) ، عدد ۷۲۹ با روزها و شبها ، ماهها و سالها سروکار دارد .

40 - Plut. *Sept. sapient. conviv.* 146 E.

41 - Hermippus, in Plut. *Solon* 2. 4; cf. *ibid.* 26. 1; *De isid.* 10; Herod. i. 30.

42 - Solon, Frag. 28; Aristot. *Polit. Athen.* xi. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که درفکر شرقی بیان راههای راز آمیز یعنان ستاره‌های یك نیاز «عملی» بود.

علم شرقی هرگز به بنها شك نیاورد؛ فرزانش یونانی از همان آغازش اگر بطور مثبت منکر خدا نبود بهرحال خدایی نمی شناخت. پژوهندگان شرقی خرسند بودند که کیهانشناسیهایی را که از باستان مقدس شمرده میشد و آفرینش را به ایزدان بومی نسبت میداد باز گو کنند. همچنین نیز دین نوین یونانی، آیین اورفیك، کیهانشناسی‌ای می آموخت که شگفت آور مانند کیهانشناسی فیثاغی بود. اندیشندگان یونانی، برخلاف، میخواستند برای خود سازمان گردون را کشف کنند. بااین حال حتی در جستجوی بن‌ایست آغازی، نمیتوانستند خودرا کاملا ازنفوذفکر شرقی آزاد سازند. تالس این بن‌ایست را آب شناخت، همان منبع آغازی که درداستان باغ عدن تورات با آن آشنا هستیم. همشاروند او اناکسیماندر، یونانیان را باختراعهای سودمند شرقی چون آفتاب‌نما، نقشه‌ی زمین، ونقشه‌ی آسمان آشنا ساخت، ولی وقتی بن‌ایست آغازی «خودش» را معین کرد، همان «بیکران» بود که زاده‌ی سمرراست تیامات، دیو هرج ومرج بابلی بود.

کمی پس از کشورگشائی پارسیان، هراکلیتوس اهل افیسوس نخستین گوشه را به ما میزند که می‌فهمیم یونانیان باچنین پارسی درتماس آمده‌اند، چون اوجرسها را با شب روندگان، با کیها، انبیها، ومیستی‌ها در یك دسته باهم می‌آورد.[۴۳] این کشورگشائی جلوی پرورش فرزانش یونانی را نگرفت. اناکسیمنس اهل میلتوس، کسنوفانس اهل کولوفون، و هراکلیتوس افیسوسی در نخستین نسل فرمانروایی پارسی، واناکساگوراس درنسل دوم، فرزانگان نامبردار بودند. جستجوی بن‌ایست آغازی ادامه یافت، و سراسر امکانات برای یافتن آن زیر پا گذاشته شد. کشفهای علمی هنوز انجام میگرفت یا از جاهای دیگر گرفته میشد. ولی همان زمان هم فرزانش یونانی راه خود را می‌پیمود و در بودش‌شناسی فرو میرفت.[۴۴]

43 - Heracleit., Frag. 124 (Jones).

۴۴ ـ منابع در کتاب H. Diels and W. Kranz, *Die Fragmente der Vorsokratiker* (5th ed., 1934 - 37) گردآوری شده است. فرق‌میان علم کلی وفرزانش یونانی در دیودوروس، دفتر ۲، ۲۹ خوب نموده شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهسپاران یونانی در شرق

رهسپاران بافکر دیگری بودند که ژرف به درون لوانت رخنه کردند. سکیلاکس اهل کاریاندا، باآن که از مردم کاریه بود، سفرنامه‌ی هند خود را به یونانی نوشت.[۴۵] هکاتیوس اهل میلتوس شاهنشاهی پارسی را گشت، وپس ازبازگشتش سیاهه‌ای ازسرزمینهایی راکه دیدن کرده‌بود یاازآنها چیزی شنیده بودفراهم آورد. گاهی یادداشتهای تاریخی وتژاد شناسی به‌آنها افزود، که بی‌شباهت به سیاهه‌هایی که درلوحهای بیشتربابلی دیده میشود نبود. این دو کتاب ازمیان رفته، ولی بسیاری ازخبرهایی که هرودوت میدهد آشکار است که به‌این دو منبع برمیگردد.

ازگفته‌های کوتاهی که گردآورندگان دیرتر نقل کرده ویکراست ازهکاتیوس گرفته‌اند، آگاهی شگفت‌آوری ازدرون آسیا پیداست. ختا (کتعان) نام پیشین فنیقیه است، که‌برخی ازشهرهای آن جمله، صیدون، دوره، ایکه، کینکلیموت، وفونیکوسی ست. کاردیتیس وکاتیتیس شهرهای بزرگ سوریه است. حکایاتی جزیره‌های عربهاست، کوره جزیره‌ای دردریای پارس است. پاریکانه، خانداباکه، وسیتاکه شهرهای پارسی‌ست، گرچه میدانیم که شهرآخری درواقع در بابل بود. در وصفهای نژادشناسی او پیشرو هرودوت است: کیسیان (کاشیان) مانند پارسیان رخت میپوشند؛ ماد سرزمین نزدیک دربندهای کاسپی‌ست؛ مردم هیرپ رخت چون بافلاگونیان برتن دارند؛ نزدیک کوردیان شهر ماتینه است؛ پس از ماتینیان کولخیان موسخی هستند؛ میکیان نزدیک رود اراکسس اند، کاتایان کنار دریای خزر؛ گرداگرد دریای گرگان راکوههای بلند پربیشه فراگرفته که در آنها کنگر خاردار میروید؛ درشرق پارتیان خوارزمیان زندگی میکنند، که هم دشت وهم کوه دارند، و کوهستانشان پراز درختان جنگلی، کنگر خاردار، بید، وگز است؛ پایتختشان خوارزم است. بسیاری ازاین خبرها را هکاتیوس شایداز گزارش سکیلاکس به دست آورده است. مطالبی راکه درباره‌ی شیمون کنند گان هندی گندارو شهر گنداریکا، درباره‌ی کاسپاپیروس روبروی سکاها، در باره‌ی شهر

۴۵ ـ هرودوت، دفتر ۴، ۴۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هندی ارگانته و مردم کلاتیه و اویپیه نزد یك درودخانه‌ی سند با پایتخت دیوارداران ، ودر باره ی بیابانی که از آنجا تا هند کشیده شده ودر آن باز هم کنکر میروید ، به یقین از سکیلاکس گرفته است .[۴۶]

در جریان سفرهایش هکاتیوس از تیس همردیدن کرد ، ودر آنجا یك آروین جالبی داشت . بانظر ودرش نمونه‌ی یونانی ، او خواست که با خودستایی این که پشت شانزدهمش لبای یزدانی بوده ، بربریها را زیر تأثیر بگیرد . پرستاران مصری او را به پرستشگاهی رهبری کردند و به او سیصد و چهل و پنج تندیس چوبی مهین‌پریستاران را نشان دادند ، که هریك پسر دیگری بوده ، وهریك مردی بوده ، پسر مردی دیگر ، ونه آن که پسر بغی بوده باشد . هکاتیوس که چشمانش به کهنسالی شرق سالخورده باز شد مات و خاموش ایستاد .[۴۷]

۴۶ ـ هکاتیوس ، گرته‌های ۲۷۱-۹۹ (J) ؛ هرودوت ، دفتر ۴ ، ۹۸ و پس از آن .

۴۷ ـ هکاتیوس ، گرته‌ی ۳۰۰ (J) ؛ هرودوت ، دفتر ۴ ، ۱۴۲ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل شانزدهم

واسپوری خشایارشا

برگزیدن جانشین

کمی پس از بتخت نشستن اش ، خشایارشا قسمتی از ساختمان خزانه‌ی داریوش را در تخت جمشید فرو ریخت و اندرون را ساخت . در آذین بنیاد گذاری او یک تخته سنگ آهک نازک کار بنیادی روی یک بستر گچ کرد و چوب خوشبو نهاد ؛ این یک تقلید شایانی از لوح گلی بود ، چون روی آن خشایارشا داستان این که چگونه پدرش اورا به‌جانشینی بر گزید نوشته است .

« گوید خشایارشا شاه : پدر من داریوش بود . پدر داریوش ویشتاسپ نام بود . پدر ویشتاسپ آرشام نام بود . هم ویشتاسپ و هم آرشام زنده بودند آنگاه که چنان که اهورمزد را کام بود داریوش را که پدر من بود شاه کرد در این بوم . » این یک پیشینه‌ای بود : « پسران دیگر داریوش بودند ؛ اهورمزد را چنین کام بود که داریوش پدر من پس از خویشتن مرا مهست کرد . چون پدر من داریوش از گاه (تخت) بشد ، به‌خواست اهورمزد من شاه شدم بر گاه پدر . »[1]

این تمام راست است ولی همه‌ی حقیقت نیست . از روی داد پارسیان بایسته

1- E. Herzfeld, *A New Inscription of Xerxes from Persepolis* (1932); *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IV (1932), 117 ff. ; *Altpersische Inschriften* (1938), No. 15; R. G. Kent , *Language*, IX (1933), 35 ff .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود که شاه پارسی پیش از آن که جان خود را در جنگ با بیگانه در خطر اندازد جانشین خود را بگمارد. پسر بزرگ داریوش ارتوبازانس بود؛ در همان ۵۰۷ ه که یك سند بابلی «شاهپور ایلام» را ذکر میکند، او بهجانشینی شناخته شده بود.[۲] ولی برخی جانشینی او میشمند دلیل آورده که او در زمانی زاییده شده بود که پدرش هنوز زندگی خصوصی خود را داشت و هرگز انتظار رسیدن بهتاج و تخت را نداشت، و نیز مادرش یك زن عادی، یك دختر نامبردهنشدهی گوبریاس بود. پسر کوچکتری، خشایارشا، در خانهی شاه زاییدهشده بود، و مادر او اتوسا، دختر بنیاد گذار شاهنشاهی بود. درشرق اینها دلیلهای سخت و استواری ست، و چون میان طرفداران دو نامزد پادشاهی کشمکش سختی در اندرون برخاست، شگفتآور نبود که سرانجام پسر کوچکتر که ازمادری ازخانوادهی بالاتر بود برگزیده شد.

داریوش ازپسر شهربانو اتوسا پیروی کرد، که او نیز کمبوجی را درزمانی که هنوز «شاهپور» بود به نمایندگی شخصی خود دربابل گماشته بود. در ۲۳ اکتبر ۴۹۸ میخوانیم که دربابل دارند خانهی واسپور را بریا میکنند: بیگمان این همان کاخ داریوش در قسمت مرکزی ست که پیش وصف کردیم. دوسال دیگر، در یك سند سوداگری ازبورسیپا درهمسایگی، اشارهای به «کاخ نوین» داریم که تمام شده است.[۳] دراین زمان خشایارشا هنوز بیست سالش تمام نشدهبود.

ساختمانهای دیگر داریوش درتخت جمشید

درچند سال بعد، خشایارشا خودرا درهنر تخت جمشید نمایان ساخت. در دو پهلوی روبروی هم دریك درگاه درشرق دروازهی سه گانه که ازآن بهسطح ساختمان اندرون که بعداً ساخته شد پایین میرفتند دوتقش برجسته تراشیده شدهاست. بالای صحنه اهورمزد بالدار در پرواز است، که حلقهای راکه با آن پادشاهی به واسپور

2 - J. P. Strassmaier, *Darius* (1897), No. 411.

۳ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۲-۳. ولی هرودوت کشمکش اندرون را پس از خورش معمر ۴۸۶ میگذارد؛ نیز نگاه کنید به کتسیاس، پارسیان، خلاصهی ۱۵، ۱؛ مارمور پاریوم الف، ۴۹.

4 - *VS*, Vol. III, No. 125; *BRM*, Vol. I, No. 61; R. Koldewey, *Excavations at Babylon* (1914), pp. 127 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌بخشید در دست گرفته است. درزیر، شادروان روی تخت است که با ستونهای باریك درگوشه‌ها نگاهداشته شده‌است. نماد اهورمزد دربالك قاب دورنج از گلکهای دوازده‌پر تکرار شده، ولی دیگر بدون پیکر انسانی‌ست. منگله‌های پرکاری نیز برای آرایش بیشتر، از آنها آویزان است.

روی تخت داریوش با لباس رسمی نشسته و آمادهٔ دادن بار عام است. پشت سرش خشایارشا همچو ولیعهد بازشناخته ایستاده است، که همان لباسهای پرزیور را برتن دارد و همان ریش بلند چهارگوش را نمایش میدهد. چون این صحنه یك پذیرایی همگانی‌را نشان میدهد، کمربند، دست‌بند، و دیهیم بر سر دارند: روی نقش‌ها یك زمانی اینها به زر بوده. زیر آنها، سکوئی را که تخت بر آن نهاده شده نمایندگان مردمانی که شاهنشاهی داریوش‌را تشکیل میدادند بلند کرده‌اند.

پیرامون همان زمانی که این نقشهای برجسته تراشیده شده، داریوش نخستین ساختمان افزوده به ساختمان خزانه را تکمیل نمود.[۵] ایوانهایی در هریك از چهار طرف، که آسمانه‌ی آنها باچهار ستون چوبی روی پایه‌ستونهای سنگی نگاهداشته میشد، و کف آنها بارنگ سرخ‌فامی که این پادشاه دوست داشت پوشیده شده بود، به یك‌حیاط باز چهارگوش میرفت که گرداگرد آن تمام این ساختمان اضافی ساخته شده بود. تنها فرش کف آن گچ سفید درشت بود. دریهلوی در آبگاههای غربی و شمال شرقی پیکرهایی جدا از ساختمان بود؛ احتمال میرود این پیکرها پلنگ یا درندگان دیگر گربه‌مانند بودند که آسوده روی تکه‌شان به حالتی که درجاهای دیگر زیر پیکرها دیده‌میشود دراز کشیده بودند، گرچه اکنون تنها فرورفتگی جای آنها دیده میشود.

برخلاف، ایوانهای جنوبی و شرقی نقشهای برجسته روی سنگهای بربالایستاده دارند، که دور آنها چنان که در پارسگرد دیدیم قاب برآمده دارد، ولی کار روی آنها بسیار بهتر وزیباتر انجام گرفته است. چشمان ما یکباره به دو پیکری که در میان‌است، داریوش‌وخشایارشا، کشانیده میشود. یك سکوی کوتاه این دورا بالا

۵ - R. Carl Hames, in Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis* (1939),

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از پیکرهای مردمان عادی بلندکرده واندازه‌ی کمی بزرگتر این دو پیکر نیز آنهارا ازدیگران بازمیشناخته میکند. کوششی برای رخگری نشده است: همه‌ی پیکرها همان چشمان درشت‌تر از اندازه، ابروهای مشخص، ریشهای کمی گرد برآمده، و دهنهای بزرگ دارند که با سبیلهای آویزان که نوک آنها پاکیزه تاسیده شده نیم‌پوشیده شده است. ولی درحالی که دیگران ریشهای کوتاه نوک تیز دارند، تنها داریوش وخشایارشا ریشهای درازتر دارند که به رسم آشوری به آنها پرکار چین‌وتاب داده شده وبه سینه‌شان میرسد ودر آنجا چهارگوش بریده شده‌است. موی سرشان که باهمان پرکاری تابیدار است روی گردن گرد زده شده ودر جلو زیر کلاه بلند که بالایش هموار است، باد بهم، فرزده شده‌است. امروزه چهره‌ها نشان آسیب و شکستگی عمدی بدست مقدونیان اسکندر دارند.

چون این یک بار خاص است، زیورهای زر را کنار گذاشته اند. پدر و پسر جامه‌ی سنندس ساده ولی پرچین دربر دارند که باچینهای پرناز وزیبا تا روی قوزک یا افتاده وبه سختی میتوان تنزیب زیر آن را دید که در هیچ راستش تنگ شده است. پاهایشان کفشهای نرم بی‌تکمه دارد. در رنگ‌آمیزی جامه می‌بینیم که پارچه‌ی ارغوانی شاهانه‌ی فنیقی نقش بزرگی دارد.

تختی که داریوش بر آن نشسته چیزی مگر یک صندلی پشت‌بلند نیست؛ فرض شده است که از زر ناب است با پایه‌های سیمین که تقلید پنجه‌های شیر است، گرچه میله‌های پرگشته‌ی آن نشان‌میدهد که مانند پیشینی آسوریش میانش چوب است و روی آن با ورقه‌ی زر رو کش شده است. روی آن شاه خشایارشا نشسته است که نشان ناراحتی در اثر نشستن به این وضع در مدت درازی‌ست، و یک بالش و یک زیرپایی که پایه‌هایش به شکل پاهای گاو و سم آن است کمی ازاین ناراحتی میکاهد. در مشت راست نیرومندش داریوش چوبدستی دراز باریکی را سخت گرفته، که آن نیز باورقه‌ی زرپوشیده شده وقبه‌ی آن گوهر نشان است و تا روی زمین میرسد. در دست چپش به همان سختی نیلوفری را که دوغنچه دارد گرفته است.

روی سکوی کوتاه که تخت برآن نهاده شده وبه قزوشکوه شاهانه می‌افزاید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خشایارشا ایستاده است . او درست همان جامه را بر تن و همان دیهیم را بر سر دارد ، یاهمان ریش چهار گوش بلند ، ودردست چپش نیلوفر دیگری گرفته است . پس این پیکر ادعای اورا استوار میسازد که « پدرم پس ازخوابیدن مرا مهست کرد . » ولی ، با این همه ، او هنوز واسپور است و باید با فروتنی پشت سر پدر نشسته‌اش بایستد ، ودست راستش را باکف باز بسوی تخت او بلند کند ، که طرز معمول پرستش شاه در پیشگاه اهورمزد است .

در پیش تخت دو عودسوز فلزی گذاشته شده که شکل درهم و برچینی دارند. پایه‌های بلند دندەدار که سر آنها نیم کره‌ی خیاره‌دار است عودسوزها را نگاه میدارد که شکل کاج پله‌داری است که دود ازمیان سرپوش آن که مانند تیر سوراخ‌شده بیرون میرود . یك زنجیر نازك درپوش سندان مانند آن‌را به کله‌ی اردك در سرپایه می‌چسباند. بکار بردن کندر (که از آن عربها سالیانه ۶۶۰،۰۰۰ پوند مشکش میبردند)[۶] در پیشگاه شاه نشان دیگری از این است که در پارس شاه را بیش از یك بشر گرامی میداشتند .

بالای عود سوز ، دست به دهان به نشان این که گزارش معمول روزانه‌اش را میدهد ، « هزاربیت » (هزاربد) خم‌شده‌است ــ که یونانیها اورا « خشایارخ » میخواندند ــ که همچو فرمانده نگهبانان شاهانه نیرومندترین بایور دربار بود.[۷] او ازطرف جنوب که شاید ستاد گاه او بوده آمده است ، که از آنجا دروازه‌ی دیوار شرقی خزانه یکراست به سربازخانه میرفت که هنگام صلح سربازان بیمرگ در آن نشیمن داشتند . شاید فلسهای آهنی آبزرداده که از یك اطاق نزدیك آنجا از زیر خاك بیرون آورده شده از جوشن زرین او بوده .[۸] لگامهای بدکردار با میله‌های پهلویی که دردو سوراخ شده ودر هرطرف حلقه‌های برای نگاهداشتن افسار با هویزه‌های زنجیر شده دارد شاید دهان اسب او را آزار میداده . او کاردار انبارهایی بود که هزاران چیز که در آنها یافت شده بخوبی سازوبرگ کارزار پارسیان را نشان میدهد .

۶ ــ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۷ .

7 - F. Justi, « Der Chiliarch des Dareios, » *ZDMG*, L (1896), 659 ff.

۸ ــ با آن همبر کنید زره زرینی را که سردار ماسیستس زیر جامه‌ی ارغوانی درپلاتیه برتن داشت (هرودوت ، دفتر ۹ ، ۲۲ ، ۲۴) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در نقوشهایی که هنگام بتخت نشستن و نخستین سالهای پادشاهی داریوش روی داد، در غیبت داریوش تخمسپاده (تهم سپاه) مادی فرمانده سپاهی بود. شاید او اکنون هزاربد شده بود؛ بهر حال، پایوری که در پیش سرورش خم شده لباس مادی برتن، کفشهای بنددار به‌پا، وگوشواره به گوش‌دارد. بر کمرش شمشیر کوتاه پارسی‌ست، ودر حال کرنش چوبدستی نشان بلند پایگی را در دست گرفته است.

پشت سر خشایارشا پیاله‌بر ایستاده است، که در روزگار دیرتر هخامنشی نفوذ بیشتری ازفرمانده کل داشت. اورجامه‌ی درازی پوشیده، کفشهایش با بند و تکمه بسته شده؛ کلاهش غیر عادی‌ست: یک شرب دراز که سه بار زیر چانه آورده شده، آنگاه کرد سر دستاروار پیچیده شده‌است؛ یک سر کوتاهش پشت‌سر افتاده،دیگری تقریباً به‌بالای کمر دربشت میرسد. با این سرپوش پر کار، چهره‌ی بی‌ریش او بسنده باز است که نشان بدهد او خواجه است. دست چپش روی بازوی راستش تا شده، و دستمال حلقه‌شده‌ای را که نشان شغل اوست سفت در دست گرفته است.

از نقش برجسته‌ی آرامگاه داریوش که‌بیرامون همان زمان برصخره‌تراشیده شده، می‌فهمیم که پایوری که پشت شاه است اسپچنه (اسپاتینس)،[۹] برنده‌ی تبرزین و کماندان شاه است. روی شانه‌ی چپش کماندان آویزان است که ته آن سرپرانده است، و دوال بانگهدار سه‌گوش در دست چپش است؛ یک نگهدار پرتگی همانند که زیور آن پاهای دو بز کوهی بهم پیوسته است در خزانه‌ی سلاحها یافت شده است. در دست راستش «ساگاریس»، تبرزین دوسرسکاهاست، که یک سرش یک ماهی‌ست که در نوک باز یک اردک است، وسر دیگرش شکل سمندان است که نوک آن چند شاخه است؛ دستگیرهاش چوبی‌ست و با خراشهای سه گوش زیر شده که بهتر بتوان آن را گرفت.

روی ران راستش یک شمشیر کوتاه‌است که غلاف آن با یک تسمه‌ی چرمی از یک کمربند دو گانه که پایین کشیده شده و با یک گلك بسته شده آویزان است؛ یک دست بزرگ که سرش پخ شده این سلاح را به یک برآمدگی که با گلهای نیلوفر آرایش

۹ ـ نقش رستم (د)؛ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۳، ۷۰.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بافته چسبانیده است . دسته‌ی شمشیر یک خایدیس بهتر است که با دو تاب افقی و یک گره کاریهای چهار گوش و سه‌گوش در دست سفت گرفته میشود . تیغه‌ی آن در غلافی که آرایش سکائی آن بسیار پر کار است پنهان شده . روی سه‌یک بالایش که به شکل کمان است دو شیر شاهین نقش شده که روی پا ایستاده ، پشت به پشت به یکدیگر خیره شده اند ؛ چهره‌ی آنها چهره‌ی باز و تن و پنجه‌های دستشان شیر است ؛ پاهایشان چنگال‌دار است . دو سوم دیگرش نه پازن نر را نشان میدهد که درون یک حاشیه‌ی پرزیوری روی پا بلند شده اند . نوک آن یک سر گاو است که شاخش به صورت یک شکوفه‌ی نه پر به شکل دل درآمده ، و زیر آن یک شیر رسمی شده است ؛ یک تسمه‌ی چرمی تابیده که گره زانوی راست میگذرد از تکان خوردن غلاف شمشیر جلوگیری میکند .

کمی عقب‌تر پشت خشایارشا دو سرباز سیمرگ در حالت عادی خبردار ، نیزه روی پنجه ، ایستاده‌اند . در طرف روبروی این صحنه با پیکر یک سیمرگ دیگر و پیشکاری که جامه‌ای همانند پرتن دارد وسطل فلزی در دست که از آن کندو گرانبها را در عودسوزها میریزد تمام میشود . سایبانی که زمانی روی همه‌ی این صحنه را می‌پوشانیده ازمیان رفته است ، وتنها دیرکها و منگله‌ها مانده است . هریک ازاین دو نقش اساساً مانند دیگری‌ست ؛ فرق عمده این‌ست که در یکی شخصیتهای مهم رویشان بطرف راست و در دیگری به طرف چپ است .[10]

در شرق ، جنوب ، و شمال این حیاط ، دیوارسرای‌است . دریک اطاق درجنوب غربی زمانی پاپیروس‌ها و پوستهای نوشته بوده ؛ همه‌ی آنها بدست سربازان اسکندر سوزانده‌شد ، که از آتش زیبای آن لذت میبردند ؛ دیوارهای این اطاق گواه بر آن است . امروزه تنها چند پاره‌ی سوخته‌ی پارچه ازاین سندهای گرانبها بازمانده‌است ؛ فقط پاینده بیله‌ی گلی جای مهرها را حفظ کرده‌اند که چند تا از آنها را میشود به داریوش و خشایارشا نسبت داد . ولی آتشی که پاپیروسها و پوستها را سوزاند نیز بی‌آن که آگاه باشد سندهای بسیاری را که روی لوحهای پخته نوشته شده بود

10 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 20 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نگاه داشت گرچه اساساً اینها کم اهمیت‌تر اند . این لوحها در شعله ها سخت پخته شدند . بیشتر نمونه‌ی آنها همان‌طور که در یك اطاق بسیار بزرگ انبار شده بودند یافت شدند .[11] این دیوانسرای تازه با سال ۴۹۲ ق آغاز میشود .[12]

درغرب حیاط یك اطاق بزرگ است ، که زیر آسمانه‌ی آن نه رج ستون است که هر رج یازده ستون دارد ، که میتوان آن‌را فقط همچو یك تالار نمایشگاه وصف کرد . مقدار زیاد چیزهای گرانبها و کمیاب که از تاراج جنگها به دست می‌آمد بزودی یك افزایش دیگری را به ساختمان خزانه ایجاب میکرد . ساختمان اولی تقریبا چهار گوش بود ، درمی دراز و باریك ، و بیست ستون درهریك از پنج رج ستون آن بود . هر ستون چوبی روی یك پایه ستون گرد پهن با قالب برآمده‌ی پشت ماهی نهاده شده بود و پایه‌ستون روی یك زیرستونی چهار گوش گذاشته شده بود که روی هر دو آنها نشان استاد کار گر تراشیده شده است .[13]

درمورد بیشتر آنها نمیتوان معین کرد که کدام یك ازاین چیزهایی که حفظ شده نخست در دوره‌ی این پادشاه بریا شده است . تاراجگری اسکندر به‌اندازه‌ای بود که هیچ کار هنری بزرگ از فلز گرانبها باز نمانده‌است . آوندهای سنگی بسیار عالی که نام خشایارشا را دارد عمدا خوردشده است ، گرچه خوشبختانه شمار بسیاری از آنهارا میتوان دوباره بهم چسبانید . درمیان پروده‌های جنگهای پیروزمند ، برخی ازمصر آمده‌است . یك کاسه‌ی مرمر نازك زرد رنگ با راهراههای سفید وخاکستری کمرنگ ، نزدیك دسته‌ی کوچکش نام و عنوان نکو را دریك قاب خایدیس دارد . نامهای دیگر همین پادشاه روی پایه‌ی یك تندیسك آبی رنگ آبگینه‌ای دیده میشود . اما میس روی یك پایه‌ی گلدان مرمر و یك ظرف مرمر یاد شده‌است . از ناهارخوری آخرین پادشاه بزرگ آسوری یك جام سنگی باخالهای سفید وسیاه آمده که چهار دسته باشکل شیر دارد ؛ نوشته‌ی آن میگوید که روزگاری این جام از آن اشور -

11 - *Ibid.*, pp. 33 ff.

12 - O. G. Cameron, « Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions, » *JNES*, I (1942), 215.

13 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 51 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنی‌ابال بوده‌است. همین‌نام روی استوانه‌های نذرشده درروی یکی‌از «چشمه‌های سنگی» نذر شده‌که ازعقیق وعقیق رگه‌دار و ابلق ساخته شده دیده‌میشود. استوانه‌ی دیگری سده ها بیشتر در سوهی بالا در میانه‌ی فرات ساخته شده بود. سه شیر بهم پیوسته پرنگی و دو اسب بازان پرنگی را از نظر شیوه‌شان باید نیز از چیزهای کهنه‌ی آسوری دانست.[14]

اصلاحات دادگستری در مصر

همان نیازمندی به‌اصلاحات که در بابل بود در مصر نیز حس میشد. یک پاپیروس بسیار بزرگ که از سال ۱۳۵ است بطور سرگرم‌کننده‌ای مارا به پشت صحنه میبرد و ماهیت حقیقی «دادگستری» را چنان که در کنار نیل میورزیدند نشان میدهد. درآن سال اهموسی نامی از پسورس به‌شهر تئوزوری آمد و به زانویستوفونخ سرکارگزار پرستشگاه (اشونی) چنین برخاش کرد: «راستاد مرا هر سال میدادند؛ از زمانی که شهر بخشور امون شد.» سرکار پرستشگاه پاسخ داد: «به‌نفسرات که برومند است و به چان امون که اینجا آرام دارد، گرچه ماه خرمن است در انبار امون دانه‌ای نیست و درصندوق امون سیمی نی.» پس برای پرداختن راستاد وامی با بهره بایسته بود. بسیاری از اوباش شهررا به زندان انداخته بودند. «آیا گناه ماست که اوباش دیگرهم جز آنها درشهر هستند؟» آنگاه اهموسی پرسید که از که باید بخواهد تا دریابد چگونه این شهر به‌این روز افتاده است. به‌او گفته شد که پتمی دبیر پرستشگاه تنها کسی‌ست که راست خواهد گفت.

ولی پتمی آزموده‌تر ازاین بود که بدون این که واداز شود راست را بگوید؛ یا درنظر گرفتن آن‌چه پیش آمد، نمیتوانیم اورا سرزنش کنیم. دبیر سرکش‌را به‌زور به کشتی بردند و آنجا اهموسی او را آگاه کرد: «از این که تورا بزنم خودداری کردم زیرا تو بیمردی وخواهی مرد.» او نقشه‌ی بهتری داشت؛ چون به‌بابتخت بخش هفس رسیدند، پتمی بدبخت را زیر آفتاب سوزان گذاشتند تا فریاد برآورد:

14 - *Ibid.*, pp. 54 ff., 64 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«یك ورق پاپیروس بمن بدهند که هرچه روی داده بنویسم!» اهموسی نوشته‌ی گواه را خواند و سوگند یاد کرد: «بهجان فره تورا درست یافتم.» هردو نامه را مهر کردند و نزد شهرب فرستادند.

اگر یتمی از آفتاب سوزان جان بدر برده بود، اکنون بایستی با خشم پرستاران نابکار روبرو شود که میترسید اورا بکشند. اوشاید درباره‌ی اصلاحاتی که داریوش درنظر داشت شنیده بود، ولی تجربه بهاو آموخته بود که حتی دربارشهرب از رشوه‌خواری پاك نبود. به‌یقین، بمحض این که یتمی به‌خانه برگشت یکوتیب با همان نامه‌ای که اهموسی برای شهرب فرستاده بود پیداش شد! اینهارو به جای سرکار پیشین پرستشگاه گماشته شد، و زئوبستفونخ با یتمی، پسرش، وچهار برادر بهزندان انداخته شدند.

درحشن پشو، همه کس درتئوزدی آبجو می‌نوشید؛ نگهبانان خوابشان برد و زئوبستفونخ دررفت. این کار وضع زندانیان دیگر را بدتر ساخت. اینهارو برادران یتمی را بهپرستشگاه آوردند، وزندانیان دیگر را باچوب زدند؛ چون به‌نظر می‌آمد که مرده‌اند، آنها را دریك برج کهن نزدیك دروازه‌ی پرستشگاه انداختند که سپس آنرا برسرشان خراب کنند. ولی پسر یتمی به آنها گوشزد کرد که نمیتوانند شش پرستار را بکشند بدون آن که گزارش آن به شهرب و شاه برسد؛ تهدید کار خودرا کرد و همه را بهخانه بردند، گرچه سه‌ماه گذشت تا یتمی تقدرستی خود را باز یافت.

یتمی آنگاه شبانه با قایقی که بار چوب داشت بسوی پایتخت گریخت. یکوتیب هفت‌ماه وسیله‌هایی برانگیخت که ازبار یافتن او به‌پرستشگاه شهرب جلوگیری نمود. سر انجام سمتو تفناخته یتمی را شناخت و شخصاً او را به دربار شهرب برد. چهاربار بزهکاران فراخوانده شدند، ولی بی‌ثمر؛ پنجمین‌بار دیگر جرأت نکردند که پشت گوش بیندازند. هریك پنجاه شلاق خوردند و همه را بهزندان افکندند. یك رشوه‌ی پنج‌استاد پرستشگاهی ـ که بطور مناسب روی پاپیروس گواهی شده! ـ دل سمتو تفناخته را دگرگون ساخت؛ و او نزد شهرب میانجی شد که آزادی آنها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را به‌دست آورد .

پتسی ازاین‌شکست‌هراسان و دلسرد نشد وبرای ازنوبرقرارکردن راستادخود درخواه کرد ، و ادعا کرد که راستاد او به شانزده سهم وخشور امون و شانزده بغ دیگر تئوزوی میرسید ؛ این‌راستاد به‌یکی ازنیاکان او داده شده بود ولی‌وقتی که‌آن نیا همراه پادشاه پسامتیکوس از سوریه دیدن کرد این راستاد ازمیان رفت . شهرب به‌او فرمان‌داد که تاریخ این قضیه را بنویسد، ولی سمتوتفناخته‌ی رشوه‌خوار پتسی را واداشت کـه بجای آن نامه‌ای از اهموسی ، وخشور هوروس ، بپذیرد . در سفر بازگشت به‌خانه ، پتسی فهمید که خانه‌اش سوخته. بار دیگر به‌شهرب درخواه کرد، وبار دیگر بزهکاران به‌دربار فرا خوانده شدند ؛ به‌پیک رشوه دادند و تنها اینهارو در دربار پیدا شد . اگرچه او بکلی انکار کرد کـه از آتش سوزی خبر ندارد ، ولی پنجاه شلاق دیگر خورد و باردیگر به‌زندان افتاد .

اهموسی شکیبایی خودرا از دست داد و به گواژ ازپتسی پرسید: «میخواهی برسر این کار بمیری ؟» از برای فرار از دادرسی‌ای کـه اهموسی با اشاره فهماند که هرگز به‌پایان نخواهدرسید ، پتسی با اینهارو آشتی کرد، و اینهارو سوگند خورد که قضیه را راست و پاك کند ؛ ولی تا آزاد شد ، طبعاً ، سوگند خود را را زیرپـا گـذاشت . برای آخرین بار پتسی درخواست بالابلندی فرستاد و تاریخ گذشته‌ی خانواده‌اش‌را برشمرد، ودو کتیبه‌ی بسیارشك‌دار نیایش‌را که ادعا میکرد پریستاران پاك کرده‌اند به گواه آورد و قضیه را تا تاریخ دادخواهی روشن کرد .[15] نمیدانیم که سرانجام پتسی در این قضیه کامیاب شد یا نه . شك داریم که او این قضیه را درست وانمود کرده باشد ، زیرا فقط سخن او را دردست داریم ، ولی یک نمونه‌ی روشنی از رشوه خواری که هنوز درمصر افسارگسیخته پیش میرفت داریم . به‌مجموعه‌ی نوین داد نیاز بود .

به‌فرمـان داریوش دبیران قانون را آورده بودند و داشتند آن را روی یك

15 - F. L. Griffith, *Catalogue of Demotic Papyri in the John Rylands Library*, III (1909), 60 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طومار پاپیروس تاسال ۵۰۳ میتوشتند؛ این که چرا این کار درعصر این اندازه بیشتر از بابل طول کشید وقتی آشکار میشود که درمی‌یابیم که در مصر چنین دادنامه‌ای نبود که سرمشق این کار بشود چنان که در بابل دادنامه‌ی حمورابی بود. حتی به‌نظر می‌آید که آن وقت هم فقط فرمانهای شاهانه گردآوری‌شد، زیرا مجموعه سرانجام تا هشت سال دیگر تا ۴۹۵ کامل نشد. یک نسخه روی طومار پاپیروس به خط اشور (که آن زمان همتایش آرامی رسمی دیوان هخامنشی بود)، ونسخه‌ی دیگر به‌خط حرفی که یونانیان «مردمانی» میخواندند نوشته شد.[16] ازآن‌پس داریوش را بانیسین دادگذار از شش دادگذار بزرگ مصر می شمارند.[17]

برای روشن ساختن این قانونها، ازاین دوره‌ی پادشاهی یک‌مجموعه‌ی خوبی ازسندهای معاملاتی داریم. یک‌دسته‌ی جالب ازاین‌سندها درباره‌ی کارهای خصوصی آب‌دیزدیکان دره، یا تماکده‌ی تبس است. برای نمونه، پشتمی یک پیمان زناشویی با تستهور میبوید، واین بانو سه تکه سیم ازگنجینه‌ی پتاه، پول شهر را، به‌عنوان وردوک به‌او میدهد؛ اگر او از تستهور بدش آمد و زن خودرا رها کرد بایستی آن سیم را با سه‌یک هرچه که دربیاورد، باسه‌یک درآمدش‌ازآب‌بری تماکده بازگرداند. او دورو، دختری راکه ازتستهور دارد با فرزندان دیگری که زاییده خواهدشد امتیاز میکند. آنگاه تستهور حقوق پسر خودرا که از یک شوهر دیگر داشته به‌صورت قانونی گواهی میکند.

پشتمی نیمی از زمین یک‌خانه‌ی خالی راکه درغرب تبس، نزدیک آرامگاه یکی از پادشاهان است و در آن خیال ساختمان دارد به‌زنش میدهد؛ دوسال دیگر می‌بینیم که باید هنوز آن را بخرد! یکی دیگر از این گروه به زنش میبوید: «من تورا از همسری خود رها کردم، ازتو جدا شدم، هیچ ادعایی روی زمین به‌تو ندارم؛ به‌تو گفتم: به هرجا که میخواهی بروی شوهری برای خود بگیر. من نمیتوانم همیشه پیش تو بمانم.» سندهای دیگری ازاین دیوانسرای درباره‌ی وامهای

16 - W. Spiegelberg, *Die sogenannte demotische Chronik* (1914), pp. 30 ff.
17 - Diod. i. 95. 4-5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غله، بهره‌ی آن اگر وام پیش از خرمن پرداخت نشود، فروش‌گاو و گوسفند و برده یا پایبندان در برابر ادعاهای آینده، فروش راستاندهای پرستشگاهی، یا عوض کردن زمینهای خصوصی با نوبر زمینهایی که ملک پرستشگاه امون در تبس است میباشند.[۱۸]

نخستین سند ما از کوچ‌نشین سربازان مزدور یهودی آرامی‌زبان در الفانتین[۱۹] از سال ۴۹۹، گواه بر اصلاحات قضائی‌ست. دوزن زمینهای خودرا بایك زن دیگر عوض میکنند، که او هم مانند آنها بخشیده‌ای از «چرگران شاه و فرمانده پادگان دریافت کرده‌بود. نوشته‌ی پایندان، که با گواهی گواهان استوارشده، چنین است: «ازین پس، در آینده، ما نخواهیم توانست در باین امر سهم تورا پس کرد کنیم و بگوییم: ما آن را به‌تو نداده‌ایم. همچنین نه برادر یا خواهر، نه پسر یا دختر، خویشاوند یا بیگانه، نخواهند توانست تورا پس کرد کنند. و هر که در کار سهم تو که ما به‌تو داده‌ایم ترا پس کرد کند باید به‌تو پنج «کرش» بپردازد و سهم از آن توست.»[۲۰] اینجا نیز میتوان اصلاحات مالی داریوش را یافت.

این کوچ‌نشین یهودی پاپیروسی دارا بود که ترجمه‌ی آرامی سرگذشت‌نامه‌ی داریوش بر آن بود. بیشك این یك نسخه‌ی رسمی بود که به‌فرمان شاه برای آنها فرستاده شده‌بود. روشن‌است که آنرا ارجمند می‌داشتند و بسیار به‌کار می‌بردند، زیرا زمانی که فرسوده شد نسخه‌ی دیگری از روی آن فراهم کردند، گرچه جاهایی که در پاپیروس اصلی ناخوانا شده بود سفید گذاشتند.[۲۱]

ساختمان در مصر

داریوش از سر شوق پیشینیانش در گرامی داشتن بنان مصری و پرستشگاههایشان پیروی نمود. کانهای بزرگ سنگ در وادی حمامات، در ی ژرف سیاه در راه بیابانی میان کوپتوس و دریای سرخ، بوسیله‌ی دسته‌هایی که همه‌ی فرمانروایان بزرگ

18 - Griffith, *op. cit.*, pp. 25 ff. درباره‌ی پاپیروسهای دیگر ازاین دوره نگاه کنید به W. Spiegelberg, *Die demotischen Papyri Loeb* (1931)

۱۹ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۲۳ این کتاب.

20 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 1.

21 - *Ibid.*, pp. 248 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذشته در پی بهترین مواد ساختمانی فرستاده بودند بهره برداری شده بود؛ آنها نقشهای برجسته و نوشته‌های خودرا به‌سنگرهای حیوانی که دیدن کنندگان بیش از تاریخ برسنگرها کنده بودند افزوده بودند. به‌فرمان داریوش، خشوم‌پیری‌ی معمار، سرکار ساختمانها درسراسر مصر، مکرر از این کانها دیدن کرد. او بیش از آن با پدرش اهمو سه‌سانیت در این کانها در چهل‌وچهارمین سال اماسیس کار کرده بود؛ مقامش درزمان اماسیس که‌شاه بومی مصر بود به‌خطر افتاده بود، زیرا درسالهای ۴۹۶-۴۹۲ ق.م کمکرر در وادی کار میکرد. به‌عنوانهای او همچنین افزوده میشد و سرانجام و خشوری بغان گوناگون، سرکردگی سربازان، و گردانندگی کارهای هنری را دربر گرفت. اثارهایی به‌همین، هوروس، و ایسیس شهر کوپتوس، و به‌آمون، موت، خونسو، و هاریو کراتس شهر تبس همسایه حکایت ازبرخی ایزدان بومی میکندکه

۴۳

پرستشگاههای آنها شاید بدست این معمار نوسازی شده بود.

بایکاربردن شتر که بتازگی به‌مصر آورده شده بود، و همچنین بایکاربردن روش آبیاری بوسیله‌ی قنات که دیرزمانی بود که درفلات ایران به‌کارمیرفت و برای یک ناحیه‌ی خشک بسیار مناسب بود، "واحه‌ی جنوب" داشت همچو مرکز دادوستد بیابان رونق می‌گرفت. درهمان زمان هم در هیبت پایتخت آن پرستشگاه کوچکی برای آمون بود: پیرامون ۵۹۰ داریوش یک ساختمان سنگی خیلی بزرگتر جایگزین آن ساخت، که در آن داریوش را همچو دوست داشته‌شده‌ی آمون و خاوند هیبت گرامی داشتند. در ساختمان آن، طبعاً، داریوش از نقشه‌های بومی پیروی نمود، ولی بجای پرستشگاه سه‌گانه‌ی معمول فقط یک پرستشگاه مقدس ساخت. از سرستونهای گچون برساده که مانند یک دسته نخ‌چه‌ی پاپیروس بود یک نوع سرهم‌گردنه‌ای بصورتی نایریزده بیرون آمده وشکفته بود. زیر دیوارها در نقشهای برجسته‌ی درقاب فرو رفته، شاه در حالی که پیشکشهایی به‌گمرههای بغان پرات میگزارد، یا همراه با بغبانو هاتور و "همزاد" خودش به‌آمون، موت، و خونسو پرات میگزارد دیده

22 - J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), Nos. 14, 18, 90 - 93, 134 - 35, 137, 186, 190, 193; G. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), Nos. 11 - 23.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشود . همچنین روی دیوارها سرودی بود که در آن با عنوانهایی که از « نامه‌ی مردگان » گرفته شده بود ، همه‌ی بدن‌را همچو جلوه‌ی ساده‌ی آمون نموده ، که نشان خوبی از درهم‌آمیزی دینی‌ست که درحال پرورده‌شدن بود .[۴۳]

داریوش نیز در بوسیریس به‌کار پرداخت ،[۴۴] و نام وعنوانهای خود را درقاب خایدیس برایوانی در الکاب باز گذارده است .[۴۵] نام او نیز در سیاهه‌ی نیکی گران ادفو درسالهای ۵۰۷ و ۵۰٤ ضبط است .[۴۶] بریك سنگ ایستاده ، شخصی درپیشگاه باز هوروس و مار شاهانه زانو زده و به میانجی آنها شاه‌را در میخواند که زندگی ببخشد .[۴۷]

اریاندس شهرب سرکش

اگرچه داریوش برای خرسند ساختن پرستاران از خود شوق بسیار نشان داده بود ، ولی قصه‌ی پتسی برای نشان دادن این که دربار شهربی از رشوه گیری و نادرستی پاك نبود بسنده است . خود شهرب تقریباً یقین است که در این کار درگیر بود . هرودوت میگوید که اریاندس را به‌جرم شورش کشتند ، ولی سبب حقیقی آن این بود که در زدن سکه از داریوش تقلید کرده بود ؛ همچنان که سکه‌های زرشاه به ویژگی نامبردار بود ، شهرت سکه های سیم اریاندی نیز دیرزمانی برجا ماند . درواقع چنین سکه‌هایی وجود ندارد ؛ درحقیقت همه‌ی گواهیها روشن نشان میدهد که مصریان بومی درزمان فرمانروایی هخامنشیان سوداگری خودرا فقط بوسیله‌ی بکار بردن شمشهای وزن شده انجام میدادند . ولی درحالی که از روی میزان رسمی سکه‌ها ، سیم در نرخ سیزده به یك پذیرفته میشد ، ارزش شمشی آن درمصر بسیار

23 - H. E. Winlock, *The Temple of Hibis in el Khargeh Oasis*, Vol. I : *The Excavations* (1941) ; H. Brugsch, *Reise nach den grossen Oase el Khargeh* (1876); S. Birch, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, V (1887) , 293 ff.

24 - E. Naville, *Mound of the Jew* (1890), pp. 27 - 28 .

25 - Somers Clarke, « El - Kab and Its Temples,» *JEA*, VIII (1922) , 27 .

26 - H. Brugsch, *Thesaurus inscriptionum Aegyptiacarum*. III (1884) , 538, 548 ff., 590; E. Chassinat, *Le Temple d' Edfou*, VII (1932) , 219, 248.

27 - L. Borchardt, *ÄZ*, XLIX (1911) , 71 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیشتر بود؛ بنابراین گفته شده است که جرم حقیقی اریاندس گداختن سکه‌های گرانبهای شاهانه که پیکر شاه بر آن نقش شده بود و فروختن آن با سود فراوان به‌صورت شمش بوده، زیرا این کار خیانت بزرگی به‌شمار میرفته است.[۲۸]

اریاندس را میان سالهای ۵۱۱ و ۴۹۲ کشتند، و در آن تاریخ فرنداتس شهرب بود. برستاران خشوم، خاوند یپ (الفانتین)، عموزنی از پریستاران همکار خود را نزد او فراز آوردند که همچو کارگزاران پرستشگاههای گوناگون به‌فرمان داریوش شاه برگزیده شوند. فرنداتس از پذیرفتن پیشنهادی آنها خودداری کرد؛ پاره‌ای پس از گماشته شدن گریخته بودند، و برخی دیگر ادعا میکردند که در مقامهای همانندی همانوقت خدمت میکردند.[۲۹]

نوشته‌های شاهانه

ساختمان یك ایدان پادشکوهی در شوش پایان یافته بود. داریوش اکنون بر آن شد که در پایتخت نوینش ایدان دیگری بسازد که این بار از سنگ پادوامتری باشد؛ با بکاربردن سنگ نیز ممکن میشد هنری را که بیشتر پارسی بود پروراند. در آذین بنیادگذاری این ساختمان تازه، داریوش در یك جعبه‌ی سنگی زیر بنیاد دو جفت لوحه‌ای از زر و سیم که روی آن نوشته‌ی بسیار زیبایی داشت وسیزده گروی مربع بود جای داد. در آخرین سیاهه‌ی پیشین از شهرستانها افزایشی در شمار آنها دیده نمیشد ولی پاره‌ای دگرگونیها در نامگذاری آنها بود: شهرستان یونیه هنوز پس از سارديس بود، ولی «ترادریائیان» همچو سکاها شناسانیده شده بودند؛ «دریائیان» «یونیهای تکیره» شدند، که متن بابلی آن را «یونیه‌ی دوم که مردمانش سپر بر سر داشتند» گزارش کرده بود ــ زیرا کلاههای «پتاسوس» یونانیان را چنین

۲۸ ــ هرودوت، دفتر ٤، ۱٦٦. درباره‌ی سکه‌هایی که به اریاندس نسبت داده شده، نیز نگاه کنید به R. A. Parker, «Darius and His Egyptian Campaign,» *AJSL*, LVIII (1941), 373, n. 5؛ برای توضیح آن نیز نگاه کنید به J. O. Milne, «The Silver of Aryandes,» *JEA*, XXIV (1938), 245 - 46.

29 - W. Spiegelberg, «Drei demotische Schreiben aus den Korrespondenz des Pherendates,» *SPAW*, 1926, pp. 604 ff.; *Papyri Loeb*, No. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میخواندند.[۳۰] اکنون با سرفرازی‌ای که حق داشت داریوش می‌بالید: «این است پادشاهی‌ای که من دارم: از سکاهایی که آن‌ور سغد اند تا کوش (حبشه)، از هند تا سپرد (ساردیس)، که امور مزد مهست بغان به من فراز برد.»[۳۱] برمعناست که برای داریوش یونانیان ارزشی نداشتند که آنها را به ویژه یاد کند.

ولی همین یونانیان هستند که به‌ما میگویند چگونه اغلب داریوش از اکباتان دیدن میکرد. تا زمانی که ویرانه‌های آن بطور شایانی کاوش نشده، آگاهی بیشتر ما در باره‌ی این دوره بسته به چیزهایی ست که بطور پیش آهد پیدا میشود. یک لوح زر و یک لوح سیم که در لحظه‌ی آخر از بوته‌ی گدازش رهانیده شد، سندی همانند لوحهایی ست که داریوش در جمبه‌ی بنیادی ایدان تخت جمشید نهاده بود.[۳۲] گواهی بیشتر برچنین ساختمانی در پایتخت بیشین ماد یها دراشاره‌ای به یک ایدان که نوه‌ی داریوش در کتیبه‌ای که در همدان پیدا شده میکند یافت میشود.[۳۳] بر بلندی در بالای شهر، در دامنه‌ی کوه الوند، به فاصله‌ای از جاده کهن که به بابل میرفت، داریوش نیز فرمان داد که نوشته‌ی او را بر صخره بکنند.[۳۴]

از اینها گذشته، داریوش فرمان داده بود که سنگی بر صخره‌ی بزرگی که از سوی شرق به دریاچه‌ی وان برنگریسته بود، همان جایی که شاهان بیشین هلدی نوشته های بیشماری را به خط میخی بومی خودشان به طرز زیبائی کنده و باز گذاشته بودند، صاف و صیقلی کنند: در زمان مرگش نوشته‌ی آن کنده نشده بود، و پسر پرهیز گارش فرمان داد که این از قلم افتادگی را درست کنند. خشایارشا همچنین از ساختمانهای زیبای بسیاری که پدرش بنا کرده بود یاد میکند؛ شاید

۳۰ ـ داریوش، نقش رستم (الف) ۴.

31 - Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, No. 6.

32 - Sidney Smith, *JRAS*, 1926, pp. 533 ff.; L. H. Gray, *JRAS*, 1927, pp. 97 ff.; Carl D. Buck, *Language*, III (1927), 1 ff.; Weissbach, *Z.I.*, XXXVII (1927), 291 ff.; Kent, *JAOS*, LI (1931), 229 ff.; Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, II (1930), 115; *Altpersische Inschriften*, No. 6.

33 - Herzfeld, *Altorientalische Studien Bruno Meissner . . . gewidmet* (1928), pp. 85 ff.; Kent, *JAOS*, LI (1931), 231 - 32.

34 - F. H. Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 100 - 101.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باز هم به یك کاخ دیگری نزدیك کتیبه اشاره شده است.[۳۵] نویسندگان یونانی به سیاهه‌ی کاخهای شاهانه کاخهای دیگری در کابی، اصفهان کنونی، و در تاپوکه، برکرانه‌ی پارس نزدیك مرز کرمان،[۳۶] می‌افزایند، ولی اثری از آنها یافت نشده‌است.

آمادگی برای جنگ با یونان

در همین هنگام آمادگی برای جنگ با یونان به‌تندی پیش می‌رفت. در نظر داریوش، ماراتون فقط یك شکست موقت در یك سیاست کامیاب پیش راندن پیوسته‌ی مرزها بود. او فکر میکرد که آن چه بدان نیاز بود یك سپاه بزرگ زیر نظر یك فرمانده شایسته بود، و سپس، آنگاه که شهر خدایهای بازمانده خرد و پایمال شدند، سراسر جهان یونانی به‌شاهنشاهی پارسی که همواره گسترش می‌یافت خواهد پیوست و جزئی از آن خواهد شد. چون سرداران او آنطور بیچاره در کوشش خود برای بسنا درساندن آتشهای سرکش شکست خورده بودند، داریوش بر آن شد که این لشکرکشی کینه توزی را خود رهبری کند.

درزمان کوتاهی که برای او مانده بود، داریوش برای ساختن پیکر های تراشیده درجبهه‌ی شمالی ایوان شتاب نمود و پیکرتراشی انتهای شمالی(ودرمرکز) جبهه‌ی شرقی راآغاز کرد.[۳۷] درهمین زمان او سرگرم پایان رساندن کاخ خود بود.

درباره‌ی جانشینی اشکالی نبود، زیرا از ۴۹۸ خشایارشا درنقشهای تخت جمشید به‌واسپوری شناخته شده‌بود ــ بی آن که نامی ازاو برده‌شود؛ اکنون زمان برای شناسایی کاملتری فرا رسیده‌بود، و برپهلوی درمیانی کاخ، روبروی صورت پدرش، خشایارشا با همان جامه‌ی شاهانه نموده‌شده، و فرق آنها فقط این نوشته‌ی کوتاه روی جامه‌ی اوست: «خشایارشا، پسر داریوش شاه، هخامنشی.»[۳۸]

35 - *Ibid.* pp. 116 ff.

36 - Strabo xv. 3. 3.; Arr. *Ind.* 39. 3; Ptol. vi. 4. 23; viii. 21. 15; Dionys. Per. 1069.

۳۷ ــ چنین‌است به‌نظر Cleta Olmstead Robbins.

38 - Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, No. 18: درباره‌ی نوشته‌ی روی پیکر داریوش Weissbach, *op. cit.*, pp. 80 ff. نیز نگاه کنید به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمادگی برای جنگ یونان البته مالیاتهای تازه‌ای ایجاب میکرد. در ژوئن ۴۸۶ یك بابلی به میهنش گزارش داد که شاتاماکسو و نیوگازای سرایید به او آگاهی داده‌اند که از روی دادنامه‌ی شاه او باید برای جو، گندم، و خردلی که از انبارهای در کنتال بابل مرخص میکنند باج تازه‌ای بپردازد.[۳۹]

شورش مصر و مرگ داریوش

هنگام بخاك سپردن گاو ابیس، گویا درخاك‌سپردن سال ۴۸۸، سردار اهموسه (اماسیس)[۴۰] این اپزد را به‌تالار مومیایی رهبری کرد و آنگاه، همراه با کمانداران وسربازان برگزیده، اورا به‌جای خود درنساکده برد. اهموسه همه شبها را بیخواب ماند و به‌نگهبانی پرداخت، و کوشید که هر کار خوب که میتوانست انجام‌دهد. او آذرم این اپزد را در دلهای مردمان و دردلهای همه‌ی یگانگانی که در مصر بودند جای داد. او نیز یکهایی به‌فرمانداران شهرها و بخشهای مصر بالا و پایین گسیل داشت، وآنها پیشکشهای خود را به‌تالار موفیایی آوردند.[۴۱]

باهمه‌ی این سودها، بازهم مصریها ادعا میکردند که تخت جمشید، شوش، و همدان با ثروت مصر برپا شده است.[۴۲] حتی تا سال ۴۸۶، «ساریس» (خواجه‌سرای) پارس، اتیاواهی، درکانهای سنگ حمامات کار میکرد.[۴۳] ولی در ۵ اکتبر این سال خشوم آخت از الفانتین نامه‌ی پریشان و نگران‌کننده‌ای به‌فرنداتس نوشت. او سوورد، یکی از بومیان سرشناس، در پیشگاه شهریب به‌او دستور داده‌بود که ارتابانوس، فرمانده پارسی پادگان یهودی را، با کشتی همراه خود به‌نوبسه ببرد و غله به‌دست آورد. ارتابانوس آنگاه به‌جاشوان کشتی فرمان داد که غله را در کرانه خالی کنند. خشوم آخت پرخاش میکند: خوب است شهریب به‌ارتابانوس فرمان دهد که نگهبانی برای غله در کشتی بگمارد و فقط آن اندازه در کرانه خالی کند که بتوان باقایقی

۳۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۰۵ این کتاب.

۴۰ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۲، ۱۶۷، ۱، ۳ و پس‌ازآن.

41 - E. Chassinat, *Recueil de travaux*, XXIII (1901), 78; Posener, *op. cit.*, Nos. 6-7.

42 - Diod. i. 46. 4.

43 - Couyat and Montet, *op. cit.*, No. 146; Posener, *op. cit.*, No. 24.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از سیستم آن را برد. اگر احتیاط نشود شورشیان شبانه می‌آیند و غله را درمیبرند؛ هم‌اکنون روبرو اردو زده‌اند و به اندازه‌ای بی‌باک شده‌اند که نیمروز هم خود را نشان میدهند.[۴۴]

با این آگاهی شوم سندهای مصری به‌پایان میرسد. در ماه بعد مصر شورش کرد، زیرا باجهای تازه حوصله‌ی بومیان را سربرد. بیش از آن که بتواند این شورش را خاموش کند، داریوش خود در گذشت ــ در نوامبر ۴۸۶ ق. م. او شصت و چهار سال داشت، و سی و شش سال آنرا پادشاهی کرده بود.[۴۵] یک خوشبختی دیگر به یونانیان اروپا لبخند زد و یک گشایش نا منتظری به آنها داد.

کمی بیش از آن، داریوش آرامگاه خود را آماده ساخته بود.[۴۶] انتهای شمالی جلگه، که در شرق آن پایتخت نوینش را ساخته بود، با یک رشته کوه کوتاه که بسوی جنوب‌غربی پایین می‌آمد و یک صخره‌ی بلند راست وتندی داشت، کمی بیش از آن نیز برای یک نقش برجسته‌ی یکی از شاهان ایلامی به کار رفته بود،[۴۷] بسته میشد. زیر این صخره‌ی تند داریوش یک سامه‌ی چهار گوش مقدس با خشت آماده ساخته بود که درون آن مهمترین ساختمانش آتشگاهی بود که درست تقلید آتشگاه کورش در پاسارگرد بود.[۴۸]

به جهتی داریوش شکل آرامگاهی را که کورش به کار برده بود رها کرد و به آرامگاه صخره‌ای بازگشت نمود. کمی به‌شرق آتشگاه آرامگاهش درون صخره کنده شد، و نمای آن به‌شکل چلیپای یونانی به‌پهنای شصت وبلندی هفتاد پا بود. بازوهای افقی آن با نمایشی از ایوان کاخ پر شده است. در دو انتها جرزهای بر آمده‌ای است

44 - Spiegelberg, *SPAW*, 1928, pp. 604 ff.

۴۵ ــ درباره‌ی تاریخ مرگ داریوش نیز نگاه کنید به Cameron, *AJSL*, LXVIII (1941), 319; R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 14.

۴۶ ــ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۱۶، میگوید که پدرومادرش هنگام بازرسی آرامگاه کشته شدند.

47 - Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 6; cf. N. C. Debevoise, "Rock Reliefs of Ancient Iran," *JNES*, I (1942), 80.

48 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 98 ff. نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۸۸-۸۹ این کتاب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که میان آنها چهارستون باریك بی‌خماره، روی یك زیرستون و پایه‌ی بلند با قالبهای نیم‌گرد برآمده‌ای جا داده شده است؛ بالا، گاوهایی که زانو زده‌اند سرتیرها را نگاه میدارند. سپس چهار تیر سر ستون می‌آید که سومی آرایش دندانه‌دار دارد. درب آن، سه‌تیر در پهلو و بالا، سرش با یك قرنیز پردار پوشیده شده؛ ولی واشد درشت‌نمایی که در واقع راه دسترسی به اندرون آرامگاه بود، که بلندی آن نزدیك به دو پنجم درایگاه وانمود شده بود، چنان به‌چشم ناپسندیده می‌آید که گمان میرود دراصل آن را برپیوشی کرده بودند.

در پائوری بالایی چلیپا یك تخت پرکار تراشیده شده که سی تن نمایندگان شاهنشاهی آن را نگاه داشته‌اند. در نوشته‌ی آرامگاهی‌اش میگوید: «پس اگر میثش (فکر) کنی: چند دهیو بود که داریوش شاه داشت؛ پیکران را بنگر که گاو را برندی. آنجا خواهی شناخت، پس تورا دانسته شود نیزه‌ی مرد پارسی دور فرا رفته؛ پس تورا دانسته شود مرد پارسی بسی دور از پارس هماورد را اوژنیده.»[۴۹] زمانی هریك از این نمایندگان زاد و بومشان نشان داده شده بود؛ امروزه فقط نام چند تن از آنها بازمانده، ولی هنوز میتوانیم پارسی، مادی، ایلامی، پارتی، وهمچنین سکائی تیزخود، بابلی، آسوری، و مکه‌ای را باز شناسیم.[۵۰]

بالای تخت صحنه‌ی پرات گزاری جای‌داده شده‌است. سمت چپ، روی بالاترین پله از سه‌پله، داریوش ایستاده و همه‌ی نشانه های پادشاهی را برتن واز جمله دیهیم برسر دارد؛ دردست چپش کمان گرفته، دست راستش با کف باز به‌نیایش بلنداست. سمت راست، نیز روی سه‌پله، آتش مقدس برآدریان است. بالا اهورمزد در پرواز است؛ پهلوی او، بالای آدریان، ماه کاسته درآغوش ماه نواست.

دوازده پایور بلند پایه، که در ردیفهای سه نفری یکی روی دیگری نموده

۴۹ ـ نقش رستم (الف) ٤.

۵۰ ـ سیاهه‌ی این نمایندگان را میتوان ازروی تقلیدی که درست ازآن برای آرامگاه اردشیر سوم شده بازساخت و پیکرها را باز شناخت (نگاه کنید به A. W. Davis, « An Achaemenian Tomb-Inscription at Persepolis, *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, pp. 373 ff.)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده، در این آذین یاور شاه‌اند. همه‌ی آنها بجز یکی جامه‌ای همانند شاه در بر دارند. در یک سمت شش پایور بی‌سلاح دست راست را به نیایش افشانیده‌اند و دست چپشان در کنارشان افتاده؛ سمت دیگر افسران سپاه نیزه‌ها را سخت در دو دست چسبیده‌اند. رهبر یک گروه سه نفری نامش «گوبروه (گوبریاس) پیشخواری» نیزه‌بر داریوش شاه» است؛ رهبر دیگر «اسپچنه (اسپاتینس)» برنده‌ی نیزه‌ی زرین «که کماندان داریوش شاه را دارد» است.[۵۱]

در کوتاهی درمیان به‌اطاق قبر باز میشود که اکنون حرمت آن را برده‌اند. درون قبر چهار طاقچه‌ی فرورفته درصخره است که هریک سه تابوت بزرگ دارد که برای داریوش و خویشاوندان طرف لطف او بوده. ولی نوشته‌ی دیگری نیست که بگوید کدام تابوت روزگاری کالبد داریوش شاه بزرگ را در برداشت.[۵۲]

۵۱ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۹۴ این کتاب.

52 - Cf. F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs* (1910), pp. 14 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هفدهم

شاه بزرگ و سپاهیانش

خشایارشا (۴۸۶–۴۶۵) در روایت شاه‌مست عنصری‌ست که زیر تسلط خواجه سرایان است و بیشتر برای تاخت دیوانه وارش به یونان اروپائی به یاد آورده میشود. شخصیتی که منابع شرقی از او نشان میدهند بسیار با این فرق دارد. هنگام بتخت نشستن اش خشایارشا در بهار زندگانی بود، و پیرامون سی و پنج سال داشت، و یادوازده سال کارگزاری سخت و پُر کشش همچو شاهیار بابل برای جانشینی تاج و تخت پرورده شده بود. درنتیجه، پادشاهی او به‌مناسبت اهمیت دگرگونیهای کارگزاری برجسته است: اگر داریوش نوع نوین فرمانروایی هخامنشی را با قانونهایش آغاز کرد، خشایارشا حتی یك دگرگونی بزرگتر و پربدن از گذشته را نشان میدهد.

دربرابر یگانه شکست نظامی‌اش دراروپا، که درنظر زیردستانش آن‌اندازه‌ها خیره کننده نمی‌نمود که به چشم نسلهای بعد جلوه کرد، یك رشته پیروزیهایی را، از جمله باز یافت قبلی دو تا از پرثروت‌ترین و تا آن زمان بافرهنگ‌ترین استانهای شاهنشاهی پهناورش و همچنین نگاهداشتن تسلط اش بر بیشترینه‌ی خود یونانیهارا باید گذاشت. درمیدان فرهنگ نیز وضع همین صورت‌را دارد. اگر معماران پدرش نقشه‌ی بزرگ‌نما و پرجلوه‌ی ساختمانهای روی‌سکورا درپایتخت‌نوین پارس کشیدند و گستردند، خشایارشا بود که ساختمانهای عمده‌ی آن را به انجام رسانید و بیشتر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختمانهای دیگر را آغاز کرد. زیر دستور او در گرگونیهای مهمی در آن نقشه صورت گرفت. شایستگی نقشهای برجسته‌ی پرشکوه که کارهای نابپروردهتر پیکر تراشان پدرش را زیر سایه می‌افکند همه به او برمیگردد. خلاصه، تخت جمشیدی را که دیرزمانی‌ست می‌شناسیم کار پسر داریوش بود نه خود او. اگر خشایارشا از دریافتن نیروهای اقتصادی که داشت رمق شاهنشاهی را میکشید درماند، او از مردان پاستانی دیگر بدتر نبود.

پشت نشستن خشایارشا

نخستین وظیفه‌ی خدایپسندانه‌ی شاه تازه به انجام رساندن کاخ پدرش در شوش بود، که هنوز چند ستون آن بایستی تراشیده میشد.[1] یک گلدان مرمر نازک که نوشته‌ای از او دارد و یک سند سوداگری درباره‌ی وامی از اوایل سال ۴۸۴ ق.م در شوش که در بابل یافت شده[2] گواه بر این است که نخست او در پایتخت پیشین نشیمن کرده بود. سپس او به دلدار حقیقی‌اش تخت جمشید روی آورد.

نزدیک آغاز پادشاهی‌اش، خشایارشا نوشته‌ای آماده کرد که یادبودی از فرمانروایی نوینش باشد. در نخستین بندهای آن از سرمشق پدرش پیروی نزدیک شده است.

«یخ بزرگ است اهورمزد، که این بوم آفرید، که مردم را آفرید، که شادی داد مردم را، که خشایارشا را شاه کرد، یکی را شاه بسیاری، یکی را فرمودار بسیاری.

«منم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای بسیار نژاد، شاه در این بوم بزرگ پهناور، پسر داریوش شاه، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی، آریائی چهر.

1 - F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 114-15; V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mem., » Vol. XXI [1929]), pp. 81 ff.; *Actes juridiques susiens; Inscriptions des Achéménides* (« Mem. ,» Vol. XXIV [1933]), pp. 114 - 15; R. O. Kent, *JAOS*, LI (1931), 193 ff.: LIII (1933), I ff.; LIV (1934), 34 ff.; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) , *A Survey of Persian Art*, I, 342; cf. J. de Morgan, *Recherches archéologiques*, I (1900), 90.

2 - M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), Fig. 318; *VS*, Vol. IV, No. 191.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« گوید خشایارشا شاه : به خواست اهورمزد اینها هستند دهیوهایی که بر آنها من پادشاهم دور از پارس . »

حتی درنقش آرامگاه پدرش ، نخستین نماینده‌ی شاهنشاهی که تخت شاهانه را می‌برد یك مرد پارسی‌ست ، گرچه در کتیبه نام پارس از سیاهه‌ی شهرستانها بیرون است ؛ از این حیث خشایارشا از سرمشق داریوش پیروی میکند . « من بر آنها پادشاهی کردم ، آنها مرا باج آوردند ، آنچه‌شان ازمن گفته شد آن کردند ،دادی که ازمن است ، آنشان داشت . »

سیاهه‌ی دهیوها پیشرفتهایی را در مرز شمال شرقی نشان میدهد . به‌سکاهای امیرگی وتیزخود،یك شهرستان سومی‌ازصحراگردان شرقی، دهای آن‌ور اراکسس، افزوده شده‌است.[۳] یك افزوده‌ی دیگر مردمان کوهستان (آکوفکه) است که جای آن بایستی شمال کابل در افغانستان کنونی باشد.[۴]

« گوید خشایارشا شاه : آنگاه که من شاه شدم ، هست اندر این دهیوها که ابر نوشته شده یکی که در جوش بود . سپس مرا اهورمزد پشتی برد . به خواست اهورمزد آن دهیو را من اوژدم و درجایش نشاندم . »[۵]

دهیوای که در جوش بود وآرام نداشت باکتریه (بلخ) بود . هنگام بتخت نشستن خشایارشا ، برادرش اریامنس‌ازآن شهرستان‌برای گرفتن تخت‌به‌زورآزمایی روانه شده بود . باگرفتن پیشکش و وعده‌ی این که دومین شخص‌شاهنشاهی‌خواهد بود ، اریامنس جانب خشایارشا راگرفت و تاج را برسر شاه تازه نهاد . ازآن پس او وفادار ماند وبا سمت دریاسالار ناوگان بزرگ در سالامیس همچو قهرمانی جان‌سپرد.[۶]

۳ ـ سترابو، دفتر ۷، ۳ : ۱۲ ؛ دفتر ۱۱ ، ۷ : ۱ ؛ ۸ : ۲ ؛ ۹ : ۲ـ۳ ؛ دهستان سده‌های میانه ، شرق دریای خزر .

۴ ـ قهستان سده‌های میانه .

۵ ـ خشایارشا ، نوشته‌ی دیوه ، ۱ ـ ۴ . E. Herzfeld , *Archäologische Mitteilungen aus Iran* , VIII (1937) , 56 ff . ; *Altpersische Inschriften* (1938), 14 ; Kent, *Language*, XIII (1937) , 292 ff . ; *JAOS*, LVIII (1938), 324 - 25 ; Weissbach , *Symbolae Paulo Koschaker dedicatae* (1939) , pp. 1938 ff . ; Cameron, in Erich Schmidt , *The Treasury of Persepolis* (1939) , pp . 12 ff.

6 - Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 B ; *De amor . frat .* 488 D ff . ; *Themistocl .* 14 . 3 (منبع آن آشکارا کتسیاس است) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خشایارشا گفتار خود را دنبال میکند که « اندراین دهیوها بود جایی که‌در پیش دیوان را یزش میکردند . پس آنگاه به خواست اهورمزد من آن دیوان را بر کندم وخواندم : دیوان یزش نشوند . آنجا که درپیش دیوان یزش میشدند آنجا من اهورمزد و ارته‌را یزش نمودم به برزمنی (حرمت) . » آشکار است که سرزمینی که به آن اشاره شده بایستی در مرز ایران باشد ، جایی که برتری اهور مزد هنوز شناخته نشده بود ؛ پس این دیویسنان باید همان دهائی‌ها باشند که پیش از آن زیرفرمان نیامده بودند .

« ودیگر (کارها) بود که دشکرد کرده شده بود ؛ آنهارا نیك کردم . آن‌چه من کردم ، همه را به‌خواست اهور مزد کردم . اهورمزد مرا پشتی برد تا کرده را کردم . »

اصلاحات دینی

خشایارشا به‌جانشینش اصرارمیورزد که نوع خاص دین‌شخصی اورا با فشاری که روی ارته‌ی مقدس نهاده بپذیرد : «توکه زین‌پس خواهی بود ، اگرمینش(فکر) کنی : شاد باشم در زندگی و چون مرده باشم ارتاون (برکت یافته) ، دادی را که اهورمزد نشاخته گرامی‌دار »ـ همان دادی که اهورمزد به‌پدرش داریوش آشکارساخته بود . « اهورمزد را یزش کن وارته را به برزمنی . مردی که گرامی دارد دادی را که اهورمزد نشاخته و یزش کند اهورمزد وارته را به برزمنی ، شاد خواهد بود در زندگی وچون مرده باشد ارتاون خواهد بود . »[۷] برای آن که این ایمان را در پسر وجانشینش پایدار واستوار سازد، خشایارشا اورا اردشیر، ارته خشثره (ارتازرکسس)، « شهر ارته » (ملکوت حق و راستی) نامید .

به این‌ترتیب خشایارشا یك اصلاح دیگری را وصف میکند . او اهمیت ارته را که تقریباً برابر با راستی و درستکاری در فکر برروشنیان زردشتی‌ست بیرون می‌آورد ونشان میدهد . او همچنین به ما نشان میدهد که دیوها دیگر بغان آریائی

۷ ـ خشایارشا ، نوشته‌ی دیوه ، ۵ و پس از آن .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کهن وشایسته‌ی پرستش نیستند؛ بیشترینه‌ی آنها فرو افتاده وبه صورت دیو در آمده اند. ولی پاره‌ای از آنها رهانیده شده ودر دین رسمی باز مانده اند و آنهارا اسخیلوس همزمان، هرودوت در نسل بعد، و کسنوفون و کتسیاس در زمان اردشیر دوم برای ما وصف کرده اند؛ گو این که اردشیر دوم دگرگونیهای مهمی در دین پدید آورد. گویا این اصلاحات خشایارشا با آیینی نیز همراه بود؛ به‌هر حال در «یسن هفت آیه» دعاهایی به گویش گاهانی به نثر هست که با دعاهایی که به بروشنیان زردشت نسبت داده شده بسیار فرق دارد وبیشتر با دین رسمی همزمان هم‌آهنگ است.[۸]

هم داریوش هم خشایارشا اهورمزد را چون بغی «که این بوم را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردرا آفرید، که شادی برای مرد داد» گرامی میداشتند.[۹] سرودخوان ما اهورمزدی را پرستش میکند که گاو و راستی را آفرید، که آب رگیاهان خوب، روشنایی و زمین و آن‌چه را که خوب است، به‌میانجی نیروی شهریاری وبزرگی و کارهای زیبنده‌اش بساخت. همراه اهورمزد او نیز نامهای مقدس را که از اهورا بیرون آمده ونزد مزدا پسندیده است، همچنین فروشی‌ها یا روانهای مردان و زنان که به راستی گرویده اند، و خود بهترین راستی، و امشاسپندان زیبنده، و هومن، شهریاری نیك، هستی نیك، پاداش نیك، وپرهیزگاری نیك را می‌پرستد.[۱۰] درفکر زردشت این ایزدان یاستائی جلوه‌های آمیخته‌ی خوی ازیزدان یگانه‌ی برتر ازهمه شده بودند؛ اینجا، برعکس، بسیاری از ویژگیهای مردمانی اصلی خودرا نگاه داشته اند، وشش تا از مهمترین آنها به‌عنوان امشاسپندان شناخته شده وکیش وآیینی برای خود دارند.

بازهم از پرستش یاستائی طبیعت در دعای یعدی بیشتر حفظ شده است:

این زمین را ستایش میکنیم که مارا می‌پرد، وزنان تورا، اهورمزدا، که باراستی ودلبستگی شان به ایمان، باکارشان، باخویشکاری و پرهیزگاریشان والا و برترند ستایش میکنیم، وهمچنین

۸ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱۴۴ـ۱۴۵ این کتاب.
۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱۶۷ و ۳۱۲ این کتاب.
۱۰ ـ یسن ۳۷؛ اهمیت دارد که همین دعا در یسن ۵، بیرون از «یسن هفت آیه» بازگو شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشی (پاداش) نیك را ، خواهش نیك را ، شهرت نیك را ، وفراوانی نیك را یزش میکنیم . آبها را یزش میکنیم ، آبهای جوشنده ، باهم روان ، و فراروننده را ، که بیرون آمده از اهورا ، خود اهورا هستند ، که کارهای نیك میکنند ، که آسان است از آنها گذشتن ، خوب است در آنها شنا کردن وشستن ، ۱۱ که هدیه‌ای‌ست برای مردو هستی . بانامهایی که اهورمزد به شما داده ، آنگاه که همچو دهنده‌ی بهی شما را آفرید ، با آنها شما را یزش میکنیم ، با آنها نیکی شما را جویینده‌ایم ، با آنها شما را نماز می‌بریم ، با آنها شمارا سپاس میگزاریم . و شمارا ، ای آبها ، درمیخوانیم چون زاینده گان ، چون مادران مانند گاوان شیرده ، پرستاران درویشان ، همه شیرخوار ، بهترین وزیباترین . پایین بیایید ای نیکان ، یاریاری آن راد دراز بازو ، ای شما که آنهارا دربدبختیشان یاری میدهید ، ای مادران زندگی بخش ! ۱۲

بجای اهورمزد سخت‌هستی وجدا و برتر که زردشت داشت ، شاهنشاه شرقی را می‌یابیم که اندرونش پر از بیقیانوان مادر است .

گوتزرون زیر دست اهورمزد نیست . او هنوز جداگانه پرستیده میشود ، و بالا و روانهای حیوانات خانگی (که یاریشان به انسان با سپاسگزاری قدردانی شده) وحشی وروانهای حیوانات وحشی سودمند که درچشم سرودخوان ما همان اندازه اهمیت دارند که روانهای مردان وزنان درستکار ، که خویشتن بهترشان درکشمکش جاودان میان خوبی وبدی پیروز شده اند یاخواهند شد . ۱۳

آذر نیز دریك یسن تمام ستوده شده است :

با کاروزی این آذر نخست پیرامون تو می آیم ، ای اهورمزد ، با سپندترین مینوی تو ، برای او که بزد و شکنج آماده میسازی . باشد که او به شادی به پاداش نزدیك گردد ، ای آتش اهورمزد ، باشادی شادترین وبا نمازبری نمازبرترین ، باشد که او به بزرگترین کار نزدیك شود . همچو آتش مزدا اهورا تو مارا دلیذیری ، همچو سپندترین مینویش ، تومارا دلیذیری . با آن نامت که خوشبین‌ترامست ، ای آتش مزدا اهورا ، پیرامون تومی آیم . با وهومن ، با اشه (راستی) بهیگر ، باکنش و رفتار و گفتار پیرامون تو می آیم . نمازمی بریم و خشنودان میشویم نزد تو ، ای مزدا اهورا ، باهر گفتار خوب ، باهر کردار خوب ، پیرامون تومی آیم .

در سراسر این بندها اشاره‌هایی می‌یابیم که آنها را برای وفق دادن با صورت دیرتر

۱۱ - در برابر این نگاه کنید به هروردت ، دفتر ۱ ، ۱۳۸ ، که میگوید پارسیان حتی دست خود را در نهرها نمی‌شویند .

۱۲ - یسن ۳۸ .

۱۳ - یسن ۳۹ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دین زردشتی بازبینی کرده اند . ولی به‌یقین هیچ یك از بررو شنیان حقیقی به پیام وخشور هنوز به آنجایی نرسیده بود که در نماز بگوید : « پس آرزوی خود را به تو میگوییم ، زیباترین کالبد کالبد ها ، این روشنان آسمانی ، و آن بلندترین بلندها ، خور ، » [۱۴] زیرا با بودن نامهای کسانی که جلوه‌ی یزدانی را در خورشید بغ گرامی میداشتند، تازمان پادشاهی اردشیر دوم مهر رسماً همچو ایزدی بازشناخته نشده بود .

بازیافتن مصر

مصر هنوز بازیافت نشده بود . چنان کـه اغلب پیش می آمد ، شورش کنار نیل به‌آشفتگی میان یهودیان در اورشلیم‌می کشید . این که این آشفتگی‌به شورش آشکارا پایان می‌یافت یقین نیست ؛ «مردمان سرزمین» که با کسانی که بتازگی به سرزمینشان آمده وماند گار شده بودند دشمنی میورزیدند، فرصت‌را غنیمت‌شمردند ودر سال تخت نشستن خشایارشا ـ کمی پیش از اول دسامبر ۴۸۶ تا پنجم آوریل ۴۸۵ـ نامه‌ای برضد مردمان یهودا وبویژه آنها که در اورشلیم بودند برای‌خشایارشا فرستادند . [۱۵] جزئیات تهمتی را که به آنها زدند میتوانیم حدس بزنیم ولی اثر آن را در فکر شاه نمیدانیم ؛ بهرحال پیش از پایان سال بعد خشایارشا در راهش بسوی دره‌ی نیل به فلسطین رسید .

تا ۹ ژانویه۴۸۴ او مصر را بازیافت . کانگری در وادی حمامات بدست اتیاواهی که باز گشته بود و بدست اریورتا نشان میدهدکه به‌فرمان شاهانه تااندازه‌ای دست‌ـ بکار ساختمان بودند . [۱۶] ولی ملك بسیاری از پرستشگاهها را ضبط کردند و رفتار بابومیان سخت تر شد . ظاهراً فرنداتس در شورش هلاك شده بود ، زیرا خشایارشا

۱۴ ـ یسن ۴۶ .

۱۵ ـ عزرا ۴ : ۴ ، ۶ ؛ نیز نگاه کنید به R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 14.

16 - J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), Nos. 52, 74, 91, 93, 118 ; G. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), p. 120.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برادرش هخامنش را به عنوان شهرب به فرمانروائی مصر گماشت.[۱۷]

پیش از این، پادشاهان پارسی درون مرزهای کشور های بافرهنگ، خود را چون پادشاهان بومی وانمود میکردند واز این راه دل مردمان بومی را به دست آورده بودند. خشایارشا این سنت را بکلی شکست واین یکی از مهمترین دگرگونیها درزمان پادشاهی او بود. نتیجه‌ی این سیاست بخوبی درمصر دیده میشود.

در اثر رادی و بخشندگی داریوش، پرستاران ایپس توانسته بودند برای گاوی که در ۶۸۸ پیدا شده بود تابوتی ازسنگ سیاه که شکوه وبزرگی‌ای بیمانند داشت فراهم نمایند. بیرون آن‌راچون آیینه صیقلی کرده بودند. پوشش آن ساده بود، ولی در هرطرف آن تابوتهایی با قرنیزهای خمیده و پایه‌ستونهایی با قالبهای گرد برآمده‌ی پشت ماهی باز نموده شده بود. دردوطرف ودر یك سر قایکاری شده بود؛ در سر دیگرش یك نمای خانه بایك در کوچك کاون‌دار درمیان دیده میشد. ولی در برابر این سنگ بسیار عالی، نوشته ها و زیور های آن درشت و زخت کنده شده بود.

پس از عنوانهای معمول، تکه‌هایی از «متنهای هرمی» که هنوز پس از دوهزار سال به‌کار میرفت نقل شده است:

ای ایپس ـ اوسیریس، کسی پشت تو خواهد ایستاد. برادرت پشت تو خواهد ایستاد؛ او می ایستد وپشت تو نابود نخواهد شد. تو نابود نخواهی شد؛ تو جاودانه در نخواهی گذشت، ای‌ایپس ـ اوسیریس. ای‌ایپس ـ اوسیریس، هوروس به‌یاری‌تو می‌آید ودل بغان‌را برای‌تو آورده است. زاری مکن. هوروس چشمش‌را به تو میدهد وباآن میتوانی تاج را ازپیش نه بغان‌ببری. ای‌ایپس ـ اوسیریس، هوروس چشمانت را برایت باز میکند تا باآنها به بینی. سوتیس ایپس ـ اوسیریس را همراه برادرانش، بغان، به‌آسمانها پروازداده‌است. ای ایپس ـ اوسیریس، هوروس همه‌ی بغان را دردستان تو گذاشته که همه را فرا گیری. هوروس تورا دربدری خود دوست‌دارد. او نمیگذارد تو دور بروی و ازتو دور نخواهد شد. باشد که تو زیست کنی همچنان که خزدوك «انخ» میزید وباشد که تو دربوسیریس بیایی. به پشتی هوروس بهایست تا او تو را بینوی سازد وتورا بفرستد که به‌آسمان‌بالاروی، ای‌ایپس ـ اوسیریس. تو به‌صورت شایسته‌ی خود بازمیگردی و بغان روی تورا آراسته میسازند، ای ایپس ـ اوسیریس.[۱۸]

۱۷ ـ هرودوت، دفتر ۲، ۷.

18 - B. Gunn, *Annales du Service*, XXVI (1926), 87 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنگامی که تابوت را آماده میکردند داریوش بیابان دوردست دراز پادشاهی اش نزدیک میشد. بیشتر احتمال میرفت که او پیش از کاو ایسس بمیرد: پس جای سفیدی برای نام جانشین اش باز گذاشتند. سپس مصر شورید و از نو گرفته شد. خشایارشا از پذیرفتن عنوانهای عادی مصری خودداری کرد؛ وقتی که کاو سرانجام درگذشت و در تابوت فراهم شده آرام گرفت، پرستاران خشمگین به کینه توزی «فراموش کردند» که نام پادشاه تازه را در جایش پر کنند.

رخنه‌ی بابل

برخلاف مصر، بابلیها پسر داریوش را که در زمانی بود که همچو شاهیار پدر اورا شناخته بودند با وفاداری به پادشاهی پذیرفتند. میان آخرین سندهای سودا گری که بدست است و نام پدر را دارد و نخستین سندی که با پادشاهی خشایارشا تاریخ گذاری شده، اول دسامبر ۴۸۶، کمتر از یک ماه فاصله است.[19] در آغاز، دیران بومی اجازه داشتند که عنوانهای معمول «شاه بابل، شاه سرزمینها» را به کار ببرند. ولی کمی پس از بتخت نشستن اش، خشایارشا از بابل بازدید کرد و به «آرامگاه بلیتانس»[20] درآمد، که بایستی پرستشگاه مردوک دراسا گیلا باشد. در آنجا بایستی پیش آمد بدی کرده باشد، زیرا چون خشایارشا به همدان باز گشت یک دگر گونی ناراحت کننده‌ای را درعنوان خود فرمان داد که پیش از «شاه بابل، شاه سرزمینها» عنوان «شاه پارس و ماد» گذاشته شود. گوناگونی املا و شك میان این که پارس و ماد نام شهر یا کشور است از یکنواختگی دیران به چنین عنوانی حکایت میکند. یکسان با این دگر گونی عنوان، اقدامات زیر فشار گذاردن دیگری همراه بود، ولی همان هم به‌تنهایی بسنده بود که نشان بدهد که سیاست نوینی در پیش گرفته شده بود. اگرچه عنوان «شاه بابل» هنوز نگاه داشته شده بود، اکنون آن پایین‌تر از پارس و ماد گذاشته شده بود؛ جادارد این پرسش پیش بیاید که با آن‌چه که درمصر روی داده بود آیا به‌بابل اجازه داده خواهد شد که دیری حتی این سایه‌ی رنگ

19 - Parker and Dubberstein, *op. cit.*

20 - Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 52; Aelian, *Var. hist.* xiii, 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرستندهٔ استقلال پیشین‌اش را نگاه دارد.

هنگامی که خشایارشا هنوز در همدان بود خبر رسید که بابل شورش کرده و شهربِ زوبیروس کشته شده‌است.[۴۱] رهبر شورش بلشیمانی نامی بود که لوحهایی از دیلبت و بورسیپا به‌نام او ــ با عنوان «شاه بابل»، که به‌آن عنوان «شاه سرزمینها» ممکن بود افزوده‌شود ــ میان ۱۰ تا ۲۹ اوت ۴۸۲ تاریخگذاری شده‌است. تا ۲۴ سپتامبر شمش‌اریبا در بورسیپا، و بیش از ۲۰ اکتبر در بابل، با همان عنوان با عنوانهای جایگزین او شده بود.[۴۲]

خوشبختانه برای خشایارشا، دامادش و بزرگترین سردار شاهنشاهی، مگابیزوس، در دسترس بود. خشایارشا پدرزنگ اورا برضد شهر شورشی روانه کرد و او پدرزنگ شهر را گرفت. بابل به‌سختی به کیفر رسید. دژپندیهای عالی شهر که به فرمان نبوکدنصر ساخته شده بود ویران گشت و بکلی بی‌اثر شد. اما گیلا یازیکورات بلندش و همچنین پرستشگاههای دیگر را خراب کردند. تندیس هیزده‌پائی بعل مردوک، که دوازده قنطار (نزدیک به هشتصد پوند) زر ناب وزن داشت، برده و گداخته شد و به‌صورت شمش زر درآمد. پریستار اسا گیلا که به‌این بی‌آزرمی پرخاش نمود کشته شد. اکنون که دیگر مردوکی نبود، در آینده هیچ شورشگری نمیتوانست با گرفتن دستان بعل در جشن سال نو فرمانروایی خود را قانونی بسازد.

ملکهای بازرگانان بزرگ و شاروندان ضبط و به پارسیان بخشیده شد. بطوری بابل به تاراج رفت که از مانده‌ی دوره‌ی این پادشاهی بزرگ پنج شش لوح باز مانده است. سوریه از بابل جدا شد و به‌صورت یک شهرستان کاملا مستقل درآمد. خود بابل نیز هویتش را از دست داد و با آسور یکی شد و از این پس با سخت‌گیری بسیار

۴۱ ــ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ۵۰.

۴۲ ــ درباره‌ی تاریخگذاری خشایارشا، بلشیمانی، و شمش‌اریبا، با بحث درباره‌ی سالم، نگاه کنید به Cameron, « Darius and Xerxes in Babylonia, » *AJSL*, LVIII (1941), 319 ff.; Parker and Dubberstein, *op. cit.*, p.15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر باج گذاشته شد.[۳۴]

در بابل نیز مانند مصر هیچ نوشته‌ی رسمی در سراسر این دوره‌ی پادشاهی برپا نگشت. یگانه نوشته‌ای که میتوان آنرا رسمی گرفت ــ روی مهرهای نوشته به سه زبان و در نوشته‌های کوتاه مالکیت که روی گلدانهای بسیار زیبای هرمر مصری به چهار زبان فرهنگی کنده شده ــ این عبارت است: «خشایارشا شاه بزرگ.»[۳۴]

رسته‌نمای سپاه پارسی

در خاموش کردن این شورشها، دستگاه نیرومند لشکری که داریوش بر پا کرده بود بیش ازپیش نیرو گرفت. از یک منبع یونانی پارسی، شاید از زوپیروس که نوه‌ی سرداری به همین نام بود،[۳۵] هرودوت نسخه‌ای از رسته‌نمای رسمی را بدست آورد.[۳۶] خوب ارزش دارد که این رسته‌نما را جزء بجزء بررسی کنیم، و نه فقط برای کارهای نظامی؛ اگر آن را با داده های نقشهای برجسته‌ی تخت جمشید که یاد بود پدید آمدن مردمان زیر دست در جشن سال نو است سرهم بکنیم یک پرده‌ی پرارزشی از سرزمینها و مردمان این شاهنشاهی پهناور در دست خواهیم داشت.

سربازان پیرگ

هسته‌ی سپاه را خود پارسیان تشکیل میدادند، زیرا اگر دیگر باج نمی پرداختند،[۳۷] باج خون را میدادند. سر این سپاهه، زیر رهبری بلا فاصله‌ی

۳۳ ــ از منبعهای یونانی، کتسیاس (پارسیان، خلاصه‌ی ۵۲ ــ ۵۴) به درستی تاریخ این شورش را پیش از لشکر کشی به یونان میگذارد؛ نیز نگاه کنید به Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 C; Diod. ii. 9. 4 ff.; Strabo xvi. 1. 5; Arr. *Anab.* vii. 16. 4; iii. 16. 2 (که ویرانگری را پس از «جنگهای پارسی» میگذارد)؛ نیز هرودوت، دفتر ۱، ۱۸۴؛ در دفتر ۳، ۱۵۰ هرودوت فقط گرفتن آنرا بدست داریوش میدهد ولی خود عمل را به زوپیروس نسبت میدهد، ولی زوپیروس بایستی در دوره‌ی پادشاهی خشایارشا باشد. درباره‌ی یکی شدن بابل و آسور نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۹۲؛ دفتر ۷، ۶۳.

۳۴ ــ بتازگی در کتاب نامبرده‌ی Posener، شماره‌های ۴۲ ــ ۷۷، نشر یافته است.

۳۵ ــ هرودوت، دفتر ۳، ۱۶۰. ۳۶ ــ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۷.

۳۷ ــ همان کتاب، دفتر ۷، ۶۱ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیدارنس، پسر هیدارنس، هزاربد یا سرفرمانده[۲۸] نگهبانان ناهبردار شاه یا سرباز ان بیمرگ بودند. این نام از آن جهت به آنها داده شده بود که نمیگذاشتند شمار آنها هرگز از ده هزار پایین بیاید، و بجای هریك از آنها که بیمار یا کشته میشد همیشه جایگزینی آماده بود. آنها نه تنها جامه های پرزیور آراسته به زر برتن داشتند، بلکه در لشکرکشی اجازه داشتند که کنیزان و بیشکران خودرا باچهارچرخه همراه خود ببرند، و خوراك ویژه با شتر و چارپایان باربر دیگر برای آنها برده میشد.[۲۹]

این ده هزار بیمرگ بجز پارسیان دسته هایی از مادیان و ایلامیان نیز در بر داشت. کاشیهای لعابدار رنگین درشوش عکس اینایلامیانرا زنده وجاندار میکند. برخی پوست تیره رنگ، تقریباً سیاه دارند؛ دیگران رنگ روآب باتر دارند؛ ولی همه سلاحشداند ولباسهای همانند پوشیدهاند. سرها برهنهاست، باموهایی که بانوار تابیدهی سبز قاممی رنگ پایین نگاهداشته شده؛ ریش کوتاهشان تابدارست، همچنین دستهی موئی که بر گردنشان افتاده؛ جایی که ریش و زلف بهم میسوزند با یك گوشوارهی زرین نموده شده. هر سربازی خشك وسخت ایستاده؛ هردو دستش که یا دستبندهای زرین بزرگ آویزان آرایش یافته نیزهای را که ازچوب سخت است سفت چسبیده که تیغهی سیمین وزیبور انبارهافتد سیمینش را بافشار روی پنجههای پا گذاشته ونشان میدهد که ازده هزار است. روی بازوی چپش کمان بی کمانبان است، وروی شانهی چپ ترکش است. یك لباس پُرکار همهی تن او را از گردن تا مچ و قوزك میپوشاند، و فقط کمی بالای کفشهای چرمی نرم که تکمهدار یا بندداراست و زبانهی بلند پیش آمده دارد گوشت برهنهی پا پیداست.

در ترکش، لباس، و کفش است که قرینهسازی دقیق فراموش شده و نقش بافت و رنگآمیزی پرآشوباست. تکههای کوچك چرم که بهشکل هلال بریده شده زینت ترکش است؛ رنگ آنها زرد رنگ پریده یا آبی کمرنگ روی مایههای کرم یا کرون قهوهای، یا قهوهای روی زمینهی سفید است. تمام ترکش میتوود دارای

۲۸ ـ نیز نگاه کنید به صفحهی ۲۹۳ این کتاب.

۲۹ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۸۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یك نقش ورنگ باشد مگر باریکه‌ای از سه‌گوشهای یکی درمیان ـ قهوه‌ای وسفید یاآبی و سفید ـ که از حلقه‌ی آنها رشته ها ومنگله های رنگین آویزان است. کفشها زرد یا آبی‌ست. گاهی لباسها زرد ساده یا ارغوانی خیلی باز است؛ دراین صورت یك رودوشی قهوه‌ای پر کارمخملی با حاشیه‌ی سبز که با چند رج دایره‌های سفیدآرایش یافته روی‌سینه وزیر بازو انداخته‌شده که برآمدگیهای ران را بپوشاند. لباسهای پرکارتر زیورنشان شده است: ستاره‌های سفید یا زرد روی دایره‌های آبی یا قهوه‌ای پررنگ، یا چهار گوشهای‌بزرگ نزدیك هم که با خطهای قهوه‌ای نصف یا چهاربخش شده روی پارچه‌ی زرد یا سفید دوخته شده است.[۴۰]

برای بیمرگان پارسی و مادی در تخت جمشید باید همین گونه رنگها را انگار کنیم. اینجا سربازانی که کتیبه‌ها را نگهبانی‌میکنند، یاازپلکانها بالامیروند، یادربرابر بزرگانی که برای‌دیدن خداوند گارشان میروند صف کشیده‌اند، یا برای سان دیدن شاه خبردار ایستاده‌اند همه کلاه برسردارند، یا کلاه خیاره دار نمدی یا کلاه نمدی خم شونده. بسته به این که از نیاکان پارسی یا مادی باشند، تن‌پوش آنها لباده‌ی پارسی یا نیمتنه و شلوار مادی‌ست. سلاح آنها فقط نیزه یا کمان و ترکش است، یا هردو با هم، وگاهی کمانداں به آن افزوده شده است. میان آنها آن دسته‌ی «هزار» نفری را میتوان یافت که نامشان را به «هزاربد» داده‌اند، زیرا اینها از بازمانده‌ی «ده هزار» از روی زیور انارمانند زرین که دارند بازشناخته میشوند.[۴۱]

سپاهیان شهرستانی

پس از بیمرگان بلندترین پایه را سربازان پیاده‌ی پارسی دارند که کلاه نمدین و سربند بر سر و تنزیب آستین‌دار رنگارنگ (کیتونس) روی زره با پولکهای آهنین،[۴۲] و شلوار بر تن دارند. برای دفاع سپر بافته دارند؛ یك کمان

۴۰ ـ کتاب نامبرده‌ی دیولافوآ، ورقه‌های پنج ـ هفت.
۴۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۴۱.
۴۲ ـ به تقلید مصریها (همان کتاب، دفتر ۱، ۱۳۵).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درازی که ترکش آن پراز تیرهای نی است، یك نیزه‌ی کوتاه، و یك شمشیرکوتاه که از کمربندی روی ران راست آویخته است برای حمله همراه دارند. فرمانده آنها اوتانس، پدر شهربانو امستریس بود.[۳۳]

پس از آنها لشکرهای شهرستانها هستند، هر یك زیر فرماندهی شهرب خودشان. همبر کردن آنها با سیاهه‌هایی که داریوش داده پاره‌ای دگرگونیهای کارگزاری را نشان میدهد. هر لشکری به گروههای ده‌تائی، گروهانهای‌صدتائی، هنگهای هزارتائی، و اگر نیاز بود به تیپهای ده‌هزار نفری بخش میشد. تمام آنها شصت سپاه تشکیل میدادند، زیرفرماندهی ماردونیوس، پسرگوبریاس، تریتانتخمس، پسر ارتابانوس، سمردومنس،پسراوتانس،ماسیستس، پسر داریوش و اتوسا، گرگیس، پسر اریزوس، و مگابیزوس، پسر زوپیرس، که بتازگی بابل را ازنو گرفته‌بود.[۳۴]

تیگرانس هخامنشی‌فرمانده مادیان بودکه لباس وسازوبرگشان مانندپارسیان بود، که در واقع زره خود را از آنها عاریه کرده بودند. کیسیان را ـ نام باستانی کاشیان اینجا برای ایلامیان‌به کاررفته ـ انافس، پسراوتانس، رهبری میکرد.هرودوت میگوید که لباس آنها مانند مادیان بود مگر برای نواری (میترا) که بجای کلاه برسرداشتند؛ در تخت جمشید آنها لباس کامل مادی پوشیده‌اند، ولی کلاه گردشان کوتاه‌تراست و با نوار پهنی بسته شده. دو تا از آنها کمانهایی با زه بسیار کشیده و شمشیرهای کوتاه دارند، ایلامی بعدی یك شیرماده را پیش میراندکه روی زنجیرش برگشته به بیند آیا دو بچه‌اش که در بغل پیشکارها هستند در امن‌اند.

ایران شرقی آغاز ترکیب شدن شهرستانها را نشان میدهد که شخص را به گمان می‌اندازد که دراین مرز کاهشی درنیرو پیدا شده است. گرگانیها، که ساز و برگی مانند پارسیان دارند، از پارت فرستاده شده بودند؛ رهبر این جنگجویان توانا مگاپانوس بود، که‌بعداً کاردار بابل شد. بجای گرگان، خوارزم بود که‌اکنون زیر فرمان ارتابازوس، پسر فارناکس، به پارت پیوسته شده بود. رهبر سغدیان

۳۳ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۶۱.

۳۴ ـ همان کتاب، ۸۱ـ۸۲.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اژانس ، پسر ارتیوس ، رهبر گندارییان و دادیکیها ارتیفیوس ، پسر ارتاباناوس ، و رهبر باکتریان و سکاهای امیرگی برادر شاه ، وشتاسپ ، پسر داریوش واتوسا بود .

مانند بیشتر دنبالهی این ایرانیها ، باکتریها (بلخیها) کلاهی تقریباً درست مانند مادیها بر سر داشتند و کمانهای نی و نیزههای کوتاه همراه میبردند . در تخت جمشید آنها را در گروههای تقریباً همانند میبینیم ، سر برهنه که با نواری بسته شده ، سبیل فروتابیده ، ریش بریده پیش از آن که نوک تیز بشود ؛ تنزیب بسیار کوتاه ، شلوار باد کردهی کیسه مانند ، و موزههای کوتاه لباس آنهاست . برخی از آنان دهانهی تیرهای بزرگ دو کوهانهی بلخی را میکشند که از روی سر مهترشان به پشتی نگاه افکندهاند ؛ دیگران یافته ، پیاله ، کاسه ، یا اسب میبرند . هر یونان زیر فرمان سیسامنس ، پسر هیدارنس ، کمانهای مادی همراه دارند .

از سه شهرستان سکائی که داریوش سپاهه داده ، تنها یکی مانده ، و آن هم به باکتریه پیوسته شده است . در تخت جمشید آنها با کلاههای نوک تیز دیده میشوند که نام « خودبر » به آنها داده ، که با لبهی روی گردن و نوارچانه زیر ریش نوک تیز آنهارا شگفت آور تر ساخته است ، گرچه نیمتنهی تنگ کوتاه ، شلوار گشاد ، کفش کوتاه ، کمان و کماندان ، خنجر ، و شمشیر آویخته از کمربند آنها همهاش از نوع ویژهی ایرانی است . حتی تیرزین « ساگاریس »[۳۵] در تخت جمشید یافت شده ، که پایور بلندپایهای روی نقش برجسته همراه دارد و نیز خود آن از سربازخانهها به دست آمده است . یک سکائی اسبی را با یال زدم بافته راهنمائی میکند که افسارش سربند با گلگری نیلوفر و رنگ است ؛ سکائی بعد دریچه پیشکش آورده ، و سه نفر دیگر جامههای خاصی هدیه آوردهاند . سرنگیان با لباسهایی با رنگهای تند روشن ، با موزههای بلند تا زانو و کمان و نیزهی مادی زیر فرمان فرنداتس ، پسر مگابا ، نیز هستند .

هدیهها چیزی به این آرایش سپاه نمیافزایند . پوشش آنها از پنبهی درختی بود ، و تنها سلاحشان کمان نی با تیر که نوکش آهن بود . رهبر آنها در تخت جمشید

۳۵ ـ ساساگتیها آنرا به کار میبردند (هرودوت ، دفتر ۱ ، ۲۱۵) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نواری دارد که با گره‌های درشت درپشت سر موی راست دراز اورا بسته، وجامه‌ای که روی تنریب کوتاهی که پهلویش دوخته‌شده انداخته، و کفشهای سرپائی کوتاه به‌پا دارد؛ پیشگران اوفقط نوار و یك تکه پارچه‌ی چهارگوش پوشیده‌اندکه به‌میان پیچیده و روی کمرتا کرده‌اند. از یوغی روی شانه‌ی نخستین آنها دو زنبیل بافته آویزان‌است که با خمچه‌های مرهم پرشده‌است؛ دومی دهنه‌ی یك گورخررا میکشد که سومی با سیخی که سر آن را بلند کرده پیش میراند؛ چهارمین آنها دوشمشیر کوتاه را درهوا بلند کرده‌است. شهرب آنها، فارنازانرس، پسرارتاباتس، نیزحبشیهای شرقی را رهبری میکند که سازوبرگشان مانند هندیهاست ولی کلاهی از پوست سراسب برسر و سپری ازپوست کلنگ همراه دارند. اوتیها و میکیها زیر فرمان پسر داریوش ارسامنس، پریکانیها زیر فرمان سیرومیترس، پسر اوئوبازوس، وهمه مانند پاکتیها بودند. جزیره نشینان از خلیج فارس و از جزیره‌های «تبعیدگاه» مانند مادیها بودند و رهبر آنها ماردونتس، پسر باگیوس بود.

اگر درمرز شمال شرقی زیانهای سختی پیش‌آمده بود، درعوض پیشرفتهایی در شمال دیده میشود که سازمان بهتری از تیره های پراکنده در آنجا پیداست. شمال و شرق ارمنستان الارودیان بودند (که نام‌آنها را اورارتوی روزگارآسوریان و آرارات کتاب مقدس نگاه داشته) و همچنین ساسپریها در کنار رود ارس که هردو زیرفرمان ماسیستس، پسر سیرومیترس بودند. آنها کلاه خود چوبی برسر وسپر از چرم خام، نیزه‌ی کوتاه، و شمشیر همراه داشتند. هرودوت یادی از کردوکی یا کردها نمیکند که در تاریخ دیرتر هخامنشی نقش قابل توجهی بازی میکنند؛[۳۶] درآن زمان‌نیزازسربازان مزدوری به‌نام کارداکس‌میشنویم، ولی سندهای سوداگری نشان‌میدهدکه سربازان‌مزدورکرد ازسال ۵۱۵ به‌کار گماشته شده بودند، ومیخوانیم که لوکشوی کرد کی سیم در برابر گوسفند، آرد، نمك، خردل، روغن، و نبید خرمای خوب دریافت داشته، که‌همه‌اش جیره‌ی‌نخستین سه‌ماهه‌ی سال هفتم‌است.[۳۷]

36 - Xen. *Anab*. iii. 5. 15; iv. 1 ff.; v. 5.17; Diod. xiv. 27; Strabo xvi.1. 24; Plin. vi. 44. در روزگار پس از هخامنشی صورت «گوردینه» معمول‌تر است.

37 - A.T. Clay, *BRM*, Vol. I, No. 71.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسخیها و تیباریها از آن سالهایی که به نام موشکی و تابال با آسوریها جنگیده بودند پیرانده شده بودند؛ اکنون زیر رهبری اریومارذوس، پسر داریوش و پارمیس بودند. آنها نیز مانند ماکرونها و موسینوکیها در کرانه‌ی جنوبی دریای سیاه، زیر فرمان ارتائیکتس، پسر کراسمیس که بعد ها شهرب ستروس شد، همه کلاه خود چوبی سرهنگذاشتند و نیزه‌ی کوتاه و سپر در دست داشتند. کولخیان در طرف شرقی دریا مانند الاروذیان سازوبرگ داشتند؛ آنها با ماریها (که کلاه خود بافته سرهنگذاشتند و سپر چرمی کوچك و خشت، نیزه‌ی سبك و کوچك، همراه می‌بردند) زیر فرمان فرناتس، پسر تئاسپس بودند. کاسپیها، زیر رهبری اریومارذس، پسر ارتابانوس، نیمتنه‌ی پوستی میپوشیدند و شمشیر کج و کمان نی داشتند، در حالی که پاکتیها پوست بر تن میکردند و کمان بومی و خنجر همراه می‌بردند وزیر فرمان ارتایکتس، پسر ایتامیترس بودند. دوتوس، پسر مگاسیدروس، کارداری یافلاگونیها و ماتینیها را به عهده داشت که برای کلاه خود بافته موزه‌ی بلند، وسپر کوچك و نیزه یا خشت و خنجر شان شهرت داشتند. شمار بسیار شهرستانها و نژاد برتر شهریهایشان جنبه‌ی نظامی دسته های شهرستانی را نشان می‌دهد.

ارمنیها و فریجیها زیر فرمان ارتوخمس داماد شاه بودند. در تخت جمشید ارمنیها پیشاپیش تیپ دوم هستند؛ لباسشان ازهمان نوع ریخت‌ه‌ی ایرانی بود، بجز یك کلاه عجیب باسه پیش آمدگی خم‌شونده بایك لبه‌ی پهن روی گردن و درفشکهایی که از آن آویزان بود. یکی اسبی می‌آورد که ارمنستان همیشه برای آن شهرت داشت. دیگری یك گلدان زیبا که دو دستگیرش به‌شکل شیر شاهینهای بالدار تراشیده شده بود. گوبریاس، پسر داریوش و ارتیستون، کابادوکیها، کاپالیها ـ که نیز میتونیها و لاسونیها خوانده میشدند ـ ومیلیها را رهبری میکرد؛ کلاه مرقچین مانندشان از چرم بود، ولباسشان با قلاب بسته میشد؛ کمانشان مانند لیکیان و نیزه شان کوتاه بود. در این نقطه میتوان بیستیان را جای داد؛ کلاه خود پرنگی تارك دارشان باتاج و گوش گاو، سپر کوچکشان که از چرم خام پوشیده بود، یك جفت نیزه شان مانند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیزه‌هایی که در شکار گرگ به کار میرود ، و پایین ارغوانشان به آنها یك صورت غیر عادی میداد . برای این کوشتیهای رام نشده که شاید تنها برای تاراج زیر فرمان سرکردگان بومی خود می جنگیدند شهریی ذکر نشده است .

ساردیس لیدیه را در برداشت که سلاح و سازو برگ سربازانش تقریباً یونانی بود ، و همچنین میسیه را که سازو برگ آنجا کلاه خود ، سپر گرد کوچك ، و نیزه‌ی کوتاه چوبین بود که نوکش را در آتش سخت میکردند . «یونیه‌ی دوم» پیشین در این سیاهه فقط با «تراکیان آسیائی» بازنموده شده ، که با کلاه پوست روباه ، تنزیب زیر رویوش رنگارنگ ، و موزه‌ی پوست بچه آهو یشان زیر فرمان باساکس ، پسر ارتابانوس بودند ؛ آنها سپر کوچك ، خشت ، و خنجر همراه داشتند . از منابع دیگر درمی یابیم که شهرستان داسکیلیوم هنوز وجود داشت .

شهرب ساردیس نیز نظارت کلی بر «یونیه‌ی نخست» داشت که یونانیان ایولی دیونی را در بر داشت ؛ دوریها ـ با لکیها و پامفیلیها ـ به‌نظر می آیند که با کاریها همچو بخشی از این یونیه‌ی یك کاسه شده بود ، که از آن بر می آیند که کر کا دیگر همچو یك شهرستان جداگانه کارگزاری نبیشد . بیشترینه‌ی مردمان این یونیه‌ی گسترده به‌طرز یونانی سلاح و سازو برگ داشتند ، ولی کاریها (زیر رهبری امیرانشان ، هیستیوس ، پیرنیشس ، پیگرس ، پسر هیسلدومس ، و داماسیتیموس ، پسر کاندائولس) و لیکیها (زیر فرمان کیبرنیس ، پسر کوسیکاس) به‌پوست بز ، کلاه پردار ، ساق‌بند ، سینه‌بند ، و کمان چوبی که با آن تیر بی‌پر می انداختند ، شمشیر پهن کوتاه دامن مانند و خنجر افزوده بودند . پس از کشوده شدن لیکیه ، مردم آنجا زیر فرمان خاندانهای محلی مانده بودند که برخی از آنها ، مانند کیبرنیس ، با میزان کاهش یافته‌ی لیدی سکه میزدند .[۳۸]

کیلیکیه هنوز زیر فرمانروائی یك شاه بومی بود که عنوان ارثی سینسیس داشت ، و در این زمان پسر اورومدون بود .[۳۹] کیلیکیها با تنزیبهای پشمین ، که

38 - O. F. Hill, *Coins of Lycia* (1897) ; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 173 ff.

۳۹ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۰ ؛ دفتر ۵ ، ۱۱۸ ؛ دفتر ۷ ، ۹۸ ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۳۲۶ ـ ۲۷ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلاحشان دوخشت (نیزه‌ی کوتاه) و یك شمشیر مصری بود و برای دفاع کلاه خود و سپر کوچك از چرم خام داشتند، در یك دسته‌ی مهم ناوگان خدمت میکردند. درنخست جمشید کیلیکیان ریش کوتاه و زلف دسته‌دسته‌شده‌ی پرتاب دارند؛ یك نوار باریك چهاربار دور سرشان پیچیده‌است. جامه‌ی ساده‌ی آستین کوتاهی تا زانو تریشان میرسد که یك کمربند چهارپواره که دور کمر پیچیده شده و طرف راست آن توزده شده آن‌را نگاه میدارد، و کفشهای کوتاهشان کنارش تکمه میخورد. رهبر دسته‌ی نمایندگان کیلیکی جامه‌ی پشمین بوشیده ودورتن از آنها برهای بسیارعالی را که دردشتهای پارآور کیلیکی بارآمده‌اند پاسبانی میکنند.

شهرستان «وارود» که پس ازشورش سال ۴۸۶ ازبابل جدا شده بود، اکنون درواقع باردیگر در غرب فرات بود. مهمترین بخش فرعی آن فنیقیه بود؛ شهرهای عمده‌ی آن صیدون زیرفرمان تتراهنستوس، پسر انیسوس؛ صور زیرفرمان متن، پسر حیرام سوم؛ و اارود زیرفرمان ماریل، پسر اگبیل بود.[۴۰] امپران بازرگان فنیقی ارزش عضویت دریك شاهنشاهی جهانی‌را می‌دانستند و ازروی میل نمایندگان‌خودرا بمجمن بزرگ سالیانه می‌فرستادند. برسرشان دستارهای بلند عجیبی‌ست که با نوارهای پهن پیچیده شده و به طرف عقب مایل است؛ نواری پشت گوش توجه را به زلفهای دسته دسته شده‌ی تا بدار و به ریش کوتاهشان جلب میکند. روی تنزیبی یا مرجهای عمودی که به‌زانو میرسد عبائی بردوش انداخته‌اند که اریب آویخته شده وحاشیه‌ی تنزیب اززیر آن نمایان‌است؛ پنجه‌ی کفشهایشان کمی نوك‌دار است. یکی از فنیقیها دو گلدان زیبا می‌برد که دودسته‌اش بشکل سر شیرشاهین است، تشنان راه راه افقی کنده شده؛ دیگری پس از او دو جام کوتاه دارد؛ سومی دو بازوبند بزرگ. مهتری که دستارش کوتاه‌تر و پهن‌تراست وعبایش راست روی تنزیب افتاده دهنه‌ی دواسب و گردونه‌ای را میکشد. کشتیهای فنیقی با سیصد کشتی سه ردیفی هسته‌ی ناوگان هزار و دویست کشتی سه ردیفی را تشکیل میداد؛ نیروی دریائی پارسی بر آنها نهاده شده بود. مردان سلاحشان خشت (نیزه‌ی کوتاه) بود و برای

۴۰ ـ نیز نگاه به هرودوت، دفتر ۸، ۶۷، نخست رهبری صیدون را میبیند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دفاع کلاه‌خود یونانی‌مانند، سینه‌بند کتانی، و سپر بی‌لبه داشتند، ولی در حمله و دفاع بیشتر تکیه‌شان بر توانائیشان در گردانندگی کشتیهایشان بود. فنیقیان که بیش از یونانیان طرف اطمینان بودند بیش از بیش کارشان رونق گرفته بود.

قبرس و فلسطین سوریه نیز جزو این شهرستان بود. کوشش برای درست کردن یك شهرستان جداگانه‌ی عربی رها شده بود، ولی شترسواران عرب برای انجام‌دادن خدمت هرزی درسواره نظام به‌کار گماشته شده بودند و سلاحشان کمان درازی بود که بسوی عقب‌خم میشد. به‌تخت جمشید که بر گردیم، عربهارا می‌بینیم که جامه‌های دراز آریزان با کمر بسته و با کناره‌ی زیوردار پوشیده‌اند، پیشکش آنها بافته است و جوانی افسار یك شتر جهاز را میکشد. درسازمان سپاه آنها با حبشیها دریکجا زیر فرمان ارسامس، پسر داریوش و ارتیستون بودند. این‌وحشیها باتنهای رنگ کرده، نیمی گچ نیمی شنگرف، بفنیرد میرفتند؛ رختشان پوست شیر و پلنگ، و سلاحشان کمانی بلندی شش پا از ساقه‌ی برگ خرما، تیرهای نوك سنگی، نیزه‌ای که نوکش با شاخ گوزن تیز بود، یا گرز گردار بود. لیبیها که پوشش چرمین برتن داشتند و تنها سلاحشان نیزه‌ی کوتاهی بود که در آتش سخت شده بود، زیر فرمان هاساگس، پسر ارتاریزوس بودند. سیاه پوستان با موهای وز- کرده و بدون ریش درتخت‌جمشید، با جامه‌های دراز و کفشهای دراز، زرافه‌ای را که باخطهای کوتاه شده‌ی عجیبی نموده شده، پیشکش می‌برند، ولی‌هیچ احتمالی نمیرود که پونت در کرانه‌ی سومالی هرگز به‌صورت یك‌شهرستان معمولی سازمان داده شده باشد.

پس از فنیقیها، مصریها که دربست کشتی سه‌ردیفی درناوگان سهم داشتند، به‌نظر پارسیان مهمترین نیروی دریائی بود که دراختیارداشتند. بیشتر ملوانان آنها زره می‌پوشیدند (که پارسیان از آنها تقلید کرده بودند)[۴۱] و سلاحشان شمشیر دراز بود؛ به‌این‌سازوبرگ یك کلاه‌خود بافته، سپر گرد شده بالبه‌ی پهن، نیزه‌ای که فراخور جنگ دریائی بود، و تبرزین سیخدار بزرگ می‌افزودند. شهرب هخامنش دریا-

۴۱ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۳۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سالاری آنها را برعهده داشت.[۴۲]

یك کوچ‌نشین سربازان مزدور در مصر

ازاین‌سپاهه باید فرض کنیم که مصر فقط ملوان میداد. خوشبختانه هرودوت درجای دیگری ازسپاه زمینی یاد میکند.[۴۳] به‌احتمال‌بسیار، بیشتر این‌سپاه بلکه همه‌اش مزدور بود، زیرا مصریان بومی نه‌مایه‌ی خوب سپاهی دارند و نه‌میتوان به آنها اطمینان کرد که برای سروارانشان به‌جنگند. بنابراین ازبخت خوش ماست که گنجینه‌ی نوشته‌های یك‌چنین مزدورنشینی را، که بس‌شگفت‌آوراست که یهودی هستند، در الفانتین نزدیك آبشار اول در واقع در دست داریم.

به‌نگاه نخست این‌یهودیها یك‌جامعه‌ی بیشتر بیش‌یا اقتاده‌ی عادی‌را تشکیل میدهند. زنان وفرزندانشان باآنها هستند؛ زناشویی وطلاق چنان که انتظار میرود در میان آنها هست. خانه وملك میخرند و میفروشند، که به‌نظر می‌آید به‌صورت ملکی که به‌ارث می‌رسد دردست‌دارند. خانه‌هایشان گرد پرستشگاه خدای ملی‌شان ساخته شده. تاشکهای مرتبی در پیمانهایشان به کار میرود، و مقدار قابل توجهی دادخواهی و دادرسی میان آنها دیده میشود.

ولی در حالی که مصریها هنوز به‌خط «مردمانی» بومی خود مینوشتند، این یهودیها نه‌عبری بلکه‌آرامی آنروز را که زبان رسمی پارسیان سرورشان بود به کار میبردند. تاشکهای نوشته‌هایشان، از جمله تاریخی که از روی سال پادشاهی میگذاشتند، به آسوری نزدیکتر است تا به مصری. آنها شاروند نیستند؛ عنوان آنها مرتب چنین است: «آرامی(های) دژسین (سی‌ئنه)» یا «آرامی(های) دژیب (الفانتین)». «هر سربازی یك «دگل‌وند» است که برابر «کلیروخ» بطلمیها یا کوچ‌نشین سپاهی ست. سازمان آنها نظامی ست و به دسته‌های صدتائی بخش میشوند و این دسته‌ها به «پرچمها» (دگل) بخش میشوند که فرماندهی آنها همیشه باافسرانی با نامهای‌پارسی یا بابلی‌ست. همه‌ی پادگان زیر کارداری «سرکرده‌ی

۴۲ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۲۴۶.

۴۳ ـ همان کتاب، دفتر ٤، ۱۶۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرو » (رب‌هیله) است ، واو زیرفرمان «فرترك» ، فرماندار بخش است . درقضیه‌های مورداختلاف ، دادخواهی فرجامین به «خاوند ما» شهریب است ، که گاهی فرمانهای خودرا سرراست میفرستد . اختلافها را میتوان نزد وچرگران عادی آورد ، گرچه معمولا بدست افسران بلندپایه‌ی خودشان حل میشود . این مزدورنشین دارای یك « سگن » زیردست فرماندار که با یك وچرگر کار میکند ، دارای دبیران بخش ، ثبت کنندگان ، حسابداران خزانه ، « گوشها » یا وارسی کنندگان ، « فرمان اجراء کنندگان » ، و پاسبانهای ساده است .

خوراك آنهارا دولت میدهد . در ۴۸۴ در یهودی اهل یب رسید پنجاه و پنج اردب جو و حبوبات را از یك قایق‌ران گواهی کرده‌اند ، که جیره‌ی سربازان دو دسته‌ی صدتائی‌ست ، که هریك کمی بیش‌از دو پیمان باید بگیرند . دلشان خرسند است : غله را خواهند برد و حسابش را نزد سرکرده‌ی « صد » ، سران سرای شاه ، و دبیران خزانه خواهند داد ، و در صورت سرپیچی جریمه‌ی آنها صد « کرش » سیم‌ناب ، چنان که به‌خدایشان سوگند خورده‌اند ، خواهدبود .[۴۴] شاید برجسته‌ترین گواه وفاداری آنها به سرور پارسی‌شان پیشکش نوشته‌ی سرگذشت‌نامه‌ی داریوش ، نگاهداری آن با دقت ، و نسخه برداری از روی آن است .

واحدهای دیگر سپاه و ناوگان

درحالی که مصریها ، اقلا به ملوانی هنوزطرف اطمینان بودند ، هیچ سربازی که بتوان او را بابلی دانست وجود نداشت . پس از آخرین شورش ، بابل همچو یك شهرستان مستقل ناپدید شد و بسوست آسور گشت . برای جلوگیری ازشورش در آینده ، سپاهیان بابلی یاسپاهیان آسور درآمیخته شدند وآنگاه به‌نام کلدی شناخته گشتند ، زیرا از سال ۴۸۲ بکار بردن خود نام بابل رسماً قاروا بشمارمی آمد . ازاین شهرستان گسترش یافته که زیر فرمانروائی اوتانیس ، پسرارتاخائس بود دسته‌های پیاده‌ی‌مهمی سربازگیری میشد . بچشم هرودوت کلاه‌خود برنگی آنها شگفت‌آور

44 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923); cf. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 598 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . آنها سینه بند کتان میپوشیدند و سپر همراه داشتند ؛ به نیزه و خنجر مصری - مانندشان گرزهای چوبی که سیخهای آهنی داشت افزوده بودند .

قبرس یکصد و پنجاه کشتی به ناوگان داده بود . شاههای محلی اش ، مانند گرگوس ، پسر خرسیس ، و تیمونا کس ، پسر تیماگوراس ، دستار بر سر و تنزیب میپوشیدند ؛ و کرته لباس و سازوبرگ قرسیها مانند یونانیها بود . کیلیکیها و پامفیلیها هر کدام یکصد کشتی به ناوگان داده بودند ، لیکیها پنجاه کشتی ، و کاریها هفتاد کشتی . از یونانیها ، دوریها پنجاه کشتی ، ایولیها شصت ، و خزیر نشینها فقط هفده کشتی فرستاده بودند ، گرچه یونیها و یونانیهای هلسپنت و یونتوس هر کدام یکصد کشتی دیگر داده بودند .

فنیقیها ، مصریها ، اناتولیها ، و یونانیها به این ترتیب کشتیهای سه ردیفی را به ناوگان بزرگ داده بودند که نیروی جنگی آن را به یکهزار و دویست کشتی میرسانید . افزون بر این ، کشتیهایی با پنجاه ، سی ، یا کمتر پارو بود ، و همچنین کشتیهای باربر برای سرباز و اسب ـ که جمع آنها سه هزار قایق دیگر میشد . بر آورد میشد که هر کشتی سه ردیفی با دویست ملوان پر میشد ، و کشتیهای پنجاه پارویی هشتاد تن سرنشین داشتند . برای نگهبانی کشتیهای سه ردیفی و جلوگیری از خیانت و غفلت ، هر کشتی نیز سی تن ناوی ـ پارسی ، مادی ، و سکائی ـ همراه می برد . [۴۶]

چهار دریاسالار نام برده شده اند : اکمنس برای مصریها ، اریابیگنس ، پسر داریوش و دختر گوبریاس ، برای یونیها و کاریها ، و برای بازماندهی آنها ، پرکسانیس ، پسر اسپامیتس ، و مگابازوس ، پسر مگابایسس . سرفرمانده ناوگان بزرگ خود برادر شاه و رقیب پیشین اش اریامنس بود . [۴۷]

بیشتر این مردمان نیز سواره نظام میدادند . نخست پارسیان ، مادیان ، و کیسیان بودند ، با همان سازوبرگی که پیاده ها داشتند بجز این که برخی از آنها کلاه خود آهنی یا پرنگی چکشی سر میگذاشتند . صحرا گردان ساکارتی فقط خنجر و کمند

۴۵ ـ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۶۳ .

۴۶ ـ همان کتاب ، ۱۸۴ .

۴۷ ـ پلوتارخ ، تمیستوکلس ، ۱۴ ، ۳ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرمی بافته همراه داشتند. در حالی که هندیها معمولا سوار بودند، آزادگانشان رسم کهن آریائی را که جنگیدن از گردونه‌هایی بود که با اسب یا گورخر کشیده میشد رها نکرده بودند. لیبیها نیز گردونه به کار میبردند. فرماندهان سوار هارماپیترانس و تیتیوس، پسران داتیس بودند؛ یک رهبر دیگر، فارنوخس، در لشکرکشی یونان شرکت نداشت، زیرا او را آسیب دیده بود و بایستی در سارد بس میماند.

با این که این رسته‌نمای سپاهها دراز است ولی همه‌اش خشک و خسته کننده نیست. نه‌فقط آگاهیهای پرارزشی درباره‌ی سازمان لشکری در بر دارد، بلکه یک هشتم به‌همان اندازه پرارزشی برای سپاهه‌های شهرستانهاست که داریوش و خشایارشا داده‌اند. مردمان در رسمها و لباسهای شگفت‌آوری در هر صفحه پدید می‌آیند. برای خواننده‌ی بی‌اعتنا نامهای افراد شاید خسته کننده به‌نظر آید، ولی به ویژه کار آگاهی تقریبا کاملی از پایوران پارسی میدهد که با بسیاری از آنها همین‌طور که این داستان را دنبال میکنیم بهتر آشنا خواهیم شد. همچنین، به‌نامهای آشنای بسیاری برمیخوریم که فرزندان قهرمانان مردمان با فرهنگ پیشین، دوستان یا دشمنان یونانیها، و یا کسانی هستند که از کتاب مقدس آنها را می‌شناسیم.

هنگامی که زیر فرمان این رهبران، این سپاه بزرگ از میان کشورهای آرام به‌راه می‌افتاد، نخست کاروان باروبنه میرفت، و در پی آن نیمی از تیپهای پیاده روانه میشدند. پس از فاصله‌ای هزار سوار برگزیده و سپس هزار پیاده‌ی برگزیده می‌آمدند، که نیزه‌های سرپایینشان با زیورهای زرین انارمانند بازشناخته میشد. پشت سر آنها ده مادیان را که در دشت نسا در ماد بار آمده بودند می‌آوردند. هشت اسب سفید گردونه‌ی مقدس اهورمزد را می‌کشید؛ گردونه‌ران پیاده میرفت، چون هیچ مردی دلیری این را نداشت که در نشیمنگاه گردونه‌ران سوار شود. پشت سر آن گردونه‌ی نماینده‌ی اهورمزد در زمین، خشایارشا، بود که نیز با اسبهای نسائی کشیده میشد؛ گردونه‌رانش، یانیرامفس، پسر اوتانس، کنار خاوندش می‌ایستاد. هرگاه خسته میشد، خشایارشا زمانی بر چهار چرخه سوار میگشت. یک هنگ دیگری از هزار پیاده‌ی برگزیده (که نیزه‌شان سرپایین نبود) با زیورهای انارمانند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زرین، هزارسوار بر گزیده‌ی دیگر، وسرانجام ده هزار سرباز بیمرگ ازهمراهان شاه نگهبانی میکردند. نه هزار از این بیمرگان نیزه با انار سیمین داشتند و گرد آنها را هزار بیمرگ دیگر با انارهای زرین فراگرفته بودند. پس‌از ده هزارسوار دیگر، نیمه‌ی دوم سپاه رژه‌ی لشکریان را به پایان میرسانید.[۴۸]

درلشکر کشی عـادی به کشور دشمن، شاه خوراك و گله‌های خود را همراه می‌برد. آب جوشیده از کواسپس، رود شوش، درآوندهای سیمین فقط برای مصرف شاهانه روی چهارچرخه‌هایی‌برده میشد که با استر کشیده میشد.[۴۹] پایبوران بلند پایه وبیمرگان نیز خوراك و پیشگران و حتی کنیزان خودرا همراه می‌بردند. ولی‌بااین همه ظاهر خوش گذرانی، سپاهی که شاه بزرگ به‌نبرد رهبری میکرد یك آرایش لشکری هراسناك و سهمگین بود.

۴۸ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۴۰ ـ ۴۱، ۵۵.

۴۹ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۸۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل هیژدهم

شکست در اروپا

خشایارشا بیشتر در بند بانجام رسانیدن ساختمان با شکوهی بود که پدرش بر سکوی تخت جمشید آغاز کرده بود تا در پی آزمودن دستگاه لشکری هراس ـ انگیزی که پدرش برپا کرده بود، ولی زمانه نیشته دگرگونه داشت. پسر عمویش ماردونیوس، که از جاه طلبی میخواست در سرزمینهای تازه‌بدست آمده شهرب شود، او را به این کار وادار میکرد. تبعیدشدگان آتنی چندان بست شده بودند که یك وخشکر هزدور بدنامی‌را اجیر کردند. شاههای کوچك تسالیه دعوت خود را فرستادند. سرانجام خشایارشا از روی بی میلی آماده شد که سیاست پدرش را برای گسترش در مرز شمال غربی دنبال کند.[1]

آماده شدن برای تاخت و تاز

تاخت یکراست از میان دریای اژه با شکست رو برو شده بود، و خشایارشا با بازگشت به سیاست پیشین، پیشروی آهسته‌ی سپاه زمینی با پشتیبانی ناوگان، خردمندی خود را نشان داد. قرار شد تمام ناوگان ـ فنیقی، مصری، و یونانی ـ و همچنین نیمی از سپاهیان ـ سه سپاه از شش سپاه، که هر یك شصت هزار جنگی داشت،

۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۵ ـ ۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به کار رود.[۲]

برای پرهیز از کشتی شکستگی در اتوس، به یوبارس، پسر مگابازوس، و ارتا-خائس، پسر ارتیوس، فرمان داده شد که کانالی بشت دهانه بکنند. همه سال به‌این کار می‌پرداختند، و بومیان برای این کار اجباری به زور شلاق زیر فشار و تأثیر آن بودند. در هر غزار نزدیکی بانزاری بریا گشت که غله‌ی آرد شده از قارمی آسیا به آنجا آوردند، و در نقطه‌های رزمی سراسر کرانه‌ی تراکیه آنرا انبار کردند. از میان زمین باریك در انتهای شبه جزیره خطی به درازای یك میل و نیم کشیده شد، و هر بخشی به ملتی سپرده شد؛ فقط فنیقیها آزمودگی بسنده داشتند که بالای خندق را بهن کنند که از ریزش خاك جلوگیری شود. از این کنال که برای گذار دو کشتی سه ردیفی در حال پاروزدن کافی بود، امروزه فقط چند اثر بر که‌ی پایاب باز مانده است.[۳]

از وعده‌گاه که کریتالا در کابادوکیه بود سپاهها از هالیس گذشتند و از راه فریجیه به کلسی رسیدند، که سرچشمه‌ی میاندر و نهر کاتارکتس که به آن می‌ریخت و در بازارگاه برمیخاست در آنجا بود. در آنجا نیز یوست سیلنوس هارسیاس که اپولون پوستش را کنده بود دیده میشد. سپس از اناوا و دریاچه‌ای که از آب نمك بیرون می‌کشیدند، از شهر بزرگ کولوسی، آنجا که رود لیکوس بشیب هشتم میل زیر زمین روان بود، و از کیدارا با سنگ نوشته‌دارش که کروسوس برای نشان مرز لیدیه برپا کرده بود گذشتند. آنگاه سپاهها از رود میاندر گذشتند، و از کلاتیبوس که آنجا از کز و کندم انگبین می‌ساختند به سارديس رسیدند.[۴]

2 - Cf. Olmstead, «Persia and the Greek Frontier Problem,» *Classical Philology*, XXXIV (1939), 314 ff.; bibliography, *Cambridge Ancient History*, IV (1926), 613 ff. کتابهای زیر اهمیت ویژه دارند: G. Rawlinson, *Herodotus* (1861 - 64); H. Delbrück, *Die Perserkriege und die Burgunderkriege* (1887) (برای آگاهیهای لشکری); G. B. Grundy, *The Great Persian War* (1901) (برای رابطه‌ی جنگهای یونان با پارس).

3 - Herod. vii, 22 ff.; Thuc. iv. 109; Hellanicus *Pers.* ii, 61 (J); T. Spratt, «Remarks on the Isthmus of Mount Athos,» *Journal of the Royal Geographical Society*, XVII (1847), 145 ff.

۴ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۲۶ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یونانیان هراسیده بیهوده کوشیدند که یك اتحاد مؤثر ضد پارسی تشکیل دهند. طبیعتاً، همه برای گرفتن پند و راهنمائی به دلفی روی آوردند، و اپولون این بار دست خودش را هم از پشت بست. سپارت، که از پیش از طرف دماراتوس از خطر آگاه شده بود، از دشمنی خبر یافت که چون زئوس نیرومند است و هیچ گاو نر یا شیری نمیتواند او را شکست دهد و یا شهر یا یکی از پادشاهانشان را پاره پاره خواهد کرد.[۵] وحشی که به آتن فرستاده شد از این هم هراس‌انگیزتر بود: از آنها پرسیده شد که چرا درنگ کرده‌اند؛ آنها بایستی از خانه ها و شهرشان به انتهای زمین بگریزند. شهرشان با آتش ویران، دژها و پرستشگاههایشان سوخته خواهد شد، خون سیاه روان است، باید بیدرنگ بروند. فرستادگان، به نیایزبری، پاسخی امیدبخش‌تر خواستند؛ بار دیگر به آنها گفته شد که از دشمن گوشه بگیرند و سرزمین خود را رها کنند، گرچه در دیوارهای چوبی امید است، و سالامیس بزدائی فرزندان زنان را تباه خواهد ساخت؛ تمیستوکلس به آنها فهمانید که غرض اپولون از دیوارهای چوبی همان ناوگان آتنهاست.[۶] ارگوس، که پس از شکست بیچاره‌کننده‌ای از سپارت گمان میرفت پارسیان را به مداخله دعوت نموده، راهنمائی شده بود که بیطرفی مسلح پیش بگیرد.[۷] کرتیها پرسیدند که آیا با یاری دادن به یونانیان شبه جزیره چیزی به دست خواهند آورد؛ وخشگر پوست کنده به آنها گفت که همان دیوانگی را که با کمك به منلاوس در جنگ تروی از خود نشان داده بودند بار دیگر نشان ندهند.[۸] کشتیهای کورکیرا با بادهای مخالف «باز داشت» شده بودند.[۹] گلو سپارا کوزی وعده‌ی بسیار داد ــ اگر اورا فرمانده کل بکنند ــ و سه قایق کوچك فرستاد که ببیند بر آمد کار چه خواهد بود.[۱۰]

ناامید و دلسرد از این بی علاقگی و بی‌حسی یا بدتر از آن را که یونانیان چندی که در غرب هنوز استقلالی داشتند از خود نشان داده بودند، هم پیمانان بیمناك

۵ ــ همان کتاب، ۲۳۰، ۲۳۹.
۶ ــ همان کتاب، ۱۳۹ وپس از آن.
۷ ــ همان کتاب، ۱۴۸ وپس از آن.
۸ ــ همان کتاب، ۱۶۹.
۹ ــ همان کتاب، ۱۶۸.
۱۰ ــ همان کتاب، ۱۵۳، ۱۵۷ ــ ۵۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدند و از آن هم بیشتر ، اطمینان خشایارشا آنها را بیمناك تر ساخت ، چون هنگامی که سه جاسوس آنها در سارد یس گرفتار شدند (۴۸۱ ق) خشایارشا فرمان داد که به آنها سراسر آرایش پیشاور سپاه را نشان بدهند و سپس آنها را آزاد کنند که به میهن خود گزارش دهند.[۱۱] در بهار ۴۸۰ ق سپاه به راه افتاد و از دره‌ی کایکوس به هیسیه سرازیر گشت ، آنگاه از کنار اتارنئوس با کوه کانه در دست چپ به کارنه آمد ، از میان دشت تبس ، از کنار اداماینتوم و انتاندروس ، و سرانجام به ایلیوم رسید . سکاماندر که روزگاری ناهموار بود برای رساندن آب به این سپاه بزرگ کفایت نکرد . خشایارشا از باروی دژ پریام بالا رفت و هزارگاو به انتای تروی قربانی کرد ، و مجوسان برات و نذر آیین برای روان آنها که برای دفاع تروی جان سپرده بودند فرو ریختند . این سان خشایارشا خود را قهرمان شرق در جنگ تروی تروی شناسانید .[۱۲]

تاخت و تاز در یونان

میان روتیوم ، اوفرینیوم ، و داردانوس سمت چپ و کوکیتی سمت راست ، سپاه به ابیدوس رسید . میان ابیدوس و سستوس فنیقیها و مصریها دو پل ساخته بودند که با طنابهای کتان و پاپیروس نگاهداشته میشد ؛ هنگامی که در یك توفان این دو پل ویران گشت ، کاردار ان آنها را سر بریدند . هاریالوس یونانی پلهای تازه‌ای از کشتیها ساخت که با طنابهای کلفت سیته به تفر بسته لنگر انداخته بودند و شکافهایی برای گذشتن قایقها باز گذاشته بودند . روی آنها تخته‌های دراز انداخته و روی آن شاخ و برگ و رویش خاك ریخته بودند ؛ بعدها جان پناهی به آن افزودند.[۱۳]

هم پیمانان در باریکه‌ی کورینت ، که اعضای پلوپونسی اتحادیه آن را هیچ یگانه خط دفاع نگاهداشتنی برگزیده بودند ، گرد آمده بودند ، و در آنجا درخواست

۱۱ ـ همان کتاب ، ۱۴۶ و پس از آن .

۱۲ ـ همان کتاب ، ۴۲ ـ ۴۳ ؛ درباره‌ی توجیه پارسیان از جنگ تروی نگاه کنید به همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۴ ـ ۵ .

۱۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۷ ، ۴۳ و ۵۴ و پس از آن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه‌ی ۵ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تسالیان را برای یاری در نگهبانی گذر اولیمپوس دریافت داشتند. ده‌هزار پیاده‌ی یونانی باسلاح سنگین، با پشتیبانی دسته‌ای از ناوگان که باسواران تسالی که نمایندگان محافظه‌کاران آنجا بودند تقویت میشد، دره‌ی تمپه را اشغال کردند. همان سان که گمان میرفت، توده‌ی مردم تسالی را طرفدار پارسیان یافتند. اسکندر مقدونی با واداشتن هم پیمانان به این که نمانند و زیرپای سپاهیان شاه لگدمال شوند خدمت خوبی به سرور پارسی خود کرد. گرچه خشایارشا هنوز در ابیدوس بود، ولی چند روز دیگر هم‌پیمانان به باریکه‌ی کورینت باز گشتند.[۱۴]

خشایارشا برتپه‌ای نزدیك ابیدوس برتخت سنگی‌ی سفیدی نشست وسپاهیان خود را سان دید. بر روی پلها که مُرّ پاشیده شده بود بخور خوشبو میسوخت و پگاهان شاه از جامی زرین برات و نذر آبگین فرو ریخت و رو به خورشید برآیان نماز برد وجام وپیاله وشمشیری به‌آب انداخت.[۱۵]

هفت شبانه روزسربازان پیاپی ازیك پل میگذشتند وباروبنه ازپل دیگربرده میشد. باپشتیبانی ناوگان، سپاه در سه قسمت درجاده‌ی کرانه پیش میرفت. خوراك بایستی ازشهرهای سرراه به‌بهای ۴۰۰ قنطاربرای هرخوراك در هر روز فراهم شود. ماهها پیش، پیکهایی پیشاپیش فرستاده شده بودند که غله، گاو وگوسفند، ومرغ برای سفره‌ی شاهانه آماده کنند. تنها خشایارشا چادر داشت؛ دیگران همه‌درهوای آزاد میخوابیدند.

سان دوم سپاه در دورسیکوس دیده شد ـ که از زمان لشکر کشی ضدسکاها اشغال شده بود وپادگان آن اکنون زیرفرمان ماسکامس، پسر مگا دوستس گذاشته شد. از دورسیکوس سه قسمت سپاه در خطهای موازی پیش میرفتند، یکی زیر فرمان ماردونیوس وماسیستس در کرانه با نگاهداشتن تماس با ناوگان، دومی زیر فرمان سمردومنس و مگابیزوس درون‌تر در خشکی که خشایارشا را نگهبانی میکردند، وسومی زیرفرمان تریتانتخمس وگرگیس که درون خشکی راه‌می‌پیمود. رود ستریمون‌را ازروی پل‌ها گذشتند، درحالی که مجوسان برای خوش‌یمنی اسبهای

۱۴ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۷۲ وپس‌ازآن. ۱۵ ـ همان کتاب، ۴۴، ۵۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفید برای رودخانه قربانی نمودند. در «ده راه» نه بچه برای بغمان زیرجهانی قربان کردند. ارتاخائس که کنال را ساخته بود، هنگامی که سپاه در اکاتئوس بود مرد، و سپاه برات و نذر آبگین برآرامگاه او فرو ریخت. انباشته‌ی سیصد داریك زر که داریوش و پسرش سکه زده‌اند شاید بستگی بامرگ او داشته باشد.[۱۶] درترماء سکه‌هایی که ازتسالیه‌ی ترك‌شده، از لوکری، واز سراسر بیوسیه بجز بلاتیه وتسپی آب وخاك می‌آوردند نزدخشایارشا آمدند، زیرا همانوقت‌هم آشکار بود که‌پلوپونسیها خیال نداشتند که در شمال باریکه‌ی کورینت ایستادگی سختی بنمایند.[۱۷]

پیروزی به نظر پارسیان حتمی بود. آنها نه تنها همه‌ی یونانیهای آسیا و افریقا را دراختیارداشتند، که‌کشتیهایشان جزو نارگان بود، بلکه هم اکنون نیمی ازیونانیهای اروپا سرنهاده بودند. فقط چند دولت سرکش پلوپونسی باز مانده بود که زیردست آورده شود، زیرا اکنون روشن بود که سراسر شمال باریکه بایستی رها کرد. اپولون دلفی دوست وفادار آنها بود. آتن، که دموکراسی زیر رهبری تمیستوکلس بر آن فرمانروائی داشت، یکبارکه پلوپونسیها به پشت باریکه‌ی کورینت عقب می‌نشستند به یقین طرف سربریست و بختیبان دموکراسی را خواهد گرفت. نارگان آتن که‌در امن‌وامان دردست پارسیان باشد، دیوار باریکه‌را میتوان‌برگرداند، ارگوس آشکارا طرفداری خود را اعلام خواهد کرد، شکافی میان سپارت وکورینت بازخواهد شد، وهریك به تنهایی درجنگ شکست خواهد خورد.[۱۸]

ایستادگی در ترموپیلی

هنگامی که پیشرفت سپاه بسوی جنوب ازسرگرفته شد هیچگونه دگرگونی

16 - H. P. Borrell, *The Numismatic Chronicle*, VI (1843) 153; O. F. Hill, *Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), p. cxxix.

۱۷ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۶۵۰ ویس‌ازآن؛ هرودوت، دفتر ۷، ۵۰ ویس‌ازآن، ۱۰۰ ویس‌ازآن، ۱۷۴.

۱۸ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۳۹ نشان میدهد که «پدرتاریخ» وضع‌را درست دریافته‌بود، نیزنگاه کنید به دفتر ۷، ۲۳۵؛ تراکیدیدس (دفتر ۱، ۶۹، ۵ و ۲۳، ۴) دریافت همانندی‌را نشان میدهد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وضعیت پیدا نشد . ازدست‌رفتن ممالیه لئونیداس را با سیصد سپارتی وچند دسته ازهم پیمانها به‌تمال تا ترموپیلی آورد ، ولی‌شمار اندك آنها بلندفریاد میزد که‌غرض زدوخوردهای کوچك عقبداران برای عقب‌انداختن پیشرفت ونه ایستادن پیشرفت سپاه است تاآن که دیوار باریکه‌ی کورینت به‌انجام برسد .[۱۹] اپولون دلفی سرانجام از ترس به میهن‌پرستی گرایید و وحشی داد که پوتانیها باید به بادها نماز برند که خود را هم‌پیمانان نیرومندی نشان خواهند داد .[۲۰]

ناوگان هم‌پیمانان نزدیك ارتمیسیوم آرایش گرفت ولی یك بار که علامتهای آتش از نزدیك‌شدن دسته‌ی پیشرو ناوگان پارسی آگاهی‌داد به‌اوریبوس که‌باریك‌تر بود عقب نشینی کرد . ناوگان بزرگ در فاصله‌ای ازدهانه‌ی سیپاس لنگرانداخت ؛ سیصد فم باد هلسپنتی ازشرق وزیدن گرفت وسه روز پیوسته میوزید ، وصدها کشتی جنگی ، باربری ، وقایقهای غله را شکست . کشتیهای هم‌پیمانان به ارتمیسیوم بازگشتند ، ولی حتی این نشان لطف یزدانی که درویران ساختن چنین بخشی بزرگی از ناوگان دشمن آشکار شده بود لئونیداس را دلگرم نساخت . یلوپونسیها خواستار بازگشت فوری به باریکه شدند ، وتنها برخاش خشمگین فوکیها و لوکریها شاه را واداشت که درآنجابماند وشهرت بیرازمرگ به‌دست آورد .[۲۱] خشایارشا رسیدوفرمان داد که مادیان وکاشیان زیر رهبری ارتابانوس به نیروی کوچکی که در ترموپیلی بود تاخت آوردند ، ولی آنها کشته وزخمی سنگینی دادند ، وسربازان بیمرگ زیر فرمان هیدارنس نیز بهتر از آنها ازنبرد بیرون نیامدند . آنگاه گزارش رسید که راه باریکی ازروی تپه‌ها به‌پشت هست ، وبیمرگان نگهبانان فوکیرا سپیده‌دم غافلگیر کردند . سپارتیها که سرنوشت شوم خودرا دریافتند باخشم تندازخود دفاع کردند ؛ بسیاری از تازندگان که زیر فشار پیش‌رانده میشدند زیر لگدها مردند یا به دریا انداخته شدند ، درمیان آنها دو پسردارپوش از فراتاگونه ، دختر برادرش ارتانس ، که نامشان ابروکومس و هیپرانتس بود . سرانجام لئونیداس کشته شد ، هیدارنس به‌عقب

۱۹ ـ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۱۷۵ ، ۲۰۲ وپس‌ازآن .

۲۰ ـ همان کتاب ، ۱۷۸ .

۲۱ ـ همان کتاب ، ۲۰۷ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لشکر سپارت دست یافت ، تپه‌ها گردن نهادند و داغ‌زده شدند، و گذر باز شد .[۴۲]

درهمین هنگام به دریست کشتی فرمان داده شده بود که اوبوئی را دوربزنند که هم‌پیمانان را از پشت سر بگیرند . این راز فاش شد و اوبوئیها تمیستوکلس را بر آن داشتند که به ناخدایان رشوه بدهد که نقشه‌ی حرکت خودرا رها کنند. همین که ناوگروهی که بایستی جناح دشمن را دوربزند پیدا نشد ، ناوگان یونانی برآن شد که باردیگر در ارتمیسیوم به پارسیان تاخت آورد . سی کشتی ازناوگان هم پیمانان ازدست رفت ، ویاك تندرتوفان شامگاهانی تنه‌های از کارافتاده‌ی کشتیها را به کرانه راند وناوگروه دورزن را نیزازمیان برد . فردای آن روز کشتیهای کیلیکی غرق شدند . خشایارشا برآن شد که به‌هرقیمتی که شده تنگه‌ها را بگیرد . نیمروز ، همه‌ی ناوگان پارسی دریك نیم‌دایره پیش راند ؛ مصریها پنج کشتی گرفته بودند و نیمی ازکشتیهای آتنی ازکارافتاده بود که درپایان روزخبر رسید که ترموپیلی باز شده است ؛ بنابراین هم‌پیمانان عقب‌نشینی کردند .

به سفارش تسالیها فوکیس بکلی تباه وویران شد ، وپارسیان به سرزمین دوست بیوسی ، که در امن وامان در دست اسکندر مقدونی بود ، درآمدند . یك ستون بادیپما راه دلفی را پیش گرفت که به اپولون برای وخشهای طرفدار پارسی‌اش پاداش دهد وبرای کوششهای دیگرش اورا پشتیبانی کند ــ یا گنجهارا تاراج کند ،چنان که پرستاران و خشگاه بعدها توضیح دادند وتا اندازه‌ی زیادی به نظر درست می‌آمد. همچنان که نوید داده بود ، این بغ مردم خود را نگهبانی نمود ؛ ارتمند فرستاد و صخره ها را برسر بربرها فرو ریخت که باکشتار بسیار گریختند ــ بهر حال وصف دلفی از این پیشآمد ، پس‌از شکست پارسیان ، چنین بود .[۴۳]

زیر سرزنش وبدگوئی تسپیها ، پلاتیه و تسپیه‌ی ترك شده به دست خشایارشا

۲۲ ــ هیرونیمس ، ۳۱ (ادمونذ) ؛ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۱۷۵ و پس ازآن ؛ ۲۰۱ و پس ازآن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۲ ، خلاصه‌های ۴ــ۵ .

۲۳ ــ هیرونیمس ، ۱۲ و پس از آن ؛ هرودوت ، دفتر ۸ ، ۱ و پس از آن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۲ ، خلاصه‌ی ۵ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوخت، و چهار ماه پس از گذشتن از هلسپنت خشایارشا به اتیکا درآمد. آنجا را نیز ترك شده یافت، چون ناوگان هم‌پیمانان فقط برای این به سالامیس آمده بود که مردم کشوری را تخلیه کنند. مردانی که سنشان برای خدمت لشکری مناسب بود بر کشتیها سوار بودند، و تنها چند تن از غیوران اکروپولیس را با الوارهای چوب به فرمانبرداری از وحشی دو پهلوی اپولون سنگربندی کرده بودند. این سنگرها را از آرتوپاگوس با تیرهایی آتش‌زن زیر آتش گرفتند، و چون شرطهایی که طرفداران هیپیاس داده بودند رد شد، از سخره‌ی تند بالا رفتند و دفاع کنندگان در حالت تماز- بری در پرستشگاه اتنا دچار سرنوشت مرگ شدند. پیش از آن که تیمیدیائی که همراه سپاه بودند اجازه بیابند که قربانی کنند تمام اکروپولیس سوزانده شد.[۲۴]

جلوگیری در سالامیس

ناوگان بزرگ در فالروم لنگر انداخت، و بیم و لرز هم‌پیمانان را گرفت. سالامیس یك دام واقعی بود، و همه بجز آتشپهای علاقمند، اگینتیها، و مگاریها بر آن شدند که پیش از آن که در این تله بیفتند فرار کنند. فقط تهدید تمیستوکلس به این که با همه‌ی ناوگان آتنی راه دریا پیش گیرد و آگاهی از این که این رهبر دموکراتیك توانائی این را دارد که تهدید خود را به انجام برساند اوریبیادس دریاسالار سپارتی را وا داشت که فرمان آمادگی برای نبرد بدهد.

درشورای پارسیان، ارتمیسیا، بانوی فرمانروای هالیکارناسوس، تنها با تاخت آوردن فوری مخالفت کرد. همه گونه امید کامیابی می‌رفت. سپارت هم‌پیمانان را یکی پس از دیگری رها کرده بود، و چالاکی دشمنی که برای سازش از خود نشان داده بودند از احساسات پرزور طرفداری پارسیان که پیش از آن نهفته میداشتند حکایت میکرد. کارکنان کشتیهای آتنی از توده‌ی مردم و ناخداهایشان از رهبران دسته‌ی دموکراتیك بودند. پاریشخندی که پلوپونسیها از هر طرف میزدند، و اکنون که

۲۴ ـ هرودوت، دفتر ۸، ۴۰ و پس از آن؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۸؛ ۲؛ تندیس ارتمیس از بیرون برده شد، پاوسانیاس، دفتر ۸، ۴۶، ۳؛ تندیس انتئور از معبد کشان، هارسودیوس و اریستوگیتون، به فرمان خشایارشا برده شد، پاوسانیاس، دفتر ۱، ۸، ۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوب روشن بود که پلوپونسیها پیر آن شده بودند که آتنیها را در یک موقعیت دشوار وبیچارگی رها کنند، تمیستوکلس بایستی آماده‌ی بازگشت به‌طرز فکر معمولی حزبش شده باشد. پیدرنگ پس از ترموپیلی، ساختمن دیواری را از بین سر تا آن سر باریکه‌ی کورینت آغاز کرده بودند، و پارسیان چنان یقین داشتند که بازپسین ایستادگی مؤثر در این تنگه خواهد بود که همان شب شورا نیروهای زمینی را بسوی کورینت روانه ساخت.

پیغامی که انتظارش میرفت بزودی از آموزگار بچه‌های تمیستوکلس رسید: او در دست شاه بود و کامیابی اورا آرزو داشت. یونانیها دلسرد و آماده‌ی فرار شده بودند، باشد که شاه از گریختن آنها جلوگیری کند! اختلاف برخاسته، وبزودی طرفداران پارسیان بر سر دشمنان شاه خواهند ریخت. دلیلی نبود که خشایارشا در باره‌ی این گفتارهای وفاداری شك کند.

ولی هم نامه و هم تصمیم به تاخت آوردن فوری خطا بود. اگر خشایارشا هیچ اقدامی نکرده بود، چند بازمانده‌ی هم پیمانان به باریکه‌ی کورینت عقب می‌نشستند. آتنیها، مگاریها، و اگینتیها ناچار میشدند که سازش کنند. با کمك آنها، دیوار باریکه دوباره میشد، وفقط پاك کردن سرزمین و پرداختن آن از دشمن میماند.

به همین اندازه مؤثر کاری بود که خشایارشا پیش گرفت. جلوی دره‌ی شرقی تنگه باسه خط کشتی گرفته شد: مصریها، «مردان‌نشینها»، پارسیان، گاردان کشتیهای بادبان‌دار، و با دویست کشتی برای بستن دره‌ی غربی وتاخت آوردن به‌عقب هم‌پیمانان به راه افتادند. اکنون تمام نیروی دریائی هم‌پیمانان درمیان دام پارسیان افتاده بود و میشد آنها را واگذاشت تا تمام شدن آذوقه شان و به‌جان یکدیگر افتادنشان کار خود را بکند؛ آنگاه یا ناگزیر به تسلیم میشدند یا، اگر میکوشیدند خط محاصره را بشکنند، فرصت کافی بود که کشتیها را همین‌طور که بیرون می‌آمدند یکی یکی بزنند. بر پایه‌ی وضع موجود، پارسیان کاملا حق داشتند که پیاده و سوار خود را برای نبرد قطعی در باریکه به آنجا بفرستند.

بدبختانه برای پارسیان، خشایارشا به‌همین وضع خرسند نبود، بلکه میخواست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به یك پیروزی خیره کننده‌ای برسد ، و بنا براین فرمان داد که به مردانی که در تله افتاده بودند و ازبروی نومیدی بی‌باکانه برای فرار میجنگیدند بکراست حمله شود . دربیستالیه ، جزیره‌ی میان تنگه ، پیاده‌هارا بخشکی پیاده کردند که آنهایی راکه بخواهند از کشتیهای غرق شده فرار کنند بکشند . اریستیدس خود را رسانید که حاصره‌ی کامل راگزارش دهد ، و ناویان همپیمان آماده شدند باخشم و ترشروئی بجنگند .

بیست و دوم سپتامبر بود ، و خشایارشا آماده شد که نبرد رااز تختی با پایه‌های سیمین در پای تپه‌ای کنار تنگه نگاه کند . هم پیمانان بیرون آمدند ولی به نخستین دیدار دشمن عقب نشینی کردند تا آن که یك آتنی نبرد را آغاز کرد . در حمله‌ی نخست پارسیان کامیاب بودند ، زیرا یونانیهای بونیه سپارنیهارا شکست سختی دادند . کمی دیرتر آتنیها خط را شکافتند و به مهاجمان تاخت آوردند . دویست کشتی از میان رفت که یك سوم ناوگان بزرگ بود ؛ هم پیمانان فقط چهل کشتی از دست دادند . انبوهی ازدریانوردان پارسی غرق شدند ، زیرافقط چندتنی میتوانستند شنا کنند ؛ درمیان مردگان فرمانده دریائی اریابیگنس ، برادرشاه بود . اریستیدس با سربازان یونانی از آب گذشت و خودرا به پیستالیه رسانید و همه‌ی پارسیان را از دم تیغ گذرانید ، که در میان آنها سه تن از برادرزادگان شاه بودند .

خبطهای سیاسی

سالامیس به خودی خود بیش از یك جلوگیری از پیشروی مرزی پارسیان نبود . از سرزمینهایی که بتازگی گرفته بودند چیزی از دست نرفت ، سپاه دست نخورده مانده ، ناوگان هنوز نیرومند بود و تنها نیاز به این داشت که از نو سازمان داده شود . هم پیمانان ، یکسان ، با یك پیروزی نا منتظر دلگرم شده بودند ، ولی از شمار آنها کاسته شده بود و سال آینده بایستی انتظار شکست آنها را داشت .

آن‌چه که به سالامیس اهمیت داد خود این پیروزی نبود بلکه اثر آن‌درفکر خشایارشا بود . اگرچه او و تنها او مسئول این شکست بود که درجایی که یك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محاصره‌ی ساده اثربخش بود فرمان حمله داد ، ولی خودداری را ازدست داد ودیوانه‌وار ناخدایان فنیقی را به جرم ترسوئی که به آنها نسبت داد کشت ؛ فنیقیها که از این بدرفتاری خشمناك شده بودند به خانه‌ی خود باز گشتند و مصریها هم به دنبال آنها رفتند . این رها کردن و تنها گذاشتن بحق بود ، و نه شکست سالامیس ، که‌دریای اژه را برای ناوگان هم پیمانان بازگذاشت و عملیات واقعاً قطعی سال آینده را میسر ساخت .

در معنای حقیقی‌اش ، سالامیس واقعاً برای پارسیان فرخنده بود . دلسرد از شکشت‌اش ، خشایارشا خود را باشتاب از راه خشکی به ساردیس رسانید ،و در آنجا سال آینده را بسر برد و مراقب یونیه بود . رهبری یکراست جنگ از دست شاه جنگ نیازموده به دست رزم‌آور خو گرفته و آزموده ماردونیوس افتاد که فقطیك سپاه که از بیمرگان ، پارسیان ، مادیان ، بلخیان ، و هندیان تشکیل یافته بود ـ نیرویی که تقریباً منحصر به ایرانیان بود و بنابراین بهترین مایه‌ی جنگی به‌شمار میرفت ـ برای خود نگاه داشت . با این که این اندازه کاهش یافته بود ، این سپاه از حیث شمار به هم پیمانان برتری داشت ؛ ونیز ازپشتیبانی نیمی ازسپاهیان یونانیان آسیائی برخوردار بود . سپاه دیگری زیر فرمان ارتابازوس ، پسر فارناکس ، راه دراز کنار دریا را نگهبانی میکرد که فقط از آن راه اکنون آذوقه و ساز و برگ میتوانستند بفرستند ؛ سپاه سومی زیر فرمان تیگرانس یونیه را آرام نگاه میداشت .[۲۵]

پوتیدیه شورید و اولینتوس تهدید کرد که از آن پیروی کند . ارتابازوس اولینتوس راگرفت و ویرانه‌های آن را به خالکیدیها سپرد . یکی از دوستان پارس هنگام جزر دریا دسته‌ای از سربازان را زیر دیوارهای پوتیدیه رهبری کرد،

۲۵ـ سیمونیدس ، ۱۶۳،۹۱ وپس‌ازآن ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۴۰۲ وپس‌ازآن؛ هرودوت، دفتر ۸ ، ۶۶ و پس ازآن ، ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲۶ ؛توکیدیدس، دفتر ۱ ، ۱۴ : ۳ ؛ ۷۳-۷۴؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه‌ی ۵۷ ؛ تیموتیوس ، پارسیان (ویراسته‌ی ادمندز ،شماره‌ی ۱۹) ؛ دیودوروس ، دفتر ۱۱ ، ۱۲ و پس‌از آن ؛ پلوتارخ ، تمیستوکلس ، ۱۲ و پس از آن ؛ اریستودموس ، ۱ (J) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی آب زودتر از موقع بالا آمد، و آنهایی که غرق نشدند روی قایقها کشته شدند.[۲۶]

از اردوگاه زمستانی‌اش در تسالیه، ماردونیوس گماشته خودرا در آتن، اسکندر مقدونی را، فرستاد و بخشایش کامل، از نو ساختن پرستشگاههای سوخته، باز گردانیدن سرزمینها با زمینهای افزون بر آن که بخواهند، و هم پیمانی با آتن را همچو یك شهر آزاد خودمختار و برابر پیشنهاد نمود. چنین شرطهای جوانمردانه بایستی به چشم طبقه‌های پایین‌تر بسیار خوش آیند نموده باشد چون برای آنها یك تاخت و تاز دیگر فقط بدبختیهای تازه و ازدست‌رفتن آن چه دیگر که ازدارائیشان مانده بود به بار می‌آورد.

ولی اختیار ازدست دموکراسی بیرون رفته بود. تمیستوکلس نوشتن نامه‌ای را به شاه بزرگ که در آن سفارش کرده بود که درسالامیس تاخت آورد انکارنکرد؛ گرچه اکنون میگفت که این کار را از روی نیرنگ و زیرکی انجام داده، ولی سخن اورا باور نمی داشتند. پس از تبعیدش، او بار دیگرادعا کرد که همچو دوست پارس عمل کرده؛ این بار گفته‌ی اورا باور کردند و پاداش فراوانی از اردشیر، پسر خشایارشا، دریافت داشت؛ بنابراین، این واکنش به محافظه‌کاران نیرو داده بود، و آنها پاسخ به اسکندر را عقب انداختند تا سپارتیها حاضر شدند. وخشهایی سر زبانها افتاده بود که مادیها و آتنیها همه‌ی دوریها را از پلوپونسه بیرون خواهندراند؛ سپارتیها که از چنین وخشهایی به هراس افتاده بودند، فرستادگانی گسیل داشتند که آتنیها را سرزنش مینمودند که جنگ را آنها آغاز کرده بودند، چون آنها بودند که برای کمك به شورشیان یونی آن لشکرکشی شوم را کرده و وعده داده بودند که در طول جنگ از مردمان کشوری غیرجنگجویشان پشتیبانی ونگهداری کنند. آتنیها پیشنهادی را که اسکندر آورده بود رد کردند ولی باردیگر سپارتیها را آگاهانیدند که پیش ازآن که به اتیکا دوباره حمله شود سپاهی برای تاختن به

۲۶ - هرودوت، دفتر ۸، ۱۲۶ و پس ازآن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیوسیه بفرستند .[۲۷]

تیسیها به ماردونیوس اندرز دادند که در بیوسیه بماند و با دادن رشوه به رهبرانشان یونانیهای سرکش را به طرف خود بکشاند . این اندرز درستی بود که بر پایه ی آشنایی نزدیك به اخلاق نژادی خودشان استوار بود ، و خود داری ماردونیوس از پذیرفتن آن حلقه‌ی دیگری در زنجیر خطاهای پارسیان بود . ده ماه پس از تاخت نخست ، در ژوئیه ، آتن بار دیگر به دست او افتاد و بار دیگر کوتاهی پلوپونسیها در این که پشتیبانی کافی بدهند شارونیدان آتن را وادار داشت که به کشتیها یا به سالامیس پناه ببرند . ماردونیوس به امید آن که بودن او با سپاه شاید به دوستانش توانائی دهد که آتنیها را بر سر موافقت آورند ، پیشنهادهای خود را باز کرد ، ولی آن دموکراتی که فقط سفارش میکرد این پیشنهاد بررسی شود با زن و فرزندانش سنگباران و کشته میشد . ولی هنوز هم برای ماردونیوس امید بود . مثل معمول ، سپارتیها سرگرم «برگزار کردن جشنی» بودند ؛ دیوار باریکه ی کورینت به انجام رسیده بود و احمقانه انگار میکردند که میتوان آن را در برابر ناوگان آتنی نگاه داشت . حتی پس از پیروزی سالامیس ، به‌نظر می‌آمد که ناتوانی سپارت از این که ابتدائی‌ترین عاملهای وحدت را در یابد آتن را ، با وجود محافظه کاران ، به هم پیمانی با پارسیان وادارد . سرانجام ، پس از بازهم تأخیرهای دیگر ، فرستادگان آتنی که چشمانشان باز شده بود به سپارتیها گفتند که درست همین کار را خواهند کرد . فرستادگان آتنی با شگفت خبر یافتند که آخر کار یك نفر تگه ای سپارتیها را از بیخبری محتشان آگاه کرده و سربازان سپارتی به راه افتاده‌اند . در بازپسین دم ، بخت بار دیگر پیروزی را از دست پارسیان بدر برده بود .

آرگوسیهای دوست خبر را به ماردونیوس رساندند . ماردونیوس پیش از آن از تاراج اتیکا خودداری کرده بود به این امیدواری که این از امروز به فردا افکندن سپارتیها ، اگر واقعاً هم خیانت به یك هم‌پیمان نباشد ، آتن را بهر حال وادار به کنار آمدن خواهد ساخت . چون بار دیگر نومید شد ، دوباره آتن را سوزاند و به بیوسیه

۲۷ ـ همان کتاب ، ۱۳۶۰ ، ۱۴۰ و پس از آن ؛ دفتر ۹ ، ۸ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عقب کشید تا در آنجا از پایگاه تپس بتواند آندوقه و سازوبرگ کافی به دست آورد. درختهارا بریدند و باقیه‌ی آنها دفاعگاهی به مساحت یك میل مربع ساختند، و ماردونیوس منتظر عملیات هم پیمانان شد.

شکست در پلاتیه

نیروهای هم پیمان از راه اتیکا پیشروی کردند و با ترس ولرز در دامنه ی شمالی کیتیرون روبروی پارسیان در کنار آسوپیوس اردو زدند. پیدرنگ سواران پس از سواران زیر فرماندهی ماسیستیوس به مگاریها در زمین پستی که سست‌ترین نقطه ی خط هم پیمانان بود تاخت بردند به امید این که شکافی به گذر باز کنند و راه آندوقه و ساز و برگ آنهارا ببندند. نیروهای کمکی آتن رسیدند، و ماسیستیوس از اسبش افتاد و کشته شد؛ دهنه‌ی زرین اسب و جامه‌ی ارغوانیش روی زره زر به تاراج رفت.[۲۸] دلگرم از این کامیابی نخست، هم پیمانان به دامنه های پست‌تر که آنجا ها اردو زدن آسان تر بود و آب پیدا میشد پایین آمدند. پارسیان سر بالا روانه شدند که جلوی دشمن را بگیرند. غیب گویان به هردو سپاه نوید پیروزی داده بودند به شرط آن که در وضع دفاعی بمانند.

باردیگر به ماردونیوس اندرز داده شد، این بار ازطرف ارتابازوس، که پس بنشیند و با دادن رشوه کار خودرا بکند؛ باردیگر این سردار به خطا این اندرزرا رد کرد. وضع هم‌پیمانان هم اکنون ناامید کننده بود. آنها پیوسته زیر حمله‌ی سواران بودند، و یکی ازاین تاختها گذر ها وراه خانه را از پلوپونسوس بست و یك کاروان آندوقه را که بسیار به‌آن نیاز بود گرفت. خوراك کمیاب بود؛ چشمه‌ی گارگافیه پر شده بود، و سربازان از تشنگی در رنج بودند. سرداران تصمیم گرفتند همین که شب شد عقب‌نشینی کنند، و عقب نشینی با بی‌نظمی انجام گرفت. قسمت عمده ی سپاه راه خودراگم کرد؛ یك سرو‌ان سرسخت سپارتیها را تنگ کرد، و سپیده‌دم در یك وضعی که به هیچ وجه نگاهداشتنی نبود آرایش گرفتند. اگر گذاشته بودند که

۲۸ ـ نیز نگاه کنید به پلوتارخ، اریستیدس، ۱۴؛ پاوسانیاس، دفتر ۱، ۲۷، ۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم پیمانان بی آن که آزاری به آنها برسد عقب‌نشینی کنند ، یکمان هم‌پیمانی آنها ازهم پاشیده‌میشد ، زیرا آتنیها کنار می‌آمدند ، پلوپونسیها به باریکه عقب‌نشینی میکردند ، وهردولتی جداگانه یکی پس‌از دیگری زیردست می‌آمد .

باردیگر پایان جنگ جلوی چشم بود . باردیگر یك فرمانده پارسی توانائی جنگی سرباز یونانی را ، که پشت به دیوار کوه بود ، ناچیز شمرد . باردیگر این سردار بهامید یك پیروزی خیره کننده وفوری فرقته شد و مزیتهای یك سیاست به تأخیر انداختن را دور ریخت .

به گمان این که این عقب‌نشینی ، شکست وفرار است ، ماردونیوس سپاهیان خود را باشتاب به دنبال آنها انداخت ، وحتی نه‌ایستاد که یك صف نبرد منظمی تشکیل دهد . وقتی که به سپاریتها برخوردند ، پارسیان دیواری ازسپرهای‌بافته‌ی خود را برپا کردند واز پشت آن برسر دشمنان خود باران تیر فرو ریختند . پاوسانیاس ازآتنیها درخواست یاری کرد ، وآنها برای رهانیدن او روانه شدند ولی یونانیهای مادی‌مآب به آنها تاخت بردند . حتی وقتی که تگه‌ایها ، و درپی آنها سپارتیها ، این دیوار باقته را شکافتند ، پارسیان همچنان می جنگیدند ، و با دست برهنه نیزه‌ی دشمن را می ربودند . نداشتن زره دفاعی آنها را از حمله ی پیوسته به یونانیان جوشن پوش باز نمی داشت . آنگاه ماردونیوس بازپسین خطای مرگ‌آور خود را نمود : اوخود به‌نبرد درآمد وبایك هزار پارسی برگزیده‌ی نگهبانش کشته شد .

با ازدست دادن رهبرشان ، پارسیان به اردوگاهی که باقته‌ی درختان سنگر بندی شده بود گریختند . چون ازفرار آنها آگاه شدند ، یونانیهایی که در هریوم بودند باشتاب ودرهم ریختند که از پیروزی بهره‌ای ببرند ؛ گوریتیها درامن به سپارتیها رسیدند ، ولی مگاریها وفلیاسیها از سواران تیسی شکست سختی خوردند وبه کندرها گریختند . از باروهای اردوگاهشان پارسیان دیری سپارتیهارا از تاخت آوردن باز داشتند ؛ چون آتنیها رسیدند ورق برگشت ، گرچه تگه‌ایها بودند که بخت دیوارهارا شکافتند ، وپیروزی پاداش آنها بود . پارسیان بی‌دلسوزی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گشتار شدند.[۲۹] پاوسانیاس قهرمان ملی شد؛ هیچکس خواب نمی‌دید که پیش از آن که سالی دیگر بگذرد او نقشه برای خیانت به یونانیهای همشهری خود خواهد کشید برای این که این افتخار توخالی را که داماد شاه پارسی بشود به دست آورد.

بیدرنگ پس از نبرد، فرماندهان به نمایندگی دولتهایشان در پلاتیه گرد آمدند و یک سازمان نوینی طرح کردند. طبعاً، پاوسانیاس به عنوان یک سپارتی و پیروزگر در نبرد اخیر، در صدر انجمن نشست، ولی برانگیزنده‌ی این پیشنهاد توان‌بخش اریستیدس آتنی بود. هم‌پیمانی جنگی پیشین بایستی ادامه و به صورت «هم‌پیمانی جنگی هلنیها» گسترش یابد. نمایندگان دولتهای پیمانکر بایستی هر سال در روز سالگرد این پیروزی با شکوه گرد آیند، و جنگ برضد پرسیها بایستی با فراهم آوردن نیروئی از ده هزار پیاده، هزار سوار، و یکصد کشتی که همه‌ی یونانیهای هم‌پیمان در آن سهمی داشته باشند به پایان رسانیده شود. قرارشد که سپارت رهبری را بنگاه دارد.[۳۰]

مانند نبردهای پیش از آن، پلاتیه به‌خودی خود قطعی نبود. فقط یکی از سپاههای پارسی درگیر شده بود، و سپاه دشمن حتی به نبرد هم درنیامده بود. ولی بجای این که سربازان تازه نفس به جان هم‌پیمانان خسته از نبرد بیندازد و آنها را تنها به جنوبی‌ترین انتهای یلوپونسه بریزد، ارتابازوس عقب‌نشینی کرد، و جنگ در اروپا باخته شد. دلیلش این بود که خبرهایی از آسیا به او رسیده بود.[۳۱]

بداختری در میکاله

در بهار ۴۷۹ یک ناوگان نوینی ازهم‌پیمانان آماده شده بود. گروه آتنی

۲۹ ـ سیمونیدس، ۹۲؛ اسخیلوس، پارسیان، ۸۰۰ ویس از آن؛ هرودوت، دفتر ۹، ۱ ویس از آن؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ۵۶.

۳۰ ـ پلوتارخ، اریستیدس، ۱۰: ۶؛ ۱۹: ۸؛ ۲۱: ۱ ـ ۲؛ توکیدیدس، دفتر ۲، ۷۱، ۲؛ دفتر ۳، ۶۸، ۱؛ نیز نگاه کنید به Dittenberger, *Syll*, No. 835 A; cf. J. A. O. Larsen, « The Constitution of the Peloponnesian League, » *CP*, XXVIII (1933), 262 ff.; « The Constitution and Original Purpose of the Delian League, » *Harvard Studies in Classical Philology*, LI (1940), 176 ff.

۳۱ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۶۶، ۸۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر فرمان کساتفیوس بود ، زیرا شهرت پیروزی اش در سالامیس تمیستوکلس را از زیر بدگمانی خیانت عمدی نرهانیده بود ، واین به واکنش محافظه کاران کمك کرده بود . نخست ، ناخدایان می ترسیدند که به آنزور دلوس در دریا بروند ، حتی وقتی که این فرصت به آنها داده شد که فرمانروای مستبد ساموس را از تخت بر کنار سازند . نیمی از ناوگان بزرگ در اختیار خشایارشا بود ، ولی بیشتر آنها یونی بودند که از سالامیس پایه‌ی وفاداری آنها سخت تکان خورده بود . این ناوگان زمستان را در کیمه بسر برده بود ، ولی اکنون زیر فرمان ماردونتس ، پسر باگیوس ، ارتاثینتس ، پسر ارتاخائس ، و برادرزاده‌اش ایتامیترس ، بسوی ساموس به دریا زد.[۳۲]

هم پیمانان به خود دلیری دادند که به دیدار این جزیره بروند ، و پارمیان عقب نشستند . قایقهایی که هنوز ناخرسند بودند اجازه یافتند که به خانه‌ی خود برگردند ؛ دیگران کشتیهای خود را در دماغه‌ی میکاله به کرانه کشیدند ، و در آنجا دفاعگاهی از سنگ و تنه‌ی درخت درست کردند که خندقی گرد آن را فرا گرفته بود و زیر نگهبانی نزدیك سپاه سوم به فرماندهی تیگرانس بودند . هم پیمانان دریی آنها رفتند . پیکی یونیها را به شورش فراخواند . پارمیان که به ساموسیها بدگمان شده بودند سلاح آنهارا گرفتند ؛ میلتوسیها که از واگذاری خیانت آمیز کشتیهای ایولون دیدیمی به خشایارشا سخت خشمناك شده بودند ، به بهانه‌ی نگهبانی راههای باریك دور فرستاده شدند . آنگاه در ۲۷ اوت ۴۷۹ هم پیمانان تاخت آوردند ؛ پس از یك ایستادگی بی باکانه و از روی نومیدی ، آتنیها دیوار سپرهای یافته را درهم شکستند و دشمنان فراری خود را تادرون دفاعگاه دنبال کردند . درحالی که زیر دستان دیگرشان گریختند ، و یونیها برخندشان برخاستند ، پارمیان زادی تقریباً تا بازپسین مرد مردند ، و با آنها ماردونتس و تیگرانس جان سپردند . دفاعگاه و کشتیها سوزانده شد.[۳۳] به درخواست خودشان ، میلتوسیهایی که به ایولون دیدیمی خیانت کرده بودند درسفد نشانده شدند و آنجا یك پرستشگاه تویی ساختند ، و در خشکاه

۳۲ ـ همان کتاب ، دفتر ۸ ، ۱۳۰ و پس از آن .

۳۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۹ ، ۹۰ و پس از آن .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایولون خاموش گشت.[۳۴]

هم پیمانان به ساموس باز گشتند و انجمن کردند. پیشنهاد پلوپونسیها این بود که یونیها به یونان اروپا برده شوند و در زمینهای مادی مآبها ماند کار کردند. آتنیها باین مخالفت کردند، و بجای آن، ساموسیها، خیوسیها، لسبوسیها، و جزیره‌نشینهای دیگر در این هم پیمانی جنگی پذیرفته شدند.[۳۵]

هم پیمانان که هنوز در یافته بودند که میکاله نبرد قطعی بوده، ناوگان خود را به سمت هلسپنت فرستادند که به بینند آیا خطر تاخت و تاز دیگری هست و پلها را بشکنند. چون پلها را ویران یافتند، پلوپونسیها به خانه بازگشتند، ولی آتنیها بر آن شدند که ستوس را که در دست شهریار ارتائیکتس، پسر خراسمیس، و سردار اوئتوبازوس بود محاصره کنند. این محاصره تا زمستان طول کشید، تا آن که گرسنگی رهبران آنجا را واداشت که به امید بیوستن به ارتابازوس خود را بدر برند؛ سپاه او بدون ایستادن بیش رفت، زیرا یونیه اکنون از سپاهیان پاک شده بود، و از بسفور نزدیک بیزانتیوم گذشت. اوئتوبازوس در دست تراکیها گرفتار شد و او را برای نشان قربانی کردند؛ ارتائیکتس را در ایکوسیوتامی گرفتند و به دار آویختند زیرا او ثروت و زمینهای سامه‌ی دور آرامگاه پروتسیلاوس را در الیوس بازداشت کرده بود. آنگاه آتنیها به خانه‌ی خود بازگشتند و طنابهای پل را همچو یادبود پیروزی با خود بردند (۴۷۹).[۳۶]

در حقیقت میکاله، و نه پلاتیه، نبرد قطعی بود. در سپاه از شش سپاه پارسی یکی تباه شده بود. سپاه سوم بایستی اروپا را ترک کند تا از آسیای غربی تاخر سند و ناوفادار نگهبانی نماید. براستی هم پیمانان میتوانستند بگویند که بنها برای آنها

۳۴ ـ هرادوت، دفتر ۱۱، ۱۱۰ ؛ دفتر ۱۴، ۱۰۱ ؛ دفتر ۱۷، ۱۰۴ ؛ کورنیوس، دفتر ۷، ۵، ۳۸.

۳۵ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۱۰۶.

۳۶ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۳۰۳، ۷۸ ؛ دفتر ۹، ۸۹، ۶، ۱۰۱، ۱۱۴ ؛ پس از آن، توکیدیدس، دفتر ۱، ۸۹، ۲ ؛ دفتر ۸، ۷۲، ۳ ؛ دیودوروس، دفتر ۱۱، ۳۴ ؛ پس از آن، پاوسانیاس، دفتر ۴، ۵، ۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگیده اند: "۳۷ جنگ را فرماندهان ترسو "بیکفایت" و ناوفادار هم‌پیمانان نبرده بودند، بلکه پارسیان آنرا باخیطهای مکرر سیاسی ولشکری باخته بودند. توکیدیدس تاریخنویس بزرگ بههمزمانان نسل بعد از خود یادآوری کرد: "شما میدانید که بیشتر خطای خودش بود که بربری شکست خورد." ۳۸ ولی پیروزی" بههرطور که بهدست آمده بود" پیروزی بود "ویک مرحلهی نوینی در رابطهی پارس و یونان آغاز گشت.

۳۷ ـ هرودوت، دفتر ۸، ۱۰۹.

۳۸ ـ توکیدیدس، دفتر ۱، ۵:۶۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل نوزدهم

اتحادیه‌ی دلوس برضد پارس

خیانت پاوسانیاس

میکاله این امیدرا میداد که نیروی پارسی داشت خرد میشد و شاهنشاهی آن به همان تندی که تشکیل شده بود ازهم پاشیده می گشت . از شش سپاه ، سه سپاه بهترش از کار افتاده بود ؛ ازسه سپاه دیگر ، که دورتر و از حیث چگونگی پست‌تر بودند ، ایستادگی سخت کمتر انتظار میرفت . اگر جنگ به کشور دشمن کشیده میشد ، هرحله‌ی بعدی عملیات دریائی خواهد بود ؛ ناوگان بزرگ پارسی شکست خورده ویراکنده شده بود و با خشم وخاموشی خودرا پنهان ساخته بود ، درحالی که ناوگان اتحادیه‌ی هلنی هرگز چنین نیرومند نبود . آینده برای هم‌پیمانان یونانی همان اندازه گلگون وشادی‌بخش می‌نمود که برای پارسیان هراسناک وبیم‌افزا بود .[۱]

ویران شدن پلهای هلسپنت به دست خود پارسیان سرانجام لئوتیخیدس ، سرفرمانده نیروهای دریائی اتحادیه را قانع ساخته بود که جنگ در واقع به پایان رسیده است . پیش‌از پایان ۴۷۹ او به سپارت باز گشت وهمه‌ی دسته‌های پلوپونسی

۱ – برای دوره‌ای که درپیش داریم نگاه کنید به M. L. W . Laistner, *History of the Greek World from 479 to 323 B. C.* (1936) ; *Cambridge Ancient History*, Vol. V (1927) ; E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, Vol. IV (3 rd ed. , 1939) ; K. J. Beloch, *Griechische Geschichte*, Vol. II (2d ed., 1914 - 16) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را همراه خود برد . بزرگان سپارتی درمیهن با یک نظر دوراندیش‌تری به وضع مینگریستند . به یونانیان آسیا نوید آزادی داده شده بود ، و برای بانجام رساندن این وعده‌ی جدّی ، اعضاء اتحادیه بایستی برای ادامه دادن به‌جنگ آماده باشند . ازاین گذشته ، این اتحادیه به سپارت یک فرصت استثنائی داده بود که نیروی خودرا بیش‌ازآن چه در اتحادیه‌ی پیشین پلوپونسی اجازه داده شده بود افزایش دهد ، در حالی که در رهبری عملیات دریائی ، که‌اکنون برای دنبال کردن پیروزیهای اخیر این اندازه به‌آن نیاز بود ، نبایستی در اثر غفلت نسبت به آتنیهای رقیب ، که با محاصره‌ی سستوس آمادگی خود را بیش‌ازپیش برای بعهده گرفتن وظیفه‌ی نوین نشان داده بودند ، لغزش و سستی راه یابد .

بنابراین ، دربهار ۴۷۸ یک سرفرمانده نوینی برای نیروهای اتحادیه‌ی هلنی فرستاده شد . به‌نگاه اول ، این یک گزینش عالی بود . هیچ سپارتی دیگری نمیتوانست ازحیث شهرت و نفوذ با پاوسانیاس همچشمی کند . او نه‌تنها پیروزگر سربلند و گرامی نبرد پلاتیه بود ، بلکه چون افسری که بر انجمن تشکیل دهنده‌ی اتحادیه‌ی نوین هلنی ریاست کرده بود احترام برابر پیروزی‌اش بهاو گذاشته بودند ؛ واکنون همچو رهبر همه‌ی نیروهای این اتحادیه درعملیات تازه ، او داشت کار آزادسازی را به‌انجام میرسانید . کامیابی او به‌همان اندازه‌ی پلاتیه بزرگ بود . شهرهای یونانی قبرس از دست پادگانهای پارسی آزادشد ، و پاوسانیاس در بیزانتیوم به‌همین اندازه خوشبخت بود .

ولی باوجود این کارهای سخت واستوار که انجام داد ، پیشامدها بزودی نشان داد که گزینش پاوسانیاس خطای وحشتناکی ازطرف اولیاء امور بوده است . پاوسانیاس باهمه‌ی افتخارات پیشین‌اش خرسند نبود ، آرزوی فرمانروائی بر سراسر یونان در سر می‌پروراند . این آرزو فقط با پشتیبانی ، مالی بیش‌از لشکری ، شاهنشاهی پارسی برآورده میشد ، و بنابراین پاوسانیاس آماده شد که به یونانیهایی که تازه آنهارا در پلاتیه آزاد ساخته بود خیانت کند ! به امید ودوک فراوانی که برای رشوه سودمند خواهد بود او به دختر مگابات ، شهرب داسکیلیوم ، نامزد شد . [۲] بزودی امیدهای

۲ ـ هرودوت ، دفتر ۹ ، ۳۲ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او به بلندپروازی بیشتری گرایید. شماری چند از خویشاوندان شاه که در بیزانتیوم دربند افتاده بودند بنهانی باز گردانده شدند، و خیانتکر سپارتی وعده داد که اگر دختر شاه را به زناشویی به او بدهند همه‌ی یونانیها را ناچار کند زیر دست پارسیان بروند.

به پاداش عقب نشینی با کامیابی‌اش، ارتابازوس بجای مگابازس به شهربی داسکیلیوم گماشته شد، و آنجا یك خاندان شهربهای ارثی بنیادگذاشت. او این نامه‌را باخود آورد: «چنین میگوید شاه خشایارشا به پاوسانیاس: چون مردانی‌را ازآن‌سوی دریا، از بیزانتیوم، برای من رهانیدی، لطف ونیکی برای تو در سرای ما انباشته خواهد شد، که همواره ثبت خواهد بود، و از سخنان تو بسیار خشنودم. و مگذار نه‌شب نه روز تورا ازانجام دادن آن‌چه وعده‌دادمای بازدارد، نه برای‌هزینه‌ی زر و سیم و نه برای بزرگی سپاه، هرجا که دردسترس باشند، تورا بازدارد، بلکه با ارتابازوس، مرد خوبی که برای شما فرستاده‌ام، کارهای من وخودتان‌را بی‌باکانه به انجام برسان، هرچه که نیك‌تر و بهتراست برای هردو.»[۳]

این که آیا باانجام رسیدن نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ی پاوسانیاس به نظر خشایارشا همان اندازه ناممکن میرسید که دربرتو تحولات بعدی به‌چشم ما میرسد جای‌شك است. ازنخستین برخورد با یونانیها، پادشاهان پارسی از سستی برجسته‌ی سیاستمداران یونانی ـ زیر تاثیر رفتن آنها با رشوه ـ بخوبی آگاه بودند، واکنون که خشایارشا یك رشته شکستهای نظامی خرد کننده بر سرش آمده بود بایستی تدبیر پارسی با پیشی زر شاهنشاهی بمیدان آورده شود. این که این قهرمان یونانی این فرصت را برای این به کار برد که خودرا شاه بسازد کاملا طبیعی به نظر میرسید، واین که با خریدن سپاه و ناوگان راه خودرا بسوی تاج وتخت باز کند، وعده‌ی کمکهای‌مالی سنگین را درست وبحق میشنود. اگر او در عوض، دختر شاه بزرگ را به زنی میخواست، چگونه میشد عضوی از اندرون گسترش‌یافته‌ی خشایارشا را برای منظور

۳ ـ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۲۹، ۳؛ نیز نگاه کنید به Olmstead, «A Persian Letter in Thucydides,» *AJSL*, XLIX (1933), 154.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سودمندتری به کار برد؟

همچو داماد احتمالی شاه بزرگ، پاوسانیاس ازاندرز شاهانه که پی‌با کانه عمل کند پیروی نمود. او جامه‌ی مادی پوشید، رسم آمیزش پارسی پیش گرفت، و از میان اسپرانش یک دسته نگهبان شخصی مادی وهمیری تشکیل داد. ولی خشایارشا یک خاصیت دیگر یونانی را درک نکرده بود ــ و آن وفاداری سخت به‌شهر ـ خدائیها و دلبستگی بسیار به «آزادی» بود. ازاین گذشته، او شکاف روزافزون میان اتن و سپارت را درنیافته بود.

رهبری آتن

آشکار شده بود که پاوسانیاس نزدیک بود اعضائی را که بتازگی در اتحادیه‌ی خود او پذیرفته شده بودند قربانی جاه‌طلبی خود بکند. آتنیها مسئول پایان دادن بسنگی و وفاداری به شاهنشاهی و پذیرفتن قدرت واختیار اتحادیه‌ی هلنی بودند. بنابراین، یونانیها دست بدامن آتنیها شدند که باید دست گرفتن رهبری جهادی که طرح شده بود به نویدهای آزاد سازی وفا کنند.

آتنیها بااحتیاط پاسخ‌دادند که یونیها را نگاهبانی خواهند کرد، ولی در آن دم پیشنهاد رهبری را نادیده گرفتند؛ بجای آن، اریستیدس و کیمون از سپارت خواستار بازخواندن و دادرسی پاوسانیاس شدند. تاسپارت دست بکار شود، زیان آن کار رسیده بود. پیش از پایان ۴۷۸ ق اتحادیه‌ی دلوس تشکیل شده بود، نه همچو جایگزین اتحادیه‌ی هلنی که دیری وجود کم وبیش اسمی خودرا ادامه داد، بلکه همچو یک سازمان کاملا نوینی که درون چهارچوبه‌ی اتحادیه‌ی هلنی تشکیل یافته بود.

اتحادیه‌ی نوین که به ریاست اریستیدس سازمان داده شده بود بایستی تنها از آن دولتهایی گرد دریای اژه تشکیل شود که منافعشان بیشتر دریائی بود و هدفشان کینه‌توزی تاختهای پارسیان و کشاندن جنگ به سرزمین دشمن بود تا آن که همه‌ی شهرهای یونانی در آسیا اتزیر فرمانروائی بربریها آزاد شوند. بجز آتن، که اکنون به مقام «رهبر» و اجراکننده‌ی سازمان نوین برخاسته بود، و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساموس، خیوس، و لسبوس، که استقلال آنها از پارس بتازگی شناخته شده بود، این اتحادیه جزیره‌های دیگری را در کرانه‌ی آسیا ــ میلتوس در قاره بسوی جنوب، و ایسوس، کیزیکوس، وخالکدون را به شمال ــ دربرداشت، ولی بیشتر شهرهای این شهرها درقاره زیر فرمان پارسیان ماند.

اگرچه آتن «رهبری» را بی گفتگو دردست داشت، هر شهری «خودمختار» ماند. آتن با سمت اجرا کننده هیچ اقدامی نمیتوانست بکند مگر باتصویب رسمی انجمنی از نمایندگان دولتهای عضو که مرتب در پرستشگاه اپولون در جزیره‌ی دلوس که هم اکنون مقدس بشمار میرفت تشکیل میشد. برای هزینه‌ی جنگهای آزادی‌بخش که پیشنهاد شده بود، دولتها «سهم» خودرا، یا کشتی یا پول، می‌دادند، وبرآورد ارزش سهم‌را اریستیدس «درستکار» انجام‌میداد. پولی که این سان گردآوری میشد (زیرا دولتهای کوچکتر کشتی نمیدادند) درهمان جزیره‌ی مقدس زیر نظر «کنجورهای هلنی» سپرده میشد، ولی آنها از آغاز به نظر می آیند که فقط از شمارندگان آتنی بودند. اعضای اتحادیه سوگند یاد کردند که یکسان دشمنان و دوستان دارند. اعضای این اتحادیه از آغاز کار این‌را درنظر داشتند که این‌هم‌پیمانی در حمله و دفاع پیوسته در میان آنها پابرجا بماند واین هدف را با آذین بانگوهی نشان دادند: از آدریانهای روی کشتیها که از کنار آنها فرماندهان سوگند یاد کرده بودند، قالبهای آهنین دردریا انداختند به نشان این که این هم‌پیمانی پابرجاخواهد ماند تا این آهنها از میان موجها برآیند. سپارت اعتراضی نکرد ولی دربهار ۴۷۷ دورکیس را به جانشینی پاوسانیاس رسوا فرستاد: وقتی که هم‌پیمانان نو از پذیرفتن او به سمت سرفرماندهی خودداری کردند، سپارتیها مخالفتی نشان ندادند، واز روی میل وظیفه‌ی بی‌اجر رهبری عملیات تازه‌ی دریائی را به‌دوستان خویشان آتنیها سپردند![۴]

4 - Simonides, Frag. 131 (Edmonds); Herod. viii. 3; Thuc. i. 18. 2; 75. 2; 77. 6; 94 ff., 128 ff.; iii. 10. 4; 11. 3 ff.; v. 18. 5; vi. 82; Aristot. *Polit. Athen.* 23. 4-5; Duris *Hist.* xxii, Frag. 14 (J); Diod. xi. 44; 47. 1; Just. ii. 15. 13 ff; Nepos *Paus.* 2-3; Plut. *Aristeid.* 23; *Cimon* 6.2; Polyaen. i. 34. 2; Chrysermus Corinth. *Pers.* ii (*FHG*, IV, 391). نیز نگاه کنید به بررسی قانع کننده‌ی J. A. O. Larsen, «The Constitution and Original Purpose of the Delian League,» *Harvard Studies in Classical Philology*, LI (1940), 175 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از سر گرفتن جنگ

ظاهراً آتنیها درمیهن خود نسبت به مسئولیتهایی که بتازگی بعهده گرفته بودند همین گونه فکر میکردند. تبلیغات برای ادامه دادن جنگ لازم بود، و در ۴۷۶، زیر سرپرستی کیمون، فرینیخوس سوگچامه‌ی خود را به نام «زن فنیقی» درآورد. درآن نمایشنامه داستان سالامیس را باز گفته بود؛ درمیان گرته‌های بازمانده‌ی آن میخوانیم: «این است نشیمنگاه آب آلودهٔ پارسیان»، و «با ترک شهر صیدونی و ارادوس آب آلود»؛ «با رها کردن کشتی صیدونی.»[5] علاقه‌ی بیشتر برانگیخته شد به طوری که درسال بعد، ۴۷۵، کیمون توانست ناوگان اتحادیه را به ایون ببرد، واز آنجا تراکیان را که برای شهر آذوقه می‌آوردند بیرون براند. با سدبندی رود ستریمون بنیاد دیوارهای آن را سست کردند، ولی تا زمانی که خوراک بود بوگس به ایستادگی سخت خود ادامه داد؛ آنگاه خانواده‌اش را کشت و جنازه‌ی آنها را بر توده‌ی آتش سوخت، زروسیم خود را به رودخانه انداخت، وخود را قربانی کرد، و مردم شهر را رها نمود که اسیر و برده شوند.[6] ولی ماسکامس دوریسکوس را همچو آخرین دژ پارسی در اروپا نگاه داشت.[7]

علاقه‌ی آتنیها آنگاه به برپانمودن اتحادیه‌ی دلوس همچو وسیله‌ای دردست نیروی رشدکننده‌ی آتن یا به ازنو گرفتن کشمکش میان محافظه کاران و آزادیخواهان متوجه شد. حتی نمایش «پارسیان» اسخیلوس در ۴۷۲ که ستایش ازپیروزی سالامیس بود که بسیاری از شنوندگانش در آن شرکت کرده بودند، نتوانست روح جنگی را از نو بیدار کند. در کشمکش و گفتگو میان دو دسته نامه‌ای که تمیستوکلس به خشایارشا نوشته بود فراموش نشد؛ اسخیلوس ستایشهای خودرا نثار رهبر بزرگ دموکراتیک نمود،[8] ولی تهمت مادی‌مآبی همچنان بر جای ماند.[9] پاوسانیاس که

5 · Phrynichus, Frags. 8 ff. (Nauck).

6 · Herod. vii. 107, 113; Thuc. i. 98. 1; Ephor., Frag. 191 (J); Aeschin. *Ctes.* 183 ff.; Diod. xi. 60. 1-2; Nepos *Cimon* ii. 2; Plut. *Cimon* 7; Paus. viii. 8. 9; Polyaen. vii. 24.

۷ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۰۶.

۸ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۳۰۰ ویس از آن. ۹ ـ پلوتارخ، تمیستوکلس، ۲۱، ۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در نخستین بازخواندنش به سپارت دادرسی وتیرئه شده بود و سپس به بیزانتیوم باز گشته بود، در ۴۷۱ ق از این شهر بیرون رانده شد. وقتی که خیانتش آشکارا شد، رابطه‌اش با تیستوکلس روشن گشت؛ سال بعد، تیستوکلس خودش نیز از آتن رانده شد.

پس از این پیروزی بر رقیب دموکراتش، کیمون در آتن توانای مطلق شد. در ۴۶۶ ق اتحادیه‌ی دلوس زیر رهبری او جنگ را از سر گرفت. باردیگر به نظر می‌آمد که اسباب کامیابی همه فراهم گشته است.

تحریکهای اندرون

نوید نیک سالهای جوانی خشایارشا برای یک آینده‌ی درخشان به انجام نرسیده بود. شکست در کار پرخطری که در اروپا به عهده گرفته بود راه را برای تحریکهای اندرون با همه‌ی عواقب کشنده‌اش باز کرد. پس از عقب‌نشینی از میکاله، برادر شاه ماسیستس سرکوفت شکست را به دریاسالار ارتائیتس میزد و او را بدتر از زن خواند که برای یک پارسی سخت‌ترین توهین بود. ارتائیتس خواست که این توهین را با خون پاک کند ولی کسنا گوراس هالیکارناسوسی که به پاداش رهانیدن یکی از خویشان شاه فرمانروائی کیلیکیه را یافته بود او را از این کار باز داشت.

ماسیستس بزودی خود را در یک خطر بزرگتری یافت. هنگامی که در سارد بیش رفت میگذرانید، خشایارشا به عشق زن برادرش گرفتار شد. چون او زنی پاکدامن بود، نوازش و توجه خشایارشا را رد کرد، ولی شاه ارتائینته دختر او را برای بزرگترین پسرش داریوش گرفت به امید این که مادر اکنون راضی گردد.

پس از آن که دربار به شوش باز گشت، مهرورزی ناپایدار خشایارشا از مادر به دختر بر گشت، و ارتائینته خود را بیشتر دمساز نشان داد. خشایارشا فریب خورده و جامه‌ی رسمی‌ای را که امستریس با دست شاهانه‌ی خود بافته بود به ایپ دختر نوریده‌بخت داد. شهربانو خشمگین گشت، و با انداختن گناه این نیرنگ بر گردن مادر، روز جشن سال نو که شاه باید هر پیشکشی که از او خواسته شود بپذیرد، شهربانو همسر ماسیستس را خواستار شد. اندامهای این زن بدبخت بطور وحشتناکی بریده شد؛ ماسیستس با همه‌ی خانواده‌اش بسوی بلخ گریختند، و خیال بر انگیختن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شورش در سر داشت، ولی پیش از آن که به شهرستان خود برسد به او رسیدند و همه را از دم تیغ گذراندند.»[۱۰]

این سرسخت شاهانه را گیردار شد. ساتاسپس، پسر تئاسپیس، از خانواده‌ی هخامنشی، به دختر دوشیزه‌ی زوپیروس، پسر مگابیزوس، تجاوز کرد. خشایارشا فرمان داد که بزهکار را بر سر میله‌ی نوک‌تیز بکشند، ولی مادر ساتاسپس که خواهر داریوش بود برادرزاده‌ی خود را واداشت که بجای این کیفر فرمان دهد که ساتاسپس ناورانی کرد افریقا را که فتیقیها انجام داده بودند تکرار کند. ساتاسپس از معبر کشتی گرفت و بسوی غرب از میان ۲۰ ستونهای هراکلس ۲۰ و آنگاه به سمت جنوب کنار کرانه‌ی افریقای غربی راه دریا سپرد تا به زمین گوزنها رسید. ماهها گذشت، ساتاسپس را ترس فرا گرفت، و او به دربار بازگشت. خشایارشا قصه‌ی او را که کشتی‌اش را بزور از دریاپیمایی باز داشته بودند باور نکرد؛ با بازگشت او شاه فرصت این را که هیچ سرپرست یک کشف خبره کننده‌ی سرزمین تازه‌ای خودنمایی کند از دست داد. فرمان شاهانه برده نشده بود، و بنا براین کیفر اولی روان گردید.[۱۱]

روزبروز اخلاق و شخصیت خشایارشا بیشتر از هم پاشیده میشد. اندرون گسترش یافته و هنوز ابیوه تخت جمشید داستان خودرا میگوید. تازهایی او دلبستگی خودرا به انجام رسانیدن ساختمانهای تخت جمشید دنبال نمود. نزدیک به پایان پادشاهی‌اش، او زیر نفوذ فرمانده نگهبانان، ارتابانوس گرگانی، و اسپامیتریس خواجه سرای بود.[۱۲]

بداختری در اوریمدون

این پست‌افتادن در رفتار و شخصیت نمیشد از چشم یونانیان اروپا پوشیده بماند. اکنون که تمیستوکلس از پیش راه برداشته شده بود، کیمون در ۴۶۶ با

۱۰ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۱۰۷ و پس از آن، در برابر آن نگاه کنید به کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۵۹.

۱۱ ـ هرودوت، دفتر ٤، ٤۳. ۱۲ ـ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۶۰

PDF.tarikhema.org

دویست کشتی بسوی کاریه روان گردید. شهرهای یونانی به آسانی به شوریدن و بذیرفتن یاد گان کشانده شدند، ولی آنها که به دو زبان سخن میگفتند به پارس وفادار ماندند و بایستی با زور پست افکنده شوند. مثلا، کیمون حاصرهی فاسیلیس را آغاز کرده بود که خبرسیها، دوستان کهن فاسیلیسیها، نامههایی که به تیر بسته بودند انداختند و در آنها به مردم شهر سفارش نمودند که ده قنطار بپردازند و در جنگهای آزادی بخش شرکت کنند.

خشایارشا که از سستی و خواب بیدار شده بود نیروی بزرگی زیر فرمان اریومانديس، پسر گوبریاس، برضد کیمون روانه ساخت؛ فرنداتس فرماندهی سپاهیان زمینی را داشت، و ناوگان با دویست کشتی فنیقی، قبرسی، و کیلیکی زیر فرمان تیتراوستس، پسر طیبی خود خشایارشا بود. چون انتظار هشتاد کشتی دیگر فنیقی از قبرس میرفت، اریومانديس از نبرد خودداری کرد و به دهانهی رود اوریمدون عقب نشست؛ وقتی که یونانیها آماده شدند که دنبال او بروند، او بیرون آمد. پس از فقط یك نمایش جنگ، پارسیان کشتیها را به کرانه کشیدند، و بیشتر ملوانان گریختند. پیادهها برای کمك به آنها بیرون جستند، و کیمون سربازان خودرا به خشکی پیاده کرد، و پس از یك کشمکش دراز اردوگاه پارسیان را گرفت. آنگاه اردر جستجوی هشتاد کشتی که در رفته بودند به دریا رفت و آنهارا در هیدروس در قبرس یافت؛ این شهر غافلگیر شد و کشتیها با چاشوانشان گرفتار شدند (۴۶۶). سال دیگر، فقط باچهار کشتی، کیمون سیزده کشتی پارسی را، با این که از کمك تراکیها برخوردار بودند، دور راند.[۱۳]

اوریمدون نبرد قطعی بود. بجز دوریسکوس، که زمانی که هرودوت تاریخ خودرا مینوشت هنوز پارسی بود،[۱۴] اروپا ازدست شاهنشاهی بیرون رفته بود؛ واکنون

13 - *IG* (ed. minor), Vol. I, Nos. 16 and 928; Thuc. i. 100. 1; [Simonides] *Anthol. Palat.* vii. 258; Plato *Menex.* 241 E; Lycurg. *Leocrat.* 72; Ephor., Frag. 191 (J); Callisthen., Frag. 15 (J); Diod. xi. 60 - 61; Nepos *Cimon* ii. 2; Plut. *Cimon* 12 ff.; Bell. Pacat. (Athen. vii. 349 D); Paus. i. 29. 14; x. 15. 4; Front. *Strat.* ii. 9. 10; iii. 2. 5; Polyaen. i. 34. 1; Aristid. *Panathen.* 246, 270; Aristod. xi. 2. Cf. W. Peek in *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* (1940), pp. 97 ff.

۱۴ - هرودوت، دفتر ۷، ۱۰۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمار بسیاری از یونانیان آسیا، با بسیاری از کاریها و لیکیها، در ردیف اتحادیه‌ی دلوس که به‌تندی گسترش می‌یافت درآمده بودند. وقتی که، برای نمونه، آتن یک قانون اساسی نوینی به اریتری داد، اعضا شورا ناگزیر شدند سوگند یاد کنند که بدون اجازه‌ی مردم آتن آنهایی را که به طرف مادیها گریخته بودند درمیان خود باز نپذیرند.[۱۵]

نفوذ یونانی در آسیا

پیش از کیمونیس، با تك حرفهای آغاز نامها که جدا جدا به دست ما رسیده نمیتوانیم شاهان لیکی را که سکه با نمادهای حیوانات راستی یا افسانه‌ای چون شیر بالدار یا سر انسانی، «یزمارشیر»، اسب بالدار یا لرو فون قهرمان لیکی، یا «سه‌پا»ی شکفت‌آور که به‌هم پیوسته، میزدند بازشناسیم. ولی در مورد شاهان خاندان آن زمان، نامهایشان را به صورت کامل داریم، و پانزده تن از آنها شناخته شده‌اند. لیکیها که به اتحادیه‌ی دلوس درآمدند، با درآوردن ریشه‌ی نام خودرا از قهرمان آتنی لیکوس، پسر پاندیون، به‌خود می‌بالیدند.[۱۶] نفوذ آتنی، برای نمونه، بیشتر روی سکه های خارگا که در کاتوس وانتیفلوس زده میشد، به‌چشم میخورد: روی سکه، آتنا با چهره‌ش نشسته، یا آرس کلاه‌خوددار یا آمون مصری با ریش و شاخ دیده میشوند.[۱۷]

نفوذ یونانی در آرامگاه ماراهه سردار خارگا حتی بیشتر هویداست. صحنه‌ی برجسته‌ی آن چهار اسب بالدار تازان را نشان میدهد که گردونه‌ای را میکشند. ماراهه با سلاح و سازوبرگ کامل دارد به تیری نیزه می‌اندازد؛ راننده‌ی او کلاه قریجی بر سر دارد. در بالا، دوباره ماراهه‌را می‌بینیم که موی بلندش گرد یك نقطه‌ی تاس بیدماست. اوروی تختی آرمیده، کفشهایش در کنار تخت است، وجامی را بلند کرده، درحالی که پیشکری که پای تخت ایستاده دیدارکننده‌ای را معرفی میکند.

15 - *IG* (ed. minor), Vol . I, No. 10 = Dittenberger, *Syl 3*, No. 41.

۱۶ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۳.

17 - F. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 273 ff .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همسر مارا هه، که پایش را روی یك زیرپائی گذاشته، پشت سر او بریك صندلی بی‌پشت نشسته وجامه‌ی خودرا زیر زانوش نگاه داشته؛ درپیش او فرزند کوچکشان دیده میشود. پیرمردی که روپوشی برتن دارد که کمرش حلقه‌حلقه نگاه داشته‌شده، بر سر یك ورزشکار لخت بدون ریش تاج میگذارد؛ این لخت بودن خود نشانی از هلنی گری ست، زیرا تو کیدیدس میگوید که حتی تا روزگار او بربریهای آسیا هنگامی که برای بدست آوردن ارزانه در مشت‌زنی وکشتی گیری زور آزمایی میکردند لنگ می‌بستند.[18] جوانی باموی وریش کوتاه دستش را بسوی مرد بزرگتری دراز کرده، وازهم دستش را نیمه‌راه پیش آورده؛ دوپیرمرد که یکی ازپیری خم شده، دست یکدیگر راگرفته‌اند؛ پیر مرد کوژپشت دیگری دستش را بسوی سرورش، که اینجا باسگ و چوبدستی نشسته، دراز کرده‌است.[19]

هلنی گری در کاریه نیز به همین اندازه پیشرفت میکرد. الفبای محلی که بوسیله‌ی سربازان مزدور در مصر خاندان سابیته برای زبان بومی کاریه به کار میرفت درحقیقت ازمیان رفته بود، وهمچنین زبان ادبی دیگر به کار نمیرفت. سکیلاکس اهل کاریاندا نخستین وصف هندرا به یونانی نوشته بود.[20] پیگرس، برادر ارتمیسیا، پادشاه فرمانروای هالیکارناسوس، گرچه از بومیان کاریه بود، فرهنگ وپرورش یونانی خودرا بابیرون دادن یك‌نوشته‌ی شگفت‌آور به نمایش گذاشت که درآن به دنبال هرخط شش‌وزنی «ایلیاد» اصلی هومر یك پنج‌وزنی مزیه‌ای آورده بود. پژوهندگانی بودند که اورا حتی برای نویسندگی «مارگیتس» و «نبرد وزغ و موش»، که عموماً به هومر نسبت داده شده، شایسته میدانستند.[21]

نفوذ شرقی در یونان

یونانیان اروپا نیز داشتند باشرق بهتر آشنا میشدند. فریژیخوس سوگچامه‌ی

۱۸ ـ تو کیدیدس، دفتر ۱، ۶، ۵.

19 - Otto Benndorf and Oeorge Niemann, *Das Heroon von Gjölbaschi - Trysa* (1889), Fig. 41; *TAM*, Vol. I, No. 43.

۲۰ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۸۷ این کتاب.

21 - Suid. s. v., «Pigres»; cf. Plut. *De malig. Herod.* 43.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خودرا بنام «مصریان» به نمایش گذاشته بود. اسخیلوس روی افسانه‌های کهن ازنو کار میکرد وداستانهای مردان ستودنی شرقی‌را تا زمان خود رساند. درنوشته‌اش به نام «دوشیزگان نیازبر» «دوشیزگان داستان از شنهای ریز و نرم درهفت دهانه‌ی نیل ـ ازچراگاههای دور که اینقدر به سوریه نزدیك بود ـ به ارگوس گریختند. آنها روبندگتان ازصیدون به سرمیکشند و به زنهای نیل یا صحرا گردان شتر سوار نزدیك حبشیان می‌مانند. ایو، بانوی قهرمان، درمیان آسیا ـ در چراگاههای فریجیه درنیوتر اس میسیان، وگودالهای لیدیه، ازمیان کوههای کیلیکیه و پامفیلیه سرگردان است. او از اریماسپیهای یك‌چشم که از زر نگهبانی میکنند، از نژاد سیاهی که کنار آبهای خورشید بر رود ایتیوپس نشیمن دارند، آبشاری که آنجا نیل از کوهستان بیبلوس تهر مقدس خودرا روان میسازد، که آبهایش‌را هیچ بیماری آلوده نمیکند، وبه کانوبوس وممفیس می آید، دیدن میکند. آنجا گوساله‌ی مقدس اپافوس، که یونانیان نیز اپیس می‌خوانند، برای او زاییده میشود. اسخیلوس همچنین با یونه‌ی پایپروس، بانوشك، وبا یونه‌ی مصری آشناست. او شنیده است که فاسیس مرزمیان اروپا وآسیاست، که صمغ خوشبو از سوریه می‌آید، واین که دریائی‌ست که اریتره خوانده میشود. ۴۲

اسخیلوس در «پارسیان»، که داستان سالامیس همان‌زمان است، بیشترفرصت یافته که آگاهیهای تازه را نمایش دهد. اواز «شهر پرسی» یاد میکند، گرچه درست یقین نیست که آن با «دیوار شوشیها»، «یا دیوار اکباتانیها»، یا دیوار کیسیها فرق دارد یاندارد. ماردونیس زرین و بابل در او تأثیر بسیار کرده. او میتواند رشته‌ی پادشاهان پارسی را درست برشمارد. شهربانوی مادر شاه، آتوسا، همسر بغ پارسی و ونیز مادربغی‌ست؛ برروی زمین پسرش خشایارشا مانندیك بغ، بغ درخوش‌زاییدی پارسیان، است. چون بمیرد، شوهرش بریغان زیرجهانی فرمانروا خواهد بود؛ ۴۳ برای این‌که پارسیان آیین پرستش شاهرا ازپیشینیان خودگرفته بودند برهانی ازاین

22 - Phrynichus, Frags. 720 - 21 (Nauck); Aeschyl., *Suppl.* 3 ff., 120 ff., 278 ff., 311, 315, 547 ff., 760, 953; *Prometh. vinct.* 804 ff.; *Agamem.* 1312; Frags. 105-6, 161, 206.

۲۲ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۱۰۷، ۶۳۴، ۶۴۴، ۶۹۱ وپس‌ازآن، ۷۱۱، ۸۰۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روشنتر نمیتوان یافت.

او نیز از نذر و براتهای آبگین به زمین و به مردگان ــ چون شیر از یك گاو بی‌لك، آب از چشمه‌ی دست نخورده، می کهن، انگبین، روغن زیتون ــ واز بکار رفتن بسلك در آیین دینی سخن میگوید. اتوسا براتهای خود را نزد بنیان پایین فراز هخبرد ونذرهای آبگین را به سرابهای زیرزمینی فرو می‌ریزد. درهمین هنگام پیران سرود میخواندند، و از راهبران مردگان میجویند که از روی مهر گستری به نماز آنها گوش فرا دهند، و از ایزدان مقدس زیر زمینی ــ زمین، هرمس، و شاه مردگان ــ درخواست میکنند که بگذارند روان داریوش به روشنایی نگاه کند.[۳۴] پیندار با رود فاسیس ونیل با سرچشمه‌های راز آمیزش، با بابل وکعبه‌ی زئوس آمون، وشهرهای بسیاری که اپافوس در مصر بنیاد گذاشته آشناست: سرودهای اورا چون کالای قیمتی بر دریاها میبرند.[۳۵]

اسخیلوس میگوید که پارسیان چنین زاری میکردند: «آنان که در سراسر آسیا نشیمن دارند دیری زیر فرمان پارسیان نمیاشد وباج خودرا زیر فشار خاوندشان نمیدادند و به زمین خم نشوند و نماز نبرند، چون نیروی شاهانه از بن تباه گشته است.»[۳۶] این خودستایی فقط برای سرزمینهای یونانی حقیقت داشت. دسته‌ی ضد پارسی محافظه کار در آتن نیرومند مطلق بود. اتحادیه‌ی دلوس کاملا در کار بود. نفوذ پارسی در غرب ظاهراً به پایان رسیده بود. سیمونیدس شعرهایی درباره‌ی «پادشاهی کمبوجی و داریوش»، «جنگ دریائی با خشایارشا» و «نبردهای دریائی ارتمیسیوم و سالامیس»، و همچنین نوشته‌های یادبودی بسیار برای قهرمانانی که در جنگ بزرگ پارسی کشته شده بودند می نوشت. خارون اهل لامپساکوس یك «تاریخ پارسیان» نوشت، و دیونیسیوس اهل میلتوس شرح «پیشامدهای پس از داریوش» را فراهم کرد، کوششی که تاریخ پارسی به پایان رسیده است. حقیقت این بود که بزودی پارس تمام نمای سیاسی جهان یونانی را دگرگون خواهد ساخت.

۳۴ ــ همان کتاب، ۲۱۹ ــ ۲۰، ۶۲۳ و پس از آن.

25 - Pindar, *Isth.* ii. 41 ff.; vi. 23; *Paen.* iv. 13 ff.; *Nem.* x. 5; *Pyth.* ii. 68; iv. 16.

۳۶ ــ اسخیلوس، پارسیان، ۸۴۵ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیستم

نوروز در تخت جمشید

داریوش نقشه‌ی عمومی ساختمانهای تخت جمشید را ریخت، ولی تخت جمشیدی که با آن آشنا هستیم کار خشایارشاست. نخستین هفت سال پادشاهی‌اش را خشایارشا در واقع بیشتر به جنگ و کارگزاری پرداخت، و در آنها شخصا شرکت نمود. ولی در ۵۸۶ کار روی سکوی کاخ از سر گرفته شده بود، و پس آن که بکلی از کارهای شاهنشاهی چشم بپوشد دلبستگی حقیقی او در سیزده سال مانده‌ی پادشاهی‌اش پیداست که به ساختن پایتخت نو پیوسته است.

دیوانسرای خشایارشا

به گواهی‌ای که از تاریخ معماری و از کتیبه‌های کهنی که خشایارشا فرمان به کندن آنها داده بود به دست آمده، اکنون میتوانیم دو بست لوح گلی که بابلامی نوشته شده و در ساختمان دیوانسرای پیدا شده، و همچنین یک مجموعه‌ی کوچکتری از آوندهای سنگی را که به آرامی نوشته شده بیفزاییم. چند سند همانند اینها از داریوش داریم، ولی دوره‌ی فعالیت بسیار همان سه سال آخر پادشاهی خشایارشاست.

این سندها درخواستهایی ست که پایوران بلند پایه برای پرداخت مزد کارگران سکوی تخت جمشید به گنجور (گنزه بره) فرستاده‌اند. پرداختها ماهیانه یا چند ماهه است و مرتب روی میزان شکل های سیم و برخه‌های آن صورت داده شده؛ در واقع، چنان که گاهی صریحاً آگاهی داده شده، این صورتها فقط برای دفتر داری ست،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا پرداختها به هری باگوسفند به نرخ معینی‌ست . بنابراین میتوانیم مزدهایی را که دربابل داده میشد باآنهایی که دربارس پرداخت میگردید روبروی هم بگذاریم و از روی آن میزان زندگی را پیدا کنیم . بدهمین اندازه نامهای پایوران ، ملت کارگران ، کارهایی که بدآنها گماشته شده‌اند ، وحتی اشاره به ساختمانهایی که در آنها کارمیکنند جالب است .[1]

شخصیت برجسته ، همچنان که در آخرین روزهای داریوش بود ، پرد کامه است ، که اکنون عنوان کامل گنجور دارد . در ۴۸۳ اسپاتینس مزدی را که برای پرداخت ۳۱۳ کارگر برای شش ماه لازم است به او گزارش میدهد ، وبار دیگر برای ۴۷۰ کارگر مزد یکماهه را گزارش میدهد : ازاین مزد ، به ۶۶ تن یک شکل ، به ۱۱۲ تن سه چهارم یک شکل ، وبه ۲۹۲ تن نیم شکل پرداخت شده‌است . پیداست که نسبت به‌پرداختهای بابل ، کارگران در پارس مزدشان کمتر است ، بویژه اگر به‌یاد بیاوریم که درپی کشورگشائی پارس قیمت خوراك افزایش بسیار یافته وهنوز تعدیلی در آن راه نیافته بود .

ازمردی که پیداست پیشه‌ور کارشناسی‌ست هیشنویم که ازشوش به پارس آمده است . درهمان سال ۲۰۱ کارگر هستند که روی یکی‌از ساختمانها کارمیکنند که از سرزمین ختی ، ازمصر ، واز یونیه آمده‌اند ؛ اگرمیان آنها پیکرتراشان یونانی باشند ، هیچ اشاره‌ای نیست که مزدی افزون‌تر ازمعمول به‌آنها پرداخت شده باشد . سال بعد شاکا کاردار ۳۴ کارگر آراینده‌ی چوب است که پیکرهای چوبی میتراشند ؛ دراین مورد یك مهر داریوش به سه زبان به‌کار رفته‌است . در ۴۸۰ شاکا مزد یکساله‌ی دو آهنگر راکه درب آهنی در پارس ساخته‌اند حواله میدهد ، که هریك ماهیانه یك شکل وپیم دارند . کارگران از سرزمین ختی بار دیگر روی یك ساختمان به‌کار گماشته شده‌اند . در ۴۷۹ شاکا گزارش میدهد که ۲۸ کارگر پیکرهای سنگی میتراشند ــ شاید نقشهای برجسته‌ی ایستان را ــ و همچنین پیکرهای چوبی را در

۱ ــ استاد جورج کمرون به‌من اجازه داده است که برگردانیده‌ی مقدماتی این لوح‌را به‌خط لاتین وترجمه‌ی متنهارا که در کتاب او *Persepolis Treasury Tablets* نشر خواهد یافت بررسی کنم .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پارس زیورگری میکنند.

در این سال، «مرد پارسی» به گنجوری جانشین برد کامه شده بود. ازاو خواسته شده است که مزد یازده تن را که زیورگری روی چوب میکنند بپردازد: مزدی که ذکر شده (دو سوم، نیم، و یك سوم شکل) فقط یك سوم جمع کل مزد آنهاست. در ۷۶ شاکا ۱۸ کارگر زیردست خود دارد که پیکرهای سنگی میتراشند و زیورگری روی چوب میکنند. نزدیك به آغاز سال ۷۳، وهوش، که در ۷۸ یك زیردست بود، به پایه‌ی گنجوری بالا رفته، و اکنون از «گنج شاه» می شنویم. ارته تخمه ۲۰ کارگر دارد که روی پرنگ زیورگری میکنند. چیترمهر در ۷۱ کاردار ۲۳۸ کارگر خزانه است. دوتن از آنها کار نظارت دارند ومزد بیشتری، هریك در شکل دریافت میکنند: ۲۲ تن یك شکل، دیگران دوسوم، نیم، و یك سوم شکل دریافت میدارند؛ ولی ۱۵۹ تن از آنها هریك فقط یك چهارم شکل میگیرد. این آخریها بچه اند ــ که امروزه کار واقعی را برای سیمگران شرقی انجام میدهند. زنهایی دیده میشوند که یك شکل مزد میگیرند، که مزد میانگین یك پیشه‌ور مرد است. اکنون دیگر مهر داریوش برای مقبره ساختن سند به کار نمیرود؛ روی مهر نوین کنده شده: «من ام خشایارشا شاه بزرگ.»

در دو سال از آخرین سالهای پادشاهی (۴۶۷ ــ ۴۶۶) لوحها انباشته شده است. هنوز دارند ساختمان بربا میکنند، وشمار یك دسته از کارگران در پارس که درساختمان خزانه کار میکنند تقریباً به ۱۳۵۰ تن رسیده است. وهوش گنجور در «دژ» است، که نام دیگری برای پارس است، ودرآنجا درخواستی برای پرداخت ۱۲ کارگر مرد هریك دو ویك چهارم شکل، ۹ پسر هریك یك و دو سوم شکل، ۹ پسر دیگر هریك دو ویك چهارم، ۱۷ زن هریك یك شکل، و ۱۷ دختر هریك دوسوم شکل از مگابیزوس دریافت داشته است.

ارته تخمه برای زرگران کاریه به پول نیازمند است. ناظر چهار ویك شانزدهم شکل دریافت میدارد. بیست وشش تن هریك دوشکل و نیم میگیرند. همچنان که امروزه در شرق رسم است، نه تنها پسرها وزنها بیشتر کار را انجام میدهند بلکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیش از معمول هم مزد میگیرند. چهار پسر هریك پنج ششم، و پسر پنجمی پنج دوازدهم شکل دریافت میکنند، به ۲۷ زن هریك یك و دو سوم شکل مزد داده میشود که خیلی بیشتر از مزد میانگین یک مرد است؛ ۵ تن از دختران کاردان‌تر هریک یک و یك چهارم؛ ۴ تن هریک چهار پنجم، و چهار تن دیگر هریک پنج دوازدهم شکل دریافت میکنند.

ارته تخمه زبردست هگابیزوس است، که ۱۲ پسر زیردست او یکماهه چهل و پنج شکل و نیم (تقریباً چهارشکل برای هریک) میگیرند، ولی نسبت به ناظرشان که یکماهه هفت و نیم شکل دریافت میکند، این مزد هیچ است. پیشه‌ورانی زبردست فرنداتس هستند، و همچنین دیگران که پیکرهای سنگی میتراشند یا درهای آهنی و چوبی را زیور گری میکنند. ولی در حالی که زرگران مزدهایی چنین افزون از معمول دریافت میکنند و سیمگران بیش از مزد میانگین میگیرند، به هنرمندانی که نقشهای برجسته‌ی عالی را فراهم میکنند حتی مزد یکنوازنیری که یك روستائی عادی بابلی در پیشه‌اش دریافت می‌کرد داده نمیشود، مگر آن که فرض کنیم (چنان که گاهی باید فرض کنیم) که این مزدهایی که ذکر شده بخشی از مزد کل آنهاست.

نقشهای برجسته‌ی اپدان

داریوش اپدان تخت جمشید را آغاز کرده بود ولی کمی پس از آن که پیکرهای نمای شمالی آن به انجام رسید در گذشت. بر عهده‌ی خشایارشا افتاد که این ساختمان باشکوه را که تمام دلبستگی خود را صرف آن نموده و این سان خیره‌کننده‌تر بن ساختمان روی سکوی تخت جمشید را بوجود آورد به پایان برساند.

برای رسیدن به سطح بالاترش، پلکانهای بزرگ یادمانی در شمال و شرق بود. در هر طرف دو راه‌پله‌ی روبروی هم در مرکز به‌هم میرسید، و دو راه‌پله‌ی دیگر ژرف‌تر نزدیك گوشه‌ها ساخته شده بود. به درازای ۲۹۲ پا در جبهه‌ی شمالی و شرقی سکو با پیکرهایی که بهترین کار هنر پارسی را نشان میدهد پوشیده شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنهایی که به سمت شمال است نخست به چشم دیدار کننده میخورد ولی اکنون به صورت غم‌انگیزی زیر باران و آفتاب فرسوده شده؛ آنها که به سمت شرق است همه‌ی صحنه‌را ولی به ترتیب بر گردان تکرار میکنند. به مناسبت خاکی که اینهارا از زمان ویرانگری زشت کارانه‌ی اسکندر حفظ نموده، کاوش اخیر با بیرون آوردن تمام زیبائی اصلی‌شان به آنها جان تازه بخشیده است.

زیر سکوی مرکزی میان پلکان نماد اهورمزد پر گشوده، اینجا بدون پیکر یزدانی؛ یک شیرشاهین بالدار با پنجه‌ای که به نیایش بلند کرده جلوی تنه‌های خرما در هرطرفش خم شده است. یکراست پیش نماد یزدانی بایستی نوشته‌ی ساختمانی خشایارشا بوده باشد؛ دوسرباز بیمرگ به حالت سلام نخست سنگهای لخت را نگاهبانی میکنند، ولی جاهای دیگر در جبهه‌های شرقی وشمالی نوشته‌هایی بود که در آنها اهورمزد وشاه ستایش میشدند.[۴] درمیان تنه‌های درختان خرما که در سه گوشه‌ایی که پله‌ها تشکیل داده‌اند کنده شده، شیرها دندانهای خودرا در کفل گاوهایی که روی دوپا ایستاده‌اند فرو برده‌اند. درختانی به شکل سرو، ولی با برگهای سوزنی وهمیوه ریوست کاج، روی جان‌پناههای کنار پلکانها میان رجهایی از گلبك و زیر کنگره‌ها رویهمرفته‌اند.

همه‌ی اینها فقط آمادگی برای بنیادهای اصلی‌ست که فراز شدن سربازان، درباریان، و مردمان زیردست است که برای درود خواندن به خاوندشان در جشن نوروز پیش میروند. در یك‌طرف در یك قاب گلبك سه قسمت درسه رج دیده‌میشود. در هریك از آنها جایگاه نخست را یك‌دسته از سربازان بیمرگ باالباس تمام‌رسمی، جامه‌ی افتاده‌ی آویزان تا قوزك پا که کنارش چین‌دار بالا بسته شده و روی بازو و زیر کمر با چینهای ژرف افتاده است، و با کفشهای بنددار، گرفته‌اند. هریك از دو تن بیمرگ در این دسته‌ها نیزه را روی پنجه نگاهداشته است ــ در همان حالت خشک خبردار که از یک نیروی با انضباط حکایت میکنند.

۴ ــ خشایارشا، تخت‌جمشید (ب)؛ نیزنگاه کنید به F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 108 ff.; E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 13; Unvala, in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 342.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برخلاف آنها در یک حالت دلیذیری بزرگان و پیشکاران دیده میشوند . همه بایستی بوسیله‌ی راهنمایان یا چماقداران معرفی شوند ،[۴] که به نشان یا به‌نشان یک چوب گره‌دار در دست و یک یخه یا گردن بند فلزی بر گردن دارند .[۵] یکی از آنها سه پیشکار را رهبری میکند که برای نگهداشتن جلوی انبوه مردمان شلاق در دست راست دارند و پرده‌هایی می‌برند که زیر بازوی چپشان تا زده‌اند : چنین بود پرده‌های سفید ، سبز ، و آبی که با بندهایی از کتان نازك وارغوان به حلقه‌های سیمین و ستونهای مرمر بسته شده بود .[۶] چهارمین پیشخش زیر پائی زرین شاهانه را می‌برد ، که شاه چون بر تخت می‌نشست پایش را روی آن می‌نهاد یا در سفر وقتی گردونه‌را رها میکرد که در چهارچرخه آسایش کند پایش را روی آن میگذاشت .[۷] به این چهار پایه نیاز بود زیرا رسم براین بود که شاه بیرون از کاخ هرگز نباید با پای پیاده بگذرد .[۸]

راهنمای دیگر که دست راستش را روی مچ چپش گذاشته ، فقط چوبی در دست دارد . او سه مهتر را رهبری میکند که بازوی خودرا به مهربانی روی پشت اسبهای کوچك نسایی انداخته‌اند ،[۹] که تنها ستام آنها افساری از مهره‌های گرد و پهن و یك زنگ کوچك است . راهنمای سومی پیشاپیش دو گردونه‌ی خالی‌ست : یکی برای اهورمزد نادیدنی ،[۱۰] دیگری برای شاه . ستام اسبهای مقدس سفید[۱۱] ساده است ، یك افسار با هویزه‌ی زرین آذاررسان ؛[۱۲] لگامها زرنشان است و گاهی با زین‌پوشهای قلاب دوزی پوشیده شده است .[۱۳] یك گردونه‌ی شاهانه‌مانند فلزی از درهم افتادن مهاریها جلوگیری میکند ؛ بازمانده‌ی ستام عبارت از تسمه‌ای دور سینه ، و

۳ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۸۴ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۲۰۴ ؛ نیز نگاه کنید به
F. Justi, *ZDMG*, L (1896), 660 ff.

۴ ـ هرودوت ، دفتر ۸ ، ۱۱۳ .

۵ ـ کتاب استر ۱ ، ۶ .

۶ ـ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۴۱ .

۷ ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، ۱۴۶ .

۸ ـ آتنیوس ، دفتر ۱۲ ، ۵۱۴ ج .

۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۳۴ و ۴۱ این کتاب .

۱۰ ـ گردونه‌ی مقدس زئوس (هرودوت ، دفتر ۸ ، ۱۱۵) .

۱۱ ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۱۸۹ .

۱۲ ـ همان کتاب ، دفتر ۹ ، ۲۰ .

۱۳ ـ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۳ ، ۱۶ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تسمه‌ی دیگری پشت دستهای اسب است که با منگله زینت شده است . برای آرایش بیشتر ، موی بالای پیشانی به شکل غنچه‌ی نیلوفر بافته و دسته شده و بال آنها زده شده و به صورت یك خوچ درآمده است . تیرگردونه یکراست درمحور چرخ گذاشته شده ، ومحور با یك میخی که به شکل یك کوتوله‌ی لخت است به چرخ بسته شده است. شمار میله‌های چرخ که میان آنها کلفت قراست دوازده تا ست وبیش نمونه‌های آموری شمار آنها غیرمعمولی ست ، واز دورچرخ سیخکهای بزرگی برآمده که به زمین فرو میرود وگردونه‌را استوارتر نگاه میدارد .گرداگرد کناره‌ی تنه‌ی گردونه شیرها نمایش میدهند ، و برآن ترکش شاهانه آویخته است . دربشت ، تسمه‌ای به بالارفتن شاه کمك میکند و یك دستگیره‌ی فلزی پاها را استوارتر نگاه میدارد ، زیرا چون تنه‌ی گردونه یکراست روی محور جای داده شده ، تکان آن بایستی بسیار سخت بوده باشد .

درباریان ، یکی درمیان مادی و پارسی ، دورچ زیرین نقشهارا تکمیل میکنند. چند تنی با بادوبیروت گام پیش میگذارند ، و از پایگاه بلند خود ، وهمچنان از جامه‌های سرخ و قرمز و ارغوانی خود (که گاهی با یك خاکستری ملایم‌تری آمیخته شده) [۱۴] و با کوشواره‌ها و گردن‌بندهای زر به جلوه‌ی آنها افزوده شده ، [۱۵] خوب آگاه‌اند . گاهگاهی یکی از آنها نیم‌برگشته راه میرود تا دست دوست خودرا بگیرد. دیگری خود را عمداً گرفته و آماده کرده ، دست چپش با ناز بی‌اعتنا روی دسته‌ی یک شمشیر پهن که در کمربندش افتاده آرام گرفته است ؛ این سان به بهترین وجهی افتادن پرچین جامه‌اش را روی بازویش نمایش میدهد ، ودردست چپش چیز کمیابی‌را که میخواهد به پادشاهش پیشکش کند برای وارسی بلند کرده است . نفر پیشت‌سر او فقط گلی دردست دارد ، که پیشکش درخوری برای جشن بهاری ست ، ودستش‌را باخشنودی روی شانه‌ی آن مرد خوش پوش گذاشته است . یک درباری درجلو ناگهان به عقب برگشته که علت این همه شور وبرانگیختگی را دریابد ،

۱۴ ـ همان کتاب ، ۳ .

۱۵ ـ هرودوت ، دفتر ۹ ، ۸۰ ؛ کسنوفون ، انابیس ، دفتر ۱ ، ۲ : ۲۷ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درحالی که کمانداتش از کمربند او آویزان است رتاب میخورد .

درطرف روبروی پلکان مرکزی ، که هرجعبه با سروهای قلمکرد جدا شده است ، بیست وسه گروه از نمایندگان مردمان گوناگون زیردست هستند که برای فراز بردن « پیشکش سالیانه‌ی شاه » پیش میروند . هر گروهی را یک راهنما معرفی میکند ، که در دست راستش چوبگرده‌داری دارد و با دست چپش دست رهبر نمایندگان را چسبیده است . هر دسته‌ی نمایندگی لباس ملی خود را پوشیده ، که پیش از این از هرودوت وصف آنها داده شد ،[۱۶] و بنامترین فراورده‌های خود را ، بافته‌ها ، کارهای فلزی ، گلدانها ، و از همه بالاتر ، حیواناتشان را ، از بزرگترین و برداخته‌ترین آنها ، وهریک‌را دربهترین وضع ، پیش می‌آورند .

رسمهای هنری

دراین نقشهای برجسته هنر پارسی به اوج خود میرسد . این نقشها هم نیروی هم سستی آن هنر را نشان میدهند . بسیار بی‌انصافی خواهدبود که از کاستی و نپرداختگی آن عیب‌جویی کنیم ، چون باید بدانیم که مردانی که آنها را فراهم می‌کردند ، با آن که مزد اندك میگرفتند و با آنها فقط چون ساختگران رفتار میشد ، با این همه هنرمندان حقیقی با نابغگی هنری بودند . برای این که حق آنهارا با این همه تأخیر ادا کنیم ، باید کار آنها را به تفصیل بررسی نمائیم .

اگر این نقشهارا با نقشهای برجسته‌ی پلکان داریوش در دروازه‌ی سه گانه همبر کنیم ، یک پیشرفت هنری روشنی دیده میشود ، حتی درجبهه‌ی شمالی ایدان که زودتر آغاز گشت و کار آن درشت‌تر و ناپرورده‌تر است . آن لودگی جان‌بخش و زنده تقریبا بکلی ناپدید شده ، و با آن ، آن یکی درمیان گذاشتن عجیب پیکرهای بلند ، میانه ، و کوتاه و کفت از میان رفته است . کوشش برای نمودن پیکرهای از پله بالارونده ترك شده ؛ راتها دیگر درازی‌های جوربجور ندارند ، پیکرها دیگر روی هم نمی‌افتند ، ودیگر دیده نمیشود که کسی روی پای دیگری را لگد کند .

۱۶ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۳۲۳ ـ ۳۲۴ این کتاب .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گره‌بندیها منظم‌تر و نازک‌کار است، جزئیات ساختمان کالبدها دقیق‌تر، پارچه‌های آویخته با چینهای آنها با کاردانی بیشتر درست شده، و تأثیر عمومی آنها دلچسب‌تر است.

طرحهای شمالی و شرقی بدست نقشه‌کشان استاد نقشه‌کشی شده، که گمان میرود پیش از آن که تراشیدن پیکرهای جداگانه را به پیکرتراشان گوناگون بسپارند طرح تمام صحنه را با خطهایی آماده میکردند: این که شاهی که همه‌ی افتخار را برای خود ادعا میکرده به بردن نام این پیکرتراشان توجهی نداشته، یک نمونه‌ی دیگری از دشواریهایی است که هنرمندان باستانی هنگام انجام دادن این کارهای عالی و باشکوه با آن روبرو بودند. چون این هنرمندان نظرشان اساسا آرایش معماری بود، روشن بود که این آرایش باید کمربندهاشان در قالب دور ساختمان تراشیده شود و درون این قابها با تناسب ریاضی آهنگ نگاه داشته شود، ولی نه آن اندازه مرتب و بیروح به کار بسته شود که نرمی دلپذیری از دست برود.

در چهره‌ی شمالی که به آن خوبی حفظ نشده، پیکرها بیشتر تراشیده شده و بنابراین کمتر نازک‌کار است. در درج زیرین گروهها پنج پنج و شش شش، و در میان سه سه است مگر یک گروه پنج تایی. میان پیکرهایی که در نهاد همانند در قابهای گوناگون هستند هیچ رابطه‌ای نیست، و آنهاکه در یک قاب هستند چه با همبستگی‌ای به آنها، حتی با بهم بستن دستها، داده نشده است. پیکرها لاغرند و با فضای خالی از یکدیگر جدا شده‌اند. خطهای دستها همه در سطح‌های افقی‌ست، حتی اگر در آرنج خم شده یا روی شانه‌ی دوستی گذاشته شده باشد. پوشش سر چهار گوش بریده شده، گاهی بدون مار پیچ، آویختگی لباس بیشتر به حالت طبیعی با چین در دو طرف دست افتاده، اگرچه کار بر روی بافته‌تری. آستین صاف روی دست چهار چین آویزان از آرنج، و یک آستر که زیر دیده میشود و با یک خط گنده نشان داده شده ــ در این نقشها پیدا شده است. مو و ریش تا مرتب کار شده، و دیدار معمولی نیمرخ و خط دست تقریباً تا کردن بند گشیده شده است. بازوبندها بزرگ و بی‌زیور است: دستها وقتی مشت کرده باشد ریزه و چون باز باشد گشیده است.

طرح همانندی از فرازشدن آزادگان و بزرگان در بلکان شرقی بسیار بزرگتر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بدست استاد دیگری دیرتر آماده شده است . درقاب نخست ، اسبها و گردونه‌های یغ و شاه از روی رسم معمول بیش‌از تناسب بزرگ‌اند وفضایی‌را که درقابهای‌زیرین به پنج نفر داده شده پرمیکنند . با گردونه‌ی کوچکتر به‌اسب پهنای چهار نفر داده شده ، ولی طرح پنج پنجی با یك پیشکار در جلو پرشده است . در قاب میانین ، پیکر ششم از راست ، به عقب رو نموده و به‌این ترتیب شکاف میان دو گردونه‌ی بزرگتر بالا را می‌بندد ، ولی در قاب زیرین پیکر هفتم است که این کار را میکند . نخستین وآخرین پیکر از چهار پیکر کوچك درمیان قاب اول نهاد نخستین وششمین پیکر قاب بعدی را معین میکنند ، و پیکری که زیرپائی را همراه میبرد میان پیکرها در قاب بعدی ایستاده است . دردو رج زیرین هردو نمونه‌ی نژادی وملی مرتب تکرار شده است ، دستها با فاصله های همانند به یکدیگر پیوسته ، ترکش‌دانها با پیکرهای همانند ، و شانه‌ی پهن همیشگی‌های همانند را نشان میدهد . خطهای راست درابر خطهای مایل نموده شده : آزادمای درحالی که گلی را بو میکشد یا به شانه‌ی رفیقی دست میزند .

پنج پیکرتراش مختلف نشان شیوه‌های گوناگون خود را روی این یك صحنه باز گذاشته اند . هنرمند استادکار خطهای خمیده را دوست میداشته . پیکرهای کار او انگشتان زیبای بلند دارند ، که بسیار قشنگ ونازك کار خم شده اند . یك خط خمیده کف دست را از مچ جدا میکند ویك خمیدگی دیگر افتادن آستین را نشان میدهد . آویختگی‌های لباس گرد وصاف شده ، وبه درفشك کلاه زرقا داده شده است . میان نیمرخ سر و شانه‌ها که تماماً از روبرو نشان داده شده ، بند گردن تنگ کشیده شده است . سینه از پشت آویختگی لباس قالب شده است . درحالی که نوك باریك و دراز ریش درشت و تراشیده رها شده ، نوك سبیل موم زده و تابیده است ؛ شکنهای کوچك بسیار دور گوشها را فرا گرفته است .

هنرمند دیگر ما تماماً طرفدار رویه‌های صاف وهموار وخطهای راست است . گوشه‌های او تیز ، دراز ، و ژرف است ، دستهای انگشت‌درازی که تراشیده بی‌اندام ، و ریشهای کوتاهش سنگین و شاخه شاخه شده هم افقی وهم عمودی ست . برخورد

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ریش با مو نامرتب است؛ درفشك بیجان است. هنرمند سوهی پیکرها را لاغر، و شانه، سر، ودامن آنها را افزون از اندازه باریك نشان داده؛ دور تمام کار اوشکنهای کوچك بیشمار دارد. گلها و چینهای دامنهایش دراز و باریك است؛ انگشتها کوتاه و کفت و پاها کوچك است؛ خطهای عمودی ریش برجسته شده است. هنرمند چهارمی درفشکهای سنگین کوتاه، بازوبندهای ساده، بازوهای نیرومند، و پاهای کوچك تراشیده؛ درحالی که آویختگی لباسها دراز و باریك است، سینه‌ها برآمده قالب شده، و انگشتانش خمیدگی برازنده دارد. آخرین هنرمند یك تقلید گرناتوانی ست که در سرهای گنده، پیکر های کوتاه و پهن، گلهای کفت، و بازوبندهای دو گانه‌اش کوچکترین اثر نوآوری دیده نمیشود.

از نظر هنر آرایشگری، گروههای باج‌آور در جبهه‌ی شرقی از جبهه‌ی شمالی خیلی کمتر پسندیده است. در جبهه‌ی شمالی در جزئیات کار خیلی بیشتر آزمایش شده، ولی پیکرها باریك‌تر است و کمتر با واقع وفق میدهد. ولی تمایل استاد هنرمند به‌این که به هرگروهی یك پیکر بیفزاید نمیتواند برای پژوهنده‌ی لباسهای باستانی سند. این نگارگر در بکار بردن اثر بخش رویه‌های هموار پهن و همسازگار کردن دقیق خطهای عمودی برای این که تمام صحنه را به صورت یکپارچه‌ی یکدست و روان در بیاورد استاد است. نقشه وطرح او بکار بردن فضاهای ده پیکری را برای هرگروه، که با درختان سرو رسمی شده از یکدیگر جدا میشود، ایجاب می‌نمود.

طرح کننده‌ی گروههای همانند در جبهه‌ی شرقی فضای نه پیکری را به کار می‌برد که در آنها سه یا چهار فضا به هر حیوانی داده شده است. برای جا دادن دقیق که هر پیکری درست زیر پیکر بالایی گذاشته شود هیچ کوششی نشده است. درنتیجه، با انبوه شدن نامرتب و سهمگین با رویه‌های لخت، حس آهنگ از دست رفته است. چون ترتیب فراز شدن گروهها برگردان ترتیب جبهه‌ی شمالی ست، پیکرها از یمین راست دیده میشوند؛ اینها چوبدستیهای خود را عمودی ودر جبهه‌ی دیگر اریب نگاه داشته اند. در شمال، جامه‌ها کوتاه‌تر اند. و گردن‌بندها پایین نیفتاده بلکه از روی شانه‌ها آویزان اند. رهبر هردسته، درجبهه‌ی شرقی، اغلب با شانه‌ی چپ در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیدار روبرو وثانیه‌ی راست در نیمرخ بازنموده شده که فشار وکشش دست را به‌شانه نشان دهد؛ در شمال، فقط باجامه‌ها این سان رفتار شده، ولی شانه‌هایی که جامه‌ها از آنها آویزان است راست هستند.

در کاری که روی حیوانات شده، دو دبستان عمده را میتوان باز شناخت. یکی فرآورنده‌ی اسبان شاهانه‌ی قاب روبرو، اسبهای ارمنستان و پونت، شتر عربی، زرافه، گورزن، و گاوهای شاخدار است؛ نماینده‌ی کار دبستان دیگر اسبهای سکائی و کاپادوکی و بوزینه‌ی هندی ست، ولی بسیاری از حیوانات نماینده‌ی ترکیبی از هر دو دبستان است. از ویژگیهای خاص خود، دبستان نخست دسته‌های بافته‌ی موی بالای پیشانی را راه راه نشان میدهد باخطهایی که از زیر بسوی بالا بخش شده و با بندهای درازی که درست آن زیر پیشانی روی هم افتاده است. چشم‌ها گود شده به طوری که یک تخم چشم گرد کوچک درست شده، پلک بالا روی پلک پایین کشیده شده، بالای حجرای اشک بزرگتر از نیمه آن است، و یک گودی ژرفی دور چشم است؛ از حجرای اشک یک خطی بسوی بینی پایین کشیده شده است. گوشها یکراست به سر چسبانده شده، خطهای خمیده زیر چانه کشیده شده، وخطهای ژرفی گردن را از سر جدا میکند. لبها سخت و استوار قالب شده، دهان اندکی باز است، و خیشومها نوک تیز دارد.

خطهای دوگان ماهیچه‌بندی درون لنگ و یک تک خط کوچک بیرون آن را باز شناخته میکند. تنه‌ها دراز و باریک‌اند، ورباهایشان بنظر می‌آید که میخواهند جست‌وخیز کنند. یالها بادقت زده شده و پیراسته است. باهای پیشکاران روشن و مشخص دیده میشوند.

بیکرتراشی حیواناتی که پیرو دبستان دیگر است تقریباً یکی با اینها فرق دارد. در اسبهای سکائی، خطهای موهای بالای پیشانی از یک مرکز شاخه شانه میشود، بندها تقسیم میشود ــ به جلو و به روی پیشانی. تخم چشمها درشت و چشمها فقط فرو کشیده شده‌اند. روبروی حجرای اشک یک نقطه‌ی ساده است، سپس یک خط کلفت کوتاه به‌هم‌نایوسته جای خط گود شده را از حجرای اشک به بینی گرفته است. گوشها کمتر یکراست به سر چسبانیده شده، یک خط راست چانه را از گردن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدا میکند و تا آن‌ور پوزه کشیده میشود . لبها قالب وتراش ندارند ، دهان یا بزور باز شده یا تنگش بسته است ، وخیشوم فقط یك خط خمیده است . ماهیچه‌بندی لنگ بدون خط تراش شده ؛ تنه‌ها بزرگ ، وپاها سنگین است . اینها اسبهای کار هستند ، چنان که از یالهای نایبرامتهٔ آنها نیز پیداست . یکی دیگر از ویژگیهای کار این دبستان این است که پاشنه‌های پیشکاران پشت سم چارپایان پنهان شده . بسته به تغییراتی که به علت فرقهای جسمی دیده میشود ، کار روی حیوانات دیگر از نوع کار یکی از این دو دبستان است .

ازهم گشودن دقیق این بزرگترین یادگار هنر هخامنشی نشان داده است که نمایش یکنواختی یك خطای چشم است که عمداً پرورانده شده است . با این ازهم گشودن ، فردفرد کارگران را پیدا کرده ایم ، ویژگیهای فردی او را دریافته ایم ، و روشهای گوناگونی را که برای حل کردن مشکلات هنری به کار بسته دیده ایم . زمانی که همهٔ هنرهای ایرانی با این گونه ازهم گشودن بازشکافی بررسی شود ، برای نخستین بار آماده خواهیم بود که حق کیفیت عالی پیکرتراشی درجهٔ اول هخامنشی را ادا کنیم و آنرا در پایگاه شایسته‌اش درتاریخ هنر باستانی جای دهیم.[۱۷]

بارگاه اپادانا

با برداشتن چشمان از روی بی‌میلی از این زیباترین نمونهٔ هنر هخامنشی که بهتر از آن هرگز نخواهیم دید ، به دنبال نگهبانان کماندار از پلکان شمالی بالا میرویم که به بیستم پشت جان‌پناه بلند کنگره‌دار چه هست . در جلوی ما چشمان به ایوانی میخورد که در گوشه‌های آن برجهای خشتی برپاست ؛ گل آن با کاشیهای لعابدار رنگین که روی آنها صحنه‌ها یا نوشته‌هایی ست پوشیده شده . دورج ستون با فاصله‌ی سی پا که هر یك شش ستون دارد برپا شده ؛ گرچه قطر آنها هفت پاست ، به بلندی شصت و پنج پا سر کشیده‌اند ، که خیره کننده‌ترین

۱۷ ـ همچنان که در جاهای دیگر که هنر پیکرتراشی هخامنشی از هم گشوده شد ، این قسمت نیز برپایه‌ی کار کلینا مارگرت اوستد در «Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art» (1936), pp. 20 ff. گذاشته شده است .

18 - Herzfeld, *op. cit.*, No. 16.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و دلنشین‌ترین و در عین حال بلند و باریکترین ستونهایی‌ست که تا کنون به دست بشر برپا شده است. ایوانهای هاتند نیز در شرق و غرب آنجاست. همه‌ی این ستونها دارای پایه‌ی جرس‌مانند پرزیور با قالب گرد برآمده‌ی ساده‌اند، با دیرک خیارمدار که هرچه بالا میرود باریک‌تر میشود، و یک سرستون با دو حیوان که پشت به پشت زانو زده‌اند. در ایوانهای دوگانه، این ترتیب با تمام سادگی‌اش دیده میشود، با سرستونهای گاو در غرب و سرستونهای یکتک هائند شاخدار در شرق؛ در ایوان جلو نیمه‌ی بالایی دیرک ستون با برآمدگیهای زیر سرستون و ماریچ‌های عمودی دوگان که دلچسبی آنها مشکوک است زیور یافته است. حیوانات سرستونها که زانو زده‌اند شاخهای پرنگی و ورق زر روی تخم چشمشان دارند؛ میان آنها، دو تیر دراز پیش‌آمدگی روی ستونها را نگاه میدارد، که بلندی آن دو سه تیر است. درست بالای آن سرهای خمیده‌ی تیرهای شیبدار سقف را میتوان باز شناخت؛ و بالای آن، قرنیزی به بلندی سه‌چهار تیر است برای نگاهداشتن گل لگدمال‌شده‌ی سقف که اطاقهای زیر را خنک نگاه میدارد. کنگره‌ها کاشیهای زر و سیم را که آسمانه را میپوشانند پنهان کرده‌اند.

از ایوان شمالی از دو درگاه میتوان به درون ایدان راه یافت، و از هریک از ایوانهای شرقی و غربی از یک درگاه به درون راه هست. شش رج هریک از شش ستون، که روی یک پایه ستون چهارگوش و زیرستونی چهارگوش که از همان سنگ تراشیده شده ولی از جیشهای دیگر هانند پایه ستونهای ایوان جلوئی ست نهاده شده، آسمانه‌ی قایدار را نگاه میدارد، که از چوب کنار خوشبوی لبنان است و به این بارگاه که یکصد و چهل و پنج پای مربع است یک نمای بیشه‌هانند میدهد.

این اندازه میتوانیم از آن‌چه باز هانده است با اطمینان بازسازی نمائیم. ولی امروزه ایدان یک ویرانه‌ای ست. از بیشه‌ی ستونها فقط چندتا باز هانده که سر-ستونهای شکفت‌آورشان سر به آسمان کشیده است. روکش زر که روزگاری دیوارهای گلی لخت را میپوشانید[19] دیرزمانی‌ست که به تاراج رفته، و فقط چند تکه‌ی

19 - Aeschyl. *Pers.* 159; Philostrat. *Imag.* ii. 32.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوچک از ورقهای زر مانده که از ثروتی که در آنجا خرج شده سخن میگوید. از چوب‌تراشی‌ای[۲۰] که این همه کارگر روی آن رنج برده بودند (چنان که از لوحهای دیوانسرای که در آنها مزدانداکی که به آنها خورد داده شده ثبت شده است درمی‌یابیم) در نتیجه‌ی ویرانگری و آتش‌سوزی‌ای که کشور گشای مقدونی برپا ساخت چیزی جز چوب سوخته و خاکستر بجای نماند. پرده‌ها و آویخته‌های رنگارنگ با شکوه پوسیده و گرد شده و فقط از وصفی که عیریها و یونانیها از آنها کرده‌اند میتوان آنها را باز ساخت. به جای انبوه مردمانی که روزگاری آنجا را پر کرده بودند اکنون موقتاً چند صد کارگر که برای کاوشهای امروزین به آنها نیاز است کار میکنند؛ بزودی تخت جمشید خاموشی صدهاساله‌ی خود را از سر خواهد گرفت. ولی ما منابع باستانی را از نو میخوانیم، نقشها را بررسی میکنیم، و سپس از ایوان بالا میرویم؛ همین‌سان که به ستونهای تنها در برابر فرو نشستن خورشید مینگریم و روی دشت نگاه می کنیم، انگارش بسیاری نمیخواهد که در خواب به بینیم که دیدار کنندگان باستانی هستیم که این فرصت به ما داده شده که چشم براه درآمدن خشایارشا با آذین به بارگاه بزرگ باشیم.

تنهایی و شکوه شاهانه

از کاخ جنوبی، که در آنجا بیشتر در یک جدا افتادگی بغ مانندی بسر می برد،[۲۱] از یک کندرگاه خلوت شاه به ایوان می‌آمد. بر سرش افسر بلند شاهانه بود،[۲۲] که به لبه‌ی آن موی فرزده بسوی بالا روی پیشانی شانه زده شده و روی گردن انداخته شده و بیف کرده؛ گاهی تارک[۲۳] افراشته را سر میگذاشت که گرد آن دیهیم، نوار آبی با خالهای سفید، پیچیده بود.[۲۴] گوشواره‌هایش از زر گوهرنشان بود.[۲۵]

20 - Aelian. *Var. hist.* xiv. 12. 21 - Just. i. 1. 9.

۲۲ - فارسی «خشترم»؛ عبری «کتر»، استر ۶ : ۸؛ نیز ۱ : ۱۱ : ۲ : ۱۷، درمورد شهربانو؛ یونانی *kitaris* (Arr. *Anab.* iv. 7. 4.; Curt. iii. 3. 19) *kidaris*؛ *Artox.* 2 هر دو صورت در Pollux vii. 58 دیده میشود.

۲۳ - اسخیلوس، پارسیان، ۶۶۸؛ معمولا محدود به کلاه کمی کوتاه‌تر آزادگان است، نگاه کنید به Xen. *Cyrop.* viii. 3. 13; *Anab.* ii. 5. 23; Aristophan. *Aves* 461 - 62.

24 - Xen. *Cyrop.* viii. 3. 13; Curt. iii. 3; Dio xxxvi, 35.

25 - Arr. *Anab.* vi. 29.

PDF.tarikhema.org

اگر نزدیک در پیشگاه شاه بایستیم، می‌بینیم که چشمش برآمده و ابروانش مشخص، بینی‌اش اندکی خمیده، و دهانش استوار است؛ سبیل‌ها افتاده ولی نه کوتاه تابیده است. ریشش در کمر چهار گوش بریده شده و با رجهای افقی شکنهایش تقلیدی از رسم آسوری هست. جامه‌ی سنجیده‌اش[۲۶] با ارغوانی گرانبهای فتیقی رنگ شده،[۲۷] و با قلابدوزی زر که بازوها یا غولهای جنگی را نشان میدهد سنگین شده است؛[۲۸] سرزانوها افتاده بود که بهای آن دوازده هزار قنطار بود.[۲۹] این سنجیده روی کتان ارغوانی یا خالهای سفید که ویژه‌ی شخص شاه بود پوشیده میشد.[۳۰] کناره‌ی شلوار سفید یا قرمز تی[۳۱] که کمی از زیر جامه نمایان است ارغوانی است. کفشهای نوک تیز پاشنه‌دار ساده‌اش آبی[۳۲] یا زعفرانی[۳۳] است. بازوبندهای زر و یک یخه‌ی زر به جلوه‌ی او می‌افزاید.[۳۴] و کمربند زرینی شمشیر کوتاه پارسی را، که غلافش گفته شده است از یک سنگ گرانبهای یک‌پارچه بوده، نگاه میدارد.[۳۵] در دست راستش چوبدستی‌ای از زر،[۳۶] یا یک «گرزدار» دارد؛ در دست چپش نیلوفری با دو غنچه نگاه داشته است.

هنگامی که سرانجام چشم خود را از این دیدار تابناک، که ما را وامیدارد که بپذیریم که براستی داریم به خداوند گار روی زمین نگاه میکنیم، برمیگردانیم، چشم ما به دو پیشکار می‌افتد. آنها جامه پرتن و کفشهای ارغوانی به پا دارند، ولی

۲۶ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۳، ۲؛ دفتر ۸، ۳، ۱۳؛ انابیس، دفتر ۱، ۵، ۸؛ دیودوروس، دفتر ۱۷، ۷۲، ۵؛ استرابو، دفتر ۱۵، ۳، ۱۹؛ پلوتارخ، الکساندر، ۵۱.

27 – Xen. *Cyrop*. viii. 3. 13; Just. xii. 3. 9.

28 – Curt. iii. 3. 8 ff.; Philostrat. *Imag*. ii. 32.

29 – Plut. *Artox*. 24. 6.

۳۰ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۳، ۲؛ لباس آبی وسفید شاهانه، استر ۸: ۱۵.

۳۱ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۳، ۲.

۳۲ ـ همان کتاب، دفتر ۸، ۳، ۱۱.

۳۳ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۶۶۱.

۳۴ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۳، ۲؛ اریان، انابیس، دفتر ۶، ۲۹.

۳۵ ـ کورتیوس، دفتر ۳، ۳.

۳۶ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۷، ۱۳؛ استر ۴: ۱۱، ۵، ۲، ۸، ۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کلاه آنها کوتاه‌تر، و ریششان گرد است نه چهار گوش. یکی از آنها روی سر سرورخود آفتابگیر شاهانه را با میله‌های خمیده و سر انارمانند، که عاریه از آسوریان است و بایستی همراه شاه حتی در لشکرکشی برده شود،[۳۷] نگاه داشته‌است؛ دیگری که سرایید شاه است،[۳۸] دستمال و عکس یزان را در دست دارد.

شاه زیر شادروان، که گوهرنشان و زیرش ستونهای زرین است، نشسته؛ گاه کنار دو قاب دیده میشود که در آن شیرهای غرنده به نمادیزدانی سلام میکنند، که لبه‌ی سراسر آن از تور است و با منگله‌های سنگین پایین کشیده شده است.[۳۹] میله‌های برگردانده روی تخت نشان میدهدکه تخت چوبی با ورقهای زر پوشیده‌شده، هرچند پونانیها یافشاری میکنندکه تمام تخت ازاین‌فلزگرانبها ساخته شده؛ پایه‌های آن پنجه‌ی شیراست که روی گلوله‌های برگردانده‌ی سیمین نهاده شده.[۴۰] پشت‌تخت راست است و دسته ندارد، گرچه بالشی برای آسایش شاه روی آن دیده میشود. پای شاه روی یك زیرپائی آرام می‌گیرد که پایه‌های آن سم گاو است. هنگامی که شاه دست راست خودرا بلند میکند که چوبدستی را به نشان یك پذیرائی لطف‌آمیز جلو بیاورد، زیر تنزیبش در سمت راست کمرش نمایان میشود؛ آستینهای درازش پایین می‌افتد، و سندس تنش با چینهای پرناز و زیبا تا قوزك یا آویزان می‌افتد.

هنگام درآمدن شاه همه باید به نیایش به خاك افتند،[۴۱] چون به رسم باستانی شرق شاه به معنای حقیقی یزدانی ست.[۴۲] در تمام مدتی که بار داده شده، دستها باید در آستین باشد که از تهدید کشتن شاه جلوگیری شود.[۴۳] پس از آن که شاه بیرون میرود، میتوان تخت را بازرسی کرد، ولی آگاهی داده‌اند که نشستن روی آن سزایش مرگ است،[۴۴] و حتی گام گذاشتن روی فرش ساردیس که شاه روی آن

۳۷ - پلوتارخ، آرتوکسی، ۱۶ : ۲.

38 - Diod. xi. 69. 1; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 E.

39 - Chares of Mitylene, in Athen. xii. 514 C; Plut. *Alex.* 37.

40 - Xen. *Hell.* i. 5. 3; Demosthen. *Adv. Timocr.* 741; Chares of Mitylene, *loc. cit.*; Philostrat. *Imag.* ii. 32.

41 - Herod. vii. 136; Just. vi. 2; Plut. *Artox.* 22; Aelian. *Var. hist.* i. 21.

42 - Calvin W. Mc Ewan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (1934), pp. 17ff.

43 - Xen. *Cyrop.* viii. 3. 10.

44 - Herod. vii. 16; Curt. viii. 4. 17; Valer. Max. v. 1; Front. *Strat.* iv. 6. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه میرود هتک شده است.[45]

نشیمن شاه بزرگ

در نخستین سالهای پادشاهی‌اش، زمانی که همه‌ی نیروی خودرا صرف به‌پایان رسانیدن ایوان بزرگ پدرش مینمود، خشایارشا نزدیک آن در کاخ داریوش در جنوب غربی زندگی میکرد. چون این کاخ تمام نشده بود، پسر بایستی در نمای جنوبی آن پلکانهایی بیفزاید، و هنرمندان او آنها را با نقشهای ویژه‌ای که با آنها آشنا خواهیم آرایش دادند. روی جرزهای پیش‌آمدگی بزرگی که نوشته دارد و دو انتهای ایوان را می‌بندد، خشایارشا حتی به یاد آورد که این کاخ را پدرش داریوش آغاز کرده بود.[46]

پس از به انجام رسانیدن ایوان، خشایارشا مرکز عملیات خود را تغییر داد. یک کاخ نویتی شرقی‌تر میان دروازه‌ی سه گانه‌ی پدرش و تالار مهمانی و خزانه‌ی او برپا شد؛ جبهه‌ی شمالی آنها طوری ترتیب داده شده بود که به نظر می آمد ساختمان را عمداً از غرب به شرق پله پله پس نشسته‌اند. از دروازه‌ی سه گانه‌ی بزرگ داریوش، یک دراگاه کناری به پله‌هایی میرفت که به تالار بزرگ ساختمان نو دسترس میداد. در پهلوهای شرقی وغربی، اطاقهای باریک درازی بود. درشمال، یک ایوان باز با یک رج از چهار ستون به نظر می آمد که راهی به قسمتهای خدمتگزاری بود ولی در واقع فقط به یک اطاق تک راهرو مانند میرفت. پله‌های ناهموار در بالا که دروازه‌ی سه گانه را به این فضا می پیوست به یک راهرو باریک دراز میرفت، که از آنجا دیدار کننده به یک حیاط کوچکی درشرق راهرو بر می گشت، و آنگاه به اطاق بزرگ درمی آمد که باز هم شرقی‌تر بود، که آسمانه‌ی آن روی دو ستون بود و با طاقچه‌های توی دیواری همانند طاقچه‌های دیوار بیرونی ساختمان خزانه آرایش شده بود.[47]

درجنوب حیاط، دراگاه به خود کاخ بود، دورج هریك ازچهارستون جنوبی،

45 - Chares of Mitylene, *loc. cit.*

46 - Xerxes, *Persepolis* c, Weissbach, *op. cit.*, pp. 110 ff.; Unvala, *op. cit.*, I, 342.

47 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 89 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میان دو جرز ؛ آن درش اطاقهای نگهبانی بود ، که پهلوی در گاههایش ، چنان که درخور آن بود ، دو سر باز بیمرگ دیده میشد . پس از گذشتن از صحنه‌ی شاه زیر آفتابگیر که با آن آشنا هستیم ، دیدار کننده به تالار بزرگ درمی آمد ، که با سه رج ستون که هر رج چهار ستون داشت به بیشه‌ای می‌نمود . ده طاقچه‌ی سنگی این تالار را فرا گرفته بود ، و بدراست و به‌چپ اطاقهای باریك دراز بود که از درگاههایی که روی آنها جنگ شاه با شیر یا غول اهرمنی با دم گشیده شده بود به آنها راه بود . یك تالار ، که تالار تشریفات سمت راست کار گذاشته شده بود ، که روی آن شاه و پیشکارش با مگس پران و دستمال دیده میشد ، به یك اطاق باریکی باز میشد که قسمت بیم‌مکانی کاخ را تکمیل میکرد . هیچ یك از این نقشها نوشته ندارد ، گرچه از حیث شیوه و آن چه در بر دارند شباهت نزدیك به نقشهای همانند در کاخ داریوش دارند ، و نقشه‌ی ساختمان آن نیز به آن کاخ شباهت دارد . از آنجا خشایارشا سنگفرش دری از لاجورد بدل آورده بود که نوشته‌ی روی آن بیان میکرد که برای « سرای داریوش » ساخته شده ، و پسرش یك نسخه‌ی دومی از آن فراهم کرد که نام خود را بر آن نویسانید .[48]

در سمت غرب آخرین ساختمان خزانه ، که با کوچه‌ای از آن جدا میشود ، اندرون خشایارشا بود که برای شهربانوی فرمانروایش امستریس ، ساخته شده بود . این ساختمان یك ردیفی اتاقش دستگاه خانه برای بانوان شاهانه بود که گرد آنرا اطاقهای نگهبانی خواجه‌سرایان مراقب فرا گرفته بود . در هر دستگاهی یك تالار کوچك بود که با فقط چهار ستون نگاهداشته میشد ، و یك خوابگاه به اندازه‌ای کوچك که حتی با یك سرنشین هوای آن بایستی نفس گیر میشده . دستگاههای دیگری با گنجایش و وضع همانند ، ساختمان اندرون را بسوی غرب ادامه میداد ، و در یك نقطه بلندی ساختمان از برشهایی که در دیوار سنگ صخره است پیداست .

دروازه‌ی «همه ذهیو»

چون نقشه‌ی عمومی ساختمانهای تخت جمشید را بررسی میکنیم ، دلیل تغییر مرکز نقشه آشکار میشود : خشایارشا یك طرح ساختمانی حتی جامطلبانه‌تر از پیدان

48 - Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 10-11.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پدرش را می‌پروراند. در نقشه‌ی اصلی داریوش، دیدار کننده‌ای که از پلکان سکو بالا رفته بود یکباره به سمت راست برمیگشت و سپس از پلکان شمالی بسوی ایوان بالا میرفت. خشایارشا این نقشه‌را به انجام رسانیده بود، ولی کار هنرمندان او به اندازه‌ای برتر بود که فقط نقشهای برجسته‌ی روی پلکان شرقی شایسته‌ی توجه شده بود.

تا اینجا، قسمتهای شمالی و شمال غربی سکو یکباره افتاده بود؛ خشایارشا بیشتر این شکاف را پر کرد. یکراست در محور پلکان سکو یک دروازه‌ی بزرگ یادمانی، که کنارش هشتاد و دو پا و بلندی اش چهل پا بود، برپا ساخت، که یک در کناری بسوی ایوان داشت. در هر طرف این دریگاه، دیدار کننده از میان گاوهای بسیار بزرگ، به بلندی بیست پا و نیم ـ جدا از سنگ، میگذشت. بالای تنه‌ی آنها خوانده میشد: «من رام خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای پرنژاد، شاه در این بوم بزرگ پهناور. به خواست اهورمزد این دهلیز همه دهیو را من کردم. بسی دیگر چیز نیو کرده شد در این پارس که من کردم و که پدرم کرد. آن چه کرده که نیو دیده شود همه را به خواست اهورمزد کردیم.» ۴۹

زیر چهار ستون بلند با مارپیچهای عمودی و سرستونهای گاو، دیدار کننده‌ی بلند پایه میتوانست روی نیمکتی کنار دیوار به انتظار فراخوانده‌شدن بنشیند؛ در میان طرف شمالی شاید یک پله و یک پایه نماد شاهانه را برای نیایش او در برداشت. سپس او را از میان دو گاو یا سر انسان بسوی شرق راهنمائی میکردند. مانند پیشینیان کمی کوچکتر آسوریشان، این گاوها سه شاخ بزدان از همه برتر، تاجهای بلند پر که با گلکهای ستاره نشان شده بود، و ریشهای چهار گوش بریده‌ی چین و شکن‌دار دراز داشتند؛ تنه‌هایشان نیز پردار بود، و بالهایشان بلند بسوی بالا خمیده بود. باز هم دیدار کننده تقریباً بسوی شرق به یک دروازه‌ی کوچکتری، که اکنون به صورت غم‌انگیزی ویران است، پیش میرفت.

۴۹ ـ خشایارشا، تخت جمشید الف، در Weissbach, *op. cit.*, pp. 106 ff.; Unvala, *op. cit.*, I, 342-43.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« تالار صد ستون »

از اینجا، دیدار کننده با یك پیچ تند بسوی جنوب برمیگشت و به یك ساختمان بزرگ نوینی که خشایارشا در سالهای آخر شاهنشاهی آنرا بخست آغاز کرده بود و در زمان ما به نام « تالار صدستون » خوانده میشود در می‌آمد . جلوی بارگاه در شمال ایوانی با دو ردیف هریك هشت ستون با سرستونهای دوگانه‌ی گاو با سر انسان بود . جرزهای پیش آمده‌ی دو سر ایوان از پیش‌اندامهای یك گاو بسیار بزرگ درست شده بود ؛ تنه‌ی گاو فقط به طرز معماری کار شده ، ولی سر گاو نشان میدهد و ما را به شگفت می‌اندازد که هنرمند پارسی از یك نازك کاری در آرایش پیکرتراشی سر درآورده بود که تا کنون فرض میکردیم که اختراع یونانیان است . در نتیجه‌ی بکار بستن این نازك کاری ، هر سری اندکی بسوی نگرنده برگشته ، و همین طور که او از میان آنها میگذرد در هر گامی خطهای اندامها را متفاوت ولی باز هم با آهنگ می‌بیند . بررسی نزدیکتر نشان میدهد که این نازك کاری عمدی ست : اگر از بالای سر شاقولی بیندازیم می‌بینیم که طرف راست درست همانند طرف چپ نیست ، برای این که سر اندکی به یك سمت کج شده و روی جزئیات طرف بیرون به اندازه‌ی طرف درون با دقت کار نشده ، چون طرف درون را بیشتر احتمال میرفت که رهگذر نگاه کند . [۵۰]

درگاههای اطاقهای نگهبانی در هر دو گوشه‌ آن دو جرزها با دو پیکر بسیار بزرگ سربازان بیمرگ نگهبانی میدهند ، که بهرحال به طرز فکر امروزین مناسب‌تر از گاوهای نگهبان بود . از هریك از دو درگاه میتوان به تالار بزرگ درآمد ، چون در هریك از چهار طرف دو درگاه هست . میان چهل و چهار در ، پنجره ، و طاقچه که نزدیك هم کار گذاشته شده فقط تکه‌های کوتاهی از دیوار خشتی توی لبه‌های گود شده‌ی آنها فشرده شده است . ستونهایی که این ساختمان نام کنونی‌اش را از آنها میگیرد ده ردیف هر یك از ده ستون بوده ؛ آنها همانند ستونهای ایدان بوده ، ولی بسیار کوچکتر و نزدیکتر به یکدیگر کار گذاشته شده بود . درگاههای شمال و

۵۰ - این نازك کاری را کلیتا مارگرت اومستد پس از آن که سردر سرسرای ایرانی بتخت شرقی کار گذاشته شد دریافت .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنوب صحنه‌ی بارعام را می‌نمایند که شاه زیر شادروان و گردوی بالدار بر تخت نشسته، در پیشگاهش در پشت سر، و آزادگان در پیش او ایستاده؛ در شمال پنج ردیف نگهبانان، یکی درمیان پارسی و مادی، رویشان به راه باریکی‌ست که بالا بسوی سرزمینشان میرود، ولی در جنوب به جای آنها بیست و هشت پیکر مردمان زیردست دیده میشود. در پهلوهای درهای کناری، شاه، که دامنش بالا در کمر بسته شده، با خنجر زر[۵۱] نموده شده که دارد به جانوران اهرمنی ـ گاو، شیر، شیر بالدار با چنگال شاهین، و غول با سر شیر و دم کژدم ـ که روی پا بلند شده‌اند کارد میزند. همه‌ی این پیکرهای تراشیده کار هنرمندانی ست که در دبستان خشایارشا پرورده شده‌اند و نماینده‌ی بهترین و عالیترین هنر هخامنشی هستند. توجه دقیقشان به ریز ریز جزئیات و پرداز صافی که به کار خود داده‌اند بسیار دلچسب است. شاید کمی افزون از اندازه صاف است، چون نیرو از دست داده و میتوان بوسیدن سریع آن را پیش بینی کرد.

در پرورش هنر پارسی، پیکرهای تراشیده‌ی کاخ اندرون خشایارشا مرحله‌ی گذشتن از ایدان داریوش و روزگار جوانی خشایارشا را به «تالار صد ستون» تشکیل میدهد. به نوبه‌ی خود آنها روشن میکنند که چرا گوشه‌ی جنوب غربی بارگاه نوین به‌گوشه‌ی شمال غربی کاخ اندرون با پله به هم پیوسته شده است: برای آن که شاه به آسانی به آن دسترس داشته باشد. وقتی از نظر نقشه‌ی ساختمان، بارگاه و ایدان را در برابر هم بگذاریم یک حقیقت مهم دیگری آشکار میشود. اگرچه نقشه‌ی کلی آنها بسیار همانند است، فرقهای اساسی نیز دیده میشود. بهبارگاه فقط یک راه هست، و آن هم از شمال، و کار روی جزءهای پیش آمده، سر ستونها، و ستونها یکسان نیست. به جای ایوانهای دو طرف، فقط اطاقهای راهرو باریک هست. ستونهای تالار بزرگ بسیار کوچکتر و نزدیکتر به یکدیگر انبوه شده‌اند. بکار بردن زیاد طاقچه‌های سنگی برای کمتر بکار بردن گل خام نیز تازگی دارد. از همه شگفت‌آورتر بکار بردن نقشهایی برای بارگاه است که بیش از آن آنها را

۵۱ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۸۰

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط در خور یك كاخ نشیمنگاهی می‌شمارند.

آخرین كاخ خشایارشا

ویژگیهای نقشه‌ی ساختمان و شیوه‌ی نقشهای برجسته نشان میدهد كه آخرین ساختمانی كه خشایارشا برای خود بر بلندترین نقطه‌ی سكو ساخت باید از همین بازدسین سالهای پادشاهی اش باشد. تقریبا غرب حیاط كاخ اندرون، پلكانی به یك اطاق كوچك دروازه‌بان بالا میرود؛ این ساختمان دروازه چهار ستون دارد و راه دسترسی به یك حیاط دراز و باریك و از زمین بالا آمده است كه غرب آن به پلكانی منتهی میشود كه به حیاط جنوب كاخ داریوش پایین میرود؛ این پلكان برای پیوستن به گوشه‌ی شمال غربی كاخ نو ادامه یافته است. نوشته‌های روی این پلكان آگاهی میدهند كه خشایارشا این نشیمنگاه را ساخته، [۴۳] و در عین حال شیوه‌ی نقشهای برجسته، كه بیشكران تالار بزم روی آنها نموده شده، به همان اندازه روشن زمان نیستا دیرتر ساختمان آنهارا نشان میدهند. برای رساندن آب به این نشیمنگاه، یك راه آب زیرزمینی، كه سوراخی به راه آب زیرزمینی‌ای داشت كه به كاخ داریوش میرفت، در جنوب آن زیر حیاط و در امتداد محور كاخ كنده شده بود.

در جنوب این حیاط یك ایوان تك‌افتاده‌ای ست با دوازده ستون در دو رج میان جرزهای پیش آمده در دو سر كه نوشته‌هایی مانند نوشته‌های پلكان دارد. از شمال، دو در، كه در پهلوهایشان شاه زیر آفتابگیر نموده شده، به تالار بزرگ چهارگوش باز میشود، كه فرش آن از سنگ‌فرش كوه همان جا تراشیده شده و آسمانه‌اش با شش رج هر یك از شش ستون چوبی نگاهداشته می‌شده است. بیشكارانی كه خوراك می‌برند در قاب پنجره‌های سنگی نقش شده‌اند؛ آنها كه در عقب‌اند بز كوهی می‌آورند. در شرق و غرب تالار دری به یك خوابگاه با چهار ستون باز میشود؛ همچنان كه در كاخ داریوش دیدیم، مقصود از این اطاقها از نقشهای برجسته‌ی در گاهی

۴۲ ـ این كه خشایارشا بنیاد این خانه را گذاشت و پسرش آنرا ساخت و به انجام رسانید در یك نوشته‌ی ارد‌شیر اول كه بتازگی پیدا شده یاد شده است (كتاب نامبرده‌ی هرتسفلد، شماره‌ی ۲۲)؛ شیوه‌ی نقشها نشان میدهد كه خشایارشا نقش بزرگتری در ساختمان آن داشته است.

۴۳ ـ خشایارشا، تخت جمشید ب؛ در Weissbach, *op. cit.*, pp. 112 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیداست که جوانهایی را با عود سوز ، سطل ، دستمال ، و عطردان نشان میدهد . در شمال وجنوب خوابگاهها دوازده اطاق است ، که پیشوئی بیش نیست . روی بیشتر نمونه‌ی نقشهای کاخ ، حتی بر آویختگی لباس شاه ، نوشته‌های یکسانی باز گو شده است.[۴۵] از یك گذر باریکی کنار دیوار جنوبی ، که زمانی یك نرده‌ی سنگی داشته ، چشم‌انداز زیبائی از دشت پیداست . در دو سر آن ، پله‌های باریك تندی به سطح پایین‌تر ، به اطاقهای غربی اندرون ، پایین میرود .

داریوش میتواند برای گزیدن این جایگاه ، برای ساختن دیوارهای بزرگ و سنگین و خیره کننده‌ی پرسپولیس ، و نقشه‌ی کلی آن به خود ببالد . ساختمانهای عمده را او آغاز کرد ، ولی به انجام رسانیدن آنها را به پسرش واگذاشت . خشایارشا سازنده‌ی بزرگ تخت جمشید است ، و دگرگونیهای مهمی در طرح کلی آن به او برمیگردد . در زمان پادشاهی او هنر هخامنشی به اوج پرورشش رسید . ولی نقشه‌های او بسیار جاه طلبانه بود . در سالهای آخرش کار آهسته پیش میرفت ، و پیش از آن که « تالار صد ستون » یا کاخش درست به انجام برسد در گذشت.[۴۶]

۴۵ ـ خشایارشا ، تخت جمشید ۵ ، در Weissbach, *op. cit.*, pp. 114-15 .

۴۶ ـ اردشیر اول ، نوشته‌های تخت‌جمشید ، در Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 20-22 ، و در Weissbach, *op. cit.*, pp. 120-21 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و یکم
پاجهای سنگین و نتیجه‌های آن

فرار تمیستوکلس

پیشامد اوریبدوس اوج کامیابی آتن بر ضد پارس و پیروزی فرمانروائی محافظه‌کاران در آتن بود. پس از پیروزی کیمون بر رقیب توانایش در ۴۷۰ ق.م تمیستوکلس به ارگوس گوشه گیری نمود، و از آنجا سیاست ضد سپارتی خود را دنبال کرد. سپارت و همچنین دسته‌ی طرفدار سپارت که تمام نیرو را در آتن در دست داشتند در پی‌اربودند واو بایستی برای رهائیدن خود بگریزد. بحق یا ناحق، دشمنان سیاسی اش به او تهمت مادی مآبی زده بودند، و او برآن شد که این تهمت را به سود خود برگرداند و پناهگاه امنی در تنها جایی که ممکن بود ـ زیر حمایت شاه بزرگ ـ بیابد.

پس از یك رشته پیشامدهای شورانگیز، سرانجام به افیسوس گریخت. چون هنوز پیم آن میرفت که آهنگ جان اورا بکنند، اورا درچادری به بهانه‌ی این که یك بانوی پارسی ست پنهان کردند و همراه نگهبانان به شوش بردند. در شوش او با هزاربد ارتابانوس، فرمانده نگهبانان کاخ وتوانای مطلق، دوست شد. ولی هنگامی که آن سال را در بررسی زبان و رسمهای پارسی به سر میبرد، شورشی در کاخ روی داد.

بتخت نشستن اردشیر اول

نزدیك به پایان سال ۴۶۵، خشایارشا درخوابگاهش کشته شد. سردسته‌ی

1 - R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C.-A. D. 45* (1942), p. 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همدستان ارتابانوس بود که با کمک یکی دیگر از کسانی که طرف لطف شاه بود، خواجه‌ی سرایید اسپامیتریس، و نیز به‌یاری مگابیزوس، پسر زوپیروس، داماد شاه، این کار را انجام داد. مگابیزوس زن خود امیتیس را به زناکاری متهم ساخت و چون خشایارشا از اقدامی در این باره خودداری نموده بود مگابیزوس آزرده شده بود، خشایارشا در آرامگاه بریده درسنگی که درصخره درشرق آرامگاه پدرش کنده بود به‌خاك سپرده شد؛ گرچه نوشته‌ای ندارد، ولی کار روی آن حتی از آرامگاه پدرش بهتر و عالیتر است.

پسر بزرگش داریوش بایستی جانشین او شده باشد. ولی داریوش حق داشت که از پدر خود نفرت داشته باشد، چون پدرش زن او ارتاینته را از راه پدر کرده بود، و ارتابانوس در واداشتن اردشیر هیژده ساله به کشتن برادرش داریوش که پدر کشی کرده بود به‌اشکالی برنخورد. بزودی پس از آن، ارتابانوس با شاه تازه درافتاد و کوشید که اورا نیز از میان بردارد. ارتابانوس اکنون درپی آن بود که تاج و تخت را برای خود بگیرد، ولی همدست او مگابیزوس، که نمیخواست دیگری را جایگزین خاندان هخامنشی به‌بیند، به او خیانت کرد.

اگرچه ارتابانوس توانست اردشیر را زخمی کند، ولی در کشمکش و زدو خوردی که درپی آن آمد جان خود را از دست داد. اسپامیتریس با یک طرز غیر انسانی شکنجه که «قاپق» خوانده میشد کشته شد. سپس در نبردی سه پسر ارتابانوس که بازمانده بودند هلاك شدند و مگابیزوس زخم خطرناکی برداشت. با فراموش کردن این که روزگاری به زن خود تهمت ناپاکدامنی زده بود، مگابیزوس با امیتیس آشتی کرد، و با میانجیگری برادرش اردشیر، خواهرش رودوگونه، و مادرشان امستریس، با گردانی اپولونیدس، پزشگ دربار که از کوس آمده بود، بهبود یافت. گمتاسب، پسر دیگر خشایارشا، دربلخ شورید؛ از نبرد نخست بدون نتیجه دست کشیدند، ولی در نبرد دوم اردشیر، با کمک بادی که یکراست به روی

۳ ـ هرودوت، ترجمه‌ی ۱۰۸۰۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دشمن میوزید ، پیروزی به دست آورد .[۳]

رییلن تمیستوکلس

رو کسانس ، سرکرده‌ی نوین نگهبانان ، دشمن سخت شخصی تمیستوکلس بود . با وجود مخالفت او ، تمیستوکلس آگاهی تازه‌ایرا که اززبان پارسی فرا گرفته بود برای بدست آوردن دل شاه در یک مصاحبه‌ی شخصی به کار بست . ازخشیر ادعای اورا باور کرد که پیامی‌را که به‌خشایارشا فرستاده بود ازروی خیرخواهی بوده و به وعده‌های بسیارش برای آینده اطمینان کرد . به او عنوان افتخاری « دوست شاه » با فرمانروائی پاره‌ای‌ازشهرهای یونانی زیردست داده شد ؛ درعوض پشتیبانی‌دردربار ، درآمدهای شهرهای زیر به او سپرده شد : ماگنسیه به او پنجاه قنطار برای نانش می‌پرداخت ، میوس ماهی اورا فراهم‌می‌کرد ، لامپساکوس‌می نامبردارش‌را ، پرکوته وسکپسیس کهن رختخواب وجامه‌اش را . ایکسیس ، شهرب فریجیه ، کوشید که اورا در « شیرسر » بکشد ، ولی تمیستوکلس به سلامت به سکپسیس رسید . او در ماگنسیه ماند کار کشت وآنجا یك بانوی پارسی را به زنی گرفت که دخترش را به پرستاری دیدیمنه « مادر بتان » گماشت . درشهرهای گوناگون جشنهایی برپاشد ، چنان که مردم آن شهرها دیری به یاد داشتند ، ودرماگنسیه به نام خود سکه زد وروی آن پیکر اپولون ایستاده‌ی لخت بود ، همان بتی که داریوش بیش‌ازآن اورا گرامی داشته بود .[۴]

سیاهه ی باجگزاران از هرودوت

بطور کلی ، اردشیر از سیاستهای کارگزاری پدرش پیروی نمود . دربابل ، او

3 - Ctes. *Pers.*, Epit. 59 - 62; Aristot. *Polit.* v. 8. 14; Deinon, Frag. 21 (M); Duris, Frag. 8 (J); Diod. xi. 69; Just. iii. 1; Nepos *De reg.* i. 4-5; Aelian. *Var. hist.* xiii. 3.

4 - *I G*, Vol. I, No. 432; Charon Lampscen., *Hell.*, Frag. 11 (J); Herod. viii. 109-10; Thuc. i. 135 ff.; Isocr. *Panegyr.* 154; Ephor., Frags. 189 ff. (J); Theopomp., Frags. 86-87 (J); Aristot. *Polit. Athen.* 10. 5; 25. 3; Neanthes, Frag. 17 (J); Diod. xi. 54 ff.; Nepos *Themistod.* 8 ff.; Strabo xiii. 1. 12; xiv. 1. 10, 40; Plut. *Themistod.* 16. 27 ff.; *Fort. Alex.* 328 F.; Athen. i. 29 F.; xii. 533 D; Paus. i. 26. 4 Possis *Hist. nugues.* (*FHG*, IV, 483); Amm. xxii. 8. 4; F. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 74 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فقط « شاه سرزمینها » بود. گرچه اعتبار بابل در یک سنگ یادبودی گرامی داشته شده است، و به نظر می آید که تا ۴۶۲ پرستاران بیل‌مردوک از نو به مقام خود گماشته شده بودند و برخی از زمینهایشان را باز یافته بودند.[5] در چند نوشته‌ی مصری که از او مانده فقط یک عنوان و نام برای او به کار رفته، ولی روی گلدانهایی که به چهار زبان نوشته دارد او عنوان « فرعون بزرگ » را افزوده است.[6]

وقتی که سیاهه‌ی رسمی باج را که در هرودوت داده شده[7] با شش صورت شهرستانها که داریوش داده، با سیاهه‌ی خشایارشا و رسته‌های سپاهیانش همبر کنیم، سیاهه‌ی باج هرودوت دگرگونیهای کارگزاری آشکاری را نشان میدهد. چنان که در زمان کورش بود، بار دیگر بیست شهرستان درست شده بود، ولی شمار بیشتر شهرستانهای داریوش با یکی کردن برخی از آنها که در گذشته از هم جدا بودند کاهش یافته بود. این جریان، که میتوان در سیاهه‌ی سپاه خشایارشا نیز آن را یافت، و در سیاهه‌ی باجگزاران اردشیر با شتاب بیشتری پیش رفته، بار دیگر از کاستن سرزمین حکایت میکند.

شهرستانهای شرقی

پارس دیرزمانی بود که دیگر باج نمی پرداخت. باج شهرستان پهناور ماد، که اکنون پریکانی (کرگانیها) و «مردان کلامراست»، سکا تیگرخودا (سکاتیهای تیزخودا) را در بر داشت، به ۴۵۰ قنطار برآورد شده بود، که به آن ۱۰۰،۰۰۰ گوسفند و چراگاه ۵۰،۰۰۰ اسب نسائی برای شاه افزوده شده بود. خوزستان و سرزمین کاسیها ۳۰۰ قنطار میپرداخت. ارمنستان با پاکتیکا و تا سرزمین کناردریای سیاه ۴۰۰ قنطار می‌پرداخت؛ این شهرستان سالیانه ۲۰،۰۰۰ کره اسب نسائی برای مهرگان برای شاه

5 - *MDOG*, XXXII (1906), 5; J. N. Strassmaier, *Actes du huitième congrès international des orientalistes* (1889), II, Sec. I. B (1893), 279 ff., No. 24.

6 - J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), pp. 61, 89; M. Borchardt, *ÄZ*, XLIX (1911), 74 ff.

۷ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۸۹ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میفرستاد. [8] باج ماتیشها، ماسپیریها، [9] و الازودیها به ۲۰۰ قنطار، موسخیها، تیبارنیها، ماکرونه‌ها، موسینوئکیها، و ماردها به ۳۰۰ قنطار برآورد شده بود. هرپنج سال یك بار کولخیها «پیشکشی» از صد پسر و صد دختر میفرستادند که پیشتشان زیباروبان چرکس زمان ترکها بودند.

اگر دراین بخش نیرومند شدن فرمانروائی پارسیان که درسیاههٔ لشکریان خشایارشا آشکار بود بیشتر پیش رفته بود، یکی شدن شهرستانها درایران شرقی که در زمان پدر آغاز شده ودر زمان پسر ادامه یافته بود، خلاف این جهت را نشان میداد. کاسپیان، پاوسیکیها، پانتیماتیها، وداریتیها، ۲۰۰ قنطار می‌پرداختند، سکاها و کاسپیها ۲۵۰ قنطار، پارتیها، خوارزمیها، سغدیها، و هریویها ۳۰۰ قنطار؛ این که چهارشهرستان داریوش به این‌ترتیب به صورت یك شهرستان درآمده دشواریهای سختی را در گرفتن باج یا از دست رفتن سرزمین را دراین مرز آشکار میسازد. یار دیگر، سه شهرستان پیشین در یك شهرستان بدهم پیوسته‌اند که ساگارتیها، ساراتگیها، تاماتیها، اوتیها، میکیها، و جزیره‌های نیمه گاهی خلیج فارس را دربر دارد، وایین سرزمین پهناور ۶۰۰ قنطار می پرداخت؛ افتادن نام ارخج ازاین سیاهه دلیل دیگری برای بدگمان شدن است. در مورد ساتاگیدیها، گندارها، دادیکیها، و ایاریتیها، که باجشان ۱۷۰ قنطار است، دوشهرستان یکی شده است. باکتریه(بلخ) تا ایکلی ۳۶۰ قنطار می‌پرداخت؛ باج پریکانیها که پریها، دوانهای بلید بیابانی، را می‌پرستیدند، واتیوپیهای آسیا درسیاهه به مبلغ نامکن ۰۰۰ قنطار داده شده‌است.

گندارها برای آخرین بار همچو زیردستان باجگزار به پارسیان در سیاههٔ های اردشیر دیده میشوند. [10] هرچند این سرزمین تا دورهٔ مشهور تاریخ هند به نام گندهاره شناخته میشد، ولی هندیهای هندوش تا پادشاهی داریوش آخر وفادار ماندند، و داریوش با دادن بالاترین مقام به آنها پس از ده هزار پیمرگ، که نگهبانان شخصی او بودند، از وفاداری وتوانایی جنگی آنها قدردانی نمود. [11] تقریباً

۸ ـ هرابو، دفتر ۱۱، ۱۳، ۷ ـ ۸، ۱۴، ۹.
۹ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۴۷.
۱۰ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۱. ۱۱ ـ اریان، انابسیس، دفتر ۳، ۱۹، ۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا پایان سده‌ی پنجم به اندازه‌ی کافی تماس با غرب بود که هرودوت میتوانست بگوید که از حیث شمار هندیها خیلی بیشتر از تمام ملتهایی بودند که یونانیها می‌شناختند،[۱۲] که آنها به خاوندان پارسی خود سنگین‌ترین باج را می‌پرداختند (۳۶۰ قنطار گرد طلا)،[۱۳] که سکه‌های هندی در لشکر پارسی به کار میرفت،[۱۴] و این که در زمان او چهار دیه بابلی را برای نگاهداری آنها کنار گذاشته بودند.[۱۵] او در گزارش جنگی را از آریاهای گردونه‌ران که در حماسه‌های هندی ستایش شده‌اند به سواران که با آنها درهم آمیخته اند یاد نموده، در حالی که تا سال ۴۸۰ دسته ی هندی از سوار و پیاده تشکیل شده بود.[۱۶] هرودوت از مورچه های شگفت آور بزرگ سخن میگوید که در بیابان زر را از زمین بیرون می آورند و بومیانی را که میخواستند آن را بدزدند ناچار میکردند که از ترس جانشان بگریزند،[۱۷] ولی از تیرهای هندی که آن ور مرز پارسی زندگی میکنند آگاهی اندك دارد: او در بارهٔ هندیهایی شنیده است که هیچ جانداری را نمی کشند[۱۸] و همچنین از پنبه ی درختی ی شگفت آوری که دیگران از آن لباسهای خود را می‌بافند.[۱۹] ولی از تاکسیلا، شهر عمده ی هندوش، که داشت به تندی جای پیو کالا، پایتخت پیشین گندهاره، را میگرفت هیچ یادی نمیکند.

بابل

پس از آخرین شورشش، بابل به آسمور پیوسته شده وهویت خود را از دست داده بود. پرداخت آن به سیم بالاترین پرداخت درشاهنشاهی بود (۱۰۰۰ قنطار)، و «پیشکش» سرشکسته کنندهٔ آنها پادشاه پارس بود که آنهارا خواجه‌سرا میکردند. بارآوری خاکش و نزدیکی‌اش به شوش در روزگاری که باربری خوراك روی خشکی

۱۲ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۹۴؛ دفتر ۵، ۳.
۱۳ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۴.
۱۴ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۹۲.
۱۵ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۱۸۷.
۱۶ ـ همان کتاب ۸۶؛ دفتر ۸، ۱۱۳.
۱۷ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴ ـ ۵.
۱۸ ـ همان کتاب، ۱۰۰.
۱۹ ـ همان کتاب، ۱۰۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در فاصله‌های دراز تقریباً نا ممکن بود بردوش بابل بار خرد کننده ی فراهم کردن خواربار را برای دربار درچهار ماه سال گذاشته بود . هرودوت میگوید که در زمان او ، هنگامی که تریتانتخمس ، پسر ارتابازوس ، شهرب بود ، این شهرستان روزانه یك «ارتبه» سیم به او میداد . روستائیان نیز باید علوفه‌ی اسبهای جنگی، هشتصد نریان و شانزده هزار مادیان او را فراهم کنند ؛ چهار دیه بزرگ نیز برای دادن خوراك به سگهای هندی او از پرداختهای دیگر آزاد شده بودند .

هرودوت داستانی دارد که در روزگار پیشین بابلیها زنهای جوان را حراج میکردند و از پولی که ازحراج زیبارویان به دست می آمد برای زشت‌رویان ودوك فراهم می آوردند ؛ این داستان شاید اصل درستی نداشته باشد ، ولی این گفته‌ی او باید راست باشد که آن زمان بومیان بابل برای جلوگیری از این که دخترانشان رنج تجاوز بکشند و به شهرهای بیگانه کشانده شوند ، آنها را همچو روسپیان وقف پرستشگاهها میکردند ، زیرا از زمان گشوده شدن کشور به دست پارسیان مردم عامی چنان از سروران‌شان بدرفتاری دیده بودند که خانواده‌های آنها تباه شده بودند . [۴۰]

وارود و مصر

وارود ، که یك نسل پیش‌از بابل جدا شده بود و اکنون افزون برفلسطین‌ـ سوریه قبرس‌را نیز دربرداشت ، باج‌ثابتی به مبلغ ۳۵۰ قنطار می‌پرداخت . [۴۱] لیبیه، که سیرنه و برکه را دربرداشت ، بار دیگر به مصر پیوسته شده بود ، و باج این شهرستان گسترش‌یافته به ۷۰۰ قنطار برآورد شده بود ، که سود درآمد از اجاره‌ی ماهیگیری دریاچه‌ی موئریس و ۱۲۰،۰۰۰ پیمان غله‌ایرا که به پادگان پارسی در سپیددژ ممفیس ومزدورانی چون یهودیان الفانتین داده میشد باید به‌آن افزود . هر سه سال جشنهای مرز «پیشکش» خودرا می‌آوردند : دوخوئنیکه (پیمان) زر ناب،

۲۰ ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ .

۲۱ ـ در ۴۶۲ از بیل شونو ، فرماندار وارود می‌شنویم (کتاب نامبرده‌ی شتراسمایر ، شماره‌ی ۲۵) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دویست الوار آهنوس، پنج پسر، و بیست دندان فیل.

عربستان

عربستان، که دیرزمانی آن را همچون یك شهرستان باج‌پرداز رها کرده بودند، «پیشکش» سالیانه‌ی هزار قنطار کندر می‌آورد. هرودوت میگوید که مارهای بالدار و شبیه از درختان کندر نگهبانی میکنند و آنها را میتوان فقط با سوزاندن بخور دور راند. هر بدست آوردنش آسان است، ولی کیلا در دریاچه‌های پایاب میروید که جانوران شب‌پره‌مانندی آن را نگهبانی میکنند و با پوشاندن تن و چشم با پوست میتوان از آنها دوری گزید. دارچین (یك واژه‌ی فنیقی) ساقه‌ای ست که پرندگان بزرگ ــ رخ داستانهای بعد ــ به آشیانه‌های گلی بر صخره‌های بلند میبرند؛ عربها جنجه های بزرگ گوشت بیرون میگذارند که این پرنده‌ها ببرند، ولی سنگینی اینها آشیانه را می‌شکند و دارچینی که می افتد وردچیده میشود. لادن از ریش بز نر گرفته میشود. در نژاد گوسفند هست، یکی دنبه‌ای به پهنای هیژده گره دارد؛ دیگری دمش پنجاه و چهار گره درازی آن است؛ شبانان برای همراه بردن آنها دوچرخه زیر دمشان میگذارند.[۲۲]

از این داستان باقی رهسپاران، که چوی حقیقت در بر دارد ولی دادوستد ـ گران نبطی آنها را برای ترساندن بیگانگانی که شاید به بودن دادوستد پی‌برند ادویه‌ی خوشبو باعربستان جنوب غربی دردست آنها رشك می‌بردند، عمداً ورساخته بودند، اکنون به نوشته های بومی برمیگردیم. خط الفبائی در شبه‌جزیره‌ی سینا در سده‌ی هیژدهم آغاز شد وقتی که یکی از بومیان الفبای ناقص بدون وا که را که بیش از آن در مصر برای نامها وواژه های بیگانه درست شده بود برای زبان خودش به کار برد؛ نامهای بومی به این نشانهای «نگار نویسی» داده شد، و ارزش حرفی آنها براصل «آغاز واجی» معین شد.[۲۳] درحالی که صورتی که از آن الفبای خود ما بیرون آمده در فنیقیه پرورش یافت، صورت دیگری در سده‌ی هشتم در

۲۲ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۰۷ و پس از آن.

23. Cf. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 90 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عصیون جابر ؛ بندر سلیمان در دریای سرخ ؛ دیده میشود . تامیانه‌ی سده ششم مردم دیبان ، دردل بیابان عربستان شمالی ، برای گویش عربی شمالی خودشان این صورت خط پرورش یافته در سینارا برای دیوارنویسهای زخت خود به کار میبردند . یکی از این نوشته‌ها نام یك شاه دیبانی را به ما میدهد . [۴۴] یك مهر استوانه که در انا در میانه‌ی فرات درست پیش از آن که به بابل درآید پیدا شده دادوستد در این جهت و نیز تا بابل را درفرهنگ عربی نشان میدهد . [۴۵] یك مهره‌ی خزدوك با این نوشته‌ی دیبانی ، « اداد بزرگ است » ، « رابطه‌ی همانندی را با معمر نشان میدهد . [۴۶] چند دیوارنویس دیگر به دست آمده که بیشتر آنها از دیبان ، العلی کنونی ، ست . [۴۷]

کهن‌ترین صورت این خط که به نام ثمودی خوانده میشود ، به خط اصلی سینا حتی نزدیکتر است وفرض شده که از همان زمان است ، ونوشته های کوتاهی از آن نزدیك تمه یافت شده است . گروههای خانوادگی داریم ، مانند « نام او این فکیم است » ؛ « نشان او ، این فکیم » ؛ « به سمرفه ، او نامش را داده است » ؛ « یکفوریل نشانش را داده است . » این نوشته غیر منتظر است : « به بیاثر ، پسر گیلف ، او در رنج عشق است . » « به سعده ، او اینجا چادر زد » ، « رهمیل ، پسر بومرات ، در دیبان چادر زد » ، و « کاروان » گواه بر دادوستد بیابان است . [۴۸]

دیوارنویسهای دیگر پرتوی بر دین آنها می‌افکند . این نوشته : « نامیل ، پسر هفراز . الله بلند جایگاه است » مارا هزار سال پیش از محمد با خدای مسلمانان آشنا میسازد . در نام « سعده » نام « سلام » ، « سلم » ای که ازسنگ معروف تمه با آن آشنا هستیم ، گرامی داشته شده ؛ به او بالسخ داده شده : « سلم خدای بیتی ست » ،

24 - A. J. Janssen and R. Savignac, *Mission archéologique en Arabie* (1902 - 22), No. 138 (که ازاین پس با نشان *JS* یاد میشود).

25 - W. H. Ward, *Seal Cylinders of Western Asia* (1910), Figs. 768, 1207, 1211; D. H. Müller, *Epigraphische Denkmäler aus Arabien* ("Denkschriften der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften," Phil. - hist. Klasse, Vol. XXXVII [Wien, 1889]), Pl. V.

26 - M. S. R. Cohen, *Documents Sudarabiques* (1934), Nos. 34—35; روی مهری از سنگ گرانبها Müller, *op. cit.*, Pl. V, No. 20.

27 - H. Grimme, *OLZ*, XXXV (1932), 753 ff.; F. V. Winnett, *A Study of the Lihyanite and Thamudic Inscriptions* (1937), pp. 10—11, 49—50.

28 - *JS*, Nos. 557, 573, 376, 495, 561, 517, 513, 580.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«خدای پلیدی ست سلم.» شاید این همچشمی میان ایزدان تیرها دلیل این باشد که نامسل یافشاری دارد که الله بلند جایگاه است.[۲۹]

هرودوت میگوید که تنها یغان عربی اورو تالت و الیلت هستند، که نخستین آنها برابر دیونیسوس، و دومی افرودیت است. پرستندگان این بغها موی خود را می برند و دو طرف پیشانی را مانند بزغ میتراشند. یعنی که آنها می بندند، نگهداشتن اش بر دوستان و هم تیرهایشان بایسته است؛ یک شخص سوم، مانیجی، انگشت دوم را با سنگ تیزی می برد؛ با تکه‌ای از روپوش هر یک او خون را روی هفت سنگ که میان آنها نهاده شده می مالد، و آن دو بغ را درمیخواند.[۳۰]

پیش از پایان این سده، چنین به نظر می آید، شاهان لحیان جایگزین شاهان دیدان در خود دیدان شده بودند؛ چند نوشته از آنها، که به صورت کهنه‌تر خط نوشته شده، نیز در حجره نزدیک آنجا یافت شده است. نوشته‌های نموده از این نوع است: «عبد منات امین است؛ اورا خدایسا زندگی دراز و بخت خوش ببخشا»؛ «کارگران را فراوانی بخش»؛ «بیل سمین صخره را تقدیس کرده تا هیچ زدی از آن بالا نرود ــ از پاهیانی پرستار بانو»؛[۳۱] «نیران، پسر هدیرو، نام خود را در روزگار چشم، پسر شهر، وعید، فرمانبردار دیدان، کند»؛ زمان این نوشته نزدیک به واقع همین است، زیرا این همان چشم عرب، دشمن نحمیا ست.[۳۲]

شهرستانهای آسیای کهین

رضم خامس کیلیکیه، که بار دیگر زیر فرمانروایی یک «سپه نیس» بومی ست، دریاچی که می پرداخت دیده میشود. از ۵۰۰ قنطاری که گرد آورده شده، ۱۴۰ قنطار برای پرداخت نگهبانان سوار بومی در محل نگاهداشته میشد؛ یک «پیشکش» دیگر یک اسب سفید برای هر یک از ۳۶۰ روز سال بود. در هرز میان کیلیکیه و سوریه، یوسید یوم بود، که گفته میشد پدست امفیلوخوس، پسر امفیاراوس

29- *Ibid.*, Nos. 450, 519, 546, 548; cf. Winnett, *op. cit.*, pp. 18 ff., 50.

۳۰ ــ هرودوت، دفتر ۳، ۸.

31- *IS*, Nos. 8, 264, 319, 64; Winnett, *op. cit.*, pp. 11 ff.

32- *IS*, No. 349; کتاب نحمیا، ۲: ۱۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنیاد گذاشته شده ، و او یك ایزد محلی کیلیکی بود که در زمان کهن با ایزدان یونانی همسان شناخته شده بود .[۳۳]

کاپادوکیه و « سوریها » ی آن ـ همچنین ماریاندینیها ، پافلاگونیها ، و تراکیهای آسیا یا بیتینیها ـ با یونانیهای هلنیست درهم آمیخته ویکی شده بودند ؛ « یونیه‌ی دوم » پیشین نزد یونانیها عموماً به نام داسکلیوم شناخته میشد ، و این شهر تا ان بزرگ ۳۶۰ قنطار باج میپرداخت . خود یونیه نیز یونانیهای ماگنسی و ایولی ، و همچنین کاریها ، لیکیها ، میلیها ، و پامفیلی‌ها را در بر داشت ، که دیگر شهرستان کر کارا تشکیل نمیدادند . این واحد گسترش یافته‌ی کارگزاری میتوانست ۴۰۰ قنطار بپردازد ، درحالی که ۵۰۰ قنطار برای شهرستان ساردیس ، که اکنون افزون بر لیدیها ، نیز میسیها ، لاسونیها ، کابالیها ، وهیکنیها را در برداشت ، خیلی زیاد نبود .

از روی گفته‌ی هرودوت ، لیدیها ، کاریها ، کاونیها ، و میسیها همه به یك زبان سخن میگفتند ،[۳۴] ولی خطی که با آن مینوشتند درست یکسان نبود . از زمانی که یونانیها الفبای خودرا از فنیقیها گرفته بودند دیری نگذشت ، اقلا درمیانه‌ی سده‌ی هشتم ، که فریجیها به نوبه‌ی خود الفبارا از یونانیهای شرقی گرفتند ؛ میداس « زرین » دشمن سارگون آسوری ،[۳۵] نوشته‌ای در تیانا در کاپادوکیه و بر آرامگاهش در شهر میداس از خود باز گذاشته بود . چون زبان او هندواروپائی بود ، صداهای همانند باحرفهای همانند به آسانی بازنموده میشد . کمی دیرتر ، پامفیلیها یك صورت غربی الفبارا برای زبان قفقازی خود به عاریه گرفتند .[۳۶]

سه ملت قفقازی‌زبان دیگر از اصل دیگری پیروی کردند ؛ آنها حرفهایی را به عاریه گرفتند که تقریبا فراخور صداهای زبانشان بود ، ولی برای واکه‌های

۳۳ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۱ ؛ خلیج میریاندی ، هرودوت ، دفتر ۴ ، ۳۸ .

۳۴ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۱۷۱ـ۷۲ .

35- Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 221 ff., 422.

36- V. E. Gardthausen, "Kleinasiatische Alphabete," *PW*, XI (1921), 601—12; W. Brandenstein, " Kleinasiatische Ursprachen, " *PW*, Supplementband, VI, (1935), 165—81.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار و برای صداهای غنه یا واکه های غنه که زبانشان از آنها پربود حرفهای نازمای‌را سازگار کردند یا ازخود درآوردند. از اینها: نخستین زبانی که نوشته شده زبان کاریها بود، که بیشتر ازراه نامهای کندهی سربازان مزدور که درخاندان بیست وششم درمصر خدمت میکردند و از راه چند سکه و کتیبه‌های رسمی دیگر از بیشترین زمان هخامنشی باآن آشنا هستیم.

لیدیها الفبای بیست وشش حرفیشان‌را از رودس عاریه کردند یا با زبان خود سازگار ساختند؛ نوشته های کوتاه از گلدانها یا از ساختمانها از زمان شاهان بومی ست، ولی همه‌ی نوشته‌های درازتر از دوره‌ی هخامنشی ست. نوشته‌ای از ساردیس، که در زمان اردشیر دوم نوشته شده، به دو زبان است، آرامی و لیدی، و به خواندن زبان لیدی کمک میکند؛ ولی هنوز نمیتوان صریحا گفت که این نوشته‌ها آزادانه خوانده شده است.[۳۸] بیست وشه حرف زبان لیکی چیزهای مشترک بسیار با لیدی دارد، ولی فقط حرفهای آغازی نام پادشاهان و نقشهایی که از این حرفهای آغازی روی سکه‌ها درست کرده‌اند بکار رفتن این خط را به آن زودی نشان میدهد؛ نوشته‌های حقیقی‌را، که تاکنون صدوپنجاه تا ازآنها به دست آمده، باید از نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم یا از سده‌ی چهارم دانست.[۳۹]

همه‌ی این نوشته‌ها هنوز زیر بررسی هستند تا رمز خواندن آنها به دست بیاید. ارزش حرفهای این خطها را میتوان ازنوشته‌های کوتاه دو زبانی، یونانی و لیدی، یونانی و لیکی، یونانی و آرامی، یا از نوشته‌ی نامهای یونانی و ایرانی به‌آن خطها دریافت. این حرفها معنای چند واژه‌را معین میکنند واز این‌راه میتوان نگاهی

37- A. H. Sayce, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, IX (1893), 112 ff.; *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology*, XVII (1895), 39 ff.; F. Bork, *Archiv für Orientforschung*, VII (1931), 14 ff.; J. Friedrich, *Kleinasiatische Sprachdenkmäler* (1932), pp. 90 ff.; W. Brandenstein, "Karische Sprache," *PW*, Supplementband VI (1935), 140—46.

۳۸- اکنون این نوشته‌ها در کتاب زیر گردآوری شده است: W. H. Buckler, *Sardis*, Vol. VI, Part 2 (1916—24).

۳۹- در کتاب زیر گردآوری شده است: E. Kalinka, *Tituli Asiae Minoris*, Vol. I, *Tituli Lyciae lingua Lycia conscripti* (1901).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به ساختمان این زبان انداخت. با وجود شباهتهای فریبنده‌ای که به زبانهای هندواروپائی دارند، تقریبا یقین به نظر می‌رسد که با زبانهای قفقازی سروکار داریم، شاید از خویشان دور خلدی و ختی حقیقی. این از آنجا پیداست که صداهای غنه و واکه‌های غنه‌شده‌ی بسیار به کار رفته و همچنین از ارزش پاره‌ای از صداها که در فاصله‌ی میان دو صدا واقع شده‌اند پیداست که هنگام نوشتن نامهای بیگانه به این زبانها در گذشته بی‌پا بی، دیات، گش یا لگ به دشواری برخورد میکردند. این حقیقت باز هم روشنتر در دستور زبان دیده میشود، اگر بتوان آنرا دستور زبان خواند، چون صرف به مفهوم ما در آن نیست، زیرا جنس در آن نیست بلکه میان جاندار و بیجان فرق گذاشته میشود، و در زمانواژه‌ی آن فرقهایی باز شناخته و نشان داده میشود که با وجه و زمانی که ما با آن آشنا هستیم فرق دارد.[40]

هرودوت برخی از ویژگیهای کاریها را، که از این گروه ملتها هستند، ذکر میکند. آنها به این شهرت داشتند که سرکرده‌ی و خودگذرانی عمده‌شان در بزمهای میگساری بود که مردان، زنان، و بچه‌ها در گروه های جداگانه برگزار میکردند. یک آئین شگفت‌آوری نیز داشتند که با سلاح و ساز و برگ کامل دیشهای بیگانه‌را بیرون میکردند، و هوا را با شمشیرشان میزدند تا بفان بیگانه را از مرزهای خود دور برانند.[41]

باجهای ویرانگر

از شهرستانها نهری از سیم بیوسته به مرکز روان بود، که هرودوت آنرا ۹،۸۸۰ قنطار اوبوئی به شمار آورده، که فرض میشود هرودوت آنرا از ۷،۶۰۰ قنطار بابلی به این مبلغ تبدیل کرده است. اگر نسبت زر را به سیم چنان که هرودوت گفته سیزده به یک بگیریم، گرد زر که از هند می‌آوردند ۶۸۰؛ قنطار اوبوئی

40. A. Torp, *Lykische Beiträge* (1898–1901); T. Kluge, *Die Lykische Inschriften* (1910); F. Bork, *Skizze des Likischen* (1926); G. Deeters, «Lykia,» *PW*, XXVI, 2282 ff.

۴۱ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۲.

۴۲ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۵؛ دستنویسها ۹،۵۴۰ دارند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میشود، که جمع کل را به ۱۴۶۵۰ میرساند. تفسیرهای اخیر خود ما در ارزش زر به اشکالات تفسیرهای پلستانی افزوده میشود و حساب کردن آن مبلغ را به پول کنونی ناممکن میسازد، ولی اگر آن را بیرامون بیست ملیون دلار بگیریم، و ارزش خرید آن را چند برابر بیشتر؛ میتوانیم تصوری از ثروت پادشاه پارسی به دست آوریم. فقط اندکی ازاین مبلغ گزاف را هرگز به شهرستانها باز میگردانیدند. رسم بود که این زر و سیم را میگداختند و آن را در جرمهایی میریختند، و سپس آنها را می‌شکستند و شمشها را انبار میکردند. فقط یك قسمت کوچکی از آن را سکه میزدند، و آنرا هم معمولا برای خریدن سربازهای بیگانه یا سیاستمداران یونانی به کار می‌بردند. این‌سان، با وجود کانهای این فلزهای گرانبها که بتازگی در آنها کار میکردند، این فلزها بهتندی رو به خشك‌شدن میرفت؛ سندهای بابلی گواه شده‌بود، زر و سیم شاهنشاهی بهتندی رو به خشك‌شدن میرفت؛ سندهای بابلی گواه روشنی بر کاهش یکباره‌ی فلزهای گرانبها هست. تا زمانی، اعتبار، ادامه‌ی سوداگری را ممکن میساخت، ولی خواستار شدن احقانه‌ی خود سیم در پرداخت باجها شمار روزافزونی از ملکداران را به دامان وامدهندگان نابکار انداخت، که در برابر گروگان پول میدادند ـ و آن گروگان یکباره بودن واقعی کشتزارها و بردگان بود، که این‌سان خدمتگزاری آنها تا آزاد شدن نامحتمل گروگان از دست میرفت. همچنان که پول سکه دربی انباشته شدن آن در دست وامدهندگان کمیاب میشد، اعتبار تزلزل را افزایش میداد، و به تندی قیمتهای بالارونده وضع را تحمل‌ناپذیرتر میساخت.

دگرگونیهای تند و کارگر که به دست خشایارشا روان میگشت و از چند سندی که پس از ویران شدن بابل در آنجا باز مانده است بطور محوی پیداست، با شدت بیشتری در سندهایی از دوره‌ی پادشاهی اردشیر که شمار آنها کمی بیشتر است دیده میشود. برای نخستین بار، بخش بزرگی از زمینهایی که طبق رسم ملکداری شاروندان نگاهداشته میشد در دست پارسیان افتاده است، هرچندگاهی از «سهمی» که هنوز مال‌داردهی پیشین ملك است میشنویم. هیأت وچرگران رو به این میرود که بیشترینه‌شان از پارسیان باشد. بابوران تازه به شمار بسیار پیدا میشوند (عموما با عنوانهای پارسی)، و کارمندان آنها نامهای پارسی دارند (گرچه پدران آنها

PDF.tarikhema.org

ممکن است نامهای بابلی درست داشته باشند)، ولی چه بسا از کارمندان زیردست که از برده‌گان‌اند. بابل براستی چندین زبانی شده، چون نامهای ایرانی، مصری، آرامی، دعبری معمول شده است. طبیعتاً، نخستین علاقه‌ی ما به کوچنشین بزرگ یهودی‌ست، ولی گروههای نژادی دیگر در «سرای تبریان»، «در «سرای کمبریان»، و سراهای دیگر مانند کار شده‌اند. ولی مهمترین تغییر بستن باجهای تازه به دست پایوران نوین است. در تخت جمشید نمایش رژه‌ی ملتهای زیردست را دیدیم که پیشکشهای خود را برای جشن سال نو نزد داریوش و خشایارشا می‌آوردند. سندهای بابلی پشت این صحنه را نشان میدهند. «پیشکش برای سرای شاه» همچو چیزی که باید انتظارش را داشت به باجهای کمرشکن دیگر افزوده گشته و بدون یادآوری دیگری در جمع کل گنجانده شده است. میتوانیم به بینیم که ملکداران برای دادن باج و «پیشکش» از وام دهندگان زالوصفت همچو خانواده‌ی موراشو در نیپور، که از پیش آمد، دفترهای آنها را در دست داریم، پول به نرخ صدی چهل در سال (دوبرابر صدی بیست میزان از زمان حمورابی) وام میگیرند. درعین حال، زمینهایی که گرو گذاشته شده بود به دست وام‌دهندگان نابکار کشت میشد و سود آنرا می‌بردند تا آن که بکلی از دست دارندگان اصلی بیرون میرفت. زمانی که در اثر فروگذاری از پرداخت باج کشتزارهای دیگری به دولت برگردانده میشد، پایوران رشوه‌خوار آنها را به همین وام‌دهندگان تبهکار اجاره میدادند! ملکداران پارسی هم وضعشان بهتر از بومیها نبود و از این باجهای خانه‌ویران‌کن معاف نبودند. نتیجه‌ی ناگزیر آن این بود که سراسر این دوره با داستان شورشهای مردمان زیردست متعدد پر شده است.

راههای شاهنشاهی

تا زمانی شهرستانهای ناخرسند را به زور سپاه و کارگزاری‌ای که هنوز کارآمد بود زیر فشار نگاه می‌داشتند. یکی از مؤثرترین وسیله‌ها در این دستگاه زیر فشار- گذاشتن قسمت آگاهی بود - که پارسیان «انگریثون» (انگلیون) میخواندند - که به وسیله‌ی آن خبرها را در سراسر شاهنشاهی تند میرساندند. هر یکی یک

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز سواره میرفت؛ در ایستگاهی که شامگاهان به آن میرسید یك اسب دیگر با جانشین او آماده بود. روز و شب، بدون توجه به وضع هوا، پریدها پایتخت را با دورترین بخشهای شاهنشاهی در تماس نگاه میداشتند.[۴۳]

آنها از جاده‌های کوبیده‌ی پررفت‌وآمد میرفتند ــ گواین که بزور میتوان آنها را جاده نامید، زیرا در حالی که اسوریان، اقلا نزدیك شهرها، جاده‌های سنگ‌فرش با میل‌سنگ داشتند،[۴۴] هیچ نشانی نیست که پارسیان از این حیث هم از آنها پیروی کرده بودند همچنان که در به همنویسی میان بابیوران شهرستانها با دربار از آنها تقلید نموده بودند. از یك سند رسمی دیگری هرودوت برای ما «راه شاهانه» را وصف میکند، که از راهزنان پاك بود و ماندنگاههای خوب برای شب (کاتالیسیس) و ایستگاههای برید برای اسبهای تازه‌نفس داشت. مانند راهنماهای همانند در جاده‌ی جنوبی‌تر به شرق، که کسنوفون برای «انابیسیس» خود به کار برد و بدبختانه برای «کاتابیسیس» اش نداشت، مانند «ایستگاه‌های پارتی» ایسیدور خاراکسی و «اشی‌نرایا»ی رومی در زمانهای بعد، فاصله‌ها به «ستاموئی»، «ایستگاه منزل»، و نیز به پرسنگی، از یك ایستگاه برید تا ایستگاه دیگر داده شده است. هرودوت پرسنگ را به ۳۰ «میدان»، یا $۲\frac{۱}{۲}$ میل، برآورد میکند؛ درواقع، مانند فرسخ کنونی، آن مسافتی است که پیاده در یك ساعت میرود. برآورد او از یك روز سفر مسانگین، ۱۵۰ میدان یا اندکی کمتر از ۱۹ میل، شاید زیاد گزافگویی نباشد.

از سارديس، با راهش به کرانه‌ی اژه، جاده‌ای به درازی ۲۰ «میدان»، یا $۹۰\frac{۱}{۲}$ پرسنگ (۲۳۶ میل)، از میان لیدیه و فریجیه به رود هالیس میرفت، که بسیار نزدیك به مسافت واقعی آن است. بیش از آن که از رودخانه بگذرند، تنگه‌ای بود که از یك دژ استوار نگهبانی میشد. ظاهراً پل[۴۵] پیشین آن را متروك گذاشته بودند. از هالیس این جاده از میان کاپادوکیه با یك دور بزرگ میگذشت، که گواه

۴۳ ــ همان کتاب، دفتر ۸، ۹۸؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۶، ۱۷-۱۸.

44 - Olmstead, *History of Assyria*, pp. 271, 334, 550.

۴۵ ــ هرودوت، دفتر ۱، ۷۵.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

براین حقیقت تاریخی ست که زمانی مرکز جاده پایتخت خشیها بوده ، و آنگاه به مرز کیلیکیه میرسید ، که آنجا دو تنگه از دو دژ نگهبانی میشد . این به طور درشتی « دروازه‌های کیلیکی » را وصف میکند ، ولی مسافت بیموده ـ ۲۸۰ « میدان » ، ۱۰۴ پرسنگ ، ۲۶۰ میل ـ ناممکن است . در این بخش روی زمین دشواریهای بیشتری از بخش بیشی نیست ، ولی مسافت واقعی فقط نصف آن است . از روی گفته‌ی هرودوت ، این جاده سپس به درازی فقط سه میدان ، ۱۵ ½ پرسنگ ، ۳۸ میل ، از میان کیلیکیه میگذشت ـ که این مسافت درست به اندازه‌ی مسافتی که از میان دشت آسان گذر از دروازه‌های کیلیکی به دروازه‌های اماتوس است نبود .

آنگاه باید انتظار داشته باشیم که از میان سوریه‌ی شمالی و بین‌النهرین این راه را ادامه دهیم ، ولی بجای آن از مرز کیلیکیه و ارمنستان از فرات میگذریم . این ناممکن است ، زیرا کیلیکیه هرگز تا فرات استیلا نبود ، و بوسیله‌ی تمام کوهستان انتی‌توروس از آن جدا میشد . ولی اکنون درمی‌یابیم که چه پیش آمده . هرودوت از پیرامون جایگاه شهر مازاکا ، که بعدها قیصریه‌ی کاپادوکی خوانده میشد ، از راه دیگری رفته که از این جاده جدا میشد و به جاده‌ی جنوبی میرفت که کورش کهتر این جاده را برای رسیدن به دروازه‌های اماتوس پیش گرفته بود . سپس هرودوت به جاده‌ی اصلی که آن ور ملیتنه از فرات میگذشت برگشته بود ؛ این سرهم کردن این دو جاده است که مسافت دراز ۲۶۰ میل را میدهد . [۴۶]

جاده‌ی شاهانه از گوشه‌ی جنوب غربی ارمنستان فقط به مسافت ۱۵ میدان ، ۵۶ ½ پرسنگ ، میگذشت که به الازیر ـ هاریوت برسد ، و آنگاه بسوی جنوب از میان دو گردنه‌ی بلند از میان رشته کوه هانیع ، با چشم‌انداز زیبائی از دریاچه‌ی گلجیك که گرد آن را برف فرا گرفته ، میگذشت . دژ نامبرده شاید همان دژی ست که در گردنه‌ی اصلی برپا بوده است .

پس از آن ، مسافت دراز ۳۶ میدان ، ۱۳۷ پرسنگ ، از میان ماتینه است . از

۴۶ ـ این گونه سرهم کردن دو جاده‌ی جایگزین هم را با یکدیگر چیزی ست که در راهنماهای زمانهای دیرتر نیز به آن برمیخوریم .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهار رودخانه باید باقایق گذشت، که سه‌تای نخست آنها «دجله» نام دارد. یکی از آنها، دجله‌ی غربی، ازارمنستان می‌آید، که ازیك آبراهه‌ی زیرصخره‌ای بیرون می‌آید وازرشته کوه مانع ازمیان یك چشم‌انداز وحشی به امیدیا. دیاربکر میگذرد، وآنجا جاده از رودخانه رد میشود. ازاینجا جاده کرانه‌ی شمالی را دنبال میکند تا بپوستگاه دجله‌ی غربی با شاخه‌ی شرقی که سرچشمه‌اش در ماتینه درجنوب غربی دریاچه‌ی وان است. «دجله»ی سوم زاب بالاست، که آب فراوانش را یك رهسپار شتابنده به آسانی میتواند از روی اشتباه یك شاخه‌ی دیگر دجله بگیرد؛ ازاین‌نهر در اربلا که زمانی پایتخت اسور بود گذر میکردند. رودخانه‌ی بعدی که از آن میگذشتند گیندس (دیاله) بود؛ سپس سفری از میان سرزمین کاشی (۱۱ میدان، ۴۲ ½ پرسنگ) رهسپار را به رود کوامپس و شوش با کاخ تابستانی‌اش میرساند.[۴۷]

دراین نقطه هرودوت شرح جاده را به پایان میرساند. درزمان دیرتر کتسیاس سراسر جاده‌ی شرقی ـ غربی را از افسوس تا بلخ و هند شرح داده،[۴۸] ولی این شرح از میان رفته است. کسنوفون شاخه‌ی مهم جنوبی را شرح میدهد که جنوب شرقی ازمیان آسیای کهین میگذشت، به کیلیکیه سرازیر میشد و سوریه شمالی را میان‌بر میکرد؛ سپس از کنار فرات بایین میرفت تا بابل وازمیان دشت به شوش میرسید.[۴۹] اگر به این جاده‌ی آخری امتداد جنوبی جاده‌ی بزرگ شرق باستانی را از میان سوریه و فلسطین به مصر بیفزاییم،[۵۰] شاهراههای شاهنشاهی پارسی را، که همان اندازه برای دادوستد مهم بود که برای حکومت، دنبال کرده‌ایم.

۴۷ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۵۲ ـ ۵۳.
۴۸ ـ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌ی ۹۴.
۴۹ ـ کسنوفون، اناباسیس، دفتر ۱.
50 - Olmstead, *History of Palestine and Syria*, pp. 43 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و دوم

پیروزی از راه تدبیر

کیمون و پریکلس در آتن

از زمان پیروزی بزرگ در اوریمدون ، کیمون همچو راهنمای سیاست آتن شناخته شده بود . زمانی که بردگان سپارتی شوریدند ، او آتنیها را واداشت که طبق شروط هم پیمانی جنگی که در پلاتیه تشکیل شده بود سپاهیانی به یاری سپارت بفرستند ، زیرا به نظر او با وجود اتحادیه‌ی دلوس ، که به کمک خود او سازمان یافته بود ، هنوز اتحادیه‌ی هلنی وجود داشت . ولی کسان دیگری در سپارت بودند که طرز دیگری فکر میکردند ؛ کمک پیشنهاد شده‌ی آتن بطور توهین‌آمیزی رد شد ، و سربازان آتنی را بهمین خود پس فرستادند . با این وضع آشکار بود که بی‌اطمینانی روز افزون میان سپارت و آتن به جای باریکی خواهد کشید . میشد دلیل آورد که سپارت خودش هم پیمانی جنگی را واخوانده است ؛ در ۴۶۲ هم پیمانیهای تازه‌ای با تسالی و با آرگوس به وجود آمده بود ، که هر دو آنها هنگام جنگ با «بربریها» به بیطرفی طرفدار پارسیان شناخته شده بودند .

نفوذ کیمون ، که هنوز به سیاست دوستانه‌اش نسبت به سپارت چسبیده بود ، کاهش یافت ، و محافظه کاران زیر رهبری او تسلط خودرا از دست دادند . افیالتس دموکراتها را به قدرت رسانید . با پیروزی آنها کیمون در بهار ۴۶۱ ؛ به تبعید رفت . ولی معنایش این نبود که آتن آماده شده بود که به طرز فکر دموکراتیک که دست

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدست رسیده بود و آن دوستی با شاهنشاهی « بربری » بود بر گردد .

پریکلس که در سیاست درون میهن دموکرات بود ، در دل خود هم بزرگ منش و هم‌خواهان فرمانروائی بر کشورهای دیگر بود . اگر دراصول این طور نبود ، درواقع اتحادیه‌ی دلوس درهمان زمان هم به صورت شاهنشاهی آتنی درآمده بود ، و آتن نخستین کوشش یکی از « هم پیمانان » را برای جدا شدن به سختی فرونشانده بود . پریکلس از این بیم داشت که مبادا اردشیر برای بازیافتن شهرهای یونانی در آسیا که اکنون بدآتن باج میپرداختند کوششی بکند ، زیرا پارسیان از دست رفتن این شهرها را هرگز رسماً نشناخته بودند .

در دوره‌ی کوتاه رهبری افیالتس ، یك ناوگان آتنی به فرماندهی خود او در جستجوی بیهوده برای ناوگان بزرگ پارسی بسوی شرق دریا نوردیده بود ، و پریکلس نیز از او پیروی کرد . بنابراین جنگ برضد « بربری » ازسر گرفته شد ، واز این راه دلیلی برای درست بودن هدف اصلی اتحادیه‌ی دلوس نشان داده شد . با اینهمه ، برای این رهبر بزرگ دموکرات خطای سختی بود که به مخالفت با سیاست کهن دموکراتها ادامه دهد . به یقین ، اگر واقعاً یك « جنبش یا هدف یونانی » وجود داشت ، میشد نشان داد که اتحادیه‌ی دلوس ، با هر نابایستگی و کاستی که داشت ، یگانه پارسنگ ممکن مؤثر دربرابر کشورگشائی پارسیان بود . ولی هنگامی که باجهای سنگین دریی خود یك شور رجوئی بسوی میهن پرستی همراه می‌آورد که شورشهای تازه‌ای را در سراسر شاهنشاهی پی می انگیخت ، میهن پرستی یونانی محدود به شهر ـ خداگیهای فردی باز ماند . حتی دراین حدود هم ، وفاداری بیشتر نسبت به حزب حس میشد تا نسبت به شهر ، بویژه زمانی که دسته‌ی مخالف سر کار بود . در این زمان مردم آتن همه ناخرسند بودند ، دشمنان آتن همیشه میتوانستند فریاد جنگی ظاهر بسندند « آزادی » را برآورند ، که در عمل معنای آن فقط آزادی شهر ـ خداگی زیر رهبری ضد دموکراتیك ضد آتنی بود . چنین وضعی درست متناسب سیاست پارسیان بود که مانند همیشه از بقایای زر پارسی برخوردار بود .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شورش در مصر

اکنون که مذاکرات در شوش به جایی نرسیده بود، پریکلس ناوگانی از صدفروند کشتی فراهم آورد و در نظر داشت با تاخت آوردن به قبرس جنگ را از سر بگیرد. پیش از آن که راه دریا پیش بگیرند، فرصت بهتری برای نگران و پریشان ساختن پارس به دست آمد. اینهرو یا اینارووس، پسر پسامتیکوس و بنابراین گویا از خاندان کهن سایته، از ماریه بالای فاروس یک پادشاهی نالسترواری را برلیبیها در دست داشت. کمی پس از کشتیهای که در وادی حمامات از پادشاهی اردشیر تاریخ‌گذاری شده،[1] خبر شورش باکتریه (بلخ) رسید. به یاری یک مدعی دیگری به نام امیرتیوس، که او هم از سائیس بود،[2] اینارووس پاجداران مقدور را بیرون راند، سربازان مزدور گرد آورد، و بزودی سراسر مصر در شورش بود. اینارووس کمک از آتن درخواست کمک کرد (۴۶۰).

هم‌پیمانی با مصر یک راه فراهم کردن غله در پیش میگذاشت که زیر خطرهای یک سفر دراز از روسیه‌ی جنوبی از میان هلسپنت خطرناک نمی افتاد. بنابراین کشتیهایی که برای عملیات در قبرس آماده شده بود برای یاری به شورشیان بمصر روانه شد. شهرب هخامنش در یک زدوخورد بی باکانه‌ای از ردی نومیدی در پایرمیس هلاک شد، وجسد اورا به‌تمسخر‌ه‌ی نیشدار برای برادرزاده‌اش شاه فرستادند. ممفیس بدون دشواری گرفته شد ـ همه‌اش مگر «دیوار سفید»، که در دست پارسیان و یومیان وفادار ماند (۴۵۹).[3]

هنگام این شورش یکی از مزدوران یهودی در الفانتین خودرا تسا گزیر دید که وامی بگیرد. چون یومیان از این یهودیها خوششان نمی آمد، شرطهای وام

1 – J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), No. 89.

۲ ـ امیرتیوس دوم شاه سائیس گویا نوه‌ی او باشد.

۳ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۲، ۱۵؛ دفتر ۷، ۷؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۰۴؛ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌ی ۶۳؛ افلاطون، منکسنوس، ۲۴۱ ه؛ دیودوروس، دفتر ۱۱، ۷۱، ۳؛ ویس از آن، ۷۴، ۱؛ ویس از آن، پلوتارخ، آرتوکسرکس، ۲۰، ۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخت بود. هر ماهه بهره‌ی افزون از اندازه‌ی عادی آن بایستی یکراست از خزانه از ماهیانه‌ی وام گیرنده داده شود؛ اگر سر موقع پرداخت نشود، بهره بایستی به وام افزوده گردد. تنها گذشتی که کرده بودند این بود که برای تمام بهره‌ها و پرداختهای از اصل وام رسیدی نوشته شود. به نشان آزادی نوین مصر، پول دیگر به سنگ شاه داده نمیشد، بلکه به وزن بنا پرداخت میگردید؛ کاهش ارزش شهروالـ یك شکل در ده یا دو برابر مقدار معمول فلز ارزانبها که در سکه زدن روا بود ـ یك گواه ناخوش آیندی از پایه‌ی ناسالم مالی دولت نوین خورشی بود.[۴]

کار عزرا در یهودا

به شورش مصر یك دستبرد آتشی به قضیه افزوده شد.[۵] در یهودا یك پیغمبر گمنامی که او را ملاکی میخوانیم از «روز خداوند» که می آید سخن میگفت، و با آن مردم را به شورش آشکارا فرا میخواند.[۶] به این ترتیب توجه به وضع بحرانی یهودا کشانده شده. در همین زمان، عزرا یك طرح سازمان نوین برای یهودیها به دربار فراز برد که در نظر اردشیر بسیار جالب میشمود.

در پایگاه رسمی دینی، عزرا یك پایه‌ی دوگانه داشت. او پریستار دین، رهبر بازشناخته‌ی دینی مردمش، یهودیان بابل، بنای «سرکرده‌ی اسیران» در زمانهای بعد، بود؛ او نیز دبیر داد خداوند آسمان، یا به زبان امروزی ها، وزیر امور یهودیان بود که برای جامعه‌ی خود به شاه پاسخگو بود.[۷] گرچه او دلبستگی به درست کردن یك کوچ‌نشین واقعی در اورشلیم ضعیف داشت، ولی آرزوی اصلی او شناساندن داد (تورات) اصلی موسی، چنان که در یك دادنامه‌ی نوین درج شده بود، به یهودیهای فلسطینی بود که هنوز از آن آگاهی نداشتند.

یهودیهای بابل اغلب از شاروندان ثروتمند آنجا بودند. در برابر بومیان به آنها میشد در وفاداری اطمینان کرد. برخی از آنها در پایه‌های کهین کارگزاری

4 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. II.

5 - *IO*, I, 433 (029).

6 - Cf. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 561 ff.

7 - H.H. Schaeder, *Esra der Schreiber* (1930), pp. 39 ff.; کتاب عزرا ۷ : ۱۲

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند. پارسیان به دینهای دسته‌های گوناگون نژادی رواداری داشتند ولی یافشاری داشتند که کیش آنها زیر فرمان رهبری مسئول سازمان درستی داشته باشد واین که دین هرگز رویوشی برای نقشه‌های شورش نباشد. سرکار جامه‌ی یهودی در بابل مامور کارگزاری دادنامه‌ی نوین خود بود، واین بر معنا بود که بآن عنوان «داته» مانند «داد» شاه داده بودند؛ انتظار میرفت که او همچنان که به دادنامه‌ای که دستور دین یهودی در آن داده شده وفادار است به دادنامه‌ی شاه نیز که قدرت خود را مدیون آن بود وفادار بماند.

بعنوان یک پایور دولتی، به عزرا هزینه‌هایی بیش از معمول داده شده بود:

از اردشیر، شاهنشاه، به عزرای پریستار، دبیر داد خداوند آسمان، آرامش کامل. [و اکنون به مطلب.] فرمان میدهم که هر کدام از مردم اسرائیل و پریستارانشان و لاویان ایشان که در پادشاهی من هستند و بخواهند همراه تو به اورشلیم بروند، بروند، زیرا تورا شاه و هفت اندرز گر او فرستادند تا در باره‌ی یهودا و اورشلیم از روی داد خدایت که در دست توست به جستجو پردازی، و سیم و زری را که شاه و اندرزگران او برای خدای اسرائیل که خانه‌اش در اورشلیم است براتگزاری کرده‌اند، و همه سیم و زری را که در شهرستان بابل بیابی، با براتهای رایگان مردم و پریستاران که برای خانه‌ی خدایشان که در اورشلیم است داده‌اند، ببری. بالین بول گاوها، گوسفندها، و برمها (بیك از روی آیین) با دقت بخر، با براتهای آردی و براتهای آیکین آنها، وآنها را بر آدریان خانه‌ی خدای خودتان که در اورشلیم است بگذران. و با بازمانده‌ی سیم و زر آن چه که به نظر تو و برادرانت از روی دستور خدایتان درست آید آنچنان کن. همچنین آونیهایی را که برای آیین خانه‌ی خدایتان داده شده، به پیشگاه خدای اورشلیم فراز بر. و هرچه دیگر که در خانه‌ی خدایت به آن نیاز است، که بایستی پیشکش کنی، آن را از گنجینه‌ی شاه بده. و من اردشیر شاه، به همه‌ی گنجوران ورارود فرمان میدهم که هرچه عزرای پریستار، دبیر داد خدای آسمان، از شما بخواهد، باید با دقت کرده شود تا یکصد قنطار سیم و تا یکصد کر گندم و یکصد بت می و تا یکصد بت روغن، و نمك هرچه بخواهد. هرچه خدای آسمان فرموده، درست همان برای خانه‌ی خدای آسمان کرده شود، زیرا چرا بر پادشاهی پادشاه و پسرانش خشم فرود آید؟

همچنین بشما دستور میدهیم که بر پریستاران، لاویان، و پیشکران این خانه‌ی خدا، نهادن باج به پول، و خراج به جنس، و باج راهداری [گمرك تازه‌ای که پیوسته درسنده‌های همزمان در بابل از آن یاد شده] روا نیست. و تو ای عزرا، از روی خرد خدایت [دادنامه]، که در دست توست، دادوران و وچرگران بگمار تا بر مردم ورارود دادوری کنند، بر آنهایی که داد خدای تورا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌شناسند، و آنهایی را که نمی‌دانند بیاموزند. و هر که داد خدای تورا، و همچنین داد شاه را، به کار نبندد، وجر بر او با دقت روان گردد، خواه مرگ یا دوررانده‌شدن یا بازداشت مال یا زندان.»[۸]

پس از نقل کردن این فرمان به زبان اصلی آرامی آن، عزرا برای بیان کردن احساسات خود به عبری مقدس برمیگردد: «آفرین بر خداوند خدای پدران ما باد، که این را در دل پادشاه نهاده است که خانه‌ی خداوند را که در اورشلیم است باشکوه گرداند، و مرا در پیشگاه پادشاه و اندرز گران او و همه مهستان توانای پادشاه نیکیها بخشایش کرده.» با توانایی‌ای که خدایش به او داده، عزرا به گفتار خود چنین ادامه میدهد: «او مردان برجسته‌ی جامعه‌ی یهودی را گرد آورد که همراه او به این سفر بروند. آنها در کنار رود اهوا گرد آمدند و آنجا سه روز چادر زدند؛ از لاویها کسی آنجا نبود و نمایندگان آنها بایستی از کاسفیه (نخستین بار است که از کاسیفون، تیسفون، پایتخت بعدی یاد میشود) فرا خوانده شوند. عزرا به همراهان خود گفت که روزه بدارند و از خدای خود بخواهند که سفر به کامیابی بگذرد؛ عزرا از روی سادگی بیان میکند: «شرم داشتم که از پادشاه سربازان و سواران بخواهم که ما را در برابر دشمنان در راه یاری دهند، زیرا به پادشاه گفته بودیم: دست خدای ما بر سر همه‌ی آنهایی است که او را برای نیکی بجویند، لیکن نیرو و خشم او بر همه‌ی آنهایی است که او را رها کنند.»[۹]

دوازدهم آوریل ۴۵۸ این دسته که میان راه به شمار آن افزوده شده بود از بهر اهوا به راه افتادند. دست خدایشان براستی بر سر آنها بود، و آنها را از دشمن و راهزن رهانید. این سفر خسته کننده در چهارم اوت به پایان رسید.[۱۰] و چهار روز پس از آن عزرا، چنان که شایسته‌ی یک کار گزار کوشا بود، زر، سیم، و آوندها را وزن کرد و به دست یک پریستار محلی سپرد.[۱۱]

در دوم اکتبر عزرا برای پیش نهادن دادنامه‌ی نوین آماده بود. طبیعتاً، این

۸ ـ کتاب عزرا ۷ : ۱۲ ـ ۲۶.

۹ ـ عزرا ۷ : ۲۷ ـ ۲۸ ؛ ۸ : ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۱ ـ ۲۳.

۱۰ ـ عزرا ۷ : ۹ ؛ ۸ : ۳۱ ـ ۳۲.

۱۱ ـ عزرا ۸ : ۳۱ ـ ۳۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دادنامه به عبری باستانی نوشته شده بود ؛ زیرا همه‌ی دستورهای مقدس اکنون به قانونگذار بزرگ موسی نسبت داده میشد ؛ و به همین اندازه هم طبیعی بود که بیشتر شنوندگان عزرا آن را درست نمی فهمیدند ، زیرا آنها به آرامی زبان روز سخن میگفتند . بنابراین ، از همان نخستین بار که یهودیهای فلسطینی را با دادنامه‌ی نوین آشنا ساختند رسم شد که گزارشی از آن به زبان روزانه‌ی زادگاهی داده شود . سخنان « اصلی » موسی ناچار به زبان مقدس از روی نوشته « خوانده » میشد ، ولی گزارش آن « گفته » میشد ، و میتوانیم یقین داشته باشیم که از همان آغاز یك نسخه‌ی نوشته‌ی آرامی برای کمك به ترجمانان و همچو پایندانی برای درست بودن گزارش فراهم شده بود .[۱۲]

روز پس از روز ، خواندن و گزارش دادنامه ادامه یافت تا کار به انجام رسید . کار بزرگ عزرا انجام یافته بود ، و دادنامه‌ی موسی از آن پس چون نامه‌ای که بایسته‌ی باور کردن و فرمان بردن است پذیرفته گشت . در باره‌ی نفوذ آن سخن نیست گزافگویی کرد . هر حدسی که درباره‌ی سازنده و نویسنده‌ی این دادنامه زده شود ، که در واقع دستهای بسیاری در طول سده‌ها در فراهم آوردن آن سهمی داشته‌اند ، عزرا بحق بنیادگذار دوم دین یهودی شناخته شده که فقط پایین تر از خود موسی ست . او در جلوگیری دائم از فعالیتهای پیغمبران ، که رؤیای آنها از یك پادشاهی ملی آینده بارها به خاطرشان برمیگشت ، کامیاب نشد ، ولی او راه را برای یگانه سیاست امن برای رستگاری یهودیگری نشان داد ــ و آن راه ترك کردن امیدهای میهن پرستانه ، سازش با فرمانروایی سیاسی بیگانگان ، وفاداری به نیرویی که سرکار است ، و پذیرفتن کامل مقام یگانه‌ی یهودی همچو نگاهبان قانون اخلاقی خدا بود . خوشبختانه برای جهان ، نسلها یکی پس از دیگری از اصول راهنمای او پیروی کردهاند : آن اقلیت واکنشی که گاهی پرچم ملیت جداگانه را بلند می‌کند فقط به اندوه و پریشانی یهودیهای دیگر افزوده است .

کار بزرگ عزرا ، آوردن داد ، به انجام رسید . فقط بکار بستن و روان گردانیدن

۱۲ ــ نحمیاه ، باب هشتم ، بویژه آیه‌ی ۸ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جزئیات آن باز ماند. از اصلاحاتی که به آنها نیاز بود، از همه بایسته‌تر و فوری‌تر ورانداختن زناشوئیهای آمیخته بود، که در همه‌ی سده‌ها خطر بالقوه‌ی بزرگی به دین یهودی بود. «در آمیختن تخمه‌ی مقدس با دختران امتهای سرزمین» در جامعه‌ای که بیشتر پیشه‌ی آن مرد بود بخشودنی بود، ولی این که طبقه‌های بالا بیشتر در این امر گناهکار باشند بخشودنی نبود. فرمانی بیرون داده شد که مردم در اورشلیم گرد آیند؛ سزای غیبت ضبط مال و بیرون راندن از جامعه بود. این انجمن در ۱۹ دسامبر ۴۵۸ زیر باران گرد آمد، و اصل طلاق دادن زنهای بیگانه پذیرفته شد؛ بررسی هر مورد جداگانه به تفصیل در ۳۰ دسامبر آغاز شد و در ۲۷ مارس ۴۵۷ پایان یافت.[۱۳]

عزرا آنگاه به بابل بازگشت، و در روایت آمده که او آنجا مرد و از آرامگاهی که به او نسبت داده شده هنوز میشود دیدن کرد. داد‌نامه پذیرفته شده بود، ولی مشکل زناشوئیهای آمیخته باز ماند. الیاشیب، مهین پرستار در اورشلیم، این اصلاح را به ریشخند گرفت،[۱۴] گرچه پسر او یهوحانان جانب عزرا را گرفت.[۱۵] برای پذیرفتن زناشوئیهای بیگانه، مخالفان عزرا میتوانستند به دادخواهی بخشهای تاریخی خود داد‌نامه را به گواه بیاورند؛ یکی از این مخالفان، درقصه‌ای که زیبائی آن نباید ما را به جنبه‌ی تبلیغی عمدی آن کور سازد، بیشاهدی را یاد کرد که در آن روت موآبی مادر بزرگ داود شاه بزرگ عبری شد.[۱۶]

کامیابی پارسیان در مصر

درهمین هنگام، ارشام در برابر عملیات آتنیها مگابازوس نامی را به سپارت فرستاد (۴۵۸). پول اورا پذیرفتند و برای شکست دادن آتن در قاناگرا (۴۵۷) دو سه ماه پس از بپایان رسیدن اصلاحات عزرا به کار بردند، هرچند دو ماه پس از آن اوزوفیتا نفوذ و اعتبار آتن را باز گرداند. کامیابی عزرا در آرام کردن یهودا برای

۱۳ ـ عزرا، بابهای ۹ ـ ۱۰، کتاب نامبرده‌ی اومستد، صفحه‌های ۵۸۳ وپس‌ازآن.
۱۴ ـ نحمیا ۱۳: ۴.
۱۵ ـ عزرا ۱۰: ۶.
۱۶ ـ کتاب نامبرده‌ی اومستد، صفحه‌ی ۶۳۶.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپاه بزرگی که ارتابازوس و مگابیزوس، که اکنون به شورش سر به گماشته شده بود، گرد آورده بودند مسیر ساخت که در امن و امان از هرز بگذرند؛ در ۴۵۶ ایتاروس در نبرد بزرگی زخم برداشت، و آتنیها از قبرس به پیروسولیتیس، جزیره‌ی بزرگی در دلتا نزدیک پلوزیوم، رانده شدند. در اینجا آتنیها یک سال و نیم در محاصره بودند. چون کنالی که دو بازوی نیل را به هم می‌پیوست و جزیره را تشکیل میداد آبش کشیده شد، آتنیها کشتیهای خودرا سوزاندند. چند تنی از آنها به سیرنه گریختند؛ به بازماندهها مگابیزوس وعده داد که در امن به میهن خود باز گردند و آنها تسلیم شدند ــ و همچنین ایتاروس که به قول شرف پارسیان اطمینان کرد گردن نهاد. البو، یک جزیره‌ی کوچک که بزور یک میل مربع بود، تنها مرکزی ماند که از آن امیرتیوس میتوانست به هرطرفهای دلتا دستبرد بزند. تانیراس، پسر ایتاروس، و پاوسیریس، پسر امیرتیوس، رسما به جای پدرانشان به عنوان امیران کوچک زیردست گماشته شدند.

ارساهس، شهرب نوین، با یک نیروی بزرگ کشتیهای فنیقی و سپاهیان زمینی سررسید. آتن یک ناوگروه کمکی از پنجاه کشتی سه ردیفی به فرماندهی خاریتسیس فرستاده بود؛ چون نمیدانست که ایستادگی آتنیها درهم شکسته است، این فرمانده بیکفایت در دهانه‌ی هندسی نیل به بندر درآمد. ارساهس با نیروی یکی‌شدهاش تاخت برد، و چند تنی از تباه شدن گریختند. مگابیزوس به پیروزی به شوش بازگشت، و ایناروس و سرکردگان یونانی را همراه خود برد. شهربانوی مادر شاه، امستریس وحشی، کشتن آنها را خواستار شد، ولی دامادش مگابیزوس یادآور شد که به قول خود پایند است، و تا زمانی کشتن این اسیران به تاخیر افتاد (۴۵۴).[۱۷]

شاهنشاهی آتنی

در اوج پیروزی‌اش، آتن یک لطمه‌ی خردکننده‌ای خورده بود. آتنیها همان

17 · Herod. ii . 41, 140 , 165 ; iii . 15, 160 ; Thuc . i . 109-10 ; Ctes. *Pers* . , Epit. 64 ff.; Isoc. *De pace* 86; Diod. xi . 74. 5-6 ; 75; 77 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اندازه افسرده شدند که بیش از آن شادمان و خوش بودند . با آخرین پیروزی پارس، مدیترانه‌ی شرقی بار دیگر یک دریاچه‌ی فنیقی شده بود : به‌محض این که سرزبانها افتاد که یک ناوگان فنیقی دارد نزدیک میشود ، آتنیها با لرز و ترس به شتاب گنجینه‌ی اتحادیه را از دلوس که در معرض بود به جای امنی در اکروپولیس آتن بردند . این انتقال نشان نابیدید شدن آخرین ادعا به برابر بودن اعضای اتحادیه‌ی دلوس بود ، و در آمدن این اتحادیه به صورت شاهنشاهی آتنی از سیاهه‌ی باجگزاران، که کمک پرارزشی برای تاریخ نویس است ، و در تابستان ۴۵۴ آغاز شد ، پیداست.[18]

آتن دیگر رمقی برای جنگیدن نداشت . زمانی که آتن یک قانون اساسی به اریتره داد ، اعضای شورا بایستی سوگند میخوردند که هرگز آتنهایی را که به طرف مادیها فرار میکنند پس نخواهند پذیرفت . میلتوس به هم پیمانی با پارسیان بازگشت . یک فنیقی سالامیس را از دست اواتس بیرون آورد ، و او روی سکه‌هایش گاهی زبان بومی خود و گاهی گویش قبرسی را با خط یونانی به کار میبرد . لایتوس زیر فرمانروائی صدقیملک فنیقی بود . بعلملک اول کمی پس از پایان جنگ بزرگ شاه کیتیوم شده بود . او روی سکه‌های خود ملقارت لخت شهر صور را با پوست شیر و کمانش آورد ، و در پشت سکه یک شیر غرنده‌ی نشسته و نام خود را جای داد . به یاری پارسیان ، بعلملک به ایدالیوم تاخت برد ، ولی شکست خورد ؛ شاه آنجا ، سقامیکیپروس ، اوناسیلوس پزشک ، پسر اوناسیکیپروس ، و برادرانش را که از زخمهای جنگ با مادیها پرستاری کردند ، گرامی داشت.[19]

کیمون در اوایل ۴۶۱ از تبعید ده ساله‌اش بازگشت . زیر نفوذ او پیمانی که با ارگوس بسته شده بود پس خوانده شد و با اسپارت صلح موقت کردند . آتن داشت به روش محافظه کاران برمیگشت ، و یک سیاست ضدپارسی فعال‌تری انتظار میرفت . ارتمیوس ، پسر پیتوناکس ، گماشته‌ی زلیای کاپادوکی و دوست و مهمان رسمی

18 - B. D. Meritt, H. T. Wade - Gery, and M. F. McGregor, *The Athenian Tribute Lists*, Vol. I (1939).

19 - Plut. *Pericl.* 12; Aristid. 25. 2 ; *IO*, I, 9(10) ; 22*a* (22) ; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 695 ff., 822-23, 731 ff., 766 ff.; H. Collitz, *Sammlung der griechischen Dialektinschriften*, Vol. I (1884), No. 60.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آتن بود . او با پول کافی به یونان فرستاده شده بود که جلوی این تمایل را بگیرد. آتنیهای خشمگین رای دادند که او ، خودش و خانواده‌اش ، « رسوا و دشمن مردم آتن و هم‌پیمانهایشان » شناخته شوند ، « زیرا او زر از جانب مادیها به پلوپونسه آورد . » یک لوح برنگ که این فرمان بر آن کنده شده بود در اکروپولیس گذاشته شد ، که در سده‌ی بعد سخنرانان چه بسا به آن باز میگشتند و آنرا ذکر میکردند .[۴۰]

پس از این پیروزی محافظه کاران ، انتظار میرفت که در آغاز سال ۴۶۵ به از سر گرفتن جنگ رای داده شود و این که فرماندهی به کیمون سپرده شود . تصمیم کشتی برای امپریوس ، که هنوز در مردابهای مصر ایستادگی میکرد ، فرستاده شد . بازماندگی دویست کشتی سه‌ردیفی که به فرستادن آنها رای داده شده بود همراه کیمون به قبرس روانه شدند ، و کیمون این جزیره را در دست ارتابازوس یا سیصد کشتی از فنیقیه ، که با سپاهیان کیلیکی مگابیزوس پشتیبانی میشد ، به پارسیان وفادار یافت . با آن که شمار آنها آشکارا کمتر بود ، کیمون درنباخت آوردن به خود دودلی راه نداد . ماریوم گرفته شد ، و کیتیوم زیر محاصره بود که آذوقه تمام شد ، کیمون مرد ، و محاصره ترک شد (۴۴۹) . زمانی که یک حمله‌ی زمینی و دریائی باهم پس زده شد ، هرهمی بر خودپسندی آتنیها گذاشته شد ، ولی ناوگان به میهن بازگشت ، و در راه ناوگروهی را که برای کمک به امیرتیوس فرستاده شده بود همراه خود برگردانید . پس از عقب نشینی آتنیها ، پسر بعلملك ، ازبعل ، سرانجام ایدالیوم را زیر فرمان آورد ؛ همچو نمادی ازپیروزی کیتیوم ، او به جای شیر گستاخ سکه‌های پدرش شیر پیروز گر فنیقی را در حالی که گوزن یونانی را می‌بلعید گذاشت .[۴۱]

20 - Demosthen. *Philip.* iii. 41 ff. ; *De fals. leg.* 271; Aeschin. *Ctes.* 258; Deinarch. *Aristogeiton* 24 - 25; Plut. *Themistocl.* 6. 3.

21 - Thuc . i . 112; Isocr . *De pace* 86 ; Plato *Menex* . 241 E ; Aristodem . , Frag. 13 (J) ; *Diod.* xi . 62 ; xii . 3 - 4; Nepos *Cimon* 3. 4; Plut . *Cimon* 18; *Pericl* . 10 . 4; 7; [Simonides] *Anthol. palat* . vii . 296; Babelon, *op . cit* . , pp. 739 - 40 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« صلح کالیاس »

اکنون که کیمون، که یکسره از اصول سیاست ضد پارسی پیروی میکرد، از میان رفته بود، دیگر نمی‌توانست مخالفت سختی با پیشنهاد صلح وجود داشته باشد. منطق خشک پیشامدها سرانجام به پریکلس ثابت نمود که آتن، با پیشتیبانی اتحادیه‌ی دلوس که هم اکنون نشانه‌های تهدید به ازهم‌پاشیدگی از آن هویدا بود، نمی‌توانست با منابع بیکران شاهنشاهی «بربری» رقابت کند. هردو شاهنشاهی به این پی برده بودند که زدوخوردهای مرزی در برابر این حقیقت بیکمان که سپارت با اتحادیه‌ی پلپونسی‌اش دشمن مشترک هردو بود اهمیت کمی داشت. برای پرهیز ازمداخله‌ی سپارت، به سود هردو آنها بود که شالوده‌ی یک صلح دوام‌داری را بریزند که امکان اختلافهای مرزی به حداقل بکاهد.

دراوایل ۴۴۹ فرستادگانی به سرپرستی کالیاس به شوش گسیل شدند. با یک «پیشامد» طرح شده‌ای، بیکمان، درهمان زمان فرستادگانی از ارگوس، هم‌پیمان آتن، پیدا شدند. ارگوسیها دوستی پیشین خود را با پدر شاه به اردشیر یادآوری کردند و پرسیدند که آیا آن دوستی هنوز پابرجاست یا شاه اکنون آنها را دشمن میشمارد. به آنها اطمینان داده شد: «به یقین پابرجاست! هیچ شهری را بیش از ارگوس دوست خود نمی‌شمارم!»[۳۳]

میتوانیم اطمینان داشته باشیم که با کمک آرگوسیها، کالیاس وفرستادگان همراه او پیمانی را با اردشیر ترتیب دادند که از آن پس میان یونانیان به نام او خوانده میشد. هسر دو طرف گذشتهایی کردند تا به این شاهکار سیاستمداری خردمندانه برسیدند. خود صلح بر پایه‌ی «وضع پیش از جنگ» بسته شد. پارسیان برای نخستین بار از دست رفتن شهرهای یونانی‌را در آسیا که در شاهنشاهی آتنی پذیرفته شده بودند شناختند، و آتن هم به نوبه‌ی خود ادعای «آزاد سازی» شهرهایی را که به حق از آن شاه بزرگ بود رها کرد.

معنای این کار این نبود که این شهرهای یونانی ازروی سخت‌دلی به سرنوشت

۳۳ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۵۱.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود واگذار شده بودند. آنها که زیر فرمانروائی آتن بودند البته «خودمختاری» داشتند، که پایبندان آن قانون اساسی اتحادیه‌ی دلوس بود که هرگز رسماً انکار نشده بود؛ ولی طبعاً آتن بهتر میدانست که این «خود مختاری» از راه یك حکومت میهنی دموکراتیك اجرا شود؛ هنوز هم استثناهای حکومتهای محافظه کار وجود داشت. بنابراین آتن در یك وضع خوبی بود برای این که خواستار شود که پارسیان نیز یك «خود مختاری» همانندی به دولتهای یونانی زیر دستشان بدهند، و برای اطمینان از این که این «خود مختاری» به دست شهریهای جاه طلب به‌خطر نیفتد، اردشیر این پیش بینی را افزود که حتی سپاهیان شهری اجازه ندارند که از حد سه روز فاصله تا کرانه‌ی دریا پیشتر بروند. در اتحادیه‌ی دلوس «سهم کمکی» که هر یك از دولتهای هم‌پیمان میپرداختند از طرف نیروئی که به «رهبری» آن رای داده شده بود برآورد میشد، و چون اتحادیه به صورت شاهنشاهی درآمد، این «سهمهای کمکی» به «باج» تبدیل شد و برآورد هریك افزایش یافت. شهرهایی که زیر دست پارسیان ماندند خوشبخت‌تر بودند؛ اردشیر وعده داد که باج آنها همان خواهد بود که در نسل پیش پس از شورش تقریباً فراموش شده‌ی یونیه برآنها بسته شده بود، و این باج اکنون به اندازه‌ای نسبت به رونق و برومندی افزایش یافته‌ی شهرهای یونانی زیر فرمانروائی پارسیان کم بود که بیش از اسمی نبود.

برای ازبیش‌برداشتن اختلافهای آینده، دوطرف پیمان با تدبیر نقشه‌ی یك منطقه‌ی آزاد از دخالت لشکری را در زمینهای مرز دو شاهنشاهی پذیرفتند. کاوشهای اخیر در ویرانه‌های همزمان نشان میدهد که چگونه فرمان جلوگیری از دژسازی کاملا نگاهداشته شد و چگونه در نتیجه‌ی آن شهرها برومند و بارونق شدند. سپاهیان منظم نمی‌بایستی بسوی غرب به‌آن ور رودهالیس پیش بروند، و در عین حال، چنان که دیدیم، حتی سپاهیان شهری می‌بایستی دور از دریا نگاهداشته شوند. ناوگان بزرگ رها شده بود که از هم بپاشد، و دیگر اهمیتی نداشت که از آن پس فعالیتهای آن محدود به مدیترانه شرق قاسلیس، رود نموس، صخره های کیانی، وجزیره‌های کالدونی شده بود. میتوانیم اطمینان داشته باشیم که این پیمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیز ناوگان آتنی را به همین روش محدود میساخت . حتی مهمتر از این ، آتن به
مراحت از پشتیبانی شورشیها در مصر ودر لیبیه درآینده چشم پوشید .[۴۴]

سیاست در مصر و وارود

در پناه این پیمان ، اردشیر به مشکل مصر پرداخت . سنگهای ساختمانی
ازکانهای حمامات در ۴۶۹ ق . بار دیگر در ۴۶۸ ق سفارش داده شد . ارسامس به دربار
فراخوانده شد و بازگشت ، و اینارووس و سرکردگان یونانی اسیررا همراه برد .
شهربانوی مادر شاه ، امستریس ، پیوسته به کیفر رساندن آنهارا خواستار بود ، ولی
تا پنج سال اردشیر دربرابر پافشاری اوایستادگی نمود . آنگاه اینارووس سر میلدی
نوگ تیز کشته و سر پنجاه تن یونانی بریده شد ؛ یک مهر استوانه‌ای اردشیر کشتن
شورشی‌را ، که هنوز تاج دوگان مصری را بر سر دارد ، نشان میدهد ، در حالی که
یونانیهای بطناب بسته انتظار کیفر خود را میکشند . بعدها به تانیراس سرزمین
زیر فرمانروائی پدرش بخشیده شد .[۴۵]

چون قول شرف او دراثر تحریکهای شهربانوی مادر شاه شکسته شده بود ،
مگابیزوس به شهرستان وداروردش کناره گرفت وخود به شورش برخاست .[۴۶] پسرانش
زوپیروس و ارتیفیوس دلیرانه به پدر یاری دادند ، ولی اوسیریس مصری با سپاه بزرگی
برضد او فرستاده شد . این دوفرمانده به یک جنگ تن به تن پرداختند که در آن
اوسیریس نیزه‌ای به ران دشمن خود فرو برد ولی خود نیز دران رشانه زخم برداشت .

23 - *Ibid.* vi. 42; i. 155 ff.; vii. 151; Thuc. iii. 33 . 2; viii . 5, 5; Craterus, Frags. 75 - 76 (J); Aristodem. , Frags. 13. 2 (J); Diod . xii . 4. 5; Plut. *Cimon* 13. 4 ff.; *Pericl.* 17. 1; Paus. i. 8. 2; Suid. *s. v.* « Kimon » . این پیمان ، که سخنرانیهای آتنی سده‌ی چهارم اغلب از آن یاد میکردند (Isocr. *Panegyr.* 118, 120; *Areop.* 80; *Panathen.* 59; Demosthen. *De fals. leg.* 273; Lycurg. *Leocr.* 73) ، از طرف تئوپومپوس همزمان ، کرتهای ۱۰۳ ـ ۴۵ (J) ، ساختگی خوانده شد ، و داوری اورا تقریباً همه‌ی پژوهندگان اخیر پذیرفته‌اند . وجود این پیمان ، شرطهای آن ، و دگرگونیهای آینده‌ی آن در H. T. Wade - Gery, «The Peace of Kallias,» in *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* (1940) , pp. 121 ff. بطور قانع کننده‌ای بیان شده است .

24 - Couyat - Montet, *op. cit.*, Nos. 61 and 89; Herod. iii. 15 ; Thuc. i . 110. 3 ; Ctes. *Pers.* , Epit. 66 - 67; C. Lenormant, *Gazette archéologique*, 1877, p. 185.

۴۵ ـ کتسیاس ، پارسیان ، خلاصه‌ی ۶۸ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هردو از زین سر نگون شدند ولی مگابیزوس ازدشمن خود حمایت کرد وفرمان داد که به جان او آسیبی نرسد . اسیر کننده و اسیر چنان با یکدیگر دوست نزدیك شدند که وقتی شاه خواست سر کرده‌ی خود را بازیابد ، اوسیریس باز گردانیده شد .

یك نیروی دیگر به فرماندهی منوستانس ، پسر ارتاریوس ، برادر شاه و شهرب بابل ، فرستاده شد . منوستانس حتی کمتر از سلف خود خوشبخت بود ، زیرا در جنگ تن به تنی که بطور حتم انتظارش میرفت او به تنهائی زخمی شد ، و به شانه و سرش تیر خورد ، و بزور توانست با سپاه خود فرار کند . چون مگابیزوس با دو پیروزی پر آوازه حس شرف وحیثیت خودرا خرسند ساخته بود ، ارتاریوس اندیشید که زمان آن فرا رسیده است که پیشنهاد کند او به وفاداری باز گردد ؛ مگابیزوس تمایل خودرا به این کار آشکار ساخت ، ولی فقط به این شرط که در شهرستان خود بماند . شهربانو امستریس و ارتوکسارس ، خواجه سرای یافلاگونی بیست‌ساله‌ی توانای مطلق و طرف توجه شاه ، خواهش و درخواست خود را به آن افزودند . به پیشنهاد شهربانو ، خود ارتاریوس ، امیتیس همسر شهرب ، ارتوکسارس ، و نیتیتیس پسر اوسیریس دسته‌جمعی پیش مگابیزوس رفتند ، و پس از اصرار بسیار ووعده‌های بس شمار او نزد شاه رفت و سرانجام بخشوده شد . ولی این پیشامد غم‌انگیز و درعین حال خنده‌آور به همین‌جا پایان نیافت .[۳۹]

کار تحمیا

تمام کوششهای عزرا اقلیت متعصب را قانع نساخته بود که فرمانبرداری از دادی که بتازگی آورده شده بود جایگزین بنده‌ای برای استقلال ملی‌ست . تند‌خویان یهودی که با سرکشی گامیابانه‌ی مگابیزوس در برابر نیروی شاه برانگیخته شده بودند ، دیوارهای اورشلیم‌را باز ساختند و آماده‌ی کوشش دیگری برای شورش شدند . یهودا یکراست زیر کارگزاری سامریه بود ؛ رحوم ، فرماندار سامریه ، بوسیله‌ی دبیرش ، شمشائی ، آگاهی‌ای به شاه فرستاد . نخست با خواندن درود به اردشیر یادآوری کردند که مردم درارود بابلیها وایلامیهای پیشین وفادار بودند که

۳۶ ـ همان کتاب ، خلاصه‌های ۶۸ ـ ۷۰ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشوربنی‌اپال شاه آسوری آنهارا از اوروك ، بابل ، و شوش کوچانده بود و در سامریه و شهرهای دیگر این بخش ماندگار ساخته بود . آنگاه به سر مطلب آمدند : «به پادشاه دانسته شود که یهودیهایی که از سوی تو آمدند [همرهان عزرا] به اورشلیم رسیده اند که شهری شورش‌انگیز وزشتکار است . دارند آن را ازنو میسازند ودیوار-های آن‌را ازنو برپا میکنند . پادشاه بداند که اگر آن ازنو ساخته شود و دیوارهای آن به انجام برسد ، نه باج نقد نه خراج جنس ونه راهداری خواهند پرداخت ، و در پایان برای پادشاهان زیان‌بخش خواهد بود . اکنون چون ما نمك کاخ شاه‌را میخوریم و چون درست نیست که به بینیم مال شاه را میبرند ، پس ما فرستادیم و به پادشاه گزارش دادیم ، تا در دفتر ثبت پدرانت جستجو شود ؛ واز آن دفتر درخواهی یافت که این شهر شورش انگیز ، زیان رساننده به پادشاهان و کشورهاست ، و این که از روزگار کهن در آن شورش برانگیخته‌اند ؛ ازاین‌رو این شهررا ویران نمودند . اگر این شهر ازنو ساخته شود و دیوارهایش به انجام برسد ، پادشاه را آگاه میسازیم ، به این سبب تورا در ورارود بهره‌ای نخواهد بود . »

اردشیر پاسخ داد : « نامه‌ای که نزد ما فرستادید در پیشگاه ما گزارش شد . فرمان دادم وجستجو شد . آشکار گشت که این شهر از روزگار کهن برضد پادشاهان بر می‌خاسته ودر آن شورش وفتنه برمی‌انگیخته‌اند ، همچنین ، پادشاهان توانایی‌در اورشلیم بوده‌اند که برسراسر ورارود پادشاهی داشتند ، و باج پول ، خراج جنس ، وراهداری به آنها پرداخت میشد . اکنون فرمان دهید که آن مردان را ازکار باز دارند و تا فرمان نداده ام نگذارید این شهر از نو ساخته شود . در این کار کوتاهی نکنید مبادا زیان به پادشاهان افزایش گیرد . » با دریافت فرمانهای شاهانه ، جلوی ساختمان با زور گرفته شد .[۲۷]

یهودیها بی‌یار ویاور محلی نبودند . به‌کمك یك پایور پارسی به نام متره‌دات ، طبئیل نامی از دیوانسرای محلی نسخه‌های دو نامه‌ای را که در بالا نقل شد ونسخه-های فرمانهای پیشینی را که کورش و داریوش درپاسخ نامه‌ها درهمین باره فرستاده

۲۷ - عزرا ٤ : ۸-۲۳ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند به دست آورد. به این ترتیب او نشان داد که این شهر به فرمان بنیادگذار شاهنشاهی و بزرگترین جانشینش از نو آباد گشته و پرستشگاه آن از نو ساخته شده بود. او نیز نشان داد که مسئله‌ی حقوق یهودیها پیش از آن پیش آمده بود و داریوش بر پایه‌ی فرمان پیشین کورش به سود یهودیها به آن پایان داده بود. این سند، که به خط مقدس باستانی عبری نوشته شده بود، به خط تازه‌تر ارامی (که هنوز در یهودا کم به کار برده میشد) برگردانیده گشت و در یک دادخواست رسمی به اردشیر گنجانده شد؛ خود دادخواست به ارامی زبان رسمی دبیرخانه‌ی شاهانه نوشته شد.[۴۸]

چون رحوم مقام رسمی را در دست داشت، نامه‌را فقط بوسیله‌ی یک نمایندگی خصوصی میشد به شوش فرستاد؛ سرکار این نمایندگی حنانی بود، پسر حکلیا، برادر نحمیا، بیاله بر اردشیر، که نفوذش بایستی کارگر باشد. این نمایندگی میان ۱۷ دسامبر ۴۴۶ و ۱۴ ژانویه‌ی ۴۴۵ به شوش رسید. نحمیا بایستی درباره‌ی نقشه‌ای که همشهریهایش کشیده بودند در اندیشه و گمان رفته باشد، زیرا بیدرنگ، هم از فرزندان آنهایی که از اسیری بابل نصر رهایی یافته بودند و هم از اسیرانی که به بازگشته بودند، خواستار خبر از اورشلیم و یهودیهای آنجا شد. چون به او گفتند که اسیران در آن بخش زیر رنج و ستم سخت هستند و دیوار اورشلیم را فرو ریخته و دروازه‌هایش را به آتش سوخته‌اند او را وحشت فرا گرفت.

ظاهراً شاه از شهر بیرون بود، زیرا تا جشن نوروز، ۱۳ آوریل ۴۴۵، به خدمتگزاری نحمیا نیازی نبود. سه ماه برای نیایشی فرصت بود که در آن کریه و لابه کند، روزه بگیرد و دعا نماید. یادداشتهای او همان واژه‌هایی را که در دعایش به کار برده به ما میدهد؛ نیز به ما نشان میدهد که نحمیا دعا را فقط چون پیش درآمدی برای کنش به کار می‌برد، و شگفت نیست که می‌بینیم دعای او با این امید پایان می‌یابد که خدای او آن چه را که هم اکنون آشکارا یک نقشه‌ی ساخته و کشیده

H. H. Schaeder, *Iranische* ؛ نیز نگاه کنید به عزرا ۴ : ۷-۲۳ ؛ ۵ : ۳ - ۶ ؛ ۱۰ : ۶ - ۲۸

Beiträge, I (1930), 212 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود بزرگمنشی خواهد داد و او را در نزد سرورش طرف توجه خواهد ساخت .

از مقامی که او همچو پیاله بر شاه داشت ، و میتوانست پیشکاری زنان اندرون را بکند ، میتوانیم اطمینان داشته باشیم که نحمیا خواجه سرا بود . با وجود رك و سرراست بودن گفتارش که به نیکی بازگو و ستایش شده ، یادداشتهای او بسی از زیرکی خواجگی حکایت میکند . به نگاه نخست ، روشن بود که نامه‌ی طبیل کاری از بیش نخواهد برد ، زیرا آن یاك بر کشت مطلق فرمان شاهانه را ایجاب میکرد ، و چنین چیزی در دربار شنیده نشده بود . وسیله‌های پنهانی زیر کانه لازم بود : با ترس و لرز (چون نقشه‌اش خطرناك بود) و با دیداری غمگین نحمیا روز جشن به پیشگاه شاه آمد . اردشیر با نگرانی دلیل اندوه پیاله‌بر طرف لطف خود را پرسید . « پادشاه جاودان زنده بماند » پاسخ درباری‌مآب او بود . آنگاه نحمیا به‌خود دل داد و گفت : « چرا روی من غمگین نباشد و حال آن که شهری که جای آرامگاه پدران من است ویران افتاده و دروازه‌هایش به آتش سوخته است ؟ »

« چه میخواهی ؟ » شاه به تندی پاسخ داد .

نحمیا که ترس بیشتر بر او چیره شده بود ، با شتاب زیر زبان دعایی به خدای آسمان نمود و پاسخ گفت : « اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده‌ات در پیشگاهت التفات یافته ، مرا به یهودا ، به شهر آرامگاه پدرانم باز فرست تا آن را بسازم . »

دعای نحمیا بر آورده شد زیرا او نقشه‌ی راه یافتن به دل شاه را با دقت کشیده بود . کم کم بادهای که پیاله بر پیوسته و فراوان به سرور خود میرساند بایستی اثر خود را بخشیده باشد . شهر بانو نیز ـ یگمان با ترتیبی که قبلا داده شده بود ـ کنار شوهرش نشسته بود . خوشبختانه ، شاه هیچ‌زده بجا نیاورد که شهر بندی نحمیا در یهودا همان اورشلیم است که تازه ویران کردن دیوارهایش را فرمان داده بود . تنها پرسشی که نمود این بود که تا کی پیاله‌برش غیبت خواهد کرد ؛ زمانش همین گشت و او اجازه‌ی سفر یافت . نحمیا دیگر وقت برباد نداد : « اگر پادشاه را پسند افتد ، نامه‌هایی برای فرمانداران ورارود به من داده شود که مرا بگذارند از آنجا بگذرم تا به یهودا برسم ؛ همچنین نامه‌ای برای آساف ، نگاهبان پردیز شاهانه ، تا چوب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای تیرهای دروازه‌های کوشك پرستشگاه [درهمان جایگاه بعدی باروی انتورنیا] و برای دیوار شهر ، وبرای خانه‌ای که در آن خواهم ماند به من بدهد . » درخواست تحمیا به این صورتی که به شاه داده شد بی آزار به نظر میرسید و بار دیگر اجازه داده شد .

برای براه افتادن دیگر وقت تلف نشد . ایمان تحمیا برابر باعزرا نبود ، و او بهتر دانست که از سواران شاه همراه به برد . چون مگابیزوس سوریه را ترك کرده بود که با شاه آشتی کند ، تحمیا در رسیدن به فرمانداران نوین ورارود به هیچ دشواری برنخورد ، و اجازه‌نامه‌ی شاهانه را به آنها فراز برد . دوتن از آنها ، سنبلّط حرونی که بالادست مستقیم او در سامریه بود ، وطوبیا ، همکار او درعمون ، بیدرنگ دشمنی خودرا پدید آوردند . تحمیا میگوید که « آنها آزرده شدند چون دانستند که مردی آمده که دربی بهبود فرزندان اسرائیل است . » آنها شاید این طور فکر میکردند که دلیلهایی که رحوم آورده هنوز معتبر است ، ولی سرنهادن شهروب شورشی بزرگی این دلیل ها را از میان برداشته بود ، و به فرمان سر راست پادشاهشان بایستی گوش فرا نهند ؛ آنها شاید میان خودشان لندلند میکردند که آگاهی‌ای که از روی وفاداری داده بودند در اثر تحریکهای اندرون نادیده گرفته شده ، ولی دیگر کاری جز یك سیاست سنگ پیش پا انداختن از آنها ساخته نبود . به دشمنان تحمیا بزودی چشم عرب ، پسر سهر ، که با او به عنوان فرماندار دیدان پیش از این برخورد کرده‌ایم ، افزوده شد . [۲۹] تهدید یك اورشلیم آزاد جان گرفته به داد رسید زیرا دستان چشم با کرانه‌ی دریا یك خطر حقیقی بود ؛ به همین دلیل ، مردم بندر اشدود در ردیف مخالفان یهودی در آمدند .

درون خود اورشلیم هم در باره‌ی انجام پذیر بودن طرح از نو ساختن شهر اختلاف عقیده بود . الیاشیب مهین پرستار خود را بر سر این طرح گذاشت ، و تحمیا سیاهه‌ی شماره‌ی قابل توجهی از بهودیهای سرشناس را که از او پیروی کردند میدهد . ولی بسیاری از شاروندان برجسته طوبیا را از آن چه میگذشت بخوبی آگاه

۲۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۰۴ این کتاب .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میداشتند. پیغمبران، البته، شوق و گرمی بسیار برای آن نشان میدادند، زیرا طبعاً کارهای نحمیا را پیش درآمدی برای شورش می پنداشتند. برخی هم اکنون ندا میدادند: «شاهی در یهودا هست.» دیگران نحمیا را از پایبوران بر حذر میداشتند؛ در میان آنها پیغمبر بانوتوعدیه و پیغمبر شمعیا بودند که به او سفارش میکردند پرستشگاه را چون دژی استوار در برابر حاسره آماده سازد. ولی پیاله‌بر پیشین هیچ گونه خیال پوچی درباره‌ی امکان شورش در سر نداشت؛ او با خشم گفت که نسبتهایی که برای آمادگی به شورش داده میشد سنبلط بیشرمانه از خود درآورده بود. ولی درباره‌ی این پیشنهاد که او در پرستشگاه گوشه بگیرد، پاسخش این بود: «آیا مردی چون من باید در برود و به پرستشگاه درآید تا جان خود را برهاند؟» او گفت که دریافته است که سنبلط وطوبیا شمعیا را پنهانی اجیر کرده‌اند. زمانی که بالادست او از او دعوت کرد که برای گفتگو نزد او برود، نحمیا بی‌پرده پاسخ داد که بسیار گرفتار است. او نیز بیم خود را از حمله‌ی سنبلط آشکار ساخت و کارگران خود را هنگام کار زیر سلاح نگاه میداشت. تا ۲ اکتبر ۴۴۵ دیوار به پایان رسید و دروازه‌ها درجای خود کار گذاشته شد. درپی آن دسته‌هایی به آذین ۳۰ روانه شدند تا دیوار را تقدیس نمایند، و کار بزرگ نحمیا به انجام رسید.

کار از نوساختن پنجاه و دو روز طول کشیده بود. روشن است که دیوارها آن اندازه‌ها هم که فکر میکنیم ویران نشده بود و مرمت آنها با شتاب بسیار انجام گرفته بود. به زیبائی وحتی به صنعت کارگری نمیتوانستند توجهی داشته باشند. شوق دلربا و پسندیدن کار خود که ساده و سرگرم کننده در یادداشتهای نحمیا بیان شده نمیتوانند چشم ما را به این حقیقت کور نماید که سنبلط و همکارانش به نگاه اول دلیل خوبی داشتند. ولی دیوارها ساخته شد، و یهودیها اکنون پناهگاه امنی داشتند. باآن که این مرمت به شتاب انجام گرفته بود، نحمیا نقشه‌ی شهر را چنان که پیش از اسیری بود نگاه داشته بود، و این نقشه بدون دگرگونی اساسی

۳۰ ـ نحمیا ۱: ۱ ـ ۷: ۵؛ ۱۲: ۳۱ ـ ۴۳؛ نیز نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی اورستد، صفحه‌های ۵۸۸ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا چند سال پس از مرگ عیسی ادامه داشت . یك چیز دیگر را هم از نحمیا داریم : وصف دقیقی که ازوضع طبیعی اورشلیم نموده ؛ به کمك آن ، وضع این شهر مقدس را چنان که در روزگار عیسی بود بهتر در می یابیم .[۳۱]

« پدر تاریخ » در آتن

همان سال (۴۴۵) هرودوت در آتن پیدا شد . کتاب اصلی « گرد جهان » او به صورت یك تاریخ تمام نمای جنگ بزرگ که در آن یونانیان اروپا با کامیابی بر ضد تاخت و تاز گران پارسی جنگیده بودند درآمده بود . پس از سفرهایش در سراسر شاهنشاهی پارسی ، او از میدانهای نبرد در اروپا دیدن کرده بود و سرانجام به آتن رسید ، که همین طور که شهرهای آسیا زیر فرمانروائی یکگانه‌ی آتنی یا پارسی فرو می نشستند این شهر داشت به تندی مرکز روشنفکری میشد . داستان او که چگونه آتن ، تقریباً بی یار و یاور ، سپاههای بزرگ داریوش وخشایارشا را پس زده بود بسیار خوش آیند بود ، زیرا با وجود صلح غیررسمی که کالیاس ترتیب داده بود ، پارس وآتن یار دیگر بسوی جنگ کشیده میشدند . هرودوت در ۴۴۵ تاریخ خود را در حضور همگان خواند و پایك داشن همگانی پاداش یافت .[۳۲]

31 - Olmstead, *Jesus in the Light of History* (1942), pp. 56 ff.
32 - Diyllus, Frag. 3 (J).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و سوم

قصه‌ها و داستانهای شرقی

سفرهای هرودوت

هرودوت « پدر تاریخ » است . شهر زادگاه او ، هالیکارناسوس ، نیم ـ کاری یونانی بود ؛ در میان طبقه های بالاتر نامهای کاری عمومیت داشت ، و شگفت آور می بود اگر خود او اقلا چند قطره‌ای خون کاری نمی‌داشت . به یقین او نسبت به مردمان اناتولی همدردی داشت .

فرمانروای مستبد لیگدامیس او و عموی شاعرش پانیاسیس را بیرون رانده بود ، و آنها به ساموس پناهنده شدند . اگرچه آتن لیگدامیس را به رسمیت شناخته بود ، [1] ولی هرودوت بعدها در بیرون راندن او کمک کرد . با استفاده از موقعیتش همچو یک تبعه‌ی پارسی ، او در سراسر شاهنشاهی سفرهای دور و دراز کرد ، و شاید از راه بازرگانی خرج خود را در می‌آورد . سرانجام هرودوت بر آن شد که یک « گرد جهان » بهتری از هکاتیوس بنویسد .

هکاتیوس از مصر ، آن سرزمین دانش باستانی که چیزهای بسیاری به فرزانگان یونی آموخته بود ، دیدن کرده بود ، و هرودوت راهی را که او رفته بود دنبال کرد . به نظر می آید که هرودوت زمانی به مصر رسید که نیروهای آتنی به

1 - Dittenberger, *Sylloge inscriptionum Graecarum* (2d ed., 1898), No. 10.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اینارووس شورشگر کمک میکردند (۴۵۹ ـ ۴۵۶)، و او آمد و آماده بود که زیر تاثیر مصر قرار بگیرد؛ هیچ کشوری، هرودوت میگوید، به این اندازه جاهای دیدنی شگفت‌آور ندارد. مرکز او، البته، ناوکراتیس، کوچ نشین یاستانی یونانی در دلتا بود؛ گلدانی که با نام او هدیه شده هنوز هست و گواه بر دیدار او از مصر است.[2] همه جا او درجستجو بود، از سائیس در کرانه‌ی دریا تا الفانتین زیر آبشار اول: [illegible] که، مثلا، پرستاران هفیس به او داستانی گفتند که به نظر گزاف و باورنکردنی می آمد؛ او رهسپار هلیوپولیس و تبس شد که آن داستان‌ها را وارسی کند.

او میگوید که مصر دهش نیل است. او میداند که دلتا چگونه درست شده؛ برهانش خاك سیاه بنام و گوش ماهی کنار صخره‌های بلند نیل است، هر چند او درست شدن آنها را به زمانهای تاریخی نسبت میدهد. هیچ کس نمیتوانست بالا آمدن و لبریز شدن نیل را که هر ساله مصر را به صورت دریائی در می آورد بیان کند. فقط نویسنده‌ی ثبت گنج مقدس اتنا (بیث) در سائیس میگفت که میتواند سرچشمه‌ی نیل را وصف کند؛ او میگفت که میان سی‌ینه و الفانتین چشمه‌های بی‌ته بود که از آنجا رودی به مصر و دیگری به حبشه روان میشد. هرودوت یقین نداشت که او شوخی میکند یا نه، ولی، اگر او هنگام دیدن کردن از تبس از نزدیك نگاه کرده بود، میتوانست بازنمودی از همین سرچشمه‌ی «آبشار ـ بغ» را بیابد.[3]

او لباس عجیب، خوراك، رسمها، و دین مصری را، که اغلب درست وارونه‌ی یونانی بود، با دقت یادداشت نمود. او جانوران شگفت‌آوری را چون فیل آبی و نهنگ، همچنین ققنس را، ولی فقط از روی نقشی، بررسی کرد. پزشکان ویژه‌کار برای او تازگی داشتند. دین بویژه کنجکاوی او را برمی انگیخت. همه‌ی پرستشگاههایی را که در دسترس بود دیدن کرد، و همه‌ی آذینهایی را که به روی همگان باز بود دید. او مردان وزنان قایق‌سوار را در بوباستیس که فریاد رسوائی

2 - D. O. Hogarth, H. L. Lorimer, and C. C. Edgar, «Naukratis, 1903,» *Journal of Hellenic Studies*, XXV (1905), 116.

3 - Harold H. Nelson, *Reliefs and Inscriptions at Karnak*, Vol. II (1936), Pl. 80 *c*; cf. *ibid.*, I, ix.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکردند، جشن چراغانی را درمالیس، و جنگهای پرستشگاهی را در پاپرمیس دید. طبعاً، او ایزدان مصری را با بیان یونانی برابر میکرد، ولی ایسیس، هوروس، و اوسیریس به اندازه‌ای ناآشنا و بیگانه بودند که بایستی آنها را به نام حقیقی‌شان بخواند. او ما را آگاه میسازد که با دقت از فاش ساختن رازهای آیینهای رازآمیز خودداری نموده، و بی آن که بگوید چنین مینماید که او خود از سرسپردهها بوده است. او از رخنهها، پیشگوییها، و زایچه بینی آگاهی به دست آورد. او با همه‌ی جزئیات وحشت‌افزایش کار مومیائی کردن جانوران و مردمان را، و آوردن جسد مومیائی را به بزم وصف میکند.

رویهرو گواهی از پادرآوردهی یک گذشتهی توانا، هرودوت دیگر نمیتوانست از برتری یونانی بر بربری خودستایی کند. او در شگفت آمد وقتی دریافت که مصریها درواقع همه بیگانگانی را که نمیتوانستند به زبان آنها سخن بگویند «بربری» میخواندند، و او نمیتوانست دراین باره پرخاش کند! راهنمایان او ویرا با یک نیروشای پرشوق و رویهمرفته زود باور یافتند. بیم آن میرود که شوخ‌طبعی پرآوازهی مصریها این بار از عهده برنیامد.

آنها به هرودوت ثابت کردند که مصر مادر همه‌ی فرهنگها وتهریگری بوده. مصریها نخستین مردم بودند که دوازده بخ را نام گذاشتند و یونانیها این را از آنها به عاریه گرفتند. از روی ستارگان آنها نخست سال خورشیدی را پیدا کردند، آن را به دوازده ماه سی‌روزی بخش نمودند، و پنج روز دیگر به آن افزودند که فصلها یکنواخت به جای خود برگردند. هرودوت میپذیرد که این روش برتر از رسم یونانی ست که یکسال‌درمیان یک ماه تمام کبیسه می افزودند. مصریها نیز نشان دادند که آنها خود نخست آدریان، نگاره، پرستشگاه، و پیکر تراشیده برپا نموده بودند، و هرودوت اینها را پذیرفت. آذینهای دینی، جشنها، آیینهای رازآمیز، عقیده به جاودان ماندن ـ همه خاستگاه خود را در مصر یافتند. برای آن که برسر این اوج ادعا تارکی بگذارند، پرستاران تبس برای شاگرد فروتن خود درسی را که به هکاتیوس خوشایند داده بودند بازگو نمودند و به او آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیصد و چهل و پنج تندیس چوبی نیاکان پشت در پشت خود را نشان دادند .

هرودوت اکنون آماده بود که درستی تاریخ مصر را چنان که پریستاران در هلیوپولیس حکایت میکردند بپذیرد . در آغاز ، پتها بر مصر فرمانروائی داشتند ، که پازپسین آنها هوروس ، پسر اوسیریس ، بود که تیفون بد کار را از فرمانروائی برداشت . مردمان ، نخستین پادشاه ، نیل را پر گرداند که مفیس را ، یا پرستشگاهش در ممفیس هفائستوس(پتاح) ، بنیاد گذارد . آنگاه از یک طومار پاپیروس ، که مانند پاپیروس تورین بود که هنوز در دست است ، پریستاران سیاهه ای از سیصد و پنجاه پادشاه خواندند که از خود یادمانی باز نگذاشته بودند تا آخرین آنها که دریاچه‌ی هوئریس و هرمهای آن را ساخته بود .

سسوستریس همه ی آسیا ، و همچنین سرزمین سکاها و تراکیه را گشود ، و یادمانهایی از خود در فلسطین و یونیه گذاشت که هرودوت آنها را از روی دیندار دیدن کرد . برخی از سربازان او کوچ نشینی در کولخیس درست کردند ، چنان که کولخیها و مصریها هردو به یاد داشتند . در بازگشتش سسوستریس اسیران را به کار گرفت که کانالها را بکنند ، واز آن پس هیچ کس اجازه نداشت که اسب و گردونه به کار برد او نیز زمین را به ملکهای همچند بخش نمود و کرایه ی آنها را گرد آورد ؛ در نتیجه هنر زمین اندازه گیری (هندسه) پرورده شد . از بابلیها کسی آنجا نبود که به این ادعاهای بی معنا پاسخ بگوید ، ولی اقلا ، هرودوت پافشاری کرد که آفتاب نما ، میله‌ی شاخص آن ، و روز دوازده ساعتی از بابل آمده بود .

او درباره‌ی جنگ تروی پرسید ، وپاسخ آن‌را درآستین داشتند . پیرو تئوس ، نوه‌ی سسوستریس ، پاریس را وقتی که با هلن دزدیده شده رسید بیرون کرد ولی این بانوی زیبا را نگاه داشت . پس مردم تروی حق داشتند که به یونانیان تاخت‌و‌تاز کرگفتند که هلن را به اسیری نگاه نداشته اند . به یقین ، وقتی که شهر را گرفتند ، هلن پیدا نشد ، و بنابراین منلاوس بسوی مصر دریا نوردید وآنجا همسر خود را بازیافت ؛ اوریپیدس این داستان را گسترش داد و به صورت نمایشنامه‌ی « هلن » درآورد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در روزگار رهامیسینیتوس (رامسس) پیشامد دزد زیردست روی داد. وقتی خشوپس زیردستان خود را به زور واداشت که یك هرم بزرگ بسازند[۴] و خشرن به همین روش دومی را ساخت، حکومت خوب و رونق و برومندی جای خودرا به جور و ستم داد: سازنده‌ی هرم سومی، میکرینوس، مهربان‌تر بود. آنگاه مصر زیر تاخت وتاز سایاکوس (شایاکا)ی حبشی رفت. سئوس (ستی)، بوسیله‌ی هوشهایی که زهرهای کمان تاخت و تازگران را خوردند، از دست سناخریبوس (سنا خریب)، شاه عربها و آسوریها، رهایی یافت.

با این که این شرح از حیث سالنمر بیش از اندازه درآمیخته‌ای از راست و دروغ بود، نویسندگان آینده‌ی یونانی تاریخ شرق نهاد. بویژه تأثیرش در کوششهای گوناگون بعدی برای همبستگی دادن افسانه‌های یونانی و شرقی بخوبی دیده میشد. دوست هرودوت سوفوکلس در گفتار خود که گفته بود کار زنان و مردان در مصر وارونه است تقریبا واژه‌بواژه از هرودوت نقل کرده بود. او نیز در باره‌ی مومیائیهای مصری آگاهی داشت.[۵]

سپس هرودوت راه دریا بسوی صور پیش گرفت، وآنجا از پرستشگاه هراکلس (بعل ملقارت)، با ستونهای «زمرد» شیشه‌ای آن، درشگفت ماند. او آموخت که فنیقیها الفبا را اختراع کرده بودند، واز رسم عجیب ختنه که پاره‌ای از مردمان فلسطین ــ سوریه به کار می بستند شنید. بابل زیاد او را زیر تأثیر نگرفت، گرچه در بابل از ویرانه‌های خیره کننده‌ی پرستشگاه بعل دیدن کرد و به او گفته شد که خشایارشا نگاره‌ی زرین بعل را برده بود. او به داستانهای شهربانوهای نامبردار سمیرامیس و نیتوکریس گوش کرد. روسپی گری دینی به حرمت میلیتا (نام دیگری از اشتار) اورا تکان ژرفی داد، وچشمان او به فرو افتادن هراسناك سرزمینی که روزگاری ثروتمند بود در زیر باجهای سنگین باز شد.

۴ ــ هرودوت، دفتر دوم.

۵ ــ سوفوکلس، اودیپوس در کولونوس، ۳۳۷ و پس ازآن، گرته‌ی ۱۴۶ (ویراسته‌ی Nauck).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرودوت نقل کنندهٔ قصه‌های شرقی

هرودوت ، پدر تاریخ ، نیز بزرگترین داستانگوی روزگاران کهن بود . نکته‌سنجان ، باستانی و امروزین ، چه بسا گفته‌ی مکرر اورا که «چنین میگویند، ولی من آنها را باور ندارم» از نظر دور داشته اند . آنها گفته اند که « پرگوئی » او ــ که برای خوانندگانش دلنشین‌ترین ویژگی اوست ــ اعتبار او را همچو تاریخ‌نویس سست میکند . سال به سال کشفهای تازه از شرق کهن نشان داده است که نکته سنجان و نه تاریخ نویسان به خطا رفته بودند . از این گذشته ، هرودوت آن چه را که جانشینان او به آهستگی آموخته‌اند میدانست ــ که یك داستان خوب در بارهٔ فردی ، حتی اگر آن مرد هرگز در زندگی واقعی وجود نداشته ، میتواند برای ما یك روانشناسی بیگانه را بهتر از بسیاری مجموعه های خشك وقایع روزمره روشن نماید .

اگر در سالهای اخیر دیده ایم که این اصل مهم تا اندازه‌ای دریافت شده ، هنوز به جایی نرسیده‌ایم که باز بشناسیم که در این قصه‌های « بی‌اعتبار » گواهی یکی از برجسته‌ترین حقیقتهای تاریخ ادبی جهان را دردست داریم . تاریخ افسانه‌ای یونان قصه‌های بسیاری از شرقیها داشت . هرودوت است که نخستین بار به مقدار زیاد داستانهای شرقی درست را میدهد و این سان نقش بزرگی را درنقل کردن قصه‌ها وداستانهای شرقی به غرب وخود ما برعهده دارد .

بیش از کشور گشائی پارسی ، یونانیهای بونیه به درون شاهنشاهی لیدی در آورده شده ، وبا داستانهای اناتولی آشنا گشته بودند . به‌یقین ، داستانهای کروسوس که با آنها بیش از همه آشنا هستیم از این دوره‌ی داستانها نیست ، آنها بازنمایندهٔ داستانهای معروفی ست که یونانیها ازخود درمی آوردند که نشان بدهند که پادشاهان مستبد شرقی همیشه بد کردار وخرفت هستند . ولی داستان این که کیکس چگونه ناچار شد یك خاندان شاهی نوینی را بنیاد گذارد هرگز ساخته‌ی فکر یونانی نبود . خشم زن کاندائولس وقتی فهمید که شوهرش او را لخت پیش چشم مردی که طرف توجه شوهرش بود گذاشته ، و یافشاری این زن برای این که فقط یك مرد که او را

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برهنه دیده باید زنده بماند، درست در خور حساسیت شرقی به برهنگی ناشایسته است.[۶]

از دوره‌ی داستانهای سخت وحشت‌انگیز آناتولی یکی پیش‌آمد مرگ آتیس، پسر کروسوس است. در رویائی به شاه آگاهی داده شده بود که سرنوشت آتیس این بود که با نیزه‌ی آهنی کشته شود، و شاه هرگونه احتیاطی را پیش‌بینی کرده بود. سرانجام، آتیس پدرش را واداشت که به او اجازه دهد که به شکار گراز اولیمپوس میسی برود. از اتفاق او به دست بهترین دوستش، ادراستوس، پسر گوردیاس شاه فریجیه، کشته شد؛ کروسوس خود او را چون پناهنده‌ای پذیرفت و خود او را به آیین از بزه برادرکشی پاک ساخت. شاه لیدی ادراستوس را سرزنش نکرد؛ او فهمید که سرانجام چگونه بغها به مردمان می‌آموزند که نمیتوانند از سرنوشتی که بسوی آن میروند دوری گزینند.[۷]

یک دوره‌ی دیگر از این داستانها ایرانی بود. یک نمونه‌ی خوب داستان دیوکس است، که در تاریخ واقعی یک سرکار دهکده‌ی کوچکی بود که سارگون، پادشاه اسور، اورا در بند کرده و به سوریه بیرون رانده بود.[۸] ولی بنا برقصه‌ی بومی، او یک مرد بسیار خردمندی بود که زمانی میان همسایگان به درستکاری و داد رفتار میکرد. زمانی که آنها به پذیرفتن داوریهای او خو گرفتند، او از این کار دست کشید به علت این‌که وقت خودرا بدون پاداش تلف میکرد. نتیجه‌ی طبیعی‌اش این بود که او را پادشاه ماد ساختند که دادگری خود را نگاه دارد، ولی او در تنهائی کاخی که در اکباتانه برپا کرده گوشه گرفت و دیگر کسی به او دسترس نداشت.[۹]

یک نمونه‌ی دیگر داستان ماندانه، مادر کورش است، که در خواب دید که از زهدان او تاکی رسته که همه‌ی آسیا را زیر سایه خود افکنده است.[۱۰] خواب کورش، درست پیش از مرگش به دست شهربانوی ماساگتی، که در آن داریوش را با بالهایی بر شانه‌هایش دید، که یکی بر آسیا و دیگری بر اروپا سایه افکنده،

۶ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۸ و پس از آن.
۷ ـ همان کتاب، ۴۳ و پس از آن.
8. Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 20, 9, 243 ff., 636.
۹ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۹۶ و پس از آن.
۱۰ ـ همان کتاب، ۱۰۷ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کهن‌ترین نشانه‌ی ست که از عقیده به « فرکیانی چیر » داریم که برای پادشاهان ایرانی درآینده پیشگوئی‌ای از این بود که بر سر هر که فرود آید او بزودی شاه خواهد شد.[۱۱]

در قصه‌ی دیگری بخت نشستن نامنتظر داریوش با این داستان بیان شده بود که چگونه مهتر او اوئیاردوس با چالاکی سبب شد که اسب او نخست شیهه بکشد.[۱۲]

داستانهای بابلی در باره‌ی شهریانوهاست، سمیرامیس و نیتوکریس،[۱۳] که درباره‌ی اولی نویسندگان بعد به تفصیل پرداخته‌اند. یك داستان دیگر طرف توجه همگانی، داستان پادشاه مستبد خوشگذران سارداناپالوس است، که نخستین بار در هرودوت پیدا میشود؛[۱۴] خاستگاه آن آسور است، چون سارداناپالوس آمیختگی دو تن از پادشاهان آنهاست، اشورنصرایپال (۸۸۵ ـ ۸۶۰) و اشوربنی ایپال (۶۶۹ ـ ۶۳۳).

از افسانه‌های بن‌دار مصری یکی در داستان دزد زبردستی که توانست دختر شاه رهامپسینیتوس را به زنی بگیرد حفظ شده است؛[۱۵] بیست و سه سده و نیم پس از آن، دور در میان بیابان صورت امروزین همان داستان را میخند از دهان یك شعربافِ بیسواد وخرفت که خانه‌اش در مرز مصر بود شنید. از پریستاران هفیستوس در ممفیس، هرودوت به ما میگوید، او شنید که چگونه شاه پسامتیکوس با سپردن دو بچه به شبانان و واگذاشتن آنها که بی آموزنده‌ای خود زبان باز کنند پیدا کرد که کهن‌ترین زبان کدام بوده است؛ این زبان آشکار شد که زبان فریجی بوده![۱۶] از این پریستاران نیز او شاید یك داستان دیگر که بیشتر از این هم بوی مصر میداد شنید. زمانی که مصر میان دوازده پادشاه بخش شده بود ـ فرمانروایان کوچك محلی بیش از خاندان سایته ـ وخشکری فراکو کرد که هر که نذری آبگین از پیاله‌ی برنگی در پرستشگاه هفیستوس فرو ریزد شاه همه‌ی مصر خواهد شد. در

۱۱ ـ همان کتاب، ۲۰۹.
۱۲ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۸۵.
۱۳ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۸۴ و پس از آن.
۱۴ ـ همان کتاب، دفتر ۲، ۱۰۰.
۱۵ ـ همان کتاب، ۱۲۱ و پس از آن.
۱۶ ـ همان کتاب، ۲.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازپسین روز جشن پرستاری که آیین را برگزار میکرد فقط یازده جام زر بیرون داد، و پسامتیکوس ناچار شد که کلاه خود پرنگی خودرا به کار ببرد. یازده شاه کوچك همراهش دریافتند که آن وخش نشانسته به انجام رسیده بود؛ ولی با این حال اورا به مردابها راندند. چون از وخشگاه لتو در بوتو در این باره پرسید، پسامتیکوس آگاهی یافت که وخش نخست آنگاه به انجام خواهد رسید که او مردان پرنگی را به بیند که از دریا سر بر می‌آورند. کاریها و یونیهای پرنگ پوش برای تاراج رسیدند؛ آنها را همچو سربازان مزدور پسامتیکوس به سپاه خود درآورد، و به یاری آنها خود را فرمانروای همه‌ی مصر و بنیادگذار خاندان سایته ساخت.[۱۷] داستانهای بومی نیز از همین دوره‌ی آشوب سخن میگویند. این نقل کردن قصه‌های شرقی به غرب یکی از هنرهای بسیار مرسوم است و کمتر از هنرهای دیگر او نیست.

خر اهیقر

در همین زمان داستانی را که حتمی بیشتر مردم پسند بود و سر زبانها افتاده داشتند در کوچ نشین سربازان مزدور در الفانتین از آن نسخه بر میداشتند. این داستان یك پایه‌ی حقیقی استواری دارد. در سال ۶۹۸ اهیقر نامی افسر دوم شهر آسوری بارهالزا و نیز پایوری درشهر بیت ـ سین ـ ابنی بود که در نامه‌ای یاد شده است.[۱۸] بیگمان او همان کسی است که داستان اهیقر، «یك دبیر خردمند و آماده»، که سخنانش در یك ترجمان ارامی در میان این کوچ نشینان یهودی چون گنجی نگاهداری شده، از روی زندگی او ساخته شده است. او اندرزگر همه‌ی آسور و سپهردار شاه سناخریب بود، که به پند او شاه اعتماد داشت. سناخریب مرد و پسرش اسارهدون جانشین او گشت؛ اهیقر پسری نداشت و بنابراین نادین پسر خواهرش را گرفت و اورا بار آورد که جانشین خودش باشد. به یقین، دبیر نادین دریك سند

۱۷ ـ همان کتاب، ۱۴۷، ۱۰۱ ـ ۵۲.

18 - C. H. W. Johns, *Assyrian Deeds and Documents*, Vol. I (1898), Nos. 468, 251; Leroy Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, II (1930), 258 - 59.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوداگری که تاریخ ۶۷۱ دارد پیدا میشود و همچنین نامه‌هایی به اسارهدون و آشور بنی ایال میتویسد.[19] نادین خردمند شد و به او مهربانی بسیار نشان دادند. در پیشگاه شاه و درباریانش او در دروازه‌ی کاخ با اهیقر می نشست. اهیقر نادین را نزد شاه می برد و به او می آموخت که چگونه به هر پرسش شاه پاسخ دهد. اسارهدون او را دوست میداشت و میگفت: «اهیقر دیر زیود!» چون او چنین میگفت، اهیقر خم میشد و تعظیم میبرد؛ چون اهیقر پیر شده بود، درخواست نمود که نادین جانشین او بشود.

ولی نادین به شاه گفت: «این پیرمرد سر زمین را برضد تو به فساد کشانیده» و اسارهدون از خشم برافروخت. او نبو - سوم - ایسکون، یکی از سرکردگان پدرش را که نان او را خورده بود، فرا خواند: او نیز همچو «مهاری نگهدار» سناخریب و نویسنده‌ی چند نامه به شاه معروف است.[20] اسارهدون به نبو - سوم - ایسکون فرمان داد که اهیقر را بیچوید و بکشد. پس نبو - سوم - ایسکون بر اسب پادیمای خود نشست و اهیقر را یافت که در تاکستان قدم میزد. با دیدن او، این پایور با زاری جامه‌ی خودرا درید.

اهیقر اعتراف کرد که میتر سید ولی به نبو سوم ایسکون یادآور شد که چگونه خود او وقتی که سناخریب خشمگین شده بود و میخواست او را بکشد از مرگی که تاسزاوار بود رسته بود؛ آنگاه زمان اهیقر بتاهفنده را در خانه‌ی خود پنهان کرده و گفته بود که بزهکار کشته شده است. پس از چندی نبو سوم ایسکون را نزد سناخریب آورده بود و سبب شده بود که شاه از گناهان او چشم بپوشد؛ و شاه به او آسیبی نرسانیده بود بلکه خشنود بود که او را زنده نگاه داشته بودند. اکنون باشد که نبو سوم ایسکون نیز با او همچنان رفتار کند. شاه اسارهدون بخشاینده است؛ بیش از هر کس او اهیقر را به یاد خواهد آورد و اندرز اورا آرزو خواهد کرد. باشد که یک بردهٔ خواجه بجای او کشته شود؛ بدها اسارهدون

19 - Johns, *op. cit.*, Nos. 60, 368; Waterman, *op. cit.*, I (1930), 274 - 75; II, 36 ff., 274.

20 - Johns, *op. cit.*, No. 253; Waterman, *op. cit.*, I, 296 - 97; II, 44 ff.; cf. Olmstead, «Intertestamental Studies,» *JAOS*, LVI (1936), 243.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسپقر را به یاد خواهد آورد و اندرز اورا آرزو خواهد کرد : او اندوهگین خواهد شد و به سرکردگان و درباریانش خواهد گفت : « من شما را چون شمار سپاه برمی گزینم ما ثروت خواهم داد اگر اسپقر را پیدا کنید . »

این داستان در این نقطه در پاپیروس پاره میشود ، ولی از بررسیدههای دیرتر درمی یابیم که همه چیز چنان که انتظار میرفت روی داد . اسارهدون میل خود را برای اندرز اسپقر بیان نموده . نبوسوم ایسکون پاپوری را که مرده فرض شده بود پیش آورد ، و او آنگاه داستان حقیقی را برگفت . نادین رسوا شد و از نظر افتاد و او را به دادی اش سپردند که به سزای خود برسانند . سزای نادین نزشکار سخت بود : هر روز او بایستی به سختان کوتاه پر معنای دادیاش که پایان نداشت گوش فرادهد .

این سختان کوتاه در هر نسخه‌ی تازه‌ای تغییر میکرد ، تا آن که « خرد اسپقر » یک خلاصه ی جامعی از بهترین ادبیات جهان در زبانهای ارامی ، سریانی ، عربی ، ارمنی ، و حبشی شد . دمو کریتوس از آن نقل میکند ، ایسوپ آن را به کار میبرد ، در نسخه‌ی کنونی کتاب تورات از آن تقلید شده ، انجیل پر از گفته‌های خردمندانه‌ی آن است ، و عیسای ناصری به آن التفات کرد و گفته های آن را به کار برد . [۲۱]

در پاپیروس الفانتین فقط بخش کوچکی از این سختان کوتاه حفظ شده است ، و بیگمان گفته‌های بیشتری از « نسخه‌ی اصلی » را میتوان در جاهای دیگر پیدا کرد . برای آنهایی که در این پاپیروس یافت شده ، اقلا ، بایستی بیشترش ترجمه‌ی گفتارهای خردمندانه‌ی بابلی کهنه‌تر باشد ، زیرا ، همچنان که داستان اموری است ، این سختان هم باید اموری باشد :

آن چیست که از می‌ای که در چرخشت کف میکند زورمندتر است ؟ پسری که پرورش یافته و آموخته است ، و بر پایش پابند نهاده شده ، برومند خواهد شد . اگر نتوانی پسرت را از زشتکاری باز داری ، از زدن او خودداری مکن . اگر ای فرزند تو را بزنم ، تو نخواهی مرد ، و اگر تورا به دلخواه خودت واگذارم ، تو نخواهی زیست . زنش برای برده ، سرزنش برای کنیز ، و پسرا رسانیدن برای همه‌ی بردگانست .

از ترس شیر ، خر بار خود را رها کرد و آن را نمی برد . او پیش سر و همسر شرمنده خواهد

21 - Olmstead, *Jesus in the Light of History* (1942), pp. 11, 16 - 17, 103, 150, 166.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود و باری خواهد برد که برای او نیست و بار شتر براو خواهند گذاشت .

دو چیز نشان شایستگی ست ، و سومی شش را خشنود میسازد ، مردی که می مینوشد و می‌بخشد ، او که سخنی میشنود و آن را فاش نمیکند .

خرد حتی برای ایزدان گرانبها ست . شهریاری جاودان از آن خرد است ، در آسمان آن‌را چون گنج نهاده اند ، چون خداوند پاکی آن را والا گردانیدم .

ولی در باره‌ی دهانت ، نیك بنگر که سبب تباهی تو نگردد . بیش از هر چیز دهان خودرا نگاه دار ، و در باره‌ی آن چه شنیده ای دل خودرا سخت گردان ، زیرا سخن همچو پرنده‌ای ست ، وچون کسی آن را رها کند دیگر نمی‌تواند آن را بگیرد . رازهای دهانت را بشمار ، سپس برای یاری به برادرت اندرز ده ، زیرا زورمندتر از کمین دهان کمین جنگیدن است .

سخن شاه را میشنو ، بگذار که آن درمانی برای برادرت باشد . نرم است گفتار شاه ، ولی تیزتر و زورمندتر از کارد دولبه . اینك بنگر ، پیش تو چیزی سخت است ، در پیشگاه شاه درنگ مکن ، خشم او تندتر از برق است ، خود را بپا . مگذار که از سخن توخشم گیرد ، مبادا در روز خود در نگذری . در پیشگاه شاه ، اگر به تو فرمانی داده شود ، آتش سوزانی ست ، بشتاب و بجا آور ، جامه‌ی سوگ برتن میوش و دستان خود را پنهان کن ، چون سخن شاه نیز با خشم دل همراه است .

خار نزد انار فرستاد و گفت : « خار به انار ، خارهای بسیار تو برای کسی که به میوه‌ی تو دست میزند چه سود دارد ؟ » انار پاسخ داد و به خار گفت : « تو برای کسی که به تو دست برند همه‌ات خار است . » درستکاران میان مردم ، هر که به آنها برخورد کند یار آنها ست . سرای مردم به کار در روز توفان پست افکنده شود ، و در دمی که آرام گردد دروازه‌هایش فروافکنده شود ، زیرا آنها از تاراج درستکاران است .

چشمانم را که بسوی تو بلند کردم و دلم را که به تو دادم ، در خردش تو بیست شماردی ، اگر زشتکار دامن جامه‌ی تورا بگیرد ، آن را در دستش واگذار . آنگاه به خشم روی آور ، خشمش از او بستانند و به تو بخشند .

کسی به گورخر گفت : « بگذار بر تو سوار شوم و من تورا خوراك خواهم داد . » او پاسخ گفت : « خوراك و زینات را برای خود نگاه دار ، و سواری تورا نخواهم که به بینم . » میان گوشت باو کفش مگذار سنگ ریزه‌ای پایت را زخم کند و درد آورد ، مرد توانگر مگوید : « با ثروت و فراوانی‌ام شکوهمندم . »

به عرب دریا و به صیدونی بیابان نشان مده ، چون کار آنها با هم فرق دارد . او که باده را به لگد میفشارد اوست که باید از آن بچشد ، و او که باده را در کوزه میریزد باید آن را نگهبانی کند .

ای فرزند ، فهم و گفتم وام بگیر ، تا بخوری و به فرزندان خود بدهی . وام سنگین از مرد بدکار مگیر ، وا گر گرفتی ، مگذار که جانت آرام گیرد تاوام را پس دهی . وام دلچسب است چون به آن نیاز باشد ، ولی پرداختن آن چو پر کردن خانه است .

هرچه میشنوی میتوانی باگوشت نیازمایی ، زیرا زیبائی مرد به وفاداری اوست ، ولی زشتی و بیزاری از او از دروغ لبان اوست . نخست تخت شاهی برای دروغزن برپا شده ، ولی سرانجام دروغهایش براو چیره خواهند شد ، و به چهره‌ی او تف خواهند انداخت . دروغگو گردنش بریده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهد شد چون کنیزی از جنوب که روی خودرا پنهان کند ، یا چون مردی که نفرین سازد .
بخت خود را به پستی منگر ، و برای چیز بزرگی که از تو باز داشته‌اند آزمند مباش . به ثروت خود میفزا و دلخواه خودرا بزرگ مکن . او که از نام پدر و مادرش سربلند نیست ، مباشد که خورشید براو بتابد ، چون او مردی زشتکردار است .
فرزند تنم درخانه‌ی من بجاسوسی پرداخته ، به بیگانه چه‌بگویم ؟ گواه بدخواهی برمند من بود ، پس که مرا به درستی نموده است ؟ از خانه‌ی خودم خشم برآمد ، یا که بکوشم و تلاش کنم ؟ رازهای خودرا پیش دوستان فاش مساز ، تا نام تو نزد آنها سبک نشود .
با کسی که از تو بالاتر است در ستیز تندخو مشو . با کسی که آزاده است واز تو زورمندتر ، به کشمکش میرداز ، چون بهره‌ی تورا نیز بگیرد و به مال خود بیفزاید . اینك بنگر ، چنین است مرد کوچکی که با بزرگی در افتد .
نیرنگ‌باز مباش و مگذار که خردت خاموش گردد . شیرین مباش تامگر تورا فرو برند ، تلخ مباش تامگر تورا از دهان بیرون افکنند . ای فرزند ، اگر خواهی والاگردی ، خودرا پیش خداوند فروتن گردان که گردنکشان را پست‌آورد و فروتنان را بلند گرداند .
مردی که نیك‌خو ست وخوب دل ، همچو کمانی زورمند است که مردی زورمند آن را خم کند . اگر مردی با ایزدان نه ایستد ، چگونه تواند با نیروی خود رستگار شود ؟ ۲۲

22 - F. C. Conybeare, J. R. Harris, and A. S. Lewis, *The Story of Ahikar* (1898); also in R. H. Charles, *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament* (1913) pp. 715 ff .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و چهارم

علم بی‌بزدانشناسی

مخالفت با علم نوین در آتن

علم نوینی که از شرق آمده بود در آتن چندان خوش آیند نبود بلکه تار گلیا افسونگر یونی و روسیان دیگر بودند که در آتن با آغوش باز آنها را خوش آمد گفتند و با پذیرائی گرمی در آتن روبرو شدند. آفتاب نمای بابلی، با روز ۱۲ ساعتی‌اش، عملی وحشی محافظه‌کارانه بود؛ سپارت به آناکسیمنس اجازه داد که در پایتخت یکی از آنها را برپا کند.[1] در همین هنگام، شاگرد او آناکساگوراس کلازومنی را که در دست پارسیان بود ترک گفت که از آتن، که تازه داشت زیر فرمانروائی پریکلس شهرت می‌یافت، دیدن کند.

در آتن آناکساگوراس می‌آموخت که «رای» بود که آن چه را که پیش از آن درهم آمیخته بود سازمند می‌ساخت و این که گردون از ذره‌های ریز همجنس درست شده است. ولی زمانی که به جسمهای آسمانی روی گرداند و گفت که ستارگان در یک گنبد گردانی آبجا که در آغاز قطب آسمانی درست بالای سر بوده در گردش‌اند، و آغاز نمود که کهکشان را بیان کند، و درباره‌ی ستاره‌های دنباله‌دار و شهاب، و از هوا شناسی، بادها، تندر، و برق سخن گوید، او داشت پا بر زمین

۱ ـ پلین، دفتر ۲، ۱۸۷؛ نیز هرودوت، دفتر ۲، ۱۰۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خطر تاکسی میگذاشت . او به گفته های خود افزود که ماه نورش را از خورشید میگیرد و تپه و دره دارد ، و حتی خانه در آن هست ، و خورشید یك پارچه فلز داغ سرخ شده است که از پلوپونس هم بزرگتر است . این برای آتنیهای خرافاتی افزون از اندازه بود . در همان هنگام که هرودوت در آتن با خوشامد پذیرفته شده و دولت به او داشتی داده بود ، اناکساگوراس به جرم بی‌دینی برای آموختن ستاره‌شناسی ـ و برای طرفداری از پارسیان ـ به دادرسی فرا خوانده شد ، و از ترس جان خود گریخت .[۲]

بازپسین دستگاه‌شماری بابلی

هنگامی که در آتن خود بررسی ستاره‌شناسی غیرقانونی اعلام شده بود ، در شرق پیوسته برای پرداختن نتیجه‌های علمی آن در کار بودند . در رشته‌ی گاه‌شماری عملی ، بابل از « تاریخ نبونصر » (۷۴۷) از مزیت یك دوره‌ی ۱۹ سالی برخوردار بود . در آغاز دانشمندان بابل با یکی درمیان کردن تقریبی ماههای « تهی » ۲۹ روزه و ماههای « پر » ۳۰ روزه خرسند بودند ، و با افزودن ۷ ماه کبیسه در میان یك دوره ، گاهنمای خود را با « سال خورشیدی » همزمان کرده بودند . آزمایشهای مکرر نشان داده بود (دست پایین تا سال ۴۴۳) که عملی‌ترین ترتیب برای درمیان گذاشتن این ۷ ماه این بود که شش ماه را در پایان سالهای سوم ، ششم ، هشتم ، یازدهم ، چهاردهم ، و نوزدهم دوره به عنوان یك ماه دومی آدرو ، که آغاز آن با ماه نو در مارس و پایانش در آوریل بود ، در میان بیفزایند ؛ فقط درسال هفدهم ماه دومی الولو ، که با ماه نو در سپتامبر آغاز میشد ، سال را به دو پاره‌ی همچند بخش میکرد .[۳]

از خاندان سوم به بعد ، منجمان میدانستند که سال ۳۶۵ روز دارد . در همان

2 - Diog. Laert. ii . 6 ff. ; Plut. *De Superstit.* 169 F ; *Pericl.* 32.

۳ ـ جدولی که در کتاب R. A. Parker and W. H. Dubberstein. *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), PL. I داده شده ، فقط یك استثنا نشان میدهد ، آدرو‌ی دوم در ۳۸۰ سال دوم دوره است و نه سال سوم آن . این تغییر پس از دوره‌ی ۴۸۱ ـ ۴۶۳ روی داد ولی ممکن است در ۴۶۲ این تغییر داده شده باشد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمان خاندان اول ، به‌نظر می آید که ستاره‌شناسان آغاز کرده بودند که سال کشوری خودرا دربرابر برخاستن کنارشبی (تشریق) نیمشب ، که « کشاینده‌ی سال(هانگی) » ست ، میزان کنند ؛ در آن زمان آنها یقین داشتند که چند ساعت و دقیقه بایستی افزوده شود که طول حقیقی سال خورشیدی به دست آید . در آن زمان نیز آن‌چه را که باید افزوده شود به یك سوم روز برآورد کرده بودند . اگرچه دوره‌ی ۱۹ سالی در عمل ناساز بود ، ولی بطور قطع نتیجه‌های دقیقتری میداد .

حسابهای تیوریمانی به اندازه‌ای دقیق بود که دلیلی نداریم انتظار داشته باشیم که در یك یا دو نسل بیشرفتهای مهمی به بینیم . در واقع ، از دوره‌ای که بیفاصله پس از او می آید فقط چند دیسك ستاره‌شناسی هست که به‌نظر می آید از آن زمان باشد . یکی از آنها ، که از روی حسابهای امروزین تاریخ آنرا سال ۴۲۵ معین کرده‌اند ، فقط یك نمونه‌ای از روش حساب تیوریمانی ست که به کار برده میشده است . آن یك « گاهنمای » کاملا امروزی ست ، که داده‌ها پیش پیش حساب شده و به‌صورت جدول داده شده است .

خطهای افقی هر ماهی را بخش میکنند . این خطها با خطهای عمودی بریده شده که دوستون ساخته . ازاین دوستون ، ستون چپ طول ماه پیش‌را نشان میدهد ــ ۲۹ یا ۳۰ روز ــ و این سان بیدارشدن ماه نو آینده را معین میکند . سپس روزی که در آن ماه پر است دیده میشود ، که یا چهاردهم یا پانزدهم است ؛ و آنگاه آخرین بیداری ماه کهنه در آسمان نشان داده شده است . ستون طرف راست روزی را میدهد که پنج ستاره‌ی روندی حقیقی و نیمشب کنارشبی « می‌درخشند » (تشریق) یا در آخرین فرونشستن‌شان در پایان دوره‌شان به زیر جهان « در می آیند » .

هریك ازاین حسابها حتی روزهایی که معین شده درست و دقیق است ، که دلیل آن است که حتی در آن زمان کهن ستاره‌شناسان بابلی جدولهای دقیق ازدوره‌های ستارگان رونده دردست داشتند . تعیین جای نقطه‌ی اعتدال پائیزی در ۲۷ سپتامبر به‌همان اندازه دقیق است . ولی خورایستی تابستان ، که در ۲۹ ژوئن معین شده ، یك روز دیر است . یك خورشیدگیری در ۲۳ اکتبر در بابل دیده نشد زیرا پس از

PDF.tarikhema.org

فروزنشستن خورشید روی داد؛ این را ستاره‌شناس میدانست، ولی برای آن که جدول او کامل باشد آن را گنجانید، هرچند زحمت تکرار حسابگری را به‌خود راه نداد. ازسوی دیگر، یك ماهگیری کلی در بابل دیده شد؛ به‌حساب امروزین، این ماهگیری درساعت ۱۸ و ۳۶ دقیقه (وقت حقیقی بابلی) آغاز گشت، درحالی که دادهٔ بابلی، که به رقمهای ما برگردانده شود، آن را ۶ دقیقه زودتر از واقع جا داده‌است!؟

حتی پس از دقت این حسابهای برخاستن و فرونشستن ستارگان رونده در این «سالنمای» پیش‌یاافتاده، ما آمادهٔ دیپلنامهٔ پیشرفته‌ای که در آن روزهای کوتاه و بلند «نور»، یا دوره‌های «بخشهای ستارگان رونده» داده شده نیستیم. دورهٔ ماه آسمان ۶۸۶ سال است، که یك حساب نسبتاً آسانی ست. هرمزد یك دورهٔ دراز ۳۴۶ سال دارد؛ در واقع، هرمزد در ۳۴۶ سال ۲۹ دور میزند به‌علاوهٔ ۲۳۶، درحالی که ۳۴۶ دور خورشید ۱۹ کم دارد. این نمایش درست وشگفت‌آوری ست، هرچند دورهٔ ۱۲ سالی بهتر و دورهٔ ۸۳ سالی باز هم دقیقتر است؛ دورهٔ کوتاهتر او ۶۳ ماه و ۱۰ روز است. دوره‌های گوناگونی برای ناهید داده شده: ۷ روز؛ بیرامون ۱۶ روز؛ بیرامون ۲۱ روز؛ ۶۳ ماه و ۲۰ روز؛ و با حسابهای مفصل‌تری یك دورهٔ بسیار طولانی ۶۴۰۰ سال به دست می‌آید. برای بهرام یك دورهٔ کوتاهتر ۶۵ ماه و یك دورهٔ درازتر ۲۸۴ سال داده شده است. ستاره‌شناس ما از تغییرپذیری این ستاره آگاه بوده، ولی دورهٔ بزرگی که داده دقیقتر از دورهٔ معمولی ۷۹ سال است، زیرا، اگر ۲ روز از ۲۸۴ سال یونانی کم بکنیم، خورشید ۲۸۴ دور به‌علاوهٔ ۱۱ و بهرام ۱۴۱ دور به‌علاوهٔ ۱۲۲ میزند. برای بدست آوردن دورهٔ بزرگ کیوان، ستاره‌شناس ما دورهٔ ۵۹ سالی را ضرب در ۱۰ کرده، سپس افزونهٔ آن را که ۱۳° بود از آن کم کرده است؛ خطای ظاهری او ــ ۳۸ ــ شاید نباید از اعتبار کار دانشمند باستانی بکاهد، زیرا ستاره‌شناسان امروزین حساب میکنند که، زیر تاثیر آشفته‌کننده‌ی هرمزد، کیوان در ۹۳۰ سال میشود از میانگین ۱۰° ۹ اش

4. F. X. Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel, Ergänzungen*, II (1914), 233 ff

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افزون یا کاستی داشته باشد.[5]

آتن از نو با ستاره‌شناسی مصری تماس برقرار میکند

شورش یونی، ادامه‌اش در جنگهای بزرگ پارسی، و حمله‌های متقابل اتحادیه‌ی دلوس تماس را با سرزمینهایی که در زیر فرمانروائی پارسیان بود بریده بود. شیفتگی آتن از مصر شورشی باز دیگر راه را به نیل باز نمود. کمی پیش از ۴۵۹، اوئنوپیدس شیاغورثی اهل خیوس،[6] همزمان جوانتر اناکساگوراس، در میان آنهایی بود که از مصر دیدن کردند. از پیشامد، او بالا آمدن و لبریز شدن نیل را دید و بر پایه‌ی این آگاهی دست اول یك نظریه‌ی عجیبی را در باره‌ی علت آن پروراند.[7] آنجا نیز او با زمین‌اندازه‌گیران به بررسی پرداخت و پاره‌ای مسئله‌ها را حل کرد که به نظر او برای ستاره‌شناسی سودمند بود. اناکسیماندر نخست توجه یونانیان را به این حقیقت عجیب کشانده بود که فلك مهر مایل است.[8] اوئنوپیدس این بیان را ادامه داد، گرچه پیشنهاد او که کهکشان بازمانده‌های سوخته‌ی راه پیشین خورشید است هرگز پذیرفته نشد.[9]

اصلاح اوئنوپیدس در گاه‌شماری

ولی شهرت اوئنوپیدس بیشتر برای اصلاحش در گاه‌شماری بود. او بی‌چون‌وچرا گاه‌شماری سرور خود را که چنین زیبا و منطقی بود پذیرفته بود. پس از دیداری که از مصریان کرد دریافت که ستاره‌شناسان آنها آگاهیشان بهتر بود. بنا بر گفته‌ی آنها، سال $۳۶۴\frac{1}{4}$ روز نبود بلکه $۳۶۵\frac{1}{4}$ روز بود. همچو یك فیثاغورثی

5 - Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel*, I (1907), 48 ff. این که لوحهایی که ۴۸۷ - ۴۶۰ و ۲۷۹ تاریخگذاری شده از نسخه‌های اصلی به این زودی برداشته شده باشد جای شك است.

6 - H. Diels and W. Kranz, *Die Fragmente der Vorsocratiker* (5 th ed., 1934 - 37), I, 393 ff.; cf. Plato *Amator*. 132 A.

7 - Diod. i. 41. 1 ff.; 98. 3.

8 - Plin. ii. 31; Aetius ii. 25. 1.

9 - Oenopid., Frag. 10 (Diels and Kranz); Aristot. *Meteorol.* i. 8.; Diod. i. 98. 2; Macrob. i. 17. 31; Theon Smyrn. p. 198. 14 (Hiller); Aetius ii. 12. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وفادار، اوئنوپیدس خودرا ناگزیر میدید که نشان بدهد ایمان فرقه‌ی ر یا آخرین نتیجه‌های علم مطابقت کامل دارد.

بنیاد دوره‌ای که اکتوب مقدس شمرده میشد منطق عدد ۵۹ بود. اگر اوئنوپیدس می‌پذیرفت که طول حقیقی سال $365\frac{44}{59}$ روز بود ـ که تقریباً درست یک سوم روز، یا ۸ ساعت و ۵۷ دقیقه افزون بر طول حقیقی میشد ـ ممکن بود این عدد زیبای ۵۹ را نگاه دارد. این‌سان دوره‌ی ۵۹ سالی جان بدر میبرد، هرچند به قیمت جان عدد یازدهم زیبا تر $9\times9\times9$ (ماه)، که حاصلش ۷۲۹ بود، تمام میشد؛ شمار ماهها در دوره آنگاه ۷۳۰ میشد، که هریك به $\frac{44}{730}$ ۵۹ شب و روز افزایش می‌یافت، وجمع روزها و شبها ۴۳۱۱۴ میشد.[10]

این سازگاری باکامیابی روبرو نشد. پژوهندگان این کوشش را برای زنده کردن «سال بزرگ» فیثاغورثی به صورت نوین نادیده گرفتند، هرچند فرزانگانی چون افلاطون هنوز آن را گرامی میداشتند. ممکن بود که این «سال بزرگ» به این صورت بازبین شده حتی زودتر به دست فراموشی سپرده شود ولی اوئنوپیدس آن را در سال ۴۵۶ روی یك لوحه‌ی برنگی کنده و برای آزمون یونانیانی که از هرگوشه‌ی زمین برای دیدن بازیهای المپیك که بیشتر هیجان‌انگیز بود می‌آمدند و میتوانستند بخوانند برپا ساخته بود.[11]

دموکریتوس ابدراتی

همان دلیلهایی که مصر را به روی اوئنوپیدس گشود آن را نیز به روی یك دانشمند بسیار بزرگتری، دموکریتوس اهل ابدرا،[12] باز نمود، که سالهای دراز جهانگردی‌اش اورا به همه‌ی کشورهای بافرهنگ مدیترانه‌ی شرقی برد. بعدها او

10 - Censorin. xix. 2; cf. H. Y. Wade-Gery, *Cambridge Ancient History*, III (1925), 762 ff.

11 - Aelian. *Var. hist.* x. 7; cf. K. von Fritz, «Oinopides,» *PW*, XVIII (1937), 2258 ff.

12 - T.L. Heath, *Aristarchus of Samos* (1913), p. 121. این نویسنده بکلی بد میفهمد و بطور شگفت‌آوری اهمیت علمی دموکریتوس را ناچیز میشمارد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفرهای خود را در یك کتاب به عنوان « ناوردای گرد دریا » خلاصه کرد . مانند کتابهای دیگر ، این کتاب نیز ازمیان رفته است ، ولی میتوانیم جایای اورا در راهی که از آن سفر کرده بود در عنوانهای کتابش (که سیاههٔ آن حفظ شده است) بیابیم . [۱۳] چون آن چه دموکریتوس در سفرهایش آموخت زمینهٔ کتابهای بسیار دیگری شد که او نوشته است .

« رسالهٔ فریجی » او آگاهی اورا از درون آسیای کهین نشان میدهد . پنج سال بررسی ، شاید پس از ۴۵۹ ، با پرستاران مصری [۱۴] که زمین اندازه گیر و ستاره شناس بودند ، اثر خودرا در یك رشته بررسیهای ریاضی و ستاره شناسی گذاشته است . کتاب دیگر او زیر عنوان « دربارهٔ آنها که در مرزنه هستند » که در این زمان پایتخت حبشه بود ، علاقهٔ او را به این سرزمین دورافتاده در بالای نیل ، و شاید دیداری از آن سرزمین را ، نشان میدهد .

تا چند سال پس از صلح معروف به « صلح کالیاس » (۴۴۹) ، برای یك شارونده ایدرا ، که عضو شاهنشاهی آتنی بود ، امکان داشت که آزادانه در سراسر شاهنشاهی رقیب پارسی سفر کند . دموکریتوس این فرصت را غنیمت شمرد و از مصر به بابل رفت . در این زمان به نام « کلدی » که در اصل یك عنوان نژادی بود معنای ویژهٔ مرد خردمند داده شده بود ، و در این سده بویژه برای دانشمند ستاره شناس به کار میرفت . [۱۵] پس دموکریتوس نتیجه‌های بازرسیهای خودرا در یك « رسالهٔ کلدی » خلاصه کرد . یك جزوهٔ دیگر او عنوان « دربارهٔ نوشته‌های مقدس آنها که در بابل هستند » داشت . [۱۶] از این « البته » مقصود او « خط تقشی » مصری نبود بلکه خط میخی بابلی بود .

آیا دموکریتوس واقعاً میتوانست لوحهای گلی را به خط و زبان اصلی بخواند ؟ آیا او میتوانست از عددها و چند واژه‌نگار فنی که برای فهمیدن لوحها

13 - Diog . Laert . ix. 46 ff .
14 - Diod . i. 98 . 3 ; Clem . Alex . *Strom.* i . 69 .
15 - Herod . i . 181 .
16 - Clem . Alex . *Strom* . i. 69 ; ii . 130 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لازم بود و دانشمندان برجسته‌ی امروزی آنها را کافی میشمارند سر درمیاورد، یا این که با ترجمه‌ی آنها سروکار داشت؟

این پرسشها ما را به دورتر از مرزهای تاریخ علم میکشاند. دموکریتوس روی یك سنگ یادبود ــ که در این مورد بایستی یك لوحه‌ی میخی بوده باشد ــ سختان اهیقر خردمند را دید. باز گفته‌های پرمغز نامبردار که هم به اهیقر و هم به دموکریتوس نسبت داده شده اینهارا میتوان نقل کرد: «دم سگ برای او خوراك می‌آورد، دندانش به او سنگ میدهد. مگذار همسایه‌ات پا روی پاشنه‌ات گذارد، مبادا که فردا لگد بر گردنت مالد. بیش از اندازه شیرین مباش تا تورا نلعنند؛ بیش ازاندازه تلخ مباش تا تورا ازدهان بیرون نیفکنند. بهتر است که بایت بلغزد تا زبانت. خوکی بامردی آزاده به گرمابه رفت؛ چون بیرون آمد، سوراخ گلی دید ودرآن غلتید.»[۱۷] آیا این سخنان کوتاه‌خرد بسیار دشوار نبود که به خط میخی اصلی خوانده شود، آیا او با ترجمه‌ی آرامی آنها که یهودیهای الفانتین نسخه برداشته بودند آشنا بود، یا هرچه که او میدانست سرچشمه‌اش برخی از مثلهای اهیقر بود که در داستانهای جانوران نوشته‌ی برده‌ی فریجی ایسوپ گنجانیده شده بود؟ سرانجام، می‌پرسیم: آیا این گفته‌های نقل شده را که هنوز در دست است باید از «رساله‌ی فریجی» دانست؟[۱۸]

از بابل، دموکریتوس به پارس رفت، وآنجا آگاهی یسنده از آیینهای دینی به‌دست آورد که رساله‌ای زیرعنوان «ماگیا» بنویسد. آنجا نیز در باره‌ی هند پرسش نمود (برخی حتی میگفتند که به‌آنجا سفرکرد، ولی‌این کار بسیارنامحتمل است)، ولی برخلاف کتسیاس در نیم سده‌ی بعد، دموکریتوس فریب داستانهای گزافی را که به او میگفتند نخورد.[۱۹]

دموکریتوس نخستین دانشمند یونانی ست که میدانیم شخصاً ازبابل دیدن کرد.

17 - Cf. R. H. Charles, *The Apocrypha and Pseudographa of the Old Testament* (1913), II, 716 - 17.

۱۸ ــ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۴۰۰ این کتاب و پس از آن.

۱۹ ــ مگاستنس، در سترابو، دفتر ۱۵، ۱، ۳۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگی خرمن علمی که از این خاك دست نخورده همراه خود آورد از کرته‌های بازماندهاش و از سیاههی نوشتههایش وقتی آنهارا در پرتو نوشتههای علمی همزمان در خط میخی بررسی کنیم پیدا ست . نباید انتظار داشته باشیم که جایای نفوذ بابلی را در نوشتههای او در بارهی منش ، فرزانش ، و موسیقی بیابیم . وقتی می‌بینیم که آن گروه از رسالههای او که با « فیزیك » آغاز میشود در اولش از « دیاکوسموس بزرگ » استفادش لئوکیپوس بحث میکند ، دیگر در آن نباید بی‌چیز دیگری بگردیم .

گروه رسالههایی که با « ماتماتیك » آغاز میشود نویدبخش‌تر است . اگر از آن چه در بخشهایی که عنوان « گئومتریك » ، « اریتمتیك » ، « در بارهی زمین اندازه گیری (هندسه) » ، « در بارهی مقدارهای اندازه‌ناگرفتنی وجامدها » ، و « در بارهی تماس دایره و کره با خط مماس » آگاه می‌بودیم ، شاید می‌توانستیم میان آن چه راکه از مصر و آن چه راکه از بابل گرفته باز بشناسیم . آن‌چه به‌یقین میتوانیم بگوییم این است که او نخستین کسی بود که این قضیه را به یونانیان گفت که حجم مخروط یك سوم حجم استوانه‌ای با همان قاعده و بلندی ست ، که این در مورد هرم نیز درست درمی‌آید ، و این که او نسبت اندازه‌ی دو برش افقی چسبیده بهم مخروط را میدانست .[۴۰]

رسالههای ستاره شناسی او را ، برعکس ، فقط با درنظر گرفتن لوحهای بابلی میتوان بیان نمود . او این رشته را با یك رساله‌ی چهارگانه ـ « اورانو گرافی » ، « گئو گرافی » ، « پولوگرافی » و « اکتینوگرافی » ـ آغاز کرد که وصف آسمان ، زمین ، قطب ، و پرتوهای نور با هواشناسی بود . در بخش نخست آن ، آسمانهای ستاره‌دار ، ستاره‌های ثابت را در برجهای گوناگون ، با چند تا از درخشان‌ترین ستاره‌ها راکه نام برده وصف میکرد . ستاره شناسان بابلی تاآن زمان سپهر آسمانی گنبد گون را به سه منطقه‌ی هم‌مرکز بخش کرده بودند : « راه انو » ، « بغ آسمان

۴۰ ـ ارخیمدس ، گرتهای که در نوشته‌ی زیر نشر یافت : J. L. Heiberg, »Eine neue Archimedes-Handschrift,« *Hermes*, XLII (1907), 425 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالای قطب که آنجا « ستارگانی که قطب را می‌پیمایند و هرگز فرو نمی‌نشینند » در گردش‌اند : « راه انلیل » یعنی چرخ « که پونانیها بعدها آن را فلک مهر و منطقه‌ی برجها خواندند ؛ و « راه انلیل » یعنی ژرفا ، در پایین دریای آسمانی . با « اورانوگرافی » که تقریباً تمام متن آنرا میتوانیم از روی دیسک‌دوبوس بازسازیم ، چند « نقشه‌ی کره » همراه بود ، که روی آنها ، به تقلید از اصطلاحات بابلی ، پیکرهای انسانی و حیوانی کشیده شده بود که برای بازنمودن برجها به کار میرود .

طبعاً ، دمو کریتوس وصف خود را با « راه انو » آغاز میکند :

« گردونه » فرو نشسته است ، پشت آن « رانده »اش . درفاصله‌ی کمی « خوشه » است ، که پرهانه‌ی راستش یک ستاره‌ی بسیار درخشان ، « پروتروگنس » ، است ؛ یک ستاره‌ی دیگر باز هم درخشان‌تر « میکا » ست . روبروستاره‌ی دیگری ست ، « ارکتوروس » ، میان زانوهای « رانده » . از قسمت سر « گردونه » روبروی پای « دوپیکر » ، « گردونه» سرشاخ « گاو» ایستاده است . همین سان سرشاخ چپ ، « گردونه‌دران » در پایش « بزها » ی « گردونه‌دران » را نگاه میدارد . « بهمی » ست شانه‌ی چپ او ست . بالای « گاو » و « بره» « پرسئوس » است ، که پای راستش « پروین» را نگاه میدارد ، و سمت چپ او سر « بره» است . با دست راستش او بر « کاسیوپیا » آرمیده ، و با دست چپش او سر « مدوسا» را روی « گاو» نگاه میدارد ، و آن را در پای « اندرومدا» می نهد .

« ماهی‌ها » آن دو « اندرومدا » هستند و پاشکم آن و پا پشت « اسب » در یک تراز هستند ؛ درشکم « اسب » یک ستاره‌ی بسیار درخشانی ست که از سر « اندرومدا » جدا ست . دست راست « اندرومدا » روی « کاسیوپیا » و دست چپش روی « ماهی شمال » نهاده شده است . « دول» بالای سر « اسب » است . سم « اسب » به زانوی « دولپر » میخورد . « کاسیوپیا » میان آن دو ست . بالای « بهمی » « شاهین » و « دولفین » هستند . پس از آنها « تیر » است : ولی پس از آن « قو » ست که بال راستش به دست راست و چوبدستی « کنتورس » میخورد و بال چپش بر « کاسیوپیا» آرام گرفته است . زیر دم این پرنده پاهای « اسب » پنهان است .

بالای « نیمه اسب » ، « گردم » و « ترازو » ، « مار» نیول زبانش را به « تاج» میزند. در میانش ، « مارنگهدار » در دستانش « مار» را چسبیده ، و با پای چپش پیشانی « گردم» را لگد میکند . پهلوی سر « مارنگهدار » ، نه خیلی دور ، سر « مرد زانوزننده » است . تارک سر آنها را آسانتر میتوان باز شناخت زیرا با ستاره‌های درخشانی مشخص هستند .

پای « مرد زانوزننده » روی سر « مار» است که در چنبرهای آن « گردونه» گیر کرده است . تاریک میان آنها « دولفین » شنا میکند . روبروی شنا « قو » « چنگک » جای دارد . میان شانه‌های « رانده» و « مرد زانوزننده» « تاج » گذاشته شده است .

دمو کریتوس آسمان را از نزدیک قطب آسمانی تا « راه انلیل » گذر کرده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اکنون دوباره به « راه انو » بر گشته است .

در منطقه‌ی شمالی « گردونه » و « دم سگ » است ، که سر یکی پهلوی دم دیگری هست . میان دمهایشان گفته میشود که بلندترین نقطه (در سپهر آسمانی) است . اینجا « مار » دراز کشیده و از آن ، ستاره‌ای که « قطب » (« گاه ») خوانده میشود گرد بالای « گردونه » میبرخشد ، چون آن چه که پس از « اژدها » هست (نام دیگر و اصلی‌تر « مار ») ، گرد سر آن در تنگنا افتاده است . در واقع گرد سر « دم سگ » چنبرهای آن افتاده که تا پایین میرسد . اینها نیز خم شده و از سر « دم سگ » به عقب بسوی « گردونه » چرخیده است . پیشتر که برویم ، بالای « دم سگ » پای « کفئوس » است ، و آنجا در بلندترین نقطه ستارگانی هستند که بالای « بر » « سه گوشی » با کنارهای همچند تشکیل میدهند . ولی بسیاری از ستارگان که در « گردونه‌ی کوچك » و « کاسیوپیا » هستند درهم آمیخته‌اند .

دمو کریتوس پس از وصف کردن جای برجها میان فلك مهر و « گردونه » (یا چنان که ما میگوییم ، نیم سپهر شمالی آسمان ، ولی چنان که او میگوید ، « به راست شرق ») ، به آنهایی که « به چپ شرق بسوی جنوب » هستند برمیگردد .

استنیده زیر « پهن » « ماهی جنوب » است ، که بسوی دم « غول دریا » میگردد . بالای این تا « نیماسب » فضا خالی ست . « آدربان » زیر نیش « گردم » است . اندامهای جلوی « کنتاور » پس از « تراز و » و « گردم » است ؛ در دستانش « جانور » را گرفته است . گرد « خوشه » ، « شیر » ، و « گرزنگ » ، « مارآبی » چنبر زده ، که حلقه‌هایش از میان ستارگان بسیار استنیده است ؛ در منطقه‌ی گرزنگ ، نوك خود را بلند کرده ، جلوی « شیر » با میانش « کاسه » را نگاه داشته ، و به سوی دست « خوشه » دمش را که در « کلاغ » است بلند کرده است . ستارگانی که بالای شانه‌ی آن هستند همه به همین اندازه درخشان هستند .

در قسمت پایین شکمش ، زیر دم ، « کنتاور » (قنطورس) جای دارد . پس از « پیاله » و « شیر » کشتی « ارگو » ست که سینه‌اش درست دیده نمیشود ، ولی دکل و آن چه دور خله‌ی آن است دیده میشود که پیش آمده است . این کشتی و تفرش به نوك « دم سگ » پیوسته است . پس از « دوپیکر » « سگ کوچك » روبروی سر « مارآبی » می‌آید ، چون « سگ مهتر » پس از « سگ کوچك » است . « جبار » سراسر کشیده شده ، زیر سم « گاو » فشرده شده ، در دست چپش آن را چسبیده و با دست راستش گرزش را بسوی « دو پیکر » بلند کرده است .

در پای او « سگ » است که با فاصله‌ی کمی پشت « خرگوش » می‌آید . زیر « بره » و « ماهی » « غول دریا » دراز کشیده ، که از پائش یك آمیخته‌ی نازکی از ستاره‌ها ، که آرایشی دارند که « گروه » خوانده میشود ، بسوی هردو « ماهی » هست ؛ در یك فاصله‌ی زیادی یك دسته‌ی پیچیده‌ی ماهها به سر یال « غول دریا » میخورد . « رودخانه » ای روان است ، که آغازش از « چشمه » ای در سمت چپ پای « جبار » است . آبی که از « دول » فرو ریخته میشود از میان سر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«ماهی جنوب» و دم «غول دریا» روان میگردد.[۴۱]

در این مورد، دمو کریتوس از بخش کردن به سه منطقه چنان که بابلیها میکردند دست برداشته و خود آن را به دو نیم‌سپهر شمالی و جنوبی بخش کرده است. پیوستی به این رساله را نیز شاید باید از خود او دانست. او تا اینجا آن صورتهای آسمانی را که برخاستن و فرونشستن شان را یونانیها میتوانستند به چشم به بینند بیان کرده است. آنها به دو گروه بخش شده اند، که با ستارگان سمت راست و چپ فلک مهر، و به جنوب و شمال واقع و نموده شده اند.[۴۲] سپس آنها به نیم سپهر شمالی و جنوبی بخش شده اند: این اشاره‌ای به قطب شمال و جنوب است. همچنان که «گردونه» گرد قطب شمال میگردد، و نه فرو می‌نشیند نه زیر زمین میرود ــ در آسمان به زیر جهان برای فصلی، چنان‌که بابلیها بیان میکردند ــ همان سان صورتهای دیگری بایستی گرد قطب جنوب فرضی بگردند. ولی به مناسبت میل اریبی زمین، آنها همیشه از چشم ما پنهان خواهند بود، نه بالای افق میدرخشند و نه بالا از زمین سر بر می‌آورند. دلیل آن این است که زمین میان آنها و ما می‌آید و از دیدنشان آنها جلوگیری میکند. یک برهان برای این که این فرضیه درست است این است که سهیل، ستاره‌ای که میان یونانیها در میهن‌شان ناشناس است، در دلتای مصر با تابش بسیار میدرخشد، چنان که دمو کریتوس خود گواه است، و هرچه بیشتر بسوی جنوب برویم تابان تر میشود، چنان که بازرگانان گزارش داده‌اند.[۴۳]

این جزوه، که ظاهراً تمامش ترجمه شده بود، فقط یک دستگی همراه با شکلهایی بود که در «نقشه‌های کره» کشیده شده بود. اگر بخواهیم بدانیم که صورت اصلی بابلی آنها چگونه بوده، باید فقط لوحهایی را که از روزگار سلوکیها مانده مانند آن لوحی که «خوشه‌ی ایستاده در پیش چهره‌ی ثور» را کشیده، که به صورت یک یانوی کهن فریبه است که خوشه‌های غله در پیش نهاد ستاره‌های این بخ در دست

۴۱ ــ دیتروویوس، دفتر ۹، ۴۰، ۱ ــ ۵؛ این قسمت بویژه به دمو کریتوس نسبت داده شده است، وگرنه از آن چه در آن درج شده وطرز ترتیب آن بایستی آن را از دستگاه فکری اودوکسوس و اراتوس بدانیم.

۴۲ ــ همان کتاب، ۳، ۳.

۴۳ ــ همان کتاب، ۵، ۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد ، نگاه کنیم .[۲۴] درباره‌ی آن چه که در « کثوکرافی » و « اکتینوگرافی » درج شده بود چنین گواهی‌ای نداریم . « علت ها » ، خواه « آسمانی » ، « جوی » ، یا « زمینی » ، ممکن است نمایشده‌ی طرز فکر یونانی باشد ، ولی این اصل بابلی که هوا شناسی و زمین‌نگاری اجزاء اصلی ستاره‌شناسی هستند حتی روشنتر گفته شده بود . جانشینان دموکریتوس ، اوکتمون و اودوکسوس ، بیشتر در باره‌ی هواشناسی نوشته‌اند ، و دستگاه فکری اودوکسوس هنوز در شعری که اراتوس نوشته حفظ شده است ؛ پیش از این دیدیم که در قسمت عمده‌ی این شعر ، که وصف آسمانهاست ، اراتوس فکر اودوکسوس را به شعر درآورده و سرچشمه‌ی بهائی او دموکریتوس ست ، و این در باره‌ی پیوست هواشناسی نیز گویا صدق کند .

بیشتر آن چه را ما بطور قطع از مندرجات « پولوگرافی » او میدانیم بایستی از ترجمه‌ی بالا درچین کنیم . جاهای دیگر از سپهر آسمانی که روی لولاهای محورش گرد زمین میگردد مشخص میکنیم . قطب شمال در یک فاصله‌ی بسیاری از زمین قرار دارد و در تارک این سپهر پشت ستاره‌های « گردونه » جای داده شده است ؛ قطب جنوب فرضی زیر زمین و در ناحیه‌های جنوب است . نیز در باره‌ی میله‌ی شاخص میخوانیم که با سایه‌اش فصلها معین میشود .[۲۵] این همان چوب شکافته است که در اصل همچو یک گوشه‌یاب زخت برای جهت‌یابی شمال و جنوب ساختمانها و بعدها برای بدست آوردن بلندی ستاره‌ها به کار میرفت . بعدها اصطلاح « زیفیر » ، که معنای آن « تیر » در برابر « شاه‌تیر » بود ، نام آن نقطه‌ی فرضی در آسمان شد که آن زمان نزدیک « الفا »ی اژدها بود ، که گرد آن نقطه کشف کرده بودند که دستگاه آسمانی می‌گردد .

« همآزمائی ساعت آبی » بایستی با روشهای گوناگون گاه شماری بوسیله‌ی « پنگان » سروکار داشته باشد ؛ در هصر مقدار آب را از بالا رفتن یا پایین آمدن سطح آب در درون پنگان که نشان گذاشته بودند اندازه میگرفتند ، درصورتی که

24 - F . Thureau - Dangin, *Tablettes d' Uruk* (1922), No . 12 .

۲۵ - ویتروویوس ، دفتر ۱ ، ۱ ، ۱ - ۲ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بابل مقدار آبی که میرفت یا شکل وزن میشد، و قنطار بازنمای یك روز تمام ۱۲ ساعت دوگان بود. این به مسئله‌ی سالمر میکشید. رساله‌ای که «سال بزرگ»، یا سادمتر، «ستاره‌شناسی» خوانده میشد، همچو «پره پیکمه» (لوحه‌ی آگهی یا جدول سالنما) وصف شده، مانند جدولی که اوئتوپیدس بر لوحه‌ی پرنگی در الیمپیه کار گذاشته بود؛ یك نمونه‌ی دیرتری که خوشبختانه حفظ شده است نشان میدهد که، مانند گاه‌نماهای خودمان، آن نیز گردشهای خورشید، ماه، و ستارگان رونده‌ی دیگر را پیشگوئی میکرد و نیز پیشگوئیهایی درباره‌ی هوا در بر داشت. یك «سالنما»ی همانندی به خط میخی برای سال ۴۲۵ خیلی پیش از آن حساب شده بود. نویسنده‌ی دیرتری که گزارش آن را میدهد داده‌های آن را بد فهمیده، ولی شکی نیست که دموکریتوس نخستین کسی بود که یونانیها را با دوره‌ی ۱۹ سالی آشنا ساخت.[۳۶]

برای این که درستی این دوره را خود وارسی کند، دموکریتوس ناچار بود که نسبت گردش خورشید، ماه، و ستارگان دیگر را از حیث زمان دریابد. این آگاهی در یك دیباناهه‌ی پیشرفته‌ای زیر عنوان «درباره‌ی ستارگان رونده» داده شده بود. درست پیش از وصف صورتهای آسمانی، که چنان که دیدیم بویژه به دموکریتوس نسبت داده شده، ویتروویوس میگوید که چگونه خورشید، که از میان برجها میگذرد، ماه به ماه به درازی روزها و شبها می‌افزاید و از آنها کم میکند.

چون به برج بره در می‌آید و یا هشتم آن را می‌پیماید، اعتدال بهاری را می‌آورد. چون به دم گاو و به پروین میرود ـ که پیشاندامهای گاو از آن بیرون آمده، فضائی را که از میان آن میرود، همچنان که بسوی شمال در حرکت است، بیش از نیمی از سپهر آسمانی هست. چون از گاو به دو پیکر هنگام برخاستن پروین در می‌آید، بالای زمین بلندتر برمی‌آید و به درازی روز می‌افزاید. آنگاه از دو پیکر، چون به کرزنگ در می‌آید، که کوتاهترین فضای آسمانی را دارد [برهان کافی که از برجها سخن میگوید نه از نشانهای منطقه‌ی برجها که در آن فضاها به یك اندازه

۳۶ ـ کنسورینوس، دفتر ۱۸، ۸: شمار سالها در این دوره ـ ۸۲ ـ به یقین غلط است، ولی شمار ماههای کبیسه ـ ۳۸ ـ همان ۷۶۴ اقتباس دوره‌ی ۱۹ سالی کالیپوس است که با اقتباس دموکریتوس همانند است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشیده شده است] ، چون به بخش هشتم می آید ، زمان خورایستی (تابستانی) را پر میکنند ، همچنان که پیش میرود ، ازمیان سر و سینه‌ی شیر میگذرد ، که این بخشها آنگاه به کرزنك نسبت داده میشود . پس از پیشروی از سینه‌ی شیر و مرز کرزنگ ، خورشید ، که از میان بخشهای ماندوی شیر پیش میرود ، از درازی روز و درازی راه خود میکاهد و به همان راه (سرعت گردش) که در دوپیکر داشت باز میگردد . آنگاه پس از گذشتن از شیر به خوشه و پیش رفتن بسوی جامه‌ی خوشه (دوشیزه) ، مدار خودرا کوتاه میکند و این کشیدگی راهش را با کشیدگی‌ای که گاو دارد برابر میسازد . پس از پیش رفتن از خوشه از میان دامنش ، که قسمتهای جلوئی ترازو را اشغال نموده ، در بخش هشتم ترازو اعتدال پائیزی را به انجام میرسانند . این قسمت راه همچند مداری ست که در پرج بره از آن گذشته است .

ولی چون خورشید ، هنگام فرونشستن پروین ، به کژدم در می آید ، همین طور که بسوی جنوب میرود از درازی روزها میکاهد . چون از کژدم پیش میرود ، به رانهای نیاسب درمی آید ، و از راه روزانه‌ی کوتاهتری میپرد . چون از رانهای نیاسب ، قسمتی که به یهی نسبت داده شده ، آغاز پیش‌رفتن میکند ، در بخش هشتم از میان کوتاهترین ناحیه‌ی آسمان میگذرد . پس از گذر کردن از یهی به دول ، به درازی روز می افزاید و با مدار نیاسب برابر میشود . چون باد غربی بوزد از دول به ماهی درمی آید ، ومداری را برابر با مدار کژدم به‌انجام میرسانند . این سان خورشید ، در گردش گرد برجها ، در زمانهای معین به درازی روزها وساعتها می‌افزاید یا از آنها میکاهد.[۲۷]

در اینجا چیزی یافت نمیشود که پرستارمشناسان بابلی همزمان پوشیده بوده باشد ، و بنابراین حق داریم که از ویتروویوس این‌طور بفهمیم که این نیز از دموکریتوس گرفته شده است .

«علتهای پدیده‌های آسمانی»[۲۸] اشاره به پدیده‌ها چنان که ما این اصطلاح را به‌کار میبریم نیست ؛ آنرا باید به « درخشیدن » ستارگان ترجمه کنیم ، یا برخاستن کنار شبی آنها (تشریق) .[۲۹] از این رساله یا از رساله‌ی « در باره‌ی ستارگان رونده » آخرین بخش ویتروویوس بایستی گرفته شده باشد که میشود فرض کنیم از نوشته‌ی دموکریتوس ترجمه شده است .

با کنار گذاشتن برخی از قسمتهای آن که بیگمان از فکر دوره‌های دیرتر است ، نخست از دوازده برج میخوانیم ، که در امتداد دایره‌ی تقاطع کننده درمیان سپهر آسمانی کشیده شده و به سمت جنوب ، با فلك مهر ، تمایل دارد . شش تا از

۲۷ - ویتروویوس ، دفتر ۹ ، ۲ ، ۴ - ۳ ، ۳ .

28 - Ptol. *Syntax*, 93 D.

29 - Cf. Olmstead, «The Chronology of Jesus' Life,» *Anglican Theological Review*, XXIV (1942), 24 - 25.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این برجها همیشه بالای زمین هستند. در حالی که برجها پیوسته از شرق به غرب در گردش اند، ستارگان رونده ــ ماه، تیر، ناهید، خورشید، بهرام، هرمزد، و کیوان ــ هر کدام در مدار خود، در جهت مخالف در سپهر آسمانی از غرب به شرق «سرگردان» اند.

سرانجام نوبت به تعیین دوره‌ها، «سالهای بزرگ» هفت ستاره‌ی رونده میرسد. ماه، پس از گذر کردن در مدار آسمان، به برجی که ۲۸ روز و پیرامون یک ساعت بیشتر بیش از آن آغاز کرده بود باز میگردد و ماه مانگی را به انجام میرساند. خورشید از فضای یک برج در یک ماه میگذرد، و چون به آن برجی که از آن آغاز کرده بود باز میگردد، طول یک سال را به انجام میرساند. ازاین پیداست که ماه راه خود را سیزده بار در ۱۲ ماه می‌پیماید، درصورتی که خورشید درهمین مدت فقط یک بار راه خود را می‌پیماید.

ستاره‌های تیر و ناهید، که گرد پرتو خورشید همچو مرکزی دور میزنند، در سفرشان به عقب برمیگردند و تاخیر میکنند. همچنین به سبب مدارشان در منزلها (جوزهر) در ناحیه‌های برجها درنگ میکنند.

این پویژه در مورد ناهید بخوبی دیده میشود، زیرا همین طور که در دنبال خورشید میرود، پس از فرونشستن خورشید در آسمان میدرخشد و، هنگامی که تابان‌تر ازهمه وقت میدرخشد، «ستاره‌ی شامگاهان» خوانده میشود؛ ولی وقتهای دیگر پیشاپیش خورشید میرود و، چون پیش از بگاه برآید، «بگاه‌آور» خوانده میشود. به این سبب، گاهی چند روز در یک برج درنگ میکنند (بابلیها آن را «ایستگاه» ستاره میخواندند)؛ وقتهای دیگر تندتر به برج دیگری درمی‌آیند. بنابراین، چون در هر برجی شمار روزهای گردششان همچند نیست، مدت زمانی را که در پیش درنگ کرده‌اند اکنون با گردش تندتر جبران می‌نمایند.

ستاره‌ی تیر چنان در راه خود در سپهر آسمانی تند میگذرد، دوان‌دوان از میان ناحیه‌ها، که روز سیصد و شصتم از میان برجها به آن برجی میرسد که از آن در گردش گذشته‌اش، راه خودرا آغاز کرده بود، و راه آن به طوری بخش شده که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در هر برج پیرامون سی روز دارد .

ناهید از فضای برخی از برجها در ۴۰ روز میگذرد . تا آن اندازه‌ای که در برخی برجها تا ۴۰ روز درنگ میکند ، وقتی که به منزل رسیده است (در جوزهر) ، آن مقدار از دست‌رفته در درنگ را به جای خود باز می‌آورد . بنابر این ، پیمودن تمام مدار سپهر آسمانی را بار دیگر در چهارصد و هشتاد و پنجمین روز به انجام میرساند و به آن برجی که سفر نخست اش را از آن آغاز کرده بود باز میگردد .

به زبان بسیار همانندی گفته شده که دوره‌ی بهرام ۶۸۳ روز ، هر مزد ۱۱ سال و ۳۱۳ روز ، کیوان ۲۹ سال و پیرامون ۱۶۰ روز است . آن ستارگان روندهای که مدار خود را بالای خورشید می‌پیمایند ، بویژه وقتی که آنها در « سه گوشی » هستند که خورشید به آن درآمده ، پیشروی نمی کنند بلکه برمیگردند و درنگ میکنند تا همان خورشید به برج دیگری گذر کرده باشد .

هرمزد ، که مداری را میان بهرام و کیوان می‌پیماید ، راهی را بیشتر از راه بهرام و کمتر از راه کیوان دنبال میکند . ستارگان روندهی دیگر ، به همان نسبت که از بالاترین نقطه‌ی سپهر آسمانی دورانند ، مدارشان به زمین نزدیکتر است ؛ آنها به نظر می‌آیند که تندتر میگردند زیرا هریك از آنها ، با پیمودن مدار کوتاهتری ، بیشتر از زیر رد میشود و از ستاره‌ی بالای خود میگذرد .[۳۰]

هر چه را که ما خوانده‌ایم میتوان در نوشته‌های ویتروویوس و جانشینهای نزدیکش یافت . پس هیچ دلیلی نیست که انکار شود که سخنان دموکریتوس از همین گونه بوده است . این آگاهی و دانش از دموکریتوس به او کتسون ، متون ، و اودوکسوس رسید ، و از آنها به نوبه‌ی خود به دست نویسندگانی افتاد که گفته‌های آنها حفظ شده است ــ اراتوس ، کمینوس ، چیچرو ، ویتروویوس ، پلینی ، و نویسندگان دیگری از زمانهای دیرتر . پس ، هرگاه در این نویسندگان دیرتر مطلبهایی بیابیم که همانند آنهایی ست که در دیباچه‌ی ویتروویوس و شاگردانش دیده میشود ، و بررسیهای پیشرفته تر دوره‌ی هلنیستی را از آنها بیندازیم ، دلیل کافی داریم که

30 - Vitruv. ix . 1 . 1 - 11 . 14 ; cf . ix . *praef.* 2 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صورت اصلی آنها را به دموکریتوس نسبت بدهیم، که نخستین دانشمند یونانی بود که کشف شده‌های بابلی را به هم‌میهنان خود عرضه کرد.

در «دیاکوسموس بزرگ» اثر لوکیپوس اصول نظریه‌ی اتمی را پایه گذاشته بود؛ شاگردش که از او بزرگتر بود آن را درست کرد. «مرد آن است که همه میدانیم» دموکریتوس استدلال میکرد. «فقط اتم‌ها و خلا در حقیقت وجود دارند. آنها پایه و زمینه‌ی نه فقط حیوانات بلکه تمام پدیده‌های مرکب را تشکیل میدهند.» اتمها چون تن‌هایی جامد، بخش‌ناپذیر، دگرش‌ناپذیر، و بیحس و آرام تصور شده‌اند. آنها از حیث حجم و شمار نامحدود اند، و در سراسر گردون در گردابی برده میشوند. در خلای نامحدود که نه بالا و نه و میان نه مرکز و نه محیط دارد. گردش این اتمها چنان است که به همدیگر میخورند و میچسبند؛ نتیجه‌ی این عمل تمام چیزهایی ست که وجود دارند. این عمل را آغازی نیست، چون همیشه بوده و خواهد بود.

این سان آتش، آب، هوا، و خاك پدید آمده اند، که بنابراین باید آنها را مرکب دانست نه عنصر آغازی. هیچ چیز از آن چه نیست به هست نمی‌آید، و نه میتواند نیست شود؛ این نخستین بیان قانون امروزین نگهداشت ورزه است. برای شمار جهانهایی که به هست می‌آیند و آنگاه ناپدید میشوند حدی نیست. خورشید، ماه، روان ـ که دموکریتوس آن را با رای یکی دانسته ـ همه‌ی آنها چیزی نیستند مگر ترکیب اتمها. تا گزیری فقط نام دیگری برای این گرداب آفرینش گر است، و پایان عملی بژوهش فرزانگان آرامش ساده است.[۳۱]

هیچ کس مگر یك فرزانه‌ی یونانی نمیتوانسته نظریه‌ایرا که این سان زیبا پذیرفتنی باشد بپروراند؛ ولی باید بیدرنگ به آن بیفزاییم که هیچ فرزانه‌ی یونانی نمیتوانسته چنین نظریه‌ایرا بپروراند بدون کار و رنج مقدماتی بابلیها، که به دست صاحب این نظریه نه فقط یك پایه‌ی استوار دانش درست دادند بلکه بسیاری از اصطلاحات لازم را نیز در دسترس او گذاشتند. یونانی و شرقی نخستین بار در خاك

31 - Sext. Empir. *Pyr.* ii. 23 - 24 ; Cic. *De fin.* i. 17; Diog. Laert. ix. 44-45 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بابل با هم کار کردند؛ نتیجه‌ی این همکاری نظریه‌ای بود که بیشتر قسمتهای آن را هنوز دانشمندان کنونی می‌پذیرند.

دموکریتوس را در شرق همچو دانش‌پژوهی همکار خوش‌آمد گفته بودند، و گنجهای دانش بابلی را آزادانه به روی او باز کرده بودند. در میهنش او شهرت برجسته‌ای پیدا کرده بود، که در نسلهای آینده از همان نمیرفت. در یک سخنرانی شیوای سوگواری (۴۳۹)، پریکلس سرفرازی بحق خود را از تاریخ گذشته‌ی آتن بیان داشت، از این که آتن به تنهایی جلوی تاخت و تاز گران پارسی را گرفته بود، از دموکراسی و شاهنشاهی‌اش، از بزرگمنشی اقتصادیش، از ادب و هنرش که در پارتنون جاوید به اوج خود رسیده بود. او خودستایی کرده بود که آتن دبستان هلاس بود، چون این شهر به ردی همه‌ی جهان باز بود، و آنجا بیگانگان از هر گونه تسهیلی برای فراگرفتن دانش برخوردار بودند؛ دموکریتوس این دعوت را شنید و بر آن شد که از این دبستان نوین دیدن کند. او دریافت که پیشداوری بر ضد علم هنوز زورمند بود. درحقیقت، پیدا بود که پریکلس حس میکرد چیزی نمانده که آتن خود فراگیرد. دموکریتوس گوید: «من به آتن آمدم و هیچ کس مرا نشناخت!»[۳۲]

ستاره‌شناسان بعدی در آتن

با این حال ستاره‌شناس مهم بعدی، که مانند دموکریتوس هواشناسی و زمین‌نگاری را در ستاره‌شناسی خود توأم کرده بود، یک آتنی به نام او کتمون بود. او تغییر جایگاههای ستارگان رونده را خود رصد کرده و درازی فصلها را حساب کرده بود. ولی آتن چنان خاک ناپارآوری برای دانشمندان بود که در ۴۳۶ او کتمون آتن را واگذاشت تا در امفیپولیس کوچ‌نشین شود.[۳۳]

البته، جدولهای گاه‌نمای دموکریتوس در آتن نشناخته مانده بود. مهاجری

32 - Thuc. ii. 39, 41; Democritus, Frag. 116.

33 - Callippus, in Simplic. *De caelo*, p. 497, 20 (Heib.); [Theophrast.] *De sign.* Geminus viii. 50; Vitruv. ix. 6; Column. ix. 12; Ptol. *Synt*ax. iii. 1; Amm. xxvi. 1. 8; Pap. Eudem. p. 301 W.; Avien. 47 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به نام فائینوس نخست توجه متون را به ارزش برتر دوره‌ی ۱۹ سالی جلب نمود.[۳۴] او کنون حسابهای خود را در باره‌ی تغییرات ستارگان و درازی فصلها در اختیار همشهری خود گذاشت و گویا حساب درازی فصلها سبب شد که متون سال خود را با خورابستی تابستانی و نه با نوروز در بهار، چنان که در بابل بود، آغاز نماید. متون نیز سال را با دوره‌ی هفدهم دستگاه ۱۹ سالی ـ که بیست و دومین سال اردشیر اول (۲۲ آوریل ۴۴۳) بود ـ آغاز نکرد بلکه با خورابستی تابستانی سال دوازدهم آغاز نمود، که متون آن را بوسیله‌ی آفتاب‌نما تعیین نمود که آن زمان به سیزدهم ماه آتنی سکیروفوریون در زمان حکومت ایسیودس، ۲۸ ژوئن ۴۳۲ می‌افتاد. دوره‌ی متون ۲۳۵ ماه داشت، ۱۱۰ ماه «تهی» یا ۲۹ روزی، و ۱۲۵ ماه «پر» یا سی روزی. درازی یک سال، $365\frac{5}{19}$ روز، آنگاه با تقسیم به دست آمد: این اندکی بیش از یک چهارم روز افزون بر درازی حقیقی روز است، یا به‌دقت $+0,26324$ است. این حساب از آن چه اوئنوپیدس از آموزگاران مصری اش آموخته بود به حقیقت نزدیکتر است، ولی باز هم $11' 30''$ دراز تر از اندازه‌ی واقعی ست: این به پای حساب تیموریمانی نمیرسد، که در ۴۹۲ فقط $2' 6''$ از واقع دور بود.

متون هرگز کامشماری خود را در عمل واقعی ندید. اریستوفانس زیرک ولی کم عمق در خندستان خود «ابرها» (۴۲۳) و در نوشته‌ی شوخگر و سبکترش «پرندگان» (۴۱۴)، متون را دست انداخت. در همین سال ۴۱۴ نیز فریتیکوس در «یک‌وتنها» متون را مسخره کرد. این طرز فکر مردم پسند در آتن بود، و کامشماری آنها اصلاح نشد.[۳۵]

34 - Diels and Kranz, *op. cit.*, I, 41.

35 - Aristophan. *Nub.* 616; *Av.* 992 ff.; Phrynich., Frag. 21 (Kock); [Theophrast.) *De Sign.* 4; Philochor., Frag. 99 (*FHG*, I, 100); Geminus viii. 50; Diod. ii. 47. 6; xii. 36. 2; xx. 36. 2-3; Vitruv. ix. 6. 3; Plut. *Alcibiad.* ii. 4; Ptol. *Syntax.* iii. 2; Aelian. *Var. hist.* x. 7; Censorin. xviii. 8; Schol. Aristophan. *Av.* 997; Schol. Arat. 752; H. Diels, *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften* (Berlin), 1904, p. 93; Dessau, *ibid.*, p. 267; Heath, *op. cit.*, p. 294; W. Kubitschek, «Meton,» *PW*, VIII (1932), 1458 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و پنجم

جدائی بیندار و زیر فرمان آور

از سر گرفتن جنگ میان پارس و آتن

پذیرائی و ستایشی که از هرودوت در آتن شد گواه بر این بود که در ۴۴۵ پریکلس بار دیگر داشت بسوی یك طرز فکر ضدپارسی تغییر جهت میداد . درهمان سال او یك پیمان صلح سی‌ساله با سپارت بست که طبق آن دارائی زمینی آتن را درعوض حمایت از پیشت سر به سپارت واگذار نمود . اکنون که برای از سر گرفتن جنگ با پارس آماده شده بود ، او میتوانست ازنو به کاری که در مصر دست زده بود بپردازد و پیشکشی از زر و ۴۵۰۰۰ بوشل غله از پسامتیکوس شورشگر لیبی پذیرفت .[1] کاری که از این‌هم برانگیزاننده‌تر بود تشکیل‌دادن بخشهای باجگزاری به آتن در میان دولتهایی بود که در امتداد خط شهرستانهای پیشین پارسی هنوز وفادار مانده بودند ــ کاریه ، یونیه ، هلسپنت ، و جزیره‌ها ــ زیرا این کار نشان روشنی از این بود که پریکلس در نظر دارد موقعیت خودرا حفظ کند .[2] پارس‌هم با جدا کردن لیکیه به این تهدید پاسخ گفت .

1 - Philochorus, Frag . 90 ; Cratinus, Frag. 73 ; Plut . *Pericl* . 37. 3 .

2 - B. D. Meritt, « Studies in the Athenian Tribute Lists,» *AJA* , XXIX (1925) , 292 ff. ; M. N. Tod , *Greek Historical Inscriptions* (1933) , p . 54 ; *Cambridge Ancient History*, Vol. V (1927) , Map 2 opp. p. 33. این بخشها به صورت کامل نخست در ۴۴۳ ـ ۴۴۲ پدید می‌آیند .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشمکشی میان سامووس که هنوز بدست چند تن حکومت میشد و میلتوس دموکراتیک به شکست میلتوس منتهی شد. میلتوس به آتن دادخواهی کرد؛ و پریکلس، در اواخر ۴۴۱، لشکرکشی کرد و جزیره را ازنو به صورت یك دموکراسی سازمان داد. گروه حاکمه که بیرون رانده شده بودند به نوبه‌ی خود به پیسوتنس، پسر هیستاسپس و شهرب ساردیس، دادخواهی کردند؛ با هفتصد سرباز مزدور که به آنها اجازه داد اجیر کنند، جزیره بازیافت و یادگان آتنی به دست شهرب داده شد. ولی پریکلس در بهار ۴۳۹، وقتی که کمك دریائی که قشیقیها وعده داده بودند نرسید، سامووس را ازنو به دست آورد. صلح آشکارا شکسته شده بود، وتا پایان سال ۴۴۰ پارسیان کارگارا، سکیمنس، کبرن، زلیه‌ی غربی، و استاکوس را پس گرفته بودند. سپس تمام درون کاریه را به دست آوردند و همچنین به اندازه‌ای از سرزمینهای کرانه را گرفتند که چهل و نه شهر سیاهه‌ی باجگزاری سال ۴۴۰ در سیاهه‌ی دو سال بعد شمار آنها به دوازده کاهش یافت، و ناحیه‌ی کاریه به یونیه پیوسته شد.[۳]

پریکلس دردریای سیاه در پی جبران آن برآمد. امیسوس را هاقتید پیریوس کوچ نشین ساختند. تیمسیلئوس فرمانروای هستیه را از سینوپه بیرون راندند، و آنجا نیز به صورت یك کوچ نشین درآمد (۴۳۸). پادگانی در استاکوس گذاشته شد که یونانیها را در برابر دوئیدا لسوس، نخستین شاه تیمه مستقل بیتینیه که از او آگاهی داریم، نگهبانی کند.[۴]

مگابیزوس

در زندگی جالب ولی گاهی خطرناك مگابیزوس بحران دیگری روی داد وقتی در شکار او اردشیر را از چنگ یك شیر حمله‌ور رهانید. بجای این که

3 - Thuc. i. 115 ff.; Isocr. *De permut.* 111; Ephor. 194 - 95 (J); Duris 66 - 67 (J); Diod. xii. 27 - 28; Nepos. *Timoth.* 1; Plut. *Pericl.* 25 ff.; Aelian. *Var hist.* ii. 9; cf. A. B. West, *Classical Philology*, XX (1925), 224 - 25.

4 - *IG* (ed. minor), I, No. 944; Theopomp., Frag. 389 (J); Strabo xii. 3. 14; Diod. xii. 34. 5; Memnon xx. 1; App. *Mithr.* 8. 83; Arr. *Peripl.* 15. 3; Plut. *Pericl.* 20; *Cimon* 13. 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیاسگزاری خود را نشان دهد ، شاه فقط این دستور را به یاد آورد که هیچ زیر-
دستی نمیتواند حیوانی را پیش سرورش بکشد و کیفر چنین کاری مرگ است .[۵]
فرمان داده شد که خطاکار را سر ببرند ، ولی بانوان بار دیگر به یاری او آمدند و
این فرمان به تبعید در کورته در خلیج فارس تخفیف یافت .[۶] ارتوکسارس برای آن
که دلیری کرده بود که از مگابیزوس جانبداری کند به ارمنستان تبعید شد ، و
زوپیروس با شورش آشکار بر ضد شاه از سرسختی پدر خود پیروی نمود . در ۴۴۱
زوپیروس از آتن دیدن کرد ،[۷] و آنجا شاید به هرودوت بر خورد و ممکن است
پاره‌ای از قصه‌های پارسی و سندهای رسمی را که این تاریخ نویس با آنها صفحه‌های
خود را زینت داده او به هرودوت داده باشد . زوپیروس با گرمی در آتن پذیرائی
شد چون کوششهای پدرش را به جانبداری از آتنیهایی که هنگام تسلیم مصر
گرفتار شده بودند به یاد داشتند . زوپیروس به یاری یک دسته از سربازان آتنی
به کاونوس تاخت برد ، هرچند معنای این کار جنگ آشکارا بود . کار مردم کاونوس
برمعنا بود که گفتند کاملا خواهان تسلیم شدن هستند ، ولی همپیمانان آتنی او را
نخواهند پذیرفت . زوپیروس شرط آنها را رد کرد و آغاز حمله نمود ؛ هنگامی که
از دیوار بالا میرفت ، سنگی به سرش خورد و کشته شد . الکیدس کاونوسی که او را
کشته بود پاداش خود را که به صلیب کشیده شدن بود به مناسبت کشتن نوه‌ی
شهریانو از امستریس دریافت داشت .[۸]

پنج سال گوشه نشینی در کورته که هوای آن بطور هراسناکی داغ بود
مگابیزوس را به تنگ آورد . به بهانه‌ی این که بیماری وحشتناک خوره گرفته و
دیگر کسی به او نزدیک نمیشود ، بی آن که آزاری به او برسد به شوش و نزد
همسرش بازگشت . برای آخرین بار بانوان اندرون از او نزد شاه شفاعت کردند .

۵ ـ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۷ ، خلاصه‌ی ۷۱ .
۶ ـ جزیره‌های تبعیدگاه (هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۳ ؛ دفتر ۷ ، ۸۰ ؛ کتسیاس ، پارسیان ، کرته‌ی ۳۱) .
۷ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۶۰ .
۸ ـ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۷ ، خلاصه‌های ۷۱ ، ۷۴ .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای آخرین بار اردشیر اورا بخشود و اجازه داد که سر سفره‌ی شاه بنشیند. با مرگ مگابیزوس درهفتاد و شش سالگی، که سرورش بیرپا افسوس آن را میخورد، این داستان غم انگیز وخنده آور پایان یافت. امیتیس زنده ماند و دلبر اپولونیدس پزشک یونانی شد. او در یك هیجان ناراحتی وجدان گناه خودرا به مادرش خشتو گفت. امستریس رسوا شده این آگهی را به پسرش شاه رسانید که خواهرش خون شاهانه را آلوده کرده است. اردشیر کیفر بزهکار را به امستریس واگذاشت، و او اپولونیدس را دو ماه در زنجیر بند کرد و سپس فرمان داد که اورا زنده بگور کنند. امیتیس هم همان روز در گذشت.[۹]

بحران در یهودا

دوازده سال تحمیا فرماندار یهودا ماند، و ظاهراً شاه او را فراموش کرد. در ۴۳۳ بحرانی روی داد. باجهای سنگین همان تنبیه‌ای را در یهودا به بار آورد که پیش از این در بابل دیدیم. فریاد دردناك این یهودیها و زنهایشان در واقع فریاد همه‌ی مردمان شاهنشاهی پارسی بود.

کارگران و توده‌ی شهر فریاد برآوردند: «ما و پسران و دختران ما بسیاریم؛ به ما گندم بدهید تا بخوریم و زنده بمانیم!» روستائیان گفتند: «کشتزارها، تاکستانها، وخانه‌های خودرا گرو میدهیم تا به سبب قحطی گندم به دست آوریم!» ملکداران طبقه‌ای که فرض میدهند وخصمشان بهتر است درواقع وضع بدتری داشتند: «ما سیم وام گرفتیم تا باج شاه را نقد بپردازیم: گوشت ما چون گوشت برادران ماست، فرزندان ما چون فرزندان ایشان، و اینك باید فرزندان خودرا به بردگی بسپاریم! برخی از دختران ما کنیز شده‌اند، و نمیتوانیم آنها را آزاد سازیم، زیرا کشتزارها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.»

چون علتهای اصلی بدبختیشان را بکلی نمیدانستند، همه‌ی آنها گناه را از همشهریهای یهودی توانگر خود می‌پنداشتند، در صورتی که آنها فقط فرصتی را

۹ ـ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌های ۷۲ ـ ۷۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که دست داده بود غنیمت شمرده بودند. نحمیا هم با آنها همداستان بود، چون او کمترین گمانی نداشت که بدکار حقیقی آن دستگاه کارگزاری بود که با باجهایی که میگرفت از خود او نیز نگهداری میکرد. پس او سوداگران را فرا خواند و خشم خودرا برسر آنها فرو ریخت. در یك سخنرانی که پرازخودستائی به درستکاری و بسیار نادلچسب بود، او به آنها گفت که چگونه با همه‌ی توانائیش یهودیهای همشهری خود را که به بیگانگان فروخته شده بودند آزاد ساخته بود. او پول وغله وام داده بود بی آن که سود و بهره‌ی زمینی را که بانکداران میخواستند بگیرد. او بافشاری کرد که همان روز بایستی کشتزارها، تاکستانها، درختستانهای زیتون، وخانه‌هایی را که به گرو گرفته و نارو اشغال کرده بودند، و با صدیك سیم، غله، آب انگور، و روغن که بر ایشان نهاده و مطالبه میکردند، به دارندگان اصلی آنها باز گردانند. اکنون که این فرماندار شد و تیز آنها را گیر انداخته و میخکوب کرده بود، آنها چاره‌ای جز دادن وعده‌ی همراهی و پذیرفتن فرمان او نداشتند، گرچه بخوبی دریافتند که اگر همه‌ی پیمانها بر طبق خواسته های او بی‌اعتبار شود بایستی ازسوداگری روا دست بکشند. پیداست که نحمیا یك وعده‌ی خالی را جدی نمی گرفت، چون پیدرنگ پریستاران را فرا خواند و سوداگران را واداشت که سوگند یاد کنند، و وزنه‌ی نفرین خود را نیز به آن افزود. بدون فکر، مردمی که سخنان او را می‌شنیدند خدای خود را ستایش کردند.

نحمیا به سخنان خود افزود که درحالی که فرمانداران پیشین بارهای سنگینی بردوش مردم نهاده بودند، و نان و شراب از آنها به نرخ چهل شکل میگرفتند، و حتی برد گانشان چون سرور عمل میکردند، او وهمکارانش در دوازده سال کارگزاری شان هرگز یك بارهم نان فرماندار را نخورده بودند. بجای آن، او خودش هرروز سر سفره‌ی خود صد و پنجاه یهودی را، از عامی و بزرگ، افزون بر دیدار کنندگانی که از زمینهای بیگانه می آمدند خوراك داده بود. برای آن که این نکته را ثابت کند آمار میدهد: هرروز یك گاو و شش گوسفند پرواری کشته میشد، مرغ نیز، و هرده روز از هرگونه می داده میشد. «ولی با این همه نان فرماندار را نخواستم، زیرا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بندگی سخت براین قوم میبود. » تحمیا یکی از آن کسانی در دستگاه کارگزاری بود که ساده و بیچه گانه فرض میکنند که هزینه‌های دولتی به یك طرز راز آمیزی از هوا به دست می‌آید و نه از جیب مردم.[10]

اگر این بازرگانان دلیری نداشتند که آشکارا به فرماندار پاسخ بگویند، میتوانستند گله‌ی خود را نزد پایوران بالاتر ببرند که می‌فهمیدند هزینه‌های دولتی و دستگاه کارگزاری از مالیات پرداخت میشود. نفرتی که تحمیا برخی کسان از طبقه‌ی بالا، از جمله یکی از پیشینیان پیشین خود، مهین پرستار الباشیب،[11] نشان میدهد، حکایت ازاین میکند که گله از چه راه به دربار رسانیده شد. بهرحال، پیش از پایان سال ۴۳۳ که تحمیا در آن سال برای اصلاحات خود کوشش میکرد، اردشیر او را فرا خواند.[12]

جنگ داخلی در یونان

همین طور که شکاف میان آتن و سپارت، با وجود «صلح سی‌ساله»، پهنتر میشد، دولت پارسی تارگلیا (که آوازه‌ی زیبائی او همه جا پیچیده بود) و رومیان دیگری را به پایتخت دموکراتیك فرستاد؛ سیاستمداران برجسته آنها را با آغوش باز خوش آمد گفتند، و رازهای پنهانی و درونی آتن بزودی در دست شاه افتاد.[13] ناگهان، ولی نه بی‌خبر، جنگ پلوپونسی در ۴۳۱ درگرفت. در نتیجه وضع مرز شمال غربی پارس بکلی دگرگون شد، چون کشمکش برادرکشی که سراسر جهان یونانی را به لرزه درآورد ــ با شعار جنگی سپارتی برای «آزادی» از زیردستان آتن ــ یك نعمتی برای شاه بزرگ بود که نامنتظر هم نبود.

همان سال اوریپیدس نمایش «مدئا»ی خود را روی صحنه آورد. در آن نمایش جاسون خوشگذرانه به همسر خود گفت که وی با زناشوئی موفقتش با او، بیش از آن چه داده بود دریافت کرده بود! او اکنون درهلاس و نه در یك سرزمین

۱۰ ــ تحمیا، باب پنجم. ۱۲ ــ تحمیا ۱۳ : ۶.

۱۱ ــ تحمیا ۱۳ : ۴ و پس از آن. 13- Plut. *Pericl.* 24. 2; Athen. xiii. 608 - 9.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بربری زندگی میکرد . زندگیش اکنون زیر فرمانروائی قانون میگذشت نه زیر فرمانروائی زور . او را اکنون همه‌ی یونانیها می‌شناختند ، در صورتی که اگر در نقطه‌های دورافتاده‌ی زمین زندگی میکرد این زیبائی و بزرگی را نمیتوانست داشته باشد .[14] اینها تبلیغات خوبی برای بدست آوردن کمک پارس نبود . از حبشه وبابه مصر آمد ، و از آنجا به آتن و بخشهای بزرگی از شاهنشاهی پارسی رفت . انبوههای مردمان مردند ، و زندگی اقتصادی ، که هم‌آنزمان با باجهای سنگین ازهم گسیخته شده بود بیشتر آشفته گشت .[15]

فارناکس ، پسر فارنابازوس ، اکنون به ارت شهرب فریجیه‌ی هلسپنتی بود . از پایتخت آن ، داسکیلیوم ، نزدیک رهیندا کوس ، نقشهای برجسته‌ای از یک بادمان جالبی که از زمان پدر او مست آمده است . ظاهراً تخته سنگهای آن به بلندی هفت یا از مرمر پروکونسی بایستی روبروی یک آدریان درهوای آزاد نهاده شده باشند ؛ نیمی از بلندی این تخته سنگها فقط حاشیه‌ی صافی ست که بالای آنها قالبهای خایدیس - و - پیکانی ست وتمام صحنه یک قاب کوتاه یاریک کمی گودرفته را تشکیل میدهد که پیکرها کوتاه و هموار درآن برجسته اند .

یک دسته زنهای اسیر سوار بر استرها هستند که یالهایشان کوتاه بریده و بافته شده است و تنها زین پوش آنها یک نمدزین قلاب‌دوزی ست که این بانوان روی آن یک ور نشسته اند . موی آنها با یک « ساکوس » (پارچه موئی) پوشیده شده که گرد چهره پیچیده شده ، و یک پارچه ی قلاب دوزی همچو روبندی روی سر آنها کشیده شده است . زیر جامه‌ی آستین کوتاه کتان‌مانند آنها در کمرشان با کمربند بسته شده و قسمتی از آن روی کمربند افتاده است . جلوی هر زن یکی در میان یک مهتر میرود ، که سرش با باشلیق پوشیده شده ، یک لباده تا زانو بر تن دارد ، ودر دستش یک چیز بزرگی‌را راست نگاه داشته است . پشت سرزنها نگهبانان بر اسبهایی سوارند که یالهایشان چیده شده و دمهایشان بریده و ته آنها گره زده شده است . آنها برنمدزین سوارند و پاهایشان خشک بیرون افکنده شده است . زیر

14 - Eurip. *Medea* 534 ff .

15 - Thuc. ii . 48. 1 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موستین‌های آستین باز، که پوستش برگردانده شده که موی آن نمودار باشد، قنزیب، شلوار، خنجر آویزان، و کفشهایشان را میشود دید. اثر مانده از یک نوشته‌ی روی آن چنان محو شده که نمیتوان از هدیه نامه‌ی این یادمان چیزی دریافت. شیوه و طرز کار آن بیشتر ایرانی ست که بر پایه‌ی پیشینه‌های یونانی گذاشته شده است: فقط قالب خایدیس ـ و ـ پیکان و برنوشته‌ی ظاهرا یونی آن آنکارا نشان میدهند که از سرزمینهای یونانی دور نیستند.[۱۶]

پلیونسیها به فارناکس دادخواهی کردند. او به فرستادگان آنها، نیکلاس و انریستوس، برای سفر پیشنهاد شده‌شان به دربار شاه، وعده‌ی یاری داد. پیش از آن که بتوانند به زیر حمایت او برسند، سیتالکس پادشاه تراکیه آنها را در هلسپنت دستگیر کرد و به دست آتنیها داد که کشته شوند.

کوششهای سیمارت ادامه یافت، ولی اردشیر از دیدن یونانیها که به جان هم افتاده و یکدیگر را تباه میساختند بسیار خرسند بود. او کار کشتیهای مسلحی را از آسیای کهین جنوب غربی که کشتیهای بازرگانی را که از فنیقیه و فاسیلیس به پیریوس میرفتند شکار میمودند نادیده گرفت. یک بار سوفوکلس یک بیله‌ور صیدونی را در آتن دیده بود، یون جامه‌ی کتان مصری را، اکیوس مرهمهای مصری و نوشابه‌های بیبلوس را، کراتینوس بادی هندسی را، کراتینوس نیز از رهسپاران به سرزمین سکائی و از صیدونیهایی که جامه از سوریه باز می‌آوردند سخن میگفت. اکنون بادبان و پاپیروسی که از مصر می‌آمد، کندر سوریه، بردگان فریجی، بلوط بافلاگونی برای مازو گری، بادام، خرما، و آرد گندم خوب از فنیقیه، که هرمیپوس از آن با باد و برت سروده، دیگر در امن و امان باربری نمیشد. فرکراتس بیم خود را ظاهر میسازد که دوستش حتی در سفر کردن به مصر خود را به خطر می‌اندازد. این بطور قطع به سود شاه بود که کاریه و لیکیه به چشم خواری از دادن باج به آتن خودداری کردند.[۱۷]

16 - E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 24 ff., Pls. XII - XIII.

17 - Herod. vii. 137; Thuc. i. 82; ii. 7. 1; 67; 69; Sophocles, Frag. 823 (Nauck 2); Ion, Frag. 40 (Nauck 2); Achaeus, Frags. 5, 41 (Nauck 2); Cratinus, Frags. 183, 207-8 (Kock); Hermippus, Frags. 63, 82 (Kock); Pherecrates, Frag. 11 (Kock).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرمانروایان ارثی در لیکیه

لیکیه اکنون در جریان کامل کارهای جهانی بود. شهرهای آن، هرکدام در یك دره‌ی کوچك یا بر فراز صخره ای، خود را دارای فرهنگ یونانی والامرد میکردند و فرمانروایانی خاندانی، که فرمانروائی به ارث به آنها میرسید، و یك مهستان محلی بر آنها حکومت میکردند. قبرهای آنها، که در سنگ گواه خاستگاه چون‌بی آنها هویدا بود، با ریزه‌کاری معماری یونانی زیور یافته بود. نوشته‌های آرامگاهی به خط بومی، کمتر با ترجمه‌ی یونانی، داشت فراوان میشد. یك نوشته‌ی دو زبانی خوشبختانه از یکی از فرمانروایان لیسیرا، به نام سداریا، باز مانده، که سکه‌ی او را که بز و شیر شاهین رویش دارد نیز در دست داریم. آن یك نوشته‌ی آرامگاهی را به ساده‌ترین صورت نشان میدهد: «این یادبود را سداریا، پسر پارمنا، برای خودش و همسرش و پسرش پوتمالیا ساخت.»[۱۸] معمولا نوشته‌ها دراز تر از این است، گرچه همیشه اطمینان به گزارش دقیق آن نداریم؛ با جمله‌های گوناگون بیگانگان از بخاك سپردن مردگانشان در قبر منع شده‌اند، و جرم آن چند «اده» یا چند شکل تعیین شده که به انجمن شهر، به گنجینه، به پریستاران، یا به انجمن قبرستان باید پرداخته شود.

نوشته‌ی روی سکه‌ها دراز تر و فراوان تر میشود. کوپرله نامی شمار بسیاری از این سکه ها باز گذاشته است که اهمیت خود را نشان دهد. نوشته‌های او نشان میدهد که در کسانتوس و مارا ـ میرا سکه زده است، در حالی که نوع آنها نشان از میخکده‌های شهرهای دیگر همچون تلمسوس و لیمیرا میدهند. نبودن اثری از نقش ونگارهای آتنی نشان میدهد که او دیگر زیر دست آتن نبوده است. «نشان» لیکیه، «سه پا» ی به هم پیوسته، مرتب پشت سکه هاست. روی سکه یك آمیخته‌ی کاملی از نمادها است: چشم هورس مصری، ماهی پوزه دار، بز، شاهین بزان، یا گراز جهنده، اسب ایستاده یا دراز کشیده، استر، گاوی که به گوساله اش

18 - *TAM*, Vol. I, No. 117; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 227 - 28.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیر میدهد ، یا پگاسوس ، اسب بالدار بومی . واکنش شرقی از شیر بالدار یا سر انسانی ، شیر (بیشتر بالدار یا حتی شاخدار) ، و جنی بالدار لغت پیداست . نفوذ پارسی را میتوان در تقلید از « نشانها » ی تخت جمشید ، شیر که گاو را می بلعد ، گاو با سر انسانی و با بال و شاخ ، و از همه بالاتر ، در سرستونهای گاو دار یا با گاو واسب دید . با اینهمه ، سیر گرد با شیر بالدار ، آرس با کلاه خود ، هرمس که بره را روی دوشش میبرد ، هراکلس لخت ، ایولون ، و زئوس امون ، حکایت از این میکنند که نفوذ یونانی در آنجا کم نبوده است .[19]

خاری پسر اریاخو یا هاریاگوس است ، که یك نام درست مادی ست ، و شاید نشان میدهدکه تا اندازه‌ای خون ایرانی داشته است . به نظر نمی آید که هاریاگوس پادشاهی کرده باشد ، زیرا خاری ظاهراً تخت و تاج خود را از طرف خارگه پدر بزرگ مادری اش و کوپرله پدر زنش به دست آورده بود . او در کمانتوس و تلاوه‌ـ تلوس سکه میزد . روی سکه مرتب اتنا را با کلاه خود نشان میدهد ، یك بار کلاه خودش تاجی از زیتون دارد ، و با نماد خودش که جغد است همراه است ؛ همین سان مرتب در پشت سکه تندیس نیم تنه‌ی خود فرمانروا ، با ریش حلقه‌حلقه‌ی دراز ، تارك نوار بسته ، وتاج زیتون پیروزی دیده میشود . سکه های کمیاب تری اتنا را سوار ماهی پوزه دار ، گاو را (گاهی بالدار و حتی با سر انسان) ، شاهین ، یا سپری را با در خروس جنگی نشان میدهند .[20]

این گونه گرامی داشتن اتنا این معنا را در بر نداشت که خاری طرفدار آتن است . او در کمانتوس نوشته‌ای بیرامون دویست و پنجاه سطر بجا گذاشته است ؛ گاهی معنای زبان لیکی آن را میتوانیم حدس بزنیم ، بویژه وقتی که از هم پیمانان خود سخن میگوید . برادر او تریمه است ، شاید همکار زمو ، زیرا روی سکه‌ـ هایشان تنها یا با هم روبند شیر و « سه پا » را به کار میبرند . بعد ها ، تریمه نامش با وادب همراه است ، و پسرش گرمیسته قیری در لیسیرا ساخت . اریمه در تلمیسوس سکه میزد که مرتب روی آن نشان اتنا با کلاه خود یا هراکلس که پوست

19 - Babelon, *op. cit.* , pp. 233 ff.
20 - *Ibid.* , pp. 265 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیر پوشیده دیده میشود ؛ یك بار نام او به خط کاری به صورت «ار» خلاصه شده است . هثریته هیتروباتس پارسی ست که سکه های او روبند شیر و سه پا دارند ، و گاهی صدف ماهی‌ای که رنگ ارغوانی از آن گرفته میشود و اپولون روی آن دیده میشوند . اروواتیاسه نیز روبند شیر و سه پا را نشان میدهد و گاهی انثا را با کلاه خود ؛ خاری به او عنوان « ستاراتاخا » ، یونانی « ستراتگوس » ، یا « سرکرده » میدهد . مانند اتا ، که سکه‌هایش از تلمسوس نقش ماهی پوزه دار و « سه پا » دارند ، اروواتیاسه از خویشاوندان خاری ست . آخرین هم پیمان ، که او نیز ظاهراً از تلمسوس است ، تاثرهه واتیه نام دارد ؛ نمادهای او سرگراز (گاهی روی سپر) ، یك یا دو خروس جنگی همچو نشان روی سپر ، یا سر اتناست ، ولی پشت سکه همیشه « سه پا » دیده میشود . با دادن این سیاهه‌ی دراز از فرمانروایان خاندانی با نامهای عجیبشان و نوعهای گوناگون سکه‌هایشان ، صفحه‌های اولین و جالبی هم به داستان و هم به تاریخ فرهنگی می‌افزاییم .[۴۱]

زگبه و سربازان او ، اتره توهئه و سربازان او ، پتره ـ پاتارا و مهستانش گرد هم آمدند ، و تریبنه بر سر سپاه و ملاستره فرود آمد . خاری ، همچو امیر کساتوس و سرکرده‌ی لیکیها ، فرماندهی مردان تلاوه ـ تلوس و مردان تربده را داشت و بر سر سپاه و خسابیده فرود آمد . مانند هرکله(هراکلس) و هخلزه (اکیلس) ، او خود را همچو امیر و سرکرده‌ی کل سرشناس ساخت . اینجا داریم داستان کشتن هلساندر آتنی را میخوانیم وقتی که او برای گرفتن باج به زور از مردم لیکیه آمد (۴۳۰). دو سال بعد کاریها لیسیکلس را که برای یك ماموریت همانند آمده بود کشتند . به مناسبت همین پیشامدها ، سرکرده‌ی لیکی ، اینرازا ، هرم خود را در تلوس بر پا ساخت . بر پایه‌ی ستون ، اینرازا با لباس سوار نظام نشان داده شده است که با یك سوار دیگر با لباس همانندی میجنگد . سپس او پیاده جنگ میکند ، و همین طور که نیزه‌ای را دارد به یك سواری که از اسب می افتد می اندازد ، جامه‌اش همچو سپر بازوی چپش را میپوشاند . یك نقش برجسته‌ی دیگر زد وخورد دو سرباز را

21 - *Ibid.*, pp. 3, 7 ff., 325 ff., 283 ff., 315 ff., 307 ff., 213 ff., 257 ff.; *TAM*, Vol. I. Nos. 128, 135.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با سلاح سنگین نشان میدهد که با سپرهای گرد خود را حفظ میکنند، و یک نقش چهارمین تاخت آوردن به یک دژ روی تپه را نمایش میدهد.[۲۲]

اصلاحات نحمیا

نحمیا نزدیک به پایان سال ۴۳۳ ق از اورشلیم فراخوانده شد. در دوازده سالی که بار سخت فرمانداری را در یهودا به دوش داشت، زیبائی جوانی‌اش که دل حساس اردشیر را ربوده بود از تابندگی افتاده بود، ولی او هنوز توانائی خود را برای تحریک نگاه داشته بود. پس از چندی ــ تاریخ دقیق آن را نمی‌توان معین کرد ــ او بار دیگر از شاه اجازه خواست که به اورشلیم باز گردد. الیاشیب مهین پرستار دیگر دوست او نبود؛ او با طوبیا آشتی کرده بود و حجره‌ای در خود صحن پرستشگاه به او داده بود. نحمیا که هرگز از یک کفش سرراست روگردان نبود، بیدرنگ اسباب خانه‌ی طوبیا را بیرون ریخت، دستور داد که حجره را پاکیزه کنند، و آوندهای پرستشگاهی، نذرهای خوراکی، و کندر را به انبارگاه پیشینش باز آوردند.

او دید که لاویها و خوانندگان به کشتزارهای خود گریخته بودند زیرا حصه‌ی آنها از درآمدهای پرستشگاه به آنها داده نشده بود. پایبوران مسئول به سختی بکوهش شدند: «چرا خانه‌ی خدا را واگذاشته‌اید؟» لاویها وخوانندگان را به جای خود باز گردانیدند، ده یک گندم، آب انگور، و روغن را به گنجینه‌ی پرستشگاه آوردند ــ اکنون نحمیا دیگر نگرانی‌اش را برای روستائیان فراموش کرده بود ــ و گنجوران درستکار برای نظارت در پخش کردن آنها گماشته شدند.

در آن روزها نحمیا دید که برخی با فشردن انگور درچرخشتها، گردآوردن دسته‌های غله، و آنها را بار خر کردن روز سبت را می‌شکنند؛ می، انگور، و انجیر نیز روز سبت به شهر می‌آوردند. صوریهایی که در اورشلیم ماندگار بودند کالای خود را، بویژه ماهی، به فروش میرساندند. نحمیا دستور داد که دروازه‌ها را سپیده‌دم روز سبت ببندند و تا روز مقدس به پایان نرسیده باز نکنند. وقتی که پیله‌وران

22 - *TAM*, Vol. I. Nos. 44 and 24; Thuc. ii. 69; iii. 19; Paus. i. 29. 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون دروازه‌ها شب را بسر بردند، نحمیا شخصاً آنها را تهدید به بازداشت کرد، و آنها دیگر نیامدند.

توجه او آنگاه به مشکل زناشوئیهای آمیخته کشانیده شد، که عزرا نیز در آن درمانده بود. یهودیها زنهای اشدودی، عمونی، وموآبی گرفته بودند، و فرزندان آنها به زبان مادریشان و نه به یهودی سخن میگفتند. با شدتی که خوی او بود، نحمیا پدران را به سختی سرزنش کرد، نفرین نمود، زد، موی ایشان را کند، و آنها را واداشت که سوگند بخورند که خود را اصلاح کنند.

دوستی الیاشیب وطوبیا با یك پیمان زناشوئی استوار گشته بود. هفتاد، پسر یهوعده، پسر الیاشیب، با دختر سنبلط زناشوئی کرده بود، و نحمیا او را بیرون راند. او نزد سنبلط گریخت، و سنبلط برای او پرستشگاه نوینی برفراز کوه جرزیم ساخت که دیرزمانی در تماس نزدیك با پرستشگاه کهن‌تر در اورشلیم بود.[۴۳]

نحمیا سرانجام میگوید که چگونه مردم را از هر چیز بیگانه پاك ساخت و کارهای پرستاران و لاویان را، هریك به وظیفه‌ی خود، معین کرد، همچنین برانهای هیزم را در زمان فراخور آن و نوبرها را تیز.[۴۴] پرستاران، لاویان، سران قوم، که شمار آنها به هشتاد و چهار تن میرسید، در یك پیمان به آیین همه‌ی اینها و بسیاری از چیزهای دیگر را تصویب نمودند. نام فرماندار، البته، در سر سیاهه‌ی امضاء کنندگان است، ولی نام الیاشیب طبعاً دیده نمیشود.[۴۵] به امید آن که سازمان کنشت اکنون مانند دیوارهایش بر بنیاد استواری نهاده شده، نحمیا میتوانست به خوش باز گردد، زیرا پیدا بود که مرگ اردشیر نزدیك است. درخور بود که داستان خود را این سان به پایان برساند: «ای خدای من، مرا به نیکوئی یاد آور.»[۴۶]

۲۳ ـ نحمیا ۱۳، ۴ ـ ۲۹؛ یوسفوس، رسم و زندگی کهن یهودیان، ۱۱، ۳۰۲ و پس از آن.

۲۴ ـ نحمیا ۱۳، ۳۰ ـ ۳۱. ۲۵ ـ نحمیا ۹، ۳۸ ـ ۱۰، ۳۹.

۲۶ ـ نحمیا ۱۳، ۳۱ ب؛ در بارهٔ نحمیا نگاه کنید به Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 588 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرورشهای نوین هنری

اگر به گواه سکه‌هایی که به او نسبت داده شده اعتماد کنیم، اردشیر یك هخامنشی حقیقی نبود. در برابر بینی راست و ظریف پدر و پدربزرگش، بینی او کوتاه و خمیده بود؛ چهره‌ی او درشت و ریشش زخت بود.[۲۷] در اوان پادشاهی‌اش او تالار صدستون پدرش را در تخت‌جمشید به انجام رسانید.[۲۸] کارگران کارآزموده‌ی پدرش هنوز در دسترس بودند، و تراشیدن پیکرهایی که هنوز ناتمام مانده بود بازنمای بهترین کار هنر پروردەی هخامنشی ست.[۲۹] ولی یك دگرگونی مهمی را در شیوه میتوان دید. خشایارشا صورت یادمانی پروردەی پیکرتراشی را به کار آورده بود که در حدود معماری یادمانی و وابسته به آن بود، مانند هنری که در پرستشگاه زئوس در الیمپیه به کار رفته بود. در زمان پادشاهی اردشیر، فیدیاس و همکارانش زیورگری پارتنون را در آتن رهبری میکردند، و پیکرتراشان در تخت جمشید تالار صد ستون را به انجام رسانیدند. در این شیوه‌ی نو پیکرها به تناسب کمتر بزرگ‌نما و بیشتر انسانی میشوند و از نظر سه ـ بعدی از زمینه‌ی معماری جدا و مستقل میگردند؛ یکپارچگی آنها با پیرایشش جزئیات و فن کامل میشود.[۳۰]

تا ۴۶۱ ق.م اردشیر به شوش رفته بود،[۳۱] و بیشتر سالهای بازمانده‌ی پادشاهی درازش را آنجا ماند ولی ساختمانی نکرد. نزدیك به پایان پادشاهی‌اش، کاخی که در آن خشایارشا و پسرش چندین بار فرستادگان یونانی را پذیرفته بودند تماماً سوخت و نوسازی نشد.[۳۲] پس از این آسیب و ویرانی اردشیر به تخت جمشید گوشه گرفت و در کاخ پیشین داریوش، که به نظر می‌آید پس از به‌انجام‌رسیدن آن بدست خشایارشا

27- Babelon, *op. cit.*, pp. 43 ff.; G. F. Hill, *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), pp. 153 ff.

28 - George G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* (1947).

۲۹ ـ نوشته ای از اردشیر اول (Herzfeld, *Altpersische Inschriften* [1938], No. 22) جای پیکرهای تراشیده‌ی او را در گوشه‌ی جنوب شرقی تالار صد ستون نشان میدهد.

۳۰ ـ چنین است نظر کلیتا مارگرت اوستد.

۳۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۵۱.

۳۲ ـ نوشته‌ی اردشیر دوم در شوش (F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* [1911], pp. 122 - 35).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر به مرمت زیادی نیاز نداشت ، مانند گاور شد . تکه‌های نقشهای برجسته‌ای که برای زیب دادن به نوشته‌های اردشیر اول آماده شده بود[۳۳] امروزه در کنار دیوارهای حیاط جنوب کاخ پراکنده دیده میشوند . آنها نشان میدهند که هنرمند یك هنر نوین نازك کاری و پرداختگی را جایگزین شیوه‌های پیشین یادمانی نموده است .

برای تاریخگذاری نقشهای برجسته ، یك گروه دیگر می‌ماند ، که از دسته ی باجگزاران ایدان خشایارشا تقلید شده ، ولی در این نقشها چون برای درختان سرو که در نقش اصلی ایدان دسته ها را از یکدیگر جدا میکنند جا نبود ، آنها را با گلك قاب کرده‌اند . اینجا پیکرها از نظر حجم و اهمیت کوچکترند و میان آنها فضای خالی بیشتر است ــ همین تمایل در ارکتئوم در اکروپولیس آتن پرورده شده است .

به این کتیبه ، و به نوشته‌ای که در تالار صد ستون پیدا شده ، میشود چند پرنوشته را روی گلدانهای مرمر و روی جامهای سیمین برای ریختن نذرهای آبگین که ، برای گاخ ساخته شده ، در اکباتانه بیفزاییم :[۳۴] این کارها که کردیم ، دیگر همه‌ی گواههای نوشته را که در دست است برای این دوره‌ی پادشاهی گرد آورده‌ایم.

پیش از آن که پادشاهی‌اش به پایان برسد ، اردشیر به نظر می‌آید که برای مردن به شوش باز گشته باشد . ولی او در نقش رستم به خاك سپرده شد ، که قبر او آنجا به سمت غرب آرامگاه پدر و پدر بزرگش کنده شده بود . مانند قبر پدرش خشایارشا ، قبر اردشیر نیز نوشته‌ای نداشت .

سیاست و خشنسان یونانی

حتی پیش از مرگش ، اردشیر علاقه‌ی خود را به جنگ داخلی یونانی از دست داده بود . وقتی که در ۴۳۰ پیسوتنس برای آزاد ساختن پسر نوتیوم کولوفون از دست آتنیها سربازان مزدور فرستاد اردشیر اعتراضی نکرد ، و وقتی که در ۴۲۷ آتن

33 - *Ibid.*, pp. 120—21; Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 20—21; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 343.

34 - Weissbach, *op. cit.*, pp. 120—21; Herzfeld, *op. cit.*, No. 23; *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, VII (1935), 1 ff.; VIII (1937), 8 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازو برتری خود را در آنجا برقرار نمود او کاری نکرد، زیرا این بندر بزودی به وفاداری خود به پارسیان باز گشت. اگر اردشیر می‌شنیده بود که فرکراتس در نمایشنامه‌اش با گزافگوئی پارسیان را دست انداخته و به تنگدستان پارسی اسیاب تجملی که هرگز شنیده نشده بود نسبت داده یا این که اریستوفانس در ۴۲۶ نمایشنامه‌ی خود را به مناسبت یك دسته بردگان آوازه‌خوان که از شاهنشاهی گرفته شده بودند و در ساموس آنها را باز داشته بودند «بابلیها» نامیده بود، یا فرستادگانی را که از نزد شاه برمیگشتند روی صحنه آورده بود، شاید لبخندی میزد. ازدست‌رفتن کراسوس و تراپزوس در کرانه‌ی شمالی آسیای کهین در ۴۲۵ یك خطر جدی‌تری برای پارسیان بود. اوریپیدس آن سال پیروزمندانه فرا گفت که آسیا همچو برده‌ای به اروپا خدمت میکند.[۳۵]

در پائیز شاه که در بستر مرگ بود ارتافرنس را با گلایه‌ای از روی نگرانی نزد سپارتیها فرستاد چون نمیتوانست بفهمد آنها چه میخواهند؛ از چندین فرستاده که به دربار رسیدند هرگز دو تن از آنها سخن یکسان نمیگفت. اگر میخواهند ساده و روشن چیزی بگویند، خوب است فرستادگان خود را با ارتافرنس به دربار بفرستند. راه پیك را در ایون گرفتند و نامه را که به «خط آسوری» ـ آرامی ـ نوشته شده بود به یونانی برگرداندند؛ ارتافرنس را این بار همراه با فرستادگان آتنی به دربار پس فرستادند. اریستوفانس در نمایش «اخارنیان» بار دیگر فرستاده‌ی شاه را روی صحنه آورد و ادای هرودوت را درآورد. امید آتنیها بالا گرفت، ولی در افیسوس فرستادگان خبر یافتند که اردشیر مرده است، و افسرده‌دل به میهن خود باز گشتند.[۳۶]

35 - Thuc. iii. 31, 34; Aristot. *Rhet.* iii. 2. 15; Pherecrat., Frags. 120 ff. (Kock); Aristophan., Frags. 64 ff. (Kock); Eurip. *Hecuba* 481–82.

36 - Thuc. iv. 50; Damastes, Frag. 8 (J); Aristophan. *Achar.* 61 ff., 647 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و ششم

گزیدن سپارت

بتخت‌نشستن داریوش دوم اوخوس

بزودی پس از مرگ مادر شاه امستریس ، اردشیر و داماسیا در یك روز ، نزدیك به‌آخر سال ٤٢٤ ، درگذشتند .[1] تنها پسری که اردشیر از داماسیا داشت ، خشایارشای دوم ، به جانشینی او ، لااقل در شوش ، شناخته شد . خشایارشای دوم فقط چهل و پنج روز پادشاه بود ، و در خوابی که اثر میگساری پس از بزمی بود کشته شد . کسی که او را کشت سکیدیانوس ، پسر اردشیر از همخوابه‌ی بابلی‌اش الوگونه بود که با کمك فارناکیاس خواجه سرای طرف توجه پدرش این کار را انجام داد . با گوبرازوس ، با نفوذ ترین درباری شاه پیش ، جسدهای پدر ، مادر ، و پسر را در چهارچرخهای که با استر کشیده میشد به پارسه آورد ، و آنجا در قبری که برای اردشیر در غرب آرامگاه خشایارشا در صخره‌ی نقش رستم آماده شده بود به خاك سپرد . پس از بازگشتش ، شاه تازه فرمان داد که باگورازوس را سنگسار کنند و بکشند زیرا ، او ادعا میکرد ، جسد شاه بدون اجازه‌ی خود او به خاك سپرده شده بود . هخوستانس ، رقیب پیشین باگورازوس ، « هزاربد » تازه شد .

1 - Ctes. *Pers.* xvii, Epit. 74 ; R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), pp. 15-16 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوخوس پسر دیگری از یك همخوابه‌ی بابلی بود : نام مادرش ، کوسمارتیدنه ، یك نام درست اکدی بود ، هرچند معنایش این بود که بغ ادومی « کوس دختری داده است » . اردشیر به او پریساتیس ، خواهر ناتنی‌اش را از یك همخوابه‌ی دیگر بابلی به نام اندریا به زنی داده بود ، و اورا به شهر بی‌گرگان گماشته بود . سپس او به بابل رفته بود .

سکیدیانوس مکرر از او خواست که به شوش بیاید . اوخوس هم مکرر وعده داد که فرمان خواهد برد ، ولی او فقط در پی تاخیر بود تا بتواند سپاهی گردآورد و خود را پادشاه اعلام کند . او سرانجام توانست فرمانده سوار اریاریوس ، شهرب مصر ارسامس ، و خواجه سرا ارتوکسارس را که چندی پیش به ارمنستان تبعید شده بود به طرفداری خود بکشاند . تا ۱۳ فوریه‌ی ۴۲۳ او به نام نوینتس داریوش در بابل به پادشاهی شناخته شد .[۲]

اگرچه هم داریوش و هم پریساتیس به تبار دیم - بابلی بودند ، هیچ نشانی نیست که این شهرستان از این بابت سودی برده باشد . بجای آن ، انلیل نادین شوم معروف سرکار بنگاه موراشو ، وام‌دهندگان زالو صفت ، به شتاب به بابل رفت که سرور تازه‌اش را خوش آمد بگوید و اطمینان به دست آورد که موقعیت ممتاز پسران موراشو نگاهداری خواهد شد . برای آن که در خانه‌ای زندگی کند که فراخور آن مقام باشد ، او در ۱۳ فوریه خانه‌ای در پناه بیل نزدیك به ویرانه‌های اساگیلا کرایه کرد ؛ صاحبخانه‌ی او نام درست بابلی اپلا داشت ، ولی پدرش هارماخیس مصری بود . او برای این خانه ، « تارفتن شاه » ، کرایه‌ی هنگفت یك پوند و نیم نسیم داد ؛ پیداست که پایتخت موقتی از انبوه مردمان پر شده بود . بدبختانه برای انلیل نادین شوم ، او در نیافته بود که این انبوه نشانی از حرکت فوری داریوش بسوی شوش است ، و یازده روز پس از آن او را در نیپور می‌بینیم که زیان خود را با دادن وام به دو زن بیچاره به نرخی که دو برابر نرخ معمول بهره بود جبران مینماید .[۳]

2 - Ctes., Pers. xviii, Epit. 75-79 ; Parker and Dubberstein, *op. cit.* , p. 16.
3 - A. T. Clay, *B.E.* , Vol. IX, No. 108 ; Vol. X, Nos. 1 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر ائلیل تادین شوم نرسیده بود که به شاه گرنش نماید ، به یقین او برخی از پایوران بلندپایه را «دیده بود» ، زیرا در نخستین سال داریوش دوم (۴۲۳ـ۴۲۲) پسران موراشو به کار زمینخواری به همزاتی که هیچ پیشینه نداشت ادامه دادند . در سالهای پس از آن ، این بنگاه همین طور بازماندهٔ زمینهای خالصه را که هنوز در دست صاحبان اولی آنها بود از چنگ آنها در می آورد .

چون داریوش به شوش رسید ، با وجود دهشهای دست‌ودل‌باز ربایندهٔ تاج و تخت ، سربازان را به سبب کشتن فرمانروای قانونی خشایارشا و باگورازوس که طرف توجه آنها بود بدخواه یافت . هموستاتیس سرور خود را در برابر خطر این مدعی تازه آگاه ساخت ، ولی به پیروی از پند پریساتیس شوهرش توانست سکیدیانوس را وا دارد که وعدهٔ فرمانروائی بر یک کشور تقسیم شده را بپذیرد . داریوش بیدرنگ اطمینان جدی ای را که داده بود نادیده گرفت و سکیدیانوس را که فقط شش ماه و نیم پادشاهی کرده بود بازداشت کرد . کیفری که بر سر او آورد بسیار بیرحمانه بود ؛ پس از آن که سکیدیانوس را از خوراک و نوشابه پر کرده اورا روی تیری که بالای یک خاکستردان آویخته بود نهادند و چون سرانجام خوابش برد در آن افتاد .[۴]

ارتوکسارس از ارمنستان به شوش رسید ، و با وجود اعتراضهای ریاکارانهٔ داریوش ، افسرشاهی را برسر این مدعی تاج و تخت گذاشت . مدعی دیگری ، برادر ننی‌اش ارسیتس ، از پشتیبانی ارتیفیوس ، پسر بازماندهٔ مگابیزوس ، برخوردار بود . ارتاسیراس ، سرکردهٔ داریوش ، پس از دو شکست ، سربازان مزدور یونانی ارتیفیوس را رشوه داد ، و چون ارسیتس از او پشتیبانی نکرد ، این شورشی ناچار شد با شرایطی تسلیم شود . پریساتیس برای شوهر خود روشن کرد که تا زمانی که ارسیتس در دست او نیست خردمندانه نخواهد بود که سوگند خود را بشکند ؛ وقتی که او نیز گرفتار شد ، همه به دنبال سکیدیانوس در خاکستردان افتادند . برای سهمی که در کشتن خشایارشا داشت ، فارناکیاس با سنگساران به سزای خود رسید . کیفر

4 - Cles. *Pers.* xviii, Epit. 77, 79; Valer. Max. ix. 2. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منوسستانس نیز مرگ بود، ولی بیش از آن که کشتن او به طرز وحشیانه انجام گیرد، او با خودکشی خود را رهانید.[5]

داریوش اکنون میتوانست ادعا کند که کینه‌خواه قانونی خشایارشا ست. سکه‌هایش او را با چشم در سرخ، با بینی اندکی قوس شکم‌دار، گونه‌ی پر، و ریش دراز نشان میدهد. نفوذ خواجه سرایان او، کسارس که از نو به جای خود نشسته بود، و همچنین ارتیبارزانس و اتوس بسیار پرزور بود، ولی سرور حقیقی خواهر و همسرش بریسانتیس بود. پیش از بیعت نشستن اش، او دختری به نام استتیرس و پسری به نام ارساکس برای او زاییده بود؛ پس از آن پسرهای او کورش، ارتوستس، اوکسندراس بودند که تنها بچه‌هایی از سیزده فرزند آنها بودند که بزرگ شدند. همان سان که اغلب پیش می آید، پسر طرف توجه مادر ارساکس، بزرگترین پسرش، نبود، بلکه کورش بود ــ بزرگترین پسری که پس از پادشاهی پدرش زاییده شده بود، که مادرش بر او نام بنیاد گذار شاهنشاهی را گذاشته بود.[6]

آرامش میان یونانیان

کوشش لاماخوس آتنی برای گرفتن هراکلیه‌ی پونتی در تابستان ۴۲۶، هنگام آشوبهای داخلی، با تباه شدن کشتیهای ناوگان محاصره گر که لنگر انداخته بودند و در نتیجه‌ی باد سخت ناهنجاری شکسته شدند، به جایی نرسید.[7] در یکی از خدمتهای خود، اریستوفانس از یک توطئه‌ی یونانی با مادیها و شاه سخن گفته بود. در ۴۲۳، اپیلیکوس، دائی اندوکیدس سخنران، رهبر فرستادگان آتنی نزد داریوش بود و یک پیمان دوستی بست که بوسیله‌ی آن فراری را که با کالیاس گذاشته شده بود نو کردند؛ از این راه اریستوفانس در باره‌ی جامه‌ی «کاوناکس» گرایبها که در اکباتانه بافته میشد آگاهی یافت.[8] فارناکس، شهرب داسکیلیوم، در ۴۲۲

5 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 78, 80 - 82; Diod. xii. 64. 1; 71. 1; Paus. vi. 5.7.

6 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 80, Frag. 32 (Plut. *Artox.* 1).

7 - Thuc. iv. 75. 2; Diod. xii. 72. 4; Just. xvi. 3. 9 ff.

8 - *IG* (ed. minor), II, No. 8; Dittenberger, *Syl.*, No. 118; Andoc. *De pace* 29; Aristophan. *Equites* 478; *Vesp.* 1137 ff.; Leucon *Presbeis*, in T. Kock(ed.), *Comicorum Atticorum fragmenta*, I (1880), 703.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتر امیتیوم کنار اژه را به دلوسیها که بدست آتنیها ازروی قدرناشناسی بیرون رانده شده بودند بخشید.[9] در ۴۲۱ اریستوفانس ژئوس را برای تسلیم کردن یونان به هادیها متهم ساخت وگفت که خورشید و ماه همدست شده بودندکه یونان را به دست بربریها بسپارند زیرا آنها فقط برای این ایزدان قربانی میکردند.[10] ولی درماه مارس جنگ بزرگ داخلی میان یونانیان با صلح نیکیاس به پایان رسید.

اختیارداری شاهانه بر مصر و بابل

داریوش به پیروی از پیشینیان خود در کارهای دینی بهودی مداخله میکرد. بوسیله‌ی شهربارسامس، چنان که از زبان حتشپا نامی به سربازان مزدور در الفانتین فرا گفته شد، داریوش در ۴۱۹ دستوری فرستاد که آذین فصح باید از روی دادنامه ای که اخیرا عزرا به یهودا آورده بود انجام گیرد. این دستور یك علاقه‌ی تازه‌ای به دین برانگیخت و گردآوری پول بسیار برای پرستشگاه محلی یاهو را میسر ساخت.[11]

دو سال دیگر (۴۱۷) بنگاه بسران مورانتو در نیپور ناگهان ناپدید میشود. چون بردهای که به عنوان سرعامل این بنگاه کار میکرد بعداً در خدمت یك بابیور پارسی نام او برده میشود، میتوانیم حدس بزنیم که گماشتگان شاه دیدنی کرده، زمینهای پادشاهی را که از دست رفته بود بازیافت کرده، و رباخواران را به کیفر رسانیده بودند. پس از آن فقط چند سند کوتاه، که فقط با چرا گاهها سر و کار دارد، گواه خاموشی بر کشتزارهایی ست که در اثر آذر وام دهندگان زالوصفت و باجهای خانه برانداز کارگزاریهای دولتی از کشت افتاده بود.

از سرگرفتن جنگ در یونان؛ قدرت تیسافرنس

کشمکش برادرکشی ویرانگر میان یونانیها ظاهراً با صلح نیکیاس آرام

9 - Thuc. v. 1; Diod. xii. 73.

10 - Aristophan. *Pax* 107 ff.

11 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), Nos. 21-22; Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 604-5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرفته بود. حتی تا ۴۱۵ ق.م اوریپیدس به یاد می‌آورد که چگونه پالاس ـ آتنا پاریس را به رهبری سپاه فریجی برای شکست دادن هلاس به وسوسه انداخته بود، و چگونه هرا استبداد آسیا و اروپا را بیهوده وعده داده بود.[12] آتن خودش این آرامش ناراحت را با یک لشکرکشی دیوانه‌وار به سیسیل شکست، و این کار چنان نیروی آن را سست کرد که در ۴۱۳ ق.م جنگ از سر گرفته شد. با وجود این، آتن هنوز به اژه فرمانروائی میکرد، و فقط کمک پارس میتوانست سیادت و هم پیمانانش را به بیرونی برساند. در نتیجه‌ی کوتاه‌بینی سیاستمداران یونانی، درهمان دمی که شاهنشاهی درهم ریخته و آشفته نزدیک بود با شورشهای نوینی درسختی ودشواری افتد، تدبیر رهبران پارسی از روی کاردانی، با پیشقبضی زرکه از زیردستان رمق کشیده با فشار بیرون می‌آورد، پارس را فرمانروای مطلق یونان می‌ساخت.

از این شورشهای نوین نخستین آنها را یسوتنس، شهرب ساردیس آغاز کرد (۴۱۳ ق.م). تیسافرنس، ستراپ اداتس، و پارمیس به جنگ او فرستاده شدند. این شورش بیش از اهمیت محلی برای یونانیها داشت، زیرا تیسافرنس، پسر هیدارنس، توانائی‌ترین وزیر کشور تدبیر گری را که پارس به وجود آورده بود به میدان آورد. نظارت بر همه‌ی شبه جزیره به او داده شد، و او بزودی نشان داد که این گمارش بجا بوده است: به سربازان مزدور که لیکون آتنی رهبری میکرد با دهش چند شهر رشوه داد، و یسوتنس ناگزیر به تسلیم شد. به اطمینان قولی که او را نخواهند کشت، یسوتنس با اسیر کننده‌ی خود به شوش رفت: با نادیده گرفتن شرطهایی که موافقت کرده بودند، داریوش فرمان داد که یسوتنس را به سر بوشت شورشگران برسانند، و او به دنبال پیشینیان خود به خاکستردان داغ فروافتاد. امور کس، پسر نامشروع او، با کمک آتنیها در کرانه‌ی کاریه ایستادگی نمود: این آخرین توهین شاه را بر آن داشت که به سپارتیها برخد آتنیها یاری دهد.[13]

برای خواستن باجی که زمانی شهرهای یونانی میپرداختند و آتن آنها را

12 - Eurip. *Troad.* 925 ff.

13 - Thuc. viii. 5. 5; 19. 2; 54. 3; Andoc. *De pace* 29; Ctes. *Pers.* xviii, *Epit.* 63.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به شورش واداشته بود، و از دست رفتن آنها را پارسیان هرگز نپذیرفته بودند، به نظر میرسید که زمان مناسب فرا رسیده است. به تیسافرنس، فرماندار تازه‌ی ساردیس، فرمان داده شد که پرداختهای پس‌افتاده را بفرستد. همراه فرستادگان لیبوس، خیوس، و اریتره‌ی شورشی به سپارت، او نماینده‌ی خود را فرستاد و وعده داد که از نیروهایی که سپارت بخواهد به آسیا بفرستد نگاهداری خواهد نمود. رقیب همیشگی او فارنا بازوس، که به عنوان شهرب داسکیلیوم تازه به ارث جانشین پدر خود فارناکس[۱۴] شده بود، کوشید که به میانجیگری یک مکاری و یک تیمیدی کنیکنی که در دربار او بودند سپارتیها را وا دارد که ناوگان خود را به هلسپنت روانه سازند، که در آنجا نیز ممکن بود اتباع آتنی را به شورش برانگیخت. در پاسخ، سپارتیها به فارنابازوس وعده دادند که بعداً این لشکرکشی را بکنند، ولی نخست کشتیهای آنها بایستی از خیوس که رهبر شورش بر ضد آتن بود دیدن کنند (۴۱۳).[۱۵]

درعوض این کمک، تیسافرنس سربازان خود را به‌فرماندهی پادرش سمتاگس به یاری سپارتیها در حمله به تئوس فرستاد. هنگامی که اوریپیدس اعلام میکرد که از بربریها همه بجز یکی برده بودند و بنابراین نمی‌توانستند رابطه‌ای با یونانیها داشته باشند، میلتوس نیز شورش کرد. کلازومنه، تئوس، لیبوس، افیسوس، فوکیه، و سپرنه یادگانهای پارسی را راه دادند و باجهای پس‌افتاده را پرداختند. خالکیدئوس سپارتی پیمانی را میان لاکدمونیها و هم‌پیمانانشان و شاه و تیسافرنس امضا کرد: اگر یک «هدف یونانی» وجود داشت «این یک خیانت کامل بود: «هرزمین و شهری که شاه دارد یا پدر شاه داشت از آن شاه خواهد بود. هرچه که به‌عنوان پول باج یا هر چیز دیگر برای آتنیها می‌آمد، شاه، لاکدمونیها، و هم‌پیمانانشان با هم از رسیدن آنها به آتنیها جلوگیری خواهند کرد. ازین گذشته، شاه، لاکدمونیها، و هم‌پیمانانشان با هم به جنگ برخند آتنیها خواهند پرداخت،

۱۴ ـ در ۴۱۴ هنوز زنده بود (Aristophan. *Aves* 1029).

15 - Thuc. viii. 5 . 4-5 ; 6 . 1 ff.; 8 . 1-2 ; Diod. xiii. 36. 5; Plut. *Alcibiad.* 24.1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجنگ به پایان نخواهد رسید تا هردو موافقت کنند . اگر کسی برضد شاه بشورد ، او نیز دشمن لاکدمونیها و هم پیمانانشان خواهد بود ، و برعکس آن نیز همین گونه خواهد بود . »[16]

در پی این قرارداد ، تیسافرنس دیوار ثوس را ویران کرد ولی جلوی میلتوس شکست خورد . در پائیز ایاسوس با یك تاخت ناگهانی به دست پلیونیسیها گرفته شد ، و این شهر با امور گس شورشگر به تیسافرنس سپرده شد ، و او هم سربازان مزدور امور گس را به خدمتگزاری شهر پی پذیرفت .[17] خاری کساتموس سهم خود را در اوژدن یونیها (ایاتا) در خرسونسوس (کرزناتاسا) ، و مردان ایاسوس (ایاآئوس) میگویند ؛ و این که چگونه مردان بغ تارقو (توراخمس) را یاری داد که سپاه و امور گس (هومرخخا) را بگیرند . تیسافرنس (کرزاپرنتا) ، پسر هیدارنس(ودرنتا) ، اوتانس (اوتاتا) ، و اریارامنس (اریامانا) فرمان دادند که پس از آن که امیر پارسی (پارزنا) و سپارتیها (سپارتاذی) آتنیهایی (اتاناذی) را که سپاه یکانگان را زیردست آورده بودند شکست دادند ، مرده ها را چنان که باید به خاك سپرند . در جله هایی که پس و پیش آنها مشکوك است ، از داریوش (تاریاثوسا) و اردشیر (ارتاخشسرانا) ، از دو سرکرده ی مزدور سپاردا و سوگدس (سوخنایا) ، و از سپارتیها میشنویم .

شرح کامل این پیروزی و احترامات هنگام بخاك سپردن مردگان برستونی که در کساتموس در یك پرستشگاه مقدس نزدیك نمایشخانه برپا گشت گذاشته شد ، زمانی بالای آن نقشهای برجسته ای بود که کارهای جنگجویانه ی امیری که این ستون را هدیه کرده بود در آن کشیده شده بود . بیشتر این نوشته به زبان لیکی ست ، ولی در پایان آن نفرینی از یونان به یك گویش کهن تری ست که صورت موزون آن به طور روشن مشخص است .

در میان آن شعری به یونانی اتیك گذاشته شده . خط آن مرحله ی میان

16 - Eurip. *Helen* 270, 440 ; Thuc. viii. 16. 3; 17-18; Plato *Menex.* 243 B.

17 - Thuc. viii. 20. 2; 25 ff.; 36. 1; 54. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتیك کهنه و یونی ست (که نشانی دیگر از تاریخ آن است) . این شعر یك درهم-
آمیخته‌ای از سخنان نقل شده و یادبودها ست : خط اول آن از شعری برداشته شده که
فرض شده سیمونیدس به یادبود پیروزی بزرگ اوریمدون نوشته ، و در واقع ستایشی
از آخرین کارهای دلیرانه‌ی کیمون در قبرس است ، و از هیرود و « تراخینیان »
سوفوکلس گرفته شده است . ترجمه‌ی ما اقلا به خوبی اصل آن هست :

از آن زمان که اروپا و آسیا را دریا از یکدگر جدا ساخت ،
کسی از لیکیان چنین سنگی بر پا نباخت ،
به پیشگاه دوازده بغ بازارگاه در پرستی پاك
یادبودی جاودان از پیروزی و جنگ است .

کرونیس ، پور هارپاگوس ، که در هر کار از هر کس کاردانتر بود ،
با دستهایش ، در زورآزمائی با همسالانش از لیکیان ،
بسی از دژهای شهر را ، با اتنا ، ویرانگر شهرها ،
تاراج کرد ، و به خویشانش سهمی شاهانه داد .

زیغرو یغان جاودان ، که سپاس را برای دادگری‌اش به یاد می‌آورند ،
هفت سرباز را در یك روز بکشت ، از جنگجویان ارکادی ،
در پیشگاه زئوس نشانهای پیروزی برافراشت ، او برترین مردان
با زیبنده‌ترین کارها ، او تاج بر سر مردمان کاریکی نهاد .[18]

الکیبیادس ، که از سپارت بیرون رانده شده و امید داشت به آتن فرا خوانده
شود ، اندرز کر تیسافرنس شده بود : اندرز او با عقیده‌ی خود شهرب که باید یك
دسته را به جان دسته‌ی دیگر انداخت تا سرانجام به سود شاه تمام شود مطابق افتاد .
سپارت برای گرفتن باجی که در پیش شهرهای یونانی آسیا به آتن میپرداختند
آرام آرام پیش میرفت ؛ این کار آتنیها را بر خلاف پیمان میلتوس بود و پیشینه‌ی
خطرناکی برای پارسیان بر جا میگذاشت . به جای آن ، تیسافرنس نگهداری از
نوکران سپارتی را به عهده‌ی خود گرفت و مزد یك‌ماهه‌ی آنها را پیش پرداخت نمود .[19]

18 - *TAM*, Vol. I, No. 44; S. Bugge, *Festschrift für O. Benndorf* (1898), pp. 231 ff.
19 - Thuc. viii. 29. I; 45 ff.; cf. 54. 3; Plut. *Alcibiad*. 24. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با لغو شدن پیمان هیلقوس، سپارتیهای ناخرسند پیمان دیگری را با داریوش شاه، پسر ان شاه، و شهرب ترتیب دادند: «نه لاکدمونیها و نه هم‌پیمانها با کشورها و شهرهایی که از آن شاه یا پدرش یا نیاکانش بود نخواهند جنگید و به آنها آسیب نخواهند رسانید و از آنها باج نخواهند خواست. داریوش شاه و آنهایی که او بر آنها فرمانروائی میکند با لاکدمونیها و هم پیمانان آنها نخواهند جنگید و به آنها آسیب نخواهند رسانید. اگر آنها نیاز به چیزی از شاه داشته باشند یا شاه به چیزی از آنها نیاز داشته باشد، هرچه که یکدیگر را به آن قانع کنند، آن کار درست است که کرده شود. جنگ و صلح را هشتر کا خواهند کرد. هر سپاهی که در سرزمین شاه باشد که شاه آن را به آنجا فرا خوانده باشد، شاه هزینه‌ی آن را خواهد داد. هرگاه یکی از این شهرها در این پیمان بر ضد سرزمین شاه روانه کرده دیگران باید از آن جلوگیری کنند و با همه‌ی نیروی خود به شاه یاری دهند.» [۳۰] و شاه هم همین وعده را داد.

به محض این که از راه این پیش ـ انگارش باستانی «وام و اجاره» تیسافرنس سپارتیها را بر آن داشت که از ادعای باجگیری دست بدارند، بیدرنگ شوق خود را برای پرداختن هزینه‌ی ناوگان از دست داد. حتی یاسه اوبول [یك اوبول ⅙ درهم] در روز برای یك دریاورز معمولی، با تأخیر پرداخت، به انضباط لطمه خورد. [۳۱] یك هیأت مخصوص به کنیدوس، که تیسافرنس بتازگی آن را برانگیخته بود که از روی میل زیر دست شود، رسید. [۳۲] لیخاس، سرکار این هیأت، دو پیمان پیشین را پیش خواند و جایگزینی برای آنها پیشنهاد نمود؛ دولت او هرگز پیمان شرم‌آوری را که ادعاهای پارسی را بر جزیره‌ها و یونان اروپا شمال پاریکه‌ی کوریئت به رسمیت بشناسد تصویب نخواهد کرد. چنین پیمانی با واگذاری شهرهای یونانی به شاهنشاهی ادعای سپارتی را که برای آزاد ساختن آمده‌اند به صورت مسخره درخواهد آورد؛ شخصاً او خواهان کمك مالی به بهائی چنین سنگین نبود. تیسافرنس، که

۳۰ ـ تو کیدیدس: دفتر ۸، ۳۷.
۳۱ ـ همان کتاب، ۴۵، ۱.
۳۲ ـ همان کتاب، ۴۵، ۲؛ نیز نگاه کنید به ۲۹.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طبیعاً نتیجه گرفت که وقتی الکیبیادس میگفت که سپارت در نظر دارد شهرهای یونانی را در آسیا آزاد سازد سخن راست به زبان میراند. این انجمن را پانصم ترک نمود.[۴۳]

نمایندگان دسته‌های محافظه کار آتن با تیسافرنس تماس گرفتند و تیسافرنس آنها را دلگرم ساخت که در میهن نقشه‌ی انقلابی را بکشند. آنها امید داشتند که الکیبیادس میانجی شود؛ ولی هنگامی که فرستادگان رسمی به دیدن شهرب آمدند، الکیبیادس به عنوان نماینده‌ی او چنان درخواستهای غیر ممکن ـ تسلیم یونیه و جزیره‌ها را ـ نمود که مذاکرات پاره شد.[۴۴]

به سپارت درسش را آموخته بودند. در بهار ۴۱۱ در ظرف یك سال پیمان سومی امضا شد. آغاز پیمان چنین بود: «در سیزدهمین سال پادشاهی داریوش» و نام افور (نگاهبان) لاکدمونی پس از شاه ذکر شده بود؛ این تغییر در عبارت تاریخگذاری خودبخود نشان میداد که سپارت کوچکتری خود را نسبت به شاهنشاهی شناخته بود. این پیمان در جلگه‌ی میاندر، نه فقط با تیسافرنس و هیرامنس دبیر شاه، بلکه همچنین با پسران فارناکس، فارنا بازوس، و برادران او بسته شد. آن چه مربوط به شاه است جلوتر از آن چه مربوط به لاکدمونیها و هم‌پیمانان آنهاست آمده و به آن پیشی داده شده است. سرزمین شاه، آن چه که در آسیاست، از آن شاه خواهد بود، و درباره‌ی سرزمین خودش شاه هرچه بخواهد میکند. (در این شرط، باکنار گذاشتن یونان اروپا و جزیره‌ها، اعتراض لیخاس برداشته شد، ولی بسیار مربوتر از پیش همه‌ی یونان آسیا به شاه واگذار شد.) تیسافرنس پذیرفت که هزینه‌ی نگاهداری همه‌ی کشتیهای پلپونسی را که آنجا بودند بپردازد و این پرداخت را ادامه دهد تا ناوگان شاهی برسد؛ پس از آن، به اختیار خودشان، میتوانستند کشتیها را به هزینه‌ی خودشان نگاه دارند یا هر چه نیاز داشتند همچو

۴۳ ـ همان کتاب، ۴۹: ۱؛ ۴۳: ۱؛ ۴۴: ۴ـ۴؛ دیودوروس، دفتر ۱۳، ۴۷: ۴ـ۵؛ پلوتارخ، الکیبادس، ۲۵: ۱.

۴۴ ـ توکیدیدس، دفتر ۸، ۴۷ و پس از آن؛ ۵۶؛ نپوس، الکیبادس، ۵: ۲ـ۳؛ پلوتارخ، الکیبادس، ۲۵: ۳ و پس از آن.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رام جنگ از شهرب رام بگیرند و در پایان جنگ بپردازند.[۳۵]

بازرگان فنیقی، که برای نخستین بار پس از سالها به میزان پیروی زمان جنگ درآمده بود ــ با صدو چهل و هفت کشتی ــ کنار ایستاد، ولی پرداخت به هم‌میهنان تا منظم ادامه داشت. فارنابازوس پیغام فرستاد که او مزدپرداز رضایت‌بخش‌تری خواهد بود، و کشتیها به کرانه‌ی او روانه گشتند. میلتوس یکی از این وضع متزجر شد و دژی را که تیسافرنس برای نگاهبانی آن بر پا کرده بود گرفت، و کنیدوس نیز یادگان پارسی را بیرون راند. فرستادگان میلتوس به سپارت نسبت به دوستی تیسافرنس با الکیبیادس، که موقتاً به آتن فراخوانده شده بود، اعتراض کردند؛ برای دفاع شهرب یکی از مردم‌کاریه را به نام گاولیتس که زبان یونانی نیز میدانست فرستاد.

هنگامی که فرستادگان میلتوس در سپارت بودند، تیموتیوس شاعر شروه‌ساز میلتوسی در آتن بود. آنجا او نمایشنامه‌ی «پارسیان» خود را روی صحنه آورد؛ تقریباً یقین است که نمایش در جشن بزرگ پان اتنیا در ۴۱۰ داده شد.[۳۶] موضوعی که گزیده بود پیروزی دریائی سالامیس بود که پیش از آن هم اسخیلوس برای تبلیغ آن را روی صحنه آورده بود. در آن نمایشهایی هم به مخالفان شخصی خود، سپارتیها، زده بود، که همشهریهایش نسبت به آنها اعتراض داشتند، در حالی که این خودستائی را در دهان تیسیفونس گذاشته بود: «آری سرور است! هلاس، اقلا، از زر نمی‌ترسد!» ــ که اشاره‌ی نیشداری به کمک مالی بود که در پیمان به لاکدمونیها وعده داده شده بود ولی پرداخت آن هم اکنون به عقب افتاده بود.[۳۷] شرح نبرد با پرپا ساختن نشان پیروزی، فریاد آواز پیروزی «پیان»، و سرود دسته جمعی شادی آور یا کوبان پایان می یافت. آتنیها که با این صحنه‌ی دلگرم‌کننده دیگر در پیوست خود نمی‌گنجیدند، به پیروزی خود شاعر در این

۳۵ ــ توکیدیدس، دفتر ۸، ۵۷ ــ ۵۸.

26. S. E. Bassett, «The Place and Date of the First Performance of the *Persians* of Timotheus,» *Classical Philology*, XXVI (1931), 153 ff.

۳۷ ــ تیموتیوس، گرته‌ی ۱۷ (ویرایش ادمنز)؛ توکیدیدس، دفتر ۸، ۴۷؛ ۴۵؛ ۲.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زور آزمائی میان شاعران رای دادند .[۲۸] خوئریلوس ساموسی نیز در حماسه‌ی خود « پارسیان » سالامیس را ستایش نمود ؛ آتنیها دستور دادند که این شعر در جشن پان آتنیا با شعر هومر همگانی خوانده شود .[۲۹]

قنسقیها به اسپندیوس رسیدند ؛ رسیدن آنها دست تیسافرنس را باز گذاشت که دیگر پرداخت کمك مالی را ببرد . اکنون که چند کشتی بازمانده‌ی پلپونسی هم بکلی از این کار آزرده شدند در تایستان از دوستان خود پیروی کردند و به رقیب تیسافرنس پیوستند . ارساکس ، سرکرده‌ی سواران او ، با کشتار خیانت آمیز رهبران تیمیدی دلوس که در اثر امتیوم ماندگار شده بودند وضع را بدتر ساخت ؛ آتاندریها که از باج سنگین خشمناك و از سرنوشت همانندی که در نتیجه‌ی نزاعی ممکن بود برسر آنها بیاید بیمناك بودند ، یادگان پارسی را از باروی شهر خود بیرون راندند . سرکوبی آنها یك دستاویز خوبی به تیسافرنس داد که آن رقیب را زیر نظر بگیرد ، و بسوی هلسپنت به راه افتاد .[۳۰]

تحریکهای اندرون

تیسافرنس سبب خودداری نارگان را از این که بسوی غرب پیش برود کمی شمار آن وانمود کرد . دلیل واقعی‌اش این بود که داریوش با مشکلات دیگری نزدیکتر به میهن روبرو بود . نخست یك شورش مادی بود ، گرچه به تندی سر کوبی شد .[۳۱] دوم این که ارتوکسارس ، که به پیشه‌ی شاه سازی خود مغرور شده بود ، برآن شد که خودرا شاه سازد . اگرچه او خواجه‌سرا بود ، برای خود همسری گرفته بود ؛ چون بچگانه باور داشته بود که اگر ریش وسبیل بگذارد اورا به مردی خواهند پذیرفت ، به زن خود دستور داد که ریش وسبیل برای او درست کند . این دستور برهمسرش گران آمد ونقشه‌ی او را فاش کرد ؛ پریساتیس فرمان داد که

28 - Bassett, *op. cit.* , p. 158 .

29 - Suid. , *s. v.* « Choirilus » ; cf . Bethe, « Choirilus , » *PW*, III (1899) , 2359 ff .

30 - Thuc . viii . 78; 80. 1 ; 81. 3 ; 84 . 4 ; 85; 87 ; 99; 108 ; Isocr. *De bigis* 18; Theopomp. , Frag. 9 (J) ; Plut. *Alcibiad.* 26. 6 - 7.

31 - Xen. *Hell* . i. 2. 19 .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورا بگیرند، و شاه ساز مدعی در گذشت.[۳۲]

بسیار جدی‌تر از نظر نتیجه‌هایی که بار آورد توطئه‌ی تریتیوخمس بود، که پس از زناشوئی‌اش با امستریس دختر شاه، به شهربی شهرستان هیرکانیه (گرگان‌ای) پدرش هیدارنس گماشته شده بود. ولی تریتیوخمس هنوز رو کسانا خواهر ناتنی زیبا ولی هردمانند خود را دوست میداشت؛ چون همسری به این بلند پایگی را نمیتوانست طلاق بدهد، او به گردن گرفت که با سیصد دوست همراه خود در کناه تورش امیاز شود که امستریس را در کیسه‌ای بگذارند و هریك از آنها شمشیری در آن فرو برد. داریوش نامه‌هایی به اودیاستس، سلاحدار شهرب، فرستاد و اورا واداشت که خاوند خودرا بکشد، وامستریس رهایی یافت. کینه توزی پریساتیس برای کوششی که برای کشتن دخترش شده بود هراسناك بود. رو کسانا تکه تکه شد. ارساکس برای جان همسرش ستاتیرا، که او نیز خواهر این شورشگر بود، لابه نمود، و سرانجام دل مادر خودرا به دست آورد، گرچه پدرش به پریساتیس پیغمبرانه آگاهی داد که از این نرمی که نشان داده بود پشیمان خواهد گشت. مادر شورشگر، برادرانش میتروستس وهلیکوس، و همه‌ی خواهران دیگرش وحشیانه کشته شدند. برادر دیگرش تیسافرنس، برای خدمتهای بزرگی که در تدبیر سیاست انجام داده بود، تا زمانی از گزند آنها رست. اگر چه پریساتیس نفرت خود را از او پنهان نمیداشت. پسری از این شورشگر نیز بازماند؛ به او میتراداتس، پسر اودیاستس، شهری را به نام زاریس سپرد.[۳۳]

۳ـ لایه‌ی سربازان مزدور یهودی در مصر

هیدارنس دیگری ـ ویدرنگش به آرامی ـ در ۴۲۰ «سرکرده‌ی سپاه» در سی‌نه بوده است. میان سالهای ۴۱۶ و ۴۱۱ او بجای داماديس به پایه‌ی بلند «فرترك» یا فرمانداری بخش رسید. زمانی که شهرب ارساميس در ژوئیه‌ی ۴۱۰ نزد شاه بازگشت، هیدارنس فرصت را غنیمت شمرد و با پشتیبانی پرستاران خنوب

32 - Ctes. *Pers*. xviii, Epit. 84.
33 - Ctes. *Pers*. xviii, Epit. 85 - 87; Plut. *Artox*. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ودسته‌های سربازان مصری، که در آن زمان زیر فرماندهی بسر وجانشینش نقابان بودند، شورش کرد.

پیداست که یشتیبانی مصریها با وعده‌ی ویران کردن پرستشگاه یهودی، که به مناسبت قربانیهای حیوانی‌اش در نظر عموم نایسندیده و بدآیند بود، به دست آمده بود. نقابان دسته‌های سربازان مصری و دسته‌های دیگر زیر فرمانش را به میدان آورد. پرستشگاه بکلی ویران گشت، ستونهای سنگی‌اش شکسته شد، پنج دروازه‌ی سنگی تراشیده‌اش فرو ریخته گشت، درهایش (که پارچه‌های پرنگی داشت) وآسمانه‌ی چوب کنارش سوزانده شد، وآونده‌های زر و سیم اش به تاراج رفت.

پیران یهودی با شادمانی میگویند که چگونه بزودی شورش فرو نشانده شد. آنها بازنان و فرزندانشان بلاس پوشیدند و روزه گرفتند و به خداوند آسمان دعا کردند، و خداوند گذاشت که آنها آرزویی‌را که در باره‌ی میدارنس میکردند به چشم خود به بینند: سگها هیچ بند پای اورا پاره کردند، همه‌ی ثروتی که گرد آورده بود تباه شد، و همه‌ی کسانی که پرستشگاه یهودیها را ویران ساخته بودند کشته شدند.

ولی نتیجه‌ی این همه، بازسازی پرستشگاه نبود. حتی پیش‌از آن که شورش فرو نشانده شود، یدانیا و پریستاران همکارش درخواهی برای کمک به مقامات فلسطین فرستاده بودند. باکوسس (باکوهی) به فرمانداری یهودا جانشین نحمیا شده بود، و الیاشیب دشمن نحمیا جای خود را به پسرش یویاداع داده بود، و پس از زمان کوتاهی که یویاداع مقام مهین پریستاری‌را اشغال کرده بود پسرش یوحانان جای او راگرفت.[۳۴] نامه‌ای به فرماندار، مهین پریستار، و همکارانش (پریستارانی که در اورشلیم بودند)، که برای اطمینان کامل نیز اوستانس، برادر اتانی، و بزرگان یهودا نامبرده شده اند، نوشته شد؛ طبعاً پاسخی برنگشت، زیرا ویران شدن یك کمیه‌ی رقیب فقط میتوانست آنها را خرسند و شاد سازد.

۳۴ ـ نحمیا ۱۲: ۲۲ ـ ۲۳، که در ۱۲: ۱۱ به غلط «یوناتان» خوانده شده؛ نیز نگاه کنید به یوسفوس، داستان کهن یهودیها، دفتر ۱۱، ۲۹۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس ، در ۲۵ نوامبر ۴۰۷ ، نامه‌ی دیگری ، این بار فقط به باگوسس ، فرستاده شد . نامه با درودهای گزاف معمولی آغاز شد : «تندرستی خاوندی شمارا خداوند آسمان همواره افزون گرداند ، و لطف داریوش شاه و شاهزادگان کاخ را بر شما هزار بار بیش از اکنون بیفزاید ، و شمارا زندگانی دراز بدهد ، و همواره شاد و برومند باشید . » آنگاه ، یدانیا و برپستاران وابسته‌اش داستان حمله را میگویند . آنها به یاد می‌آورند که چگونه پدرانشان آن پرستشگاه را در دژ یب پیش از تاخت‌وتاز پارسیان ساخته بودند و چگونه ، زمانی که کمبوجی به مصر درآمد و همه‌ی پرستشگاههای بتان بومی را ویران کرد ، کسی به پرستشگاه آنها آسیبی نرساند .

ولی در این مدت بیش از سه سال که از ویران‌شدن پرستشگاهشان میگذرد ، پلاس پوشیده و روزه گرفته اند ، خود را با روغن نمالیده و باده ننوشیده‌اند ؛ زنهای آنها همچو بیوه‌ها شده‌اند . چون بومیها نمیگذارند پرستشگاه از نو ساخته شود ، از باگوسس داد خواهی میکنند : « به نیکی‌خواهان و دوستان خود که اینجا در مصر اند نگاهی بیفکن . بفرمای تا نامه‌ای از سوی شما در باره‌ی پرستشگاه خداوند یاهو به آنها فرستاده شود که آن را در دژ یب چنان که در پیش ساخته شده بود بسازند ، و برات آردی و کندر و قربانی از طرف شما برآدریات خداوند یاهو بگذرانند . و ما همواره برای شما دعا میکنیم ، ما ، زنهای ما ، فرزندهای ما ، و یهودیها ، همه که اینجا هستند ، اگر پرستشگاه ازنو ساخته شود ، وآن توابی برای شما در پیش یاهو خداوند آسمان خواهد بود ، بیش از ثواب کسی که برای خداوند قربانی و برات‌های سوختنی به ارزش هزار قنطار بگذراند . »

ولی آنها فقط به وعده‌ی دعاهای اثربخش تکیه نکردند ، چون « ولی در باره‌ی زر ، دستور فرستاده و داده‌ایم . » آنها نیز نامه‌ی دیگری به دلایا و شلمیا ، پسران سنبلط ، که هنوز فرماندار سامریه بود ، فرستادند .[۳۵]

هیچ پاسخ رسمی فرستاده نشد . پیک با دستورهای زبانی بازگشت ، و به همشهریهای یهودی خود که با شوق انتظار آن را داشتند چنین گزارش داد :

35 - Cowley, *op. cit.*, No. 30 (شماره‌ی ۳۱ نسخه‌ی دیگری از آن است) .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« یادداشتی از باگوسس و دلایا: آنها به من گفتند: دستور برای شما درهمین چنین است که به ارساسس در بارهی آدریان خانهی خداوند آسمان بگویید . . . که آن را در جایش چنان که در پیش بود از نو بسازند و براتهای آردی و کندر بر آن آدریان چنان که در پیش میکردند بگذرانند . »[۳۶]

ارساسس بازگشته بود که با ناخرسندی روزافزون دست بگریبان بشود. یك سیاست آشتی آمیز لازم بود. ادعای پیك که باگوسس ودلایا، پایوران کهین زیردست شهرب دیگری، بازسازی پرستشگاه یهودی را سفارش کرده بودند، هیچ گونه پشتوان نوشته نداشت؛ از این گذشته، این کار ربطی به آنها نداشت، و در این وضع برانگیختهی کشور چنین بازسازی به یقین خطرناك خواهد بود. چنان که انتظار میرفت، ارساسس هیچ کاری نکرد.

بدون درنظرگرفتن توفانی که جمع میشد، یهودیها به نامه نویسی خود ادامه دادند. یدانیا و چهار تن دیگر از رهبران جامعه نامهی دیگری به یك پایور بلندپایه، شاید به فرماندار محلی تبس، فرستادند. لحن آنها فروتنانه است: اگر پرستشگاه آنها چنان که در پیش بود از نو ساخته شود، قول میدهند که دیگر گوسفند، گاو، یا بز بیرات نگذرانند، بلکه فقط کندر، براتهای آردی، و براتهای آبکین بگذرانند، حتی با این محدودیتها، آنها به سرای خاوندشان مبلغی پول و هزار اردب جو خواهند پرداخت.[۳۷] چون در دروازهی تبس جای گرفتند که درخواست خود را پیش بنهند، آنها را گرفتند و زندانی ساختند تا آن که یکصد و بیست «کراشین» به فرماندار زیردست پرداختند و آزاد شدند؛ آنها نیز از فرمانروائی در یب محروم گشتند. هنوز باز هم امید از دست نمیدهند: « رامش به سرای شما و فرزندان شما تا خداوند بگذارد آرزوهای خود را به چشم به بینم. »[۳۸]

مشکلات در قبرس

تهدیدهایی از سوی مصریها و عربها به قبیله میشد. رفع قبرس حتی

36 - *Ibid.*, No. 32.
37 - *Ibid.*, No. 33; cf. Olmstead, *op. cit.*, pp. 605-6.
38 - Cowley, *op. cit.*, No. 34.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخت‌تر بود. پیرامون ۴۲۵، بعل ملك دوم، پسر ازبعل، پسر بعل ملك اول، شاه کیتیوم و ایدالیوم بود. آنگاه ابدمون، یك تیمیدی از فنیقیه، از پایگاه خود در کیتیوم سالامیس‌را گرفت و فرمانروای مستبد آنجارا کشت. تلاش او برای گرفتن اواگوراس، که از خانواده‌ی شاهانه‌ی پیشین بود، به جایی نرسید، و اواگوراس به سولی گریخت وآنجا را با پنجاه مرد گرفت. پس‌از چندی اواگوراس سالامیس را باز گرفت (۴۱۱). داریوش چون با مشکلات نزدیکتری روبرو بود، کوششی برای بیرون انداختن او نکرد، حتی زمانی که اواگوراس برای آتنیهای دشمن غله فرستاد و به پاداش آن شاروندی آتن به او داده شد (۴۱۰).[۳۹]

کامیابی پارسیان در جنگ با یونان: کورش کوچکتر

همه‌ی این آشوبها از پیش‌بردن کارجنگ یونان بسختی جلوگیری میکرد. در پائیز ۴۱۱، ملوانان پلوپونسی در ابیدوس شکست خوردند، و فارنابازوس بایستی خود برای رهانیدن آنها بیاید. آنها را برای پاسبانی کرانه به کار گرفته بودند و به آنها یك جامه و دو ماه مزد پرداخته بودند؛ پول و چوب از کوه ایدا نیز برای ساختن کشتی در اختیارشان داده شده بود. برای این هزینه‌ها، سکه‌های تازه‌ی «ستاتر» زده شد، که با سر شهرب و سینه‌ی کشتی، که نماد کنیزکوس بود، آرایش یافته بود؛ سر فارنابازوس با سرپوش شهربی تمام عیار بدست هنرمندان یونانی با چنان توانائی کنده شده که چهره‌ی او و چهره‌ی شهربهایی که پس از او آمدند ــ تیسافرنس، میتریداتس، اورتو فراداتس، و داتامس ــ به اندازه‌ای عالی ست که اگر از چهره‌های روی سکه‌های معروف‌تر اوایل روزگار هلنیستی برتر نباشند با آنها برابرند؛[۴۰] این سکه‌های شهربی بودند که سکه‌های هلنیستی را به کار درآوردند. تیسافرنس به هلسپنت رسید، و الکیبیادس از دوست پیشین خود دیدن کرد،

39 - Diod. xiii. 46. 6; xiv. 98. 1; Andocid. *De reditu* 20-21; Isocr. *Evagoras* 19. 26 ff.; *Nicocl.* 28; [Lys.] *Andoc.* 27-28; Theopomp., Frag. 103. 2 (J); *IG*, Vol. I, No. 64 (113).

40 - E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 390 — 91; cf. F. Imhoof - Blumer, *Porträtköpfe auf antiken Münzen* (1885), Taf. III, Nos. 1-5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی او را گرفتند و به سارد پیش بردند . پس از یك ماه که در زندان بود ، او گریخت ، ناوگان پلوپونسی را از هم پاشید ، و فارنابازوس را وادار کرد که کیزیکوس را تخلیه کند .[41]

زمانی که سرکردگان فرمانده ناوگان سپارت کوزی در پی تقسیم حکومت در میهنشان از فرماندهی برکنار شدند ، فارنابازوس برای سربازان مزدور و کشتی پول فراهم کرد که آنها را از نو در فرماندهی برقرار کند . تیسافرنس به پشتیبانی از یك شورش ضد سپارتی در تاسوس (۴۱۰) متهم شد . در بهار ۴۰۹ آتنیها یك حمله‌ی سختی آغاز کردند . تراسیلوس میلتوسیها را شکست داد ، کرلوفون را گرفت ، و غله‌های رسیده را در لیدیه سوزاند . تیسافرنس که دیگر نمیتوانست به کمك سپارتیها تکیه کند ، سربازان شهرستانی خود را گرد آورد . یك دسته سرباز به فرماندهی سنا کس به سواراتی که از یك دسته‌ای که درجستجوی خوراك میگشتند حمایت میکرد تاخت برد و آنها را به کرانه پس راند . تا آنوقت نیروهای کمکی رسیده بود که شهرب بتواند به افیسوسیها یاری دهد تا آتنیها را شکست بدهند ، ولی آتنیها بار دیگر فارنابازوس را نزدیك ایفسوس شکست دادند .[42]

اندوکیدس سخنوران در ۴۱۵ تبعید شده بود . با آن که او از طبقه‌ی فرمانروا بود ، برای ناوگان دموکراتیك کشورش ساز و برگ فراهم کرده بود و به این ترتیب یاری پرارزشی برای بدست آوردن پیروزی در کیزیکوس در ۴۱۰ داده بود . در یك دوره‌ی قحطی ، میان ژانویه‌ی ۴۰۹ و سپتامبر ۴۰۸ ، او در پیشگاه انجمن آتن با درخواستی برای این که از نو به کار خود گماشته شود حاضر شد . او گفت که چگونه نقشه‌ای را که برای جلوگیری از فرستادن غله از قبرس کشیده شده بود برهم زده و اعلام داشت که چهارده کشتی غله بزودی به پیریوس خواهند رسید ، و کشتیهای دیگر در پی آنها خواهند آمد .[43] ولی آتنیها هنوز آماده برای فراخواندن او نبودند .

41 - Xen. *Hell.* i. 1. 6, 9 ff.; 19. 24 – 25; Plut. *Alcibiad.* 27 ff.

42 - Xen. *Hell.* i. 1. 31 ff.; 2. 4 ff., 16; Diod. xiii. 64. 1; Plut. *Alcibiad.* 29. 1.

43 - Andocid. *De reditu* 10. 21 – 22.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیتینیها تا ۴۱۶ چنان نیرومند شده بودند که شاروبدان بیزانتیوم وخالکدون می‌بایستی با تباه کردانیدن وحشیانه‌ی سرزمینهایشان جلوی دستبرد های آنها را بگیرند ؛ و اکنون الکیبیادس پیمانی را به‌آنها تحمیل کرد که طبق آن دارائی‌ای را که خالکدونیها سپرده بودند آنها تسلیم نمودند ؛ و پس از آن خود خالکدون را محاصره کرد . فارنابازوس کوشش نمود که محاصره را بردارد ؛ چون درماند ناچار صلح موقت‌را پذیرفت که قرار شد ادامه داشته باشد تا این که او بتواند با فرستادگان آتنی که به دربار شاه گسیل شدند همراهی کند .[44] گرگیاس در پیش انبوهی که از سراسر جهان یونانی گرد آمده بودند در یك سخنرانی زورمندی بر ضد هم پیمانی با دشمن باستانی پرخاش کرد ؛ ولی روزگار مساعد نبود (۴۰۸).[45]

فرستادگان آتنی و ارگوسی به رقیبان خود از سپارت و سیراکوز در کیزیکوس برخوردند . آنها همه زمستان‌را در گوردیوم سر کردند و در بهار ۴۰۷ ازنو راه خود در پیش گرفتند ، و بار دیگر به یك دسته‌ی دوهی از فرستادگان سپارتی برخوردند که کلایه‌های تازه‌ای از تیسافرنس داشتند . آتنیها وهمکارانشان میتوانستند انتظار یك پذیرائی امیدبخشی داشته باشند ، زیرا در دربار حس میشد که شهریها در سیاست خود نسبت به یونان با شکست روبرو شده بودند . از این گذشته ، تیسافرنس ، که برادر تریتوخمس شورشگر بود ، طرف نفرت پریساتیس بود ، که او نیز نقشه‌های خود را دنبال میکرد .

از آغاز پادشاهی داریوش ، ارساکس ، بزرگترین پسر شاه ازپریساتیس ، به واسپوری شناخته شده بود ، و به این عنوان ماتشگاه او دربابل بود . ولی زمانی که ارساکس جان همسر خود ستاتیرا را از سرنوشتی که خانواده‌ی او به آن دچار شدند رهایی داد ، مادرش از او روی برتافت و کورش را سوگلی خود ساخت .[46]

در این زمان قسمت عمده‌ی نیروهای پارسی درغرب به‌کار می‌پرداخت . اگر

44 - Xen. *Hell.* i. 3; Diod. xiii. 66; Plut. *Alcibiad.* 29. 2 ff.

45 - Gorgias, Frags. 7-8 (Diels); Aristot. *Rhet.* iii. 14. 2; Plut. *Cons. praec.* 43 (144B—C); Clem. Alex. *Stromat.* i. 51; Philostrat. *Vit. sophist.* i. 9. 2; 17. 4.

46 - Ctes. *Pers.* xviii., Epit. 80; Xen. *Anab.* i. 1; Plut. *Artox.* 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کورش فرمانده میشد ؛ او در موقعیتی می‌افتاد که میتوانست جنگ را برای سپارت ببرد و به این ترتیب سپاسگزاری او ، در نتیجه ، پشتیبانی بهترین سربازان پیشه‌ای جهان را در زمانی که برای گرفتن تاج و تخت دست بکار میشد میتوانست در دست داشته باشد. این سان ، برای پیشرفت پسر سوگلی‌اش ، پریساتیس برخلاف میهن‌پرستی سیاست « جدایی بیندازو زیر فرمان آور » را که تیسافرنس و فارنابازوس از آن پیروی میکردند ترک نمود .

به این جوان ــ که دست بالا بزور شانزده سال داشت ــ شهرستانهای لیدیه ، فریجیه‌ی بزرگتر ، و کاپادوکیه سپرده شد ، در حالی که فرمانروا تیسافرنس از آن پس محدود به کاریه شد . حتی بر معنا تر ، او فرمان مهرشده‌ای را در دست داشت : « من کورش را به عنوان کارانوس آنها که در کاستولوس گرد آمده‌اند میفرستم . » به عبارت دیگر ، کورش سرفرمانده همه‌ی سپاههای پارسی شد که در آسیای کهین بودند .

لیساندر ، فرمانده نوین سپارتی ، به سارد یس شتافت و از کشتیهای تیسافرنس گلایه نمود . به او اطمینان داده شد : به کورش دستور صریح داده شده بود که به سپارت یاری بدهد ، و برای این کار پانصد قنطار داده شده بود ؛ زمانی که اینها تمام بشود ، کورش به سخن خود ادامه داد ، او سر کیسه‌ی خصوصی خود را باز خواهد کرد و اگر نیاز باشد حتی تخت زرو سیم خود را خواهد فروخت . قرارشد هر کشتی سی « مینا » در ماه ، و هر ناوی چهار « اوبول » در روز بگیرد ، و مزد یک ماه پیش‌پرداخت شد . تیسافرنس چون سفارش بازگشت به سیاست پیشین جدایی‌انداختن کرد سرزنش شد و دیگر نتوانست در تلاش خود برای آوردن فرستادگان آتنی کامیابی به دست آورد . ولی آتنیها به پیروزیهای خود ادامه دادند ؛ کلازومنی از دست الکیبیادس بیرون رفت ، و تراسیبولوس به‌جای او فوکیه و کیمه پرداخت(۴۰۷ ق.م.).[۴۷]

جانشین لیساندر ، کالیکراتیداس ، از سارد یس دیدن کرد و مزد بیشتری

47 - Thuc. ii. 55. 12; Xen. *Hell.* i. 4. 1 ff.; 5. 1 ff.; *Anab.* i. 1. 2; 9. 7; Diod. xiii. 70. 3; Plut. *Lysand.* 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواستار شد. در حالی که کورش سرگرم میگساری بود کالیکراتیداس را در روز برای بار یافتن به انتظار نگاه داشتند، و او افیسوس را ترک کرد و به آتنهایی که مسئول آموختن نیروی ثروت به دشمن و گستاخ کردن آنها بودند نفرین فرستاد. در بازگشتش او سوگند یاد کرد که آن چه از دستش برآید برای آشتی دادن یونانیهایی که در جنگ بودند، و برای جلوگیری از این که درخواست یاری از دیگران بر ضد یکدیگر بکنند بکوشد، تا کار به جایی برسد که یک بار دیگر بربرها از آنها بیم داشته باشند.

پس از آن که کالیکراتیداس کرنون را درمیتیلنه شکست داد، کورش برای او پول فرستاد، ولی دریاسالار سپارتی دهشهای خصوصی را رد کرد و اعلام نمود که از دوستی رسمی کاملا خشنود است. کالیکراتیداس جان خود را در ارگینوسه از دست داد، و کورش، که هنوز آرزوی دوست خود را داشت، از این بد اختری بهره‌جویی کرد که بوسیله‌ی فرستادگانش بازگشت لیساندر را در پایان ۴۰۶ به دست آورد. از مقرری پدرش هم اکنون تجاوز شده بود، ولی به لیساندر بازهم با پیشکشهای بیشتر خوش آمد گفته شد.[48]

مشکلاتی برای شاهزاده‌ی جوان داشت به بار می‌آمد. او میتراتیوس و اوتوبوئساکس، دو خواهرزاده‌ی شاه را کشته بود، چون آنها دستهایشان را در پیشگاه او در آستین خود پنهان نکرده بودند؛ چنین کاری ادعای احترام شاهانه بود، و هیرامنس دبیر شاه به داریوش گزارش داد که این کار از شورش پیشگوئی میکرد. پدرش سخت بیمار بود، و به این بهانه کورش فراخوانده شد. پیش از آن که به راه بیفتد، شاهزاده‌ی جوان همه‌ی پول نقد خود را و همچنین باج شهرهایی را که ملک شخصی او بود به لیساندر داد. لیساندر به چشم شهرهای یونانی آسیا چنان بزرگ بود که افیسوس تندیس او را در سامه‌ی ارتمیس برپا نمود.

48 - Xen. *Hell.* i. 6. 6 ff., 18; ii. 1. 7, 11; Diod. xiii. 104. 3, 6; Plut. *Lysand.* 6 ff.; *Apophthg. Lac.* 222 C ff.

49 - Xen. *Hell.* ii. 1. 8-9, 13-14; 3. 8; Diod. xiii. 104. 4; Plut. *Lysand.* 9; Paus. vi. 3. 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوریپیدس «باکانت» خود را برای مقدونیها نمایش میداد. در این نمایش او میگفت که چگونه دیونیسوس، با انبوه آمیخته ی هلنیها و بربریها، آیین مادر بزرگ، کیبله، را به خنیای نی های فریجی و در میان دود کندر سوری بر گزار کرده بود. او نیز میگفت که چگونه آن بغ تمولوس، دژ لیدیه، همان کشتزارهای زرین لیدیه و فریجیه، ناحیه های آفتاب سوخته‌ی پارسیان، سرزمینهای خطرناك مادیان، عربستان فرخ، وآسیا را ترك کرده و به میهن تازه‌اش درتبس یونان جای گزیده بود. او در «ایفیگنیا در اولیس» خود آشکارا گفته بود که درخور است که یونانیها بر بربریها فرمانروائی کنند ولی نه بربریها بریونانیها؛[۵۰] با این‌همه، در همان سال (۴۰۵) سپارتیها، با کمك مالی کورش، در نبرد ایگوسپوتامی پیروز شدند و تنگه ها را به‌روی غله‌ی روسیه بستند. سال دیگر(۴۰۴)آتن ازبی‌خوراکی ناچار به تسلیم شد.[۵۱] به میانجی تدبیر و پولش، پارس جنگ دوم یونان را برد.

50 - Eurip. *Bacchae* 13 ff.; 55; 78 ff.; 127—28; 144; *Iphig. Aul.* 1400 - 1401.

51 - Xen. *Hell.* i i. 1. 21 ff.; 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و هفتم

دیکتاتور بریونان

بتخت نشستن اردشیر دوم ممنون

پارس جنگ دوم با یونانیان اروپا را پرده بود . از راه کمك مالی به سپارت ، پارس درحقیقت صلح را تحمیل کرده بود . تئوپومپوس ، درتخلستانش « مادی » ، فرصتی را که به پارس پس از جنگ پلوپونسی داده شده بود بخوبی دریافته بود . ولی آن یاری به رغم اخطارهایی که خردمندترین سیاستمداران پارسی داده بودند به سپارت داده شده بود ، و پیشامدها بزودی نشان دادند که حق با تیسافرنس و فارنابازوس بوده است . سپارت هیچ گونه وفاداری نسبت به شاهنشاهی حس نمی کرد و فقط ابدك حق‌شناسی نسبت به کورش جوان داشت ، ولی حتی ابدك یاری که به این مدعی ابراز داشت چیزهای حیاتی شاهنشاهی را به روی تاخت یونانیان باز گذاشت ، راه شورشهایی را که تقریباً شاهنشاهی را یاره‌پاره کرد باز نمود ، و سنتهای شاهنشاهی را پیش چشم همگان گذاشت ، سنتهایی را که اگر سیاستمداران یونانی نادیده گرفته بودند ، درنظر یونانیهایی که به کارهای همگانی آشنا بودند هویدا بودند و سرانجام سبب شدند که شاهنشاهی بدست فیلیپ و اسکندر ویران گردد .

کورش در تامستریه‌ی مادر به پدرش رسید . داریوش به آنجا رفته بود که شورش

1 - T. Kock (ed.), *Comicorum Atticorum fragmenta*, I (1880), 740 - 41.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگری را فرو نشاند، شورش کادوسیها که پرزورترین و جان‌سخت‌ترین ایرانیان بودند. پیش از آن که این شورش فرو نشانده شود، بیماری داریوش خطرناک شد، و او به میهن مادرش در بابل گوشه گرفت، و آنجا در مارس ۴۰۴ درگذشت.[۲] او بازپسین شاه از چهار پادشاهی بود که در نقش رستم به خاک سپرده شده‌اند.

هنگام بختت نشستن‌اش، ارسا کس نام پدر بزرگ خود اردشیر را گرفت، و یونانیها به آن عنوان عنون، «یادآور»، را افزودند. نخستین کنش همگانی‌اش فرمان کشتن اودیاستس، بزرگزاده‌ی خیانتکاری بود که خاوند زیردست خود تریتوخمس را به قتل رسانیده بود؛ کیفر او بیرحمانه بود، زیرا زبان او را از بیخ بیرون کشیدند. پسرش میتراداتس در پیش همگان پدرخود اودیاستس را نفرین کرده بود و شهر ناریس را برای پسر تریتوخمس نگاه داشته بود، هرچند به این پسر بزودی بوسیله‌ی مادر شاه که هنوز خشمگین بود زهر داده شد؛ به میتراداتس برای وفاداری‌اش شهرستان پدرش پاداش داده شد.

کیفر اودیاستس به سفارش و یا فشاری شهربانو ستاتیرا انجام گرفته بود، و شهربانو مادر شاه از این کار خشم‌آلود بود. فرصتی برای کینه‌توزی بزودی دست داد. بنا بر آن چه رسم بود، آذین تاجگذاری بایستی در پرستشگاه ناهید در پایتخت باستانی پارسه گرد برگزار شود. پریستاران ناهید بایستی جامه‌ی کورش بزرگ را برتن پادشاه تازه بپوشانند، سپس کاک انجیر به او بخورانند، آنگاه چوب تریتیان بجود، و پیاله‌ای از شیر ترش بنوشد. همچنان که آذین نزدیک بود آغاز شود، تیسافرنس جوسی را نزد اردشیر آورد که اخیرا آموزگار کورش جوان بوده، و او را گفت که این برادر هنگامی که شاه بایستی تن پوش خودرا درآورد که جامه‌ی بنیاد گذار شاهنشاهی را تن کند آهنگ جان شاه را دارد. چون کورش را در پستوهای

2 - Xen. *Anab*. i. 1. 2; *Hell*. i. 2. 19; Ctes. *Pers*. xix, Epit. 88; Plut. *Artox*. 2. 2؛ در بارهٔ تاریخ آن (پیش از آوریل ۴۰۴) نیز نگاه کنید به: R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B.C.–A.D. 45* (1942), p. 16. R. G. Kent, «An Inscription of Darius II,» *JNES*, I (1942), 421 ff. نوشته‌های شوش را که در کتاب زیر آمده به او نسبت میدهد: V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* («Mem.,» Vol. XXI [1929]), pp. 40–41, 82–93.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرستشگاه در کمین یافتند گناه او در تهمتی که به او زده شده بود آشکار گشت ، و اردشیر که بحق خشمناك شده بود نزدیك بود که قاتل آینده‌ی خودرا بکشد . اگر چه بایستی آشکار بوده باشد که در پشت این توطئه مغز زیرك شهربانوی مادر شاه در کار بوده ، این مادر غیر طبیعی ازحرمت عادی که هرفرزندی برای زنی که اورا زاییده حس میکند بهره‌جویی کرد ، نه فقط بخشودگی پسر طرف توجه خود را به دست آورد بلکه اردشیر را بر آن داشت که اجازه دهد کورش به شهرستان خود بازگردد .[3]

شورش کورش

حق شناسی انتظار نمیرفت . بیدرنگ پس از بازگشتش در تابستان ۴۰۳ ، کورش آمادگی خود را برای همازمائی در بدست آوردن تاج و تخت آغاز نمود . سپارت ازادعای خود برای اختیارداری برشهرهای یونی که در اصل جزو شهرستان تیسافرنس بود دست برداشته بود ، و کورش توانست همه‌ی آنها را بجز میلتوس به طرفداری خود بکشاند . تیسافرنس با بیرون راندن بزرگان و آزادگان میلتوس را دردست خود نگاه داشت . فارنابازوس آنها را پذیرفت ، و به هرکدام یك ستاتر زر داد و آنها را در کلاودا مانند گار ساخت ؛ بازگرداندن تبعیدیان به مقام خودشان دستاویز خوبی برای گردآوری سپاه بود ، و کورش میلتوس را محاصره کرد .

الکیبیادس ، پس از فرو افتادن آتن ، زبان پارسی آموخته بود و جامه‌ی پارسی میپوشید تا خودرا طرف توجه ولطف فارنابازوس سازد . او دراین کار کامیاب شد ودژ فریجی گریتیوم وحقوری سالانه‌ی پنجاه قنطار به او داده شد . چون دریافت که سپارت نزدیك است تعهدهایی را که طبق پیمان دارد برآورد ، نه با شاه بلکه با مدعی تاج وتخت ، او خواستار تامین گذر برای رفتن نزد اردشیر شد تا این آگاهی را به شاه برساند . لیساندر تهدید کرد که اگر الکیبیادس کشته نشود او پیمان را پس خواهد خواند ، و بنابراین این آتشی نیرنگ باز به سرنوشت خود رسید (۴۰۷)

3 - Xen. *Anab.* i. 1. 3; Ctes. *Pers.* xix, Epit. 88; Just. v. 11. 3-4; Plut. *Artox.* 3; *Reg. imp. apophtheg.* 173E - 174 A.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ودر ملیسیا میان سیتاداس و متروپولیس به خاک سپرده شد.[۴] به اردشیر آگهی رسید، و فارنابازوس را میشد خورشکر به شمار آورد.

به سپاهیان پارسی که زیر فرمانش بودند، کورش سیزده هزار سرباز مزدور افزود که از یونانیانی که در پی پیشامد وسود بودند و پس از جنگ پلوپونسی مزد خود را از دست داده بودند گرد آورد. در بهار ۴۰۱ ع او به طرف شرق به راه افتاد. چون دلیری نداشت که یونانیان را از قصد حقیقی خود آگاه سازد، او در آغاز وانمود کرد که این لشکرکشی برضد پیسیدیانهای وحشی است که همیشه صلح و امنیت را تهدید میکردند. سپس وانمود کرد که لشکرکشی برضد فرمانروایان مستبد شورشی کیلیکیه است؛ برای آن که به این قصد خود رنگ وظاهری بدهد ناوگانهای یکی شصتی پارسی در پلوپونسی در کرانه بسیج شدند، و یک دسته پیاده‌ی سپارتی نیز به آنها افزوده گشت. سیسیس کیلیکیه شهریار تو و یک پسرش را با سپاهیانی نزد کورش فرستاد، و در عین حال پسر دیگرش نزد شاه بزرگ فرار رفت و به او اطمینان داد که پدرش براستی وفادار است و از پشت سر هیچ‌گاه به شورش خواهد پرداخت. با هر پیشروی درون خشکی سربازان مزدور بدگمان چیزهای تازه‌ای میخواستند، و این خواسته‌ها با بیرون دادن داریک‌های تازه برآورده میشد. روی این سکه‌های داریک یک کورش تیم ـ یونانی بدون ریش باز نموده شده بود؛ پیش او راست ولی اندکی به سمت بالا برگشته بود، و تن پوش او جامه‌ی مادی از پارچه‌ی درشت و بر سرش تیهیم بی نوار تیز بود؛ پشت سکه، نقش منگنه شده‌ی رویندی تماماً یونانی از بز ریشدار و شاخدار «پان» نموده شده بود.

طبیعتاً، یونانیها فقط برای شخصیت کورش و صفتهای او ستایش دارند، بیش از معمول کسنوفون آتنی، که امپراتوری نیاکانش به یاری این شاهزاده‌ی جوان تباه شده بود. از نظر پارسیان، کورش بدتر از یک خیانتکار بود. او با همراهی یونانیهای

4 - Xen. *Anab.* i. 4. 2, 6 ff.; 9. 9; Isocr. *De bigis* 40; Ephor. 70 (J); Diod. xiv. 11. 1 ff.; Nepos *Alcibiad.* 9 if.; Just. v. 8. 13-14; Plut. *Alcibiad.* 37, 39; Polyaen. vii. 18. 2; Ovid. *Ibis* 633-34; Athen. xii. 535 D; xiii. 574 E-F.

5 - E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 52–53; G. F. Hill, *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), p. 156.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دشمن به شاهنشاهی تاخت آورده بود و آن هم هنگامی که شاهنشاهی با دشواریهای سختی روبرو بود . هم دست کادوسیها هنوز در شورش بودند . حتی سخت‌تر از این تهدید این بود که مصریها از سرمشق آنها پیروی کرده بودند .

شورش مصر

در ۴۰۵ دلتای مصر زیر فرمان پاك امیرتیوس دومی (شاید نوه‌ی امیرتیوس اولی) ، که شش سال پادشاهی‌اش را سالمرگران زیرعنوان « خاندان بیست‌وهشتم » که ازسائیس آمده به شمار آورده‌اند ، به شورش برخاست ؛ « داد در زمان او بود » سالمرگر نوه‌ی میگوید . این شورش به تندی بسوی نیل بالا گسترش یافت ؛ در کارناك دروازه‌ای برای استحکامات جنوبی پرستشگاه موتو ساخته شد . باوجود اظهار وفاداری به پارس و آزادی که از دست پرستاران مصری هنگام آخرین شورش تارس کشیده بودند ، سربازان مزدور یهودی درالفانتین ناگزیر شدند که هم پیمانی خود را تغییر دهند . طبق بازپسین پاپیروس تاریخدار که از دیوانسرای آنها به دست آمده ، که در ۲۵ فامنوت ، سال پنجم امورتیس نوشته شده ، هنناهم ، پسر شالوم ، یك آرامی از دژ یب ، از دگل (دسته‌ی) نبو کودوری ، وعده میدهد که ادعای همسرش سالوثه ، دختر ماهوئه را ، دوشکل ـ یا ، به سیم ، یك ستاتر بپردازد ؛ هرگاه تا پنج روز آنرا نپرداخت ، مبلغ دوبرابر خواهد شد . بکار رفتن ستاتر همچو واحد ارز نفوذ یونانی را نشان میدهد که در دوره‌ی آینده‌ی استقلال مصر پیوسته رو به افزایش بود ؛ سرنوشت این کوچ نشین زیر فرمانروائی پادشاهان سخت میهن‌پرست کمتر میتوانست سرنوشت خوشی باشد .[۶]

گوبارُوا و پیشروی ده هزار

ابرکومباس ، شهرب سوریه ، سپاه بزرگی آماده کرده بود که میبایست مصر را

6 - R. Lepsius, *AZ*, XII (1874), 78; Demotic Chronicle, III, 18-19; IV, 1; A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 35; Xen. *Anab.* i. 8. 9; ii. 1. 14; 5. 13; Isocr. *Philip.* 101; Diod. xiii. 46; cf. P. Cloché, « La Grèce et l'Egypte de 405 à 342 avant J. C. », *Revue égyptologique*, I (new ser., 1919), 210 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازو بگیرد. چون کورش پیدا شد، ابرو کوهاس پس نشست، و دره‌ی نیل یك دوره‌ی دراز آرامش به دست آورد. پی آن که به مخالفت سختی برخورد کنند، تاخت و تاز کران سرازیر کنار فرات تا کوتاکسا، که فقط شصت میل از بابل دور بود، پیش رفتند. انبوههایی از سربازان فراری گرد آمدند که به امید پاداش نخستین کسانی باشند که سر کرده‌ی پیروز کررا درود بفرستند. ارتابار یوس خیال داشت از سر عشق آنها پیروی کند ولی خیال اورا دریافتند ودر خاکسترش انداختند. کورش که از این کارهای ترك وفاداری دلگرم شده بود، برای برخورد با سپاه بزرگی که برادرش گرد آورده بود، که اکنون ابرو کوهاس نیز با او متحد شده بود، خودرا آماده ساخت. نبرد قطعی در ۳ سپتامبر ۴۰۱ رخ داد. با نقشه‌هایی که کلئارخوس از روی کاردانی به کار بست، سربازان مزدور دشمنان خودرا در جناح راست شکست دادند. فرمانده یونانی به کورش اندرز داده بود که بدینجهت خودرا درمعرض دشمن نگذارد، ولی، هنگامی که برادرش را روبروی خود دید، احتیاط را فراموش کرد و با خشم بسوی او تاخت. او اردشیر را زخم زد ولی خودش کشته شد.

اردشیر شخصاً بدن اورا پاره پاره کرد ولی فرمان داد که سر و دستی که زخم رازده بود جدا کنند تا برای نشان دادن پیروزی‌اش آنهارا نمایش بدهند. پریساتیس ازچشم افتاده بود. هنگامی که کورش به شهرستان خود باز گشته و به گرد آوردن سپاه برای تاخت وتاز پرداخته بود، ساتیبارزانس به اوروتقس تهمت زدکه شهربانوی مادر شاه را همچو دلبری برای خود گرفته است. کتسیاس، پزشك شاه، پافشاری میکند که این تهمت پایه و بنی نداشت؛ پیدا ست که اردشیر خود دیگری فکر میکرد، زیرا اوروتقس را کشت.

چون خبر رسید که تاخت وتاز کورش با شکست روبرو شده و این که فرزند دلبندش مرده، پریساتیس به بابل شتافت. پس از گفتگوی بسیار، او پسر رو گردان خود را وا داشت که آن چه را از بدن کورش مانده بود به او بسپارد، و لااقل قسمتی از بدن کورش با احترام در شوش به خاك سپرده شد. دیگر چیزی جز کینه‌خواهی نمانده بود، واین را شهربانوی عزادار بزودی انجام داد. باگاپاتس سر کورش را از تن

PDF.tarikhema.org

پریده بود؛ هرچند او این کاررا به فرمان شاهانه کرده بود، هنگامی که پریساتیس در قمار بازی را برد، او را از روی مستی به دست شهربانو دادند و پریساتیس فرمان داد که پوست اورا زنده زنده بکنند و اورا به صلیب بکشند. مردی از اهل کاریه که شهرت داشت کورش را زخمی کرده نیز به فرمان شهربانو زیر شکنجه گذاشته شد تا مرد، و شهریب میترادات‌س، که در مستی بی‌باکانه خودستائی کرده بود که زخم مرگ‌آور را او زده بود، به همین سان کیفر بیرحمانه دریافت داشت.[۷]

تیسافرنس در دربار بود. آگاهیهایی که او از خطر داده بود همه درست درآمد، و سرورش به کمک او نیاز داشت که مشکلی را که از همه فوری تر بود ــ دسته‌ی بزرگی از یونانیهای کارآزموده که در دل شاهنشاهی بودند ــ حل کند. منون، که هم اکنون از ترجیح آشکارا که شاهزاده‌ی جوان به کلئارخوس داده بود ناخرسند بود، به آسانی به طرفداری شاه کشانیده شد. به پافشاری سربازان عادی، سرکردگان از جمله کلئارخوس مشکوک، وادار شدند که از تیسافرنس دیدن کنند. بیدرنگ آنهارا در زنجیر افکندند و به بابل روانه ساختند. در بابل اردشیر داشت از زخمی که خورده بود تندرستی خود را بازیابی میکرد. کتسیاس آن چه از دستش بر می‌آمد برای کلئارخوس کرد، و پریساتیس نیز کوشید که او را آزاد سازد، ولی شهربانو در مورد دوستانش کمتر کامیابی داشت تا در مورد دشمنانش؛ پافشاری ستانیرا اثربخش‌تر بود، و همه بجز منون خیانتکار کشته شدند. پریساتیس فرمان داد که خواجه‌سرایانش پنهانی بر سرکور کلئارخوس درختان خرما بکارند و فقط توانست ازاین راه یاد اورا گرامی دارد.

نبودن انضباط در میان یونانیها سرکردگان آنها را به مرگ فرستاده بود؛ انضباط درونی آزادمردان هرگز بهتر از واکنشی که این سپاه به این بداختری نشان داد نمایش داده نشده بود. رهبران تازه با دادن رای برگزیده شدند، وسربازان

7 - Xen. *Anab*. i; *Hell*. iii. 1 - 2; Themistogenes and Sophaenetus in F. Jacoby (ed.), *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II B, 522 - 23, Nos. 108-9; Ctes. *Pers*. xx, Epit. 88 - 90, Frags. 33 - 35; Isocr. *Panegyr*. 146; Hellanicus, Frag. 184 (J); Marmor Parium A, 66; Diod. xiv. 12. 7-8; Just. v. 11. 5 ff.; Plut. *Artox*. 4 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزدور همچنان که راه خود را بسوی شمال از میان سختیهای زمستان ارمنستان باز میکردند به فرمان این سرکردگان بر گزیده گوش فرا میدادند . در بهار سال ۴۰۰ « ده هزار » در تراپزوس به دریا که دیری آرزوی آنرا داشتند رسیدند .

این یك کار بالاتر از توانائی عادی مردمان بود . سخنرانان بعد هرگز ستایش آن را ترك نگفتند و بارها پیشروی « ده هزار » را یادآوری کردند که نشان بدهند به چه آسانی میتوان شاهنشاهی پرشکوه پارسی را تباه و ویران ساخت . بجز شهرهای کرانه‌ی شمالی دریای سیاه ، هیچ چیز دلربائی در این مزدوران پاره پاره‌ی ستیزه‌جوی نیست ، که ولگردان و بدکارانی از هر گوشه‌ی جهان یونانی بودند ، که پیوسته خواستار خوراك و خوار بار بودند ، دیده نمیشد . بجای قدرشناسی برای چنین کار دلاورانه‌ی یادآوردنی ، و پاداشی که در پی آن انتظار میرفت ، این مزدوران را با شتاب از یك شهر وحشت زده به شهر دیگری روانه میکردند .[8]

اریئوس در تاخت و تاز کورش از او پیروی کرده و در کونا کسا شرکت کرده بود . پس از مرگ کورش ، « تحت » خالی را به او پیشنهاد کرده بودند ولی او از پذیرفتن آن سر باز زد . او در گرفتار کردن سرکردگان یونانی سهمی داشت و به پاداش آن شهرستان « فریجیه‌ی بزرگتر » به او داده شد .[9]

سال بعد (۴۰۰) شهربانو مادرشاه به کشمکش بر سر اختیارداری و فرمانروائی بر شاه سست عنصر ، با زهر دادن به شهربانو بر سر سفره‌ی عمومی در شوش پایان داد . اردشیر را هراس و وحشت فرا گرفت و پریساتیس را به شهر زادگاهی‌اش بابل تبعید کرد . ولی با ازمیان‌رفتن ستاتیرا ، او بایستی کسی نیرومندتر را داشته باشد که به او تکیه کند ، و بزودی پریساتیس به دربار باز گشت .[10]

جنگ میان پارس و سپارت

اگر چه داریوش دوم بیش از پنج هزار قنطار به سپارت داده و این سالها

8 - Xen . *Anab.* ii - vii ; Ctes. *Pers.* xxi , Epit . 91 - 93 , Frags . 36 - 40 ; Plut . *Artox* . 18 ff .

9 - Xen . *Anab.* i . 8 . 5 ; 9 . 31 ; ii . 1 . 3 ff . ; 2 . 1 ff . ; 4 . 1 ff . ; 5 . 27 ff . ; *Oecon.* 4 . 19 ; Diod . xiv . 22 . 5 ; 24. 1 ; 26 . 3, 5 ff . ; 80. 8 ; Plut. *Artox.* 11. 1; 18.1.

10 - Ctes. *Pers.* xxi , Epit. 92 ; Plut. *Artox.* 19.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگ را برای سپارت بر ضد آتن برده بود.[11] سپارت این نیکی را با پست‌ترین حق‌ناشناسی به جانشین قانونی او پس داده بود. نیروی دریائی سپارت پیشمیس را برخلاف میلش به عهدشکنی آشکار ناگزیر ساخته بود و اردشیر ناچار شده بود که کشور پادشاهی کیلیکیه را به صورت یك شهرستان معمولی درآورد. سپاهیان کیلیکی در تاخت و تاز همراه مدعی تاج و تخت بودند و در نبرد کوناکسا شرکت کرده بودند. این خطای رهبر سربازان مزدور یونانی، کلئارخوس سپارتی، نبود که نبرد به سود مدعی تاج و تخت تمام نشد یا این که کوروش جان خود را از دست داد. دولت سپارت نمیتوانست از این که کلئارخوس با کیفر مرگ به سزای خود رسیده یا اردشیر رفتار خیانتکارانه‌ی آن دولت را همچو فرگفت جنگ آشکارا گرفته بحق گلایه کند.

در بهار سال ۴۰۰ تیسافرنس که اکنون درست بودن نظرهای او ثابت شده بود بار دیگر در مرز غربی پیدا شد. او اکنون به مرزداری اناتولی جانشین کوروش شده بود. طبیعی‌ترین کار او این بود که از شهرهای یونانی خواستار شود که خاوندی او را بر این شهرها به رسمیت بشناسند. از بیم آن که برای پشتیبانی که از کورش کرده بودند به کیفر برسند، آنها از پذیرفتن فرمان تیسافرنس خودداری کردند و درخواهی به سپارت فرستادند، و سپارت فرمان داد که به این شهرها دست‌درازی نشود. با این کار، سپارت به نظر همه بدترین حق‌ناشناسی را از خود نشان داد، ولی هم اکنون خبر «ده‌هزار» و نافرمانی آشکار آنها در برابر شاه بزرگ همه جا پیچیده بود، و سپارتیها نمیتوانستند در برابر این وسوسه که از کار دلاورانه‌ی «ده‌هزار» پس نمانند ایستادگی کنند.

تیسافرنس با محاصره‌ی کیمه پاسخ گفت. درپائیز تیبرون به قصد آزادساختن آسیا که آشکارا اظهار شده بود سر رسید. پیش از این «ده‌هزار» یك زندگی ناامن و خطرناکی را که سرنوشتشان در دست دیگران بود سر کرده بودند، خوراك خود را با تهدید از شهرهای روگردان که ازمیان آنها با شتاب میگذشتند به دست آورده

11 - Andoc. *De pace* 29 ; Isocr. *De pace* 97.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا برای پروهای که میتوانستند به جنگ آورند یا پیتیتیها و زیردستان فارنابازوس به جنگ پرداخته ، یا برای مزد به فرمانروایان هستید پر گاموم یاری داده بودند . این که آنها اکنون ، در بهار سال ۳۹۹ ، با مزد خوب به مزدوری در شمار سپاه تیبرون درآمدند از این معنا حکایت میکرد که وضع تغییر یافته بود .

با افزایش این سپاهیان جنگ‌آزموده ، تیبرون میتوانست همچو سرکرده‌ی برابر با شهریب روبرو شود . تیبرون اکنون میتوانست زیردستان پیشین پارسیان را بسوی خود بکشاند . اسکندر ، فرماندهٔ یادگان ایولیه ، بخش زیر فرمان خود را تسلیم نمود . پاره‌ای از یونانیها ، که به سبب آن که نیاکانشان از پارسیان جانبداری کرده بودند از میهن خود در اروپا بیرون رانده شده بودند ، نیز به طرف تیبرون رفتند . اوریپستنس ، نوه‌ی دمارانوس سپارتی ، پر پر گاموم ، که پس از شکست لشکرکشی خشایارشا به پدر بزرگش سپرده شده بود ، فرمانروائی میکرد . از آنجا او سکه‌هایی بیرون داد که روی آنها پیکر های اتنا ، اپولون ، و خودش ، ریشدار و با تارك پارسی بر سرش ، بود . برادر کوچکترش پرد کاس در تاخت و تاز شوم انجام کوروش همراه او رفته بود و به این ترتیب در شمار شورشگران درآمده بود ؛ او گریخته ، و به کسنوفون یاری داده بود ، و اکنون قموزانیه و هالیسارنه را در دست داشت ، و آنجا سکه‌هایی زد که روی آنها پیکر اپولون و سر جوان خودش بود که با تارك برادرش رقابت میورزید . کونکیلوس اهل ارتریه برای پارسانیاس در کوششی که برای خیانتورزی به یونانیها پس از پلاتیه نمود میانجی شده بود . زمانی که این کار با شکست روبرو شد ، او به آسیا آمده و آنجا گامبریوم کهنه و نو ، میرینا ، و گریفیوم را دریافت داشته بود . اکنون فرزند او گرگیون بر گامبریوم کهنه و نو فرمانروا بود ، و برادرش جاهای دیگر را در دست داشت ؛ روی سکه‌های هردو آنها اپولون یا ارتمیس بود . لاریسای معروف به مصری ، که گفته میشد کوروش اول مصریهای دستگیر شده را در آنجا مانند گار ساخته بود ، در برابر عامرهای ایستادگی نمود . در کیلیکیا در پائیز جای تیبرون را گرفت ؛ تیبرون جریمه و تبعید شد زیرا هم‌میهنان تهمت زدند که او به سپاهیان اجازه داده بود که آنها را تاراج کنند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن سال (۳۹۹) دشمنانش سخنران آتنی، اندوکیدس محافظه‌کار را وادار کردند که به تبعیدگاه خود در قبرس باز گردد، که در آنجا میتوانست اطمینان داشته باشد که زمین خوب فراوان به او داده خواهد شد.[۱۲]

فرمانده تازه با تیسافرنس صلح موقت کرد و بر ضد فارنابازوس، که با او ستیزه‌ی شخصی داشت، روانه شد. بخشهایی از ایونیس از آن یک واردانی به نام ژنیس بود. پس از مرگ ژنیس، بیوه‌ی او هانیه بوسیله‌ی دهشهای با شکوه «بزرگ شهرستان» را از فارنابازوس گرفته بود و به سبب پرداخت باج در سر موقع شهرت یافته بود. به یاری سربازان مزدور یونانی، هانیه لاریسا، هاما کسیتوس، و کوالوئی را گرفته، و کاریزار را از گردونه‌ی جنگی‌اش نگریسته بود. هانیه نیز در لشکرکشی فارنابازوس بر ضد میسیها و پیسیدیها، که پیوسته به زمینهای شاه دستبرد میزدند، همراه او رفته بود، و حتی گاهی همچو اندرزگر او را گرامی میداشتند. این زن بر جسته چون به چهل سالگی رسید بدست دامادش میدیاس کشته شد. میدیاس نیز پسر هفده ساله‌ی او را کشت و سکیسیس و گرگیس شهرهای برادرش را گرفت. شهرهای دیگر از پذیرفتن این ربایندهٔ تاج و تخت سر باز زدند، و زمانی که میدیاس دهشهایی به شهرب پیشکش نمود، شهرب آنها را پس فرستاد و به او آگاهی داده شد که کین دوست کشته‌شده گرفته خواهد شد.

در کیلیداس بسیار بموقع و بیجا سر رسید و در یک روز لاریسا، هاما کسیتوس، و کوالوئی او را خوش آمد گفتند. تئاندریه، ایلیوم، و کوکیلیوم از آنها پیروی کردند، زیرا پس از کشته شدن هانیه با یادگانهای یونانی این شهرها بدرفتاری شده بود. در کیرنه یادگان کماشته شد. میدیاس به در کیلیداس پیشنهاد هم پیمانی کرد، و در کیلیداس آن را به این شرط پذیرفت که به یونانیها اجازه‌ی خودمختاری داده شود. سپاهیان میدیاس از سکیسیس بیرون رانده شدند، و فرمانده سپارتی آنجا روی اکروپولیس فدیمای برای اتنای محلی برگزار نمود و اختیار شهر را به شاروندانش

12 - Xen. *Anab*. ii. 1. 3; 5. 11; vi. 4. 24; vii. 6. 1; 8. 17. 24; *Hell*. iii. 1. 3 ff.; *Cyrop*. vii. 1. 45; Andoc. *De myster*. 4; Isocr. *Panegyr*. 144; Ephor. 71 (J); Dioq. xiv. 35 ff.; Polyaen. ii. 19; vi. 10; Athen. xi. 500 C.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیاز سپرد . دزکیس او هیدیاس را ناچار ساخت که دروازه‌ها را بگشایند . سربازان مزدور را او به خدمت خود درآورد ، و با گنج هانیه او میتوانست مزد هشت هزار سرباز را برای یک سال بپردازد .[۱۳]

همچنان که زمستان نزدیک میشد ، دزکلیداس گزینش جنگ یا صلح را به فارنابازوس داد . شهرب که از تهدیدی که به زمینهای فریجی او شده بود بیمناک گشته بود ، با شتاب به صلح موقت تن در داد . آنگاه سپاه بدرون بیتینیه ، که همیشه هم به پارسیان و هم به یونانیها کینه‌ور بود ، به پیشروی پرداختند ، و بدون اعتراضی از طرف فارنابازوس آن سرزمین را تا آنجا که دلشان خواست تاراج نمودند . در بهار صلح موقت دیگری بسته شد ، و پدر بزرگ فارنابازوس نزد شاه رفت و سفارش نمود که جنگ در دریا از سر گرفته شود .[۱۴]

اواگوراس در سیاستی که برای هلنی کردن قبرس در پیش گرفته بود ، همان زمان هم پناهندگان یونانی را در جزیره پذیرفته بود و پس از ایکوسیوتامی او کونون دریاسالار شکست‌خورده‌ی آتنی را خوش آمد گفته بود .[۱۵] او در ۳۹۹ آغاز نامه‌نویسی با کتسیاس پزشک یونانی در پیش گرفته بود . نامه‌هایی از ابولتس دریافت شده بود ، و کتسیاس در پاسخ سفارش آشتی با پادشاه امیر قبرسی به نام اتاکسا گوراس کرده بود . نامه‌های دیگری از دو طرف فرستاده شد ، و کونون به اواگوراس اشاره‌ای کرد که میل دارد از شاه دیدن کند . آنگاه کونون نامه‌ای به کتسیاس نوشت ، و در همین حال ، اواگوراس برای این که از دوستی خود با شاه اطمینانی کرده باشد ، قبول کرد باجی را که خیلی پس افتاده بود بپردازد . به همانجور که کتسیاس ، و همکار پزشکش پولیکریتوس اهل مندس مصر ، و زنو ، استاد فنون نظامی کرت ـ به پیشنهاد چند یونانی مقامهایی در دربار داشتند ـ کونون سیس نامه‌هایی به خود اردشیر نوشت و فرماندهی ناوگان پارسی را درخواست نمود . رشوه‌هایی که اواگوراس به ساتیبارزانس داد یگمان به

13 - Xen. *Hell*. iii. 1. 10 ff.; Isocr. *Panegyr*. 144; Diod. xiv. 38. 2-3; Polyaen. ii. 6; viii. 54.

14 - Xen. *Hell*. iii. 2. 1 ff.; Diod. xiv. 38. 3.

15 - Andocid. *De myster*. 4; *De redit*. 21; [Lysias] *Contra Andoc.* 28, 44; Isocr. *Evag.* 51 ff.; [Plut.] Andocid. 834 E.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همین قصد بود. کتسیاس نامه‌ی کونون را برای شاه خواند و به جانبداری او نیز سخنرانی کرد.

در ۳۹۸ فارنابازوس در دربار پیدا شد و او هم همین سیاست را سفارش کرد. به او پانصد قنطار برای ساختن کشتیهای تازه داده شد، هر چند دستور یافت که آنهارا درقبرس بسازد، و پس از پایان رسیدن ساختمان کشتیها قرار شد که ناوگان زیر فرماندهی مشترک کونون و تیمکراتس به کار بپردازد. آتنیها از روی شادی دریاورزان برای بکار انداختن کشتیها و هر ملاحی که به آن نیاز بود برای کونون فرستادند.[۱۶]

درهمین هنگام فرستادگان یونی سپارتیها را وا داشتند که به کاریه، ستادگاه تیسافرنس، تاخت بیاورند: اگر جنگ به خانه‌ی او برده شود او شاید برانگیخته شود که به شهرهای آنها استقلال بدهد. به درکیلیداس بنابراین دستور داده شد که بیرون کاریه پیشروی کند، و ناوگان هم قرار شد به او یاری دهد. برای روبرو شدن با این تهدید، فارنابازوس از دربار بازگشت، از تیسافرنس، که فرماندهی عالی تازه به او سپرده شده بود، دیدن کرد، و قول داد که همچو زیردستی با او از روی وفاداری کار بکند.

برای آن که مزد سربازان مزدور خود را بپردازد، تیسافرنس در شهرستان خود سکه هایی به میزان رودس زد. هنرمند یک چهره‌ی سخت نیرومندی را با یک بینی عقابی نمایان، لبها و چانه‌ی استوار، سبیل، و ریش کوتاه نشان میدهد؛ او تارک و دیهیم، پوشش سر، با نوارهایی به گردن و از روی گونه‌ها به زیر زنخ بر سر دارد. پشت سکه شاه همچو کمانگیر، گشتی سه ردیفی صیدونی، و نوشته‌ای به یونانی «از آن شاه» دیده میشود.

پس از آن که در دژهای کاریه در برابر تاختهای ناگهانی پادگانهایی گذاشته

16 - *Hell. Oxyrhync.* ii. 1; Xen. *Hell.* ii. 1. 28; Ctes. *Pers.* xxii, Epit. 94, Frag. 44; Isocr. *Evag.* 56 ff.; Aristot. *Rhet.* ii. 23. 12; Diod. xiii. 106. 6; xiv. 39. 1 ff.; Nepos *Conon* 2 ff.; Just. vi. 1. 4 ff.; 2. 11 ff.; Plut. *Lysand.* 11. 5; *Artox.* 21; Paus. i. 3. 2; iii. 9. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد؛ این دو شهر ب بر سر یونیه‌ی بیدفاع افتادند. در کیلیداس به‌دفاع یونیه شتافت. به‌گمان این که شهریها بسوی افیسوس در راه هستند، در کیلیداس بشمال پیشروی میکرد که ناگاه پشته‌های قیر در پیش طلایه‌های پارسی را نمایان ساخت. شهریها سپاههای خود را ـ کاریها با سپرهای سفید، پارسیان، سربازان مزدور یونانی، و دسته‌ی بسیار بزرگی از سواران ـ آن ور جاده نزدیك تراليس به آرایش رزمی در آورده بودند. دسته‌های یونی و جزیره نشین در کیلیداس را یکلی بیم و هراس فرا گرفت؛ برخی سلاحهای خود را در علفهای بلندی که دره‌ی میاندر را پر کرده رها کردند، و دیگران در فکر فرار بودند. فارنابازوس خواستار تاخت بیدرنگ بود، ولی زیردست او، که زیر تأثیر جنگاوری «ده هزار» بود، پیشنهاد مناکره کرد. سپارتیها خواستار «آزادی» برای شهرهای یونانی شدند؛ شهریها در برابر آن خواستار پس کشیدن سپاه و هارموستهای سپارتی با فرماندهان پادگانها از شهرهای آسیا شدند. به بهانه‌ی این که رهبران هر دو طرف بایستی با بزرگتران خود شور کنند، قبول کردند که تا یك سال صلح موقت برقرار باشد.

کتسیاس، پزشك و تاریخ نویس

هنگامی که فرستادگان سپارتی هنوز در خوش نگاه داشته شده بودند (و به این ترتیب از رسیدن آگاهی درباره‌ی طرح کشتی سازی به یونانیها جلوگیری شده بود)، کتسیاس برای آن که شخصاً فرمان نوشته‌ی شاه را به اواگوراس فراز برد از قبرس دیدن کرد (۳۹۸). در بهار ۳۹۷ او با نامه‌ی دیگری از شاه به سپارت پیش رفت و این کار وضع حقیقی را باز هم بیشتر تاریك ساخت.[۱۷]

کتسیاس به کار خود که پزشك دربار بود باز نگشت. بجای آن او به کنیدوس زادگاهش گوشه گرفت و به نوشتن آن چه که در هفده سال در دربار آموخته بود پرداخت. او ادعا داشت که «تاریخ پارسی» اش بر پایه‌ی پوست‌نوشته های شاهانه گذاشته شده؛[۱۸] در واقع در آن گپهای دربار که از پریساتیس و

17 - Xen. *Hell.* iii. 2. 12 ff.; Ctes. *Pers.* xxiii, Epit. 94 - 95, Frag. 45; Isocr. *Panegyr.* 144; Diod. ii. 32. 4; xiv. 39. 3 ff.; 46. 6.

۱۸ ـ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌ی ۴۰؛ دیودوروس، دفتر ۲، ۳۲، ۴.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوستان دیگر پارسی اش تشنیده بود داده شده است . در باره‌ی پیش آمدهای عمده ی پیش ، کتسیاس آگاهی بسیار به ما میدهد که در غیر این صورت از دست ما رفته بود ، هرچند باید افسوس بخوریم که او فرصتی را که به دست آورده بود بهتر از این به کار نبست . در باره‌ی خاستگاههای پارسی ، او افسانه‌های بومی را به کار میبرد ، ولی نه مانند هرودوت ؛ او پیوسته میکوشد که داستان او از هرودوت بهتر باشد . « تاریخ آسور » او ، بر خلاف ، یک داستان بی بنیاد باری ست که قهرمان آن شهربانو سمیرامیس است . با وجود تمام نکته‌سنجان دانا ، توانائی او در داستانگوئی جانشینانش را زیر تأثیر خود گرفت ، و آن چه در میان یونانیان به نام تاریخ باستانی شرق سر زبانها بود بیشتر مدیون کتسیاس بود تا هرودوت .[۱۹]

همچنین ، کتسیاس کتابی زیر عنوان « در باره‌ی باج در سراسر آسیا » نوشته بود ،[۲۰] که آگاهی گرانبهایی برای تاریخ اقتصادی بود و از دست رفتن آن جبران ناپذیر است . او نیز « گرد جهان » خود را فراهم کرد . ولی بیش از هرچیز او را برای کتابی که در باره‌ی هند نشر داده بود به یاد می آوردند ، و آن سرهم کرده‌ی شگفتی از آگاهی درست و استواری بود که از دیدار کشندگان هندی به دست آورده بود و از داستانهایی که در دربار ورچیده بود ، و به آنها نتیجه ی انگارش زنده و جاندار خود را افزوده بود که کسانی را که تشنه‌ی آگاهی از این سرزمین دور افتاده‌ی راز آمیز بودند جلب مینمود ، هرچند هرگز نمی‌توانست آنها را کاملا قانع کند .[۲۱]

پرتو ناسر راست از هند

شاید شگفت نیست که گردآورندگان دیرتر که آن چه را از داستانهای گزاف و باورنکردنی کتسیاس بهتر میدانستند برگزیدند و بیرون کشیدند هیچ گونه

۱۹ - بهترین ویرایش بازمانده های پراگنده‌ی او در کتاب زیر است : John Gilmore, *The Fragments of the Persika of Ktesias* (1888).

20 - Athen. x. 442B.

21 - J. W. McCrindle, *Ancient India as Described by Ktesias* (1882).

PDF.tarikhema.org

اشاره‌ای را به تاکسیلا،[۲۴] شهر بزرگ هندوش، که در اواخر روزگار هخامنشی
پایتخت چای پایتخت پیشین گندارہ، پیوکلا (پوکهالا)، را میگرفت ضبط نکرده‌اند.
زمانی که اسکندر از آن دیدن کرد، تاکسیلا ثروتمندترین و پرونق‌ترین شهر
هندوش، یا ناحیه‌ی پارآوزمیان رودخانه‌های سند و هیدالسپس بود.[۲۵] وانگی کشیاس
مشکل است که از ذکر کردن آن کوتاهی کرده باشد، زیرا او شرح کاملی از سند
داده و هیدالسپس را هم شناخته است.[۲۶]

تپه‌ای که ویرانه‌های خانوار نشین بیش از یونانی را در تاکسیلا پوشانیده است
شناخته شده و در آن کاوش شده است.[۲۷] چیزهایی در دوره‌ی هخامنشی به دست آمده،
ولی پرتو نامبرراست بسیاری آمده است. مثلا، کتیبه‌ای از پادشاهی اسوکای پرنوائی
که تقریباً یکصد و پنجاه سال از داریوش آخر شاه بود، به خط آرامی او اخر سده‌ی چهارم
بسیار زیبا کنده شده و همان ترکیب تاشکلهای آرامی و پارسی را که پایتختی در
شهر خانه‌ی شاهی آن زمان به کار رفته باشد نشان میدهد؛ این دلیل خاستگاه آرامی
خط آشنای خروشتی است که بیفاصله در دوره‌ی بعد به کار رفته است.[۲۸]

در بستره‌ی دوم، که بازنمایندگی اواخر هخامنشی و اوایل دوره‌ی مقدونی
است، گنج بزرگی از سکه یافت شد. یگانه داریک کار کرده‌ی کهنه در این گنج
اندازه‌ی رابطه را با میهن پارسی نشان میدهد، ولی بیش از هزار سکه‌ی سیمین با نشان
منگنه نمایندگی نخستین سکه‌های بومی هستند. از سکه‌های ریز که میانگین آنها
کمی بیش از دو گرم است (که شاید از سکه‌های لیدی تقلید شده باشند) گرفته

۲۴ ـ به هندی میانی تاکسیلا یا تاکهسیلا، سنسکریت تاکهسیلا؛ درباره‌ی اشاره‌های
بومی به این شهر نگاه کنید به:
V. S. Sukthankar, *Archaeological Survey of India. Reports, 1914-1915*, II, 36 ff.

23 - Arr. *Anab.* v. 3; fertility, Strabo xv. i. 28; cf. Plut. *Alex.* 59; Plin. vi. 23.

24 - Ctes. *Ind.*

25 - John Marshall, *A Guide to Taxila* (3d ed., 1936).

26 - L. D. Barnett, "An Aramaic Inscription from Taxila," *JRAS*, 1915, pp. 340 - 41; A. E. Cowley, "The First Aramaic Inscription from India," *JRAS*, 1915, pp. 342 ff.; F. C. Andreas, "Erklärung der aramäischen Inschrift von Taxila," *Nachrichten . . . Göttingen*, 1932, pp. 6 ff.; E. Herzfeld, *Epigraphia Indica*, XIX (1928), 350 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا تکه‌های خم شده‌ی دراز که از ورقه های سیم وارد شده بریده شده تا سکه های حقیقی گرد، چهار گوش، و چند گوش بتنها وزن آنها رابطه با پارس را نشان میدهد، زیرا باز نماینده‌ی شکلهای سیمین چاریك، نیم، و دو شکلی هستند.[۲۷] سیمی که فرمانروای تاکسیلا به اسکندر پیشکش کرد از این نوع بود.[۲۸]

کوششها از این عقیده که عنصرهای ایرانی هنر بومی را در دوره‌ی هخامنشی زیر نفوذ گرفته بودند پشتیبانی نمیکنند.[۲۹] ولی در آن دوره، در قسمتهایی از هند آن روز هندوش، جنبشهای بزرگ دینی داشت صورت میگرفت که نفوذ ژرفی در سراسر این کشور نمود. بیروزی بودائی تا چند سالی پس از افتادن پارس به تأخیر افتاد، ولی، در تاکسیلا، اسکندر به برخاستی برخورد که راه بازداری و کشتن نفس را درست به روش جینها میورزیدند.[۳۰]

جنگ دوم تروجی سپارت

یك سپارتی کوزی که بتازگی از قبیقیه آمده بود در زمستان ۳۹۷ ـ ۹۶ به سپارت رسید. او گزارش داد که ناوگانی را از سیصد کشتی دیده بود که داشتند گرد هم می‌آمدند ـ خواب کوزون به صورت حقیقت در آمده بود. بیم و هراس به اندازه‌ای زیاد بود که لیساندر توانست افورها را وادارد که خودشاه اگسیلاوس را برای کمك به آسیا روانه سازند.

او در امیدهایش بلندپرواز بود. هیچ یك از کامرون دومین او به یك جنگ دومی تروجی بر ضد شرقیها خواهد پرداخت. ولی اگر سربازان پارسی از زمان کشور گشائیهای کورش فروزاد شده بودند، تدبیر گران پارسی چنین نشده بودند، و زیر شاهنشاهی پشتیبان آنها بود: زمانی که اگسیلاوس خواست جهاد خود را به

27 - E. H. C. Walsh, *Punch-marked Coins from Taxila* ("Mem. Arch. Survey of India," No. 59 [1939]).

28 - Arr. *Anab.* v. 3. 5.

29 - Marshall, *op. cit.*, pp. 26—27.

30 - Aristobulus, in Strabo xv. 1. 61; Onesicritus, in Strabo xv. 1. 63 ff.; Megasthenes, in Arr. *Anab.* vii. 2. 2 ff.; Plut. *Alex.* 8.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رسم و آیین با یك قربانی دومین در اولیس آغاز کند ، بیوسیها به زور آنها را از برگزار کردن آئین باز داشتند .

پدیدار شدن اگسیلاوس هم در آسیا در اوایل تابستان ۳۹۶ بیش از این درخشان نبود . چون به افیسوس رسید ، با درخواستی از جانب تیسافرنس برای یك صلح موقت سه ماهه روبرو شد ؛ شهریار پاسوگند قول داد که صلحی ترتیب بدهد که بنا بر آن شهرهای یونانی در آسیا مستقل باشند ، و سپارتی ساده‌لوح وعده‌ی اورا باور کرد . لیساندر کامیابی بیشتری داشت ، زیرا در هلسپنت او بر یکی از زیردستان فارنابازوس به نام میشریداتس پیروز شد ، که دختر او را که به جوانترین پسر شاه نامزد شده بود زیردست او نقشه میکشید که به زور بگیرد .

ولی «شور» تیسافرنس با سرور خود فقط درخواستی برای سپاهیان بیشتری بود . در اوایل سال ، با نخستین دسته‌ی چهل کشتی سه ردیفی که اواگوراس فراهم آورده بود ، کورنون از کرانه‌ی کیلیکیه به کاونوس در پا نوردید ، ودر آنجا گرفتار محاصره شد تا آن که ارتافرنس و فارنابازوس به کمك او آمدند و او را رهانیدند . اکنون ناوگان کورنون به هشتاد کشتی افزایش یافت ، وممکن شد که رودس را از سپارتیها جدا سازند .

دلگرم از این کامیابیها و از رسیدن نیروهای کمکی تازه ، تیسافرنس لحن خود را تغییر داد و به اگسیلاوس فرمان داد که به یکبارگی آسیا را ترك کند . شاه سپارت به شهرهای کنار جاده به کاریه فرمان داد که بازارفراهم کنند ؛ به گمان این که یك تاخت و تاز دومی در کاریه در شرف پیش آمدن است ، تیسافرنس آنجا آماده‌ی دفاع شد ، ولی ناگهان اگسیلاوس به درون فریجیه روی تافت و در آنجا چند شهر را که از آن فارنابازوس بود گرفت . یك زدوخورد کوچك سواران نزدیك داسکیلیوم گوشه گیری به کرانه را ناگزیر ساخت ؛ از تاخت سپاهیان فارنا- بازوس فقط بوسیله‌ی نبرنگ امروزین پوشاندن سربازان با اسیران در دو طرف

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جلو گیری شد.[۳۱]

درنتیجه‌ی تاخت‌وتاز در سرزمین میهن پارسی بدست کورش و جنگ با سپارت که از آن بیرون آمد، مصر مستقل مانده بود. امیرتیوس، یگانه نماینده‌ی خاندان بیست و هشتم، بدست یك رباینده‌ی تاج و تخت اهل مندس به نام نایفاابوروت (نفریتس) برانداخته شده بود، و نفریتس خاندان بیست و نهم را آغاز کرده بود. او، نیز، در سراسر مصر به شاهی شناخته شده بود، درحالی که یك تخته سنگ و یك مهر خزدوك فش که نام او در پیش کنده شده و در کنار پیدا شده است از این حکایت میکنند که فرمانروائی مصر را تا فلسطین گسترده بوده است. زمانی که تاموس، دریاسالار مصری نافرمان کورش، پس از واژگونی بخت به میهن گریخت، به خاطر گنجش بدست پسامتیخوس هندسی، نامی که یونانیها نفریتس را به آن میخواندند، کشته شد.

یك صحنه‌ی پرتکزاری از نمونیس یك کنده کاری بسیار نازك کاری را نشان میدهد که پیش درآمدی به هنر زیبای خاندان سی‌ام است. در سال دوم پادشاهیش نفریتس یك گاو اپیس را به خاك سپرد. او یك زیارتگاه بزرگی را از سنگ خارا در اثریبیس هدیه نمود، و در تبس یك پرستشگاه کوچکی را که در زمان توتموسه‌ی سوم نامبردار ساخته شده بود نوسازی کرد. همه‌ی اینها گواه بر نو شدن درونق و برومندی مصر است زمانی که خود مصریها باج خودرا گردآوری میکردند، و به شاه حق میدهد که خودستائی کند که دلبند پتاه و اوسیریس است. چون اردشیر برای کردن آتنی کشتی ساخته بود، به‌سود نفریتس بود که با دشمنان پارس، سپارتیها، هم پیمان شود؛ او ساز و برگ برای یکصد کشتی و پانصد هزار پیمان غله برای آنها فرستاد، ولی او نمیدانست که کونون رودس را گرفته‌است، و کونون

31 - *Hell. Oxyrhync.* ii. l; iv; Xen. *Anab.* vi. 5. 7; *Hell.* iii. 4. l. ff.; vii. l. 34; *Ages.* i. 6 ff.; Isocr. *Paneg.* 142; *Philip.* 64, 86-87; *Epist.* ix. ll ff.; Isaeus *Magn.* 8; Philochor., in Didymus *On Demosthen.* (ed. H. Diels and W. Schubart [1904]), vii. 35 ff.; Diod. xiv. 39. 4; 79. 4 ff.; Nepos *Ages.* 2-3; Front. *Strat.* i. 4. 2; Plut. *Ages.* 6; *Lysand.* 23-24, 27; *Apophthg. Lac.* 209 A; Paus. iii. 9. l [1]ff.; vi. 7. 6; Polyaen. ii. l. 8-9, 16.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرچه را که او فرستاده بود در میان راه گرفت.[۳۲]

در زمستان ۳۹۶ـ۹۵، کونون فارنابازوس را راضی کرده بود که تیمو کراتس رودسی را با پنجاه قنطار بفرستد که در اروپا هم پیمانهایی برضد سپارت برانگیزد. تیمو کراتس، ارگوسیها، و کوریتیها دهشهای او را پذیرفتند، چون آتنیها کمک ناوهای بسیخواستند.[۳۳] اگسیلاوس زمستان را در افسوس گذراند و در بهار لیدیه را تهدید نمود. به گمان این که نیرنگ رزمی دیگری در پیش است، تیسافرنس بار دیگر خود را آمادهی دفاع از کاریه کرد در حالی که شاه سپارتی از میان سرزمینی که خالی از سپاهیان بود و به آسانی میشد آن را تاراج کرد پیش میرفت. در دشت هرموس نزدیک ساردیس سواران پارسی شکست سختی خوردند، چون پیادهها هنوز خود را فرسانده بودند: اردو با بولهای شهرب، و شترهایی که اگسیلاوس پیدا به بونانیهای درشکفت فرو رفته نمایش داد، به جنگ سپارتی پیروزمند افتاد. تیسافرنس به شهر گرمنه گرفت و آنگاه با احتیاط در پی دشمن افتاد، چون، پس از شکستن آتابش، سربازان در سفر بازگشت به بریته سرزمین را به میل خود تاراج میکردند.[۳۴]

در تمام این مدت پریساتیس، که خود را از نو استوار در دل فرزندش جای داده بود، نقشهی مرگ بازپسین بازماندهی خانوادهی رقیب منفورش را میکشید. تا اینجا، تیسافرنس از اطمینان سرور خود، که ترف آگاه بود چگونه هم تخت و هم جان او را رهانیده بود، برخوردار بود، ولی در هم شکستگی سال گذشته تمام

32 - R. A. S. Macalister, *Excavations of Gezer*, II (1912), 313; Alan Rowe, *Cutulogue of Egyptian Scarabs* (1936), pp. 230—41; C. C. Edgar, *AS*, XIII (1914), 278; R. Lepsius, *Denkmäler* (1849-1913), III, 284*b*, *c*; E. Revillout, *Notice des papyrus démotiques* (1896), pp. 469 - 70; G. Maspero, *Recueil de travaux*, VI (1885), 20; A. Wiedemann, *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology*, VII (1885), 111; Diod. xiv. 35. 3 ff.; 79. 4; Just. vi. 2. 1—2.

33 - *Hell. Oxyrhync.* ii. 2. 5; xiii. 1; Polyaen. i. 48. 3; incorrectly ascribed to Tithraustes, Xen. *Hell.* iii. 5. 1—2; v. 2. 35; Plut. *Ages.* 15; *Lysand.* 27; *Artox.* 20; *Apophthg. Lac.* 40; Paus. iii. 9. 8; iv. 17. 5.

34 - Xen. *Hell.* iii. 4, 21 ff.; *Hell. Oxyrhync.* vi. ff.; Diod. xiv. 80; Nepos *Ags.* 3. 4 ff.; Plut. *Ages.* 10; *Apophthg. Lac.* 209 C; Paus. iii. 9. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاطره‌ی سپاس را ازمیان برده بود، و پریماتیس پسرش را وا داشت که شهرب را به شورشگری محکوم سازد. تیثراوستس، فرمانده نگهبانان شخصی شاه، به کارداری جنگ مرزی گماشته شد. ستادگاه برای آسیای کهین در کولوسی برپا گشت، و اریثیوس، شهرب فریجیه‌ی بزرگتر، دستور یافت که شهرب طرف توجه شورشی را فرا خواند. در کلیئی، سر تیسافرنس را بریدند و نزد شاه فرستادند. پریماتیس به کینه‌خواهی خود رسید و اکنون میتوانست خرسند بمیرد، ولی پارس تواناترین تدبیرگر خود را از دست داد.[۳۵]

تاختهای متقابل در فریجیه

تیثراوستس به تندی و خشمی به اگسیلاوس فرمان داد که به میهن خود برگردد. دشمن هر دو آنها تیسافرنس به کیفر رسیده بود، و شاه موافقت کرده بود که اجازه بدهد شهرهای یونانی خودمختاری داشته باشند به شرط آن که باجهای کهن خود را بپردازند. اگسیلاوس پاسخ داد که موافقت او ممکن نیست مگر دستورهایی از میهن دریافت دارد. هنگامی که به انتظار دستور بود، تیثراوستس در مقابل پیشنهاد کرد، سر کرده‌ی سپارتی میتوانست سرزمینهای فارنابازوس را ویران و تباه سازد، و این پیشنهاد را با دهش سی قنطار پیشبینی نمود. یک صلح موقت هشت‌ماهه ترتیب داده شد که در آن مدت اگسیلاوس قول داد با لیدیها بدرفتاری نکند، و سپاه او به فریجیه‌ی هلسپنتی درآمد.

ولی دو نفر میتوانستند در این بازی شرکت کنند. اخیراً فارنابازوس نسبت به درخواستهای فوری کونون برای پشتیبانی مالی بی‌اعتنا مانده بود: اکنون، از ملکهای بازداشت شده‌ی تیسافرنس، دویست و بیست قنطار به کونون داد. هر دو اتحاد یونانی اکنون از پارسیان پول میگرفتند؛ تیثراوستس، که کاری که به آن گماشته شده بود انجام داده بود، نزدیک به آخر سال به شغل پیشین خود بازگشت، و اریثیوس و پامیفرنس را به سرکردگی آنجا بازگذاشت با هفتصد قنطار که با آن

35 - Xen. *Hell.* iii. 4. 25; Diod. xiv. 80; Nepos *Conon* 3; Plut. *Ages.* 10; *Artox.* 23; Polyaen. vii. 16. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بتوانند خریدهای سیاسی دیگر بکنند. در نتیجه، در شهرهای یونانی آسیا یار دیگر پادگانهایی گذاشته شد. کوتون از دست سربازان مزدور شورشی در قبرس در خطر بزرگی بود ولی سرانجام کامیاب شد که آنها را فرو نشاند. برای از سر راه برداشتن دشواریهای دیگر که در اثر نداشتن پول پیش می آمد، کوتون بر آن شد که از ارونتیر یاری بخواهد: او از کاریوس به کیلیکیه دریا نوردید، در تاپساکوس از فرات گذشت، و آنگاه سراز یر دراین رودخانه بسوی کاخ زمستانی در بابل فراز رفت و آنجا تیراوستس که باز گشته بود کار او را در دست گرفت. شاه او را بسیار گرامی داشت و هرچه پول که کوتون خواست به او داد و رای قطعی در رهبری عملیات دریائی را به او سپرد (۳۹۵).[۳۶]

درهمین هنگام، در پائیز ۳۹۵، اگسیلاوس از کالیاکوس، مرز شهرستان فارنابازوس، گذشت، و میسیها را دعوت کرد که با تاخت وتاز گران در این هدف همدست شوند؛ آنها که خودداری کردند سرزمینشان تباه و ویران گشت. ولی هنگامی که او راه دشوار روی کوه الیمپوس را در پیش گرفته بود، بومیها بر سر نگهبانان پشت سر سپاه او افتادند، و ناچار قرارداد تازه‌ای باید ترتیب داده میشد که حتی راهنمایانی برای رفتن بدرون قریحه‌ی بزرگتر به دست آورد. کنار رودخانه‌ی سانگاریوس او به سپیریداتس، که اکنون هم پیمان او بود، برخورد. «شیرسر» استوارترین دهکده‌ی قریحه، ایستادگی نمود؛ چون جانشین امروزین آتس، افیون قره‌حصار را، بر صخره‌ی آتش‌فشانی جدا افتاده که از میان جلگه راست سر برافراشته می بینیم از این ایستادگی در شگفت نمی‌مانیم. گوردیوم، پایتخت کهن قریحه، که در پناه دژبندیهایی بود که در زمان راتاماس آماده شده بود، در برابر یک‌هاصره‌ی شش روزه ایستادگی کرد. سپیریداتس آنگاه سپاه را بدرون پافلاگونیه رهبری نمود، و آنجا با شاه اوتیس، جانشین کوریلاس، که از فرمان شاه برای رفتن به پیشگاه در شوش سر پیچیده بود و از سال ۴۰۰ درحقیقت مستقل شده بود، هم

36 - *Hell. Oxyrhync.* viii; xiv ff.; Xen. *Hell.* iii. 4. 25 ff.; iv. 1. 27; 3. 11; Isocr. *Panegyr.* 127, 153-54; Theopomp., Frag. 321 (J); Diod. xiv. 81—4 ff.; Nepos *Conon* 2 ff.; Just. vi. 2. 11 ff.; Plut. *Ages.* 10; *Artax.* 23; Paus. iii. 9. 2, 7; Polyaen. i. 38. 3.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیمان گشت . اگسیلاوس یکهزار سوار و دو هزار سپاه سلاح از اونیس گرفت ؛ او نیز صدرنشین در آذین ساده و افسون آمیز زناشوئی این شاه جوان با دختر سیمیشر یدانس شد .

زمستان داشت می آمد ، و اگسیلاوس بر آن شد که کوشه بگیرد . برای یکیفر رسانیدن هیسپها ده روز در کیوس به تاراج آنها پرداخت ، و پس از آن از میان فریجیه‌ی هلسپنتی ، از کنار « دیوار میلتوس » ، گذشت و سرانجام از دره‌ی رهیندا کوس به جایگاه زمستانی کنار دریاچه‌ی داسکیلیوم روانه شد . در کرانه دژی بود که کاخ شهریار را در پناه میگرفت ، و از آنجا نقش برجسته‌ای از آن زمان به ما رسیده است .

در پیش یک پنجره یا طاقچه با قاب سه گانه و زیور پیش آمده دو پرستار ایستاده‌اند ، یک پیرمرد با ریش و همکار جوان او . هر دو آنها روی تنزیبی پوستین پوشیده و شلوار تمام قدی بپا دارند که بخوبی دیده میشود . نه تنها سر هر یک با باشلیق پوشیده شده ، بلکه یک گوشه‌ی آن روی دهان کشیده شده تا آتش مقدس با نفس انسانی پلید نگردد . در دست چپ دسته‌ی سرشاخه‌های مقدس برسم نگاه داشته شده ، و دست راست به دعا بلند شده است . حیوانهایی که باید بزودی قربانی شوند ، یک گوسفند و یک گاو ، سر خود را از گوسفندانی که درون آن هستند بالا آورده‌اند . صحنه‌ای چون این نمیتوانست در تخت جمشید یافت شود ؛ این صحنه دین سده‌ی چهارم را چنان که در بشتهای همزمان ، در « یسن هفت آیه » ، و در بشتهای دیگر اوستای نثر یافت میشود ، نشان میدهد . آن نیز از تماس با یونانیها حکایت میکند ، که در قابهای قالب تندی پنجره ، در کشیدن چشمها از نیمرخ در پرداختن چینهای نامرتب آویخته‌گی ، و در خطهای گوسفندان که مایل به هم کشیده شده و در پشت زمینه‌ی صحنه به صورت دورنمایی محو میشوند پدیدار است .[۳۷]

37 - E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 24 ff. and Pl. XIV; cf. Th. Macridy, "Reliefs greco-perses de la région de Dascylion," *Bulletin de correspondance hellénique*, XXXVII (1913), 340 ff.; R. W. Rogers, *A History of Ancient Persia* (1929), Fig. 33.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اینجا ، نیز ، پردیزهایی پر از جانوران وحشی برای شکار بود . نزدیک آنجا رودخانه‌ی اودریسس روان بود که همه نوع ماهی در آن پر بود . پرنده برای شکار فراوان بود ، و دهکده‌هایی که از آنها حاصل فراوان غلات به دست می‌آمد پیرامون آن را گرفته بود .

یگانه عیبی که این « پردیز » (بهشت) واقعی داشت این بود که دسته‌هایی که برای گردآوری حاصل میرفتند بسا گرفتار سواران وگردونه‌های داسدار میشدند . یک بار ، مثلا ، سیسیردیاتس دشمن را در دهکده‌ی بزرگ کائونه یافت . هریسیداس سیسیده دم اردوگاه را با پروه‌ی بسیار گرفت ، و فارنابازوس ، از بیم این که مبادا محاصره شود ، از نقطه به نقطه‌ای دیگر چون سحرا کردی میگریخت ، و جایگاههای اردوی خود را پنهان میکرد . آنگاه هریسیداس این خطا را کرد که سیسیردیاتس و پافلاگونیهای اورا از سهم در این پروه محروم کرد : تمام سپاه اردو را واگذاشتند و به ساردیس رفتند ، وآنجا خودرا نزد اریثیوس ، که خود برضد شاه بزرگ شوریده بود ، در امن وامان حس میکردند . ازدست‌دادن پافلاگونیها وضع را دگرگون ساخت : به میانجی یک دوست مشترک ، اپولوفانس کیزیکوسی ، شاه سیارت وشهرب یکدیگررا دیدند ، و اگسیلاوس موافقت کرد که سپاه خودرا ازشهرستان فارنابازوس بیرون ببرد .[۴۸]

پایان رهبری سپارت

در بهار ۳۹۴ صلح موقتی که با تیرازستس بسته شده بود به پایان رسید . اگسیلاوس بنا بر این همچنان که قول داده بود گوشه گرفت و در زیارتگاه اثنا امتیرنه در دشت تبه اردو زد ، وبه گردآوردن سربازان تازه نفس پرداخت . او خواب دیگری برای تاخت‌وتازی بازهم ژرفتر بدرون شبه جزیره ، تا گیادوکیه ، میدید که ناگهان باز خوانده شد .

اگسیلاوس برای خود تا استواری فرمانروائی پارسی ، شهریهای نافرمانبردار ، و

38 - Xen. *Anab.* v. 6. 8; vi. 1. 2; *Hell.* iv. 1. 1 ff.; *Hell. Oxyrhyn.* xvi xvii. Isocr. *Panegyr.* 144; Theopomp., Frag. 21 (J); Plut. *Ages.* 11 12.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یونانی‌را که داشتند استقلال خود را باز می‌یافتند کشف کرده بود. او نمی‌توانست از این آگاهی خود بهره‌ای ببرد، زیرا، از دیرباز، پارسیان یک سنتی تباه کننده‌تر یونانی را کشف نموده بودند. در سخن کوتاه و درک سیاوشی اش، اگسیلاوس بدرستی اعلام کرد که او بوسیله‌ی ده هزار کمانگیر شاه از آسیا رانده شده بود؛ غرض او از این گفته، ده هزار تیرگ نبود بلکه سکه‌هایی بود که رویش انگاره‌ی شاه چون کمانگیری نمایانده شده بود!

از آن همه جان و مال که در راه جنگ آزادسازی صرف شده بود تنها چیزی که مانده بود یک آشنائی کوتاه با سرزمینها و مردمان غریب بود. پژوهندگی تاریخ یونان کاملا حق دارد که از این فصل که هیچ سود معنوی و آموزندگی در آن نیست باشتاب بگذرد. برای تاریخنویس شاهنشاهی پارسی، این فصل نیز تقریباً به همان اندازه خالی از سود معنوی ست، ولی درحقیقت از هر صفحه از منابع یونانی مربوط به این دوره میتوان آگاهی از شرق آن زمان به دست آورد. سندهای سوداگری به خط میخی دیگر در دست نداریم؛ منابع یونانی، با داستانهای کشتزارهای پهناوری که در این جنگهای بی‌پایان ویران و تباه شده و مالی که به تاراج رفته و شورشهای پیاپی، بیان میکنند که چرا نوشتن سندهای سوداگری قطع شده است.

دشمنان اروپائی سپارت با شادی پنجاه قنطاری را که تیمو کراتس آورده بود پذیرفته و آن را برای جنگ به کار برده بودند. او که آرزو داشت اگامنون دومی بشود بایستی به پیروزی بیحاصل کورونئا برگردد و آنگاه چشم‌براه زوال امپراتوری سپارتی بنشیند. کونون به کرانه‌ی دریا رسید در حالی که از ذخیره‌های بیحد زر پارسی برخوردار بود و به فارنابازوس پیوست. در ماه اوت ۳۹۴، کشتیهای آنها که بدست قبرسیها و یونانیها اداره میشد نیروی دریائی سپارت را کنار کنیدوس خرد کردند و این سان دریا را برای شاهنشاهی پارسی پس گرفتند؛ «قبر شیر در کنیدوس» که نامبردار است نشان این پیروزی ست. یادگارهایی که اگسیلاوس پشت سر گذاشته بود به کار نخورد؛ کونون و فارنابازوس از این سو به آن سو

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دریا نوردیدند و همه‌ی شهرهای آسیا را از دست «آزادی‌بخشان» سپارتی «آزاد» ساختند. حکومتهای دموکراتیک برقرار شد[۳۹]، و به‌این‌ترتیب، پس‌از مدت درازی، آتن و پارس دوستی طبیعی خود را ازسرگرفتند. فقط ایستادگی ایفدوس وستوس پایان سال را لکه‌دار کرد.[۴۰]

از آسیا، فارنابازوس و کونون به‌اروپا برگشتند. در تاریکترین شب پیش از [illegible] م سالامیس، آنگاه‌که سپاهیان پارسی به‌باریکه‌ی کورینت رسیده بودند، ناوگان آتنی بود که نیروی دریائی پارسی را پس زد. هفتاد و هفت سال پس‌ازآن یک ناوگان پارسی برای نخستین بار لاکونیه را زیر راهنمائی آتنیها تباه ساخت. یک پادگان پارسی پلوپونسه را از جزیره‌ی کیترا که درنزدیکی بود تهدید میکرد. فارنابازوس به‌هم‌پیمانانی که درکورینت گردآمده بودند پول داد و به‌میهن بازگشت، و کونون با پنجاه قنطار و کارگران دریانورد که شهرب داده بود دیوارها را درآتن باز ساخت. شهرهای یونانی در آسیا به‌آتن پیوستند، و خواب امپراتوری در آتن آغاز جان گرفتن کرد (۳۹۳).[۴۰]

تقسیم در سیاست پارس

هنگام عقب‌نشینی «ده‌هزار»، تیریبازوس شهرب ارمنستان غربی بود و یک قرارداد خیانت‌آمیزی با آنها بسته بود. وظیفه‌ی افتخارآمیز او سوار کردن سرور شاهانه‌اش بود. درسال ۳۹۲ او به‌مقام دشوار شهربی ساردیس، به‌فرماندهی جنگ مرزی، رسید. دو هیئت نمایندگی، یکی به‌رهبری انتالکیداس سپارتی و دیگری

39 - Xen. *Hell.* iv. 1. 41; 2. 2 ff.; 3. 1, 10 ff.; 8. 1 ff.; Andoc. *De pace* 22; Lys. *Aristophan.* 28; Isocr. *Panegyr.* 119, 142, 154; *Philip.* 56 ff.; *Epist.* viii. 8; Philochor., in Didym. vii. 39 ff.; Diod. xiv. 83—84; 97. 3—4; Nepos *Conon* 4. 1 ff.; Just. vi. 2. 16; 3; Plut. *Ages.* 15. 6; 17; *Artax.* 20. 3—4; 21; Dio Chrys. xiii. 26; Paus. iv. 17. 5; vi. 3. 16; viii. 52. 4; Polyaen. i. 48. 3 ff.; ii. 1. 24.

40 - *IG*, Vol. II, Nos. 5 (7), 10 *b* (20); 830 ff. (1656 ff.); Dittenberger, *Syl.* 3, Nos. 124 ff.; Xen. *Hell.* iv. 8. 7 ff.; Andoc. *De pace;* Lys. *Aristophan.* 39 ff.; Isocr. *Panegyr.* 119, 142; *Evag.* 57; *Philip.* 62 ff.; *Epist.* viii. 8; Plato *Menex.* 245 AB; Demosthen. *Lept.* 68; Philochor., in Didym. vii. 51 ff.; Nepos *Conon* 1. 1; 4. 5; Diod. xiv. 84. 3 ff.; 85. 2; Just. vi. 5. 6 ff.; Plut. *Ages.* 23; *Apophtheg. Lac.* 213 B; Paus. i. 2. 2; 3. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به رهبری کونون آتنی ، نزد او آمدند ، و فرستاد گانی نیز از تبس ، کورینت ، و ارگوس حاضر بودند . تیریبازوس صلحی را که شاه مایل بود برقرار کند اعلام داشت ، که نکته ی مهم آن تسلیم آسیا بوسیله ی یونانیها بود . انتالکیداس آشکارا فراگفت که سپارتیها با خوشحالی آسیا را تسلیم میکنند اگر به استقلال جزیره نشینها و یونانیهای اروپا دست زده نشود . آتنیها ، که با این تغییر جهت کامل سپارتیها روبرو شدند ، که آشکارا از روی ریاکاری پیشین آنها که ادعای « آزاد ساختن » میکردند پرده برمیداشت ، با سرسختی پاسخ دادند که صلحی را که در آن نوشته شود که یونانیهایی که در آسیا زندگی میکنند همه از اتباع شاه هستند نخواهند پذیرفت . تیریبازوس درست دریافت که این پاسخ ادعای نوشده‌ای را به یك امپراتوری رقیب آتنی در بر دارد و کونون را همچو گناهکاری برضد پارس به زندان انداخت . پنهانی او به انتالکیداس پول برای ساختن یك ناوگان سپارتی داد که همچو وزنه‌ای در برابر ناوگان آتنی باشد .[۴۱]

سپارت انجمنی از نمایندگان آتن ، تبس ، کورینت ، و ارگوس فرا خواند که در زمستان ۳۹۲ ـ ۹۱ گرد آیند . پیشنهادهای سپارت بیان شد ، و سخنران آتنی انتوکیدس طرفداری از پذیرفتن آنها کرد . چون او از دسته‌ی محافظه کار بود ، طبیعاً تسلیم یونانیهای آسیائی را به خاموشی گذراند . در ساردیس همشهریهای آتنی او به گنجانیدن لمنوس ، ایمبروس ، و سکیروس در میان جزیره هایی که باید مستقل شوند سخت اعتراض کرده بودند . در طرحی که اکنون در پیش گذاشته شده بود ، این سه جزیره بویژه به نام از قاعده‌ی عمومی خودمختاری بیرون گذاشته شده و به آتن داده شده بودند ، و بنا براین آتن بایستی خشنود شده باشد . اندوکیدس دلیل می آورد که آتن بسنده نیرومند نیست که با منابع خودش بتواند امپراتوری پیشین اش را پس بگیرد ؛ این کار را فقط با کمك پارسی میتواند انجام دهد . حتی اگر آتن سپارت را شکست بدهد ـ ولی «ما برای آن نیرو نداریم» ـ « به فرض این که

41 - Xen. *Hell.* iv. 8. 12 ff.; v. 1. 28; Lys. *Aristophan.* 39 ff.; Isocr. *Panegyr.* 154; Philochor., in Didym. vii. 19 ff.; Diod. xiv. 85. 4; xv. 43. 5; Nepos *Conon* 5. 3—4; Plut. *Apophtheg. Lac.* 213B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنین کاری بکنیم. آنگاه چه از دست بربریان خواهیم کشید؟» آتن مصمم شده بود که شاه با سپارتیها بجنگد، پارسیان به کرنون یاری داده بودند که سپارتیها را در دریا شکست بدهد و برتری دریائی آنها را تباه سازد، با این حال سپارت هنوز خواهان است که برای پیشرفت صلح گذشتهایی بکند. فرستادگان قانع شدند و طرح پیشنهادشده را تصویب کردند، ولی پس از بازگشتشان نمایندگان آتنی، از جمله اندوکیدس، محکوم و تبعید شدند.

ولی سیاست تیریبازوس پسند اردشیر نیفتاد؛ این زمستان که مهرب برای دادن گزارش به دربار رفت، او را پس نفرستادند. متروتاس، دشمن سخت شخصی اگسیلاوس، به شهربی یونیه، که اکنون بطور قطع از ساردیس جدا شده بود، جای اورا گرفت. با این سمت، متروتاس در یک اختلاف مرزی میان میلتوس و مهیوس همچو داور عمل نمود. اوخود را دوست خوب آتن نشان داد، و سپارتیها به تندی جنگش را از سر گرفتند. تیمرون باز گشت و از افسوس، پریته، لئوکوفریس، و اکیلیوم سرزمینهایی را که هنوز به شاه وفادار بودند ویران و تباه ساخت. این دستبردها بدون احتیاط لازم انجام میگرفت؛ متروتاس تیمرون را هنگامی که سرگرم بازی پرتاب وزنه پس از چاشت بود غافلگیر کرد و اورا کشت. سواران پارسی سپاه اورا عملاً تباه ساختند، ولی دیفریداس جانشین تیمرون شهرهایی را که پیشنهاد «آزاد سازی» سپارت را پذیرفته بودند امن نگاه داشت و پول برای اجیر کردن سربازان تازه با گرو نگاهداشتن تیگرانس و همسرش که دختر متروتاس بود و گرفتن پول برای آزاد کردن آنها به دست آورد (۳۹۱).[42]

پس از رسیدن متروتاس، کونون توانست به قبرس بگریزد، و آنجا طولی نکشید که درگذشت. یا از نظر افتادن کونون وضع سیاسی او اواگوراس دگرگون شد، و اواگوراس با زدن سکه‌های زر خود را آشکارا همچو تورنگری نشان داد. روی سکه‌های او با خط هجائی باستانی قبرسی «شاه اواگورو» بود؛ روی سکه‌ها،

42 - Andoc. *De pac*; Philochor., in Didym. vii. 23 ff.

43 - Dittenberger, *Syl.* 3, No. 134; Xen. *Hell.* iv. 8. 17 ff.; Diod. xiv. 99; Polyaen. vi. 10.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنین، هر اکلس با ریش، که سرش با پوست شیر پوشیده شده، و بزی که جناسی با نام خود او بود دیده میشد. قسمت بزرگتر این جزیره اکنون در دست او بود و شهرهای باژماننده ـ اساتوس، سولی، و کیتیوم ـ از اردشیر درخواست یاری کردند.

آتن، اگرچه هنوز (به میانجی سترونائاس) اسماً دوست پارس بود، ولی کشتیهای خودرا برای یاری دادن به این شورشگر روانه ساخت؛ تیمارت، که با امپراتوری میجنگید، این تاوگان را در راه نگاه داشت (۳۹۰). کسنوفون بحق یادآوری میشود که هر دو طرف برخلاف منافع خود عمل کردند: این فقط یکی از نمونه‌های دیگر ضدونقیضهای عجیبی ست که در این مرحله‌ی جنگ دیده میشود.

میلکیاتون، پسر امیر بعلرام و شاید عموی بعلرام، پسر بعلملك، که آخرین شاه کیتیوم است که می‌شناسیم، زدن سکه‌ی زر را از اواگوراس تقلید کرد. در این سال، بی سروصدا استقلال خود را اعلام نمود. این که این استقلال بدون نبرد به دست نیامد از اینجا پیداست که میلکیاتون در ایدالیوم روکش زر به بغ خود رشوب‌عکال هدیه کرد، «زیرا او آوای اورا شنیده بود»، و همچنین تندیسی هدیه کرد «زیرا به یاری او برآنهایی که برآمدند و بر یاری‌دهندگان آنها پیروز شده بود.»

نزدیك به همان زمانی که سترونائاس سر رسید، در کارگزاری سازمان تازه‌ای داده شد. در حالی که سترونائاس شهرب پونیه‌ی مستقل شده بود، کاریه نیز زیر فرمانروائی یك امیر پومی که خانواده‌اش دیری بود که جای نخست‌را در کنیدیه در دست داشتند به خودمختاری رسید. پیکسودارس، پسر ماوسولوس، دختر سیسیس شاه کیلیکیه را به همسری گرفته بود. ایدریوس درست اگسیلاوس بود. پیرامون ۳۹۱ پسرش هکاتومنوس، که در میلاسا مانند کار بود، به شهربی کاریه، که بار دیگر، مانند پونیه، از ساردیس جدا شده بود، گماشته شد. سکه‌های هکاتومنوس زئوس پومی لابراوندا را، با ریش و بساك پیروزی، درلیاده‌ی دراز و تالی روی شانه‌ی چپش نشان میدهند؛ در دست چپش چوبدستی درازی ست، و روی‌شانه‌ی راستش «لابریس» یا تبرزین دوسر است که کنیه‌ی او را بیان میکند. این بغ وصفتهای او از کاریه

44 - Xen. *Hell.* iv. 8. 24; Lys. *Aristophan.* 21 ff.; Ephor., Frag. 76 (J); Theopamp., Frag. 103. 4 (J); Diod. xiv. 98. 2-3; Babelon, *op. cit.*, pp. 706 ff.; W. Landau, *Mitteilungen der Vorderasiatischen Gesellschaft*, 1904, Part 5, pp. 64 ff.; *CIS*, Vol. I, Nos. 90-91; cf. *ibid.*, Nos. 13, 17-18, 39, 77, 83-84.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است ، ولی طرز نمودن او یونانی ست ؛ همچنین نوشته‌ای که شهرب را می‌شناساند یونانی ست ، زیرا الفبا و زبان کاربه به نظر می‌آید که دیگر به کار نمیرفته است . سکه های دیگر ، با یك شیر و گل رسمی شده‌ی میلتوسی ، حکایت از این میکنند که هکاتومنوس بر میلتوس نیز فرمانروائی میکرده است .[۴۵]

اوتوفرادانس در لیکیه

اوتوفرادانس شهرب ساردیس شد که ازحدود آن کاسته شده بود . سکه‌هایی که نام کوتاه شده‌ی او را دارند نشان میدهند که لامپاسکوس و کیمه جزو شهرستان او بودند . افسوس هنگامی که پایوران حکومت آن را اوتوفرادانس برای شور فرا خوانده بود گرفته شد .[۴۶] ولی شگفت‌آمیزترین چیز این است که لیکیه در حوزه ی نفوذ او دیده میشود .

فرمانروایان خاندانی لیکیه هنوز سکه‌های خود را میزدند . پیرامون سال ۳۹۰ ، سیئنتاز طرحی را به کار میبرد که در آن گاوی گوساله‌ی خود را شیر میدهد ، و سر انتا ، یا هراکلس را با پوست شیر نشان میدهد . در تلمسوس نوشته‌ی ناپسری‌اش تاوتازی ست . دداناوالا نخست انتا را با کلاه خود و هراکلس را با پوست شیر به کار میبرد ، سپس انتا را با تاج زیتون به پشت سکه میبرد و مقام او را پایین می‌آورد ، ودرعین حال روی سکه را برای خودش با تارك و ریش درازمیگیرد . هروما انتا و هرمس را با کلاه پردار نشان میدهد ؛ مانند همپراها ، او قیر خود و برادرزاده‌اش امفقاده را در کسانتوس باز گذاشته است . در قلمس قیر سیکازری ، پسر هراکسا ، سرکرده‌ی واتایردداتاست . در این نام آخری به دشواری نام اوتوفرادانس ، شهرب ساردیس را می‌بینیم ![۴۷]

به آسانی جالبتر یادمان هرمان از لیکیه تابوت شکوهمندی ست که اوتوفرادانس سفارش داده بود در کسانتوس برای پایاوا ، « سرکرده‌ی سپاه مردمان

45 - Herod. v. 118; Isocr. *Panegyr.* 162; Diod. xiv. 98. 3; Strabo xiv. 2. 17, 23; Vitruv. ii. 8. 11; Plut. *Ages.* 13; Babelon, *op. cit.*, pp. 141 ff.

46 - Babelon, *op. cit.*, pp. 120 ff.; Polyaen. vii. 27. 2.

47 - *TAM*, Vol. I, Nos. 3, 36-37, 61; Babelon, *op. cit.*, pp. 291 ff., 299 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترمیلی » آماده سازند . صحنه‌هایی که بر پایه‌ی آن است ، که با نوشته‌هایی به خط لیکی شناخته میشود ، « زندگی پایاوا » را بر سنگ بیمرگ می‌نمایاند .

بر پایه‌ی تابوت پایاوا پیدا ست ، با سپر درازی بر دانش ، که بر روی دشمن افتاده‌ای سوار است و به سه سرباز سنگین سلاح پیاده‌ی یونانی تاخت می‌آورد : هر سه‌ی این سربازان خودهای خوچدار بر سر دارند ، ولی یکی از آنها لخت است و دیگران جامه‌ی کیتون پوشیده‌اند . یك سرباز لخت دیگر برای رهانیدن آنها می‌شتابد ، و سه سوار از پی این سر کرده می‌آیند . پس از نبرد پیروزی می‌آید ، که صحنه‌ی آن در جلو تابوت کشیده شده است . پایاوا بر نیزه‌ی خود آرمیده ، و شهریب دست راست خود را بلند کرده که تاج نشان پیروزی را بر سر دوست خود بگذارد . دو پیشکار مو بلند ریشدار که کیتون تا سر زانو پوشیده ، با زره روی ران و ساقبند بر ساقهایشان با دلبستگی به این صحنه میگرند : عبایی که بردوش دارند پس رفته است . آنگاه دو شیر بالدار با سر انسانی تاجدار و نشسته به چشم میخورند (که آنها را باید به رنگهای کاشیهای لعابدار شوش بینگاریم) ، با دو مرد نشسته ، و یك زن نشسته ـ همسر پایاوا ، که کیتون پوشیده و روپوشی روی زانو انداخته ـ و پسرش که جوان لختی ست . این گروه با مردی بلندمو و بدون ریش که نشسته است ، که شانه‌ی چپ ، بازو ، و پایین بدنش پوشیده و بازمانده‌ی قبش بر هنه است پایان می‌یابد ؛ پاهایش که روی زیرپائی گذاشته شده ، و چوبدستی اش را که نگاه داشته نشان میدهند که او پدر شاهانه‌ی پایاوا ست .

او تو فرادات‌س خود روی طرف دیگر پایه‌ی تابوت نشسته است . او تارك پایه‌ی شهریبی را بر سر دارد ، کیتون کمربسته بر تن دارد ، ولی عبایش بازوان او را آزاد گذاشته ؛ طرف راست کمرش شمشیری ست ؛ دست راست او به ریشش میخورد ، همچنان که در تخت جمشید دیدیم ، و دست چپش را به کمر گذاشته است . از جلو او دسته‌ی سوگواری پیش میرود ، که با مردی باز آموده شده که جام نذر آیکین برای آذین بر سر آرامگاه در دست میبرد . پایاوای مرده هنوز زنده نشان داده شده ، و پسر کوچکش ، با کمك چوبدستی ، آخرین پیکر این گروه است . در پشت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صحنه‌ای از شکار می‌بینیم . پیشکری یک سگ تازی را رها کرده ، و دیگران سوار اسب در پی آهو ، گراز ، جهنده ، و خرسی که روی پاها بلند شده افتاده اند .

آرایش صحنه‌های این تابوت روی دربوش گرد آن به اوج هنری خود میرسد . آنجا ، پشت دو شیر با زبانهای بیرون آمده‌ی آویزان که بسوی بیرون می جهند ، چهار اسب گردنکش که وحشیانه روی پا بلند شده‌اند گردونه‌ای را با چرخهای چهار پره میکشند ؛ راننده‌ی گردونه برای آن که اسبها را تیز براند بسوی بیرون خم شده ، ولی پاپاوا با زره‌ی که سراسر بدن او را پوشانیده دارد از گردونه می‌افتد . با آن که این صحنه بسیار تابناک و با شکوه است ، این یادمان را نمیشد با نوای شکست پایان داد ، و بنابراین بالای « بال گراز » در بالای صحنه کینتوزی آخرین را می‌بینیم ـ سواری دشمنی را میزند که دارد به زانو می‌افتد ، و دیگری دشمن گریزان را پی کرده ، که نزدیکترین آنها دست خودرا به نشان تسلیم بلند کرده است .

ارتوفراداتس آرایش آن را به هنرمند چیره‌دستی سپرده بود ، که شاید یونانی بود ؛ و گرنه ، او بیقین بایستی زیر الهام یونانی بوده باشد . برای ما آن چه از همه جالبتر است پرده‌ای از زندگانی یک آزادمرد لیکی ست که زندگی او بیش از نیم ـ هلنی شده بود .[۴۸]

تحریکهای آتنی

به ارتوفراداتس فرمان داده شده بود که با هکاتومنوس ، ذهریب کاریه ، که باید به سمت دریاسالار ناوگان به او یاری دهد ، اواگوراس شورشی را سرکوبی کند . هیچ یک از آنها از کامیابی بهره‌ای نداشتند ، و بزودی هکاتومنوس پنهانی به اواگوراس شورشی کمک مالی نمود . تحریکهای آتنی آشکارتر شد . تراسیبولوس کرانه‌ی جنوب غربی آسیای کهین را دریا نوردید ، و به گردآوری پول از « دوستان » و تاراج آنهایی که از « دادن سهم » خودداری میکردند پرداخت . سرانجام ، او در

48 - *TAM*, Vol. I, No. 40; Charles Fellows, *A Journal Written during an Excursion in Asia Minor* (1839), pp. 228 ff.; *An Account of Discoveries in Lycia* (1841), pp. 165 ff., 490 ff.; O. Benndorf and O. Niemann, *Das Heroon von Gjölbaschi — Trysa* (1889), Fig. 40.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دهانه‌ی اوریمدون لنگر انداخت . پس از آن که مردم اسپندوس را ناچار کرد که پول پرداخت کنند ، او به سربازان خود اجازه داد که آنها را تاراج نمایند ؛ وقتی که اسپندوسیهای خشم‌آلود اورا شبانه در چادرش کشتند او به مرگی که سزاوار بود رسید . در همین هنگام ، اگرچه دیفریداس به کارداری یک سپاه تا کشور مانده بود ، سپارت اتاکسیلوس را به فرمانداری ایونی گماشت و به او اجازه داد که یک لشکر بیگانه گرد آورد ؛ با این لشکر او شهرهای ایولی را از دست فارنابازوس بیرون آورد ، ولی خود او در دام کمینگاهی که ایفیکراتس ، رهبر مشهور سپاهیان سبک سلاح ، برای او گسترده بود افتاد و کشته شد (۳۸۹) .

سال دیگر آتن خابریاس ، یک سرباز پیشه‌ای دیگر را ، فرستاد که آشکارا به اواگوراس یاری دهد . اماتوس و سولی گرفته شد و دمونیکوس آتنی به پادشاهی کیتیوم جای میلکیاتون را گرفت . او سکه‌هایی با نام یونانی خود به خط فنیقی بیرون داد و اثنای جنگندگی شهر زادگاهی خودرا جایگزین ملقارت محلی ساخت ، برای آن که پیاله‌ی حرارت خودرا پر کند ، آتن با مصر هم‌پیمان شد .[۴۹]

« درمین فرمانروا پس از هادیها فرعون نفریتس بود ؛ چون هرچه او میکرد خردمندانه بود ، پسرش را گذاشتند که در پی او برود » ؛ این است بیان نویسنده‌ی « مکاشفه » . پس از شش سال پادشاهی (۳۹۹ ـ ۳۹۳) ، اورا درمفیس در یک تابوت زیبا از سنگ خارای سیاه که از اوشابتی‌های (پیکرهای مومیائی) نامبرده‌ی او پر شده بود به خاک سپردند . « پس از زمان کوتاهی » ـ در سال ۳۹۳ ـ ۹۲ ـ پسرش موتیس را از پادشاهی « بر کنار ساختند به سبب گناهان بسیاری که در روزگار او کرده شد ؛ چون او داد را واگذاشت ، در زمان زندگی‌اش جانشینی به او دادند . چهارمین فرمانروا پس از هادیها ، پسموت ، نبود ؛ او در راه خدا نبود ؛ اورا نگذاشتند که دیری فرمانروا باشد . » در یک سال پادشاهی‌اش (۳۹۲ ـ ۹۱) ، پسموت زیارتگاه کوچکی را درست جنوب « خیابان بره‌ها » ، که از رودخانه به پریست کارنالک

49 - Xen. *Hell.* iv. 8. 30, 33 ff.; v. 1. 10; Aristophan. *Plut.* 178; Lys. *Aristophan.* 21 ff.; Isocr. *Panegyr.* 161-62 ff.; *Evagor.* 60 ff.; Demosthen. *Lept.* 76; Diod. xiv. 98. 3; 110. 5; xv. 2-3; Nepos *Chabr.* 2. 2; *Thrasybul.* 4. 3; Front. *Strat.* i. 4. 7; ii. 5. 42; Polyaen. iii. 9, 33, 44; Babelon, *op. cit.*, pp. 745 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشیده شده، آغاز نمود: روی دیوارها به چپ و به راست، هرچند جهانگردان شتابنده آنها را نادیده میگذارند، بخوری را که به قایق امون برات شده است میتوان دید.[۵۰]

ولی، پنجمین فرمانروائی را که پس از هادیها آمد، هاکوریس، خداوند دیهیم، گذاشتند تا زمان خاوندیش را به انجام برساند زیرا او نسبت به پرستشگاهها بخشنده بود.[۵۱] کارهایش بخشندگی او را نشان میدهند. آثاری که در طره و ناحره مانده نشان میدهند که تا چه اندازه او کانهای سنگ را برای ساختمان به کار برده است. پرستشگاه کارناك به انجام رسید، هرچند هاکوریس نام پسموت را برسنگ کنده و نام خودرا بارنگ سرخ نوشته است. به پرستشگاه توتموسه در مدینة حبو اطاقی افزوده شد، و سرسرای ستوندار پرستشگاه نخست به صورت حیاطی درآمد. سرسرای ستوندار در پرستشگاه بزرگ سیك در الکعب از نو ساخته شد. یك زیارتگاه از مرمر تیره و یك سنگ یادبود دهش زمینهایی را به یغ هراکلئوپولیس ماگنا یادآوری میکنند. پوبامنیس، هلیوپولیس، و مدینة حبو با تندیسهای او زیب یافته، و یك شیر بالدار با سر انسانی از مرمر تیره که بسیار زیبا و عالی ست مخفیس راگرامی داشته است.[۵۲]

گواهی در دست داریم که ما را به فکر می‌اندازد که، باوجود این همه گرامی داشتن پرستشگاهها، هاکوریس (۳۹۱ ـ ۳۷۸) نژادش مصری نبوده بلکه از نژاد لیبی بوده است. شاید این بیان میکند که چرا سنخ ـ ایردیس، یعنی ردت ـ نب، سرکرده‌ی سرزمینهای بیگانه، و خشکاه آمون را در بیابان، که در خاطره‌ی یونانیهای لیبی جایگزین تبس شده بود، نوسازی کرد.

به پیروی از اهامیس، هاکوریس بدرستی سوریه و قبرس را همچو مهمترین پاسگاههای بیرونی مصر میشمارد. نوشته‌ی او در پرستشگاه اشمون درست درشمال

50 - Demotic Chronicle, III, 20 ff.; IV, 3 - 4, 6 - 7; Mariette, *RT*, IX (1887), 19; Loret, *RT*, IV (1883), 110; Daressy, *AS*, XVIII (1919), 37 ff.

51 - Demotic Chronicle, IV, 9 - 10; to the lists of W. M. F. Petrie, *History of Egypt* (3d ed., 1925), III, 374 - 75, add Capart, *AS*, XXXVII (1937), 8.

52 - E. Revillout, *Revue égyptologique*, XIII (1910), 32; G. Steindorff, *AZ*, LXIX (1933), 21.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیدون گواه همگامی بر نفوذ او در فنیقیه بود. اکنون وضع او در آسیای صغیر هم بهمانی با اواگوراس و با آتن تیره و متشنج شده بود.

«صلح انتالکیداس» ـ «صلح شاه»

هم پیمانیهای آتن با شورشیان خطرناکی همچو هاگوریس و اواگوراس حتی برای اردشیر سهل انگار طاقت فرسا بود، و او بر آن شد که جانبداری خود را تغییر دهد. برای آن که امکان مخالفت از سر راه برداشته شود، فارنابازوس به دربار فرا خوانده شد و به پاداش پیروزیهایش ایالهٔ دختر شاه به همسری او داده شد (۳۸۷). اریوبارزانس به شهریی داسکیلیوم جای او را گرفت، و تیریبازوس جایگزین اوتوفرادانس و سفیر دائمی شد.

سپارت اشارهٔ بازگشت تیریبازوس را دریافت و انتالکیداس، که به دوستی با او هزاریدِ، مشهور بود، به دربار سالاری گماشته شد. انتالکیداس از افسوس به همراهی دوستش شخص تیریبازوس به خوش رواله گشت که از شاه دیدن کند. همراه هزاریدِ نیز هیاتی از فرستادگان آتنی بودند، ولی اعضای این هیات شایستهٔ بالـ کفایت بوده باشند. افلاطون، شهرسرای شوخ، در کتاب «فرستادگان» اش راه و سخت به ایسکراتس و فورمیسیوس تهمت زد که رشوه‌های بسیار از شاه پذیرفته و آنگاه با توان شاهی را دزدیده‌اند. فرستادگان آتنی، به هر علتی که بود، دستشان به جائی بند نشد، و اردشیر قول داد که اگر آتنیها از پذیرفتن شرطهای پیشنهاد شده خودداری کنند به انتالکیداس یاری دهد. برای آن که این تهدید را با زور پشتیبانی کند، دسته های نیروی دریائی شهربهایی که تازه گماشته شده بودند با ناوگانهای سپارتی و سیراکوزی همراه شدند، و تیریبازوس و انتالکیداس آتنیهایی را که از هلسپنت نگاهبانی میکردند تباه ساختند. آتن این سان به روی خطر آنچنان قحطی‌ای بازشد که این شهر فرمانروا را به زانو درآورد و جنگ پلوپونسی پایان یافت.

53 - Xen. *Hell.* v. 1. 6, 25 ff.; *Ages.* 3. 3; Lys. *Adv. frumentar.* 14; Plato Comicus, *Presbeis* (Kock, pp. 119 - 20); Diod. xiv. 110; Hegesander Delphus, *FHG*, IV, 414; Plut. *Pelop.* 30; *Artox.* 21; Polyaen. ii. 24; Aelian, *Var. hist.* xiv. 39; Athen. ii. 48E.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تیریبازوس اعلام کرد که آماده است تصمیم شاه را برای همه‌ی آنهایی که بخواهند آشکار کند. در اوایل سال ۳۸۶ نمایندگان دولت‌های یونانی با شتاب در ساردیس انجمن کردند. فرمانده نگهبانان مهر شاهانه را نمایش داد و فرمان کوتاه را خواند:

« شاه اردشیر این را درست میداند که شهرهای آسیا باید از آن او باشند، همچنین جزیره‌های کلازومنی و قبرس. شهرهای دیگر یونانی، کوچک و بزرگ، خودمختار خواهند بود، مگر لمنوس، ایمبروس، و سکیروس، که مانند گذشته از آن آتنیها خواهند بود. هر که این صلح‌را نپذیرد، با او خواهم جنگید، همراه با آنها که بامن همداستان اند، پیاده و در دریا، با کشتی و با پول. »[۵۴]

تاریخ نویسان امروزین این احترام مشکوك را به انتالکیداس میدهند که صلح به نام او خوانده میشود. مردم باستانی، با بینش بیشتری، آن‌را مرتب « صلح شاه » میخواندند. هیچ همزمانی نمی توانست انکار کند که این صلح را شاه فرمان داده بود؛ « شاه اخشورش [نویسنده‌ی یهودی طومار استر میگوید] بر زمینها و جزیره‌های دریا باج گذاشت. »[۵۵]

بی آن که واژه‌ای به اعتراض گفته شود، شهرهای پرجمعیت و ثروتمند یونانی آسیا به پادشاهی تسلیم شد که سرایندگان و سخنرانان هرگز از بد گفتن به او زیر نام « بربری » خسته نمی شدند. همه ادعاهای « آزاد سازی » رها شد. آتن از این تشخص نادلپذیر برخوردار شد که یگانه دولت اروپائی بود که نام برده شده بود، و آن هم برای این که اصل عمومی خودمختاری فقط به سود او شکسته شده بود ـ همان طور که در انجمن نابهنگام سپارت پیش از آن موافقت شده بود. اواگوراس، دوست پیریای آتن، از روی پستی به دشمنانش واگذاشته شد.

54 - Xen. *Hell.* v. 1. 31; vi. 1. 30 ff.; Plato *Menex.* 245 B - C; Isocr. *Evag.* 60 - 61; *Panegyr.* 123, 137, 141, 179 - 80; *Plat.* 10; Theopomp., Frag. 103, 5 (J); Demosthen. *Aristocrat.* 140; Polyb. i. 6. 2; vi. 49. 5; Diod. xiv. 10. 3 - 4; Just. vi. 6. 1 ff.; Plut. *Ages.* 23. 3; *Artox.* 21. 4 - 5; *Apophtheg. Lac.* 213B; Aristid. ii. 370. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 611 ff.

۵۵ ـ استر ۱۰ : ۱ ؛ نیز نگاه کنید به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیروزیهای سالهای گذشته‌ی یونانان همه معنای خودرا از دست داد . بدتر از همه ، یونانیان اروپا حق مداخله‌ی پارسی را در کارهایی که صرفاً اروپائی بود پذیرفته بودند ، که خطرناکترین پیشینه برای آینده‌ی نزدیك بود . اردشیر میتوانست بخوبی خودستائی کند که آنچائی که داریوش و خشایارشا درمانده بودند او کامیاب گشته است !

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و هشتم

بازپسین شاهنشاهی مصری

آغاز هلنی‌گری

بسی شگفت است که « صلح شاه » امتیازات روشنی برای یونانیهای رها ـ شده‌ی آسیا در برداشت . یونان اروپا از یک تابش کوتاه شکوه و آوازه بهره‌مند شده بود ، ولی شرطهای صلح بکلی امپراتوریهای سپارتی و آتنی‌را ازهم پاشید . روزهای زرین پریکلس رفته بود که هرگز برنگردد . نوعی دموکراسی هنوز درآتن ادامه داشت ولی هرروز از اعتبار آن کاسته میشد . جنگهای پی‌درپی زمینهایی‌را که‌همان زمان هم در اثر فرط کشت‌وکار قوتش را از دست داده بود تباه ساخته و کشاورز آزاد را ، که به سبب همان عاملی که در شاهنشاهی پارسی درکار بود ، به زانو افتاده بود ، داشت ازپا درمی‌آورد . زمانی که پریکلس بر امپراتوری آتنی فرمانروائی داشت ، می و روغن یونان قاره‌ی اروپا درآوندهای نگارگری‌شده‌ی زیبا برای بیگانگان آن سوی مرزها فرستاده میشد ، وهمراه آنها بسیاری چیزهای تجملی ـ پیاله‌ها و زیورهایی از زر ، بافته‌ها ، وحتی چیزهای دست‌ساخته‌ای که مصرف روزانه داشتند . اکنون بیگانگان خود به کشت تاك و زیتون می پرداختند ، آوندهای خود ، زیورهای خود ، و چیزهای تجملی دیگر را می‌ساختند . دادوستد یونانیها از رونق افتاد ، و چیزی برای عوض کردن با غلات و ماده‌های خام که برای ادامه‌دادن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ثروت خود ناگزیر بودند به دست آورند نداشتند. [۱] کار بانکداری هم که از بابل آمده بود سربار این پریشانی شد؛ بانکداران بزرگ، همچنان که در بابل هم دیدیم، یگانه بودند ـ بیشتر آنها فنیقی از سرزمین فنیقیه یا از قبرس بودند. آتن از انبوه یگانگان مانند گار پرشده بود؛ در ۳۵۵ کسنوفون میتوانست از لیدیها، فریجیها، سوریها، و همه گونه یگانگان دیگر سخن گوید. [۲] تا آخر این دوره یك کوچ‌نشین مرتب فنیقی در پیریوس بود که نوشته‌هایی هم به فنیقی و هم به یونانی برپا کرده بود.

با تبدیل شدن کشاورز آزاد، انبوه کارگران ناسازمند، که خوراك کافی هم نداشتند، به شهرها روی آوردند؛ دولتها ورشکسته شدند، و کامیابترین کارگزار او بود که تعادلی به بودجه میداد.

شهرهای یونانی در آسیا اقلا در برابر باجی که به پارسیان میدادند تا اندازه‌ای جبران یافتند. ویرانی‌ای که در اثر جنگهای پیدرپی «آزادسازی» بر سر آنها می‌آمد به پایان رسید. عضویت در شاهنشاهی پهناور پارسی بار دیگر فرصت داد و متد را به دست آنها داد. دسته‌های تاماند گار مردم یونانی به خدمت مزدوری در سپاههای «بربری»، به شمار برابر در سپاه پارسی و در سپاه مصری مخالف آنها، کشیده شدند؛ مزد و پرداخت که باخود به میهن پس میبردند یك کمك نهانی به میزان کردن دادوستد بود.

ولی اگر یك پرده‌ی بیش از اندازه روشن برداشت از وضع آنها بکشیم به خطا رفته‌ایم. باجهای سنگین خرد کننده هنوز بردوش بومیها بود و آنها را پیوسته به شورش میکشانید. مصر، قسمتهایی از قبرس، و گاه‌گاهی فنیقیه و سوریه استقلال خودرا نگاه داشته بودند. شهریهای شورشی شاهنشاهی را ویران ساخته و شاهد فروافتادن کارگزاری پارسی بودند. جنگهای طبقاتی از یك طبقه‌ی کارگر نیم‌مرده از گرسنگی برمی‌خاست و وحشیانه، و بسا بدست فرمانروای مستبدی، سرکوبی میشد.

1 - Cf. M. Rostovtzeff, *Social and Economic History of the Hellenistic World* (1941), I, 90 ff.

2 - Cf. Demosthen. *Meid.* 165, 175; (Demosthen.) *Adv. Phorm.* 6; *Lacrit.* 1,18, 20, 32; Xen. *De vectigal.* ii. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلی گواهی بر رونق و برومندی تازه‌ی شهرهای یونانی آسیا را میتوان در سکه‌های زیبا و بیشمار آنجا یافت. بهبود اقتصادی، هرچند که بیشتر مجدداً به طبقه‌های بالاتر بود، فرصتی برای پرورش فرهنگی تازه‌ای فراهم آورد. در کرنه‌هایی که از نویسندگان همزمان باز مانده یک شکفتگی تازه‌ای از ادبیات یونانی با موضوعهایی که با گذشته بسیار فرق دارد تاریک دیده میشود. در برانه‌های ساختمانهای پرشکوه که بیش از پیش دارای کتیبه هستند نشان میدهند چگونه برومندی و فراوانی در معماری و هنرهای زیبا جلوه‌گر شده است. تخمه‌ی آن چه را که شهریگری هلنیستی میخوانیم پدیدار میشود، و راه برای هلنی کردن شرق هموار میگردد، که به میزان پهناورتری بدست فرمانروایان مقدونی ادامه یافت.

در هیچ کجا بهتر از بازپسین شاهنشاهی مصری این کشش بسوی درهم آمیختن شرق و غرب و ایستادگی شرقی را در برابر آن نمیتوان بررسی نمود. شاید شگفت‌ترین همه‌ی این پیشامدهای شگفت‌آمیز که باید درباره‌ی این دوره‌ی بسیار غیرعادی ذکر نمود این است که پیروزی‌ای را که از راه تدبیر گری اردشیر بر یونانیها به دست آورد درهمان دمی به چنگ آمد که فرمانروائی پارسی درون خود شاهنشاهی داشت باکامیابی مورد حمله قرار میگرفت. این یک راز از پرده بیرون افتاده‌ای بود که پیمان صلح بسته شده بود تا فرصت برای حل مشکل مصر باشد، درحالی که بنا بر شرطهای صلح قبرس به پارس تسلیم شد. پس گرفتن سرزمینهای شورشی به زور سلاح برای اردشیر دشواریهای دیگری در بر داشت.

وضع شوریده در یهودا؛ شکست در مصر

بنا بر پیمان صلح، آتن دیگر نمی‌توانست، حتی با دادن موقتی خابریاس، به‌اواگوراس یاری بدهد. ولی چنین شرطی درباره‌ی مصر نبود، و بنابراین اخوریس خابریاس را فرا خواند. سربازان مزدور یونانی برای رفتن زیر فرمان او به شمار بسیار اجیر شدند. قرار هم پیمانی با هکاتومنوس ناخرسند کاریه، با یونانیهای پرکه، و با سیدیها که همیشه در شورش بودند بسته شد.[3]

3 - Isocr. *Panegyr.* 162; Theopomp., Frag. 103. 1 and 13 (J); Demosthen. *Lept.* 76; Diod. xv. 29. 2; Nepos *Chabr.* 3; Just. vi. 6. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارنابازوس، تیثرامتس، و شهرب ابروکوماس، که سرانجام توانست کوشش خودرا برای ازنو گشودن مصر که در ۴۰۱ بدست کورش به تأخیر افتاده بود ادامه دهد، سپاه بزرگی در سوریه گرد آوردند. کمی پس از بقدرت رسیدن اردشیر، فرماندار یهودا، باگوسس، با مهین‌پرستار یوحانان متمایز گردیده بود و در نتیجه وعده داده بود که کار مهین پرستاری را به یشوع، برادر یوحانان، واگذار کند. کارزار آشکارا میان طرفداران این دو رقیب با کشته شدن یشوع بدست یوحانان در پرستشگاه پایان یافت، ولی باگوسس برآن شد که به صحن مقدس پرستشگاه درآید و بازجوئی را انجام دهد. چون یهودیها برای دفاع از جایگاه مقدسشان به او تاخت بردند، او برك و ساده چنین خواستار شد: «پس آیا من پاکتر از لاشه‌ی مردی که در پرستشگاه کشته شد نیستم؟» و بدرون پرستشگاه رفت. در پاسخش به نامه‌ی یهودیهای الفانتین که دست‌یدامن او شده بودند که برای از نو ساختن پرستشگاهشان به آنها یاری بدهد، باگوسس اشاره کرده بود که اگر آنها رسم قربان کردن حیوانات را ترك کنند این کار شاید آسانتر بشود؛ درمورد پرستشگاه مهمتر اورشلیم او دلیری نداشت که این اندازه پیش برود، ولی اقلا او توانست با گذاشتن باج سنگین پنجاه درهم برای هر گوسفندی که در قربانیهای روزانه براتکزاری شود، که تقریباً مانع از ادامه‌ی این رسم میشد، بردباقی که داشت مرهمی بگذارد.

بهاحتمال بسیار، یوحانان برای کشتن برادر خود به کیفر رسید، زیرا، بزودی پس از آن، یشوع پسر اورا درشغل مهین‌پرستاری می‌یابیم. هلنه، داماد سنبلط که اکنون سر کار زیارتگاه رقیب بر کوه جرزیم بود، تهدید خطرناکی به یگانگی یهودیها بود، زیرا آنها که پیمان زناشوئیهای آمیخته می‌بستند ــ چه پرستار و چه از مردم عادی ــ به جناب سنبلط میرفتند، و او به آنها به جبران آن چه از دست داده بودند پول و زمین میداد. پیران یهودی در اورشلیم به هلنه فرمان دادند که زن بیگانه‌ی خودرا طلاق دهد یا از کاروزری وظیفه‌های پرستاری خود دست بکشد، و در این امر از پشتیبانی یشوع برخوردار بودند. تکفیر پرستارانه اثر عملی نداشت،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا منتسه از فرمانروایی بیرون بود؛ یدوع خود از یك فرمانروائی دراز و بی‌پیش‌آمد بهره‌مند بود، زیرا تا زمان داریوش سوم به مهین‌پرستاری ادامه داد.[4]

در مصر، خابرباس سخت سرگرم از نوسازمان‌دادن سپاه و نیروی دریائی بومی بود؛ ملوانان مصری، با دستور ترجمانان، در کار رزم‌آرائی یونانی با دستگاههای پارو زنی کار آزموده میشدند. دژبندیهایی که میان شاخه‌ی پلوسی نیل و مرداب سرزمین برپا شده بود، هنوز در روزگار رومیها به نام «پالیساده ی خابرباس» شناخته میشد، و یك «دهکده ی خابرباس» را در دلتای نیل به یاد داشتند.

اخوریس آنگاه سوید، خاوند شرق، ایزد تهرستان عربستان‌را که نگاهبان راه آسیا بود درخواند. سه سال (۳۸۵ ـ ۳۸۳) جنگ ادامه داشت، ولی در پایان تاخت‌وتازگران از مصر پس رانده شدند. برای نشان دادن فرمانروائی خود بر فلسطین و فنیقیه‌ی جنوبی، اخوریس نوشته‌هایی در پرستشگاه اشمون شمال صیدون و یك پایه‌ی آدریان از سنگ خارای خاکستری رنگ صیقلی شده که از سی‌نه‌ی دور- دست به اسکالون آورده بودند باز گذاشت. در همین هنگام اواگوراس با حمله صور را گرفته و قسمت بزرگی از فنیقیه‌ی شمالی و کیلیکیه را به دست آورده بود.[5]

اواگوراس شورشی

اگر چه یونانیهای اروپا اورا رها کرده بودند، ولی وضع اواگوراس هنوز خوب بود. گذشته از هم‌پیمانی‌اش با اخوریس و یك پادشاه عرب که نمیدانیم کدام پادشاه است، صور بیست کشتی سه ردیفی و قبرسیها هفتاد کشتی فراهم میکردند، و او میتوانست شش هزار سرباز مزدور و سپاهیان کمکی بسیار گرد بیاورد، و برای گردآوری سربازان بیشتر هکاتومنوس پنهانی به او پول میداد. تیریبازوس سیصد کشتی گرد آورده بود. از دوهزار قنطاری که برای جنگ به او داده شده بود، او سکه‌های بسیاری در طرسوس، سولی، مارلوس، و ایسوس زد؛ روی آن سکه‌هایی که نوشته‌ی اورا به یونانی داشت، او تندیس نیم‌تنه‌ی خود و سرهراکلس را جای

4 - Joseph. *Ant.* xi. 297 ff.; ۱۲:۱۱ : ۱۴ نحمیا

5 - Isocr. *Panegyr.* 140; *Evagor.* 62; Diod. xv. 2. 4; Strabo xvi. 2. 33; xvii. 1. 22; Plin. v. 68; Polyaen. iii. 11. 7; Alan Rowe, *Catalogue of Egyptian Scarabs* (1936), pp. 295-96.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داد. روی آن سکه هایی که «تیریبازو» به آرامی نوشته شده، او «بعل طرز» ، «خداوند طرسوس» را نمایانده؛ اینجا یک ایزد کهن آناتولی که در آغاز به تمام ساندون شناخته میشد به صورت تماما هلنی شده پدیدار شده است، ریشدار و نیمه برهنه، که برچوبدستی تکیه کرده و دست راستش را بسوی عقابی دراز کرده است؛ ولی در پشت سکه اهورمزد است، هرچند او، نیز، هلنی شده است: ریشدار و برهنه، در دست خود نیلوفری نگاه داشته و بساکی بر سر «هرب» میگذارد. سپاه زیر فرمان یک پارسی به نام ارواندس، که بیشتر اورونتس خوانده شده، پسر «چشم شاه» ارتاسیراس است، که رودوگونه دختر اردشیر را به همسری گرفته بود و به این جهت شهرستان ارمنیه به او داده شده بود.[۶]

از هوکیه وکیمه ـ افیسوس در این زمان مستقل بود ـ ارواندس برکیلیکیه فرود آمد، و بزودی سراسر آن را بازیافت. سپاه او آنگاه با زورق به قبرس برده شد، وآنجا کیتیوم را گرفت. میلکیاتون به پادشاهی کیتیوم و ایدالیوم از نو برقرار شد، به میانجی دریانوردان دوست، اواگوراس مراقب بود که پارسیان دستشان از خوراک بریده شود. به این وسیله شورش سربازان مزدور یونی پیش آورده شد، ولی گلوس، پسر تاموس دریاسالار کورش، از کیلیکیه خوراک برای اردو رسانید، و این شورش سرکوبی شد. با یک نیروی دریائی که به دویست کشتی رسانیده شده بود (پنجاه کشتی از اخوریس)، اواگوراس در کرانه‌ی سالامیس به جان دشمن افتاد، و تنها توانائی رزم‌آرائی گلوس شکست را به پیروزی بر گردانید (۳۸۱).

سالامیس از خشکی و دریا محاصره شد. با ده کشتی، اواگوراس شبانه از محاصره گریخت و در مصر بولهای افزونتری به دست آورد: این بولها بسنده نبود، و سرانجام اواگوراس بایستی درخواست صلح میکرد. تیریبازوس که در همین هنگام از شورش دیدن کرده بود، پیشنهاد کرد که اورا به پادشاهی سالامیس نگاه دارد به شرط آن که شهرهای دیگرش را تسلیم نماید، باجش را بپردازد، و همچو بنده‌ای به فرمان

6 - Plut. *Artox.* 12. 1; 27. 4; cf. Xen. *Anab.* ii. 4. 8; iii. 4. 13; 5. 17; iv. 3. 4; Trog. x. W. Dittenberger, *Orientis Graeci ins-* ۴ دربارهٔ کیتیوم و اتحاد خوس گرفته نگاه کنید به *criptiones selectae* (1905), Nos. 311-12; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 379 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرور خود گوش دهد. اواگوراس وعده داد که همچو شاهی نسبت به شاهی کردن نهد، ولی این که همچو بندهای باشد نپذیرفت، و نیز بازوس پیشنهاد خود را پس گرفت (۳۸۰).[۷]

هنگامی که این جنگ کش آمده و ادامه داشت، ایسوکراتس «پانگیریك» خودرا در اولیمپیه خواند (۳۸۰). او یونانیهایی راکه گرد آمده بودند به جهاد بر ضد پارس فرا خواند، و پیشروی پیروزمندانه‌ی «ده هزار» را به یاد آورد و پیروزی آسانی را پیشگوئی نمود. او از رسوائی این که اواگوراس هلنی گر در خطر از طرف سپاهی ست که از سربازان مزدور یونانی پر شده و ناوگانی که تقریباً تمام آن یونانی ست افسوس خورد. اگر صلح یك بار برقرار شود، او درسخنرانی خود یا فشاری نمود، آتن نفرت خودرا نسبت به دشمنان یونانی فراموش خواهد کرد، ولی سپاهی نسبت به پارس حس نخواهد کرد، حتی اگر سودهایی از شاهنشاهی دریافت کند. ایسوکراتس که در سراسر زندگی درازش پیوسته به خالقیت با «بربری» پایبند بود ـ وبربری را نمی‌توانست همچو انسان بداند و اورا چنان پست میشمارد که درستکاری عادی‌را نسبت به او غیرلازم میدانست ـ بیان کننده‌ی یك نظر تنگ برتری نژادی نبود؛ با یك دید پیغمبرانه، او آتنیها را همچو آموزنده‌ی دیگران ستایش می‌نمود، زیرا آتن بود که پیش آورده بود که نام هلنه دیگر نژاد را به یاد نیاورد بلکه شناسائنده‌ی فهم وهوش باشد، و آنهایی هلنی خوانده میشوند که از فرهنگ یونانی بهره‌ای دارند، نه آنها که صرفاً نژاد مشترکی دارند.[۸]

او خیلی پیش ازهنگام این سخنان راگفت، زیرا هیچ کس به آن گوش نداد. آتن، که ایسوکراتس تازه به ستایش آن پرداخته بود، به محض آن که فارنابازوس گلایه کرد که بودن خایریاس درمصر «صلح شاه» را می‌شکند، بایستی به خایریاس فرمان داد که به میهن بازگردد وگرنه کیفر او مرگ خواهد بود (۳۷۹). اواگوراس رهایش خود را مدیون اختلافات پارسی بود نه کمك یونانی. اروانداس ازاین که

7 - Isocr. *Panegyr.* 134-35; Theopomp., Frag. 103. 6, 9 (J); Diod. xv. 2 ff.; 8; xii. 20; Polyaen. vii. 20; *CIS*, Vol. I. Nos. 10-11.

8 - Isocr. *Panegyr.* 50. 141, 157.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سربازان تیریبازوس را دوست میداشتند رشکش میبرد، و به ارواندیاس تهمت زد که دستاندر کار برانگیختن شورشی ست؛ زمانی که او میتوانست سالامیس را با حمله بگیرد، او خودرا با یك هم‌پیمانی خصوصی با سپارتیها خرسند ساخته بود. همچنین او به وخشگاه دلفی کس فرستاده بود که در بارهٔ کامیابی در شورشی که طرحش را کشیده بود پرسش نماید، و نیز به کشیدن سربازان مزدور به جانب خود با دهشهایی که به آنها می‌بخشید می‌پرداخت. این تهمتها مانند تکراری از همان تهمتهایی که بیهوده بر ضد کورش زده شده بود به گوش میخورد، و اردشیر فریب خورد: او فرمان داد که تیریبازوس را در زنجیر بیفکنند و به دربار بفرستند. اوتوفرادانس به مقام خود درسارد پس بازگشت و ارواندیاس فرماندهٔ سپاه در قبرس شد. او بیش از پیشینی خود در جنگیدن کامیاب نشد و دیری نکشید که ناچار شد تسلیم اواگوراس را با درست همان شرطهایی که تیریبازوس رد کرده بود بپذیرد (۳۷۹). کلوس با از نظر افتادن پدرزنش تیریبازوس در خطر افتاده بود؛ بنا بر این به یونیه گوشه گرفت، آنجا را اشغال کرد، با اخوریس هم‌پیمان شد، و کوشش نمود که سپارتیها را به جانب خود بکشاند.[۹]

شورش کادوسیه

درهمین هنگام کادوسیها آشکارا در شورش بودند، و هجوم آنها به اندازه‌ای خطرناك شد که اردشیر ناچار شد شخصاً به میدان برود. حضور او فقط به دشواریهای تاخت‌وتازگران در کوههای مه‌آلود افزود. نداشتن خوراك در این سرزمین بیحاصل و جدا افتاده سربازان را ناچار ساخت که حیواناتشان را بکشند، و فقط به میانجی تدبیر تیریبازوس متهم، که دو پادشاه کادوسی را که جدا از یکدیگر اردو زده بودند واداشت که صلح جداگانه بکنند، سپاه اردشیر رهائی یافت. پس از رنج و زیان بسیار، پارسیان، حتی شاه، پیاده بازگشتند؛ از بیم اثرهای این بد اختری در فکر مردم، اردشیر بسیاری از بزرگان را که به ناوفاداری آنها بدگمان بود کشت. ولی

9 - Plato Comicus, Frag. 184 (Kock); Aeneas Tact. xxxi. 35; Theopomp., Frag. 103 : 9 ff. (J); Nepos *Chabr.* 3. 1; Diod. xv. 8 ff.; 29. 3; Trogus ix-x; Polyaen. vii. 14. 1; Plut. *De superstit.* 168 E.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تیریبازوس تیرتله شد، درحالی که ارواندابس از سپاهه‌ی دوستان شاه زده شد. گلوس، ظاهراً هنگامی که با اورتوفراداتس درجنگ بود، به خیانت کشته شد، و اگرچه تاخوس نامی تا چندی سپاه او را در لئوکی نگاه داشت، او، نیز، بعداً کشته شد (۳۷۸).[10]

در پیرنشینی از سرزمینهای کادوسی، کامیسادرس کاری جان خود را از دست داده بود. پسرش داتامس در شهرستان پدرش جانشین او شد؛ این شهرستان آن بخش از کیلیکیه بود که درهمسایگی کاپادوکیه قرار داشت و در آن زمان «سوریه‌های سفید»، چنان که یونانیها آنهارا میخواندند، درآن سرزمین ساکن بودند. نخستین کار دلیرانه‌ی او بیرون راندن برخی شورشیان، شاید گلوس و تاخوس، از اردوگاه گرفته شده‌ی اورتوفراداتس بود. تیوس، دائی‌زاده‌ی او، دیری بود که در پافلاگونیه استقلال داشت؛ داتامس کوشید که اورا به هم پیمانی خود بازآورد و بزحمت جان خود را بدر برد. اریوبارزانس از دادن کمک بیشتر از داسکیلیوم سر باز زد، ولی سرانجام داتامس تیوس را گرفتار کرد و اورا با خانواده‌اش نزد شاه فرستاد.[11]

برخاست خاندان سی‌ام مصری

بنا برنوشته‌های مصری، اخوریس از تخت «به زیرآورده شد زیرا او داد را واگذاشت و به برادرانش نظر نداشت»؛ ششمین فرمانروائی که پس از هادیها آمد، نفریتس دوم، نبود»؛ «چنین شد که در روزگاران پدرش داد را واگذاشتند و گناه به پسرش فرودآمد». پس از چهار ماه، نفریتس دوم بدست نختنبف کشته شد، که یونانیها اورا نکتانیبوی اول می‌شناختند؛ ادعا میشد که او پسر نفریتس اول بوده، گرچه در واقع او پسر سرکرده‌ای به نام دجدهور بود. این سان بازپسین خاندان مستقل مصری، سی‌امین خاندان از نبوته یا سبنیتوس، آغاز گشت، که نیرومندترین خاندانی بود که در سده‌های دراز مانند آن به فرمانروائی نرسیده بود.[12]

10 - Diod. xv. 3; 8. 4; 10 — 11; 18. 1—2; 19. 1; Nepos *Datam.* 1. 2; 2. 1; Trog. x; Plut. *Artox.* 24—25; *Reg. imp. apophtheg.* 174 A; Aristid. xvi. 257.

11 - Theopomp., Frag. 179 (J); Diod. xv. 91. 2; Nepos *Datam.* 1 ff.; Athen. iv. 144F; x. 415 D; Aelian. *Var. hist.* i. 27.

12- Demotic Chronicle, IV, 4-5, 10 ff.; K. Sethe in *Urkunden des aegyptischen Altertums*, ed. G. Steindorff, II (1904), 26; Theopomp., Frag. 103. 10 (J).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخستین (۳۷۸ ـ ۳۶۰)[۱۲] بیکبارگی برنامه‌ی خودرا اعلام داشت : او پادشاه توانائی خواهد بود که همچو دیوار پرتنگی مصررا خواهد پایید ، کشور با سلاحش خداوند شمشیر ، که دل بیست‌سرشتان را میدرد و به آنها که به او وفادار باشند نیکی میکند ، تا آنها در روز بخوابند ، زیرا دلهایشان از کارهای شگرف او پراست. او در پی نیکی برای پرستشگاهها است و از هر کار پرستشگاهی از پیرستاران پرسش وجستجو میکند ؛ او آدریانهای آنها را با بخور خوشبو میپوشاند و آوندهای آنها را بیشمار میسازد ؛ او فزونی در همه چیز فراهم میکند . کوهها از آن چه در آنها هست به او میگویند ، دریا فراورده‌ی خودرا به او میدهد ، بیابانها بخور خودرا برای او می‌آورند . این بار تانکهای باستانی قلمبه‌گوئی چنان که درخور است از نو به کار رفته اند .

فرمندی هایونش در کاخ ساتیس تاجگذاری نمود و به پرستشگاه نیت روانه شد . او در پرستشگاه مادر یزدانی‌اش با تاج سرخ بر سر پدیدار شد و نذر آیکین برای پدرش اوسیریس ، خداوند جاوداتی ، فراز آورد . او فرمانی را اعلام داشت : « دو میله زر ، سیم ، چوب ، چوب دروگران ، و هرچه دیگر که از دریای برنیها می آید ، هرچه که به آن باج بسته شده ، به گنجینه‌ی شهری که هفت خوانده میشود ، بدهند ، همچنین ده یک زر ، سیم ، و هر چه در ناوکراتیس ، بر کرانه‌ی نهر انو ، فراورده میشود ، که برای گنجینه به آن باج بسته شده ، برای براتگزاری به مادرم نیت ، همیشه ، افزون بر آن چه در پیش بوده ، و از آنها یک گاو ، یک غاز ، پنج جره‌ی می ، همچو برای روزانه و جاوید بگزارند . بازمانده برای گنجینه‌ی مادرم نیت است ، چون او بانوی دریاست و او ست که به آنها پشتیبانی میدهد . اینها را برایین سنگ یادبود پایدار کنند و آن را در ناوکراتیس بر پا سازند . »

به عبارت دیگر ، این فرمان یک باج صدی‌ده تازه‌ای بر همه‌ی کالاها ـ وارد شده یا داخلی ، مادی خام یا دستکار ـ می‌بندد . این نوشته روی سنگ خارای سیاه

۱۲ ـ نوزده سال پادشاهی (Demotic Chronicle, IV, 14) ، ولی شانزده سال درسطر پیش از آن ؛ هانتو هیز به سال میدهد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به زیبائی کنده شده است . سمت راست، شاه، با تاج سفید بر سر، ایستاده و آوندهایی به بخپانوی نخستهٔ نیت پیشکش میکند، که او نیز تاج سفید بر سر دارد؛ در سمت چپ، نختتیف، با دو شاخ، گو، و پر، گردن بندی را که سر آن یك باز است به همتای نیت پیشکش میکند.[14]

زیر فرمانروائی خیرخواهانهٔ نختتیف و وزیرش هوررسیسه، پسر اونوفره، پریستار باهبیت،[15] مصر رونق و برومندی تازه‌ای به خود دید. از یك سر دره‌ی نیل تا سر دیگر، بر یك رشته‌ی دراز ساختمانها تمام و عنوان او نوشته شده بود؛ در همه بالا و پیرانه‌های پادشکوهی تا زمان ما باز مانده است، ولی دردا که خیلی بیشتر یا آثار او زیب یافته بود فقط میتوان آنها را در کرته‌های بیشمار ولی بسیار پراکنده یافت ــ در آن چه از تباهی بدست زمان و مردمان جان بدر برده است.

در نخستین سال پادشاهی‌اش او بر پرستشگاه ادفورا برای هورروس میساخت. در سال سومش او از کانهای حمامات سنگ بیرون می آورد، و آنجا مین، بنیاد، هوروس، وایسیس را گرامی داشته است. در همان سال و سال بعدش کارگران او از کانهای طره سنگ بیرون می آوردند؛ در سالهای ششم و نهم در کانهای سنگ نزدیك عمارته بودند.

درسال شانزدهمش دیواری در کرپتوس بابلك دروازه‌ی زیبا ساخت. دروازه‌ی دیگری به همان زیبائی برای پرستشگاه جنوب ساخته شد. برای همین کرپتوس او زیارتگاهی با سنگ دانه‌دانه‌ی سبز که از حمامات آورده بود فراهم ساخت؛ از زیبائی آن میتوانیم بهره‌مند شویم، هرچند در آن که از چوب خوشبو، با رو کش زر، ساخته شده بود نایدید شده اند.

یکی از نخستین ساختمانها درجزیره‌ی فیلی، که اکنون معمولا از آبهایی که بیشت سد اسوان جمع میشود پوشیده است، یك پرستشگاه کوچك ولی بسیار

14- G. Maspero, in E. Orébaut, *Le Musée égyptien*, I (1900), 44 ff.; A. Erman and E. Wilcken, *AZ*, XXXVIII (1900), 127 ff.; K. Sethe, *AZ*, XXXIX (1901), 121 ff.; O. Posener, AS, XXXIV (1934), 141 ff.; parallel from Mit Rahina stele, B. Gunn, AS, XXVII (1927), 222 ff.

15- W. Spiegelberg, *AZ*, LXIV (1929), 88 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیبا و نازك کار است که ستونهایش دارای سرستونهای گل‌دار یا میستروم بوده. نختنیف که دارد قدیمهای میگذراند روی دیوارها نمایانده شده، و دروازه‌ی اول نقشهای برجسته‌ی اورا دارد. ایوان نشان داده شده که از آن مادر او ایسیس است، که در اباتون گرامی داشته میشد و بانوی سرور فیلی بود؛ این ایوان نیز برای هانور شهر ساخت بود.

او نیز پرستشگاه بخاب (الکعب) را بزرگ کرد و دروازه‌ی شرقی آن را با نقشهای برجسته‌ی شاه که دارد نخبیت بفیاتوی سروریست آن پرستشگاه را ستایش میکند زیور داد. در مدینة حبو دروازه‌ی کوچکی درحیاط پرستشگاه اول ساخت، و در خود این پرستشگاه ستونهای خوشه‌ای با سرستونهای غنچه‌ای و دیوارهای زینتی از سنگ برپا کرد. آنجا، نیز، او یك «نیل سنج» برای اندازه گرفتن بلندی آب نیل در هر فصل ساخت. بر دروازه‌ی بزرگ در کارنك یك صحنه‌ی پراتکزاری دیده میشود که آنجا برای امون و موت قدیمهای میگذراند؛ و آنجا نیز پرستشگاه توتموسه و خونسو را نوسازی کرد. در دندرا او یك زایشخانه برای بخ محلی آغاز نمود. ابیدوس یك پرستشگاه و یك زیارتگاه از سنگ حاراجی خاکستری داشت؛ هرموپولیس یك آدریان از سنگ هرهر، لتوپولیس یك تابوت بسیار نازك کار از سنگ دانه‌دانه‌ی سبز؛ دامانهور یك زیارتگاه سنگ سیاه و مسخوته یك بیستروم (جغجغه‌ای که در برگزاری آئینهای دینی به کار میرفته).[۱۶]

از اینجاها و جایگاههای دیگر معماری نختنیف جان میگیرد. برای آن که قدر هنر عالی این تندیسها و نقشهای برجسته را چنان که در خور آنهاست بتوان شناخت باید بررسی کافی درباره‌ی آنها نمود. در حالی که هنرمندان دوره‌ی سایته برای الهام به روزگاران شاهنشاهی برگشته بودند، هنرمندان خاندان سی‌ام یك سرچشمه‌ی پاکتری در هنر پادشاهی میانه یافته بودند. اگر در برابر پیکرتراشیهای

۱۶ ـ به سیاهه‌ی خیره کننده‌ای که W. M. F. Petrie در کتاب *History of Egypt* (ویرایش سوم، ۱۹۲۵، جلد سوم، صفحه‌های ۲۷۸ و پس از آن) داده است باید نوشته‌های زیر را افزود: Legrain, *AS*, VI (1905), 122 - 23; R. Weill, *AS*, XI (1911), 110 ff.; G. Daressy, *AS*, XIX (1919), 136 ff.; H. Gauthier, *AS*, XXIII (1923), 171 ff.; J. Capart, *AS*, XXXVII (1937), 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کهن‌تر تندیسهای آنها در درستی نمایش کالبد کاستی دارند ، در آنها یك پیروی نزدیك از طبیعت و یك نازك کاری و جاندادی دیده میشود که نشان یك هنر بسیار زنده است . کرته‌های نقشهای برجسته نیز همان ویژگیهای نازك کارانه را نشان میدهند .[۱۷] این هنر در یك شیر شکوهمندی از سنگ قرمز که نام فختنیف روی آن هست به اوج خود میرسد .[۱۸] هنگامی که هنر آسیای غربی حتی در آن زمان بسیار زیر نفوذ هنر یونانی رفته بود ، هنر مصر بکلی از نفوذهای بیگانه آزاد مانده بود .[۱۹] این آخرین شکفتگی یك هنر کاملا بومی از بزرگترین شکفتگیهای هنری در تاریخ دوررودراز مصر است .

دومین اتحادیه‌ی آتنی

پس از برداشتن اواکوراس از سر راه ، فارنابازوس آمادگی برای دومین تاخت و تاز در مصر را آغاز نمود . گام نخست این بود که ایفیکراتس آتنی را برای رهبری سربازان مزدور یونانی اجیر کرد (۳۷۹) . این به سود آتن بود ، و آتن نیز با دقت تمام جزء به جزء « صلح شاه » را رعایت کرده بود ، حتی وقتی که رعایت آن بر خلاف روح و منش آن بود ؛ برای نمونه ، طبق پیمانی که در ۳۸۳ با خیوس بسته بود ، آتن بویژه رسمیت فراری را که شاه ، آتنیها ، لاکدمونیها ، و هلنیهای دیگر به آن سوگند خورده بودند به یاد آورد .[۲۰]

وقتی که سال بعد آتن دومین اتحادیه‌ی آتنی را سازمان داد (۳۷۸) ، بخصوص پذیرفتن اتباع شاه را به عضویت اتحادیه رد کرد و کنار گذاشت . از آنجا که هدف این هم پیمانی جنگی در وهله‌ی نخست سپارت بود ، فشار روی « آزادی و خود مختاری » گذاشته شده بود . از گناهانی که خاطره‌ی امپراتوری پیشین آتنی را زننده و نادلپذیر ساخته بود با دقت پرهیز شده بود . عضوهای اتحادیه ، که در آن دم تیس را نیز به شمار آوردند ، همه هم پیمانهای کامل بودند و هرگز زیردست به شمار نمی آمدند .

17 - W. Spiegelberg, *AZ*, LXV (1930), 102 ff.

18 - F. W. von Bissing, *Denkmäler*, Pl. 74.

19 - Cf. Margaret Murray, *Ancient Egypt*, XIII (1928), 105 ff.; H. Shäfer, *Von aegyptische Kunst* (2d ed., 1922).

20 - Dittenberger, *Sylloge inscriptionum Graecarum* (3d ed., 1915), No. 142.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واژه‌ی «باج» هرگز به کار نرفت؛ همه «سهمی» میپرداختند که زیاد هم نبود و در دست خود آن‌را نگاه میداشتند. تصمیم در کارهای اتحادیه در «شورای مشترک هم پیمانان» گرفته میشد که آتن در آن رای نداشت. دولتی که رسماً «رهبر» این اتحادیه بود قول جدی داد که دیگر برای آتنیهای بی‌چیز نیازمند زمینهای کوچ نشین نخواهد بود؛ و دیگر «ناظرها»ی آتنی و یادگانها گمانشته نخواهند شد، و دادخواهی قضائی به «رهبر» کنار گذاشته شد: هر کوششی برای تغییر این اساسنامه درجهت مخالف، با تهدید به مرگ، منع گردید.

با این همه این اتحادیه‌ی نو از پرداختگی بسیار دور بود. آتن هنوز قدرت اجرائی را، با همه‌ی اختیارهایی که چنین قدرتی در بردارد، در دست داشت. «شورای مشترک هم پیمانان» در آتن انجمن میکرد و بنا براین نسبت به فشارهای محلی نفوذ پذیر بود. هر رای که در «شورای مشترک» گرفته میشد بایستی در انجمن نمایندگان آتن نیز گرفته شود. از همه بدتر، هر دولتی، صرف نظر از ثروت و جمعیتش، فقط یک رای داشت، و همچنان که به شمار عضوها افزوده میشد، برای آتن با سمت اجرائی که داشت آسانتر و آسانتر میشد که بوسیله‌ی اختیارداری بر دولتهای کوچکتر که شمار آنها سرانجام بیشتر میشد شورای مشترک را زیر نفوذ و فرمانروی خود درآورد.[۲۱]

ازهم پاشیدگی در آسیا

با این وضع پیدا بود که آتن آرام آرام به حقوق فرمانروائی عضوهایی که در این هم‌پیمانی میماندند تجاوز خواهد کرد. همچنین پیدا بود که این اتحادیه‌ی نو سرانجام از سر مشق اتحادیه‌ی کهنه‌ی دلوس پیروی خواهد نمود و با پارس دشمن خواهد شد. ولی تا چندی آتن روابط نیک را با شاه بزرگ نگاه داشت، در حالی که کار ازهم پاشیدگی آنکارا در آسیا ادامه داشت. هنگامی که بوتیراس جانشین دژنیالسوس شد و سپس او جای خود را به پاس داد (۳۷۷ ـ ۳۲۷) پیشینه استقلال خود را نگاه داشت. هکاتومنوس ازهر حیث مگر به نام شاه کاریه بود و مقام خود را

21 – *IG*, Vo. II, No. 17 (43); Dittenberger, *Syl.* 3, No. 47; Diod. xv. 28. 3; F. H. Marshall, *The Second Athenian Confederacy* (1905).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازپسین شاهنشاهی مصری

بی‌چون وچرا به بزرگترین پسرش هاوسدولوس واگذاشت (۳۷۷ ـ ۳۵۳). [۲۲]

در تلمسوس، ارتوهپارا (ارتمبارس) مادی با سر اتنا یا هراکلس سکه میزد و چهره‌ی خودرا با ریش پارسی، تارك، و سربوش جایگزین او میکرد. مخالف او شاه خاندانی لیسیا بود، که تمایلات یونانی او از نام آتنی‌اش پاریکلا یا پریکلس، و از سکه‌هایش که روی آنها تیر و «سه پا»، هرمس، اپولون پرتودار، یا پان با شاخهای بز است پیداست؛ در جنگی با تلمسوسیها، او آنهارا در شهرشان حبس کرد و ناچار ساخت که گردن بنهند. [۲۳]

در نوشته‌های لیکی میتوانیم هر دو طرف داستان را بخوانیم. در پیمارا یك قبر جدای پر کار است که دایسمها ساخته، و او فرمانده سپاه لیکیها با ارتمبارس بود، هرچند قبر پدرش پادراما در کاتوس است. در لیمیرا یك قبر دو اشکوبه‌ی صخره‌ای تابور سساله، از فرزندان زنابا، هست که در آن پسر خواندهٔ خود لوسانترا (لیساندر) و ختمپورا، یکی از سرکردگان پریکلس را به خاك سپرده است. در یك صخره در آن نزدیکی ده سرباز دارند میجنگند؛ زیر آن نوشته‌ای هست که میگوید تابور سساله این نقش را ساخت هنگامی که، با پریکلس، ارتمبارس و سپاهیانش را شکست داد. سه مرد دیگر، که نامهای آنها با هجای عجیب لیکی دیده میشود، ادعا میکنند که آنها نیز از سرکردگان پریکلس هستند، و یکی چهارمین وزیر بزرگ اوست. پریکلس، از این گذشته، خاریمنس میلتوسی سرکرده‌ی سربازان مزدور را هنگامی که به قاسیلیس میگریخت گرفتار ساخت و نه تنها او را شکست داد بلکه ظاهرا شهر او را نیز گرفت. بازیهای پروکلی در تلمسوس جشن پیروزیهای او بود. [۲۴]

تاخت‌وتاز دوم در مصر

اردشیر صلح دیگری را در ۳۷۴ به یونانیها تحمیل کرد. دیونیسیوس کهتر

22 - Memnon xx. 1-2; Isocr. *Panegyr.* 161-62.

23- *TAM*, Vol. I. No. 29; Babelon, *op. cit.*, pp. 285 ff., 329 ff.; Theopomp., Frag. 103. 17 (j).

24- *TAM*, Vol. I, Nos. 11, 48 - 49, 103-4, 67, 83, 132 ff.; *CIG*, Vol. III, No. 4198; Polyaen. v. 42.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپراکوزی با او پیمانی بست.[25] پس از تسلیم اش، اواگوراس آرام ماند، ولی، در ۳۷۰، او و پسرش پنتاگوراس بدست یك خواجه‌سرا کشته شدند. اگر چه پسر دیگرش، نیکوکلس، پس از او تخت شاهی را نگاه داشت، ولی نه فقط فرمانروا او ناسازمند و خزانه‌اش تهی بود بلکه بایستی با بروکرداری اردشیر نیز زورآزمائی کند. با این همه، او میتوانست شمار بسیاری از سکه‌هایش را، که با القاب و افروديته زیبا بافته بود ــ بیست قنطار، بعدها گفته شد ــ به ایسوکراتس بپردازد که ستایشنامه‌ای برای پدرش بسازد.[26]

از ۳۷۹، فارنابازوس به گردآوری سربازان مزدور برای لشکرکشی به مصر بسیار گرم بود. برای پرداخت مزدآنها، او مکرر سکه زد: این سکه‌ها را هنرمندان یونانی میساختند که با تقلیدی از نوعهای سکه‌های نامبردار سیسیلی بود که در این تقلید تا اندازه‌ای کامیاب بودند؛ ولی نوشته‌های آرامی «فارنابازو» «کلیك» «هیلیکه» و «بعل‌طرز» چنان بد کنده شده که به دشواری میتوان دریافت که عرض از آنها «فارنابازوس» «کیلیکیه» و «خداوند طرسوس» است. این بغ به صورتی بازنموده شده که سرمشق آینده شد: نیم برهنه، نشسته روی تخت بی‌پشت با پایه‌هایی که کنده‌کاری بر کار دارد، وچوبدستی‌ای دارد که سر آن یك سه‌شاخه یا عقاب است. گاهی کنده‌گر یونانی بیمناسبت ارتوسا، پری سیراکوز، را جایگزین خداوند طرسوس میکند. به دلیل بهتری، سربك چکمه‌پو با کلاه‌خود خوچدار از سربازان مزدور یونانی حکایت میکند که مزد آنها بایستی با این سکه‌ها پرداخت میشد. محل سکه‌هایی که در ناگیدوس زده میشد از نام این شهر که به یونانی روی آنها کنده شده و از افروديته‌ی محلی پیداست: افروديته، بلندمو و سراپا پوشیده، برتختی نشسته است که با شیر بالدار یا سر انسانی آرایش یافته و نیلوفری را بو میکند، در حالی که پشقاب کوچکی را پیش آورده است؛ پشت آن نزدیك

25- Isocr. *Plat.* 5,10, 14, 17; *De permut.* 110; cf. Xen. *Hell.* vi. 2. 1; Philochor., in Didym. *Halon.* 64; Ephor., Frag. 211 (J); Diod. xv. 38. 1-2; Nepos *Timoth.* 2; Plut. *Artox.* 22.

26- Isocr. *Evagoras* 71; *Nicocles* 31,34; Theopamp., Frag. 103.12 (J); Aristot. *Polit.* v. 8. 10; Diod. xv. 47. 7-8; Plut. *Vit. Isocr.* 838 A; Aelian, *Var. hist.* vii. 2; Babelon, *op. cit.*, pp. 711 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سر یونانی یك نوشته‌ی آرامی دارد. ۴۷

رساندن خواربار دشواری داشت. مردان در اردوگاه میمردند ـ ایفیکراتس از یك سرباز مزدور آتنی یاد میکند که جان خودرا در اکه از دست داد. ایفیکراتس ناچار شد دو خیانتکار را از میان سرکردگان به جای خود بنشاند. رفتار فنیقیها دوستانه نبود. ولی سرانجام تا تابستان ۳۷۳ فارنابازوس صد کشتی سه‌ردیفی دوازده هزار یونانی، و نیروی بزرگی از شرقیها گرد آورده بود.

نیروهای زمینی دریافتند که هفت دررو نیل بسته شده و با دژهایی که گرد آنهارا خندق گرفته نگهبانی میشوند. چون نیروی دریائی نتوانست رامرا از باریکه‌ی سوئز به دهانه‌ی پلوسی نیل باز کند، سه هزار پیاده‌را در دهانه‌ی منصوبی به خشکی فرود آورد و دژ آنجارا گرفت. ایفیکراتس از اسیران آگاهی یافت که یادگان تفیس بسیار ناچیز بود و فشار آورد که کشتیها راه خود را در نیل بسوی بالا باز کنند و پیش از آنکه بومیها بتوانند سپاهیان خودرا تمرکز دهند به جان پایتخت بیفتند.

چنین کاری برای فارنابازوس سالخورده خطرناك مینمود، و او بر آن شد که منتظر رسیدن تمام سپاه بسیار بزرگ خود بشود. ایفیکراتس در برابر پیشنهاد کرد که با شمار سپاهیانی که حاضر بودند به رهبری خودش تاخت آورد، ولی اکنون فارنابازوس به نیت نیك او بدگمان شده بود و بار دیگر از آن سر باز زد.

در اثر این دیرکرد، مصریان دلیری خود را باز یافتند. یادگان تفیس به اندازه‌ی کافی شد، و تاخت و تاز گران با حمله‌های پی‌درپی پریشان شدند و تلفات سنگین دادند. تابستان رسید، و با آن آب نیل بالا آمد و زمینها را فراگرفت؛ فارنابازوس دید که در برابر آبی که بالا می‌آمد نمیتوانست ایستادگی کند و به آسیا گوشه گرفت. هریك از فرماندهان دیگری را برای این درهم شکستگی سرزنش میکرد؛ با بیاد آوردن زندانی شدن کونون، ایفیکراتس به ناخدای یك کشتی رشوه داد که اورا شبانه از اردوگاه بدر ببرد، و تا توانست به آتن باز گشته بود. ۴۸

27 - Babelon, *op. cit.*, pp. 390 ff.

28 - Isaeus *Nicostrat.* 7; Polyb. xxxviii. 6. 2; Diod. xv. 29. 1 ff.; 38. 1; 41 ff.; Trog. x.; Nepos *Iphicrat.* 2. 4; Plut. *Artox.* 24. 1; Polyaen. iii. 9, 25, 38, 56, 59, 63.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخستین پیروزی خودرا به بغ شهرستان عربستان ، سوید ، شاهباز شرق ، که منتور و فتحور (نامهای باستانی برای آسیائیها) را می‌اوژند ، نسبت میداد . در پرستشگاه سوید شاه یك کعبه‌ی بسیار عالی از سنگ سیاه گذاشت که شرح همه‌ی این جنگ روی آن نوشته شده است . طبعاً ، جزئیات آن تاریك است ، ولی در این نوشته میخوانیم که نخستین آمد و ابوبیس غور را کشت ؛ بغان و بغبانوان در پرستشگاه او شادی میکنند زیرا او دشمن را با بالهایش به زنجیر افکنده . سرزمین شرق شادی میکند زیرا او دشمنانش را کشته است . او بغ نیکوست ، بسیار پردل ، که دشمن را پس میراند ؛ اوست خردمند و هشیار ، که برای همه برخیزد شورشگران شهرستانها میجنگد ، که آسیائی را زیر پا لگد مال میکند . بربریها زیر پاهایش انداخته میشوند ، و دستش میان سرکردگان هامرتبو (واژه‌ای که زمانی برای مردان ترسناك دریا به کار میرفت ولی اکنون به چشم بیشتر به هم پیمانهای پیشینشان یونانیها گفته میشد !) پس توانا ست .[29]

یك « صلح‌شاه » دیگر

فارنابازوس جائی را که پس از فرار اپیکراتس خالی مانده بود به یك سرباز پیشه‌ای جوانتر ، تیموتئوس پسر کونون ، پیشنهاد کرد . چون فرماندهی سپاههای آتنی بتازگی از دست او بیرون آمده و به اپیکراتس باز گشته سپرده شده بود ، تیموتئوس با خوشحالی پیشنهاد را پذیرفت و در ظرف شش ماه بسوی شرق به راه افتاد (ماه مه ، ۳۷۲) . آنجا تا ۳۶۷ ماند ، ولی هیچ اشاره‌ای به کشوری بخصوصی نداریم .[30]

اردشیر یك « صلح شاه » دیگری در ۳۷۱ به یونانیهای اروپا تحمیل نمود ؛ سالها بعد ، دموستنس توانست به این که شاه وهمه‌ی یونانیها به رسمیت شناخته بودند که خرسونسه‌ی تراکیه و امفیپولیس از آن آتن است استناد کند . این بار قبس بود

29 - E. Naville, *The Shrine of Saft el Henneh and the Land of Goshen* (1887), pp. 6 ff.

30 - [Demosthen.] *Timoth.* 25 ff., 60; Diod. xv. 47. 3; Nepos *Timoth.* 4. 2 ff.; *Chabr.* 12. 3-4; Athen. xii. 532B; cf. Xen. *Hell.* vi. 2. 13.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که از پذیرفتن شرطهای صلح سر باز زد؛ همان سال اپامینوندا س با پیروزی لئوکترا نیروی سپارت را برای همیشه خرد کرد و تبس را به فرمانروائی در یونان اروپا بلند کرد. جاسون فرائی تسالی را متحد کرده و خواب گشودن شاهنشاهی پارس را در سر میپروراند، که پیشروی «ده هزار» به نظر می آمد آسانی آن را نشان داده است؛ ولی او در حسابگری خود توانائی «ده هزار کمانگیر» شاه را از نظر دور داشته بود، و پیش از پایان ۳۷۰ بدست آدمکشها به قتل رسید.[۳۱]

فارنابازوس در پیری درگذشت، و تیموتئوس به آتن باز گشت. به پاداش گرفتن ثیوس، داتامس به کارداری لشکرکشی برضد مصر که قرار بود بزودی انجام بگیرد به جانشینی او گماشته گشت. سربازان مزدور تازه نفس گردآوری و سکه‌های تازه برای پرداخت مزد آنها زده شد.

تادانمو، که نام او به خط آرامی چنین خوانده شده، و شاید بیش از نام آشنای او به یونانی به تلفظ اصلی زبان کاری نزدیکتر باشد، بیشترنوع سربازان فارنابازوس را به کار میگرفت، بویژه سربازان یونانی خوچدار را. بعل‌طرز درون یك دایره‌ی کنگره‌دار یك دژبندی جای داده شده، با نیلوفری زیر تختش؛ یك ساقه‌ی گندم و یك خوشه‌ی انگور در دست چپش یادآورنده‌ی رساندن خواربار به سپاه است. داتامس روی تختی با پایه‌های زیوردار نشسته؛ کمان او درپیش است، درحالی که تیری را با دو دستش چسبیده است. برسرش یك تارك نواردار است؛ تنزیب برتن و شلوار به پادارد، ولی هر دو بازویش با بازوبند پوشیده است، و، برای آن که بیشتر حفظ شود، اهورمزد بالدار برفراز در پرواز است. صحنه‌ی دیگری در یك پرستشگاه با آسمانه‌ی هموار که تارکی ازیك پایه‌ی نیم گرد بر سر آن است نمایانده شده؛ در پیش بخوردانی بغ انو ایستاده، ریشدار و لخت، که انگشت دوم خود را به نشان فرماندهی استنیده؛ در پیش او داتامس نیم برهنه دست خودرا با کف دست رو به چهره، به نشان احترام، بلند کرده است.

31 - Xen. *Hell.* vi. 3. 12 ff.; 4. 31; 5. 2-3; cf. 1. 12; Isocr. *Philip.* 119-20; Demosthen. *Philip.* iii. 16; Dionys. Halicarnas. *De Lys.* 12; Plut. *Ages.* 28.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنگامی که آماده به رفتن بسوی نیل بود، داتامس ناچار شد به میهن باز گردد که با شورشی دیگری بجنگد. اسپیتیس بیشه‌های کاتائونیه را بوسیله‌ی دژهای نیرومندی که دژنشینان آنها سرزمینهای گرداگرد را تباه میساختند در دست داشت و کاروانهایی را که همراه نگهبانان به جانب دربار میرفتند در راه باز میداشتند. داتامس نیروی کوچکی بر داشت، بسوی کیلیکیه دریا نوردید، با پیشرویهای شبانه‌روزی از توروس گذشت، و اسپیتیس را واداشت که تسلیم شود و بگذارد که او را به دست میتریداتس پسر شاه بسپارند.[۳۲]

در پی دیداری که اوتیکلس سپارتی از شوش کرد، اردشیر در ۳۶۸ کوشش دیگری نمود که یک صلح همگانی بر یونان تحمیل نماید. برای خریدهای سیاسی ناگزیر، شهرب اریوبارزانس زیر دست خود فیلیسکوس ابیدوسی را به دلفی با پول بسیار گسیل داشت. چیانجی تیموتئوس بازگشته، آتن شاروندی خود را به اریوبارزانس فیلیسکوس داد و دیونیسیوس سیراکوزی را برای کمکی که به «صلح شاه» کرده بود ستود. همه‌ی دولتهای اروپائی دیگر شرطهای صلح را پذیرفتند، ولی دیومدس کمپانیکوسی در کوشش خود برای رشوه دادن به ایفیکراتس شکست خورد، و بار دیگر تبس ایستادگی نمود. پس از بازگشتن به آسیا، فیلیسکوس دو هزار سرباز مزدوری را که برای کمک به ـ از میان همه‌ی مردم ـ سپارتیهایی که زمانی شکست ناپذیر بودند اجیر کرده بود پشت سر باز گذاشت! استیانا کس میلتوسی، که سه بار در نبرد آزمایشهای کشتی و هشت زنی در المپیه پیروز شده بود، دعوت شد که از اریوبارزانس دیدن کند؛ برای آن که از عهده‌ی یک خودستائی برآید، او تمام ثروتی را که برای مهمانان در یک مهمانی بزرگ فراهم شده بود خورد.[۳۳]

برای اعتراض به کنش اریوبارزانس، فرستادگان تبسی در ۳۶۷ به

32 - Babelon, *op. cit.*, pp. 405 ff.; Nepos *Datam.* 3. 5: 4 ff.; Polyaen. vii. 21. 2, 5.

33 - *IG*, Vol. II, No. 52 (103); Dittenberger, *Syl.* 3, No. 163; Xen. *Hell.* vii.1. 27,33; Demosthen. *Aristocrat.* 141, 202; Diod. xv. 70. 2; Nepos *Epaminond.* 4; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 193C; Theodorus, in Athen. x. 413 A ff. (*FHG*, IV, 513)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبری پلوپیداس به شوش رفتند. فرستادگان دیگری از ارگوس، ارکادیه، والیس گردآمدند، ولی انتالکیداس (و با او سپارت و هم‌پیمان کنونی‌اش، آتن) اکنون از چشم افتاده بودند. به اردشیر یادآوری شد که چگونه، با همه یاری که پدرش به آنها داده بود، سپارتیها به برادر شورشی‌اش کمک کرده و در پی آن در آسیا تاخت‌وتاز کرده بودند؛ اینجا یك اشاره‌ی کلی بود که، مانند کورش، اریه بارزانس نیز برای دست خودش بازی میکرد. تیس، بر عکس، همیشه طرفدار پارس بوده و در پلاتیه در واقع به جانبداری از پارسیان جنگیده بود. تیماگوراس، یکی ازفرستادگان آتنی این را تأییدکرد. چون از او پرسیده شدکه چه میخواهد، پلوپیداس گفت که مسئله باید از سپارت مستقل باشد و آتنیها را باید ناچار کرد که ناوهای جنگی خود را به بندرگاههای خود ببرند. اینجا، فرستاده‌ی دیگری فریاد بر آورد: «به زئوس سوگند، ای آتنیها، به نظر می آید که زمان آن رسیده که دوست دیگری بجز شاه برای خود بجویید!» دبیر شاه این را گزارش کرد، و اردشیر افزود: «اگر آتنیها از این درست‌تر چیزی میدانند، نزد شاه بیایند و بنمایند.» مذاکرات با شکست پایان یافت؛ انتالکیداس در بازگشت بسوی میهن در راه خود کشی کرد، و تیماگوراس، که متهم به گرفتن رشوه از شاه شده بود، به مرگ محکوم گشت.[۳۴]

اردشیر در یك اختلاف مرزی به سود الیس بر ضد ارکادیه داوری کرده بود. پس از آن که انتیوخوس فرستاده‌ی ارکادی به «ده هزار» آنها گزارش داده بود که شاه در حقیقت نانوا، آشپز، پیاله‌بر، و باربر بیش از فراوان دارد، ولی مردان با کفایت جنگی را هر چه جستجو کرده بود هیچ نیافته بود، از نگرانی ارکادیها کاسته شد؛ ولی در باره‌ی درخت چنار زرین نامبردار، آن حتی سایه برای یك ملخ نداشت.

زمانی که اردشیر سرانجام از آتن برید، حیثیت و نفوذ شاهنشاهی از هر وقت

34 - Xen. *Hell.* vii. 1. 33 ff.; Isocr. *Archidam.* 27; Demosthen. *De fals. leg.* 31, 137, 191; Diod. xv. 81. 3; Nepos *Pelopid.* 4; Plut. *Pelopid.* 30; *Artox.* 22. 3-4; Athen. ii. 48 D—E, 251 B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پایین‌تر بود. اکنون نوبه‌ی تیمس رسیده بود که برای اجرای آخرین «صلح شاه» بکوشد. در انجمنی که برای تصویب آن فرا خوانده شد، نمایندگان پارس مهر شاه را نشان دادند و تصمیم اردشیر را خواندند؛ با وجود فشار تیمس، هم پیمانان خود آتنها خشنودی خود را با شرطهای پیشین آشکار ساختند و از یاد کردن سوگند تازه سر باز زدند (۳۶۷).[35]

متراتو، شاه صیدون از ۳۷۰ تا ۳۵۸، فرستادگان آتنی را به بهترین وجهی که میتوانست روانه کرده بود و ده قنطار به آتن داده بود. برای این نیکی، متراتو با داشتن رسمی عنوان سرفرازی «پروکسنوس» (کاردار امور شاهزادگان یونانی) پاداش یافت؛ چیزی که هزینه بیشتری برای اتباع او داشت این بود که صیدونیها از پرداختن باجی که از بیگانگان مانند کار گرفته میشد بخشودگی یافتند. عبداشتارت، نامی که متراتو در میهن به آن شناخته میشد، خود را یونانی میدانست. او برای شهرت تجمل با نیکوکلس پسر اواگوراس همچشمی میکرد، و صیدونیان از پادویسته و خنیاگران اثر یونانیه می آورد، و بازیهای یونانی بر پا میساخت. یک هیأت فرستادگان روحانی از صور و صیدون تندیسهایی برای آپولون دلوسی آوردند که بری آنها نوشته‌هایی به فنیقی و یونانی بود.

سکه‌های محلی کمتر ضرب شده بودند. بیرامون ۳۷۵ یک شاه ناشناس یک نوع سکه‌ای درآورده بود که روی آن یک کشتی پارودار صیدونی با یک یا چهار بادبان و شاه بزرگ پارسی در گردونه دیده میشد. نزدیک به پایان سده‌ی پنجم، شاهان دیگری، که نامهای گوناگونی فنیقی آنها را نمی‌توان باز شناخت، بادبانها را ترک گفتند، هر چند دکل آنها بر جای ماند، زیرا کشتیها اکنون با پارو رانده میشدند؛ این کشتیها به پایه‌ی دیوارها و برجهای کنگره‌دار که گرد شهر را گرفته بود بسته میشدند. روی سکه‌های پیشین دیوارها ناپدید شده و کشتیها بر فراز موجهای بلند دریا بر جسته دیده میشوند. پشت سکه از پی گردونه‌ی شاهانه یک شاه مصری پیاده میرود، که اندکی نیزه برگشته و جامه‌ی کوتاه مصری بر تن و

35 - Xen. *Hell.* vii. 1. 39 ff.; 4. 2 ff.; Diod. xv. 76. 3; *JG*, Vol. IV, No. 556.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاج سفید بلند بر سر دارد ؛ در دست چپش یك موریز است ، و در دست راستش یك چوبدستی نگاه داشته که نوك آن سر یك حیوان شاخدار با دهان باز است . عبارتش درست از همین نوع سکه ها پیروی کرده ، هر چند بعد ها بیکر شاه مصر پس از آن که بختنیف از روی نامهربانی از اسیر شدن سر باز زد از روی سکه ها افتاده است ! [۳۶]

سرکشی رهبران پارسی

هنگامی که داتامس هنوز سرگرم بسیج کردن سپاهیان برای تاخت تازه ای بر ضد بختنیف بود ، آگاهی یافت که دشمنانش در غیاب او تحریك میکنند . یار دیگر تحریکهای درباری یار یك شورشی دیگر را بر دوش اردشیر پدید خت انداخت . داتامس سپاه را به ماندرو کلس ماگنسی سپرد ، با شتاب بسوی کپادوکیه روانه شد ، و یافلاگونیه را اشغال کرد .

سستی و ناتوانی پارسی و شورشهای ضد قدرت مرکزی به هردمان بومی فرصتهای خوشایندی داده بود . هنگامی که داتامس لشکری بر ضد پدیدیهای تاراجگر فرستاد ، پسر خود او ارمیدیوس کشته شد . پدر زنش ، میثروبازنزانس یافلاگونی ، به همین پیشدیها پیوست ؛ به این لشکر ناگهان تاخت آورده شد و اردوگاه آن با کشتار بسیار گرفته شد .

به پسر دیگرش ، سامورس یا سیسیناس ، فرمان داده شد که به سینوپه بر کرانه ی نزدیك تاخت آورد . ماروندار سینوپه از پدر او درخواست یاری کردند ، و او به آنها اطمینان داد که درحقیقت آن چه او به آن نیاز داشت فقط چند پشتیبان بود . با کمك آنها ، او آنگاه کشتیهایی ساخت ولی آنها را برای محاصره ی شهر خودشان به کار برد . ساکنان شهر زنهای خود را سلاحمند کردند و بر بری دیوارهای شهر آنها را نمایش دادند تا نشان بدهند که خوب میتوانند از خود دفاع کنند . وقتی که فرمان شاه رسید که از محاصره دست بر دارند ، داتامس در پیش نامه کرنش

36 - *IG*. Vol. II. No. 86; *CIS*, Vol. II. No. 114; Theopomp., Frag. 114 (J); Aelian. *Var. hist.* vii. 2; Athen. xii. 531 A; Babelon, *op. cit.*, pp. 547 ff., 593 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد چنان که گوئی به شخص شاه دارد کرنش میکند و یزش به جا آورد چنان که گوئی نوید خوش یا دهش بزرگی برای او رسیده است. آن دم محاصره بر داشته شد، ولی بزودی شهرب باز گشت، سینوپه را اشغال نمود، و آن را پایتخت خود ساخت. اکنون سکه‌های او پری‌بانوی سینوپه و عقابی که ماهی پوزه دار را دارد میگیرد نشان میدهند. بعداً امیسوس را نیز به دست آورد.

هنگامی که سربازان مزدور داتامس مزد پس‌افتاده‌ی خودرا خواستار شدند، او از یك زیارتگاه بومی ثروتمند نزدیك (شاید کومانای پونتی) دیدن کرد و بر پشت شترها و خرها آوندهایی به ارزش سی قنطار بدر برد. این تاراج به سربازان مزدور نمایش داده شد؛ ولی، شهرب اعلام داشت، این فلز برای سکه زدن باید به امیسوس برده شود. از آنجا که امیسوس بسیار دور و دسترس به آن از راههای سخت دشوار بود، او توانست نیروهای سرکش خود را پیش از آن که آگاه شوند که چگونه گمراه شده اند در تمام زمستان آرام نگاه دارد. یکی دیگر از کارهای زیرکانه‌ی او این بود که اجیر کردن پیشه‌وران صنعتگر را در انحصار خصوصی خود نگاه میداشت؛ سود فروشندگان اردوبازار نیز از آن او بود.

سبسیناس به شاه پیوست و نخستین گواهی استوار را به شاه داد که پدرش در واقع به شورش بر خاسته است. به شهرب همکارش اوتوفرادانس فرمان داده شد که شورش را بخواباند. چون داتامس نتوانست بهنگام سپاهیان خود را گرد آورد که بیشه‌هایی را که «دروازه‌های کیلیکی» در آنها بود بگیرد، او موضعی را گرفت که از آنجا میتوانست بی آن که خود را در معرض خطر بگذارد جلو این گذر باریك را به بندد. جنگ و گریز بسیار شد؛ یك بار او توانست با بجا گذاشتن اردوگاهش از رودخانه ای بگذرد و بگریزد. سرانجام، اوتوفرادانس ناچار شد که پیشنهاد یك صلح موقت بکند به شرط آن که فرستادگان نزد شاه گسیل شوند. داتامس به جانب فریجیه گوشه گرفت، ولی پیسیدیها گذرهای میان راه را گرفته بودند، و فقط با وانمود کردن این که عقب نشینی کرده است او توانست این گذرها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را شبانه بگیرد.[۳۷]

اوتوفرادانس ناچار شده بود به داتامس پیشنهاد صلح موقت بکند زیرا با شورش دیگری روبرو شده بود. دربار هم اکنون به اریوبارزانس به سبب کشورپهای شکوهش او با آتن و سپارت هنگام آمادگی برای «صلح شاه» در ۳۶۸، بدگمان شده بود. پسر فارنابازوس از شاهدخت اپاهه، ارتابازوس، سرانجام بزرگ شده بود، و اردشیر به اریوبارزانس فرمان داد که شهرستان ارثی داسکیلیوم را به وارث سزاوار بسپارد. اریوبارزانس هم، مانند داتامس، به شورش بر خاست (۳۶۷).

از طریق اگسیلاوس، سپارت با داسپور مصری تاخوش دوست شده بود. سپارت که این سان برای مخالفت بیشتر با اردشیر آماده شده بود، اگسیلاوس را، اسما به سمت فرستاده ولی درحقیقت همچون رهبر سربازان مزدور، نزد اریوبارزانس گسیل داشت. آتن سی کشتی و هفت هزار سرباز مزدور برای اریوبارزانس به تیموتئوس داد، هرچند دستور صریح داده شد که پیمان با شاه را نشکند. آنها در یافتند که اوتوفرادانس اریوبارزانس را از قسمت عمده‌ی شهرستانش بیرون رانده و اورا ازخشکی و از دریا در اداماتیوم محاصره کرده است. اریوبارزانس به فرمانده پادگانش پتئون فرمان داد که در جزیره‌ای که در نزدیکی بود داسود خیانت کند؛ هنگامی که نوکران وفادار در انتظار تسلیم جزیره بود، اریوبارزانس خواربار و سربازان مزدوری را که برای دفاع شهر نیاز داشت به درون شهر آورد. آنگاه اوتوفرادانس ماوسولوس، «شهرب» کاریه (۳۷۷ ـ ۳۵۳) را وا داشت که اسوس را ازخشکی محاصره کند، در حالی که کوتیس تراکی همین کار را در سستوس انجام داد. با رسیدن اگسیلاوس، کوتیس و اوتوفرادانس پس کشیدند، در حالی که ماوسولوس نه تنها کشتیهای خودرا برد بلکه به این سپارتی پول نیز داد. اگسیلاوس لامپساکوس را دور زد و پس از یک محاصره‌ی دراز، با نخست بریدن رابطه‌ی هم

37 · Aeneas *Tact.* xl. 4-5; [Aristot.] *Oecnom.* ii. 2. 24; Diod. xv. 91. 2-3; xxxi. 19. 2; Trog. x; Nepos *Datam.* 4 ff.; Front. *Strat.* i. 4. 5; ii. 7. 9; Polyaen. vii. 21. 1-2. 4 ff.; 27. 1; 28. 2; Babelon, *op. cit.*, p. 415.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیمانان ، فوکیه را گرفت .[38]

زمانی که تیموتئوس دریافت که اریوبارزانس آشکارا به شورش برخاسته ، او بسوی ساموس گشت ، و پس از یك محاصره‌ی ده ماهه که بیشتر سال را گرفت ، آنجا را از دست کیبروتمیس ، فرمانده یادگان کسه شهرب تیکرانس فرستاده بود ، آزاد ساخت ؛ و آنجا آتن کوچکتی بنیاد گذاشت . تیموتئوس برای خدمت کوچکی که به اریوبارزانس کرده بود با دهش ستفوس و کریشونه برای آتن پاداش یافت ، ولی اگسیلاوس مزد خودرا با پول نقد دریافت کرد . درهمین هنگام ارتابازوس بوسیله‌ی سربازان مزدوری که مقهور و تحت فرمان او بودند (که خواهرش را او به همسری گرفته بود) رهبری میکردند تروآد را در دست داشت . مردم کاریه فرستادگانی برای گلایه از دست هارسولوس به دربار گسیل داشتند ، ولی شاه ، که هنوز به وفاداری «شهرب» خود اطمینان داشت ، تهمت زنندگان را به کیفر رسانید (۳۶۷) .[39]

هراکلیه ، که از یك جمعیت شش هزار نفری که دارای حقوق شاروندی بودند و از یك نیروی دریائی که چهل کشتی داشت به خود می بالید ، داشت هرچه مهمترین شهر یونانی بر کرانه‌ی دریای سیاه برجسته و سرشناس میشد . دشمنیان و روستائیان نژاد بومی حقوق شاروندی نداشتند ، و بنابراین میان توانگر و تنگدست اختلاف بود . در زمان آشوبهایی که از این وضع برخاست ، هیژیداتس ، پسر اریوبارزانس ، هراکلیه را اشغال نمود ، و از روش عادی پارسی که پشتیبانی از دموکراسی بود در اینجا پیروی کرد (۳۶۶) . مهستان این شهر از تیموتئوس و سپس از اپامینوندس درخواست یاری برضد حامیان شهر نمود .

درخواستهای آنها بی پاسخ ماند ، و در ناامیدی مهستان کلئارخوس را ، که شاروندی تبعیدی بود که دسته‌ای از سربازان مزدور را گرد خود جمع کرده بود ، فرا خواند . نخست او وانمود کرد که همچو فرمانده یادگان هیژیداتس فرمانروائی

38 - Xen. *Ages.* ii. 26-27; Demosthen. *Rhod.* 9; Diod. xv. 90. 3; Nepos *Ages.* 6; Trog. x; Polyaen. ii. 1. 16 26; vi. 21. 6, 26.

39 - Dittenberger, *Syl.* 3, Nos. 167 ff.; Isocr. *De permut.* 108, 111-12; Demosthen. *Rhod.* 9; *Aristocrat.* 154, 157; Herminpus [Demosthen.] *Halon.* 29; Demosthen. *De fals. leg.* 137, 253; Aeschin. i. 53; [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 23; Diod. xv. 90. 3; Nepos *Timoth.* 1. 2-3; *Ages.* 7. 2; Trog. x; Polyaen. iii. 10. 5, 9-10.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میکنند، ولی هنگامی که بارسیان رسیدند، و انتظار داشتند که شهر به دست آنها داده شود، کلئارخوس زندانی گشت و ناچار شد برای رهائی خود پول هنگفتی بپردازد. آنگاه کلئارخوس اعلام کرد که او سست که پشتیبان حقیقی دموکراسی ست؛ در واقع او همچو مستبدی فرمانروائی میکرد (۳۶۳ ـ ۳۵۲). شصت تن از اعضای مهستان زیر شکنجه مردند، به بردگان شاروندی داده شد، و زنان خانوادههای بزرگ ناچار شدند آنها را به همسری بپذیرند. نوشته شده است که بسیاری از شاروندان را با زهر بیش زهرخور کردند، و بازماندهی آنها سداب را همچو یا زهر به کار بردند.

تیثیوم و کیزیکوس ناچار شدند که او را همچو فرمانروای مستبد بپذیرند، در حالی که بیشتر یاقلاگونیه فرمانروائی اورا پذیرفتند. دوشی را که او نسبت به دربار پارسی پیش گرفته بود درست بود، و هم اردشیر دوم و هم اردشیر سوم فرستادگان اورا می پذیرفتند. کلئارخوس کتابخانهای بنیاد گذاشت و اثر ادبیات بخشایشی و سرپرستی میکرد، چون او شاگرد افلاطون و ایسوکراتس بود، و ایسوکراتس با پسر او تیمونثوس نامه نویسی داشت. ولی با این همه وانمود به فرهنگ دوستی، فرمانروائی کلئارخوس وحشیانه بود. زیر نفوذ این فکر شرقی که شاه خدا ست، او خود را پسر زئوس خواند و پسر خود را «تندر برق» نام گذاشت. کلئارخوس خود نشان زمان و آیندهی پرخطری بود؛ او نخستین کس از گروه سودجویانی بود که از دشواریهای روزافزون اقتصادی (که به نوبهی خود ناخرسندی اجتماعی فراهم میکرد) بهره گیری نمودند که خود را فرمانروایان مستبد شهرها بسازند.

شورش شهرها یکی پس از دیگری در آسیای کهین باث تهدید جدی به یگانه ماندن شاهنشاهی و حتی در امن بودن خود شهریار بود. با افزوده شدن اروانداس بدستهی شورشیان، که او هم از پایین آمدن مقامش از شهربی ارمستان به شهربی کوچکتر میسیه ناخرسند بود، وضع بسیار خطرناک شد (۳۸۳). چون او به سرکردگی شهربهای هم پیمان پذیرفته شد، ستارههای زر سکه زد (که

40 · Isoc. *Evag.* vii. 12; Theopomp., Frags. 28, 181 (J.); Polyb. xxxviii. 6. 2; Diod. xv. 81. 4-5; Memnon i; xx. 1; Plut. *Alex. fort.* 338 B; Polyaen. ii. 30.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این حقی بود که تنها از آن پادشاه قانونی بود) و این سمان در برابر فرمانروائی اردشیر به چالش پرداخت. روی سکه‌های لامپساکوس پگاسوس، آتنا، یا زئوس نموده شده؛ روی سکه‌های کیزیکس هیپیه سوار تازنده کشیده شده؛ روی سکه‌های کولوفون چنگ و واژه‌ی یونانی «شاه»؛ روی سکه‌هایی که در کلازومنی زده، او بیریا از پشتیبانی سربازان مزدور قدردانی کرده، چون روی آنها سرباز پیاده‌ی سنگین‌سلاح یونانی ست، با سپری که او را می‌یابد، یک زانو را خم کرده، و نیزه‌ی خودرا آموده نگاه داشته که حمله‌ی دشمن را بگیرد چنان که خایرداس به سربازانش آموخته بود. با کمک آنها او پرگاموم را گرفت.

ماوسولوس نیز در میان شهریهای شورشی بود. چون شاه بزرگ به او فرمان داد که باج خود را بفرستد، او این فرست را فقط برای گردآوری پول بیشتری به کار برد. او به چند تن از اتباع خود که بیشتر به او نزدیک و طرف توجه بودند ــ توانگرترین آنها ــ محرمانه گفت که توانائی پرداخت ندارد، و به آنها پیشنهاد کرد که آنها بیش از آن چه درواقع انتظار داشتند بپردازند وعده بدهند و این سان، یا بهره‌گیری از تمایلات بشری برای همچشمی، دیگران برانگیخته شدند که بیش از آن چه در نظر داشتند پیشکش کنند.

میلاسا یک شهر بی‌دیوار بود. یک روز ماوسولوس مردم شهر را فرا خواند و به آنها فرا گفت که شاه بزرگ دارد بر خداوند پیش می‌آید؛ آنها اگر میخواهند که دارائی شان از تاراج رهائی یابد باید به او پول بدهند که دیواری بکشد. به محض آن که پول امن و امان در خزانه‌ی او جای گرفت، به آنها آگاهی داده شد که بنای شهر ساختن دیوار را در آن دم اجازه نمیدهد. ماوسولوس داشت برای دست خوردش بازی میکرد؛ شهریهای شورشی نمیتوانستند انتظار کمک حقیقی از او داشته باشند.

پیدا شدن رهبر آنها ارواندس در سوریه (۳۶۲) با یک شورش بومی روبرو شد، و لیکیها، پیسیدیها، پامفیلیها، و کیلیکیها از سرمشق آنها پیروی نمودند. اوتوفرادائس خود را تاگزیر یافت که به شورشیان به پیوندد، و ارتابازوس زندانی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد، مصر استقلال خود را نگاه داشت، حتی با آن که شاه مصر ــ روی سکه‌های فنیقی! ــ با فروتنی پیاده دنبال گردونه‌ی شاه بزرگ میرود. اردشیر نیمی از درآمد خود را از دست داده بود. گام بعد بهم پیوستن سپاهیهای نخنیف و اروانداس، و تاخت‌وتاز مشترک آنها در بین‌النهرین، و سپس پیشروی بسوی شوش برای یکسره ساختن کار بود.[۴۱]

نزدیک به آغاز پادشاهی‌اش، اردشیر بزرگترین پیروزی سیاسی را برای پارس به دست آورده بود. او چندین بار «صلح شاه» را بر یونان اروپا، که دیگر به حقوق او نسبت به شهرهای یونانی آسیا چالش نمیکرد، تحمیل نموده بود. یک چهارپنج سده پس از آن، تخت و خود جان او در خطر افتاده بود. شاهنشاهی هخامنشی به نظر می آمد که به سبب نبودن هم‌سرشتی درونی نزدیک بود از هم بپاشد.

41 - W. Dittenberger, *Orientis Graeci inscriptiones selectae* (1905), No. 264; Hermippus [Demosthen.] *Halon.* 31; [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 13-14; Diod. xv. 90. 3; 91. 1; Trog. x; Polyaen. vii. 14. 2-3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل بیست و نهم

بازیافت کوتاه

درهم شکستن تهدید از مصر

شاهنشاهی یازدهمی به نظر می آمد که بزودی از هم خواهد پاشید و اجزای آن از هم جدا خواهند شد. این که شاهنشاهی از یک دوره‌ی کوتاه بازگشت به یکدلی برخوردار گشت کار پادشاه مست و سالخورده‌ی آن نبود بلکه نتیجه‌ی یک سلسله پیش آمدهای بکلی نامنتظر بود.

نخستین مرگ نخ‌تنیب پیش آمد (۳۶۰)، که در منفیس در تابوتی از سنگی نانه‌تاره‌ی سبز به خاک سپرده شد، که یکی از زیباترین کارهای هنری مست که در زمان این خسانس ساخته شده است. در پی مرگ او، پسرش دجدهور به تخت نشست (۳۶۱ - ۳۵۹)، که یونانیها اورا به نام ناخوس یا ناکتوس می شناختند. این که او هم نخستین رابطه‌ی دوستانه هم با آتنیها و هم با سپارتیها داشت یک عامل مهمی در وضع دگرگون شونده به شمار میرفت.[۴]

در همین هنگام، در تابستان ۳۶۲، سپارت دچار یک شکست خرد کننده‌ای در ماتینه بدست تبی ضربه‌ای پذیرفته شده بود. فرستادگان نازه‌ای از جانب شاه یک

1 - G. Daressy, *Recueil de travaux*, X (1888) 142; *Annales du Service*, IV (1903), 105 ff.

2 - Plut. *Ages.* 37.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صلح عمومی دیگری را ترتیب دادند.[۴] سپارت جای معمول خود را همچو اعتراض کنندهٔ گرفت، ولی آتن بیزار را شاه یا برسمیت شناختن حقوق آن بر امفیپولیس رشوه داد.[۴] اگسیلاوس که آرزو داشت پاک تاخت دیگری را به پارسیان رهبری کند، نزدیک به پایان سال ۳۶۰ در دلتا پیدا شد و اعلام داشت که آماده است به دولت خود تاخوس یاری دهد.

خابریاس یک سال سرکردگی خود را در آتن به انجام رسانیده بود؛ بدبختانه، چنان که از نتیجه‌اش آشکار شد، او به محیط کشوری پیشبینی‌اش فرا خوانده شد. «صلح شاه» تازه با مزیتهایی که داشت آتن را بسنده خرسند نساخته بود که از روانه شدن او جلوگیری کند، و خابریاس توانست ده هزار سرباز مزدور دیگر گرد آورد. تاخوس هم یک نیروی بزرگ بومی و نوکرانی از یکصد و بیست کشتی سه ردیفی فراهم کرد. دئومیتس، نمایندهٔ شهریهای ناوفادار، پنجاه کشتی دیگر، با یک دهش پانصد قنطار به آن افزود.[۵]

این یک نیروی خیره‌کننده‌ای بود که در بهار ۳۵۹ گرد هم آمد، ولی در آن عنصرهای سستی بود که نمیشد آنها را نادیده گرفت. از نخستین تماسها میان بومیها و سربازهای مزدور در زمان خاندان سایته، میان آنها پیوسته زدوخورد بود. خنده‌ستان نویسان همزمان نشان میدهند چگونه یونانیها مصریها را به چشم خواری مینگریستند. مثلا، اریولوس در دهان قهرمان خود میگذارد که به زنوس هندس سوگند یاد کند ــ که هست است! کراتینوس کوچکتر اگیپتیادها (مصری‌مآبها)، سوخارها، و پامیلها را دست می‌اندازد و مسخره میکند. تیموکلس در «مصریان» خود با چشم خواری و مسخرگی می پرسد: «چه کمکی یک ابیس (مرغ لوک -

۴ ــ دیودوروس، دفتر ۱۵، ۹۰، ۳. اشاره ای که در آن به تاخوس شده تاریخ صلح را سال ۳۶۰ نشان میدهد. نیز نگاه کنید به J. A. O. Larsen, *Classical Philology*, XXXIV (1939), 377.

4 - Demosthen. *De fals. leg.* 137, 253; Hegesippus [Demosthen.] *Halon* 29.

5 - Xen. *Ages.* ii. 28-29; *Cyrop.* viii. 8. 4; Theopomp., Frags. 106 ff., 263 (J); Diod. xv. 91. 1; 92. 2; Nepos *Ages.* 8; *Chabr.* 2. 1. 3; Plut. *Ages.* 36. 3; 37; Paus. iii. 10. 2; Athen. ix. 384 A; xv. 676 D; xiv. 616 D-E.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراز یا دراز) یا یك سگ میتواند بدهد ؟ اگر کسانی که برمند آنها گناه میکنند بیدرنگ به کیفر نرسند ، کی ست که از آدریان یك کریه اوژنیده شود ؟ »

انا کساندریدس به بومیها میگوید : « من نمیتوانم بار هم پیمانی با شما را ببرم ؛ رسم و روشهای ما یکلی با هم فرق دارد . شما گاو را می پرستید ؛ من آن را برای بتها قربانی میکنم . نزد شما ، مارمولکی ایزدی ست ؛ نزد ما خوراك بسیار خوبی ست . شما گوشت خوك نمیخورید ؛ من آنرا دوست دارم . شما ماده سگ را می پرستید ؛ من او را میزنم اگر خوراك خوب مرا بخورد . پرستاران ما تمثالی درست است ؛ شما آنها را اخته میکنید . اگر شما گربه‌ای را در رنج به بینید ، لابه میکنید ؛ من خوشم می آید او را بکشم و پوستش را بکنم . هوش صحرا نزد شما توانائی ست ، نزد من نیست ! » چنین بست شهروندن دین بومی که به این آشکاری بیان شده باشد فقط می توانست آنها را آزرده سازد و خشمشان را برانگیزد .[6]

بدتر از همه ، سربازان مزدور یونانی همه مزد خود را به پول نقد خواستار بودند . عصر از زمانی که پادشاهان خاندان سابیته سربازان مزدور یونانی و کاری را اجیر کرده بودند پیشرفت اندکی در جهت اقتصادی که بر بنیاد پول باشد نموده بود . از آن زمان ، کارگزاری پارسی پیوسته فلزهای گرانبها را از عصر بیرون کشیده بود ، و این کار از هرگونه نیروی پیشرفتی که این جنبش ممکن بود داشته باشد جلوگیری نموده بود .

خابریاس زیرك ولی بی‌بندوبار با یك نقشه‌ی تازه‌ای آماده بود . به راهنمائی او ، تاخوس به پرستاران آگاهی داد که بیشتر آنها باید از کار خود برکنار شوند ، زیرا هزینه‌ی جنگ بستن برخی از پرستشگاهها را ناگزیر میساخت . طبعاً ، هر پرستشگاهی رشوه‌ای داد که باز بماند . پس از گردآوردن پول بسیار از هر پرستشگاه ، تاخوس فرمانهای تازه‌ای بیرون داد : هر پرستشگاهی اجازه داشت که دو یك درآمدهای خود را داوطلبانه نگاه دارد ، و نه دهم بازمانده وام اجباری بود که باید بپردازد که دولت قول میداد در پایان جنگ پس بدهد . تاخوس نیز به باجهای

6 - Eubulus, Frag. 120 (Kock); Cratinus, Frag. 2 (Kock); Timocles, Frag. 1 (Kock); Alexandrides, Frag. 39 (Kock).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشین مالیات سرانه و خانه و پرداخت یك اوبول را ازطرف هم فروشنده و هم خریدار روی هر ارتبه‌ی غلات افزود . دو یك روی واردات از راه دریا و روی دستکارها و صنعتهای عمومی ، که پدرش به ثبت شهر سالامیس بخشیده بود ، به خزانه‌ی شاه واگذار شد .

تمام زر و سیمی که در دارائی مردم بود خواسته شد . از این فلزهای گرانبها سکه‌هایی برای پرداخت به سربازان مزدور زده شد ؛ یك داریك زر که نام تاگو را به نویسه‌های یونانی و اثنای کلاه خود دار را با جغدش دارد باز مانده است . آنهایی که بدون فکر اندوخته‌های خود را تسلیم کردند ، سفارش ، آنها به پادشاهانی شد که فرض میشد این رامها را از باجهای عملی پس خواهند داد . یك طرح درخشان دیگر خابریاس گزیدن ملوانان وجاشوان برای یکصد و بیست کشتی بود درصورتی که فقط برای شصت کشتی نیاز بود . به ملوانان شصت کشتی دیگر فرمان داده شد که خواربار دوماهه‌ی کارکنان شصت کشتی اول را فراهم کنند ؛ اگر نکنند ، آنها دیگر از خدمت کشور معاف نخواهند شد . حتی بیش از کشورگشائی مقدونی به بومیها از پیش چشانیده شد که کارگزاری امر مالی دولت اگر در دست گروهی از یونانیهای جوان وزیرك باشد چه اهمیت و اثری خواهد داشت .[۷]

تاخوس اعلام همکاری نمود که اونوریس سینیتوس او را به تخت پادشاهی فرا خوانده . ولی هنر از پولی که گرد آورده شد ، حتی از طریق ساختمانهای او ، بهره‌ای نبرد . پدرش چند صحنه به پرستشگاه خونسو در کارنك افزوده بود ، به تاخوس ادعا داشت که زیورگری آنرا او انجام داده ؛ از کارهای ساختمانی او ، از تندیسهای او ، و از نقشهای برجسته‌ی او در جیزه ، دریاچه‌ی منزله ، اتریبیس ، و معابد جابایهایی دیده میشود .[۸] ولی این جبران کمی در برابر آن ، اصلاحات ، بود ، که پرستاران ، دادوستدگران ، و مردمان عادی همه را روگردان و بیزار

7 - [Aristot.] *Oronom* ii. 2. 25, 37; Polyaen. iii. 11. 5; cf. W. Schur, *Klio*, XX (1926), 281 ff.

8 - U. Bouriant, *RT*, XI (1889), 153 ff.; G. Daressy, *RT*, XVI (1894), 127; *AS*, XVII (1917), 42; C. C. Edgar, *AS*, XIII (1913), 277; W. Spiegelberg, *AZ*, LXV (1930), 102 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساخت. کوششی که این همه کافی نبود، و اختلاف میان رهبران به آنها افزوده شد. مصریها اکسیلاوس ساده را به چشم بستی مینگریستند، و او هیچ‌چیز بیرون همچو یک مرد سپارتی فرماندهی همه‌ی سپاه و لشکریان را برای خود خواستار بود و حتی تا این اندازه پیش رفت که پافشاری کند که شاه باید در مصر بماند. تاخوس نقشه‌های دیگری داشت. او فراگفت که شخصاً لشکرکشی بدرون آسیا را رهبری خواهد نمود. اکسیلاوس بایستی فرماندهی مزدوران و خایریاس فرماندهی نامزدان را به عهده بگیرند، ولی سپاهیان بومی بایستی زیر فرمان برادرزاده‌ی شاه تخت‌هارهبی باشند. برای نرم کردن سپارتی خشم‌آلود دمشهای بسیار لازم بود.[9]

یک نقشه‌ی پُرکاری برای کارزار با همکاری شهربهای شورشی کشیده و آماده شد. تاخوس از همان باریکه بیشروی کرد و بجز چند دژ در فلسطین و فنیقیه همه را گرفت؛ سپس قرار شد که در سوریه به ارونداس به پیوندد تا با هم بین‌النهرین را زیر تاخت وتاز آورند. داتامس که بیشتازان سپاه را رهبری میکرد از فرات گذشت. نیاز به گشش بیدرنگ چندان زیاد بود که اردشیر سالخورده بایستی شخصاً کار دفاع را در دست بگیرد. اوخوس، پسر کوچکتر شاه، کوشید که فنیقیه را نگاه دارد ولی نتوانست جلو تاخت سربازان مزدور یونانی را بگیرد. به نظر می‌آمد که سرنوشت شوم شاهنشاهی فرا رسیده است.

یارس رهایش خود را مدیون یک مصری که نام او برده نشده، یکی از برادران تاخوس، بود. او به سمت شاهیاری در مصر مانده بود، و از نفرت همگانی نسبت به «اصلاحات» مالیاتی بهره گیری نمود. پادشاهی پسر خود نخت‌هارهبی را اعلام داشت. به سفارش پدرش، نخت‌هارهبی (۳۹۸ - ۳۶۰) خود در سوریه به شورش دست زد. خایریاس، بانی «اصلاحات» نفرت انگیز، نمیتوانست انتظار بخشوده شدن داشته باشد و به آتن گریخت، و آنجا برای سال ۳۵۷ به سرکردگی گماشته شد. تاخوس، که با پشتیبانی‌اش از «کارشناس مالی» بیگانه به همان اندازه گناهکار بود،

9. Xen. *Ages.* ii. 30; Theopomp., Frags. 106-7 (J.); Diod. xv. 92. 2-3 Nepos *Ages.* 8. 2 ff.; *Chabr.* 2. 3; Plut. *Ages.* 34 ff.; *Apophthegm. Lac.* 214 D.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس‌از فقط یك سال پادشاهی در صیدون به اوخوس تسلیم گشت و از راه عربستان به شوش گسیل شد؛ و آنجا اردشیر پذیرائی گرمی از او نمود. اگسیلاوس، که از افتادن رقیبش خاطرجمع شادمان بود، مسئله‌ی همپیمانی آینده‌اش را به افورها در میهن باز برد؛ چون به او اختیار تام داده شد، او خود را طرفدار شورشی اعلام نمود.[10]

یك بار که سر مشق شورش داده شده بود، شورش در ناحیه‌های تازه‌ای درگرفت. سران کشور که بکلی با یونانیها و فرمانروائی ستمگرانه‌شان مخالف بودند، از بردن فرمان نخت‌هارهبی سر باز زدند و شاهزاده‌ای را از منفس به پادشاهی خود برگزیدند. نخت‌هارهبی ناچار شد از کشور گشائیهای آسیائی خود ــ و با آنها از شهربهای هم‌پیمان ــ دست بکشد و به مصر باز گردد. آنجا او را بزودی در تانیس در محاصره انداختند، ولی اگسیلاوس با یك حله‌ی ناگهانی شبانه محاصره‌کنندگان را پس راند، و شورش درهم شکست. چون وظیفه‌اش به انجام رسیده بود، این سپارتی بسوی میهن بر دریا روانه شد ولی در آغاز سال ۳۵۸ در راه درگذشت. اردشیر هم تاخوس را همچو یك شاه زیردست پس فرستاد، ولی او، نیز، در راه از بیماری اسهال خونی درگذشت.[11]

درهم شکستن شورش شهربها

در نتیجه‌ی این دو شورش تباهیگر، اردشیر توانست بدون بیم برضد داتامس پیشروی کند. فقط پیشروی آهسته‌ی سپاه بزرگ شاه و دشواریهای بدست آوردن خواربار دست این شورشگر را باز گذاشت که به‌وسیله‌ی بستن گردنه‌ها به یکدیگر

10 - Demotic Chronicle, IV, 16; Xen. *Ages.* ii. 30; Isocr. *Philip.* 118, 160; Theopomp., Frag. 108 (J); Diod. xv. 92. 3 ff.; xiv. 48; Trog. x; Plut. *Ages.* 37; Lyceas of Naucratis, *Aegyptica* (*FHG*, IV, 441); Syncell. 486. آغاز پادشاهی نخت‌هارهبی رسماً ۲۱ نوامبر ۳۹۸ به حساب آمده، در واقع شاید کمی دیرتر آغاز شده باشد.

11 - Demotic Chronicle, IV, 16 ff.; Satrap Stele of Ptolemy I, K. Sethe in *Urkunden des aegyptischen Altertums*, ed. O. Steindorff, II (1904), 17; Xen. *Ages.* ii. 30 - 31; Diod. xv. 93. 2 ff.; Nepos *Ages.* 8. 6-7; Plut. *Ages.* 38 ff.; *Reg. imp. apophtheg.* 191 C-D; *Apophtheg. Lac.* 214—15; Paus. xxx. 10. 2; Polyaen. ii. 1; 22. 31; iii. 11. 7; 13. 14; Lyceas of Naucratis, *Aegyptica* (*FHG*, IV, 441.)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای شکستن زور رودخانه ازفرات باز بگذرد . ارواندای، که هم پیمانان مصری اش او را رها کرده بودند ، با تسلیم کردن شورشیهای دیگری که همراه او بودند خود صلح نمود ؛ به پاداش آن اجازه یافت که شهرستان خود را نگاه دارد ؛ و به آن شهرستان نظارت عمومی بر کرانه‌ی اژه افزوده شد . اگر چه زن وفرزند رئومیتریس همچو گروگان در مصر باز مانده بودند ، او از رودخانه‌ی هرموس با کشتیها و پولی که تاخوس به او داده‌بود بسوی لئوکی دریا نوردید ، چندین شورشگر را گرفتار ساخت ، و آنها را در زنجیر نزد شاه فرستاد . خطر برای شاهنشاهی به همان ناگهانی که برخاسته بود ناپدید شد .[12]

اوتوفرادائس ارتابازوس امیر را آزاد ساخت و این سان خود صلح و آشتی کرد . سربازان مزدوری که منتور و ممنون گرد آورده بودند به دست خاریدموس پیشامدجو افتاده بودند ، و او به کمک آنها سکبسیس و کیرن را گرفت وبارواندای که مقام خود را باز یافته بود به جنگ پرداخت . یك پرده‌ای که رشوه گرفته بود همی سرباز مزدور را در لباس دیگری به‌صورت امیران به درون اپلیوم رهبری نمود ؛ اتنودوروس ایمبروسی ، یك پیشامدجوی دیگری ، که درخدمت شاه بزرگ جنگ میکرد ، از این نقشه آگاهی یافت . او ، نیز ، در این آشفتگی راه خودرا باز کرده و سربازانش‌را میان آنها انداخت ، ولی سربازان او گذر نام را نمیدانستند وبنابراین آنها را پیدا کردند و بیرون راندند . اتنودوروس خود در جلو اتارنئوس از آتنی نامبردار فوکیون شکست خورد ، ولی ، وقتی او سربازان مزدور خود را ناچار کرده که سوگند بخورند که پیروز شوند یا بمیرند ، نبرد دوم را پیش برد .

ارتابازوس بر ضد خاریدموس ، که این روش را پیش گرفته بود که از شهرهایی که « حمایت میکرد » خواستار پول برای سربازانش میشد ، به پیشروی پرداخت . این شهرها پس از آن که « سهم » نخست خود را پرداختند اعلام داشتند که دیگر پولی نمانده است ؛ خاریدموس به یك تیرنگ بسیار ستایش شده‌ای دست زد : چون او دارائی خودرا با نگهبانان از آنجا میبرد ، او وانمودکرد که اگر آنها هم بخواهند

12 - Xem . *Ages.* ii . 30 - 31 ; *Cyrop.* Viii . 6. 4; Theopomp., Frag . 47 (J); Diod . XV . 91. 1; 92. 1; Nepos *Datam.* 9; Polyaen. Vii . 21. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پول و چیزهای پرارزش خود را به‌جای امن‌تری ببرند. او خوشحال خواهد شد که از آنها نیز نگهبانی نماید؛ به محض آن که کاروان از شهر بیرون شد، او آن چیزها که به آن نیاز داشت برداشت و بازمانده را برگرداند. یک نیرنگ دیگری که آفرین بسیار یافت این بود که اعلام داشت که اگر شاروندان سلاح نزد خود نگاه دارند جریمه باید بپردازند؛ پس از آن که مردم بدین نتیجه رسیدند که او در نظر ندارد فرمان را روان گرداند، با جستجوی ناگهانی خانه به خانه او توانست پول خوبی فراهم کند. سرانجام ارتابازوس او را محاصره کرد، ولی چون دامادهای ارتابازوس نزد او از جانب خاریدموس عذرآوردند، او را گذاشتند که پیش از آن که سال به پایان برسد با پذیرفتن صلح موقت از آنجا بگریزد.[۱۳]

این گونه زورگوئیها در جاهای دیگر نیز برخاست. فیلیسکوس، با کمک سپاهیان اریوبازانس، لامپساکوس و شهرهای دیگر یونانی را گرفت، پیران آزاد را اخته کرد و با زنها بدرفتاری نمود، ولی بزودی به قتل رسید. جانشین او استیاناکس نیز کشته شد زیرا از باز کردن نامه‌ای که این نقشه را آشکار میساخت غفلت نمود. پیشو، به یاری همدستانی که درون شهر داشت، با گرفتن جلوی دروازه‌های شهر را بوسیله‌ی گاریهایی که با گوزه‌های می بار شده بود، شهر زادگاهی خود کلازومنی را گرفت. کشمکش میان داراها و نیارها در ایندوس ایفیادس را فرمانروای مستبد آنجا ساخت؛ پاریوم افتاد، شد چون [illegible] را سرشاخه و پوته دروازه‌ها را آتش زدند و شاروندان را آشفته و سرگردان ساختند. اریولوس باتکیار خود را در اتارنئوس و امیوس فرمانروای مستبد ساخت و با کامیابی در برابر محاصره‌ی اتارنئوس ایستادگی نمود.[۱۴]

---

13 - Aeneas *Tact.* xxiv. 5 ff.; Demosthen. *Aristocrat.* 154 ff. (cf. 202); [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 30; Diod. xv. 91; Plut. *Serior.* i. 3; Polyaen. iii. 14; v. 21.

14 - Aeneas *Tact.* xxviii. 5ff.; xxxi. 33; Demosthen. *Aristocrat.* 141–42; Aristot. *Polit.* ii. 4. 10, v. 5. 5 ff.; Callisthen. Frag. 4 (1); Strabo xiii. 1. 57.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میثریداتس پسر اریوبارزانس به پدر خود خیانت کرد و اریوبارزانس به صلیب کشیده شد. ارتابازوس یا فلاگونیه را به دست آورد و در کاپادوکیه به تاخت و تاز پرداخت. یك بار یکی از سربازان داتامس در امپیدوس بخیانت بر وی تاخت برد و فقط با پوشاندن جامه‌ی خود برتن یکی از زیردستان و با دلسختی امرا به سر نوشتش رها کردن توانست جان خود را بدر برد. پس از کوششهای بسیار دیگری از این گونه، او سرانجام در انبجمنی که برای ادامه دادن به شورش شهربها فراخوانده شده بود بدست میثریداتس کشته شد. به پسرش سیسیناس شهرستان پدرش داده شد و به‌نام آرامی عبد سوسین او در سینوپه از نوع سکه‌های پدرش با پربیانو و عقاب سکه زد؛ چند سکه از این نوع در تخت جمشید در کاوشها یافت شده است.[15]

ساختمانهای اردشیر

اردشیر داشت به پایان پادشاهی دراز و پر وجود شورشهای بیشمار، تقریباً کاهیابش نزدیك میشد، بسیاری از ثروت او صرف ساختمان شد. در اوایل پادشاهی اش او کاخ داریوش اول را در شوش، که در یك آتش سوزی بزرگی در آخر پادشاهی اردشیر اول ویران شده بود، نوسازی کرد. حتی اکنون میتوان نوسازی‌های او را بازشناخت. در ایوان این نوسازیها را میتوان از نوشته های سه زبانی روی پایه‌های نگهدار ستونهای بزرگ مرمر خاکستری، که سر ستونهای گاودار بزرگشان نمونه‌ای از پیکرتراشی آن زمان را به دست میدهد، پیدا کرد. نوشته های دیگر، پر از غلطهای دستوری زبان که از فرورفتگی شیوه‌ی ادبی حکایت میکنند، همه‌جا سراسر پرسپولیس کاخ یافت میشوند.

15 – Xen. *Cyrop.* viii. 8. 4; Demosthen. *Aristocrat.* 155; Aristot. *Polit.* v. 8. 15; Diod. xv. 01. 2, 7; xvii. 17; Nepos *Datam.* 10-11; Polyaen. vii. 20. 1; Valer. Max. iv. 11. 2; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II(1910), 423 ff.; Erich Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 75–77.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درکاخ اصلی درجنوب غربی ایوان ، اطمینان ما برای تاریخگذاری آن باید براساس آجرهای آن قرار گیرد . در برابر کاشیهای لعابدار با شکوه که برای دارپوش اول ساخته شده بود ، کاشیهای اردشیر دوم بطور زنندهای دیده میشود که با لعاب نرمتر و با رنگهای خشن‌تری ساخته شده است . با اینهمه تأثیر آن هنوز شکوهمند است ، و رنگهای روشن لعاب دربرابر رنگ صورتی ملایم و مایه های خاکستری خشتهای خام یا آجرها دلنشین است .

این هنر در یك اطاق کوچك تخت شاهانه در بخش غربی بهتر از همه جا نموده شده است . گرداگرد دیوارهایش (و در دروازه ای که به غرب باز میشود) ، هشتادپائی بالای خشتهای دیوارهای پایین ، هزارهای بوده که یك ردیف صورت شیر برآن نقش شده بود . این شیر ها از روی تکه هایی که به دست آمده بازسازی شده‌اند ، شیرها درایستجا نیز با دهان باز ودمهای شاخه شاخه شده‌ی بلند درهوا ، آرام درحرکت هستند . همه‌ی خشتها با یك قالب درست شده ، وگوناگونی آنها از راه یکی درمیان گذاشتن رنگها به دست آمده است . مایه‌های برجسته‌ی بزرگ سبز یا آبی ، یال قهوه‌ای یا سبز ، ولی بیشتر بدن سفید است ؛ زیورها سبز رنگ پریده ، قهوه‌ای خفه ، کاهی ، یا سفید هستند ، وهمه‌ی آنها روی یك زمینه‌ی آبی فیروزه‌ای ژرف جای داده شده‌اند . در دروازه ، بالای این ردیف شیرها یك رشته کنگره های بازهست که زیر آن حاشیه‌ای ازگلك است که در هر دوطرف با سه گوشها ، غنچه های نیلوفر به هم حلقه شده ، وقابهای بیرون آمده قاب شده است .

اردشیر نیز دژبندیها ، ازجمله یك باروی محکمی را در گوشه‌ی جنوب شرقی پریست ، و همچنین سنگ فرشها وهمه‌ی شبکه‌ی جاده ها را پیرامون دیوار بیرونی محوطه نوسازی کرد . « گوید اردشیرشاه : بخواست اهورمزد این است کاخ هدیش که همچو پردیزی من کردم درزندگی خود ؛ اهورمزد ، اناهید ، ومهر مرا وهدیش مرا از هرگستی بپایند . » افزایش نام بغیانو و بغ به ایزدی که به چشم داریوش بی شریك بود از دگرگونیهای مهم دینی حکایت میکند . این است آن کاخی که نویسنده‌ی یهودی طومار استر وصف کرده است ؛ این نیز همان خانه‌ی شاه بزرگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که از آنجا اردشیر صلیح شاهانه‌اش را به یونانیها تحمیل نمود.[۱۶]

به کمک همین بنیان سه گانه، اردشیر دراکباتانه یک ایوان نو ساخت و پیکره تراشیهای دیگر افزود.[۱۷] در بیشتر دوران زندگی اش به نظر نمی آید که اردشیر در تخت جمشید ساختمان کرده باشد، ولی دست بیش از همه کس یک کار نو در آمدی را آغاز نمود. چهار پیشینیان بزرگش بهترین جایگاه قبر را برای خود در نقش رستم گرفته بودند؛ ظاهراً قبر اوست که در صخره‌ی بلند کوه بالای بخش شرقی سکوی تخت جمشید بریده شده است. قسمت پایین چلیپای معمولی نمای قبر حذف شده است، درحالی که در لبه‌ی بالائی هزاره یک ردیف شیر نقش شده است که هنوز باندازه‌ی کافی هنرمندانه است که گیرندگی داشته باشد. قبرهای خشایارشا، اردشیر اول، و داریوش دوم در نقش رستم نوشته ندارند؛ اردشیر دوم به رسم داریوش اول بازگشت، ولی به نادرستی نام و نقش مردمان زیردستی را تقلید کرده که تخت پیشینی توانایش را بدوی سر هم بیرند.[۱۸]

پیکت نشستن اردشیر سوم اوخوس

از سیصد و شصت همخوابه که به او داده شده بود (یکی برای هر روز سال

16 – W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (1857), pp. 343 ff., 352 ff., 364 ff.; M. Dieulafoy, *L'Acropole de Suse* (1893), pp. 87, 137, 326, 420; V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mém. » Vol. XXI [1929]), pp. 91 ff.; *Actes juridiques susiens* (« Mém. » Vol. XXIV [1933]), pp. 126 - 27; W. Brandenstein, *WZKM*, XXXIV (1932), 88 ff.; R. G. Kent, *JAOS*, L. 1 (1931), 228 - 29; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) *A Survey of Persian Art*, I, 344.

17 - F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 122 ff.

18 - A. W. Davis, « An Achaemenian Tomb – Inscription at Persepolis. » *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, pp. 374 ff.; E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938) No. 24

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشوری)، اردشیر یکصد و پنجاه پسر بوجود آورد. ولی، فقط سه تن از آنها ـ داریوش، اریاراتس یا اریامنس، و اوخوس ـ فرزندان شهربانو ستاتیرا بودند. بنا بررسم کهن، بزرگترین پسر تاج داریوش هنگامی که پدرش برای جنگ با کادوسیها روانه شد، در پادشاهی با او امباز گشت. اردشیر پس از آن که بازگشت زندگیاش به دربار گذشت، و تیریباز وس داریوش را واداشت که به توطئهای درآید که پنجاه تن از پسران دیگر شاه به آن پیوستند. این توطئه را یکی از خواجه سرایان او داد، و داریوش در خوابگاه شاهانه کمین افتاد؛ و چون گماشتگان شاه او را داد زمی گرفتند و در غیاب شاه برچرنوشتهای دادند و او را به مرگ محکوم نمودند. اریامنس مهربان بود و توده‌ی مردم او را دوست داشتند؛ از طریق خواجه سرایان و آنها که طرف توجه بودند، اوخوس اورا به این فکر واداشت که باور کند که پدرش نسبت به او خشمگین است، و اریامنس خود را مسموم ساخت. ارسامس، پسر ناهمشروع که برای خردمندی اش شهره بود، اکنون طرف توجه پدرش شد؛ به تحریک اوخوس او بدست ارتاباتس پسر تیریبازوس کشته شد، و اردشیر سالخورده از غصه مرد (۳۵۸).[۱۹]

اوخوس هم اکنون سرشت وحشی خود را نشان داده بود؛ با عنوان اردشیر سوم او شهرت داشت که خونخوارترین پادشاه در میان هخامنشیان است. چهره‌ی او روی سکه ـ بینی کوتاه راست، موی کوتاه، ریش دراز نوك تیز، و حالت گرفته و درهم ـ شهرت اورا نفی نمیکند.[۲۰] از نخست نشستن او چیزی نگذشته بود که تمام خویشاوندان خود را از مرد و زن و پیر و جوان کشت.

نخستین کنش رسمی او به نظر می آید که کوشش دیگری برای سرکوبی کادوسیها بود که هنوز در شورش بودند؛ در این کوشش او کامیاب شد،[۲۱] و از این پس دسته‌های سربازان کادوسی در سپاههای هخامنشی یافت میشوند. بزودی پس از

19 – Diod. xvi. 93. 1; Just. x. 1 – 3; Plut. *Artox.* 30 ff.; *De frat. amor.* 489 D; Aelian. *Var. hist.* ix. 42; xii. 1; Marmor Parium A. 77.

20 – Babelon, *op. cit.*, pp. 55 ff.

21 – Diod. xvii. 6. 1; Just. x. 3, 2 ff.; Arr. *Anab.* iii. 8. 5; 11. 3; 19. 3; Curt. iv. 12. 12; 14. 3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن ، او به شهریهای آسیای کهین فرمان داد که سربازان مزدور یونانی خود را مرخص کنند . در پی این فرمان ارتابازوس به شورش برخاست ، و او خود فرمان داد که سپاهی از بیست هزار مرد در فریجیه گرد آورده شود . این شورش دست بدامن آتن شد و دولت آتن جدی در نظر گرفت که سپاهیان مزدور خود را برای کمکی که درخواست شده بود به کار برد . ایسوکراتس در ۳۸۰ جهادی را زیر رهبری آتن برضد پارسی بربری تبلیغ نموده بود ؛[۲۳] از آن سال ، شوق او در این کار سرد شده بود . اکنون او با نگرانی میدید که بربریها دارند دشمنی پیش میگیرند : « ولی آن چه شاه برضد ما دارد ، او آن را در نامه‌هایی که فرستاده روشن ساخته است . »[۲۴]

یك فرمانروای شرقی هلنی‌شده : ماوسولوس کاریه

ماوسولوس فرمانروای کاریه بخشوده شده بود ، چون از او کار خیانت‌آمیز آشکارائی سرنزده بود . بیدرنگ پس از درهم ریختن شورش شهریها ، او آغاز نمود که « شهرستان » خود را به یك کشور پادشاهی در واقع مستقل گسترش دهد . هالیکارناسوس ، ایاسوس ، و کنیدوس هم اکنون در دست او بودند . ولی ، کوس بر در آبگاه بندرگاه هالیکارناسوس تسلط داشت ، و ، اگرچه ماوسولوس کوشید که این جزیره را بگیرد ، درماند . میلتوس با این که ایکیتوس کوشید که آن را او بدهد آزاد باز ماند . افیسوس نیز با کامیابی ایستادگی کرد ، ولی حتی از این ایستادگی میشد بهره گرفت : به‌بهانه‌ی این که هر وقتی افیسوسی نزدیك است حمله کند ، ماوسولوس میتوانست هر اکلیه را در لاتموس به سربازی گرفت که برای نگهبانی به‌بیکلا بروند ، آنگاه همچنان که ساکنان آنجا بیرون آمدند که نزدیك شدن اورا به‌بینند او این شهر رها شده را گرفت . بخش بزرگی از لیدیه نیز به دست

۲۳ ـ نیز نگاه کنید به‌صفحه‌ی ۴۷۰ این کتاب .

23 – Isocrat. *Areop.* 10. 81; Diod. xvi. 22. 1; 34. 1–2; Just. x. 3. 1; Curt. x. 5. 23; Polyaen. vii. 17. (در باره‌ی رمسان آن نگاه کنید Werner Jaeger, *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* [1940], pp. 409 ff.)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوافتاد. پس ازشورش شهربها، پوپیکلس لیکیه نابودشده بود، وماوسولوس کشور او را اشغال نمود.[۲۴]

در همین هنگام، دموستنس بر ضد بدرفتاری آتنیها با هم‌پیمانان پرخاش نمود: «زمانی که کسی شغل فرماندهی کشتی سه‌ردیفی را میگیرد، او به دریا میزند که مال همه را تاراج کند و به یغما ببرد؛ سود آن را او خود میبرد، ولی شما شاروندان زیان آن را می‌پردازید. شما تنها کسانی هستید که به هیچ کجا بدون چوبدستی بیلک نمیتوانید سفر کنید زیرا این مردان کسان را به گرو گان میگیرند و کیفه‌توزی برمی‌انگیزند: اگر کسی براستی با این وضع روبرو شود، او درخواهد یافت که این کشتیها به دریا رفته‌اند، نه برای خاطر شما، بلکه برضد شما.»[۲۵]

به آگاهیهایی که او از خطر داد توجهی نشد، و در پائیز سال ۳۵۶ ه‍م- هم‌پیمانان شوریدند. ماوسولوس از این «جنگ اجتماعی» بهره گرفت که رودس، خیوس، کوس، اریتره، و بیزانتیوم را جدا ساخت و آنها را به صورت یک اتحادیه‌ی نوینی به سرکردگی خود درآورد. سکه‌های خیوس ماوسولوس را همچوهراکلس می‌نمایانند واین سان آغاز یزدانی شدن او را نشان میدهند.[۲۶]

ماوسولوس، که‌بیش ازیک میشمه برای آینده به‌جا گذاشت، بهترین‌نمونه‌ی ها از یک فرمانروای شرقی کاملا هلنی‌شده است. او باخواهر خود ارتمیسیا زناشوئی کرد[۲۷] ـ که میشمه‌ای برای پیوندهای خواهروبرادری بطالمیها بود. همه‌ی‌نوشته‌های رسمی او به یونانی بود، و حتی درلیکیه او نوشته‌های یونانی را به زبان بومی

24 - Dittenberger, *Syl.* Nos. 167 ff.; *TAM*, Vol. I, No. 45; Aristot. *Polit.* v. 2. 5; Polyaen. vi. 8; vii. 23. 2; Lucian. *Dial. mort.* 24.

25 - Demosthen. *Steph. trierarch.* 13 - 14.

26 - Dittenberger, *Syl.* 3, No. 168; Demosthen. *Rhod.* 3, 27; *De pace* 25; Diod. xvi. 7. 3; G. F. Hill, in *Anatolian Studies Presented to William Mitchell Ramsay* (1923), pp. 207 ff.

27 - Theopomp., Frags. 297, 299 (J); Diod. xvi. 36. 2; Strabo xiv. 2. 17.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افزود . نوع نوشته های سکه‌های او نیز به همین اندازه یونانی بود . او خود را همچون پشتیبان و حمایت فرهنگ یونانی وانمود میکرد : مثلا ، سخنران مشهور آتنی ـ ایسخینس و زیاضی دان ـ ستاره شناس نامبردار اودوکسوس زمانی در دربار او مهمان بودند . تئوپومپوس خنده‌ستان نویس کارهای او را وصف کرده است . روی سکه‌هایش تزئوس باستانی لاوبرا ندا از جایگاه سرفرازی روی سکه برداشته و به پشت سکه برده شد و جای او به اپولون داده شد ، که این خود دلیل دیگری بر طرز فکر هلنی او است . ۲۸

یکی از مشخص‌ترین جنبه‌های دوره‌ی هلنیستی با هم یکی شدن شهرکهای کوچک و در آمدن به صورت یک شهر بزرگ بود : هالیکارناسوس پایتخت خود را از میلاسا به هالیکارناسوس برد که دوازده ساعت با آنجا فاصله داشت . از هشت شهر پداسوس ، تنها میلاسا و هیکتمنوس هویت جداگانه‌ی خود را نگاه داشتند ؛ خود پداسوس ، جایگاه نامبردار غیب گویان ، تلمسوس ، اورالیون ، هداهسا ، سیبیده ، وتقریبا تمام کلا از جمعیت تهی شدند تا به ساکنان پایتخت گسترش یافته افزوده شود (۳۹۲) .

طبیعت هالیکارناسوس را به صورت دژ محکمی در آورده بود و همان زمان هم دارای بندرگاه و بازار بسیار خوبی بود . چشم انداز آن از دریا شهری را تخت روی تخت در دامنه ماند یک نمایشخانه‌ی بزرگ نشان میداد ؛ صحنه‌ی آن بندرگاهش بود و در پشت آن بازارش قرار داشت . درمیان خمیدگی یک خیابان پهن بود ؛ پس از مرکز شوهرش ، ارتمیسیا قرار بود که در مرکز آن آرامگاه نامبردار شوهرش را بسازد . در بلندترین نقطه‌ی شهر یک پرستشگاه آرس و یک تئاتر بین این بغ‌روی پایه‌ی بسیار بزرگی بود که عموماً آن را به لئوخارس نسبت میدادند ، هرچند برخی آن را از تیموتئوس میدانستند . درسمت راست یک پرستشگاه افرودیته و هرمس ، نزدیک چشمه‌ی سالماکیس درمحله‌ی بومی ، قرارداشت که فرض میشد یک بیماری

28 - Theopomp., Frag. 48 (Kock); Diog. Laert. viii. 87; Philostrat. *Vit. sophist.* i. 482; Babelon, *op. cit.*, pp. 146 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افرودیته میدهد . در سمت چپ کاخ بود ، که از روی نقشه‌ی خود شهریار و با آجر ساخته شده بود و چنان با گچکاری پرداز شده بود که در نظر نسلهای بعد بشفافی شیشه می‌نمود : نمای آن از مرمر پاروکونسوس بود . بندرگاه پنهانی که زیر یك صخره‌ی بلند بود فقط از کاخ دیده میشد .[۲۹]

این همه ساختمان به پول نیاز داشت ، و ماسولوس چه بسا با دشواریهای مالی روبرو بود که آنها را به رسم زمان خود حل میکرد . فرماندار او کوتیدالوس در سراسر آن سرزمین سفری میکرد . هرگاه گوسفند ، خوك ، یا گوساله‌ای به او هدیه میشد ، او نام دهنده و تاریخ آن را یادداشت میکرد ، آنگاه حیوان را پس میداد با درخواستی که آن را تا برگشتنش نگاه دارد ؛ سپس هم حیوان را میخواست و هم خواستار مالیات فرآورده‌ی آن میشد ! درختانی که در جاده‌های شاهی می‌افتاد یا حتی روی این جاده خم میشد چوبشان فروخته میشد . هر وقت که یك سرباز مزدور میمرد ، ماوسولوس یك درهم میگرفت که اجازه بدهد جسد او را از دروازه رد کنند ؛ در ضمن ، این کار یك وارسی خوبی بود که مانع میشد افسران برای سربازانی که مرده بودند مطالبه‌ی ماهیانه بکنند . لیکیها موی سر را بلند نگاه میداشتند ؛ ماوسولوس فرمانهایی نشر داد گوئی از جانب شاه خواستار مو برای کلاه گیس است ، و این سان یك مالیات سرانه اجرا نمود که از این راه مو از یونان خریده شود ![۳۰]

هم‌پیمانی یونان با ارتابازوس شوشی

در تحریکهایی که ماوسولوس با هم پیمانهای آتن میکرد ، آتنیها طبعاً گمان میکردند که ماوسولوس عامل اوخوس است . زمانی که کوشش آنها برای از نو بدست آوردن جزیره‌ها به زور با شکست روبرو شد و مذاکرات صلح ناچار بایستی آغاز میشد ، ایسوکراتس فقط میتوانست پیشنهاد کند که شرطهای «صلح شاه» ، که آنها

29 - Vitruv. ii. 8. 10 ff. ; Callisthen. , Frag. 25 (J) ; Diod. xv. 90. 3 ; Strabo xiii. 1. 59 ; Plin. v. 107 ; xxxvi. 77; Gell. x. 18. 2 ; Lucian. *Dial. mort.* 24.

30 - [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 13 ff. ; Polyaen. vii. 23. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را او خورد در ۳۸۰ با شدت محکوم نموده بود، پذیرفته شود.[۳۱] دولت نظر دیگری داشت: با بهره جوئی از حس بدخواهی و خشم روزافزون نسبت به پارس، رهبران آتنی پیشنهاد کردند که پول فراوانی که ارتابازوس خورشی برای بدست آوردن کمک آتنیها حاضر بود بدهد پذیرفته شود. شهرت داده شد که این خبر همه جا را فرا گرفت که اردشیر یك خشایارشای دومی خواهد بود که نقشه کشیده است تا بار دیگر یونانیها دیگر همشهریهای یونانی خود را به بردگی در آورند؛ پخش ـ کنندگان این خبرها حتی میدانستند که دوازده هزار شتر در راه هستند و بار زر می‌آورند تا سربازان مزدور یونانی اجیر کنند. ولی، همان سان که در روزگار خشایارشا پیش آمد، بار دیگر بربری به آسانی شکست داده خواهد شد، و پارس تباه خواهد گشت. این بار برای همیشه.

دموستنس در نخستین سخنرانی‌اش در انجمن در ۳۵۴ به این پیشنهاد پاسخ داد. برخی از سخنرانان تبلیغ میکردند که جهادی بر ضد بربری برپا کردد. دموستنس کاملا آماده است اعتراف نماید که «شاه دشمن مشترك یونانیهاست»، ولی آتن نمی‌تواند به تنهائی به جنگ بپردازد، بویژه زمانی که پاره‌ای از یونانیها هنوز در دست او هستند. اگر یقین بود که او کشورانه دست به دشمنی زده ـ از سخن دموستنس برمی‌آید که شك دارد ماوسولوس در واقع عامل او خواهد بود ـ دولتهای دیگر شاید به آتن بپیوندند، ولی اگر آتن بیش از آن که این موضوع آشکارا روشن شود جنگ را برضد او آغاز نماید، شاه به آنها رشوه خواهد داد و آنها رشوه را خواهند پذیرفت. جنگ با شاه دشوار خواهد بود، زیرا، گرچه آتن سربازان بهتری دارد، شاه پول بیشتر دارد. بسیاری از یونانیها برضد مصریها یا برضد ارواندامس خواهند جنگید، ولی برضد یونانیهای دیگر به جنگ نخواهند پرداخت. مبادا آتن فرصتی بدست شاه بدهد که او خود را همچون نگهبان و سرپرست یونانیها وانمود کند.[۳۲]

31 - Isocr. *De pace* 10.

32 - Demosthen. *Symmor.* 31; cf. Paul Cloché, *Démosthènès et la fin de la démocratie athénienne* (1937); Werner Jaeger, *Demosthenes* (1938); A. Schaefer, *Demosthenes und seine Zeit* (2d ed., 1885).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای نشان دادن درستی این استدلال نیازی به احساسات طرفداری از پارس نبود ، ولی باوجود این سختگیری دموستنس با شکست روبرو شد . آتن با شورشگر هم‌پیمان شد و نزدیک به پایان سال خارس برای پشتیبانی او کسیل گشت . فریجیه زیر تاخت وتاز درآمد ، پیروزی بزرگی بر نیروهای شاه به دست آورده شد ، و سرزمین مهرب وفادار ، تیشراوسس جوانتر ، به تاراج رفت : خارس به میهن خود برگشت که این نبرد خواهر نبرد ماراتون بوده است !

ولی ارواندامس نخستین نبرد خود را با سپاه شاه باخت و به کوه تمولوس گوشه گرفت ، و آنجا اردوگاه محکمی برپا ساخت . ارشیانه با سواران برگزیده بی‌سرو صدا بیرون جست وخواربار و سازوبرگ دشمن را درجاده‌ی ساردیس ازمیان برد . آنگاه ، با فرستادن آگاهی بیش از وقت به محاصره شدگان ، او وضع نیروهای جدا افتاده‌ی خود را چنان آرایش داد که هر دو دسته در یک زمان بر سر دشمن محاصره شده ریختند و یکی آنها را تباه گردانیدند . در کیمه ، با ده هزار یونانی ، او بر ده هزار سوار زیر رهبری اوتوفرادانس چیره شد ، و درپی آن به افیسوس تاخت‌آورد . او بومیان را با سلاحهای یونانی مسلح کرد و با دادن فرمانهای یونانی بوسیله‌ی ترجمانان ، اوتوفرادانس راکه اکنون برای سربازان مزدور یونانی احترامی قائل بود ترسانید و گریزاند .[۳۳]

او خوس در برابر آن فرمان داد ناوگانی از سیصد کشتی برای استفاده‌ی دشمنان آتن گرد آورده شود : او نیز به آتنیها فرمان داد که خارس را فرا بخوانند و آنها را تهدید به جنگ آشکارا نمود . روشن شد که برخاشهای دموستنس بجا و بحق بوده است ، و به خارس دستور داده شد که دیگر به طرفداری از شهریهای شورشی نجنگد . پیش از آن که روانه شود ، خارس برقراری روابط میان ارتابازوس و تیشراوسس را ترتیب داد ، آنگاه به کرانه و به پادافش خود ـ هدیه‌ی سیکیون و

33 - Demosthen. *Philip.* i. 24; Diod. xvi. 22. 1; 34. 1; Plut. *Arat.* 16. 3; Polyaen. vii. 14. 2 ff.; 27; Pap. Rainer, F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II A (1926), p. 505.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لامپساکوس برای آتن ـ گوشه گرفت . آتن بایستی صلحی را با هم پیمانان پیشین خود امضاء کند که در آن از دست رفتن بازپسین نشانه‌های امپراتوری پیشین جزیره‌ای خود را بپذیرد (۳۵۳) . دموستنس از لذت پیش بردن در یک دادرسی خصوصی در دادگاه در نتیجه‌ی تغییر اجباری طرز فکر آتن برخوردار گشت . اندرومیدون و دو همراهش ، فرستادگان آتن نزد ماوسولوس ، یک کشتی مصری را که از ناوکراتیس می‌آمد گرفتند ؛ چون آن را به دادگاههای آتنی آوردند ، دادگاه کشتی را محکوم کرد و آن را باداش درخوری دانست زیرا مصر بر ضد شاه بزرگ در شورش بود ، وآتن اکنون دوست پارس بود ! ۴۴

پس از شکست ۳۵۵ ، تیس به هم‌پیمانی با ارتابازوس جای آتن را گرفت ، و پامنس بهترین سرکرده‌ی خود را با پنج هزار سرباز به کمک او فرستاد . شهربهای شاه در دو نبرد بزرگ شکست خوردند . در یکی از این نبردها ، او دید که جناح راست پارسی نیرومند است ، و بنابراین در برابر آن یک نیروی نسبتاً سنگین گذاشت و به آنها فرمان داد که در نخستین حمله به زمین بیشه‌ای ناهموار گوشه بگیرند ؛ آنگاه پامنس با بهترین سواران و پیاده‌های خود دور جناح راست دشمن را گرفت و این سان همه‌ی سپاه را شکست داد (۳۵۴) . ولی ارتابازوس نسبت به این تبسی بدگمان شد که دارد با وفاداران به شاه روابطی برقرار میکند ، زیرا همشهریهای او همواره از طرفداران پارس بودند ؛ پامنس ، که متهم شده بود که سربازان را با دهشها و با غلات به جانب خود میکشد ، پس از آن که فرماندهی را به اوکسیتراس برادر شهریب سپرد بسوی میهن خود روانه شد (۳۵۳) .

اروانداس با کامیابی در شورش ماند ، ولی از دست رفتن پشتیبانی تبس چنان ارتابازوس را سست کرد که ناچار بود بزودی نزد فیلیپ (۳۵۵ ـ ۳۳۶) در مقدونیه پناه ببرد ؛ تبعیدیهای دیگر نزد فیلیپ ـ که به تندی همچو رهبر آینده‌ی جهاد برضد

34 - Demosthen. *Timocrat*. 11 ; Theopomp. *Philip*. xiii, Frag. 105 (J), xlv; Athen. xii. 532B ff. ; Diod. xvi. 22. 2; 34. 1; Nepos. *Chabr*. 3. 4; Arr. *Anab*. i. 12. 1; Schol. Demosthen. *Olymp*. iii. 31; *philip*. i. 19.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پارمن در نخستین صف قرار میگیرفت ـ سیسنس ، عامل شهرب مصر ، و مینایسس مصری بودند . درهمین سال ۳۵۴ ، ماوسولوس در گذشت ، و خواهرش ارتمسیا که همسر او نیز بود به فرمانروائی کاریه جانشین او شد ، گرچه برادر ماوسولوس ایدریئوس ، شهرب شد . سال دیگر کنتارخوس هراکلیه‌ی پونتی به قتل رسید ؛ چون پسرش تیموتئوس کهین بود ، شاهیاری در هفت سال بعد (۳۵۲ ـ ۳۴۵) در دست ساتیروس عموی او ماند .[۳۵] در نتیجه‌ی این پیشامدها و دگرگونیهای همانند ، زمینه برای آخرین تاخت به مصر آماده میشد .

35 = Dittenberger. *Syl.* 2, No. 573 ; Diod. xv. 81. 4; xvi. 34. 1-2 ; 36. 2–3 ; xx. 77. 1; Just. xvi. 5. 12 ff. ; Memnon ii; Front. *Start*. ii. 3. 3; Polyaen. v. 16. 2 ; vii . 33. 2 ; Curt. iii. 7. 11; vi . 4 . 25.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سوم

بازگرفتن نیل

بازپسین شکفتن هنر مصری

نخست هارمهبی با ساختمانهای بسیار درستی پرستاران را از نو به دست آورد. کتیبه های طره نشان میدهند که کانگری برای بدست آوردن سنگ تقریبا همواره ادامه داشت. از کوه مقطم پشت ابیدوس به اندازه ای سنگ بیرون آورده بودند که شاه ناچار شد در سال پنجم پادشاهی اش فرمانی بدهد که دیگر سنگ نبرند. سنگهای قرمز زیبائی را که بویژه در کار بازسازی طرف توجه بود از پایین آبشار اول از میان سراسر دره به دلتا می بردند. امروز تمام این ناحیه از تکه های سنگ آهک قرمز و سیاه که بسیار زیبا صیقلی و با نقشهای برجسته و نوشته پر شده پوشیده شده است. بازماندههای ساختمانها نشان میدهند که پرستشگاههای بسیار بزرگی برپا شده بود که با پرستشگاههای خاندان هیژدهم هیچ چیزی نمیخورد.

از این ساختمانهای فراوان فقط تکههایی بازمانده، ولی حتی شمار اینها بیش از آن است که بتوان جزئیات آنها را وصف کرد. سینوسرت، پایتخت، به کمبههای از سنگ راه راه زیبا به خود می بالید. پوپاستیس تالار بزرگی را از سنگ چینی، کمبههایی را از سنگ قرمز و سیاه، و تمدیسی را از سنگ راه راه سیاه با نوشتههای جادوئی و پیکرهای بغان نشان میداد. باهیت، شاید زایشگاه پادشاه، پرستشگاه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگی برای ایسیس داشت . تخته‌سنگهای بسیار بزرگ سقف در فاریتوس نشانی از گنجایش پرستشگاهی‌ست که ویران شده است . در بیلیس بناست بایك پرستشگاه و کمیه‌ای از سنگ سیاه گرامی داشته شده ، ودر هلیوپولیس توث را با دو سنگ بادبود هرمی شکل گرامی داشته‌اند . در تل متکوته ستونی از سنگ آهك کبود با سخنهایی انبرانگزاری به اتوم بافت شده است که یك طرف آن از ورقه‌ی نازك زر رو کش شده است .

ممفیس ، پایتخت باستانی ، در بادبود هرمی شکل تازه داشت . در سال دوم پادشاهی‌اش شاه پرستشگاهی برای ایسیس زنده بریا ساخت ؛ اومیگوید که چه اندازه زر ، بخور خوشبو ، و فوگان به این بغ پیشکش شد . در سال دهم و بار دیگر در سال هشتم گاو ایسیس با همه شکوهی که در خور آن بود به قبر سپرده شد . به تونا کمیه ای از سنگ سرخ ، به میت راهینا ساختمان دیگری ، به اهناسیا کمیه ای از سنگ قرمز ، به کوپتوس یادبود هرمی شکلی از سنگ خاکستری داده شد . آبیدوس تندیسهایی را حفظ نموده که قدرت هنری آنها تقریباً برابر با بهترین تندیسهایی ست که پیکرتراشان خاندان هیژدهم تراشیده‌اند .

در کارناك او در نوشته‌ی خود به دروغ مدعی دروازه‌ای شده است که امیرتیوس دوم به پرستشگاه مونتو افزوده بود ، هرچند پرستشگاههای خونسو و موت را او تعمیر نمود . او نیز از کمیه‌ای سنگی بهره مند شد که چنان زیبا بود که در دوره‌ی بطالسه‌ها نیز به کار میرفت . به پرستشگاه الکاب قرنیز کاری افزوده شد . خنوم پرستشگاهی در الفانتین داشت . باید از یك سر دره‌ی نیل تا سر دیگرش ره سپرد تا دریافت که چگونه این آخرین شکفتگی ساختمان بومی مصری همه‌ی این سرزمین را زیب داده است .

بیرون دریابان غربی همین داستان است . در واحه‌ی بزرگ آنجا یك در آبگاه دروازه‌ای بزرگ ساخته شده است .[1] در کمیه‌ی نامبردارتر آمون ، که اسکندر

1 – H. E. Winlock, *The Temple of Hibis in el Khargeh Oasis*, Vol. I: *The Excavations* (1941), pp. 20 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزودی از آن دیدن میکند ، امیر واحه ون آمون در دره پرستشگاه اوهایدا را برای نخست هارهیی ساخت ، ، که او دلهای یغان را آرامش میدهد و دادهای بومی را برقرار میسازد . » ۲

از هزینه‌ی این همه ساختمان چیزی نمی‌شنویم ، ولی اقلا همه رونق و فراوانی نشان میداد ، و بسیار بهتر بود که مالیاتها برای ساختمانهای محلی به کار برده شود تا این که به خزانه‌ی دور دست یك شاه بیگانه برود . نخست هارهیی سزاوار تابوت سنگی دانه‌دانه‌ی سبز بود که بر آن دوازده بخش « دوآت » و سی و هفت پیکر از هفتاد شکل « راه » نقش شده بود ، هرچند مقرر نبود که این تابوت هرگز برای آرامگاه او به کار رود . ۳

گواهی دیگری در دست است که علاقه‌ی تازه‌ای به ادبیات باستانی نشان داده میشد . از دوره‌ی پادشاهی او نسخه‌ای از کتاب نامبردار « نامه‌ی مردگان » به ما رسیده است . یك سنگ بادبود همزمان برای نوشته‌های جادوئی و صحنه هایی که در وصف آن نوشته‌ها رویش کنده شده شهرت دارد . ۴

وصف رسمهای سوگواری آن زمان از قبر دجدهور و خانواده‌اش در ابیدوس پیداست . دجدهور ــ که زمانی مرد که اوخوس داشت آخرین تاخت و تاز خود را آغاز مینمود ــ مرد تازه‌ای شده بود ، زیرا به پدر و مادر او هیچ عنوانی داده نشده ، ولی بر خود از احترامات انباشته شده است : او شاهزاده‌ی ارثی ، یگانه دوست دلبند ، ناظر بر همه پایین ، باز درس زمین ، ناظر سر زمین است ، که اورا شاه برای خردمندی‌اش بزرگ ساخت ، که « خاوند هر دو زمین » را توانگر ساخت ، که اورا شاه سر دبیران گذاشت ، که همه چیز را در فرمانروایی میشمرد ، و هردو گوش هورروس را بارامتی

2 - W. F. M. Petrie, *History of Egypt* (3d ed., 1925), III, 378 ff.; H. Junker, *Mitteilungen des drutschen Instituts fur Agyptische Alertums - kunde*, I (1930), 30 ff.

3 - E. A. W. Budge, *Egyptian Sculptures* (1914), Pl. xl iv.

4 - V. S. Golenishchev, *Metternich Stele* (1877).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پر میکرد. چون او در سال پانزدهم درگذشت، دبیر شاهانه‌ی «غرب» (نساکده) بوسیله‌ی فرمانده پادگان سله ـ این خود دلیل خوبی‌ست که شاه درسال ۳۴۴ در مرز آسیائی به کارزار پرداخته‌بود ـ ترتیب‌داده‌بود که‌این‌سردبیر باید در جهان‌دیگر یزدانی شود و این که باید هرچه را که او برای همیشه جاودانی بخواهد همه‌گونه آماده‌سازند. کوتوله‌ی او، که نیز دجد هور نام داشت، که روز جشن جاودانی، که در جشن اپیس مرده در سراپئوم ممفیس و کنار دریاچه‌ی مقدس هیروپولیس میرقصید، با او بخاك سپرده شد.[5]

گورابه‌ی هالیکارناسوس

در حالی که رشته‌ی پرستشگاهها در کنارسراسر مجرای پایین نیل بازپسین شکفتن عالی هنر پاك بومی را منعکس میسازد، ساختمان بزرگی که ارتمسیا در هالیکارناسوس برای گرامی داشتن شوهر و برادر خود برپاساخت‌نظری به‌جنبه‌های دیگر شهریگری هلنیستی آینده‌دارد. معمار های آن ساتیروس و سپس پتیئاس بودند که کتابی نیز در باره‌ی ساختمان آن نوشتند. شکل آن همان شکل قبرهای مجزای طرز کهنه‌ی آسیای کهین جنوب غربی بود، روی پایه‌ی چهار گوش در سه طبقه که بر کله‌ی آن گردونه‌ی پیروزگر ماوسولوس بود که چهار اسب آن را می کشیدند. طبقه‌ی دوم این گورابه در هالیکارناسوس بود که آن را یکی از هفت شگفتیهای جهان باستان و نام آن (ماوسولئوم) را نام عمومی گورابه در نسلهای آینده ساخت، زیرا در میان ایوانهای ستوندار آن تندیسهایی دیده میشند که کار نامبردارترین پیکرتراشهـای آن روزگار بـود. تندیسهای نمای شرقی را به ـ سکوپاس، شمالی‌را به‌بریاکسیس، غربی‌را به لئوخارس، و جنوبی را به تیموتئوس نسبت میدادند.

به‌همین اندازه بازیهای ورزشی که هنگام جشن گشایش این گورابه برپا ساختند تمام هلنی بود. تئودکتس فاسیلیسی سوگنامه‌ای را به نام پادشاه مرده

5 ـ W. Spiegelberg, *ÄZ*, LXIV (1929), 76 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به‌نمایش گذاشت. به‌احترام‌سخنرانی که قرار بود بر سر جنازه‌ی این مرده‌ی نوانا خوانده شود همانزمانی برپا داشتند: برخی میگویند که جنازه را تئوپومپوس تاریخ نویس برد؛ دیگران میگویند که ناوکراتس از مردم اریتره آن را برد.[۶]

شکست نخستین لشکرکشی مصر

اروخوس در همین هنگام در کوشش مصمی که برای گرفتن مصر داشت سرگرم گردآوری سپاه بزرگی بود. به‌امید گرفتن سربازان مزدور نیمی در آینده او به تیسیفا کمک مالی داد که «جنگ مقدس» خود را برضد فوکیسیها به پایان برسانند. نخست هارپالوس نیز سربازان مزدور تازه نفس زیر رهبری دیوفانتوس آتنی ولامیوس و گاستروون‌سپارتی به‌دست آورد. نخست اروخوس کامیاب بود و فتنه‌ها اشغال شد. ستراتوی صیدونی با هم پیمان شدنش با هسمر در خطر افتاد: با نزدیک شدن پارسیان او بر آن شد که‌خودکشی کند، ولی خوشگذرانی یونانی دلیری اورا سست کرده بود، و هسمر او بود که از پیش سرنوشت وحشتناکی را که خودش با آن روبرو بود دریافت. تنس به جای او گماشته شد و روی سکه‌هایش خود را نشان میداد که پیاده با فروتنی لزیبی گردنه‌ی سرور خود میرود.

گرفتن مصر به‌این سادگی نبود. یکی از داستانها بما رسیده‌است ـ که‌چگونه گاستروون سلاح یونانیها و بومیها را با یکدیگر عوض کرد به‌طوری که پارسیان با یونانیها خوب جنگیدند ولی از پیش بومیها که سلاح یونانی داشتند گریختند. سرانجام، پس از یک سال کارزار (۳۵۱ ـ ۳۵۰)، او خویش ناچارشد گوشه بگیرد.

6 - Theopomp., Frags. 297, 299 (J); Cic. *Tuscul.* iii. 75; Vitruv. *Praef.* 12–13; ii. 8. 10; Strabo xiv. 2. 16–17; Mart. i. 1; Plut. *Vit X Orat.* 838B; Valer. Max. iv. 16. 1; Gell. x. 18. 3; Quintil. iii. 6. 3; Plin xxxvi. 30; Paus. vii. 16. 4; Polyaen. vii. 23; Lucian. *Dial. mort.* 24; Necyon. 17; Porphyr. in Euseb. *Prarb. Evangel.* x. 3; Hieron. *Adv. Jovin.* i. 44; Suidas, *s. vv.* "Theodectes," "Isocrates;" C. T. Newton, *A History of Discovery at Halicarnassus* (1862); reconstruction, M. Rostovtzeff, *A History of the Ancient World*, Vol. I: *The Orient and Greece* (1926), Pl. LXXXVI, 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخت هارهبی در پایتختش بیکسری از خود برپا ساخت که در میان پاهای پلك باز بسیار بزرگ ایستاده که باز نمایندهٔ بغ هوروس بود : در نوشتهای که همراه آن است با سرافرازی بخود می بالد که او نگاهدارندهٔ مصر است که زمینهای بیگانه را پس میراند و نه تیررا میزند .[۷]

ارتمیای هالیکارناسوسی

اگرچه ایدریوس همچو شهریار کاریه سکه زدن را به خود منحصر ساخته بود ، ولی ارتمیا خود در حقیقت فرمانروا بود و همزمانهایش او را به این سمت میشناختند . فرمانروائی این بانو سخت و نیرومند بود . هراکلیه در لاتموس از زو گرفته شد ، این بار بدست سربازانی که او پنهان ساخته بود هنگامی که همهٔ شاروندان بیرون ریخته بودند که شهریانورا باخواجه سرایان ، زنان ، نیزنها وسنج — زنها که همراه او بهبستهٔ مادر بغان در پاکهملی آن در شهر میرفتند به بیشند .[۸]

بخت نشستن یك زن بنظر می آمد که بهرودسیها فرصتی داد که نه تنها آزادی خود را از نو بدست آورند بلکه خود هالیکارناسوس را نیز بگیرند . برای این کار از دشمن اخیر خود آتن درخواست کمك کردند ، ودموستنس جانب آنها را گرفت . اندك زمانی پس از گوشه گیری اوخوس ، این ستمگران در پیشگاه انجمن نمایان شد و حیرت خود را از این منظر بگفت که چگونه مردانی برای جنگیدن با پارسیان به طرفداری مصریها شوق دارند ولی از کمك کردن بهرودس بیمشالهاند بیان داشت . او پیشگوئی نمود که چون شاه از گرفتن مصر درمانده شده ارتمیا به رودس دست درازی نخواهد کرد .

7 - Isocr. *Philip.* 101; *Epist.* viii. 8; Diod. xvi. 40. I ff.; 40. 4; 48. I ff Trog. x; Front. *Strat.* ii. 3. 13; Polyaen. ii. 16; Hieron. *Adv. Jovin.* i. 45.; Oros. iii. 7. 8; P. Tresson, „Sur deux monuments égyptiens inédit," *Kêmi*, IV (1931), 120 *ff.*; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910). 575 ff.

8 - Polyaen. viii. 53. 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دموستنس به مردانی که این گونه شوق برای جنگیدن با پارسیان در مصر داشتند نیشخند میزد؛ ولی فکر ارسطو بالا فرق داشت. همچو نمونه‌ای برای منطق درست، او این سان دلیل می‌آورد: «پرخند شاه بزرگ باید آماده شد و نگذاشت که او مصر را بگیرد: زیرا داریوش و خشایارشا به یونان تاختند نبردند تا آنکه مصر را گرفتند؛ پس، اگر شاه بزرگ مصر را بگیرد، او به یونان نیز تاخت خواهد برد.»

این دلیل نتیجه‌ی غیرمنطقی را که درستکرداری نهفته بود بخوبی آشکار میسازد.

خوم تر از این، دموستنس ارتمیسیا را نمی‌شناخت. زمانی که رودسیها که بیش از اندازه بخود مطمئن بودند به هالیکارناسوس رسیدند، ارتمیسیا فرمان داد که مردم شهر وانمود کنند که تسلیم‌اند. رودسیها به خشکی آمده و سخت سرگرم تاراج کردن بازار شده بودند که نابرگان کاریه که پنهان شده بود از یك کنار ساختگی که بهیندرگاه پنهانی راه میبرد سر در آوردند، و کشتیهای خالی رودسی را گرفتند، و در همان حال از دیوارهای کنار دریا تاخت و تاز کنندگان را که در بازار تاراج میکردند با تیر زدند و به‌زمین ریختند. آنگاه، با کشتیهایی که بدست کاریان رانده میشد، با بسیاری کوشی برای بیرونی آرایش یافته بود، ارتمیسیا بسوی این جزیره راند و بیش از آنکه این نیرنگ از پرده بیرون افتد به بندرگاه آن‌راه یافت. شاهزادگان برجسته‌ی جزیره را از دم تیغ گذراندند، و ارتمیسیا دو تندیس برپا ساخت: یکی از خودش، و دیگری از رودس که داغ بردگی بر آن گذاشته شده بود.[۹]

شورش صیدون

پس زده شدن اوخوس راه را برای شورشهای بسیاری باز کرد. صیدون، که ستادگاه این تاخت و تاز بود، در نتیجه از دست سربازان تجاوزکار صدمه‌ی بسیار دید. تنس تجاوزکاران را بکیفر رسانید، یادگان را بیرون راند، و ساز و برگ سواران را که برای تاخت تازهای انباشته‌شده بود سوزاند؛ او نیز درختان «پردیز»

9 — Demosthen. *Rhod.* 3–4, 11; Aristot. *Rhet.* ii. 20.3–4; Vitruv. ii. 8. 14–15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بر دامنه‌ی شرقی گرد کاخی که سی ستونهای گاوداریش که در محل تراشیده شده بود تا زمان ما باز مانده است بریدند.[10]

ارکادیها بتازگی شهر نوین مگالوپولیس را برای پایتخت اتحادیه‌ی خود بنیاد گذاشته بودند که دارای بخشی برای انجمن نمایندگان اتحادیه بود که بطور شگفت آوری جدید و امروزین می‌نماید. خیلی بیشتر "شهرهای فنیقی اردوی صیدون" وصورسه ده کوچك را (که اسوریها آنها را بنام مهلته، میسه، و کیسه می‌شناختند) یکی کرده واثاررا تشکیل داده بودند، که یونانیها آن را بنام تریپولیس میشناختند. اینجا "نیز" نمایندگان انجمن میکردند ــ صد نماینده از هر یك از این سه شهر عمده ــ که شورای همگانی یا «سینهدریون» فنیقیها را تشکیل میدادند؛ ظاهراً این واژه‌ی یونانی بیش از آن بصورت «سنهدرین» بزبان فنیقی در آمده بود، زیرا بهمین صورت بعدها درمیان یهودیها بکار میرفت.

نمایندگان در تریپولیس انجمن کردند و رای دادند که همه‌ی فنیقیه باید به شورش بر خیزد. از ثروت هنگفتشان، صیدونیها شمار بسیاری کشتیهای سه ردیفی گرد آوردند و نیروی بزرگی از سربازان مزدور اجیر کردند. نیکوکلس در سالامیس در همسایگی بقتل رسیده بود، شاید بدست برادرش اواگوراس دوم، که جانشین او شد. چهار سال اواگوراس بنام خود بقصورت کوتاه شده‌ی آن بفنیقی سکه زد؛ از جمله نقشهای روی سکه ها کشتی و ستاره، پادشاه بزرگ در حال جنگیدن با شیر یا سوار بر گردونه پیشاپیش اواگوراس سربرهنه بود. سپس تعدو دیگری از این خانواده، بنیتاگوراس، او را بپناهگاهی در کاریه بیرون راند، و نه پادشاه جزیره از فنیقیها پیروی کرده و استقلال خود را فرا گفتند. بخشهایی از کیلیکیه نیز بشورش پیوستند.[11]

10– G. Contenau, "Deuxième mission archéologique à Sidon," *Syria*, IV (1923), 270 ff.

11 - Theopomp., Frag. 114 (J), Athen. xii. 531D-E; Isocr. *Philip.* 102; Diod. xvi. 40. 5; 41-42; 46. 1; Babelon, *op. cit.*, pp. 715 ff., 589 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فیلیپ مقدونی

اروانداس درشوردش ماند : حتی تا ۳۴۹ او را در آتن با شاروندی و تاج زرین گرامی میداشتند ، زیرا شهر آتن یك پیمان بازرگانی مساعدی با او بسته بود . اریولوس اسوسی خواجه‌سرائی داشت بنام هرمیاس که به‌آتن فرستاده بود ، و آنجا نزد افلاطون و ارسطو فرزانش آموخته بود : در بازگشتش او هردم دوستی سرود خود را با کشتن او و فرمانروائی کردن به‌جای او باز پرداخت . ارسطو ، آموزگار اسکندر پسر فیلیپ ، از این که در دربار او مهمان‌نوازی بجویند سرافکندگی و شرمندگی حس نمی‌کرد و سرانجام دختر برادر این خواجه‌سرا را به‌همسری گرفت . فرزانه‌ی دیگری ، کسنوکراتس ، نیز برای بردن سهمی از نعمت این فرمانروای

۱۲

هستیك سرزمینك :

در اوایل ۳۴۶ با « صلح فیلوکراتس » به‌جنگ یونان اروپا به‌طور موقت پایان داده شد . فیلیپ همچو یکسر برجسته در میان یونانیها شناخته شد ، و ایسوکراتس با شتاب کتاب « فیلیپوس » خود را نشر داد ، و در آن شاه مقدونی را فرا خوانده که کشور گشائیهایش را در قاره‌ی اروپا با رهبری جهادی بر ضد پرسپولیس که دیرینست در انتظار آن هستند ادامه دهد . زمان مناسب ، ایسوکراتس میگوید ، برای چنین کاری فرا رسیده است . مصر هنوز گرفته نشده است . قبرس ، فنیقیه ، و کیلیکیه در شورش‌اند . اکنون که ارتمیا مرده ، ایدریوس (۳۵۰–۳۴۴) را ممکن است از وفاداری مشکوکش جدا ساخت ، و او از همه‌ی یونانیها که در قاره هستند کارش باردنوقتر است . این مطالب ایسوکراتس را میکشاند که با تلخی خاطر نشان سازد که شرم است بهبینم چگونه آسیا وضعش از نظر مادی بهتر از اروپاست واین

12 · *IG*, Vol. II (ed. minor), No. 207; Isocr. ***Philip.*** 102 - 3, 132; Demosthen. ***Philip.*** iv. 32; ***Cherson.*** 30); Plato ***Epist.*** vi; Anaximenes [Demosthen.] ***Epist. Philip.*** 6; Strabo xiii. 1. 57; Diog. Laert. v. 3ff.; Didym. vi. 6. 1; Suid. s. v. «Aristoteles.»

پرگامم را ارواندس به شاه باز گردانید ، نگاه کنید Dittenberger, ***Orientis*** ***Graecae inscriptiones selectae***, No. 264.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بربریها با رونق‌تر و پرومندتر از یونانیها هستند.[۱۳]

در آن زمان ایدریوس در واقع چندی با یونانیهای اروپا رابطه‌ی دوستانه داشت. درهمان سال ـ نخستین‌سالی که دلفی از تاراج فوکیسیها آزاد شده و درهای آن به دهش از جهان بیرون باز شده بود ـ میلتوسیها تندیسهای برنگی از سرور خود ایدریوس و از همسر و خواهرش ادا که بدست ساتیروس پیکرتراش پاروسی ساخته شده بود به ایولون هدیه کردند.[۱۴] پیکر و تمام آنها نیز همراه با نقش برجسته‌ی «زئوس سیاهها» از لابراوندا بود که در تگه برپا شده بود.[۱۵]

فیلیپ درواقع جداً درفکر یکی کردن یونانیهای اروپا برضد دشمن همگانی بود، ولی اوزیر کتر ازاین بود که بیش ازآن که یگانگی نزدیك درمیهن به دست آید ازاین جهاد سخن گوید. با این حال، زمانی که در الیمپیه فیلیپوسی بهافتخار خود ساخت وبرای آرایش آن همه‌ی هنرمندان نامبرداری راکه کارهای پرسود در کاریه یافته بودند باز خواند، نشان آشکاری را از آن‌چه در سر می‌پروراند هویدا ساخت. از دست رفتن این هنرمندان نمی‌توانست برای ایدریوس دلپذیر باشد.

اندروتیون، برخلاف ایسوکراتس، به ایدریوس اطمینان نداشت. به نظر او ایدریوس، که تیمه‌ی پارس بود، مانند سگی بود که‌از زنجیر آزاد شده باشد؛ همچنان که سگ به‌جان مردم می‌افتد و گاز میگیرد، ایدریوس هم چون از زنجیر آزادشود خطرناك خواهد بود. اندروتیون حق داشت: پیش از آن که سال به‌پایان برسد، ایدریوس پاسخ خود را داده بود، نه به افسون فیلیپ ـ چنان که ایسوکراتس انتظار داشت ـ بلکه به فرمان سرورش. او چهل کشتی سه ردیفی از کاریه و هشت هزار سرباز مزدور زیردهبری فوکیان آتنی باخودنزد اوخویش برد؛ اکنون سرکردگان آتنی در هردوطرف می‌جنگیدند! چندی بود که قبرس شورشی ازصلح برخوردار

13 – Isocr. *Philip.*

14 – Th. Homolle, "Inscriptions de Delphes," *BCH*, XXIII (1899), 185 ff.; *IG*, Vol. V, Part 2, No. 89; cf. Vitruv. vii *Praef.* 12.

15 – P. Foucart, *Monuments Piot*, XVIII (1910), 145 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود، و تاراج هنگفتی میشد انتظار داشت؛ چیزی نگذشت که شمار سربازان مزدور دو برابر شد. قهرمان کتاب «سرباز» انتیفانس نمونه‌ای از آنهاست: اریبخود می‌بالد که چگونه در سراسر هنگام جنگ در قبرس بوده و چگونه در پافوس با تجمل زندگی میکرده است.[۱۶]

از نوکرقش فنیقیه

در آغاز ۳۴۳ اوخوس سپاه بزرگی در بابل گرد آورد و برضد صیدون روانه شد. شاروندان پولهای خود را برای امن بودن به بیرون فرستادند، خندق سه گانه‌ای گرد شهر کندند، و دیوارها برپا ساختند. بیش از یکصد کشتی فراهم آوردند، نه فقط سه ردیفی بلکه کشتیهای پنج ردیفی با پنج ردیف پاروزن که تازه اختراع شده بود. ولی منتور و تنس برای خیانت به شهر همدست شدند. همچنان که گروه پس از گروه از شاروندان رهسپار بیرون فرستاده میشدند، همه بدست پارسیان که مترصد بودند کشته میشدند، ولی زمانی که تنس خودش فرار کرد تا پادشاهی را که انتظار داشت دریافت دارد او فقط کیفر یک خیانتکار طرد شده را یافت.

شاروندان که به آنها خیانت شده بود کشتیهای خود را آتش زدند، خانواده‌هایشان را در خانه‌های خود نگاه داشتند، و آنها را با هرچه بود سوزاندند. اوخوس فقط ویرانه‌ها را داشت که به سودجویان بفروشند، و آنها قنطارهای بسیاری به او پرداختند که حق داشته باشند سیم وزر گداخته را در ویرانه‌ها جستجو کنند. از بابل لوحی داریم که خلاصه‌اش چنین است: «در سال چهاردهم اوخوس، که نامش اردشیر خوانده میشود، در اکتبر، اسیرانی را که شاه در زمین صیدون در بند افکنده به بابل و شوش درآمدند. در آن ماه، روز ۱۳ [۲۴ اکتبر ۳۴۵] از میان آنها چند سرباز به بابل درآمدند. روز ۱۶، زنهای پرشمار که شاه به بابل فرستاده، درآن روز به کاخ شاه درآمدند.»[۱۷] از این لوح بابلی نگاه به طور زنده‌ای پیداست

16 – Aristot. *Rhet.* iii. 4. 3; Antiphan., Frag. 202 (Kock); Diod. xvi. 42; 46. 1 ff.; Polyaen. viii. 53. 4.

17 – S. Smith, *Babylonian Historical Texts* (1924), pp. 148ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در روش باستانی تبعید و از سرزمینی به سرزمین دیگر بردن مردمان زنها چه رنجی میکشیدند؛ زنها نه برای احترام بلکه، همچوبرد گان به کاخ درمی آمدند.

فنیقیه آنگاه به‌مازیوس سپرده شد و با کیلیکیه توام گشت. بجای سکه‌های کیلیکی پیشین‌اش مازیوس از آن پس روی سکه هایش نقش آهوی نر یونانی را گذاشت که شیر یا گاو نر آسیائی دارد آن را می بلعد. در دیوار کنگره دار را، که هر یك چهار برج دارد، «دروازه‌های کیلیکی» شناخته‌اند، هرچند بیشتر احتمال دارد که آنها باز نماینده‌ی خود طرسوس باشند؛ نوشته‌ی آن چنین است: «مزدای که برفراز ابر تهره و هیلیك است.» سکه‌هایی با نوشته‌های آرامی در طرسوس، ایسوس، و مالوس زده شده، ولی به‌سکه‌های مالوس یونانی افزوده شده است؛ روی سکه‌های سیدونی‌اش، مازیوس نقش کشتی شاهان بومی پیشین را از سال شانزدهم (۳۴۳) تا پایان پادشاهی‌اش به‌کار برده است.[18]

انجام بازپسین شاهنشاهی مصری

فرستادگان اوخوس در استانهای عمده‌ی یونان پیدا شدند و درخواست سربازان مزدور کردند. آتن و سپارت، که سرکردگانشان به مصر رفته بودند، از دادن کمك سرباز زدند، هرچند که آتن در برابر این سرباز زدن اعلام‌داشت که میل دارد با شاه درصلح به سربرد ــ به شرط آنکه شاه به شهرهای یونانی تاخت نیاورد. ولی نمس هزار سرباز به فرماندهی لاکراتس، و آرکومیها سه هزار به فرماندهی نیکوستراتوس فرستادند. و در عین حال شش هزار سرباز دیگر از شهرهای یونانی آسیا آمدند که قرار بود منتور خیانتکار آنها را رهبری کند (۳۴۴).[19] پارسیان زیر فرماندهی روساکس بودند که یکی ازفرزندان آن «هفت»تن واکنون

18 – Diod .xvi. 43 ff.; Trog. x; JosePh. *Ant.* xi. 207; Babelon, *op.cit.*, pp. 443ff. and 581 ff.

19 – *IG*, Vol. IV, No. 556; Isocr. *Panathen.* 159; Anaximen. [Demosthen.] *Epist. Philip.* 6; Diod. xvi. 44. 1 ff.; Didym. viii. 5 ff. 18 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهربِ یونیه و ایدیه بود، و فرمانده دیگر آنها اریستازانس بود. باگواس، سرکرده‌ی خواجه‌سرایان، سرفرمانده بود، و اوخوس شخصاً تمام این آرایش پهناور سپاه را رهبری میکرد.

پس از آن که بخش قابل توجهی از سپاهش را در مرداب برژه از دست داد، شاه به پلوسیوم رسید، و دفاع آنجا را در دست فیلوکسن به سرکردگی پانزده هزار یونانی یافت. چون نتوانست در نخستین روز جنگ، باروی آنجا را بگیرد، اوخوس تیری تاخت و تازگر خود را چند بخش کرد: بخش اول را، به فرماندهی لاکراتس و روساکس، باز گذاشت که با روی مرزی را محاصره کنند؛ گرداری بخش دوم را به نیکوستراتوس و اریستازانس سپرد، درحالی که بخش عمده‌ی سپاه زیر فرماندهی منتور و باگواس ماند. برای رو‌برو شدن با آنها، نخت هارهبی بیست هزار یونانی، تقریباً بهمین شمار لیبی، و شصت هزار بومی گرد آورده بود: نیز ناوگان بزرگی برنیل بود که کرانه‌ی عربی آن با یک رشته دژ نگاهداری میشد.

دفاع سخت و نیرومند بود، مانند گذشته، بایستی جلوی تاخت و تازگران را گرفته باشد. ولی همه‌ی این به کار نیامد زیرا فرماندهان سربازان مزدور ـ دیوفانتوس آتنی و لامیوس سپارتی ـ نتوانستند رزم آرائی پیشنهادی خود را بقبولانند. رای آنها این بود که نخت هارهبی بیدرنگ حمله کند، ولی نخت هارهبی برآن شد که تا طغیان رود نیل صبر کند، به اطمینان این که بار دیگر برخاستن آب دشمن را ناچار خواهد ساخت که از دلتای زیر نیل گوشه بگیرد.

دلیل این اطمینان، که وعده‌ای بود که بنخ جنگ اورنوریس داده بود که او خود مصر تهدید شده را رهایی خواهد داد، در یک قصه‌ی عامیانه که تنها برگردانده‌ی یونانی آن روی پاپیروسی از زمان کمی دیرتر بازمانده اشاره شده است. در این قصه گفته شده که در شب بیست و یکم تا بیست و دوم ماه فارموتی، شب ماه پر، در سال شانزدهم پادشاهی، نکتانبو شاه ماند گار در ممفیس قربانی انجام داد و از بنان یاری جست که آینده را برای او آشکار کند. جدولهای ستاره شناسی امروزین نشان میدهند که

PDF.tarikhema.org

دراین سال پادشاهی نخست هاترهیبی ماه پر را در ماه فارموتی میتوان دره ژولیه ۳۴۳۳ دید؛ این سان ما نه تنها زمان این رشته‌ی بخصوص پیشامد ها را به دست آورده‌ایم بلکه درواقع کلیدی به همه‌ی سالهای مصر مستقل در سده‌ی چهارم جسته‌ایم.[۲۰]

در این قصه‌ی علمیانه گفته شده که در خوابی که در یاسخ درخواست او داده شد، نکتانیبو یا پیروسی را دید که شاه براست ــ که به مصری رومیس خوانده میشود چنان که مترجم به آن افزوده ــ و آن یا پیروس در ممفیس لنگر انداخت. بر آن تختی بزرگ بود، و بر آن تخت ایسس، آن بانوی نیکی گرمیوه‌ها و بانوی سرور بغان، نشسته؛ همه‌ی بغان گرد وی ایستاده، به دست راستش به دست چپش. یکی از آنها، به قامت بیست ارش، به میان پیش آمد؛ نام او به مصری اونوریس داده شده، ولی به یونانی نام ستاره‌ی بهرام به او داده شده است. اونوریس، در حالی که بر وی شکم خود افتاده، چنین گفت:

«نزد من بیا، ای بغبانوی بغان، ای تو که برترین نیرو را داری، و بر آنها که در این گردون‌اند فرمانروا ای، و همه‌ی بغان را زنده میداری. بر من رحم بنما، ای ایسیس، و گوش به من فرا ده! چنان که تو فرمان داده‌ای من این سرزمین را چنان یافتم که سزاوار سرزنش نبودم، و هرچه برای نکتانیبو، شاه ساماوس، که تو او را به فرمانروائی برقرار کرده‌ای لازم بود انجام دادم. لیکن او پرستشگاه مرا از چشم انداخته و از فرمانهای من دور افتاده است. من بدون پرستشگاه خود مانده، و کاریزشگاه من که فرسو خوانده میشود [یرشو، «خانه‌ی شو»] از بد کاری این سم کرده نیم تمام مانده است.» بغبانو پاسخی نداد.

نکتانیبو بیدار شد و با شتاب مهمین پرستار و وخشور اونوریس را از سیخنوس ــ که هنوز در این ۶ ژوئیه ۳۴۳ در دست مصر بود ــ فرا خواند. آنها گزارش دادند

20 – J. G. Smyly, *Archiv fur Papyrusforschung*, V (1909-13), 417; S. Witkowski, *ibid.*, P. 573; E. Bickermann, *La Chronologie de la XXXe Dynastie* (« Institut Français d' Archéologie Oriental du Caire, Mém., » Vol. LXVI [1935–38], PP. 77 ff.

PDF.tarikhema.org

که وضع آنچنان نا امیدوار که در خواب نمایانده شده بود نیست ؛ همه‌چیز به انجام رسیده مگر کندن نویسه‌های مقدس خط نقشی بر دیوارهای سنگی .

تا اینجا ظاهرا یادی از یك خواب یا رخش واقعی داریم که در آن اوزوریس وعده‌ی کمك به‌مصر داده بود ؛ هرچند در این گزارش کنونی بد اختری آینده هم اکنون پیش‌بینی شده است . اکنون به قلمرو پاك قصه درمی‌آییم : شاه باختاب نوشت که همه آنهایی را که در کندن خط مقدس زبردست اند فرا خوانند ؛ چون به دربار رسیدند ، از آنها پرسیده شد که کدام یك میتوانند زودتر این کار را به‌پایان برسانند . پتسیوس ، پسر ارکیوس از افرودیتوپولیس ، برخاست و با فروتنی گفت که او میتواند این کار را در چند روز به‌انجام برساند ، و همنشینان او یکدل و یکزبان گفتند که راست میگوید ، زیرا کسی در سرزمین در این هنر به‌پای او نمیرسید . پس نکتانیو پول بسیار به‌پتسیوس داد و او روانه‌ی سبنیتوس گشت .

چون طبعا همکار بود ، پتسیوس بر آن شد که باید بیش از آن که بنشیند و به کار بپردازد اندکی سرخوش و از لذت می برخوردار گردد . و چنین پیش آمد که چون در بخش جنوبی پرستشگاه گردش کنان میگشت به دختر یك عطرساز برخورد که زیباترین دختری بود که دیده بود ــ و چون دانشجوی نسخه بردار که به‌پرداختن این نسخه گماشته شده بود به‌اینجا رسید خشکی بر او دست یافت و به‌جای آن که کنجکاوی بیدار شده‌ی ما را خرسند سازد و از پیشرفت مهر ورزی این پیکر تراش سخن گوید بکشیدن عکس مسخره‌ی قهرمان ما اکتفا کرده است .[۲۱]

آیا این قصه‌ی عامیانه بد آمدن بخ بومی جنگ و در نتیجه سر باز زدن او را از پاییدن مصر فقط به این عشقبازی‌شوم این پیکر تراش و کوتاهی او در بموقع تمام کردن خط نقشی نسبت داده بود ؟ پاسخ این را نمیدانیم ، ولی شکی نمیتواند باشد که دیر کرد نخت هارهبی برای طغیان و فراگیری آب مرگ آور بود . پیش

21 ـ U. Wilken, *Mélange Nicole* (1905), pp. 579 ff.; G. Maspero, *Popular Stories* (1915), pp. 285 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آن که سیلهای رهایی بخش به دلتا برسد ، نیکوستراتوس با هشتاد کشتی سه ردیفی راه خود را به‌پشت سپاه مصری یافته بود . گلیشیاس به این نیرو که از جناح گذشته بود تاخت برد ولی کشته شد ، و با او پنج هزار یونانی نیزجان سپردند . لخت هارمهبی دلتا را رها کرد و به ممفیس گوشه گرفت . منتور به یادگان ترك شده‌ی پلوسیوم و عده‌ی یك تسلیم شرافتمندانه داد اگر از جنگ دست بردارند ولی تهدید کرد که اگر باز هم ایستادگی کنند به سرنوشت سیدون دچار خواهند شد . بر سر مسئله‌ی تسلیم مصریها با یونانیها به‌زد وخورد پرداختند ، ولی سربازان مزدور از هر گونه دین به مزد پردازی که درحال عقب نشینی بود خود را آزاد دانستند و بیدرنگ خرطهای جوانمردانه‌ی منتور را پذیرفتند .

پارسیان و یونانیها بر سر پیروه به جنگ پرداختند . در تاراج پوباستیس سربازان مزدور به‌اندازه‌ای پیش رفتند که خود باگواس را زندانی ساختند ، و او فقط با مداخله‌ی شخصی منتور رهایی یافت . ولی شهرها ، یك به یك ، صلح کردند ؛ نخت هارهبی بارخود را با تمام ثروتی که برده بود بمنت وبسوی بالای نیل گریخت تا در اتیوپیه پناهگاهی بجوید . بازپسین شاهنشاهی مصری به‌پایان رسیده بود ، و نیل پایین دیگر بدست سرورد از نژاد خود فرمانروائی نمیکند .

سربازان مزدور یونانی که از مصریها مزد میگرفتند بخشوده و به میهن خود روانه شدند ، و آنها که در سپاه پارسی خدمت میکردند پاداش جوانمردانه یافتند . باگواس وزیر شد ، و به منتور نظارت بر دریاکنار اژه سپرده گشت . ممفیس برای شورش تقریبا یك سده‌اش کیفر سخت یافت . دیوارهای شهر ها ویران شد و پرستشگاههایشان به‌تاراج رفت . گاو مقدس ابیس را اوخوس با دست خود خنجر زد و به جای او به‌مسخره‌خری را پرستاری داد و فرمان داد که یونیها او را بپرستند . پرده‌ی مقدس که به‌همان اندازه مقدس بود گشته شد . در میان پرده‌ای که از پرستشگاهها بردند از جمله طومار مقدسی بود که باگواس بعداً به بهای هنگفتی به پرستاران پس فروخت . در پایان سال ۳۴۳ ، اوخوس به پارس باز گشت ، و در آنجا رهبران

PDF.tarikhema.org

مصری را که با خود برده بود در تبعید ماند گذار ساخت ، و فرندانس را به شهریاری مصر بازگذاشت .[۲۲]

باز هم بومیها از پذیرفتن اوخوس همچون شاه قانونی سر باز زدند . از اینجاهگاه امنش در اتیوپیه ، نخست هارهیی مصر بالا را زیر فرمان خود نگاه داشت . در سال سیزدهم ، ۳۶۱ ، هنوز در ادفو ، که در آنجا زمینهایی به هوروس محلی هدیه نمود ، و اعتبار آن هدیه را بطلمیها نیز بعداً شناختند ، نخت هارهیی به رسمیت شناخته میشد .[۲۳] در زمان همین بطلمیها نیز سالنامه‌ی مشهور به « سالنامه‌ی مردمانی » نوشته شد ، که در آن نیز هیژده سال پادشاهی بنخت هارهیی نسبت داده شده است .[۲۴]

ولی برخی از اشراف محلی بودند که شرم نداشتند از این که زیر فرمان بیگانگان متفور همگانی خدمت کنند . سمتو تفناخت ، از شهر هراکلئوپولیس ماگنا ، مثلا ، از هریشف اینرد محلی اش اجازه یافته بود که به کاخ درآید . آنجا او به نخت هارهیی خدمت میکرد ، ودل بغ نیکو ـ شاه ـ از سخنان او خرسند بود . ولی چون هریشف پشتیبانی وحمایت خودرا از مصریس گرفت ـ چنان که در پیروزی اوخوس بر نخت هارهیی نشان داده شد ـ سمتو تفناخت با شاه تازه صلح کرد . هریشف او را دربیش گروه بلند کرد ، و مهر او را در دل فرمانروای سنت ـ نام پاستانی آسیا ـ برانگیزاند ، و دوستان شاهانه‌ی او ستایش فراوان نثار این خیانتکار نمودند . او را بدیار گاه عمویش نخت هنب بر آوردند و مهست پرستاران سخت در سراسر مصر

22 - *IG* (ed. minor), No. 356; Theopomp., Frag. 368 (J); Diod. xvi. 40 ff.; Trog. x; Front. *Strat.* ii. 5. 6; Aelian. *Var. hist.* iv. 8; vi. 8.
به گفته‌ی پلوتارخ ، تا زمان خود اومصریها هنوز اوخوس را « خشیر » میخواندند (نگاه کنید به *De Isid.* 355C).

23 - H. K. Brugsch, *Thesaurus*, III, 349;
تاریخ آن را بیکرمان در کتاب ناسیر دواش ، صفحه‌ی ۸۲ ، درست کرده است .

24 - Demotic Chronicle, IV, 18.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالا و پایین ساختند.[۳۵]

پتوسیریس در ۳۳۹، اندکی کمتر از چهار سال پس از گرفته شدن مصر بدست پارسیان، بزرگ و سر مهمترین خانواده در هرموپولیس شد. او، نیز، با نیروئی که برسر کار بود از در آشتی در آمد، ولی در آن چه در هنگام پادشاهی شاه مقدونی فیلیپ ارهیدیوس نوشته از بدی فرمانروائی پارسی سخن بسیار راندند: «هفت سال همچو کارگزار این بغ ثوث بمسر بردم، و داراثی او را بی آن که خطائی یافت شود کارگزاری کردم، اگرچه شاهی از زمین بیگانه در مصر نیرو را به دست داشت. و هیچ کس نبود که در پایگاه پیشین‌اش مانده باشد، بعلت کشمکشی که در میان مصر پیش آمد؛ جنوب در بی‌نظمی و شمال در شورش بود. مردمان در بیم و هراس سفر میکردند، در پرستشگاه چیزی نبود که در دست آنهائی باشد که شایسته‌ی آن بودند. پرستاران دور بودند و بیخبر از آن چه پیش می‌آمد. من به کارگزاری ثوث، خاوند خمونو، هفت سال پرداختم؛ مردمانی از زمین بیگانه در مصر فرمانروائی میکردند. هنگامی که مردمان از زمین بیگانه در مصر حکومت میکردند من هر کاری را بیکو در پرستشگاه او کردم. هیچ کاری انجام داده نشد (در پرستشگاه) از زمانی که بیگانگان آمده و در مصر تاخت و تاز کرده بودند.»[۳۶]

جای همینیان در تاریخ

این جنگ میان مادیها و مصر در کتیبه‌ای از عربستان جنوب غربی یاد شده و سرانجام مسئله‌ی پیشینگی نوشته‌های همینی را که دیرینه‌ست بر سر آن اختلاف است حل میکند.[۳۷] پیرامون آغاز سده‌ی چهارم، زمانی که نویسنده‌ی

25 - Naples (Pompeii) Stele; latest discussion, P. Tresson, ***bulletin de l'institut Français du Caire***, XXX (1931), 361 ff.; cf. A. Erman, *AZ*, XXXI (1893), 91 ff.

26 - G. Lefebvre, ***Le Tombeau de Petosiris*** (1924), I, 3 ff.

۲۷ - سراب همینی، که همینیان را در هزاره‌ی دوم میگذاشت، سر انجام بدست F. V. Winnett تایید شده است. نگاه کنید به ***Bulletin of the American Schools of Oriental Research***، جلد ۷۳ (۱۹۳۹)، صفحه‌های ۳ و پس از آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یهودی کتاب «تواریخ ایام» در تاریخ بازبینی شده‌ی خود به جای نامهای پیشین تیره‌های عربستان شمالی نام «همیتیم» را به کار میبرد،[۲۸] الفبای عربستان شمالی که از سینا گرفته شده برای نخستین بار در عربستان جنوب غربی پدید میشود. حتی در آغاز سده‌ی هشتم، درسندهایی به خط میخی از شاهان سبا که به پادشاهان اسوری «باج» فراز میبرند سخن رفته؛[۲۹] ولی، زمانی که یادمانهای محلی از زبان خود سخن میگویند، این گوشه‌ی شبه جزیره زیر فرمان همیتیان است. به زبان بومی خودشان این زمین همین و مردم آن همیتوم خوانده میشوند. پایتخت آنها قرناوو هست، ولی بشیل پایتخت دومی آنهاست. همیتیان چون در شمال سبا بودند، راه داد و ستد شمالی را به مدیترانه دردست داشتند. دورتر بسوی شرق کنار کرانه حضرموت بود که هم آن زمان گویش دیگر و خطی که کمی فرق داشت به کار میبرد. نویسه‌های آن خط چنان زیبا درست شده بود که بایستی از زمانی که خط خام و ناپرورده‌ی عربی شمالی برای نوشتن زبان عربستان جنوب غربی اقتباس شده بود دیری گذشته باشد. این زبان عربی جنوب غربی به اندازه‌ای با زبان شمالی فرق دارد که باید آن را زبان جداگانه‌ای دانست نه گویش دیگری.

سطح فرهنگ آنها نیز به‌همین اندازه فرق دارد، زیرا همیتیان صحراگرد نیستند بلکه‌مردمی شهری و دارای‌شهریگری بلند پایه‌ای هستند. پایه‌ی‌زندگانی آنها کشاورزی ست. در عربستان جنوب غربی نقطه‌های بسیار حاصلخیز هست، ولی اگر برای دستگاه‌پر کار آبیاری نبود جمعیت آن بسیار کم میبود. هم‌آن‌زمان شهرهای بزرگی با ساختمانهای با شکوه‌داشت که با دیوارهای‌محکم دفاع‌میشد که میتوانیم معماری آنها را بتفصیل وصف کنیم. در باره‌ی پرستشگاهها چیزهایی میدانیم، ولی از بنها و آذین آنها بیشتر خبر داریم. نیز دستگاه پر کاری برای ملکداری داشتند که بیشتر براصل رعیتی و بندگی بود نه براصل آزادی چنان که

۲۸ - کتاب اول تواریخ ایام ۴ : ۴۱؛ کتاب دوم تواریخ ایام ۲۶ : ۷؛ عزرا ۲ : ۵۰؛ نحمیا ۷ : ۵۲.

29 - Olmstead, ***History of Assyria*** (1923), pp. 189, 200, 211, 310, 379.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در واحه‌های بیابان بود .

خامتگاه صحراگردی آنها از توجه با دقتی که به‌نسب ، پدر و مادر ، خانواده ، و رابطه‌ی تیره‌ای داشتند آشکار است . از راه نوشته‌های مربوط به‌نسب و چندهزمانی بیشماره‌ها ، میتوان با دادن جزئیات شگفت‌آوری رابطه‌های پرپیچ و خم سیاسی را از سده‌ی چهارم به‌بعد برشمرد . ۳۰

برآمون سال ۶۰۰ یا شاید کمی بیش از آن ، با نخستین شاه شناخته شده‌ی همین ، ایلیافایاتی ، ۳۱ آشنا میشویم ، که بپرسمی که معمول بود بار دیگر همراه با نام پسرش ایمادایاتی یاد میشود . هنگام فرمانروائی مشترک آنها ، یادگاریل شهر خود را به‌نام یافوش ساخت ، با ساختمانها و حیاطهایش برای رمشتی ، با سکوهای نبختش از چوب و از سنگ تراشیده ، و هدیه نامه‌هائی که برای بنان نوشته است . معد کریب و پسرش همانت هدیه نامه‌هایی از همین گونه در بثیل فراز بردند . یك آدریان بخور خوشبو بوسیله خاوند معد کریب ریدان و هوتربات ، شاه هریمون ، به هتیناتیان هدیه شده است . ۳۲

هنگامی که ایمادانتها پادشاهی میکرد ، او به برادری با معد کریب ، که اکنون همچو شاه حضرموت پیدا میشود ، در آمد : این که این برادری در حقیقت یك هم پیمانی زیردستانه بود از اینجا پیداست که معد کریب کتیبه‌ای را در پایتخت همیتی برپا ساخت ، هرچند خط و گویش ویژه‌ی حضرموت خود را در آن نگاه داشته است . در این نوشته او نیز میگوید که چگونه برجی را که عمویش شهاروم‌الان ، پسر سمیقیل ، شاه حضرموت ، ساخته بود برای وخشگاه اثتارذ قدیم وقف کرده است . این شهاروم الان بایستی فرمانروای مستقل همزمان کهن سال‌تر ایلیافایاتی بوده باشد .

۳۰ - مجموعه‌ی نهائی نوشته‌های عربی جنوبی در جلد چهارم *CIS* است ؛ ولی آنها را از *RES* یاد میکنیم (*Repertoire d'epigraphie Semitique* , 1900 - 38) که دوره‌ای کاملتر با دیباچه ، برگردانیده و گزارش بازبینی شده است .

31 - *RES*, Nos. 3012 and 3022.

32 - *RES*, Nos. 2789, 2942, and 3459.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتیبه‌ی دیگری از ایبادانا را از دستگاه کارگزاری معینی آگاه میسازد. المان، پسر اهی کریب، از خانواده‌ی حضر و تیره‌ی گیسان، «دوست» ایبادانای، شاه معین بود. او همه‌ی ساختمان و ستونهای پشتوان شش برج و شش دیواری که این برجها را در دیوار شهر قرنائو وصل میکرد نذر کرده، و ساخته، و وقف اشتار ذو قبدیم و وداد نموده بود. محل آنها با دقت داده شده: کنار کنال محله‌ی راهساوو، از برجی که «پسران پرسندگان روانها» (که شورائی بوده) برپا ساخته‌اند تا «سه‌راه» درون شهر. المان آن را ساخت و با چوب و سنگ تراشیده آسمانه زد و دیوار پرتگاه زیر دژ را به انجام رسانید. این از محل درآمد باجهایی که اشتار ذو قبدیم برقرار کرده بود، و همچنین از آن چه المان از خود به آن افزوده بود انجام گرفت.

در پیشگاه پرستشگاه برانهای بخور برای ود سوختند، و برانهایی برای ود و اشتار ذوقبدیم قربانی کردند. علت آن این بود که ایبادانای بوسیله‌ی شورای بزرگ معین کارگزاری و اختیارداری هرچه را که در جنگ و در صلح برای بغ او، سرپرست پشتیبان تیره‌ی او، شاه او، و تیره‌ی او معین شده بود به المان بخشیده بود. افزون بر این، شاه کارگزاری زمینی را که از درآمد کارخانه‌های ریسندگی شاهانه، که مساحت آن چهل و هفت ارش در چهارده ارش بود، و جیره‌های مقرر در قانون معین را به او سپرده بود.

آنگاه مرزها با دقت وصف شده، هم از روی نقطه‌های پرگار (قطب نما) و هم با کنالهای آبرو که برای آبیاری آن پیش‌بینی شده بود، و همه‌ی آن بر پایه‌ی سندهای نوشته‌ی کهن‌تری نوشته شده است. انقاد بر آیان، و یک سه‌گانی مرکب از اشتار ذوقبدیم، ود، و نکرهوم، و همه‌ی بغان معین د پتیل، و شاه، و تیره‌هایشان معین و پتیل سوگند یاد کرده‌اند. در برابر کسی که بخواهد ساختمان و نوشته‌های پشتوان آن را، تا پایان روزهای جهان، دگرگون سازد تمام آن زیر پناه بغان گذاشته شده است.[۳۳]

33 - *RES*, Nos. 2775, 3012, 3022, and 3774; other inscriptions, *RES* Nos. 2808, 2041, 2059 2071 *bis*, and 3001.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی مهمترین کتیبه‌ی این پادشاهی نوشته‌ی امیسدیق، پسر هماثت و از خانواده‌ی یافان، و نوشته‌ی سعد، پسر والیگ، از خانواده‌ی ذفکان است. هردو آنها پاپیران «کبیر» از معران و معن معران ـ بخش «مصری» پیرامون دیدان و شهر شمالی که بنام همینیان خوانده میشد، بودند، که نفوذشان که پیوسته بسوی شمال در پیشرفت بود هم آن زمان در دیدان دیده میشد، که در آنجا پاره‌ای از نوشته‌های اخیانی زمانهای بعد اثرات خط معینی را نشان میدهد: [۴۴] چیزی نگذشت که این واحه در قلمرو معینی افتاد.

قصد امیسدیق و سعد وقف کردن راهروی به‌نام تانوم که دو برج را در دیوار شهر به یکدیگر وصل میکرد به افتخار نو قبدیم بود: نمای آن با چوب و سنگ تراشیده زیور یافته بود، دیوار روبروی پرتگاه پایین آن از سنگ درشت بود. چیزی که بیشتر برای ما جالب کننده است این است که نویسندگان کتیبه علت آن را برای ما میگویند: در سفری به مصر، اشور و ایرنهوران ـ که این نامها را به آسانی مصر، اسور، و ورا رود می‌شناسیم ـ بغهایشان اثتار نوقبدیم، ود، ونکرهوم، بفان آنها را رهایی دادند و در حمله‌ای که سپا و خرلان به آنها، کلای آنها، و شترهای آنها کردند آنها را راهنمائی نمودند. این در سفر میان معین و راکماتوم پیش آمد، هنگام جنگ میان مادها (ماقای) و مصر. این یکی از حمله‌های اردشیر دوم یا اردشیر سوم است. زمان آن نمی‌تواند پس از ۳۴۳ باشد، هرچند میتواند خیلی پیش از آن باشد؛ ولی اقلا اکنون حدود زمان پیشین‌ترین خاندان شاهی معین را داخل نیم سده معین کرده‌ایم. [۴۵]

بغانشان آنها را در سلح‌ریبود به‌زمین شهر قرناوو باز گرداندند. اثتارنشان داد که از برات آنها خرسند است، و دو پاپیور «کبیر» و معن معران کالای خود و سندهای سوداگری خود را در پناه بغای و شاه گذاشتند. بار دیگر امیسدیق سفر

34 - Winnett, *op. cit.*, P. 6.

35 - Olmstead, ***History of Palestine and Syria*** (1931) P. 619.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همانندی پیش گرفت و در امن بازگشت. بار دیگر این دو «کبیر» در ساختمان دیوار شهر کمک کردند؛ آنها نیز ساختن خانه‌ها و شهرهای خود و کندن چاههای آب و آب انبارهای خصوصی خود را گزارش دادند.[۳۶]

به‌پیروی از رسم مقرر، ایبادا یاتی نزدیک به‌پایان پادشاهی‌اش پسرش وقهیل‌ریام را با خود در پادشاهی امپراتوری ساخت. سعد، هم‌سفر امیدوار، دو بار شغل «کبیر» ممن همران را به دست گرفته بود. چون دو پادشاه و شورای همین در شورای بزرگ کارگزاری پیشکشهایی را که برای یفتان، سرپرستان پیشینیان تیره، و شاهان تعیین شده بود به دست اوسپردند، او و پسرش هوفت از باجهای اشتار ذو-قدیم راهبری برای او وقف نمودند. این دو شاه خودشان نیز چون کاخ خود یاگور را در شهر یشیل ساختند راهبری برای این باغ وقف کردند.[۳۷]

اگر این سفر مشهور در آخرین سال استقلال مصر پیش آمده باشد، پس در همان زمان اسکندر داشت در پارس تاخت و تاز میکرد. بیشتر احتمال دارد که باید پادشاهان دیگری را که جایشان در این خاندان از روی نسب نامه دقیق تعیین شده پیش از زمان او بگذاریم. چیزی نگذشت که وقهیل به تنهایی به پادشاهی پرداخت،[۳۸] آنگاه با امیازی پسرش هوفتسدیق؛[۳۹] هوفتسدیق نیز به‌تنهایی پادشاهی کرد[۴۰] و سپس با ایلیافا یاقوش،[۴۱] که پادشاهی تنهای او[۴۲] تاریخ پیوسته‌ی ما را به‌پایان میرساند. پادشاهان بعدی این خاندان‌را میتوان معلوم کرد، ولی آن مصری که بازرگانان هفتی دیدن کرده بودند زیر فرمانروائی بطلمیها در آمده بود.

30 - *RES*, Nos. 3022 and 3012.

37 - *RES*, Nos. 3535 and 2902. درباره هدیه‌های دیگر، از این پادشاهی دو گانه نگاه کنید به *RES*, Nos. 2929, 2952, and 3013

38 - *RES*, Nos. 3055; Perhaps alone, *RES*, Nos. 3005 and 2032.

39 - *RES*, Nos. 3039, 3049–50, and 3052.

40 - *RES*, No. 2880.

41 - *RES*, No. 2762.

42 - *RES*, No. 2962.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و یکم

علم راستین و دروغین

سقراط ، افلاطون ، و دانشهای شرقی

سقراط شاگرد دارخلاوس بود، که او هم شاگرد آناکساگوراس بود[1]، و در اوایل زندگی‌اش علاقه‌ی تند و پرشوقی به ستاره‌شناسی و طبیعت‌شناسی نشان داده بود همین سقراط بود که آریستوفانس او را در ۴۲۳ در صحنه‌ی مشهوری که کتاب «ابرهای» او را آغاز میکند مسخره کرده بود. حتی پس از زیرخوانی عقیده‌های خود، ملتوس هنوز این فرزانه‌ی بزرگ را هنگام دادرسی که به مرگش پایان یافت به منکر بودن بغهای نیاکانی متهم نمود. ملتوس میگفت که سقراط در باره‌ی آن چه در هوا و زیر زمین است بررسی کرده ــ درباره‌ی زیرزمین دموکریتوس کتابی زیر عنوان «آنها که در زیر جهان‌اند» نوشته بود ــ و او، سقراط، میگوید، که خورشید سنگی‌ست و ماه خاک. در این گونه سخنان، او درست مانند کتابهای آناکساگوراس است که از همین گونه قماش برآمده است.

ما نباید هیچ افسوس بخوریم که سقراط زمانی که به سالهای پیری نزدیک میشد نظر خود را بکلی دگرگون ساخت، زیرا اگر چنین نکرده بود فکر اروپائی بی‌اندازه بیمایه‌تر میشد. ولی از نظر علم نتیجه‌ی آن شوم و بد انجام بود. تا کنون،

1 – Aristoxenes, in Diog. Laert. ii. 19.

2 – Aristophan. *Aves*, 94 *ff.*; Plato *Apol.* 18B.C; 26D-E.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزانگان یونی وجانشینان آنها اگر در روش همیشه علمی نبودند بهرحال علاقه‌ی آنها قطعاً به چیزهای علمی بود . اکنون سقراط تمام نقطه‌ی نظر علمی را یکجابه چالش خواند ویك دوره‌ی کشمکشی راآغاز نمود این بار این کشمکش دیگر میان علم ویزدان شناسی نبود بلکه میان علم وفرزانش بود .

دیگر اودر بررسی ستاره شناسی ، درشناختن راه جسمهای آسمانی ، ستارگان رونده ودنباله دار ، مسافت آنها از زمین ، ودوره‌های گردش آنها سودی نمیدید . در حقیقت ، سقراط به طور غیر منتظری در دفاع ازعقیده های پذیرفته‌ی همگانی به اندازه‌ای پیش رفت که گفت بازجوئی کردن در آن چه بغها نمیخواستند بشر بداند از دینداری دور است واین که انا کساگوراس دیوانه بود که میکوشید ترتیب وطرز کار بغها را بیان کند .[3]

دریك چنین محیط ضد علمی افلاطون شاگرد سقراط سالخورده شد.افلاطون در فرزانگی براستی در میان بزرگترین فرزانگان است . او نیز در یك شیوه‌ی بسیار عالی نوشتن استاد بود ولی چنین نابغه‌ای کمتر از پایگاه خود برای انجام‌دادن کارهای پایین‌تر خشك معمولی که علم تقاضا دارد فرود می‌آید . بااین‌حال ، برخلاف استادش ، اوژرف زیر تأثیرعقیده های فیثاغورثی رفت ، ودرآن دبستان سمت شده بود که عددها یك ارزش راز آمیز ولی شبه علمی نیز دارا بودند که بویژه درآسمانها و در بخشهای زمان که جسمهای آسمانی می‌آموختند آشکار بود .

البته بیهوده است که درافلاطون پی‌علم شرقی جدی بگردیم ؛ حداکثر گاه به گاه بوئی ازاصطلاحات فنی ستاره شناسی میبریم . اگریك پریسمارو ستاره شناس بابلی همزمان ، که خودکارشناسی در ریاضیات آسمانی پرپیچ و خم بود ، میتوانست « تیمیوس » آخرین نوشته‌ی افلاطون‌را دراین موضوع بخواند او گاهی آن راتصدیق میکرد ولی ، بیشتروچه بسا ، به طوردل ناپذیری به شگفت می‌آمد . اوایین عقیده‌ی سقراط وافلاطون راکه جسمهای آسمانی بغهایی هستند که خرد شایسته‌ی آذین

3 - Xen. ***Memorabil.*** iv. 7. 5–6; cf. Plato ***Phaedo*** 97B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرسشش‌اند برخند انکار کنندگان بنهها تصویب میشمرد . ولی او برخند سقراط یافشاری میکرد که وظیفه‌ی دینداری اوست که طرز زوتر بیت کرایین بنهان را بیان کند . مانند پژوهندگان دیگر آن زمان ، او موقعیت مرکزی زمین را در گردون همچو یك حقیقت بدیهی می‌پذیرفت ، هرچند اوایین مطالب را که زمین یك کره‌ی پرداخته‌است شاید نمی‌پذیرفت . او بیشتر از این میدانست که باور کند که مدار ستارگان رونده یك دایره‌ی پرداخته میماند ، زیرا رصدگیری وشمارگریهای خود او نشان داده‌بود که اقلا خورشید (وشاید ماه وستارگان دیگر) در یك مدار بیضی اند کی پهن شده در گردش‌اند .

جسمهای آسمانی پیش آگاهی از پیشامدهای بدمیدهند ؛ لوحهای پرشماری (برای آنها که میتوانستند خط عمداً رمزی را بخوانند) نشان میدهند که اختر شماری علمی بود که بخش خاصی از ستاره شناسی را تشکیل میداد . این جسمهای آسمانی نیز «زمان اندازه گیر» ماهستند . ولی ستاره شناس شرقی اگر میدانست که در این زمان دیر هنوز فرزانه‌ی یونانی به اندازه‌ای عقب مانده بود که فکر میکرد درازی سال فقط ۳۶۰ روزاست به شگفت می آمد. افلاطون به‌نظر می آید که‌هنوزنمیدانست که «یگاه‌آور» فقط جلوه‌ی دیگری از ناهید همچو «ستاره‌ی شامگاهانی» بود . ونیزاونمیدانست که ترتیب اوبرای ستارگان رونده اززمین مرکزی ـ ماه، خورشید، یگاه‌آور، هرمس ، بهرام، هرمزد، وکیوان ـ باگواهی که از روزنماهای رصدشده‌اش ، با آن که آنها با روزنماهایی که در پیش شمارگری شده بود وارسی شده بودند درست، درنمی آمد .

پس ازدشواری چند، پژوهنده‌ی شرقی درمی‌یافت که افلاطون ازاین جمله‌ی نفهمیدنی « دایره‌ی همان ودایره‌ی دیگر» که اریب یکدیگر را میبرند، قصدش فقط دایره‌های آشنای فلك مهر و استوای آسمانی بود . ولی قصد او از مدار های ستارگان رونده برابر با خورشید ولی درجهت خلاف آن، چنان که خورشید وماه و ستاره‌ی هرمس وستاره‌ی بامدادی مرتب از یکدیگرمیگذرند وپیشی میگیرند چه بود ؟ ستاره شناس شرقی اگر چنین چیزی را میخواند سرش را تکان میداد : « ولی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گردش همین بنها و آمدن آنها در کنار یکدیگر، وطرز باز گشتهای مدارهایشان برخود ونزدیك شدنهایشان، این که کدام یك ازاین ایزدان دراقترانشان به‌یکدیگر بر میخورند و کدام در افتراق از یکدیگرند ـ اینجا اقلا اصطلاحاتی بود که او میتوانست بفهمد ـ به‌چه ترتیبی از پیش یکدیگر، میگذرند واین که در چه زمانی از ما پنهان‌اند و چون باز پدید می آیند برای آنهایی که نمیتوانند حرکت آنها را شمار گری کنند ـ ستاره شناس شرقی ما اینجا می‌افزود، وهمچنین برای آنهایی که میتوانند شمار گری کنند ـ هراس و آگهی شوم آن چه در پیش است میفرستند ـ تمام اینها را گفتن بدون نمونه‌های دیدنی همین حرکتها تلف شدن وقت است. »

دانشمند شرقی ما میتوانست بسیاری از این مشکلات را بیان کند، چون او میتوانست به دیپانامه‌ها وجدولهایی که به‌آسانی دردسترس بود باز گردد. ولی، همچنان که او بر سراین اظهارات وبیانات سر گردان به‌دریافتن آن میپرداخت، اوازخود میپرسید، چنان که بسیاری از گزارش کنندگان باستانی وامروزین از زمان افلاطون به بعد پرسیده‌اند، که این فرزانه‌ی بزرگ زمانی که به میدان دشوار ستاره شناسی پای می‌نهاد آیا به‌آن ورژرفای خود گام نمیگذاشت؟ [۴]

خوشبختانه دلیلهای بهتری هست که چرا شرق‌شناس باید صفحه‌های بسیاری از نوشته‌های افلاطون را با دقت بخواند. پس از محکوم شدن استادش، لکه‌ای که هرگزازروی شهرت آتن پاك نخواهدشد، افلاطون بسوی مصر روانه شد، وآنجاخرج خود را با فروختن روغن میپرداخت واین فرصت را برای دیدن کردن آنهایی که خواست بنها را گزارش میکردند ازدست نداد ـ که درمیان آنها بیشك اختر شماران نیز بودند[۵]. آنجا که اواز دیدار رسمی سولون ازشاه اماسیس در میهنش در سائیس،

۴ ـ کاملترین بیان آنها در کتاب تیمیوس عرضه شده است؛ نیز نگاه کنید به کتابهای *Leg.* vi. 756 B; vii. 821 Cff.; *Rep.* x. 616 ولی T.L. Heath در کتاب خود Aristarchus of Samos (1913) صفحه‌های ۱۴٤ وپس‌ازآن، با ستایش ارزش بیشتری برای آنها قائل شده است.

5 - Strabo xvii. 1. 29: Plut. *Solon* 2. 4; Diod. Laert. iii. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بفیثاغورثیت (که یونانیها او را انتما میخوانند) آن را بنیاد گذاشته در دلتای مصر آنجا که نیل تقسیم میشود، سخن میگوید شاید در بارهٔ تجربهٔ شخصی خود می‌اندیشیده است.

سولون، که همان اندازه از خود راضی بود که هکاتیوس بزرگی در تبس خود را مطمئن و خودستا نشان داد، به بیان کردن نظر یونانی در بارهٔ زایش کیهان پرداخت: «مانند یکی از پیرمغاران، مانند همکار تبسی خود در نسل بعد، توانائی آن را داشت که این پیرهن را سرجای خود بنشاند؛ تنها نکته‌ای که گفت این بود: «ای سولون، سولون! شما یونانیها همیشه بچه‌اید؛ یونانی‌ی کهنی نیست!» آنگاه سولون را سرزنش نمود: «شما نه یک عقیدهٔ باستانی دارید نه یک دانش کهنی.»[۶]

روبرو باچنین ادعاهایی برای کهنسالی فرهنگهای دیگر، افلاطون نیز، مانند هکاتیوس و هرودوت پیش از او، شگفت آور فروتن است. او سخنان آموزگارانش را باز گو میکند: نخست یک پیرمغ باستانی نام کرانیس که پرندهٔ او ایبیس (مرغ نوک دراز پادراز) است، حساب، هندسه، ستاره شناسی، و همچنین بازیهای چارخانه و تاس را تا برسد به الفبا، همه را او اختراع کرد. در آن زمان ثاموس شاه سراسر مصر بود، و در شهر بزرگ در مصر بالا که یونانیها آن را تبس مصری میخوانند فرمانروائی میکرد. ثئوث نزد او آمد، اختراعات خود را نمایش داد و خواستار شد که آنها را به مصریهای دیگر بشناسانند. اختراعات یک به یک ستایش یا محکوم شدند تا شاه به الفبا رسید و به ثئوث فراگرفت که آن هنری و باد مردم را تباه خواهد ساخت.[۷]

از آغاز، به گواهی خود مصریان، آنها به بررسی اصلهای آغازی پرداخته‌اند، آن‌ها نخست به پیشگوئی و پزشکی پرداختند و نخست سپر و کلاه خود به کار بردند.[۸] همه‌ی آهنگهای مصری را ـ افلاطون دلبستگی بسیار به موسیقی داشت ـ چنانکه گفته‌اند ایبیس خود ساخته بود؛ از زمان وی وضع و آهنگها دستور داده

۶ ـ Plato *Tim.* 21E–22B, از آن پس صفحه‌های ۲۸٤ ـ ٤۳۲ ویس

7 ـ Plato *Phaedr.* 274 D ff.; cf. *Phileb.* 18 B.

8 ـ Plato *Tim.* 24.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده و در پرستشگاه ها اعلام شده بود. نگارگران و پیکرتراشان اجازه نداشتند که هیچگونه تغییری بدهند: پیکرتراشیهایی که ده هزار سال پیش تراشیده شده بودند ــ و افلاطون پافشاری میکند که غرض او واقعاً ده هزار سال است ــ درست مانند پیکرتراشیهای آن روز است.[9]

او از مومیائی کردن مصری و از جدا بودن طبقه های مردم، از جا های نگاهداری ماهی در نیل و مردابهای شاهانه، از اینکه مصری ها بیگانگان را با خوراك و قربانی بیرون میرانند، وازاینکه بچه های مصری با الفبا ریاضی هم فرا میگیرند آگاهی دارد. پس از یاد کردن همه‌ی این شگفتیها تعجب نمیکنیم که می‌بینیم افلاطون فیدروس را وامیدارد سقراط را به ساختن داستانها درباره‌ی مصریان متهم کند. ولی برآوردنهائی او از مصریان نشان میدهد که افلاطون هنوز یك یونانی ست که خود آگاهانه درباره‌ی بربریها دارد میاندیشد؛ فرهیزش، چنان که او می گوید، بجای اینکه از مصری‌ها و فنیقی‌ها مردان خردمند بسازد فقط مردم‌اوباش ساخته است.[10]

هرودوت روایت مصری جنگ تروجی و علتهای آن را داده بود. افلاطون دلیل دیگری برای آن میداند: تروجیها جنگ را به پشت گرمی نیروی اسوری چنانکه درزمان فرمانروائی نینوس جلوه میکرد آغاز کرده بودند، زیرا تروی بخشی از شاهنشاهی اسوری بود که در آن زمان یونانیها از آن ترس داشتند چنانکه در روزگار افلاطون از شاه پارسی بیم داشتند.[11]

در اوایل سفرش افلاطون خیال داشت ازمجوسان دیدن کند، ولی جنگهای آزادگری سپارت در آسیا از آن جلوگیری کرد.[12] اقلا او میتوانست با دیدن ــ کنندگان پارسی در آتن گفتگو کند، یا حتی ممکن بود رساله‌ی دمو کریتوس

9 – Plato *Leg.* 656 D-E, 657B.

10 – Plato *Phaedo.* 80C; *Tim.* 24; *Politic.* 264C; *Leg.* vii. 819A; xii. 953E; v. 747C; *Phaedr.* 275B.

11 – Plato *Leg.* iii. 685C.

12 – Diog. Laert. iii. 6–7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را در بـاره‌ی آیین مجوسی خوانده باشد. اولین کتاب او، « الکیبیادس نخست » زمینه‌اش در زمان اردشیر اول است (که زمان استریس مادرشاه، بیوه‌ی خشایارشا را، به درستی در پادشاهی او میگذارد) و آگاهی نسبتاً خوبی از رسم و آیین ودین پارسی نشان میدهد. پادشاهان پارسی، چنانکه اومیگوید، از فرزندان هخامنش هستند که او را افلاطون همچو یك یونانی پسر پرسئوس، پسرزئوس میسازد. از کارگزاری پارسی او چیز هایی میداند و از قطعه زمین حاصلخیزی به پهنای یك سفر یکروزه که « کمربند همسر شاه » خوانده میشود، و ازقطعه‌ی دیگری که «روپوش» او نامیده میشود، وبازهم ازقطعه‌های دیگر بانام‌های همانند سخن میگوید.

به همان اندازه‌ی هرودوت و همزمانش کسنوفون[۱۳]، افلاطون به فرهیزش پارسی علاقه داشت. در هفت سالگی به واسپور پارسی اسب داده میشود و او را در سواری و شکار پرورش میدهند. در چهارده سالگی چهار آموزگار شاهانه بر او گماشته می‌شوند. خردمندترین آن ها به او « ماگیا »ی زردشت، پسراورمزد، را می‌آموزد که آن پرستش بغان، ونیز امور شاهانه است. درستکارترین آن چهاربه‌واسپور می اموزد که درسراسر زندگی راست بگوید، خوددارترین آنها به او یاد میدهد که برخود فرمانروا باشد ودلیرترین آن چهار اورا پرورش میدهد که بی باك باشد.[۱۴]

علاقه ی او به دینهای شرقی بجز مصری و پارسی ناچیز است. تئودوروس سیرنه‌ای به بغ خودش امون سوگند میخورد. برای بنیاد گذاری یا از نو سازمان دادن یك شهر، وخش امون فقط از وخش دلفی و دودونا پایین‌تر به‌شمار آمده است. افلاطون از کاشتن تخم در میان تابستان در باغ ادونیس شنیده و این که چگونه‌پس از فقط هشت روز گیاهان پدید می‌آیند. او میداند که یونانیها، بویژه آنها که زیر فرمانروائی بربریها زندگی میکنند واژه‌های بسیاراز آنها درزبان‌خود گرفته‌اند.[۱۵]

13 - Xen. *Cyropaedia*.

14 - Plato *I Alcibiades* 120E, 121C, 121E-122A ff.

15 - Plato *Politic*. 257B; *Leg*. v. 738C; *Phaedr*. 270B; Crat. 409D.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افلاطون در واقع به علم شرقی علاقه‌ای نداشت ، ولی از شرق دیدن کرد وچیزهایی آموخت . آیا این نفوذ ژرفتر رفت ؟ برخی دلیل می آورند که دوگانی نهفته در فکر افلاطون از زد و خورد جاودانی میان بدی و نیکی که زردشت می‌آموخت سرچشمه گرفته است .

پیشرفتهای پزشکی

هومر از پزشکی مصری آگاهی داشت .[۱۶] هرودوت از ویژه گران مصری به شگفت آمده بود . در این دوره بقراط پزشکی علمی را میان یونانیان آغاز کرد. شهرزادگاهی او کوس دیری مرکز اسکلپیادی بود ، وآن انجمن حرفه‌ای پزشکان زیرسرپرستی اسکلپیوس ، بغ درمان بود .

بقراط همزمان افلاطون بود وچیزی نگذشت که همچو بزرگترین پزشک زمان باستان شناخته شد .[۱۷] برخی ازنوشته‌هایی که زیرنام او گردآوری شده‌بیشك ازقلم این‌استاد نیست ، ولی ازدبستان او واز زمان اوست .[۱۸] مقایسه‌ی این نوشته‌ها بانوشته های پزشکی کهنتر شرقی آموزنده است .

یك رساله‌ی کارد پزشکی مصری که اقلا پانزده سده‌ی پیش نوشته شده ما را به‌شگفت می آورد وقتی می‌بینیم‌چگونه باخونسردی بیماریها را ازهم گشوده‌وآنها را به بیماریهایی که بیشك درمان پذیراند ، یا احتمال درمان پذیری دارند ، یاامیدی به درمان آنها نیست جدا کرده ؛[۱۹] در کتاب «بیماریهای همه‌گیر» بقراط نیزهمین گونه ازهم گشودن خونسرد یافت میشود ، ورساله‌ی دیگراو ، «درکارد پزشکی» ، هم مطلب و هم طرزنوشتنش ما را به یاد پیشینی مصری آن می‌اندازد . ولی فرق میان پزشکی شرقی ویونانی بیشتر پیداست تا همانندی آنها .

درشرق ازبهداشت بی‌اطلاع نبودند ،[۲۰] ولی تکیه‌ی آنها بیشتر بردارو وابزار

16 - *Odys.* iv. 229 ff.

17 - Plato *Protag.* 311B-C; *Phaedr.* 270C-D; Aristot. *Polit.* vii. 4. 3.

18 - W. S. H. Jones, *Hippotrates* (1923-31).

19 - J. H. Breasted, *The Edwin Smith Surgicul Papyrus* (1930).

20 - Cf., e g., *Olmstead, History of Assyria* (1923), p. 413.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود . بسیاری از این ابزارها پیشرو تا پیروردهٔ همان ابزارهایی بودند که هنوز هم به کار میبرند ، و نام بابلی دارو ها در نوشته‌های سده های بعد پیدا میشود تا آنکه مشتقات قیر ذغال جای آن دارو ها را گرفت . چیزی که در رساله‌های سدهٔ چهارم به نظر ما عجیب مینماید تقریباً عدم ذکر دارو و ابزار و بجای آن بافشاری در پرهیز است .

رساله‌های پزشکی بابلی در راهی که پیش گرفته بودند منطقی بودند ، و بیماریهای گوناگون را به ترتیب از سر گرفته تا پایان وصف میکردند ؛ بقراطیان که منطق یونانی خود را برتر میدانستند این روش علمی را خوارمی‌شمردند . تا آخر ، پزشکان شرقی از جادو کمک میگرفتند ، هرچند گاهی میگذارند که ما دریابیم که جادو را برای اثر روانشناسی‌اش به کار میبردند چنان که جانشینان امروزین آنها فرمهای تازه‌ای برای بیجه‌ها به کار میبرند . پزشکی یونانی با آن که زیر سرپرستی بغ اسکلپیوس بود ، تا آنجا که رساله های بقراطی را در نظر بگیریم ، رابطه با نیرو های فوق طبیعی را بریده است .

شاید عجیب ترین این نوشته‌های کهن پزشکی یونانی رساله‌ی «درباره‌ی هوا ها ، آبها و جاها» ست . نویسنده‌ی آن خواه بقراط باشد یا دیگری ، فرقهای میان آسیائیها و اروپائیها را باز گو میکند . علت این فرقها چنان که او بیان میکند فرق آب وهواست . ولی اوراست اندیشیده است ؛ او قبول دارد که رسمها و دستگاههای اجتماعی علتهای مؤثری هستند ، زیرا ، هرچند مردمان در زیر استبداد رام و سر بزیر میشوند ، ولی آسیائیهای آزاد که برای خود کار میکنند از همه‌ی مردمان جنگجوتر اند .[۲۱]

گشتهای ستاره شناسی

در بررسی ستاره شناسی بابلی همچنان که تا سدهٔ چهارم پایین می آییم ، پیروز نماهای مفصل‌تری برای هر یك از ستارگان دونده برمیخوریم . برای نمونه

21 - Hippocrat. *De aere* 16.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی از اینها را میگیریم: «پدید آییهای مولو ـ بیر (هرمزد)، که از سال ۱۸ (۳۸۷) ارشو، که بهنام ارتاکشاسو (اردشیردوم) شاه خوانده میشود، تا پایان سال ۱۳ (۳۷۵) اوماسو، که به نام ارتاکشاسو (اردشیر سوم) شاه خوانده میشود. نسخه‌ی لوحهای گلی و لوحهای چوبی، رصد چشنها، که پسر کیمیل .... نوشت. لوح گلی برای پسر مردوک بقیدزر.»

یك تکه‌ی نمونه‌ی آن چنین است: «سال ۲۰ (۳۸۵)، ۱۴، مه درسر برج مولمولو پدید آمد. ژوئن، شب دوم، بگاهان بالای لوح بود ۲ ارش، ۲ انگشت. پیرامون دهم سپتامبر «نقطه‌ای ایستادن»: ۱ ارش پشت رخ گاو گردونه‌ی شمال بیحرکت ایستاد. هشتم نوامبر، آخرین پدید آیی. شب پانزدهم شامگاهان، در باز گشتش بالای لوح بود ۱ ارش ۲۰ انگشت. اول ژانویه (۳۸۴)، درغرب بیحرکت ایستاد: ۱ ارش ۸ انگشت پیش رخ لوح بیحرکت ایستاد. در دهم، آغاز باز گشت. دهم فوریه، شامگاهان، درباز گشتش بالای لوح بود ۱ ارش. آوریل، شب هفدهم شامگاهان، او پایین گاو گردونه بود ۲ ارش. سال ۲۱، چهاردهم مه، پشت گردونه درآمد.»[۲۲] به همین گونه جدولهای ستارگان رونده هر یك از این روشنان را در سراسر یك دوره‌ی سفرش درراه فلك مهر از «درخشیدن» اش در برآمدن کنارشمی تا نقطه هایی که «بیحرکت می‌ایستد» در اقتران و پشت کردن و تا فرونشستن، «درآمدنش» به زیر جهان دنبال میکند. هر نقطه در سفرش در فلك مهر با ارش وانگشت نسبت به برجها علامت گذاری شده، واین برجها هنوز گروه ستارگان هستند و هنوز بصورت دوازده نشان منطقه‌ی برجها درنیامده‌اند.

لوحی از سال ۳۷۹ یازدهم داده‌های دیگری برای تعیین پیشرفت ستاره درراه فلك مهر میدهد: «۲۵ نوامبر، ماه پدید آمد، ۵۸ دقیقه پیش از خورشید پدید آیی ماه نو بود. شب بیست و ششم، انو (بهرام) درباز گشتش زیر نخستین ستاره‌ی برج کو به غرب چرخید. سین بغ ماه زیر آخرین ستاره‌ی سر کو بود ۲ ارش ۱۰ انگشت. شب بیستم، آغاز شب، سین پیش ستاره‌ی ماتشاریکیس (درماهی) بود. شب هفتم، آغاز گردهمان

22- F. X. Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel*, I (1907), 80 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سین را گرفت؛ انو درمیان ایستاد. » اینجا نخستین نمونه‌ی درهم‌آمیزی با هواشناسی را آغاز میکنیم؛ زیرا، چنان که دیدیم هواشناسی برای بابلیها فرعی از ستاره‌شناسی بود. یك عنصر اختر شماری نیز در اینجا می‌بینیم: پدیدآیی ستاره‌ی سرخ درون هاله (سرخ رنگ عزا و مرگ است) از خطری به «شاه و پسر شاه خاندان حکومت» پیشگوئی میکرد، بویژه چون «سرزمین از میغ پوشیده شده بود.»

«شب نهم، ۳۸ دقیقه بیش از خورشید، شامگاهان، سین پشت لوح بود ۴/۴ ارش، نیز در نهم، ۱۸ دقیقه پس از بگاه ماه نشست. یازدهم، مولو بیرر کژدم پدید آمد، درشرق ۴۶ دقیقه دیده میشد. شب دوازدهم، بگاهان، سین زیر دو پیکر و پشت آنها ۴/۴ ارش. شب سیزدهم، بگاهان، اوپشت سرخ‌پیر بود ۴/۴ ارش. ابرهای رشته‌رشته‌ی ... شب. شب پانزدهم، بگاهان، سین پشت شاه [ر گولوس، چنان که روشنترین ستاره‌ی برج شیر هنوز خوانده میشود] بود ۴/۱ ارش. ابرهای رشته رشته‌ی بلند. شب هفدهم، بگاهان، سین بالای کیمانو (کیوان) بود ۴/۲ ارش. در شرق او بیحرکت ایستاد. درهفدهم نیز گاو درخشان (تیر) بامدادان در تیماسب پدید آمد. روز به هفدهم، انو در نقطه‌ی ایستادن غربی خود است. شب نوزدهم، بگاهان، سین پشت چشمه‌ی خوشه است ۴/۱ ارش. شب بیست و یکم، بگاهان، سین پیش ستاره‌ی قیلوهست که درسر کژدم است ۲ ارش؛ پیش رخ دیلیت (ناهید) ۳ ارش برای درآمدن او میرود.»

این شمارگری نیست بلکه رصدگری‌ست، چنان که از بکاربردن وضع هواشناسی برای اختر شماری عملی ثابت میشود. اشاره به پیر شاه نشان میدهد که این علم هنوز محدود بپیشگوئی درباره‌ی خاندان شاهی‌ست و هنوز برای دیدن زایچه‌ی مردم عادی به‌کار نمیرود. این وصفها به‌اندازه‌ای نزدیك به آنهایی ست که دمو کریتوس ترجمه کرده که بایستی لوحهایی درست همانند اینها ولی بصورت ساده‌تر در دسترس بوده باشد. دراین لوحها یك چیز تازه می‌بینیم: در اکمبر، ستارهشناس ما یاد میکند، ۱۵ فاکنجد به یك شکل فروخته شد، و در نوامبر ۲۵ ۴/۲ قاجو بهمین بها فروش رفت.[۲۳]

23 - *Ibid.*, pp. 73 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کیدینو (کیدناس) ستاره شناس فوق عادی

این گونه رصد گیریها و شمار گریهسا راه را برای بزرگترین ستاره شناس بابلی «کیدینو» که نزد یونانیها بنام کیدناس مشهور بود، هموار کرد.[۴۴] بربایه‌ی حسابهای ستاره‌شناسی تاریخ دستگاه ستاره شناسی اورا ۳۷۹ یا ۳۷۳ گذاشته‌اند.[۴۵] دلیل خوب داریم که بپذیریم که تغییر اندکی که در دوره‌ی ۱۹ سالی در ۳۶۷ داده شد و دوره به دوره تا سال ۴۵ میلادی عینا تکرار شد ازاوست.[۴۶] یک «لوح ماه نو از کیدینو» که درسال ۱۴۵ در سیپار، که احتمال بسیار دارد میهن او باشد، نسخه برداری شده ممکن میسازد که نظری به دستگاه او بیندازیم.[۴۷]

کیدینو جدول خود را با ستونی آغاز کرد که در آن وضع تقریبی خورشید از یک ماه نو یا ماه پر به ماه نو یا پر دیگر داده شده بود. با افزودن یا کم کردن ۱۸، عددها در یک تصاعد حسابی تا حداکثر ۱° ۵۹′ ۱۸″ و تا حداقل ۲۸° ۱۰′ ۳۹″ ۴۰‴ پیش میروند. ازاین ستون بعدی را میسازیم که جای ماه را درمیان منطقه‌ی برجها تعیین میکند. مثلا، شاباتو در ۲۱° ۱۷′ ۵۸″ ۲۰‴ ماهی آغاز میشود. ازستون نخست ارزش ماه بعد، آدرو، را که ۲۸° ۱۷′ ۵۷″ ۵۸‴ است بآن بیفزائید، ونتیجه ۱۵° ۱۶′ ۱۸″ ۱۸‴ است؛ ماه اکنون در علامت برج بعد است، پس ۳۰° کم کنید وماه ۱۵° ۱۶′ ۱۸″ ۱۸‴ ۲۰ در برج برج ایستاده است.

نبوریمانی نقطه‌ی برگشت فصل‌ها را در ۱۰° برجهای مربوط گذاشته بود.

24 – Strabo, xvi 1, 6; Plin. ii. 30; Vettius Vlens ix. 11 (ed, Kroll, pp. 353 – 54); Schol. Ad *Ptol Syntax*, (*Catalogus Codicum astrologorum Graecorum*, Vol. VIII, Part 2 [1911], pp 125 ff.).

25 – P. Schnabel, „Kidenas, Hipparch und die Entdeckung der Präzession," *ZA* III (new ser., 1926), 1 ff.; J.K. Fothering ham, *Quellen und Studien*, B, II (1930), 39; cf Olmstead, *JAOS*, XLVI (1926), 87.

26 – Cf. R.A. Parker and W.H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B.C.–A.D. 45* (1942), Table 1.

27 – F.X. Kugler, *Die babylonische Mondrechnung* (1900).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کپینو آنها را در ۱۵° ۸' گذاشت: این خیلی دور از ۱۲° ۴' واقعی‌ست که در نتیجه‌ی حرکت بسوی عقب به غرب خود فلک مهر بدست می‌آید. با این حال این تقسیم داده شد، و کمی بعد ۱۵° ۸' را با دیگر به ۲۰° ۳۰' ۸" تصحیح کردند. با این که تصحیح کافی نبود، مشکل است در برابر این عقیده ایستادگی کنیم که این تصحیحات در اثر بازشناخت تاریکی از پدیده‌ای بود که ما آن را پیش افتادن نقطه‌های اعتدال میخوانیم: نیاز به یادآوری نیست که کپینو هم مانند هیپارخوس (که این کشف همیشه به او نسبت داده شده) کوچکترین آگاهی از علت واقعی این پدیده نداشت.

لوحهای دیگر اوج را با آهسته‌ترین حرکت ظاهری در ۲۰° نیماسب نشان میدهند، و حضیض را با تندترین حرکت در ۲۰° دوبیکر، که این وضع بیرامون ۱۰° نادرست است. در نظر کپینو، راههای دایره‌ای درست بود که در آن مدار حرکتش یکنواخت تا حد اکثر سرعت می‌یافت و آنگاه تا حد اقل به آهستگی میرفت.

میانگین این ستون: ۲۰° ۶' ۱۹" ۲۹ تقسیم بر ۵۳۰۵۹۶۱۳ و ۲۹ (میانگین کپینو برای ماه اقترانی)، عقب افتادن روزانه‌ی خورشید را ۴۷" ۳۶' ۹° ۸' ۵۹ میدهد، که ۱۸" ۱' درست‌تر از آن است که بیوریمانی داده و ۹" ۵۷' ۱° کمتر از آن است که در حساب کنونی امروز میدهند؛ خطای فقط کمتر از یک سی‌ام ثانیه‌ی قوس برای آنها که ستاره‌شناس نیستند بسنده دقیق به نظر می‌آید!

این بنوبه‌ی خود سال ستارگانی ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۴۳ ثانیه را میدهد ــ ۱۰ دقیقه از بیوریمانی نزدیکتر به واقع، ولی هنوز ۶ دقیقه و ۳۲ ثانیه درازتر از واقع. سال ناهمواری، از حضیض به اوج و برگشت، ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۲۵ دقیقه و ۴۶ ثانیه بود، که بنابر حساب ستاره‌شناسان امروزین درست است. بزرگترین حرکت روزانه‌ی خورشید که او داده ۶۱° ۱' ۱۹" است که ۳۶ صدم ثانیه کمتر از واقع است؛ کمترین حرکت روزانه که او داده ۷ و ۵۶' ۱۴" کمتر از واقع است، ماه ستارگانی میانگین او ۲۷ روز و ۷

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت و ۴۳ دقیقه و ۱۴ ثانیه است که ۳ ثانیه بیش از واقع است . حرکت متوسط کاذبی ماه که او داده ۱۳° ۱۰' ۳۴" ۵۱"' ۳۳"" است که ۱"' کمتر از واقع است . این عیب آخری خطایش یک در میلیون است . فقط با بازنمودن این رقمها میتوانیم توانائی فوق عادی ریاضی این نابغه‌ی برجسته را دریابیم .

ستون سوم درازی روز را در واحدهایی که بازنماینده‌ی ۴ ساعت و ۴ دقیقه و ۴ ثانیه است میدهد . فرض شده است که اعتدال بهاری در ۸° ۱۵' برج بره می‌آید هنگامی که روزها سه واحد یا ۱۲ ساعت‌اند . برای هر درجه‌ای که دنبال آن می‌آید ۳۶ ، یا ۲ دقیقه و ۲۴ ثانیه می‌افزاییم . در روز سال نو اول نیسان و ۴ ماه در ۴۵° ۳۸' ۱۱" ۱۱"' گاو است ، و روز ۱۴ ۳ یا ۱۲ ساعت و ۵۶ دقیقه است . ضرب کردن عدد درجه‌ها را با ۳۶ ادامه میدهیم تا به ۱۰° ۱۵' میرسیم ، و پس از آن با ۲۴ ضرب میکنیم ؛ نتیجه را که به ۱۴ ۳ بیفزاییم ۲۶ ۳ بدست می‌آوریم . برای دوازده دوره‌ای که با ۸° ۱۵' هر یک از نشانهای منطقه‌ی برجها آغاز میشود ، رشته های پشت سرهم ۱۲ و ۲۴ و ۳۶ بعلاوه ، ۱۲ ، ۲۴ ، ۳۶ منها ، ۱۲ ، ۲۴ ، ۳۶ منها ، و ۱۲ ، ۲۴ ، ۳۶ بعلاوه است : دستگاه نیوریمانی تا ۴۰ ، ۲۴ ، ۸ میرود .

در ستون چهارم ، اکنون درازی نیم ـ شب خواسته شده است ، زیرا کیدینو آغاز روز عادی را که با خورشید تعیین کننده حساب میشد رها کرده بود و روز ستاره‌شناسی خود را از نیمشب آغاز میکرد : رقم سوم از ۶ (معادل بابلی ۲۴ ساعت) کم میشد ، و نتیجه نصف میشد . برای نمونه اول ، آدر ، درازی روز ۵۶ ۲ است : ۶ از ۵۶ ۲ میشود ۴ ۳ ، که نصف آن میشود ۳۲ ۱ یا ۶ ساعت و ۸ دقیقه ، که درازی زمان از خورشید تا نیمشب است .

ستون پنجم وضع ماه نو و ماه پر را میدهد ، زیرا کیدینو کشف کرده بود که هرچه راه ماه نزدیکتر به فلک مهر باشد احتمال ماهگیری بیشتر خواهد بود . او بایستی درازی دوره‌ای را که پس از آن ماه به همان جوزهر بازمیگردد ، معروف به ماه اژدها ، بداند . در جدول ، عددها از « بار » ، صفر ، آنجا که ماه در جوزهر از فلک مهر گذر کرده ، بسوی بالا و بسوی پایین حرکت میکنند ، بسته به این که پشت رقم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بالا» یا «پایین» گذاشته شده باشد، تا یك حدا کثر ۱۵ ۵۲ ۹ ۰٫۵ ″۷ ″۵۶ °۴′ یا مثبت یا منفی. فرق منظم ۴۰ ۵۲ ۳ است، که البته وقتی رشته‌های تصاعدی یا نزولی از صفر میگذرند تا مساوی تقسیم شده‌اند. پس از نقطه‌ی صفر یك تصحیح منظم هست. ۳۰ ۵۲ ۰ بجای ۳۰ ۵۲ ۳ ۰ شمارگری نشان میدهد که ۴۵۸ ٫۵ ماه اقترانی برابر ۹۲۳ ٫۵ ماه اژدهاست، پس ماه اژدهای کیدینو ۲۷ روز و ۵ ساعت و ۵ دقیقه و ۳۵٫۸۱ ثانیه است ــ درست مانند ماه اژدهای خودمان

درستون ششم حرکت روزانه‌ی خورشید داده شده بود. فرق منظم ۳۶ ۰ است تا حداکثر ″۳۵ ′۱۶ °۱۵ در حضیض و تا حداقل ″۵ ′۵ °۱۱ دراوج؛ این یك ارزش میانگین ″۳۵ ′۱۰ °۱۳ را نشان میدهد، ولی یك یونانی که پیداست یك دیپانامه‌ی گمشده‌را به کارمیبرد[۲۸] ارزش «کلدی» را درست‌تر ٦٫ ″″″۳ ″۵۱ ″۳۴ ′۱۰ °۱۳ میدهد که فقط ٤٫ ″″″۳۸ ″۱ کمتر از واقع است. از بررسی حداکثرها وحداقل‌ها می‌یابیم که ۲۵۱ ماه اقترانی برابر با ۲۶۹ ماه ناهماری بوده است.

ستون هفتم حاصل‌جمعی رامیدهد که باید به ۲۹ روز بیفزاییم تا آنکه بتوانیم درازترین و کوتاه‌ترین ماههای اقترانی را تعیین کنیم، که فرق آنها ۳۰ ۲۲ هست، حداکثر ۵ ۲۷ ۲۹ ٤، وحداقل ۳۵ ۳٤ ۵۲ ۱ ۰ این حساب ماه اقترانی کیدینو را ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ٤٤ دقیقه و $3\frac{1}{3}$ ثانیه، و ماه ناهماری را ۲۷ روز و ۱۳ ساعت و ۱۸ دقیقه و ۳٤٫۷ ثانیه میسازد که ۱٫۹ ثانیه کمتر از حساب امروزین است.

در این ستون فرض شده است که حرکت خورشید پایاست، ولی ستون بعد درازی ماه اقترانی را با حرکت ناهماری خورشید تصحیح میکند حداکثر، ۲۱، یا ۱ ساعت و ۲٤ دقیقه، درحضیض است، زمانی که حرکت خورشید تندتر است وزمان درازتری میکشد که ماه دراقتران باآن درآید، پس برای ٦ ماه علامتها مثبت‌است؛ حد اقل به‌همین اندازه است در اوج وقتی که وضع برعکس آن است. همچنان که

28 - Geminus xv. 2.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علامتها تغییر میکنند، بعلاوه یا منها، عدد هایی را که دراین ستون است به عدد های سطر پیش در ستون بعد می‌افزاییم یاازآن کم میکنیم تا در آن ستون تصحیح درازی ماه اقترانی را چنان که در ستون هفتم روی فرض حرکت تغییرنکننده‌ی خورشید داده شده به‌دست آوریم. حداکثر اکنون بعلاوه یا منها ۲۸ ۳۲، یا ۲ ساعت و ۹ دقیقه و ۵۲ ثانیه است، که جا را برای کم و زیاد شدن احتمالی ماه اقترانی در اثر حرکت تغییر کننده‌ی خورشید تا ٤ ساعت و ۱۹ دقیقه و ٤٤ ثانیه بازمیگذارد.

فاصله‌های حقیقی میان دو اقتران یا دو افتراق در ستون دهم نشان داده شده است، که ازستون‌هفتم با افزودن یا کم کردن داده‌های ستون نهم به دست می‌آید. با افزودن به‌آخرین سطر آن داده هایی را که در سطر بعد در ستون پیش آمده، در ستون یازدهم‌تاریخ ماه نوستاره شناسی به‌دست‌می‌آید، چون ستون هفتم ماه‌اقترانی درست‌را میدهد ولی راه ناهماری ماه یا درازی ماه ناهماری را نمیدهد وچون ستون نهم را نامنظم خورشید را به‌اندازه‌ی کافی درست پیروی نمیکند، تاریخ حساب شده یا حساب ما $\frac{1}{2}$ ساعت تا $2\frac{1}{2}$ ساعت فرق دارد؛ این اختلاف نیز تفاوت تاریخ خورشید گیریها و ماهگیری‌های حساب شده را بیان میکند.

درشش‌ستون دیگر، که هیچ ستاره شناسی‌هر گزچنان که بایدآنها رابررسی نکرده است، ماه نوواقعی حساب شده است، زیرا درعمل‌ماه را هنوزبا پدیدآیی‌ماه آسمان‌تعیین میکردند.[۲۹] این سان دستگاه کیدینوبرای ما هنوزدست و پا شکسته مانده است. از این گذشته شمار گریهای ما باید بر پایه‌ی عدد های تقریبی درشت جدولها قراربگیرد، زیرا دیپانامه‌ی کیدینو، برخلاف‌دیپانامه‌ی نبوریمانی، به‌دست‌ما نرسیده است" و آن تنها جایی که به‌یونانی نقل‌شده درستی ودقت بیشتر آن را نشان میدهد. ولی، حتی بدون شرح نظری او، نامبرداری اوپابرجاست.

اگر دقت شمار گریهای نبوریمانی شگفت‌آور است، دقت کیدینو تقریبا، باورنکردنی‌ست. نسبت ماه ـ خورشیدی اوفقط "۱ بیشتر ازواقع است؛ نسبت‌خورشید

29 - J. Epping, *Astronomisches aus Babylon* (1889), pp. 93 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جوزهری‌اش ۵ ، " ۰ : ماه ـ جوزهری‌اش ۵ ، " ۱ : حضیض ماه ـ ماهی‌اش ۷ ، " ۸ : خورشید ـ اعتدالی‌اش " ۱۵ : حضیض خورشیدی ـ اعتدالی‌اش " ۱۸ : و خورشید ـ حضیض خورشیدی‌اش " ۳ کمتر از واقع است . وقتی او را با ستاره شناسان امروزین همبر کنیم بزرگی حقیقی او بهتر پدید میشود . هانسن ، ناهمبردارترین ستاره شناس مانکی ، در ۱۸۵۷ ارزش حرکت سالیانه‌ی خورشید و ماه را ۴ ، " ۰ افزون بر واقع داد : خطای کپدینو سه برابر بیشتر بود . او پولتمر در ۱۸۸۷ دستوری را که ما هر شب برای تاریخگذاری خورشید گیریها و ماه گیریهای باستانی به کار میبریم درست کرد . اکنون دانسته شده است که ارزشی که او برای حرکت خورشید از جوزهر داده در هر سال ۷ ، " ۰ کمتر از واقع است : کپدینو در واقع با خطای ۵ ، " ۰ افزون بر واقع عدد درست‌تری از او پولتمر داده است . این که به‌چنین درستی و دقتی بدون دوربینه ، ساعت ، یا ابزارهای مکانیکی پرشماری که در رصدخانه‌های ما پراست ، و بدون ریاضی عالی ما ، رسیده بودند به‌نظر باور نکردنی می‌آید تا اینکه به‌یاد می‌آوریم که کپدینو یک رشته‌ی دراز تری از خورشید گیری و ماهگیری های رصد شده و پدیده‌های دیگر ستاره شناسی بیش از آن‌چه در دسترس جانشینان امروزی اوست در اختیار داشته است . [30]

اودوکسوس کنیدوسی ، پیشرو اقلیدس

اودوکسوس کنیدوسی زندگی را با پزشکی آغاز نمود . او از آتن دیدن کرد و آنجا افلاطون را ، که پس از بازگشتش از مصر همچو فرزانه‌ای دستگاهی برای خود برپا کرده بود ، به آموزگاری گزید . اودوکسوس آنگاه نامه‌ی معرفی از اگسیلاوس به شاه نخت هارهبی به‌دست آورد و بزودی پس از به‌تخت‌نشستن این فرعون راه مصر را در پیش گرفت . [31] آنجا او شانزده ماه با ریش و ابروی تراشیده به‌شاگردی خونوفیس ممفیسی به سر برد . رصدخانه‌ی او را میان هلیوپولیس و کرکموا ـ که برج دیدگاهی بود که نسبت به‌آن در باره‌ی جسمهای آسمانی یادداشت میکرد

30 – Cf. Fotheringham, *op. cit.*, pp. 38 ff.

31 – Plut. *De gen. Socr.* 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنوز پس از سیصد سال میتوانستند نشان بدهند.[۳۲]

بیشتر داستانهایی که در بارهٔ اودو کسوس گفته شده بیگانه و چه بسا بکلی گمراه کننده‌اند. به این داستانها نیازی نیست، زیرا اودو کسوس خود مرد بزرگی بود. پژوهندگان امروزین کار او را «آغاز ستاره‌شناسی علمی» میدانند.[۳۳] این که چنین عقیده‌ای به بار آمده فهمیدنش دشوار نیست. گرچه «فاینومنا»ی اودو کسوس از میان رفته، ولی چیزهای اساسی آن در ویرایش اراتوس به شعر گنجانیده شده است:[۳۴] و این نخستین رساله‌ی یونانی در بارهٔ ستاره‌شناسی ست که حفظ شده است. ولی خود عنوان «فاینومنا» از دمو کریتوس به عاریه گرفته شده است و بیش از این از کلدیها آموختیم که مندرجات آن چه بایست بوده باشد. صورت آسمانها که در اراتوس یافت میشود بیشك بر پایه‌ی اودو کسوس قرار گرفته، ولی این صورت اساساً همان است که پیش از این دمو کریتوس از نیوریمانی و همکارانش گرفته بود. برخلاف دمو کریتوس، اودو کسوس از بابل دیدن نکرده، و هیچ گواهی نمیتوان نشان داد که او چیزی در بارهٔ اصلاحاتی که همزمان بابلی‌اش کیدینو انجام داده بود میدانست.

بیشك اودو کسوس برای دستگاهمان نه ولی بر پیچ و خم و بیست و هفت سپهر هم مرکز برای بیان حرکتهای ظاهراً عجیب خورشید، ماه، ستارگان رونده، وستارگان ثابت که به وجود آورد حق دارد و شایسته‌ی ستایشی ست که ازاو شده است. ولی اندك نگاهی بسنده است که نشان بدهد که این دستگاه در درجه‌ی اول روی رصد های خود او پایه گذاری نشده، بلکه بر منطق ریاضی قرار گرفته است. اصطلاحاتی که نیوریمانی به کار برده بود و بوسیله‌ی دمو کریتوس دست بدست رسیده بود ــ سپهر، مدار، فلك سپهر، میل، استوای آسمانی، قطب، حرکت دایره‌ای گردش، آرامگاه، بازپس روی، بلند ترین عرض شمالی وجنوبی ماه ــ همه‌ی اینها

32 - Diog. Laert. viii. 86 ff.; Strabo xiv. 2. 15; xvii. 1. 2⁰-30; Vitruv. ix. 6. 3; 7. 1; Philostrat. *Vit. Phil.* i. 484.

33 – Heath, *op. cit.*, p. 193.

34 - Arat. 19-732

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراراتوس دیده میشود . آگاهی نبوریمانی از این که حرکتهای جسمانی آسمانی در بخشهای گوناگون مدارهایشان آهسته میشوند و سپس تند میشوند مسئله‌هایی را پیش می آورد که اودوکسوس از راه شمار سرگردان کننده ی دوره های دایره‌ای فردی که به همدیگر بوسیله‌ی قطبهای فردی که در آسه های گوناگون هایل بسته‌شده اند حل نمود . دستگاه اودوکسوس را از نتیجه‌هایش میتوانیم داوری کنیم : همین طور که به دشواریهایی برخورد میشد ، دایره هایی که مرکزشان روی محیط دایره‌ی بزرگتر بود روی هم انباشته میشد تا اینکه به دستگاه بطلمی سده‌های میانه با تمام درهم گردی اش رسیدند . دستگاه نبوریمانی به جای خود دقیق بود ، زیرا پایه‌ی آن بررصد گیری درست ، ریزکار ، وادامه دار گذاشته شده بود که بایك دستگاه ریاضی به‌همین اندازه کافی کمك میشد ، مانند آن چه اودوکسوس به کار می برد ، هرچند ازجهتهای بسیاری روش آنها فرق داشت : سرانجام ، یکی از جانشینهای نبوریمانی ، سلوکوس اهل سلوکیه‌ی خلیج فارس ، کشف نمود که تمام این دایره های بزرگ ودایره های کوچك گرد محیط به محض این که دریافت شود که زمین گرد خورشید میگردد غیرلازم خواهد بود .

ولی اگر اودوکسوس ستاره شناسی به بزرگی دموکریتوس نبود ، از این جهت که او پیشرو اقلیدس بود نامبرداری او بیا بر جاست . این که تا چه اندازه مصریها وحتی بابلیها درپیش به نتیجه های او رسیده بودند اکنون دشوار است که بگوئیم . کشف ما درباره‌ی ریاضی دانان شرق به اندازه‌ای تازه‌است که هنوزما در مرحله‌ی شگفت نسبت به‌پیروزیهای آنها هستیم ، وتاریخ ریاضی شرق وشناختن سهم آنها درپیشرفت ریاضی درمیان یونانیها کاری ست که باید درآینده انجام بگیرد .

مانند دموکریتوس پیش از او ، اودوکسوس هم از هر علمی آگاه بود و تقریباً سراسر میدان دانش قلمرو او بسود . او راه را برای نابغه‌ی علمی بزرگتر همه‌ی باستان ، ارسطو ، هموار کرد . اگر او در نوشته هایش و در نوشته های شاگردانش سراسر دانش و آگاهی پیشینیانش را گرد آورد ، بزرگترین سهم ارسطو پایه ی استواری بود که برای کشفهای بازهم بزرگتر اوایل دوره‌ی هلنیسی گذاشت .

مانند دموکریتوس پیش از او ، اودوکسوس هم از هر علمی آگاه بود و تقریباً سراسر میدان دانش قلمرو او بسود . او راه را برای نابغه‌ی علمی بزرگتر همه‌ی باستان ، ارسطو ، هموار کرد . اگر او در نوشته هایش و در نوشته های شاگردانش سراسر دانش و آگاهی پیشینیانش را گرد آورد ، بزرگترین سهم ارسطو پایه ی استواری بود که برای کشفهای بازهم بزرگتر اوایل دوره‌ی هلنیسی گذاشت .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و دوم

دینهای میرنده و زیننده

درهم آمیزی دینها

نیوریمانی و کیدینو شایسته‌ی مقام اول در تاریخ علم ویژه هستند ، ولی نباید یك « فرزانش علمی » امروزین به آنها نسبت بدهیم . چنین طرز فکری فقط در میان فرزانگان یونانی که شناختن یزدان را غیر ممکن میدانستند ، و از زمان خود خیلی پیشتر فرا رفته بودند ، امکان پذیر بود . آتن محافظه کار در واکنش خود اناکساگوراس را برای آموختن ستاره شناسی بیرون راند . سقراط ، که در پیش مخالف با عقیده های دینی روای زمان خود بود ، با تفسیرنا گهانی که درعقیده‌ی خود داد اعلام داشت که آگاهی از ستاره شناسی سودی ندارد ، و بازجوئی در باره‌ی آن چه بنفان نخواسته اند مردمان دریابند از دینداری دور است ، و کوشش برای بیان کردن ترتیب و طرز کار بنفان دیوانگی محض است .[1]

بابل حتی محافظه کارتر بود ـ در واقع به اندازه‌ای محافظه کار بود که هرگز در نیافت که ممکن است زد و خوردی میان علم و یزدان شناسی پیش بیاید . نیوریمانی و کیدینو در درجه‌ی اول پرستار بودند ، و زندگی آنها وقف خدمت به ماه ـ بغ ، خورشید ـ بغ ، یا یزدهای دیگری بود که درجسم هستیهای آسمانی

۱ ـ نگاه کنید به اول فصل سی و یکم همین کتاب .

PDF.tarikhema.org

درآمده بودند . آنها این یغان را با آذینی که در گذشته‌ی دور نیاکانی دستور داده شده بود پرستش میکردند . زمانی که آنها به مسئله‌های علمی ستاره شناسی «علمی» روی آوردند ، آنها ، اقلا ، هرگز فکر نمیکردند که «بیدین» شده‌اند ؛ یگانه قصد آنها همان بیان کردن طرز کار این یغها بود که سقراط آن را محکوم کرده بود و به این ترتیب درواقع قصد ایشان نشان دادن درستی «راههای» یغان به‌مردمان بود .

با آن که پیشرفت علمی بسیار بزرگ بود ، دین بابلی ظاهراً درحال وقفه مانده بود . نامه ها ، فرمانهای کارگزاری ، و سند های سوداگری به ما نشان میدهند که پرستشگاهها بدون تغییری راه خود را میرفتند ، وفقط از دخالت روزافزون حکومت در ملکهای آنها در زحمت بودند . رشته‌های دینی باستانی رادبیران پرستشگاهی حرف به‌حرف نسخه برداری میکردند . بل مردولخ حرمت باستانی خود را نگاه‌داشت تا آن که‌خمابارشا اساگیلارا برای برانگیختن شورشهای بابل ویران ساخت ؛ در یك نسل پرستش او از نو برقرار شد ، هرچند که داراثی آن بسیار محدود شده بود . انو و بانوی اوروك ، شمش لارسا و سیپار ، انلیل نیپور ، و نبوی بورسیپا تا اندازه‌ای با شکوه پیشین شان گرامی داشته میشدند . همان یغها با همان تلاشکها به نامهای یکنواخت بازگو شده‌ی خانواده‌های بزرگ در خوانده میشدند .

درمی نیل‌هم همین وضع را نشان میدهد ، باشدت بیشتری در اثر اینکه مصر مدت درازتری استقلال سیاسی داشت و فرمانروایان مصری شوق و توانائی بیشتری برای بازساختن پرستشگاهها ونوساختن کیش داشتند . تمایل به‌بازگشت به‌شیوه ـ های کهن که نخست دردوره‌ی سایته‌ها پدیدآمده‌ادامه یافت ، وایزدهائی مانند نیث ـ سائیس که در گذشته به آنها توجهی نشده بود پایگاه گرامی خود را از نو به‌دست آوردند . اشاره‌های کمتری که به بخشهای دیگر این شاهنشاهی پهناور شده وضع همانندی را برای دینهای یغان پرستی دیگر نشان میدهد . با این حال این فکر ناراحت کننده در سر ما میماند که این وضع ظاهراً درحال وقفه بیشتر نتیجه‌ی نادانی خود ماست ـ که ما هنوز اشاره به‌جنبشهای نوین نهفته را که بزودی سر برخواهند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آورد که نقش خود را برجهان آینده بگذارند در نیافته‌ایم.

نامهای شخصی داستان خود را درباره‌ی تحولهای درهم آمیزی دینها میگویند. حتی اززمان پادشاهی اردشیر اول، سندهای بابلی می‌بینیم که شمار بسیاری ازمردم آنجا را نشان میدهند که بغهای بیگانه را گرامی میدارند. درمیان آنها میثره (مهر) و بگه (بغ) پارسی، شمش آرامی، یا هوه‌ی یهودی، و ایسیس و هارماخیس مصری دیده میشوند. در بیشتر این مورد ها، بیشك، این بغها با پرستش کنندگانی که به‌بابل کوچ کرده‌اند همراه‌اند، ولی مورد های دیگری هست که از آنها به طور قطع دگرگونی دینی برمی‌آید. وقتی یك بازرگان یهودی نبو یا مردوك را به‌جای یاهوه میگذارد، این میشود صرفاً یك درهم آمیزی باشد ـ هویت بغی را بابغ دیگری یکی کردن. وقتی این کار تکرار شود، یا وقتی یك پدر مصری که هارماخیس را گرامی میدارد پسر خود را با یك ایزد بابلی نام بگذارد، به‌نظر می‌آید که این کم و بیش تغییردین باشد. یا، یك پدر یا هوه رامی‌شناسد، پسر یك ایزد بابلی‌را، و نوه یك نام ایرانی بدون اشاره به ایزدان دارد؛ اینجا گواهی بسنده روشنی داریم که چگونه دینهای ملی داشتند در همدیگر آمیخته میشدند.

در مصر هیچ نشانی نیست که بومیها تا آن‌زمان بغهای نیاکانی خود را رها کرده باشند، ولی زناشوئی با بیگانگان وجود داشت. زمانی که، مثلا، آشوردختر ثروتمند یهودی را به‌نام مبتهیه به همسری گرفت، انتظار میرفت که این دختر ملت خود را ترك کند و به‌بغهای شوهر خود سوگند یاد کند؛ بعدها، به‌یقین، او آشور را ترك گفت و به ملت خود بازگشت، و ثروت ارثی خود را برای شوهردوم‌خود که یهودی بود برد.[۴]

بالا وپائین دره‌ی نیل تکه های سفال وسنگ که رویش نوشته‌دارد، پاپیروس

2 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), Nos. 15, *20*, and 25.

۴ ـ هرودت، دفتر ۲، ۱۱۲؛ فهرست جایگاهها:
Noël Aimé Giron, ***Textes araméens d' Egypte*** (1931) pp. 10 - 11.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سنگهای یادبودی آرامگاهی بازرگانان سریانی یافت میشود. هرودوت از یك «اردوگاه سوریها» نزدیك پرستشگاه هفیستوس (نامی که پتاه را به آن میخواند) درممفیس آگاهی داشت. درسندهای بعد، به نام اشور، اصطلاح معمول برای سریانی، مثلا جزیره های آنها و ناحیه‌ی آنها، بسیار برمیخوریم.[۴] نامهای خود بازرگانان از درهم آمیزی این دوره حکایت میکند. هداد ـ ارز، مثلا، هنوز هوا ـ بغ سوری را میپرستند، ولی هوری اکنون هوروس مصری را گرامی میدارد، هرچند پدری که نام او را گذاشت خود کنیه‌ی خوب پارسی بگه بگه را دارد؛ دیگری به نام بگه‌دات (بغداد) خوانده میشود.[۵] این که این داد و سندگران آرامی در واقع دین خود را تغییر داده بودند نه فقط از نامهایشان پیداست: اگرچه آنان پیرالیشع شاروند («بعل») یك شهرك سوری بود که به نام بعل بغ سامی خوانده میشد، او پریستار ایمیس شده بود. شیل یا شاؤل، که میهنش سمی نه بود، پریستار نبو بابلی بود. هرم ـ شزاب نیز پریستار بود ـ شاید برای ایزدی که در نام او یاد شده است. پس، چون نامهای دیگری داریم که در آنها اثات (بیغمبانوی بزرگ سوری)، اشما، بشل، یا مردوك بابلی یاد شده اند، ممکن است انتظار داشته‌باشیم روزی پریستاران و پرستشگاههای این ایزدان را در کنار نیل پیدا کنیم.[۶]

همه‌ی این نامها که در آخر یاد کردیم در گورستان ویژه‌ی آرامیها جنوب غربی ممفیس یافت شده‌اند، که در آنجا در تابوتهای گلی، و کمتر در تابوتهای سنگی و چوبی، به خاك سپرده شده‌اند که تقلیدی از تابوتهای ریخت انسانی ست که بومیها بکار میبردند. بدنها بیشتر موسیائی شده‌اند ولی نه خوب؛ عضوهای درونی بدن در یك بسته‌ای پیچیده شده (که گاهی در جعبه‌ی چوبی گذاشته شده و روی جعبه

۴ـ برای بازپرهای سندی، F. L. Griffith, *Catalogue of Demotic papyri in the John Rylands Library*, III (1909) 318; add from W. Spiegelbergh, *Kêmi*, II (۱۹۲۹)، ۱۰۷، و پس از آن، «نیتخ» و خشور امون در خانوار نشین اشور در پرستشگاه سمنئس» در دوره‌ی بطلمیها.

۱ ـ *CIS*, Vol. II, Nos. 124 - 25.

5 - Aimé - Giron, *op. cit.*, pp. 98-99, 103, 107, 101 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صورت پیشکاران همراه جنازه که رسم بود نقش شده) وروی بدن‌جای داده‌شده‌اند. نامها، نامهای پدران، وعنوانها با جوهر نوشته یا درشت روی آنها کنده شده، وپس از آن تابوت را باآجر کرد گیری کرده یا حتی روی آن را طاق زده‌اند.[6]

آرامیهای ثروتمندتر که دراینجا با پیرامون گور اوسیریس در ابیدوس به‌خاك سپرده شده‌اند سنگهای یادبودی برپا کرده‌اند که کاملا نشان میدهد که این ازدین برگشتگان تازه به‌آذینهای در خور اوسیری به‌خاك سپرده میشدند. شیوه‌ای که‌به کار رفته شاید دست کار نورزیده‌ی «بربری» را بنمایاند، و به همچنین خط نقشی که همراه آن است؛ رخت سوری معمولا نگاه داشته شده، ولی آذینهای اوسیریس در صحنه‌های همراه آنها باز نموده شده و ازمیان ترجمه‌ی آنها به‌آرامی میدرخشد. این‌حقیقت دارد، حتی وقتی که می کهن عقیده‌های اوسیری، درشیشه‌های تازه‌ی‌شعر آرامی ریخته شده باشد:

خجسته باد تابا، دخت تاهابی،
پرستنده‌ی وفادار اوسیریس بغ؛
هیچ بدی تو نکرده ای،
بد هیچ کس را تو نگفته‌ای؛
آنجا در پیشگاه اوسیریس خجسته بوی،
از پیشگاه اوسیریس آب برداری.[7]

از این سنگهای یاد بودی آرامگاهی آنها که پر کارتراند از سده‌ی چهارم یا اوایل سده‌ی سوم هستند وپذیرش کامل عقیده‌های اوسیری‌را نشان‌میدهند. یك‌سنگ یادبودی کهن‌تر، به تاریخ ۴۸۲، شگفت‌آور است. زیر یك گرده‌ی بالدار بدون مار شاهانه‌ی معمول، شخص مرده و همسرش ایستاده در پیشگاه اوسیریس، ایسیس، ونفتیس نمازمیخوانند. درنوشته‌ی همراه آن که به‌مصری بسیاربدی‌ست میخوانیم: «یك برات شاهانه، که اوسیریس، نخست‌خور برانیان، بغ بزرگ، خاوندابیدوس،

6 - *Ibid.*, pp. 93 ff.; G. Jéguier, *AS*, XXIX (1929), 155 ff.; XXX (1930), 111 ff.

7 - *CIS*, Vol. II, No. 41; cf. No. 142.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میدهد . او یك بخاك سپردن خوب در نسا کده و یك نام نیك در زمین میدهد ، که با بغ بزرگ ، خاوند آسمان است ، به بانوی گرامی اختوبو .» ولی این مرده و همسرش و همچنین عزاداران سرپوش سوری برسر دارند ، جره هایی که در آذین به کار رفته سوری هستند ، نه مصری ، و پریستاران به نظر نمی آیند بومی باشند . تختیها نیز که به شکل شیر با دم بلند شده هستند بیگانه اند ؛ پیکری در میان این تختها را چسبیده که او نیز بیگانه است .[8] ما به گمان می افتیم که نه فقط بغها بلکه آذینها نیز درهم آمیخته شده اند .

نخستین دین رازآمیز

یك پاپیروس به خط «مردمانی» از سده ی چهارم ، که تازه در آغاز خواندن و از هم در کردن خط آن هستند ، اخیراً درست بودن گمانهای ما را نشان میدهد . اگرچه نویسه هایی که بکار رفته «مردمانی» هست ـ بیشتر الفبائی هرچند بسیاری واژه نگار یا ترکیبهایی با واژه نگار در آن پراکنده است ـ شیوه ی آن حکایت از دست بیگانه میکند . زبانی که در زیر آن خط نهفته شده همان است که بایدانتظارش را داشته باشیم ـ زبان همگانی شاهنشاهی : آرامی .

نقص و کم مایگی الفبای مردمانی که برای نوشتن این زبان به کار رفته و همچنین نشانهای پرشمار دیگر که همچو واژه نگار یا معادل واجی آنها به کار رفته دشواری بسیار در خواندن آن پیش می آورد ؛ به جبران این دشواریها ، واژه جدا کن یا جدا کن گروه واژه ها ، و پی بند هایی برای بغ ، مادین ، یا سر زمین بیگانه ، و مکملهای واجی که به واژه نگارها افزوده شده که نشان میدهند این واژه نگارها وقتی به آرامی خوانده شوند چگونه ختم میشوند ، مارا در خواندن این خط کمك میکنند . هم اکنون یقین داریم که زبانی که در این خط نهفته است آرامی کهن شیوه است چنان که در سده ی چهارم در زمان هخامنشیان به آن سخن میگفتند .

برای نخستین بار میتوانیم این مرحله ی کهن زبان آرامی را با تقریباً تلفظ درست

8 ـ *Ibid*, No. 142.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخوانیم. گاهی واجهای «ی» و «و» افزوده شده‌اند ــ درست مانند دستنویسهای کتاب مقدس عبری ــ که نشان بدهند که واکه‌های «ای» یا «او» یا «اُ» باز شناخته شوند. تقریباً همه واکه‌های «آ» که در آرامی بسیار تکرار میشود، معمولاً با نشان دیگری باز شناخته میشوند.

از این نوشته‌ها به اندازه‌ی کافی ترجمه شده و نتیجه‌های شگفت آوری بدست آمده است. بخش درازی از آن که حفظ شده است ــ بیست و یک ستون یا بیش از دو هزار واژه ــ یک آئین کیش پنهانی را نهفته میدارد. در آنها آموزگار بیان کننده ی راز دستورهایی برای نمایش داستانهای معجزه میدهد، و سپس داستانهای راز آمیز به نمایش در می آیند. ساختمان شعری این نوشته‌ها را (هم موازات اجزاء و هم وزن واقعی) میتوان دریافت: واژه ها و مطلب آنها چه بسا نوشته های کهن‌تر همانند رامی شعرا را که اخیراً کوش شده ولی به یک الفبای میخی نوشته شده به باد می آورد.

یک رویوش عزا روی همه این نوشته را فرا گرفته، ولی یک امید استواری به یک زندگی آینده خجسته آن روشن کرده است. پیش از این دیدیم که بسیاری از آرامیهایی که به دره‌ی نیل رانده شده بودند نظر سامی خود را از یک زندگی ناامید و تاریک و یکنواخت پس از مرگ رها کرده و به‌جای آن یک زندگی خجسته با اوسیریس را فرا گرفته بودند: پر معناست که نویسنده‌ی آئین در این نوشته معجزه‌ی آشنای داوری را در پیشگاه اوسیریس برگرفته و آن را برای «بانوی» خود اثات به کار برده است.

دردم آمیزی کامل در همه جا دیده میشود. قهرمانان بزرگی که ستوده شده‌اند همین «بانو اثات» و «بعل» هستند؛ دشمن آنها «موت» یا «مرگ» است. پیروزی موت بر بعل، راز نوزندگی بخشیدن اثات به دلبند خود، موضوع این نمایش معجزه است. یغ دیگری که بسیار یاد شده یغ سوری بعل شمائین، «خاوند آسمانها» است، چنان که نام او ترجمه شده است. یک سه گانی از زوجها به نظر میرسد: بعل سافون (خاوند شمال) و پادری نوشته‌های راس شمرا: بل بابل و بانوی میخگان (اساگیلا)؛

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبوی بوزسیپا (بارسام) و نده‌ی اثانا (نابا کو)؛ بهمرایزدی برای آرامش خاطر افزوده شده است: «اویت خجسته بادا.»

این نوشته‌ها با همانندی نزدیکی که به شعرهای آذینی راس شمرا دارند، یک فرق برجسته نیز با هم دارند. این یکی کیش بیگانه در یک سرزمین بیگانه و آذین آن پنهانی و رازآمیز است. آذین مصری یا بابلی راهر کس که باندازه‌ی کافی سواد داشت که بخواند میتوانست بفهمد؛ تنها رازهای دانش عملی مانند ستاره شناسی یا پیشگوئی از روی جگر، که منحصر به خانواده‌ی شاهی بود، به‌خطی نوشته میشد که ارزش نویسه‌های حساس آن غیرمعمولی بود با آگاهی خاص که موضوع آن به مردمان نافرهیخته گفته نشود. بابیروس مورد گفتگوی ما، برعکس، به‌یک خط پرپیچ و تاب رازآمیز نوشته شده که نه دبیر مصری و نه همکار آرامی او نمیتوانستند رمز آن را بدون دشواری که تقریباً کار را ناممکن میساخت از هم بگشایند مگر کلید آن را دردست میداشتند. پس اینجا «نخستین نمونه‌ی یک «دین رازآمیز» حقیقی را داریم.»

تحول دینی در میان یهودیها

پس، در میان مردمان دیگر شرق، میتوان نگاهی به جنبشهای زیرزمینی در زیر سطح ظاهراً آرام انداخت. ولی فقط میان سه مردم ــ پارسیان، یونانیها، و یهودیها ــ میتوانیم اثر تحول دینی مشخصی را بیابیم. درسالهای استقلال نااستوار شان، دو کشور شاهی اسرائیل و یهودا فقط با در برابر هم انداختن همسایه‌ی مصری و همسایه‌ی اسوری یا بعداً همسایه‌ی کلدی خود توانستند اندکی خود مختاری خود را حفظ کنند. از نظر فرهنگی، عبریها بخشی، و درپوهرفته بخش راضی، از شهریگری جهانی بودند که در کنار نیل، دجله، وفرات، وهمچنین در کشورهای بی‌اهمیت‌تر درمرزهای شاهنشاهیهای بزرگ یافت میشد. فقط درموضوع دین عبریها

۱ - Raymond A. Bowman, "An Aramaic Religious Text in Cryptogram," *JNES*, III (1944), 219 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سالهای اخیر تمایل داشتند که راه خود را بروند.

سرسپردگی ایرانیان نخست به‌نظر می‌آمد که تفاوتی نخواهد کرد. فرهنگ ایرانی بیشتر بر پایه‌ی فرهنگهای شاهنشاهیهای کهن بر قرار داشت. دین ایرانیها اصولا یکتاپرستی بود، و آنها بایستی یک همبستگی برای دین یک ملت کهن که‌هستند آنها به یک‌اندیزد یگانه عقیده داشتند حس کرده باشند. شاید فقط از نظرهای سیاسی نبود که می‌بینیم پارسیان به این اندازه به خاطر دین یهودی مداخله میکردند. در امر دین، پارس رواداری نشان میداد، حتی بیش از پیشینیان خود: به کیشهای بیگانه پارسیان آزاری روا نمیداشتند، مگر آن که با تهدیدهای میهن پرستانه‌ی شورش توام میشد. نتیجه‌ی طبیعی آن این بود که فکرهای تازه حتی به محفلهای بسیار محافظه کار دینی یهودی راه می‌یافت و در آنها جای میگرفت.

با این حال، باهمه‌ی رواداری پارسی، یک وحدت روزافزون فرهنگ دینی در اثر وضع سیاسی تحمیل میشد. در زمان فرمانروائی هخامنشی، جهان با فرهنگ بیش از گذشته و یا آینده تقریبا زیر یک فرمانروائی سیاسی در آمد. در مورد یهودیها، همه‌ی جهان شرقی، که در سراسر آن حتی در همان زمان یهودیها پراکنده بودند، یک سرور همگانی راشناختند. در باره‌ی اهمیت این عامل در تحول دینی یهودیها نمیتوان گزافگوئی کرد.

از آغاز پراکندگی یهود دیری گذشته بود. داستان را میتوانیم با خود فلسطین آغاز کنیم. نیمی از این سرزمین بدست هر دمان تماما بیگانه اشغال شده بود: فیلیستین‌ها که نام خود را به سرزمین دادند. فنیقیها که دریا کنارشان دور تا جنوب تا سرزمین پشتی اسرائیل کشیده شده بود، آرامیها که از شمال پیش میرانندند، عربها از شرق، و ادومیها از جنوب. کوچ‌نشینهایی که پادشاهان اسوری جابجا کرده بودند پایتختهای شاهان اسرائیلی را اشغال کرده بودند. طبعا، آنها «خدای سرزمین» را با آیین‌های بین‌النهرینی می‌پرستیدند و میخواستند بخش بازشناخته‌ای از جمعیت یهودی که از نو برقرار شده بود بشوند. چون نفوذ پیغمبرانه‌ی زکریا آنها را پس رانده و بجمیا

PDF.tarikhema.org

با تا کید بیشتری آنها را به خواری پس زده بود ، آنها هم به دشمنان دیگر صهیون از نو ساخته شده پیوستند .

بیشترینه‌ی یهودیها ، روستائیان ، در اثر «اصلاحات» یوشیا و بویژه در اثر یافشاری بر سر یك پزشگاه قانونی ، بدخواه و بیگانه شده بودند .[10] در پی تبعید ، آنها از رهبران طبیعی خود جدا افتاده بودند . آنها نسبت به ادعاهای صهیونیها خشمگین و بیزار ، و به رسمهای روستائی خود پابند بودند ، و چه بسا درست مانند همسایگان بفان پرست خود ایزدهای کنعانی کهن را می پرستیدند . چون در یافتند که صهیونیهای بازگشته این اندازه‌ها دیندار نبودند که از یاجگیری روزافزون چشم پوشی کنند ، و در همین حال آنها را به خواری «مردمان سرزمین» میخواندند ، شمار بسیاری از آنها به وضع بفان پرستی کم و بیش آشکارا فرو رفتند .

بسیاری از یهودیها در مصر پناهگاه یافته بودند ؛ در دوره‌ی هخامنشی ، آنها به میل خود همچو سربازان مزدور پارسی خدمت میکردند و ازاین راه مهر بومیان را به دست نیاوردند . زمانی که مصریها مدت درازی در شورش بر ضد مزدبردازان پارسی خود کامیاب بودند ، سرنوشت این سربازان مزدور نبایستی خوب بوده باشد.

از اورشلیم هیچ کمکی داده نشد ، زیرا این یهودیها از عقیده‌های پذیرفته‌ی یهودی درست پیروی نمیکردند . در برابر پرستشگاه یگانه‌ای که یوشیا قرار داده بود آنها پرستشگاه رقیبی در الفانتین بریا ساخته بودند و بفان و بفیانوان دیگری را بجز یاهوه میپرستیدند .

یهودیهای «اسارت» در بابل ، از طرف دیگر ، خیلی بیشتر از خود اورشلیم درعقیده‌های پذیرفته‌ی یهودی استوار بودند ، چون در اورشلیم بایستی گاه بگاه مردانی مانند عزرا و نحمیا مردم را وادارند که عقیده‌های نادرست خود را رها کنند . ولی با این حال تنها شمار کمی از یهودیهای بابل حقیقتا در اصول دین خود استوار بودند. در بابل ، مانند مصر ، ثروتمندترین یهودیها باغیر یهودیها زناشوئی میکردند و نامهایی

10 — Olmstead, « The Reform of Josiah in its secular Aspects, » *American Historical Review*, XX (1915), 566 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به‌فرزندان‌خود میدادند که ایزدهای بیگانه را گرامی میداشت . در فلسطین‌بانکداران از تاراج بهودیهای همشهری خود حتی زیر سایه‌ی شهر مقدس فرو گذار نمیکردند. امیدهای میهن پرستانه‌ای که پس از ناپدید شدن نبونید باز مانده بایستی گرد مهین‌پریستار تمرکز یابد، ولی مهین‌پریستار همین‌طور که ازطرف نیروهای فرمانروای روز هیچ‌گونه نمایندگی ملت‌خود پذیرفته میشد روز بروز بیشتر دنیاپرست میشد. پریستاران بالادست نیز به‌همین اندازه دنیاپرست شده بودند و کاملاخرسند بودند که کیش خود را برهمان اصول پیشین عمل کنند .

هرگاه این عنصرهای بهودیگری آینده را در اختیار میداشتند، سرنوشت بهود هم مانند گروههای دیگر بغان‌پرستان میشد . خوشبختانه، همان انگیزش روح که نتیجه‌اش یك زردشتیگری از نو جان گرفته در میان پارسیان و آوردن کیشهای رازآمیز از شرق در میان یونانیها درآینده شد، همان انگیزش به‌درجه‌ی بیشتری در میان برخی از بهودیهای حقیقتا روحانی وجود داشت . پریستاران و سوداگران بهودی نقش خود را در تاریخ سیاسی و اقتصادی دردوران پس از فرو- ریختن فرمانروائی هخامنشی بازی کردند، ولی تاریخ‌بهود اگر دسته‌های تازه‌ای تشکیل نشده بود به صورت تاریخ مردمان غیر بهودی درآمده بود .

میتوانیم به‌بینیم که این دسته‌ها نماینده‌ی سه هدف‌دینی مختلف بودند که‌در آخر دوران هخامنشی میتوان آنها را اندکی بازشناخت . از یك‌طرف «دینداران» بودند که به‌دین ژرف پایبند و به رسم و آیین پرستشگاه وفادار بودند ، ولی‌دردل خود بیشتر دربند رعایت درخور «قانون موسی» بودند که عزرا فراآورده بود . در نظر آنها راستکاری فقط باجدائی کامل ازهمه‌ی کسانی که‌عقیده آنهارانمی‌پذیرفتند، خواه پریستاران نیم‌گرم باشند یا «مردمان سرزمین» ، امکان‌پذیر بود، و از این جهت بعدها فریسی یا «جدا شده» خوانده شدند . زناشوئی با غیربهودیها برای آنها لعنت بود . دبیران آموخته در قانون مانند عزرا دستور به‌آنها میدادند، و پیروزی آنها پس از ویرانی «پرستشگاه دوم» پیش آمد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جناح دیگر نماینده‌ی دین همگانی‌تر بود. در راه خود اعضای این دسته به‌همان اندازه‌ی دسته‌ی معروف به «دینداران» به دین خود پایند بودند. شاید آنها حتی بیش از دسته‌ی «دینداران» به‌پرستشگاه و آذین آن و به آن‌چه در نظر آنها بهودیگری حقیقی بود پایند و وفادار بودند. ولی بر خلاف «جداشده‌ها» اینها مزیتهای دین خود را برای همه‌ی جهان پیش میکشیدند.

در حالی که «دینداران» مخالف جنگ بودند و هرگز با فرمانروائی بیگانه تا زمانی که آزادی دین اجازه داده میشد مخالفت نمیکردند، یك میهن‌پرستی مشخصی در حجی، زکریا، و ملاکی نمایان شده بود. در نوشته‌های زکریا، نخستین بار در میان بهودیها انگاره های پایان زمانی پدیدار شد. ولی زروبابل ناپدید گشت و ملاکی جانشینی نداشت. باجگیری پارسی همه فکرها را به‌مسئله‌ی خود را زنده نگاهداشتن بر گردانید. میهن‌پرستی و فکرهای پایان زمان به‌نظر می‌آمد ازمیان بهودیها رخت بربسته، ولی، چنان که‌اغلب پیش‌می‌آید، آن‌چه در بیرون‌پیداست گمراه کننده است.[11]

کیشهای شرقی در میان یونانیها

زمان درازی پیش از آن که این جنبشهای نوین دینی آغاز پرورش یافتن در شرق بکنند و پیش از آن که جنبشی درجهت مخالف از سرزمینهای یونانی آهسته بسوی شرق به راه بیفتد، اندیشه‌ی دینی شرق نیرومندانه یونانیها را زیر نفوذ خود آورد. داستان خود را با هسیود، که به‌آن زودی‌ادونیس را همچو پسر فونیکس «فنیقی» میشناخت آغاز میکنیم.[12] «درمیان کرته های سافو میخوانیم: «وای برای ادونیس!» «در گذرنده، کیترا، ادونیس نازك است، چه میشود کرد؟ بزنید، ای‌دوشیزگان، سینه‌های خود را و کتانهای خود را بدرید.» «وای برای ادونیس چهار ماه باشنده» درزیر جهان.[13] تیمو کرئون رودسی، خندستان سازی که رقیب آشکارای تیمئوکلس

11 - Olmstead, ***History of Palestine and Syria*** (1931), pp. 625 ff.

12 - Hesiod. ***Cat.*** 21.

13 - Sappho , Frags. 25 , 103, 136 (Edmonds).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سیمونیدس بود، برای ما میگوید که چگونه، پس از آن که افرودیته در آیین عزاداری ادونیس را گرامی میداشت، قربانیها کبوتران زنده در آتشی که جنازه را در آن میسوختند می‌انداختند و این کبوتران از آن آتش بیرون میپریدند ولی در آتش دیگری می افتادند و میسوختند.[۱۴] در سرودهای پراکسیلای سیکیونی میخوانیم که چون سایه‌های زیر جهان از ادونیس پرسیدند که زیباترین چیزی را که در بیشت سر باز گذاشته چه بوده، او پاسخ داد: «زیباترین چیزی که گذاشتم تابش خورشید بود؛ دوم، ستارگان درخشان و روی ماه؛ آنگاه نیز خیار رسیده، سیب، و گلابی.»[۱۵] انتیماخوس میدانست که ادونیس بویژه بر قبرس فرمانروائی میکرد.[۱۶]

پیش از پایان سده‌ی پنجم، بیگانه‌گانی از نژاد فنیقی که در شهرهای یونانی نشیمن داشتند کیش ادونیس را به اتیکا درآورده بودند. اریستوفانس رازهای دختر را در الیوسیس، ژئوس را در اولیمپیه، و ادونیس را یک کلمه میکند. او از آذین مدایازیوس و ادونیس سخن میگوید که بر روی سقفها برگزار شد در لحظه‌ای که لشکر کشی شوم به سیسیل آماده‌ی نوردیدن دریا شده بود؛ بعدها نویسندگان دیگر بیشامد دیگری را نیز شوم یافتند که آذین عزاداری ادونیس، که انگاره‌های اورازمیان پیروان درمیان زنان شیون کن نمایش داده شد، درهمان زمان صورت گرفت که جوانان آتنی به راه افتادند، و فقط تنی چند از آنها باز گشتند.[۱۷]

در سده‌ی چهارم اشاره به ادونیس بسیار یافت میشود. کراتینوس نمی‌پذیرفت که یک دسته‌ی رقص و آواز، حتی برای جشن ادونیس، کارآموخته شوند،[۱۸] هرچند دیونیسیوس، فرمانروای سیسیل سیراکوس، سوگنامه‌ای به نام این بغ ساخت.[۱۹]

14 - Timocr., Frag. 5 (Edmonds).

15 - Praxilla, Frag. 1 (Edmonds).

16 - Antimachus, Frag. 14 (Edmonds).

17 - Aristophan. *Pax* 420; *Lysistrat.* 389 - 90; Plut. *Nic.* 13. 7; *Alcibiad.* 18. 3.

18 - Cratin, *Bucoli*, Frag. 15 (in T. Kock [ed.] , *Comicorum Atticorum fragmenta* , Vol. I [1880]; cf. Frag. 376.

19 - Dionys., Frag. 1 (Kock).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرکراتس نوشته : « ما آئینهای ادونیس را انجام خواهیم داد و برای ادونیس شیون وزاری خواهیم کرد . » [۲۰] انتیفانس ادونیس نامه‌ای ساخت و در نوشته‌ی دیگرش « زنان کوربنتی » از زخم کهایی که برای افرودیته در قبرس مقدس شده بودند سخن گفت . [۲۱] اوبولوس بیان کرد که چرا کاهو خوراک مردگان است ؛ در آن کیپریس ادونیس را نهاده است . [۲۲] ولی ارارس در « ادونیس » خود این ایزد بیگانه را مسخره کرده زیرا این باغ پوزه‌ی خود را بسوی ما برمیگرداند . » [۲۳] فیلتیروس نمایشنامه‌ای به‌عنوان « ادونیازوسی » درباره‌ی زنان عضو کیشی که به‌نام ادونیس بود ساخت ، و فیلیسکوس « زناشوئی ادونیس » را در این نوشته بر گزار کرد . [۲۴] دیفیلوس در « زودگرافوس » خود از رومیان سامنوسی سخن میگوید که جشن ادونیا را در رومیی خانه ها میگرفتند . [۲۵] خندستان نویس افلاطون در « ادونیس » خود وخشی برای کیتیراس « شاه قبرسی ها » داد به این مضمون که پسرش بدست افرودیته و دیونیسوس تباه خواهد شد . [۲۶] دموستنس خودش به ادونیس اشاره کرده است . [۲۷] به‌هیچ ایزدشرقی دیگر به این اندازه اشاره نشده است ، و وقتی می‌بینیم که در سال ۳۳۲ به بیگانگان کیتیوم سر انجام اجازه داده شد که پرستشگاهی برای افرودیته ی خود بسازند به شگفت در نمی‌آییم . [۲۸]

پذیرفتن ادونیس و دلبرش ــ « مادر یغان » فریجی ، کیبیه یا کیبله ــ نیز به‌همان زمان بر میگردد . در سده‌ی ششم ، هیپوناکس افسوسی نام او را به صورت کیبلیس

20 - Pherecrat., Frags. 170, 198 (Kock).

21 - Antiphan. *Adonis*, Frags. 13 ff.; *Corinthia*, Frag. 126 (Kock).

22 - Eubul. *Astyli*, Frag. 14 (Kock).

23 - Araros *Adonis*, Frag. 1 (Kock).

24 - Kock, *op. cit.*, II (1884), 230, 443.

25 - Diphil., Frag. 43 (Kock).

26 - Plat. Comic., Frags. 1 ff. (Kock).

27 - Demosthen. *Crit.* 259-60.

28 - *IG*, Vol. II, No. 168.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یادمیکند.[29] بزودی پس از جنگهای پارسی یک کیش رسمی «مادر» در آتن پیدا شد زیرا وختکراپولون به شارونداس دستور داد که خشم او را آرام کنند، و آنها متروئون را نزدیک اگورا ساختند. تندیس او درون متروئون، که کار اگورا کریتوس شاگرد فیدیاس است، او را با شیرهایش، و طبلی در دستهایش نشان داده؛ او نیز روی یک نقش برجسته‌ی همزمان دیده میشود.[30]

پیشدار کمیدای را به نام او دیندیمنه هدیه نمود؛ تخت او و تندیس از مرمر پنتلی بدست اریستوهدس و سقراط تیسی تراشیده شده بود. پاوسانیاس، نویسنده‌ی راهنما نامه‌ی یونانی، کمیه‌ی اورا نزدیک ویرانه های خانه‌ی پیشدار دیده بود.[31] او بپیدس آذینهای مستانه‌ی اورا بهمت بازارهای «مادربزرگ کیبله» ربط میدهد و ظاهراً دیوگنس آتنی درنوشته‌ی خود «سمله» آنجا که به کیبله، فریجیه، لیدیه تمولوس، هالیس، باکتریه، و داد پارسی اشاره میکند از او پیروی کرده است.[32] در اوایل سده‌ی چهارم متروئونی در الیمپیه برپا بود.[33] تئوپومپوس در «کالیلیدس» اثر میگوید: «من نیز انیس شما رادوست میدارم.»[34] ولی، چون یکی از پرستاران کیبله از انتیستنس خواستار شد که صدقه‌ای بدهد، او پاسخ داد: «من از مادر بغان نگاهداری نمیکنم، زیرا خود بغها باید از او نگاهداری کنند!» چون او با مادر تراکیه‌ای اثر سرزنش شد، همین انتیستنس به پاسخ بر آشفت: «حتی مادر بغان از کوه اید می‌آید.»[35] انتیفانس در «متراگیرتس» خود از یک پرستار فقیر کیبله سخن میگوید،

29 – Hipponax, Frag. 121.

30 — IG, Vol. I, No. 4; Plin. xxxvi. 17; Arr. *Periplus* 11; Julian. *Orat.* v. 159B; cf. Ad. Michaelis, *Mitteilungen des deutschen archäologischen Institutes in Athen*, II (1877). 1, n. 2; H. W. Roscher, *Lexikon*, II, 1663.

31 – Paus. ix. 25. 3.

32 – Eurip. *Bacch.* 78 ff.; Diog. Athen., Frag. 1 (Nauck).

33– F. Adler *et al.*, *Baudenkmäler von Olympia* (1892), pp. 39–40.

34 – Theopomp. Frag. 27 (Kock).

35– Seneca *De constant*, 5; Elem. Alex. *Strom.* vii. 64; Diog. Laert. vi. 1.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بوسیله‌ی او یکی از بازیگران مرهمی از این بخیاتو میخرد.[۳۶]

با اتیس و کمیله سابازیوس و پرستاران یا کوب اومیراه آمدند. اریستوفانس در نمایشنامه‌ی خود سابازیوس نی‌زن فریجی را با ایزدان بیگانه‌ی دیگر بدادرسی آورد و آنها را از آتن بیرون راند.[۳۷] سوسیتئوس صحنه‌ی «دافنیس یا دلیتیرسس» خود را در کلنی، شهر باستانی میداس جای داد.[۳۸] و سافو نیز در باره‌ی لینوس و ادونیس سروده بود.[۳۹]

امون کمی دیرتر بوسیله‌ی یونانیهای لیبیه به میدان آمد. پیندار، پس از آن که ازطریق پیشینیان لیبی خود، آمونیها، این بخ را ستوده بود، پرستشگاهی برای او در تبس اروپائی، با تندیسی که کالامیس ساخته بود، هدیه نمود.[۴۰] اوریپیدس از نشیمهای خشك امون، که در آرزوی باران به سر میبرند، آگاه بود.[۴۱] اریستوفانس، که این بار دیگر مسخره نمیکند، پایه‌ی رختگاه او را فقط از رختگاه دلفی پایین‌تر میگذارد.[۴۲] زمانی که آتن هیئت رسمی به آمون فرستاد[۴۳] و هلانیکوس راهنمانامه‌ای، همچو «اتابیسیس»، برای کمیه‌ی او نوشت،[۴۴] لیساندر سپارتی از او پیروی نمود واو نیز از این رختگاه دیدن کرد.[۴۵] به طوربرجسته‌ای ناسزا گوئی در باره‌ی امون در خندستان نویسان یافت نمیشود.

این بیشتر از این نظر قابل توجه است که خندستان نویسان باکینهایی که

36- Antiphan. *Metragyrt.*, Frag. 154 (Kock); cf. Aristophan. *Aves* 876.

37 - Aristophan. *Lysistrat.* 388; *Aves* 872; *Vespae* 8 ff.; *Horae*, Frags. 566 ff. (Kock); Cic. *Leg.* ii. 37.

38 - Sositheus, Frag. 2 (Nauck).

39 - Paus. ix. 29. 8.

40 - *Ibid.* 16. 1.

41 - Eurip. *Troiad.* 734 ff.; cf. *Alcest.* 116.

42 - Aristophan. *Aves* 619.

43 - Plut. *Nic.* 13. 1.

44 - Athen. xiv. 652 *a*.

45 - Plut. *Lysand.* 20. 4; 25. 3; Ephor., Frag. 126 (j).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از شرق آمده بود آشکارا دشمن بودند . اریستوفانس زنها را برای پذیرفتن کیشهای بیگانه سرزنش میکرد[46] و در «تلمسیان» خود خرافاتی را که وخشکران آن به آنها معروف شده بودند مسخره مینمود .[47] در ۳۵۵ ایسوکراتس شکوه آذین جشنهایی را که برای گرامی داشتن بغهای بیگانه برگزار میکردند در برابر نادیده گرفتن ایزدهای بومی بیان میکند .[48]

رقیق شدن دین زردشت

داریوش اول زیر نفوذ زردشت بار آمده بود . در نوشته‌ی آرامگاهی‌اش او به‌نظر می‌آید که از یکی از گاهان (سرودهای) زردشت نقل میکند ، و نوشته‌های دیگر اثر اندیشه و زبان زردشت را روشن نشان میدهند . به‌همین اندازه نیز روشن است که داریوش از آموزشهای استاد خود همیشه پیروی نمیکرد : خیلی احتمال دارد که داریوش درست آنها را در نمی‌یافت . نه‌تنها او و جانشینانش بغان بیگانه را به‌نام درمیخواندند ــ در سرزمین میهن خودشان شاید این کار سیاستی بیش نبود ــ ولی کتیبه‌های رسمی که برای سراسر شاهنشاهی بود حتی از اهورمزد همچو خدای بیگانه سخن نمیگفت . بلکه او «مهمت بغان» بود ، و در کنار او « بغان دیگر که هستند» خوانده میشدند .

با آن که زردشت پرستش مهر (میثره) را منع کرده بود ، مهر او در دل مردم بجای مانده بود . از زمان هریك از پادشاهان و به‌بیشتر زبانهای شاهنشاهی ، نامهایی می‌یابیم که نشان میدهند که بسیاری از پدران پسران خود را زیر حمایت این هورِ بغ کهن کیش بغانی قرار میدادند . پیش از این اشاره هایی که به پرستش مهر شده یاد آور شدیم . به‌اردشیر اول که میرسیم ، مهر در حرمت پس از خود اهورمزد قرار گرفته است . سردی به‌مهر ، که در روزگار نادانی بغانی ساخته شده بود ، حفظ شده بود و اکنون از نو جان گرفت ، هرچند به گویشی بود که وخشور به کار نبرده بود . این

46 - Aristophan. *Lysistrat.* 387 ff. ; *Telmesseis* (Kock, I, 525 - 26).

47 - Isocr. *Areop.* 29.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرود که در زمان پارتی‌ها دو باره بازبینی شده بود، به صورتی که بعداً در آمد حفظ شده و در آذین امروزین پارسیان به کار میرود.[48]

اردشیر دوم بویژه دلبستگی بهناهید (اناهیته، «بی آهو» یا بی‌لکه و پاک) داشت، که یونانیها او را عموماً با ارتمیس یکی میدانستند.[49] از پادشاهان پارسی او نخستین کسی بود که تندیسهای ناهیدرا در بابل، شوش، اکباتان، پارسه، باکتره، دمشق، و سارد بپا ساخت.[50] وصفی که از این پیمانو در یشتی که بحرمت او سروده شده آمده است بایستی وصف چنین تندیسی بوده باشد.

در این یشت، «اردوی سورا اناهیتا»ی نیکو در نظر پرستندگانش همچو دوشیزه‌ای زیبا، بسیار نیرومند، رسیده و پرورده، بالاهیان سرآمد، و از نژاد والاست. بر سرش بساك زرین با صد ستاره‌ی هشت‌پر ــ ستاره‌ی اشتار بابلی ــ با نوارهای آویزان بسته است. گوشواره‌های زرین چار گوش بر گوش دارد، و گردن بند زرین دور گردن زیبایش را گرفته است. جامه‌ای زربفت تن اورا میپوشاند، ولی زیر جامه‌اش از پوست نرم سیصد بیر (سگ آبی) است که چهار توله زائیده‌اند (زیرا آن وقت پوست بیر از همیشه بهتر است). کمرش تنگ بسته است تا سینه‌اش خوش ریخت باشد. در دستش برسم، دسته‌ی شاخه‌های مقدس، گرفته، و کفشهای درخشان زر نشان بر پا دارد.

از میان ستارگان اهورمزد او را چنین فرا میخواند: «بایین بیا، اردوی سورا اناهیتا، از ستارگان بالا به زمینی که خداوند آفریده؛ آنجا فرمانروایان نیرومند، خاوندان سرزمینها و پیمانشان، تو را ستایش کنند. مردان نیرومند دلیر از تو اسپ تند و تفرچیر خواهند: آسرونها، هنگامی که میخوانند، و موبدان از تو دانش و

۴۸ ــ یشت ۱۰.

49 - Plut. *Artox.* 23.

50 - Berossus, Frag. 56 (S); called Hera, Plut. *Artox.* 23. 5; Anaitis of Ecbatana, *ibid.* 27. 3; Anaitis, Strabo xv. 3. 15; Paus. iii. 16; of Aena-temple at Ecbatana, Polyb. x. 27. 12; Anea, Strabo xvi. 1. 4; Nanaea, II Macc. 1: 13, 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خرد جویند . دوشیزگان با زهدانهائی که هنوز بارور نشده خاوندی جویند که شوی نیرومندی شود ، زنان که نزدیك است فرزند زایند از تو خواهند که آسان بزایند . همه اینها را تو ، ای اردوی سورا اناهیتا ، به آنها ارزانی خواهی داشت ، چون در توانائی توهست . »

ناهید به خواهش آفریدگار پایین می آید . بازوان سپیدش زیباست ، نیرومند ، همچو شانه‌ی اسب . او به تمام نیروی خود نیازمنداست ، چون اهورمزد برای او چهار اسب گردونه ، بلند ، تند ، و سفید ـ باد ، باران ، ابر ، و شلاب ـ آفریده است . افسار به دست ، او گردونه‌ی خود را پایین میراند : اسپان او آبهایی را که از بر روشنیان بیزارانند زیر پا خرد میکنند ، چه دیوان چه مردمان ، چه جادوگران و چه پریان .

از قله‌ی هوکیری ، که گرد آنرا پرتگاههایی از صخره‌های زر به بلندی چهار مرد فرا گرفته ، ناهید پایین میجهد . آنگاه ناهید رودخانه‌ی زورمندی میشود که تابستان و زمستان آب میبرد تا روی هفت کشور پخش کند . روز و شب سیلی از آب به بزرگی همه آبهایی که کنار زمین روان اند پایین میفرستد .

ناهید هزار دره و هزار نهر دارد ، هریك به درازای راهی که سواری براسبی تیزرو چهل روز براند . کنار هر نهری خانه‌ای‌ست ، هریك با صد روزنه روشن ، خوب ساخته با هزار ستون ، استوار با دههزار تیر ؛ هر یك با تختی نیکو گسترده ، از بوی خوش آکنده و با بالشها آرایش یافته . از آنجا ناهید به دریای ورو کش ، که زمین را فرا گرفته ، میتازد ؛ چون به این دریا فرو میریزد کرانه‌های آن میجوشند و لبریز میشوند .

روی زمین ناهید کارهای دیگری نیز دارد . او تخمه‌ی مردان و بار زهدان را برای همه زنان که میخواهند بزایند آماده میسازد . او زنان بارور را تندرست میدارد ، و در پستان آنها به اندازه و به موقع شیر میگذارد . او به مردان تندرستی میدهد و نهرهای آب و کشتزارها و گله های آنها ، و دارائی و زمین ایشانرا افزون میگرداند . ناهید از دیوها ـ که زمانی امشاسپندان اورمزد بودند ـ بیزاراست و به دستور و فرمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اهورا گوش فرا میدهد.[51]

در نوشته‌های دیگری که اکنون جزو اوستای مقدس درآمده، و بویژه در یسن هفت آیه (هپتنگ هایتی)، که مانند سخنان اسپیتمه زردشت، به گویش گاهانی حفظ شده، گرچه به نثر است، یک صورت بکلی دیگری از تحول دینی داده شده است. در اینها شاید بتوانیم آئین رسمی دینی شاهنشاهی هخامنشی را بیابیم: لااقل در آنها هیچ اشاره‌ی سر راستی به وخشور بزرگ ایران نشده، و آموزش آنها به هیچ وجه همان آموزش او نیست. در درآمد آنها میخوانیم: «اهورمزد میبیند، خداوند راستکاران را ستایش میکنیم. امشاسپندان را هی میستاییم، که راست فرمانروائی میکنند، که درست مقرر میدارند. همه آفریدگان مینوی و گیتیگانی راستی را به آیین دین مزدیسنی میستاییم.» این واژه‌ی مزدیسنی در نوشته ها خیلی زود پدیدار میشود، زیرا کمی بیش از ۴۱۰ سر کار جامعه‌ی یهودی در الفانتین، بدانها، بعطرف خود میخوانند که پایبندی که برسر بخش «نو» یا تبس گماشته شده یک مزدیسنی ست.[52]

اکنون این یسن آغاز میشود:

آن را میخواهیم، ای اهورمزد وراستی زیبا، که بیندیشم (فکر) کنیم و بگوییم و بورزیم آن چه را که بهترین رفتار است برای دو جهان، برای پاداش بهترین رفتار میکوشیم، که رامش و راستر (علوفه) برای گاو نگاهداشته شود، چه آموخته و چه ناآموخته باشیم، چه فرمانروا و چه فرمانبردار. براستی شهریاری مر بهترین فرمانروا را ست، چون شهریاری را از اهورمزد و بهترین راستی میدانیم. آنچنان که هر مرد یا زن میداند که چه درست است، با شور آن چه را که درست است بورزد، برای خود و برای هر که را که بتواند به دریافت آن برساند. برای این که تو را، ای اهورمزد، یسن و نیایش کنیم، و راستر برای گاو فراهم نماییم، ما خود را بهترین میدانیم. برای شما به کار درزیم و دریافت برای دیگران آوریم تا آنجا که بتوانیم. درهمنشینی راستی، در برزن راستی، هر مرد دریابنده را بشمار با بهترین آسایش برای دو جهان. این گفتارهای آشکار

51 – Yasht 5; Fritz Wolff, *Avesta*.... (1924), pp. 166 ff.; H. Lommel, *Die Yäst's des Awesta* (1927).

52 – Cowley, *op cit.*, No.38.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده را ، ای اهورمزد ، یاسینش بهتر راستی فرا میگویم ؛ ولی به تو ، همچو دستوردهنده و آموزگار آنها ، گردن می نهیم . با خواست راستی (اشه) و سپنش خوب (وهومن) و شهریاری خوب ، برتو ، ای اهورا ، ستایش برستایش ، گفته برگفته ، و پسن بر پسن باشد . ۵۳

به جلوه‌های آمیخته‌ی زردشت از یزدان در اینجا صورت انسانی داده شده ، و آن شش جلوه‌ای که از همه برجسته‌تر بودند به صورت امشاسپندان درآمده و کیش و آیین ویژه‌ای درواقع برای خود دارند . ولی یونان باستانی دیگر هنوز ایرانی بازگشته و همچو ایزدان اندکی پایین‌تر از خود اهورمزد پذیرفته شده‌اند . درمیان آنها نخستین آفرینش ، بغ آتش ، که با یك یسن تمام ستایش شده است :

با کار ورزی این آذرما نخست به تو نزدیك میشویم ، ای اهورمزد ، پاسیندترین میثویت ، که شکنج است برای او که شکنج برایش آماده ساخته‌ای . همچو شادترین ، باشد که بسوی ما آیی ، ای آذر اهور مزد ، باشادی شادترین ، با ستایش ستوده‌ترین برای بزرگترین ورد . همچو آذر ، تو شادی اهور مزدی ، همچو سپندترین میثو تو شادی او هستی ؛ به آن نامت که از همه امید بخش تر است ، ای آذر اهورمزده ، با آن نزد تو می آییم ، با هیزم خوب ، با راستی خوب ، با رفتار و گفتار خوب دستوربی نزد تو می آییم ، ما به تو نماز میبریم ، تو را سپاس میگزاریم ، ای مزدا اهورا ؛ با همه میثهای خوب ، با همه گفتارهای خوب ، با همه رفتارهای خوب نزد تو می آییم . زیباترین کالبد کالبدها تو را میخوانیم ، ای اهور مزد ؛ اینجا تابش و آنجا بلندترین بلندها ، که خورشید خوانده میشود . ۵۴

داریوش بغی را ، که این بوم را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مرد را آفرید ، که شادی را برای مرد آفرید ، ستایش میکرد . این سرود خوان ما اهورمزدی را ستایش میکند که گاو و راستی را آفرید ، آب و گیاهان نیکورا ، روشنی را ، و همه‌چیز نیکو را ، برای توانائی شهریاری و بزرگی کارهای نیکی گر آفرید . او را نیز ستایش میکند با مجموعه‌ی دعاهایی که سر و کار دارد با گاو ، با سپندترین نامها که ازاهورا بیرون آمده و مزدا دلپذیر است ، با گوشش و جانش ، بجای روانهای نیاکان مرده ، که از کهن‌ترین زمانها گرامی داشته میشدند ،

۵۳ ـ یسن ۳۰ .

۵۴ ـ یسن ۳۶ .

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زردشت انگاره های مینوی «دینا»ها (خودها) را جایگزین ساخته بود؛ عقیده‌ی کهن‌تر به فروشیها از نو بازگشت: «ما ستایش میکنیم فروشی‌های بر روشنیان به راستی را، هم مرد و هم زن»، همچو خود بهترین راستی، زیباترین امشاسپندان، هیئش به ر شهریاری به، هستی به، پاداش به، و پرهیزگاری به را.[۵۵]

در بسن بعد بازهم پرستش کهن طبیعت بیشتر پدیدار میشود:

این زمین را یزش میکنیم که ما را میبرد، و آن زنان تورا، اهور مزدا، این سان والا و برتر با راستی، دلبستگی شان به ایمان، کشوری و خویشکاری شان، پرهیزگاری‌شان، همراه با اشی (پاداش، برکت) نیك، خواهش نیك، انجام نیك، خوی نیك، فراوانی نیك (اینها را یزش میکنیم). آبها را یزش میکنیم، آبهای جوشنده، با هم روان، و فرا دونده را، که بیرون آمده از اهورا، خود اهورا هستند، که کارهای نیك میکنند، ای شما که آسان است ازشما گذشتن، خوب است درشما شنا کردن، و خوب است درشما شستن، که پاداشی‌ست برای هردو هستی. با نامهایی که اهورمزد به شما داده، همچو دهنده‌ی بهی، او شما را آفرید، با آنها شما را یزش میکنیم، با آنها نیکی شمارا جویندهایم، با آنها شمارا نماز میبریم، با آنها شمارا سپاس میگزاریم. وشمارا، ای آبها، در میخوانیم همچو زایندگان، شما را همچو مادران، وشما را همچو گاوان شیرده، که پرستاری کنند درویشان را، شیر دهند همه را، بهترین، زیباترین.[۵۶]

اهورمزد سخنت و جدای زردشت باردیگر یك پادشاه شرقی باانبوهی بیراز بفرمانروان مادر شده است.

دیگر گوشرون زیر دست اهورمزد نیست، زیرا او، نیز، خود جداگانه پرستیده میشود: «و اکنون یزش میکنیم روان گاو و کالبد آفریده‌اش را. نیز یزش میکنیم روانهای دامها را که در خور زیستن هستند.» به اینجا هم تمام نمیشود:

یزش میکنیم روانهای دامهائی را که رام واهلی شده‌اند، روانهای گیاهان خودرو را، وروانهای دردستکاران را هرجا که زاییده شده باشند، هم مرد و هم زن، که دینهای نیکشان در جنگ با دیوان چیره میشوند. یزش میکنیم امشاسپندان را، هم مرد وهم زن. این سان بپاموزن شما می آییم، همراه با خویشی نیك خویشاوندانمان، با خویشی راستی و خجستگان، و داد نیك کوشش و نیرو و پرهیزگاری نیك، و میئش آماده و فرمانبر.[۵۷] بدین دهشها، ای اهور مزد، به یاد دار و به انجام رسان خواهش ما را که همچو

۵۵ ـ یسن ۳۷؛ نیز نگاه کنید به یسن ۵.

۵۶ ـ یسن ۳۸.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاداش برای دینای همچومنی فرا نهاده‌ای . بده آن را هم برای این هستی و هم برای هستی مینوی که می‌آید تا به همنشینی تو وراستی برسیم جاودان . بده که جنگیان آرزو کنند راستی‌را ، که دامداران درخورهمنشینی ودوستی پیوسته باشند ، که آنها با ایمان به ما خدمتگزار و زیردست باشند : این سان باشد که آزادگان ، دوستانیان ، و آسرونها که با ایشان دوست وهمنشین هستیم ، باشد همه‌ی‌ما ، ای مزدا اهورا ، همچو گروندگان به راستی وهمچودرستکاران ، تورا برآن داریم که بدهی آن چه را خواهانیم .۸۵

ستایش و سرود و نیایش به اهورمزد و بهترین راستی فراهمیریم . به شهریاری خوب تو باشد که برسیم همیشه ، و شهریاری نیکو بر ماشاهی کند . باشد که هرمرد و هر زن از ما چنین زید ، نیکی‌گرترین هشیها ، و در هر دو جهان . این سان تو را می‌شناسیم ، ایزد یاور ، دارای پیروان نیکو ، دوست ایشان ، باآیین ؛ باشد که ما را جان وتوان کالبد باشی . به سهر تو به خواست تو ، باشد که به زندگی دراز برسیم ، باشد که زورمند شویم . ما را همچنان نگاه دار و یاری ده ، دیر باز و با رستگاری . باشد که ستایشگران و مانسرگویان توخوانده شویم ؛ چنین‌میخواهیم و باشد که به‌آن برسیم . مزدی که درخورترین‌است برای سزاواری ما و برای روانهافرانهاده‌ای ، آن را به‌مابده‌هم برای‌این هستی وهم‌برای‌مینو تا زیرسرپرستی پاینده‌ی تورا‌ستی بیاییم همیشه‌جاودان .۸۶

هرچند بسیاری از این براستی بلند پایه است ، ولی آموزشهای زردشت‌رفیق شده ، وبیش ازاندکی از آن به‌صورت بغان پرستی آشکارا درآمده است . در برخی جاهای دیگرایمان پاکتری بازمانده ، چنان که در « سه دعا » ـ اهونه ویریه ، اشم وهو ، و ایریمه اشیو ـ که شاید کهن ترین سند پس از گاهان باشند می بینیم . اینجا زردشت بسیار پدیدار است : « چون او(اهورا) خواسته شده‌ترین خداوند است ، همچنین او (زردشت)است رد از روی راستی ، آفریننده‌ی رفتار زندگی‌میش‌خوب به مزدا وشهریاری به‌اهورا ، او که به شبانی درویشان داده شده »۶۰ « راستی بهترین خوبی‌ست ؛ از روی کام ما چنین خواهد بود ، از روی کام ما برما چنین خواهدبود ، راستی‌برای بزرگترین‌خوشی .»۶۱ « باشد که برادران آسرونان‌خواسته‌شد به‌پیشه‌یابی مردان وزنانی آیند که از زردشت آموخته‌اند ، به پیشه‌یابی میش‌خوب ، تادینا مزد

۵۷ ـ یسن ۳۹ .

۵۸ ـ یسن ۴۰ .

۵۹ ـ یسن ۴۱ . »

۶۰ ـ یسن ۲۷ : ۱۳ .

۶۱ ـ یسن ۲۷ : ۱۴

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رزنده را به دست آورد . یاداش پر ارزش راستی را که اهورمزد توانند بخشد خواهانم . » ۶۳

در یسن « هفت آیه » اثر زردشت یادی نشده بود ، زیرا ظاهرا این هفت آیه از چرکه‌ی پیروان نزدیك او بیرون نیامده بود . زمانی که آنها را به گاهان اوپیوستند ، به پیوست دیگری نیز نیازمند بودند :

شما را ستایش میکنیم ، ای امشاسپندان ، باهمه‌ی این یسن هفت آیه . یزش میکنیم چشمه‌های آب و گدار رودها را ، آنجا ها را که راهها از هم جدا میشوند و بهم میرسند ، یزش میکنیم کوهسارها را که آبهای تند در آنها روان هستند و یزش میکنیم نگهبان و کردگار ، زردشت و اهورا را . [اینجا سرانجام زردشت همچو رخشور خوانده نشده ، بلکه مانند یك هستی یزدانی که سزاوار ستایش با خود اهورمزد است .]

زمین و آسمان را یزش میکنیم ، باد وزنده را که مزدا ساخته ، قله‌ی هرایتی بلند را ، زمین و همه چیز نیکو را . ستایش میکنیم و هومن و روانهای درستکاران را ، یزش میکنیم ماهی پنجاه پرك و دام سپند را که در ورو کش ایستاده ، و دریای ورو کش را آنجا که او ایستاده ، و هوم زرین بر را که در بلندیها میروید ، و نوشابه‌ی هوم را که ما را تازه میسازد و به پیشرفت این جهان کمك میکند ۶۴ یزش میکنیم هوم را که مرگ را دور میراند [و از گون کردن شگفت‌آور نظر زردشت درباره‌ی این « نوشابه‌ی پلید »] رودهای روان آبها را ، دسته‌های بزرگ پرندگان را ، بازگشت آمرونها را همچنان که از دور نزد آنها میروند که راستی را میجویند در کشورها . ۶۴

وقتی که این نوشته شد اسکندر آمده و رفته بود . دیگر دین زردشتی ، حتی به صورت تغییر یافته‌اش ، یك فرقه‌ی باز شناخته از دین رسمی نبود که پشتیبانی نیروی دولت را داشته باشد . داستان این که اسکندر خودش نسخه‌ی اصلی نوشته‌های مقدس را از میان برد داستانی‌ست که از خود در آوردند که به نسلهای بعد بیان کنند چگونه آن نوشته‌ها تقریبا نابود شد . ولی زردشتیگری اکنون صرفا یکی از فرقه‌های خصوصی شده بود . در برابر آن جذابی بالطف دین یونانی با پرستشگاههای

۶۲ - یسن ۵۴ : ۱ .

۶۳ - در سال ۴۵۹ یك دسته از سربازان در الفانتین زیر فرمان هومدات (هوم داد) بودند : نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی کاولی شماره‌های ۳۰۸ و ۳۰۹ .

۶۴ - یسن ۴۲ .

PDF.tarikhema.org

شکوه‌مند و آذینی پرشکوه هرچند درون تهی، و همچنین نیروهای تباه‌گر فرزانش یونانی صف‌آرائی کرده بودند و هردو اینها همچو نفوذ های هلنی گری از پشتیبانی پادشاهان مقدونی بیگانه برخوردار بودند.

برای زردشتیگری آن چه ماند این بود که عقیده‌های بنیادی دین مزدیسنی را به‌صورت تاشکه‌هایی درآورد به‌امید آن که سدی در برابر بالا آمدن موج هلنی گری برپا سازد.[۶۵] آنگاه زمان فرا رسیده بود که دانسته شود که گویش گاهای یک زبان مقدس مرده‌ای شده، و طومار مقدس بسته شده بود.[۶۶]

آگاهی یونان از دین پارسی

یونانیهای سده‌ی چهارم بیش از هرودوت از دین پارسی آگاهی داشتند.[۶۷] پیرامون ۳۸۰، افلاطون از «ماگیا»ی زردشت، پسر اورمزد، سخن میگوید. آشکار است که «ماگیا» در زمان او دیگر صورت دین مجوسی نداشت. چون این واژه در آن زمان به گاهان (سرودهای) زردشت اطلاق میشده، که برای خواندن در آذین دینی گرد آورده شده بود، دین مزدیسنی بایستی کیش رسمی شده باشد، هرچند شگفت آور است که حتی در آن زمان به این زودی و خشور بزرگ پسر اهورمزد خوانده شده است.[۶۸] برخی حتی در مخالفت «شهریاریهای خوب و بد»[۶۹] در افلاطون جایپای دوگانیگری زردشتی را دیده‌اند.[۷۰]

۶۵ ـ یسن ۱۲؛ کتاب نامبرده‌ی وولف، صفحه‌های ۴۰ ـ ۴۱.

۶۶ ـ یسن ۵۸؛ کتاب نامبرده‌ی وولف، صفحه‌های ۵۸ ـ ۵۹.

۶۷ ـ منابع در کتابهای زیر گردآوری شده است:

Carl Clemen, *Fontes historiae religionis Persicae* (1920); cf. "Mazdaismus," *PW*, Supplementband V (1931), cols. 679 ff.; E. Benveniste, *The Persian Religion according to the Chief Greek Texts* (1929); G. Messina, *Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion* (1930); H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938).

68 – Plato *I Alcibiades* 121; cf. Benveniste, *op.cit.*, pp. 16 ff.

69 – Plato *Leg.* x. 89E.

70 – R. Reitzenstein, in *Vorträge der Bibliothek Warburg* 1924–1925.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در کتاب «فرهیزش کورش» کسنوفون آگاهی خوبی از دین پارسی هم‌زمان نشان داده‌شده است. به‌دستور مجوسان «کورش نخست برای هستیای بیاکانی، آنگاه برای شاه زئوس، و سرانجام برای بغان دیگر قربانی میکند.[۷۱] پس می‌بینیم که در سده‌ی چهارم اناهید پایگاهش حتی بالاتر از اهورمزدا است. قربانیهای پادیاوری نیز هست که با نذر آیکین برای زمین، و قربانیهای دیگر برای فروشی‌ها، قهرمانانی که زمین مادی را اشغال کرده‌اند همراه است.[۷۲]

به دستور مجوسی، گاو باید برای زئوس و برای ایزدان دیگر قربانی شود، ولی اسب برای قربانی ویژه برای خورشید است. گردونه‌ای هست که اسبهای سفید با یوغ زرین و تاج گل آن را میکشند و برای زئوس تقدیس شده‌اند؛ در این دسته ردیف بعد گردونه‌ی خورشید می‌آید، آنگاه گردونه‌ی سومی با رویوش ارغوانی زیور یافته که کسنوفون نمیداند برای کیست، و آخر از همه، مردان آتشی‌بریک آدربان متحرک بزرگ‌میبرند. چون این دسته به‌پرستشگاه مقدس میرسد، «پرستندگان برای زئوس قربانی میکنند و گاوهای بسیاری را در آتش میسوزند؛ آنها نیز گاوها را برای خورشید میسوزانند (ولی برای زمین چنان که مجوسان فرمان میدهند قربانی میکنند) و آنگاه برای قهرمانان محلی قربانی میکنند،[۷۳] چون مجوسان آن بخش از پرده را که برای بغان کنار گذاشته شده خود بدست میگیرند.[۷۴] فال‌زدن با قربانی «نشانهای آسمانی، پرواز مرغان، و سخنان بدیمن پایه‌ی کشفهای پارسی‌ست». چون کورش حس کرد که مرگ نزدیک است، او به‌پرسای (پرسپولیس) بازگشت و قربانیهای مقدس را در یک آذین‌نهائی برای زئوس، خورشید، و بغان دیگر برفراز باروی شهر قربانی کرد.[۷۵]

71 - Xen. *Cyrop.* vii. 5. 57; i. 6. 1.

72 - *Ibid.* iii. 3. 21–22.

73 - *Ibid.* viii. 3. 10–11, 24.

74 - *Ibid.* iv. 5. 14.

75 - *Ibid.* viii. 7. 1 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسنوفون آگاهی داشت که سوگند به نام مهر یاد شده ،[۷۶] که از جشن سالیانه‌ی او کتسیاس و دوریس نیز آگاهی داشتند .[۷۷] دینون بیان میکند که مجوسان زیر آسمان باز قربانی میکنند زیرا باور دارند که آتش و آب تنها نمادهای یزدانی هستند .[۷۸] او هم با هرمودوروس افلاطونی معنای نام زردشت را در زبان یونانی می جست و آن را « ستاره پرست » ترجمه کرد .[۷۹]

افلاطون ، چنان که دیدیم ، چنین دریافته بود که زردشت پسر خود اهورمزد است ، ولی چند از پژوهندگان یونانی هرگز فراموش نکردند که این پیغمبر بزرگ همزمان گشتاسب پدر داریوش بوده ، ولی پارسیان زادگاهی برای او یاد نمودند نیم یزدانی درآورده بودند ، و با چنین فکری زمان به این نزدیکی برای زردشت یک ناممکن بود . آنگاه این روایت رواج گرفت که او در روزگار پیش از تاریخ زاییده شده بود . خوش باوری یونانی این سالنامه شرقی را پذیرفت و فقط درپی این شد که آن را با سالنامه خود تطبیق دهد . چیزی نگذشت که هرمودوروس و هرمیپوس او را پنج هزار سال پیش از افتادن تروی گذاشتند . نویسنده‌ی « تاریخ لیدیه » که به کساتوس نسبت داده شده زمان او را شش هزار سال پیش از لشکرکشی خشایارشا گذاشت و صورتی از جانشینان او (تا ویران شدن پارس بدست اسکندر) داد از جمله هاگی‌ارستاناس ، استرامیسخوس ، گوبریاس ، و پازاتاس ؛ ولی ، در باره‌ی زمانی که برای او داده ، شاید فقط از اودوکسوس پیروی کرده باشد .[۸۰]

ارسطو کتابی به عنوان « مجوسی » نوشت که اکنون از دست رفته ، هرچند در آن کتاب انکار نمود که مجوسان جادوگری میکردند . او ادعاهای مصریها را

76 - *Ibid.* vii. 5. 53.

77 - Ctes. *Pers.*, Frag. 55; Duris *Hist.* vii, Frag. 5 (j).

78 - Deinon, Frag 9 (Müller); Clem. Alex. *Cohort.* v. 56.

79 - Diog. Laert. i. 8.

80 - *Ibid.* 2; Plin. xxx. 1, 3-4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای قدمت بسیار یا فروتنی بلم نکرد ، چنان که هرودوت و افلاطون کرده بودند؛ ولی ، با همان اندازه خوش باوری ، او ادعاهای مجوسان را پذیرفت . آغاز فرزانش حقیقی را او به مجوسان و « کلدیان » بابلی و اسوری میرساند . مانند هرمیپوس ، اودوکسوس ، و تئوپومپوس ، ارسطو هم میگوید که مجوسان به دو اصل باور دارند: میثوی خوب ، که زئوس یا اورومزدس (اهورمزد) است ، و میثوی بد ، که هادس یا اریمانیوس (اهرمن) است . تئوپومپوس و اودوکسوس ایمان مجوسان را به زندگی پس از مرگ برای مردان ، و به این که مجوسان اطمینان دارند که هستی جهان بوسیله‌ی درخواندن آنها بپوسته خواهد ماند خاطر نشان میکنند . سرانجام تئوپومپوس عقیده‌های پارسی را در باره‌ی پایان زمان برای یونانیها وصف میکند : سه هزار سال یکی از پی دیگری فرمانروائی میکند ؛ آنگاه سه هزار سال دیگر با یکدیگر میجنگند . در پایان ، هادس شکست میخورد ؛ مردان شاد خواهند بود ، به خوراك نیاز نخواهند داشت ، و سایه نخواهند انداخت . پس که این برکتها را بیش می آورد زمانی آسایش خواهد کرد .[۸۱]

نفوذ کیشهای پارسی

پرستشگاههای ناهید که اردشیر دوم در سراسر شاهنشاهی بنیاد گذاشت به نظر می آید که بزودی با کیش دیگر بفیانوان باروری آمیخته شد . نزدیك به پایان دوره‌ی هلنی دین «مجوسی» نزد اندیشمندان یونانی شناخته شد . پس از آن ، دین پارسی شاید به سرزمینهای ایرانی محدود میشد اگر عاملهای چندی به میان نیامده بود. میخوانیم که پس از آن که پارسیان سکاها را در ارمنستان شکست دادند شهر دیوارداد زلا را بنیاد گذاشتند . آنجا پرستشگاه اناهیتیس و بغان دیگر که امیاز

81 - Eudoxus *Periodos*, Frags. 38–39 (see F. Gisinger, *Die Erdbeschreibung des Eudoxos von Knidos* [1921], p. 21); Deinon v (Frag. 3 [Müller]); Theopomp. *Philip.* viii. 64 (J); Hermippus Callimach. *De mag.*, Frag. 79 (Müller); Aristot. *Philosoph.* i. 6; Plut. *De isid.* 369 F ff.; Diog. Laert. i. 1. 8–9.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آدربیان او بودند ـ اوماتوس و اناداتوس ـ برپا شد؛ جشن سالانه‌ی آن، «ساکائی»، تا سده‌ی اول عیسوی گرفته میشد. ژلا شهر کوچکی بود، و نشیمن کنندگان آن بیشتر رعیت پرستشگاه بودند، [۸۲] ولی از آنجا دین پارسی راه خود را بسوی غرب به کاپادوکیه، آنگاه جنوب به کیلیکیه باز نمود، و از آنجا دریا زنان کیش مهر را برگرفتند، و پس از چند سده این هور ـ یخ پرستیهای رومی فرمانروا و رقیب مسیحی شرقی شد.

در همین سده‌ها نیز اندیشه‌ی زردشتی مهمترین سهم خود را به یک دین جهانی ادا کرد. عقیده‌ی سامی بهستی پس از مرگ با فکر ثمری جاودانی حقیقی روشن شد. شیطان تهمتزن به صورت اهرمنی درآمد. فکرهای پایان زمانی مصری که به اورشلیم آورده شده بود به صورت اندیشه های راستین پایان زمان تغییر کرد و رستاخیز مردگان و داوری بازپسین را در بر گرفت. از طریق یهودیها، زردشتیگری به یزدان شناسی مسیحی درآمد.

82 - Strabo xi. 8. 4; xv. 3. 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و سوم

نسیمهای تازه از غرب

پیروزی زبان آرامی

روی سراسر شاهنشاهی هخامنشی بادهای تازه‌ای میوزید ، و این بادها از سرزمینهای یونانیها می آمد. از همه پرمعناتر دگرگونیهای زبان بود. کوشش برای نوشتن فارسی رسمی به‌الفبای میخی باشکست روبرو شده بود . هیچ یك از پادشاهان پس از داریوش بزرگ کوششی برای ساختن یك نوشته‌ی دراز نکرد ، چه برسد به‌نوشتن سرگذشت نامه‌ای . زبان کتیبه‌های خشایارشا که شمار آنها بسیار کمتر است آغاز پوسیده شدن زبان را نشان میدهد ، و سندهای رسمی کمیاب از سده‌ی چهارم‌نشان میدهند که نویسندگان‌درباره‌ی‌ساختمان‌دستوری‌زبان هیچ نمیدانستند. فارسی میخی برای بکاربردن روی لوحهای گلی کمتر ساز گار بود و پس از داریوش هرگز به‌کار نمیرفت .

بیش از کوروش دیر بازی سرودهایی برای یشان آریائی دوره‌ی یشان پرستی به‌گویش دیگری ساخته شده بود . تا زمانی این سرود ها رسما پایین‌تر از گاهان زردشت گذاشته میشد ، که‌آن خود به‌گویش دیگری خوانده میشد . همچنان که یشان باستانی ازنوطرف توجه شاهانه قرار گرفتند ، سرودهایشان نیزطرف توجه شد، هرچند دینداران دیگربه‌بازپینی دین زردشت به‌گویش خود وخشور ، ولی‌اکنون

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به‌نثر ، ادامه می‌دادند .

در آغاز سده‌ی پنجم ، میخی ایلامی به‌کاربرده میشد ، نه‌فقط همچو یکی از سه زبان رسمی نوشته‌های شاهانه ، بلکه همچو زبان عادی سندهای سوداگری در خانه و در دیوانسرای خود تخت جمشید ؛ ولی در سده‌ی چهارم ، ایلامی نوشته‌های سه‌زبانی به‌صورت تقریبا یك مانند سازی بیمعنی از روی اصل فارسی فاسد شده در آمده بود . در میان مردمان آسیای غربی فقط بابلیها بکار بردن میخی را به مقدار زیاد ادامه دادند ، ولی از پاره شدن تقریبا کامل رشته‌ی سندهای کارگزاری و سوداگری درمیان سده‌ی چهارم برمی‌آید که بکاررفتن آن بیشتر و بیشتر محدود به‌مردمان فرهیخته ودانشمند شده بود . ازتمایلات همانندی برای بکار نبردن خط نقشی ، هیربدی ، و مردمانی در نتیجه‌ی از نوجان گرفتن استقلال مصر بکلی جلوگیری شده بود .

پیروزی الفبا تقریبا کامل بود . پس از سده‌ها که الفبای سینائی تنها روی دیوار نوشته‌هایی در واحه های عربستان شمالی دیده شده بود ، ناگهان این الفبا در کتیبه های بسیار زیبائی از فرهنگهای بلند پایه‌ی جنوب غربی این شبه جزیره شکفتن گرفت . الفبای اصلی درشاخه‌ی دیگرش ، فنیقی ، مرتب برای کتیبه وسکه درمیهن فنیقی و در قبرس به‌کار رفته بود و در کارتاژ و میان کوچ نشینهای دیگر غربی جان تازه یافت . در آغاز این دوره ، یهودیها هنوز به‌عبری خوب مینوشتند ؛ در پایان این دوره ، عبری دیگر زبانی نبود که هرروزه به‌کار برده شود . زمانی که کوشش شد که آن راهمچو زبان مقدس بنویسند ، تاریخ این نوشته‌ها از فراوانی واژه‌ها واصطلاحات آرامی درآنها پیداست .

درواقع آینده از آن الفبای فنیقی ، با دستی که آرامیها درآن برده بودند ، و خود زبان آرامی بود. اززمان کورش به‌بعد ، فرمانهای رسمی ازدبیرخانه‌ی پارسی و نوشته‌های سیاسی عموما به‌آرامی بود . صدها لوح از تخت جمشید که با جوهر نشان گذاری شده به‌کاررفتن آن را دردیوانسرای دردل شاهنشاهی نشان میدهند. آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با قلم روی لوحهای گلی که نویسه‌های بابلی بر آنها کنده شده نوشته شده است ؛ و روی این لوحها که با خط دشوارتر میخی نوشته شده همچو بر چسبی ست که به‌آسانی خوانده میشود . کتیبه‌هایی که به‌آرامی نوشته شده درسوریه‌ی شمالی و کیلیکیه بسیاراند و کمتر در کاپادوکیه ، پافلاگونیه ، میسیه ، لیدیه ، و یامفیلیه به‌آنها برمیخوریم . سربازان مزدور یونانی سکه‌هایی که نوشته‌ی آرامی روی آنها بود میپذیرفتند ، وچون شاه بزرگ به‌یونانیها مینوشت ، نامه‌های اوبایستی از زبان رسمی معمولی ترجمه شود . تاآزمانی ، زبان آرامی مصررا تهدید میکرد ، ولی ازنو جان گرفتن استقلال مصر ورق را برگردانید . چون الفبای میخی در خود پارس از میان رفت ، کاهنان وسرودها راخواستند بصورت نوشته درآورند ، وخطی که به‌کار بردند صورت دیگری ازخط آرامی بود . این که قسمت کهنه‌تر کتابهای مقدس پیش از اسکندر نوشته شده بود از این افسانه پیداست که این تاخت وتاز گر طومار اصلی را سوزانده بود .[1]

زبان و هنر یونانی در شرق

آرامی هرگز بر آسیای کهین فرمانروا نشد ؛ آنجا هم مانند مصر ، حس میهن پرستی خط و زبان لیدی ولیکی را برای کتیبه‌ها نگاه داشت . ولی در اینجا بکاربردن روزافزون یونانی پیشمدی از آمدن جهان هلنیستی بود . زبان کاریه جای خود را به‌یونانی داده و ناپدید شده بود . به‌نوشته‌های آرامگاهی لیکی گاهگاهی یك ترجمه‌ی کوتاه یونانی افزوده شده است . سکه‌هایی که شهربهای پارسی برای سربازان مزدور یونانی میزدند فقط نوشته‌ی یونانی داشت .

مصر مستقل زیر فرمانروائی آخرین خاندان بزرگ از هرتاثیر روشن نفوذ هنری یونانی پاك ماند . همچنین نیز فلسطین ، زیرا چندتکه سفال یونانی که

1 – A. V. Williams Jackson, ***Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*** (1899), pp. 97, 224; ***Persia Past and Present*** (1906), pp. 306 – 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سربازان مزدور یونانی برای می دروغ آورده بودند؟ گواهی بر خلاف این گفته نیست. سفرآتوی مصدوری یک هلن درست بود؛ از بیرون آوردن تابوتهای انسان مانند که سرهایشان بیشك از نمونه‌های یونانی از سالهای شصت به پایین تقلید شده درشگفت نمی‌افتیم؛ هرچند تابوتهای دیگر از همان زمان به همان اندازه روشن است که مصری هستند.[۴] سکه‌هایی که از آسیای غربی بدست آمده تقریبا بدون استثنا بدست قالب سازهای یونانی زده شده است، چنان که از خطاهایی که در نوشته‌های شرقی آنها پیداست و ما را ناراحت میکند ثابت میشود. نقش و نگار آنها تقریبا بدون استثنا پاك یونانی‌ست، واگر در آنها شرقی پیدا شود به شیوه‌ی یونانی در آمده است. ابزدهایی که بیشك خاستگاه شرقی دارند بظاهر از همجنسهای یونانی خود باز شناخته نمیشوند، واگر چندویژگی شرقی هم داشته باشند بهرحال به آنها رنگ یونانی داده شده است. به‌نگاه نخست، بعل طرسوس، برای نمونه، میتواند یك ابزد حقیقتا هلنی باشد، با آن که خاستگاه اناتولی و نام آرامی دارد. ملقارت صوری به تندی به صورت یك هراکلس یونانی تحول یافت. اهورمزد ممکن بود در بخت نخت جمشیدی خود را نگاه دارد ولی شیوه ای که در آن به کار رفته بود تماما یونانی بود.

کرانه‌ی غربی آسیای کهین سطحی هلنی مآب شده بود. هنر لیکی نشانی چند از ویژگی بومی را که تراشیدن در خود سخره بود نگاه داشته بود، ولی پیکر-تراشان یونانی یا شاگردان کاردان آنها هنری پدید آوردند که به اندازه‌ای خوب بود که بی گفتگو هنر هلنی پذیرفته شده است. گورابه‌ی هالیکارناسوس، که بدست چهارتن از نامبردارترین پیکرتراشان آن زمان آرایش یافته بود، بازنماینده‌ی اوج هنریش از هلنیستی بود. از آن سو، برای نخستین بار، ناحیه‌های ایرانی نخستین

2 – J. H. Iliffe, "Pre-Hellenistic Greek Pottery in Palestine," *Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine*, II (1933), 15 ff.

3 – C. C. Torrey, "A Phoenician Necropolis at Sidon," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, I (1920), 1 ff.

4 – O. Hamdy Bey and T. Reinach, *Une nécropole royale à Sidon* (1892).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرورش یک هنر حقیقتا همگانی و مردم پسند را نشان میدهند .

دراین سالهای آخر کرانه‌ی غربی آسیای کهین بخشی ازشاهنشاهی هخامنشی بازماند . متابع ما از شهریها و پایوران پارسی و همچنین از سرکردگان مزدور و فرمانروایان مستبد یاد میکنند . هر چند در آنها چه بسا از مشکلات درونی و دسیسه‌هایی ازپیرون سخن رفته ، ولی آنها نباید ما را گمراه کند . شهرهای یونانی آسیا زیر فرمانروائی پارسی با رونق و برومند بودند ـ بیشك برای این که این فرمانروائی بیشتر فقط اسمی بود .

برای ثابت کردن آن حاجتی نیست که از پرستشگاهها گامی فراتر بنهیم . ساختمان بزرگ این دوره پرستشگاه ارتمیس در افیسوس بود . پس از آن که در ۳۵۶ هروستراتوس آن را عمدا آتش زد ، شاروندان افیسوس با فروش ستونهای کهن وزیورهای زنان آن را از نو با شکوه بیشتری ساختند : دمتریوس دیپونیوس معمارهای آن بودند همه‌ی آدریان آن باتندیسها ونقشهای برجسته‌ی کار پراکسیتلس پر شده بود . تراسون نمازخانه هکاته و یك انگاره‌ی مومی از پنلوپه و اوریکلیا زن پیر ساخت . در خدمت این بتیانوی چند پستانه پرستاران خواجه سرا بودند که نام پارسی مگابیزی داشتند ، بادوشیزگانی که درخدمت بتیانو امیازآنها بودند.[5]

پرستشگاه دیدیمه ایولون در میلتوس که تقریبا به همین اندازه بنام بود ، داریوش اول پس از شورش یونیه آن را ویران کرده بود ، در اثر کار پیوتیوس افیسوسی و دافنیس میلتوسی ازمیان خاکستر ویرانه سربرآورد . پیتیوس کهنه‌ی بزرگ آتنا رادر پریئنه ساخت .[6] بازماندههای این ساختمان و ساختمانهای همانند که‌هنوز ازمیان نرفته‌اند ثروت وخوش‌ذوقی یونانیهارا دربازپسین روزهای فرمانروائی پارسی نشان میدهند .

یونانیهای آسیائی د بربریهای هلنی شده پشتیبان و خریدار هنر های زیبا

5 ـ Vitruv. iii. 12. 7; vii *praef.* 12, 16; x. 2. 11-12; Strabo xiv. 1. 22-23; Plin. vii. 125; xxxvi. 95

6 ـ Vitruv. vii *Praef.* 16.

7 ـ *Ibid.* 12.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند. پیش از این به هاوسمولوس کاریه برخوردیم، همچنین به پیکرتراشان بزرگی که گورابه‌ی اورا زیور دادند. در بارهٔ سکوپاس گفته شده که او تندیسهای بسیار دیگری در کاریه و یونیه ساخته بود.[8] ازاین گذشته، ذکری از کسی به نام اپولو-سمیتئوس در خریسه واز دیگری به‌نام‌لتو و پرستارش در بیسه‌ی اورتیگیه‌نزدیک افسوس داریم.[9] پراکسیتلس یک تندیس افرودیته برای شهری در کاریه که آن‌را نمی‌شناسیم، و بعدها به نام اسکندریه‌ی کنار لاتموس شناخته میشد، تراشید.[10] در پاتارا، بریاکسیس گروهی ازپیکرهای زئوس، اپولون، و شیرها برپاساخت.[11] سنتیس اولیمپوسی پیکری از اوتولیکوس قهرمان در بنیاد گذار سیزیوپه برای آنجا ساخت.[12] همه‌ی اینها اروپائیهایی بودند که درآسیا کارمیکردند؛ فاراکس افیسوسی و میاگروس فوکیه‌ای، که در ساختن تندیسهای برنگی ورزشکاری ویژه‌گر بود، پیکرتراشان بومی بودند.[13]

پیکرتراشان اروپائی تمرخوانده میشدند که‌هیچ‌نمونه‌های هدیه برای‌جایگاههای اروپائی فراهم کنند. میلتوسیها زمانی که تندیسهای ایدریوس و آدا را در دلقی بر پا کردند ساتیروس پاروسی را به‌این کار گماشتند. یکی از شاگردان کمنام سکوپاس نقشهای برجسته‌ی همین فرمانروایان رابرای تگه‌تراشید.[14] بنابر کتیبه‌ای که از آن نسخه برداشته شده، میثرادات‌س پارسی، پسر رودوتات‌س یک تندیس چهره‌نمای افلاطون را که سیلانیون ساخته بود به موزها هدیه نمود؛[15] پدراو شاید شهرب اورونتوبات‌س بوده باشد، واین هدیه در اکادمی در آتن، که شهرزادگاهی سیلانیون بود انجام گرفت.

8 - Paus. viii. 45. 4.

9 - Strabo xiii. 1. 48; xiv. 1. 20.

10 - Steph. Byz. *s.v.* "Alexandreia."

11 - Clem. Alex. *Protrept.* iv. 47.

12 - Strabo xii. 3. 11.

13 - Vitruv. iii *Praef.* 2; Plin. xxxiv. 91.

۱۴ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۹۹۰ همین کتاب.

15 - Favorinus *Memorabilia* i, in Diod. Laert. iii. 25.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنرهای کوچکتر هم از نظر دور نیفتاده بودند. هنگامی که سرزمینهای ایرانی گلدانهای عالی پرنگی میساختند، یونانیهای تنگدست‌تر بیشتر با گل کار میکردند؛ نابغه هنری آنها بر تنگدستی‌شان پیروز شد و هر کدام از این گلدانهای گلی گنجی شد که حفظ شود. نام این هنرمندان حقیقتاً بزرگ در ادبیات از قلم افتاد، و باید نام آنها را از کارهای هنری‌شان که امضا دارد گرد آورد، و چه بسا از این هنرمندان بلند پایه که گمنام مانده‌اند. برای نمونه، تکه‌ای از کار «نگار گر روی گلدان شیکاگو» در فلسطین باز شناخته شده است.[16]

اگرچه این گلدانها هنوز محدود به‌سرزمینهای یونانی بودند، ولی گاهی بیرون فرستاده شده، و به تاریخگذاری جایگاههای بیگانه کمک میکنند. گروهی از آنها که از آغاز این‌سده هستند بویژه‌جالب‌اند. اینها عموما به نام گروه «کرچ» خوانده میشوند زیرا بسیاری از آنها در پانتیکاپیوم باستانی در کریمه‌ی شرقی یافت شده‌اند، ولی نمونه‌هایی از شیوه‌ی ویژه‌ی این گروه در سراسر مدیترانه بازیافت شده‌اند. چون یکی از این گلدانها امضای کسنوفونتوس آتنی را دارد، مرکز این دبستان را آتن فکر میکنند. آن‌چه که این گروه را بازشناخته‌میکند علاقه‌ای‌ست که به‌پارسیان در آنها دیده میشود. گلدان بزرگی که داریوش ودربارش‌رامی‌نمایاند دیربازی‌ست که طرف توجه است. عموما، نگار گری روی گلدان از اوایل سده‌ی چهارم‌نشان میدهد که‌در کارهای آن زمان آویختگیها رادارندبا شیوه‌ی شرقی‌نمایش خیره کننده مینمایانند.

نگار گران روی گلدان تنها هنرمندان یونانی نبودند که شاهزادگان سکائی که از زرتوانگر بودند از آنها سرپرستی میکردند وخریدار کار آنها بودند. بسیاری از گلدانهای آنها وچه بسا از گوهرهای کوچکشان حکایت‌از کار دست یونانی‌میکند. ولی نقش و نگارها تقریبا منحصرا ایرانی هستند، و بیشتر آنها پیداست که بدست سکاهای بومی با ویژگیهای نژادی خودشان درست شده‌اند. نمونه های بسیاری از

16 - So recognized by Cleta Margaret Olmstead.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مصر آمده، و شماری چند ازقبرس، و نمونه‌های پراکنده‌ای از کشورهای دیگر. گردآوری نمونه های این جنبه‌ی بسیار برجسته‌ی هنر ایرانی یکی از کارهای آینده است.[۱۷]

اپلس افیسوسی را بزرگترین‌نگار گرباستان میدانستند. درمیان داستانهایی که در باره‌ی او گفته شده یکی این بود که چگونه یك پایور بلند پایه‌ی پارسی‌را به‌نام مگابیزوس به‌جای خود نشاند. مگابیزوس از کارگاه او دیدنی کرد و کوشش مینمود که از روی دانشمندی در باره‌ی‌سایه و روشن سخنی‌بگوید؛ اپلس درحالی که به پسرهایی که رنگها را می‌سائیدند اشاره کرده بود خاطرنشان ساخت که آن بچه‌ها بسیار زیر تاثیر جامه‌های ارغوانی این آزاده قرار گرفته بودند، ولی اکنون دارند به اومیخندندزیرا اودارد در باره‌ی چیزی سخن میگوید که آن‌را نمیفهمد.[۱۸] پارهاسیوس، که او هم اهل افیسوس بود، تقریبا به‌همین اندازه هنرمند بزرگی بود. ازجمله نگارگران دیگراندرو کیدس ـ رقیب زئوکسیس ـ پولیکلس کیزیکوسی، و تئون اهل ماگنسیه بودند، که این تئون دیوانگی اورستس را کشیده بود.[۱۹]

نویسندگان یونانی در جهان شرقی

افوروس اهل کیمه‌ی ایولی واناکسیمنس لامپساکوسی از جمله تاریخ‌نویسان بودند. دینون کولوفونی‌وهراکلیدس کیمه‌ای تاریخهای‌پارس را نوشتند. کسانتوس یك تاریخ‌لیدیه را به‌یونانی نوشته بود، ولی زادگاه او در داخل بود. فیلیسکوس میلتوسی، یکی از شاگردان ایسوکراتس، قصه های عشقی میلتوسی را می‌نوشت. در پاسخ ایسوکراتس، امفیکتیونیکوس کتابی در باره‌ی هنر صنعتهای ادبی آماده ساخت. اریستیپوس، بنیادگذار فرزانش لذت خواهی سیرنائیکها، زمانی در آسیا

17 - Cf. for the present O. M. Dalton, *The Treasure of the Oxus* (2d ed., 1926).

18 - Strabo xiv. 1. 25; Plin. xxxv. 79; Plut. *Quomodo adulator* 15 (58D–E); cf. 472 A; Herodas iv. 72–73; Athen. xII 543 C.

19 - Vitruv. iii *Praef.* 2; Plin. xxxiv. 91; xxxv. 64. 144.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زندگی میکرد، وچندی در آنجا دردست شهریار ارتافرنس اسیربود.[۲۰] اودوکسوس میلتوسی، شاگرد افلیدس، میگفتند که آموزگار دموستنس ومخالف ارسطوبوده؛ او از این ستایش مشکوك بهره‌مند است که درآوردن بسیاری از پرسشهای نیرنگ‌آمیز منطق که فرزانه‌های پیشین راخشمگین ویی‌ثمر ساخت بهاو نسبت داده شده‌است، مانند «دروغزن»، «ناشناس»، «الکترا»، «پیکر پوشیده»، «سوریته‌ها»(سلسل)، «شاخدار»، و «کله طاس».[۲۱]

ولی‌ادبیات یونانی را «بربریها»داشتند میپوشتند. از مرز یونانی تئودکتس قاسیلیسی سر در آورد، و او از شاگردان ایسوکراتس و دوست ارسطو بود، و با نوشتن سخنرانی کار خود را آغاز کرد و سپس به نوشتن سوگنامه‌ها پرداخت، و بیش از پنجاه سوگنامه ساخت. از جمله سوگنامه‌ی «ماوسولوس» بود که بایستی برسر جنازه‌ی آن امیر کاریه خوانده میشد. او نیز کتابی در باره‌ی هنر نثرنویسی و کتاب دیگری درباره دستور زبان نوشت.[۲۲] کراتس، شاگرد دیگر ایسوکراتس که در باره صنعتهای ادبی مینوشت، از دربون تراکیس آمده بود.[۲۳]

نوشته‌های این نویسندگان که زمانی برجسته بودند از میان رفته وفقط چند واژه‌ای از آنها مانده است. فهرست نامهای این نویسندگان در گوش ما معنای زیادی ندارد. نگارگریها، نقشهای برجسته، و تندیسهای هنرمندان نیز از دست رفته است، مگر آن چه بوسیله‌ی کار هنرمندان بعد که از روی آنها تقلید کرده‌اند باز مانده‌باشد. ولی تندیسهای دیگر در ویرانه‌های پرستشگاهها وساختمانهای همگانی باز یافت شده است. از اینها باندازه‌ی کافی باز مانده که ثروت و اهمیت این بخش جهان هخامنشی را درست پیش از سپیده‌دم دوره‌ی هلنی گری نشان بدهد.

20 - Diog. Laert. ii. 79.

21 - *Ibid.* 108.

22 - Dionys. Halicarnass. *Demosthen.* 48; Quintil. i. 4. 18; Plut. *Alex.* 17; Paus. i. 37. 4; Athen. x. 451E; xiii. 566E; Suid. s.v.

23 - Diog. Laert. iv. 23.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و چهارم

فیلیپ و آغاز جهاد

ناکارآمدی کارگزاری پارسی

ازنو گرفته شدن فنیقیه ومصر بدست پارسیان یك تکان وحشتناکی به‌مقدونیه و یونانیهای طرفدار مقدونی اروپا داد. کشتی‌های سه ردیفی فنیقی و مصری بار دیگر فرمان دریاها را به‌دست پارسیان داد، وثروت هنگفت آنها دوباره در اختیار سیاستمداران پارسی افتاد که خوب میدانستند چگونه آن را به کاربیرند. ازهرنظر به‌ظاهر شاهنشاهی ازسده‌ی پیش نیرومندتر مینمود.

فیلیپ داشت درسرخود با فکر جهادی که ایسوکراتس تبلیغ میکرد بازی میکرد وآن را می‌پروراند. این اندیشه لحظه‌ای کنار گذاشته شد، وفیلیپ باشتاب فرستادگانی گسیل داشت و به‌آنها دستور داد که پیمان دوستی و یگانگی با شاه بزرگ ترتیب بدهند[1]. شاهان شورشی قبرس،باهرمیاس اسوسی وشورشگران دیگر که به کمك مقدونیه تکیه کرده بودند، همه را بی‌بند و بار رها کردند و در دامان کینه جوئی شاه بزرگ انداختند.

قبرسیها که این سان‌ترك شده بودندچاره‌ای جز گردن نهادن به سرورپیشین‌خود

1- Plut. *Alex virt.* 342 B; Arr. *Anab.* ii. 14. 2; Diod. xvi. 45. 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که نیروی اوا کنون ناگهان افزایش یافته بود نداشتند . بیش از یك سال از گشوده شدن مصر نگذشت که همه‌ی شهرهای قبرس ــ بجز سالامیس کهپنیتاگوراس باآن که درمحاصره بود آن را نگاه داشته بود ــ صلح کرده بودند . اواگوراس دوم از تبعید در کاریه فرا خوانده شد و وعده‌ی تخت خالی پدرش به او داده شد ــ پس از آن که سالامیس گرفته شود ــ ولی چیزی نگذشت که نزد شاه به‌او تهمت زدند و از چشم افتاد ؛ پس از آن پنیتاگوراس را در آرامش باز گذاشتند .[2]

به منتور به‌پاداش خیانتش در صیدون و برای کمکی که در باز گرفتن مصر کرده بود هدیه‌ی یکصد قنطار و فرمانداری کرانه‌ی اژه‌ی آسیای کهین داده شده بود . با نفوذی که به‌کار برد ، برادرش ممنون و ارتابازوس بخشوده و ازپناهگاهشان دردربار فیلیپ باز خوانده شدند ، ودر آن دم دوستی بااوخوش اظهارنمودند . هرمیاس بحق به تحریکهای پیشین خود متهم شد ؛ اورا به انجمنی خواندند و در دام افتاد و به‌صلیب کشیده شد (۳۴۱) . ارسطو گریخت و یاد میزبان از دست رفته‌ی خود را با ترشحن سرود ستایشی و کتیبه‌ای برای تندیسی که هرمیاس در دلفی برپا ساخته بود گرامی داشت .[3]

با نامه‌های ساختگی که مهر هرمیاس را داشت ، منتورشهراورا به‌دست آورد . به‌پایوران پیشین اجازه داده شد کارهای خود را نگاه دارند تا آن که ، پس از آن که با حس کردن امنیت آسوده خاطر شدند ، آن چه را پنهان کرده بودند یا به‌جاهای دیگرفرستاده بودند آوردند ؛ آنگاه منتور آنها را بازداشت کرد وهمه‌چیزرا گرفت . چیزی نگذشت که منتور در گذشت و برادرش ممنون جانشین او شد ، واو باردیگر دختر ارتابازوس را به‌همسری گرفت .

2- Diod. xvi. 46. 1-2.

3- *Ibid.* 52. 1 ff.; Theopomp., Frags. 250, 291 (j); Callisthenes ***Hermeias*** , Frags. 2-3 (j); Anaximenes *Epist. Philip.* 7; Didym. vi. 61; [Plato] *Epist.* vi, to Hermeias; Apollodor; in Diog. Laert. v. 4 ff.; Strabo xiii. 1. 57; [Demosthen.] *Philip.* iv. 32; Ovid, *Ibis* 319–20.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممنون لامپساکوس را گرفت و خود را نیازمند به پول یافت؛ با خود اندیشید که چگونه می‌تواند بدخواهی که خوی او بود از ثروتمندترین شهروندان به زور خواستار شد که سهم سنگینی بپردازند، و به آنها گفت که ثروت خود را از آنها که کمتر مال و ثروت داشتند باز یابند، و به اینها به نوبه‌ی خود وعده داد که در آینده‌ی نامعلومی آن چه را از دست داده‌اند جبران خواهد کرد. برای سهم دیگری که خواستار شد، ممنون درآمدها را به پایتخت داد؛ زمانی که درآمدها دریافت شد، قولی را که داده بود با خونسردی به وعده‌ی پرداخت در آینده با سود تبدیل نمود. او حتی به سربازان مزدور خود نیرنگ زد و از پرداختن مزد با حتی جیره برای «روزهای حذف‌شده»ی ماه بیست و نه روزی سرباز زد و مزد یک ماه تمام را پس انداز کرد. یک رهبر دیگر سربازان مزدور، ستابلیوس، سرکرده‌ی میسیایی‌ها، خود را به سربازانش بدهکار یافت، نیرنگ اولین بود که به افسرانش وعده داد که اگر سربازان خود را مرخص کنند و سربازان تازه بگیرند مزد خود را دریافت خواهند کرد، ولی سپس خود افسران را نیز بیرون راند. با این تحصیل پیوسته‌ی نیرنگ مالی به مردم زیردست و سربازان مزدورشان، شرق نزدیک آماده می‌شد که هر تاخت و تازگری را که یک کارگزاری استوار و کارآمد بیاورد بپذیرد.[۴]

پس از مرگ ایدریوس، خواهر و همسرش آدا فرمانروای هالیکارناسوس شد تا آن که برادر کوچکترش پیکسودارووس (۳۴۱–۳۳۵) بیرون رانده شد. از این پیکسودارووس فرمانی به دو زبان در کاستلوس درباره‌ی یک ده یک باجی از مردم کساتوس، تلوس، پیناراً، و کاندایدا در دست داریم.[۵]

هم پیمانی با آتن برضد فیلیپ مقدونی

در اوایل ۳۴۱ دموستنس آتنیها را وا میدارد که فرستاد گانی نزد اوخوس

1– [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 28–29. 40; Polyaen. vi. 18; Plut. *Alex.* 21. 4.

2– *TAM*, Vol. I, No. 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمیل دارند . مخالفان او ادعا میکنند که با این کار او دارد به یونانیها خیانت میکند، ولی آیا آنها حقیقتا به منافع یونانیهایی که در آسیا زندگی میکنند توجهی دارند ؟ هر سر کردهی آتنی از آنها سهمی به نام « خیرخواهی » به زور دریافت میکند ؛ ولی در حقیقت آن چه این یونانیها میپردازند برای بدست آوردن حمایت برای امپران بازرگانان خود در برابر دزدان دردریاهای باز است !

تراکیان ، که شاه به آنها اطمینان دارد و آنها را « خیرگر » نامیده است ، دارند بر ضد فیلیپ میجنگند. عامل فیلیپ ، که با هرمیاس توطئه میچیند ، گرفتار و در بند شده است ، و اکنون شاه نقشههای فیلیپ را میداند ؛ بگذاریم فرستادهای که کمیل میشود او خوس را وادارد که با هم بر ضد فیلیپ به کارزار میپردازیم . او خوس باید بداند که پس از آن که فیلیپ آتن را بگیرد ، پیشرفت او بر ضد شاه بسیار کمتر دشوار خواهد بود . شنوندگان او باید نظر احمقانهی خود را بر ضد « بربری » دشمن مشترک همهی یونانیها ، فراموش کنند و با حقیقت روبرو شوند . آنها ادعا دارند که از مردی که در شوش یا اکباتان در دست زندگی میکند میترسند زیرا او نقشههای بدخواهانه بر ضد آنها میکشد ؛ در حقیقت واقع او یک بار نیروی از دست رفتهی آتن را باز گردانید و اکنون هم میخواهد همین کار را بار دیگر بکند . اگر آتنیها رای ندادهاند که این کمک را بپذیرند ، این گناه شاه نیست ؛ این حقیقت که آتنیها فکر میکنند خطری از سوی فیلیپ وجود ندارد چیزیست که این سخنران را میترساند.[۷]

فرستادگان روانه شدند ، و او خوس را واداشتند که پیمان دوستی را بشکند و با فیلیپ به جنگ بپردازد.[۸] شاه بزرگ خود سرگرم فرو نشاندن شورش دیگری

نیز در رسالهٔ « فیلیپ » دفتر ۳ ، ۲۱ ، در همان سال ، که بعدا خود سخنران در برابرش دیگری آن را حذف کرد .

۷- دموستنس ، در رساله‌ی « فیلیپ » ، دفتر ۴ ، ۳۱ ، پس از آن . دشوار است که دریافت چرا این سخنرانی را همه‌ما از دموستنس نمیدانند در حالی که درست درخور انتظاری‌ست که داریم که دموستنس درباره‌ی فرستادگانی که گسیل شدند چه باید بگوید .

8- Aeschin. *Ctes.* 238; Anaximenes *Epist. Philip.* 6-7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در میان کادوسیها بود.[9] ولی اریستس سربازان مزدوری از فریجیه زیر فرمان ایولودوروس آتنی فرستاد، و این سان فیلیپ را از پرینتوس بیرون نگاه داشتند (۳۴۰).[10] درستی سخنرانی دموستنس نشان داده شد.

فیلیپ نزد آتنیها گله کرد. او خاطرنشان ساخت که کار آنها عجیب است، زیرا اخیرا آتن فرمانی را تصویب کرده بود که از مقدونیه دعوت شود که برای جلوگیری ازاین که اوخوس فنیقیه ومصر را از نو بگیرد مقدونیه با یونانیهای دیگر هم پیمان و همدست شود.[11] دموستنس در پاسخ خود بهشنوندگانش یادآور شد که شهریهای آسیا سربازان مزدور خود را فرستاده‌اند که فیلیپ، دشمن شهر خودشان آتن را، ازپرینتوس بیرون نگاه دارد؛ اگر، پس ازاین، فیلیپ بخواهد بیزانتیوم را بگیرد، آنگاه دوستان اومیتوانند کمک مالی ازاوخوس، که ازهمه توانگرتر است، بخواهند. ولی، اگر شاه بزرگ جانب آتن را بگیرد، آنگاه برای او آسان خواهد بود که این مقدونی را شکست بدهد.[12]

ساختمانهای اردشیر سوم

اوخوس ستونهای سنگی ایبان را در اکباتان زیر پناه مهر برپا ساخت.[13] در شوش او جلو و پشت کاخ داریوش را که نوسازی آن را پدرش آغاز کرده بود بهانجام رسانید.[14] هیچ کدام از پادشاهان هخامنشی پس از اردشیر اول به نظر نمی‌آید که

9- Diod. xvii. 6. 1; Just. x. 3. 2 ff.; Arr. *Anab.* iii. 8. 5; 11. 3; 19. 3; Curt. iv. 12. 12; 14. 3.

10- Diod. xvi. 75. 1; Paus. i. 29. 10; Arr. *Anab.* ii. 14. 5.

11- Anaximenes *Epist. Philip.* 6–7. چون اناکسیمنس همزمان بود، سخنرانیهایی که درتاریخ او داده شده بایستی نزدیك ازحقیقت پیروی کرده باشد.

12 - Demosthen. *Ad Epist. Philip.* 5–6.

13 - E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IV (1932), 85; *Altpersische Inschriften* (1938), No. 25.

14 - V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* ("Mem.," Vol. XXI [1929]), pp. 99–100; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) *Survey of Persian Art*, I, 34–35.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختمان پرکاری در تخت جمشید برپا کرده باشد؛ حتی یقین نیست که هیچ کدام از آنها مدت درازی در ساختمانهای کهنه شده‌ی این پایتخت کهنه‌تر مانده باشد. پس نباید بهشگفت بیائیم اگر این ساختمانهای ترك شده که روی سکوی تخت جمشید پخش شده یك گیرندگی ویژه‌ای برای اوخوس افسرده دل غمناك داشته باشد؛ به‌نظر می‌آید که اوخوس کاخ خود را در بلندترین نقطه‌ی سکو ساخته باشد[۱۵] که از آنجا میتوانست سراسر میدان ویرانه را بنگرد.

پخت نشستن ارسس؛ تاخت و تاز فیلیپ

در همان زمان که فیلیپ داشت استقلال یونانیها را در خاور زمین از میان می‌برد (۳۳۸)، اوخوس به فرمان خواجه‌سرا باگوای بدست پزشکش مسموم شد و ظاهرا در صحرای پشت سکوی تخت جمشید، شمال قبر پدرش بخاك سپرده شد. جلوی آرامگاهش تختهای سنگی درشت و خشن بود تا شاه مرده را که در بلندی بالای ویرانه‌هایی که دوست میداشت خفته بود از انبوه مردمان خشن و بازاری بپاید.

با آن که اوخوس خود را خون آشام نشان داده بود، او فرمانروای توانائی بود و خیلی خطا نکرده‌ایم اگر بگوییم که با کشتن او و باگوای شاهنشاهی پارسی را تباه ساخت. این خواجه سرای شاه ساز ارسس، پسر اوخوس از اتوسا را، به تخت نشاند که روی سکه‌هایش با ریشی بزرگ عقابی، چهره‌ی پهن، و ریش دراز تیز دیده میشود.[۱۶]

کشته شدن اوخوس تمام وضع جهانی را دگرگون ساخت. اکنون که فرصت دیگری برای نو کردن فکر جهاد دست داد، فیلیپ کسی نبود که در پیشی گرفتن کند باشد. دراواخر این سال ۳۳۸ یك اتحادیه‌ی یونانی در کورینث درست شد، و

۱۵ ـ خمیت یادداشت میکند که در این نقطه زیر انبوه تکه خرده های ریخته اثر کلیدی پیدا شدن کاخی در اینجا دیده میشود.

16 - Diod. xvii. 5, 3-4; Trog. x; Arr. *Anab.* ii. 14, 5; Aelian. *Var. hist.* iv. 8; Chron. Oxyrhync. 4; Babelon, *op. cit.*, p. 626.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فیلیپ خواستار شد که کمکی که در پرینتوس داده شده بود جبران شود. سرباز زدن ارسس از پذیرفتن خواسته‌های فیلیپ همچو دلیلی برای جنگ گرفته شد، و نزدیک به پایان ۳۳۷ فیلیپ به سرفرماندهی برای جهاد همگانی مردم یونان برگزیده شد. همان سال نیز، تیموتئوس (۳۷۶–۳۳۷) در هراکلیه‌جای خود را به برادرش دیونیسیوس (۳۴۷–۳۰۵) داد، و در کیوس میثریداتس (۳۴۷–۳۰۲) جانشین اریوبارزانس (۳۶۵–۳۳۷) شد.[17]

جهاد فیلیپ یکباره آغاز شد. ده‌هزار مقدونی به‌رهبری آتالوس و پارمنیون، با پشتیبانی یک ناوگان، در اوایل ۳۳۶ در آسیا پیدا شدند و آگهی دادند که دستور دارند همه‌ی شهرهای یونانی را که زیر فرمان پارسیان هستند آزاد سازند. آنها پذیرائی گرمی در کیزیکوس یافتند، و همچنین در افیسوس – که زیر فرمان هروبیتس بود – و تندیسی از فیلیپ در بازارگاه آنجا برپا شده بود. پیکسوداروس گمان کرد که این تاخت و تاز یک کار انجام یافته است و برای آن که خود را حفظ کرده باشد دختر خود آدا را که از زن کاریادوکی‌اش افنیس داشت به همسری ارهیدیوس پسر غیر شرعی فیلیپ پیشنهاد کرد. اسکندر، وارث قانونی، که بو برد این نقشه منجر به این خواهد شد که از چشم پدر، سرایندهی سوگنامه‌ساز تسالوس را بشتاب فرستاد که خود را همچو داماد بهتری پیشنهاد کند. پیکسوداروس از این پیشنهاد بهتر بسیار شادمان شد، ولی فیلیپ خیال نداشت که با یک هم‌پیمانی بیموقع با یک امپر زبردست پارسیان به جهاد خود پیشاپیش زیانی برساند و به این تحریک پایان داد. اسکندر از چشم افتاد.[18]

17 – *IO* (ed. minor), Vol. II, No. 230; Dittenberger, *Syl.* 3, No. 200; Arr. *Anab.* ii. 15; Diod. xvi. 88. 5; 89. 2–3; 90. 2.

18 – Diod. xvi. 91. 1–2; xvii. 7. 3; Just. ix. 5. 8; Trog. ix; Strabo xiv. 2. 17; Plut. *Alex.* 10; Arr. *Anab.* i. 17. 10 – 11; ii. 14. 2; iii. 2. 5; Curt. vii. 1. 3; Polyaen. v. 44. 15.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخت نشستن داریوش سوم

ارسس با اختیارداری زورگویانه‌ی خواجه‌سرای شاه‌ساز مخالف بود و میخواست که اورا مسموم کند، ولی او خود بیش از کمتر از دو سال تمام (نوامبر ۳۳۸ تا ژوئن ۳۳۶) قربانی این آشامیدنی زهرآلود شد. همه‌ی فرزندانش کشته شدند، و با گواس تخت خالی را به داریوش چهل و پنج ساله پیشکش کرد. این که او فقط پسری از ارساهس، پسر اوستانس، برادر اردشیر دوم بود نشان میدهد که چگونه شاخه‌ی اصلی خاندان شاهی بدست او خود با گواس بکلی از میان برده شده بود.

این شاه تازه بیش از این توانائی جنگی خود را با شکست دادن یاك شورشگر کاردوسی در جنگ تن بتن نشان داده بود؛ بهمین خاطر این نبرد برجسته او پاداش شهریاری دشوار ارمنستان را یافته بود. سکه‌های او یاك چهره‌ی نیرومند پخته‌ای را با بینی عقابی و ریش کوتاه نشان میدهد، و شاید میتوانست یاك فرمانروای خوبی باشد اگر وضع عادی میبود. به هر حال، او بزودی فرصتی برای نشان دادن دلاوری خود یافت؛ با گواس که از گردنکشی این گماشته‌ی تازه‌ی خود سخت خطر کرد، کوشید که اورا بشمار مسموم شدگان بیفزاید، ولی داریوش خواجه‌سرا را ناچار کرد که خود جام مرگ‌آور را بیاشامد.[۱۹]

مشکلات اسکندر

اندکی پس از آن، در ژوئیه ۳۳۶، فیلیپ به قتل رسید ــ برخی میاندیشیدند که این قتل بدون آگاهی گناه‌آمیز اسکندر از چشم افتاده یا مادر آتشین مزاج او المپیاس نبوده است. شاه جوان خود گناه این قتل را به گردن عاملان داریوش انداخت، که در نامه‌هایی که از او به دست افتاده بود برای این کار به خود بالیده

19 – Diod. xvii. 3. 4 ff.; 6. 1–2; 7. 1; Trog. x; Just. x. 3. 2 ff.; Plut. *De Alex. fort.* 326E, 340B; Chron. Oxyrhync. 5; Arr. *Anab.* ii. 14. 5; Curt. vi. 3. 12; 4. 10; Johan. Ant., Frags. 38–39; Babelon, *op. cit.*, pp. 63 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود.[۲۰] خواه این بالیدن راست یا دروغ بوده باشد، یارهای از همدستان این توطئه نزد پارمیان پناه برده بودند.

اسکندر بیست و یکساله خود را درو ضعی نیافت که بتواند بیدرنگ جهاد را دنبال کند. یونان تهدید میکرد که بشورش برخیزد، و از سوی شمال خطر نزدیک تاخت بربریها حس میشد. وضع سپاهیان مقدونی در آسیا نیز چندان خوب نبود. ممنون، که اکنون در یاسالار ناوگان پارسی بود، مقدونیها را در نبردی که نزدیک ماکنسیه در گرفت شکست داد. چون از طرف سرکردگان حکومت فرا خوانده شد، ممنون به افسوس در آمد؛ پرستشگاه بزرگ ارتمیس تاراج شد، تندیس فیلیپ سرنگون و گور هروبیتس آزادی بخش در بازارگاه برکنده شد. زمانی که گرینیوم آن ور خلیج روبروی میتانه گرفته شد و شاروندان به بردگی فروخته شدند، پارمنیون یك کامیابی زود گذری به دست آورد؛ ولی، چون به محاصره‌ی خود میتانه پرداخت، ممنون او را ناچار کرد که از محاصره دست بکشد. آنگاه پارمنیون باز خوانده شد که در اروپا به جنگ پردازد. ممنون در کوشش خود برای اشغال کردن کیزیکوس به بهانه‌ی این که او کالاس جانشین پارمنیون است باشکست روبرو شد، ولی او خود کالاس را در تروآد شکست داد و او را ناچار ساخت به روتئوم عقب نشینی کند. میکسودارس به اندازه‌ای یقین داشت که پارس پیروز خواهد شد که آدا را ــ که زمانی او را به همسری ارهیدیوس پیشنهاد کرده بود ــ به نشان بازگشت به وفاداری نسبت به پارسیان به همسری شهرب اورونتوباتس داد.[۲۱]

از دست دادن و بازگرفتن مصر بدست پارسیان

درهمین هنگام قتل اوخوس بدست باگواس و اکنش تندی در مصر آورده بود.

20 – Arr. *Anab.* ii. 14. 5; cf. Curt. iv. 1. 12.

21 – Polyaen. v. 44. 4–5; Diod. xvii. 7. 9–10; Arr. *Anab.* i. 17. 9 ff.; Strabo xiv. 2. 17;

درباره سکه‌هایی که شاید از او باشد نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی بابلون، صفحه‌ی ۱۲۳.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چنان که پوسیریس بدها میگوید: «جنوب در آشوب بود، شمال در شورش بود.»
خیبشه نامی، که از نامش خاستگاه حبشی او برمی‌آید، در اواخر ۳۳۷ در جنوب
پیدا شد.[۲۲] سال نخست او، ماه اتیر (آغازش ۱۶ ژانویه ۳۳۶)، تاریخ یک پیمان
دوستانه با تئوس، پریستار کهنه بزرگ آمون کارناک در تبس غربی است. این سند کامل
با امضاهای گواهان است که با دست خود امضا کرده‌اند.[۲۳] از فلاخنی که نام خیبشه
را بدخط مردمانی دارد، و در میان ویرانه‌های کاخ اپریس در ممفیس یافت شده،[۲۴]
چنین برمی‌آید که این شورشگر این پایتخت باستانی را باحمله گرفته بوده است.
با ممفیس او خوشرفتاری کرد. خیبشه مایه‌ی بسنده داشت که تابوت پادشاهی از
سنگ خارای سیاه صیقلی شده برای گوساله‌ی اپیس که پیش رس در سال دوم
پادشاهی او، درماهی که آغازش ۱۲ ژانویه‌ی ۳۳۵ بود، مرد فراهم نماید، و آنگاه
گوساله را در سراپیوم همسایه به خاک بسپارد.[۲۵]

خیبشه ازدلتا دیدن کرد، برای آن که نام‌آوران آسیائی را ازمصر دور نگاه
دارد، هریک ازشاخه‌های نیل را که به‌دریا میریزد بازرسی کرد. دراین دیدار، او
به بوبسطیس، دوشیزه‌گاه بوتو رسید، و به زمین مردابی که «زمین بوتو» خوانده میشد
آمد. آنگاه فرمندی همایونش به‌پیشکاران گفت: «ازاین مرداب مرا بیاگاهانید.»

اکنون دربیشگاه فرمندی همایونش نقل کردند: «این مردابستان که زمین
بوتو خوانده میشود اززمان کهن ازآن بغان بوسطیس بود، پیش از آن که خشریش
زشتکار [در حقیقت اردشیر اوخوس بود نه‌خشایارشا] آن را بازداشت کند. او در
اینجا هیچ قربانی برای بغان بوسطیس نگذراند.» آنگاه فرمندی همایونش گفت:

۲۲ ـ اریس پیش از ۱۹ آوریل ۳۳۷ به تخت نشست؛ کمتر احتمال میرود که خیبشه از
رسم پارسی پیروی کرده وسال نخست خودرا از ۱۰ نوامبر ۳۳۷ شمار کرده باشد (ولی نگاه کنید به
R. A. Parker, "Persian and Egyptian Chronology," *AJSL*, LVIII [1941], 285 ff.; esp. pp. 298–99).

23– W. Spiegelberg, *Papyrus Libbey* (1907).

24– W. M. F. Petrie, *Palace of Apries* (1909), pp. 11, 16.

25– B. Gunn, *AS*, XXVI (1926), 86–87.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« پرستاران و بزرگان به ـ دپ را بیاوردند . » آنها را تند نزد او آوردند . آنگاه فرمندی همایونش گفت : « مرا بیاگاهانید که روانهای بغان به ـ دپ به این مرد زشتکار برای زشتکاریاش چه کردند . اینك بنگرید ، میگویند که خشایارشای زشتکار چون دارائی به ـ دپ را بستاند کاری زشت بکرد . » آنگاه درپیشگاه فرمندی همایونش گفتند : « امیرخاوندما ! هوروس ، پسر ایسیس و پسر اوسیریس ، امیرامیران ، شاه شاهان مصر بالا و پایین ، گیتیخواه پدرش ، خاوند به ، آغازوانجام بغان ، که هیچ شاهی او را همانند نیست ، اوخشایارشای زشتکار و پسر بزرگ اورا از کاخش بیرون رانده است . امروز در ساتیس ، شهر نیت ، کنارهادر بغان ، همه از آن آگاهاند . » تا تازه این خبر به دلتا رسیده بود که در بهار ۳۳۶ ارسس در مرگی از پی اوخوس رفته است ، و کارهای باگواس به‌خشم شاه ـ یغ هنر نسبت داده شده است !)

ولی شاه میداند که او در واقع هوروس نیست : « ای بغی که در میان بغان توانائی ، که هیچ شاهی همانندت نیست ، مرا به راه فرمندی همایونش هارندوتس رهبری‌نما تا برای او بزیم . » آنگاه پرستاران و بزرگان به ـ دپ گفتند : « باشد که فرمندی‌همایونت فرمان دهد که مرد ابستانی که زمین بوتو خوانده میشود با نان ، نوشابه ، گاو ، غاز ، و همه‌چیز خوب به‌بغان باز گردانده شود . » شاه مصر بالا و پایین ، مانندهی بغ تمن ، برگزیده‌ی پتاه ، پسر را ، خنیشه ، زندهی جاودان ، مرد ابستان را به بغان ، به روانهای بوتو پیشکش کرد ، و با آن دهشهای شاهانهی بسیار هدیه داد . [۳۶]

هنگامی که اسکندر داشت تیرههای مرزشمالی را آرام میکرد و نبس و آتن نقشهی شورش میکشیدند ، داریوش از نو گشودن مصررا به‌عهده گرفت. خنیشه در

26.- Satrap Stele of Ptolemy I : H. Brugsch, *AZ*, IX (1871), 1 ff.; J. P. Mahaffey, ***History of Egypt under the Ptolemaic Dynasty*** (1899), pp. 38 ff.; U. Wilcken, *AZ*, XXXV (1897), 81 ff.; Sethe, ***Urkunden des aegyptischen Altertums***, II (1901), 38 ff.; for dating, see Spiegelberg, ***op. cit.***, pp. 2–3.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پی آن شد که دلتا را در برابر ناوگان آسیائی حفظ کند؛ ولی همه‌اش بیهوده بود، زیرا پیش از ۱۴ ژانویه‌ی ۳۳۴ داریوش به پادشاهی مصر پذیرفته شده بود. چون سندی به خط مردمانی گواه بر رد و بدل کردن ملک به نام اوست،[۲۷] و خیبشه از صفحه‌ی تاریخ ناپدید میشود. به یقین، نخستین فرمانروای بطلمی او را یک فرمانروای قانونی شناخته، ولی مانتو، که نوشته‌ی او از زمان دومین فرمانروای بطلمی‌ست، از آوردن نام او در فهرست شاهانه سر باز زده، و دیونائیها هم او را نمی‌شناختند. شهربی که تازه گمانشه شد سابا کس بود که برای آمادگی برای تاخت و تاز مقدونی در مصر که نزدیک میشد سکه‌های شهربی بسیاری زد؛ آنگاه رفت که برای داریوش در ایسوس جان خود را بدهد.[۲۸]

کارهای ساختمانی داریوش سوم در تخت جمشید

با این فرصت نفس کشیدن و آسایش کوتاهی که بدو دست داد، داریوش به تخت جمشید باز گشت، و آنجا اقلا آرامگاه خود را آغاز کرد و ظاهرا کاخی هم سرهم کرد. این کاخ را او در تنها فضایی که روی سکو باز مانده بود برپا ساخت: در قسمتی که شمال آن کاخ داریوش اول، شرق آن کاخ خشایارشا، و غرب و جنوب آن لبه‌ی سکوی بلندست. در نقشه‌ی روی زمین کاخ او تقلیدی از کاخ خشایارشاست.

27— F. L. Griffith, ***Catalogue of the Demotic Papyri in the John Rylands Library***, III (1909), 32; cf. E. Revillout, ***Notice des papyrus démotique archaiques*** (1896), pp. 480 ff.; H.W. Fairman, in R. Mond and O. H. Myers, ***The Bucheum*** II (1934), 3.

در این کتاب آخر، سنگ یادبودی یک گاو بوخیس که در زمان داریوش سوم زاییده ودر ۳۴۰-۳۲۹ زمان اسکندر بخاک سپرده شده داده شده است.

28— Arr. ***Anab***, ii. 11. 8. For the coinage of Sabaces, see J. P. Six, ***Numismatic Chronicle***, VIII (3d ser., 1888), 132 ff.; Edward T. Newell, ***Numismatic Notes and Monographs***, No. 82 (1938), pp. 62 ff.; cf. M. Rostovzeff, ***The Social and Economic History of the Hellenistic World*** (1941), pp. 89 and 1320, n. 20, Pl. XI, No. 7.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی دگر گونیهای مهمی نیز دارد. این کاخ کوچکتر است، و بجای یك پلکان بزرگ دوگان به شمال، تنها درآیگاه آن پلکان باریك و کوتاهی در گوشه‌ی شمال غربی آن ور دیوار حیاط است. این پلکان به یك ایوان شمالی، مانند ایوان کاخ خشایارشا، میرفت، ولی گذاشتن دیوار حیاط بجای پلکان دوگان چشم انداز زیبای جلو را از نظر میبرد. در آن فضائی برای آرایش درونی که گرد مرکزی ترتیب داده شود، چنان که پیشینیان او ساخته بودند، نبود، و به این ترتیب تالار بزرگ پذیرائی به غرب، که با شانزده ستون پرشده بود، با دواطاق خلوت کوچك به‌شرق، که یکی فقط چهار ستون داشت، میزان نبود. جلوی ایوان شمالی دیوار حیاط با نقشهای برجسته زیور یافته است. این نقشها با تکه‌های دیگر که در این غربی ترین حیاط هست نشان عدم امانت هنری‌ست که در این جایگاه تازگی دارد، زیرا آنها را از جای دیگر آورده‌اند؛ تخته سنگهای پیکر تراشیده‌ی دیگر در گوشه‌ی وصل به آن بطرف شرق نیز دوباره بکار رفته‌اند ـ این گوشه پیش از ادامه‌ی پلکانی‌ست که حیاط جلوی کاخ خشایارشا را به حیاط میان کاخهای داریوش اول وداریوش سوم وصل میکند. این پیکرها نشان میدهند که درنتیجه‌ی غارتگری داریوش سوم در تخت جمشید از هنری که هنوز نیرومند و مردوار بود چه از دست داده‌ایم. ولی درباره‌ی نقشهای برجسته‌ی روی آرامگاه‌اش که در جنوب آغاز کرده بود، آنها خشن و درشت‌اند، حتی اگر این عذر را برای آنها بیاوریم که فقط طرح آنها در سنگ تراشیده شده است؛ این نقشها نشان پایان هنر شگفت انگیز هخامنشی‌ست.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سوم و پنجم

اسکندر ، وارث جهاد

آغاز جهاد : نبرد گرانیکوس

آتن برای شورش پیشنهاد شده‌اش بر ضد اسکندر در خواست کمک مالی از شاه بزرگ نمود ؛ ولی داریوش ، پس از بازیافت مصر ، به اندازه‌ای مطمئن بود که خطری از سوی این مقدونی جوان در پیش نیست که پاسخ داد : « من به شما زر نخواهم داد ؛ از من نخواهید ، زیرا نخواهید یافت ! »[1] اسکندر از شمال پیروزمند باز گشت ، شورش یونانی فرو نشانده شد ، و تبس بناحق با خاک یکسان گشت و به کیفر رسید . با این حال ، این کشور گشای جوان از طرف اتحادیه‌ی یونانی از نو گماشته شد که جهاد یونانیهای با فرهنگ را بر ضد بربریان پارسی پیش ببرد . داریوش که سرانجام بیدار شده بود ، سیصد قنطار به یونان فرستاد . رسما ، آتن این هدیه‌ها را رد کرد ، هرچند دموستنس هفتاد قنطار از آن را برای خود برداشت ؛ سپارت کمتر بی‌میلی از خود نشان داد . این سخنران بزرگ نیز به سر کردگان در آسیا نامه نوشت و اسکندر را پسر کی جوان و دیوانه خواند. خاریدموس بسوی داریوش گریخت.[2]

1 - Aeschin. *Ctes*. 238 – 39.

2 - *Ibid*. 156, 173, 209, 239-40, 257 ; Deinarch. *Demosthen*. 10, 18; Plut. *Demosthen*. 14. 2; 20 4-5; 23. 2; *De Alex. fort*. 327 D; 848E; Arr. *Anab*. i. 10. 6; Aelian. *Var. hist*. iv. 8.

پوستین (دفتر ۱۱ ، ۲ ، ۷) افتادن آتن و تبس را از دموستنس و زر پارسی او میداند .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسکندر ، بهجانشینی پدرش ، اکنون رهبر این جهاد بزرگ بود . او اکنون سی و پنج هزار سپاهی داشت که شامل هم پیمانان و سربازان مزدور یونانی میشد ، ولی هستهٔ سپاهش آرایش پیادهٔ بهم پیوستهٔ مقدونی بود و مهمترین عنصر سپاه سوار نظام بومی بود . فرهنگ یونانی نیز بهمین اندازه خوب در این جهاد نمایندگان داشت . دبیران خاص ، ارمنس اهل کاردیه و دیودوتوس اریتره‌ای ، برای نوشتن روزنامه ، یا پیش آمدهای روزبروز پیشرفت این لشکر کشی آماده بودند . تاریخ نویسان حرفه‌ای ، مانند کالیستنس ، برادر زادهٔ ارسطو ، و اونسیکریتوس ، از شاگردان دیوگنس که رساله‌ای هم دربارهٔ فرهیزش اسکندر نوشته بود ، نیز حاضر بودند و آمادهٔ این که گزارشهای خشکی را که از جبههٔ جنگ میرسید با زیرنگهای ادبی که از تاریخ نویسی آن زمان انتظار میرفت زیور دهند . بردیدکنندگان بیتون ، دیوگنتوس ، فیلونیدس ، و امینتوس جاده‌ها را اندازه گیری میکردند . گیاهشناسان ، زمین‌نگاران ، و دانشمندان دیگر بر این هیئت افزوده شده بودند.[3]

در ۳۳۴ ، اندکی پس از باز گرفته شدن مصر بدست داریوش ، این جهاد با آذین فراخور آن آغاز شد . خشایارشا روشن کرده بود که لشکر کشی او واکرد جنگهای تروجی بود ؛ پس اسکندر هم به نوبهٔ خود حمله‌اش را واکرد این نامبردار ترین تاخت و تاز شرقی نشان داد و جزئیات آن را برعکس اجرا نمود . خشایارشا از پلی که در سستوس بود گذشته بود ؛ پارمنیون ، که قایقهای مسافربری او بایکصد و پنجاه کشتی مدیترانی نگهبانی میشد ، اکنون به بردن سپاه با این قایقها از سستوس از میان هلسپونت به ابیدوس گماشته شد . خشایارشا هنگام گذر از دریا قربانی کرده بود : اسکندر گاوی برای پوسیدون قربانی کرد و از جامی دیگر نذر آبگین

3 – Fragments of Callisthenes in F. Jacoby, ***Die Fragmente der griechischen Historiker***, II B (1927), 631 ff.; cf. W. K. Prentice, "Callisthenes, the Original Historian of Alexander," ***Transactions of the American Philological Association***, LIV (1923), 74 ff.; for the Ephemerides see Jacoby, ***op. cit.***, II B, 618 ff.; cf. C. A. Robinson, Jr., ***The Ephemerides of Alexander's Expedition*** (1932). For the road surveyors cf. Jacoby, ***op. cit.*** IIB, 622 ff.; cf. Arr. ***Anab.*** i. 11. 3; Diog. Laert. vi. 84.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای بقیانوی دریا فرو ریخت، در لامپساکوس ، که به سرور پارسی خود وفادار مانده بود ، پیشرفت او ایستا نشده شد ؛ برای چنین کنش ضد هلنی ، اسکندر تهدید کرد که آن را بکلی ویران سازد ، ولی شاروندان آنجا تاریخ نویس اناکسیمنس را نزد او فرستادند ، و او با بیرنگی این تاخت و تاز کر را بر آن داشت که آنها را ببخشد.[4]

ایلیوم ، که اکنون به صورت یک دهبا یک پرستشگاه ناچیز تنگدست در آمده بود ، نخستین ایستگاه بود . همچنان که همچو سان خشایارشا نذر آیگین برای فروشی‌های قهرمانان تروجی فرو ریخته بودند ، اسکندر نیز نذرهای آیگین برای قهرمانان یونان فرو ریخت و گرد گور بزرگترین آن قهرمانان ، اخیلس ، برهنه دوید . با قربانیها بار دیگر اثنای محلی را گرامی داشتند ؛ در پرستشگاه اثنا اسکندر جوشن خود را هدیه کرد و در عوض جوشنی را که گفته میشد از آن پیروزگران یونانی بوده بستد . ولی قربانیهای رو گردانی به سایه‌های پریام برانگیزاری شد ، با این نیاز که او با فرزند تئوبیتولموس خشمگین نباشد . این سان به جهان آگهی شد که این کارزار جنگ دوم تروجی‌ست ، که مانند جنگ نخست ، جهاد یونانیهای روشنفکر اروپائی بر ضد بربریهای آسیائی خواهد بود.[5]

سرکردگان جنگ آزموده ــ ارسامس ، دئومیدس ، پتئس ، و نیقانس ــ سپاههای پارسی را رهبری میکردند . سربازانی که در محل گرفته میشدند به این سپاهها کمک میکردند ؛ پاره‌ای از این سربازان را سمیتریداتس گرفته بود ، و او شهریار لیدیه و برادر شهریار پیشین روتاکس بود . (سکه‌های این روتاکس در لامپساکوس کیسه زده میشد .) سربازان دیگر را ارسیتس ، فرماندهسوار فریجیه‌ی هلسپونتی گرفته بود . این سپاهها که با بیست هزار سوار پارسی و تقریبا با همین شمار سربازان مزدور یونانی زیر فرمان ممنون افزایش یافته بود ، به‌صورت نیروی بسیار بزرگی در زلیا ، چند میل جنوب غربی کیزیکوس گرد آمد .

4 – Diod. xvii. 17; Arr. *Anab.* i. 11. 6–7; Paus. vi. 18. 3.

5 – Diod. xvii. 17. 6–7; 18. 1; Just. xi. 5. 12; Plut. *Alex.* 15. 4; Arr. *Anab.* i. 11. 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممنون‌خردمندانه کوشه گرفتن سپاه وسوزانیدن شهرها وخرمنها را پیشنهاد کرد، ولی ارسیتس با باد وبروت گفت که اونخواهد گذاشت یک‌خانه هم‌درشهر سئتال خودش ویران گردد. پارمنیان، که نسبت به‌ممنون یونانی‌بدگمان بودند، ازسیاست ارسیتس پشتیبانی کردند. آنگاه سپاه بسوی‌غرب به‌گرانیکوس‌به راه افتاد، وپشت کرانه‌های بلند این رودخانه سپاهیان آرایش گرفتند.

یک‌ابر دبیر نگ‌درست همان‌چیزی‌بود که‌رزم آمایان مقدونی آرزومیکردند. در ماه مه، اسکندر بیرون شد که با دشمن برخورد کند. اگرچه سپاهیان پارسی بشمار خیلی برتر نبودند، نخستین کوشش برای گذر کردن از رودخانه باشکست روبرو شد. زمانی که سرانجام اسکندر خود از آب گذشت، آزادگان پارسی از همه سو به اوسخت تاختند؛ کلاه خود او خرد شد، ونیزه نوانست از مرگ بدست سیشر بداتس بگریزد. ولی کوشش او ورق را برگردانید. فهرست درازپارسیانی که کشته شدند ـ سرکردگان نیفاتس ومیتیس، شهربها سیشر بداتس و میثرو بارزانس، آزادگان اریوبالس، میثریداتس، و فارناکس(پسر، داماد، و برادر زن داریوش)، و اوهارس، رهبر سربازان مزدور یونانی ـ نشان داد که چگونه پارسیان هنوز میتوانستندخود را فدای شاه خودبکنند. ارسیتس که‌بحق‌برای‌این آسیب‌ریدیختی سرزنش شده بود، خود کشی نمود.[6]

هیچ کوششی برای دنبال کردن سواران یونانی نشد، و پارمنیانی که تسلیم شدند بمخانه‌های‌خود فرستاده شدند. بجای آن، تمام کینه‌توزی‌اسکندر برسربازان مزدوربخت برگشته‌ی یونانی‌فرودآمد، که در نظراین‌جهاد کنندگان برانگیخته، به هدف هلنی‌گری خیانت کرده بودند، زیرا بر خلاف آرزوی همگانی آنها به

6 - Arr. *Anab.* i. 13 ff.; list of dead, i. 16. 3; Diod. xvii. 19 ff.; Strabo xiii. 1, 11; Just. xi. 6. 10 ff.; Plut. *De Alex. fort.* 326F; *Alex.* 16; Marmor Parium B, 3; Frag. Sabbaticum (Jacoby, *op. cit.*, IIB, 819); Chron. Oxyrhync. 5 (*ibid.*, p. 1153); Pap. Oxyrhync. 1798 (*ibid.*, p. 816).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جانبداری بربریها برخند یونانیها بجنگ پرداخته بودند ؛ اگرچه آنها پناه آوردند ، نه دهم ایشان را از دم تیغ گذرانیدند ، و فقط دوهزار تن از آنها را باز گذاشتند که به کفاره‌ی گناهانشان درملکهای مقدونی برده گی کنند . خویشاوندان آنها درمیهن خود در یونان چنین وحشیگری را فراموش نمیکردند ، و سربازان مزدور یونانی که در خدمت پارسیان بودند از آن عبرت گرفتند : آنها باید تا دم مرگ برضد اسکندر بجنگند .[۷]

پیش گرفتن روشهای پارسی کارگزاری

ولی در همان وقت هم رو گشتن از فکر یونانی که ارسطو به اسکندر داده بود داشت تازگی میشد و از میان میرفت . اسکندر داشت درمی‌یافت که زیر دستان آینده‌ی او نه فقط مقدونی و یونانی بلکه شرقیها نیز خواهند بود . پیش از نبرد گرانیکوس او سیاستی را آغاز کرد که با گذشتن زمان پیشرفت آن بیشتر و بیشتر دیده میشد . ایلیوم ، هر چند که بنابر فکر جاری این کار برای یونانیها بیگانه بود ، زیر یک حکومت دموکراسی از نو برقرار شده به صورت یک شهر آزاد درآمد ؛ باج پارسی بخشوده شد ، فرمان ساختمانهای نوین که در خور جلال باستانی آن و اهمیت تازه‌ی آن باشد داده شد ، واسکندر خود بهاتنا پولیاس هدیه‌ای نمود .[۸] این نخستین بنیاد گذاری شهرهای بسیاری بود که هدف آن آشنا ساختن و تشویق بومیان درون قاره به سازمانهای شهری یونانی و فرهنگ یونانی بود .

ولی ، پیش گرفتن کارگزاری پارسی برای هر شهرستان با این کوشش برای ملتی گری همراه بود . کالاس به شهربی گمانته شد ، و فرمان یافت که باجها را مانند زمانی که زیر دست پارسیان بودند گردآورد . پارمنیون دا سکیلیوم رها شده را که زمانی پایتخت شهرستان بود اشغال کرد . شاروندان ژلیا بخشوده شدند ، زیرا آنها

7 - Arr. *Anab.* i. 16. 6; Plut. *Alex.* 10. 7.

8 - Diod. xviii. 4. 5; Strabo xiii. 1. 26; Arr. *Anab.* i. 12. 1–5; Dittenberger, *Syl.* 3. No. 277.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسئول نبرد نبودند. این نرمی در رحم ارزش داشت، زیرا هنگام پیشروی اسکندر میترینس، فرماندهٔ پادگان باروی سارد یس، با همه‌ی شاروندان آن شهر نزد او آمدند و در برابر وعده‌ای که اسکندر داد که لیدیها را آزاد بگذارد که رسمهای نیاکانی خود را پیروی کنند، گنج انباشته در بارو را به او تسلیم نمودند. تندر توفانی که روی کاخ شاهان لیدی در گرفت به یمن بازسازی پرستشگاه بغ بومی که اکنون با زئوس اولیمپیوس یکی شناخته شده بود گرفته شد. در باروی این شهر اسکندر گنج دیگری یافت: نامه‌های سرکردگان شاه و دستنبشته‌ی دیگر که نشان میداد چقدر پول برای این سخنران فرستاده شده بود.

با سازمان دادن لیدیه، اسکندر گام دیگری بسوی تقلید از کار کشورداری پارسی برداشت. اساندر، پسر فیلوتاس، مقدونی، به شهربدی گماشته شد؛ برخلاف کلاس، به او اجازه داده نشد که باجها و پیشکشها را جمع کند، و این کار به نیکیاس یونانی سپرده شد. بار دیگر هم پیروی از رسم پارسی، بار مقدونی دیگری، پاوسانیاس، به فرماندهی بارو در سارد یس گماشته شد. این سان این رسم پارسی بخش کردن نیروی شهربدی در میان سه یا چهار مختلف، که هر کدام یکراست به شاه پاسخگو بودند، نگاهداشته شد، ولی گذاشتن یک یونانی به کارداری دارائی شهرستان تازگی داشت.[۱۰]

سیبرنا که دیری بود ترک شده به کناری افتاده بود دومین بنیاد گذاری شهرهای اسکندر بود. سربازان مزدور یونانی از اقیانوس گریختند؛ تبعیدشدگان را به شهر خود برگردانیدند و حکومت به دموکراسی بازگشت. ولی شورشهای برضد آنهایی که طرفدار پارسیان بودند فرو نشاندشد. فرمان داده شد که پرستشگاه ارتمیس با باجهایی که شاروندان به سرور پیشین خود پرداخته بودند از نو ساخته شود. گفته شده است که اسکندر پیشنهاد کرد که تمام هزینه‌ی آن را بپردازد به شرط آن که کتیبه‌ای در بارهٔ سخاوت او روی پرستشگاه بگذارند؛ شاروندان از روی

۹ - Callisthen., Frag. 29 (J); Diod. xvii. 21. 7; Plut. *Alex.* 17. 1; *Demosthen.* 20. 5; Arr. *Anab.* i. 17. 2 ff.

10 - Arr. *Anab.* i. 17. 7.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تدبیر پاسخ دادند که در خور نیست بغی به ایزدان دیگر هدیه‌ای پیشکش کنند .
از آن پس اسکندر به حد بس نشستن در پناه پرستشگاه یك میدان افزود ، خود
برای ارتمیس قربانی کرد ، و سپاهیان خود را در برگزار کردن آیین مقدس
رهبری نمود .[۱]

گشودن شهرهای اژه

پارمنیون فرستاده شد که تسلیم ماگنسیه کنار رود میاندر و ترالیس را
بپذیرد . لیسیماخوس بسوی شهرهای ایولی و یونی روانه شد و فرمان یافت که
دموکراسیها و قانونهای باستانی را از نو برقرار سازد ولی فقط باجهای پیشین پرداخت
کردد . وقتی که نیکانور با یکصد و شصت کشتی به کرانه‌ی لاده رسید سربازان
مزدور در یادگان میلتوس حاضر به تسلیم شدند . سه روز دیگر که ناوگان پرتر
پارسی در میکاله لنگر انداخت وضع دگرگون شد . هگه سیستراتوس پیش از آن
شهر بیرونی را با نامه تسلیم کرده بود ، ولی زمانی که ناوگان پارسی سر رسید و امید
یاری به او داد ، هگه سیستراتوس بر آن شد که برای دفاع شهر درونی بجنگد .
شاروندان نیت خود را برای بیطرف ماندن اعلام داشتند . صبحدم ، اسکندر به دیوار-
های شهر سخت تاخت آورد ، درحالی که ناوگان او پارسیان را که انتظارشان میرفت
دور نگاه داشت . بیشتر سربازان مزدور بار دیگر از دم تیغ گذشتند ، ولی این بار
تا آخر جنگیدند . چند تنی به جزیره گریختند ؛ آنجا اسکندر آنها را در شمار
سپاه خود درآورد چون خطای خود را دریافته بود ، و این سان یکی دیگر از هدفهای
جهاد فدای ناگزیریهای ناگوار شد ! اسکندر آنگاه با از هم پاشیدن ناوگان خود
خودش را در معرض یك خطر ترسناك قرار داد : دلیل او این بود که پول بسنده نداشت
که از یك ناوگان پرخرج نگاهداری کند ، و اطمینان کامل داشت که اگر پایگاه-
های کرانه‌ای ناوگان ممنون را بگیرد خطر بسیار اندك خواهد بود . میلتوس اکنون
تسلیم شده بود ، و پرستشگاه اپولون آن در برانخیدی که دیری خاموش بود بار دیگر

۱۱ - Strabo xiv. 1. 22–23; Arr. *Anab.* i. 17. 9 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به پاداش تسلیم، زنده شد. پرنده از دادن سهم و اربتره ازدادن باج آزاد گشتند.[۱۲]

بیکسو داروس مرده بود، و داماد‌ش اورونتوباتس از شاه فرمان یافته بود که کرداری هالیکارناسوس را بعهده بگیرد. در برابر ادعای او، که نتیجه‌ی زناشوئی او با آدا، دختر بیکسوداروس بود، آدای دیگری، همسر پیوه‌ی ایندریوس، ایستادگی نمود و دژ استوار الیندا را در کاریه، جنوب غربی الاباندا، در برابر او نگاه داشت. در راه او به اسکندر برخورد و او را به‌فرزندی خود گرفت.

ممنون هالیکارناسوس را خوب دژبندی کرده و آن را از پارسیان و سربازان مزدور پر کرده بود. پس از پیشنهادی برای تسلیم شدن، اسکندر به میندوس تاخت برد، ولی با شکست روبرو شد و به‌محاصره‌ی هالیکارناسوس باز گشت. اورونتوباتس و ممنون شهر را آتش زدند و در باروی شهر گوشه کرفتند. اسکندر ویرانی این شهر بخت‌برگشته را به‌انجام‌رسانید و سه‌هزار سرباز مزدور به‌پاد گانی کاریه گذاشت، و آن را به آدا بخشید و عنوان شهربانو به او داد: چیزی نگذشت که آدا تسلیم باروی شهر را پیش آورد.[۱۳]

زمستان داشت نزدیک میشد، و اسکندر آماده شد که تیره‌های کوهستانی جنگیجو را به‌زانو درآورد. نخست اوهیپارنا را گرفت، و بار دیگر سربازان مزدور را در شمار سپاه در آورد. تلمسوس، کساندوس، پیندارا، و پاتاورا تسلیم شدند. شاید دلیل آنرا در آخرین کتیبه‌ای که با خط لیکی بومی داریم بتوان یافت. اینجا اکوولا، پسر اپرامدا، از فرزندان ارتومپارای هادی مشهور بود: ولی او سر کرده‌ی سپاه لیکی زیر فرمان الاخسانترا هست، که در این نام اسکندر را باز می‌شناسیم!

12 - Callisthen., Frag. 30 (J); Diod. xvii. 22; Strabo xiv., 1. 7; xvii. 1. 43; Arr. *Anab.* i 18. 3 ff.; C. T. Newton (ed.), *The Collection of Ancient Greek Inscriptions in the British Museum*, Part III, Sec. 1 (1886), No. 400; C. Michel, *Recueil d' inscriptions grecques* (1900), No. 37. 22–23.

13 - Diod. xvii. 24 ff.; Strabo xiv. 2. 17; Plut. *Alex.* 22. 4; Arr. *Anab.* i. 23. 7–8.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میلیاس را ویران ساختند تا راههای تنگ کوهستانی باز شود ؛ سرزمین آن، هرچند جزو فریجیه‌ی بزرگ بود ، به شمار لیکیه گذاشته شد . صخره‌ی دژبندی شده‌ی بزرگ مارماریس که دور دست درون این سرزمین بود گرفته شد . فاسیلیس تاج زرینی برای این کشور گشا فرستاد . اسکندر به یك پایگاه برونی فریجیه که لیکیه را زیر خطر میداشت تاخت برد .[14] سراسر کرانه‌ی غربی و جنوب‌غربی تسلیم شده بود . رها کردن ناوگان به‌نظر می‌آمد که کار درستی بوده ، زیرا اسکندر فقط با عملیات خشکی همه‌ی پایگاههای دریائی را در کرانه‌ی آسیا گرفته بود ، و ناوگان پارسی بایستی دریای اژه را ترك کند .

زمانی که امینتاس جانب مقدونی را رها کرده و به‌خدمت شاه درآمده بود ، او نامه‌ای آورده بود از اسکندر نامی ، پسر ایروپوس ، که برادرش در قتل فیلیپ یاری داده بود . داریوش به سیسینس فرمان داد که نزد اتیزیس ، شهرب فریجیه ، برود وبوسیله‌ی او به این اسکندر آگهی بدهد که اگر او همنام بزرگتر خود را بکشد داریوش او را بر تخت مقدونیه خواهد نشاند و هدیه‌ی هزار قنطار زر به او خواهد داد . ولی پارمنیون سیسینس را در راه گرفت و از این نقشه آگهی یافت ؛ درپی آن مدعی آینده‌ی تخت مقدونی بازداشت شد .[15]

به درون سوی فریجیه

اسکندر ، با این اطمینان که ناحیه‌ی اژه امن است ، میتوانست اکنون بسوی پرگا پیش برود ، به‌شرط آن که یك بادشمالی سخت بگذارد درامتداد کرانه در «نردبان» مشهور ، در آب تا کمر پیشروی کنند . فرستادگانی از اسپندوس وعده‌ی تسلیم شدن دادند ولی درخواست نمودند که در شهر آنها پادگانی گذاشته نشود ؛ درخواست آنها در عوض پنجاه قنطار برای پشتیبانی از سپاه و واگذار کردن اسبهایی که برای

14 - *TAM.* Vol. I. No. 29; Strabo xiv. 3. 9; Diod. xviii. 28; Arr *Anab.* i. 24. 1 ff.

15 - Arr. *Anab.* i. 25. 3 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه‌بزرگ پرورانده شده بودند پذیرفته شد. در امتداد کرانه، اسکندر بسوی شرق تا سیده پیش رفت، آنگاه بسوی درون پیچید، و بیهوده به سیلیسوم حمله کرد. در این نقطه، او آگهی یافت که اسپندوسیها بر آن شده‌اند که به‌جنگ بپردازند. آنها بخش پایین شهر را رها کرده و روی تپه‌ی پرشیبی که بر اوزیمندون برافکنده بود گردآمده بودند، ولی چون اسکندر بازگشت آنها با شرطهای پیشین پیشنهاد تسلیم دادند. پیشنهاد آنها رد شد، و دیدند که اکنون باید بجای پنجاه قنطار یکصد قنطار غرامت بپردازند، قول فرمانبرداری از شهرب بدهند، و باج مرتبی بپردازند، و همچنین باید نسبت به حق آنها برای نگاهداشتن زمینی که همسایگانشان اظهار میداشتند که آنها دزدیده‌اند به‌بازجوئی تن در دهند.[16]

برای رسیدن به‌فریجیه، اسکندر بار دیگر بسوی شمال پیچید. تلمسوسیها جاده‌ی میان دو بلندی را بستند، که‌روی یکی از آن دو بلندی شهرشان قرارداشت. چون مقدونیها اردو زدند، بیشتر آنها آن نقطه را ترک کردند و سپاه سلاحدار جاده را گرفتند. فرستادگانی از سلگه، و پیشیدیان دیگر که با تلمسوسیها دشمن بودند دوستانه پذیرفته شدند. تلمسوس بکلی رها شد، و بومیان آنجا بساگالاسوس که در اشغال جنگجوترین پیشیدیان بود گوشه گرفتند؛ چون نیروهای یکی شده‌ی آنها شکست خورد، ساگالاسوس، و با آن شهرهای دیگر پیشیدیه گرفته شد. اسکندر، خوشبخت تر از پیشینیان امپراتوراش، این کوهستانیهای وحشی را فعلا رام کرده بود.[17]

کنار دریاچه‌ی اسکانیه، که نمک در آنجا جمع میکردند، اسکندر به‌کلبه‌ی رسید، که در باروی آن که برفراز پرتگاهی بود شهرب فریجیه پادگانی گذاشته بود. شهر اشغال شد، ولی پادگان که به‌باروی شهر گوشه گرفته بود، قبول داد که اگر تا روز معینی آزاد نشود تسلیم گردد. برای مراقبت شهرب پارسی، اسکندر

16 - Callisthen., Frag 31-32 (J); Strabo xiv. 3. 9; 4. 1; Joseph. *Ant.* ii. 348; Arr. *Anab.* i. 26 - 27; Frag. Sabbait. 2.

17 - Strabo xii. 7. 3; Arr. *Anab.* i. 27. 5 ff.; 28.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتیگونوس ، پسر فیلیپ را از طرف خود به شهربانی کماگنت و هزار و پانصد سرباز با او باز گذاشت .[۱۸]

پس زده شدن کوتاه در کرانه‌ی اژه

در همین هنگام ، ورق جنگ در اژه بار دیگر برگشته بود . ناوگان پارسی در واقع در نتیجه‌ی افتادن پایگاههای قاره‌ای به دست اسکندر از کار مؤثر افتاده بود ، ولی اسکندر نیز باور داشته بود که سپاه زمینی‌اش میتواند به‌اندازه‌ی کافی راههای رفت و آمد او را نگاهبانی کند . اکنون روشن شد که این نظر یکی خطا بوده است . ممنون ، بجای این که به‌فیرس و فتحیه عقب بنشیند ، خیوس را از راه خیانت گرفت و لسبوس را اشغال نمود ـ همه را بجز میتیلنه که زیر محاصره بود . جزیره های بسیار دیگر دوستانه فرستادگانی نزد او گسیل میداشتند . در اروپا ، سپارتیها با میل زر او را دریافت میداشتند . از این پایگاههای تازه ، سر راست از این سر به آن سر راه جهانی سست اسکندر به میهن ، خطر بیشتری برای پاره شدن راههای رفت و آمد او متوجه بود ، و اکنون او ناوگانی نداشت !

ولی ایزد بخت که روزگار اسکندر به او کاملا اعتماد داشت هنوز او را فراموش نکرده بود . درست در این دم بحرانی ، سخت ممنون در گذشت ، و نیرو و کارآزمودگی او در رزم آرائی از دست داریوش در رفت ، هرچند که این زیان بیدرنگ خود را آشکار نساخت . او توفر اداتس و خواهرزاده‌ی ممنون ، فارنابازوس ، راه میتیلنه را بسته نگاه داشتند ، ولی سرانجام میتیلنه با شرطهایی تسلیم شد : ستونهایی که روی آن پیمان با اسکندر کنده شده بود باید برداشته شود ؛ تبعید شدگان باید به‌جای خود از نو برگردند (که معنای آن این بود که طرفداران پارسی بار دیگر قدرت را در دست بگیرند) ؛ و مردم میتیلنه باید طبق شرطهای « صلح شاه » هم پیمان شوند . پادگانی که به آنجا تحمیل شد زیر فرمان لیکومدس رودسی گذاشته شد ، دیوگنس تبعیدی فرمانروای مستبد آنجا شد ، و توانگران بایستی جریمه و مردمان عادی باج بپردازند .

18 – Curt. iii. 1ff.; Arr. *Anab.* i. 29. 1ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارنابازوس سربازان مزدور را به لیکیه برد تا سرزمینی را که اسکندر گرفته بود باز ستانند. اوتوفرادانس برخی از جزیره‌های دیگر را که تاکنون به اسکندر وفادار مانده بودند بسوی خود کشانید. اسکندر جهادگر با تباهی که هر لحظه تهدید میکرد روبرو شده بود که داریوش خطای دیگری نمود و تیموندس پسر منتور را گسیل داشت که فرماندهی سربازان مزدور را از دست فارنابازوس بگیرد و آنها را یکراست نزد شاه رهبری کند. اگرچه فارنابازوس رسما به مقام مهتون گماشته شده بود، ولی از دست دادن سربازان مزدور احتمال بریدن رابطه‌ی اسکندر را با مقدونیه و نیروهای کمکی بسیار سست کرد: با این همه، او به اوتوفرادانس پیوست و تندوس را که باز هم نزد یکتر به پایگاه اسکندر بود ناچار ساخت که ستونهای پیمان را ویران سازد و صلح شاه را بپذیرد. داتامس به کیکلادس گسیل شد، ولی پیروتئاس بیشتر کشتیهای او را به طرف خود کشانید و او را دور راند. نقشه‌ی مهتون زمانی که فکر راهنمای این رزم آرای بزرگ دیگر در کار نبود با شکست روبرو شد. یک بار دیگر ایزد بخت به جانبداری اسکندر دست اندر کار شده بود.[19]

پیش بسوی کیلیکیه

در بهار ۳۳۳، بیخیال از تهدیدی که به این جهاد در پیش بود، اسکندر در کوردیوم، کهن‌ترین پایتخت فریجیه، به سر میبرد. در پرستشگاه زئوس بر بلندی باروی شهر او گرهی را که گردونه‌ی میداس به آن بسته بود پاره کرد و این سان، بنا بر عقیده‌ای که از زمان کهن روایت شده بود، با یک عمل غیرعادی و خلاف رسم خاوندی آسیا را بدست آورد.[20] در انکوره فرستادگانی از پافلاگونیه پیشنهاد کردند که تسلیم شوند ولی از او درخواست نمودند که با سپاه به سرزمین آنها در

19 - Diod. xvii. 29; Plut. *Alex.* 18. 3; Arr. *Anab.* ii. 1-2; Curt. iii. 1. 19 ff.; 3. 1-2.

20 - Just. xi. 7. 3 ff.; Plut. *Alex.* 18. 1-2; Arr. *Anab.* ii. 3; Curt. iii. 1. 12 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیاید ؛ به آنها فرمان داده شد که از کالاس، شهربِ فریجیه ، فرمانبرداری کنند ، ولی باج به آنها تحمیل نشد . کاپادوکیه نیز از دور تسلیم شد و زیر فرمان شهربِ سابیکتاس قرار گرفت ؛ در این زمان هیچ یادی از اریاراتس که همچو شهربِ پارسی به جانشینی عبنسوسیم سال پیش گماشته شده بود نشده است .[۲۱] ولی پس از آن که اسکندر از آنجا گذشت او ناچار شد که باز گردد . درست پیش از آن که به کیلیکیه درآید، پنج هزار پیاده و هشتصد سوار از مقدونیه برای اسکندر رسید ؛ خط حیاتی رابطه‌ی او با میهن هنوز باز بود . « دروازه‌های کیلیکی » اشغال شده بود ، ولی با نزدیک شدن مقدونیها دفاع کنندگان آن گریختند ، و این راه کوهستانی تقریباً گذرناپذیر باز شد . گزارش داده شد که ارسامس ، شهربِ کیلیکیه ، در نظر دارد طرسوس را تاراج و رها کند ؛ سواران و سبک سلاحان با شتاب روانه شدند و از زیان سخت جلوگیری کردند . پیشروی بیشتر از طرسوس در اثر بیماری خطرناک و تقریباً مرگبار اسکندر که علت آن شستشو در آب سرد یخ کرده‌ی رود کیدنوس بود به تأخیر افتاد .[۲۲]

پارمنیون بسوی شرق شتابید تا « دروازه‌های سوری » را اشغال کند ، و اسکندر سر فرصت از گور سارداناپالوس آسوری در انخیاله دیدن کرد . سولی که طرفدار پارس بود دویست قنطار جریمه شد ، و کیلیکیها که بلندیها را اشغال کرده بودند دور رانده شدند . خبر رسید که هالیکارناسوس سرانجام گردن نهاده است . اسکندر به طرسوس باز گشت و از میان دشت الیان بسوی پیرامون پیش رفت ، و در ماگارسوس برای آتنای محلی و در مالوس برای قهرمان محلی امفیلوخوس قربانی نمود . به جدائی و ستیز درونی در این دو شهر پایان داده شد و باج آنها بخشوده گشت ، زیرا مالوس یک کوچ‌نشین ارگوسی بود و اسکندر ادعا داشت که از فرزندان هراکلیدی ارگوسی

21 - Diod. xxxi. 19. 4.

22 - Diod. xvii. 31. 4 ff.; Just. xi. 8. 3ff.; Plut. *Alex.* 19. 1; Arr. *Anab.* ii. 4. 1 ff.; Curt. iii. 1. 22 ff.; 4ff.; Frag. Sabbait. 6.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هست. «چیزی نگذشت که بالاکروس، پسر نیکانور، به شهریی کیلیکیه گماشته شد و گروگان‌ها و جریمه‌ی پنجاه قنطار را که بر سولی تحمیل شده بود بخشود.

اسکندر اکنون سراسر آسیای کوچک را زیر پا گذاشته بود. راه پر پیچ و خم او کمی به تفصیل داده شده است، زیرا فرصت میدهد که یک نگاه کامل آخری به کشوری که زیر فرمان شاهنشاهی پارسی بود بیندازیم. برای دوره‌ی آینده‌ی هلنیستی، این صحنه به‌همین اندازه پر اهمیت است.

نبرد ایسوس

در ماکلوس، اسکندر نخست آگاهی یافت که سپاه بزرگی که داریوش در بابل گردآورده بود اکنون در سوریه‌ی شمالی، به فاصله‌ی دو روز از «دروازه‌های امانوس» است. هنگامی که داریوش داشت از این دروازه‌ها میگذشت، اسکندر به دنبال یارمنیون از میان «دروازه‌های سوری» چند میل به جنوب گذشت و به طرف شرق سوی سوخی پیش میرفت. این سان، وقتی داریوش خود از دروازه‌های امانوس به دررو گاه آن رسید دید که درست روی خط عقب نشینی اسکندر قرار گرفته و میتواند یا به او از پشت سر حمله کند یا رابطه‌ی او را با مقدونیه ببرد. امیدهای مقدونی، پسر انتیوخوس، که مردم خود را رها کرده و به پارسیان پیوسته بود، به داریوش به درستی پند داد که در این نقطه بماند و مراقب نتیجه‌ی پیشامدها باشد.

ولی «بخت» اسکندر هنوز نگهبان او بود، و همان ستاره‌ی بدی که خشایارشا و سرکردگان او را تباه ساخته بود هنوز روی سر داریوش میچرخید. او به درباریان چاپلوسش گوش میکرد که میگفتند اسکندر از ترسش در کیلیکیه حرکت خود را به تاخیر انداخته است. همین گزارش به آتن رسید: داریوش با همه‌ی سپاهیانش به دریا کنار فرود آمده است؛ راه اسکندر در کیلیکیه بسته شده و به همه چیز نیازمند

23 – Callisthen., Frag. 34 (J); Diod. xvii. 32. 2; Strabo xiv. 5. 16; Arr. *Anab.* ii. 5; Curt. iii. 7. 2 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است . آنگاه داریوش از پشت سر راه اسکندر را برید و ایسوس را گرفت ، و مقدونیهای بیمار را که در اردو باز مانده بودند کشت یا پاره پاره کرد . اردوی پارسی در پینداروس زده شد ــ و آن موقعیت بسیار خوبی داشت ، زیرا این جلگه از دریا تا کوهپایه به پهنای یك میل و سه چهارم بود ؛ اریب ازمیان آن رود پینداروس میگذشت ، که گذشتن از آن فقط در جائی آسان بود که از شیب کوه جدا میشد ، در حالی که قسمت بالای آن از میان تپه‌هایی روان بود که بالا رفتن از آنها دشوار بود .

اسکندر از همان راهی که رفته بود از میان دروازه‌های سوری بر گشت و فاصله‌ی دوازده میل را پیمود ــ صفهای بهم‌پیوسته‌ی پیاده در جلو ، آنگاه دسته‌های سوار ، وآخر از همه اسباب وساز وبر گ‌سپاه . او صبحدم به جلگه رسید ، صفهای بهم پیوسته‌ی پیاده را آرایش پهن جبهه‌ای داد ، نخست به ردیف سی و دونفری در زرفا ، آنگاه شانزده نفری ، و سپس هشت نفری . داریوش خط نبرد خود را در اردو درپناه رود پینداروس تشکیل داد . کنار دریا سی هزار سوارش را جای‌داد ، سپس کنار رودخانه همین شمار سربازان مزدور یونانی را گذاشت ، و سبك سلاحان را کنار تپه قرار داد .

سربازان مزدور نخستین دسته‌ای بودند که به آنها حمله شد . داریوش که نیمه راه پائین خط جبهه بود سربازان مزدور را فراخواند که از جناح‌خود به‌یاری اوبیایند . سواران ازجانب راستش به سواران مقدونی‌تاخت بردند و مقدونیان تاخت متقابل کردند . سربازان مزدور دیری ایستادگی کردند تا داریوش گریخت ، ولی مادرش ، و خواهرش را که همسراو نیز بود ، و دخترانش ستاتیرا و دریپتیس ، وپسر کودکش اوخوس ، و همچنین گردونه ، کمان ، سپر ، و روپوش خود راباز گذاشت. در میان کشته‌شدگان ارسامس ، رئومیترس ، اتیزیس ، بوباکس ، وسابا کس شهرب مصر بودند . این نبرد با جبهه‌های پشت رو شده انجام گرفت ، و چنین وضعی همیشه برای طرفی که شکست میخوردمرگ‌آور است ؛ بیشتر پارسیان هنگامی که‌سر بالا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از میان درههای تهرهایی که از تپه‌ها سرازیر بود در فرار بودند کشته شدند.[۴۴]

24 - Callisthen., Frag. 35 (J). انتقاد نامنصفانه از وصفی که کالیستنس کرده در کتابهای زیر دیده میشود:
Polyb. xii. 17 ff.; Chares of Mitylene, Frag. 6 (J); Cleitarch., Frag. 8 (J); Diod. xvii. 32. 2 ff.; 35 ff.; Just. xi. 9; Plut. *Alex.* 20 1ff.; Arr. *Anab.* ii. 6 ff.; Curt. iii. 8. 12 ff.; Marmor Parium B, 3; Chron. Oxyrhync. 6; Frag. Sabbait. 3 ff.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و ششم

بخ ـ شاه شرقی

گشودن فنیقیه

معنای نبرد ایسوس این بود که نیمه‌ی غربی شاهنشاهی به‌دست اسکندر افتاده است . گام بعد در این جهاد اشغال سوریه و مصر رها شده بود . منون « پسر کردیماس » به شهر بی کوتله ـ سوریه گماشته شد . امینتاس مقدونی که جانب مردم خود را رها کرده بود بمتریپولیس گریخت ، و آنگاه از راه قبرس به‌ممفیس فرار کرد ، و در آنجا مازاکس ، شهربِ نوین مصر ، او را کشت . گروستراتوس ، شاه ارود ، با فنیقیها و قبرسیهای دیگر رفته بود که در ناوگان پارسی زیر فرمان اوتوفرادات خدمت کند ؛ اکنون که راه آنها بریده شده بود ، پسرش ستراتون با تاج زرینی نزد اسکندر رفت و شهر جزیره‌ای و شهرهای دیگر کرانه ، ماراتوس ، سیگون ، و ماریامنه را تسلیم نمود .[1]

در ماراتوس ، که شهری بزرگ و برومند بود ، اسکندر نامه‌ای از داریوش دریافت داشت . او یادآوری کرده بود که چگونه فیلیپ و اردشیر آخر اظهار دوستی و هم‌پیمانی کرده بودند . فقط زمانی که ارسس شاه شده بود فیلیپ نخستین بار کشتی غیر دوستانه‌ای نشان داده بود . زمانی که داریوش به‌تخت نشست ، اسکندر فرستاده‌ای

1 . Arr. *Anab.* ii. 13. 7-8; Curt. iv. 1. 1ff., 27ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای نو کردن دوستی و هم‌پیمانی نفرستاده بود. این اسکندر بود که در کشور او تاخت‌وتاز کرده بود؛ داریوش فقط به‌دفاع پرداخته بود. همچو شاهی با شاهی، باشد که اسکندر خانواده‌ی اورا بازگرداند و دوستی و هم‌پیمانی پیشین را برقرارسازد.

اسکندر به دوره‌های کهن‌تر تاریخ برگشت. نیاکان شاه بدلیل و به ناحق در یونان تاخت‌وتاز کرده بودند؛ همچو سرفرمانده‌ی یونانیها، او اکنون میخواهد بوسیله‌ی این جهاد نوکین گذشته‌را بگیرد. ولی اگر به زمان کنونی بنگریم، داریوش خودش باجانبداری از پرینتوس، که پیش‌ازآن به فیلیپ آسیب رسانیده‌بود، این ناراحتیها راآغاز کرده بود، و سپاهیان خود رابه‌تراکیه‌ی مقدونی فرستاده بود. فیلیپ آنگاه بدست‌توطئه‌گرانی که پنهانی از طرف داریوش برانگیخته شده بودند کشته‌شده‌بود. بهاین کار داریوش خود درنامه‌هایش بالیده بود. باکمک باگوای، او ارمس را کشته و تخت شاهی را بدست‌آورده بود. او یونانیهارا واداشته‌بود که باسکندر بجنگند؛ او بسپارتیها پول داده بود، و در حالی که دیگران رد کرده بودند سپارتیها آن را پذیرفته بودند. از این پس داریوش باید او را همچو شاه آسیا خطاب کند.[2]

داریوش گنجهای خود را به کوفن، پسر ارتابازوس، سپرده و او را بدمشق فرستاده بود، ولی پارمنیون در راه آنها را گرفت، و صورت این پیروزی را درنامه‌هایش به اسکندر نوشت. از جامهای زر به وزن (با وزنهای بابلی) ۷۳۰ قنطار، ۷۲ میناء یا پیرامون ۶۵۰۰ پوند، و جامهای دیگر گوهرنشان به وزن ۵۶ قنطار، ۳۶ میناء یا پیرامون ۳۴۰۰ پوند یاد شده است.[3] فرستادگان تیمن، سپارت، و آتن که نزد شاه میرفتند درراه اسیرشدند ـ که خوب نشان میدهد که درخود یونان تا چه اندازه این جهاد را «یونانی» میشمردند.[4] دراینجا نیز بارسینه، دختر ارتابازوس و همسر بیوه‌ی ممنون، گرفتار شد؛ زیبائی و فرهیزش یونانی او به‌اندازه‌ای نظر شاه جوان

2 – Arr. *Anab.* ii. 14. 1ff.; Curt. iv. 1. 7 ff.

3 – Athen. xi. 781 F; xiii. 607 F.

4 – Plut. *Alex.* 24. 1; Arr. *Anab.* ii. 15. 1ff.; 11. 10; Curt. iii. 13; Polyaen. iv. 5.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را گرفت که گفته شده است که همخوابه‌ی او شد و پسری به نام هراکلس برای اسکندر زایید.[5]

اسکندر از هاراتوس پیشروی کرد و تسلیم بیلوس و دعوتی از صیدونیهای ضدپارسی دریافت داشت. بجای نامزد پارسی، یک سفرانوی دیگری، ابدالونیموس به‌تخت شاهی نشانده شد. شاهان قبرس و فرستادگان صور نیز وعده‌ی تسلیم‌شدن دادند؛ اسکندر که نسبت به درستی وعده‌ی صوریها یقین نداشت ــ زیرا صور بیش از ویرانی صیدون بدست او خوس کامیاب و برومند شده بود ــ اعلام داشت که از جزیره‌ی آنها دیدن خواهد کرد و برای هراکلس آنها قربانی خواهد نمود. آنها پاسخ دادند که در خور تر است که او در پرستشگاه باستانی بعل ملقارت در صور کهنه در کرانه‌ی قاره قربانی کند؛ چون او پافشاری کرد که میخواهد از جزیره دیدن کند، آنها اعلام کردند که نه پارسی و نه مقدونی را بشهر خود راه نخواهند داد.[6]

اسکندر بر آن شد که صور را محاصره کند، زیرا با گرفتن صور ناوگان پارسی دستش از آخرین پایگاه فنیقی بریده خواهد شد. او ساختمان یک آبشکن را آغاز نمود. کشتیهای آتش زن صوری برجهای آن را سوزاندند، ولی کشتیهای تازه‌ای از صیدون رقیب گردآوری شد. گرومتراتوس ارادوسی و ایلوس بیبلوسی، چون آگهی یافتند که اسکندر شهرهای آنها را در دست دارد، انوفرادانس را برای گفته بشهرهای خود باز گشتند. زمانی که خبر بردایسوس رسیده بود، شاهان قبرس ناوگان خود را که یکصد و بیست کشتی داشت نزد سردار پیروزمند آورده بودند؛ تنها پنتیا گوراس سالامیسی به صور یاری داد. هشتاد کشتی دیگر از صیدون و ده کشتی از رودس، سولی، و ایکیه نیز در اختیار اسکندر بود.

هنگامی که محاصره را سخت‌تر میکردند، اسکندر بسوی عربستان بدرون کوه انتی‌لبانوس روانه شد، و در آنجا دسته‌های تازه نفس عرب راه خود را دانستند

5 - Just. xi. 10. 2–3; Plut. *Alex.* 21. 4.

6 - Just. xi. 10. 8, 11; Plut. *Alex.* 24. 2; Arr. *Anab.* ii. 15. (و نیز Curt. iv. 1. 15; 2. 4; Marmor Parium B, 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به زور بدرون سرزمینهای کشت‌شده باز میکردند؛ بخشهایی ازاین کشور داوطلبانه تسلیم شدند و شهرهای دیگر با حمله گرفته شد، ولی اسکندر فقط ده روز آنجا ماند، و تهدید عربها برای آینده بازماند.[۷] هنگام محاصره فرستادگان دیگری از طرف داریوش رسیدند و پیشنهاد دادند که ده‌هزار قنطار برای آزاد ساختن خانواده‌ی شاه بدهند، تمام شاهنشاهی را درغرب فرات واگذار کنند، و داریوش دختر خودرا به همسری اسکندر درعوض دوستی و هم‌پیمانی بدهد. طبعا، اسکندر بار دیگر سربباز زد.[۸]

اسکندر آنگاه باهزیمت روبه کشتی‌اش راه صور را از دریا بست. صوریها توانائی نداشتند که خط محاصره‌ی دریائی را بشکنند. شاه از میلخوس گریخت و به‌پرستشگاه هراکلس پناه برد و بخشوده شد، ولی مردم دیگر شهر، که شمار آنها سی‌هزار بود، به‌بردگی فروخته شدند. سرانجام اسکندر برای هراکلس درجزیره‌ی میهنش که دیری بود به‌آن تجاوز نشده بود توانست قربانی نماید. او سپاه خود را رژه داد و نیروی دریائی‌خود را برای این بخ سان دید، و بازیها و پیش جوئیهایی با مشعل درپرپست مقدس برگزار نمود بنشان این که‌بعل ملقارت تماما هلنی‌شده، و میتوانست ماشینی راکه دیوارشهر را شکسته بود بمعبد نماید و کشتی‌مقدس راکه گرفته‌بود به نام او تقدیس کند. صوریهای برده شده نمیتوانستند بفهمند چرا هلنی‌گری اسکندر باید به رفتار وحشیانه با صیدون بدست اوخوش بربری ترجیح

7- Chares of Mitylene, Frag. 7 (J), in Plut. *Alex.* 24. 6; Strabo xvi. 2. 23; Arr. *Anab.* ii. 17; 20. 1 ff.; Curt. iv. 2. 24; 3. 1; Polyaen. iv. 3. 4.

۸ - در باره‌ی زمانی که این فرستادگان گسیل شدند اختلاف است:

آن را دراین زمان میگذارند؛ در کتابهای زیر Arr. Curt. iv. 5. 1ff. و *Anab.* ii. 25. 1ff. Diod. xvii. 39. 1; 54; xxxv. 4; Frag. Sabbait. 5 زمان آن درماراتوس گذاشته شده؛ ولی کتابهای دیگر تاریخ آن را پس از بازگشت از مصر میگذارند.

Just. xi. 12. 1ff. and Plut. *Alex.* 29. 4; *Reg. imp. apophtheg.* 180B.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داده شود.[9]

ابدالونیموس، که بتازگی به‌شاهی صیدون گماشته‌شده بود، اکنون به‌پادشاهی صور نیز برقرار گشت. گشودن صور در ۳۳۲ همچو دوره‌ی تاریخ نوین اسکندری درفشیفه گرفته شد. پنیسا گوراس به‌میهن فرستاده شد، و سال بعد سالامیس زیر فرمانروائی جانشین‌اش نیکوکرئون (۳۳۱ ـ ۳۱۱) قرار گرفت.[10]

سوریه‌ی فلسطین تسلیم شد[11] بجز غزه که بدست خواجه سرا باتیس دژبندی شده بود و پادگانی از سربازان مزدور عرب داشت، زیرا غزه در این زمان پایان خط دریائی داد و سد اندوده از راه بیابانی بود. خود شهر غزه دو میل و نیم از دریا فاصله داشت و شن ژرفی آن را از کرانه جدا میکرد؛ آن شهری بزرگ با دیوارهای استوار کنار لبه‌ی کوه بلندی بود که ویرانه های پیشینیان کهن‌تری را میپوشانید. بخست اسکندر فرمان داد تا دیواری در برابر دیوار طرف جنوبی شهر بسازند؛ پس از آن که زخمی شد، او دیوارسازی گرداگرد شهر را به انجام رسانید، و آن دیوار یک چهارم میل پهنا و دویست و پنجاه پا بلندی داشت. ماشینها و تونلهایی که برای دفاع به‌کار رفت کاری از پیش نبرد؛ سرانجام از دیوارها بالا رفتند و دروازه‌ها را از درون شهر باز کردند. پادگان از جنگ دست برنداشت و سربازان در پاسگاه خود همه مردند. با وحشی گری معمول، زنها و بچه هایی که گرفتار شدند به بردگی فروخته شدند. جایگاه شهر به‌دست تیره‌های همسایه داده شد، ولی در خود غزه کسی

9 - Diod. xvii. 40 ff.; Just. xi. 10. 12 ff.; Plut. *Alex.* 24. 3 ff.; Arr. *Anab.* ii. 20 ff.; Curt. iv. 2 ff.; Polyaen. iv. 13; Chron. Oxyrhync. 7; Frag. Sabbait. 7.

10 - Chares of Mitylene, Frag. 7 (J); Duris vii, Frag. 4 (J); Marmor Parium B, 4; Diod. xvii. 46. 5; Athen. iv. 167C-D; J. Rouvier, ***Revue des études grecques***, XII (1899), 362.

۱۱ ـ داستان دیدن کردن اسکندر از اورشلیم و گرامی داشتن مهین پریستار یهوه تاریخی نیست. (Joseph. *Ant.* xi. 332 ff.)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشنیدن نکرد . صدها قنطار مروارید بدو پیروه رفت که زیان سنگینی برای بازرگانان نبطی بود .[۱۳]

ناخرسندی و آشوب در آسیای کهین

در همین هنگام بارسیانی که از ایسوس گریخته بودند بسوی شمال عقب نشینی کرده و یافلاگونیه و کاپادوکیه‌ی پونتس را باز یافته بودند . سرکرده‌ی آنها شهریپیشین آنها اریوارات (اریاراتس) بود که نام خود را به‌ارامی روی سکه‌هایش گذاشته بود ، واین سکه‌ها تقلیدی از نقش پری سینوپه و عقابی‌ست که ماهی یوزه دار را در چنگال خود گرفته ، و پیشینی او عیناً موسیم آن را به‌کار برده بود . پس از آن که اسکندر از آنجا گذشت ، اریوارات شیر شاهین شرقی را که دارد آهوی نر یونانی را میلیسد روی سکه‌ها تکرار نمود . چون به‌پیشروی بدرون تورووس دلگرم شد ، او کاپادوکیه‌ی جنوبی را به پادشاهی خود افزود . برخی از سکه هایی را که بنازگی مزداي در طرسوس زده بود به‌دست او افتاد ، و از نقش آنها او زئوس نیم برهنه‌ی یونانی را برای نمودن بعل کازور (کازیورا) خود تقلید کرد[۱۴] ، و بعدا این کازور را پایتخت کشورشاهی کاپادوکیه‌ی خود کرد پس از آن که داریوش ، سرور پیشین او ، دیگر درجهان نبود .

اریوارات همچو نخستین شاه از یك خاندان پادشاهان ایرانی کاپادوکیه که استقلال آن کشوررا درسراسردوره‌ی هخامنشی نگاه داشتند سزاوار است به‌یاد سپرده شود .[۱۵] اوبا شهریهای هردیف خود ، پس از بازگشتشان ، به انتیگونوس سرکرده‌ی

12 - Hegesias Magnes., Frag. 5 (J); Diod. xvii. 48. 7; Strabo xvi. 2. 30; Plut. *Alex.* 25. 3 ff.; *De Alex. fort.* 2; Arr. *Anab.* ii. 25. 4; 26 - 27; Curt. iv. 6. 7 ff.

13 - Strabo xii. 3. 15; Dio Cass. xxxvi. 12.

14 - E. Babelon, ***Traité des monnaies***, II. Part II (1910), 431ff., Pl. CX, Nos. 17 - 19; E. T. Newell, in ***Numismatic Notes and Monographs***, No. 46 (1931), pp. 13 ff.

15 - Strabo xii. 3. 15; Arr. *Anab.* ii. 12. 2.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسکندر در فریجیه تاخت برد . آنها شکست خوردند ، و انتیگونوس بار دیگر لیکائونیه را آرام ساخت . کالاس ، که اکنون شهرب فریجیه‌ی هلسپونتی بود ، برای مدت کوتاهی یافلاگونیه را پس گرفت ، ولی بزودی بدست یك ترقی دیگر ، یاس ، شاه آناتولیه‌ای بیتینیه بیرون رانده شد . باردیگر خبرهای شومی برای آینده میرسید.[۱۲]

گشودن مصر

با ناچیز شمردن این نشانهای نامرسندی و آشوب در پشت سر ، اسکندر جهاد خود را پیش راند . غزه ، که دروازه‌ی بیابان بود ، در تباهی باز گذاشته شد ، و پس از هفت روز پیشروی به پلوسیوم رسید ، و در آنجا باركان قشونی‌اش به او پیوستند. در پلوسیوم یاد گاری گذاشته شد ، و از راه هلیوپولیس او به ممفیس رسید . از زمانی که داریوش مصر را باز یافته بود فقط دوسال میگذشت ، و این زمان کوتاهی برای دادن نظم به دفاع مصر بود ؛ سابا کس جان خود را در ایسوس از دست داده بود ، و جانشین او ، مازاکس ، تنها کاری که میتوانست بکند این بود که اسکندر را خوش آمد گوید و گاخ و هفتصد قنطار را به‌دست او بدهد . یونانیها دیری بود که هم پیمان مصریهای شورشی بودند ، اگرچه یاری که میدادند و مزد در برابر آن میگرفتند همیشه مورد قدردانی نبود ؛ هنوز درست ده سال نگذشته بود که اوخوس به آرندهای مقدس پرستشگاه بی‌حرمتی کرده ، حیوانات مقدس را کشته ، و چنان فرمانروائی سخت وخشنی را آغاز کرده بود که ـ شکفت ندارد ـ مصریها از یارسیان بیزار بودند و اسکندر را با گرمی خوش آمد خواندند . بزودی بومیان می‌بالیدند که شاه نو در واقع پسر راستین نکتانبوهست ، و نکتانبو به صورت ماری از مادر او اولیمپیاس دیدن کرده بوده است : این سان میشد اسکندر را در ممفیس همچو فرعون با همه رسم و آئین باستانی تاجگذاری کرد . برای مصریان بومی او گاو نیس و بهان دیگر را پرستش میکرد ، ولی او نیز هم آزمایشهای ادبی و ورزشی برپا میساخت که

۱۲ - Memnon xx. 2; Curt. iv. 1. 34–35.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نامبردارترین قهرمانان یونان در آنها شرکت میکردند.[17]

اسکندر بر آن شد که پایتخت نوینی که نام خود او را داشته باشد بجای صور ویران‌شده همچو مرکز بزرگ بازرگانی مدیترانه‌ی شرقی بنیاد گذارد. ناوکرانیس مرکز کهن بازرگانی را داد و ستد، موقعش برای این کار خوب نبود: جایگاه بهتری برای آن کمی غرب دهانه‌ی کانوپی نیل پیدا کردند که از زمان قهرمانان یونانی برآیگاه معمولی داد و ستد دریائی از جهان یونانی بود. پیشنهی آن، راکوتیس، چیزی جز یك دهکده‌ی ماهیگیری یا پاسگاه نگاهبانی برخند یونانیها و فنیقیها نبود، که گله‌بانان همیشه سرکش را آرام نگاه میداشت. این جایگاه برفراز یك‌رشته تپه‌های سنگ‌آهکی میان دریا و دریاچه‌ی مارئوتیس قرار داشت، بنابراین خشك و سالم بود: جزیره‌ی فاروس که سه میل درازی داشت جلوی بادهای خطرناك را می‌بست و در باد پناه آن موقعیت خوبی برای یك بندرگاه عالی بود. کنال کوتاهی آب آشامیدنی به آنجا می‌آورد و رابطه‌ی سرراستی با نیل فراهم میکرد: ولی، چیزی که به‌همین اندازه اهمیت داشت آن بود که این جایگاه کوتاهترین راه دریائی را از مصر به‌سرزمینهای یونانی، نه فقط به‌یونان در آسیا و اروپا بلکه‌حتی بیشتر به کوچ نشینهای غرب که بزودی از کامیابی و بزرگمندی بزرگی برخوردار میشدند بهتر است میداند.

دینوکراتس، معمار رودسی پرستشگاه ارتمیس دراقیسوس، همراه اسکندر آمده بود و مامور شد که نقشه‌ی این جایگاه دراز باریك را بکشد: او طرح چهارگوشه خانه را که بتازگی هیپوداموس میلتوسی از شرق آورده بود به‌کار برد، و این که جهت آن را به شرقی ـ غربی تغییر داد شاید به یونانیها حق میدهد که تمام این دستگاه را به او نسبت میدهند.[18] خط دیوار، جای بازار، و جایگاه پرستشگاهها برای ایزدان یونانی و برای ایسیس کشیده شد، و جشنی که تاریخ آن ۲۵ تیبی

17 – Diod. xvii. 49. 2; Arr. *Anab.* iii. 1. 1 ff.; Curt. iv. 7. 1 ff.; Malal. vii. 189.

18 – Aristot. *Polit.* ii. 5. 1; vii. 10. 4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(۳۰ ژانویه) ۳۳۱ است، پیدا بود این بنیاد گذاری برگزار شد.[۱۹] هکلوخوس سر رسید و خبر آورد که تندوس به جانب اسکندر آمده، فارنابازوس در خیوس اسیر شده، و لیبوس و کوس در دست مقدونیهاست.[۲۰]

اسکندر در واحه‌ی آمون در سیوه

در مدت چند سده‌ی پیش از این زمان، و خشکاه آمون در واحه‌ی سیوه در لیبیه ـ دست کم به‌چشم بیگانگان ـ جای پرستشگاه باستانی تر را در «تپس صد دروازه» گرفته بود. کروسوس شاه لیدیه نخستین بیگانه‌ای بود که نظر این وخشکاه را پرسیده بود؛ هرچند افسانه‌ی یونانی پرسشوس و هراکلس را پیشینیان او در این کار معرفی میکرد. کمبوجی نتوانسته بود این واحه را تاراج کند، ولی یونانیهای لیبیه این وخشکاه را از آن خود ساخته‌اند، و بوسیله‌ی آنها بخ آمون به یونان اورپاشناسانده شد. پیغمبار پرستشگاهی برای او در تپس بپوتیه برپا نمود، و تقدیس او را که کار پیکرتراش نامبردار کالامیس بود هنوز میشد در سده‌ی دوم میلادی دید. پیغمبار نیز سرودی برای آمونیهای لیبیه ساخت. اوریپیدس میدانست که مردم برای گرفتن پند به «جایگاه بی باران» آمون میروند، در حالی که برای یکی از شاروندان سپرته، آمون «بخ ما» بود. اریستوفانس مقام وخشهای او را فقط پایین‌تر از دلفی میدانست. در جنگهای پلوپونسی آتنیها یک هیئت رسمی نزد این بخ فرستادند، و لیساندر سپارتی در برابر این کار خود شخصا از آن وخشکاه دیدن کرد. هلانیکوس یک «اتاپسیس»، «سفرنامه‌ای» از راه بیابان به کعبه‌ی این واحه فراهم نموده. درست پیش از این، آتن هزینه‌ی یک پرستشگاه نوین را پرداخته و نام کشتی سه ردیفی مقدس را بسالامینیا امونیاس تغییر داده بود. پس دلیل خوبی وجود داشت که اسکندر به‌عموم اعلام نماید که میخواهد از این وخشکاه دیدن کند، بویژه آن که نیاکان او پرسشوس

19 – Diod. xvii. 50; Vitruv. ii *praef.* 4; Strabo xvii. 1, 6; Arr. *Anab.* iii. 1. 5; Marmor Parium B. 5; Frag. Sabbait. 11; Amm. xxii. 16. 7.

20 – Arr. *Anab.* iii. 2. 3 ff.; Curt. iv. 5. 19 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و هراکلس از این وخشگاه راهنمائی خواسته بودند ، و او خود میتوانست ادعا کند که از پشت آمون است ! [21]

اسکندر سپاهیان خود را به آرایش کامل در امتداد کرانه‌ی بی‌آب و علف تا پاریتونیوم ، که بعدها او را بنیاد گذار خود ادعا میکرد ، رهبری نمود . از آنجا بسوی جنوب پیچید و راه بیابانی را که هردم‌سیرنه برای رسیدن به واحه به کار میبردند دنبال نمود . باران غیر فصلی سپاه تشنه‌ی اورا سیراب کرد ، دو غراب و دو مار گویا راه او را نشان دادند ـ بهرحال بنابر داستانی که نقل شده است . واحه‌ی آمون در پهن‌ترین قسمت اش فقط پنج میل بود ؛ هستی این واحه به علت چشمه‌ای بود که ـ چنان که گفته میشد ـ گرمای خود را درهر ساعت روز تغییر میداد . نمك ، که تنها چیزی بود که این واحه صادر میکرد ، در زنبیلهای برگ خرما به نیل برده میشد ، زیرا این نمك از نمك دریا پاکتر بود .

در میان درختان خرما وزیتون ، اسکندر درجلو خود یك تپه‌ی جدا افتاده‌ای را دید که برفراز آن پرستشگاه نامبردار درون پربستی از سنگ چهار گوش به مساحت پنجاه در چهل و هشت یارد قرار گرفته بود . همراهانش دستور یافتند که جامه‌های خود را بحرمت این کعبه عوض کنند و بیرون در صحن و تالارهای ستون‌دار بایستند و او خود تنها بالباس عادی به کعبه‌ی درونی در آخر پربستی که فقط سیزده در سی پا بود درآمد . زیر آسمانه‌ای از تخته‌سنگهای بزرگ ، که با پیکرهای شگفت و خط‌نقشی شگفت‌تر زیور یافته بود ، او کشتی زرینی را که درون آن پیکر بزدانی از سنگهای گرانبهای گوناگون نگاهداری میشد روی آدریان از دور تار یك دید .

با الهام از این بغ ، وخشگر سپهبد که این انگاره با تکان سر و دادن نشانهایی پاسخ بگوید و این سان به اسکندر فراگفت که او فرزند این بغ است .

21 – Herod. i. 46; ii. 32, 42, 55; iii. 25-26; iv. 181; Eurip. *Troiad.* 734 ff.; *Alcest.* 116; Aristophan. *Aves* 619; Ephor., Frag. 127; Callisthen., Frag. 15 (j); Plut. *Nic.* 13. 1; *Cimon.* 12. 5; *Lysandr.* 20. 4, Arr. *Anab.* iii. 3. 1–2; Paus. ix. 16. 1; Athen. xiv. 652 A.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بوسیله این وخشگر، آمون به اسکندر همچو پدری که پسر خود را بازشناسد درود گفته بود. اسکندر که این درود را درست در نیافته بود اندیشید که پدرش فیلیپ دارد سخن میگوید و میپرسید که آیا هیچ یاغی از کشندگان او از چنگال کیفر روزی او گریخته‌اند. وخشگر او را از بکاربردن چنین سخنی برحذر داشت؛ پدر راستین او کسی نبود که بمیرد، و اسکندر باید طرز پرستش خود را تغییر دهد. بعدها از نامه‌های او به‌مادرش اولیمپیاس نقل شد که اسکندر در آنها گفته بود که او پاسخهای پنهانی دریافت داشته بود که در بازگشتش در باره‌ی آنها به مادر خواهد گفت؛ این که این نامه‌ها حقیقی باشند تردیدپذیر است، ولی هیچ شکی نمیتواند باشد که به او گفته شد که در واقع او پسر راستین زئوس آمون است. نیز گزارش شده است که یکی از پرسشهای او این بود که آیا او خاوند و سرور همه‌ی مردمان خواهند شد؛ این بغ پاسخ داد که همه‌ی اینها به او داده خواهند شد. بوسیله‌ی پیامون، «فرزانه»ی بومی، که بنا بر گفته‌ی یونانیها، او می آموخت که همه مردمان زیر پادشاهی خدا هستند، اسکندر فرا گرفت که زئوس آمون بر همه‌ی جهان که او به فرزند تازه پیدا شده‌ی خود داده بود فرمانروا است.[۲۲]

شاه پرستی

اسکندر همچو پاک فرعون قانونی پذیرفته شده بود. به این عنوان، او پسر جسمی بغ بود. نیایش یزدانی را که روی دیوارهای پرستشگاهها برای همه نقش شده

22 - Callisthen., Frag. 15 ( ); Craterus letter in Strabo xv. 1. 35; Plut. *Alex.* 27. 3 ff.; *Reg. imp. apophtheg.* 180 D; Diod. xvii. 49 ff.; Just. xi. 11; Arr. *Anab.* iii. 4. 5; Curt. iv. 7, 5 ff.; Chron. Oxyrhync. 7; Frags. Sabbait. 9-10. در باره‌ی پرستشگاه به کتابهای زیر نگاه کنید: M. Jomard and F. Caillaud, *Voyage à l'oasis de Syouah* (1823); G. Steindorff, *Durch die Libysche Wüste zur Amonsoasc* (1904); C. D. Belgrave, *Siwah* (1923); G. E. Simpson, *The Heart of Libya* (1929). See J. A. O. Larsen, "Alexander at the Oracle of Ammon," *Classical Philology*, XXVIII (1932), 70 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود هر کس میتوانست بهبیند، و خود فرعون را چه بسا «بیغ خوب» میخواندند. در صورت زمینی اش، اسکندر «شاه جنوب و شمال، سنگپیه ـ ان ـ امون ـ مری ـ زه» پسر خورشید، خداوند برآمدنها، ارکساندرس» بود.

اگرچه او هرگز شخصا از تبس دیدن نکرد، پیکره ای برای مردم تبس بکار آفتنائی بود. در پرستشگاه لوکسور چهارستون را برداشتند و هرچند نقش برجسته ی امن هوتپ سوم را روی دیوار بازگذاشتند، نمازخانه های که هردو طرفش باز بود در فضائی که خالی بود برپا ساختند؛ در آن کشتی آمون تبس را جای دادند، و در درون و بیرون آن را با پیکرتکرار شده ی اسکندر در پیش بغان گوناگون تبس پر کردند. در کارنلک دروازه ی چهارم را بهنام او نوسازی کردند. طرف راست پرستشگاه درونی، در نمازخانه ای که توتموسه ی سوم ساخته بود، چند نقش برجسته بود که آن شاه را در کار قربانی باز مینمود؛ دیوارهای سفید آن با صحنه های همانندی که در آنها اسکندر قربانیها را برگزار میکرد پوشانده شد. هنر آن بخوبی انجام گرفته است، زیرا هنرمندان خاندان سی ام هنوز در دسترس بودند، و رنگهای درخشان آنها هنوز تا زمان ما خوب مانده است. نوسازی همانندی در پرستشگاه خونسو انجام گرفت.[۲۳] بیشك همان نقشها، که اکنون از دست رفته، به خود اسکندر در ممفیس و در دلتا نشان داده شد. اسکندر دریافت که برای مصریهای بومی یك چیز عادی بود که پادشاه فرمانروا را همچو بغی بستایند. نیز، او هنوز جوان بود، ولی کشورگشائیهای او به اندازه ای بیش از عادی بود که بایستی زمینه ی آن را یاری یزدانی دانست. بنابراین برای او آسان بود که از پادشاهی یزدانی خود بیك آگاه شود. این سان شاهپرستی بهجهان یونانی در آمد.[۲۴]

23 – C. R. Lepsius, *Denkmaeler aus Aegypten und Aethiopien*, Abteilung III, Pls. 32, 82–83; Abteilung IV, Pls. 3–5; Sethe, *op. cit.*, pp. 6 8.

24 – Calvin W. McEwan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (1934).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل سی و هفتم

تخت جمشید ـ پایان جهاد

سازمان شهریاری آسیای غربی

پس از آن که همچو فرزند زئوس ـ آمون درود خوانده شد ، اسکندر از راه بیابان بیتری بکرانهٔ به ممفیس بازگشت ، و آنجا یك جشن ورزشی و ادبی برگزار کرد که نشان میدهد که او هنوز جهاد هلنی را فراموش نکرده است . ولی او نمی‌توانست از نیروی دریای نیل ، که پر مایه و این سان جدا افتاده از باقی جهان بود ، چشم بردارد . او دریافت که امن نخواهد بود که سرزمینی را که این اندازه نیرومند است زیر فرمان یگانه‌ی یك شخص بگذارد . به دو فرماندار سپرد ، دولواسپیس و پتیسیس ، پایه‌ی بالاتری داده شد : اواختیارداری کشوری را میان آن دو بخش کرد ، در حالی که فرمانداران دیگر را در پایتختهای فرمانروی خود باز گذاشت . کلئومنس ناوکراتیسی ، که یونانی‌ای بود که در همان محل زاییده شده بود ، به‌فرمانداری عربستان که از نظر رزمی ناحیه‌ی مهمی بود در پیرامون هرونوپولیس گماشته شد ؛ افزون بر این ، او مامور گردآوری باج از همه‌ی فرمانداران در سراسر مصر شد . اپولونیوس ، پسر خاریتوس ، به‌نظارت لیبیه گماشته شد .

اگرچه به‌بومیها یك سهم سرآمد شگفت‌آوری در کارگزاری کشوری داده شد ، ولی نیروی بزرگ نظامی که فراخور چنین شهرستان برجسته‌ای باشد منحصر

PDF.tarikhema.org

از مقدونیها و یونانیها برگزیده شد. پولمون، پسر تراخنس، فرمانده نارگان شد، و سپاه میان پتوکتاس، پسر هاگراتوس، و بالاکروس، پسر امینتوس، بخش شد. پانتالئون پیدناتی به فرماندهی یادگان در ممفیس، و پولمون، پسر مگناکلس به‌فرماندهی یادگان در پلوسیوم گماشته شدند. لیکیداس ارکادی بر سر سربازان مزدور یونانی گذاشته شد؛ دیر آنها اورکنوستوس، پسر کنوفانتس بود؛ استخیلوس و افیپوس خالکیسی ناظر بر آنها بودند.[1]

هنگامی که اسکندر سرگرم بخش کردن مسئولیت در مصر بود، سامریها اندروماخوس، شهرب سوریه را زنده سوزانده بودند. در بهار ۳۳۰ اسکندر باشتاب به‌سوریه برگشت، شورشیها را به‌کیفر رسانید، و منون را به‌جانشینی اندروماخوس نشاند. یك هم‌آزمائی دیگر ورزشی و ادبی درصور برگزار شد.[2]

شهرستانها آنگاه برای باج بندی به‌واحدهای بزرگتری زیر نظر هاربالوس، پسر ماخاتاس دسته بندی شدند؛ افزون بر کلئومنس در مصر، کوئرانوس برودی مامور گردآوری باج در فنیقیه، و فیلوکسنوس در آسیای آنسوی توروس شدند. به شاهان‌شهرب ـ نیکوکراتون سالامیس و پاسیکراتس سولی بویژه ـ وظیفه‌ی فراهم‌کردن ساز و آواز مرتب داده میشد. تئارخوس شهرب لیکیه و زمینهای چسبیده به آن تا توروس شد؛ هتاندر به شهربی لیدیه گماشته شد؛ و اسکلیودوروس، پسر اونیکوس، بجای منون شهرب سوریه شد، زیرا منون در گردآوردن خواربار برای لشکر کشی شرقی که اسکندر در نظر داشت بسیار کند کار کرده بود. این سان اسکندر آرام آرام بسوی یك سازمان کارآمد شاهنشاهی راه خود را می‌یافت.[3]

گائوگملا

ماتزیوس با سه هزار سوار از انجام رسانیدن ساختمان در پل روی فرات در

1– Arr. *Anab* iii. 5; Curt. iv. 8. 5.

2– Arr. *Anab*. iii. 6. 1; Curt. iv. 8. 10.

3– Arr. *Anab*. iii 6 4 ff.; Plut. *Alex*. 29; Diod. xvii. 6. 26; Dittenberger, *Syl*. 3, No. 302.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاپسا کوس جلو گیری کرده بود . چون اسکندر با هفت‌هزار سوار و چهل هزار پیاده سررسید، ماتیوس گوشه گرفت، و سرزمینی را که پشت سر میگذاشت تباه میساخت. پس از گذشتن از رودخانه ، سپاه راه خود را در دامنه‌های پست‌تر کوههای ارمنستان پیش گرفت ، زیرا اینجا خنک‌تر بود و علوفه آسان‌تر به‌دست می آمد . گزارشی آمده بود که داریوش آن ور کرانه را در دست دارد ، ولی هنگام گذر کردن از آب تنها دشواری که به‌آن برخوردند تندی جریان آن بود .

به‌یک دلیل شگفت‌آوری ، داریوش بر آن شده بود که پشت سنگر نیرومند دجله زور آزمایی نکند . بجای آن ، او کنار نهر کوچکتری ، نهر بومودس ، که چهار روز فاصله بسوی شرق داشت ، اردو زد ، و فرمان داد در آنجا زمین را تخت کنند تا به نیروی شگفت خود آنجا آرایش باز یابد : فقط خیلی پیدا بود که او چیزی از رزم‌آرائی نمیداند و انتظار دارد فقط بوسیله‌ی شمار سپاهیان بر مقدونیها چیره شود .

امن در آن سوی رودخانه که نگهبانی نداشت ، سپاهیان اسکندر به آرزم بقپه‌ی بلند نیمروه خیره میشگریستند . به‌آنها گفته شد که این شهر را سارداناپالوس ساخته ، چنان که از ستونی که نوشته‌ای به‌کلدی روی آن کنده شده بود پیدا بود : پس از محاصره‌ای ، کورش بنیاد گذار شاهنشاهی پارسی آن را ویران ساخته بود با دجله درطرف چپ و کوههای کوردیه در طرف راستشان ، سپاه چهار روز از میان اتوریه (اسور) بپیشروی پرداخت تا آن که پیشاهنگان گزارش دادند که دشمن در آنجاست . اسکندر بهسربازان خود چهارروز آسایش داد و روز پنجم سحر گاهان براه افتاد . آن روز پیشروی از میان سرزمینی پست و بلند بود که جلو چشم انداز دشمن را می‌بست تا آن که زیاد نزدیک میشدند . یک بار که تمام برقرار شد ، مقدونیها فرمان یافتند که بهاردو درآیند و این سان یک شب را خوب آسودند ، در حالی که داریوش همه شب سربازان خود را زیر سلاح نگاه داشت که جلگه‌ی تخت شده را که هم اکنون برای نبرد آینده آماده شده بود پاسبانی کنند . خود این جلگه

PDF.tarikhema.org

گائوگملا، «جراگاه شتر»، خوانده میشد و پایین بر کوهپایه به شمال دهکده‌ی کوچکی بود که پشته‌ی ویرانه‌اش هنوز به نام تل گمل یاد بود کهن را حفظ کرده است.[۴]

وصف روشنی از این نبرد (اول اکتبر ۳۳۱) امکان‌پذیر است زیرا هم فهرست سپاه شاهنشاهی و هم فرمانهایی که برای آرایش دسته‌های گوناگون داده شده بود به دست سپاه پیروزمند افتاد. چنان که در فهرست همانندی از سپاه در پادشاهی خشایارشا دیدیم، هر سپاه شهرستانی زیر فرمان شهرب خود بود. در آخر جناح چپ سواران باکتری زیر فرمان بسوس بودند، و او نیز فرمانده هندیها و سغدیها بود. پس از آن سپاهیان داهی سکائی بود، و سپس اراخوزیها و هندیهای کوهستانی که بارسنتس رهبر آنها بود. سواران و پیاده‌های پارسی درهم آمیخته بودند، و پس از آنها دسته‌های خوشی و گاردسی قرار داشتند، که ظاهرا از فرماندهان خاص خود جدا شده بودند.

در میان خود داریوش بود، که خویشاوندان وفادار، بیمرگان پارسی (که نه نیزه‌های آنها سیب زرین داشت)، و دسته‌های دیگر از هندیها، کاریاییهای دور شده از میهن، و کمانگیران ماردی گرد او را گرفته بودند. پهلوی شاه و در هر دو جناح پارسیان سربازان مزدور یونانی بودند. پشت مرکز سپاه دسته‌های ذخیره بودند، که شامل اوکسیها بود که باشوشیها بایستی زیر رهبری اوکسیاترس، پسر ابولیتس، بوده باشند؛ و بابلیها و سیتاکنیها زیر فرمان بو پارس (که از او کاریها را جدا کرده بودند)؛ و سربازانی از تیره‌های خلیج فارس که زیر فرمان اوکوندوباتس، اریوبارزانس، و اورتائس بودند.

در جناح راست، به ترتیب، مردمان زیر بودند: البانیها و ساکسینیها (که مانند کادوسیها بایستی زیر فرمان آتروپاتس بوده باشند)؛ تاپوریها و هیرکانیها،

۴- سترابو (دفتر ۱۶، ۱، ۳) «گائوگملا» را «خانه‌ی شتر» ترجمه میکند، ولی در واقع معنای «گائو» «جراگاه» است. دربارهٔ پیشآمد نبرد به نوشته‌های زیر نگاه کنید:
Amyntas *Stathmi* iii, Frag. 2 (J); Athen. xii. 529 E ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر رهبری پارمنیائونس ؛ ماد یها ؛ زیر فرمان اتروپاتس که در اوایل دوره‌ی هلنیستی نام خود را به اتروپاتنه‌ی ماد ، از آن راه به آذربایجان کنونی داد ؛ پارتیها و سکاها ؛ و سرانجام ، دسته‌هایی از سوریه میان رودخانه‌ها و ازسوریه‌ی کرد که هازیوس هنگام عقب نشینی با خود آورده بود .

این خط اصلی نبرد بود . جلوی آن یك پرده‌ی ژرفی از سواران زیر فرمان فراتوفرنس انداخته شده بود . در طرف چپ سکاهای هم پیمان ، کمانگیران سوار زیر رهبری ماناکس ، با کتریهای دیگر ، و یکصد گردونه‌ی داسدار ترسناك بودند . درمرکز فیلهای ترسناکتر و پنجاه گردونه‌ی دیگر بود . درطرف راست ، پایه‌تیبانی پنجاه گردونه‌ی دیگر ، ارمنیها زیر فرمان میتراوستس و اورونتس (پسر شهریب نامبردار در بهمین نام) ، و کاپادوکیها بودند که آنها را اریاکس ، مانند هازیوس ، از صف نبرد بیرون آورده بود .

بسیاری از این شهریها نامهای گرامی داشتند ، که دیری بود در خانواده‌های نامبردارشان شناخته شده بود . هیچ دلیلی نداریم که اینها از پدرانشان کمتر دلاور بودند ، ولی آنها از رزم آرائی آن زمان چیزی نیاموخته بودند . از کوششی که برای کنار گذاشتن اصول کهن دسته‌بندی شهرستانی میشد میتوانیم نشانه‌هایی بیابیم ، ولی این به‌تنهائی برای بردن نبرد بسنده نبود .

در برابر شرح تقریبا زیاده از حد مفصل آرایش جنگی برای این نبرد ، از خود زد و خورد که در اول اکتبر ۳۳۱ پیش آمد آگاهی بسیار کمی داریم . کوشش داریوش برای دور زدن جناح مقدونیها با شکست روبرو شد . گردونه‌های داسدار و فیلها ، برخلاف آنچه انتظار میرفت ، دشمن را بهراس و ترس نینداخت . بجای آن ، اسکندر خط نبرد را درست روبروی شاه شکست ؛ داریوش چنان که در ایسوس کرده بود گریخت ، ولی زیر دستان او چنان دلاورانه جنگیدند که مقدونیها به دشواری بسیار افتادند ، و به خود اسکندر نیاز بود که آنها را نجات دهد . او از رود لیکوس گذشت و هنگامی که پارمنیون اردوی پارسیان را پاك میکرد اردو زد .

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیمشب ، اسکندر بار دیگر داشت سواران خود را بامشتاب به اربلا روانه میکرد ، که هفتاد و پنج میل فاصله داشت ؛ چون به آنجا رسید ، دریافت که داریوش بار دوم گریخته است ، و یك بار دیگر ــ چنان که در ایسوس کرده بود ــ گردونه و سلاحهای خود را بازگذاشته بود . با سواران باکتری ، خویشاوندان ، و سربازان مزدور گرک ، داریوش از میان کوهها به اکباتانه فرار کرد .[5]

سمتوتفناخته ، پرستار ــ پزشك مصری که در آن زمان در خدمت داریوش بود سمتوی خوبی از این فرار افسار گسیخته را گزارش داده است . او از باغ خود هارپاتس این سان سپاسگزاری میکند : « تو مرا در نبرد در برابر یونانیها یاریدی آنگاه که آسیائیها را برانداختی . چه بسا کسان را در کنار من کشتند ، ولی هیچ کس دست خود را برضد من بلند نکرد . من سپس تو را در خواب دیدم . فرمندی همایونت مرا گفت : به اهناس بشتاب ، بنگر ، من با تو هستم . من از سرزمینهای بیگانه گذشتم ، من تنها بودم ، به دریا رسیدم و قدم بسیدم . به اهناس آمدم و هوئی از سر من کم نشد . » در پرستشگاه بفش در اهناس ، اوسنکث یادبودی برای باغ برپا ساخت ، و این آرزو را اظهار کرد که خواننده نام هدیه کننده را به زبان آورد . این دعا از راهبی که سمتوتفناخته خوابش را هم نمیتوانست به بیند برآورده شد : در زمان یکی از نخستین امپراتوران روم این سنگنبشته یادبود به ایتالیا برده شد و برای استوان کردن پاك پرستشگاه بیمایه‌ی ابسیس در بیغی به کار رفت .[6]

گاو کملا براستی یك نبرد قطعی بود . داریوش با فرارش همه‌ی ادعای خود را به تاج و تخت پارسی از دست داده بود . به یقین ، ماهها باستی میگذشت تا مرگ

5 – Callisthen. , Frags. 36, 37 (J); Ananytas *Stathmi* iii, Frag 2 (J); Eratosthenes, Frags. 29 – 30 (J); Diod. xvii. 55 ff. ; Strabo xvi. 1. 3; Just. xi. 14 – 14; Plut. *Alex.* 31 ff. ; *De Alex fort.* 329F; Arr. *Anab.* iii. 7 ff. ; Curt. iv. 9-10; v. 1ff. ;Marmor Parium B, 5; Chron. Oxyrhync. 7.

6 – A. Erman, *AZ*, XXXI (1893), 91 ff.; H. Schäfer, *Aegyptiaca : Festschrift für Georg Ebers* (1897), pp. 92 ff.; P. Tresson, *Bulletin de l'Institut Français d'Archéologie Orientale*, XXX (1931), 369 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او اعلام وجودش به خاك سپرده شود ـ نه در قبر نیمه تمامی که در جنوب سکوی تخت جمشید آغاز کرده بود، بلکه در بلندی صخره در قبرهای پیشینانش. ماههای دیگر نیز گذشت هنگامی که بسوس شهرب باکتریه برای استوار کردن ادعای خود بعنوان اردشیر چهارم به جنگ ادامه داد. و سالها بایستی میگذشت تا بار دیگر فلات ایران آرام بشود. ولی جنگ بزرگ به پایان رسیده بود، و اسکندر خود همچو یك شاه بزرگ پارسی نزد بیشتر زیردستانش بزودی پذیرفته خواهد شد.

به یك صحنه‌ی نهائی دیگر نیاز بود که کار جهاد به انجام رسانده شود. اربلا پایتخت ناحیه‌ای بود که نبرد قطعی در آنجا صورت گرفته بود؛ اگرچه اربلا هفتاد و پنج میل از میدان جنگ فاصله داشت، سر فرازی نام این نبرد به آن داده شد، زیرا گاتو گملا یك دهکده‌ی کوچك گمنامی بود. کوه نزدیك آنجا بیکاتو بروم، «کوه پیروزی»، خوانده میشد. از اربلا ـ که یونانیها میگفتند به‌نام بنیاد گذار آن اربلوس، یعنی اتموتیوس، خوانده شده ـ سپاه بسوی جنوب پیچید. از رود کاپروس یا زاب پایین گذشتند و از چشمه‌ی نفت در سرزمین ارتا کنه دیدن کردند ـ همانجایی که امروزه چاههای نفت موصل موضوع کشمکش است و تا امروز چون خاك آن را اندکی بخراشند آتش از آن برمیجهد. سپس به کمبه‌ی اناتی یا اناهید، ستایشگاهی رسیدند، که گاهی از داریوش اول، کمپاریسون، و گدار گمنس یا دیاله در جاده‌ی بابل در آنجا بود.[۷]

تسلیم بابل و شوش

چون کشور گشا به شهر بابل نزدیك شد، که پس از ویرانیش بدست خشایارشا بار دیگر با رونق و برومند شده بود، پریستاران و آزاد گان به پیشواز او آمدند، و هدیه‌های خوش آمد آوردند و وعده دادند که گنجهای بابل را تسلیم کنند. پس از چنین نمایشی، مازیوس شهرب پارسی فقط میتوانست تسلیم را که امری انجام شده بود رسما تایید کند. فرمانده بادگان، باگوفانس، از یاری که در آن گنج شاهانه

7- Strabo xvi. 1. 3-4.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نگهبانی میشد بیرون آمد؛ او فرمان داد که در خیابانها گل بریزند و برای شاه بزرگ نوین تاج بیاورند. کندر و بخور خوشبوی دیگر گرانبها بر آدریانهای سیمین میسوخت؛ مجوسان سرود میخواندند؛ و کلدیها و بابلیها از آنها پیروی میکردند. اسکندر همه مردم شهر را شادمان ساخت چون فرمان داد که پرستشگاهها از نو ساخته شوند؛ و برتر از همه پرستشگاه بیل مردوك که پس از تباهی آن بدست خشایارشا ویران مانده بود.[8]

با پیروی از پیشینه‌ای که در مصر بر قرار کرده بود، که اختیارداری کشوری میان دو تن از مردم زادگاهی تقسیم شده بود، اسکندر هازیوس را به پاداش تسلیم بهنگام از نو به شهر بی آنجا گماشت، و باگوفانس را در کار نظارت گنجها نگاه داشت. ولی کارهای لشکری، مانند مصر، در دست مقدونیها بود ــ در اینجا به‌دست ایولودوروس امفیپولیسی و منتاس یلانی سپرده شد؛ به منتاس نیز نظارت عمومی شهرستانها در غرب تا کیلیکیه داده شد. اکنون بدنگهبانی پارمی شهر، واسکلیپیو دوروس، پسر فیلو، به گردآوری باجها گماشته شدند. میثرینس، که پارمی شهر را در سارد پس تسلیم کرده بود، به شهربی ارمنیه گماشته شد، ولی به‌نظر می‌آید که او هرگز نتوانست آنجا را بطور اثربخشی در اختیار خود بگیرد.[9]

استاد کهن اسکندر، ارسطو، از شاگردشاهانه‌ی خود درخواست کرده بود که چیزی را که از نظر علمی جالب باشد برای او به‌میهن بفرستد. بنابراین کالیستنس برای عموی خود «رصدها»ی کلدی را که سی و یکهزار سال را در بر میگرفت فرستاد؛ فرض میشود این رصدها حسابهایی بوده که کیدینو یا اعضای دبستان او کرده بودند. به‌هرحال، میتوانیم سی و یکهزار سال این «رصدها» را با سی و چهار هزار سالی که، بنابر فهرست کهن پادشاهان بابلی، فرض میشد از زمان توفان جهانی گذشته است همبر کنیم. کالیپوس، که این «رصدها» را برای گستردن رصدهای

8- Arr. *Anab.* iii. 16. 3; Curt. v. 1. 19 ff.; Marmor Parium B, 6.

9- Diod. xvii. 64 5-6; Plut. *Alex.* 39. 6; Arr. *Anab.* iii. 16. 4-5; Curt. v. 1. 43 - 44.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود در بدست آوردن رقم درازی سال و ماه اقترانی به کار میبرد یا ارسطاو بود.
با وجود این کمك، رقم او برای ماه اقترانی حتی از رقمی که سه سده‌ی پیش از
آن از روی دوره‌ی «ساروس» حساب شده بود دورتر از واقع بود.[10]

از بابل یك راه آسان گذری از میان جلگه تقریباً در جهت شرق به خوش
میرسید. در راه از میان مستاکنه، اسکندر به‌پسر ابولتس، شهربی خوش، برخورد
و نامه‌ای از فیلوکسنوس، که او را یکراست پیش فرستاده بود، دریافت داشت که
در آن گزارش داده بود که مردم شهر آن شهر را با گشیچش تسلیم نموده بودند. بیست
روز که از بابل دور شد، اسکندر تخصا به آنجا رسید و دید که گنجی که در کاخ
داریوش اول بود به چهل هزار قنطار سیم و نه هزار قنطار زر به سکه‌های داریك
میرسید.[11] این کاخ آنگاه رها شد (چنان که کاوشها نشان میدهند)، ولی کاخ
پاکوآس برای هانشگاه به پارمنیون سپرده شد. ابولتس به شهربی و هازادوس
به فرماندهی پادگان نگاه داشته شدند، ولی سرکردگی سپاه ارخلائوس، پسر
تئودوروس بود: زنوفیلوس بر سر باروی شهر، و کالیکراتس بر سر گنج گماشته
شدند. در همین زمان نیز، منس به شهربی سوریه، فنیقیه، و کیلیکیه‌ی یکی
شده گماشته شد. جشنهای دینی و همازماتیهای ورزشی، ازجمله یك پیشی‌جوئی
با شعله، شوش را به رسمهای هلنی آشنا ساخت، و اسکندر آماده شد که روانه
شود.[12]

تخت جمشید

اسکندر از رودخانه‌های کوپراتس و پاسیتیگریس گذشت، و او کسیها که

10- Porphry, in Simplicius *Ad Aristot. De caelo* ii. 12 (ed. Heiberg [1894], p. 506); Hipparchus, in Theon (cf. Ablé Rome, *Annales de la Société Scientifique de Bruxelles*, XLVI [1926], 9); J. K. Fotheringham, *Quellen und Studien*, B, II, 40.

11- So Diod. xvii 66. 1–2. Other estimates: Just xi. 14. 9; Plut. *Alex.* 36. 1; Arr. *Anab.* iii 16. 6 ff.; Curt. v. 2. 8 ff.

12- Plut. *Alex.* 36. 6; Arr. *Anab.* iii. 16. 9; Curt. v. 2. 16–17.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سرزمین پایین زندگی میکردند وزیردست پارسیان بودند بزودی گردن نهادند. کوسائیهای کوهستانی، زیر فرمانروائی مداتس، از اجازه‌ی گذر دادن سرباز زدند مگر بهمان شرطهایی که به پادشاه پارسی اجازه میدادند، و او هربار که از شوش به پارس میرفت پول خوبی بدانها میپرداخت. اسکندر پرداختن چنین پولی را زور گوئی ودون‌شان خود میدانست، با راهنمائی ملوشیها، او از یك راه باریکی که بدان که گمان نمیرفت پیشروی نمود، دهکده‌های کوسائیها را تاراج کرد، و بسیاری از مردم آنها را کشت؛ آنگاه جاده‌ای را که به تخت جمشید میرفت گرفت. دشمنان فراری‌اش سرانجام بازگشتند و وعده دادند که باج سالانه‌ای از یکصد اسب، پانصد چهارپای بارکش، وسی‌هزار گوسفند بدهند ــ و بیمناك انتظار داشتند که اسکندر هرگز برنخواهد گشت که این باج را بگیرد.[۱۳]

پارمنیون از شاهراه اصلی بسوی شرق فرستاده شد، واسکندر خود از میان کوهستان بسوی پارس روانه گردید. اریوبارزانس، «مهرب راه» دروازه‌های پارس، را با دیواری بسته بود، ولی، بهراهنمائی یکی از مردم لیکیه که هم یونانی و پارسی میدانست، از یك جاده‌ی ناهموار اسکندر جناح اریوبارزانس را دور زد در حالی که عمده نیروی او به دیوار تاخت و آن را شکافت. آنگاه پادگان تخت جمشید راه را بر اریوبارزانس که داشت عقب نشینی میکرد بست، و تیریداتس فرمانده پادگان کس نزد اسکندر فرستاد و سفارش نمود که پیش از آن که شهر ویران شود بشتابد. پلی بر رودی رود ارا کسس با شتاب به انجام رسید، و مقدونیها برای گرفتن تخت جمشید پیش از آن که پادگان بتواند آن را برای خود تاراج کند هجوم آوردند.

تا اول فوریه‌ی ۳۳۰ مقدونیها به پایتخت رسیدند.[۱۴]

13 - Diod. xvii. 67; Strabo xv. 3. 6; xi. 13. 6; Curt. v. 3. 1 ff.; Arr. *Anab.* iii. 17.

14- Diod. xvii. 68-69; Strabo xv. 3.6; Arr. *Anab.* iii. 18. 10; Curt. iv. 4. 1 ff; v. 5. 2-3. در باره‌ی زمان آن نیز نگاه کنید به کتاب C. A. Robinson, Jr., ***The Ephemerides of Alexander's Expedition*** (1932), p. 81.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیری بود که به نظر می‌آمد این کشور گشا جهاد را فراموش کرده است. همه‌جا اورخودرا همچو جانشین قانونی پادشاهان هخامنشی می‌نمود. شهربهای پارسی ــ مازیوس بابل و ابولتس شوش ــ درچند ماه گذشته درمقام خود نگاهداشته شده بودند. پس زمانی که تیریداتس به اسکندر سفارش نمود که برای اشغال شهر بشتابد و گنج آن را برهاند، چنین داشت که انتظار داشته باشد که بهاو نیز پاداش داده شود: مانند با گوفانس در بابل، به‌نظارت گنجینه، یا، مانند مازاروس در شوش، به‌حفظ مقام خود درفرمانده‌ی پادگان برقرار شود.

اوردرچشمداشت خود که بحق هیچ‌مورد ناامید گشت. درشوش، اسکندر جهاد را فراموش کرده بود، حتی زمانی که رنگهای باشکوه کاخ اردشیر به‌او نشان داده شد. همان کاخی که از آن اردشیر دوم ملقب به «صالح شاه» را تجهیز کرده بود و فرستادگان یونانی چه بسا به‌آنجا ره سپرده بودند که از خواست شاه آگاه شوند و کمکهای مالی او را بپذیرند. از طرف دیگر، تخت جمشید در سده‌ی گذشته تقریبا اشغال نشده افتاده بود. نام آن با هیچ پیشامدی در تاریخ یونان که با حرارت‌ترین جهادگر بتواند آن را شرم‌آور گمان کند بستگی نداشت: درواقع، به‌نظر می‌آمد که نام تخت جمشید در بخش غربی شاهنشاهی ناشناس مانده بود. بااین حال در تخت جمشید بود که اسکندر این جهاد را رسما پایان داد.

این که اسکندر گنج هنگفت زر و سیم را، که ارزش آن به‌یکصد و بیست هزار قنطار سیم برآورد شده بود،[15] بازداشت کند، انتظار آن میرفت، زیرا پیشینه داشت. همین‌سان نیز، بنا برسم جاری، تهی کردن «بالشتگاه شاه»، اطاق بزرگی که ازپنجهزار قنطار زردربالای تختخواب شاه پرشده بود، و تهی کردن «زیرپائی شاه»، اطاق کوچکتری باسه هزار قنطار در پایین پا، کاری دیر خوار بود. همچنین بود دربردن تاك زرین، که خوشه‌های آن از گرانبهاترین گوهرها ساخته شده بود

15- Diod. xvii. 71. 1; Curt. v. 6. 9.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که تا روی تختخواب شاه گسترده بود.[۱۶] ولی این که تمام شهر (بجز پریستگاه) که در پای سکو به وجود آمده بود برای تاراج به‌دست سربازان سپرده شود نیاز به‌توجیه دارد.

پرده‌ای که بدست سربازان افتاد هنگفت بود. بنا بر آن چه در گزارشهای بعد آمده، تخت جمشید توانگرترین شهر در جهان بود؛ حتی خانه‌های خصوصی از همه گونه‌چیزهای گرانبها که در سالهای دراز وجود این شهر گرد آمده بود پر بود. مردان همه بیرحمانه کشته شدند، و بهانه این بود که انبوه اسیران یونانی که سربازان آزاد کرده بودند اندامهایشان بطور وحشتناکی بریده و پاره شده بود؛ زنها البته، به بردگی رفتند، و مقدونیها بر سر تاراج با یکدیگر میجنگیدند. اگر تخت جمشید در جنگ به غارت رفته بود و آزادانه بدست فرمانده یادگان تسلیم نشده بود، رفتاری که با آن میشد نمیتوانست از این بدتر بوده باشد. اسکندر، برای آن که به‌بدنامی خود بیفزاید، درنامه‌هایش می‌بالید که چگونه فرمان کشتار عام اسیران پارسی را داده بود![۱۷]

در هنگامی که در تخت جمشید ماند گار بود،[۱۸] اسکندر سری به پارسه گرد زد، و در آنجا بار دیگر حق خود دانست که گنجی را که پیشینی بزرگش، کورش بزرگ، گرد آورده بود برای خود ضبط کند؛ آنگاه کوبارس را شهرب این کهنترین خانوار نشین پارسی ساخت.[۱۹]

16 – Amyntas *Stathmi*, Frag. 6 (J); Chares of Mitylene. *Hist. Alex.* v. Frag. 2 (J); Athen. xii. 514 E.

17 – Diod. xvii. 70; Just. xi. 14. 10 ff.; Plut. *Alex.* 37. 2; Curt. v .5. 5 ff.

باید بیادآورد که اریان چگونه تمام این پیشامد نادلچسب را در نوشته‌ی خود از قلم انداخته‌است!

۱۸ - پلوتارخ در اسکندرنامه‌ی خود (۳۷ : ۴) آن را چهارماه ذکر کرده است، ولی Robinson در *Ephemerides*، صفحه‌های ۷۴ ویس از آن، نشان داده است که این توقف نیم این مدت هم نمیتوانسته باشد.

۱۹ - اریان (انابسیس، دفتر ۳ : ۱۸ : ۱۰) و کورتیوس (دفتر ۵ : ۶ : ۱۰) دیدار از پارسه گرد (در کورتیوس Persagada) را پیش ازسوزاندن تخت جمشید میگذارند؛ درباره‌ی کوبارس نگاه کنید به کورتیوس، دفتر ۵ : ۶ : ۱۰؛ در باره‌ی پارسه گرد نگاه کنید به اریان، انابسیس، دفتر ۳ : ۱۸ : ۱۰ و استرابو، دفتر ۱۵ : ۳ : ۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پی ویرانکاریهای تخت جمشید کاری انجام گرفت که صرفا پلک تباهکاری وحشیانه بود ــ و آن سوزاندن کاخهای شگفت انگیز روی سکو بود. زمانی که اسکندر نیت خود را برای ویران کردن ساختمانهای تواناي خشایارشا در تخت جمشید به کینه‌توزی و برای آتش و سوختن پرستشگاههای یونانی بدست خشایارشا آشکار ساخت، پارمنیون به این جهاد گر جوان سفارش کرد که آنها را از آسیب نگاه دارد. او پیشنهاد کرد که درست نیست اسکندر مال خود را تباه سازد: آنگاه از خرد پخته‌ی خود پارمنیون روشن ساخت که اگر اسکندر این گونه جلوه بدهد که او فقط رهگذر است و نمیخواهد فرمانروائی آسیا را نگاه دارد آسیائیها نخواهند خواست که به او بپیوندند. این سخن به اندازه‌ای نزدیک به حقیقت و درشت بود که اسکندر حتی از گوش کردن به آن سرباز زد.[۲۰]

تاریخ نویسان بعد کوشیدند که این جنایت را کم اهمیت جلوه دهند و عذری بتراشند. برخی گفتند که اسکندر از پیش نیت این سوزاندن را داشت و نقشه‌ی آن را کشیده بود ولی بزودی از آن پشیمان شد و بیهوده فرمان داد که آتش را فرو نشانند.[۲۱] بیشتر، گناه را بر گردن زنی به نام تائیس، دلبر سرکرده‌ی سپاه، بطلمیوس، گذاشتند که گفته میشد در یک مجلس میخوارگی اسکندر را بر آن داشت که شعله‌ی ویرانگر مرگ آور را بیندازد.[۲۲]

در خود تخت جمشید ویرانه‌ها بازمانده‌ی داستان را حکایت میکنند. امر تیرهای سوخته‌ی سقف هنوز روی پلکانها و بریدگی تراشیها دیده میشود. تودههای خاکستر تنها چیزی است که از تخته‌های چوب کنار درودیوار بازمانده است. دیوارهای خشتی، که سقفهای سوزان رو کش آنها را از میان برده بود، از باران شسته شده و فرو ریخته‌اند. سه ردیف دیوار دفاعی، که آن نیز از خشت بود، از هم پاشیده شده،

20- Strabo xv. 3. 6; Arr. *Anab.* iii. 18. 11–12.

21- Plut. *Alex.* 38. 4.

22- Cleitarchus, Frag. 11 (J); Diod. xvii. 72; Plut. *Alex.* 38. 1 ff.; Curt. v. 7. 3 ff.; Athen. xiii. 576 E.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و فقط بنیاد آن که از سنگ سخت بوده بازمانده است ، دروازه‌های برنگی درهریك از چهار کنار [۴۳] تابیده شده‌اند .

سربازان برای بچنگ آوردن پروه به اندازه‌ای جستجو کرده بودند که کاوشگران فقط هشتی سکه از زیرخاك بیرون آورده‌اند . پاداش کار آنها فقط چند خرده تکه‌ی دیگر ورقه‌ی زر از این فلز گرانبها بوده است . صدها ظرف که از گوناگونترین و زیباترین سنگها تراشیده شده بود بیرون برده شده وعمدا خرد شده بود . یك تندیس شگرف از یك زن نشسته که درست پیش از زمان پیکر تراشیهای پارتنون از مرمر تراشیده شده بود ، هنگام آشوبهای مربوط به لشکرکشی سپارتی که برای آزاد کردن آسیا وانمود شده بود از فوکیه با یك شهر نزدیك به آن به تخت جمشید برده شده بود . این تندیس در تالار گنجینه‌ی تخت جمشید گذاشته شده بود ، و تا زمان اشغال اسکندر سالم مانده بود . آنگاه سربازان مقدونی آنرا انداختند وسرش را خرد کردند وتنه‌ی آن را به یکی از حیاطهای نزدیك غلتانیدند ، و فقط یك دست شکسته‌ی آن را بازگذاشتند که نشان میدهد دراصل در کدام اطاق این تندیس بوده است . [۴۴] اسکندر نمیتوانست از این روشنتر نشان بدهد که رو کش فرهنگ یونانی او چه اندازه نازك بوده است .

سوزاندن تخت جمشید نمادی برای جهان بود که جهاد بزرگ به پایان سر نوشت خود رسیده است . بدبختانه ، هم نماد و هم خود جهاد برای زمان کهنه شده بود . اسکندر کشورگشائیهای تخت خود را از روی نمونه‌ی شهرستانهای پارسی سازمان داده بود . درهمه او آموخته بود که او پسر یغ است و بنابراین یك پادشاه یزدانی‌ست . بیش از پیش او زیر نفوذ عقیده‌های شرقی در آمد ، و بزودی جلال و شکوه پارسی را پیش گرفت . سر انجام او بخواب و خیال یکی کردن مردمان وفرهنگ پارسی و یونانی افتاد . شرق کشورگشای خشماگین خود را مسخر کرد .

23- Diod. xvii. 71. 4 ff.

24- Erich F. Schmidt, ***The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians*** (1939), pp. 65 ff.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

« بخت اسکندر » که به‌آن بسیار بالیده شده بود از محبوب خود حتی بیش از مرگ تا بهنگامش روی برتافت . در نتیجه‌ی جنگهای پیوسته میان خودشان ، جانشینان او شاهنشاهی‌ای را که او درواقع دست نخورده ازداریوش آخرین دریافت داشته بود ویران نمودند ، وحتی رومیها توانائی نداشتند که آن را به صورت پیشین برگرداشتند . خوابی که او برای یکی کردن فرهنگها دیده بود رویائی برای آینده‌ی دور باز ماند .

درحالی که تاریخ نویسان روزافزون اهمیت رهنمای دوره‌ی هلنیستی را که بیدرنگ در پی آن آمد خاطر نشان کرده‌اند ، پادشاهی اسکندر به‌پایگاه حقیقی خود که پیش در آمدی باشد همچو زمینه ای در پشت صحنه قرار گرفته است . امروزه ما کمتر دربند خوی شخصی اسکندر هستیم تا درپیش بینیهای او برای یک دوره‌ی نوین ؛ ولی اسکندر نه‌فقط به‌آینده بلکه به گذشته نیز میگریست ؛ پادشاهی او هم پیش در آمد بود و هم پایان عصری بود . با سوختن تخت جمشید ، دوره‌ی کهنتر شاهنشاهیهای مستقل شرقی به‌پایان آمد .

تخت جمشید دیگر هرگز اشغال نشد ، ولی سرنوشت آن جیران خود را تیز داشت . مقدونیه‌ی اسکندر ، تقریبا بی آن که هیچ اثری از آن بماند ، ناپدید شده بود . پایتخت پیشین‌اش یکی بیش‌ازیک جایگاه بیماری مالاریا چیزی نیست ؛ چون نام دیگر آن ادس برده شود ، ناگهان به یاد پایتخت بزرگ بین‌النهرین می‌افتیم . قبرهای فرمانروایان مقدونی ، که اسکندر اندیشیده بود در آنجا به پدران خود به پیوندد ، هرگز پیدا نشده است ؛ پایتخت خود او « بلا » نوده‌ای از ویرانه‌های اند هم پاشیده است . شهر فیلیپی ، که پدرش بنیاد گذاشته بود ، در زمان فرمانروائی رومیها به بارونق‌ترین دوره‌ی خود رسید ، ولی باایتهمه ، چند ویرانه‌ای که ازآن باز مانده جدید است . ازاسکندریه‌ی اصلی هیچ‌چیز نمانده است ؛ به‌شهر جانشینان او ، بطالسه‌ها ، باید از راه جانشین کنونی‌اش پی‌برد ، که درآن بیش از چند یادمان جدا افتاده و ویرانه‌های زیرخاک که فقط روی نقشه نشان شده است نیست .

ولی تخت جمشید تا امروز برجاست ، و با همان سوختگی برای آیندگان

PDF.tarikhema.org

حفظ شده است . کاخهای داریوش وخشایارشا هنوز بالای جلگه سربرافراشته ودر چشم رهسپار گذرنده شگفت‌انگیز وبا شکوهاند . اطاقهای آنها باندازه‌ای کامل‌اند که هنگام فرو نشستن آفتاب دشوار نیست روانهای رفتگان را به آنجا بازخوانید . آتش سوزی تباهیگر اسکندر نه فقط ویرانی آنجـا را به انجام نرسانید بلـکه نقشهای شکوهمندی را که در واقع خراشی هم به آنها نرسیده برای ما حفظ کرده است که زیبائی آنها سر انجام باکارهای یونانی همچشمی میکند . گلدانهای خرد شده که نام خشایارشا بر آنها کنده است بدست باستانشناس بردبار بهـم چسبانیده شده و تکه‌های بیشماری برای نشان دادن زندگانی روزانه گردآوری شده است . اگر آتش اسکندر نوشته های بس گرانبهای روی پوست را از میان برد ، بیشتر آنها به هرحال فقط با گذشت زمان نابود میشد ؛ و او بی‌آن که چنین نیتی داشته باشد این خـدمت بزرگ را انجام داد که لوحهای گـل خام را که به آسانی از هم پاشیده میشد در این آتش سوزی پخت . لوحهای سنگی را که باستانشناس از زیر خاك بیرون آورده واژه شناس رازآنها راکشف کرده وخوانده ونشان داده شده‌است که درآنها نوشته‌های شاهانه ضبط است ؛ داریوش وجانشینان اوا کنون داستان‌خود را بفزبان خود میگویند .

برای سرامدوره‌ی شاهنشاهی ، باستانشناس وواژه‌شناس به‌یاری تاریخ نویس آمده‌اند . مانند تخت جمشید ، در شوش نیز کاوش شده و ادبیات ایلامی شناسانده شده است ، هرچند همدان هنوز در انتظار است که نوبه‌ی آن برسد . در پشته‌های شهرهای بابل هزاران سند سوداگری به دست آمده که اززمان پادشاهی شهریاران پارسی‌ست.برای‌نخستین بار وصف مختصرزندگانی‌اقتصادی شاهنشاهی آنها را امکان‌ـ پذیرساخته است . جهانگردان رهگذر میتوانند ازپرستشگاههای مصری که بدست پادشاهان پارسی برپا شده ، یا از زیارتگاههای بیشماری کـه بدست بومیان هنگام شورشهای کامیابشان برضد پارسیها ساخته شده دیدن کنند . کتیبه‌های خط نقشی و خط مردمانی یا پاپیروسهای آرامی‌خوانده شده‌وآگاهی ما راافزایش داده‌اند . دیگر دانش مادربارەی داستان پارس ، حتی درآنجا که با رابطه‌ی پارسیان‌با غرب سروکار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد، منحصر به نوشته های کهن یونانی نیست ؛ کاوشهای نوین در سرزمینهای یونانی کتیبه‌های پرارزشی به دست داده و به ما نشان داده‌اند که چگونه آسیا در بازبسین روزهای فرمانروائی هخامنشی با رونق و برومند بوده است . و اما داستان یهود در عهد عتیق ، چون آن را روی زمینه تاریخ همزمان بنگریم یک تاریخ تازه‌ی زنده‌ای شده است. نزدیک به بیست وسه‌سده ازآن زمانی که اسکندر تخت جمشید را سوزاند گذشته است ؛ اکنون سر انجام ، با کوشش باستانشناس ، واژه شناس ، و تاریخ نویس که دست بدست یکدیگر داده‌اند، پارس هخامنشی ازمیان مردگان برخاسته است .

« پایان »

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

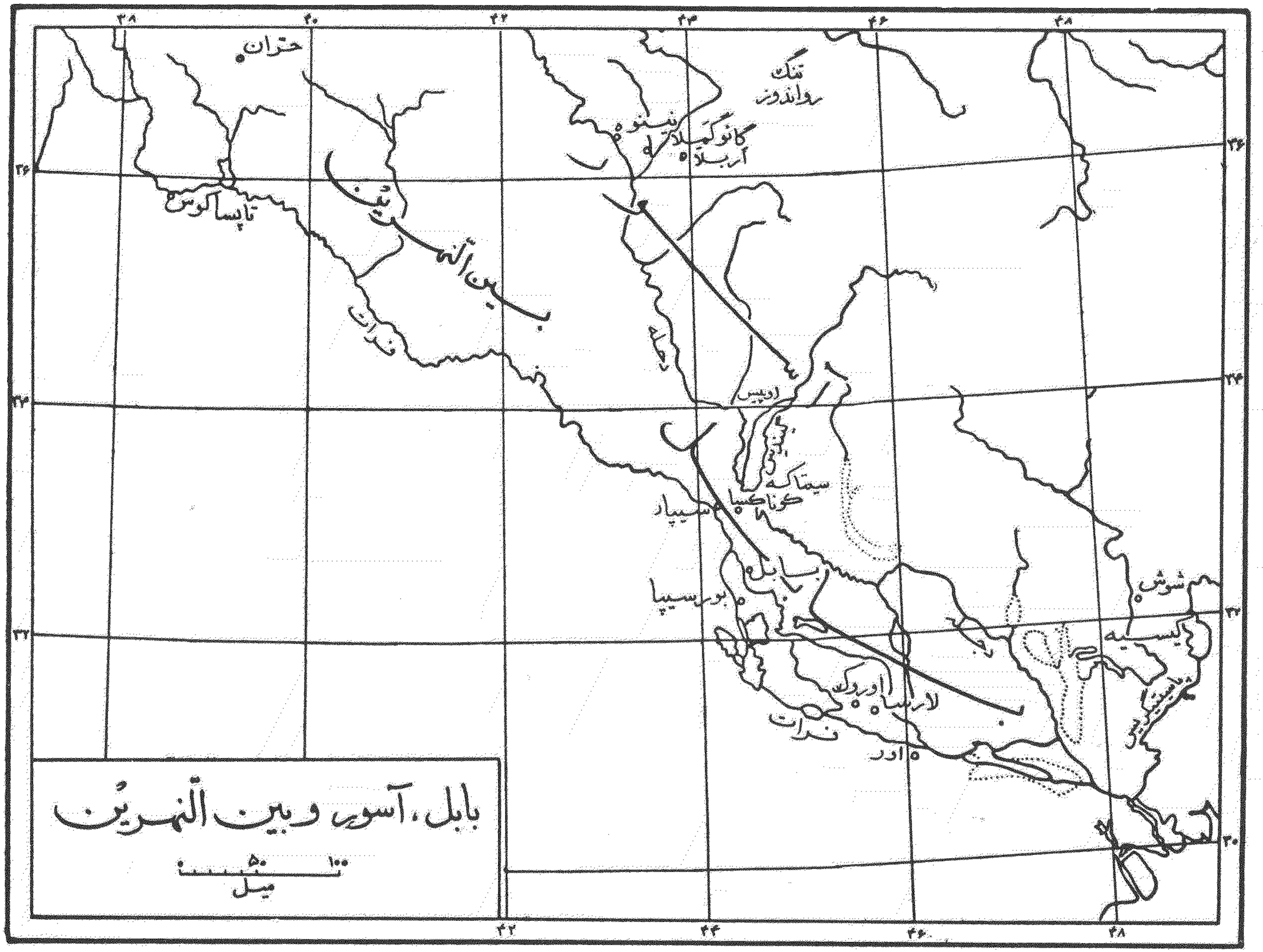

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

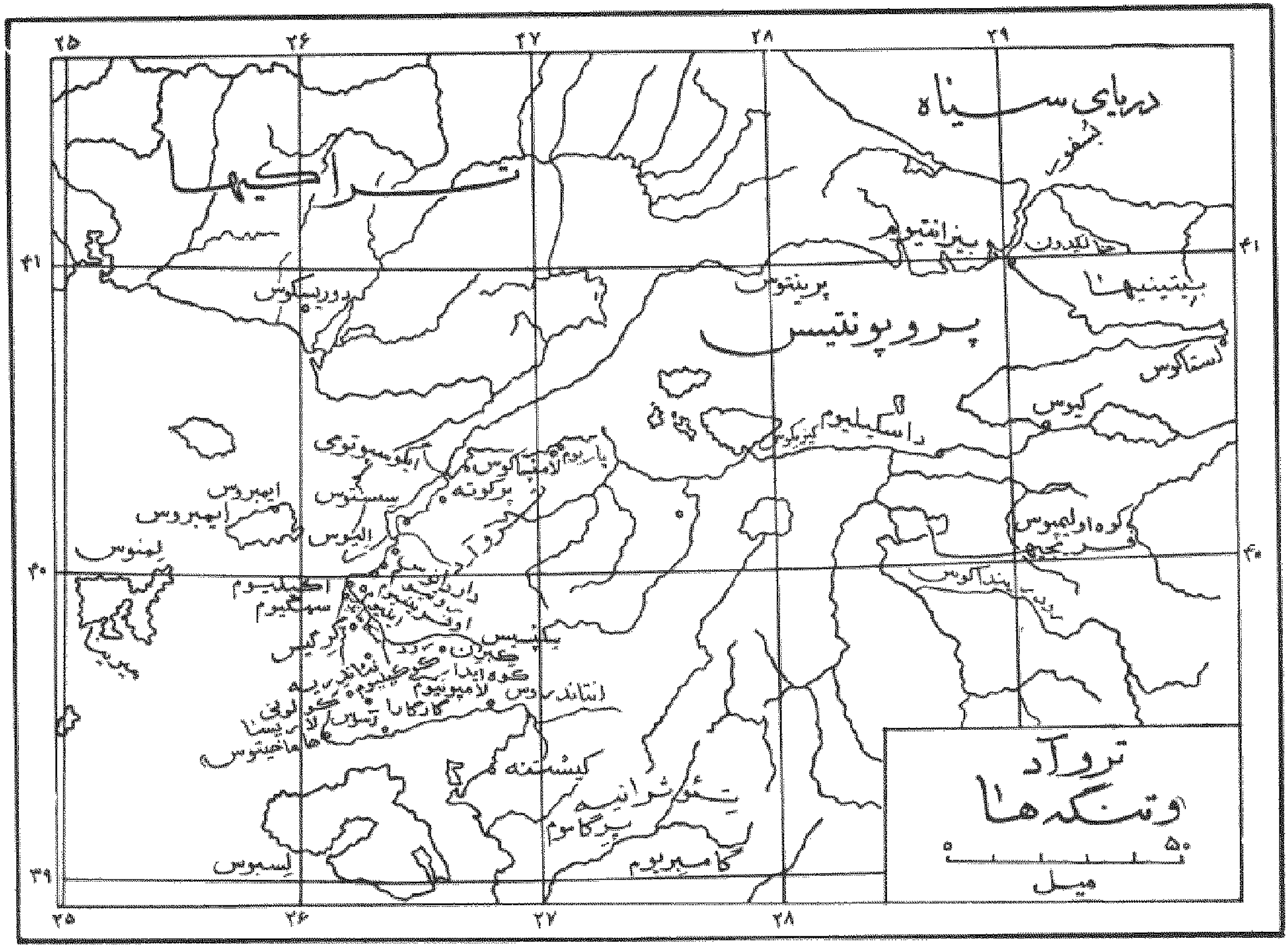

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسیای کهین و قبرس

۰ ۱۰۰ ۲۰۰ میل

هراکلیه‌ی پونتی
سینوپه
امیسوس
تراپزوس
کراسوس
سیاتیس
هالیس رود
پتریا
انکوریه
ماناناه
ماراکا
ملیتنه
پیدا دوکیه
تیانا
ایسوس
میریاندوس
کیلیکیه
پامفیلیه
سیده
کیلیکیه ناکیدوس
لاپتوس
سالامیس
پافوس
کیتیوم
ناماسوس
مارییم
کولوسی
کیپنی
شیر
کاستابالوس
کالاتبوس
کیبیرا
سیلکه
پیسیدیه
آنتیوخیا
کاپادوکیه
گالاتیه
بیتینیه
پونتوس
آسیای کهین و قبرس

PDF.tarikhema.org

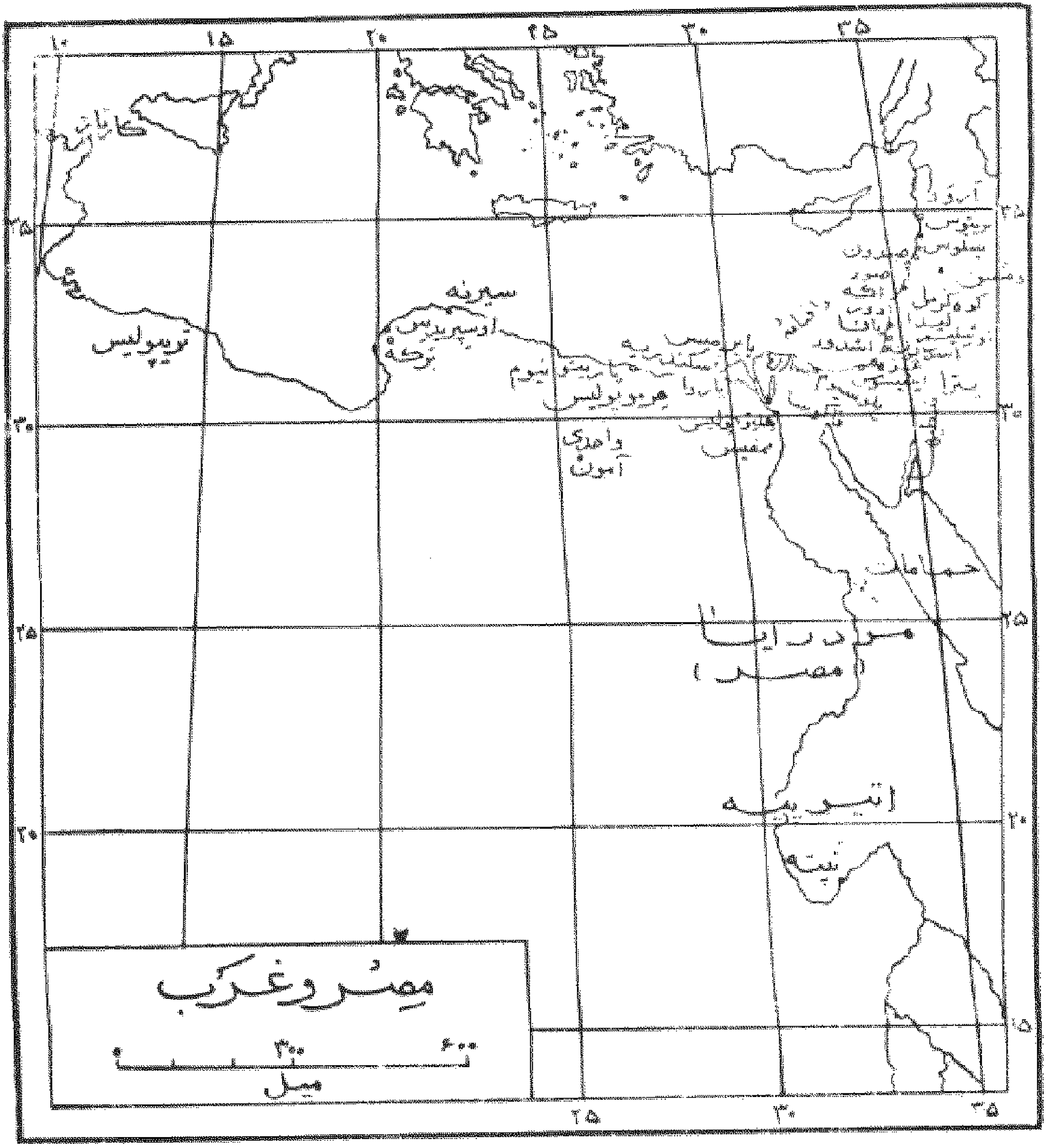

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

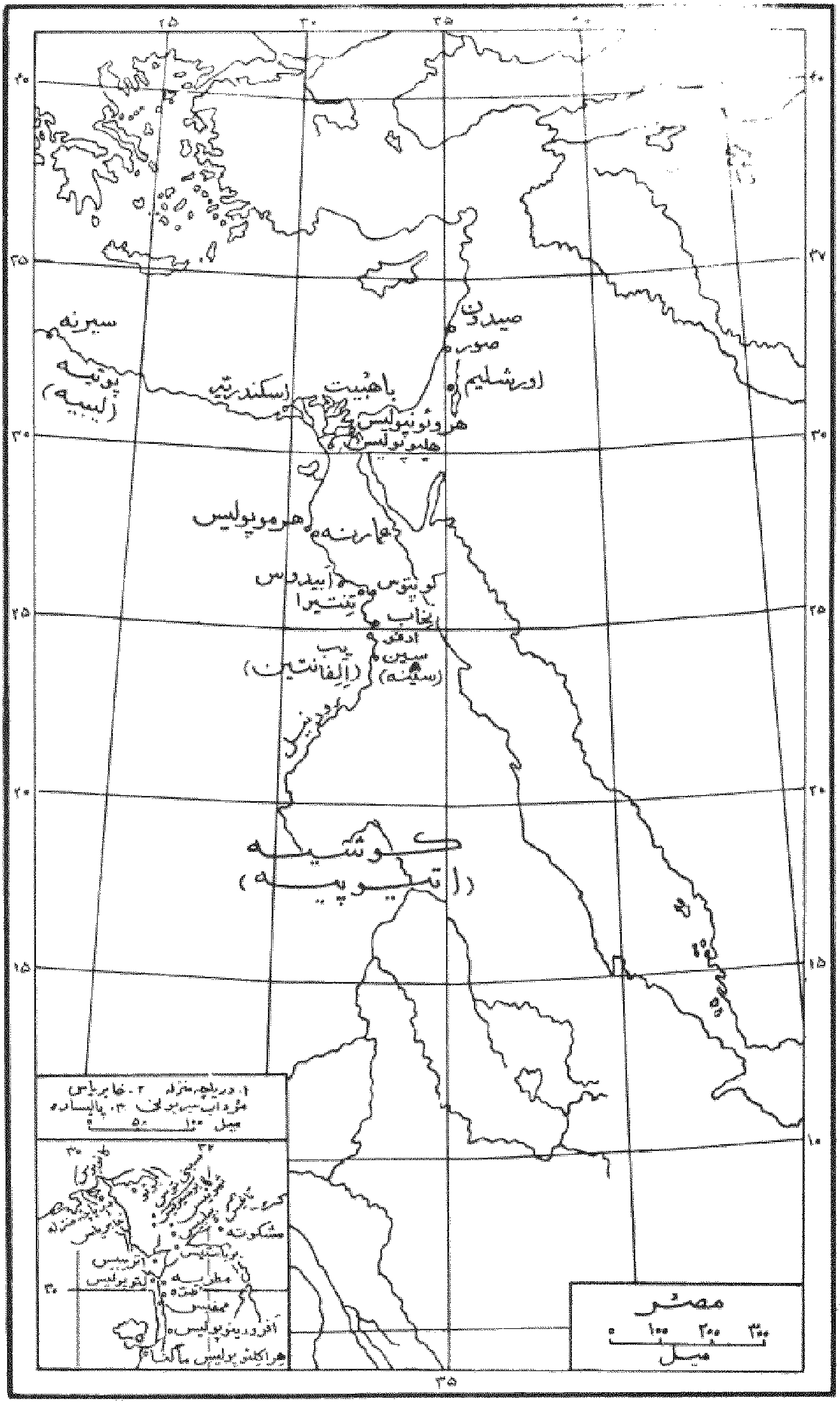

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

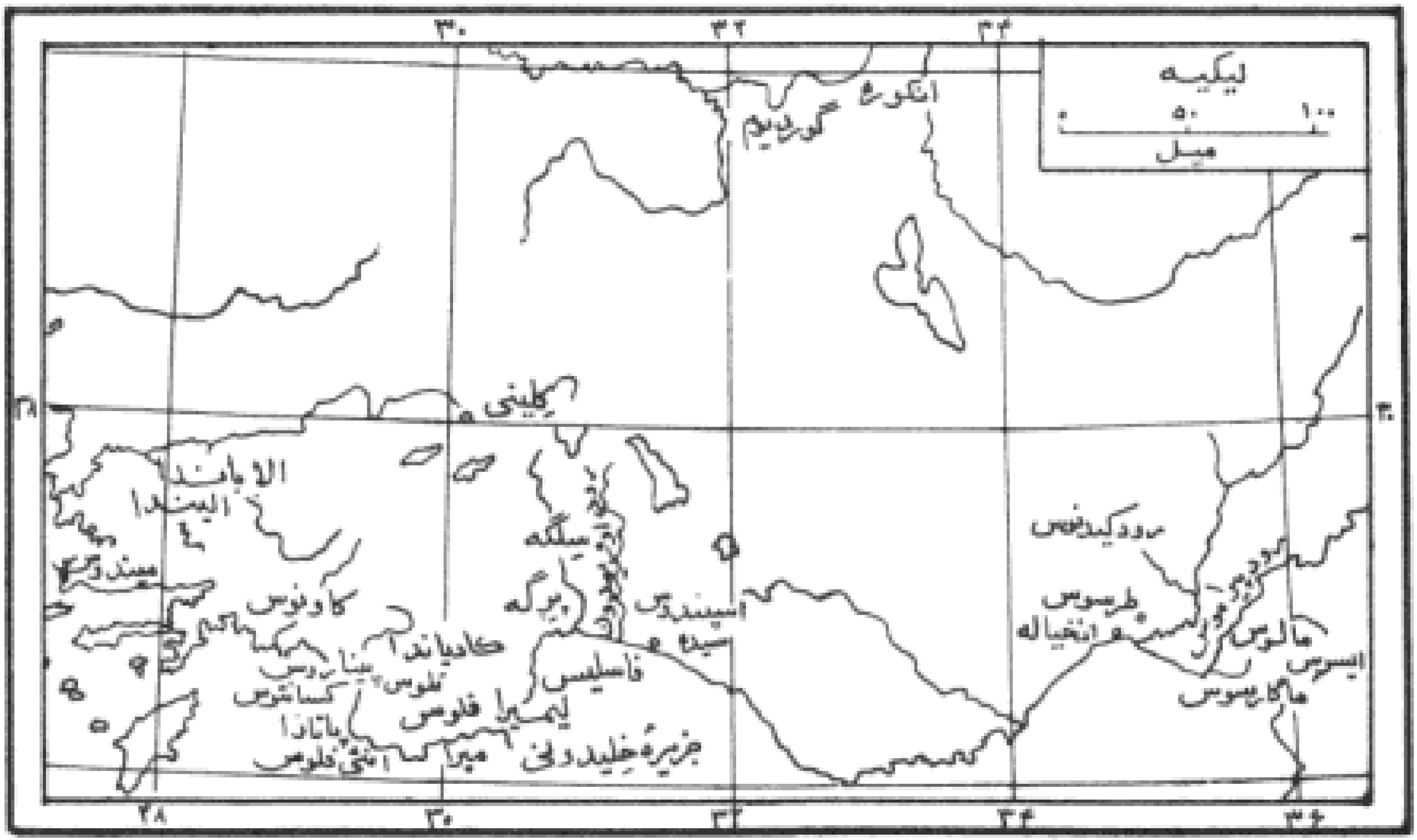

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

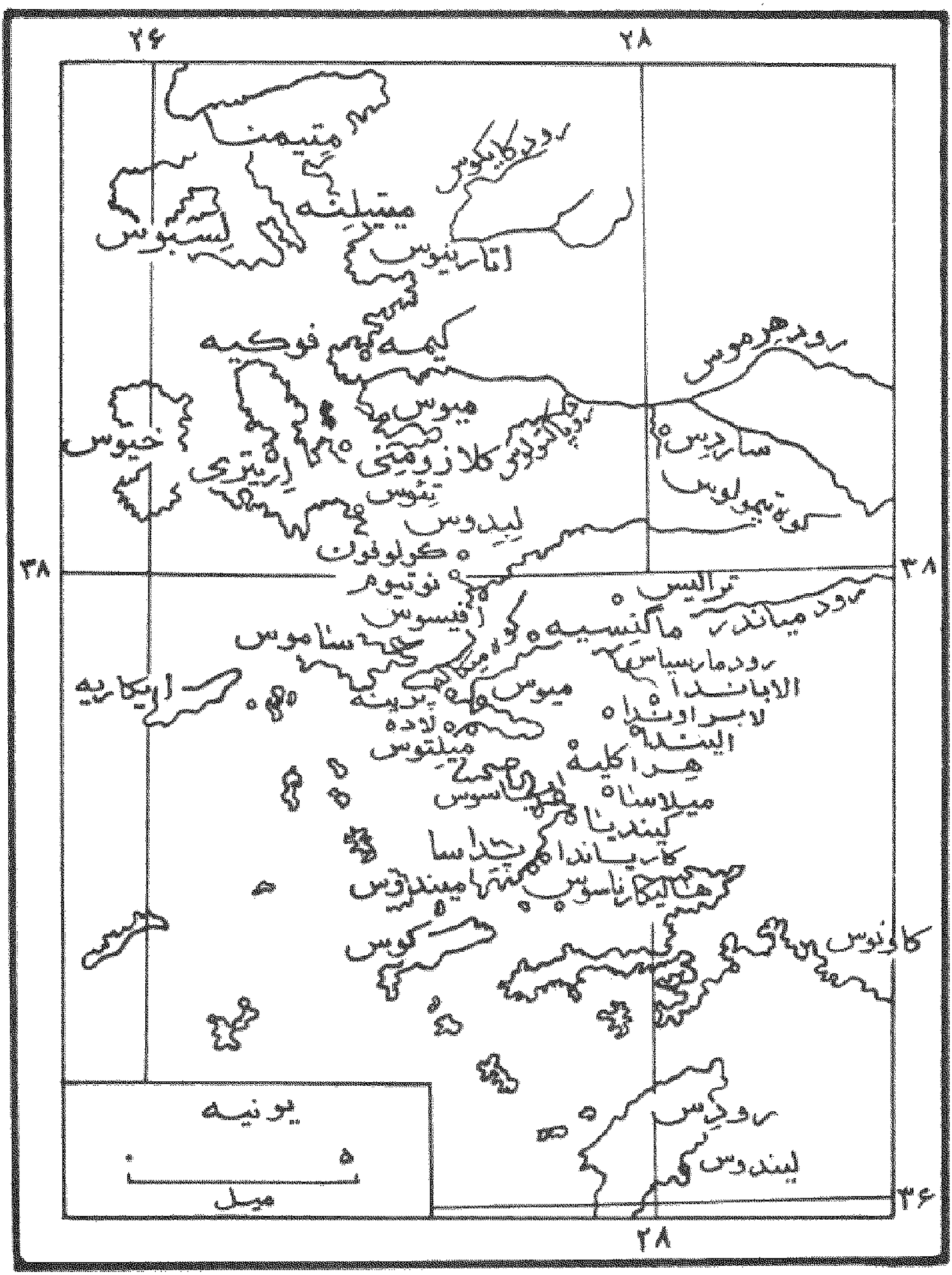

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

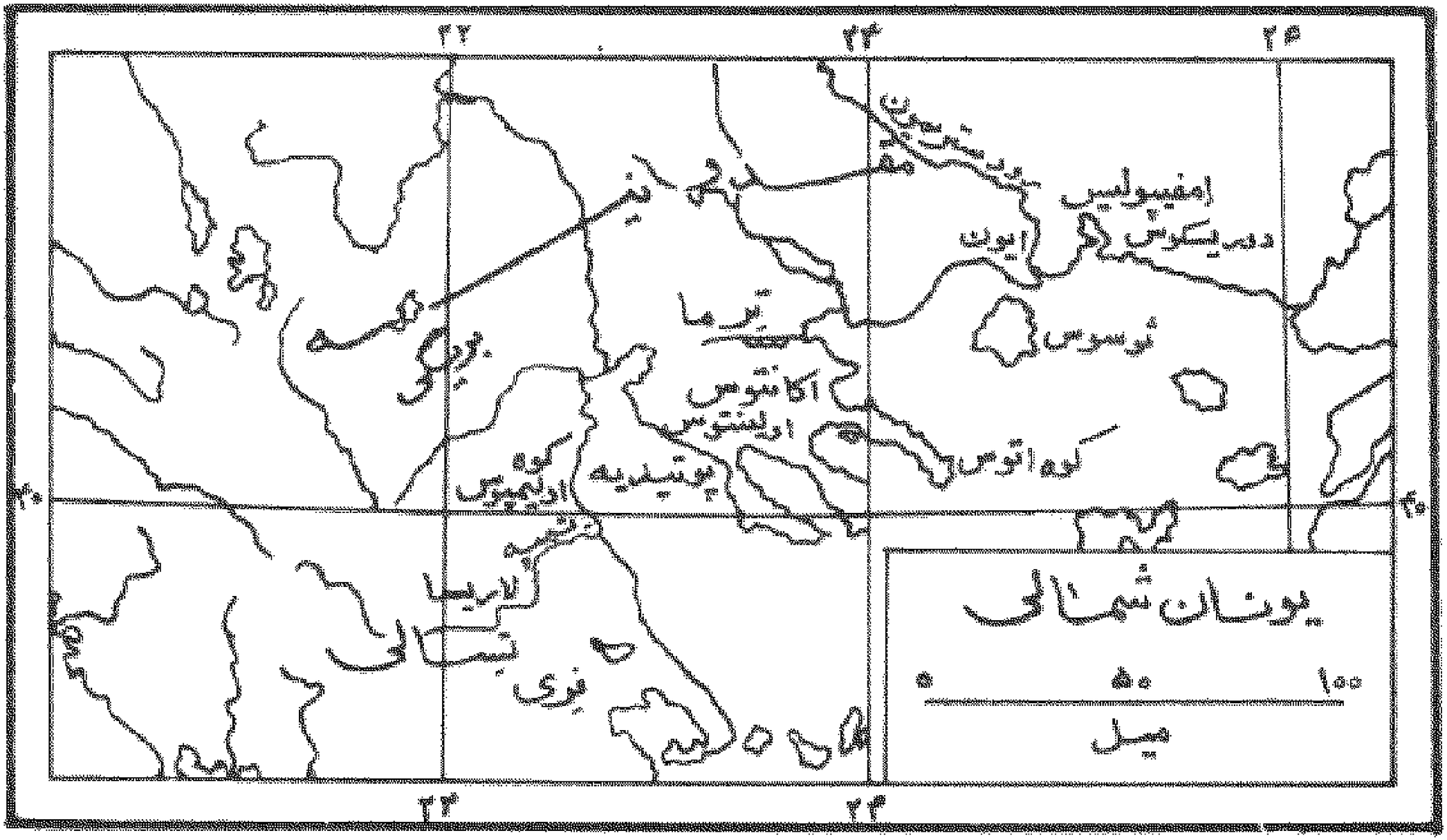

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

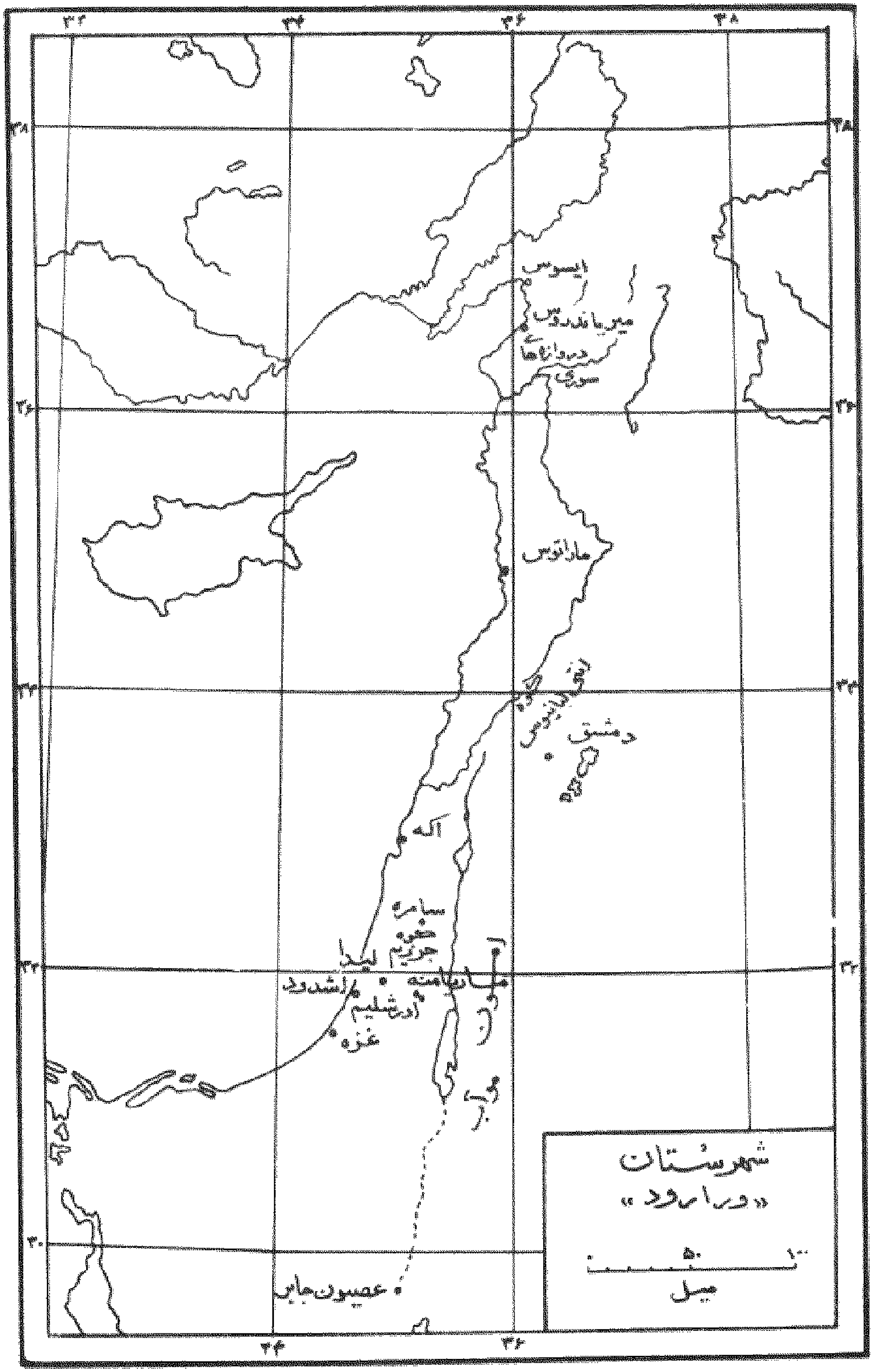
٣٤
٣٤
٣٤
٣٤
٣٠
٣٠
٣٠

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

تصاویر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سنگ یکصدو بیست‌کرش که در تخت جمشید یافت شده

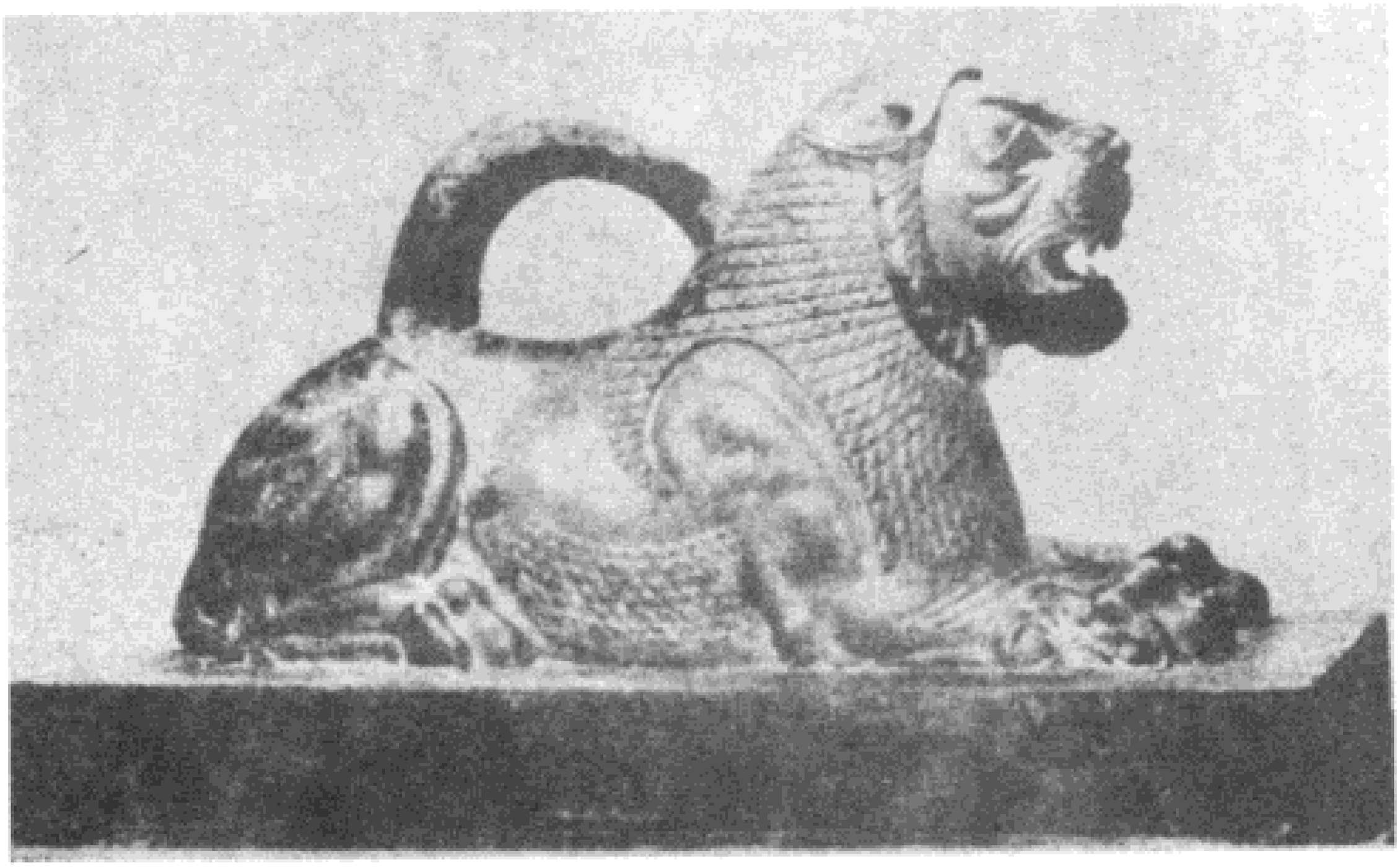

شیر وزنه از شوش(ازلوور)

ابزارهای سوداگری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

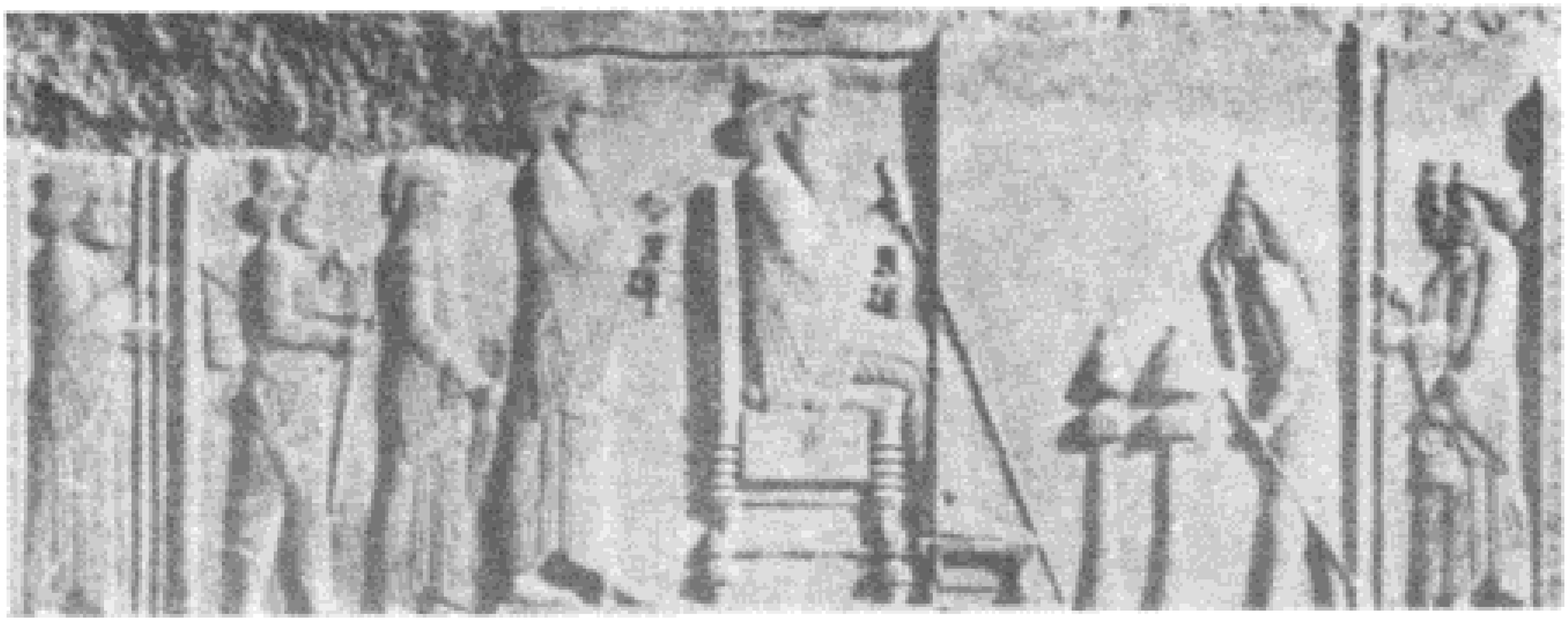

شاه داریوش و واسپور خشا پارشا

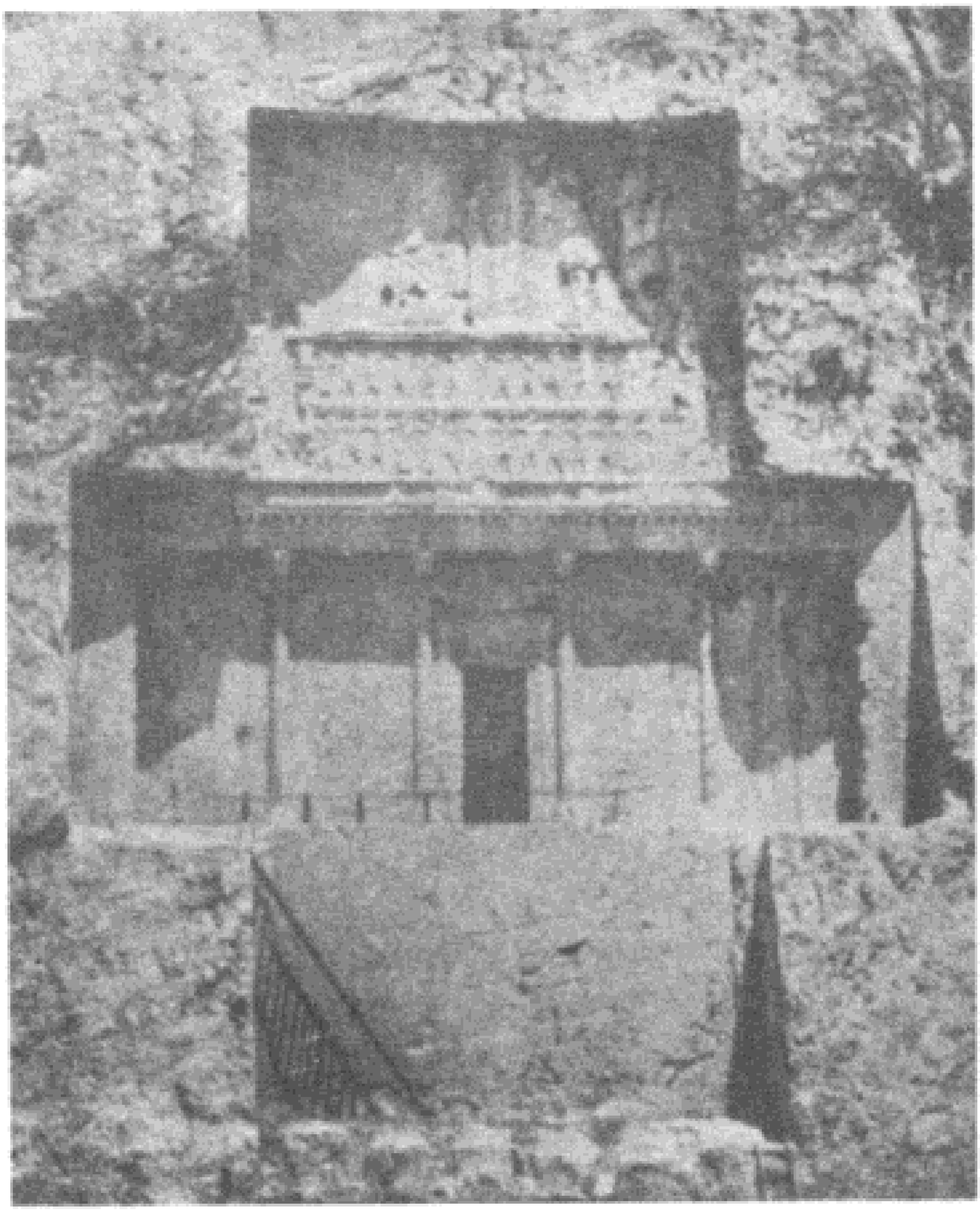

آرامگاه داریوش درنقش رستم

پایان پادشاهی داریوش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

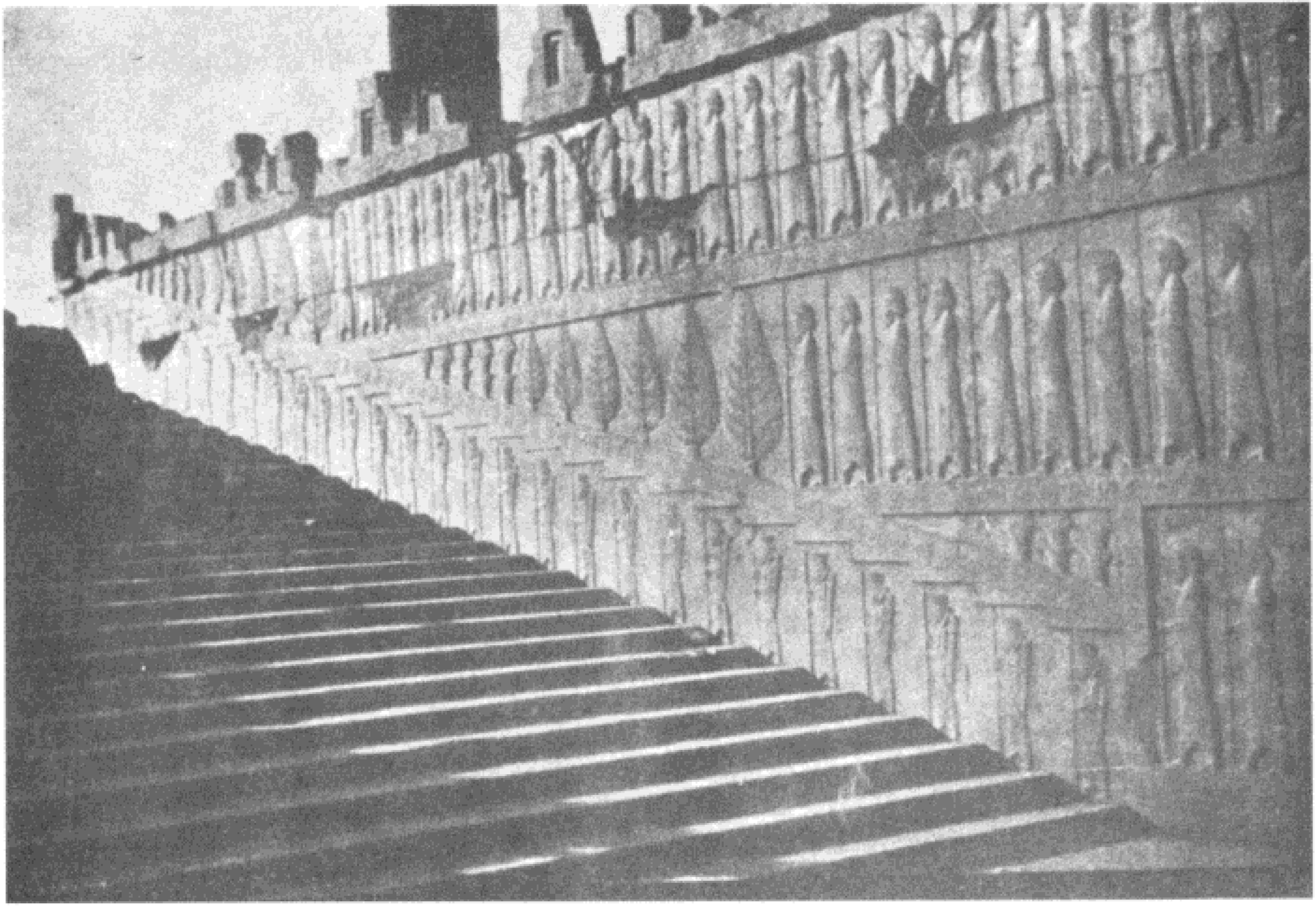

نقشی برجسته از ایدان تخت جمشید

سربازان جاودان پارسی

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

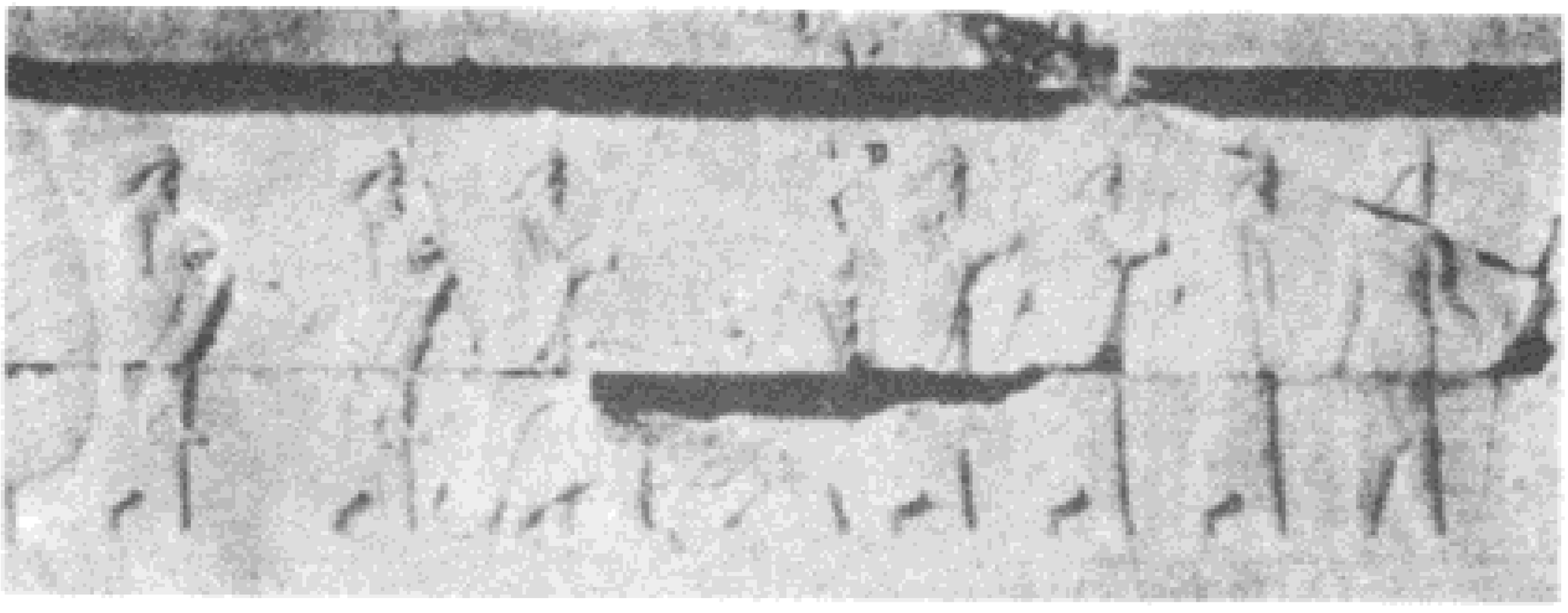

کاشیان

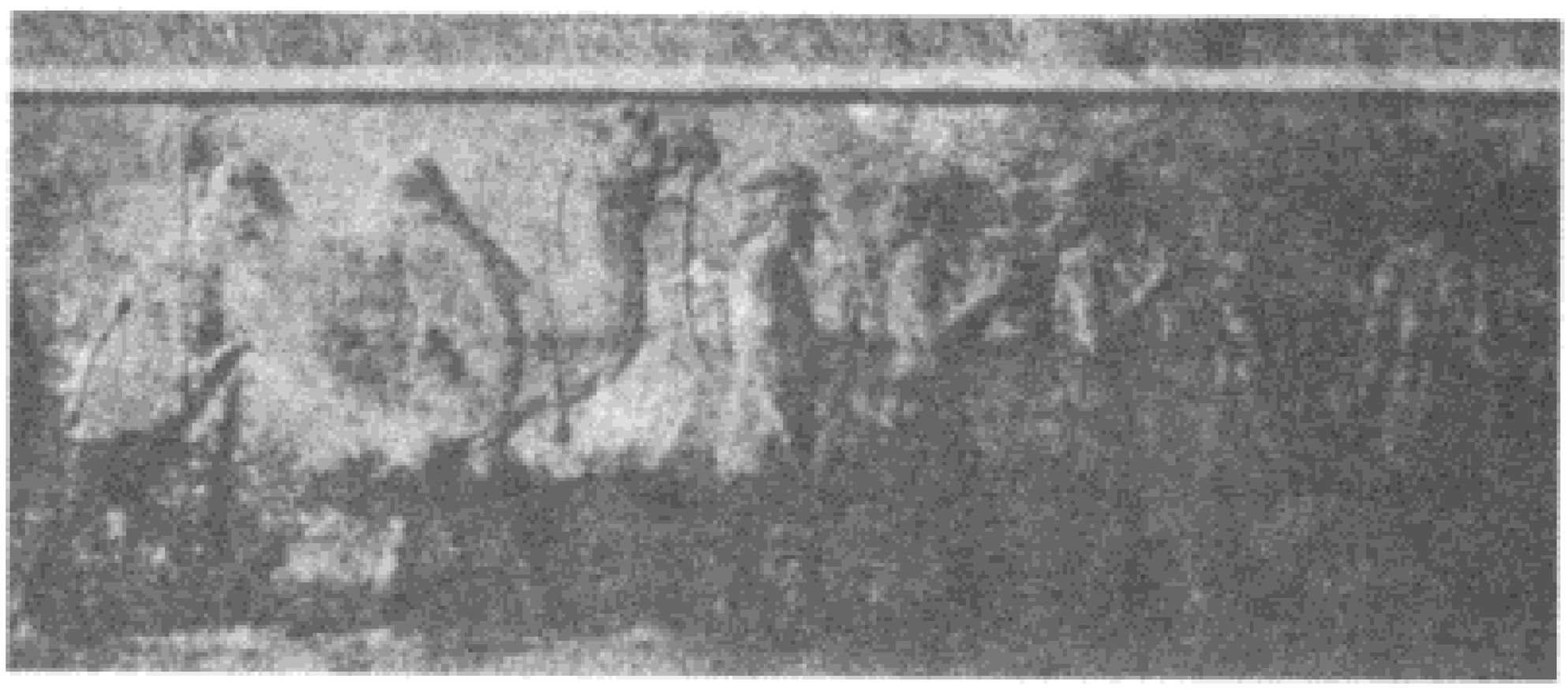

بلخیان

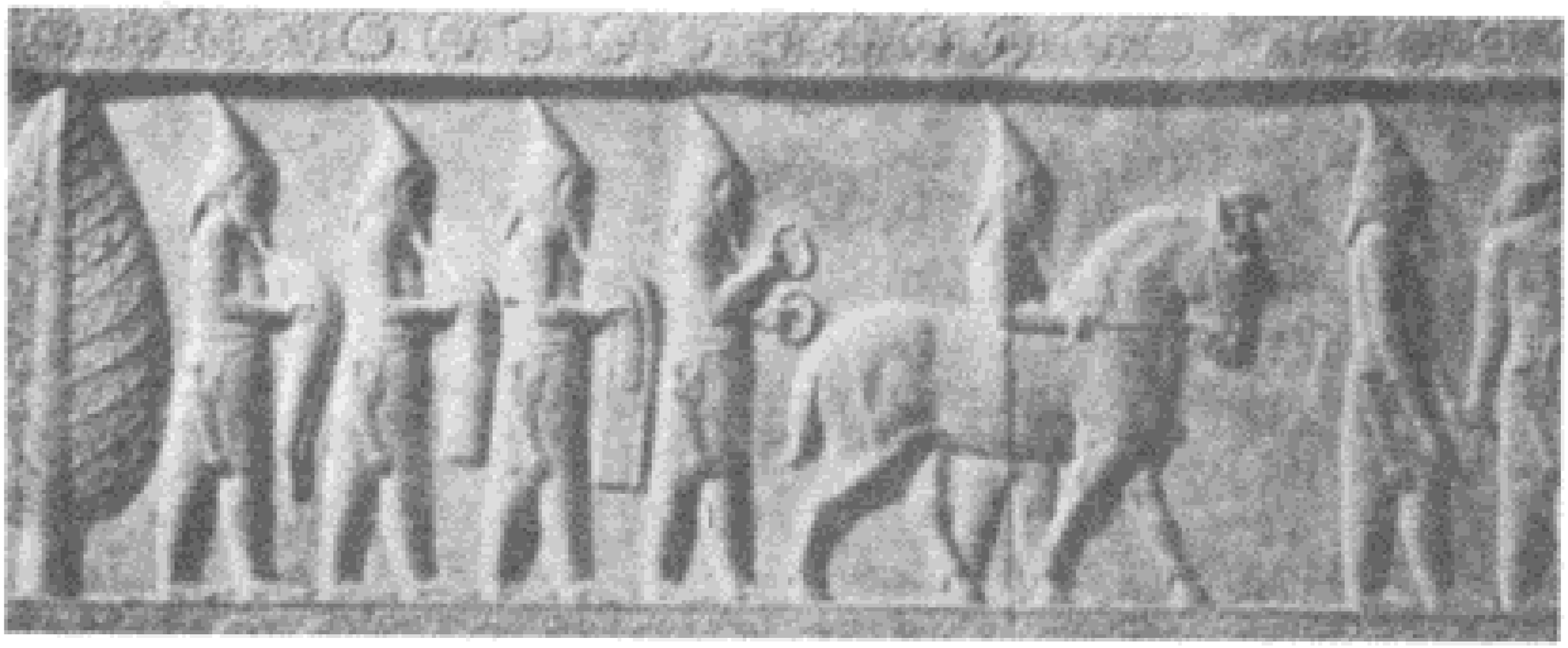

سکاها

باجبران (از اپدان تخت جمشید)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

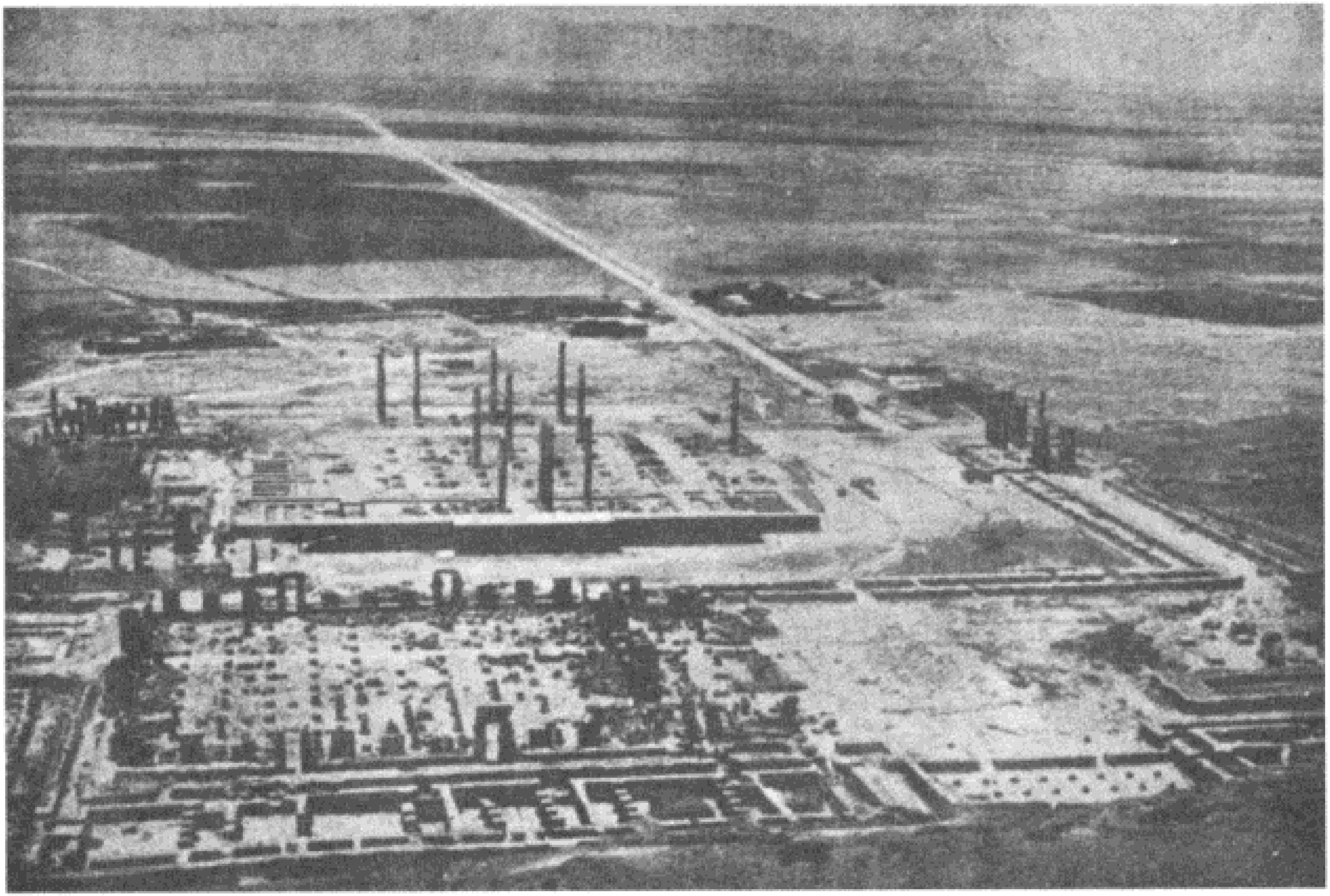

تخت جمشید از هوا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گاو با سر انسان

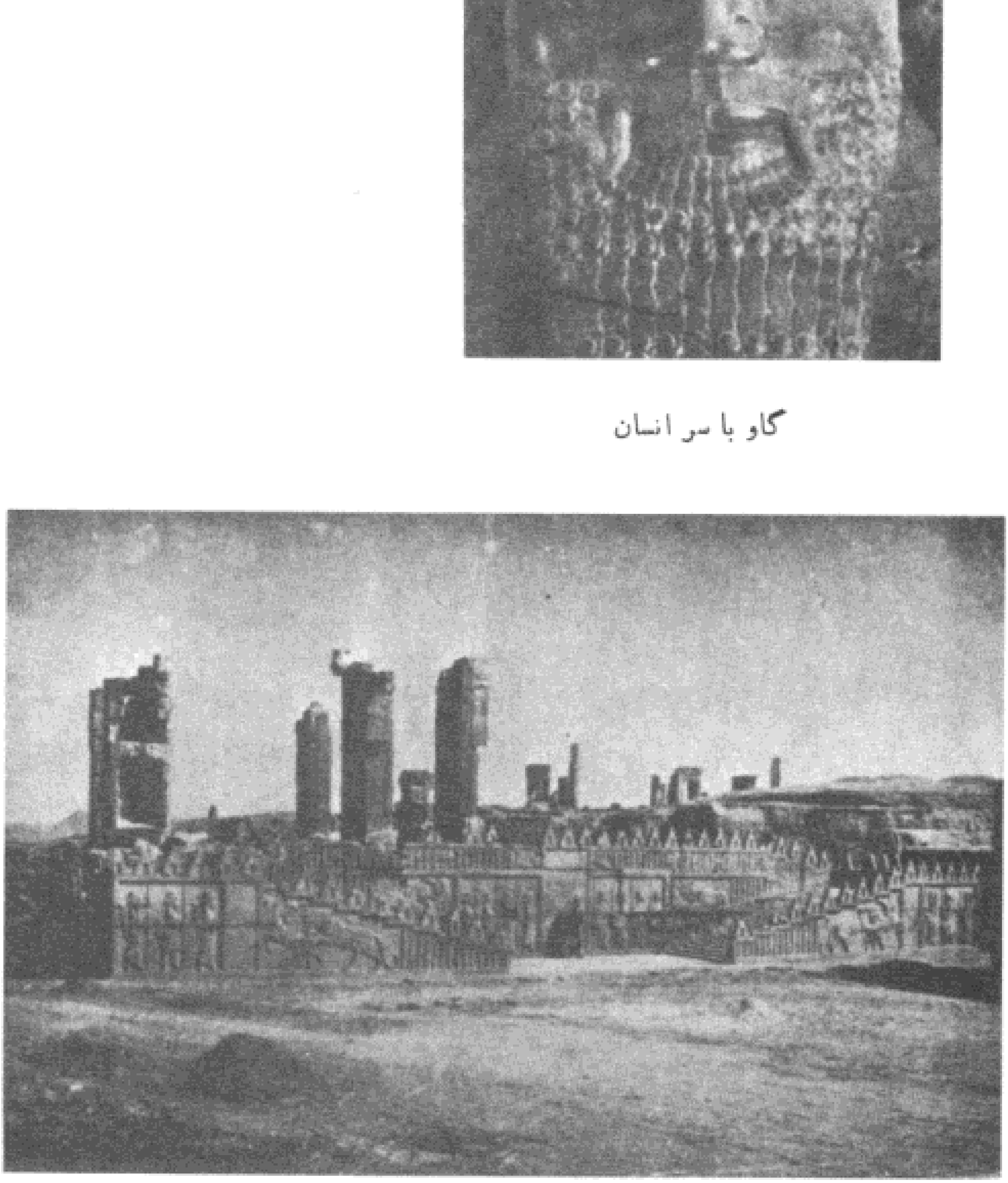

دور نمای عمومی

دروازه‌ی سه گانه در تخت جمشید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جوان ریش تراشیده

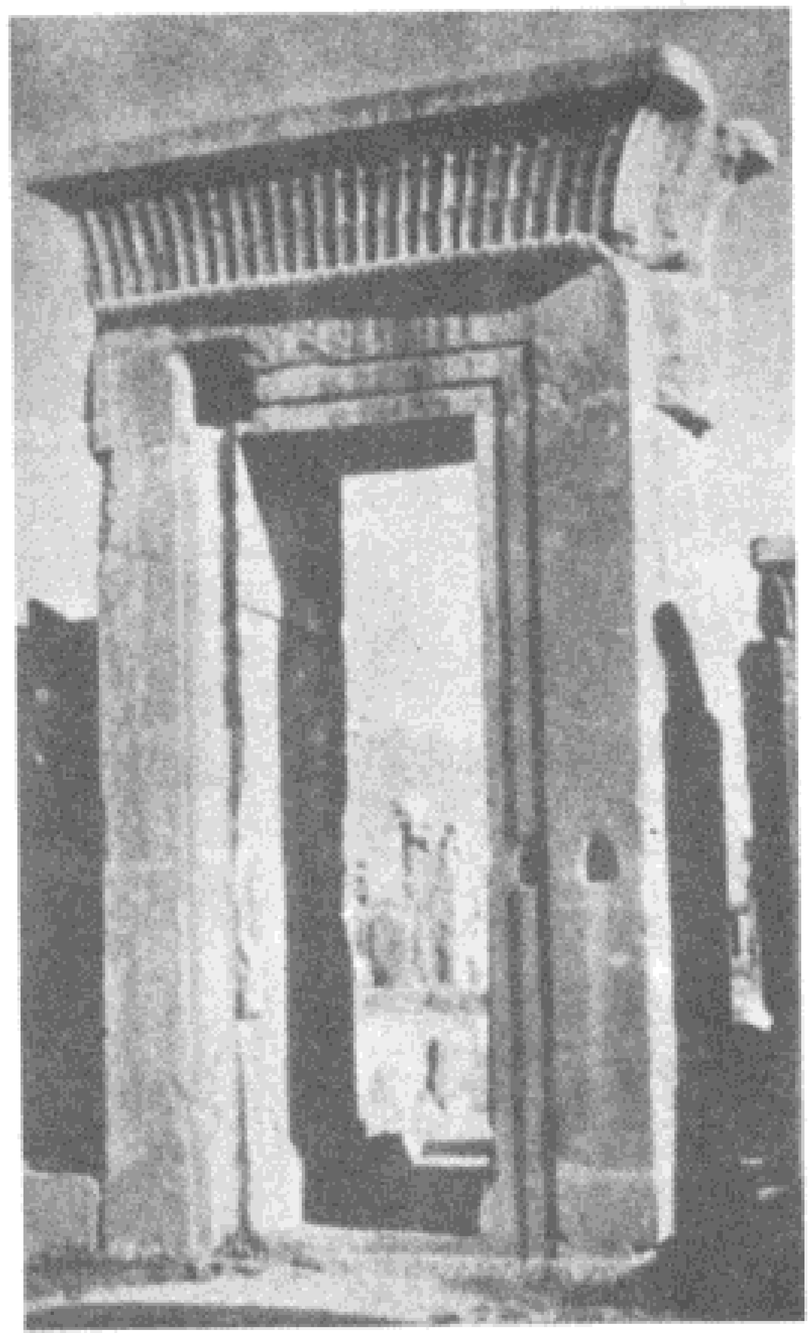

کاخ

کاخ داریوش در تخت جمشید

شاه و پیشکار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

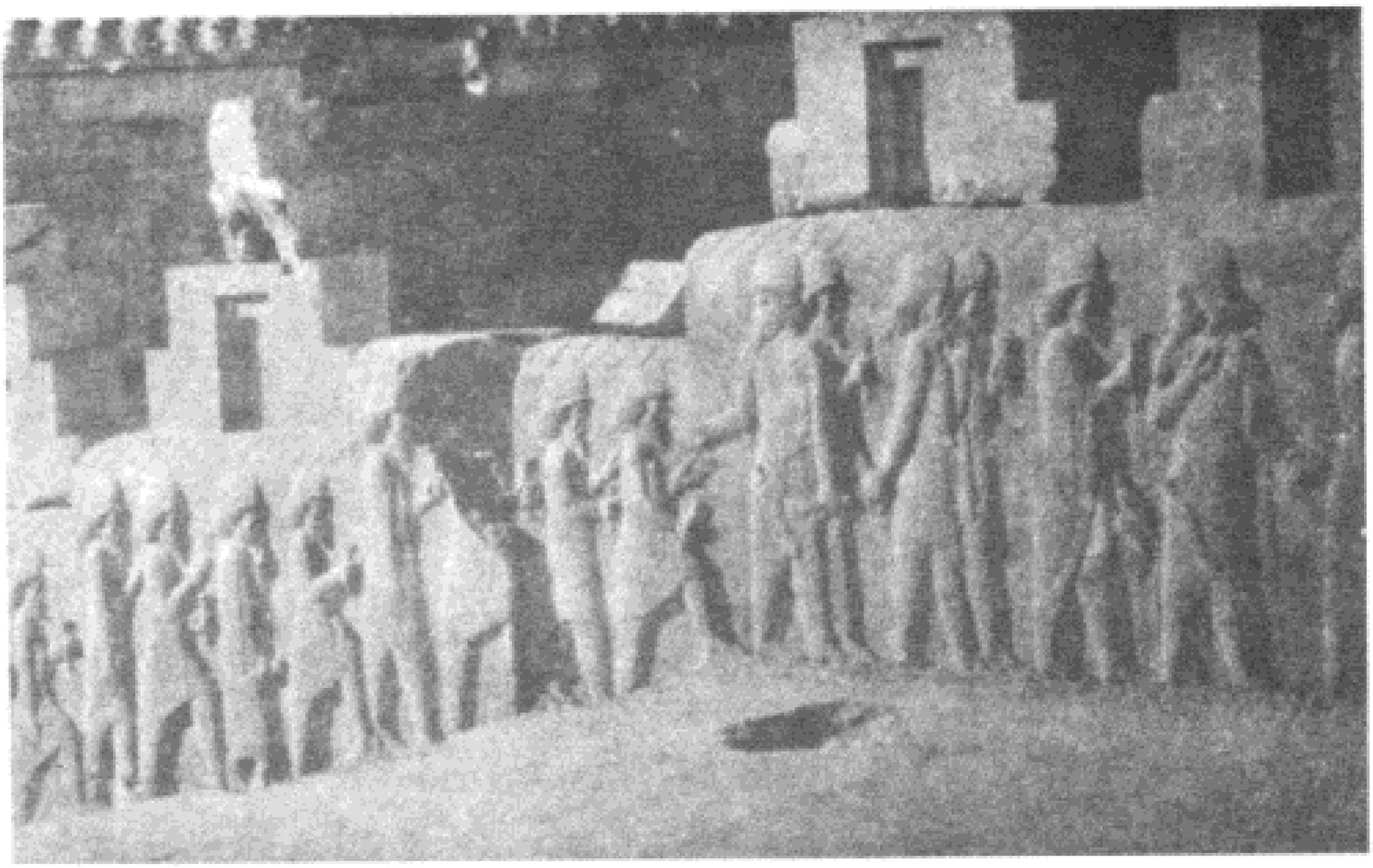

آزادگان از پله ها بالا میروند

پیشکار از پلکان کوچك، خوراك بالا میبرد

جشن در تخت جمشید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

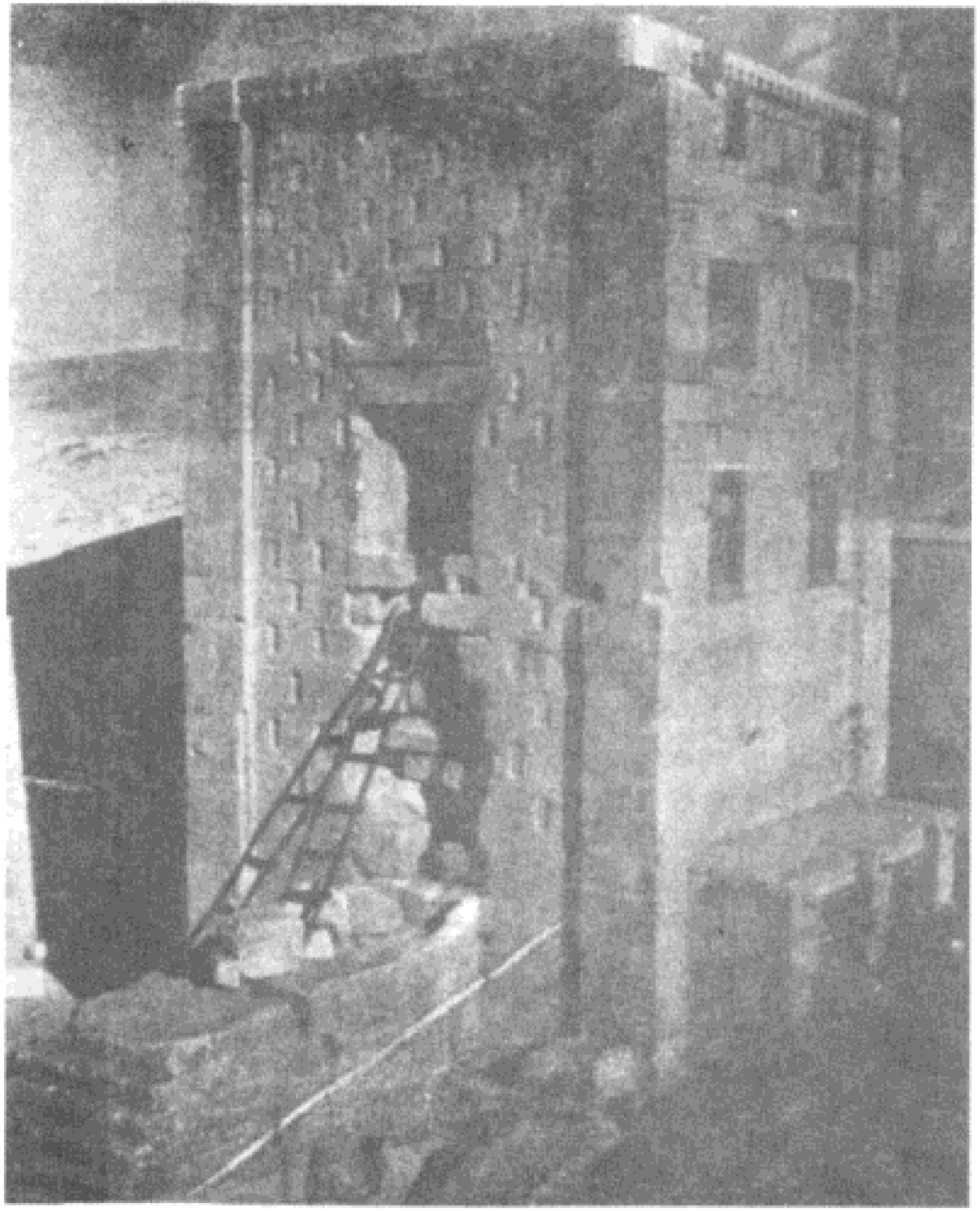

آتشکده

آدریان

آتش پرستی در نقش رستم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی از مردم (نوبی) در تخت جمشید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

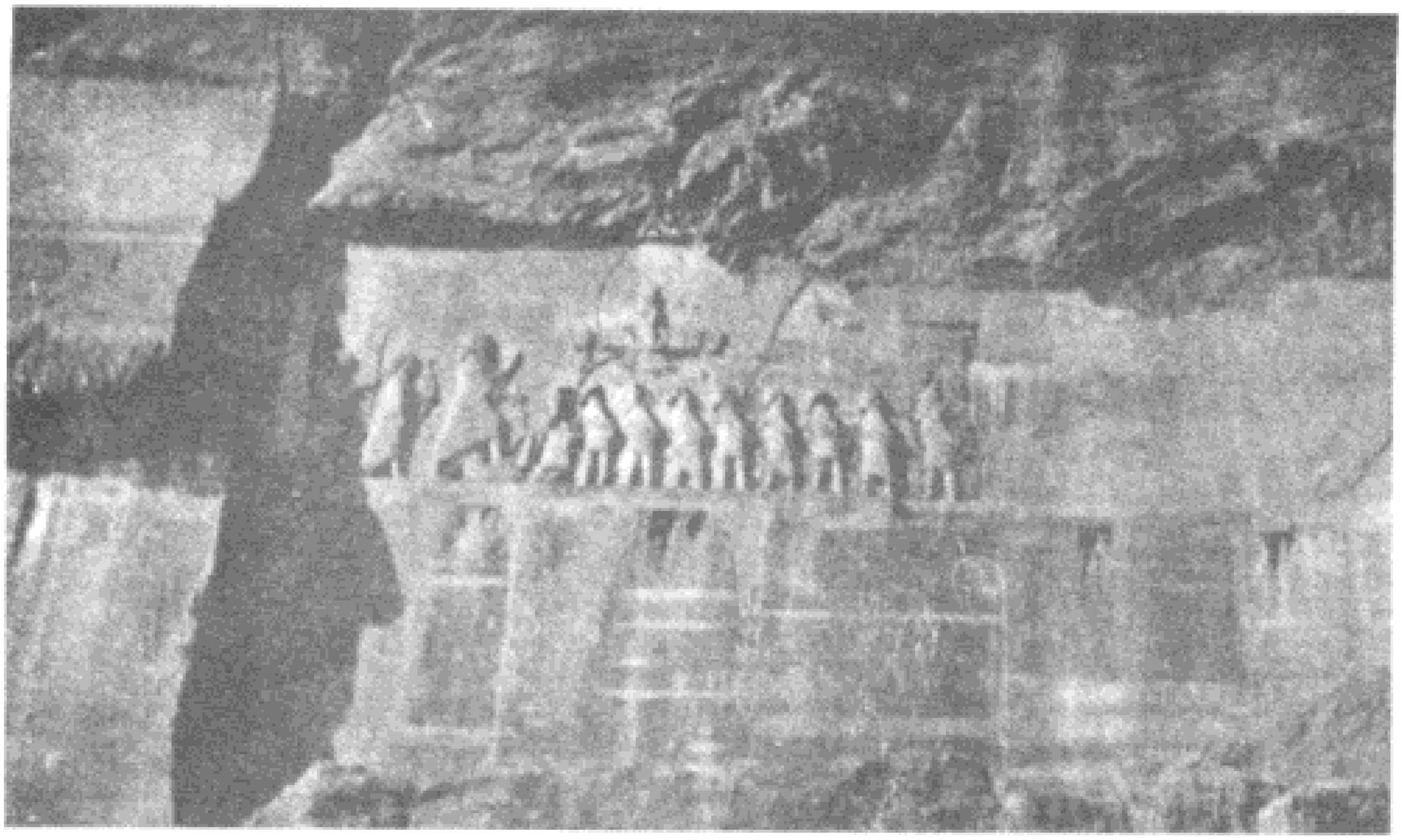

نوشته و نقش برجسته

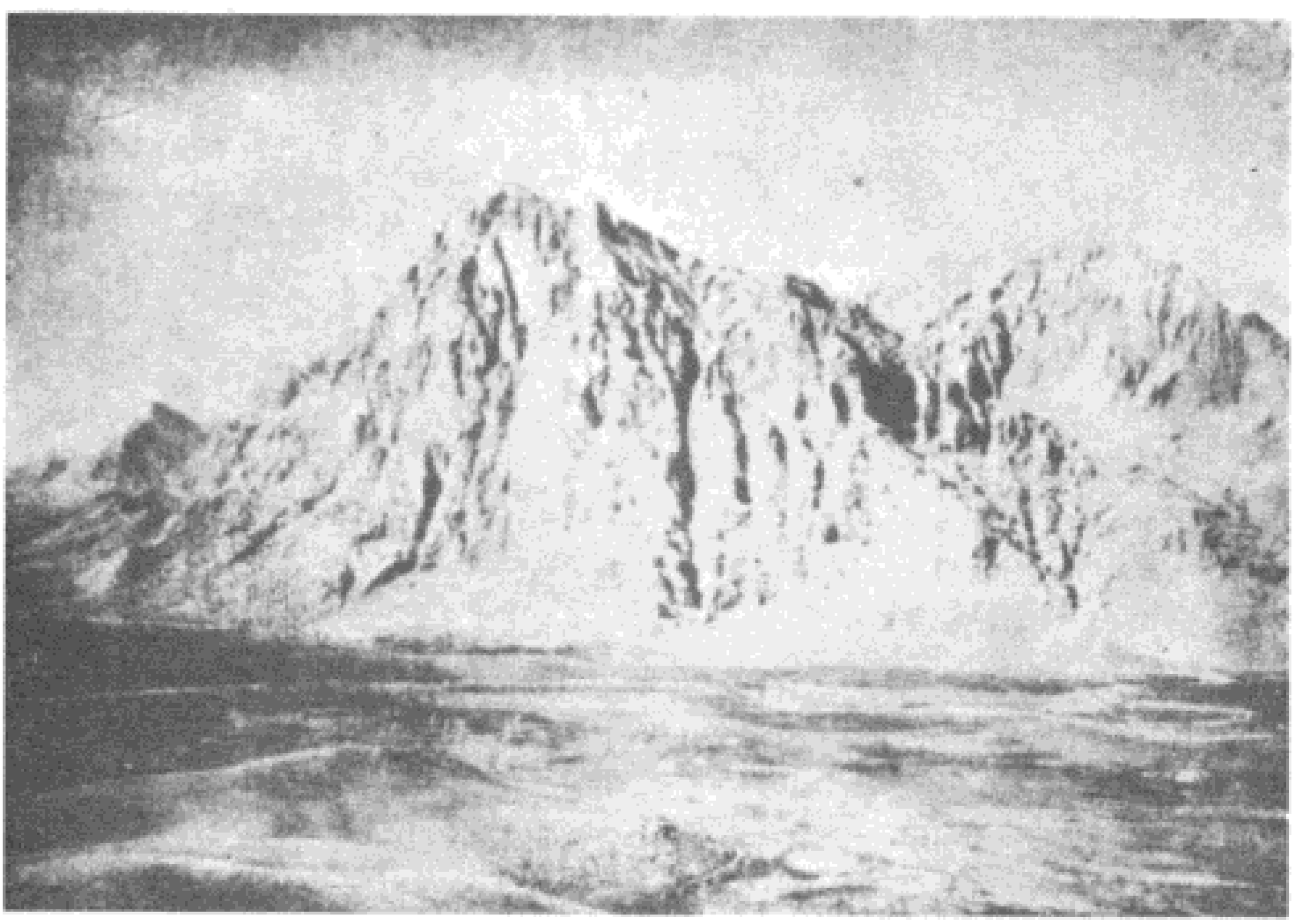

سخره وجلگه

بهستان (بیستون)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

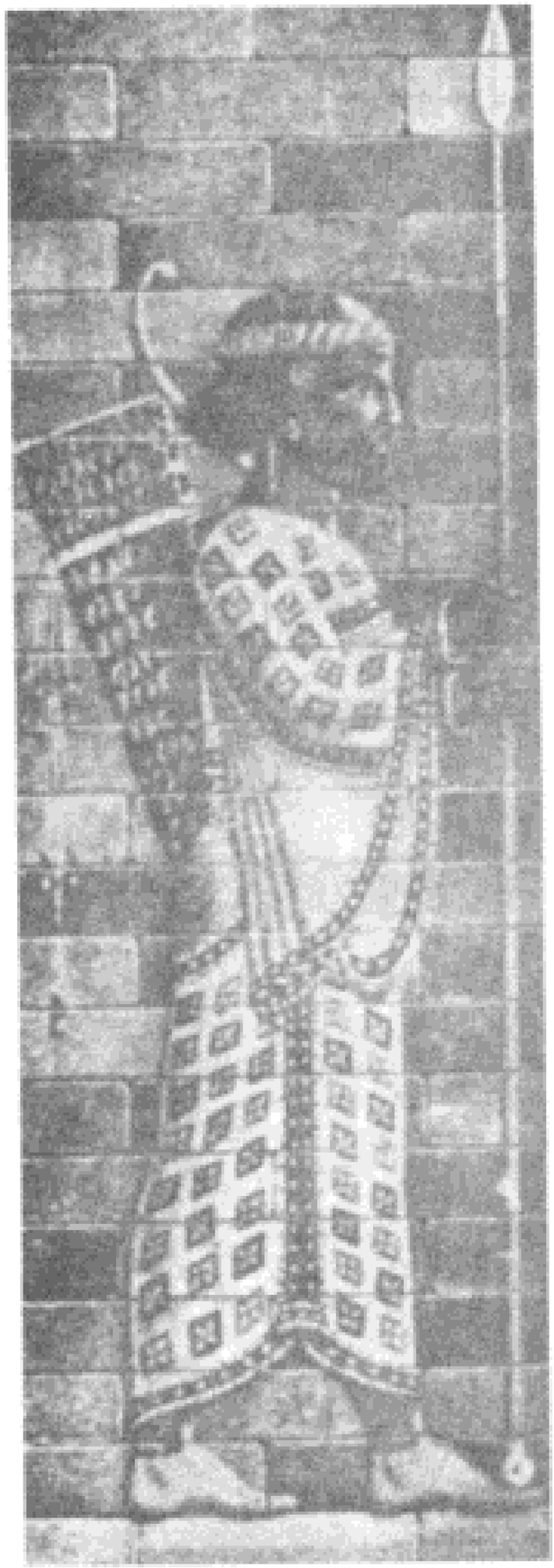

کاشی لعابدار (از موزه لوور)

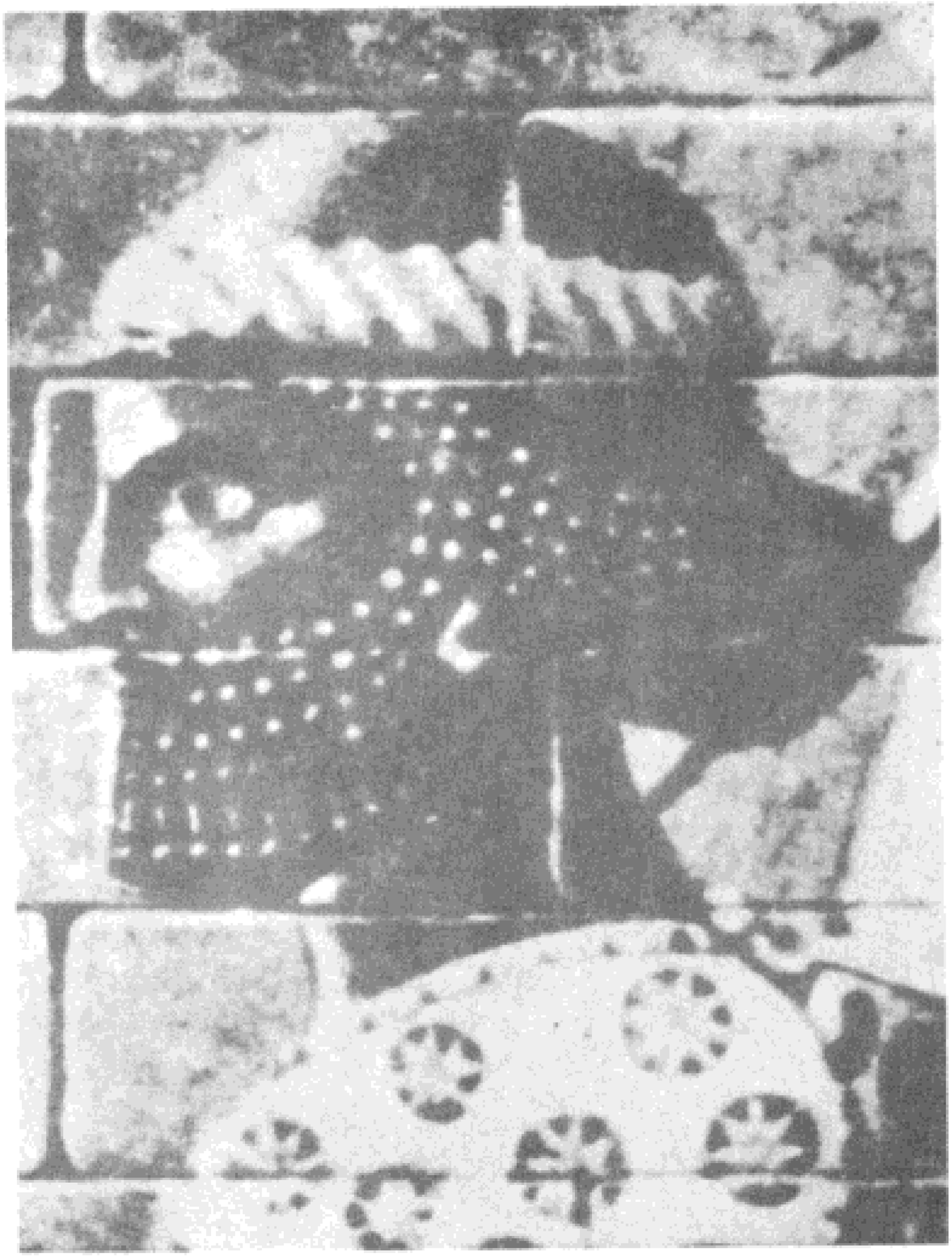

سر (از موزه لوور)

هنر در شوش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

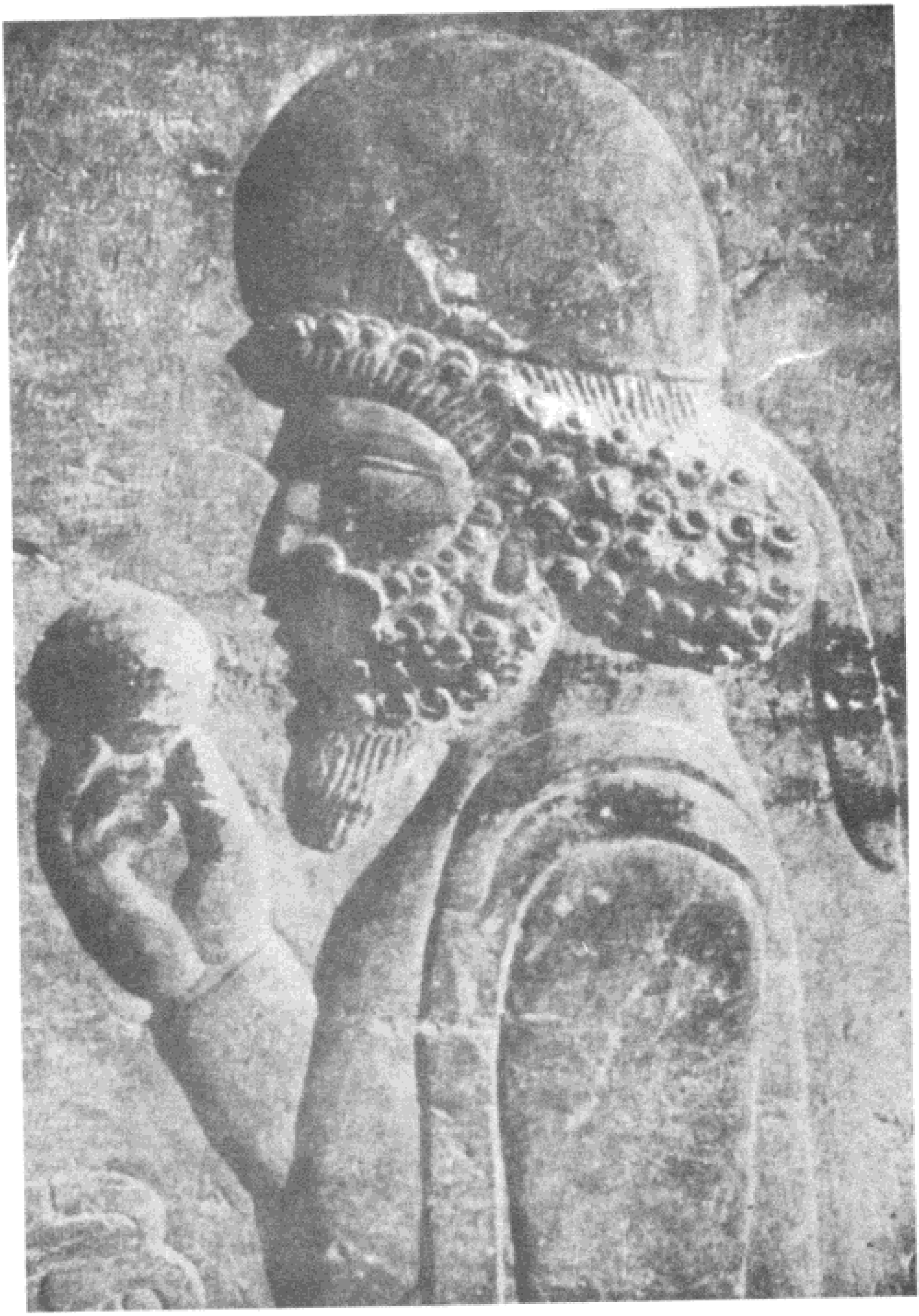

سر یك مادی (از ایدان تخت جمشید)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

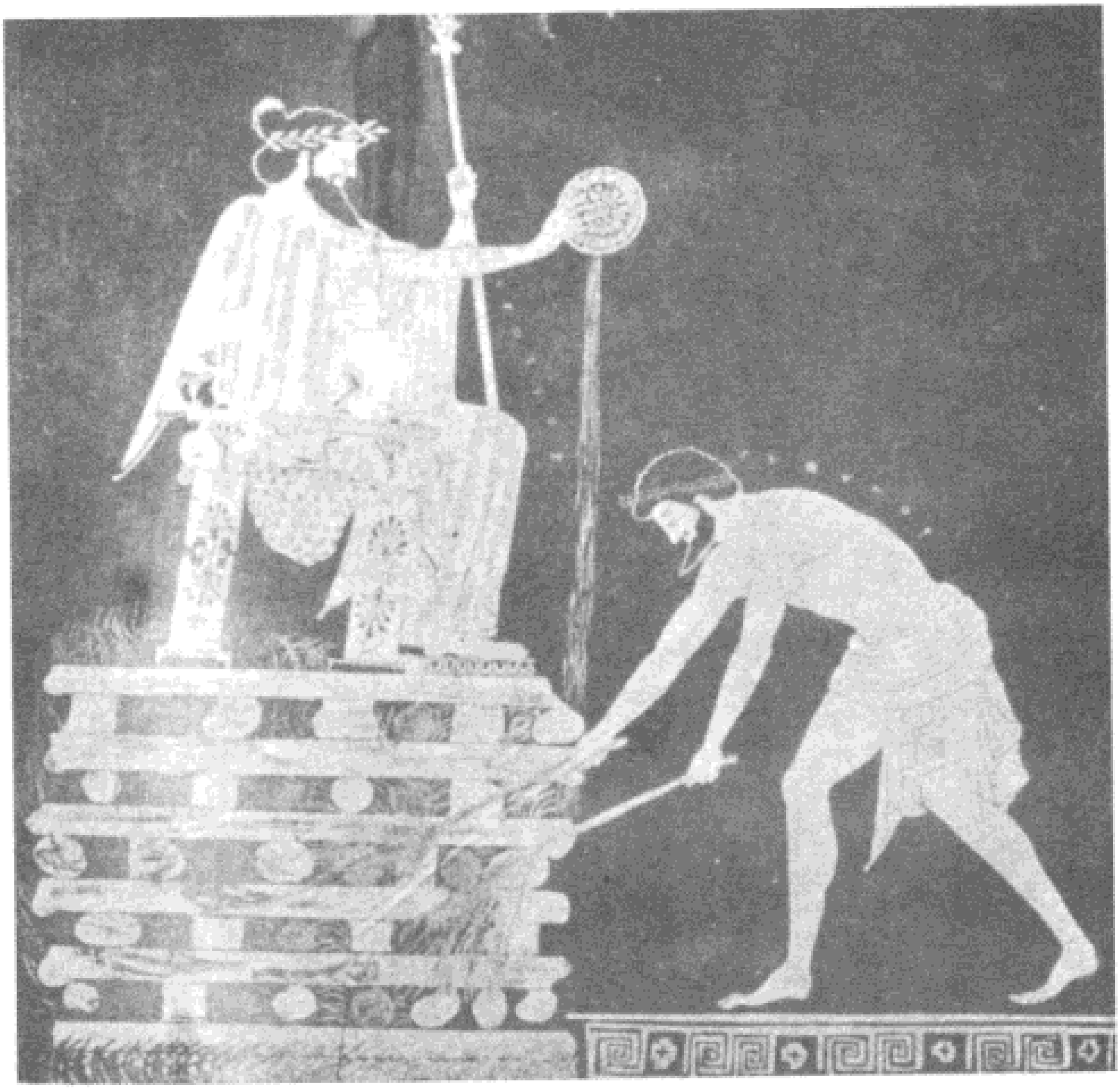

کروسوس پادشاه لیدیه چنانکه یونانیها او را نشان داده‌اند.
(ازکتاب Furtwangler_Reichhold,
Criechische Vasenmalerei, Pl. 113)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ستونهای تخت جمشید

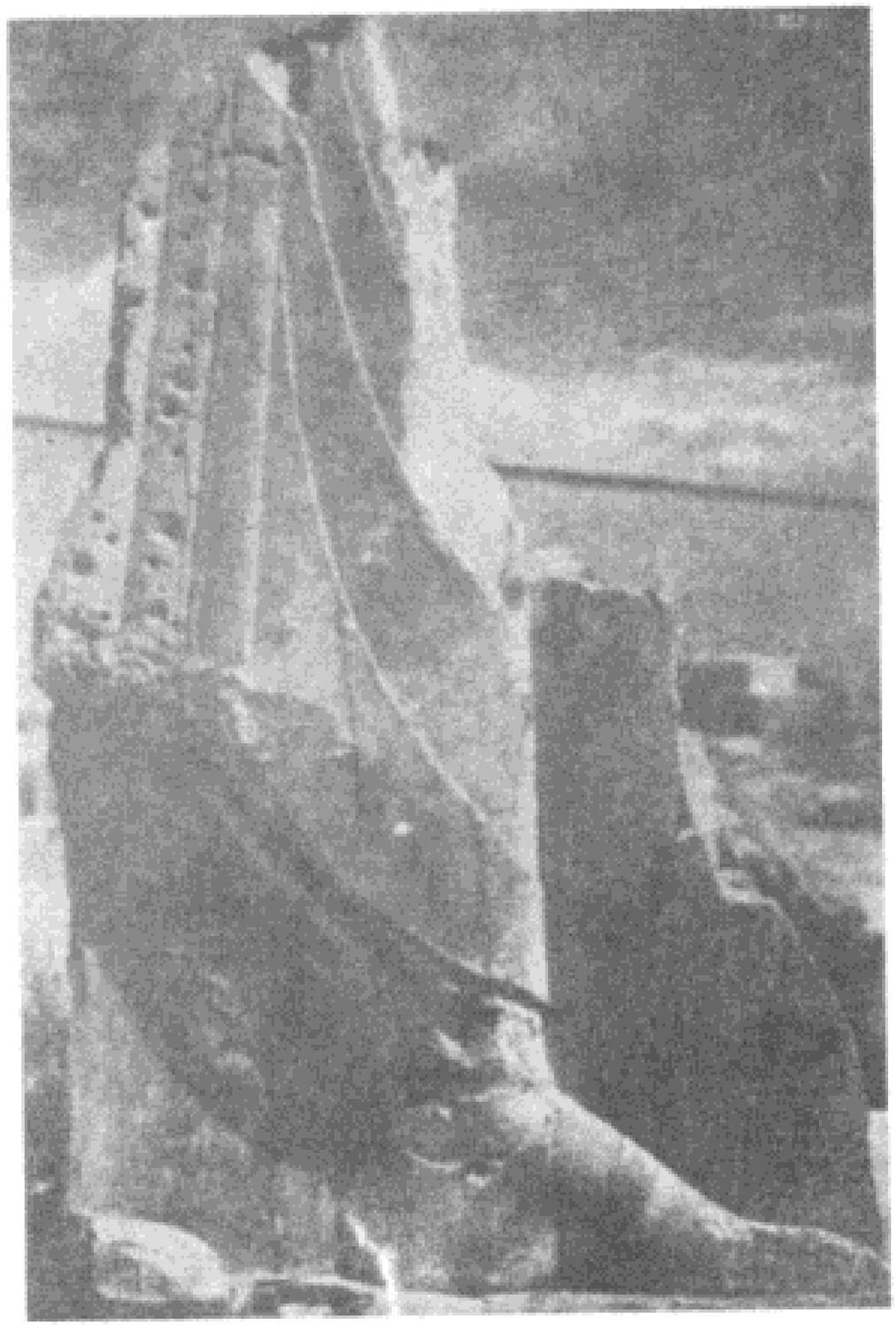

پای مجسمه کورش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

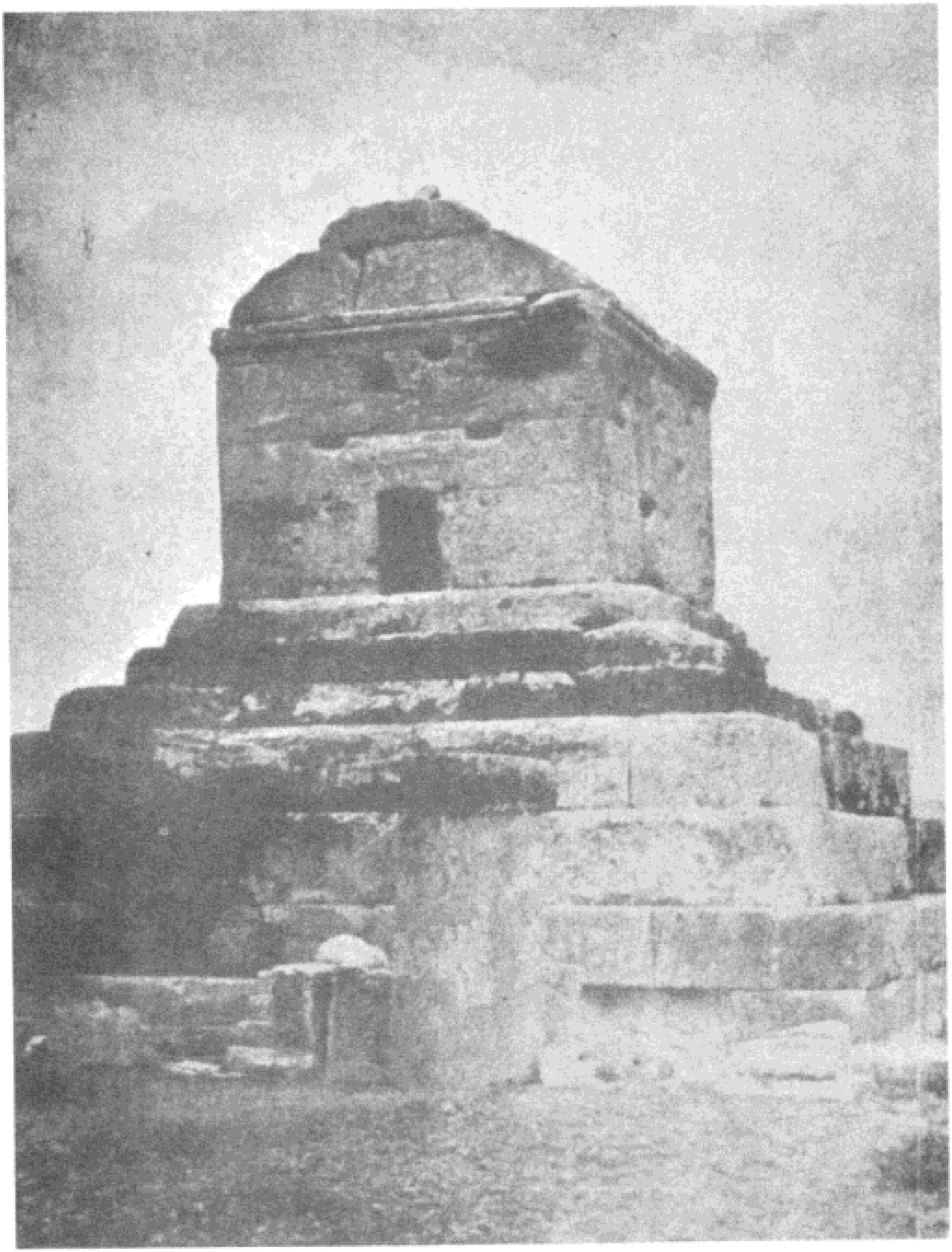

آرامگاه کورش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هندیان

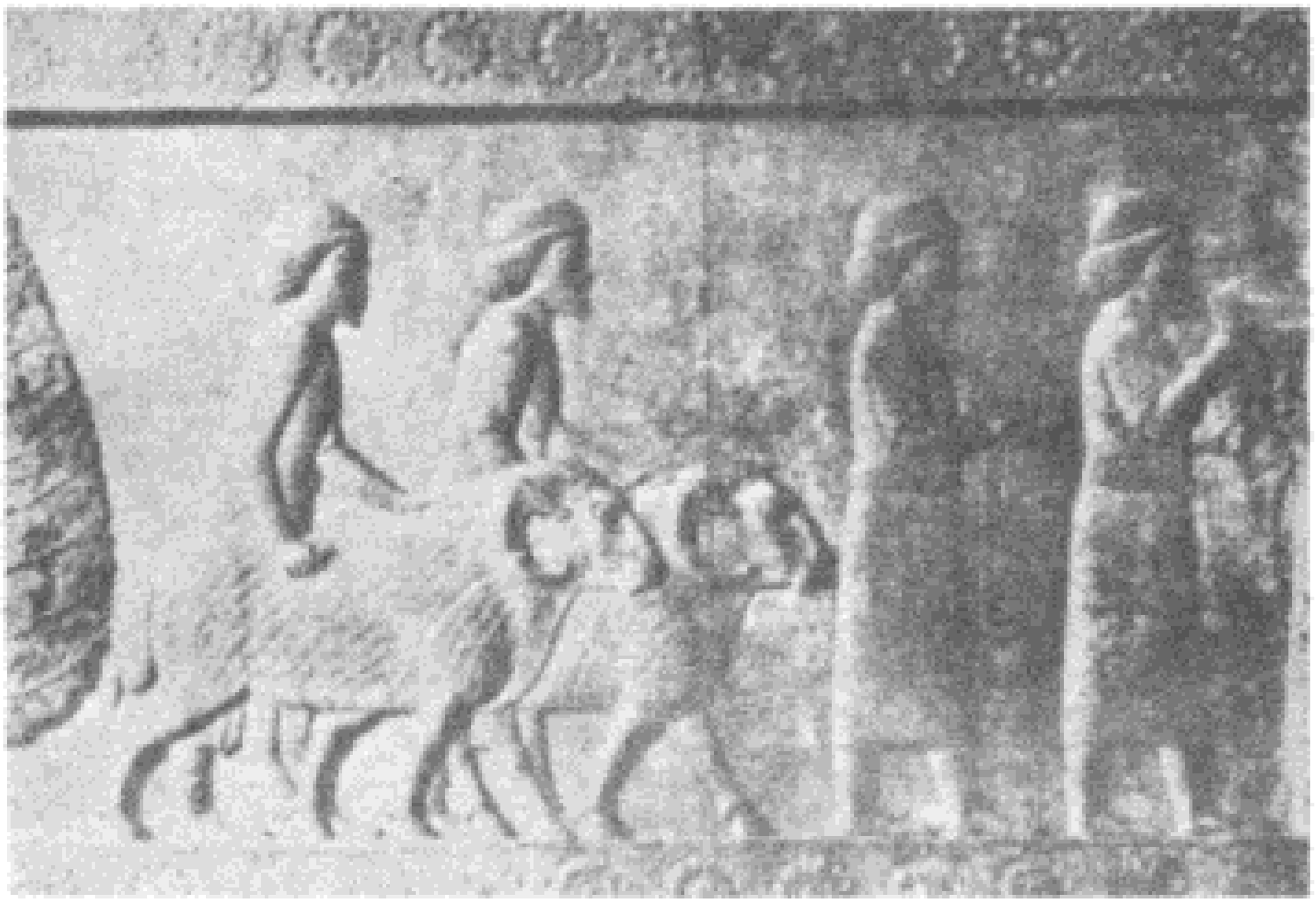

ارمنیان

کیلیکیان

مردمان زیر دست (ازاپدان تخت جمشید)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گلدان

چهره

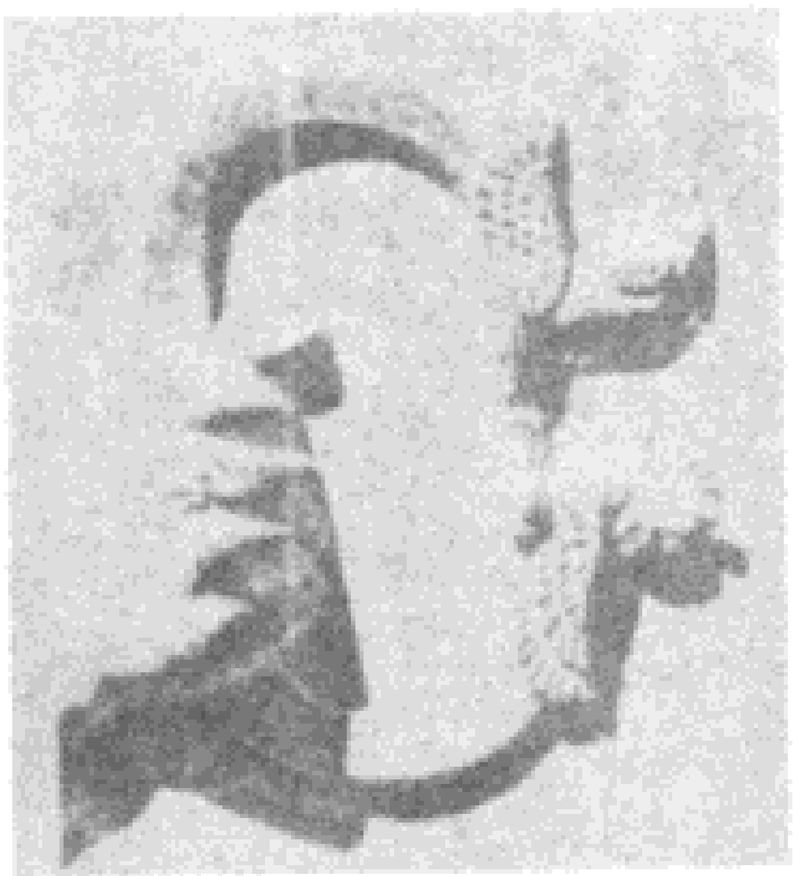

دستبند

یك مرد فنیقی وباج او

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

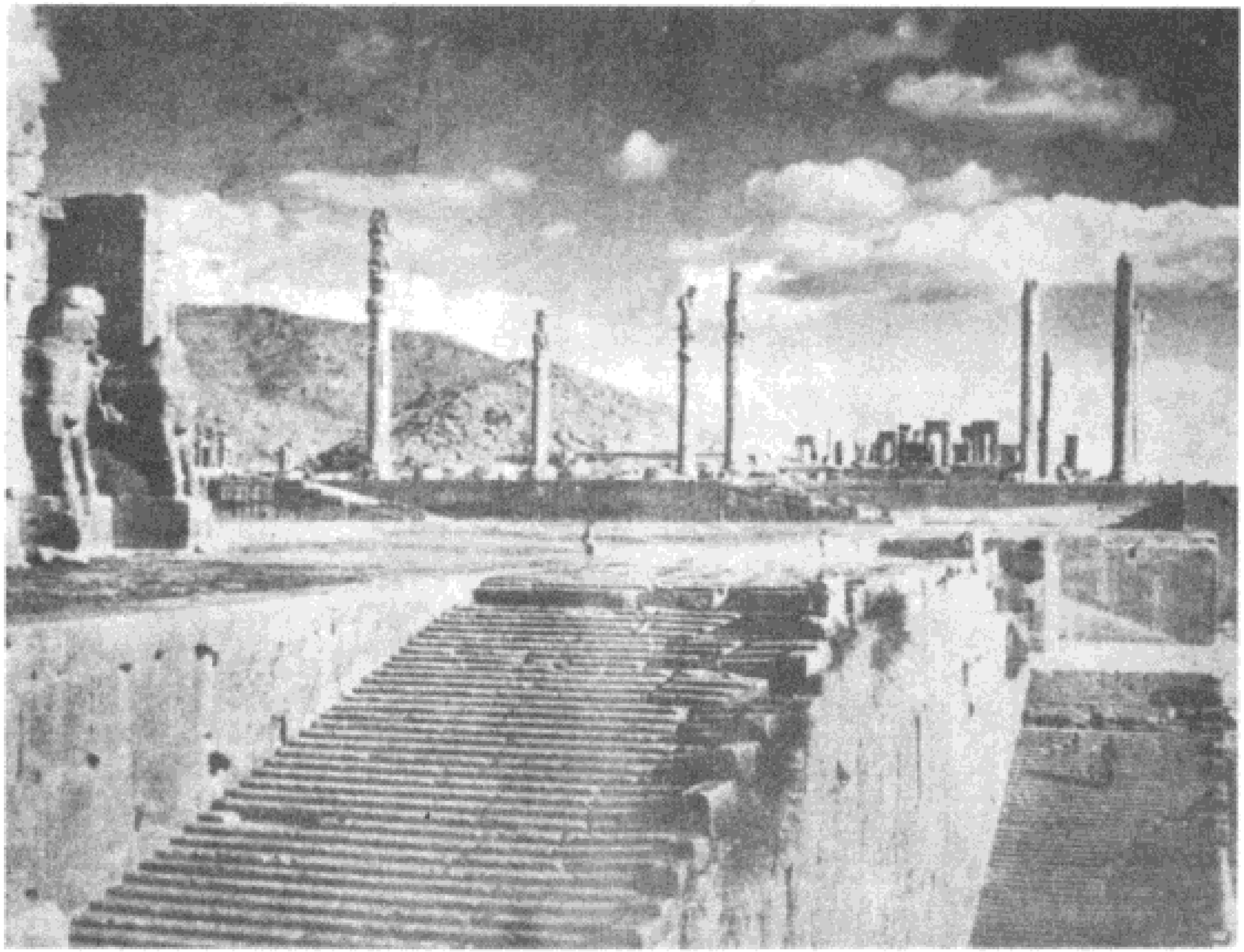

اپدان در تخت جمشید

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

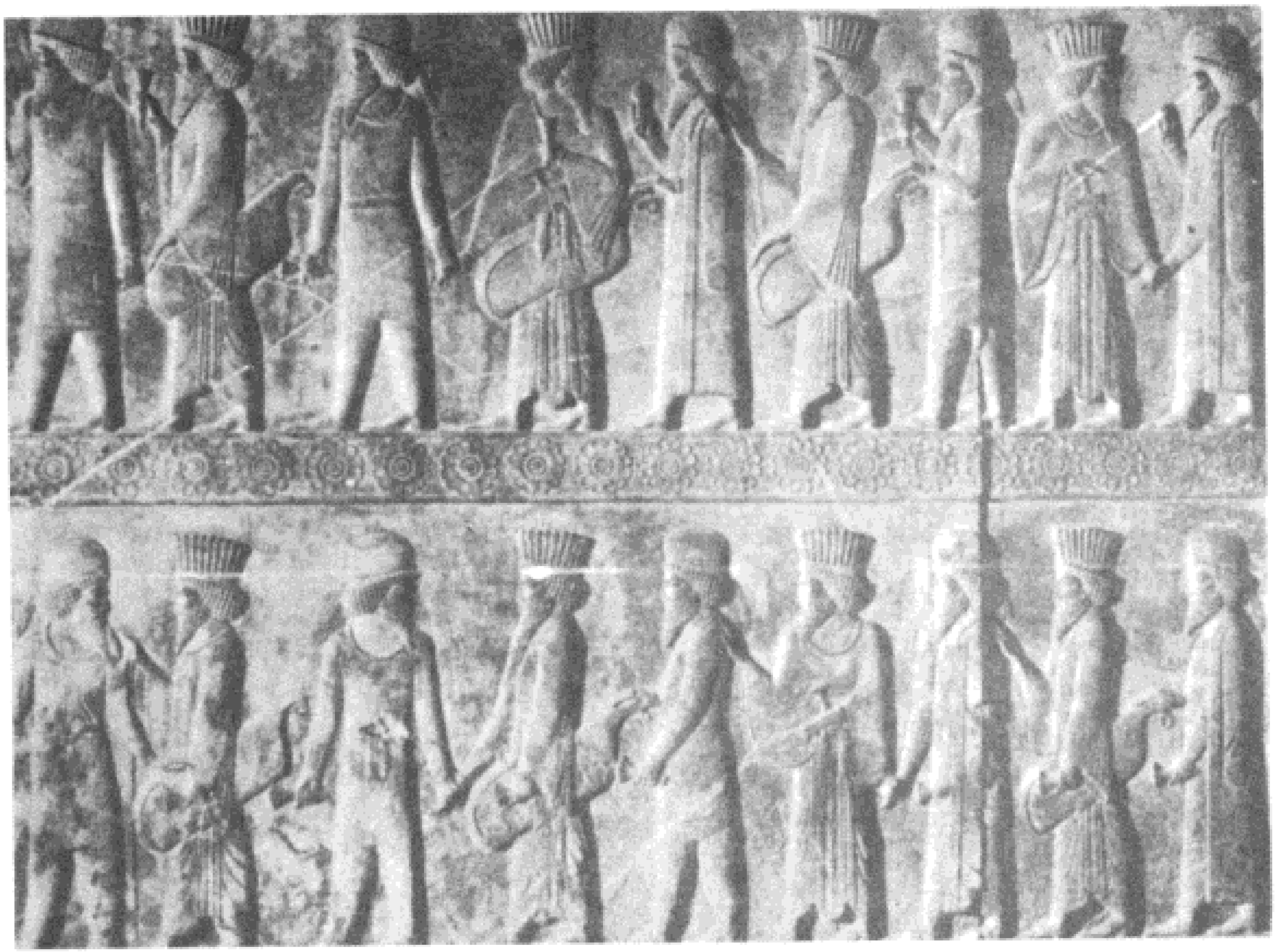

آزادگان پیشکار شاه(از اپدان)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاه در جنگ با حیوان درنده

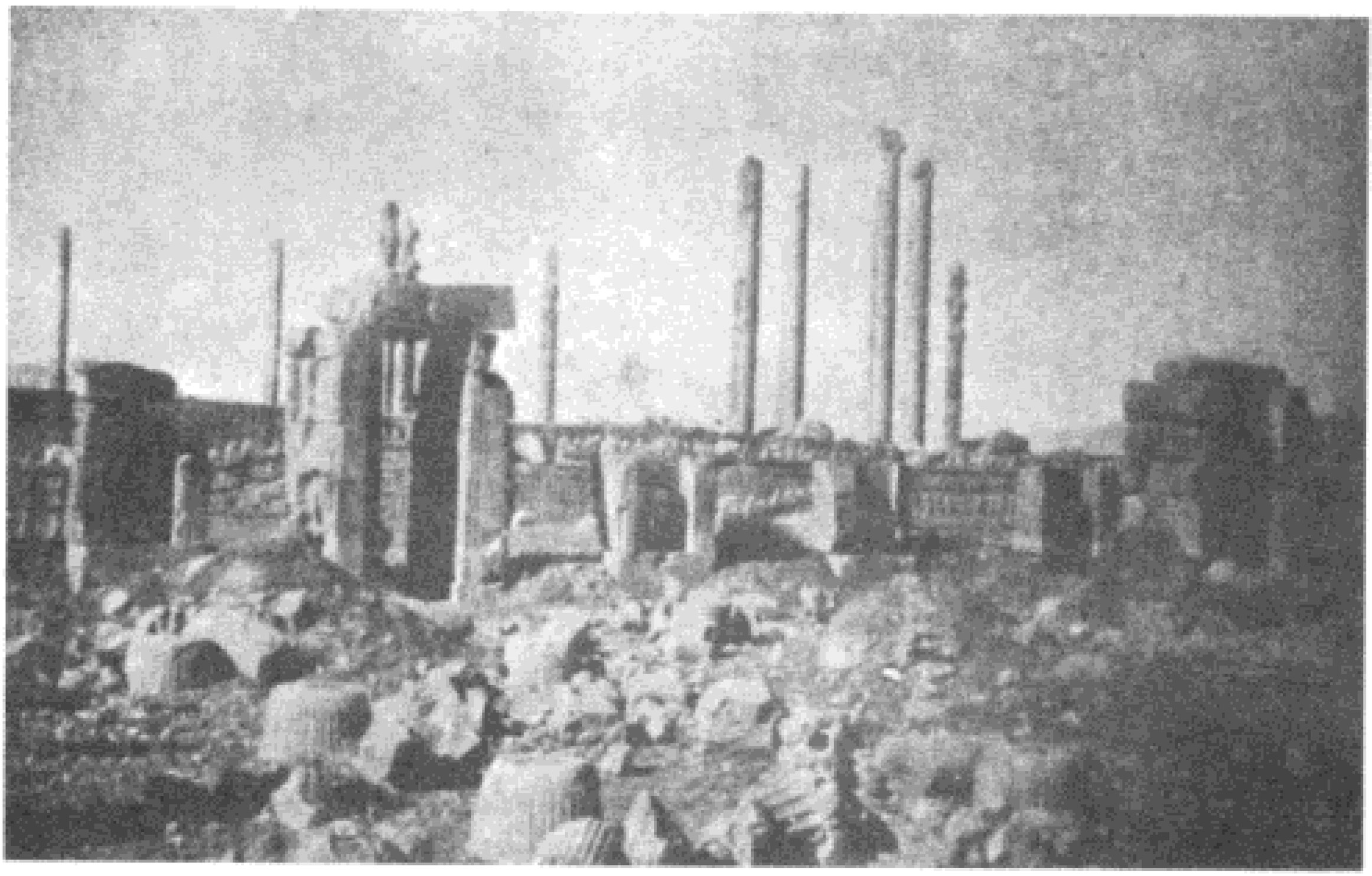

دورنمای عمومی

تالار صد ستون در تخت جمشید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

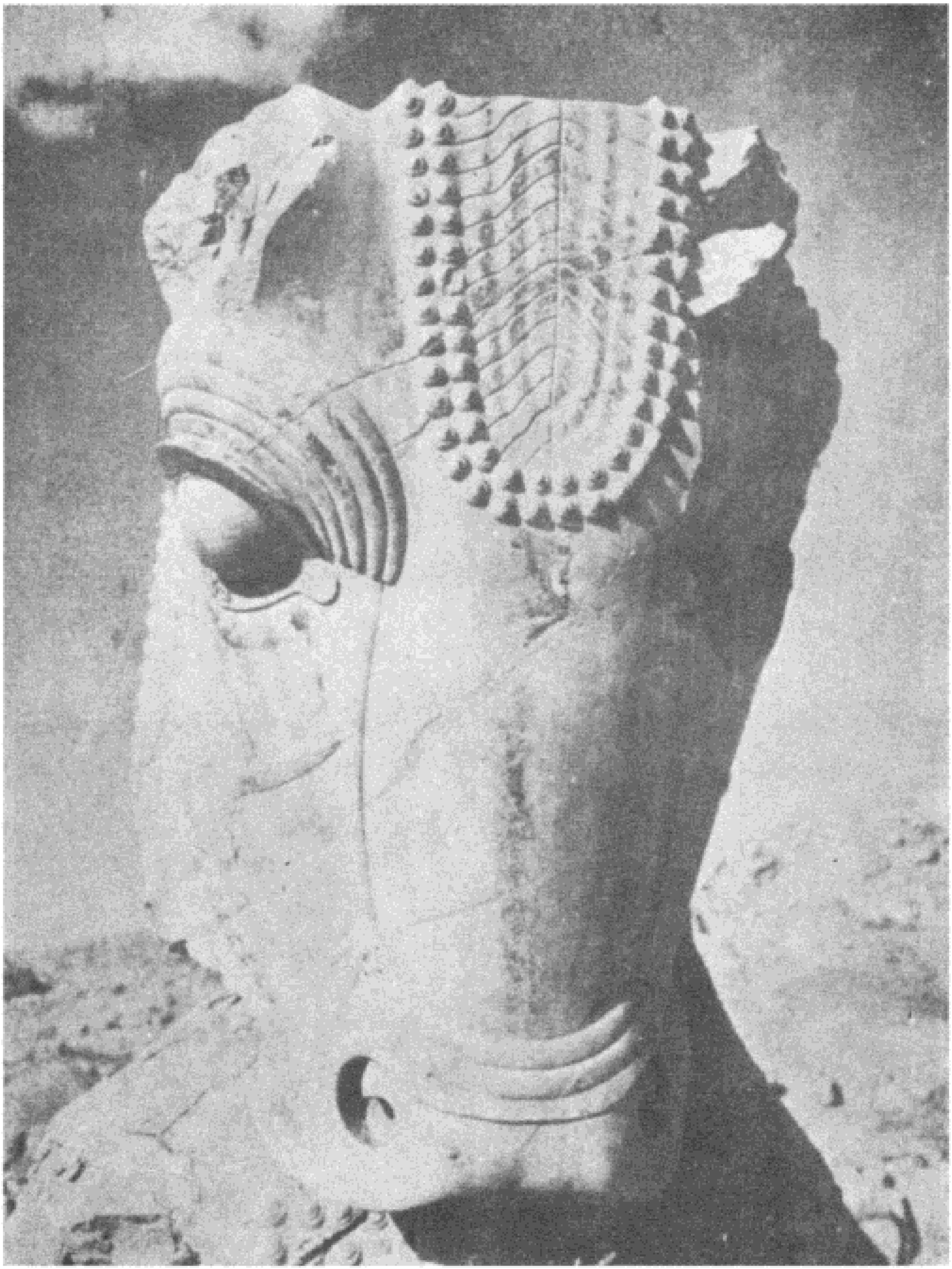

هنر هخامنشی ـ گاو از تالار صد ستون

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بابلی

هندی

tarikhema.org

عرب

لیدی

سپاهه باجبر از روی هرودوت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

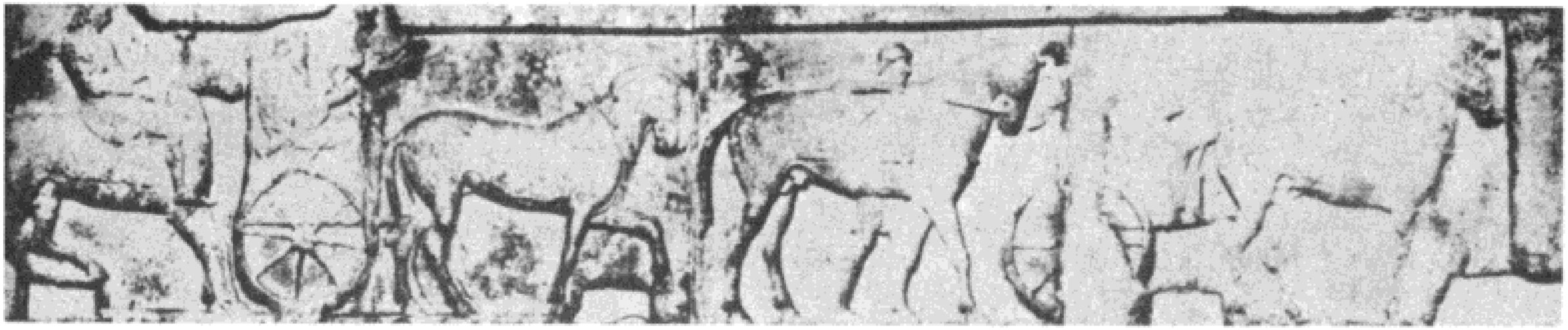

نقش برجسته ازکسانتوس

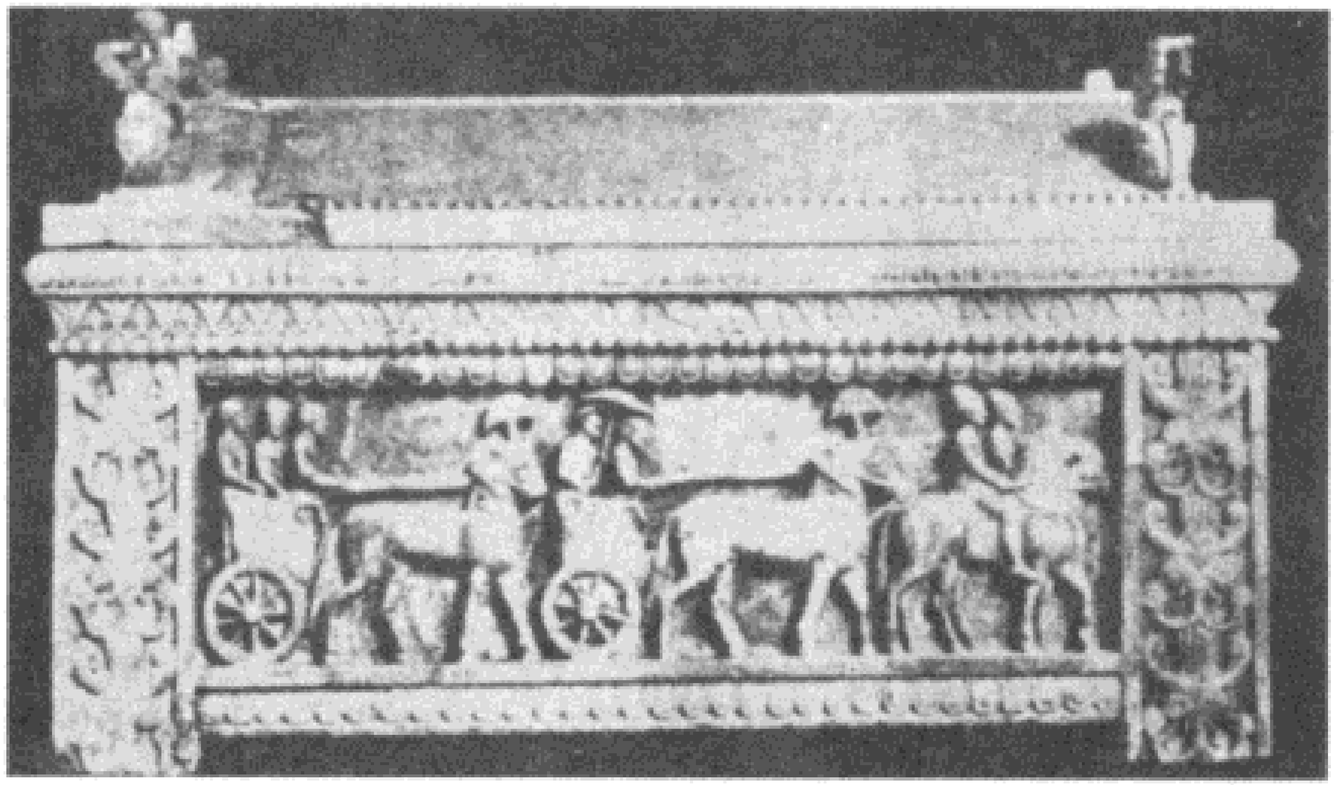

تابوت قبرسی

هنر سر زمینهای وابسته به هخامنشیان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

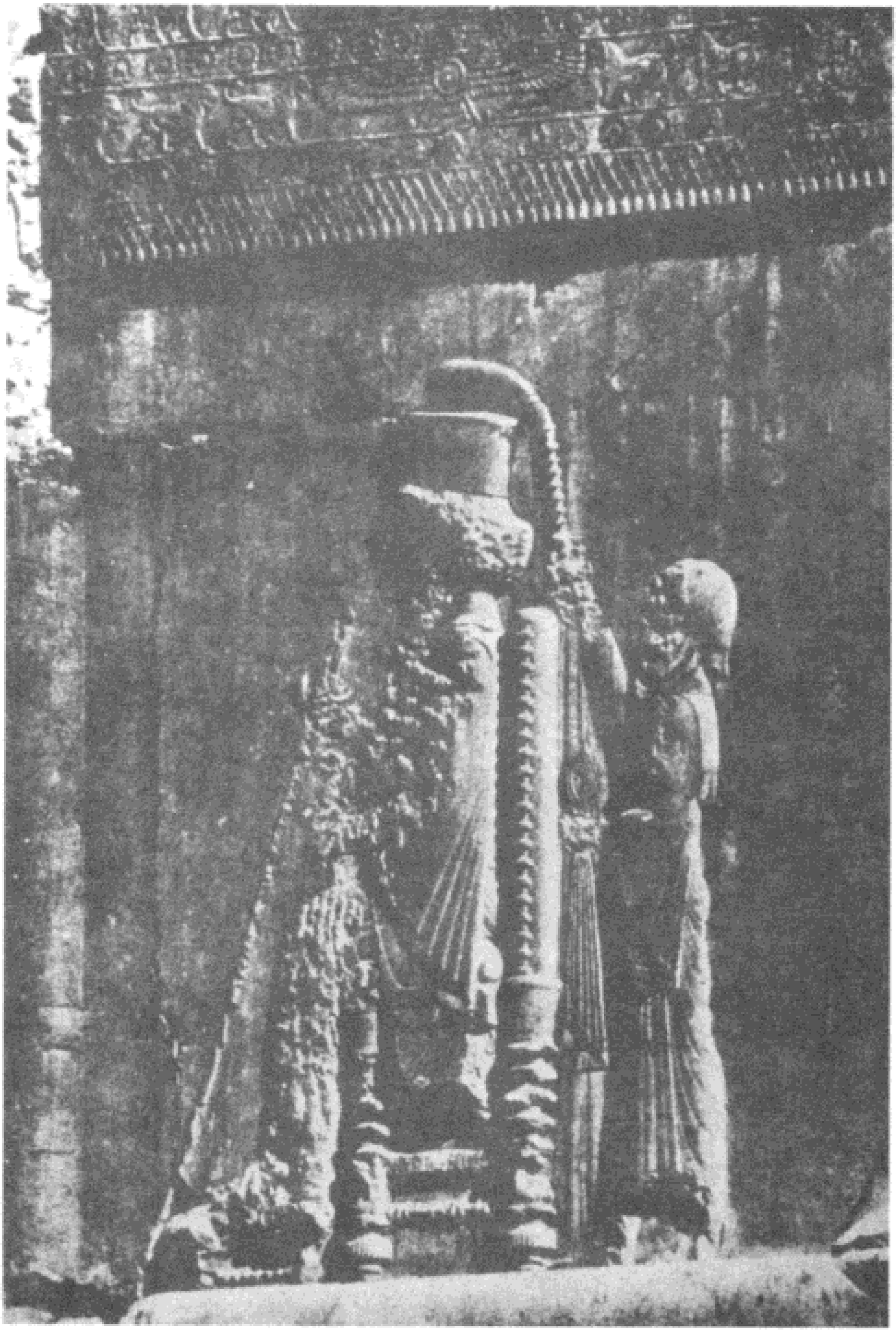

هنرهخامنشی ـ نقش برجسته از پایان جنوبی تالارصد ستون.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

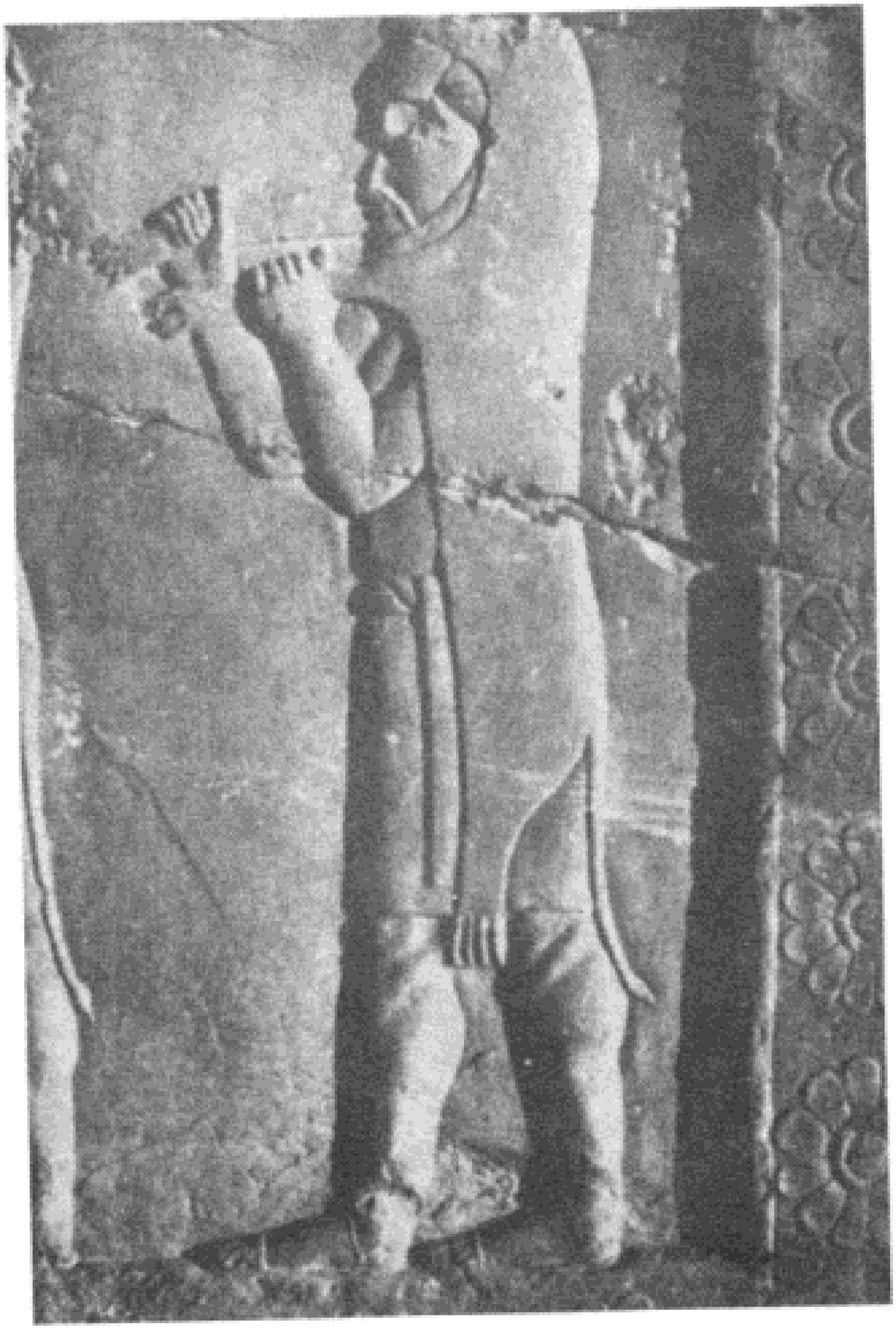

باجبر از نقش برجسته‌ی اردشیر اول

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارنابازوس

تیسافرنس

چهره‌های پارسی

نقش برجسته از کاخ تخت جمشید

هنر شهرستانی هخامنشی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

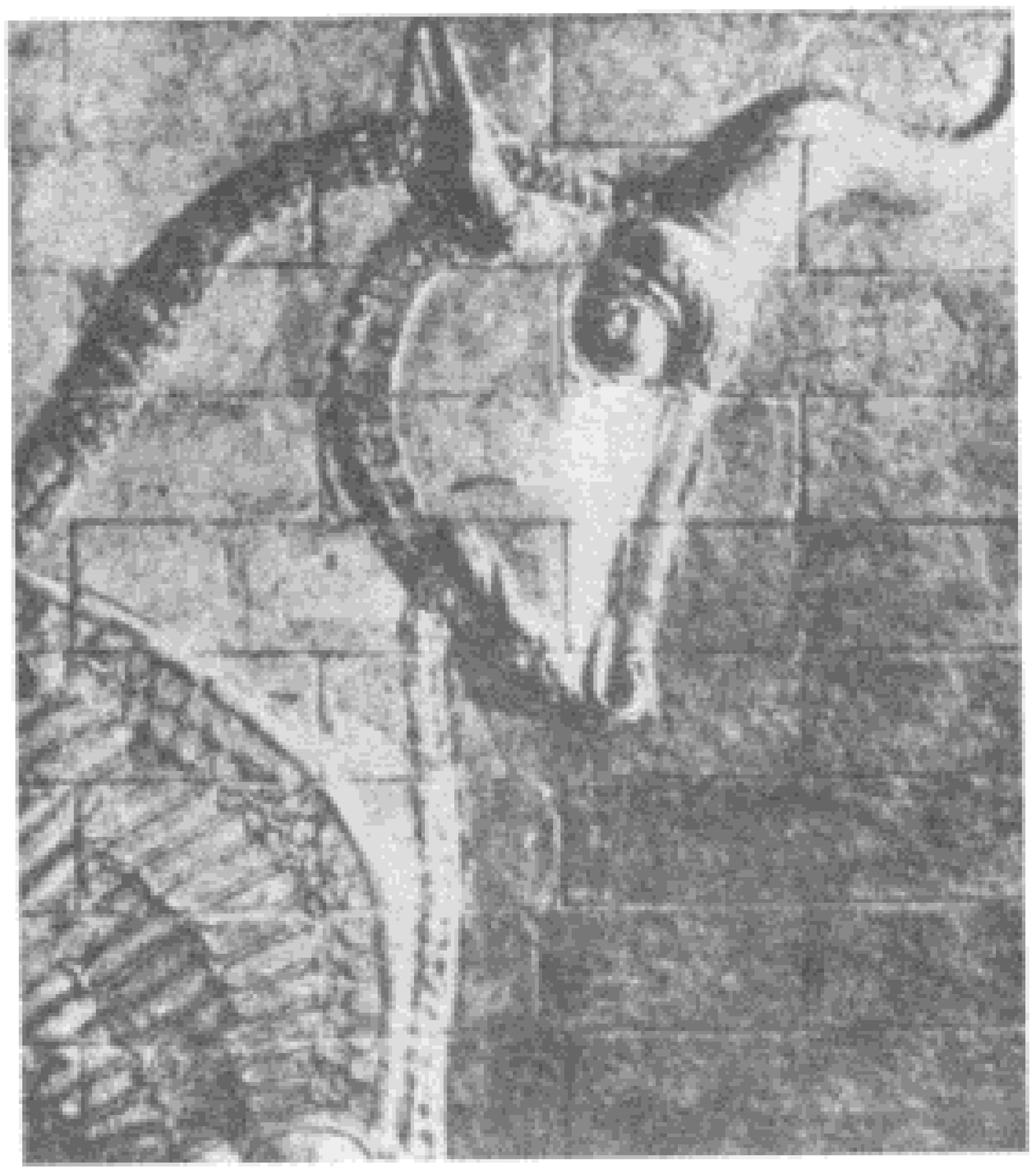

tarikhema.org

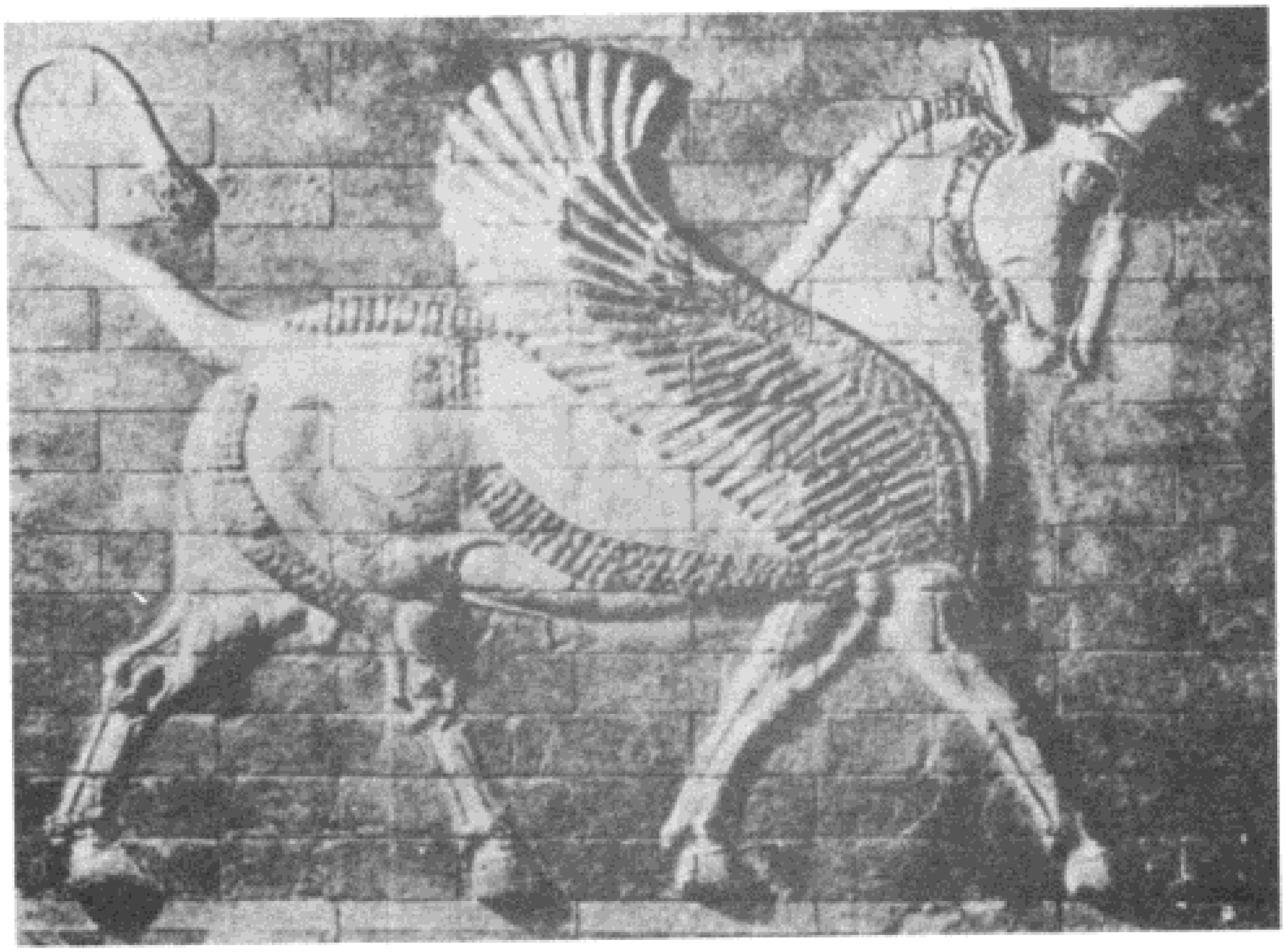

گاو بالدار

کاشیهای لعابدار شوش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازوبند زرین باشیر شاهین

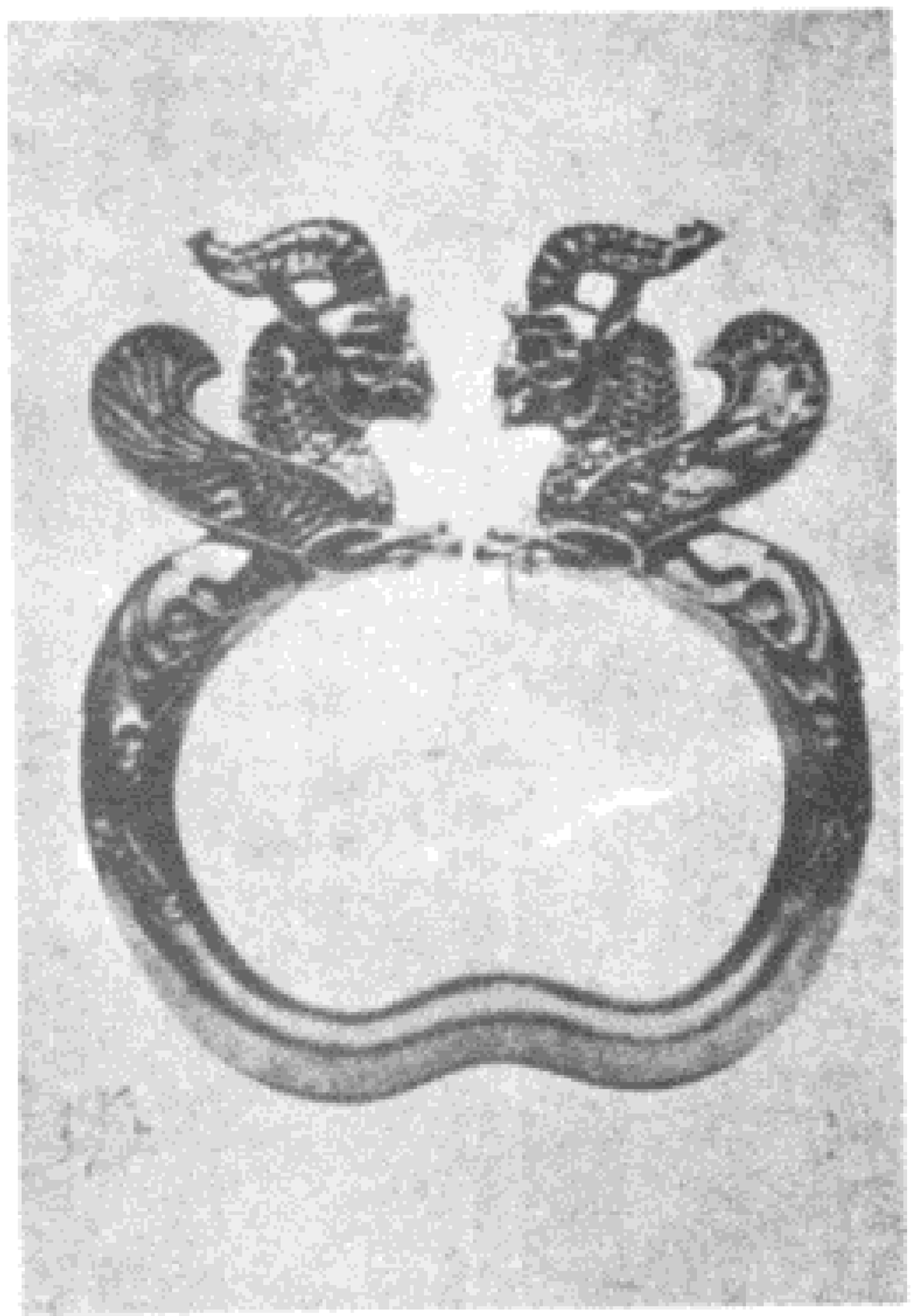

دسته‌ی زرین باپازن

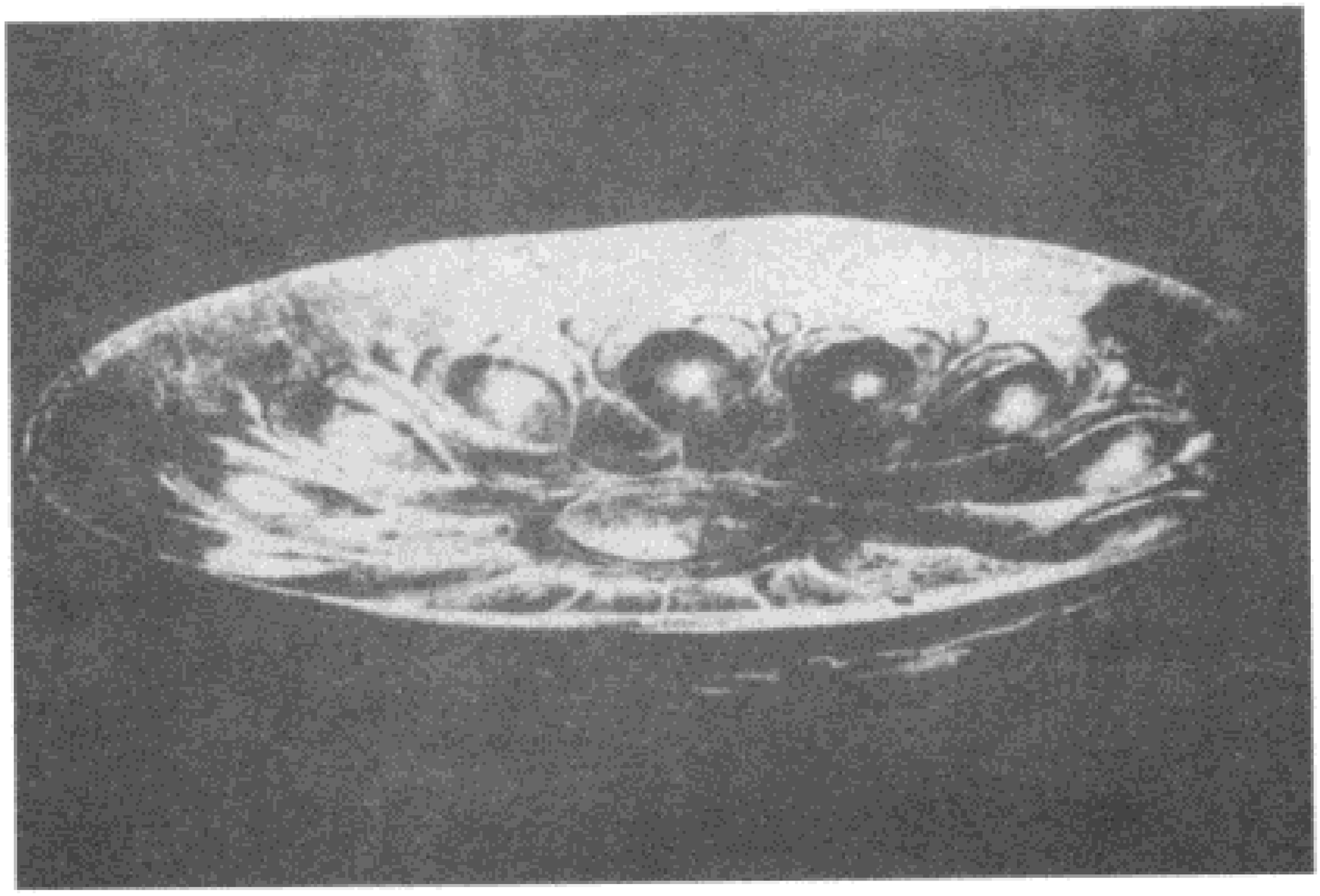

کاسه‌ی سیمین اردشیر

هنرهای کهین درایران هخامنشی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پلکان اردشیر سوم

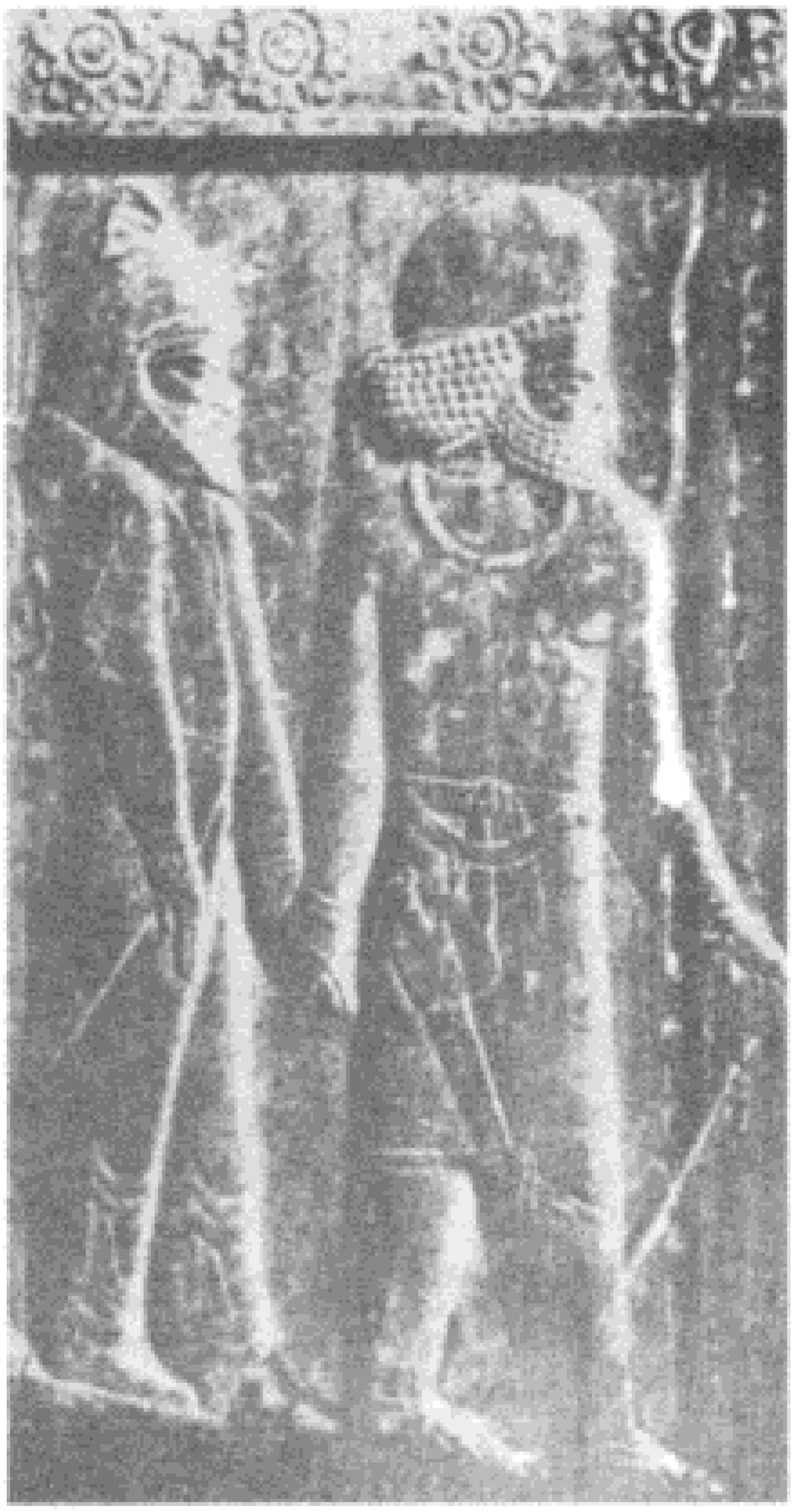

نقش برجسته

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

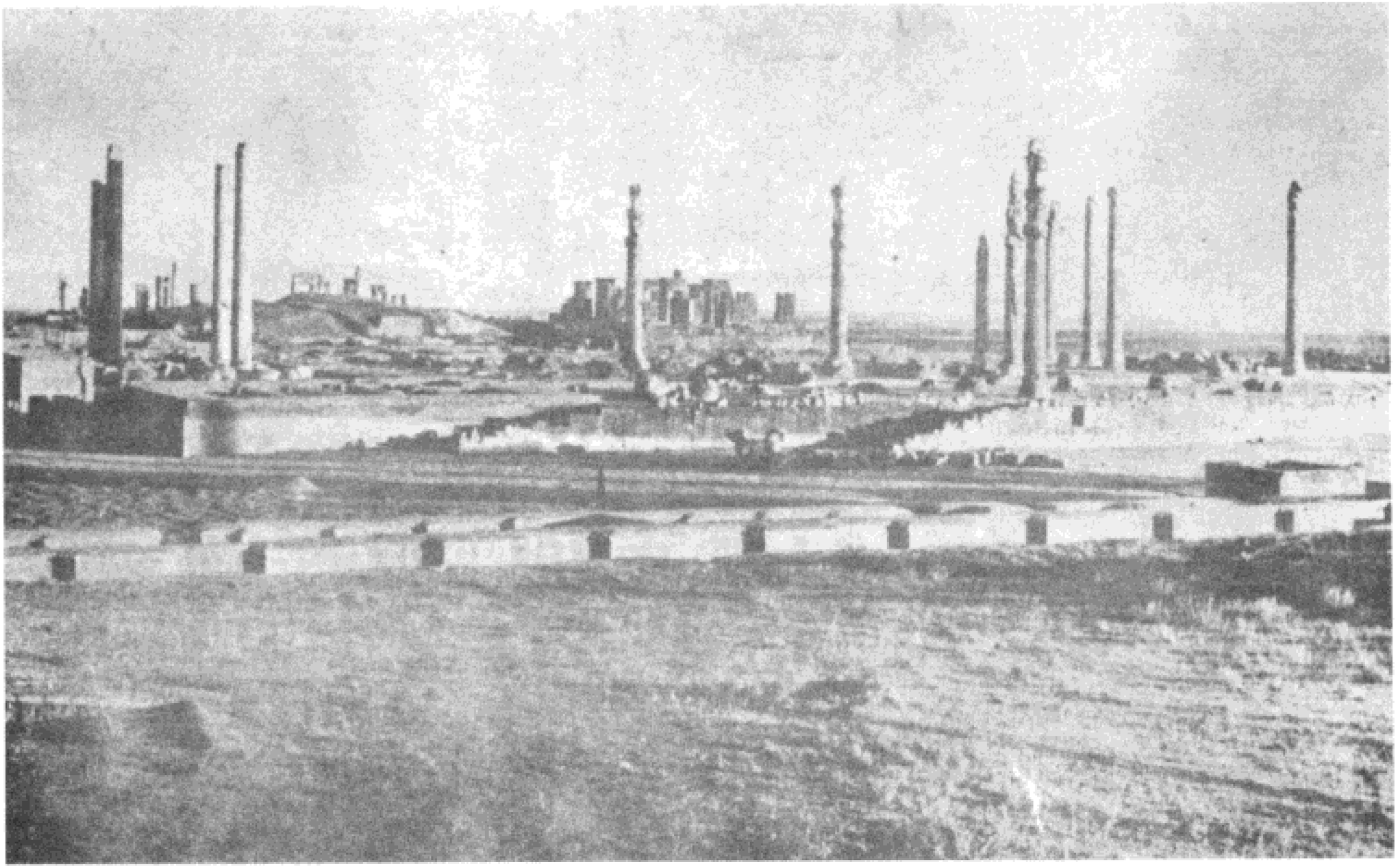

ویرانه‌های تخت جمشید

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال

PDF.tarikhema.org